فہرس جلد اول ترجمۂ مشکوۃ شریف

وصل در سند رجال	۳	باب اثبات عذاب القبر
وصل در اقسام حدیث	ایضا	تنبیہ
وصل حدیث سہ قسم است	۴	باب الاعتصام بالکتاب والسنۃ
وصل رجوہ طعن متعلق بعدالت	ایضا	کتاب العلم
وصل وجوہ طعن متعلق بضبط	۵	کتاب الطہارۃ
وصل در حدیث صحیح	۶	باب ما یوجب الوضوء
وصل در حدیث ضعیف	ایضا	باب ادب الخلاء
تنبیہ در عادت ترمذی	ایضا	باب السواک
وصل در احتجاج	ایضا	باب سنن الوضوء
وصل چون مراتب صحیح متفاوت است	۷	باب الغسل
وصل احادیث صحیحہ منحصر نیست	ایضا	باب مخالطۃ الجنب وما یباح لہ
وصل کتب ستہ کہ مشہور اند	۸	باب احکام المیاہ
احوال بخاری	ایضا	باب تطہیر النجاسات
ذکر باعثہ بر تصنیف بخاری	۹	باب المسح علی الخفین
ذکر قصۂ وفات بخاری	۱۰	باب التیمم
احوال مسلم	۱۱	باب الغسل المسنون
احوال امام مالک	۱۲	باب الحیض
احوال امام شافعی	۱۳	باب المستحاضۃ
احوال امام احمد بن حنبل	۱۴	کتاب الصلوۃ
احوال ابوداؤد سجستانی	۱۵	باب المواقیت
احوال ترمذی	۱۶	باب تعجیل الصلوۃ
احوال نسائی	ایضا	باب در توابع آن
احوال ابن ماجۃ	۱۷	باب الاذان
احوال دارمی	ایضا	باب فضل الاذان
احوال دارقطنی	۱۸	باب در لواحق آن
احوال بیہقی	ایضا	باب المساجد ومواضع الصلوۃ
احوال رزین	ایضا	باب الستر
احوال امام نووی	ایضا	باب السترۃ
احوال ابن جزری	۱۹	باب صفۃ الصلوۃ
کتاب الایمان	۳۲	باب ما یقرأ بعد التکبیر
باب الکبائر وعلامات النفاق	۶۰	باب القراءۃ فی الصلوۃ
باب فی الوسوسۃ	۶۶	باب الرکوع
باب الایمان بالقدر	۷۲	باب السجود وفضلہ

	۹۴
	۹۵
	۱۰۳
	۱۴۳
	۱۴۶
	۱۵۲
	۱۵۹
	۱۶۹
	۱۷۳
	۱۸۴
	۱۸۹
	۱۹۴
	۲۰۰
	۲۰۵
	۲۰۸
	۲۱۲
	۲۱۴
	۲۱۷
	۲۲۱
	۲۲۵
	۲۲۹
	۲۳۸
	۲۴۲
	۲۴۶
	۲۵۱
	۲۵۴
	۲۷۰
	۲۷۴
	۲۷۸
	۲۸۷
	۲۹۱
	۳۰۴
	۳۰۸

باب التشهد	٣١٢
باب الصلوة على النبي صلى الله عليه وسلم وفضلها	٣١٦
باب الدعاء في التشهد	٣٢٢
باب الذكر بعد الصلوة	٣٢٦
باب مالايجوز من العمل في الصلوة	٣٣٢
باب السهو	٣٤٢
باب سجود القرآن	٣٤٧
باب اوقات النهي	٣٥٢
باب الجماعة وفضلها	٣٥٧
باب تسوية الصف	٣٦٤
باب الموقف	٣٦٩
باب الامامة	٣٧٢
باب ماعلى الامام	٣٧٦
باب ماعلى المأموم من المتابعة وحكم المسبوق	٣٧٨
باب من صلى صلوة مرتين	٣٨٣
باب السنن وفضائلها	٣٨٦
باب صلوة الليل	٣٩٣
باب مايقول اذا قام من الليل	٤٠١
باب التحريض على قيام الليل	٤٠٤
باب القصد في العمل	٤٠٩
باب الوتر	٤١٢
باب القنوت	٤٢٠
باب قيام شهر رمضان	٤٢٣
باب صلوة الضحى	٤٢٧
باب التطوع	٤٣٢
صلوة التسبيح	٤٣٦
باب صلوة السفر	٤٤٢
باب الجمعة	٤٤٦
باب وجوب الجمعة	٤٥٢
باب التنظيف والتبكير	٤٦٢
باب الخطبة والصلوة	٤٦٧
باب صلوة الخوف	٤٧٢
باب صلوة العيدين	٤٧٧
باب الاضحية	٤٨٤
باب العتيرة	٤٨٩
باب صلوة الخسوف	٤٩٢
باب في سجود الشكر	٤٩٦
باب الاستسقاء	٤٩٨
باب في الريح	٥٠٣
كتاب الجنائز	٥٠٦
باب عيادة المريض	٥١٣
باب تمني الموت وذكره	٥٢١
باب مايقال عند من حضره الموت	٥٢٤
باب غسل الميت وتكفينه	٥٢٩
باب المشي بالجنازة والصلوة عليها	٥٣٢
باب دفن الميت	٥٤٠
باب البكاء على الميت	٥٤٣
باب زيارة القبور	٥٤٧

❊ جلد اول اشعة اللمعات فی شرح المشکوٰة ❊

❊ تصنیف شیخ عبد الحق دہلوی ❊

❊ رحمہ اللہ الغنی القوی ❊

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله اكمل الحمد على كل حال وفى كل حين والصلوة والسلام الاتمان الاكملان على سيد المرسلين وامام المتقين وخاتم النبيين محمد وآله واصحابه واتباعه اجمعين هداة طريق الحق ومحيي علوم الدين اما بعد بندهٔ مسكين عبد الحق بن سيف الدين الدهلوى المتوطن البخارى الاصل را بعد ازرجوع از حرمين شريفين زادهما الله تشريفا وتعظيما وحصول اجازت روايت حديث از مشائخ آن ديار شريف چون توفيق وتائيد الهي تعالى دستگير گردد رخدمت اين علم شريف در مقام استقامت بنشاند خواست كه كتاب مشكوة المصابيح را كه درين روزگار بسمت تداول واشتهار موسوم است شرح كند واز فوائد انچه كه در كتب قوم ديده واز مشائخ وقت شنيده يا بخاطر فاتر وى رسيده بطالبان برساند بعضي از اجلهٔ اصحاب صفوت وارباب محبت فرمودند كه اگر شرح آن بزبان فارسي واقع شود مرآينه نفع آن اعم واشمل باشد وچون شروع كرد دران در اثناى مطالعه ان سخنان روى مينمود كه درج آن در شرح فارسي مناسب نباشد وازدست دادن آن سخنان را نيز گنجايش ندید پس در شرح آن بلسان عربي نيز شروع نمود تا چند گاه هر دو شرح فارسي وعربي معا تسويد مي يافت آخر چنان گشت كه عربي چون اسپ تازى بيشتر رفت وتمام شد وفارسي در نيمهٔ راه ماند چون بامرار نظر ثاني بران مقبل شد وتبييض نمود وزماني مديد بران گذشت ومسودهٔ فارسي حكم نسيا منسيا گرفت باز امر شد كه فارسي نيز تمام كرده واز سواد به بياض رسد وبوروى كار آيد بحكم المامور معذور آن تذكره تسويد يافته بود به بياض آورده را تمام انچه باقي مانده بود شروع كرد وبالله التوفيق ومنه الاتمام ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انك على كل شيء قدير وانت الغفور الرحيم

وپيش از شروع در شرح كتاب مقدمهٔ مختصر در بيان بعضي از مصطلحات علم حديث شريف بقدر كفايت نيز نوشت * مقدمه * بدانكه حديث در اصطلاح محدثين قول وفعل وتقرير رسول را گويند صلى الله عليه وعلى آله واصحابه وسلم ومعني تقرير آنست كه مثلا شخصي در حضرت رسول صلى الله عليه وآله وسلم كارى كرد يا سخني گفت ووى صلى الله عليه وسلم بر ان مطلع شد واز ان نهي نكرد وانكار نه نمود وسكوت ورزيد وآنرا مقرر داشت اين را تقرير گويند واين نيز داخل حديث است ونزد بعض قول وفعل وتقرير صحابه وتابعين را رضوان الله عليهم اجمعين نيز حديث گويند پس انچه منتهي بحضرت نبوت صلى الله عليه وآله وسلم گردد آنرا حديث مرفوع خوانند چنانكه گويند گفت يا كرد يا تقرير نمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم يا گويند از ابن عباس آمده مرفوعا يا گويند رفع كرد ابن را ابن عباس وانچه منتهي به صحابه گردد آنرا موقوف خوانند چنانكه گويند گفت يا كرد يا تقرير نمود ابن عباس ويا گويند از ابن عباس آمده موقوفا يا موقوف است يا بن عباس مثلا وانچه منتهي بتابعين است آنرا مقطوع گويند ومشهور آنست كه موقوف ومقطوع را اثر گويند چنانكه ميگويند در آثار چنين آمده است وبعض اثر بر حديث مرفوع الخ

کنند چنانکه گویند در ادعیهٔ ماثوره و در دعای ماثور چنین آمده است وخبر و حدیث بیک معنی است وبعض حدیث را مخصوص بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم وصحابه وتابعین دارند وخبر را اخبار ملوک وسلاطین وایام ماضیه استعمال کنند ورفع کامی صریح بود چنانکه گفته شد وکامی در حکم صریح چنانکه از صحابه وتابعین کاری وسخنی نقل کنند که آنرا باجتهاد وفکر وقیاس عقل نتوان گفت وکرد وجز بسماع ونقل بدان راه نبود چنانکه از احوال آخرت واخبار ماضیه وآتیه خبر دهند این نیز حکم رفع دارد واگر گویند در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم چنین می کردیم یا گویند سنت چنین است این نیز در حکم مرفوع است وبعض گویند سنت صحابه وخلفای راشدین نیز احتمال دارد * وصل * سند رجال حدیث را گویند که روایت کردند واسناد نیز بمعنی سند آید وگاهی بمعنی ذکر سند واظهار آن نیز آمده ومتن حدیث انچه منتهی گردد بوی اسناد از کلام پس اگر بیج راوی از احادیث از میان ساقط نکردد واسناد آن پیوسته آید آنرا حدیث متصل خوانند واین عدم سقوط را اتصال واگر یک یا زیاده ساقط کرده منقطع گویند واین سقوط را انقطاع واگر سقوط از مبادی سند وا وائل آن است آنرا معلّق خوانند واین انقطاع را تعلیق ساقط یکی باشد یا بیشتر وگاهی تمام سند ساقط بود چنانکه گویند قال رسول الله صلی الله علیه وسلم چنانکه عادت مصنفین است وتعلیقات در تراجم صحیح بخاری بسیار است وهمهٔ آن صحیح است وحکم اتصال دارد زیرا که وی التزام کرده است که در بن کتاب جز صحیح نیارد وبعضی ازانها را در مواضع دیگر متصل نیز ذکر کرده است واگر سقوط از آخر سند است بعد از تابعین آنرا حدیث مرسل خوانند واین فعل را ارسال چنانکه تابعی گوید قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ونزد بعض محدثین مرسل ومنقطع بیک معنی آید واصطلاح اول اشهر است نزد فقها ومحدثین وحکم مرسل توقف است نزد جمهور علما انچه نمیتوان دانست که ساقط ثقه است یا نه زیرا که روایت تابعی از تابعین بسیار است ودر تابعین ثقه بوده اند وغیر ثقه ونزد امام ابوحنیفه ومالک رحمة الله علیهما مقبول است مطلقا وایشان گویند که ارسال بجهت کمال وثوق واعتماد است زیرا که کلام در ثقه است واگر نزد وی صحیح نمیبود ارسال نمی نمود وقال رسول الله نمی گفت ونزد امام شافعی رحمه الله اگر حدیث مرسل اعتضاد یابد بوجهی دیگر مقبول است وازامام احمد دو قول است بقولی قبول وبقولی توقف واگر سقوط از اثنای اسناد است اگر سائط دو راوی باشد متوالی وبیهم آنرا معضل خوانند بضم میم وسکون عین وفتح ضاد معجمه واگر ساقط یکی بود یا زیاده نه بیهم بلکه ازدو جا یا سه جا آنرا منقطع گویند ومنقطع بمعنی شامل همه اقسام نیز آید چنانکه گفته شد وقسمی از منقطع است که آنرا مُدَلَّس گویند بضم میم وفتح لام مشدده وفعل آنرا تدلیس خوانند وفاعل آنرا مدلِّس بکسر لام وصورتش آن است که راوی نام شیخ خود را نبرد واز شیخی که فوق او است روایت کند ولفظی کهموهم سماع است بیارد وحال آنکه از وی سماع ندارد چنانکه گوید عن فلان وقال فلان وتدلیس مذموم ومکروه است مگر آنکه ثابت شود که وی تدلیس نمی کند مگر از ثقه ودر ان غرض فاسد نباشد مثل اخفای سماع از شیخ بجهت صغر سن وعدم جاه وشهرت وستر حال که سبب طعن گردد وتدلیس در لغت بمعنی عیب کالا پوشیدن راست وبمعنی اختلاط واشتباه ظلام نیز آید وبعض اکابر حدیث نیز تدلیس میکردند اما بجهت وثوق بصحت حدیث واستغنا بشهرت حال نه از جهت این اغراض فاسده که مذکور شد واگر در اسناد یا متن از راوی حدیث اختلافی واقع شود بتقدیم یا تاخیر یا زیاد یا نقصان یا ابدال راوی مکان راوی دیگر یا متنی مکان متنی وامثال آن آنرا حدیث مضطرب خوانند واگر راوی کلام خود را در میان حدیث آورده بجهت غرضی ومصلحتی آنرا مدرج گویند * تنبیه * این کلام منجر میگردد بکلام در روایت حدیث ونقل آن بالمعنی ودر اینجا اختلاف است اکثر برآنند که جائز است اما از کسی که عالم باشد بعربیت وماهر باشد در اسالیب کلام وعارف بود بخواص عبارات ومفهومات خطابات تا خطا نکند وبزیادت ونقصان واو نیابد وعنعنه روایت حدیث است بلفظ عن فلان عن فلان ومعنعن حدیثی را گویند که روایت کرده شده باشد باین طریق وعنعنه از خوف تدلیس معتبر نیست بجهت اشتباه التماس مذکور وهر حدیث که مرفوع ودو سند وی متصل آنرا مسند خوانند اصطلاح مشهور همین است وبعض متصل را مطلقا مسند نامند هرچند موقوف ومقطوع بود وبعض مرفوع را مسند گویند هرچند مرسل ومعضل ومنقطع بود الا اول * وصل * واز اقسام حدیث شاذ ومنکر ومعلّل است شاذ در لغت فرد را گویند که از میان

جماعت بیرون افتد و در اصطلاح حدیثی که روایت کرده شده است مخالف انچه روایت کرده اند آنرا ثقات پس اگر راوی آن ثقه نیست مردود است و اگر ثقه است سبیل در اینجا ترجیح است بمزید حفظ و ضبط یا کثرت عدد و دیگر وجوه ترجیحات پس آنرا که راجح است محفوظ خوانند و مرجوح را شاذ و منکر حدیثی که روایت کند راوی ضعیف مخالف کسی که ضعف وی کمتر بود و مقابل منکر معروف است پس در منکر و معروف مردد و راوی ضعیف اند یکی ضعیف تر از دیگری و در شاذ و محفوظ هردو راوی قوی یکی قوی تر از دیگری و شاذ و منکر مردد و مرجوح و محفوظ و معروف مردد راجح و بعض در شاذ و منکر قید مخالفت راوی دیگر قوی یا ضعیف نکرده اند و گفته اند که شاذ هرچه روایت کند ثقه و منفرد بود بدان و از هیچ جانب اصلی موافق و معاضد آن نیابد و بعض نه ثقه اعتبار کنند و نه مخالفت و همچنان منکر را مخصوص بصورت مذکوره ندانند و حدیث مطعون بفسق و بفرط غفلت و کثرت غلط را منکر گویند و هذه اصطلاحات لا مشاحة فیها و معلل بصیغهٔ اسم مفعول از تعلیل اسنادی را گویند که در وی علل و اسباب باشد که قادح است در صحت آن و در می یابند آنرا اهل مهارت و حذاقت در علم حدیث و اگر حدیثی روایت کرده اند و راوی دیگر نیز موافق آن روایت کرده حدیث این راوی را متابع آن حدیث خوانند بصیغهٔ اسم فاعل این است معنی آنکه محدثان میگویند تابعه فلان و له متابعات و متابعت موجب تقویت و تائید است و لازم نیست که متابع مساوی اصل بود در مرتبه اگر کمتر ازان باشد در مرتبه نیز متابعت را می شاید و متابع اگر موافق اصل بود در لفظ و معنی اطلاق مثله کنند و اگر موافق در معنی است نه در لفظ نحو ه گویند و در متابعت شرط است که مرد و حدیث از یک صحابی باشد و اگر از دو صحابی باشد او را شاهد گویند چنانچه میگویند له شواهد و یشهد به حدیث فلان و تتبع طرق و اسانید را بقصد معرفت متابع و شاهد و پیدا کردن آن اعتبار خوانند * وصل * حدیث سه قسم است صحیح و حسن و ضعیف صحیح مرتبهٔ اعلی است و ضعیف مرتبهٔ ادنی و حسن متوسط حدیث صحیح آن است که بنقل عدل تام الضبط متصل السند تا منتهی ثابت شده باشد اگر این صفات بر وجه کمال و تمام پیدا است آن را صحیح لذاته خوانند و اگر نوعی از قصور و نقصان بدان راه دارد و کثرت طرق جبر آن نقصان کرده صحیح لغیره گویند و اگر جبر نقصان نشده آن را حسن لذاته نام است و اگر در حدیث ضعف تعدد طرق جبر نقصان ضعف وی کرده آن را حسن لغیره گویند و ظاهر کلام قوم در انست که در حسن نقصان در همه صفات مذکوره راه دارد اما تحقیق آنست که در حسن لذاته ضعف و نقصان در ضبط است فقط و باقی صفات بحال خود است و در ضعیف و حسن لغیره نقصان در همه صفات راه دارد اکنون یعنی عدالت و ضبط باید بیان کرد تا تعریف این اقسام منکشف گردد بدانکه مراد بعدالت ملکه ایست در شخص که حامل و باعث گردد او را بر ملازمت تقوی و مروت و مراد بتقوی اجتناب اعمال سیئه است از شرک و فسق و بدعت و در اجتناب از صغیره اختلاف است و مختار عدم اشتراط آنست که از طاقت بیرون است مگر اصرار دوام بران که آن نیز از قبیل کبیره است و مراد بمروت تنزه از بعض خسائس و نقائص است که نه مقتضای همت و مردانگی است مثل بعض مباحات دنیه چنانکه اکل و شرب در بازار و بول در شارع عام و مانند آن و باید دانست که عدالت روایت عامتر است از عدالت شهادت و شاملست مرعبد را و عدالت شهادت مخصوص است بحر و مراد بضبط حفظ و تثبیت مسموع و مروی است از فوات و اختلال بحیثیتی که متمکن و قادر گردد بر استحضار آن و آن دو قسم است ضبط صدر و ضبط کتاب ضبط صدر بیاد داشت و حفظ قلب است و ضبط کتاب بنگاهداشت و صیانت آن نزد خود تا وقت ادا * وصل * وجوه طعن متعلق بعدالت را پنج قسم داشته اند اول کذب راوی دوم اتهام وی بکذب سوم فسق چهارم جهالت پنجم بدعت و مراد بکذب راوی آن است که ثابت شده باشد کذب وی در حدیث نبوی صلی الله علیه وآله وسلم و حدیثی را که مطعون است راوی وی بکذب موضوع خوانند و هرگه ثابت شد از وی تعمد کذب در حدیث اگرچه وقوع آن در تمام عمر یکبار بود و اگرچه توبه کند دیگر حدیث وی مقبول نیست ابدا بخلاف شاهد زور چون توبه کند کذا قالوا و مراد بحدیث موضوع در اصطلاح محدثین این است نه آنکه البته ثابت شود وضع و کذب در خصوص این حدیث و حکم به

ظن غالب است وقطع ویقین را بدان راه نیست فان انکذوب قد یصدق واما اتهام راوی بکذب آنکه مشهور ومعروف شده باشد بدروغ گفتن در سخن اگرچه وقوع آن در حدیث نبوی صلی الله علیه وآله وسلم از وی ثابت نشده وروایت مخالف بقواعد معلومهٔ ضروریهٔ شرع نیز همین حکم دارد واین قسم را متروک خوانند چنانچه گویند حدیثه متروک او هو متروک الحدیث واینچنین کسی اگر توبه کند وتوبه وی صحیح شود واما رات صدق وسیمای صلاح در ناصیهٔ حال وی لائح گردد حدیث از وی میتوان شنید وآنکه احیانا بطریق ندرت در دروغی در کلام وی در غیر حدیث نبوی بوجود آید اگرچه معصیت است اما در تسمیه حدیث وی بموضوع ومتروک تاثیر ندارد واما فسق مراد بوی فسق در عمل است نه در اعتقاد که آنرا داخل بدعت دانند واکثر استعمال بدعت در اعتقاد است وکذب نیز اگرچه داخل فسق است ولیکن بجهت شدت طعن در وی و تباین حکم او را جدا شمرده اند واما جهالت از نام راوی نیز سبب طعن در حدیث است که چون نام وی معلوم نگردد حال وی نیز معلوم نخواهد بود ونتوان دانست که ثقه هست یا غیر ثقه چنانکه گویند اخبرني رجل او اخبرني شیخ وآنرا مبهم خوانند وحدیث مبهم مقبول نبود مگر آنکه صحابی باشد که آنجا همه عدل اند واگر مبهم بلفظ تعدیل آید چنانکه گویند اخبرني عدل او اخبرني ثقة اینجا اختلاف است وصحیح آن است که مقبول نیست چه تواند که باعتقاد خود او را ثقه خیال کرده باشد ودر نفس الامر نباشد پس بگوید نام او را تا همه بدانند که ثقه است واگر امام حاذق بگوید مقبول است واما بدعت مراد بدان اعتقاد چیزیست که احداث کرده شده باشد برخلاف آنچه معروف ومعلوم است از رسول خدا صلی الله علیه وسلم بنوع شبهه و تاویل نه بطریق جحود وعناد که آن کفر است وحدیث مبتدع مردود است ونزد بعض اگر متصف باشد بصدق لهجه وصیانت لسان مقبول است وبعض گفته اند که هرکه منکر است امری متواتر را از شرع که معلوم است بضرورت بودن او از دین مردود است وهرکه نه باین صفت بود اگرچه مخالفان او را تکفیر کرده باشند مقبول است با نضمام ضبط وورع وتقوی واحتیاط ومختار آن است که اگر داعي باشد ببدعت خود ودر مقام ترویج وتزیین آن بوده قبول نکنند واگر نه اینچنین بود قبول کنند مگر آنکه چیزی روایت کند که مقوی بدعت وی بود برین تقدیر مردود است وبالجمله علمای حدیث مختلف اند در اخذ حدیث از اهل بدع واهوا وارباب مذاهب زائغه در جامع الاصول میگوید که اخذ کرده اند جماعه از ائمهٔ حدیث از فرقهٔ خوارج وازانها که منسوب اند بقدر وتشیع ورفض ودیگر اصحاب بدع واهوا وجماعهٔ دیگر احتیاط کرده اند وتورع نموده اند واز اخذ حدیث ازین فرق وهرکدام را نیابت است انتهی وشک نیست که اخذ حدیث ازین فرقها بعد از تحری صدق وصواب خواهد بود وبا وجود آن احتیاط در عدم اخذ است چه به ثبوت رسیده است که این مردم وضع احادیث برای ترویج مذاهب خود میکردند وبعد ازتوبه ورجوع اقرار بدان میکردند والله اعلم * وصل * وجوه طعن متعلق بضبط نیز پنج گفته اند اول ازجهت فرط غفلت دوم کثرت غلط سوم مخالفت ثقات چهارم وهم پنجم سوء حفظ اما فرط غفلت وکثرت غلط نزد یک یکدیگر اند غفلت در سماع وتحمل حدیث وغلط در اسماع وادای آن ومخالفت ثقات در اسناد یا در متن برانواع متعدده است وآن موجب شذوذ حدیث است واعتبار روی ازوجوه طعن متعلق بضبط بجهت آن باشد که باعث بر مخالفت ثقات عدم ضبط وحفظ وعدم صیانت از تغییر وتبدیل خواهد بود واما طعن بجهت وهم ونسیان راوی که بدان خطا کرده وروایت برسبیل توهم کرده اگر اطلاع یافته شود بر توهم وی بقرائن دالهٔ براین ودریافت علل واسباب یقاده آنرا حدیث معلل خوانند واین اغمض علوم حدیث واد ق آن است وقیام نتوانند نمود بآن مگر کسی که داده شده است او را فهم ثاقب وحفظ واسع ومعرفت تام بمراتب رواة واحوال اسانید ومتون چنانکه متقدمین ازارباب این فن بودند تا ادراکی که میکویند که بعد از وی مثل وی درین باب نیامده وگاهي چنان بود که عبارت معلل از اقامت حجت قاصر بود وتنقیح وتعیین علت نتواند کرد برمثال صیرفي در نقد درهم ودینار اما سوء حفظ مراد بوی آن داشته اند که اصابت او غالب برخطا وحفظ وایقان او کثرا زسهو ونسیان نبود یعني اگر خطا ونسیان غالب بود یامساوی بود با صواب وایقان این مرد نو

صورت داخل درسوء حفظ است ومعتبر غلبه وکثرت صواب وایقان است وسوء حفظ اگرلازم حال در جمیع اوقات عمر کسی گردد حدیث وی معتبرنبود واین قسم را نیز شاذ گویند برای بعض محدثین واگر طاری وعارض شده بجهت عارضی مثل اختلال حافظه بکبرسن یا ذهاب بصر یا نوات کتب این قسم را مختلط نامند واگرچیزی را که پیش از اختلاط واختلال حدیث کرد جدا ومتمیز کرد انیده است ازانچه بعد ازوی کرده قبول کرده شود واگر تمییز نکرده وجدا نساخته توقف کنند واگرا شتباه بود نیز همین حکم دارد واگر اینقسم را متابعات وشواهد پیدا شود ترقی کند از درجهٔ رد وتوقف بمرتبهٔ قبول ورجحان وهمین است حکم احادیث معنعن ومدلس ومرسل * وصل * حدیث صحیح اگر راوی وی یکی است آنرا غریب نامند واگر دو بود عزیز گویند واگر زیاده ازدو بود مشهور ومستفیض خوانند واگر کثرت رواة بحد تواتر رسد که توافق ایشان برکذب محال نتوان کرد متواتر گویند وغریب را فرد نیز گویند ومراد بآنکه راوی یکی بود آن است که اگر دریک موضع هم اینچنین افتد غریب است ولیکن آنرا فرد نسبی خوانند واگر همه جا همچنین آمد فرد مطلق بود ومراد بآنکه ازدو کس روایت آید آن است که همه جا همچنین آمد واگر یک جایکی آید آن عزیز نبود بلکه غریب باشد چنانکه گفته شد وبرهمین قیاس اعتبار زیادت برد ورمشهور واین است معنی قول ایشان که درین فن اقل حاکم براکثر است فافهم وازینجا معلوم شد که غرابت منافات بصحت ندارد وحدیث غریب صحیح میتواند بود چنانکه هریکی ازرجال وی ثقات باشد وغریب گاهی بمعنی شاذ نیز آید ازشذوذ که ازاقسام طعن درحدیث است واین است مراد صاحب مصابیح که در بعض احادیث بطریق طعن میگوید هذا حدیث غریب وبعض شاذ را نیز بمفرد راوی تفسیر کرده اند بی اعتبار مخالفت ثقات وگفته اند صحیح شاذ است وغیرشاذ بمعنی فرد ثقه وآنکه در مقام طعن مذکور شود بمعنی مخالفت ثقات است * وصل * حدیث ضعیف آنست که یکی ازین شرائط معتبره در صحت وحسن یا زیاده مطلقا مفقود گردد وراوی بعدم عدالت یا عدم ضبط واسناد او یا انقطاع متسم بود وبشذوذ ونکارت وعلت موسوم گردد وباین اعتبار اقسام ضعیف متعدد ومتکثر گردد افراد وترکیبا ومراتب صحیح وحسن لذاتهما ولغیرهما نیز متفاوت است بتفاوت مراتب ورجحات این صفات با وجود اشتراک در اصل صحت وحسن واین قوم مراتب صحت را ضبط کرده وتعیین نموده اند وامثلهٔ آنرا ازاسانید ذکر کرده وگفته که اسم عدالت وضبط همه رجال ابن اسانید را شامل است ولیکن بعضی ازان فوق بعض است اما در اطلاق اصح اسانید برسندی مخصوص علی الاطلاق اختلاف است وبعض گفته اند اصح اسانید زین العابدین از پدرش ازجدش وبعض مالک را ازنافع ازابن عمر وبعض گفته اند زهری ازسالم ازپدرش ابن عمر وصواب آن است که حکم براسنادی مخصوص باصحیت علی الاطلاق نتوان کرد الا آنکه درینجا مرتبهٔ اعلا است وحدتی ازاسانید درانجا داخل اند واگر مقید بقیدی کنند چنانکه گویند اصح اسانید فلان بلد یا اصح اسانید در فلان باب یا در فلان مسئله درست است والله اعلم * تنبیه * عادت ترمذی است که در کتاب خود میگوید حدیث حسن صحیح وحدیث غریب حسن وحدیث غریب حسن صحیح اجتماع درحسن وصحت خود اشکالی ندارد که حسن انرا باشد وصحیح لغیره چنانکه گذشت اما در اجتماع غریب وحسن اشکال می آرند که ترمذی در حسن تعدد طرق اعتبار کرده است وآن با غرابت منافات دارد وجواب میگویند که اعتبار تعدد طرق در حسن نزد ترمذی مطلق نیست بلکه در قسمی ازواست وازینجا که حسن را با غریب جمع کرده مراد قسم دیگراست وبعض گویند که اشارت باختلاف روایات کرده که نزد بعض غریب است ونزد بعض حسن یا واو بمعنی او است که شک وتردد دارد در انکه غریب است یا حسن وقول با نکه مراد بحسن اینجا مصطلح نیست بلکه ما یمیل الیه الطبع است بعید است * وصل * احتجاج در احکام بخبر صحیح لذاته مجمع علیه است وهم چنین حسن لذاته نزد عامهٔ علماء وآن ملحق بصحیح است در احتجاج اگرچه در رتبه کمتراست وچون حدیث ضعیف بتعدد طرق بمرتبهٔ حسن برسد آن نیز محتج به است وآنکه مشهوراست که حدیث ضعیف در فضائل اعمال معتبراست نه در غیر آن مفرد اتش مراد است نه مجموع که آن بتعدد طرق داخل حسن است نه ضعیف صرح به الایمة وبعض گفته اند اگرضعف حدیث بجهت سوء حفظ بعض رواة یا اختلاط یا تدلیس بود با وجود صدق ودیانت منجبر میگردد بتعدد طرق واگر ازجهت اتهام کذب راوی یا بشذوذ وفحش خطا بود

اگرچه تعدد طرق داشته باشد منجبر نگردد و حدیث محکوم بضعف باشد و در فضائل اعمال معمول وشاید که بدینصورت محمول خواهد بود آنچه بعض گفته‌اند که لحوق ضعف بضعف افاده نمی‌کند قوت را والا این سخن ظاهر الفساد است تتل بر* وصـــــــل* چون مراتب صحیح متفاوت است وصحاح بعض اصح از بعض است پس بدانکه مقرر نزد جمهور محدثین آن است که صحیح بخاری مقدم است بر سائر کتب مصنفه تا گفته اند که اصح الکتب بعد کتاب الله صحیح البخاری وبعض مغاربه ترجیح کرده اند صحیح مسلم را بر صحیح بخاری وجمهور میگویند که این ترجیح باعتبار حسن سیاق احادیث وجودت وضع وترتیب است ومانند آن وهیچ کتابی در حدیث مثل صحیح مسلم در وضع وترتیب ورعایت دقائق اشارات ومحاسن نکات در ذکر اسانید نیست واین خارج مبحث است سخن در صحت وقوت وآنچه متعلق باین است بدان میرود ودر صحت وقوت هیچ کتابی مساوی صحیح بخاری نیست بدلیل وجود کمال صفات که در صحت معتبر است در رجال وی وبعض توقف کنند در ترجیح یکی بر دیگری ومشهور نزد جمهور ترجیح صحیح بخاری است بر صحیح مسلم کما بینوه فی موضعه والله اعلم وحدیثی را که جمع شوند بخاری ومسلم بر تخریج آن حدیث متفق علیه خوانند یا اخرجه الشیخان گویند وگفته اند که مجموع احادیث متفق علیه در مقدمهٔ شرح سفر السعادة گفته است والله اعلم* وصـــــــل* احادیث صحیحه منحصر نیست در صحیح بخاری ومسلم وایشان استیعاب نکرده اند تمامهٔ صحاح را بلکه بعض صحاح که نزد ایشان بود برشرط ایشان نیز نیاورده اند چه جای مطلق صحاح* بخاری گفت که نیاورده ام من در این کتاب مگر آنچه صحیح است وترک کردم بسی از صحاح را ومسلم گفت که هرچه در این کتاب آورده‌ام از احادیث صحیحه است ونمیگویم که آنچه نیاورده ام در وی ضعیف است ولابد در ترک واتیان وجه تخصیص وترجیح خواهد بود خواه از حیثیت صحت یا از جهت مقاصد دیگر وحاکم ابو عبد الله نیشاپوری کتابی تصنیف کرده است که نام او مستدرک نهاده است یعنی آنچه در بخاری ومسلم از احادیث صحاح فروگذاشت آنرا تلافی واستدراک نموده ودر این کتاب آورده بعض بر شرط شیخین وبعض بر شرط یکی از ایشان وبعض بر غیر شرط ایشان وگفته است که ایشان یعنی بخاری ومسلم حکم نکرده اند که صحیح نیست احادیث غیر آنچه ایشان تخریج کرده اند در این دو کتاب وگفته که در این عصر ما جماعهٔ از مبتدعه پیدا شده اند که زبان طعن بر ائمهٔ دین گشاده اند که تمام آنچه صحیح شده نزد شما از احادیث بدهزار ومانند آن نمیرسد از بخاری می‌آرند که گفت یاد دارم من از صحاح صد هزار حدیث واز غیر صحاح دویست هزار وظاهر این است که صحیح بشرط خود را می‌گفته باشد ومبلغ آنچه از احادیث در این کتاب آورده با تکرار هفت هزار ودویست وهفتاد وپنج حدیث است بعد از حذف تکرار چهار هزار وائمه دیگر نیز در صحاح تصنیف کرده اند مثل صحیح ابن خزیمه که او را امام الائمه گویند واو شیخ ابن حبان است وابن حبان در شان او گفته است که ندیدم بر روی زمین هیچکس را که نیک داند صناعت سنن را ویاد دارد الفاظ صحیحهٔ او را وزیادت آنرا غیر وی گویا که سنن واحادیث همه پیش چشم او است ومثل صحیح ابن حبان شاگرد ابن خزیمه که ثقه ثبت فاضل فهام بود وحاکم در شان او گفته است که بود وی از اوعیهٔ علم در فقه ولغت وحدیث ووعظ واز عقلای رجال بود ومثل صحیح حاکم ابو عبد الله نیشاپوری الحافظ الثقة که مستدرک نام دارد وبعض گفته اند که در این کتاب از وی تساهل نیز راه یافته است وگفته اند که ابن خزیمه وابن حبان اگر چه از حاکم وبهتر ولطیف‌ترند از روی اسانید ومتون وچنانکه مختار هٔ حافظ ضیای مقدسی وی نیز صحاح که در صحیحین نیست آورده گفته اند که وی نیز احسن است از مستدرک وچنانکه صحیح ابو عوانه وابن السکن ومنتقی ابن جارود این کتب همه مخصوص بصحاح

اند ولیکن جماعه براینها انتقاد کرده وبراه تعصب یا انصاف رفته اند وفوق کل ذی علم علیم والله اعلم * و صـــــــل *
کتب سته که مشهور اند در اعلام عبارت اند از صحیح بخاری ومسلم وجامع ترمذی وسنن ابی داؤد ونسائي وابن ماجه ونزد بعض
موطا است بدل ابن ماجه وصاحب جامع الاصول موطا را اختیار کرده ودرین کتب سته اقسام احادیث از صحاح وحسان وضعاف
همه موجود است وتسمیهٔ آن بصحاح بطریق تغلیب است وصاحب مصابیح که غیر مرویات بخاری ومسلم را حسان نام کرده است
قریب باین وجه است ودر حقیقت این اصطلاح جدید است از صاحب مصابیح وبعض گفته اند که کتاب دارمي سزاوار تر است
بکردانیدن وی از سر کتب زیرا که رجال وعدد ضعف کمتر اند ووجود احادیث منکره وشاذ در وی تا در است این مذکورات
مشاهیر کتب اند وسیوطي در جمع الجوامع احادیث از کتب کثیره آورده از پنجاه کتب متجاوز است مشتمل بر صحاح وحسان و
ضعاف وگفته که در وی حدیثي نیاوردم که موسوم بوضع باشد وبا تفاق محدثین متروک ومردود بود والله اعلم ومؤلف در
دیباجهٔ کتاب ذکر جماعهٔ از ائمهٔ حدیث کرده ما نیز بیان احوال آنها بترتیبي که وی نهاده ذکر کرده یم وذکر امام اجل اعظم اکرم
ابوحنیفهٔ کوفي درین کتاب متروک گشت ودر کتاب اسماء الرجال آنرا بروجه اتم واکمل ذکر کرده ایم وبالله التوفیق
* اصول بخاری * کنیت او ابوعبد الله است ونام او محمد ونام پدر ش اسمعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه بفتح موحده و
سکون را وکسر دال مهمله وسکون زای وفتح موحده ویا بخاری گویند زیرا که تولد او در بخارا شده وبخاری بمنزلهٔ علم او وکتاب
او گشته واورا جعفي بضم جیم وسکون عین مهمله وبفا نیز گویند زیرا که مغیره که جد اواست مجوسي بوده وبرد ست یمان جعفي
که در ان زمان والی بخارا بود مسلمان گشته وبخاری را نیز نسبت بوی جعفي گفتند چنانکه نسبت بشافع شافعي گویند وبخاری
پیشوا ومقتدای فن حدیث واهل آن بوده واو را در میان محدثان امیر المؤمنین فی الحدیث ونا صر الاحادیث النبویه وناشر
الواریث المحمدیه القاب است وعلمای زمان او را مدح وتعظیم بسیار کرده اند ومسلم صاحب الصحیح چون نزد او
می درآمد میگفت بگذار مرا تا بوسه زنم در پای تو ای اوحد الحدیث یا استاذ الاستاذین یا سید المحدثین وترمذی میگفت بدیدم
مانند او کردانیده است خدای تعالی او را زینت ابن امت وابن مدني گفته که وی ند یده است مثل خود وابن خزیمه گفته نیست
زیر کبودی آسمان در اناترین حدیث وحافظ تر از وی وبعضي از علماء در شان او گفته اند که وی آیتي از آیات الهی است که به روی
زمین میرود وگفته اند که وی در زمان خود در حفظ احادیث وایقان آن وفهم معاني کتاب وسنت وحدت ذهن وجودت
قریحت ووفور فقه وکمال زهد وغایت ورع وکثرت اطلاع بر طرق حدیث وعلل آن ودقت نظر وقوت اجتهاد واستنباط فروع
از اصول نظیری نداشت وبعد وی از برادر او خیار واز اهل روایت بوده وبا ابن مبارک صحبت داشته ووی روایت حدیث
از اصحاب مالک وطبقهٔ ایشان دارد وبود وی رضی الله عنه مستجاب الدعوات حتی که بارها می گفت که خدا وندا دعای
مرا همه در دنیا مستجاب مکردان وچیزی برای آخرت نگاهدار وما در ش نیز مستجاب الدعوات بوده آورده اند که بخاری در
صغرسن نابینا گشته واطبا از معالجت وی عاجز آمدند ما در وی بدرگاه حق توجه آورده دعا کرد ابراهیم خلیل الله را علیه
السلام در خواب دید که با او میگفت حق سبحانه وتعالی بصر پسر ترا باو بازگردانید بسبب کثرت دعا وبکای تو ووی در صباح آن
بینا برخاست وآورده اند که وی در ده سالگی ملهم شد بحفظ حدیث ودر یازده سالگی غلط شیخ خود بازداد ودر سن شانزده سالگی
کتب ابن مبارک ووکیع حفظ کرد وبر کتب اصحاب رای اطلاع یافت انگاه بدر او مع والده وبرادر او را بحج برد ودر سن هژده
سالگي کتاب قضایای صحابه وتابعین را تصنیف کرد بعد ازان در مدینه نزد قبر پیغمبر صلی الله علیه وسلم تا ربیع کبیر تالیف نمود
ودر شب های مهتاب مینوشت پس برای سماع وقرأت حدیث رحلات متعدده ببلاد اسلام نموده منقول است ازوی که گفت
دوبار بمصر وشام بجهت استفادهٔ حدیث رحلت کردم وچهار بار به بصره درآمدم ودر حجاز شش سال اقامت نمودم واحصا
نمیتوانم کرد که چند نوبت با محدثان بکوفه وبغداد درآمدم گفت از هزار وهشتاد شخص روایت حدیث دارم وکتابت حدیث
از ایشان کرده ام ودرین علم خیر از صاحب حدیث نبود ومشائخ او بر پنج طبقه اند تبع تابعین واتباع تبع واقران واصحاب

او و بعض تلامذهٔ او هستند که از ایشان نیز بجهت فوائد که در حدیث ایشان ملاحظه کرد روایت کرده و از وی رضی الله عنه منقول است که گفت لایکون المحدث کاملا حتی یکتب عمن فوقه وعمن هو مثله وعمن هو دونه و خلائق کثیر از وی حدیث دارند مثل مسلم در غیر صحیح خود و ترمذی و ابن خزیمه و فربری و جز ایشان و قریب بصد هزار کس از بخاری روایت حدیث دارند رحمة الله علیه وعلیهم وعلی سائر عباد الله الصالحین آورده اند که بخاری در رعایت تحول بود پیش که از بلد بیمیراث بوی رسیده بود و جوان مرد و سخی و صاحب مروت و متورع و محتاط بود در جمیع امور و تصدق بر فقرا می نمود و طالبان علم حدیث را رعایت بسیار می کرد و بغایت قلیل الاکل بود چنانکه روزی بدو بادام یا سه بادام میکذرانید و بروایتی چهل سال نان جوش نخورد چون بیمار شد اطبا گفتند که این مرض بجهت نان خشک خوردن عارض شده پس بمبالغه شربتی با نان اختیار کرد مرویست که نوبتی در نماز بود و زنبور بگده نوبت او را نیش زد و نماز را قطع ننمود رحمة الله علیه رحمة واسعة کاملة و بخاری را غیر این جامع صحیح کتابها است مانند کتاب ادب مفرد و رفع الیدین فی الصلوة و قراءة خلف الامام و بر الوالدین و تاریخ کبیر و تاریخ اوسط و تاریخ صغیر و خلق افعال عباد و کتاب الضعفاء و جامع کبیر و مسند کبیر و تفسیر کبیر و کتاب الاشربه و کتاب الهبه و اسامی صحابه و کتاب وحدان و کتاب علل و کتاب کنی و کتاب مبسوط و کتاب فوائد* ذکر باعثه بر تصنیف بخاری این صحیح جامع را* پوشیده نماند که در عصر اصحاب و کبار تابعین رضوان الله علیهم اجمعین احادیث و آثار در جوامع مدون نبود و رسم تصنیف بوجود نیامده زیرا که دائرهٔ حفظ ایشان بواسطهٔ برکت صحبت رسول الله صلی الله علیه وسلم و قرب زمان آنحضرت بغایت وسیع و اذهان در نهایت صفا و سیلان بود و نیز نزاع و خلاف و فتاوی و واقعات که باعث بر جمع و تالیف کردد بوجود آمده بود و نیز آورده اند که صحابه را از نوشتن احادیث نهی کرده بودند تا مبادا بعضی از ان بقرآن مخلوط شود و در یاد ها النظر اشتباهی و التباسی بدان لازم آید و نیز اکثر از ایشان عارف بصنعت کتابت نبودند و تدوین احادیث را و اختیار و تصنیف سنن و آثار در آخر عصر تابعین پیدا آمد پس جماعتی مثل زهری و ربیع بن صبیح و سعید بن ابی عروبه و غیر ایشان متصدی این امر شریف کشتند و تصنیف هر بابی علیحده نمودند تا زمانی که کبار اهل طبقهٔ ثالثه پیدا شدند و تدوین و تالیف حدیث بر ترتیب ابواب فقه بنیاد کردند مالک که پیشوای اهل مدینه بود مؤطا تصنیف کرد و انچه از احادیث اهل حجاز پیش او صحت و قوت داشت در ان جمع کرد و از اقوال صحابه و فتاوای تابعین و من بعدهم درج نمود و در مکه ابو محمد عبد الملک بن عبد العزیز بن جریج بحجیمین اول مضموم و در شام ابو عمرو عبد الرحمن اوزاعی و در کوفه سفیان ثوری و در بصره حماد بن سلمه هریک کتابی تصنیف کرد بعد ازان هریکی از اعیان علمای مجتهدین تالیفی نمودند و از کبرای محدثین مثل احمد بن حنبل و اسحاق بن راهویه و غیرایشان مسانید نوشتند و در بعض تصانیف ترتیب ابواب فقه نمودند ولیکن در هیچ کدام ازین مؤلفات صحیح حدیث را از ضعیف تمییز ننمودند و اول کسی که در صحیح مجرد تصنیف کرد بخاری بود و اطلاع بر ین تصانیف باعث گشت او را بر جمع صحیح و ازوی مرویست که گفت در خواب دیدم که پیغامبر صلی الله علیه وسلم حاضر شدند و من در مقابل آنحضرت استاده و مروحه بدست من است و آن حضرت را باد میکنم و مکس را از وی مبارک وی میرانم و این واقعه را بر معبری عرض کردم گفت تو چنان شوی که از وی دروغ راند و رکنی و این واقعه و تعبیر نیز مرا باعث و مؤکد شد بر تالیف و تحریر صحیح جامع و بثبوت پیوسته که بخاری گفته من صحیح جامع خود را از شش صد هزار حدیث تخریج نموده ام و جعلته حجة بینی و بین الله و گویند بخاری در مدت شانزده سال تصنیف صحیح نموده و گفت در نیا و ردم در ین کتاب الا احادیث صحیحه و انچه ترک نموده ام از احادیث صحاح بیشتر است و تصنیف آن در مسجد الحرام نمود و هیچ حدیثی راد ران کتاب در نیاورد و کتابت نکرد تا استخاره نمود از خداوند تبارک و تعالی و در رکعت نماز گزارد و بروایتی آمده که غسل بآب زمزم میکرد و در رکعت نماز خلف مقام میکزارد و هرچه نزد وی صحت آن بیقین می پیوست در ان کتاب ایراد مینمود و ابن عدی از جماعتی از شیوخ خود نقل کرد که بخاری تحویل تراجم کتاب خویش در مدینه در میان قبر و منبر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بتقدیم رسانیده و هر ترجمهٔ که

می‌نوشت و رکعت نماز میگزارد و وجه توفیق میان نقل مکه و مدینه آن گفته اند که مسودهٔ کتاب در مسجد الحرام کرده باشد و در مدینهٔ مطهره آنرا به بیاض برده و از و منقول است که کمت کتب خود را سه نوبت تصنیف کرده و بران کل شته و تنقیح نموده به بیاض برده ام و کثرت اختلاف نسخ بخاری ازین جهت است و نسخ وی در حقیقت روایات است که مختلف آمده گفته اند شاید که احادیث را بران حضرت عرض میکرد و بهرچه او را یقین میشد از حضرت وی صلی الله علیه وسلم در واقعه یا بالهام مجاز و مرخص میگشت و الله اعلم و ابو زید مروزی گوید که در میان رکن و مقام ابراهیم در خواب بودم که پیغمبر صلی الله علیه وسلم را دیدم که گفت ای ابو زید چرا کتاب مرا درس نمی گوئی گفتم یا رسول الله کتاب تو کدام است گفت کتاب محمد بن اسمعیل بخاری و از بعض علما ی حفاظ آورده اند که در خواب دیدند که بخاری از عقب پیغمبر صلی الله علیه وسلم میرفت و هر قدم که آنحضرت برمیداشت بخاری برهمان محل قدم مینهاد و جمهور علما برانند که کتاب او در صحت مقدم است بر جمیع کتب مصنفه در حدیث تا آنکه گفته اند که اصح الکتب بعد کتاب الله صحیح البخاری و شیخ شهاب الدین ابن حجر در شرح صحیح البخاری گفته که جملهٔ احادیث صحیح بخاری مع التعلیقات والشواهد والتابعات مع المکررات نه هزار و هشتصد و شمار و حدیث است و باسقاط مکررات احادیث مرفوعهٔ آن دو هزار و ششصد و بیست و سه حدیث است انتهی و در اینجا میان علمای اصول حدیث و شراح بخاری اختلافی نیز هست والله اعلم * اعلی و اقرب اسانید احادیث جامع صحیح او آن است که میان او و پیغمبر صلی الله و علیه وسلم سه واسطه باشد و بیست و دو حدیث مع المکررات ازین قبیل است و باسقاط مکررات شانزده و بسیاری از مشائخ و علمای ثقات از برای حصول مرادات و کفایت مهمات و قضای حاجات و دفع بلیات و کشف کربات و برای صحت و شفای بیماران و در مضائق و مشائل خوانده اند و بمراد رسیده و مقصود خود را دریافته اند و آنرا مانند تریاق مجرب دانسته و این معنی نزد علمای حدیث بمرتبهٔ شهرت و استفاضه رسیده میر جمال الدین محدث از استاذ خود میر اصیل الدین رحمة الله علیه نقل کرده که گفت قریب صد و بیست بار صحیح بخاری را در وقائع و مهمات برای خود و برای مردم خوانده ام و بهر نیت که خوانده ام مقصود حاصل شده و هم بکفایت انجامیده است و میان علما این معنی بحد شهرت رسیده است که صحیح بخاری را در هیچ شدتی نخوانده اند الا که نیات و کشادگی از آن شدت حاصل شده و در هر کشتی و هر خانه که آن کتاب بوده خداوند تعالی آنرا از غرق و حرق نگاهداشته نزد ثقات بثبوت رسیده که بخاری مستجاب الدعوات بوده و در شان قاری صحیح خود دعای خیر کرده * ذکر قصهٔ وفات بخاری رحمة الله علیه * آورده اند که محمد بن اسمعیل چون از طلب علوم و رحلت بلاد و ملازمت مشائخ فارغ شد به بخارا که وطن و مولد او بود بازگشت اهل بخارا تعظیم و تکریم و احترام او نموده یک فرسخ برای او استقبال کردند و قباب و خیام در ان یکفرسنگ برای او زدند و دراهم و دنانیر بروی نثار ساختند پس مدتی در بخارا بود و بیشتر باحادیث و افادهٔ علوم اشتغال داشت بعضی از اصحاب غرض و حسد حاکم بخارا را بران داشتند که بخاری را استدعا نمود که صحیح جامع خود و تاریخ کبیر را بیارد تا سماع آن در کتاب از تو نماییم محمد بن اسمعیل فرستادهٔ او را گفت من خود را نمی کردانم علم را و نمی برم آنرا بدر سرای مردم اگر او را حاجتی هست بچیزی از علم باید که نزد من حاضر شود در مسجد من یا در سرای من و علم بشنود و روایتی آنکه والی بخارا استدعا نمود از بخاری که مجلس خاص با اولاد او معین سازد که دران مجلس غیر ایشان نباشد و اسماع حدیث خود نماید بخاری در جواب گفته فرستاد که من نمی توانم که قومی را در قومی بسماع حدیث مخصوص سازم پس این امر سبب وحشت شد میان بخاری و حاکم بخارا و منجر بآن شد که حاکم امر کرد که محمد بن اسمعیل از بخارا بیرون رود بخاری از بلده بیرون آمد و لیکن چون وقت در رسیده بود و بی سبب تشویش وقت او دادند بر والی بخارا و مجمعی از اعیان آن بلده که باری در حین امر اتفاق نموده بودند دعای بد کرد و گفت اللهم ارهم ما قصدوني به في انفسهم واولادهم وافاليهم خذلوني بنماي ایشان را جزای آنچه قصد کردند مرا بدان در ذاتهای ایشان و اهل و اولاد ایشان حق تعالی دعای او را در شان آنجماعه قبول کرد ماهی از بین امر نگذشته بود که از دار الخلافة فرمان صادر شد بعزل والی و با آنکه زیرا برد راز گوش ماده نشاندند و گرد شهر گردانیدند ندا میکردند که سزای بدکار اینست و در زندان حبس

کردند تا بمرد و آن جمعی از اعیان که باوی موافقت کرده بودند هریکی ببلاء گرفتار شدند که مادهٔ عبرت خلائق گشتند * شعر * لله قوم اذا حلوا بمنزلة * حل الرضا ویسیر الجود ان ساروا * نقل است که چون بخاری از بخارا بیرون رفت واین خبر بسمرقند رسید اهل سمرقند مکتوبی با و نوشتند واز وی استدعا نمودند که بسمرقند آید بخاری بجانب سمرقند توجه نمود و چون بقریهٔ خرتنک رسید که نزدیک سمرقند است معلوم وی شد که اهالی آن بلده اختلاف دارند در بودن وی در آن بلده در آنجا توقف کرد تا به بیند که امر بر چه قرار یابد شبی از ملاحظهٔ اختلاط خلائق واختلاف ایشان وجوب وقوع در فتنهٔ ایشان که منجر بدین گردد ملول و دل تنگ شد و بعد از نماز تهجد دست بدعا برداشت و گفت اللهم قد ضاقت علي الارض بما رحبت فاقبضني اليک خداوندا تنگ آمده زمین بر من با این فراخی که دارد پس بزد او را مرگش سوم بخود پس در همان ماه آنجا خسته شد و وفات یافت و ولادت بخاری در روز جمعه بعد از نماز عصر سیزدهم یا شانزدهم ماه شوال سنه اربع وتسعین ومائة ببلدهٔ بخارا و وفات وی شب شنبه غرهٔ شوال سنة ست وخمسین ومائتین بود رحمه الله وخطیب ابوبکر بغدادی بسند خویش از عبد الواحد طراویسی نقل میکند که گفت پیغامبر را صلی الله علیه وسلم در خواب دیدم که با جمعی از اصحاب ایستاده بودند و انتظار می کشیدند سلام کردم بر ان حضرت جواب سلام من باز داد گفتم یا رسول الله سبب توقف شما در بن موضع چیست فرمود انتظر محمد ابن اسمعیل بعد از چند روز خبر فوت بخاری رسید چون تفحص نمودم از وقت وفاتش همان ساعت بود که من در واقعه دیده بودم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم نقل است که چون ویرا دفن کردند رائحهٔ طیبه از مشک از قبر او میدمید واین رائحه مدتی از خاک تربت او استشمام میکردند و مردم بزیارت می آمدند واز خاک تربت وی تبرک می بردند چنانکه مغاکی بر تربت او پیدا شد پس مردم پنجرهٔ از چوب بر سر تربت او ترتیب دادند و مردم خاک ما حول پنجره می بردند وهمان رائحه می شنیدند و تا مدتها می مدید آن رائحه باقي بود * نظم * هر جا که تو بگذری و بردا ری پي * گل روید و لاله روید از تو وی * کالی بمتشین در من اثر کرد * وکز نه من همان خاکم که هستم * احوال مسلم * ابو الحسین مسلم بن الحجاج بن مسلم بن ورد بن کوشاد القشیری نسیا و نیشاپوری وطنا ومسکنا یکي از علمای اعلام امت وحفاظ ملت است و در فن حدیث مقتدا وپیشوا ومسلم از اربات این فن ویکی از متقنان ومبرزان این علم شریف بوده وقدوه وعمده راویان و راستادان نزد اهل اسلام رحلت کرد از وطن خویش در طلب حدیث باقطار واکناف وامصار وا طراف عالم رسماع حدیث نموده در خراسان از یحیی بن یحیی واسحق بن راهویه وغیرهما ودر ری از محمد بن مهران جمال بجیم واز ابی غسان مسمعی وغیرها ودر عراق از احمد بن حنبل وعبد الله بن مسلمه قعنبي وغیرهما ودر حجاز از سعید بن منصور واز ابی مصعب وغیرها ودر مصر از عمر بن سواد وحرملة بن یحیي وغیرهما وهمچنین در روایت حدیث دارد از کبار علما وحفاظ عصر خود که فوق او بوده اند ورحلت کرده بغداد چند بار وقحدیث کرده وی در روایت حدیث کرده اند از وی طائفه از مشائخ وعلما وحفاظ عصر او که در درجهٔ او بوده اند مثل ابو حاتم رازی وموسی بن هارون واحمد بن سلمه وابو عیسی ترمذی وابو بکر بن خزیمه وغیرهم وخلائق بسیار که حصر واحصای ایشان متعسر است ودر صحیح مجرد کتابي تصنیف کرده که علما آنرا تلقي بقبول کرده اند چنانکه صحیح بخاری ودر صحیح خویش گفته نه هر چه صحیح بود آنرا در ین کتاب آورده ام بلکه آنچه بر ان اجماع کرده بودند آورده وگفته که این مسند صحیح خود را از سه صد هزار حدیث مسموع تصنیف کرده ام وابو عمرو بن احمد بن حمدان حیری گفته که ابو العباس بن عقده را که از محمد بن اسمعیل بخاری ومسلم بن الحجاج النیشابوری پرسیدم که کدام یکي از ین اعلم است گفت آن هم عالم است واین هم عالم باز مکرر گفتم وی همین کلمه گفت پس ترک گفت یا با عمر گاهی غلط مي کند بخاری در اصل شام وذکر میکند در جای یکي از انها را بکنیت وذکر میکند در جای دیگر بنام پس گمان برده مي شود که آن دو کس اند واما مسلم کمتر واقع مي شود او را غلط وخطیب ابو بکر بغدادی گفته که مسلم پیروی کرده است بخاری را ونظر کرده است در علم وی وراست میرود برابر با وی وچون بخاری در آخر عمر خود بنیشاپور آمد مسلم ملازمت او کرد وبخدمت وی بشتافت وبسیار آمد ورفت کرد بر وی ودارقطنی گفته که اگر بخاری نمي بود نمیرفت مسلم ونمي آمد وبالجمله مسلم از مستفیدان آثار بخاری ودقیقه نبسان انوار او است وابو احمد که شیخ حاکم ابو عبد الله است گفته است که مسلم اکثر احادیث کتاب از در کتاب خود

متفرقا آورده وبسیار رد ایرادی کرد که با ومنسوب نساخت ودر صحیح خویش از وروایت نکرده والله اعلم واعلی اسانید مسلم آن است که میان او وپیغمبر صلی الله علیه وسلم چهار واسطه باشد وهشتاد وچند حدیث در صحیح او این حال دارد ومسلم را غیر از صحیح مصنفات دیگر هست مانند مسند کبیر وجامع کبیر وکتاب علل وکتاب اوهام محدثین وکتاب تمییز وکتاب من لیس له الا راو واحد وکتاب طبقات تابعین وکتاب محضرمین وشیخ محی الدین نووی در مقدمهٔ شرح مسلم خویش آورده که هرکه از سوء تحقیق وامعان نظر تامل کند در صحیح مسلم ومطلع شود برانچه او ابداع نموده است در اسانید احادیث وترتیب آن وحسن سیاقت وبدیع طریقت آن از نفائس تحقیق وجواهر تدقیق وانواع ورع واحتیاط وتحری در روایت وتلخیص واحصای طرق حدیث وضبط متفرق آن وغیر این امور از محاسن واعجوبات بداند که او مقتدای دین است که هیچ لاحق بعد از وبدو نرسیده وکسی که مساوی بل مدانی او باشد در وقت وزمان او در غایت قلت است وذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم ونزد جمهور علما کتاب وی تلو کتاب بخاری است در صحت ومتانت ونزد بعضی از مغاربه کتاب او مرجح است بر کتاب بخاری اما آن از خبثت جودت وضع وترتیب وحسن سیاق است واز هیچ احدی از علمای اسلام تصریح باصحیت صحیح او بر صحیح بخاری واقع نشده وبیشک صفاتی که صحت بران دائر است که اتصال سند وعدالت وضبط واتفاق رجال وعدم شذوذ وعلت است در بخاری اتم است وشروط بخاری در ان صفات اقوی واشد ولادت مسلم در سال دویست وچهار وبقولی در سال دویست وشش ووفات او در نیشاپور شب یکشنبهٔ بیست وچهارم ماه رجب سال دویست وشصت ویک ومدفن او در ظاهر بلدهٔ نیشاپور واقع شده رحمة الله علیه * احوال مالک * ابوعبد الله مالک بن انس بن مالک بن ابی عامر بن عمیر بن الحارث الاصبحی الحمیری پیشوا ومقتدای دار الهجرة یعنی مدینة مطهره بوده کان ثقة مامونا ورعا فقیها محدثا حجة وی از تبع تابعین است از نافع مولی ابن عمر واز زید بن المنکدر واز زهری وجماعهٔ دیگر از تابعین وتبع تابعین روایت حدیث کرده ویحیی بن سعید انصاری وزهری با آنکه از شیوخ او واز جملهٔ تابعین اند از وی روایت حدیث کرده اند وابن جریج وسفیان ثوری وسفیان بن عیینه واوزاعی وشعبه ولیث بن سعد وابن مبارک وشافعی وابن وهب وخلائق بیشمار وطوائف علما از وی سماع نموده وبجلالت شان وتقدم او در علم وحفظ احادیث وتقوی وورع وی قائل شده وشافعی در شان او گفته لولا مالک وابن عیینه لذهب علم اهل الحجاز وهم از شافعی منقول است که در حق او گفته اذا ذکر العلماء فمالک النجم ودر تعریف کتاب او که موطا است گفته ما تحت ادیم السماء اصح من موطاء مالک ودر ان زمان صحیح بخاری ومسلم مؤلف نشده بودند وذهب ابن خالد که یکی از کبار اهل حدیث است گفته که در میان مشرق ومغرب هیچ احدی بر حدیث رسول صلی الله علیه وسلم امین تر از مالک نیست واز امام مالک منقول است که گفت کم کسی باشد که من از وی کتابت حدیث کرده باشم که پیش من نیامده واز من فتوی نکرفته ووی در تعظیم واحترام حدیث رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم باقصی الغایة میکوشید وچون شخصی بطلب علم بدرسرای مالک آمدی جاریهٔ خود را گفتی که برو وببین از این شخص که فتوی میخواهد یا حدیث اگر گفتی فتوی میخواهم مالک بیرون آمدی وجواب فتوای او بگفتی واگر گفتی حدیث میخواهم اورا بنشاندی وغسل تازه برآوردی ولباس پاکیزه پوشیدی وخود را مطیب ومنظف ساختی ووساده بنهادی وبالای وساده باهیبت ووقار به نشستی انگاه دستوری دادی تا آن شخص در آمدی واو را حدیث شنواندی آورده اند که هارون رشید در ایام سلطنت خود بزیارت روضهٔ رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد مالک بدیدن وی رفت چون ملاقات واقع شد ومجلس پرسش ومصاحبت ومکالمت بانجام رسید مالک خواست که بیرون آید هارون گفت اگر مقتدای مسلمانان فضل فرماید وهر روز نزد یک ما حاضر آید وفرزندان ما امین ومامون از وسماع حدیث کنند منت از وبرما است مالک کراهیت در وی نکریست وگفت مه یا امیر المومنین لاتضع فی عزة شیء رفعه الله العلم یوتی ولا یاتی یعنی بکذا روپست مکردان عزت چیزی را که بلند کرده اند آنرا حق عز شانه علم چیزیست که بجانب وی بیایند نه علم بجانب کسی برود وبروایتی آنکه اعز الله علم از پیغمبر که اصل وقبلهٔ شما است ناشی وپیدا شده برشما است که آنرا عزیز دارید هارون با نصاف در آمد وگفت صدقت ایها

الشيخ كان هذا مقولة متي فاستر هاملي وامت گفتي اي پير اين همه ترغيب بغزشي بود كه از من صادر شد ببوش آنرا بر من وبكذار آنرا از من
پس امين رسول ما مامون را بدر سراي مالك فرستادي ومالك ايشانرا انكاه بار داد ي كه ديكر طالب علمان را وهمدران صف نشاندي كه
ديكران را آورده اند كه هارون بر مالك زري فرستاد مالك بخندمتكاران خود كفت كه اين مال را انكاه داريد وخرج نكنيد بعد ازان
هارون بمالك كفت كه اكر تو با ما موافقت كني ودر صحبت ما باشي كتاب ترا مشهور كردانيم وهمه را بمذهب تو وموافق كتاب
تو بياريم مالك كفت حاشا اين كتابي است كه من برائ ازدياد علم ودانش خود جمع كرده وفراهم آورده ام وشايد كه درانجا خطاها كرده
باشم وذكري داناتر ازمن باشد كه ديكران را بمذهب من آوردن چه معني دارد اما آن مبلغ كه اميرالمؤمنين فرستاده تيار است واما نت
نهاده پس آن مبلغ بر هارون باز پس فرستاد هارون اعتقاد نمود ومبلغ نكرفت شافعي كويد روزي بمالك اسبي چند از
اسپان خراساني وبغلهٔ چند از بغال مصري بهتر كه ملك بود مركز بهتر ازانها وبرسبيل تعجب باو كفتم چه نيكو مي نمايند اين
افراس وبغال كفت يا ابا عبد الله اين هديه است ازمن بسوي تو قبول كن آنرا كفتم پس ازينها يك دابه براي خود نكاه داري تا سواري
كني بران كفت من شرم ميدارم از خداوند تعالى كه بر زميني كه تربت رسول صلى الله عليه وسلم دران باشد سواره بران روم ومالك
در تعظيم ومحبت مدينهٔ رسول صلى الله عليه وسلم باقصى الغايت كوشيدي ومركز از مدينه بيرون نرفت الا يك بار براي حج ومدت
عمر در مسجد آنحضرت صلى الله عليه وسلم دروضهٔ شريف درس كفت رحمه الله ولادت وي سنه خمس وتسعين از هجرت بالجملي در
تسعين يا اربع وتسعين وياسبع وتسعين ووفاتش در سال صد وهفتاد ونه بود والله اعلم بالصواب * احوال شافعي * هو ابو عبد الله محمد بن
ادريس بن العباس بن عثمان بن شافع بن سائب بن عبيد بن عبد يزيد بن هاشم بن المطلب بن عبد مناف القرشي المطلبي ويرا مطلبي
براي آن كويند كه جد اعلاي او چنانكه معلوم شد مطلب بن عبد مناف است برادر هاشم بن عبد مناف كه جد پيغمبر است صلى الله
عليه وسلم واورا نسبت بجد اوشافع كرده شافعي كفتند ونسبت وي بدين لفظ كنند وكويند كه مادر عبد يزيد بن هاشم دختر هاشم
بن عبد مناف است كه جد آن حضرت است صلى الله عليه وسلم ومادر شافع خلك بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف خواهر فاطمه بنت اسد
كه والدهٔ اميرالمؤمنين علي است رضي الله عنه وكويند كه مادر شافعي ام الحسن بنت حمزة بن القاسم بن يزيد بن الحسن بن علي ابن ابي
طالب پس امام شافعي را باين جهات نسبت به بيت نبوت ثابت باشد وآورده اند كه شافع بن سائب ملاقات با آن حضرت كرده در
حاليكه جواني رسيده بالغ بوده وبدر او در روز بدر صاحب رايت بني هاشم بوده از جانب اهل مكه اسير مسلمانان شد وفديهٔ
خويش داد ومسلمان كشت وولادت شافعي در غزه بوده وبقولي در عسقلان بود وبقولي در منى واورا بمكه بردند ونشو ونما در انجا
يافت وبروي هفت ساله بود كه حفظ قران كرد وچون ده ساله شد موطاي مالك ياد داشت وفقه بر مسلم بن خالد كه در زمان مفتي مكه
بود خواند وچون پانزده ساله كشت علماي عصر اورا اذن فتوي دادند بعد ازان رحلت بمدينه كرد وملازمت مالك نمود واز شافعي
منقول است كه در ابتداي امر مرا ميل بسيار بود بشعر وبسيار مي ورزيدم آنرا تا رسيدم بپايهٔ كه برنبايد بمثل آن پايه مكر ذو حظ
عظيم روزي در سايهٔ خانهٔ كعبه نشسته بوديم وهيچكس نزد من نبود از عقب خود شنيدم كه كويندهٔ مي كفت يا محمد عليك بالفقه
ودع الشعر وهم ازوي منقول است كه پيش از اوان بلوغ بپيغمبر را صلى الله عليه وسلم در خواب ديدم كه با من فرمود يا صبي كعنم
لبيك يا رسول الله فرمود از كدام قومي تو كفتم از قوم تو فرمود نزديك من آي ودهن بكشاي چنان كردم پس آب دهن مبارك خود
مقدار ي كرفت وبردهان وزبان ولب من فرو وكشيد وفرمود امض بارك الله فيك ديكر بعد ازين واقعه در من لحني وحظاي
در حديث ودر كلام عرب واقع نشد وكفت چون نزديك مالك رفتم مالك كلام مرا شنيد ساعتي نظر بجانب من نمود ومالك را فراسني
بود برسيد كه نام تو چيست كفتم محمد كفت يا محمد بپرهيز وبترس از خداي تعالى واز معاصي مجتنب ومحترز باش زيرا كه ترا شاني
عظيم دست دهد در ميان امت محمد صلى الله عليه وسلم پس مدتي ملازمت كردم اورا تا از تحصيل علمي كه نزد او بود فراغ حاصل
كردم وچون اجازت سفر از وخواستم در حال وداع با من كفت اي جوان بدرستي كه خداي تعالى در دل تو نوري الفا فرموده است
پس اطفا مكن آن نور را به ظلمت معصيت وشافعي روايت داود از مالك وسفيان بن عيينه وعبد العزيز دراوردي وغيرهم خلق

کثیر روایت کرده از وی احمد بن حنبل و ابوثور و مزنی و غیر ایشان خلائق بسیار آورده اند که بعد از ملازمت مالک به بغداد رفت و دو سال آنجا اقامت نمود و علمای آنجا بروی جمع شدند و احادیث و فقه از وی کردند و کتاب قدیم خود را در آنجا تصنیف نمود بعد ازان بمکه باز گشت پس نوبتی دیگر ببغداد رفت بعد ازان عزیمت مصر کرد و بتدریس و نشر علوم مشغول شد و کتب جدید را در آنجا تصنیف نمود و آورده اند که تصانیف او در اصول دین چهارده مجلد و در فروع از صد متجاوز است و از احمد حنبل منقول است که گفت ما نشنا ختیم ناسخ حدیث رسول را صلی الله علیه وسلم از منسوخ آن و خاص آنرا از عام آن و مجمل آنرا از مفصل آن تا بالشافعی ننشستیم از حسن بن محمد زعفرانی منقول است که گفت ذکر بر شافعی در نیامد؛ ام الا که احمد بن حنبل نزد وی بود و از وی استفاده می کرد و احمد در عقب نماز ها میگفت اللهم اغفر لی ولوالدی ولاحمد بن ادریس الشافعی و می گفت شافعی مثل آفتاب است مر روزرا و مانند عافیت است مر مردم را و گفت نعیم سال است که شب نکرده ام الا که دعا برای شافعی کرده ام و استغفار جسته ام و او را آورده اند که یحیی بن معین که رأس و رئیس اهل حدیث است با احمد بن حنبل گفت چه بوده است ترا یا احمد که باکمال علم و زهد پیاده بر یمین بغلهٔ شافعی میروی احمد گفت اگر دوست میداشتی تو علم و فقه را تو نیز پیاده میرفتی بر یسار بغلهٔ او * بیت * موکه دانش نباشدش روزی * ننگ دارد ز دانش آموزی * و محمد بن حسن شیبانی در مقام مدح شافعی گفت که وی کتاب اوسط ابو حنیفه را از من بعاریت گرفت و تمام آنرا در یکشبانروز پس باز بمن فرستاد که چراغ بیار از ابو محمد پرسیدند که از رد مصباح چه اراده می کرد گفت در تاریکی ذکر جلا بیشتر دهد و از کلمات اواست رضی الله عنه استعینوا علی الکلام بالصمت وعلی الاستنباط بالفکر و نیز گفته من وعظ اخاه سرا فقد نصحه و زانه و من وعظه علانیة فقد فضحه و شانه و فرمود زینة العلماء التقوی وحلیتهم حسن الخلق و جمالهم کرم النفس و هم از شافعی منقول است که گفت اگر علما اولیای حق تعالی نیستند پس و برا در آخرت ولی نباشد ما اتخذ الله ولیا جاهلا قط و گویند که هارون رشید یا شافعی گفت بمن رسیده است که تو غذا بکاه می خوری حکمت درین چیست گفت بر و دت آب و طیب هوا و قلت ذباب و جسم مادهٔ طمع در موائد اصحاب ما و رون گفت هذا بیت القصیدة و او می گفته انچه علما از زینت دهد فقر است یا قناعت و خوشنود بودن بآن و صبر نمودن و فرمود فقر علما اختیاری است و فقر جهال اضطراری و آورده اند که مزنی در وقت موت بر سر وی رسید و پرسید که چگونه صباح کردهٔ و چه حال داری در جواب وی گفت صباح کردم بر صدد ارتحال از دنیا و مفارقت از برادران دینی و بر صدد اشامیدن جام موت و به بها کردار خود رسیدن و بر خدا رفتن تعالی و اردشتن بعد ازان در گریه شد و ابیات چند می خواند در رجای عفو و مغفرت الهی و جان داد و لادتش در صدر و پنجاه از هجرت و وفاتش روز جمعه سلخ ماه رجب سال دویست و چهار رو در همان روز بعد از نماز عصر مدفون گشت بقرافهٔ مصر و قبرهٔ بها مشهور و بزیارت متبرک به رحمة الله علیه * احوال امام احمد بن حنبل *

ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن اسد بن ادریس بن عبد الله بن حیان بن عبد الله بن انس بن زینه بن نزار بن معد بن عدنان شیبانی و مقدما بوده در حدیث و فقه و زهد و ورع و عبادت و ریاضت خنه شد صحیح از ستیم و میرو ح از معدل نشو و نما در بغداد یافته و طلب علم و تحصیل حدیث در آن دیار کرده بعد از آنکه از سماع حدیث از مشائخ آن ناحیه فارغ شد رحلت نمود در تحصیل سند عالی و سماع حدیث از وطن خویش بکوفه و بصره و مکه و مدینه و یمن و شام و جزیره و کتابت حدیث و سماع آن از علما و مشائخ بلاد مذکوره نموده روایت دارد از یزید بن هارون و یحیی بن سعید قطان و سفیان بن عیینه و شافعی و خلائق بسیار * و روایت دارند از و مشائخ عظام و علمای اعلام مثل محمد بن اسمعیل بخاری و مسلم بن حجاج قشیری و ابو زرعه و ابو داود سجستانی

وغیر ایشان را اسحق بن راهویه در حق او گفته احمد بن حنبل حجت است میان خدا و خلق و بندگان او بروی زمین و شافعی در شان او گفته از بغداد بیرون آمدم و نگذاشتم در آنجا احدی را که او ورع و اتقی و اعلم بوده باشد از احمد بن حنبل احمد بن سعید دارمی گوید من ندیدم هیچ جوان را که احفظ باشد مر حدیث رسول خدا را صلی الله علیه وسلم از احمد بن حنبل و مسند او در میان مردم مشهور و معروف است و در آن مسند زیاده از سی هزار حدیث جمع کرده و کتاب او در زمان او ملی وارفع و اجمع کتب بوده و روایت کرده اند از وی ثقات که گفته این مسند خود را انتخاب کرده ام از زیاده از هفصد و پنجاه هزار حدیث ابو داؤد سجستانی منقول است که گفت هیچ کس با احمد بن حنبل مجالست آخرت است و یاد هیچ چیز از امور دنیا در مجلس او نبودی آورده اند که احمد بن حنبل تقراضیا کرد و هفتاد سال بر آن صبر نمود و در آن هیچ کس هیچ چیزی قبول نکرد محمد بن موسی گوید از مصر برای حسن بن عبد العزیز میراث او صد مزار دینار زر مرخ بار کرده ببغداد فرستاد نزد وی از آنجمله سه کیسهٔ زر که صد هزار دینار داشت برای احمد بن حنبل فرستاد و گفت یا ابا عبد الله این از وجه میراث حلال بمن رسیده است بگیر آنها را و بر عیال خود نفقه کن احمد گفت مرا هیچ حاجتی نیست بآن و هیچ از آن قبول نکرد * شبی * گرچه کرد آلود فقرم شرم باد از همتم * گر بآب چشمهٔ خورشید دامن ترکنم * راز وی در باب صبر و توکل و استغنا و در باب ورع و تقوی و احتیاط حکایات عجیب و غریب نقل کرده اند که دلالت دارد بر وصول او بدرجهٔ علیا و مرتبهٔ تصوی در این باب رحمة الله علیه رحمة واسعة کاملة * رباعی * دست و دل ما هر چه تهی تر خوشتر * وز زادی ما زهر چه خوشتر خوشتر * عیش خوش محلسانه یک چشم زدن * از عشرت صد هزار قیصر خوشتر * از ابو داؤد سجستانی منقول است که گفت در بیست شخص را از کبار مشائخ حدیث دیدم هیچ یک را مثل احمد بن حنبل نیافتم و از ابو زرعهٔ رازی منقول است که گفت چشمان من یک کس مثل احمد بن حنبل ندیده گفتند در علم جواب داد در علم و زهد و فقه و در جمیع انکوئیها * علی بن المدینی گوید در اصحاب ما مر احادیث پیغمبر را صلی الله علیه وسلم احفظ از احمد بن حنبل نیست * عبد الله بن احمد گوید که اصحاب حدیث در مجلس ابو عاصم نبیل ضحاک بن مخلد حاضر شدند و گفت آمده اید که دانا شوید و حال آنکه در میان شما فقیهی نیست و در ایساد و مذمت ایشان می نمود گفتند در میان ما یک مرد فقیه است پرسید که کیست آن گفتند همین ساعت حاضر خواهد شد پس چون پدر من داخل شد گفتند تحقیق که آن مرد که میخواستی آمد ابو عاصم باز نگریست و او را دید گفت بگذر و بالاتر بنشین گفت مکروه میدارم که پا بر گردن مردم نهم ابو عاصم با اهل مجلس گفت این از جملهٔ فقه او یکی است انگاه گفت کشاده دار جای او در مجلس را پس کشاده داشتند و او را در برابر خود نشاند و بوی مسئله القا کرد و وی در زمان جواب گفت دیگری پرسید و جواب شنید و همچنین مسائل می پرسید و او جواب میداد تا سی مسئله میگفت ابو عاصم گفت این از آن مردان است که بر روی زمین میروند نه از آنکه بر روی زمین میروند و از اقران حجج و اسنای براهین علوم مقام و رفعت مکان و ثبوت مذهب و اجتهاد این امام اجل را کرم آن است که شیخ الشیوخ قدوة الاولیا قطب الاقطاب فرد احباب غوث اعظم شیخ محی الدین عبد القادر رضی الله عنه و ارضاه حامل مذهب و تابع اقوال او است و در بهجة الاسرار نوشته است در مناقب وی و کان یفتی علی مذهب الشافعی و احمد بن حنبل و از اینجا ظاهر می شود که آن حضرت را اجتهادی بوده که موافقت داشت یکی از این دو مذهب و مشهور و مقرر آن است که ایشان حنبلی مذهب اند و ذکر ایشان در حنابله واقع و ثابت است و الله اعلم ولادت وی رحمه الله در بغداد در ربیع اول سنهٔ احدی و ستین و مائة و وفات او هم در بغداد احدی و اربعین و مائتین مات رحمه الله یوم الجمعة وقت الضحی و دفن بعد العصر

* احوال ابو داؤد سجستانی * ابو داؤد سلیمان بن اشعث بن اسحاق بن بشیر سجستانی یکی از آنجمله است که رحلت کرده در طلب علم از وطن خویش و طواف عالم را طواف نموده در این طلب و جمع کرده احادیث را و تصنیف نموده و مشائخ عراق و خراسان و شام و مصر و جزیره را دریافته و اخذ و تحمل حدیث از ایشان نموده و روایت حدیث کرده از مشائخ کبار و علمای ذوی الاقتدار مانند مسلم بن ابراهیم و سلیمان بن حرب و یحیی بن معین و احمد بن حنبل و غیر هم روایت کرده اند از و پسر وی عبد الله و ابو عبد الرحمن نسائی و احمد بن محمد بن هلال و غیر هم و ابو داؤد در بصره ساکن بوده و بعد بغداد در آمده مراتب متعدده و تصنیف کتاب خود در بغداد

کرده و اهل آن ناحیه روایت سنن او ازو نموده و عرض کرده شد بر احمد بن حنبل پس پسند ید او را و او استحسان نمود * ابو داؤد
منقول است که پانصد هزار حدیث از رسول الله صلی الله علیه وسلم از مشائخ در قید ضبط و حیطهٔ کتابت در آورده ام و سنن خود را ازین
پانصد هزار بیرون آورده ام و در ان کتاب چهار هزار و شصت حدیث ایراد کرده ام که صحیح است و انچه نزدیک بآن است و آد می
را از جملهٔ این احادیث که درین کتاب آورده ام چهار حدیث کافی است * اول انما الاعمال بالنیات دوم من حسن اسلام المرء ترکه
ما لا یعنیه سوم لا یکون المؤمن مؤمنا حتی یرضی لاخیه ما یرضی لنفسه چهارم ان الحلال بین وان الحرام بین وبینهما مشتبهات الحدیث
و ابو بکر خلال در شان او گفته که ابو داؤد پیشوا بود و در عصر خود مقدم و بصفت زهد و ورع و بصارت در فن حدیث موصوف
و معروف ابو سلیمان خطابی گفت کتاب ابو داؤد کتابیست شریف که در علم دین کتابی مثل آن نوشته نشده یعنی بعد از بخاری و مسلم و از
ابو داؤد منقول است که گفت در سنن خود حدیثی ایراد نکرده ام که علما حدیث اجماع کرده باشند بر ترک آن و گفته اند
که اگر مردی باشد که نزد وی هیچ نباشد از کتب الا مصحف بعد از ان کتاب ابو داؤد را احتیاج نمی افتد او را بچیزی و در احکام مجرد
جزوی کسی تصنیف نکرد و چون تصنیف کرد و بر مردم خواند گشت در میان مردم مثل مصحف که تبع می کردند بآن و مخالفت
نمی کردند آنرا و موسی بن هارون گوید ابو داؤد در دنیا مخلوق شد برای حدیث و در آخرت برای بهشت و ابو حاتم بن حبان در شان
او گفته که ابو داؤد یکی از مقتدایان روزگار است در فقه و علم و حفظ حدیث و نسک و ورع و اتقان ولادت او در سال دویست و دو
و وفاتش در سال دویست و هفتاد و پنج بوده * احوال ترمذی * ابو عیسی محمد بن عیسی بن سورة بن موسی بن الضحاک سلمی ترمذی
یکی از علمای اعلام و از حفاظ حدیث سید انام علیه الصلوة والسلام و از ثقات مجمع علیه بوده و مرو او را در حدیث و فقه پیشوا دانسته است
و کتاب جامع او دلالت دارد بر عظم قدر او و اتساع حفظ او و کثرت اطلاع او و غایت تبحر او در ین فن و مثل آن کتاب درین باب مؤلف نشده
در ذکر علل حدیث و تصحیح و تحسین و تضعیف آن و بیان مذاهب علما از سلف و خلف و شرح اختلاف مجتهدان و در شان کتاب
جامع او گفته اند هو کاف للمجتهد ومغن للمقلد روایت کرده حدیث را از صدر اول از مشائخ مثل قتیبة بن سعید و محمود بن غیلان
و محمد بن بشار و احمد بن منیع و محمد بن المثنی و سفیان بن وکیع و محمد بن اسمعیل و غیرایشان و روایت حدیث دارند از وی خلائق
بسیار مانند محمد بن احمد محبوبی و هیثم بن کلیب و گفته اند که در اسانید وی نیز ثلاثی هست و یک حدیث در سنن او ابن جان
دارد و آن این حدیث است که یأتی علی الناس زمان الصابر منهم علی دینه کالقابض علی الجمر و مسلم و ابو داؤد ثلاثی ندارند و چون
تصنیف کرد جامع خود را عرض کرد آنرا بر علمای حجاز و عراق و خراسان و پسند یدند آنرا و مرضی افتاد ایشان را و شمائل النبی
تصنیف اوست و آن از احسن کتبی است که درین باب تصنیف یافته و میامن و برکات بسیار و بیشمار دارد و خواندن آن بزاحمهات
مجرب اکابر است ولادت ترمذی در سال دویست و نه و وفات او در سال دویست و هفتاد و نه بود و الله اعلم * احوال نسائی *
ابو عبد الرحمن بن احمد بن شعیب بن بحر بن سنان النسائی یکی از حفاظ حدیث و عالم و مشار الیه و مقدم و عمده وقت و او بود
بین اصحاب الحدیث و جرح و تعدیل و او معتبر بین العلماء در اول کتابی نوشته که آنرا سنن کبیر نسائی گویند و آن کتابیست
جلیل الشان که مثل آن نوشته نشده در جمع طرق حدیث و بیان مخرج آن و بعد ازان اختصار کرد آنرا و مسمی ساخته بمجتبی
یعنی و سبب اختصار آن آن بود که یکی از امرای زمان از و پرسید که همه احادیث کتاب تو صحیح است گفت نه پس آن امیر امر کرد
او را بنوشتن صحیح مجرد پس مجتبی را ازان انتخاب نمود و هر حدیث را که در اسناد آن تکلم کرده و معلل داشته اند ازان کتاب
اسقاط نمود و چون محدثان گویند روی النسائی مراد ایشان مجتبی باشد این کتاب مختصر نه آن کتاب کبیر و همچنین کاهی که
گویند کتب خمسه یا اصول خمسه بخاری و مسلم و سنن ابو داؤد و جامع ترمذی و مجتبای نسائی خوانند حاکم ابو عبد الله نیشاپوری
گوید شنیدم از ابو علی نیشاپوری حافظ که چهار نفر را از حفاظ حدیث بین اهل الاسلام یاد کرد اول نام ابو عبد الرحمن نسائی برد
و نیز از حاکم منقول است که شنیدم از ابی الحسن علی بن عمر دار قطنی بیش از یک و بار که گفت ابو عبد الرحمن مقدم است
بر هر کسی که بعلم حدیث و بر جرح و تعدیل روایة آن مذکور شود در زمان خود و بود در غایت ورع نمی بینی که در سنن

متویش در روایت از حارث بن مسکین با ینطریق می کند که قرئ علیه وانا اسمع ودر روایت از وی نمی گوید حدثنا واخبرنا چنانکه
در روایت دیگری از مشائخ خود میکوید وگفته اند سبب اینطریقه روایت کردن از وآن است که میان حارث ونسائی خشونتی
واقع شد یکروز بعد ازان بمجلس حارث نتوانست ظاهر شد پس درخفیه حدیث حارث درگوشه پنهان میشد چنانکه حارث
اورانمیدید لیکن آواز اورا می شنید واز وی استماع حدیث مینمود واین حارث عالمی صالح وقاضی مصر بود ونسائی روایت
حدیث دارد ازکبار مشائخ مثل قتیبه بن سعید واسحاق بن راهویه وعلی بن خشرم ومحمود بن غیلان وابوداؤد سجستانی وروایت
حدیث دارند ازوی جماعتی ازکبار مانند ابوجعفر طحاوی وابوبکر بن السنی وابوالقاسم طبرانی ومیر جمال الدین محدث
می گوید از شیخ عبد الله یافعی منقول است که درتاریخ خود آورده که ابو عبد الرحمن احمد بن شعیب النسائی صاحب مصنفات
ومقتدای زمان خود در مصر مسکن داشت وتصانیف اودران دیار منتشر است ومردم بسیار ازو اخذ وتحمل حدیث کرده اند
پس از مصر بدمشق آمد واهل آن ناحیه نوبتی در مسجد با او گفتند چه می گوئی در حق معاویه وچه چیز در فضل او وارد شده
او در جواب سائل گفت امایرضی معاویة ان یخرج رأسا برأس حتی یفضل وروایتی آنکه گفت نمی شناسم اورا هیچ فضیلتی الا لاشبع الله
بطنه پس مردم برخاستند ودروی پیچیدند وبحرمتیها کردند وچندان زدندش که تا از مسجد بیرون آوردند واورا برمله
بردند وازان جهت بیمارشد ودران بیماری برفت ازدنیا وروایتی آنکه بمکه بردندش وازان جهت بیمارشد ودرمکه وفات یافت
ومیان صفا ومروه مدفون گشت وهم یافعی آورده که کتاب خصائص در فضل امیر المؤمنین علی واهل البیت علیهم التحیة والسلام
تصنیف کرد تا اورا گفتند چرا در فضائل صحابهٔ دیگر نمی نویسی گفت باعث من براین تصنیف آن بود که چون در دمشق درآمدم
مردم آن ناحیه را منحرف یافتم از امیر المؤمنین علی خواستم که خداوند تعالی ایشانرا براه راست آرد بسبب آن کتاب مذکور را
تالیف کردم واویک روز روزه میداشت ویکروز افطار می کرد وموصوف بود بکثرت جماع وچهار زوجه داشت ومیان ایشان
قسم می کرد ودرای آن سرای نیز میداشت ولادت نسائی درسال دویست وپانزده از هجرت ووفاتش درسال سه صد وسه
* احوال ابن ماجه * ابو عبد الله محمد بن یزید بن ماجة الربعی مولاهم القزوینی یکی از پیشوایان وحافظان احادیث وثقه
ومحتج به است وصاحب سنن از اصحاب مالک ولیث سماع حدیث کرد ورحلت نمود در طلب حدیث ببلاد وکتاب او یکی از
کتب اسلامیه است که بین العلما باصول سته وکتب سته مشهور شده وبصحاح سته نیز تعبیر کرده اند یعنی صحیح بخاری وصحیح مسلم وسنن
ابی داؤد وجامع ترمذی وسنن نسائی وسنن ابن ماجه وچون محدثان حدیثی را گویند رواه الجماعة مراد این است که این شش تن
درین شش کتاب روایت کرده اند وچون گویند رواه الاربعة مراد این چهار اند غیر از بخاری ومسلم وابن ماجه راچند حدیث ثلاثی
هست وری در باب فضل قزوین درسنن خویش حدیث ایراد کرده وبروی وبرکتاب وی ازینجهت طعن وعیب کرده اند ازان
حیثیت که آن حدیثی است منکر بل موضوع ودرفضل قزوین احادیث بسیار آمده ونزد محدثان آن همه موضوع است ومیسره شخصی بود
ازواضعان که آنهارا وضع کرده ولادت ابن ماجه درسال دویست ونه ووفات او درسال دویست وهفتاد وسه بود * احوال دارمی * ابو محمد
عبد الله بن عبد الرحمن بن الفضل بن بهرام السمرقندی الدارمی یکی از حفاظ حدیث واز علمای اعلام دین وشیخ الحفاظ والمسندین
است بازهد وورع ودیانت وصیانت موصوف وکتاب او از احسن کتب حدیث است روایت دارد ازیزید بن ماجه وحبان بن هلال والنضر
بن شمیل وحیوة بن شریح روایت کرده اند ازوی کبار علمای محدثین مانند مسلم وترمذی وقرمانی آورده اند که شخصی سوال کرد احمد
بن حنبل را از ابو المنذر در جواب گفت نمی شناسم اورا بتحقیق که در ورد راز کشید غیبت برادران ما ازما اما فراگیرید عبد الله بن عبد
الرحمن را علیک بذاک السید علیک بذاک السید علیک بذاک السید بند ارگویند حفاظ در دنیا چهار اند محمد بن اسمعیل در بخارا
وابو زرعه در ری ومسلم بن الحجاج در نیشاپور وعبد الله بن عبد الرحمن در سمرقند واعلی واقرب اسانید او آنست که میان پیغمبر
صلی الله علیه وسلم وارسه واسطه باشد وپانزده حدیث درکتاب او باینطریق مروی گشته ولادت او درسال صد وهشتاد ویک ووفاتش
درسال دویست وپنجاه وپنج اسحاق بن احمد بن خلف بخاری گوید ما نزد محمد بن اسمعیل بودیم که خبر فوت عبد الله بن عبد الرحمن

ذا رمي الله وسيد ما عتر سيف داد وپيش الداخت انكه هر برآورد وكلمهٔ احتجاج گفت وآب چشم بورخسار ما اوفرود ويل رسة الله عليها * احوال دارقطني * ابوالحسن بن علي بن عمر الدارقطني حافظ حديث وعلامهٔ مشهور فاضل ومحدث كامل وعالم عامل نريل عصر وحيد دهر وخويش بود ودرعلم حديث ومعرفت علل آن واسماء رجال ورواة حديث بيعديل بود باصدق ودیانت رفعت ومكانت رصحت اعتقاد وگويند كه بعد ازوي درين باب كسي نيامد واين فن بوي ختم شد وتفسير وفقه وادب وشعر ماحب كمال تفقه برابي سعيد اصطخري كرد وروايت حديث ازو وازخلائق بسيار دارد وروايت دارند ازوي حاكم ابونعيم وابوبكر برقاني وجوهري وقاضي ابوالطيب طبري وحاكم ابوعبد الله نيشاپوري همه ازوي روميدارند كه مثل دارقطني ديد؛ گفت ازخود دامثل ندايد؛ من چگونه ديد؛ باشم ولادت وي درسال دويست وهفتاد وپنج بود؛ بغداد وبه سال سه صد وپنج بغداد وفاتش هم درانجا روز چارشنبه بيست ودوم ذيقعد؛ سال سه صد وهشتاد وپنج * احوال بيهقي * ابوبكر احمد بن الحسين البيهقي يكي ازپيشوايان وعقدايان حديث رفقه بود؛ درزمان خود وتحقيقات درعلوم بسيار دارد ودرمباحثه ومناظره غايت انصاف مرعي داشته وتصانيف بيشمار كرد؛ وگويند كه تصانيف اربهزار جزو رسيد وگويند كه اورا درعلم ثاني نبود وبعضي ازعلما گفته اند هفت مرد اند كه ايشان تصانيف درا سلام نمود؛ اند ومسلمانان انتفاع بسيار ازتصانيف ايشان كرفته اند يعني ازمتاخران يكي دارقطني دوم حاكم ابوعبد الله نيشاپوري سيوم ابومحمد عبد الغني بن سعيد ازدي مصري چهارم ابونعيم احمد بن عبد الله اصفهاني پنجم ابوعمرو بن عبد البر نمري حافظ اهل مغرب ششم ابوبكر احمد بن الحسين بيهقي هفتم خطيب ابوبكر احمد بن علي بغدادي صاحب تاريخ بغداد ورقه ازشيخ اهل صعلوكي حاصل كرده ودرعهد وي درخراسان هيچكس رايارا آن نبود كه درعلم حديث مصطفى صلى الله عليه وسلم بنا رجه يعني بي اسناد وبي اجازت اوستاد وبي ممارست تصرف كرد وي واورا روايت حديث ازحاكم ابوعبد الله حافظ كه مصنف تاريخ نيشاپور است رازابوطاهر محمد بن محمد زيادي وابن فورك وابوعبد الله سلمي دارد وازمشاهير مصنفات بيهقي كتاب مبسوط وكتاب السنن وكتاب دلائل النبوة وكتاب معرفت علوم الحديث وكتاب بعث ونشور وكتاب آداب وكتاب فضائل صحابه وكتاب فضائل اوقات وكتاب شعب الايمان وكتاب خلافيات است ولادت اودرخرجرد كه قريهٔ ايست از توابع بيهق واقع شد؛ درشعبان سال سه صد وهشتاد وچهار وروفاتش درنيشاپور درسال چهارصد وپنجاه وهشت بود وجنازهٔ اورا ازانجا باركرده بوطن خودش بازآوردند ودردهم جمادي الاولي سال مذكور مدفون كشت * احوال رزين * ابوالحسين رزين بن معوية العبدري صاحب كتاب تجريد في الجمع بين الصحاح ووفات اوبعد ازسال پانصد وبيست بوده وعبدري منسوب است بعبد الدار بن قصي بطني مشهور است ازقريش رحمة الله عليه * احوال امام نووي * لقب وي محيي الدين وكنيت وي ابوزكريا ونام وي يحيى بن شرف حزامي است وحزامي بتاي مهملهٔ مكسوره وبزا نسبت است بجزام كه يكي ازاجداد اوست ولادت وي درعشرهٔ اول ازمحرم سنه احدى وثلثين وستمائة درنوي ازشام كه ازاعمال دمشق است ونسبت بوي نواوي نيز كويند قراءت كرد قرآن مجيد رابعد قدوم آورد بدمشق درمدت تسع وار بعين رخواند كتاب تنبيه راكه درمذهب شافعي است درچهارونيم ماه و باد كرفت ربع مذهب رادر بقيهٔ سال ومكث كرد دوسال چنانكه پهلو ننهاد برزمين ومينشواند درشب وروزدوازده درسي برمشائخ دانواع علوم دينيه وتفقه كرد بربسياري ازمشائخ واكثر انتفاع وي بركمال الدين اسحق مغربي بودبروي مختصر مذهب شافعي رسيد ومنقح ومرتب اوست بعد ازرافعي والآن مدار مذهب شافعي بر تصحيح وتحقيق اوست وبود وي رحمة الله عليه برجانب كثير ازعمل وزهد وصبر برخشونت عيش نمي درآمد بتمام ونمشورد ازنواكبهٔ دمشق كه اكثر قوت اهل آنديار بران است بجهت آنكه درضمانت آن بود ازخيانت وشبهه وقوت ميكرد بانچه مي آمد ازبلد وي ازنزد والدين وي واكل نمي كرد درشب و روزمكر يكبار بعد ازنماز عشا وشرب نمي كرد مكر يكبار نزد سحر ونمخورد آب برف چنانكه عادت شاميان است واختيار تجرد كرد وانفراد را واتفاق نيفتاد مرا وراتزوج وبسيار مي كرد بيدار وي درعبادت وتصنيف مي كرد وامر معروف ونهي منكر مي كرد بسلوك واما رغيرهم درراه نمبداد مداهنت رادرين كار ورد وبارنجيرفت ومتولي شد دارالحديث اشرفيه رادرسنه

خمس وستین وثلثمائة وهی چیزی تازیدت از عالم ونبود در لحیهٔ مبارک وی مگر چند موی سفید وغالب بود بروی سکینه ووقار در بحث ودر جمیع احوال ومنزه بود از تعصب شافعیت ومتصف بود بانصاف ونقل میکرد در کتب خود از اقوال اصحاب بوحنیفه ومتصف بود بتصوف واعتقاد مشائخ بعد ازان مسافرت کرد ببلاد خود وزیارت کرد قدس خلیل را باز بوطن آمد وبیمار افتاد نزد والدین خود پس وفات یافت در شب چهارشنبه چهاردهم شهر رجب سنه ست وسبعین وستمائة وهم در شهر خود مدفون گشت رحمة الله علیه وعلی جمیع عباد الله الصالحین * احوال ابن جوزی * کنیت وی ابو الفرج است ونام وی عبد الرحمن بن علی البغدادی الحنبلی الضبیعی مشهور بابن جوزی وجوزی نسبت است بموضعی که آنرا فرجة الجوزی می گویند ومی کرد پدر وی کار روئینه گری عالم بود وفاضل وفقیه ومحدث وفصیح وبلیغ صاحب تصانیف در تفسیر وحدیث وفقه وسیر وتواریخ واخبار ومواعظ وممتاز بود از اهل عصر خود در ین ابواب ومشغول بود بوعظ وتذکیر وقصص وحکایات وجواب میداد بسؤالات مردم را بر سر منبر واز جملهٔ حکایات وی یکی آن است که روزی نزاع بود میان اهل سنت وتشیع در تفضیل ابوبکر وعلی رضی الله عنهما وبسیار جدال ونزاع نمودند دران پس راضی شدند بحکم ابن جوزی ووی بر منبر وعظ می گفت پس پرسیدند ازوی من افضل الصحابة پس رعایت جانبین کرده وترس اصابت مکروه نموده گفت افضل صحابهٔ رسول الله صلی الله علیه وسلم الذی بنته فی بیته این سخن گفت وبدر رفت تا کشف سر نمایند اینچنین ذکر کرد این حکایت را امام یافعی در تاریخ خود وسیوطی در تاریخ الخلفا گفته که الناصر لدین الله که از خلفای عباسیه بود ومیلی بمذهب امامیه پیدا کرده بود بوخلاف روش پدران خود از ابن جوزی پرسید من افضل الناس بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم پس ابن جوزی درجواب او این کلام گفت وابن جوزی را کتابیست در موضوعات حدیث که افراط کرده است در آنجا در نسبت وضع باحادیث وحکم کرده است دروی بر بسیاری از احادیث بمجرد توهم ومخالفت آنچه نزد وی بود از علم وشیخ ابن حجر عسقلانی در بسیاری از مواضع بروی بحث کرده وگفته اعتماد نیست بروی در نسبت وضع باحادیث ولادت ابن جوزی در سنه عشر وخمسمائة ووفات او در سنه سبع وتسعین وخمسمائة در عهد دولت الناصر لدین الله وابن جوزی راکتابیست مشهور مسمی بتلبیس ابلیس بیان کرده است دروی طریقهای که راه یافته است شیطان بطوائف مردم وواقع شده اند در بدعت وخلاف سنت خصوصا بر طائفهٔ صوفیه ومبالغه کرده در رد وانکار بر ایشان ودر آنچه منقول است از این قوم از حکایات بغلبهٔ حال وطفح سکر ونسبت کرده بزرگان این طائفهٔ علیه را بجهل وجنون وحماقت باوجود آنکه کتابهای خود را مطرز ساخته است بکلمات غریب وحکایات عجیب ایشان وبتحقیق این نیز از تلبیس ابلیس است که بروی از این راه درآمده ومغرور ساخته ووی اگرچه سوگند می خورد که غرض من اظهار علم وتائید سنت است تا اتباع آن کنند نه تشنیع عباد الله الصالحین ولیکن افراط وتجاوز وی از حد اعتدال در رد وتشنیع دلالت برخلاف آن دارد وظاهر میشود که وی از منکران اینطائفهٔ علیه است ونزاع حقیقی دارد با ایشان وسیدی احمد رزوق گفته است که تحذیر کرده اند ناصحان از این کتاب وی که مورث سوء ظن است بر کبار مشائخ وگفته که ولی را لغزشها وزلتها می باشد از جهت عدم عصمت وغلبهٔ حال وهابقهٔ تقدیر ولازم است ستر زلات ایمه ومغفرت کبار واکر بنا کهان ودر مقام نصیحت وتذکیر تنبه بران مصلحت افتد باید که تعرض بر قول کند بی تعیین بر قائل زیرا که ستر زلل ایمه واجب است وانصاف در حق لازم ودیانتی که مصاحب ومشوب بهوای نفس باشد مسلوب واینطریق اسلم است واسلم تسلم وبتحقیق جواب داده اند از انچه گفته است ابن جوزی وافراط کرده است در شان اینطائفه وانکار کرده است ایشانرا بچوابهای شافی از جانب قوم بدانچه جمع میکند میان طریقین واصلاح میدهد بین الفریقین وتقریر وتحریر نموده است آنرا شیخ امام اجل عفیف الدین عبد الله یافعی در تواریخ خود وسیدی احمد بن رزوق راکتابیست دقیق متین مبین مسمی بقواعد الطریقه فی الجمع بین الشریعة والحقیقة که سلوک کرده است دروی طریق انصاف وبیان کرده است حق را بی تکلف واعتساف کاتب حروف را تعلیم کرد آن کتاب واجازت داد بروایت آن سیدی الشیخ القطب الامام عبد الوهاب متقی وترجمه کردم من بعض مسائل آنرا در رسائل

خود خصوصا در رسالهٔ مرج البحرین فی الجمع بین الطریقین وبالله التوفیق وبالجمله بود ابن جوزی عالم فاضل ولکن مغرور شد بعلم وفضل وجوانی خود وبود متعسف غلیظ خشن عافاه الله وبعید بود از طریقهٔ قوم ومحبت واعتقاد ایشان ومحنت برپا از همه آنکه در بغداد بوده در زمان کرامت نشان شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی ومحروم بود از برکات صحبت وحسن عقیدت بایشان وسلوک میکرد بآن حضرت طریقهٔ اجتناب وانکار را اعاذنا الله من ذلك تا آنکه بود که تصنیف میکرد کتاب در ذکر زهاد وعباد زمان خود از بغداد وغیران از بلاد وتوشیح وتکمیل نمیکرد آنرا بتجمیل ذکر حضرت شیخ وشمرده شد او است این حال از وی بجهل وغرور بظاهر علم وفضل وشیخ عالم عارف کامل خواجه محمد پارسا قدس الله روحه وافاض علی المستفیدین فیوضه وفتوحه در فصول سته که از تصانیف ایشان است در ذکر ابن جوزی بتقریب فرموده اند که هو الشیخ الحافظ ابو الفرج عبد الرحمن بن علی بن محمد بن علی البکری البغدادی المعروف بابن الجوزی بود امام حافظ فصیح متبحر مصنف در اقسام علوم دینیت وپنجاه تصنیف کرده وبود مرا ورا قبول تام نزد خاص وعام وبود ولادت او ببغداد در سنه ثمان وخمسمائة ووفات یافت در رمضان ستة سبع وتسعین وخمسمائة وبیرون آورده شد از زندان واسط وپنهان ماند در نهانخانه پنج سال بسبب انکار وی بر شیخ عبد القادر قطب الاولیا وتاج المفاخر وبجهت انکار ابن جوزی مذکور بر شیخ وبر غیر وی از شیوخ اهل المعارف وبود این انکار وی از جملهٔ خذلان وتلبیس شیطان وغرور وعجب از وی در انکار وی بر ایشان وحال آنکه بمحاسن کلمات وذکر مقامات وحالات ایشان مطرز میکرد اند کلام خود را واگر سلامت میماند ابن جوزی از طعن وانکار وی بر مشائخ وعلمای باطن پایندهٔ وسلامت مینماند متلبس ومتحلی بحلل محاسن وبود پسر وی محی الدین یوسف محتسب بغداد ومتولی شد تدریس مدرسهٔ مستنصریه را مر طائفهٔ از حنابله را تا اینجا کلام خواجه محمد پارسا است بلفظه رحمة الله علیه رحمة واسعة وکاتب حروف گوید اصلح الله شانه وصانه عما شانه که دیدم من در حرم شریف مکه زاد ها الله تشریفا وتعظیما رساله را که بود در وی ذکر ابن جوزی وانکار او بر شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی مؤلف آن رساله میگوید برداشته بودند او را بعض مشائخ وعلما در حضرت شیخ عبد القادر وطلب کردند از شیخ عفو وصفح وتجاوز از وی پس عفو کرد شیخ عبد القادر رضی الله عنه از وی ودر گذشت از جریمهٔ وی پس رفتم من بر سند ی الشیخ عبد الوهاب وذکر کردم قصهٔ این کتاب را ونقل کردم حکایت عفو حضرت شیخ را از ابن جوزی پس گفت شیخ عبد الوهاب الحمد لله علی ذلك وفرمود وی مردی عالم مخدوش کبیر است الحمد لله نجات یافت از این ورطه وگفت یا فلان شیخ عبد القادر بزرگ است وشان او عظیم است وانکار ایشان زهر قاتل است خدای تعالی نگاهدارد از ان وفرمود حق سبحانه داده است او را از فضل وکرامت آنچه نداده است غیر او را از مشائخ نسأل الله العافیة والعاقبة بالخیر اکنون وقت آن شد که شروع کنم در شرح کتاب وبالله التوفیق وبگویم الحمد لله تمامهٔ افراد حمد از هر حامدی بر هر محمودی که باشد در برابر هر نعمت وبر هر صفت کمال بهر معنی وبهر وجه در هر وقت وهر مکان از ازل تا ابد بر وجه دوام واتصال ثابت است مر خدای را ورا جع وآئل است بوی ومخصوص است بذات اقدس وی که بخشندهٔ جمیع نعم وپروردگار تمام عالم وخالق همه کاینات ومتصف بجمیع کمالات ومفیض کل خیرات است وخالق افعال بندگان وتوفیق دهندهٔ ایشان واقتدار بخشندهٔ ممکنان اوست وبا قطع نظر از وجود حمد کنندگان وستایش کنندگان حمد وی سبحانه بر ذات کامل الصفات خود ش در کلام قدیم وبه نسبت آیات واظهار کمالات وافاضهٔ آلاء واسباغ نعمای عظیم باقی وثابت است وبا وجود آن چون امر کرد بندگانرا به ثنا وتحمید ذات مجید وشکر نعم غیر عدید خود واجب شد امتثال این امر تمود ن وزبان بحمد وثنای حضرت وی گشودن پس گفت مصنف نحمده ونستعینه ونستغفره حمد می کنیم با مجموع افراد انسانی بلکه تمامهٔ مخلوقات جسمانی وروحانی بزبان قال وحال آن کریم ذی الانعام والافضال را وچون حصول این شان وتتمیم وتکمیل آن بغایت عظیم وخطیر است یاری میجوئیم ومدد کاری میخواهیم از حضرت وی وتبری می نمائیم از حول وقوت خود وطلب آمرزش میکنیم از وجود نقصان وتقصیر در تحریر وتقریر آن را داعی حق آن بروجه صدق واخلاص چنانکه باید ودرگاه صمدیت حق را شاید * نظم * اگر زاول وآخر تمام جمع آیند * که راه شکر خدا عز اسمه پویند * باتفاق در جستجوی آن بزنند * باجتماع ره

گفت وگوی آن جویند * بصد هزار زبان کرکنند ممکن نیست * که حمد وشکر کهین نعمت خدا گویند * ونعوذ بالله من شرور انفسنا وپناه میگیریم بخدا از بدی های نفسهای خود ومن سیئات اعمالنا واز بدیهای کردارهای خود که حمد ذات مقدس است باشوب ریا ومشعهٔ خلق واثبات حول وقوت نفس یا تکلم واشتغال بغیر حمد وسپاس منعم حقیقي باتواتر آلاء ودوام نعما یا تصدی برای تصنیف حدیث یا قصور در تصحیح نیت واخلاص طویت یا تقصیر در شکر توفیق این نعمت عظمی وعطیهٔ کبری یا تکلم بباطل ولایعني وغفلت از ذکر حق تعالی یا تهاون در عبادات وطاعات وارتکاب محرمات ومکروهات مطلقا من یهد ه الله فلامضل له ومن یضلله فلاهادی له ومن کمراه کند کسی مر اورا ومن یضلله فلاهادی له وهر که کمراه کرد الله اورا وی تعالی نیست هیچ راه نماینده مر اورا واین کلام اگرچه خبر است از بیان واقع واثبات توحید وتفرد حق در هدایت واضلال در معنی طلب وسوال هدایت وحفظ ورعایت از ضلالت است از حضرت وی سبحانه یعنی توئي راه نماینده وگمراه کننده وجز توکسی نه پس عطا کن ما را هدایت ونگاه دار از ضلالت که توقادری بر هرچه خواهي وتحقیق آن است که هدایت دو معنی دارد یکی راه نمودن بمعني بیان کردن راه ونشانهای آنرا واین را اسناد بقرآن وپیغمبر صلی الله علیه وسلم توان کرد که سبب هدایت اند چنانکه ضلالت را بشیطان واصنام دوم راه نمودن بمعني بردن بمقصد ورسانیدن بآن واینکار حضرت حق سبحانه است واز غیر وی نیاید وچون در حدیث آمده است که هر خطبه که در وی تشهد نبود مانند دستی است بریده یعنی مقطوع البرکة وبیفائده آورد مصنف شهادتین را وگفت واشهد ان لا اله الا الله وگواهي میدهم واخبار میکنم برسبیل جزم وقطع که نیست هیچ خدای سزای پرستش غیر آن یک ذات که متصف است بجمیع صفات کمال ومنزه است از سمات نقص وزوال وحده لاشریک له دران حال که تنها است ونیست انباز مر اورا واشهادة تکون للنجاة وسیلة گواهي دادني که باشد مر رستگاریرا از آتش دوزخ واز عذاب وعقاب بعد وسخط خداوند تعالی سبب ودستاویز ولرفع الدرجات کفیلة ومربلند کردانیدن پایهای بهشت وقرب ورضای مولی تعالی را ضامن وبایذ رفتار وآن شهادتی است که بصدق واخلاص ومواطات قلب وموافقت ظاهر وباطن باشد با ضمیمهٔ استقامت بران تا روز آخر چنانکه در قرآن مجید میفرماید ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا وآوردن صیغهٔ جمع در حمد واستعانت واستغفار ولفظ واحد در شهادت بجهت آنست که در انجا ملاحظهٔ کثرت ورویت آلاء وتقصیرات وذنوب وکشف صفات است وانجا مجمل مشاهدهٔ وحدت ذات وسقوط ماسوی الله پس اول مقام فرق است وثانی مرتبهٔ جمع ونیز گفته اند چون شهادت اخبار است برسبیل جزم وقطع از هری بر وجهی که مطابق واقع باشد سزاوار نیست که مصنف اینمعنی را متعهد گردد مگر از نفس خود بخلاف حمد تا موافق ومطابق بود بکلمهٔ ایمان واشهد ان محمدا عبده ورسوله وگواهي میدهم برسبیل جزم ویقین که محمد بندهٔ خدا وفرستادهٔ اوست نخلق الذی بعثه وطرق الایمان قد عفت آثارها آن محمد که صفت او اینست که برانگیخت وفرستاد او را الله تعالی در حالی که راههای ایمان ناپدید ونیست شده بود نشانهای آن وخبث انوارها رفرونشسته بود روشنیهای آن ووهنت ارکانها وسست وبی بنیاد گشته بود کرانهای قوی آن ورکن بضم کرانهٔ قوی هر چیزی کذا فی الصراح وجهل مکانها ونادانسته وپوشیده شده بود جای آن ومراد از طرق ایمان توانند که انبیا ورسل باشند صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین وآنانکه پیروان ومتابعان ایشانند از علمای دین وسالکان طریق یقین ومراد به ناپدید شدن آثار وفرونشستن انوار وسست گشتن ارکان ایشان ترک عمل بود بانچه ایشان خلق را تشریع نموده وحکم فرموده وواضح وروشن گردانیده اند از اعمال واخلاق وآداب وعلوم ومعارف وترک تعلم وتخلق وتادب وتحقیق بدان ومراد بجهل مکان ایشان عدم معرفت مرتبت ومنزلت وناشناسائي حق ایشان واحتمال دارد که مراد بطرق ایمان علوم واعمال وآداب ورياضات وتحصیل صفات مرضیه وتکمیل اخلاق حمیده باشد که بدان بمرتبهٔ ایمان کامل که مقصد ومقصود سالکان طریق حق است توان رسید ومراد از عفای اثار وخبوا نوارو وهن ارکان وجهل مکان عدم سلوک اینطرق ورعایت واهتمام بتحصیل وتکمیل آن نشید صلوات الله وسلامه علیه من معالمها ما عفا پس براه فراشت وبلند گردانید آنحضرت صلی الله علیه وسلم رحمتهای خدای تعالی وسلام ونازل باد بروی از محلهای نشانهٔ طرق ایمان انچه پست ونیست شده بود وبرنا ظران

وسالکان راه پوشیده کشته اگرچه کور چشمان باطن آن را تبصر ننمودند وبدان نرسیدند با وجود غایت ظهور وکمال وضوح آن وشفی من العلیل فی تاییدکلمة التوحید من کان علی شفا وتند رستی داد وبرهانید وی صلی الله علیه وسلم از علت جهل وشک درقوت دادن کلمهٔ توحید کسی را که بود مشرف برموت وهلاک یا بود برکوشه وکرانه از راه راست وسلوک نمی کرد طریق مستقیم را یا بود برکنار حفرهٔ آتش دوزخ پس این تلمیح بود بقول حق تعالی وکنتم علی شفا حفرة من النار ومراد بکلمهٔ توحید کلمهٔ ایمان است که لا اله الا الله محمد رسول الله است وعلیل در اکثر نسخ بعین مهمله است بمعنی بیمار ومراد بدان جنس بیمار ان است ومن بیانیه است یا تبعیضیه که مقدم آورده شده است ومیرجمال الدین محدث فیروزآبادی رحمة الله علیه که در اصل سماع ما وجمیع نسخ حاضر از کتاب مشکوة علیل بعین بی نقطه مصحح شده بمعنی بیمار ومعنی آنست که گفته شد وروا است که بغین معجمه خوانند وبراین تقدیر می تواند بود که مشتق باشد از غل بمعنی کینه یا از غلل بروزن خلل که هم بمعنی کینه است یا بمعنی هوزش وتشنگی است ومراد جماعتی باشند که کینه وران اهل ایمان بودند ومانند تشنگان در تیه جهالت وضلالت حیران وسرگردان کشتند والله اعلم بالصواب انتهی * گفتم من وبندا توفیق غلیل مصدر بمعنی تشنگی یا سختی آن وبمعنی هوزش سینه آمده است کما قال الشاعر * ع * یشفی غلیل صدورهم ان تصرعوا * پس اگر باین معنی باشد ومتعلق به شفی کردد نیز وجهی دارد ومعنی آن ظاهر تر است کما لا یخفی واوضح سبیل الهدایة لمن اراد ان یسلکها وروشن کردانید راه هدایت وایمان را برای کسی که خواهد برود دران راه واظهر کنوز السعادة لمن قصد ان یملکها وهویدا وپیدا ساخت گنجهای سعادت ونیکبختی را برای کسی که قصد وآهنگ آن داشته باشد که مالک کردد آن گنجها را ومراد بگنجهای سعادت اسلام وایمان واحسان وطاعات وعبادات وتوجهات که مقتضای این مقامات است وعلوم ومعارف وانوار واسرار که نتائج ومواهب این مکاسب اند وهرکه این کنوز وذخائر را کرد آورد سعادت بدی از نعیم جنت ورضای حضرت عزت ودیدار وی تعالی وتقدس نصیب وی کردد ولا حول ولا قوة الا بالله کنز من کنوز الجنة اشارت بآن است اللهم ارزقنا ورزقه در من قال * بیت * اسیر لذت تن مانده وکرنه ترا * چه گنجها است که در ملک جان مهیا نیست * اگر کویند بیان وایضاح راه هدایت واظهار وابراز کنج سعادت که عبارت از بیان شریعت وتعلیم دین است برای همه کسان است خواه ارادهٔ سلوک وقصد تملک آن نمایند وخواه نه نمایند جوابش انکه چون منتفع بآن ایضاح واظهار ایشان اند وفائده ونفع آن بایشان عائد میشود کویا آن ایضاح واظهار برای ایشان است وبس چنانکه در تفسیر کریمهٔ هدی للمتقین کفته اند اما بعد فان التمسک بهذه لا یستتب اما بعد کلمه ایست که چون شخصی کلامی راند براسلوبی وخواهد که اسلوبی دیکر بیارد کوید اما بعد واختلاف است ارباب تواریخ واخبار را که اول کسی که باین کلمه تکلم نمود کیست ومشهور آن است که اول کسی که تکلم باین کلمه نمود داؤد پیغمبر است علیه السلام واقوال دیکر نیز در شرح مذکور است والله اعلم وتقدیر کلام آن است که اما بعد حمد وصلوة وتشهد مذکور می شود که بدرستی چنک در زدن بسیرت وطریقه وعادت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم تمام نمی شود وراست نمی آید واستوار نمی کردد الا بالاقتفاء لما صدر من مشکوته مکرر به پیروی کردن هر چیز را که صادر شده وپیدا کشته است از مشکوة آن حضرت صلی الله علیه وسلم مشکوة روزنی در دیوار که کناره ندارد وچراغ در وی نهند یعنی طاقچه تشبیه کرده سینهٔ مبارک آن حضرت را صلی الله علیه وسلم بطاقی که دران چراغ باشد وافاضهٔ نور مقتبس از دل مستنیر که بمنزلهٔ چراغ است بتخلق مینماید یا قلب شریف بمنزلهٔ زجاجه است مانند کوکب درخشان ولطیفهٔ قدسیهٔ منوره در دل مطهر را وبمثابهٔ چراغ تا موافق افتد بکریمهٔ مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الآیة والاعتصام بحبل الله لا یتم الا ببیان کشفه اعتصام چنک در زدن حبل رسن بیان سخن پیدا وکشاده کفتن کشف کشاده وبرهنه کردن یعنی تمسک جستن وچنک در زدن بحبل خدا که سبب ووسیلهٔ وصول بجناب قرب وی کردد تمام نمی شود مکر به بیان کردن وآشکارا ساختن وظاهر کردانیدن آن حضرت صلی الله علیه وسلم ومراد بحبل الله یا عهد وپیمانی است که خداوند سبحانه وتعالی بسوی بندکان خود ارسال فرموده وآن ایمان وتوحید واقرار بربوبیت والتزام طاعت وعبادت اوست ودر روز الست

ایشان آن عهد را بربسته وقبول کرده وایشان این عهد را بواسطهٔ تعلق ارواح بابدان وسبب طریان کدورات بر ارواح بجهت
این تعلق وارتکاب قبائح ومعاصی که پیدا شده فراموش کردند وپیغمبران صلوات الله وسلامه علیهم آن عهد را بیاد مردم میدهند
خصوص نبی رسل علیه وعلی آله من الصلوة افضلها واکملها به بیانی فصیح وکشفی صریح آنرا ظاهر می سازد وبآیات بینه ومعجزات باهره
تاکید واثبات میکند ومیگوید که آن عهد را بجای آرید تا بشکم او فوا بعهدی اوف بعهدکم حق سبحانه وتعالی نیز عهدی ووعدی
که ابقیم مقیم ورضا وقرب ورؤیت وجه کریم خود کرده وفرمایید * نظم * چون که در عهد خدا کردی وفا * از کرم عهدت
نگهدارد خدا * یکزمان او فوا بعهدی کوشدار * تا که اوف عهدکم آید زیار * انجماعت را که وافی بوده اند * برهمه اصناف شان
افزوده اند * تو یک عهد خود کر بجا آوری * سر نه فلک زیر و بالا آوری * وتوان که مراد بحبل الله قرآن مجید باشد چنانکه درخبر آمده
است که القرآن حبل الله المدود من السماء الی الارض میفرماید قرآن رسن خدا است فروهشته از آسمان تا زمین ودر باب فضائل
القرآن این حدیث ومانند آن بیاید انشاء الله تعالی وهم چنانکه رسن سبب رسیدن بآب چاه که سبب زندگانی است میشود
عمل بقرآن سبب وصول بآب علم ومعرفت که وسیلهٔ حیات جاودانی است می گردد یا چنانکه چنگ در زدن برسن سبب سلامت
از افتادن در چاه نزد احتیاج بآب آن میشود تمسک بقرآن سبب نجات وخلاص از درکات جهنم میگردد وشک نیست که وصول
بحقیقت معانی قرآن وفهم مقاصد آن میسر نیست مگر به بیان وکشف آن حضرت صلی الله علیه وسلم که از احادیث معلوم میشود
وکان کتاب المصابیح الذی صنفه الامام وبود کتاب مصابیح آنکه تصنیف کرده او را بیشوا ومقتدا در عصر خود وتصنیف کونه کرونه
کردن چیزیرا وجدا کردن بعض از بعضی مشتق از صنف بکسر صاد وبفتح نیز آمده بمعنی کونه واصناف جمع اوست محیی السنة
زنده کرداننده سنت وسنت در لغت روش وطریقه ودر شرع حدیث رسول را گویند صلی الله علیه وسلم اعم از قول وفعل
وتقریر چنانکه در مقدمه گذشت وانچه آن حضرت بران مواظبت کرده ودلیلی بر وجوب آن نباشد آنرا نیز سنت گویند وبعض
باموا ظبت مع ترک او احیانا نیز اعتبار نموده اند قامع البدعة قهر کننده وخوار کردانندهٔ بدعت وبدعت بیرون آوردن رسمی
خود در دین وحقیقت مفهوم آن در شرع وبیان اقسام وانواع آن در باب اعتصام بکتاب وسنت گفته آید انشاء الله تعالی ابو محمد کنیت
امام است الحسین نام شریف وی بن مسعود نام پدر بزرگوار وی الفراء بفتح فا وتشدید را پوستین دوز صفت پدر شیخ الامت
که اینکار میکرد البغوی منسوب به بغشور که دیهی است میان هرات ومرو ودر قاموس گفته که بغشور بفتح بلدهٔ ایست میان
هرات وسرخس ونسبت بغوی بر غیر قیاس معرب کوشور ومحیی السنة ابو محمد الحسین بن الفراء منسوب باوست وغالب در اسم مرکب
مزجی نسبت بجزو ثانی افتد وگاهی بجزو اول نیز آید چنانکه معدی گویند در نسبت بمعدیکرب وبعلی در نسبت به بعلبک وآن قریه
رابغ نیز گویند واین هنگام احتیاج باعتذار نبود ودر نسبت واو را زیاده میکنند چنانکه در نسبت بدهلی دهلوی گویند ودر نسبت بغزنه
غزنوی وآنرا در علم صرف قاعده قرار داده اند رفع الله درجته بلند گرداند خدای تعالی پایهٔ آن امام را ومجمل احوال امام محیی السنة آن
است که وی پیشوای زمان ومقتدای عصر وان خود بوده مفتی اهل اسلام وقدوهٔ ارباب تفسیر واسوهٔ اصحاب حدیث حضرت
سید انام علیه الصلوة والسلام وصاحب تفسیر مسمی بمعالم التنزیل ومصنف کتاب شرح السنة واورا فتاوی است در مذهب شافعی
مشهور بفتاوای بغوی ودر مؤلفی دیگر فتاوای شیخ خود را قاضی حسین نیز جمع کرده ودر زمان خود بغایت بزرگ ومقتدا و
پیشوا رفقیه ومحدث ومفسر بوده ودر علم قرأت مهارتی تمام داشته وبه بی تکلفی وخشونت عیش ونقر می گذرانید در اول حال
پیوسته در اکل بنان خشک اکتفا کردی چون اصحاب وتلامذهٔ وی تکلیف کردند وگفتند که نان خشک خوردن مورث ضعف بدن است
قدری از زیت وبروایتی زبیب نان خورش میساخت ووی جامع بود میان علم وعمل وموفق بسلوک طریقهٔ سلف صالحین ودر روجه
تلقب او بمحیی السنة آورده اند که چون کتاب شرح السنة را تالیف نمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم را در واقعه دید که فرمود
احیاک الله کما احییت سنتی زنده دارد ترا خدای تعالی چنانکه زنده داشتی تو سنت مرا ووی فقه را بر قاضی حسین که از مشاهیر
علمای شافعیه است خوانده ودر روایت حدیث از مشائخ اعلام گشته در زمان وی بودند داشته وجماعهٔ از مشائخ وعلما روایت حدیث

از وی کرده و شیخ ابو النجیب سهروردی یکی از ایشان است وفات او در شوال سال پانصد و شانزده از هجرت بوده و سن وی از هشتاد تجاوز نموده قبر وی در دار الخلافت وی در مرو نزد قبر استاد وی قاضی حسین واقع شده رحمهما الله تعالی رحمة واسعة اجمع کتابی صنف فی بابه بود کتاب مصابیح جامع ترین کتابهای حدیث که تصنیف کرده شد در باب خود یعنی در باب عملیات لا اعم از عقادیات والحکام ایمان واسلام رما تا که مراد آن است که از جمله جامع ترین کتب حدیث است والا کتابها هست در حدیث که جامع تر از ان است یا مراد مبالغه است در مدح کتاب و این نوع مبالغه در مدح کتاب برای ترغیب طالبان اتفاق می افتد و صورت تجوز دارد یا از نکه احتمال صدق در وی غالب است چه باعتبار جمع مقاصد و مطالب دینی کتابی مختصر مثل آن در عنایت قلت وندرت است اگرچه باعتبار عدد احادیث و روایات بیشتر باشد والله اعلم واضبط شوارد الاحادیث و ابوابها و بود کتاب مصابیح نگاه دارنده ترین کتابها مر شوارد حدیث را و ابواب آنرا شوارد جمع شارده بر شرود در میدن شتر و ابواب جمع آبده بیمة متوحشه وفی الصراح ابدر میدن و نا آمیختن ستور با مردم و ابدر مثل کان میر جمال الدین محمد حدث فرموده که مراد بشوارد احادیثی است که مخرج است در کتب اصول و مواضع ایراد آنها در ان کتب بر طالبان حدیث مخفی است پس گویا آن احادیث از ایشان رمیده و گریخته و مراد با ابواب احادیثی است که دلالت آن بر معنی که مراد و مقصود است از ان خفی است پس گویا که متوحش اند از طلاب و با یراد محی السنة در بابی که مناسب و لائق است در مصابیح از وصف شرود و توحش بیرون آمده و در قید ضبط مجموع شده و مانوس گشته و لما سلك رضی الله عنه طریق الاختصار و حذف الاسانید تکلم فیه بعض النقاد و چون رفته است شیخ خوشنود با دخدای تعالی از در کتاب مصابیح براه اختصار و کوتاه کردن سخن و انداخته است اسناد های احادیث را سخن کرده اند در ان و اعتراض نموده اند بر ان بعضی از ناقدان و سره از ناسره جدا کنند کان و تمییز نمایندگان صحیح حدیث از غیر صحیح زیرا که چون صحت و سقم احادیث بنظر در اسانید آنها ظاهر می شود حدیثی که اسناد نداشته باشد صحیح آن از سقیم متمیز نگردد و اسناد در لغت باز خواندن بکسی و تکیه دادن چیزی را بچیزی و برداشتن سخن بگویند آن و در اصطلاح محدثین حکایت طریق متن حدیث است بر وجهی که کیفیت روایت آن معلوم گردد و حاصل آن ذکر رجال و اشخاص که روایت حدیث کرده اند و متن حدیث عبارت است از انچه بعد از تمام شدن اسناد مذکور می کردند و مراد از حذف اسناد اینجا ترک ذکر صحابی و ترک ذکر مخرج خواهد بود چه کاری که مصنف در مشکوة کرده زیاده بر مصابیح این بست که ذکر صحابی و بیان مخرج در هر حدیثی نموده بخلاف صاحب مصابیح که اهمال این دو امر کرده و تواند که مراد باسناد معنی مصطلح بود که حکایت طریق متن است و ذکر رجال با جمعهم لیکن مؤلف اکتفا کرده بذکر مخرج چنانکه خواهد گفت که من چون نسبت کردم حدیث را بایشان گویا نسبت کردم بآن حضرت صلی الله علیه وسلم و باین وجه ذکر صحابی محض از برای تبرک و تاکید خواهد بود فافهم و اخراج و تخریج در عرف ارباب این فن ایراد حدیث است باسناد در کتاب چنانچه گویند اخرجه الشیخان یا اخرجه الشیخان و ازان این خواهند که ایشان در کتاب خویش این حدیث را باسنادش آورده اند پس مؤلف می گوید بعض نقاد بجهت حذف اسانید بر صاحب مصابیح سخن کرده اند و ان کان نقله وانه من الثقات کالاسناد و اگرچه هست نقل شیخ حال آنکه وی بتحقیق از ثقات است مثل اسناد یعنی حکم آن دارد که گویا ایراد احادیث باسناد کرده و ثقات جمع ثقة است و آن در اصل لغت بمعنی اعتماد کردن و استوار داشتن است پس ازان اطلاق میکنند بر شخص معتمد استوار داشته شده در روایت لکن لیس ما فیه اعلام کالاغفال اگرچه نقل صاحب مصابیح بی اسناد از جهت بودن وی از ثقات مانند اسناد بود لیکن نیست راهی که در وی نشانها و علامتها باشد مانند انچه در ان نشانها و علامت ها نباشد و اعلام بفتح همزه جمع علم است بفتحتین بمعنی علامت و اثری که دلالت کند بر وجود چیزی و اغفال نیز برین وزن جمع غفل بضم غین معجمه و سکون فا بمعنی زمینی که در ان اثر عمارت نبود و آثرا هیچ نشانه نباشد و اعلام و اغفال بکسر همزه بر لفظ مصدر نیز روا است نا ستخرت الله تعالی و استوفقت منه پس طلب خیر کردم و نیکی خواستم از خدای تعالی و توفیق جستم از وی بر ین عمل خیر فاعلمت ما اغفله پس بعد از استخاره و طلب

توفیق نشانه دار ساختم انچه صاحب مصابیح آن را بی نشانه و علامت گذاشته بود یعنی ترک ذکر راوی از رسول الله صلی الله علیه وسلم در احادیث کتاب بسیار کرده بود من در هر حدیث التزام ذکر آن کردم و ذکر مخرج احادیث بر وجهی که در هر حدیث بخصوصه معلوم شود نکرده بود من ایراد آن در هر حدیث بخصوصه نمودم اگرچه باصطلاحی که در صحاح وحسان نهاده است مجملا معلوم می شود که در قسم اول حدیث شیخین است هردو یا یکی و در قسم دوم از غیر ایشان ولیکن من در هر حدیث بخصوصه ذکر کردم کما رواه الائمة المتقنون والثقات الراسخون چنانکه روایت کرده آنرا در مصنفات خود امامان که استوار کنند کان کارانند و معتمدان و استوار داشته شد کان که ثابت و استوار و پابرجا اند در علم حدیث مثل ابی عبد الله محمد بن اسمعیل البخاری وابی الحسین مسلم بن الحجاج القشیری وابی عبد الله مالك بن انس الاصبحی وابی عبد الله محمد بن ادریس الشافعی وابی عبد الله احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی وابی عیسی محمد بن عیسی الترمذی وابی داؤد سلیمان بن الاشعث السجستانی وابی عبد الرحمن احمد بن شعیب النسائی وابی عبد الله محمد بن یزید بن ماجة القزوینی وابی محمد عبد الله بن عبد الرحمن الدارمی وابی الحسن علی بن عمر الدارقطنی وابی بکر احمد بن الحسین البیهقی وابی الحسن رزین بن معاویة العبدری این سیزده تن اند از ائمهٔ حدیث که احادیث را باسانیدی که دارند در مصنفات خود ایراد نموده اند وصاحب مشکوة احادیث را بایشان نسبت کرده و اند کی است که بغیر ایشان نیز نسبت کرده چنانکه کفت وغیرهم وقلیل ما هو غیر ایشان وبسیار اندك است ذکر غیر ایشان وچون جای آن بود که کسی کوید سخن نقاد بر صاحب مصابیح از جهت ترک ذکر اسناد آمده بود وآن خود هتوز باقیست چه بذکر یکی ازین مصنفان اسناد ذکر نیافت از برای دفع این توهم می کویم واني اذا نسبت الحدیث الیهم کاني اسندته الی النبي صلی الله علیه وسلم وبدرستي که من چون نسبت کردم حدیث را بسوی این ایمه کویا که من اسناد کردم وبرداشتم حدیث را بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم لانهم قد فرغوا منه واغنوا عنه زیرا که این ایمه بتحقیق اسناد آورده اند وفارغ شده اند از اسناد آوردن وفارغ و بی نیاز کردانیده اند مارا از آوردن اسناد وسردت الکتب والابواب کما سردها ربیوسته آوردم وترتیب دادم کتابها را وبابها را چنانکه آورد صحبي السنه در مصابیح واقتفیت اثره فیها وپیروی کردم وبرکزیدم پی ونشان شیخ را در کتب وابواب وترتیب آن سرد کاری پیوسته کردن وسخن نیکو راندن وپیوسته کفتن واقتفا از پی فراشدن وبرکزیدن واثر بکسر همزه وسکون مثلثه وبفتحتین نشان پای یعنی چون وی کتب وابواب را بترتیب نیک ذکر کرده وتراجم وعنوانات آنرا بروجه لائق وطریق صواب آورده من نیز همچنان بی تبدیل وتغییر وتقدیم وتاخیر ذکر کردم وپیروی او نمودم وعادت است مر مصنفان را که مبحث تمام بمنزلهٔ جنس عام وشامل انواع مطالب را کتاب نام نهند و در وی ابواب ذکر کنند مشتمل بر هر نوعی از ان جنس چنانکه کتاب الطهارة کویند ودر وی از وضو بابی نهند واز غسل بابی دیکر واز تیمم بابی دیکر وباز در هر بابی فصلی نهند در بیان صنفی از ان نوع چنانکه غسل جنابت وغسل جمعه وغسل عیدین مثلا لیکن مصنف در اینجا ابواب را منحصر در فصول ساخت ودر باب جزانچه در فصول است چیزی ذکر دیکر نکرد چنانکه ما تصویر کردیم فتدبر چنانکه کفته وقسمت کل باب غالبا الی ثلثة فصول وبخش کردم هر بابی را که در کتاب بود بیشتر بوجه فصل بیشتر برای آن کفت که اندکی باشد که بابی از ابواب سه فصل نداشته باشد چنانکه معلوم خواهد شد انشاء الله تعالی اولها ما اخرجه الشیخان او احدهما اول آن فصول احادیثی که اخراج کرده وروایت نموده اند آنرا هردو شیخ یعنی بخاری ومسلم یا یکی از ان دو واکتفیت بهما وبسنده کردم بذکر شیخین وان اشترك فیه الغیر واکرچه انباز شده اند در ان احادیث غیر شیخین وروایت کرده اند آنرا ائمهٔ دیکر غیر ایشان لعلو درجتهما فی الروایة ازجهت بلندی پایهٔ شیخین در روایت ورفعت شان ایشان در ان که با وجود روایت ایشان حدیث را احتیاج نیفتد بروایت دیکران در ثبوت اصل صحت حدیث اکرچه در تائید وتاکید دخل دارد باحصول اختصار وبدانکه حدیثی را که بخاری ومسلم هردو روایت کرده اند در اصطلاح محدثین متفق علیه خوانند بشرط آنکه هردو از یک صحابی روایت کرده باشند واکر یکی از شیخین از یک صحابی روایت کرده ودیکری از صحابی دیکر آنرا در اصطلاح متفق علیه نخوانند صرح به الشیخ ابن حجر في شرح نخبة الفکر وثانیها ما اورده غیرهما من الائمة المذکورین وفصل دوم ازان سه فصل

احادیثی است که آورده اند آنرا غیر شیخین از امامانی که ذکر کرده شده اند وثالثها ما اشتمل علی معنی الباب وفصل هوم از فصول ثلثه چیزهائیست که درگیرنده وفرارسنده است بر معنی که مقصود است از باب وعقد کرده شده است باب از برای آن من ملحقا به مناسبة از چیزهای که رسانیده وچسپانیده ودرهم آورده شده است که مناسب ومشاکل وموافق ومشابه است مقصود از جامع محافظة علی الشریطة با نگاهداشت ورعایت شرطی که ذکر کرده شد که آن ذکر راوی وبیان مخرج است درهرحدیثی وان کان ماثورا عن السلف والخلف واگرچه آن مشتمل بر معنی باب که درفصل هوم است ماثور ومنقول باشد ازجماعة که پیش گذشته اند وطائفة که پس ایشان آمده یعنی متقدمان ومتاخران یعنی انچه درفصل سوم آورده ام التزام آن نکرده ام که البته حدیث مرفوع بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم باشد بلکه بعضی از اقوال وافعال وتقریرات صحابه ومن بعدهم که مناسب باب باشد نیز آورده ام ودرمقدمه معلوم شد که آنرا در اصطلاح نیز حدیث میتوانند واین فصل زیادت که مصنف آورده درمصابیح نیست ودرمصابیح همان دو قسم اول وثانی آورده وآنها را نیز معنون بعنوان فصل نساخته بلکه اول را که احادیث شیخین باشد هورد و یا یکی معنون کردانیده بقول خود من الصحاح وثانی را که احادیث غیر شیخین است معنون ساخته بقول خود من الحسان وتسمیه این بحسان اصطلاحی جدید است ازصاحب مصابیح والا درینجا احادیث صحاح وضعاف نیز هست یا باعتبار تغلیب گفته چون غالب درین احادیث حسان است همه را حسان گفته والله اعلم وصاحب مشکوة معنون ساخته بقول خود الفصل الاول والفصل الثانی وفصل ثالث ازپیش خود آورده وازکتب مذکوره احادیث التقاط نموده چه ازشیخین وچه ازغیر آن وبعضی از اقوال واثار سلف نیز بان ضم کرده ودرینجا نیز ذکر راوی ازصحابه وغیرهم وذکر مخرج ازائمهٔ مذکورین التزام نموده است ثم انک ان فقدت حدیثا فی باب پستر بعد ازدانستن مقدمات مذکوره بدانکه بدرستی که تواگر کم کنی ویابی حدیثی را درباب از ابواب این کتاب برحال آنکه صاحب مصابیح آن حدیث را درآن باب آورده باشد فذلک عن تکریر اسقطه پس آن کم کردن ویافتن ازجهت مکرر آوردن صاحب مصابیح است که من آن مکرر را ساقط نموده واند اخته ام وان وجدت آخر بعضه متروکا علی اختصاره واگر بیابی تو بعضی دیگر را از احادیث گذاشته شده براختصار خودش او مضموما الیه تمامه یا فراهم آورده شده بسوی آن حدیث تمام وباقی آن فعن داعی اهتمام اترکه والحقه پس ازجهت داعی وباعث اهتمام واعتنامی کنم ازم آن حدیث را براختصارش یا الحاق میکنم وسیوخامم تمام آنرا یعنی اینجا امری خواهد بود که باعث باشد برترک والحاق اما باعث برترک آن براختصار آن باشد که پاره ایست ازحدیث درازمناسب باب وپارهٔ دیگرنه یا پارهٔ مناسب این باب وپارهٔ دیگرمناسب به باب دیگر پس اگرحدیث باین وصفت ایست آنرا اختصار کردم واگرشیخ نیز باین جهت اختصار کرده من نیز تابع وی شدم وبرعایت این مناسبت آنرا براختصار گذاشتم و حدیث یکه نه باین وصفت یافتم تتمهٔ آنرا بوی ملحق گردانیدم اگرچه شیخ اختصار کرده باشد وتواند که باعث وداعی برترک والحاق غیر این معنی نیز باشد فافهم وان عثرت علی اختلاف فی الفصلین واگر اطلاع یابی ودیده ورشوی براختلاف درد وفصل اول وثانی بخلاف فصل ثالث که آن محل اختلاف نیست من ذکر غیر الشیخین فی الاول وآن اختلاف این است که ذکر غیر شیخین درفصل اول وذکرهما فی الثانی وذکر شیخین درفصل ثانی یعنی صاحب مصابیح بقراری که داده است احادیثی که درقسم اول آورده ازبخاری ومسلم است وانچه درقسم ثانی آورده ازغیر بخاری ومسلم بزعم او ومن بعضی ازاحادیث فصل اول را بغیر بخاری ومسلم نسبت کرده ام وائمهٔ دیگر را دران ذکر کرده چنانکه درفصل اول ازباب سنن الوضوء ودرفصل اول ازباب فضائل القرآن ودرفصل اول ازباب السلام من کتاب الآداب وجز آن وبعضی ازاحادیث فصل ثانی را نسبت به بخاری ومسلم داده وذکر ایشان دران کرده چنانکه درفصل ثانی ازباب ما یقرأ بعد التکبیر وغیر آن وازینجا نسبت قصور ونقصان به تتبع واستقرای صاحب مصابیح لازم می آید فاعلم انی بعد تتبعی کتابی الجمع بین الصحیحین للحمیدی وجامع الاصول پس بدانکه عذر من درین مخالفت ودلیل مرا برین نسبت این است که من بعد از پیروی کردن وتتبع وتفحص نمودن من این دو کتاب را یکی کتاب حمیدی که دروی جمع کرده است میان صحیح بخاری ومسلم واحادیث این هردو کتاب را بهم آورده دیگر کتاب جامع الاصول ابن اثیر جزری که دروی هرشش کتاب را یکجا جمع کرده اعتمد تا علی صحیحی الشیخین

ومتنیهما اعتماد نمودم وتکیه کردم برصحیح بخاری وصحیح مسلم وبرمتون احادیث که درین دو کتاب است وتوانند که مراد بمتن آنها
اصل کتاب آنها باشد نه جمع بین الصحیحین وجامع الاصول که بمنزلهٔ شروح آنها اند یعنی مظان ومحال وجود احادیث صحیحین
است ولاغیر وکتاب مذکور را کردم ونها یافتم نسبت بایشان کردم اگرچه شیخ بغیر ایشان کرده باشد واکردم ونها نیافتم نکردم
اگرچه شیخ کرده باشد واکتفا بجمع بین الصحیحین وجامع الاصول نکردم اگر اکتفا میکردم جای آن بود که گویند که میگفت شاید که
در صحیحین ومتن ایشان باشد واگر اکتفا بصحیحین ومتن آنها میکردم میگفت شاید که درجمع بین الصحیحین وجامع الاصول باشد پس
هرچها رکتاب راتتبع وتفحص نمودم تا وثوق واعتماد شود وظنی قوی حاصل گردد بصحت این نسبت که من کرده ام وبعدم صحت انچه
صاحب مصابیح کرده اما پوشیده نماناد که تتبع صحیحین ومتون آنها وجمع بین الصحیحین وجامع الاصول که مشتمل اند بر احادیث
صحیحین مفید نیست مگر در ذکر شیخین در فصل اولی وذکر غیر شیخین در فصل اول تتبع وتصفح کتب وسنن غیر شیخین باید کرد
تا معلوم گردد که انچه صاحب مصابیح در فصل اول ذکر کرده ونسبت به شیخین داده حدیث غیر شیخین است گاه الاخفی ومصنف بذکر آنها
تعرض نکرد از جهت ظهور مراد ووضوح آن فتدبر وبالله التوفیق وان رأیت اختلافا فی نفس الحدیث واکر به بینی وبدانی اختلاف میان
من وصاحب مصابیح در لفظ حدیث یعنی وی حدیث را بلفظی آورده ومن بلفظ دیگر فذلك من تشعب طرق الاحادیث پس آن اختلاف
ناشی از تشعب وتفرق وکثرت وپراکندگی اسانید احادیث است که راههای رسیدن بحدیث اند در طریقی واسنادی حدیث باین لفظ آمده
ودر طریقی دیگر واسنادی دیگر بلفظی دیگر آمده ولعلی ما اطلعت علی تلك الروایة التی سلکها الشیخ رضی الله عنه وشاید بود که من
اطلاع نیافته باشم بر روایتی که سلوک کرده است شیخ طریق آنرا وآن لفظ بآن طریق یافته وقلیلا ما تجد اقول واند کیست که میابی
توکه میگویم من این کلام را که ما وجدت هذه الروایة فی کتب الاصول نیافتم من این روایتی که صاحب مصابیح آورده در کتب اصول
یعنی کتابهای ائمه که اصل ومدار روایات اند واعتماد در ین باب برانها است اووجدت خلافها فیها یا میگویم یافتم من خلاف روایتی
که شیخ ذکر کرده است در کتب اصول فاذا وقفت علیه پس چون واقف شوی توبرین قول من که میگویم فانسب القصور الی لقلة الدرایة
پس نسبت کن قصور وکوتاهی را بسوی من ازجهت کمی دانش ودرایت من لا الی جناب الشیخ نه بسوی درگاه شیخ ودر ذکر این
کلمه تعظیم واحترام است یعنی اوچنان است که نام او بر زبان نتوان آورد مگر نام درگاه او وبرهمین قیاس است ذکر حضرت و
مجلس وخدام ونواب وملازمان که در امثال اینمقام ذکر کنند رفع الله قدره فی الدارین بلند گرداند خدای تعالی بزرگی و
عظمت شیخ را در هر دو سرای حاشا لله من ذلك منزه است شیخ از نسبت قصور واین منزه بودن او ازجهت خدا است واین لفظ را
تحقیقی وبیانی است که در شرح ذکر کرده شد است رحم الله من اذا وقف علی ذلك ببخشاد ومهربانی کناد خدای تعالی کسی را که
چون مطلع گردد بر وجود آن روایت که شیخ در مصابیح آورده ومن نیافته ام در کتب اصول نبهنا علیه ببدارساز د وآگاه گرداند
مارا بران وارشدنا طریق الصواب وبنماید مارا راه راستی دریافت حق تنبیه وارشاد اگر بر حقیقت حمل کنند مخصوص بزمان
حیات مؤلف خواهد بود والامرا در است کردن کتاب است بر طریق محو واثبات وتبدیل وتغییر یا تعلیق حواشی بر کتاب واشارت
بدان وتنبیه کردن بران ولم آل جهدا فی التنقیر والتفتیش وتقصیر نکردم در کوشش وتوانائی در بازکاویدن وجستن وتفحص
کردن وتصفح نمودن احادیث وروایات مختلفه از کتب اصول بقدر الوسع والطاقة بوانند ازهٔ توانائی ورسائی تنقیر وتفتیش
بیك معنی است چنانکه وسع وطاقت وآوردن الفاظ مترادفه درخطبها امری متعارف است میان ارباب تصنیف ونغلت ذلك
الاختلاف کما وجدت ونقل کردم آن اختلاف روایات را چنانکه یافتم یعنی بی کم وبیش وبی تغییر وتبدیل وما اشار الیه رضی الله
عنه من غریب اوضعیف ارغیرهما بینت وجهه غالبا وانچه اشارت کرده بود شیخ در مصابیح راضی باد خدا ازوی ارحدیث غریب
یا ضعیف یا غیر غریب وضعیف مثل شاذ ومنکر ومعلل بیان کردم وجه آنرا بیشتر واندکی است که بیان نکردم وجه آنرا بجهت نیافت
وجه یا امری دیگر والله اعلم وما لم یشر الیه مما فی الاصول وانچه اشارت نکرد شیخ بسوی آن از انچه در کتب اصول است ونگفت غریب او
ضعیف مثلا نقل تفیته فی ترکه پس تحقیق تتبع وپیروی کردم اوراد رترک اشارت ومتعرض نشدم به بیان حال حدیث از صحت و

حسن و ضعیف روایت و جز آن الا در مواضع لغرض مکرر و موضعی چند از کتاب که پی در پی نکردم و با وجود که وی اشارت بحال
حدیث کرده من کردم از برای عرضی و آن غرض آن است که بعضی از طاعنان بعضی از احادیث مصابیح را نسبت بوضع و بطلان کرده اند
پس مؤلف از ترمذی و غیره نقل کرده که این حدیث صحیح است یا حسن است مثلا تا توهم آنها باطل کرده و غرض دیگر آنکه حسینی
السنه در دیباچهٔ مصابیح گفته که اعراض نموده ام از ایراد حدیث منکر و حال آنکه در وی از احادیث منکره هست پس مصنف
بیان میکند آنرا بجهت اظهار حق کما قال الطیبی و ربما تجد مواضع مهملة و کم است یا بسا است که می یابی جا ها را از کتاب
من که مشکوة است که بیان کرده نشده است در آن مواضع راوی آن از ائمهٔ مذکورین و ذلک حیث لم اطلع علی راویه و این اهمال و ترک
بیان در جای خواهد بود که مطلع نشده ام بر راوی آن فترکت البیاض پس گذاشته ام من برای نوشتن نام آن راوی سفید در کتاب
فان عثرت علیه فالحقه به پس اگر مطلع شوی تو ای مخاطب براوی فاکتب نام او بر کتاب من پس ملحق و پیوسته گردان آنرا بآنجا و بنویس
در موضع بیاض نام راوی را احسن الله جزاک نیک گرداند خداوند تعالی جزای تو را بر این عمل و بعضی از علما مثل شیخ شمس الدین
جزری و غیره وی تبیین مواضع مهمله نموده اند و برگذار کتاب نام راوی نوشته و در اصل کتاب بیاضی که مصنف گذاشته بحال خود
گذاشته تا معلوم گردد که تبیین آن از مصنف نیست و در اکثر نسخ درین زمان در اصل نوشته شده است و در حاشیه نوشته که در اصل
بیاض بود و این نوشتن عارضی است چنانکه بنظر در نسخ مشکوة ظاهر میگردد وسمیت الکتاب و نام نهادم این کتاب را بمشکوة المصابیح وجه
تسمیه آنکه مشکوة طاقچهٔ که در وی چراغ بنهند و مصابیح جمع مصباح بمعنی چراغ پس گویا هر یک از احادیث را تشبیه کرده بچراغ
که در روشنائی می بخشد شخص را در سلوک طریق ایمان و یقین و منور میگرداند دل او را بنور علم و معرفت دین و نیز مصابیح که نام کتاب
محیی السنه است در جوف او است و این کتاب مشتمل است بران چنانکه طاقچه مشتمل میباشد بر چراغ و از الله التوفیق و میخواهم از
خدای تعالی توفیق را بر تصنیف این کتاب بروجه مذکور و اتمام آن بلکه در سائر امور و احوال و توفیق دهد دادن است کسی را بکاری
و در عرف علما آفریدن الله تعالی است قدرت و قوت طاعت را در بنده والاعانة و الهدایة و الصیانة و میخواهم از وی تعالی یاری
دادن و راه راست نمودن را در این تالیف و در سائر امور و میخواهم نگاهداشتن از خطا در این کتاب و غیره و تیسیر ما اقصده و میخواهم
از خدا آسان گردانیدن آنچه آهنگ میکنم آنرا و ان ینفعنی فی الحیوة و بعد الممات و سوال میکنم از خداوند تعالی که نفع رساند مرا بسبب
تالیف این کتاب در زندگی بتوفیق مطالعه و تعلیم و رسانیدن احادیث آن بمردم و بعد از مردن به عطای اجر و ثواب و رضا و
خوشنودی که بزرگتر است و جمیع المسلمین و المسلمات و همه مسلمانان را از مرد و زن حسبی الله و نعم الوکیل بس است مرا خدای و وی
تعالی نیکو وکیل است و وکیل کسی است که کار خود را با و بگذارند * شعر * کار خود را بخدا با رکنار * کت نمی بینم ازین بهتر کار *
و لا حول و لا قوة الا بالله العزیز الحکیم و نیست جنبش و در رشدن از معصیت و قوت و توانائی بر طاعت مگر بخدای که عزیز است و حکیم
و معنی عزیز و حکیم در شرح اسماء حسنی از کتاب معلوم خواهد شد ان شاء الله العلی العظیم و چون از شرح خطبهٔ کتاب فارغ شدیم
وقت آن شد که بشرح احادیث آن مشغول شویم و بالله التوفیق و منه التیسیر و بدانکه مصنف رحمة الله علیه پیش از شروع در ذکر کتب و ابواب
ابتدا کرد بحدیث انما الاعمال بالنیات بجهت تنبیه و ترغیب طالب بر تحسین و تخلیص نیت و تجرید اخلاص در طلب این علم شریف و تحصیل
آن از شائبهٔ اعراض و اغراض دنیویه و آمدن در راه طلب این علم حکم بر آمدن بهجرت بسوی خدا و رسول خدا دارد و همچنانکه
اخلاص نیت در انجا شرط است در اینجا نیز باید و همچنین جاری شده عادت اکثر از مصنفان این علم که ابتدا کنند تصنیفات خود را
باین حدیث چنانچه بخاری که هر کرده اینطایفه است نیز کرده خطابی گفته که متقدمین مشائخ ما مستحسن می داشتند تقدیم
حدیث انما الاعمال بالنیات را پیش از هر امری که ابتدا می کردند از امور دین و ائمهٔ حدیث اتفاق دارند بر فضل و شرف این
حدیث و تعظیم قدر وی بعظم موقع و کثرت فوائد وی و وی اصلی عظیم است از اصول دین و بعضی از علما آن را نصف علم داشته باعتبار
انکه اعمال همه دو قسم است قلبی و قالبی و نیت اصل اعمال قلبیه و اصل آن است و اگر باعتبار توقف صحت و ثواب
تمامه اعمال از عبادات و عادات بر حسن نیت مبالغه نمایند و این حدیث شریف را تمام علم و مجموع دین دارند نیز گنجایش

دارد و امام شافعی گفته که این حدیث در هفتاد باب از ابواب دین دخل دارد و معنا که مقصود وی رحمه الله از این عبارت تکثیر و مبالغه است نه حصر و تخصیص چه ذکر این عدد در باب مبالغه متعارف شده و الا وی در بیشتر از این ابواب داخل است چه اقسام عبادات و معاملات و عادات لامحاله و لاتحصی است و نیت در همه جا دخل دارد و همه علمای دین متفق اند بر صحت این حدیث و بعض آنرا متواتر گفته و تحقیق حال در مقدمه کرده شده است قال المصنف عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از امیر المؤمنین عمر بن الخطاب که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم انما الاعمال بالنیات نیست اعتبار کردارها و قبول آن بدرگاه حق تعالی و تقدس مگر به نیتهای آن در اکثر روایات و اشهر آن اینچنین آمده و در بعض الاعمال بالنیات بی کلمهٔ انما و در بعض الاعمال بالنیة و در بعض العمل بالنیة نیز آمده و مقصود و مراد از همهٔ این عبارات یکی است یعنی هیچ عمل قلبی و قالبی و شروع ترک و قول و فعل و عبادات و عادات بی نیت مقبول و معتبر نبود و ثواب بدان مترتب نگردد غایت آنکه اعمال دو قسم اند بعض مقصود لذاته چنانکه نماز مثلا در این قسم چون ثواب نماز بی نیت صحت نیز نبود و جائز نباشد و قسمی دیگر وسیلهٔ عمل دیگر چنانکه وضو اینجا نیز ثواب مشروط بنیت است و لیکن بی نیت جائز بود و نماز بوضوی بی نیت درست کردد مذهب امام ما بوحنیفه اینچنین است و نزد ائمهٔ دیگر وضو بی نیت درست نبود و نماز بدان جائز نه و مراد بنیت در اینجا قصد تقرب الی الله است یعنی هر کار که کند برای خدا کند و بقصد امتثال امر و طلب رضای وی کند و باید دانست که نیت کار دل است بزبان گفتن حاجت نبود و اگر بزبان گویند و دل غافل باشد اعتبار ندارد و اگر فراغت نیت در دل حاصل کردد و بر زبان نیاید یا بر زبان خلاف آن برود بر زبان نکند و اختلاف کرده اند علما در ثبوت نماز بعد از اتفاق همه بر آن که بجهر گفتن آن نامشروع است که تلفظ بنیت شرط صحت نماز است بلکه صحیح آن است که شرط نیست و شرط داشتن آن خطا است و لیکن فقها گفته اند که اگر بزبان نیز گویند بهتر است و مستحب تا زبان با دل موافق و ظاهر با باطن مطابق بود و نیز تعقل معنی نیت و استحضار آن در دل بذکر الفاظ آسان باشد و محققان گویند که در هیچ خبر روایت از حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم نیامده که نیت بزبان گفتی همین در آمده است که چون بنماز بر خاستی الله اکبر گفتی اگر چیزی دیگر خواندی بودی مر آنرا روایت نمودندی پس طریقهٔ سنت و اتباع آن آنست که هم بر نیت بدل اقتصار کنند و اتباع همچنانکه در فعل واجب است در ترک نیز می باید پس آنکه مواظبت نماید بر فعل آنچه شارع کرده یا شارع مبتدع نبود کذا قال المحققون و انما لامرئ ما نوی و نیست مر مرد را نصیب از عمل و ثواب آن مگر آنچه نیت کرده و در بعض روایات انما لکل امرئ آمده بزیادت لفظ کل و اینجمله مؤکد و مقرر کلام سابق است و مورد مثل و مآل مورد کلام یکی است که عمل بی نیت صحیح و معتبر نبود و هر عملی را نیتی باید مخصوص بدان و نصیب مرد از عمل همان است که نیت آن کرد مثلا اگر عملی باشد که ثواب متعدده دروی توان کرد چنانکه بفقیری که قریب و خویش او است چیزی بدهد اگر بنیت فقیر بدهد و ملاحظهٔ قرابت وی نکند ثواب صدقه بیابد نه صلهٔ رحم و اگر نیت قرابت کند نه فقر ثواب صلهٔ رحم خود یابد نه صدقه و اگر هر دو کند ثواب هر دو یابد و کاه باشد که شخص در یک عمل خیر بنوایهای متعدده بواسطهٔ نیات متعدده که دران دارد برسد مثلا نشستن در مسجد یک عمل است و لیکن دروی نهاد متعدده مرد و بهر هر نیتی ثوابی حاصل کردد یکی آنکه وارد شده است که مسجد بیت الله است و هر که در مسجد می در آید گویا بزیارت و در ضیافت خداوند تعالی و تقدس می آید و وی تعالی کریم است و واجب است بر کریم که ضیافت زائران خود کند پس باین نیت احراز این فضیلت و ادراک این کرامت نماید دوم انتظار نماز بیامدن و بحکم حدیث صحیح هر که انتظار نماز می برد گویا در نماز است پس گویا آن نماز را که انتظار می برد بگزارد ثواب آن حاصل میکند و مراد از مرابطت که در کریمهٔ یا ایها الذین آمنوا اصبروا وصابروا ورابطوا وارد شده است نزد بعض مفسرین همین است و در حدیث آمده که انتظار صلوة بعد از صلوة موجب محو خطایا و کفارت ذنوب و رفع درجات است و مکرر فرموده فذلکم الرباط فذلکم الرباط سوم تکاهداشتن کوش و چشم و سائر اعضا از معاصی و منهیات که در کرچها و بازارها واقع شوند و در مسجد از ان محفوظ ماند چهارم نیت اعتکاف و کفته اند که هر وقت که در مسجد در آید باید

که نیت اعتکاف کند که بقول آنکس که گوید اقل اعتکاف ساعت است ثواب آنرا دریابد وباین فضل مخصوص گردد واین عبادت نیست
که حصول آن آسان است و مردم از تحصیل آن غافل و ذاهل اند پنجم قصد صلوة وسلام بر حضرت سید انام صلی الله علیه وسلم و
اداء دیگر که در درآمدن و برآمدن مسجد مسنون و ماثور است و فضیلت و ثواب بیشمار دارد ششم تجرد برای ذکر خدا و تلذذ
عز وعلا و تلاوت قرآن یا برای شنیدن آن یا برای تذکیر و ترغیب مردم بران و در اخبار آمده که هرکه برود بامداد در مسجد
برای ذکر و تذکیر باشد مانند مجاهد فی سبیل الله و نیز آمده که هیچ قومی در بیتی از بیوت خدا نه نشینند و تلاوت قرآن و مدارسه آن
نمایند مگر آنکه گرد کنند ایشان را ملائکه و بپوشد ایشانرا رحمت مفتم قصد ادراک ثواب حج و عمره چنانکه وارد شده که هرکه وضو
کند و بمسجد رود و نماز بگزارد باشد او را ثواب حج و عمره خصوصا در مسجد شریف نبوی صلی الله علیه وسلم هشتم قصد افاده و استفادهٔ
علم و امر معروف و نهی منکر که در مسجد بجهت اجتماع طوائف مردم حاصل و میسر میگردد نهم قصد زیارت برادر دینی که در راه
خدا مدد کند دهم قصد سلام ورد آن بر شخصی که در مسجد باشد یا در رود و در آید یازدهم تفکر و مراقبه و صرف قوت فکریه در امور
آخرت و استغفار از تقصیرات بسبب حصول فراغ و جمعیت خاطر در مسجد که در غیر آن دست ندهد دوازدهم حضور باطن و آرام دل
و اتصال بمشاهدهٔ حق و استغراق در شهود ذات مطلق بحصول ذوق و نور ایمان از روحانیت مسجد که محل خاص تجلی است و
بمنزلهٔ فضای بارگاه اضافت بیتی حاصل است مشرف گردد دخول در مسجد خود از اعمال آخرت و مثال عبادت است اگرد راعمال طبعی
شهوانی نیت را کار فرماید ثواب آن در نیابد چه مجانی اعمال دیگر مثل استعمال طیب در روز جمعه یا در سائر ایام بقصد اتباع سنت
رسول الله صلی الله علیه وسلم که بوی خوش را دوست میداشت و قصد تعظیم مسجد و دفع روائح کریهه موذیه از خود و از غیر خود و ترویح
همسایگان و همنشینان از ملائکه و بنی آدم و قصد امثال باب تحبیب بر کسی که غیبت او کند بر روائح خبیثه تا بسبب آن در معصیت غیبت
نیفتد و قصد بمجالیهٔ دماغ تا تازه گردد و نشاط و تذکر یابد شود درک علوم و معارف نماید و جز این مذکورات اما اگر برای مجرد
لذات جسمانی و شهوات نفسانی و خود نمائی کند محروم از ثواب بلکه مستحق ملامت و عتاب گردد پس معلوم شد که مدار کار و
حصول ثواب بر نیت است و چون این معنی را بطریق اجمال و کلیت ذکر کرد بتفصیل نمود آنرا و بیان کرد در مثال جزئی و فرمود
که من کانت هجرته الی الله و الی رسوله فهجرته الی الله و الی رسوله یعنی کسی که باشد هجرت او از وطن بسوی خدا و رسول و نیت طلب رضا و امتثال
امر ایشان فهجرته الی الله و الی رسوله یعنی هجرت او بسوی خدا و رسول آنرا است یعنی مقبول است و ثواب عظیم بر ان
مترتب و من کانت هجرته الی دنیا یصیبها او امرأة ینکحها فهجرته الی ما هاجر الیه یعنی کسی که نیت هجرت او بسوی دنیا و برای تحصیل آن که بر سد بدان
او امرأة تمیز و جهتی یا باشد هجرت او برای زنی که نکاح کند او را نه برای رضا خدا و رسول خدا و امتثال امر ایشان فهجرته الی ما هاجر الیه
پس هجرت او بسوی چیزی است که هجرت کرده است بسوی آن یعنی رسید بدنیا یا نکاح کردن بزن و بصریح ذکر نکرد آنرا
چنانچه در نقرهٔ اول ذکر کرد از جهت کراهت تکرار ذکر دنیا و زن و تکرار تدریجی بجهت استلذاذ را استعلای ذکر خدا و رسول است
و نیز مجمل ذکر کرد تا شامل باشد هر چیز را که برای آن هجرت کند بطریق کلیت و عموم و تا شامل گردد صورتی را که نیت در ان
منشوب و ممزوج باشد که هم قصد رضای حق و امتثال امر کند و هم حصول دنیا و تزوج امرأة و برین تقدیر نیز از حصول ثواب
خالی نبود و بقول دریابد بر قول مختار و بعض گویند که در صورت شرکت اصلا ثواب نبود و ظاهر احادیث همدیر
است یارب مکر نیت حق غالب بود و الله اعلم و وجه تخصیص ذکر امرأة تشریف است زیرا که وی از دنیا است چه مراد بدنیا اینجا
هر چه ماسوای حق و شاغل از ذکر او است یا از جهت زیادت تنفیر و تخویف است زیرا که ابتلا و افتتان مردم بزنان بیشتر و سخت تر
است از ذکر حق و از سلوک طریق دین مانع تر و شاغل تر و نیز می گویند سبب ورود این حدیث قصهٔ مردیست که بطلب زنی
که او را ام قیس می گفتند و معتنیه بود هجرت نموده بمدینه رفته بود پس حال او را برآنحضرت صلی الله علیه وسلم عرض کردند پس
این حدیث فرمود و بعد ازین آن مرد را مهاجر ام قیس میخواندند و بعض از شراح صحیح بخاری گفته اند که وجه تخصیص امرأة
بذکر آن است که عرب نمی دادند بموالی یعنی بعجمان نساء عربیه را و رعایت می کردند کفاءت را در نسب و چون نوبت

اسلام رسید و عصبیت عرب کمتر شد و مسلمانان همه برابر شدند در زمانی که هجرت کردند بعضی را از مردم مدینه طمع
در تزویج نکاح پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم این حدیث فرمود و این وجه اقرب وارجح است و در صحت قصهٔ مهاجر ام قیس
سخن است چنانکه از کلام شیخ ابن حجر در فتح الباری ظاهر گردد و الله اعلم بدانکه هجرت در لغت بمعنی ترک و قطع آید و در
عرف شرع برآمدن از زمینی بزمینی دیگر بطلب مرضات حق جل وعلا و هجرت در اسلام برد و وجه واقع شده اول انتقال از
دار خوف بدار امان چنانکه بعض صحابه در ابتدای اسلام بحبشه هجرت کردند تا از خوف شر و فساد مشرکان مکه در امان باشند و
چنانکه بعض از مکه بمدینه رفتند پیش از هجرت رسول الله صلی الله علیه وسلم و استقرار امر اسلام و ثانی انتقال از دار کفر بدار اسلام
و این بعد از تمکن و استقرار آن حضرت صلی الله علیه وسلم بود در مدینه و هجرت نمودن مسلمانان از مکه و غیر آن بمدینه
بود و هجرت در آن وقت باعتبار غالب تخصیص یافته بود از مکه بسوی مدینه تا زمان فتح مکه و بعد از فتح مکه بر طرف شد
باختصاص آنکه در حدیث آمده است که لا هجرة بعد الفتح مراد بدان هجرت از مکه است زیرا که مکه بعد از فتح دار الاسلام شد
و هجرت بمعنی انتقال از دار الکفر علی العموم هرگز بران قدرت نبود و باقی ماند تا روز قیامت و اینست مراد بقول آن حضرت
صلی الله علیه وسلم لا تنقطع الهجرة حتی تنقطع التوبة منقطع نمی شود هجرت و بر طرف نمی گردد حکم وی تا منقطع نگردد توبه و
بسته نگردد درهای آن یعنی تا روز قیامت و مراد بهجرت در این حدیث انتقال از وطن است بغیر وطن خواه از مکه باشد یا غیر آن.
بمدینه یا جز آن برای طلب رضای حق یا غیر وی تا هجرت بسوی دنیا و امرأة را نیز شامل باشد و هجرت را معنی دیگر است خاص که هجرت
حقیقی آن است و آن برآمدن است از موطن طبیعت و ترک کردن آنچه نهی کرده شارع از آن و مکروه داشته آنرا و این در حدیث آمده که
المهاجر من هجر ما نهی الله عنه یعنی مهاجر حقیقی کامل کسی است که کناره است چیز را که نهی کرده است الله تعالی از آن چنانکه جهاد
نفس را جهاد اکبر خوانده متفق علیه حدیث متفق علیه چنانکه در مقدمه معلوم شد حدیثی را گویند که بخاری و مسلم هر دو آنرا
از یک صحابی روایت کرده باشند و حدیث انما الاعمال بالنیات را اکثر ائمهٔ حدیث که مشهور اند بلکه همهٔ ایشان روایت کرده و باتفاق
همه ائمه صحیح است و اگرچه در اول تا دوسه مرتبه فرد آمده ولیکن در آخر چنان مشهور شده که بحد تواتر بلکه زیاده از این رسیده
و بعض گفته اند که راویان او از مشاهیر اهل حدیث اند و بیست و پنجاه کس اند بلکه از سه صد کس زیاده و بعض تا هفتصد کس گفته اند
و الله اعلم * فائده * در اخبار وارد شده که نیة المؤمن خیر من عمله و این حدیث اگرچه باصطلاح محدثین موضوع و بصحت نپیوسته
اما موسوم بوضع نیز نشده و در توجیه آن علما را اقوال است اول آنکه نیت تنها بی اقتران بعمل نیز عبادت است و اجر و ثواب بران مترتب
بخلاف عمل جوارح که عبادت بودن آن و ترتب ثواب بران موقوف بر نیت است و در حدیث آمده است که بحجرد قصد و نیت حسنهٔ کامله می نویسند و نیز آمده که هر که بخواب رود و نیت وی آن باشد که برخیزد و نماز تهجد بگزارد نوشته میشود برای وی ثواب
تهجد اگرچه بغلبهٔ خواب تا صبح در خواب باشد و تهجد از وی فوت گردد و حکایات و اخبار در این باب بسیار است وجه ثانی آنکه محل
نیت دل است و دل مکان معرفت لاجرم آنچه از محل معرفت زاید و ازین معدن برآید فاضلتر و شریفتر خواهد بود از آنچه از غیر آن حاصل
شود از سهل بن عبد الله تستری رحمة الله علیه آورده اند که فرمود خدای رب العزة از عرش تا فرش هیچ مکانی نیافرید که نزد
وی تعالی عزیزتر باشد از دل بندهٔ مؤمن زیرا که هیچ عطیه مر خلق را کرامت نفرمود عزیزتر از معرفت خود پس عزیزترین نعمتها
بعزیزترین مکانها نهاد اگر مکانی بودی عزیزتر از معرفت خود را دران نهاد و فرمود خمسین الف سنة بندهٔ که عزیزترین مکانها
را نزد حق تعالی بغیر ذکر حق مشغول گرداند و بی ادب کسی که آنرا که وی تعالی در رجای نشاند و دل رکند و بجای آن ذکر غیر را بنشاند
وجه ثالث آنکه نیت از عمل بهتر است برای آنکه نیت پایدار و با قیمت و عمل ناپایدار و فانی و خلود و دوام بهشتیان و دوزخیان در بهشت
و دوزخ بموجب نیت است که دائمی است و اگر بقدر عمل بودی همان قدر از زمان بودی که عمل کردند وجه رابع آنکه در عمل ریا
عارض شود و بدان معلول و باطل گردد بخلاف نیت خیر که در باطن است و ریا بدان راه ندارد و در آثار است که ملائکه چون اعمال
بندگان بآسمان می برند حق تعالی با بعضی از ایشان میفرماید الق تلك الصحیفة الق تلك الصحیفة بیندازند از آن صحیفه را بیندازند از آن صحیفه

ز آن ملک میکوید بار خدایا بندهٔ تو سخن خیر گفت و عمل خیر کرد و ما آنرا شنیدیم و دیدیم و در دیوان حسنات او ثبت نمودیم
چگونه آنرا بینند از یم خطاب آید که لم یرنی بچه وجهی نخواهیست آن بنده بآن عمل رضای مرا و بعض دیگررا از ملائکه که اعمال
لعلان اکل او کذا او تریس در نامهٔ اعمال فلان بنده عمل خیر را ملک کوید خداوندا این بنده کار نکرده چگونه تو یسم خطاب آید
که ولکن نیت او چنین کرده و قصد کرده است و چه خاص از آنکه اعمال خیر بیند و اندازه است و نیت مؤمن همه متعلق است و
میتواند که همه را بوجود آرد اما عمل همه نتواند کرد پس ثواب نیت را حد نیست و خیرات و طاعات در نیت او مضمر و مستطیر
و بر این قیاس نیة الکافر شر من عمله که نیت تمامهٔ معاصی دارد اما عملش محدود و منحصر در بعضی از آن است کذا
قال بعض المشائخ الصوفیة * چون نباشد پاک اعمال از ریا * هست بیحاصل چو نقش بور یا * مرکز اندر عمل اخلاص نیست
* در جهان از بندگان خاص نیست * هر کرا کار از برای حق بود * کار او پیوسته با رونق بود * پاک کردانی عمل را از ریا * شمع
ایمان تو الهی تا بتابد ضیا * و بالله التوفیق * کتاب الایمان * ایمان در شرع عبارت است از کردن و اعتقاد آوردن بدانچه
پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم از نزد خدای تعالی آورده و بدیشان رسانیده و آوردن وی آنرا بیقین معلوم شده و کردن
خواهد بر و بلجاج احتجاج بروی چنانکه کویند هر چه محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم از نزد خدای تعالی آورده حق است یا بر سبیل تفصیل
روا نباشد که بجای هر حکمی که کرده و هر چیز یکه آورده ایمان آورند و بکردن و ایمان اجمالی در حال اتصاف بایمان کافی است ولیکن
در رجهٔ ایمان تفصیلی اتم و اکمل است و بباید دانست که مجرد دانستن صدق پیغمبر و شناختن حق در حصول ایمان کافی نبود تا
بمرتبهٔ تصدیق که مراد بدان در اینجا اذعان و تسلیم است که بفارسی آنرا کردن کویند نرسد و باطن بدان قرار و آرام نکیرد تا حال
اهل تکبر و عناد که دیده و دانسته براه جحود و انکار میروند با وجود معرفت حق و دانستن صدق پیغمبر صلی الله علیه وسلم کافر می و در زیدند
بیرون رود چنانکه فرعون و جحد و ا بها و استیقنتها انفسهم و فرعون یعرفونه کما یعرفون ابناءهم و حقیقت ایمان همین تصدیق قلبی است و اقرار
بزبان شرط اجرای احکام است اکر مانعی از زبان نباشد مثل کنکی و اکراه یا کسی ایمان آورد و همان ساعت بمرد و در اینجا قسمی دیکر است
که با وجود تصدیق و اقرار چیزی کنند که شارع آنرا امارت و علامت کفر ساخته مثل سجدهٔ صنم و شد زنار و امثال آن پس مرتکب این امور
نیز بحکم شرع کافر است اکرچه فرضا تصدیق و اقرار داشته باشد اما عمل صالح داخل حقیقت ایمان نیست بلکه شرط کمال او است و ایمان
بی عمل ناقص بود اما هنوز نام ایمان بروی اطلاق باید و صاحب او را مؤمن فاسق خوانند اکر استخفاف و استحلال معصیت نکند اکرچه
صغیره بود مذهب اهل سنت و جماعت این است و صحابه و سلف همه بر این اعتقاد بوده اند و فاسق را مؤمن میکفتند و احکام اسلام
بروی اجرا میتمودند و در مقابر مسلمانان دفن میکردند و از بعض سلف صحابه و تابعین و جز ایشان منقول است که الایمان تصدیق
بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالارکان مراد ایمان کامل است و بر همین محمول است آنچه از محدثین منقول است بدلائل مذکوره و تصریح
محققین ایشان بدان اکرچه بعض ظواهر عبارات ایشان موهم خلاف این است و بعضی از علمای متکلمین نیز قول مذکور را از سلف
بر ظاهر حمل کرده و نسبت این قول را بسلف و محدثین کرده اند چنانکه صاحب مواقف وغیره و تحقیق همان است که کفته شد فتدبر
و بالله التوفیق و خوارج مرتکب کبیره بلکه صغیره را نیز کافر کویند و معتزله نه کافر کویند و نه مؤمن و واسطه میان ایمان و کفر اثبات
کنند و این اول بدعتی است که در عقاید پیدا شده و ببعض آیات و احادیث که ظاهر در آن است تمسک کنند و آیات و احادیث دیکر
را که نص در رد مذهب اهل سنت و جماعت است تاویل کنند و در حقیقت مراد بآیات و احادیث همان است که سلف اوائل که زبان دان
دین و مراد شناس شریعت اند از آن فهمیده اند از جهت علم ایشان بقرائن و موارد اکرچه بظاهر خلاف آن بر فهم در آید و این اصلی
عظیم است در یابد فهم نصوص و تعیین مراد آن و وجود زیغ و زلل مبتدع از اینجا است و من الله العصمة والتوفیق و بدانکه مؤلف چنانکه
در اول کتاب حدیث انما الاعمال بالنیات آورد که مبنای تمامهٔ طاعات و عبادات است در اول کتاب الایمان حدیثی آورده که مشتمل
بر اصول و فروع دین است و این را حدیث جبرئیل کویند از جهت آنکه سائل آن از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم وی بود و ام الاحادیث
و ام الجوامع نیز کویند زیرا که متضمن جملهٔ علوم است که از احادیث معلوم میکردد چنانکه فاتحة الکتاب را ام القرآن و ام الکتاب خوانند

باعتبار تضمن این سورهٔ کریمه تمامی معانی و مقاصد قرآن عظیم را و ائمهٔ حدیث اتفاق دارند بر صحت این حدیث و بخاری و مسلم و ائمهٔ دیگر این حدیث را بطرق مختلفه از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین در کتب خود روایت کرده اند و صاحب مشکوة از امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه آورده و گفت * الفصل الاول * عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال * روایت است از عمر بن الخطاب رضه که گفت * بینما نحن عند رسول الله * در اثنای آنکه ما یعنی جمعی از صحابه نزد پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم * بودیم * ذات یوم * یکروز * اذ طلع علینا رجل * ناگاه پیدا گشت و ظاهر شد در غایت ابهت و جلالت چنانکه آفتاب یا ماه بر آید بر ما مردی * شدید بیاض الثیاب * سخت سفید جامها * شدید سواد الشعر * سخت سیاه موی و شعر بسکون عین و فتح آن مرد و آمد * لا یری علیه اثر السفر * دیده نمیشد بر وی نشان سفر مثل غبار آلودگی موی و شکستگی رنگ روی و سستی و ماندگی کویا مردی است از همین شهر آمده * ولا یعرفه منا احد * و حال آنکه نمی شناسد او را از ما هیچ یکی یعنی از اهل این شهر هم نیست و اکثر از ینجا میبود می شناختیم او را * حتی جلس الی النبی صلی الله علیه وسلم * تا آنکه نزدیک آمد و نشست پیش آنحضرت مائل و متوجه بسوی وی چنانکه متعلم پیش معلم نشیند * فاسند رکبتیه الی رکبتیه * پس تکیه داد و متصل گردانید هر دو زانوی خود را بهر دو زانوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم و مبالغه کرد در قرب و اتصال بحضرت وی تا آسان کرد او را استماع سوال و جواب از جانبین و بسبب کمال محبت و وداد معلوم است که میان ایشان بود * و وضع کفیه علی فخذیه * و بنهاد آن مرد هر دو کف دست خود را بر دو ران آنحضرت صلی الله علیه وسلم از برای تمکین و تثبیت وی صلی الله علیه وسلم تا در اصغای کلام و فهم و افهام آن حاضر و ثابت باشد یا بنهاد هر دو کف دست خود را بر رانهای خود چنانکه صورت ادب و رسم متعلمان است و این بظاهر مناسب تر است با آمدن جبرئیل و تقرب وی با آن حضرت صلی الله علیه وسلم و نشستن در پیش وی بر صورت متعلم لیکن وجه اول راجح تر است زیرا که در روایت نسائی صریح آمده است حتی وضع یدیه علی رکبتی النبی صلی الله علیه وسلم و جبرئیل اگرچه بظاهر در صورت سائل و متعلم بود لیکن بحقیقت معلم و ملقی علم بود بوی حضرت صلی الله علیه وسلم از جانب حق و آمدن وی برای تعلیم و اسماع احکام دین بود مر صحابه را چنانکه از آخر حدیث معلوم میکردد و اسناد تعلیم بجبرئیل در قرآن مجید نیز واقع شده آنجا که در مرد عله شدید القوی ذو مرة و الله اعلم * وقال یا محمد اخبرنی عن الاسلام * و گفت آنمرد ای محمد خبر ده مرا از حقیقت اسلام که چیست * قال * گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جواب آنمرد * الاسلام ان تشهد ان لا الٰه الا الله و ان محمدا رسول الله * حقیقت اسلام اینست که گواهی بدهی که نیست هیچ معبود بحق مگر خدا و گواهی دهی که بتحقیق محمد فرستادهٔ خدا است بسوی خلق برای تبلیغ احکام وی و اسلام در لغت بمعنی انقیاد و فرمان برداری و فروتنی بطوع و رغبت و تسلیم شدن مر حکم کسی را بی سرکشی و اعراض و در شرع عبارت است از انقیاد و اطاعت احکام الٰهی و بجا آوردن ارکان خمسهٔ دین مسلمانی که مذکور شوند پس اسلام اسم ظاهر اعمال است و ایمان نام باطن اعتقاد و دین عبارت از مجموع اسلام و ایمان است و آنکه در عقائد مذکور است که اسلام و ایمان یکی است بآن معنی است که هر مؤمن مسلم است و هر مسلم مؤمن و نفی یکی از این دو اسم از مسلمان نتوان کرد و بتحقیق اسلام ثمرهٔ ایمان و فرع آن است و علما را در این مسئله کلام بسیار است و تحقیق این است که گفته شد پس اول ارکان اسلام گواهی دادن است بوحدانیت حق تعالی و تقدس و رسالت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و از ظاهر حدیث چنان معلوم میشود که تکلم بلفظ شهادت شرط اسلام است پس اگر لفظ شهادت نگوید یا بجای اشهد اعلم آرد مسلمان نه شود و لیکن بضرورت از دین معلوم شده است که اگر مجرد لا الٰه الا الله محمد رسول الله کوید مسلمان است و لا بد چون صیغهٔ اشهد در احادیث واقع شده است تلفظ بآن اولی و اصوب باشد کذا قالوا دوم از ارکان اسلام نماز است چنانکه فرمود * وتقیم الصلوة * و بر پا داری نماز را و مراد باقامت صلوة گزاردن او است راست و درست بتعدیل ارکان و محافظت شرائط و رعایت سنن و آداب آن و اقامت مشتق از تقویم بمعنی راست ساختن چنانکه گویند اقام العود راست ساخت چوب را که کج بود یا مراد مداومت و ملازمت بر آن است و جل و جهد نمودن دران مشتق از اقامت بمعنی مقیم شدن یا از قیام سوق بمعنی رائج و کرم شدن بازار سوم از ارکان اسلام بر آوردن زکوة مال است چنانکه فرمود * وتؤتی الزکوة * و بدهی زکوة را و زکوة در لغت بمعنی نما و تطهیر است و دادن زکوة سبب نما و زیادت مال

وبركت دران وموجب طهارت مال وطهارت صاحب اوست از رذيلهٔ بخل وامساك كه از اشتقاق از تزكيهٔ شهود نيز احتمال دارد
گويا كه امي ميل مذبه بصحت ايمان وصدق دعوى محبت پروردگار تعالى چهارم روزهٔ رمضان داشتن است چنانكه گفت * وتصوم
رمضان * وروزه داشتن ماه رمضان را وصوم در لغت بمعنى امساك يعنى نگاه داشتن است ودر شرع عبارت از نگاه داشتن
نفس از طعام وشراب وجماع ونزد بعض علما وسفيان ثورى از ايشان است نگاه داشتن زبان از غيبت تيز وغيبت كردن
نزد ايشان نگاهدن صوم امت وروزهٔ كامل آن است كه جميع اعضا وحواس را از نافرمودهٔ شرع باز دارد از نظر وزمان مشتق از
رمض است بمعنى گرم كردن وسوختن وچون در روزه سوختن وگداختن نفس است باين علت ماه روزه را رمضان نام كردند
واين وجه بر تقدير درست است انگه لفظ رمضان از اوضاع شرع نبود وگويند كه در وقتى كه تعيين اسماى شهور ميفرمودند دران
وقت هوا گرم بود والله اعلم بحقيقة الحال * وحج البيت * پنجم از اركان اسلام اينست كه قصد كنى خانهٔ كعبه را وبگزارى مناسك حج را
* ان استطعت اليه سبيلا * اگر ميتوانى رفت وراه يافت بسوى وى وزاد باستطاعت نزد اكثر علما زاد وراحله است ونزد امام مالك
بر كسى كه قوت پياده رفتن دارد نيز واجب است وامن راه نيز داخل استطاعت است ومعتبر درين باب غالب احوال است وبرين
وجه وجود دريا منافى امن طريق نبود چه غالب در وى سلامت است اگر در موسم نشينند وصحابه بزمانى جهاد در كشتى نشسته اند
پس براى حج نيز روا باشد ومسقط فرضيت نگردد ودر حديث آمده است كه افضل شهداء كسى است كه در كشتى غرق شود ونيز
آمده كه حق تعالى قبض ارواح ايشان بى واسطهٔ ملك ميكند * قال * چون آنحضرت صلى الله عليه وسلم حقيقت يعنى اسلام را بيان
كرد گفت آن مرد * صدقت * راست گفتى حقيقت اسلام همين است كه بيان كردى * فعجبنا له يسأله ويصدقه * عمر رضى الله عنه ميگويد
پس شگفت داشتيم ما حال آنمرد را كه ميپرسد آنحضرت را صلى الله عليه وسلم وتصديق ميكند او را چه پرسيدن بظاهر دلالت
بر جهل وناداني دارد وتصديق بلين عبارت اشعار بعلم ميكند وتحقيقت جاى شگفت نيست زيرا كه وى جبرئيل بود كه براى تعليم
وتذكير صحابه آمده بود تا ازان حضرت بپرسد ووى صلى الله عليه وسلم بيان كند وصحابه بشنوند وبتحقيق بدانند آنرا يا دگيرند
واين در آخر عمل حيات آن حضرت صلى الله عليه وسلم بود * قال فاخبرني عن الايمان * گفت انمرد پس چون خبر دادى از معنى
اسلام خبرده مرا از حقيقت ايمان كه چيست * قال * گفت انحضرت صلى الله عليه وسلم * ان تؤمن بالله * حقيقت ايمان اينست
كه بگروى بخداى تعالى بذات وصفات ثبوتيه وسلبيهٔ وى وتنزيه وتقديس وى تعالى كه از جميع نقائص وامارات حدوث
* وملائكته * وايمان آرى بفرشتگان الله تعالى كه اجسام نورانيه اند قادر بر تشكل باشكال مختلفه ومتكون خداى اند كه بفرمانى
نكنند او را ومتصرف اند در عالم بادن وى تعالى ومتصف نيستند بزنى ومردى وباقى صفات ايشان از كتاب وسنت واقع شده است
* وكتبه * وايمان آرى بكتابهاى حق تعالى كه كلام قديم اويند مجرد از حرف وصوت وفرستاده آنها را بر پيغمبران خود بالفاظ محروف
وبصوات در الواح يا برالسنهٔ ملائكه يا بى واسطهٔ ملك مسموع از وراى حجاب وهمه كلام خداى اند سبق وثابت وقرآن مجيد افضل آنها است از
حيثيت فصاحت وجامعيت وگفته اند كه مجموع آن صد وچهار است بنجاه از آن منزل بر شيث وسى بر ادريس وده بر آدم وده بر
ابراهيم باقى چهار كتب مشهور توريت وزبور وانجيل وفرقان والله اعلم * ورسله * وايمان آرى به پيغامبران وى تعالى كه فرستاده است
ايشانرا بخلق براى هدايت ايشان وتكميل معاش ومعاد ايشان ومؤيد گردانيده بمعجزات وآيات وواجب است ايمان آوردن
بهمه انبيا بى فرق در اصل نبوت وواجب است احترام وتنزيه ساحت عزت ايشان از وصمت نقص وعصمت ايشان از جميع كبائر و
خرد وبزرگ پيش از نبوت وپس از وى همين است قول مختار وانچه بعضى از مفسران واهل قصص واخبار از بعضى از ايشان مثل
يوسف وداود عليهما السلام نقل كرده اند صحيح نيست واگر صحت بنظر ونميان است وصحيح آن است كه برادران يوسف پيغمبر
نبوده اند وانچه در قرآن مجيد بآدم نسبت عصيان كرده وعتاب نموده مبنى بر علو شان قرب او است وبالك راميرسد كه
بر ترك اولى وافضل اگرچه بحد معصيت نرسد به بندهٔ خود هرچه خواهد بكويد وعتاب نمايد ديگرى را مجال نه كه تواند
گفت واينجا اديست كه لازم است رعايت آن وآن اين است كه اگر از جانب حضرت عزت بعضى انبيا كه مقربان درگاه اند

عتابی و خطابی رود یا از جانب ایشان که بندگان خاص اویند تواضعی و ذلتی و انکساری ظاهر کنند که موهم نقص بود ما را نباید که دران دخل کنیم و بدان تکلم نمائیم و مجمل اعتقاد درحق سید انبیا صلی الله علیه وسلم آن است که هرچه جزو مرتبهٔ الوهیت و صفات و ذات حضرت او را ثابت است و وی همه فضائل و کمالات بشری را شامل و در همه راسخ و کامل * والیوم الآخر * و ایمان آوردن بروز پسین که آخر از منه محدوده است و آن عبارت است از مدت مدید از ما بعد موت تا قیام قیامت یا درآمدن در بهشت و اعتقاد کنی که هرچه شارع بدان خبر داده و بصحت رسیده از احوال آخرت از عذاب قبر و نعیم آن و علامات قیامت من نفخ صور و بعث و جزا و حساب و میزان و صراط و جنت و نار همه حق است * وتؤمن بالقدر خیره وشره * و ایمان آوردن با آنکه حق تعالی همه چیز را از نیک و بد در ازل دانسته و تقدیر کرده است و هرچه در کائنات واقع شده و می شود همه بقضا و قدر و ارادت او است چنانکه فرمود انا کل شیء خلقناه بقدر و با وجود آن بندگان را امر و نهی کرده و بندگان را در فعل و کسب دخلی داده و ثواب و عقاب را بران مترتب ساخته و در حقیقت ثواب فضل او است و عقاب عدل او و خلق اسباب و ترتیب مسببات همه بتقدیر او راست و این مسئله و هرچه در باب ایمان مذکور شده در علم کلام مبین شده و مبرهن گشته است و در باب الایمان بالقدر تحقیق این مقام و تفصیل این کرده شود انشاء الله تعالی و طالب صادق را باید که اصل مسائل آنرا بدلیل و قال اهل بحث و جدال تحصیل نماید و در شک و شبهه نیفتد و آنچه ضروری اسلمت ازان در رسالهٔ تکمیل الایمان فی تقویة الایقان بیان کرده ایم وبالله التوفیق و بدانکه در بعض روایات ذکر سوال و جواب ایمان مقدم آمده بر سوال و جواب اسلام و چون ایمان اصل اسلام است و مقدم بران چنانکه گفته شد وجه آن ظاهر است و وجه تقدیم ذکر اسلام بر ایمان سلوک طریقهٔ ترقی است چنانکه بعد از تحقیق ایمان بیان احسان کرد که مرتبهٔ تکمیل و تجوید ایمان و اسلام و اعلی مراتب و مقامات است چنانکه فرمود * فاذا صدقت قال فاخبرني عن الاحسان * گفت آنمرد باین حضرت راست گفتی پس خبر ده مرا از احسان که چیست چون در بسیاری از آیات و احادیث ذکر احسان واقع شده و آنرا درجهٔ عالی نهاده و مرتبهٔ کمال داشته اند بعد از استفسار از معنی اسلام و ایمان از حقیقت احسان نیز سوال کرد تا امر دین به تمام ارکان مبین گردد و معنی احسان نیکی کردن است و آن بر دو وجه اطلاق می یابد نیکی کردن بمردم بانعام و اکرام و نیک کردن فعل را نیز وجه تکمیل و تجوید و ایقان و چنانکه باید و شاید بجا آوردن آنرا کویا اینجا نیز احسان کردن است بنفس خود و در خلاف این صورت ظلم است بر نفس و بد کردن است با او و حاصل آن اخلاص و حضور و خشوع است در عبادت و آن بحقیقت شرط کمال بلکه نشان صحت اسلام و ایمان است * قال * گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بیان حقیقت احسان * ان تعبد الله کانک تراه * احسان عبادت کردن است خدا تعالی را چنان که گویا می بینی او را و شک نیست که کسی را که این حال باشد در نهایت هیبت و تعظیم و اجلال و خضوع و خشوع و حیا و شوق و ذوق و محبت و انجذاب خواهد بود و این مقام مشاهده است و استغراق در دریای ذوق و حضور و فروتر ازان مرتبهٔ مراقبه است که آگاه بودن است از نظر الهی و علم وی تعالی بحال بنده چنانکه فرمود * فان لم تکن تراه فانه یراک * پس اگر نیستی تو باین حال که گویا می بینی او را عبادت کن او را باین صفت که حاضر باشی ازین که می بیند و ترا درینصورت نیز خوف و خشیت و احتیاط در حرکات و سکنات و ضبط و رعایت افعال و احوال و ادب و طمانینت و عدم التفات به یمین و شمال لازم حال خواهد بود چنانکه یکی درحضرت بادشاهی که حافظ و رقیب و مشاهد احوال او است استاده باشد مجال دیگری و ترک ادب بروی تنگ کردد و آنکه با وجود آن ناظر و مشاهد جمال بادشاه بود او را حال دیگر و حضوری و لذتی دیگر باشد که فوق آن متصور نبود و قول سید عابدان و امام عارفان صلی الله علیه وسلم وجعلت قرة عیني في الصلوة درمقام اول است و بالاتر و کاملتر از مقامات تمامهٔ عابدان است ثم ثم و بالجملهٔ در طاعت و عبادت سه مرتبه است یکی آنکه همان قدر که ابرای ذمه کند از ادای واجب چنانکه قضا واجب نکردد دیگر آنکه احکام و ارکان و شرائط و آداب آنرا بجا آرد که موجب حصول رضا و ترتب ثواب جزیل کردد و باطن نیز از ذوق عبادت و بندکی ممتلی شود و بالاتر ازهمه آن است که در مشاهدهٔ معبود و حضور ذات اقدس وی مستغرق باشد و در نماز که افضل عبادات و اکمل قربات است معنوی بقدس ذات الهی تعالی شانه حاصل است

که باطن بنور ایمان آن متنور می گردد که کیفیت آن جز بذوق نتوان یافت رزقنا الله وازین حدیث امکان رؤیت حق تعالی در آخرت استنباط میتوان نمود که در دنیا به تراکم حجب جسمانی ازان محروم و محجوب است وچون این حجاب برافتد کانک تراه انک تراه گردد چنانکه در آخرت واقع شد سترون ربکم یوم القیامة الحدیث ولهذا در حدیث رؤیت وصیت کرده اند بمحافظت براداء نماز در اول وقت و آخر آن که میقات رؤیت باری تعالی است در بهشت یعنی تا ملکهٔ شهود ذات بهم رسد ومنتهی و منتعل رؤیت بصری گردد که قوت بصیرت در وی دران نشأت ابداع خواهد یافت * قال صدقت * گفت راست گفتی همین است معنی احسان که بیان کردی بل انکه مبنای دین وکمال آن برفقه وکلام و تصوف است واین حدیث شریف بیان این هر سه مقام کرده اسلام اشارت بفقه است که متضمن بیان اعمال واحکام شرعیهٔ فرعیه است وایمان اشارت باعتقادات که مسائل اصول کلام اند واحسان اشارت باصل تصوف که عبارت از صدق توجه الی الله است وجمیع معانی تصوف که مشائخ طریقت بآن اشارت کرده اند راجع به همین معنی است وفقه و تصوف وکلام لازم یکدیگر اند که هیچ یکی بی دیگری تمامی نه پذیرد وصورت نه بندد وتصوف بی فقه صورت نه بندد زیرا که احکام الهی بی فقه شناخته نشود وفقه بی تصوف تمام نشود زیرا که عمل بی صدق توجه تمامی نپذیرد وهر دو بی ایمان صحیح نگردد بر مثال روح وجسد که هیچکدام بی دیگری وجود نگیرد وکمال نپذیرد واز اینجا فرمود امام مالک رضی الله عنه من تصوف ولم یتفقه فقد تزندق ومن تفقه ولم یتصوف فقد تفسق ومن جمع بینهما فقد تحقق کمال جامعیت این است باقی همه زیغ وضلال والتوفیق من الله الکریم المتعال وچون احکام دین ومقامات قرب ویقین همه مبین گشت اشارت بقیام قیامت ووجود علامات وامارات کرد تا تنبیه کرده وباعث شود بر التزام عبادت وتحصیل کمال چنانکه فرمود * قال فاخبرني عن الساعة * گفت آنمرد با آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد ازانکه بیان کردی اسلام وایمان واحسان راخبر ده مرا از وقت قیامت که کی قائم خواهد شد وقیامت را ساعت با وجود طول زمان آن باعتبار آن کویند که قیام او یکایک شود در ساعتی یا بجهت آنکه باوجود اینهمه طول وامتداد نزد حق تعالی حکم یک ساعت دارد وساعت در لغت بمعنی پارهٔ از زمان غیر معین ومحدود واصطلاح اهل حساب نجوم یکجز واز بیست وچهار جز واز روز وشب * قال * گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم * ما المسئول عنها باعلم من السائل * نیست آنکس که پرسیده شد اورا از وقت قیام ساعت دانا تر از کسی که پرسنده است یعنی نیستم من دانا تر از تو بدان یعنی من وتو هر دو برابریم در نادانستن آن بلکه هر سائل ومسئول همین حال دارد که آنرا جز خداوند تعالی کسی نداند ووی تعالی هیچکس را از ملائکه ورسل بوان اطلاع نداده * قال فاخبرني عن امارتها * گفت پس اگر علم بوقت آن نداری خبر ده مرا از علامات قیامت ونشانهای او * قال ان تلد الامة ربتها * گفت آنحضرت یکی از نشانهای قیامت اینست که بزاید دایه مالک ومربی خود را در تاویل وبیان مراد ازین عبارت شراح را اقوال است اکثر بر انند که مراد بدان کثرت اتخاذ سراری است وپیدا آمدن دایه زادگان که نسبت بمادران خود بجهت نسبت پدران مولی وسید اند وحکم مالک دارند یا باعتبار انکه اموال آدمی بعد از موت صائر ورا جع باولاد است ویا باعتبار تصرف اولاد در مال والد در حیاتش باذن صریح یا دلالت آن یا بعرف وعادت وعلامت بودن این حال مر قیامت را بجهت وجود ترفه وتنعم وخروج از دائرهٔ توسط واعتدال در اسباب وآلات معیشت است که مقتضی خروج از انتظام احوال وفساد واختلال است یا بجهت استلزام آن کثرت جهاد وبسیاری بندآوردن واسیر ساختن ایشان وشاید که درین میان بعضی از اولاد مادران خود را بند کرده واسیر ساخته بیابند ومالک آنها شوند واکرظا هر نکردد که مادران ایشانند خود دائم ومستمر بر ملک باشند واکرظاهر کردد بعد از مملوکیت آزاد شوند یا بجهت آنکه کثرت جهاد باعث استیلای مسلمانان بر بلاد کفر وغلبه وقوت اسلام وکمال او است وچون هر کمالی را زوالی در پی است مخبر ومنذر را بنهایت انقطاع دور دولت اسلام کردد که علامت قیام قیامت است ویا بجهت استلزام سوء ادب اولاد با امهات وعقوق آنها ومعاملت کردن ایشان مثل معاملهٔ ملاک وعبادات اکر کویند که کثرت جهاد واستیلا بر بلاد کفر در اول اسلام بسیار بود وظاهر آن است که علامات قیامت در آخر زمان پیدا کردد جوابش آنکه اول اسلام نیز آخر زمان است بنسبت آنچه کذشته واکر دران وقت نیز بعضی از علامات قیامت پیدا آیند دور نباشد ونیز شاید که در آخر زمان جهاد واستیلا بیشتر از پیشتر کردد والله اعلم

وبعض گویند که این اخبار است به نوع امهات اولاد در آخر زمان بفساد احوال مردم در رعایت احکام و اختلاط حلال وحرام وشایع که بکثرت تداول ایدی وتردد مشتریان بدست فروشندان افتد ومضمون تلد الامة ربتها صادق آید وبعض گویند که این کنایت است از تزاید ثروت وامان ملوک وامرا را که چون ملوک وحکام شوند مادران ایشان داخل رعایای ایشان باشند وایشان ملاکها وسعادات شوند نسبت بآنها واین نیز در آخر زمان پیدا شد خصوصا در اثنای دولت بني عباس وروی سماوا کبر گفته شود که ربتها بتا که براي قانیت است بتبعیت جهت کثرت نه ربها رجال آنکه تصور برانی که کرده شد شامل ذکور واناث است جوابش آنکه موصوفش نفس یا نسمه است که لفظش مونث است ومعني اوشامل ذکور واناث است ونیز رب بکثرت از جهت تعظیم واجلال شان حضرت پروردگار تعالی اگرچه اطلاق رب باضافت بر غیر وی سبحانه آمده یا مراد بثبت است وچون حکم در وی اینچنین است در این بطریق اولی خواهد بود ورزوایتی بعلها آمده بجای ربتها وبعل نیز بمعني زوج وسید است واکثر بمعني زوج بود نیز به بعض توجیهات مذکوره صادق است چنانکه کسي کنیزی در بند کنار آورده واورا مادر خود ناد انسته تزوج نماید ووطی کند یا در صدد زوال ابا واستنکاف داشتند از وطي اما ورعیت میکردند در حرا ثم والله اعلم * وان تری الحفاة العراة العالة رعاء الشاء * دیگر از علامات قیامت آن است که به بیني تواي مخاطب برهنه پایان برهنه تنان فقرا چوپانان گوسفندان را یعني به بیني مردم فقیر بینوا را باین صفت که * یتطاولون في البنیان * تفاخر وتکبر کنند بریکدیگر در بناها وخانها یعني فقرا بادیه نشینان که همیشه بفقر وفاقه وذلت در بیابانها مي گذرانیدند وگوسپندان که احقر اموال عرب است میچرانیدند معزز ومعتبر گردند ودر شهرها ساکن شوند وخانها بلند بنا کنند وبیکدیگر نفاخر نمایند این نیز علامت قیامت ونشان آخر زمان است که موجب اختلال وبي انتظامي مهمات عالم وباعث عزت وبزرگي اراذل واسافل وجهال وسبب حقارت واهانت اعالي واکابر وعلما است آورده اند که ذوالقرنین در عهد دولت خود همه را بر حرفها وصنعتها وکارها که اباعن جد موروث بود ومناسب حال هر طائفه بود میداشت وتغییر وتبدیل در ایشان راه نمیداد باعث امن وامان وسلامت وانتظام کارخانهٔ دولت او این بود ودر حدیث آمده است که قائم نشود قیامت تا آنکه باشند بهره ورترین مردم در دنیا لئیمان وبیخردان نیز آمده است که از علامات قیامت است که نیکان پست وزبون باشند وبدان بلند وغالب پوشیده نماند که علامات قیامت از صغری وکبری بسیار اند چنانکه در باب اشراط الساعة بیاید انشاء الله تعالی ولیکن اقتصار فرمود بر ذکر این دو چیز که مذکور شد مگر بمقام اقتضا آن کرده باشد والله اعلم * قال * کنت عمر بن الخطاب * ثم انطلق * این سوالها کرد آن مرد وجوابها شنید از آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس ترروان شد * فلبثت ملیا * پس درنگ کردم من زمانی دراز یعني نرسیدم ازان حضرت صلی الله علیه وسلم که آنمرد که بود تو ریشتي گفته که مراد بمکثی طویل است یعني دراز وگوتافي امر نسبي است در مثل این قصهٔ عجیب وغریب اقتضاي حال ومقتضاي طبیعت استعجال در استفسار سوال وفهم بود وصبر زمانی قصیر وقلیل در وی کثیر وطویل بود ودر روایت ابوهریره آمده که پیشت داد آنمرد پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه وسلم تا ذکر دانید ویاریدم او را پس رفتند تا باز کردانند پس ندیدند چیزی را * ثم قال لي * پس ترکیبت آن حضرت مرا یا عمر * اتدري من السائل * ای عمر آیا درمي یابي که بود این مرد سوال کننده * قلت * گفتم من * الله ورسوله اعلم * خدا ورسول خدا داناتراند بدان واین داب صحابه بود رضي الله عنهم اجمعین که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم از ایشان استفهام واستعلام میکرد اینگونه میگفتند وداد ادب ودانش بدان میدادند * قال هذا جبریل * گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم این سوال کننده جبرئیل بود جبرئیل اسم سریانیست معني او عبد الله * اتاکم یعلمکم دینکم * آمد بشما او را حالی که تعلیم میکند شما را دین شما را وقواعد واحکام آنرا واستاد تعلیم در اینجا جبرئیل بیهت با عینیت اوست بسوال بر بیان آنحضرت جواب آنرا وشنوانیدن آن صحابه را ودر واقع چون جبرئیل حامل وحي ومبلغ علم است نسبت تعلیم بوی نیز حکم حقیقت دارد غایتش در اینجا این احکام معلوم بود ومقصود تنبیه کثیر وتنبیه بدان علم بآن بود واز اینجا معلوم شد که دین عبارت از مجموع اسلام وایمان واحسان است وشریعت نام این مجموع است وگاهی دین بر اسلام بخصوصه نیز اطلاق یافته چنانکه ان الدین عند الله الاسلام وشریعت نیز باحکام فرعیهٔ فقهیه اختصاص مي یابد چنانکه شریعت وطریقت وحقیقت گویند این دو سه نیز شعبه واجزاء دین اند والحقیقت حقیقة

شريعت است تا آنچه بدان ايمان آورده اند بحقيقت آن برسند وآنچه نشنيده اند عيانا دريابند نه چيزى ديگر مغاير آن وبالجمله دين يكى است ودو نميشود وهركه غير اين فهم خطا كند والله اعلم بالصواب * رواه مسلم * روايت كرد اين حديث را مسلم واگرچه بخارى نيز آنرا روايت كرده است وليكن نه از عمر پس در اصطلاح اين حديث متفق عليه نباشد وبخارى ومسلم هردو فانيذا اين از ابي هريرة نيز روايت كرده اند وليكن باحديث عمر مخالفتى در الفاظ دارد چنانكه گفت * ورواه ابوهريرة رض مع اختلاف * وروايت كرد اين حديث را ابوهريرة با مخالفتى ومغايرتى كه باحديث عمر دارد * وفيه * ودر حديثى كه ابوهريرة روايت كرده است اينچنين آمده كه * واذا رأيت الحفاة العراة الصم البكم ملوك الارض * ونشان قرب قيامت آن است كه چون به بيني تو برهنه پايان برهنه تنان كران كنگان يعني نادان وبيخردان را صاحب ملك وجاه وحاكم * فى خمس لايعلمهن الا الله * علم قيامت وقت برپا شدن وى داخل است دران پنج چيز كه نميداند كسى آنهارا هيچ يكى مگر خداى تعالى * ثم قراء * پس بخواند آنحضرت اين آيت را كه * ان الله عنده علم الساعة * بدرستى كه خداى تعالى نزد اوست نه نزد غير او علم قيامت كه كى خواهد رسيد * وينزل الغيث الآية * وبنزول باران كه كى خواهد فرستاد تا آخر آيت كه * ويعلم مافى الارحام * ميداند وى تعالى نه غير وى كه چيست در شكم زن حامله پسر يا دختر * وماتدرى نفس ماذا تكسب غدا * ونميداند الا هيچ ذاتى كه چه كار خواهد كرد فردا * وماتدرى نفس بأى ارض تموت * ونميداند الله هيچكس كه بكدام زمين بميرد ومراد آن است كه بى تعليم الهى بحساب عقل هيچكس اينها را ندانند واينها از امور غيب اند كه جز خداى كسى آنرا ندانند مگر آنكه وى تعالى از نزد خود كسى را بدانها بوحى والهام * متفق عليه * وعن ابن عمر رضى الله عنهما * ولادت وى پيش از وحى بيك سال بود اسلام آورد همراه پدر بزرگوار خود در صغر سن وبعضى گفته اند پيش از وى آورده واين صحيح نشد حاضر نشد بدر را از جهت صغر سن ودر حضور واحد را لاختلاف است وبود وى رضى الله عنه از اول ورع وزهد وسخت احتياط وبرتر وتوقى در فتوى وقوى ومستقيم بود در اتباع سنت چنانكه رضى الله عنه نبود هيچ يكى از ما مگر آنكه ميل كرد بدنيا يا ميل كرد دنيا بوى الا ابن عمر رضى الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم * روايت است از ابن عمر كه گفت گفت پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم * بنى الاسلام على خمس * بر آورده شده است خانهٔ مسلمانى بر پنج چيز * شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله * بزبان گواهى دادن بخدائى خداى تعالى وتقدس وبه پيغمبرى محمد صلى الله عليه وسلم * واقام الصلوة * دوم بر پا كردن نماز وگزاردن آن راست وبدرست * وايتاء الزكوة * سوم دادن زكوة مال * والحج * چهارم حج كردن * وصوم رمضان * پنجم روزهٔ ماه رمضان داشتن تشبيه كردند مسلمانى را بخانهٔ كه اين پنج چيز قواعد ودعائم وى اركان آنند واين خانه بايشها برپا است * متفق عليه * وعن ابى هريرة رضى الله عنه * ونام وى اختلاف بسيار است اشهر عبد الرحمن است وعبد الله نيز گفته اند ودر جاهليت نام او عبد الشمس بود يا عبد عمرو غالب آمده بروى كنيت بجهت نگاهداشتن وى گربهٔ صغيره را از بلاد دوس است اسلام آورد در سال خيبر كه سال هفتم است از هجرت وحاضر شد آنرا با آنحضرت بعد ازان ملازمت كرد ومواظبت نمود بر طلب علم وقانع شد بسيرى شكم وبود از احفظ صحابه وبود حافظ متين منبت ذكى متقن صاحب صيام وقيام وذكر وتسبيح وتهليل رضى الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم * وروايت است از ابى هريرة كه گفت گفت پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم * الايمان بضع وسبعون شعبة * ايمان معتاد وچند شاخ است بضع بكسر با وبفتح نيز آمده نام عددى است از سه تا ده كه بفارسى از واى بلفظ چند يا اند تعبير كنند پوشيده نماناد كه شعبهاى ايمان از اخلاق واعمال وواجبات وسنن ومستحبات وآداب بيرون از حد حصر واحصا است وتعيين اين عدد مفوض بعلم شارع است شايد كه اصول احكام وقواعد ايمان راجع باين عدد باشد كه فرموده است در بعض روايات شصت وچند نيز آمده واختلاف اين روايت شايد كه بجهت آن باشد كه ارجاع آن شعب بهردو عدد صحيح باشد پس گاهى اين را اعتبار كرده فرموده وگاهى آنرا يا بجهت آنكه اول بعدد كمتر آمده باشد وروقتى ديگر بعض احكام ديگر بران افزوده شد وبعض گفته اند كه مقصود از ذكر اين عدد حصر وتعيين نيست مراد بيان تعدد وتكثر است واين توجيه در عدد سبعين درست اند كه ذكر آن در ميان معنى تكثير متعارف است نه در ستين يا آنكه

ذکر بضع زائد در سبعین نیز خالی از منافاتی باین معنی نیست مگر آنکه مقصود مبالغه در تکثیر باشد و بعض از علما از براء بیان شعب ایمان بعدد معین متصدی گشته و این خالی از تکلفی نیست چه بسیاری از انواع و افراد آن از حیطهٔ بیان ایشان بیرون افتاده و مجمل شعب ایمان با وجود تجاوز از حد حصر و احصا راجع است باصل واحد که تکمیل نفس و تحصیل سعادت اوست در مبدأ و معاد بتحصیل کمال علمی و عملی و آن بصحت در اعتقاد و استقامت در عمل است چنانکه در قرآن مجید فرموده اِنَّ الَّذِیْنَ قَالُوْا رَبُّنَا اللّٰهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوْا و در حدیث آمده قل آمنت بالله ثم استقم و آن حضرت صلی الله علیه وسلم مبدأ و منتهای آخر را بیان فرموده بقول خود * افضلها قول لا اله الا الله * پس فاضل ترین و سابق ترین شعبهای ایمان گفتن کلمهٔ طیب است و ایمان آوردن است بدان * و ادناها اماطة الاذی عن الطریق * و فروترین و پستریس آن شعبها دور کردن آنچه ایذا کند مردم را مثل خار و سنگ و پلیدی از راه و مظاهر از دور کردن برداشتن است بعد از افتادن و اگرهم از اول نیندازند و راه را پاک بدارند نیز حکم دور کردن دارد بلکه مراد مطلق ترک ایذای مردم و آزار ایشان است بنا حق و بحقیقت این رمز بست بترک وجود و دعوی هستی که مبدأ همه شر و رو منابع است * شعر * بردار خار و سنگ ز راه این چه رمز بود * یعنی وجود خود همه بردار از میان * والحیاء شعبة من الایمان * و شرم داشتن از ارتکاب مناهی و نا بایستنیها شعبهٔ عظمی است از ایمان و عمدهٔ است در کار دین و لهذا او را جدا آورد و بتخصیص ذکر کرد حیا در لغت تغیر و انکساری است که عارض میشود آدمی را از ترس کاری که عیب کرده شود بدان و در شرع مراد بدان سیرتی است که باعث میگردد بر پرهیز کردن از نا فرموده و مانع می آید از تقصیر در حق و حیا اگرچه بحکم طبیعت و جبلت پیدا آید و لیکن در او وجود حیای شرعی اختیاری بنده و ریاضت او را در خلی هست چنانکه در سائر اخلاق و تهذیب آن سید الطائفه جنید بغدادی قدس الله سره العزیز فرموده الحیاء حالة تتولد من رؤیة الآلاء و رؤیة التقصیر چون بنده نعمتهای حق در خود بی اندازه می بیند و بر ادای حق شکر آن تقصیر مشاهده مینماید پیدا می آید از وی شرم * متفق علیه * و عن عبد الله بن عمرو رضی الله عنهما * عبد الله بن عمرو بن العاص بن وائل سهمی منسوب بسهم ابن عمرو بطنی است از قریش عابد عالم صائم قائم بود و از پدر دوازده سال خرد تر بود و کاتب احادیث نبوی بود ابو هریره گفت که فرق میان من و وی همین بود که وی احادیث می نوشت و من نمی نوشتم و محب اهل بیت بود اگرچه بجهت رضای پدر که آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را بدان وصیت کرده بود در صحبت معاویه و پدر رمی بود نام او در اصل نام جد او بود عاص آنحضرت صلی الله علیه وسلم عبد الله نام کرد * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم * گفت عبد الله بن عمرو بن العاص که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم * المسلم من سلم المسلمون من لسانه و یده * مسلمان کامل کسی است که سلامت مانند مسلمانان از زبان وی و دست وی تا بزبان دشنام ندهد و غیبت نکند و ناسزا نگوید و بدست نزند و نرنجاند و غضب نکند و بتخصیص بدست و زبان بجهت آن است که اکثر انواع ایذا باین دو عضو میباشد و زبان معبر است از آنچه در نفس انسان است و بیشتر کارها از دست می آید و تقدیم لسان بجهت آنکه ایذا بزبان غالب تر و سخت تر بود و در کل شبکان و اهل زمان و پس آیندگان در انتقال و ایذای دست جز بحاضران نمیرسد و کتابت در حکم زبان است بلکه در وی بدست و زبان هر دو ایذا است و تخصیص مسلمانان باعتبار غالب واقع شده والا کافران که ذمی و مطیع الاسلام باشند درین حکم داخل اند و در روایت ابن حبان من سلم الناس واقع شده و این عامتر است کذا ذکر السیوطی و بر هر تقدیر مراد ایذا بناحق است والا بحکم شرع هرچه آید از زجر و ضرب و شتم جائز بود و در بعض مواضع واجب گردد * بیت * به بی حکم شرع آب خوردن خطا است * و گر خون بفتوی بریزی رواست * و مراد آن است که مسلمان را صفتش اینست که مردم را ایذا نکند و مسلمان باید که بدین صفت باشد و هر که نه باین صفت باشد گو یا مسلمان نیست نه آنکه هر که این صفت دارد تنها مسلمان کامل است اگرچه در باقی احکام و ارکان دین تقصیر کند چنانکه ملحدان گویند * شعر * مباش در پی آزار و هرچه خواهی کن * که در شریعت ما غیر ازین گناهی نیست * و حقیقة مراد اینست که هر که با دای حقوق پروردگار تعالی حقوق خلق بجای آرد مسلمان کامل اوست * والمهاجر من هجر ما نهی الله عنه * و مهاجرت کننده کسی است که ترک کند چیزی را که نهی کرده و باز داشته است خدای تعالی از آن بدانکه هجرت در شرع بمعنی بیرون آمدن از دار کفر بدار اسلام و گریختن از فتنهٔ دین است و این را هجرت ظاهره گویند و هجرت باطنه آنکه از موطن

طبیعت برآید را زانچه نفس وشیطان بدان داعی است بگریزد وترک دهد وبحقیقت شریعت هجرت برای این غرض است ومرکه ازوی این غرض حاصل شد درمعنی مهاجر است اگرچه درو طن باشد امکر آنکه صورت هجرت وظاهر آن نیز واجب کردد چنانکه درزمان آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم که مسلمانانرا ازمکه بمدینه واجب بود هجرت کردن ومقصود ازاین حدیث وترغیب مهاجران است برترک مناهی تا بمجرد اسم وصورت اکتفا نکنند وبدان مغرور نه شوند یا تسلی خاطر آنها است که صورت آنرا درنیافتند تحصول ثواب آن بترک منهیات * متن اللفظ البخاری * این حدیث که مذکور شد لفظ بخاری است که وی باین لفظ حدیث را روایت کرده وبار وایت مسلم قریب ومخالفتی در لفظ دارد چنانکه کفت * ولمسلم ان رجلا سأل النبی صلی الله علیه وسلم * ومرمسلم را اینچنین آمد که مردی پرسید از آنحضرت صلی الله علیه وسلم * ای المسلمین خیر * کدام یکی از مسلمانان بهتر است * فان * کفت پیغمبر خدا درجواب سائل * من سلم المسلمون من لسانه ویده * ودر مسلم این خبر که والمهاجر من هجر ما نهی الله عنه نیست وظاهر عبارت مؤلف موهم است که باشد فافهم * وعن انس * بن مالك بن النضر الانصاری الخزرجی خادم رسول الله صلی الله علیه وسلم خدمت کرد آنحضرت را ده سال ودرآمد درخدمت وی هشت یا نه ساله بود انتقال کرد ببصره درخلافت عمر رضی الله عنه تا تحقیق کنند مردم بروی وی آخر صحابی است که مرد ببصره سنة احدی وتسعین مناقب اربسیار است رضی الله عنه وآن حضرت صلی الله علیه وسلم اورا بانعام مال والدهاش دعا کرد دردنیا ودین چکوید اما دردنیا عمر او بصد رسید واولاد او ازصلب متجاوز شد وبخلستان اودرسال دوبار میوه میداد * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه * ایمان نمی آرد یکی ازشما ونمی کردد مؤمن کامل تا آنکه باشم من دوست داشته تر به سوی وی * من والده وولده والناس اجمعین * ازپدرش و فرزندانش ومردم همه * متفق علیه * نشان ایمان مؤمن کامل آن است که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم محبوب تر ومعظم تر از همه چیز وهمه کس باشد نزد مؤمن چه ازپدر وفرزند که بحکم طبیعت وجبلت محبوب وموغوب اند وچه سائر مردم که بایشان علاقه‌های محبت ومودت درمیان داود چه بجبلت وچه باختیار ودانیست که محبت دو قسم است یکی جبلی است که از اختیار بنده بیرون است وبحکم طبیعت وجبلت بی اختیار باو فنا ابدی دارد واین قسم خارج ازبحث است چه سخن درایمان است که تکلیف شرع درتحصیل وتکمیل آن میرود پس مراد بمحبت درینجا محبتی خواهد بود که اختیار را دران مدخلی باشد وتکلیف دران جاری کردد پس مراد باحبیت اینجا ترجیح جانب آنحضرت است صلی الله علیه وسلم در اداء حق بالتزام دین وا تباع سنت ورعایت ادب وایثار رضای وی صلی الله علیه وسلم برهرکه وهرچه غیر او است از نفس وولد ووالد واهل ومال وعشیرت چنانکه راضی شود بهلاك نفس خود ونقدان هر محبوب نه فوات حق وی صلی الله علیه وسلم چنانکه حال کمل اصحاب بود وذکر نفس درینجا کند چنانکه دردعای ماثور که محبت حق جل وعلا ازو خواسته است وفرمود اللهم اجعل حبك احب الی من نفسی ومالی وولدی زیرا که درمحبت والد وولد اختیار را مدخلی هست بخلاف محبت نفس ودرتکلیف کردن امت بلزوم محبت خود شان تنبیه وتعریف یا نت پس تکلیف بدان نکرد بخلاف محبت خود مرحق جل وعلا را ولهذا در بعض روایات ومن الماء البارد للعطشان نیز آمده که اختیار را درو وی قطعا مدخلی نیست یا آنکه تدریج درترتیب زاد وتعلیم وتربیت رعایت کرده تا اینجا رسانید را که المحبة نسبت بوالد وولد حاصل کند پس ازان نسبت بنفوس ایشان نیز تکلیف نمایند چنانکه درحدیث دیکر آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم از عمر رضی الله عنه پرسید که حال چیست ترا دوست میدارم ازهمه وبس یا غیر مارا نیز شریک میکردانی کفت که محبت مشترک است شمارا دوست میدارم ونفس واز فرزندان ومال ومتاع را نیز دوست میدارم پس آن حضرت صلی الله علیه وسلم دستی بر سینهٔ عمر زد وفرمود اکنون حال چیست وچکونه می دریابی کفت ساقط شد محبت اهل ومال واما محبت نفس هنوز باقیست باز دیکر دست بر سینهٔ عمر زد وفرمود اکنون چکونه کفت فعلة ساقط شد وقد قال الآن یا رسول الله صلی الله علیه وسلم * والله * عمرم همه صرف درو کایت باد * جان وول وزدین من فدایت باد * محبوبت من از جان وول وعمر تو بی * هرچیز من بسته بر ایت باد * وبدانکه منشای محبت وولعة مردم حسن اصلی یا احسانی است وهردو صنف از مخلوقات بکمال وتمام منیع ایستاده

در ذات شیل کائنات که اجمل و اکمل خلق است صلی الله علیه وسلم و در حقیقت منحصر و مقصور است در ذات کامل الصفات حضرت واهب العطیات جل جلاله و آن حضرت مرآت جمال و کمال او است پس احبیت را خواه نسبت بحضرت عزت کنند یا بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم دارند هر دو صحیح است و بحقیقت هر دو یکی است * رباعی * هم حسن و جمال بی نهایت داری * هم جود و کرم بحد غایت داری * هم حسن ترا مسلم و هم احسان * محبوب توئی که هر دو آیت داری * وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم * وهم از انس روایت است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود * ثلث من کن فیه * سه خصلت است که هر که باشد آن سه خصلت در وی * وجد بهن حلاوة الایمان * می یابد بسبب این سه خصلت شیرینی ایمان را و ذوق میکرد بدان * من کان الله ورسوله احب الیه مما سواهما * اول آنکه باشد خدا و رسول خدا نزد وی دوست داشته تر از هرچه غیر خدا و رسول او است * ومن احب عبدا لا یحبه الا لله * دوم آنکه چون دوست دارد بنده را دوست نمی دارد او را مگر برای خدا و طلب رضای او * ومن یکره ان یعود فی الکفر * سوم آنکه ناخوش دارد که باز آید در کفر * بعد از انکه نجات انقذه الله منه * بعد از انکه بزهانید و بیرون آورد او را خدا تعالی از کفر * کما یکره ان یلقی فی النار * چنانکه ناخوش میدارد که انداخته شود در آتش دوزخ * متفق علیه * وعن العباس بن عبد المطلب * عم رسول الله صلی الله علیه وسلم کنیت او ابو الفضل بود و کلان تر بود از ان حضرت صلی الله علیه وسلم بسه سال و بعضی گفته اند بدو سال و بود ولادت او پیش از عام الفیل رئیس بود در جاهلیت و عمارت مسجد حرام و سقایهٔ آن بوی حواله بود قدیم الاسلام بود و لیکن پنهان میداشت از اهل مکه و بر آمدن او بغزوهٔ بدر همراه مشرکان بکره و جبر بود عمر او هشتاد و هشت و آزاد کرد پیش از موت خود هشتاد بنده مناقب او بسیار است رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم * گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم * ذاق طعم الایمان * چشید مزهٔ ایمان را * من رضی بالله ربا * کسی که خوشنود شد بخدا او گرفت او را پروردگار خود و راضی شد بقضای او و بند گی کرد او را * وبالاسلام دینا * و راضی شد باسلام و گرفت او را دین خود و عمل کرد بانچه در و است * وبمحمد رسولا * و راضی شد بمحمد صلی الله علیه وسلم و گرفت او را پیغمبر خود و سلوک کرد طریق اتباع او را * رواه مسلم * و در اینجا اشارت است با نکه دلهای سلیم از امراض غفلت و هوا ذوق میگیرد و تنعم میکند بلذائذ معانی چنانکه تنعم میکنند نفوس بلذائذ اطعمه و سلامت قلب و عافیت از بن امراض باین سه چیز بود و هر که نه اینچنین بود حلاوت ایمان را در نیابد و بدان ذوق و لذت نگیرد بلکه کار بعکس بود و ازان نفرت گیرد چنانکه بیمار شکر را تلخ یابد * وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم * روایت است از ابی هریرة که گفت گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم * والذی نفس محمد بیده * سوگند بخدای که بقای ذات محمد در دست قدرت او است * لا یسمع بی احد من هذه الامة * نشنود مرا هیچ یکی از این امت و نرسد خبر رسالت من بوی و امت جماعة را گویند که فرستاده شده است بایشان پیغمبری و گروه از هر جنس را گویند * یهودی ولا نصرانی * یهودی باشد آنکس یعنی از قوم موسی علیه السلام یا نصرانی از قوم عیسی علیه السلام * ثم یموت ولم یؤمن بالذی ارسلت به * بمیرد آنکس و حال آنکه ایمان نیاورد بدین و شریعتی که فرستاده شده ام من بدان * الا کان من اصحاب النار * مگر آنکه باشد آنکس از اهل دوزخ یعنی هر که خبر رسالت مرا شنید و ثابت شد نزد وی معجزهٔ من و نکرد بدین من کافر است و دائم در دوزخ بود اگرچه از اهل کتاب باشد * رواه مسلم * وعن ابی موسی الاشعری * صحابی جلیل کبیر است نام او عبد الله بن قیس و اشعری نسبت بیکی از اجداد او است اول از یمن بمکه آمد و مسلمان شد و هجرت حبشه کرد بعد ازان در فتح خیبر بملازمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمد و بانعام و اکرام و مدح و ثنای وی صلی الله علیه وسلم مشرف شد مناقب او کثیر است رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة لهم اجران * سه کس اند از مردم که مر ایشانرا دو اجر است و ثواب ایشان مضاعف است * رجل من اهل الکتاب * یکی ازان سه کس مرد یست از اهل کتاب یهودی یا نصرانی که * آمن بنبیه وآمن بمحمد * ایمان آورد به پیغمبر خود موسی یا عیسی و با وجود آن ایمان آورد بمحمد صلی الله علیه وسلم * والعبد المملوک اذا ادی حق الله وحق موالیه * دوم ازان سه کس بنده که مملوک کسی است چون ادا کند حق خدا را از واجبات که فرموده و ادا کند حق مالکان خود را از خدمات که فرمایند * ورجل کانت عنده امة یطأها * سوم مرد یست که بود نزد وی دامی که وطی میکرد او را بحکم ملکی که داشت چنانکه عادت است * فادبها فاحسن

تاديبها * پس ادب كرد آن داه را و بياموخت او را آداب متعلق باحوال واخلاق ونيك كرد تاديب او را * وعلمها فاحسن تعليمها * وآموخت
او را علم متعلق بمسائل واحكام پس نيك كرد تعليم او را ونيك كردن تاديب وتعليم آن است كه بروجهي كرد كه مي بايد كرد وبقدر كفايت
كرد نه كم ازان وبه لطف ونرمي كرد نه بعنف ورد رشتي * ثم اعتقها فتزوجها * پستر آزاد كرد آن داه را پس نكاح كرد باو * فله اجران *
پس اين مرد راد واجراست تكرار بجهت تاكيد ومبالغه است در ثبوت دو اجر مر اين مرد پسين را وثبوت دو اجر مر مرد كتابي وعبد مملوك را
ظاهر است كه دو عمل كردند واما آن مرد را كه داه داشت وثبوت اجر اين مرد را دو برابر اعتاق وتزوج است واما تاديب وتعليم عام و
شامل است همه مردم را وخصوصيت باينجا ندارد وابنجا نيز توطية استحقاق واستيهال اعتاق وتزوج است * متفق عليه * مانند آنكه
ميكويند كه تعدد اجر بتعدد عمل حسابي است وغرابتي ندارد واجر بمقابلهٔ عمل هرچند باشد وهركه بكند فضل وزيادت نابت است
وزيادتي كه مر اين سه كس راست كدام است كه مخصوص وممتاز كردانيد ايشانرا بدان جواب ميكويند كه مراد ثبوت دو اجر ومضاعف
او است در تمامهٔ اعمال مثل نماز وروزه وجز آن مثلا اكر ديكرا نرا دو حسنه است ايشان را بيست باشد وهر ثوابي كه ديكرانرا بر اعمال
بد هند ايشان را دو چندان عطا كنند وذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله اعلم * وعن ابن عمر * رضي الله عنهما * قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم امرت ان اقاتل الناس * امر كرده شده ام من كه كارزار وكنم مردم را * حتى يشهدوا ان لا اله الا الله وان محمدا
رسول الله * تا آنكه كواهي بدهند كه خدا يكي است ومحمد فرستادهٔ او است مراد بشهادت اينجا اقرار باين كلمه است يا آنچه در حكم
او ست مثل جزيه قبول كردن وصلح نمودن ودر امان در آمدن يا آنكه صدور اين قول پيش از مشروعيت اين احكام بود * ويقيموا
الصلوة ويؤتوا الزكوة * وتا آنكه برپا دارند نماز را وبدهند زكوة را ووجوب قتال منتهي بشهادت است وذكر عبادات اشارت
بتمام وكمال او است باتيان اركان اسلام وبعض كفته اند كه بترك واجبات وفرائض واصرار بران بتاويل فاسد نيز قتال نابت
كرد چنانكه صديق اكبر رضي الله عنه بمنع كنندكان زكوة كرد بلكه كفته اند كه اكر سنتي را كه شعار اسلام بود مثل اذان وختان
قومي ترك دهند وبران مصر ودائم باشند امام را ميرسد كه بايشان قتال كند وتخصيص صلوة وزكوة بذكر بجهت بودن اينها
است اصل عبادات يا اشارت است بعبادات بدنيه ومالية ودر قوآن مجيد نيز هر دو باهم مذكوراند وشايد كه در اوقت جزاين
دو عبادت فرض نشده باشد * فاذا فعلوا ذلك * پس چون بكنند ايشان شهادت ونماز وزكوة را * عصموا مني دماءهم واموالهم *
باز دارند از من خونهاي خود را ومالهاي خود را * الا بحق الاسلام * مكر بحق مسلماني وحكم شريعت چنانكه يكي ديكر را بكشد
يازنا كند مثلا او را بحكم شرع بقصاص وحد بايد كشت يا مالي كه بر وي واجب است بدهد مال او بايد كرفت * وحسابهم على الله *
وحساب ايشان در آخرت بر خداست عز وجل يعني ما حكم بظاهر اسلام وي ميكنيم وخون ومال او را معصوم ميداريم واكر كفر
ومعصيت پنهان دارد خداي تعالى دانا است بدان حكم در آخرت بباطن وي خواهد كرد * متفق عليه * اين حديث روايت
بخاري ومسلم هر دو است * الا ان مسلما لم يذكر الا بحق الاسلام * مكر آنكه مسلم لفظ الا بحق الاسلام ذكر نكرده است واين حديث
دليل است بر قبول توبهٔ ملحدان وزنديقان كه اكر بيايند وبظاهر توبه كنند قبول كنيم واز سر خون ايشان بكذريم وباطن حال
ايشان ابكذاريم وعلما را درين مسئله اقوال است كه طيبي آنرا ذكر كرده واصح اقوال قبول است واظهر اقوال آنكه اكر يكي الحاد كرد
وبناسزا كفت وزود ازان بركشت وبرغبت توبه كرد قبول كرده شود واكر مصر است ومتمرد واز ترس جان ومدافعهٔ وقت ميكند
قبول كرده نشود والله اعلم وآنها كه كويند توبهٔ ايشان قبول نيست مراد آنست كه ايشانرا البته ميكشيم اما اكر در واقع توبهٔ وي
صحيح است در آخرت سود خواهد كرد * وعن انس * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى صلوتنا * كسي كه
بكزارد نماز ما را يعني نمازي كه در دين اسلام است * واستقبل قبلتنا * وروي مي آرد بقبلهٔ ما كه كعبه است * واكل ذبيحتنا *
وبخورد ذبح كردهٔ ما را * فذلك المسلم الذي له ذمة الله * پس آنكس مسلماني است كه مر او را است عهد وامان وضمانيت خدا
وذمه وذمام بكسر ذال معجمه بمعني عهد وامان وضمان وحرمت وحق آيد وابن همه معاني نزديك بكديكراند واهل ذمه و
ذمي كه ميكويند هم ازينجهت است كه در عهد وامان وضمانيت مسلمانان در آمده اند * فلا تخفروا الله في ذمته * پس غدر

وعهد شكني مكنيد خدا را در ذمهٔ او سبحانه وتخفروا بضم تا وسكون خا وكسر فا است از اخفار بمعني غدر وعهد شكني كردن واكتفا بذكر اين سه چيز كردن نه ذكر اركان اسلام از شهادتين وغير آن بجهت آنست كه اين سه چيز نشانها ي درست است براسلام وتمييز مسلمان از غير مسلمان چه هر كه نماز بگزارد چنانكه مسلمانان ميگزارند دلالت دارد بر اعتراف وي به نبوت محمد صلى الله عليه وسلم وقبول آنچه آورده از نزد خدا وجدا كردن ذكر استقبال قبله باآنكه شرط نماز است وچون ذكر نماز كرد گويا او را نيز ذكر كرد بجهت آنست كه امر قبله مشهور راست ومخصوص بنماز بخلاف قيام وقراءت كه ديگران از اهل كتاب نيز دارند و اكل ذبيحهٔ ما نيز مخصوص باهل اسلام است ويهود ذبيحهٔ ما را نميخورند * رواه البخاري * وعن ابي هريرة * رضي الله عنه * قال اتى اعرابي النبي * آمد بادیه نشيني پيغمبر را * صلى الله عليه وسلم فقال * پس گفت آن اعرابي با نحضرت * دلني على عمل * راه نما مرا ومطلع كردان بر كاري كه * اذا عملته دخلت الجنة * چون بكنم آن كار را در آيم بهشت را * قال * گفت آن حضرت صلى الله عليه وسلم در جواب آن اعرابي * تعبد الله ولا تشرك به شيئا * پرستش ميكني خدا را وشريك نميكردا ني باوي چيزي را اينجا شهادتين ذكر نكرد از جهت شهرت آن يا سؤال از عملي است كه بعد از شهادت است ومراد باشراك يا پرستش بتان است يا رياكه در وي نيز شريك ميكردند خلق را بخدا ولهذا در احاديث آنرا شرك اصغر خوانده اند وظاهر درين حديث اينمعني است بعد ازان بيان كرد عبادت را بقول خود * وتقيم الصلوة المكتوبة * وبر پا ميداري نماز فرض را كه نوشته شده وحكم كرده شده است بدان * وتؤدي الزكوة المفروضة * وميدهي زكوتي را كه فرض كرده شده است زكوة نام همين فريضه است ومراد بزكوة اينجا صدقه است * وتصوم رمضان * وروزه ميداري ماه رمضان را تخصيص كرد بذكر فرائض را زيرا كه آن در اصل نجات از آتش دوزخ ودر آمدن در بهشت كافيست وشايد كه فرائض در انوقت زيادة بر بن نبود چون آنمرد طالب اصل در آمدن در بهشت بود * قال * گفت * والذي نفسي بيده * سوگند ياآن خدا كه بقاي ذات من در دست قدرت اوست * لا ازيد على هذا شيئا ولا انقص منه * زيادة نكنم برين عبادات كه فرمودي چيز بر ازنوافل ونقصان نكنم ازين فرائض چيزيرا وصاحب اين حال ناجي است بي شبه اگرچه بترك سنن مسيء بود وبترك نوافل خيرات از مراتب ودرجات محروم يامواد زيادت بر حد مشروع است ونقصان ازان مثل زيادت ركعت ونقصان آن يا مراد آن است كه زيادة نميكنم در سؤال ونقصان نكنم در قبول يا اين سائل رسول قومي بود بس سوگند خورد كه زيادت ونقصان نكنم در رسانيدن احكام بقوم خود يا اين كلام كنايت است از مبالغه وشدت در اخذ وا هتمام بامر شارع وحقيقت كلام مراد نيست * فلما ولى * پس هرگاه كه روي گردانيد آن اعرابي وبرفت * قال النبي * گفت پيغمبر صلى الله عليه وسلم من سره ان ينظر الى رجل من اهل الجنة * كسي كه شاد ميگرداند او را نظر كردن بسوي مردي از اهل بهشت يعني هر كه ميخواهد كه بهشتي را به بيند * فلينظر الى هذا * پس بايد كه نظر كند بسوي اين مرد وبه بيند او را چون آن حضرت صدق ويقين وعقيدت او را با حكام دين مشاهده فرمود بشارت داد او را به بهشت * متفق عليه * وعن سفيان بن عبد الله الثقفي قال قلت * سفيان بن عبد الله ثقفي طائفي كه صحابي است عامل عمر بن الخطاب بود بر طائف رضي الله عنهما گفت گفتم * يارسول الله قل لي في الاسلام قولا * بگو براي من در باب اسلام وايمان سخني كه * لا اسأل عنه احدا بعدك * محتاج نشوم كه برسم ازان سخن هيچ يكي را بعد از تو بعضي جز تو يا بعد از رفتن تو از عالم * وفي رواية غيرك * ودر رواية بجاي بعدك غيرك آمده واين رواية مبين معني اول است * قال * گفت آنحضرت در جواب وي * قل آمنت بالله ثم استقم * بگو ايمان آوردم بخدا پس استوار استقامت ورز بران يعني گواهي ده بوحدانيت حق با اسما وصفات وافعال او وتصديق كن او را در آنچه خبر داده وقبول كن امر ونهي او را واين شامل است تمامي آن چيزها را كه بآن ايمان بايد آورد پس ازان التزام كن كه بحق آن قيام نمائي وبر ان استقامت ورزي واستقامت ملازمت كردن انسان است راه راست را وبر راست استادن ومواظبت اينجا آوردن است جميع اوامر ونواهي را بر وجه دوام وثبات واعتدال بي زيغ ونتور در قاموس گفته استقام الامر اعتدل ودر شرح حكم گفته كه استقامت استواري است در اتباع حق بر منهاج عدل بي افراط وتفريط وادرقوعلى الطريقة فرموده كه استقامت برداشتن نفس است بر اخلاق كتاب وسنت ومرتاض ومعتاد ساختن او است

بتحصيل ملكات راسخه ذروى از فضائل * روا ه مسلم * وعن طلحة بن عبيد الله * رضي الله عنه * قال جاء رجل الى رسول الله صلى الله عليه وسلم من اهل نجد * روايت است از طلحه كه از عشره مبشره است وبرادر زادهٔ ابوبكر صديق رضي الله عنهما ومناقب او در آخر كتاب مذكور گردد انشاء الله تعالى گفت آمد مردى بسوى آنحضرت صلى الله عليه وسلم از اهل نجد بفتح نون وسكون جيم نام بلاد عرب است از تهامه تا زمين عراق مقابل غور ونجد در اصل زمين بلند را گويند چنانكه غور بفتح غين زمين پست را * ثائر الراس * پراكنده موى سر * نسمع دوى صوته * در حالى كه ميشنويم آواز پست او را ونغمهٔ آنرا دوى بفتح دال وضم آن وكسر واو وشدت ياى تحتيه آواز پست را گويند كه مفهوم نگردد چنانكه آواز مگس شهد ومانند آن * ولا نفقه مايقول * ونمي فهميم چيزيرا كه ميگويد آن مرد ونسمع ونفقه بفتح نون است بر صيغهٔ معلوم وبياى تحتيهٔ مضمومه بر صيغهٔ مجهول نيز روايت است وبرتقدير اول دوى منصوب است وبر ثاني مرفوع * حتى دنا من رسول الله * تا آنكه نزديك شد آنمرد از پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فاذا هو يسأل عن الاسلام * پس ناگاه آن مرد مي پرسد از احكام اسلام وفرائض وميتواند كه سوال از حقيقت اسلام كرده باشد وعلم ذكر شهادتين بجهت شهرت آن وعلم بدان باشد * فقال رسول الله * پس گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم خمس صلوات في اليوم والليلة * پنج نماز است در روز وشب * فقال * پس گفت آن مرد * هل علي غيرهن * يا هست بر من از نماز ها بجز اين پنج نماز در روز وشب * فقال لا الا ان تطوع * پس گفت آن حضرت نيست بر تو جز اين پنج نماز مگر آنكه از خود بيارى از نماز چيزى كه نه فريضه باشد * قال رسول الله * گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم وصيام شهر رمضان * وديگر از احكام مسلماني روزه داشتن ماه رمضان است * فقال هل علي غيره * پس گفت آن مرد آيا هست بر من جز روزهٔ رمضان * قال * گفت آن حضرت صلى الله عليه وسلم * لا الا ان تطوع * نيست بر تو جز روزهٔ رمضان مگر آنكه روزه نفل دارى * قال * گفت طلحة بن عبيد الله كه راوى حديث است * وذكر له رسول الله * وذكر كرد براى آنمرد پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم * الزكوة * زكوة را * فقال هل علي غيرها * پس گفت آنمرد آيا هست بر من جز زكوة * فقال لا الا ان تطوع * پس گفت آنحضرت نيست بر تو جز زكوة مگر آنكه صدقهٔ نفل دهي * قال * گفت طلحه * فادبر الرجل * پس پشت داد ورفت آنمرد * وهو يقول * وحال آنكه وى ميگويد * والله لا ازيد على هذا ولا انقص منه * بخدا سوگند كه زيادة نميكنم بر اين فرائض ونه كم ميكنم ازان توجيه اين كلام در حديث سابق گذشت * فقال رسول الله * پس گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم افلح الرجل ان صدق * رستگارى وبيروزى يافت اين مرد اگر راست ميگويد وعمل بدان ميكند يا در ين رغبت وا هتمام كه از كلام وى مفهوم مي شود راست گو است پس فوز وفلاح بر تمعني تصديق اين نيست است وان صدق بفتح همزه نيز روايت است * متفق عليه * چون سوال آن مرد از فرائض اسلام بود ذكر كرد آنحضرت صلى الله عليه وسلم آنرا براى وى وما ذكر كه در آنوقت حج فرض نشده بود يا آن مرد از اهل حج نبود وتر نيز در انوقت واجب نشده باشد يا چون وتر فرض قطعي نبود ذكر نكرد بالجمله مراد نفي فرضيت نماز وروزه وزكوة بود جز انچه فرمود واز ينجا لازم نيايد كه هيچ چيز ديگر در اسلام فرض نباشد پس تمسك شافعيه باين حديث بر نفي فرضيت تسميه در ذبح وامثال آن از انچه طلبي ذكر كرده چيزى نباشد * وعن ابن عباس رضي الله عنهما * مناقب او بسيار است احتياج به بيان ندارد وتولد او پيش از هجرت بسه سال بود ودر وقت رحلت آن حضرت صلى الله عليه وسلم سيزده ساله بود پاپا نزده ساله باخلاقي كه دانست وجبرئيل را دو بار ديد ودر ديدار اجمل الناس ودر كفتار افصح الناس ودر حديث اعلم الناس بود ولقب او ترجمان القرآن وسلطان المفسرين ونوى تلميذ امير المومنين علي ابن ابيطالب بود وبود عاقل حليم صبور بود طويل القامة ودر مردم چنان مينمود كه گويا بر مركبي سوار است وعباس از وى دراز تر وعبد المطلب از وى وبود ابيض مشرب جسيم وسيم صبيح الوجه وا فر العلم مات بالطائف سنة ثمان وستين بود عمر وى هفتاد ويك سال رضي الله عنه * قال * گفت ابن عباس * ان وفد عبد القيس * بدرستي كه رسولان عبد القيس كه نام قبيله ايست از ربيعه ودر اصل اين نام پدر ايشان است كه ايشان را بنام وى مي خوانند واكثر نامهاى قبائل اينچنين است كه بنام پدران ميخوانند * لما اتوا النبي * چون آمدند پيغمبر را * صلى الله عليه وسلم قال رسول الله * گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم من القوم * كيست اين قوم * او من الوفد * يا فرمود كيست اين جماعهٔ رسولان شك از راوى است * قالوا ربيعة * گفتند اين قوم ربيعه اند * قال * گفت

آنحضرت * مرحبا بالقوم او بالوفد * مرحبا مراين قوم را و يا اين وفد را مرحب جاى فراخ را گويند و اين كلمه را براى اكرام و استيناس درآيند گويند يعني درآمدى جاى فراخ را و گاهى كلمهٔ اهلا و سهلا نيز با آن ضم كنند يعني درآمدى تو اهل خانهٔ خود را و جاى نرم و ملائم را * غير خزايا و لا نداما * آمديد در حاليكه رسوا و فضيحت نه شويد و بلا و شدت و پشيماني نه بينيد و اين بشارت و دعاى خير است از آنحضرت صلى الله عليه وسلم مر اينقوم را * قالوا * گفتند وفد * يا رسول الله انا لا نستطيع ان نأتيك الا في الشهر الحرام * بدرستي كه ما نمي توانيم كه بيائيم ترا الا في الشهر الحرام * مكرر ماههاى حرام مراد بان ذي القعدة و ذي الحجه و محرم و رجب است كه عرب دران بايكديگر جنگ نميكردند و محاربه را دراين ماهها حرام ميدانستند بجهت تعظيم داشتن اين ماهها و ايمن گردانيدن زائران بيت الله را پس دراين اوقات ايمن بودند از بيم دشمنان در راهها * و بيننا و بينك هذا الحي من كفار مضر * و حائل است ميان ما و ميان تو اين قبيله از كافران مضر و مضر بضم ميم و فتح ضاد معجمه نيز نام قبيلهٔ ايست مقابل ربيعه اولاد مضر بن نزار بود و ميان ربيعه و مضر هميشه مخالفت و محاربت بود * فمرنا بامر فصل * پس چون بسيار نميتوانيم بخدمت تو آمد و از شرائع پرسيد امر كن ما را بحكم محكم واضح كه بيست دروى اجمال و اشكال جدا كنندهٔ ميان حق و باطل * نخبر به من وراءنا * تا خبر دهيم بآن حكم كساني را كه در پس ما اند يعني آن قوم خود را كه ايشانرا گذاشته آمده ايم * وندخل به الجنة * و در آئيم بعمل كردن بآن حكم ما و ايشان بهشت را و نخبر و ندخل بجزم و رفع هر دو روايت است * وسألوه عن الاشربة * و پرسيدند وفد عبد القيس آنحضرت صلى الله عليه وسلم را از اشربه در ظروف مخصوصهٔ متنوعه كه ذكر آنها بيايد * فامرهم باربع و نهاهم عن اربع * پس فرمود آنحضرت ايشانرا بچهار خصلت و باز داشت ايشانرا از چهار خصلت * امرهم بالايمان بالله وحده * امر كرد ايشانرا بايمان آوردن بخدا تنها * قال * گفت آن حضرت * اتدرون ما الايمان بالله وحده * آيا ميدانيد چيست ايمان بخدا تنها * قالوا الله و رسوله اعلم * گفتند خدا و رسول خدا داناتر است اين ادب صحابه بود در حضرت نبوت صلى الله عليه وسلم كه چون چيزى پرسيدى دربرابر آن اين كلمه گفتندى اگرچه خود نيز ميدانستندى * قال * گفت آن حضرت ايمان آوردن بخدا * شهادة ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله * گواهي دادن است بالوهيت خداى تعالى و رسالت محمد صلى الله عليه وسلم * و اقام الصلوة و ايتاء الزكوة و صيام رمضان * و چهار چيز كه امر كرد بدان اينها است و آنكه حج ذكر نكرد وجه آن مكرر گذشت و ايمان بخدا را تفسير باين چهار چيز كرد زيرا كه مراد بدان اينجا اسلام است و قول او * و ان تعطوا الخمس من المغنم * و امر كرد بايشان كه بدهيد خمس را از غنيمت و زيادت كرد بر ان جهاد بجهت اهتمام بذكر آن زيرا كه ايشان اهل جهاد بوده اند و محاربه ميكردند بكفار مضر و بعض گفته اند نخستين آن چهار اقامت صلوة است كه باعطاى خمس چهار ميشود و ذكر شهادت براى تبرك است زيرا كه قوم مؤمن بوده اند و مقربدان و بريين وجه اعطاى خمس داخل ايمان بالله وحده باشد * و نهاهم عن اربع * جواب است از سوال اشربه و گفتيم كه مراد بدان اشربه در ظروف مخصوصه است پس نهي كرد از چهار ظروف چنانكه فرمود * عن الحنتم * نهي كرد از حنتم بفتح حاى مهمله و سكون نون و فتح فوقانيه كوزهٔ سبز * و الدباء * و نهي كرد از دباء بضم دال و تشديد باى موحدهٔ ممدوده كدو و روى نيز از ظروف خمر است يا كدو بحقيقت يا صراحي كه بر شكل آن بسازند * و النقير * و نهي كرد از نقير بفتح نون از نقر بمعني كاويدن و مراد بيخ درختى است كه بكاوند و در وى شراب بينداز ند * و المزفت * و نهي كرد از مزفت بضم ميم و فتح زا و فاى مشدده بزفت طلا كرده شده و زفت بكسر زاى معجمه و سكون فا چيزى است كه بكشتي و مانند آن ميمالند تا آب نه درآيد و آنرا قار و قير نيز گويند * و قال احفظوهن و اخبروا بهن من وراءكم * و گفت آن حضرت صلى الله عليه وسلم ياد داريد اين احكام را يا اين كلمات يا اين اشيارا و خبر دهيد بدانها كساني را كه پس شما اند * متفق عليه و لفظه للبخاري * بدانكه مراد نهي ازين ظروف يا نهي از استعمال اينها است مطلقا بجهت مبالغه در احتراز از تشبه بشاربان خمر و اني آن با نهي است از نقيع و نبيذ اندختن در ان زيرا كه شدت و اسكار درينها بيشتر مي آيد و لهذا در احاديث آمده است كه انتباذ در مشكها بكنيد بجهت آنكه اشتداد و اسكار در ان دير مي كشد و كمتر مي آيد و با وجود آن جمهور بر انند كه حرمت اين در ابتداى اسلام بود كه مبالغه و اهتمام در تحريم خمر و قلع و قمع آثار و مواد آن بيشتر بود بعد ازان اين حكم نسخ شد

*وعن عبادة بن الصامت * رضي الله عنه بضم عين وتخفيف موحدة از نقباى انصار بود حاضر شد عقبهٔ اولى وثانيه را وبدر را طويل جسيم جميل بود ويكى ازانها كه جمع كردند قرآن را فرستاد اورا عمر رضي الله عنه بشام قاضي ومعلم وذكر اورا در آخر كتاب در اسامي اهل بدر بيايد * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم * روايت است از عبادة بن صامت كه گفت گفت پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم * وحوله عصابة من اصحابه * وگرد آن حضرت جماعه بودند از يارانش وعصابه بكسر عين جماعت از ده تا چهل * بايعوني على ان لا تشركوا بالله شيئا * مبايعت كنيد ومعهد كنيد مرا وعقد بندید با من واصل مبايعت از بيع است گويا مركه عهدى بندد با كسى ميفروشد ذات خود را بدست وى چنانكه در بيع دست بدست مى زنند در معاهدت نيز عادت بران جارى شده پس ميفرمايد بيعت كنيد بر آنكه شريك نكرد انيد بخدا چيزيرا مراد باشراك بت پرستي است يا رياد رعمل * ولا تسرقوا * ودزدى نكنيد * ولا تزنوا * وزنا نكنيد * ولا تقتلوا اولادكم * ونكشيد اولاد خود را چنانكه عادت جاهليت بود كه اولاد را از خوف فقر مى كشتند * ولا تاتوا ببهتان تفترونه * وبيارايد وبگوئيد دروغى را كه پيش روى كنيد اورا * بين ايديكم وارجلكم * ميان دستهاى خود وپاهاى خود يعني از ذاتها خود ودست وپا را كنايت از ذات دانند چه بهتان وافترا همان باشد كه از پيش خود پيدا كنند ومردمان پاك ومبرا را شنيع يا پيدا مي كنند اذل هارضا ثر شود بنا بر كنايهاى فاسد دل آدمي چون در سينه است ميان دستها وپا ها است يا آنكه نسبت افترا بدست وپا بجهت آن است كه اكثر كار وبار بدست وپا مي شود اگرچه جميع اعضاء ران دخل دارند واين هر سه وجه در اصل مقصود يكى است يا معنى پيدا كردن ميان دستها وپاهاى خود آنست كه آشكارا بروى مردم مى كويند وزنا يحيائي وبيمرتي ميدهند * ولا تعصوا في معروف * وبفرماني نكنيد در امريكه شناخته مي شود در شرع وجودا يعني در امر مشروع ومقابل آن منكر است كه شناخته نمي شود در شرع وجودا ويعني امر مشروع * فمن وفى منكم فاجره على الله * پس كسى كه وفا كند باين مبايعت پس مزد او لازم است بر خدا كه به فضل خود ثواب بران ميدهد * ومن اصاب من ذلك شيئا * وكسى كه برسد وبكند از ين كناهان مذكور چيزيرا * فعوقب بذلك في الدنيا * پس عقاب كرده شود بسبب وى در دنيا چنانكه حد زده شود وسزا داده شود بران * فهو كفارة له * پس آن عقاب كردن كفارت است مر اورا وسبب محو وعفو آن كناه شود ودر آخرت بران عقابى نه بيند * ومن اصاب من ذلك شيئا * وكسى كه كرد چيزى از ان كناهان * ثم ستره الله عليه * پس بپوشيد او را خداى تعالى بروى يعني ظاهر نشد كناه وى وحد زده نشد بران * فهو الى الله * پس وى يعني كار وى مفوض است بسوى خدا * ان شاء عفا عنه * اگر خواهد خداى تعالى درگذرد از وى وعقاب نكند * وان شاء عاقبه * واگر خواهد عقاب كند اورا واين مذهب اهل سنت وجماعت است ونزد معتزله واجب است عقاب عاصي وعفو ومغفرت نمى باشد واين حديث حجت است بر ايشان * فبايعناه على ذلك * پس بيعت كرديم وعهد بستيم با آن حضرت بر ين شرط كه مذكور شد * متفق عليه

* وعن ابي سعيد الخدري * رضي الله عنه صحابي مشهور است از اصحاب شجره از بني خدره بضم خاء معجمه بطني است از انصار اول مشاهد او خندق است وغزاره همراه آن حضرت غزا كرده نام او سعد بن مالك بن سنان است وپدر او نيز صحابي است * قال خرج رسول الله * گفت ابو سعيد خدري بيرون آمد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم في اضحى * در روز عيد قربان اضحى بفتح همزه وسكون ضاد جمع اضحاة است ودر اصل نام گوسفندى است كه قربانى كرده شود در روز نحر نيز اطلاق مي كنند * او فطر * شك راوى است كه در روز عيد اضحى يا عيد فطر برآمد * الى المصلى * بموضع عيد كاه * فمر على النساء * پس بگذشت آنحضرت صلى الله عليه وسلم بر جماعهٔ زنان وزنان نيز در عهد رسالت با مر شريف بعيد كاه ميرفتند ودر گوشه مى نشستند تا ازدعاى مسلمانان محروم نمانند * فقال * پس گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم * يا معشر النساء * اى گروه زنان * تصدقن * تصدق كنيد زيرا هيچ چيزى در زاه خدا * فاني ارايتكن اكثر اهل النار * زيرا كه بدرستي كه من نموده شده ام يعني دانانيده شده ام بذريعه اخبار وحي يا بكشف وعيان كه شما بيشترين اهل دوزخ ايد يعني بيشتر در دوزخ طائفهٔ زنان باشند ومردان كمتر * فقلن وبم يا رسول الله * پس گفتند زنان وبچه چيز وچه سبب زنان بيشترين اهل دوزخ اند * قال تكثرن اللعن * گفت آن حضرت صلى الله عليه وسلم بسبب آنكه بسيار مي كنيد شما اى زنان

لعنت را یعنی در حرف و حکایت لعنت و نفرین بر زبان زنان بسیار میرود و معنی لعنت راندن و دور راندن حق تعالی است بنده را از درگاه رحمت خود و این مخصوص کافران است و بر هیچکس مشخص حکم بدان نتوان کرد اگرچه کافر باشد شاید که در آخر مسلمان از عالم رود مگر آنکه بیقین معلوم کرد د موت او بر کفر و این جز بخبر شارع معلوم نگردد چنانکه بایمان رفتن نیز معلوم نیست و بوصف و بعنوان میتوان لعنت کرد چنانکه گویند لعنة الله علی الکافرین ولعن الله الیهود والنصاری ولعنت کاهی بمعنی ابعاد از رحمت خاص و مقام قرب نیز آید و این نه مخصوص بکافر است و اطلاق آن بر غیر کافر نیز بقصد تغلیظ و تشدید آمده و بالجمله لعنت کردن صفت ذمیمه است و اگر آنکس مستحق لعن نیست هم بقائل باز گردد * وتکفرن العشیر * وکفران نعمت می کنید شوهر را زن اگر صد ناز و نعمت از شوهر دیده باشد و یکبار که تقصیر کرد گویند هرگز از تو روی نیکی ندیده ام کذا جاء فی الحدیث و عشیر بفتح عین مهمله و کسر شین معجمه بمعنی قریب وصدیق و زوج آمده و ظاهر آن است که مراد اینجا زوج باشد کذا قالوا * ما رایت من ناقصات عقل ودین * ندیده ام هیچ یکی از ناقصات عقل ودین را * اذهب للب الرجل الحازم * بجای مهمله و بزای معجمه * من احدکن * برنده تر و رباینده تر مر عقل مرد دانا را که ضابط و هشیار است در کار و بار خود از یکی از شما * قلن وما نقصان دیننا وعقلنا * گفتند زنان و چیست نقصان دین ما وعقل ما و چه معلوم توان کرد آنرا یا رسول الله قال الیس شهادة المرأة مثل نصف شهادة الرجل * گفت آیا نیست گواهی زن در شرع همچو نیمهٔ گواهی مرد چه گواهی دو زن بجای گواهی یکمرد است * قلن بلی * گفتند آری گواهی زن همچو نصف گواهی مرد است * قال فذلك من نقصان عقلها * گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم پس این نیمه بودن گواهی زن نسبت بگواهی مرد از نقصان عقل زن است که آن مقدار ثقة و تحفظ در تحمل شهادت و ادای آن ندارد که مرد دارد * قال الیس اذا حاضت لم تصل ولم تصم * گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آیا نیست که چون حیض می آرد زن نماز نمیکند و روزه نمی دارد * قلن بلی قال فذلك من نقصان دینها * گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس آن از جملهٔ نقصان دین زن است اگرچه آن به محض پیدایش خدای تعالی است و زنرا در بنجا اختیاری نیست ولیکن همین پیدا کردن زنان بدین وجه و منع کردن وی از عبادات نه مردان را نقصان کردن است درجهٔ زنان را از درجه مردان * متفق علیه * واز بنجا معلوم می شود که زیادت عبادت سبب زیادت دین است و نقصان آن سبب نقصان دین اگرچه نقصان آن بعذر باشد مادام آنکه ایام حائض را ثواب نماز ها که از و بعذر فوت می گردد مست چنانکه مریض و مسافر را ثواب نوافل عبادات که بعذر مرض و سفر از وی فوت می گردد مینویسند و ظاهر حدیث اینست که نیست زیرا که مسافر و مریض نیت دوام دارند و امل آن هستند بخلاف حائض که نه از امل نیت است کذا قال الطیبی

* وعن ابی هریرة * رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی کذبنی ابن آدم * گفت خدای تعالی نسبت بدروغ کرد مرا فرزند آدم * ولم یکن له ذلك * و روا نیست و نمیرسد او را که نسبت بدروغ کند مرا که پروردگار عالم از جهت بودن آن مخالف برهان و منافی مرتبهٔ عبودیت * وشتمنی ولم یکن له ذلك * و دشنام کرد مرا و نمیرسد او را که دشنام کند مرا * فاما تکذیبه ایای * اما نسبت بدروغ کردن او مرا * فقوله لن یعیدنی کما بدأنی * پس گفتن آدمیست که هرگز باز نمی انگیزد مرا خدای تعالی چنانکه نخست پیدا کرده است مرا و تکذیب درین قول راجع باخبار الهی است تعالی شانه بدان یا بسبب تضمن ابداء جواز اعادت را چنانکه فرمود * ولیس ارل الخلق بأهون علی من اعادته * و نیست نخست پیدا کردن و از عدم صرف بوجود آوردن آسان تر بر من از باز برانگیختن بعد از هلاک شدن بلکه اعاده اسان تر از ابداء است چه همه دانند که شکسته را باز بهم بر بستن آسان تر است از اختراع کردن و از محض عدم بوجود آوردن و این حکایت نسبت بآدمیان است والا نزد خداوند تعالی که قادر مطلق است هما یکسان باشد آنجا آسان و مشکل نمیباشد و این قول آدمی است که قائل است بابداء اگر نیز نباشد ممکن است او را که بداند اگر نظر صحیح کار فرماید * واما شتمه ایای فقوله اتخذ الله ولدا * و اما دشنام کردن آدمی مرا پس گفتن او است که گرفت خدا فرزند را چنانکه نصاری عیسی را گویند و یهود عزیر را علیهما السلام و مشرکان فرشتگان را گویند که دختران خداوند اند و بودن این قول شتم بجهت آن است که این قول بمانند است مر الله تعالی را د رماهیت و استخلاف او مر او را چنانکه عادت است و چندین نقائص و عیوب د بگر مضاد صفات کمال که از ین لازم می آید چنانکه فرمود * وانا الاحد الصمد الذی لم الد ولم اولد * و منم یکانه در ذات و صفات غیر محتاج

یکسی وهمه محتاج من اند که نه زایم ونه زائیده شده ام * ولم یکن لی کفوا احد * وتیمت مرا مثل ومانند هیچ یکی واین نفی زوجه است
که مثل زوج می باشد تا زلد از میان برآید یا ولد را نیز شامل است چه وی نیز مثل پدر می باشد * وفی روایة ابن عباس *
ودر روایت ابن عباس اینچنین آمده که * واما شتمه ایای * واما دشنام دادن آدمی مرا * فقوله لی ولد * پس گفتن او ست که مرا
ولد است * وسبحانی ان اتخذ صاحبة او ولد * وپاک ومنزه ام من ازین که بگیرم زنرا یا فرزند را ودر بعض روایات
روا واست بجای او * رواه البخاری وعن ابی هریرة * رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی * گفت
خدای تعالی * یؤذینی ابن آدم * میرنجاند مرا فرزند آدم ومیکند چیزی را که مکروه است نزد من ورا ضی نیستم من ازان
نزیرا که * یسب الدهر * دشنام میکند ابن آدم روزگار را وزمانه را چنانکه نزد محنت وفزول بلا شکایت از زمانه وروزگار
کنند ویل کزیند * وانا الدهر * وحال آنکه منم دهر یعنی فاعل ومدبر دهر یعنی دهر را که فاعل ومتصرف اعتقاد میکنیل آن
فاعلیت وتصرف او ست کویا دهر نام فاعل متصرف شد پس فرمود منم دهر یعنی دهر را که فاعل ومتصرف اعتقاد میکنیل آن
فاعل ومتصرف منم یا مضاف محذوف است ای انا مقلب الدهر وکرمانی گفته مراد بانا الدهر انا الله مراست ای مقلبه وبعض گفته اند
دهر از اسماء حسنی الهی است تعالی شانه وخطابی آنرا منکر شده اما از قاموس صحت آن مفهوم میکردد وباقطع نظر ازان درین
مقام جودت معنی ندارد مکر آنکه دهر بمعنی فاعل ومتصرف دارند وانا الدهر بنصب نیز روایت است ووجود ایذا در سب دهر بجهت
آنست که ذم وسبی وی مشعر نسبت تصرف با وست یا بجهت آنکه این ذم وسب راجع بجناب الهی میکردد زیرا که چون فاعل
حقیقی او است سب بروی واقع می شود کما قالوا * بیدی الامر * یدست قدرت من است کار وبیدی بتشدید یا نیز روایت است
* اقلب اللیل والنهار * میکردانم شب را وروز را وپیدا می آرم ایشانرا * بیت * چرخ را دور شبا روز همی دهم * شب برم روز آورم
روز همی دهم * متفق علیه * وعن ابی موسی الاشعری * رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما احد اصبر علی اذی
یسمعه من الله * نیست هیچ یکی صابرتر از خدا بر مکروهی که می شنود آنرا * یدعون له الولد * میخوانند برای وی فرزند واثبات می کنند
برای وی آنچه ناشایسته جناب قدس اوست * ثم یعافیهم ویرزقهم * پستر تندرست وسلامت میدارد ایشانرا از بلایا وآفات وروزی میرساند
ایشانرا بانواع نعم وحقیقت صبر نکاهداشتن نفس است بر مکروه وضد وی جزع است ومراد بصبور در شان حق تعالی عدم تعجیل
است بانتقام از کناه کاران بعفو یا بتاخیر وصبور یکی از اسماء حسنی الهی است تعالی وتقدس وحلیم نیز قریب بمعنی صبور است لیکن
کناه کار از صبور ایمن نبود شاید در وقتی دیکر انتقام بکشد ودر حلیم ایمن است * متفق علیه * وعن معاذ * رضی الله عنه از اکابر صحابه و
حفاظ ایشان است مناقب او خارج از حد حصر واحصا است در آخر کتاب چیزی ازان مذکور کردد ان شاء الله تعالی * قال * کفت معاذ بن جبل * کنت
ردف النبی * بودم من ردیف پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم علی حمار * بر خر که آن حضرت صلی الله علیه وسلم احیانا بجهت
تواضع وعدم تکلف برین مرکب سوار شده است پس معاذ می کوید که من نیز بر وزی بعد رحلت آنحضرت صلی الله علیه وسلم سوار بودم
ذوحالی که * لیس بینی وبینه الا مؤخرة الرحل * نبود میان من ومیان آنحضرت صلی الله علیه وسلم مکر چوبی که پس پالان
میباشد وسواران بر آن تکیه می کنند ومؤخرة بضم میم وسکون همزه وخای معجمه مکسور است وبجوز مفتوح وتشدید خای مفتوحه نیز
آمده مقصود معاذ ازین سخن بیان قرب او ست از حضرت صلی الله علیه وسلم وفهم وضبط کردن کلام شریف وی * فقال * پس کفت
آنحضرت * یامعاذ هل تدری ما حق الله علی عباده * ای معاذ می دریابی که چیست حق خدا که واجب کردانیده است بر بندکان
خود بحکم عبودیت وامر شریعت * وما حق العباد علی الله * وچیست حق بندکان بر خدا که لازم کردانیده است وی تعالی بر خود بفضل
وکرم خود * قلت الله ورسوله اعلم * کفتم خدا ورسول خدا داناتر است * قال فان حق الله علی العباد * کفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
پس بدرستی حق خدا بر بندکان * ان یعبدوه ولا یشرکوا به شیئا * اینست که پرستند او را وشریک نکردانند با وی چیزی را یعنی
بت پرستی نکنند یا بآن معنی که ریا نکنند را خلاص ورزند در عبادت * وحق العباد علی الله ان لا یعذب * وحق بندکان بر خدا
اینست که عذاب نکند * من لا یشرک به شیئا * کسی را که شریک نکردانند باوی چیزی را اکر مراد بشرک کفر باشد مراد آن است که

عذاب نکند مثل عذاب کافران واگر با امت عذاب اصلا نخواهد بود * نقلت * پس گفتم من * یارسول الله افلا ابشر به الناس * ایا پس بشارت
دهم با این معنی مردم را وبشارت یکسر باز فتح وضم لیز آمده خبر خوش دهانیدن کسی را مشتق از بشره است واثر خبر خوش شنیدن
بیشتر در بشره ظاهر میشود * قال لا تبشرهم فیتکلوا * فرمود آن حضرت بشارت مده مردم را باین خبر تا اعتماد نکنند بران وترک
نکنند عمل را فیتکلوا بتای فوقانیه مشدده وکسر کاف از اتکال بمعنی اعتماد فینکلوا بفتح تحتانیه وسکون نون وضم کاف نیز روایت
است از نکول بمعنی باز استادن از چیزی * متفق علیه * اگر گویند پس چرا خبر داد معاذ باین حدیث با آنکه نهی کرد آن حضرت
از ان جوابش آنکه معاذ رضی الله عنه دانست که نهی مخصوص باهل آنزمان است که نوعهد بمسلمانی بودند ومعتاد بتکالیف شرعیه
نشده پس ازان چون شرائع وتکلیفات ثابت شد وقضیهٔ امر ونهی استقامت گرفت خبر داد یا روایت کرد آنرا بعد از امر بوجوب
تبلیغ وورود وعید بر کتمان علم پانهی از تبشیر نسبت بجماعه مخصوص بود که اتکال کنند چنانکه از حدیث آینده معلوم گردد وروایت
کرد با آنها که نه باین صفت بودند * وعن انس * رضی الله عنه * ان النبی صلی الله علیه وسلم ومعاذ ردیفه علی الرحل قال * روایت است
از انس که آن حضرت در ان حال که معاذ ردیف او بود گفت * یا معاذ قال * گفت معاذ * لبیک یارسول الله وسعدیک * ایستاده گی
دارم در خدمت وفرمان برداری تو ای رسول خدا صلی الله علیه وسلم ویاری میدهم ترا * قال * گفت آنحضرت بار دیگر * یا معاذ قال *
گفت معاذ * لبیک یارسول الله وسعدیک قال * باز گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم * یا معاذ قال * گفت معاذ * لبیک یا رسول الله
وسعدیک تلثا * سه بار ندا کرد آنحضرت معاذ را ومعاذ این کلمه گفت ودر روی تاکید ومبالغه است در القای این کلام وبیدار وهوشیار
کردن معاذ برای استماع آن ومعنی لبیک اجابت وفرمان برداری است ومعنی سعدیک یاری دادن وموافقت کردن است یعنی
استاده ام بخدمت وطاعت وموافقت تو بفرما چه میفرمائی * قال * گفت آنحضرت * ما من احد یشهد ان لا الٰه الا الله وان محمدا رسول الله *
نیست هیچ یکی که گواهی دهد وبگرود بآنکه خدا یکی است ومحمد فرستاده اوست * صدقا من قلبه * از روی صدق واخلاص ناشی از
دل مخبرا از شائبهٔ کذب ونفاق * الا حرمه الله علی النار * مگر آنکه حرام میکرداند خدای تعالی آن گوا را میدهنده را بر آتش دوزخ که برای
کافران ساخته شده است یا حرام میکرداند بر وی خلود در نار وابن المسیب میگوید که این حکم پیش از نزول فرائض واوامر ونواهی بود وحسن
بصری گفته که مراد گفتن این کلمه است باداء حق وفریضهٔ آن وبعض گفته اند مراد آن است که نزد مرگ وتوبه گفت وهمبران مرد
* قال * گفت معاذ * یارسول الله افلا اخبر به الناس * آیا پس نرسانم این خبر خوش مردم را * فیستبشروا * پس بشارت یابند بآن
وخوش دل شوند بدان * قال * گفت آنحضرت * اذا یتکلوا * اکنون که خبر دهی مردم را بدان اعتماد میکنند بران وترک میدهند
عمل را * فاخبر بها معاذ عند موته * پس خبر داد باین قصه ویا باین کلمات معاذ نزد موت خود * تاثما * از جهت احتراز کردن وباز ایستادن
از بزه در کتمان علم وترک تبلیغ از ین کلام ظاهر مفهوم میگردد که نهی از اخبار پیش از نهی از کتمان علم بود * متفق علیه
* وعن ابی ذر * از زهاد صحابه وصادقان ایشان است ومذهب او ترک اندوخته مال است اگرچه حق آن ادا کرده باشند مناقب او بسیار
است در آخر کتاب بیاید انشاء الله تعالی رضی الله عنه * قال * گفت * اتیت النبی * آمدم پیغمبر را * صلی الله علیه وسلم وعلیه ثوب
ابیض * وحال آنکه بود بران حضرت جامهٔ سفید * وهو نائم * وآن حضرت در خواب بود * ثم اتیته وقد استیقظ * پس باز آمدم وحال آنکه
بتحقیق بیدار شده بود وذکر این احوال از برای تحقیق وتثبیت مزید اطلاع خود بر احوال شریف میکند تا بدانند که روایت از روی تثبت
وتیقظ میکند یا آنکه ذکر احوال محبوب با قطع نظر از ان شیرین ولذیذ است وغالبا این وحی در همین منام شد پس ذکر آن از ینجهت نیز
نموده بود والله اعلم * فقال * پس گفت آنحضرت * ما من عبد قال * نیست هیچ بنده که گفت * لا الٰه الا الله ثم مات علی ذلک * پس بمیرد بر اعتقاد
این کلمه وهیچ منافی آن نگفت ونکرد * الا دخل الجنة * مگر آنکه می درآید آن بنده بهشت را ابو ذر میگوید * قلت * گفتم من * وان زنی وان
سرق * ایا می درآید بهشت را اگرچه زنا کرده باشد آن بنده ودزدی کرده باشد * قال * گفت آن حضرت * وان زنی وان سرق * می درآید
اگرچه زنا کرده باشد ودزدی کرده باشد وچون این حکم مستبعد ومستغرب نمود ابو ذر باز اعاده کرد از برای تحقیق وتثبیت وتواند که
تکرار واعاده از جهت کمال سرور وبر حمت حق وشکر گزاری نعمت وعجل وعلا باشد باز میگوید * قلت * گفتم * وان زنی وان سرق قال * گفت

آنحضرت * وان زنی وان سرق قلت * باز گفتم * وان زنی و ان سرق قال * گفت آنحضرت * وان زنی وان سرق علی رغم انف ابی ذر * می در آید بهشت را بر رغم انف ابی ذر رغم بینی خاک مالیدن مشتق از رغام بفتح را یعنی خاک و مراد بر رغم انف در اینجا خوار و منقاد امت باکراهت چون ابو ذر استبعاد کرد و استغراب نمود این حکم را گویا مطبوع و محبوب نزد وی خلاف آن نمود پس حکم کردن بآن موجب خواری و شکست او ست و او را باکراه و جبر بران آوردن امت اینکه مردم میگویند فلان بر رغم او این کار کرد یا گفت این معنی دارد * وکان ابو ذر اذا حدث بهذا * و بود ابو ذر وقتی که این حدیث میکرد باین حدیث * قال * میگفت این کلمه را که * وان رغم انف ابی ذر * چنانکه شنیده بود از حضرت در حق خود برای تاکید آن حال و تاکید و تحقیق آن والتذاذ بدان * بیت * کرد دشنام من آن محبوب جانی یکشبی * عمر بگذشت و هنوز م لذت آن در دل است * متفق علیه * بدانکه این حدیث و امثال آن دلالت دارند بر آنکه مؤمن اگرچه فاسق باشد و مرتکب کبیره می در آید بهشت را یا بعفو و مغفرت پروردگار تعالی بفضل و کرم او یا به شفاعت رسول صلی الله علیه وسلم یا بعد از تعذیب و در آوردن در آتش بقدر گناه اما حدیث حرام بودن از برنا رتاویل او آن است که در حدیث معاذ گفته شد و مذهب اهل سنت وجماعت این ست که فاسق مومن است و مآل مؤمن آخر بهشت است و احادیث صحیحه در این باب بسیار است و اجماع سلف از صحابه و تابعین همین بود و اعتقاد امت پیش از ظهور اهل بدعت از معتزله و غیر ایشان همین بود و مذهب ایشان آنست که فاسق مؤمن نیست و مخلد است در نار و عمل داخل است در حقیقت ایمان و ایشان میگویند که اگر میگوئیم بنده بمجرد لا اله الا الله به بهشت در آید باعث میکردد او را بر اعتماد و غرور و روا رتکاب معاصی و فسق و فجور و میگویند که این اعتقاد مردم را از ربقهٔ ملت و قید شریعت می برآرد و نه چنین است که ایشان میگویند چه تهدیدات و وعیدات در شان عصاة که ورود یافته بسیار است و آن کافی است در انذار و انزجار و اگر خواهند بریک معصیت عذاب کنند که بیرون از حد حصر و احصا باشد و نیز آمده است که ادنی مدت عذاب مسلمانان گناهکار مدت عمر دنیا باشد که هفت هزار سال است و در بعض روایات هفتاد هزار سال آمده و صدور این کلمه بصدق و اخلاص و ثبات و دوام بران بی عروض منافی و مخالف از شک و تردد کاری آسان نیست خصوصا از اهل فسق و فجور که دلهای ایشان مملو و محشو است به تراکم ظلمات و شبهات و واقع اند در ورطهٔ استخفاف و استحلال و با وجود آن فسق اگر تصدیق یقینی حاصل باشد و بغلبهٔ شهوت و نفس معصیتی صادر کردد و خوف و جزع و فزع و عزم بر توبه بآن مقارن باشد بمقتضای وعدهٔ کرم امید واری هست که به بخشد و بعد از جزا و سزا دادن و عذاب و عقاب کردن آخر به بهشت در آرد بحکم الله ما یشاء و یفعل ما یرید و هو العزیز الحکیم * وعن عبادة بن الصامت * رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من شهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله و ان عیسی عبد الله و رسوله * کسی که گواهی دهد که خدا یکیست و محمد بر حق و گواهی دهد که عیسی بندهٔ خدا است و رسول او است در اثبات بندگی مر عیسی را رد است بر نصاری که او را الله یا ابن الله میگویند و در شهادت بر رسالت وی رد است بر یهود که منکر رسالت اویند * و ابن امته * و گواهی دهد که عیسی پسر دادهٔ خدای تعالی است که مریم باشد و چون مرد را عبد الله میگویند زن را امة الله میخوانند و زن و مرد همه غلام و دادهٔ و بندگان پروردگار تعالی اند و ظاهر آن است که این رد بر نصاری است و تاکید او است و طیبی گفته که رد بر یهود نیز تواند بود و مراد براءت ساحت او است از نسبت قذف و شتم که یهود او را میکردند * وکلمته القاها الی مریم * و عیسی کلمهٔ حق تعالی است که افکند و فرستاد او را بسوی مریم عیسی را کلمة الله از این جهت گویند که بمجرد کلمهٔ کن پیدا شدهٔ بی وساطت پدر و اسباب عادی در ولادت یا از جهت آنکه تکلم کرد در گهوارهٔ و قت صغر سن پس مظهر کامل اسم المتکلم باشد * وروح منه * و عیسی روحیست صادر از جناب حق او را روح بجهت آن گویند که احیای اموات کردهٔ یا دل های مرده را بحیات معنوی زندهٔ کردانیدهٔ یا مراد خدا روح است صادر از قدرت حق بی وساطت اصل و مادهٔ * والجنة حق والنار حق * و گواهی دهد که بهشت حق است و آتش دوزخ حق است * ادخله الله الجنة * می در آرد او را خدای تعالی در بهشت ابتداء یا بعد از عذاب * علی ما کان علیه من العمل * بر انچه دارد وی از عمل نیک یا بد و این حدیث صریح است در مذهب اهل سنت وجماعت * متفق علیه * وعن عمرو بن العاص * رضی عنه الله از مشاهیر صحابه است از عقلای قریش و اهل دهاست احوال وی در کتاب

جامع المناقب بيايد * قال * گفت عمرو بن العاص * اتيت النبي * آمدم پيغمبر را * صلى الله عليه وسلم فقلت ابسط يمينك فلابايعك * پس گفتم با آنحضرت صلى الله عليه وسلم فراخ كن دست راست خود را تا بيعت اسلام كنم ترا ولا بايعك را بكسر لام ونصب عين وفتح لام ورفع عين هر دو خوانده اند * فبسط يمينه * پس فراخ كرد آن حضرت صلى الله عليه وسلم دست راست خود را * فقبضت يدي * پس كشيدم من دست خود را * فقال * چس گفت آن حضرت * ما لك يا عمرو * چه شد ترا وچه كار ميكني وچرا دست كشيدي اى عمرو * قلت اردت ان اشترط * گفتم من ميخواهم كه شرط كنم * قال تشترط ماذا * گفت شرط ميكني چه شرط ميكني * قلت ان يغفرلي * گفتم اين شرط ميكنم كه آمرزيده شود مرا گناهان كه پيش ازين كرده ام * قال * گفت آن حضرت صلى الله عليه وسلم * اما علمت يا عمرو ان الاسلام يهدم ما كان قبله * ايا نميداني تو اى عمرو يعني بدان كه اسلام آوردن مى افكند وبر طرف ميكرداند هر گناهى را كه پيش آزان بوده مظالم وغير مظالم * وان الهجرة تهدم ما كان قبلها * ونميداني كه هجرت وگريختن از دار حرب بدار اسلام هدم ميكند گناهانرا كه پيش از ربوده * وان الحج يهدم ما كان قبله * ونميداني كه حج هدم ميكند چيزيرا كه پيش ازان بود از گناهان هدم هجرت وحج مخصوص است بغير مظالم ودر حج قولى بهدم مظالم نيز آمده وحديثى نيز درين باب ورود يافته والله اعلم * رواه مسلم * ودر صحيح مسلم آمده است كه عمرو بن العاص در وقت موت تلق واضطراب بسيار مينمود وبيتابي ميكرد پسر وى عبد الله بن عمرو گفت كه چرا چنين اضطراب ميكنى اى پدر اميد وارباش كه صحبت با رسول خدا داشته ودر خدمت وى كارها كرده گفت مارا در عمر سه حالت پيش آمده است تا آخر چه آيد اولا دشمن ترين مردم پيش ما رسول الله بود وبا وى كارزارها كرده وكسر بعداوت او بسته بوديم ثانيا دوستترين مردم نزد ما آن حضرت شده ودر خدمت او بوده وفرمان بردار او گشته بوديم ثالثا بعد از حضرت امارتها وحكومتها وواقعهاى غريب پيش آمده ودر انجا افراطها وتفريطها رفته وچيزها واقع شده است تا ما قبت كار آن چه باشد والله اعلم * والحديثان المرويان عن ابي هريرة * ودو حديثى كه روايت كرده شده از ابي هريرة ودر مصابيح در كتاب ايمان آورده است اول حديثى كه در اول اوراين لفظ است * قال الله تعالى انا اغنى الشركاء عن الشرك والآخر * وحديث ديگر كه در اول اوراين لفظ است * الكبرياء ردائي ومنازعني فيهما * سر انجام است كه ذكر كنيم آن دو حديث را * في باب الرياء والكبر ان شاء الله تعالى *

* الفصل الثاني * عن معاذ قال قلت * گفت معاذ بن جبل گفتم * يا رسول الله اخبرني بعمل يدخلني الجنة ويباعدني من النار * خبرده مرا بعملي كه درآرد مرا در بهشت ودور گرداند مرا از آتش دوزخ * قال * گفت آن حضرت * لقد سألت عن عظيم * به تحقيق پرسيدى از كارى بس بزرگ * وانه ليسير على من يسره الله عليه * وبدرستي وراستي اين كار هر آئينه آسان است بركسى كه آسان گرداند آنرا خداى تعالى بر او پس بعد ازان بيان آن كار را امر كرد بقول خود * تعبد الله ولا تشرك به شيئا * عبادت كن خدا را وشريك مكردان باو هيچ چيز را * وتقيم الصلوة * وبر پا دار نماز را * وتؤتي الزكوة * وبده زكوة را * وتصوم رمضان * وروزه دار ماه رمضان را * وتحج البيت * وقصد كن زيارت خانهٔ كعبه را * ثم قال الا ادلك على ابواب الخير * پس گفت آنحضرت راه نمايم ترا بر درهاى نيكي كه نيكي ازانها مى درآيد پس بيان كرد آنها را بقول خود * الصوم جنة * روزه داشتن حكم سپر دارد كه مانع مى آيد از رسيدن تير معصيت بصائم بجهت منع شهوات وبسته شدن راه شيطان * والصدقة تطفئ الخطيئة * وعطا كردن بفقير سرد ميكرداند ومحو ميكند آتش گناه را * كما يطفئ الماء النار * چنانچه سرد ميكرداند آب آتش را اگرچه نيكي مطلقا ميبرد ومحو ميكرداند بدى را بحكم ان الحسنات يذهبن السيئات وليكن در صدقه بيشتر است كه سبب وصول نفع بغير است ودلالت قوى دارد بر صدق دعوى ايمان ومحبت مولى تعالى * وصلوة الرجل في جوف الليل * ونماز كردن مرد در ميان شب نيز از ابواب خير وراه درآمد فيوض وانوار وسبب اطفاى نار خطيئات است * بيت * گر روزنيايد بيش زغوغاى عرب * شب محرم عاشقان است شبهاش طلب * ثم تلا * پس بتر خواند آنحضرت صلى الله عليه وسلم از براى استشهاد بر فضيلت نماز شب وصدقه اين آيت را كه * تتجافى جنوبهم عن المضاجع حتى بلغ يعملون * تا آنكه رسيد آخر آيت را كه تا جزاء بما كانوا يعملون است وحاصل معني اين كريمه آن است كه بر وردكار عالم تعالى وتقدس ستايش ميكند شب خيزان ويهلو از بستر راحت دور دارندگان را واز آنچه مولى كريم عز وعلا ايشانرا از نعمت ها داده انفاق كنندگان را ومدح فرمايد كه

نميداند هيچكس آنچه پنهان داشته شده است ايشانرا در آخرت از آنچه سبب قرار و آرام و لذت و سرور چشم ايشان گردد از نعمتهاى بهشت
وديدار مولى تعالى در جزاى آنچه عمل ميكردند و ميگزاردند نماز شب را ميدانند از اموال * بيت * شرفند مردم بجود است و كرامت بسجود *
هركه اين هردو ندارد عدمش به ز وجود * ثم قال * پستر انتخاب كرد آنحضرت صلى الله عليه وسلم از امور دين و شعار ملت افضل و خلاصهٔ
آنرا و گفت * الا ان لك براس الامر * آيا راه نمايم ترا باصل و سر همه كارها دين كه دين بى آن وجود نپذيرد چنانكه سر نسبت بجسد * وعمود *
وراه نمايم ترا بستون دين كه بدان دين برپا بود و قوت و كمال پذيرد چنانكه خانه بستون * وذروة سنامه * و راه نمايم ترا به بلندى كوهان
دين كه دين ازان علو و ارتفاع گيرد و ذروه بكسر ذال وضم آن مكان بلند را گويند چنانكه ذروهٔ جبل پشتهٔ كوه را گويند و سنام بفتح سين
كوهان شتر * قلت بلى * چون رغبت و شوق سائل بر استماع ورد ريافت آن امر عظيم در اين مرتبه باستماع صفات عظيمهٔ وى بيشتر
شد گفت بلى بگو و راه نما مرا بدان * يا رسول الله * صلى الله عليه وسلم * قال * فرمود * راس الامر الاسلام * سرتمامهٔ اركان دين اسلام
است كه مراد بدان شهادتين است كه حاصل ميكردد بدان اصل دين * وعمود الصلوة * وستون دين نماز است كه قوت مى يابد بدان
بناى دين مسلماني * وذروة سنامه الجهاد * وبلندى كوهان دين كارزار كردن امت با كافران كه بدان كار دين ارتفاع و بلندى ميگيرد
وچون جهاد و كارزار كردن غالب سواره ميباشد در صورت نيز بلندى دارد * ثم قال الا اخبرك بملاك ذلك كله * پستر گفت آنحضرت
خبر دهم ترا بچيزى كه قوام و نظام اين همه چيزها است كه مذكور شدند يا ذلك اشارت باسلام است و تاكيد با عتبار اجزا و اركان او است
وملاك آنچه شى بدان قوام پذيرد و نظام گيرد و ملاك بكسر ميم و فتح آن هردو آمده تورپشتي گويد كه اهل لغت بكسر و فتح هردو ميگويند در روايت
محدثين بكسر ميم است * قلت بلى * گفتم آرى خبر ده مرا بدان * يا نبى الله * صلى الله عليه وسلم * فاخذ بلسانه * پس گرفت آنحضرت
صلى الله عليه وسلم زبان شريف خود را و اشارت كرد بدان * وقال * وگفت * كف عليك هذا * باز دار بر نفس خود و نگاهدار اين را يعني
زبان را * فقلت * پس گفتم من بطريق تعجب و استفهام * يا نبى الله وانا لمواخذون بما نتكلم به * اى پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم
ما گرفت و گير كرده ميشويم بچيزى كه تكلم ميكنيم بآن * قال ثكلتك امك * بگريد ترا مادر تو * يا معاذ * ثكل بضم موت و هلاك و فقدان
حبيب و ولد واصل اين دعا است بموت و هلاك يعنى بميرى تا خلاص شوى از وقوع در اين ورطه كه در وافتادهٔ و گفته اند كه اين لفظى
است كه بر زبان عادت بر زبان ميرود و معني آن مراد نيست غرض تعجب از انكار مخاطب است * وهل يكب الناس فى النار * آيا مى افتند
مردم را در آتش دوزخ * على وجوههم * بر روهاى ايشان * ارعلى مناخرهم * شك را و يسب كه على وجوههم گفت يا على مناخرهم گفت
ومناخر جمع منخر است بفتح ميم و سكون نون و فتح خاى معجمه يا كسر وى و اصل بمعني سوراخ بيني آمد و اينجا مراد بيني است چه هركه
بر روى افتد نخست بر بيني افتد كه بلند ترين اجزاى روى است يعنى مردم را در دوزخ نمى افتد * الا حصائد السنتهم * مگر سخنهاى
ايشان كه هرچه بر زبان آيد بى تميز و بى احتياط بگويند و نيك را از بد نشناسند و ما يعنى را از ما لا يعني تميز نكنند و حصائد جمع حصيدة
است بمعني آنچه درو كرده شود از كشت بداس و درد درو كردن تميز كردهٔ كه شود ميان خشك و تر و نيك و بد نشبيه كرد سخنان بى صرفه
گفتن را بدين و اين باعضا را كثر و اغلب است چه هرچه بآدمي زاد برسد از آفت و بلاء دنيا و آخرت اكثر از زبان رسد
* نظم * هرچه برآدمي رسد ز زبان * همه از آفت زبان برسد * هرچه آمد بزبانت كفى * انچه آمد بدهانت خورد *
دلكش را چه كنا است كه تو * خويش را خويش بد و زخ بردى * رواه احمد والترمذى وابن ماجة * وعن ابي امامة * رضي الله عنه
اسم او صدى است بضم صاد و فتح دال مهملتين و تشديد يا باهلى صحابيست اختلاف كرده اند در نسب وى و آباى او با تفاق بر كنيت
وى ساكن شد مصر را بعد ازان انتقال كرده بحمص و وفات يافت دران كثير الرواية است و اكثر حديث وى نزد شاميين مات سنة
ست و ثمانين او احدى و ثمانين وله احد و تسعون سنة و هو آخر من مات من الصحابة بالشام بر قول اكثر * قال قال رسول صلى الله
عليه وسلم من احب لله وابغض لله * كسى كه دوست دارد كسى را براى خدا و دشمن دارد براى خدا * واعطى لله ومنع لله *
وبذل براى خدا و منع براى خدا يعنى همه كارهاى او براى خدا بود و هرچه كند بطلب رضاى حق و ارادهٔ وجه الله كند * بيت * وطن
براى تو كيرم سفر براى تو جويم * خمش براى تو باشم سخن براى تو گويم * فقد استكمل الايمان * پس تحقيق كامل كرد ايمان

خود را چه کمال این در ایمان اخلاص است که مقام کمل صدیقان است رزقنا الله * رواه ابو داؤد * روایت کرد این حدیث را ابو داؤد * و رواه الترمذی عن معاذ بن انس * و روایت کرد آنرا ترمذی از معاذ بن انس * مع تقدیم و تاخیر * باتقدیم و تاخیر بعض فقرها بر بعض و لفظ مصابیح همان اول است * و فیه * و در حدیث ترمذی بجای فقد استکمل الایمان * فقد استکمل ایمانه * آمده * و عن ابی ذر * رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الاعمال الحب فی الله و البغض فی الله * افضل ترین عملها دوست داشتن است کسی را از جهت خدا و دشمن داشتن از جهت خدا * رواه ابو داؤد * معنی این حدیث عین معنی حدیث ابی امامه است و بودن این عمل فاضل ترا زاعمال دیگر بجهت آن است که باعث و مبنای جمیع خیرات محبت خدا است و چون محبت علیه کرد چنانکه هیچکس و هیچ چیز را دوست ندارد مگر برای خدا و دشمن ندارد مگر برای خدا الا بد باعث خواهد بود بر امتثال جمیع اوامر و انتها از جمیع نواهی و امثال این حدیث از جوامع الکلم اند که جامع جمیع مراتب اسلام و ایمان و احسان و متضمن تمامهٔ احکام شریعت و آداب طریقت و اسرار حقیقت است امام غزالی گفته رحمة الله علیه که اگر یکی طباخی را دوست دارد که طعام خوب می پزد و بفقرا و صلحا میخوراند این دوستی از جهت خدا است و اگر یکی استاذ را دوست دارد تا علم از وی آموزد و آنرا وسیلهٔ دنیا سازد این دوستی نه از جهت خدا است * و عن ابی هریرة * رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المسلم من سلم المسلمون من لسانه و یده * مسلمان کامل کسی است که سلامت مانند مسلمانان از زبان وی و دست وی شرح این در فصل اول در حدیث عبد الله بن عمرو گذشت * و المؤمن من امنه الناس علی دمائهم و اموالهم * و مؤمن کامل کسی است که امین گیرند مردم او را بر خونهای خود و مالهای خود یعنی ایمن باشند از وی که تصرف در خون و مال ایشان بناحق شرعی نخواهد کرد ظاهر حدیث مومم است بتغائر اسلام و ایمان و مسلم و مؤمن و اختلاف احکام ایشان و لیکن اینجا مراد باسلام و ایمان یکی است و فقرهٔ ثانیه تاکید و تقریر اولی است و بر اسلام سلامت مردم را مترتب ساخت و بر ایمان امن مردم را از جهت تفنن و رعایت مناسبت و در ثانی برکنایان دست اقتصار ننمود و کنایان زبانرا تکرار نکرد زیرا که آفت بزبان ظاهر و شائع است حاجت بتکرار ندارد و آفت دست محتاج به بیان و تقریر است کذا ذکر الطیبی و میتوان گفت که ایمان چون عبارت از تصدیق است و عمل قلب قوی و کامل تر از اسلام است که عبارت از انقیاد و استسلام در ظاهر است تخصیص کرد ایمان را بامن که قوی تر از سلامت است چه در سلامت عدم اصابت ضرر است با وجود توهم اصابت و احتمال آن و در امن قطع این توهم و احتمال است مطلقا و نیز امن و خوف در دماء و اموال مخصوص بدین امت نیست زیرا نیز در خلی تواند بود بسعایت و نمیمه و جز آن و عدم ذکر اعراض بجهت اکتفا بدماء است و در حکم آن است فافهم و بالله التوفیق * رواه الترمذی و النسائی * روایت کرده اند این حدیث را ترمذی و نسائی * و زاد البیهقی فی شعب الایمان بروایة فضاله * و زیادت کرده است بیهقی در کتاب شعب الایمان بروایت فضاله بفتح فا که از موالی آن حضرت است صلی الله علیه وسلم این عبارت را که * و المجاهد من جاهد نفسه فی طاعة الله * و مجاهد حقیقی کامل کسی است که کارزار میکند نفس خود را در طاعت خدا که نفس او را بامی آرد و تمردی ورزد از اطاعت فرمان نمیکند پس با وی جنگ میکند و اسیر میکرداند و میکشد او را * بیت * سهل شیری دان که صفها بشکند * شیر آن باشد که خود را بشکند * و المهاجر من هجر الخطایا و الذنوب * و هم چنین مهاجر حقیقی آنکسی است که ترک میدهد و میکند اردکنا مانرا از صغائر و کبائر و عمد و خطا و تحقیق این نیز در حدیث عبد الله بن عمرو گذشت * و عن انس قال قلما خطبنا رسول الله صلی الله علیه وسلم * روایت است از انس رض که گفت کم وقتی بود که خطبه میخواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای ما * الا قال * مگر آنکه میگفت این کلمه را و وصیت میکرد بعمل بدان * لا ایمان لمن لا امانة له * نیست ایمان مر کسی را که نیست امانت مر او را * و لا دین لمن لا عهد له * و نیست دین مر کسی را که نیست عهد و پیمان مر او را * رواه البیهقی فی شعب الایمان * بدانکه ظاهر آن است که مراد بامانت معنی متعارف او است که حفظ اموال و مجالس مردم است و ترک خیانت در آن و بعهد نگاه داشت پیمانی که با یکدیگر به بندند پس نفی ایمان و دین برای تغلیظ و تشدید باشد و مراد دین و ایمان کامل است و اگر مراد بامانت تکالیف شرعیه که متطوق کریمهٔ إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ است و بعهد میثاقی که در روز الست

پروردگار تعالی از بندگان بحفظ حقوق ربوبیت کرفت فلا اشکال چه آن شامل تمامهٔ دین وایمان است فروعا واصولا وبرین تقدیر در کلام تکریر و تاکید است برای تحقیق وتقریر والله اعلم

* الفصل الثالث * عن عبادة بن الصامت * رضي الله عنه

عبادة بضم عین وتخفیف با ابن الصامت که از کبرای انصار ونقبای ایشان است * قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم * کفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم * یقول * میکفت * من شهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله حرم الله علیه النار * کسی که باین کلمه بصدق ویقین بکزود واقرار کند حرام میکرداند الله تعالی بروی آتش دوزخ را شرح این سابقا در حدیث معاذ کذشت * رواه مسلم * وعن عثمان * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من مات وهو یعلم انه لا اله الا الله * کسی که بمیرد وحال آنکه بداند ویقین دارد بوحدانیت حق ورسالت پیغمبر * دخل الجنة * درمی آید بهشت را اکرچه در مقابلهٔ کناهان که دارد در دوزخ نیز در آید وعذاب بیند وتوانند که بشفاعت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم در کزرند از کناهان او در نیارند او را در دوزخ * رواه مسلم * وعن جابر * رضي الله عنه جابر بن عبد الله بن عمرو انصاری از مشاهیر صحابه واکابر ایشان است کثیر الحدیث حاضر شد او وپدر او جمیعا ثانیه را در حضر شد بدر را واضح آن است که حاضر نشده وحاضر شده بعد از وی هزده مشهد را سوای آنحضرت بروی از نقبای انصار است در آخر عمر اعمی شد وامام محمد باقر سلام الله علیه وعلی آبائه از وی روایت دارد وخلق کثیر جزوی مات بالمدینة سنة اربع وسبعین وقیل غیر ذلک * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثنتان موجبتان * فرمود دو خصلت واجب کردانندهٔ اند جزای خود را * قال رجل * کفت مردی * یا رسول الله ما الموجبتان * چیست معنی موجبتان وکدام اند آن دو خصلت که واجب کردانندهٔ اند جزای خود را * قال من مات یشرک بالله شیئا * کسی که بمیرد در حالتی که شریک میکرداند بخدا چیزیرا وکفر می ورزد بوی * دخل النار * درمی آید البته دوزخ را ومعذب میباشد دران * ومن مات لا یشرک بالله شیئا دخل الجنة * وکسی که بمیرد در حالتی که شریک نمیکرداند بخدا چیزیرا می در آید البته در بهشت در حال یا در مآل * رواه مسلم * وعن ابی هریرة * رضي الله عنه * قال کنا قعودا حول رسول الله * کفت ابو هریره بودیم ما نشسته کرد پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم معنا ابو بکر وعمر * در حالی که بودند باما ابو بکر وعمر * فی نفر * در ضمن جماعتی که بودند نفر جماعت از مردان از سه تا ده ویعنی مطلق قوم وجماعت نیز آید * فقام رسول الله * پس بایستاد وبیرون رفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم من بین اظهرنا * از میان ما اظهر بفتح همزه وسکون ظا وضم ها جمع ظهر است بمعنی پشت چون هر که در میان قومی است میان پشتهای ایشان است زیرا که پشت هر یکی در جانبی است از وی ونیز در ظهر معنی استظهار واستناد است وهر که در میان قومی است مستظهر ومستند است بایشان این لفظ را معجم می آرند وزیاده میکنند وبظاهر معنی لفظ این میشود که برآمد از میان پشتهای مایعنی از میان ما این لفظ همچنین شائع است در زبان عرب * فابطأ علینا * پس درنک کرد آن حضرت صلی الله علیه وسلم بر مادر باز آمدن وزمانی بکذشت که باز نیامد * وخشینا ان یقتطع دوننا * وترسیدیم ما که تنها یافته شود آنحضرت وکرفته شود ورسانیده شود بوی مکروهی از جانب دشمنی یا جزان جدا از ما فی الصراح اقتطاع پارهٔ از چیزی جدا کردن * ففزعنا * وخشیت وفزع هر دو بمعنی ترسیدن است غالبا خشیت ترسیدن در دل ومتوهم شدن مراد است وبفزع وجود اثر آن در ظاهر چنانکه برخاستن ونکران شدن ولهذا کفت * فقمنا * پس استادیم ما همه جماعه ونکران شدیم * بیت * نشست آن دلبری جانی بجانم * چو جان در تن * اکر یکدم جدا افتاد جان از تن برون آید * نکفت اول من فزع * پس بودم من نخستین کسی که ترسید وبایستاد از بیجا زیادت محبتی والتجای نسبت بصرور کاینات صلی الله علیه وسلم از ابو هریره مفهوم میشود ودر واقع چون نباشد که آن غریب نامراد را غیر از جناب وی ولطف وکرم او پشت وپناهی وملجائی نبود * بیت * جز آستان توام در جهان پناهی نیست * هر مزا بجز این در حواله کاهی نیست * فخرجت ابتغي رسول الله * پس بیرون آمدم در حالیکه مبجوم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم حتی اتیت حائطا للانصار * تا آمدم بستانی را که مریکی از انصار را بود * لبني النجار * مر بني نجار را که قبیله ایست از انصار وحائط در اصل بمعنی دیوار است که محیط است به بستان وبر بستان نیز اطلاق کنند وکویا که ابو هریره بقیاس وقرینه دریافت که آنحضرت

درین بستان خواهد بود بلکه بمشام محبت وی بوی از نسیم جمال او رسید که بدان دریافت * بیت * رفت بر بوی سر زلف تو جعفی بچمن * ورنه کی بوی نسیم سحری بود غرض * فذرت به هل اجد له بابا * پس گردیدم گرد آن بستان شاید که بیابم مر آنرا در وی و در آیم دران بستان * فلم اجد * پس نیافتم دری مر آن بستان را گویا در آنرا بسته بودند یا ابوهریره بجهت تلقی اضطرابی که در آنوقت داشت نیافت * فاذا ربیع یدخل فی جوف حائط * پس ناگاه دیدم جدول صغیر که در می آید در میان دیوار * من بیرخارجة * ازچاهی که بیرون آن بستان بود و بعض گویند خارجه نام مردی بود که آن چاه ازان او بود و بر معنی اول بیرخارجه را بتنوین باید خواند و بر ثانی بیر بجر بی تنوین خارجه بفتح * و لربیع الجدول * و ربیع بمعنی جدول است یعنی جوی خرد این تفسیر از راوی است * قال * گفت ابوهریره * فاحتفزت * پس گرد آوردم دست و پای خود را تا بگنجانم خود را در آن جدول و در ایم فی الصراح احتفاز بفاوزای معجمه خود را گرد آوردن و بر سر پای نشستن و خویشتن در چیدن * فدخلت علی رسول الله * پس در آمدم بر پیغمبر خدای * صلی الله علیه وسلم فقال * پس گفت آنحضرت بطریق تعجب و استفهام * ابوهریرة * تو ابوهریرة * عجب داشت آن حضرت از در آمدن وی در بستان با وجود آن که راه بسته بود یا آنحضرت در آنوقت بجهت استغراق و غیبتی که از ورود وحی داشت و از خود غائب بود او را نشناخت * فقلت نعم * پس گفتم آری منم ابوهریرة * یا رسول الله قال ماشانک * فرمود چیست حال تو و چه کار میکنی چون آمدی * قلت کنت بین اظهرنا فقمت فابطأت علینا فخشینا ان تقتطع دوننا فنفزعنا فکنت اول من نزع فاتیت هذا الحائط * ابوهریرة بالتمام قصه را بخواند و صورت حال را نمود و گفت که بودی تو یا رسول الله میان ما پس برخاستی و در رنگ کردی بر ما پس ترسیدیم ما که مکروهی رسانید ترا بی ما پس برخاستیم ما پس بودم من نخستین کسیکه ترسید پس آمدم من این بستان را * فاحتفزت * پس در آمدم من در جدول * کما تحتفز الثعلب * چنانکه در می آید روباه در سوراخ خود و در تمام قصه پیرخوانند ابوهریره شکایت الم جدائی و ترس از اصابت مکروه نمودن اظهار کمال محبت و دوستی است و اعتذار از در آمدن در خلوت و کیتا بی دادن را نیز متضمن است * وهؤلاء الناس ورائی * و این مردم می در آیند در پیس من * فقال * پس گفت آنحضرت * یا اباهریرة اعطانی نعلیک * و داد مرا نعلین خود را تا نشان آن باشد که از پیش حضرت وی می آیم و تخصیص نعلین بجهت آن باشد که از ین جنس دیگر حاضر نبود که بدهند و بعض مردم وجه مناسبتی نیز بیان کرده اند که دادن نعلین که سبب سهولت و آسانی مشی است اشارت است بآنکه بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای تیسیر و تسهیل امت و آسانی کار ایشان است و نیز بشارت است به ثبات قدم و استقامت بعد از شهادت چنانکه فرمود آمنت بالله ثم استقم * فقال اذهب بنعلی هاتین * پس گفت ببر این نعلین مرا * فمن لقیک من وراء هذا الحائط * پس هرکه پیش آید ترا از پس این بستان * یشهد ان لا اله الا الله * در حالیکه گواهی میدهد یا لومیت حق و نبوت پیغمبر * مستیقنا بها قلبه * در حالیکه یقین کننده است باین شهادت دل وی * فبشره بالجنة * پس بشارت ده او را به بهشت یعنی خبر ده او را که هرکرا این صفت است بهشتی است * کان اول من لقیت عمر * پس بود نخستین کسی که پیش آمدم من او را عمر * فقال * پس گفت عمر * ماهاتان النعلان * چیست این نعلین * یا اباهریرة قلت هاتان نعلا رسول الله * گفتم این نعلین پیغمبر خدا اند * صلی الله علیه وسلم بعثنی بهما * فرستاده است مرا با اینها برای اینکه * من لقیت یشهد ان لا اله الا الله مستیقنا بها قلبه * هرکرا ملاقات کنم که گواهی میدهد باین کلمه بیقین دل خود * بشره بالجنة * بشارت دهم من او را به بهشت * فضرب عمر بین ثدیی * پس زد عمر میان دو پستان من * فخررت لاستی * پس بر زمین افتادم بر مقعد خود * فقال ارجع * پس گفت عمر باز گرد * یا اباهریرة فرجعت الی رسول الله * پس باز برگشتم بسوی پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم فاجهشت بالبکاء * پس زار بدم و بناه جستم بآن حضرت و جهش و اجهاش بناه بردن آدمی بکسی با رادهٔ بکا چنانکه کودک پیش مادر خود میرود فی الصراح جهش زار یدن بکسی و ماده گشتن گریستن را و اجهشت و جهشت هر دو روایت است * و رکبنی عمر * و رسید آمد بالای من عمر * فاذا هو علی اثری * پس ناگاه کردم ناگاه وی در عقب من است و اثر بکسر همزه و سکون مثلثه و بفتحتین هر دو روایت است و هر دو لغت فصیح است * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم مالک یا اباهریرة * چیست ترا و چکار میکنی و چرا میگریی ای ابوهریره * قلت * گفتم من که * لقیت عمر * پیش آمدم عمر را * فاخبرته بالذی بعثتنی به * پس خبر دادم من او را بآن حکمی که فرستاده بودی مرا بدان حکم

يعني بشارت دادن بجنت مركسي را كه گواهي دهد بلا اله الا الله * فضرب بين ثديي ضربة خررت لاستي * پس زد عمر ميان دو پستان
من زدن سخت كه افتادم برمقعد خود * فقال ارجع * پس گفت عمر باز گرد * فقال رسول الله * پس گفت پيغمبر خدا * صلى الله عله
وسلم يا عمر ما حملك على ما فعلت * اى عمر چه داشت ترا برانچه كردى تو يعني چرا زدى ابوهريرة را و باز كردانيدى او را * قال * گفت
عمر * يا رسول الله بابي انت وامي * ما در و پدر من فداى تو باد * ابعثت اباهريرة بنعليك * آيا بر انگيختي و فرستادى ابوهريرة را بانعلين
خود و حكم كردى كه * من لقي يشهد ان لا اله الا الله مستيقنا بها قلبه بشره بالجنة قال نعم * گفت آن حضرت صلى الله عليه وسلم آرى فرستاده
ام او را كه اين بشارت دهد * قال فلا تفعل * گفت عمر پس مكن اين حكم را * فاني اخشى ان يتكل الناس عليها * زيرا كه من مى ترسم
كه تكيه كنند مردم بر اين بشارت يا بر اين كلمهٔ مجرد و عمل نكنند * فخلهم يعملون * پس بگذار مردم را كه عمل كنند * فقال رسول الله * پس
گفت پيغمبر خدا * صلى الله عله وسلم فخلهم * پس چون تو مصلحت در گذاشتن مردم مى بيني بگذار و بشارت مده اگر گويند چون
روا باشد عمر را كه منع كند از امرى كه حضرت رسالت پناه صلى الله عليه وسلم بآن حكم فرموده باشد و باز گرداند ابوهريرة را و نگذارد كه
بشارت دهد جوابش آن است كه عمر رضي الله عنه علم داشت از نزد آن حضرت صلى الله عليه وسلم كه اين امر اجابي نيست و بشارت از
براى تطييب قلوب مؤمنان است و اگر ايشان مى شنوند اعتماد مينكنند بران چنانكه خود بعاذ فرمود اذا يتكلوا ولكن غايت رحمت
و شفقت او بر ايشان بجهت احساس معني محبت و اخلاص نسبت بحضرت خود بران داشت و چون بالتماس عمر آن مصلحت ياد آمد
گفت بگذار تا عمل كنند و اگر امر بر طريق ايجاب مى بود چون تخلية ميكرد و از بشارت باز ميداشت فافهم و بالله التوفيق * رواه
مسلم * وعن معاذ بن جبل * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مفاتيح الجنة شهادة ان لا اله الا الله *
كليد هاى بهشت گواهي دادن است باين كلمهٔ طيبه و جمع آوردن مفاتيح باعتبار مواد و افراد مؤمنان است يا باعتبار تعدد جنات
يا براى مبالغه است گويا هر جزوى از وى مفتاح است چنانكه طيبى گفته است * رواه احمد * وعن عثمان * رضي الله عنه ذكر
مناقب وى در ذكر مناقب خلفا در آخر كتاب بيايد رضي الله عنه * قال * روايت است از عثمان كه گفت * ان رجالا من اصحاب
النبي * بدرستي كه مردان از ياران پيغمبر * صلى الله عليه وسلم حين توفي * در هنگامى كه ميرا نيده شد آنحضرت صلى الله عليه وسلم
* حزنوا عليه * اندوهگين شدند بر فوت آنحضرت صلى الله عليه وسلم * حتى كاد بعضهم يوسوس * تا آنكه نزديك بود بعضى از
ايشان كه در وسواس و شبه افتند و وسوسه حديث نفس را كه بدل و در قاموس گفته وسوسه حديث نفس و شيطان كه در ان سودى
و بيهودگى نباشد و يوسوس بكسر را و است و فتح خطا است و بمعني در وسوسه افتاد و در وسوسه افكند نيز مروى آمده است * قال عثمان
وكنت منهم * گفت عثمان و بودم من از ان مردان كه نزديك بودند كه در وسواس افتند * فبينا انا جالس مر علي عمر * پس در اثناى
آنكه من نشسته بودم گذشت بر من عمر * وسلم * وسلام داد عمر * فلم اشعر به * پس آگاه نشدم من بعمر و بگذشتن وى و سلام
وى * فاشتكى عمر الى ابي بكر * پس گله برد عمر بسوى ابوبكر رضي الله عنهما * ثم اقبلا حتى سلما علي جميعا * پس بر روى
آوردند ابوبكر و عمر تا آنكه سلام كردند بر من هر دو * فقال ابوبكر ما حملك على ان لا ترد على اخيك عمر سلامه * چه داشت ترا
بر اين كه رد نكردى بر برادر تو كه عمر است سلام او را يعني جواب سلام وى نگفتي * قلت ما فعلت * گفتم من نكرده ام اين كار را
كه ترك رد سلام عمر است يعني نميدانم كه كرده ام * فقال عمر بلى والله لقد فعلت * پس گفت عمر بلى بخدا سوگند هر آينه بتحقيق
كردهٔ تو آنرا * قال * گفت عثمان بعمر * قلت * گفتم * والله ما شعرت انك مررت * بخدا سوگند آگاه نشدم كه تو گذشتهٔ * ولا سلمت *
و نه آگاه شدم كه سلام كردهٔ تو * قال ابوبكر صدق عثمان * گفت ابوبكر بعمر بتفرس حال عثمان و بوثوق بر صدق وى راست
گفت عثمان باز روى آورد ابوبكر بمن و خطاب كرد و گفت * قد شغلك عن ذلك امر * بتحقيق باز داشت ترا از آگاه شدن بمرور
عمر و سلام وى امرى عظيم * فقلت اجل * پس گفتم من آرى اينچنين است كه گفتى باز داشت مرا از ان امرى * قال * گفت ابوبكر
* ما هو * چه چيز است آن امر * قلت * گفتم من * توفي الله تعالى نبيه * ميرانيد خداى تعالى پيغمبر خود را * صلى الله عليه وسلم
قبل ان نسأله عن نجاة هذا الامر * پيش از انكه بپرسيم من آن حضرت را از رستگارى اين امر * قال ابوبكر قد سألته عن ذلك * گفت ابوبكر

بتحقيق پرسيدة ام من آنحضرت را صلى الله عليه وسلم از نجات ابن امر * فقمت اليه * پس ايستادم بسوى ابوبكر و رفتم بجانب او
* قلت له بابي انت وامي * وگفتم مرا و را پدر و مادرم فداى تو باد * انت احق بها * توسزا وارترى باين نجات وباين خصلت
وپرسيدن ازان از جهت كمال قرب تو ازان حضرت صلى الله عليه وسلم وحرص تو برعلم مخصوص بودن تو بمحرمبت اسرار * قال ابوبكر *
گفت ابوبكر * قلت * گفتم * يا رسول الله ما نجاة هذا الامر * چيست نجات ابن كار * فقال * پس گفت آنحضرت * صلى الله عليه وسلم
من قبل مني الكلمة التي عرضت على عمي * كسى كه قبول كند از من كلمة را كه ظاهر كردم بر عم خود كه ابو طالب است * فردها *
پس قبول نكرد عم من آن كلمه را * فهي له نجاة * پس آنكلمه مر آنكس را نجات است * رواه احمد * بدانكه طيبي در شرح نجاة هذا
الامر گفته جائزاست كه مراد باين امر دين باشد يعنى نجات در دين از آتش دوزخ وخلاص ازان بچه چيز است يا مراد با مر انچه اكثر
مردم دران افتاده اند از فريب شيطان وحب دنيا ووقوع در شهوات وارتكاب معاصي سبب نجات ازان چيست فرمود اين كلمه ايست
كه تصديق بدان سبب نجات از آتش دوزخ است ومداومت وملازمت وى موجب صفاى قلب وطهارت باطن كه سبب دفع غرور شيطان
وزهد در دنيا وحصول تقوى است انتهى پوشيد، نماند كه در وجه اول ازين دو وجه نظر است زيرا كه عثمان رضي الله عنه خود روايت
كرده است كه هركه بميرد ومي داند لا اله الا الله راهي در آيد بهشت را پس چون گويد كه نپرسيدم آنحضرت را صلى الله عليه وسلم از انچه
در دين سبب نجات از آتش دوزخ است وخود چون روا بود كه اين علم كه اول اوائل دين اسلام است عثمان را حاصل نباشد مگر آنكه گويند
فراموش كرد وى رضي الله عنه آنرا از دهشت مصيبت وشدت حيرت وبا وجود آن صواب آن است كه مراد نجات از وسوسة شيطان است
چنانكه سوق حديث دران ناطر است ودر روايت محمد بن جبير آمد كه عمر گذشت برعثمان وسلام كرد بر وى پس رد نكرد وى سلام او را پس
شكايت پيش ابوبكر برد پس گفت ابوبكر چه منع كرد ترا از رد كردن سلام بر برادر خود گفت عثمان بخدا سوگند نه شنيدم من آنرا ومن
حديث ميكردم نفس خود را ابوبكر گفت در چه وادى حديث مي كردى نفس خود را گفت در خلاف شيطان كه مي انداخت در نفس من
چيزها را كه درست ندارم كه بر زبان آرم آنرا اگرچند تمام انچه بر روى زمين است مر باشد پس گفتم باخود در وقتى كه مي انداخت شيطان
آنرا در نفس من اى كاش مي پرسيدم من پيغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم كه چه نجات ميدهد ما را از بن حديث كه مي اندازد شيطان
در نفسهاى ما گفت ابوبكر بدرستي كه من شكايت كردم نزد پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم و پرسيدم از انچه نجات دهد ما را ازين
حديث كه مي اندازد شيطان در نفسهاى ما پس گفت پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم نجات ميدهد شما را از ان حديث اين كه
بگوئيد آن كلمه را كه امر كردم عم خود را نزد موت وقبول نكرد رواه ابو يعلى في مسنده وقال البوصيري في زوائد العشرة سنده حسن
كذا في جمع الجوامع للسيوطي وشيخ مشائخ حديث ما شيخ ابن حجر مكي در شرح قول وى بوسوس گفته كه مراد بوسوسه اينجا كه نزديك
بود كه مردم دران بيفتند انقضاى دين وانطفاى انوار وانقطاع سلسلة آن بود فندبر * وعن المقداد انه سمع رسول الله * روايت است از مقداد
بن الاسود كه از فضلا وتجباى اصحاب است قديم الاسلام روايت كرده از وى امير المؤمنين علي بن ابيطالب رض ونسبت او باسود از
جهت آنكه حليف او يا ربيب او بود در اصل مقداد بن عمرو بن ثعلبة كندى است ذكر او در آخر كتاب در ذكر اسماى اهل بدر بيايد
انشاء الله تعالى روايت ميكند كه وى شنيد پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم بقول * ميگفت * لا يبقى على ظهر الارض * نمى ماند
بر پشت زمين * بيت مدر ولا وبر * خانة خشت وكلوخ ونه خانة پشم مدر بفتح ميم ودال مهمله خشت وكلوخ ووبر بفتح واو وباى موحده
پشم يعني خيمه ومراد به بيت مدر شهرها وقريها است وبه بيت وبر باديها وصحراها كه اهل خيام در انجا باشند چنانكه عادت
باديه نشينان عرب است پس ميفرمايد هيچ مكان نباشد چه شهر چه ده وچه باديه وچه صحرا * الا ادخله كلمة الاسلام * مگر آنكه
مي در آرد خداى تعالى در ان خانه كلمة اسلام را ودر بعض نسخ ادخله الله بتصريح بذكر جلاله نيز آمده * بعز عزيز او ذل
ذليل * مبدر آرد الله تعالى باين كلمه راد رهر خانه ملتبس بعزت شخصى كه عزيز ميشود وبخوارى شخصى كه خوار ميگردد بسبب آن
كلمه چنانكه فرمود * اما يعزهم الله * يا آنكه عزيز و غالب ميگرداند خداى تعالى اهل اينخانها را * فيجعلهم من اهلها * پس ميگرداند
خداى تعالى ايشانرا از اهل آن وگرونده بدان * او يذلهم * يا خوار و زبون ميگرداند ايشان را * فيدينون لها * پس مطيع ومنقاد ميشوند

مر آن كلمه را بقبول ذمه وجزيه پس چون اين كلمه در همه خانها مي در آيد * قلت * مقداد ميگويد كه تم من * فيكون الدين كله لله * پس ميبا شد دين همه مرخدا را وغالب مي آيد بر همه اديان طوعا وكرها * رواه احمد * وعن وهب بن منبه * بضم ميم وفتح نون وتشديد موحدة مكسورة ازصنعاى يمن است وتابعي ثقه است وقاضي يمن بود مات سنة اربع عشر ومائة * قيل له * كفته شد مر وهب ابن منبه را در وقتي كه ترغيب كرد مردم را برعمل وتهديد كرد بر ترك آن ومبالغه نمود دران * اليس * آيا نيست * لا اله الا الله مفتاح الجنة * كليد بهشت كه كشاده ميشود بآن درهاى بهشت پس همين كلمه كفايت است عمل چه شرط است باشد يا نباشد * قال بلى * كفت وهب بن منبه آرى لا اله الا الله كليد جنت است * ولكن ليس مفتاح الا وله اسنان * وليكن نيست هيچ كليدى كه كشاده شود بدان در مگر آنكه مر او را دندانها است * فان جئت بمفتاح له اسنان فتح لك * پس اگر مي آرى توكليدى را كه مر او را دندانها است كشاده ميشود براى تو * والا لم يفتح لك * واگر نه كشاده نميشود براى تو اسنان را كفايت از اعمال نيك داشت تا يقين شود بكم وعدة كريم در آمدن بهشت باسابقان ومقربان وفوز بمراتب ورد رجات مقربان مقصود مبالغه در اتيان عمل است * رواه البخاري في ترجمة باب * روايت كرده است اين حديث را بخارى در ترجمهٔ بابى واز تعليقات او است ومعني تعليق در مقدمه معلوم شد * وعن ابي هريرة * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا احسن احدكم اسلامه * چون نيك كردانيد يكى از شما اسلام خود را يعنى بصدق واخلاص اسلام آورد * فكل حسنة يعملها تكتب بعشر امثالها * پس هر كارى نيك كه ميكند آنرا نوشته ميشود بدة مانند آن * الى سبعمائة ضعف * تا مفصل چند وضعف بكسر ضاد بمعني مثل است * وكل سيئة يعملها تكتب بمثلها * وهر كارى بد كه ميكند نوشته ميشود بمانند آن حاصل كه جزاى نيكي يكى بدة است تا مفصل بر اندازهٔ صدق واخلاص ودیگر صفات وجزاى بدى يكى بيكى * حتى يلقى الله * تا آنكه ملاقات كند وپيش آيد خداى تعالى را يعني تادم مرگ ولقاى خدا كنايت از موت است * متفق عليه * وعن ابي امامة * رضي الله عنه * ان رجلا سأل رسول الله * روايت است از ابي امامه كه مردى پرسيد پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم ما الايمان * چيست نشان صحت ودرستي ايمان * قال * كفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم * اذا سرتك حسنتك * چون شاد وخوشحال كردانند تراعمل نيكي كه صادر شود از تو بشكرانهٔ توفيق واعانت حق وامید قرب درگاه وى تعالى * وساءتك سيئتك * واندوهگين وبدحال كردانند ترا بدى كه از تو بوجود آيد بجهت خوف عذاب وكراهت بعد وحجاب * فانت مؤمن * پس تو مؤمن درست ايماني زيرا كه اين علامت وجود تصديق ويقين بخدا واحكام وى ونشان ايمان بروز آخرت وجزاى اعمال است ويكى از مواضع يقين كه واجب است يقين آوردن دران يقين است بجزاى اعمال شيخ امام عالم عارف عبد الوهاب المتقي المكي قدس الله روحه واوصل الينا فتوحه در رسالهٔ حبل المتين في تقوية اليقين فرموده است چهار چيز است كه سالك اين راه را از يقين كردن بدان چاره نيست اول توحيد كه بداند كه خدا يكى است بجميع صفات كمال موصوف وهرچه در عالم زود از نفع وضرر وخير وشر ومنع وعطا جمله بحكم وتقدير او است وفائدهٔ آن عدم التفات است بسوى مخلوقات از ضرر ونفع ووجود وعدم ايشان دوم توكل كردن واستوا رداشتن ضمانيت خداى تعالى را در رسانيدن رزق وفائدهٔ آن اجمال در طلب وعدم تردد واضطراب نزد فقد اسباب سيوم يقين كردن در جزاى اعمال ثواب وعقاب وفائدهٔ آن اقدام نمودن است بر طاعت ودور بودن از معصيت چهارم يقين كردن در اطلاع خداى تعالى بر احوال بنده در همه حال وفائدهٔ آن سعي كردن در اصلاح ظاهر وباطن ومبالغه دران شيخ ابن عطاء الله اسكندرى در كتاب حكم ميفرمايد نشان موت قلب ناادرة كين شدن است بر فوت طاعات وپشيمان نابودن از وجود زلات * قال * كفت آن مرد * يارسول الله فما الاثم * پس چيست بزه ونشان دانستن آن كه درين كار بزه كار يست * قال * كفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم * اذا حاك في نفسك شئ * چون بخلد در ذات تو چيزى وتاثير كند در تو ومتردد سازد ترا واطمينان وقرار نگيرد دل تو ومنشرح نگردد بدان سينه تو * فدعه * پس بگذار آن كار را كه اين نشان آنست كه در وى بزه است واين است معني استفت قلبك فتوى طلب كن از دل خود اما مراد قلب قدسي است متحلى بحلية تقوى ومتنور بنور ايمان وصافي بصفاى يقين اينچنين دلى اگر در كردن كارى متردد گردد وخلجان پذير شود علامت آن است كه درين كار چيزى هست از بزه نه دل عامهٔ مومنان كه مشوب است به ظلمت معصيت وكدورت كه نيك را بد پندارد وبد را نيك انگارد ونيز بايد دانست كه فتواى قلب

درجای معتبر است که دلائل شرعي دران مفقود ومتعارض باشند چنانکه نص قرآن وحدیث واجماع یافته نه شود واقوال علما درانجا متعارض ومتخالف باشند آنجا برای ترجیح قولی برقولی شرح صدر وفتوای قلب معتبر است فافهم وبالله التوفیق * رواه احمد * وعن عمرو بن عبسة * بفتحات صحابي جليل است سیوم یا چهارم در اسلام قصهٔ آمدن وی بملازمت شریف واسلام آوردن ورخصت شدن خالي از غرابتی وجلالتی نیست در بعض مواضع ذکر کرده شده است رضي الله عنه * قال * گفت * اتیت رسول الله * آمدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم * در وقتی که آنحضرت در مکه بود در ابتدای اسلام * فقلت * پس گفتم * یارسول الله من معک في هذا الامر * کیست با تو یعني موافق تو در دین اسلام * قال حر وعبد * گفت آنحضرت موافق است با من در دین امرازاد وبنده مراد بآن ابوبکر وبلال است وبعض گفته اند مراد بعبد زید بن حارثه است وقول اول اصح است زیرا که در روایتی از مسلم آمده که ومعه ابوبکر وبلال وآنکه گفته اند که مراد کل ناس است از حر وعبد مراد بآن خبر از استقبال خواهد بود بعد از شیوع امر اسلام وفرار آن کویا که گفت که موافقت خواهد کرد ترا درین امر فرمود تمامهٔ مردم از آزاد وبنده * قلت ما الاسلام * گفتم چیست علامات اسلام وخصال آن * قال * گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم * طیب الکلام واطعام الطعام * خوبي ونرمي کردن در سخن وطعام خورانیدن بمردم غالبا مقصود ذکر مکارم اخلاق وخصائل صفات است لیکن اکتفا کردن ازجملهٔ آنها بذکر این دو صفت که تواضع وسخاوت است واصل است اثر آنها بخلق الله یا این دو صفت ادخل واصلح بود بحال سائل ولهذا در احادیث درجواب این سوال صفات مختلفه ورود یافته است ونسبت بهرکسی صفاتی ذکر کرد که مناسب وملایم بحال او است وهمچنین است کلام در قول او * قلت ما الایمان * گفتم چیست ایمان وخصال وشعب آن * قال * فرمود * الصبر والسماحة * گفته اند محصل تمامهٔ خصال ایمان صبر وسماحت است اول اشارت است بترک منهیات وثاني بفعل ماموورات چنانکه تفسیر کرده است این را امام حسن بصری رضي الله عنه بقول خود الصبر عن معصیة الله والسماحة فی اداء فرائض الله * قال * گفت عمرو بن عبسه * قلت * گفتم * ای الاسلام افضل * کدام اسلام یعنی کدام یکی از اخلاق وصفات اسلام فاضل تر است واز مسلمانان کدام فاضل تر است * قال * گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم * من سلم المسلمون من لسانه ویده * کسی که سلامت مانند مسلمانان از زبان وی ودست وی * قال * گفت عمرو بن عبسه * قلت * گفتم * ای الایمان افضل * کدام ایمان یعنی کدام یکی از خصال وشعب ایمان فاضلتر است * قال خلق حسن * گفت فاضل ترین شعب ایمان خلق خوش است که اصل اعمال واصعب آنها است برنفس وانفع بخلق * قال قلت ای الصلوة افضل * کدام نماز یعني کدام یکی از ارکان وافعال نماز فاضل تر است * قال طول القنوت * گفت دراز ی قیام قنوت بمعاني متعدده آمده طاعت وخشوع وصلوة ودعا وقیام وسکوت ومراد اینجا قیام است وعلما را اختلاف است که طول قیام افضل است یا دراز ی سجده بعض برانند که طول قیام افضل است وبعض گویند دراز ی سجده وبعض برانند که در نماز شب طول قیام افضل است ودر روز سجده ودلائل همه در شرح سفر السعادة مذکور ساخته ایم وبعض برانند که این هر دو رکن مساوی اند در فضل فضیلت قیام بقراءت قرآن است وفضیلت سجود به هیئت تذلل وخشوع ومذهب حنفیه افضلیت قیام است که مشقت در وی بیشتر وخدمت زیاده تر است * قال قلت ای الهجرة افضل * گفت گفتم کدام هجرت فاضلتر است * قال ان تهجر ما کره ربک * گفت ترک دادن تو چیز یرا که مکروه دارد آنرا پروردگار تو ورا ضي نیست ازان وکلام در بن معني سابقا گذشته است * قال فقلت * گفت عمرو بن عبسه چون ازین همه احکام وارکان اسلام برسیدم وجواب آن شنیدم آخر از جهاد که اعلی وارفع ارکان دین است پرسیدم پس گفتم * فای الجهاد افضل * پس کدام جهاد فاضل تر است * قال من عقر جواده واهریق دمه * گفت جهاد کسی که پی کرده شده اسپ نیک دوی وریخته شده خون او یعنی اسپ وسوار هر دو بکار رفت ولابد غایت سعي واجتهاد در مرد انکي وجهاد کرده باشد که باین مرتبه رسیده ونیز محض ثواب آخرت را برده واز غنیمت ومال دنیا پاک رفته ودنیا بدین نخورده وچون از افضل ارکان نماز پرسید افضل اوقات ورا نیز تحقیق کرد وغالبا مقصودش سوال از نماز شب وقیام آن بود * قال قلت ای الساعات افضل * گفت گفتم کدام یکی از اوقات یا کدام یکی از ساعتهای شب برای قیام فاضل تر است * قال جوف اللیل الآخر * گفت میان شب که در

جانب آخر است که آن دانک چهارم است یا پنجم و اگر ششم را نیز داخل دارند شامل کرد دسدس اخیر را نیز * رواه احمد
* وعن معاذ بن جبل قال سمعت رسول الله * گفت شنیدم پیغمبر خدارا * صلی الله علیه وسلم یقول * میگفت * من لقی الله * کسی که ملاقات
کند خدارا و پیش آید جناب عزت اورا * لایشرک به شیئا * در حالیکه شریک نمیگرداند باوی هیچ چیز را * ویصلی الخمس * و
بگزارد نمازهای پنجگانه را * ویصوم رمضان * و روزه دارد ماه رمضان را * غفرله * آمرزیده شود مر اورا گناهان او را * قیل یا رسول الله
نماز و روزه بجهت افضلیت و اشهریت و اعمیت آنها است یا رکوة و حج در بعضی وقت فرض نشده باشد یا نماز و روزه را در جناب فضل و کرم
الٰهی آن قدر شرف و عزت است که اگر چه گناهان کرده و ترک فرائض دیگر نموده باشد ببرکت این دو عبادت می بخشند این خاصیت
است و هنوز مشیت باقیست والله اعلم * قلت * گفتم * افلا ابشر هم * آیا پس بشارت ندهم مردم را * یارسول الله قال دعهم یعملوا *
فرمود بگذار مردم را که عمل کنند شرح این سخن سابقا گذشته است * رواه احمد * وعنه انه سأل النبی * و هم از معاذ روایت
است که وی پرسید پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم عن افضل الایمان * از فاضل ترین افراد ایمان و خصال وی * قال ان تحب لله *
گفت افضل صفات ایمان این است که هر گرا دوست داری برای خدا دوست داری * وتبغض لله * وهر گرا دشمن داری
برای خدا داری * وتعمل لسانک فی ذکر الله * ودر کار داری زبان خود را در یاد خدا * قال * گفت معاذ * وماذا * و بعد ازان چه کنم
یا بعد ازان چه میفرمائی یا دیگر افضل الایمان چیست * یارسول الله قال ان تحب للناس ما تحب لنفسک * گفت اینکه دوست داری
مر مردم را چیزی که دوست داری مر نفس خود را * وتکره لهم ما تکره لنفسک * و ناخوش داری مر ایشان را چیز یرا که ناخوش داری
مر نفس خود را یعنی خیر خواه همه باشی و بهیچ کس بد نیندیشی * رواه احمد *

* باب الکبائر وعلامات النفاق *

باب در بیان گناهان کبیره و نشانهای نفاق و گناه کبیره آنکه در شرع بر وی حدی تعیین یافته یا وعیدی واقع شده یا نهی از ان بدلیل
قطعی ورود یافته و موجب منک حرمت دین گشته و هر چه نه اینچنین بود صغیره است و مراتب کبیره متفاوت است بعض
بزرگ تر و شنیع تر از بعض وعددی چند از ان در احادیث ذکر یافته چنانکه بیاید و منحصر نیست در ان بلکه آن حضرت
صلی الله علیه وسلم انچه بر وی وحی شده بتقریب حاضران و سائلان بعضی ازان ذکر کرده و ذکر باقی بر وقت دیگر گذاشته و مولانا جلال
الدین دوانی در شرح عقائد عضدیه از بعض اصحاب شافعی آورده که کبائر اینست خون بناحق ریختن و زنا و لواطت کردن
و دزدی کردن و خمر و هر مسکری که در حکم خمر است خوردن و گوشت خوک تناول کردن و مال کسی بغصب گرفتن و کسی را بزنا دشنام
کردن و گواهی دروغ دادن و ربوا خوردن و روزهٔ ماه رمضان عمدا بیعذر شکستن و سوگند دروغ خوردن و قطع رحم کردن و مادر و پدر
مسلمان را بناحق رنجانیدن و از جنگ گریزان گشتن و مال یتیمان خوردن و در وزن و کیل خیانت کردن و نماز پیش از وقت
گزاردن و از وقت در گذرانیدن و زکوة منع نمودن و با مسلمانان ناحق جنگ کردن و دروغ بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
بربستن و صحابهٔ پیغمبر را رضوان الله علیهم اجمعین دشنام کردن و گواهی بیعدل دادن و رشوت گرفتن و میان مرد و زن جنگ انداختن
و سعایت نزد سلطان نمودن و امر معروف و نهی منکر عند القدرة ترک دادن و قرآن بعد از تعلم فراموش کردن و حیوانات را سوختن و زن را
بمرد بی سبب تن در ندادن و از رحمت خدا ناامید بودن و از عذاب وی ایمن شدن و اهانت اهل علم و حاملان قرآن کردن و با زن ظهار
کردن اینقدر ذکر کرده و بتفسیری که ذکر کرده شد بیشتر ازین است و شیخ ابن حجر مکی در ان کتابی نیک تصنیف کرده مسمی بزواجر
نسأل الله العافیة *

الفصل الاول *

عن عبد الله بن مسعود * روایت است از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه * عن النبی صلی الله علیه وسلم * قال قال رجل * گفت عبد الله بن مسعود که گفت مردی
* یارسول الله ای الذنب اکبر عند الله * کدام گناه بزرگتر و بدتر است نزد خداوند تعالی * قال ان تدعو لله ندا وهو خلقک * فرمود بزرگترین
گناهان که بالاتر از وگناهی نیست این است که بگردانی پروردگار عالم را مانند و همتا و حال آنکه تو میدانی که وی پیدا کرده ترا و اگر
نمیدانی فکر کن و بدان که پیدا کنندهٔ جز یک ذات نشاید تعالی کبریاؤه وند بکسر نون مانند شخص در ذات و صفات که مخالف بود
او را در افعال و احکام و ضد مخالف غیر مانند و حق تعالی را نه ضد است و نه ند و بت پرستان اگر چند بتان را مانند خدا و مخالف او تعالی

نمیدانند ونمیکویند ولیکن چون آنها را می پرستند وتعظیم میکنند کویا مثل ومانند او میدانند واعتقاد دارند که ایشان را از عذاب خدا وامي رهانند وبالجمله شرک سه قسم است در وجود ودر خالقیت ودر عبادت * قال ثم ای * کفت آن مرد پستر بعد از کفر کدام کناه بزرکتر است * قال ان تقتل ولدک خشیة ان یطعم معک * فرمود کناه بزرکتر بعد از کفر کشتن تست فرزند خود را از جهت ترس آنکه بخورد با تو یعني از خوف فقر در عهد جاهلیت این کار میکردند وبخوف فقر وعار اولاد صغار را می کشتند وقتل نفس مطلقا کبیره است ولیکن قتل اولاد باز بجهت خوف فقر که منافي توکل واعتقاد خالقیت پرودکار تعالی است کبیره تر وبدتر از این قید از این جهت کردیا بملاحظهٔ خصوص حال سائل اینچنین فرمود * قال ثم ای * کفت پستر کدام کناه بعد از قتل بزرک تر است * قال ان تزاني حليلة جارک * فرمود زنا کردن تست با زن همسایهٔ تو معني تقیید بر همان قیاس است که در قتل معلوم شد * فانزل الله تصدیقها * پس فرو فرستاد خدای تعالی برای تصدیق این احکام این آیت را که حق تعالی بدان مدح بندکان خاص خود میکند ومیفرماید * والذین لایدعون مع الله الها آخر * وآنکسانیکه نمی خوانند با خدای تعالی خدای دیکر را * ولایقتلون النفس التي حرم الله الا بالحق * وآنانکه نمی کشند ذاتی را که حرام کردانیده است خدای تعالی کشتن آن را مکر بحق شرع چنانکه حد وقصاص * ولا یزنون * وزنا نمی کنند * الآیة * تا آخر آیت که بیان شناعت وترتب عذاب بران می کند واز این آیت معلوم میشود که مقصود از حدیث بیان مطلق قتل وزنا است وآن قیدها برای تصدیق زیادت تشنیع وتقبیح یا رعایت خصوص حال سائل است چنانکه کفته شد * متفق علیه * وعن عبد الله بن عمر وقال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الکبائر * کناهان کبیره این کناهانند * الاشراک بالله * شریک کردانیدن است بخدا در وجود یا در عبادت ومراد بشرک کفر است بهر نوع که باشد وذکر شرک بجهت آن است که کفار مکه مشرک بودند وبتان را می پرستیدند ودر بعض مقامات که مسلمانان را منع از شرک واقع شده مراد ریا است یا نهي است از ارتداد * وعقوق الوالدین * دیکر رنجانیدن مادر وپدر مسلمانرا بناحق شرعي وظاهر حدیث دران است که رنجانیدن مادر وپدر علی الاطلاق کبیره باشد ولیکن مراد همان است که کفته شد بقرینهٔ احادیث دیکر ورنجانیدن پدر ومادر کافر بغیر آنچه موجب اخراج از کفر کردد درست نیست ورفق ومهربانی نمودن لازم است اسما بنت ابي بکر رضي الله عنهما بحضرت رسالت آمد وکفت یارسول الله مادرم نزد من آمده است روی مشرکه ومعرضه است از ایمان صلهٔ رحم کنم با وی فرمود بکن چنانکه در باب البر والصلة بیاید * وقتل النفس * دیکر کشتن کسی را بناحق * والیمین الغموس * دیکر از کناهان کبیره سوکند دروغ خوردن برچیزیکه کذشته است چنانکه کوید چنین کردم وکفتم ودر واقع نکرده است ونکفته یمین غموس بفتح غین معجمه این چنین سوکند را کویند وغمس بمعني غوطه دادن است واین شنیعه غوطه می دهد صاحبش را در کناه ودر آتش دوزخ وبعض کویند یمین غموس آنکه بدروغ سوکند خورد تا مال مسلمانی را ببرد و قید کذشته برای آن کرده شد که اکر برکار آینده سوکند خورد که چنین خواهم کرد ونکرد آنرا کفارت است کفارت بدهد واز بزه آن خلاص شود * رواه البخاری وفي روایة انس وشهادة الزور بدل الیمین الغموس * ودر روایت انس وشهادة الزور یعني کواهي دادن بدروغ واقع شده بجای الیمین الغموس * متفق علیه * پس حدیث مذکور بروایت عبد الله بن عمرو که در وی والیمین الغموس مذکور است از افراد بخاری است وبروایت انس که دران بجای والیمین الغموس وشهادة الزور است متفق علیه است * وعن ابي هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اجتنبوا السبع الموبقات * یکسو شوید وترک دهید هفت خصلت را که ملاک کنند کانند * قالوا * کفتند صحابه * یا رسول الله وما هن * وچه چیزاند وکدام اند آن هفت خصلت * قال * کفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم * الشرک بالله * شرک آوردن بخدا * والسحر * وجادوی کردن وتعلیم وتعلم سحر نیز همین حکم دارد وبعض کویند که آموختن اورواست تا دفع سحر از خود تواند کرد وخیالي در حاشیهٔ شرح عقائد کفته که سحر کردن کفر است باتفاق وجماعهٔ از صحابه وغیر ایشان برانند که ساحر را باید کشت وبعض می کویند که اکر سحر بموجبات کفر باشد باید کشت اکر از ان توبه نکند وکهانت وتنجیم وپرسیدن کاهن ومنجم ورمل وشعبده وتعلیم کردن ومزد کرفتن بران همه حرام است * وقتل النفس التي حرم الله الا بالحق * وکشتن ذاتی که حرام کردانیده است خدای تعالی مکر بحق * واکل الربوا * وخوردن ربا * واکل مال الیتیم * وخوردن مال یتیم * والتولي یوم الزحف * وپشت دادن در روی کردانیدن

وزرجنگ کافران زحف جنبیدن ورفتن برمقعل چنانکه کودک رود ونام لشکر اندیشه بلشوی دشمن که ذروفتن بمشقت واز دحام مشابه بزحف است وگریختن وپشت دادن یک مسلمان از دو کافر کبیره است واز زیادة براین حرام نیست ودر اینجا اسلام گریختن یک مسلمان از دو کافر حرام بود وبعد ازان تحقیقی واقع شد وبرد وقراریافت * وقذف المحصنات المؤمنات الغافلات * واز کبائر است دشنام دادن بزنا بزنان پارسا مسلمانان غافل از بدکار وازوحد قذف هشتاد تازیانه است واین مسئله مفصلا بتفصیل مذکور است از انجا باید جست * متفق علیه * وعنه قال قال رسول الله * وهم از ابی هریره روایت است که گفت گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم لا یزنی الزانی حین یزنی وهو مؤمن * زنا نمی کند زناکننده در ان هنگام که زنا میکند وحال آنکه مؤمن است یعنی زانی در وقت زناکردن مسلمان نیست مراد نفی ایمان کامل است وزجر وتشدید است برارتکاب زنا ومبالغه است در نفی ازان * ولا یسرق السارق حین یسرق وهو مؤمن * ودزدی نمی کند دزدی کننده هنگامیکه دزدی میکند وحال آنکه اومؤمن است * ولا یشرب الخمر حین یشربها وهو مؤمن * ونمی نوشد شراب را کسی هنگامی که می نوشد وحال آنکه اومؤمن است * ولا ینتهب نهبة یرفع الناس الیه فیها ابصارهم حین ینتهبها وهو مؤمن * وغارت نمیکند کسی غارت کردنی که برمیدارند مردم بسوی غارت کننده در ان غارت کردن چشمهای خود را ونگران می مانند در ان یعنی آشکارا غارت میکنند چنانکه مردم در وی می نگرند ومی نالند وقدرت بر دفع آن ندارند وحال آنکه وی مؤمن است غارت کردن مال معصوم حرام است خصوصا باین صفت وبرین حالت ونهبه بفتح نون بمعنی غارت کردن وبضم آن مال غارت کرده شده ودر حدیث هرد ومعنی محتمل است * ولا یغل احدکم حین یغل وهو مؤمن * وخیانت نمی کند یکی ازشما از غنیمت هنگامی که خیانت میکند وحال آنکه اومؤمن است غلول خیانت از غنیمت ودزدیدن ازان پیش از قسمت وبمعنی مطلق خیانت نیز آمده وسابقا در خطبت گذشت که لا ایمان لمن لا امانة له * فایاکم ایاکم * پس دور دارید دور دارید خود را ازین گناهان مذکور * متفق علیه وفی روایة ابن عباس * ودر روایت ابن عباس این عبارت نیز آمده * ولا یقتل حین یقتل وهو مؤمن * ونمی کشد هیچکس هنگامی که میکشد وحال آنکه اومؤمن است * قال عکرمة قلت لابن عباس * گفت عکرمه که خادم رمولی وکاتب ابن عباس بود وراوی از واست گفتم مرابن عباس را * کیف ینزع الایمان منه * چگونه کشیده میشود ایمان از بن شخص * قال هکذا * گفت ابن عباس انچنین کشیده میشود * وشبک بین اصابعه ثم اخرجها * پس تشبیک کرد ابن عباس میان انگشتان خود ودیگر بکرد آورد انگشتان را پستر بیرون آورد انگشتان را از یکدیگر از برای نمودن صورت برکشیدن ایمان که نخست مخلوط ممزوج بود باذات آدمی پس ازان برآمد * فان تاب عاد الیه * پس اگر توبه کرد وبرگشت ازان معصیت بازمیکرد ایمان بسوی وی * وشبک بین اصابعه * وبازد یکدیگر درآورد انگشتان را برای نمودن صورت عود وظاهر این حدیث آنست که عود ایمان بعد از توبه ازمعصیت است مگر آنکه مراد از توبه معنی لغوی وی باشد که رجوع وبرگشتن است چنانکه در آخر فصل ثانی از حدیث ابی هریره بیاید که چون بیرون آید ازان عمل بازمی آید ایمان * وقال ابوعبدالله * وگفته است بخاری در توجیه این حدیث وتطبیق وی بمذهب اهل سنت وجماعت وابوعبدالله کنیت بخاری است علیه الرحمة * لا یکون هذا مؤمنا تاما * نمی باشد این شخص گناه کار مسلمان کامل * ولا یکون له نور الایمان * ونمی باشد مرازرا درین حالت نورانیت ایمان که مراد بدان کمال اواست * هذا لفظ البخاری * این عبارت که گفته شد عین عبارت بخاری است وبا بن معنی ظاهر شد که عمل نزد وی داخل حقیقت ایمان نیست بلکه موجب کمال اواست وباطل شد که بعض مردم گمان می برند که عمل نزد محدثین جزو ایمان است وابن عبارت می آرند که الایمان تصدیق بالجنان واقرار باللسان وعمل بالارکان این عبارت صحیح است اما معنی ایمان کامل است نزد اینشان ونزد همه اهل سنت وجماعت واین سخن زاد رمواضع دیگر مشروح ترومدلل تر ازین گفته ایم * وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم آیة المنافق ثلث * نشان منافق سه خصلت است * زاد مسلم * زیاده کرده است مسلم این عبارت را * وان صام وصلی وزعم انه مسلم * واگرچه روزه میدارد ونماز میگزارد وگمان میبرد ومیگوید که من مسلمانم * ثم اتفقا * پستر بعد از اختلاف بخاری ومسلم بزیادت ونقصان این عبارت اتفاق دارند ودر روایت این سه چیز که آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن را نشان منافق گفته است * اذا حدث کذب * چون سخن گوید دروغ گوید * واذا وعد اخلف * وچون وعده کند خلاف کند ووفا نکند بانچه

وعده كرده است مكر بجهت ضرورتي كه پيش آيد وگفته اند كه اين نزد تقل بزرگ است كه وعده كند به نيت خلاف و وفاي وعده از مكارم اخلاق است و تفصيل آن در باب الوعد بيايد * واذا اؤتمن خان * وچون با امانت نهاده شود چيزي يا سخني نزد وي واعتماد كرده شود بر وي خيانت كند اين سه خصلت را نشان منافق داشت مجتمع يا تنها تنها و بر هر تقدير صاحب اين خصال بحقيقت منافق نيست بلكه مراد آنست كه اين صفات لايق منافقان است وسزاوار بحال مسلمانان آنست كه از ينها پاك ومبرا باشند چه درينها باطن مخالف ظاهر است چنانكه منافق را دل باز بان يكي نيست و مسلمان را بايد كه باين صفات عادت نكند ومصر بر ان نباشد تامبادا بدان خو كند ورفته رفته بحقيقت نفاق كشد وبالجمله وجود علامات نفاق مستلزم وجود نفاق نيست وبحقيقت مراد انذار و تحذير مؤمنان است از اتصاف باين صفات و تشديد و تغليظ است بر آنكساني كه اين صفات دارند وبعض گفته اند كه باين كلام آنحضرت صلى الله عليه وسلم نشان داد صحابه را براشخاص منافقان كه در زمان آنحضرت بودند صلى الله عليه وسلم بذكر صفات ايشان تا اجتناب كنند و پرحذر باشند از صحبت ايشان وتعيين باعيان اسمانكردتا فضيحت نه شوند وباعث هيجان شر نگردد از ينجا معلوم ميشود كه در مؤمنان صحابه اين صفات نبود ووجه اول ظاهرتر است * متفق عليه * وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اربع من كن فيه * چهار خصلت اند كه هر كس كه باشند اين چهار خصلت در وي * كان منافقا خالصا * باشد آنكس منافق ساده بي آميزش ايمان * ومن كانت فيه خصلة منهن * وهر كه باشد در وي يك خصلت از اين چهار خصلت * كانت فيه خصلة من النفاق * باشد در وي يك خصلت از نفاق وبهمين قياس دو وسه * حتى يدعها * تا آنكه بكند آن خصلت را وآن چهار خصلت اين است * اذا اؤتمن خان * چون امانت سپرده شود واعتماد كرده شود بر وي خيانت كند * واذا حدث كذب * وچون سخن كند دروغ گويد * واذا عاهد غدر * وچون عهد بندد بشكند عهد شكستن نزد يك بمعني خلاف وعده كردن است وفردي خاص از واست * واذا خاصم فجر * وچون جدل كند و پيكار كند باهم دروغ گويد و سركشي ورزد و تباهي كند * متفق عليه * وعن ابن عمر * رضي الله عنهما * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل المنافق كالشاة العائرة بين الغنمين * حال منافق ومثال او مانند گوسپندي است مائل ومتردد ميان دو گله گوسفند * تعير الى هذه مرة * تردد ميكند و ميرود بسوي اين گله يكبار * والى هذه مرة * بسوي اين گله ديكر بار ديگر چنانكه منافق گاهي بجانب طائفه مي آيد وگاهي بجانب طائفه ديگر ميرود و دروغي ميكند و در اصل عائرة مادة شتر را ميگويند كه ميگردد تا نري يا بد كه بروي برجهد * رواه مسلم * الفصل الثاني

عن صفوان بن عسال * بفتح عين و تشديد سين مهملتين صحابي است ساكن كوفه وحديث او در ايشان است دوازده غزوه همراه آنحضرت حاضر شده گويند كه عبد الله بن مسعود از وي روايت دارد رضي الله عنه * قال قال يهودي لصاحبه * گفت صفوان كه گفت يهودي مر يار خود را * اذهب بنا الى هذا النبي * به برما را بسوي اين مردي كه دعوي پيغمبري ميكند و مردم او را پيغمبر ميدانند * فقال له صاحبه * پس گفت مر او را يار او * لا تقل نبي * مگو كه پيغمبر است * انه لو سمعك * بدرستي كه وي اگر بشنود اين كلمه ترا * كان له اربع اعين * هر آئنه باشد مر او را چهار چشم كنايت است از غايت سرور و خوشحالي چه سرور و شادي در قوت باصره بيفزايد وچون غم و محنت بر دل عالم در نظر تاريك گردد وچون خوشي و شادي آيد روشن نمايد اينچنين گفته اند در شرح اين كلام وممكن است كه گفته شود والله اعلم كه مراد آن است كه اگر اين كلمه را مي شنود منتظر و اميدوار ظهور امر و وجود اتباع ميگردد چه هر كه انتظار دارد نگران ميباشد چنانكه گويند چشم من در راه انتظار تو چهار است * فاتيا رسول الله * پس آمدند آن مرد و يهودي پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم فسأله عن تسع آيات بينات * پس پرسيدند آن حضرت را صلى الله عليه وسلم از نه آيت ظاهر و پيدا آنچه متبادر بفهم ميرسد آنست كه مراد باين تسع آيات بينات معجزات موسي عليه السلام باشد چنانكه فرمود ولقد اتينا موسى تسع آيات بينات يعني يد بيضا وعصا و امثال آن كه در تفاسير بيان كرده اند وليكن آنچه در حديث در جواب ايشان مذكور است احكام اند كه همه اديان وملل را شامل اند پس بعض ميگويند كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم در جواب اشارت كرد كه سوال از معجزات چه ميكنيد از احكام دين كنيد كه اتم و اهم است و اين روش جواب را اسلوب حكيم گويند چنانكه در علم بلاغت مفسر گشته

است وبعض گويند كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم بعد از ذكر معجزات كه جواب آنها شود احكام دين نيز زيادة كرد براى انذار وارشاد وى آن را بجهت شهرت ذكر نكرد وبعض گويند مراد بآيات بينات همين احكام است چه احكام شرع علامت ونشاندن براسعادت كسى كه بدان عمل كند وشقاوت آنكه عمل نكند واين احكام ظاهر ومبين ومشهور اند در جميع ملل * نقال رسول الله * پس گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم لاتشركوا بالله شيئا * شريك نكرد انيد بخدا چيزيرا * ولا تسرقوا * ودزدى نكنيد * ولا تزنوا * وزنا نكنيد * ولا تقتلوا النفس التي حرم الله الا بالحق * ونكشيد ذاتى را كه حرام كرد انيده است خداى تعالى كشتن او را مگر بحق شرع * ولا تمشوا ببرئ * ونبريد شخصى را كه پاك وبيزار است از آنچه تهمت ميكنيد او را ونرسانيد تيغ او را بدل دوغ * الى ذى سلطان * بسوى كسى كه خداوند سلطنت وقوت وزور است * ليقتله * تا بكشد او را بيكناه وآزار رسانيد وظلم كند چنانكه نزد سلاطين يكى را ميگيرانند وبكشتن ومصادره ميدهند * ولا تسحروا * وسحر نكنيد * ولا تأكلوا الربوا * وربوا نخوريد * ولا تقذفوا محصنة * ودشنام بزنا نكنيد زن پاك پارسارا * ولا تولوا الفرار يوم الزحف * وپشت نديد وروى نكرد انيد از براى گريختن روز جنگ كافران تا اينجا اين نه حكم كه همه ملتهار اشامل است تمام شد بعد از بيان آن حكمى ديگر زيادة كرد كه مخصوص به يهود است وفرمود * وعليكم خاصة اليهود * وواجب است برشما كه يهوديد بخصوص * ان لا تعتدوا في السبت * كه تجاوز از حد نكنيد وبيفرماني نورزيد در شكار كردن روز شنبه كه نهى كرده اند شما را ازان وگويند كه سائلان وى حكم براى سوال مهيا ساخته ودهن را كه مخصوص بايشان است در دل مضمر داشته آمدند واز نه حكم بصريح سوال كردند پس آنحضرت صلى الله عليه وسلم آن نه را ذكر كرد وهم را كه مضمر داشته بودند باين عبارت جد اكشف فرمود ازين جهت بوسه بردست وپاى شريف دادند * قال * گفت صفوان * نقبلا يديه ورجليه * پس بوسه دادند آن دو يهودى هر دو دست وهر دو پاى آن حضرت را صلى الله عليه وسلم * وقالا نشهد انك نبي * وگفتند گواهى ميدهيم كه تو پيغمبرى صلى الله عليه وسلم يعني دانستيم وشناختيم ترا به پيغمبرى چنانكه يهود ميدانستند واين شهادت ايماني نيست كه اذعان وقبول باوى باشد بلكه اظهار علم ومعرفت است كه داشتند وايمان تنها معرفت نيست بلكه تصديق بايد چنانكه در محل خود تحقيق يافته است واز اينجهت * قال * گفت آن حضرت صلى الله عليه وسلم * فما يمنعكم ان تتبعوني * پس چه باز ميدارد شما را ازين كه اذعان وقبول نمائيد ومتابعت كنيد مرا * قالا ان داؤد * گفتند آن دو مرد كه داؤد پيغمبر * عليه السلام دعا ربه ان لا يزال من ذريته نبي * دعا كرد پروردگار خود را كه هميشه خواهد بود از فرزندان وى پيغمبرى تا روز قيامت ولابد دعاى وى مستجاب شده باشد پس البته پيغمبرى از فرزندان داؤد مبعوث خواهد شد ويهود تابع وى خواهند شد وهمه ايشانرا غلبه وشوكت خواهد بود * وانا نخاف ان تبعناك ان تقتلنا اليهود * وما مى ترسيم كه اگر متابعت كنيم ترا وبگذاريم دين يهود را بكشند ما را يهود واين افترائى محض است از يهود نابهود كه كذب وافتراشيمة مستمرة ايشان است ومركز داؤد عليه السلام اين دعا نكرده است ودر خواسته چگونه درخواهد ووى در توريت وزبور خوانده است كه محمد صلوات الله وسلامه عليه خاتم النبيين است ودين وى ناسخ تمامة اديان وبعض گويند كه يهود قائل بودند به نبوت آن حضرت صلى الله عليه وسلم بعرب خصوصا وآن حضرت را نبي الاميين ميخواندند ودر اينجا نيز ملزم ميشوند چه در دروغ بر پيغمبر زوانباشد وآن حضرت صلى الله عليه وسلم خود دعوى كرد كه من فرستاده شده ام بكافة ناس پس لازم آمد تصديق وى ايشان را * رواه الترمذي وابوداؤد والنسائي * وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلث من اصل الايمان * سه خصلت است از جملة اصول ايمان وقواعد آن كه اگر نباشند بناى ايمان از پاى در افتد واز يبخ بركنده شود * الكف عمن قال * يكى ازان سه چيز باز ايستادن از كسى كه گفت * لا اله الا الله لا تكفره بذنب * بيان كف است يعنى كافر مدان وحكم آنرا كه اين كلمه گويد بسبب گناهى كه صادر كرده از وى اگرچه كبيره باشد ودرين رد است مر قول خوارج را كه گويند مؤمن بارتكاب معصيت اگرچه صغيره بود كافر گردد * ولا نخرجه من الاسلام بعمل * وبيرون ميارو حكم مكن به برآمدن او از مسلماني بهر عمل بد كه بكند ودرين رد است مر قول معتزله را كه گويند بنده بارتكاب كبيره بيرون مى آيد از اسلام اگرچه در نمى آيد در كفر وايشان واسطه اثبات كنند در ايمان وكفر وگويند كه مرتكب كبيره نه مؤمن است ونه كافر وفاسق را قسمى ثالث دارند غير مؤمن وكافر * والجهاد ماض مذ بعثني الله * ديگر از اصول

دين است كه كارزار كردن بكفار دائم ومستمر است از انكاه كه برانگيخته وفرستاده است مرا خداى تعالى وامر كرده است بجهاد * الى ان يقاتل آخر هذه الامة الدجال * تا آنكه كارزار كنند آخرين اين امت در آخر زمان دجال را وبعد از خروج دجال يا جوج ماجوج بر آيند ومجال كارزار با ايشان تنك كردد وبى احتياج بكارزارناني شوند وبعد ارفناى ايشان هيچ كافرى بر روى زمين نماند وشريعت جهاد منهي كرد د * لايبطله جور جائر ولا عدل عادل * باطل نميكرداند وجوب جهاد راجور سلطان جائر وعدل سلطان عادل يعني جايز نيست ترك جهاد اكرچه بادشاه ظالم وفاسق باشد وبهرحال واجب است موافقت وى وبرآمدن باوى از براى جهاد واكر كفته شود كه جور جائر محل آن است كه مبطل كردد اما ابطال عدل عادل متصور نيست پس نفي آن چه فائده دارد جوابش آن است كه مقصود استواى مرد وحالت است يعني همچنانكه عدل مبطل نيست جور نيز همين حكم دارد يا آنكه چون عدالت موجب امن واسان وعدم خوف از كفار وعدم احتياج بغنائم است مجاى آن است كه از جهاد بنشينند ومحتاج بدان نشوند از اينجهت فرمود ولا عدل عادل فافهم * والايمان بالاقدار * سوم اصل دين ايمان آوردن است بنفاذ برات الهي واعتقاد آنكه هرچه در عالم ميرود بقضا وقدر واست تعالى * رواه ابو داؤد * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا زنى العبد خرج منه الايمان * چون زنا ميكند بنده بيرون مي آيد از وى ايمان * فكان فوق راسه كالظلة * پس مي باشد ايمان بالاى سروى مانند سايبان وظله بضم ظاى معجمه هرچه سايه كند ترا مثل ابر باخيمه ياسقف ومانند آن واين صورت مثالى است مر ايمان را وهر چيز را در ان عالم مثالى است چنانچه از اجسام لبن مثال علم است وكوسفند مثال موت وظله مثال ايمان سيوطي در رسائل خود تحقيق آن كرده واحاديث وارده دران آورده جمله ازان درشرح دكركرده شده است ودر تمثيل ايمان بدان اشارت است كه اكرچه بنده بجهت كناه از حكم ايمان ونور انيت وى برآمده است وليكن هنوز در پناه وسايهٔ حمايت اوست ومطلقا از وى مفارق نشده كه باز نيايد چنانكه فرمود * فاذا خرج من ذلك العمل * پس چون بيرون مي آيد بنده وفارغ ميكرد د ازان عمل زشت كه زنا است ودر تعبير بعمل تلويح است كه حكم جميع اعمال همين است چه زنا وچه غير زنا * رجع اليه الايمان * باز ميكرد دومي آيد بسوى بنده ايمان * رواه الترمذى وابو داؤد *

الفصل الثالث * عن معاذ قال اوصاني رسول الله * كفت معاذ انرا فرمود مرا پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم بعشر كلمات * بده سخن * قال لاتشرك بالله شيئا * كفت انباز مكردان بخدا چيزى را وهكر كلمهٔ كفر را * وان قتلت وحرقت * اكرچه كشته شوى وسوخته شوى چون مقام معاذ رفيع بود وصيت كرد او را باخذ عزيمت ومبالغه فرمود دران ودكر انرا برخصت نيز اذن كرد * ولا تعقن والديك * ومرنجان پدر ومادر خودرا وهكن خلاف فرمودهٔ ايشان ما دام كه آن فعل مباح باشد * وان امراك ان تخرج من اهلك ومالك * اكرچه فرمايند ترا به بيرون آمدن از زن وفرزند ومال وكفته اند اين مبالغه وتاكيد است درين باب وواجب نيست بيرون آمدن ازان ازجهت هرج * ولا تتركن صلوة مكتوبة متعمدا * وترك مكن نماز فرض را ديده ودانسته * فان من ترك صلوة مكتوبة متعمدا * زيرا كه كسى كه ترك كند نماز فرض را بعمد * فقد برئت منه ذمة الله * پس بتحقيق بيزار شد ودور شد ازوى عهد خدا كه بامن وامان مومنان ثابت شده است وظاهر حديث وجوب قتل تارك صلوة است وهمين است مذهب شافعي وبعض آئمهٔ ديكر ودر مذهب حنفيه ومالكيه اورا بايد زدو تعزير كرد وبند وزندان فرمود وكفته اند كه صحابه هيچ كناهكارى را متهم بكفر نميداشتند مكر تارك صلوة را * ولا تشربن خمرا * والبته منوش خمر را * فانه راس كل فاحشة * پس بدرستي كه شراب خوردن سر هر كناه وبدكاريست چه مدار ايمان وطاعت بر عقل است چون عقل رخت همه رفت نعوذ بالله من ذلك * واياك والمعصية * ودور دار خودرا از كناه وبپرهيز ازان * فان بالمعصية حل سخط الله * زيرا كه بكناه كارى فرود مي آيد خشم وبي رضاى آلهي * واياك والفرار من الزحف * ودور دار خودرا از كريختن از جنك كافران * وان هلك الناس * اكرچه هلاك شوند مردم اين نيز مبالغه است وقاعده همان است كه سابقا كفته شد كه يك مسلمان از پيش دوكافر نكريزد * واذا اصاب الناس موت وانت فيهم * وچون برسد مردم را مرك از وبا وطاعون وحال آنكه تو در ايشاني * فاثبت * پس برجاى خود باش وبيرون مرو وحكم آن است كه در شهرى كه وبا پيدا كردد ازانجا بيرون نبايد رفت واز جاى ديكر بآن شهر هم نبايد شد وكريختن از طاعون معصيت است ودر حكم فرار از زحف است واكر اعتقاد كند كه اكر نكريزد البته مى ميرد واكر بكريزد البته بسلامت مي ماند كافر كردد نعوذ بالله من ذلك * وانفق على عيالك من طولك * وصرف

کن برعیال خود از زیادتی مال خود بالا ی نفقهٔ واجب که برکردن تست * ولا ترفع عنهم عصاک ادبا * و برمدار از ایشان عصای خود را و بزن ایشان را برای ادب * واخفهم فی الله * وبترسان ایشانرا ازجهت حق خدا * رواه احمد * وعن حذیفة قال انما النفاق کان علی عهد رسول الله * حذیفة بن الیمان صحابی کبیر عظیم الشان است صاحب سر رسول الله صلی الله علیه وسلم ونزد او بود علم منافقین رضی الله عنه گفت نفاق نبود مگر در زمان پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم واما الیوم * اما امروز در زمان ما * فانما هو الکفر او الایمان * پس نیست مگر کفر یا ایمان یعنی در زمان شریف آنحضرت آدمیان سه قسم بودند مؤمن وکافر ومنافق وحکم شریعت در ان زمان آن بود که منافقان را در حکم مسلمانان میداشتند وسترحال ایشان می نمودند وتعرض باحوال ایشان نمی کردند ازجهت حکمتها ومصلحتها که در ان بود اما الآن آن حکم نماند واگر فرضا ظاهر شود وثابت گردد که یکی نفاق میکند وپنهان کفر می ورزد اورا قتل میکنیم واحکام کفر بر وی اجرا مینمائیم * رواه البخاری * باب فی الوسوسة وسوسه در اصل لغت آواز نرم وآواز پیرایهٔ زنان مثل خلخال وجز آن واندیشهٔ بد ومراد اینجا حدیث نفس وشیطان است از افکار فاسده وخواطر رديه که باعث گردد برکفر ومعصیت وانچه باعث بر ایمان وطاعت گردد آنرا الهام خوانند ووسواس بفتح واو وکسر نیز هم باین معنی است وبمعنی شیطان نیز آمده وکریمهٔ من شر الوسواس را بعض بدان تفسیر کرده اند * الفصل الاول * عن ابی هریرة * رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تجاوز عن امتی * بدرستی که خدای تعالی درگذرانیده است از امت من * ما وسوست به صدورها * چیزیکه وسوسه کرد بدان چیز سینها ی ایشان * ما لم تعمل به * مادام که عمل نکرده بدان چیز * او تتکلم * یا نگفته یعنی عملی که نیاید کرد نفس وشیطان بدان وسواس میدهد و در خواطر میگذراند تا او را بکنند یا سخنی که نباید گفت در خاطر وسواس میکند تا بگویند نمی نویسند و بران مواخذه نمیکنند واین از خواص این امت مرحومهٔ محمد به صلی الله علیه وسلم است وامم دیگران بدان ماخوذ ومعاقب بودند * متفق علیه * وظاهر این حدیث آن است که بندهٔ بعزم معصیت ماخوذ نبود وباین رفته اند بعضی از علما وصواب آنست که بنده بر عزم معصیت ماخوذ است وتفصیل مقام آن است که انچه در نفس یکایک افتاد بی اختیار وآنرا هاجس نامند عفو است از همه امتها ازجهت عدم اختیار وچون در دل افتاد وباقی ماند ودر ساحت سینه جولان کرد آنرا خاطر خوانند این قسم هم عفو است از این امت واین فضل ورحمت مخصوص است بایشان برقیاس سهو ونسیان که آن نیز مرفوع است از این امت وبعد از جولان چون محبت والفت آن پیدا آمد وخواهش حصول آن وصول بدان حادث گشت آنرا هم گویند این امت را بر ین نیز مواخذه نیست وتا بعمل نیارند در نامهٔ اعمال نمی نویسند بلکه اگر قصد کرد پس باز داشت نفس را حسنه در برابر آن می نویسند واینجا قسمی دیگر است که نام آن عزم است وآن قرار داد نفس است بر معصیت وجزم بران چنانکه از جانب وی هیچ مانعی نیست جز آنکه در خارج اسباب آن مهیا نیست واگر مهیا گردد میکند البته بر ین قسم مواخذه است چه این قسم از اعمال قلب است چنانکه عقائد واخلاق ذمیمه وبندهٔ ماخوذ است بر اعمال قلب چنانکه بر اعمال جوارح اما باید دانست که عزم معصیت عین آن معصیت نیست که بران عزم دارد مثلا عزم زنا معصیت است وبندهٔ بران ماخوذ ولیکن زنا نیست ومواخذه بران مثل مواخذهٔ زنا نه بلکه در حد ذات خود معصیت است فروتر از پایهٔ زنا * وعنه قال * وهم از ابی هریرة روایت است که گفت * جاء ناس من اصحاب رسول الله * آمدند جماعهٔ از یاران پیغمبر صلی الله علیه وسلم * الی النبی * بسوی پیغمبر * صلی الله علیه وسلم فسألوه * پس پرسیدند آنحضرت را صلی الله علیه وسلم * انا نجد فی انفسنا * بدرستی که ما می یابیم در ذاتهای خود از وساوس وخواطر * ما یتعاظم احدنا ان یتکلم به * چیزیکه سخت بزرگ وبس گران ومکروه میدارد یکی از ما که بگوید وبر زبان آرد آنرا * قال * گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم * اوقد وجدتموه * ایا بتحقیق یافتید شما کراهیت وگرانی بر زبان آوردن آن چیز را در نفسهای خود * قالوا نعم * گفتند آری یافتیم * قال ذاک صریح الایمان * فرمود این گران یافتن ومکروه پنداشتن محض ایمان است زیرا که بجهت اعتقاد بطلان وقبح او وخوف وخشیت حق وتعظیم امر او است واین همه از آثار ونتائج ایمان است چه قبح پنداشتن معصیت چنانکه بر زبان نتوان آورد اثر صدق ایمان است * رواه مسلم * وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یاتی الشیطان احدکم * می آید شیطان بیکی از شما را این شیطان ابلیس باشد یا یکی از شیاطین که جنود واعوان

اويند بلكه اكثر عامتر از شيطان جن وانس دارند نيز ميشود چنانكه در حديث آينده مذكور گردد ودر حقيقت وسوسه واضلال مفوض بابليس است ومرجع ومدار اين كار او است * فيقول * پس مي گويد شيطان ووسوسه ميدهد * من خلق كذا من خلق كذا * كه پيدا كرد فلان چيز را كه پيدا كرد فلان چيز را ولا بد ميگويد در جواب شيطان پيدا كرد اين همه را پروردگار من * حتى يقول * تا بانجا ميرسد كه ميگويد شيطان * من خلق ربك * كه پيدا كرد پروردگار ترا * فاذا بلغه * پس چون برسد شيطان باين قول را * فليستعذ بالله * پس بايد كه پناه جويد يكي از شما بخدا از شر شيطان * ولينته * وبايد كه باز آيد از اين وسوسه وگفتگوي شيطان واز بحث و مجادله باوي وبرخاستن از مجلس وتغيير حالت نيز مؤثر است دران چنانكه در حالت غضب براي دفع نور نشاندن آتش آن گفته اند زيرا كه در مناظره ومحاجه بشيطان نتيجه باب وساوس ومزيد اثارت شر او است وتواند كه آن لعين بشبهات ومغالطات غالب آيد وقدرت برد نع آن نباشد پس جز استعاذه بجناب عزت حق جل وعلا وطلب دفع شر از وي وگريختن از اسم المضل باسم الهادي سبيل نبود واعلى اقسام استعاذه اشتغال برياضت وتزكيه وتطهير نفس از دنس تعلقات وتصفيهٔ قلب از نقوش اغيار است ومجرد استعاذه بزبان كافي نيست وليكن اين نيز مدد آن كار است پوشيده نماند كه سوال كردن كه من خلق الله بعد از تسليم آنكه خلق الله الخلق ظاهر الفساد است ومستلزم تناقض است زيرا كه هر چه موصوف به مخلوقيت است در تحت الله خلق الخلق در آمد بعد از ان نسبت خلق بالله تعالى وگفتن كه من خلق الله نامعقول ومتناقض است فافهم * متفق عليه * وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يزال الناس يتساءلون * هميشه هستند مردم كه سوال وگفتگو ميكنند بيكديگر بروجه مجادلت ومحاجت يا بانفس وشيطان بر طريق وسوسه وخواطر * حتى يقال هذا * تا آنكه گفته ميشود اين قول كه * خلق الله الخلق * پيدا كرد خدا خلق را * فمن خلق الله * پس كه پيدا كرد خدا را * فمن وجد من ذلك شيأ * پس كسي كه يابد از ين قول واز ين وسواس چيزي را * فليقل آمنت بالله ورسله * پس بايد كه بگويد از براي دفع آن ايمان آوردم بخدا كه منزه است از ان واز ايمان آوردم به پيغمبران او كه آورده اند تنزيهات او را از همه نقائص پس اينقول بجاي استعاذه وانتهاء است كه در حديث سابق مذكور شد از براي قطع راه مجادله ووسواس وطيبي گفته كه آن كلمهٔ كفر است پس واجب گردد تدارك آن بكلمهٔ ايمان اما پوشيده نماند كه كفر بر تقديري بود كه بطريق جد واعتقاد صادر گردد اما اگر بر طريق بحث ومناظره بايكديگر يا بروجه خطور ووسوسه بانفس وشيطان باشد كفر نبود پس لائق آن است كه سخن بروجه ترديد كرده شود وگفته شود كه اگر آن قول بطريق اعتقاد است پس قول وي آمنت بالله ورسله تجديد ايمان است واگر بطريق خطور ووسوسه است از براي دفع وسواس ورفع خذلان است وظاهر شق اخير است فافهم * متفق عليه * وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما منكم من احد الا وقد وكل به قرينه من الجن * نيست از شما هيچ يكي مگر آنكه بتحقيق گماشته شده است بر وي قرين ومصاحب وي از جنيان * وقرينه من الملائكة * وقرين ومصاحب وي از فرشتگان يعني هر آدمي را دو قرين است يكي جن كه كار بد ميفرمايد ودر وسوسه مي افكند او را بشر ديگر فرشتهٔ كه بكار نيك امر ميكند والهام مي نمايد بخير ودر بعض روايات آمده است كه زائيده نميشود آدمي زاد را فرزندي مگر آنكه زائيده ميشود از جن مانند آن وتوأم را همزاد وي ميگويند * قالوا وايا ك * گفتند صحابه وخود را نيز اراده ميكني وداخل مي داري درين عموم وترا نيز قرين از جن هست * يارسول الله قال * گفت آن حضرت صلى الله عليه وسلم * واياي * وخود را نيز داخل ابن حكم ميدارم ومرا نيز قرينه از جن هست * ولكن الله اعانني عليه * وليكن خداي تعالى ياري داد مرا وغالب گردانيد بروي * فاسلم * ابن لفظ را بدو وجه روايت كرده اند يكي برفع ميم بر صيغهٔ مضارع معلوم يعني چون اعانت كرد مرا حق سبحانه وتعالى بر قرين من از جن پس بسلامت مي مانم از شروي واز آفت وسواس وي ايمن ووي منقاد ومسخر من است دوم بفتح ميم بر لفظ ماضي يعني اسلام آورد قرين من واين دو احتمال دارد يكي آنكه اسلام بمعني استسلام وانقياد وفرمان برداري است واين معني راجع بوجه اول است ودر بعض رواياة بصريح استسلم نيز آمده ديگر آنكه اسلام بمعني ايمان است يعني مسلمان شد وايمان آورد قرين من از جن وهيچ محل استبعاد نيست در آنكه مولى تعالى حبيب خود را صلى الله عليه وسلم باين فضل وكرامت ممتاز ومخصوص گردانيده باشد وصاحب

نهايه گفته كه حديث كان شيطان آدم كافرا وشيطاني مسلما شامل اينمعني است * فلا يامرني الا بخير * پس امر نميكند مرا بهيچ چيز و در هيچ حال مگر به نيكي وطاعت * رواه مسلم * وعن انس * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الشيطان يجري من الانسان * بدرستي كه شيطان ميرود در آدمي * مجرى الدم * مانند رفتن خون در بدن وي مقصود جريان وسلوس وي در آدمي وبيان تصرف وتمكن اوست براغوا واز راه بردن او واغايت تصرف وتمكن واكر حمل بر ظاهر كنند كه وي بذات خود در بدن آدمي ميرود نيز دور نباشد چه شيطان از اجرام لطيفه است كه سريان او در اجسام كثيفه ممكن است چنانكه آتش وهوا وظاهر از تشبيه بجريان دم نيز همين معني است والله اعلم * متفق عليه * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من بني آدم مولود * نيست از فرزندان آدم هيچ زائيده شده * الا يمسه الشيطان حين يولد * مكر آنكه ميسايد بدست او را شيطان و مي خلاند در هنكامي كه زائيده مي شود چنانكه ايذا ميكند ودرد ناك ميكرداند اورا * فيستهل صارخا * پس آواز ميكند آن زائيده شده در حاليكه فرياد ميزند ومي نالد وكريه ميكند * من مس الشيطان * از دست سودن شيطان يعني اين كريه كه ميكند بجهة در هنكام زائيده شدن باين سبب است وغرض آن لعين ازين مس تباه كردانيدن فرزند است از فطرت اسلام ودر آوردن او در ضلالت وفساد در وجود وي * غير مريم وابنها * جز مريم وپسر وي كه عيسى عليه السلام است كه اين هر دو تن از مس شيطان وافساد منزه ومطهر بودند از جهت دعاى مادر مريم اورا وذريت او را از شر شيطان وقبول كردن پروردكار تعالى وتقدس دعاى او را كه گفت واني اعيذها بك وذريتها من الشيطان الرجيم وتفرد عيسى ومادر وي بعصمت ازين مس دلالت نمي كند برفضل ايشان بر حضرت سيد المرسلين صلى الله عليه وسلم چه مر آنحضرت را فضائل ومعجزات وكرامات است كه هيچ يكي از انبيارا نيست وتواند كه در مفضول صفتي باشد كه در فاضل نبود چنانكه مشهور است كه فضل كلي منافي فضل جزئي نبود كفت بنده ضعيف مقصر راين سطور صواب آن است كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم مستثنى است از عموم بني آدم وآنحضرت خبر ميدهد از احوال عموم فرزندان آدم جز خود ومقام او در طهارت ارفع واعلى است از انكه شيطان را در هنكام ولادت بوى دست تصرف رسد وبعضى از شارحان كفته اند كه متكلم از عموم كلامي كه ميكويد در صور وارات خارج مي باشد وذوق وحال قرينه است بران، اين سخن مؤيد آنست كه كفتم والله اعلم * بيت * دامن اجلال آن زركى نهال باغ دين * برتر آمد زين كه بروى دست نامحرم رسد * متفق عليه * وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم * وهم روايت از ابي هريرة است رضي الله عنه كه كفت كفت آن حضرت صلى الله عليه وسلم * صياح المولود حين يقع نزغة من الشيطان * آواز كردن وناليدن فرزند هنكامي كه بيرون مي افتد از شكم مادر خلاف نيست از شيطان ونزغه بفتح نون وسكون زاى وبغين معجمه خلانيدن نيز ود رخستن بچوب آيد وبمعني فساد واغوا نيز آيد * متفق عليه * وعن جابر * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان ابليس يضع عرشه على الماء * بدرستي كه ابليس مي نهد تخت خود را برآب بجهت اظهار تكبر وتجبر وشوكت وسطوت اكر مراد نهادن تخت است بر روى آب پس نكاهداشتن حق تعالى آن را از باب مكر واستدراج است واكر بركنار آب است فلا اشكال * ثم يبعث سرايا ه يفتنون الناس * پس مي فرستد ومي فرستد ابليس فوجهاى خود را كه در بلا وفتنه مي اندازند مردم را سرايا جمع سريه بفتح سين مهمله وكسر راء وتشديد ياء پارهٔ از لشكر كه بدشمن بفرستند از پنج تن تا سه صد يا چهار صد وفتنه بمعني امتحان وآزمايش ودر اصل بمعني كداختن نقره وطلا است تا خالص كردد از آلايش ومال وفرزند ومحنت وراحت وكناه وعذاب وجز آنرا فتنه ازان كويند كه همه محل امتحان وآزمايش اند * فادناهم منزلة اعظمهم فتنة * پس نزديك ترين لشكريان شيطان از وى از روى قرب ومرتبه بزرك ترين ايشان است از روى فتنه وكم كردانيدن ودر محنت انداختن مردم را يعني هر كه فتنه انكيز ترنزد وى مقرب تر ومعتبر تر * يجيء احدهم فيقول * مي آيد يكى ازان شياطين بنزد ابليس پس ميكويد * فعلت كذا وكذا * كردم من چنين وچنين كارى وفتنه * فيقول ما صنعت شيئا * پس مي كويد ابليس نكردى چيز يرا نسا ختي تو كار يرا * قال * كفت آن حضرت صلى الله عليه وسلم يا جابر بروايت آن حضرت صلى الله عليه وسلم * ثم يجيء احدهم فيقول * پستر مي آيد يكى از لشكريان او پس ميكويد * ما تركته حتى فرقت بينه وبين امرأته * نكذاشتم آن فرزند آدم را تا آنكه جدا انكندم ميان وى وميان زن وى * قال فيدنيه منه * پس نزديك مي كرداند ابليس آن لشكرى خود را از خود * ويقول نعم انت * ومي كويد

نيكو يار ومددكار منى تو * قال الاعمش * گفت اعمش كه راوى اين حديث است از جابر * اراه قال * گمان من برم من جابر را كه گفت اين لفظ را كه * فيلتزمه * پس در كنار ميگيرد ابليس آن لشكرى خود را و اين لفظ را جا برزياده بر فيه نيه گفت يا بجاى او گفت مرد و احتمال دارد * رواه مسلم * اكنون در معنى تفريق ميان مرد و زن وجه تحسين ابليس مر آن را گفته اند كه مراد بتفريق جدائى اند اختن بطلاق باشد است تا زن برشوى حرام گردد و وطى كه كند حرام افتد و فرزندى كه بزايد حرام زاده باشد پس زنا و اولاد زنا بر روى زمين بيشتر شوند و فساد كنند و معصيتها ورزند و باعث خرابى عالم و خوارى بنى آدم گردد در دنيا و آخرت اين چنين گفته اند در توجيه اين كلام و ممكن است كه گفته شود مراد به تفريق ايقاع عداوت و خصومت و جنگ و جدال باشد ميان زنان و مردان تا از يكديگر جدائى ورزند و فرزند ان جماع نكنند و فرزند ان بسيار نيابند و موجب قطع نسل باقلت اولاد آدم گردد و الله اعلم

* وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الشيطان قد ايس من ان يعبده المصلون في جزيرة العرب * بدرستى كه شيطان ناميد شد ازين كه پرستند او را نمازگزارندگان در جزيرهٔ عرب و زمين وى حد زمين عرب در طول و عرض در شرح بتفصيل و اختلافى كه در اين است نقل كرده ايم و زمين عرب را جزيره بآنجهت خوانند كه محيط است بوى دريائى فارس و روم و نيل و دجله و فرات * ولكن في التحريش بينهم * وليكن شيطان در مقام برغلانيدن و جنگ و خصومت انداختن است ميان اهل جزيرهٔ عرب و طمع و اميد دارد دران چنانكه بعد از ان حضرت صلى الله عليه وسلم در ميان امت حروب و وقائع افتاد * رواه مسلم * ماند آنكه معنى عبادت شيطان چيست و مراد بمصلين كيست تورپشتى گفته كه معنى عبادت شيطان كفر و ارتداد است و مراد بمصلين مؤمنان كه نماز بر پا ميدارند بعد ازان اشكال آورد كه بعضى از مؤمنان بعد ازان حضرت صلى الله عليه وسلم مرتد گشتند و تابع مسيلمهٔ كذاب شدند و براه كفر و عناد رفتند و جواب داده كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم نفرمود كه ايشان كفر و ارتداد نورزند بلكه خبر داد از نا اميد شدن شيطان ازين بجهت آنچه دريافت از شوكت و عزت و اجتماع و كثرت مؤمنان وليكن باوجود نا اميدى وى واقع شد پس منافاتى ميان اين حديث و آن قضيه نباشد يعنى مقصود آنحضرت صلى الله عليه وسلم اخبار است از آنكه دولت و شوكت اسلام بجاى رسد كه شيطان نا اميد گردد كه بعد ازوى ارتدادى واقع شود نه عدم وقوع ارتداد قطعا و اين تقرير خالى از بعدى نيست چه ظاهر و متبادر از نا اميد شدن شيطان عدم وقوع آنست و كنايت است ازان و طيبى گفته كه مراد بمصلين مؤمنانند و مراد بعبادت شيطان عبادت اصنام و اگرچه اصحاب مسيلمه و مانعى الزكوة براه ارتداد رفتند اما عبادت اصنام نكردند انتهى و ممكن است كه گفته شود معنى اين حديث اخبار است بعدم تبدل دين و انهدام قاعدهٔ اسلام و عود بملت كفر و اشراك بر سبيل استمرار و دوام چنانچه قبل از بعثت بود و اين منافات ندارد با ارتداد كسى كه مرتد گشت بلكه اگر عبادت اصنام كند نيز منافات ندارد والله اعلم

الفصل الثاني * عن ابن عباس * رضي الله عنهما * ان النبي * روايت است ازابن عباس بدرستيكه پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم جاءه رجل * آمد او را مردى * فقال * پس گفت آن مرد * اني احدث نفسي بالشيء * بدرستى كه من سخن ميگويم نفس خود را بچيزى از وسوسه * لان اكون حممة احب الي * هر آينه اين كه من انگشت شوم دوست داشته شده تر است بسوى من * من ان اتكلم به * از تكلم كردن من بدان چيز كه حديث ميكنم بانفس و برزبان آوردن آنرا حممه بضم حا و فتح هردو و ميم انگشت و حمم جمع وى يعنى اگر من بسوزم و مانند انگشت خاكستر و سياه و نابود شوم به كه آن سخن زشت كه در ضمير دارم برزبان آرم * قال * گفت آن حضرت صلى الله عليه وسلم * الحمد لله الذي رد امره الى الوسوسة * حمد مر خدائى را كه باز گردانيد امر آن مرد را يا امر شيطان را كه در نفس وى انداخته بود بسوى وسوسه يعنى بوسوسه آورد و بهمين قدر كه رد كردانيد امر او را نكذاشت كه عمل كند بدان و برزبان آرد آنرا نا مواخذه ميشد ازو بران * رواه ابو داؤد * وعن ابن مسعود * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان للشيطان لمة بابن آدم * بدرستى كه مر شيطان را لمة است بفرزند آدم * وللملك لمة * و مر فرشته را نيز لمة است بوى و لمه بفتح لام و تشديد ميم از الم است بمعنى فرود آمدن و نزديك شدن و رسيدن يعنى هم شيطان بااواست و هم فرشته و هردو را جا و كار راست * فاما لمة الشيطان فايعاد بالشر * فاما كار شيطان ترسانيدن است بيدى و گفتن كه اگر اين كار خير كردى بدى گرفتار

خواهي آمد چنانكه اگر توكل بر خدا كردي وخود را بعبادت وي كذاشتي بغفز وخواري مبتلا خواهي شد * وتكذيب بالحق * ونسبت بد دروغ كردن بحق است * واما لة الملك فايعاد بالخير وتصديق بالحق * واما كار فرشته نويد دادن است به نيكي ونسبت راستي كردن است بحق والداختن يقين است در دل مشهور آن است كه وعده نيكي وعده ميكويند ودر بدي وعيد اما بحسب اصل لغت فرقي نيست هريكي را در ديكري اطلاق ميكنند ونيز تخصيص بر تقديري است كه كلمة خير وشر مذكور نباشد وتذكر هر دو برابر ان .

* فمن وجد ذلك * پس كسي كه يابد آنرا يعني وعدة خير را كه لمة ملك است * فليعلم انه من الله * پس بايد كه بداند كه آن از خدا است يعني صادر است از جناب رحمت ولطف وي * فليحمد الله * پس بايد كه شكر كويد وتذاكند خدا را تعالى شانه * ومن وجد الاخرى * وكسي كه يابد لمة ديكر را كه از شيطان است * فليتعوذ بالله من الشيطان * پس بايد كه پناه جويد بخدا از وسوسة شيطان * ثم قرأ * پس خواند آن حضرت صلى الله عليه وسلم موافق مضمون اين حديث وموئيد وي اين آيت را * الشيطان يعدكم الفقر * شيطان وعده ميكند شمارا بفقر يعني ميكويد اكر انفاق ميكنيد مال را فقير ميشويد * ويأمركم بالفحشاء * وامر ميكند به بخل وعرب بخل را فحشاء خوانند يا مطلق معاصي مراد است كذا قال البيضاوي وآخر آيت اينست والله يعدكم مغفرة منه وفضلا وخدا تعالى نويد ميدهد شما را در انفاق آمرزيدن كناهان را وزيادة بران يعني ثواب بر انفاق كرده ايد درد نيا وآخرت وموافقت آيت بحديث بجهت آنست كه چون لمة ملك منسوب بجناب حق است پس وعدة مغفرت وفضل از وي تعالى در معني لمة ملك است * رواه الترمذي وقال * روايت كرد اين حديث را ترمذي وكفت * هذا حديث غريب * اين حديث غريب است ومعني حديث غريب در مقدمه معلوم شد بدانكه اين حديث اشارت است بعلم خواطر وازين علم از دقائق علوم قوم است وميسر نيست تمييز خواطر مكر بعد ازكمال تقوى وتصفية قلب وتنوير آن بنور يقين ومشهور ميان قوم آن است كه خواطر چهار قسم است رحماني ونفساني وملكاني وشيطاني ووجوه تمييز ميان اينها مذكور است در كتب قوم وبسي دقيق است وبعضي از متاخرين مشائخ كفته اند كه خاطر اكر در شهوات مباحه است نفساني است واكر در محرمات است شيطاني است واكر در طاعات است ملكي واكر در قطع از ماسوي الله است رحماني وحضرت شيخ عارف كامل عبد الوهاب متقي را قدس سره رسالة ايست مسمى بمفاتيح الغيوب في معرفت خواطر القلوب بسي نافع ومفيد در شرح چيزي ازان نقل كرده ايم * وعن ابي هريرة * رضي الله عنه * ان رسول الله * روايت است از ابي هريرة كه پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم قال * كفت * لا يزال الناس يتساءلون حتى يقال هذا * هميشه اند مردم كه ميپرسند از يكديكر تا آنكه كفته ميشود اين سخن را * خلق الله الخلق فمن خلق الله * پيدا كرد خداى تعالى خلق را پس كه پيدا كرد خدا ايرا عز وجل وتعالى وتقدس * فاذا قالوا ذلك * پس چون بكويند ايشان اين قول را * فقولوا * بكوئيد شما اى سامعان براى رد وابطال اين سوال ودفع اين وسوسه وخاطر * الله احد * خدا يكانه است در ذات وصفات خود وبي همتا است * الله الصمد * خداى سيد يست كه محتاج است بوي هركه غير او است وهمه در حوائج ومقاصد بدركاه او دارند * لم يلد ولم يولد * نزاد او هيچكس را وزائيده نشده از هيچكس * ولم يكن له كفوا احد * ونيست مر او را همتا ومانند هيچ يكي واين صفات منافي مخلوقيت است وجز خالق را نشايد * ثم لينفل عن يساره ثلثا * پس بايد كه بعد از ذكر اين صفات تفل كند از جانب چپ خود سه بار كسي كه بشنود آن كلمات را وتفل دمكردني كه با وي اند كي از آب دهن آيد واين تفل از براي استكراه واستقذار وخوار داشتن شيطان است واو را تاثيري بست در دفع شيطان وشر او وتخصيص جانب يسار بجهت آنكه شيطان در اين جانب ميباشد * وليستعذ بالله من الشيطان الرجيم * وبايد كه استعاذه جويد بخدا ازان ديوانده شده * رواه ابو داود ومذكر حديث عمرو بن الاحوص في باب خطبة يوم النحر * ومراجعه است كه ذكر كنيم حديث عمرو بن الاحوص را كه در مصابيح در اين باب ذكر كرده است در باب خطبة روز نحر بجهت آنكه مناسبت وي آن باب ظاهرتر وبيشتر است * ان شاء الله تعالى *

الفصل الثالث . * عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يزال الناس يتساءلون حتى يقولوا هذا * هميشه اند مردم كه سوالها ميكنند از يكديكر تا آنكه ميكويند اين قول را * الله خلق كل شيء * خداى تعالى پيدا كرد هر چيز را * فمن خلق الله عز وجل * پس كه پيدا كرد خدا را * رواه البخاري * روايت كرد اين حديث را بخاري باين لفظ كه مذكور شد * ولمسلم * ومر مسلم را روايت باين لفظ

است که * قال * گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم * قال الله * گفت خدای * عز وجل ان امتک لایزالون یقولون * بدرستی که امت تو همیشه میگویند * ما کذا ما کذا * این چیست این چیست یعنی سوال میکنند از حقائق اشیاء و کاوش مینمایند از احوال آن * حتی یقولوا هذا * تا آنکه میگویند این قول را * الله خلق الخلق فمن خلق الله عز وجل * وعن عثمان بن ابی العاص * قال * ثقفی است عامل گردانید او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بر طائف و همیشه بود در حیات آن حضرت صلی الله علیه وسلم و خلافت ابی بکر و در سال از خلافت عمر رضی الله عنهما و بعد از وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون ثقیف عزم ردت کردند و گفت ای گروه ثقیف بودید شما آخر مردم در اسلام پس نباشید اول در ردت پس بگفتهٔ او باز نیامدند و موتد کشتند روایت کرده اند از وی حسن بصری و سعید بن المسیب و مادر او گفت چون آمنه پیغمبر را صلی الله علیه وسلم زائید من حاضر بودم و روایت است از عثمان بن ابی العاص که گفت * قلت * گفتم * یارسول الله ان الشیطان قد حال بینی وبین صلوتی وبین قرأتی * بدرستی که شیطان حائل میگردد و مانع می آید میان من و میان نماز من و میان قرأت من * یلبسها علی * تخلیط میکند قرأت را بر من و در شک می اندازد مرا در آن و در وسواس می افکند مرا * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم ذاک شیطان * آنکه حائل میشود میان تو و میان نماز تو و تلبیس میکند قرأت را بر تو شیطانی است که * یقال له خنزب * گفته میشود مر او را خنزب بکسر خاء زای و بفتح هر دو و بضم اولی و فتح ثانیه و بکسر اولی و فتح ثانیه و بوهر دو جه نون ساکن است و این لقب آن شیطان است که در نماز وسوسه می اندازد و خنزب در اصل بمعنی گوشت پارهٔ کند یده را گویند * فاذا احسسته * پس وقتیکه اولی مفتوح و ثانیه ساکن پس چون دریابی این وسواس را * فتعوذ بالله منه * پس پناه جوی بخدا از آن شیطان * واتفل علی یسارک ثلثا * وتفل کن بر جانب چپ خود سه بار و معنی تفل در حدیث ابوهریره معلوم شد * ففعلت ذلک * پس کردم من آنرا * فاذهبه الله عنی * پس دور گردانید او را خدای تعالی از من * رواه مسلم * وعن القاسم بن محمد * روایت است از قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق رضوان الله علیهم اجمعین که از عظمای تابعین و فقهای سبعهٔ مدینه است و افضل اهل زمان خود است ثقه بود و رفیع القدر و عالم فقیه امام و رع کثیر الحدیث بعد از قتل پدرش محمد بن ابی بکر یتیم ماند در کنار عایشهٔ صدیقه و وی ابن خالهٔ امام زین العابدین است و صهر امام محمد باقر و جد امام جعفر صادق مات سنة احدی او اثنتین و مائة و عمر وی هفتاد و یا هفتاد و دو بود رضی الله عنه * ان رجلا سأله * که مردی پرسید او را * فقال * پس گفت آن مرد * انی اهم فی صلوتی * من وهم میکنم در نماز خود و میرود خاطر من بجانب دیگر و وسوسه میکند مرا شیطان که تو نماز تمام و درست نکردهٔ و رکعتی از نماز تو افتاده است و وهم رفتن دل بسوی چیزی بی قصد آن در نگاه داشتن حساب وجزآن * فیکثر ذلک علی * پس بسیار می شود آن وهم بر من و در روایتی فیکبر بجای موحده و این صحیح تر است یعنی بزرگ و گران می نماید این حال بر من * فقال له * پس گفت او را قاسم بن محمد مر آن مرد را * امض فی صلوتک * بگذر در نماز خود و تمام کن نماز را و کوش منه بگفتهٔ شیطان و اعتبار مکن وسوسهٔ او را * فانه لن یذهب ذلک عنک * پس بدرستی که هرگز نمیرود آن وهم و وسواس از تو * حتی تنصرف * تا آنکه باز میگردی تو از نماز بعد از امضا و اتمام آن * وانت تقول * وحال آنکه تو میگوئی یعنی بشیطان * ما اتممت صلوتی * آری تمام نکرده ام من نماز را چنانکه تو میگوئی لیکن قبول نمیکنم سخن ترا و اعاده نمیکنم آنرا بر رغم تو و شکست باد تو و این اصلی عظیم است در دفع وسواس که بوسوسهٔ شیطان کار نکند و بر گفتهٔ او نرود * رواه مالک * در حکایات مشائخ آورده اند که بزرگی بود که شیطان در نماز وی آمد و گفت که باز گرد این نماز را که خوب نگزاردهٔ گفت باز نمی گردانم گزاردم چنانکه از دست من آمد و عذر میکنم از تقصیر خود بدرگاه حق شیطان گفت مساهله مکن در نماز باز گرد آن که نماز جای مساهله نیست گفت باز نمی گردانیم شد هرچه شد پس لجاج کرد شیطان و گفت من ترا از نا صحانم و خیر خواه توام نماز عبادتی عظیم است و مقام و منزلت تو نزد خداوند تعالی شانه رفیع مواجهت مکن حضرت خداوند تعالی را با اینچنین نمازی گفت اعاده نمی کنم و راضی شدم به پستی مقام خود گفت خدا قبول نمیکند اینچنین نمازی را گفت پروردگار من کریم است قبول میکند بفضل و کرم خود این عمل ناقص مرا و زیاده بزین از دست من نمی آید تو بر و من هرگز آنرا اعاده نکنم پس شیطان خجل شد و برفت و باید دانست که غرض ازین مبالغه رد و نکوهش شیطان و دفع وسوسه بستن راه آنست نه که عمل ناد رست را تمام کند و بمساهله دران راضی باشد به تسویل نفس و بهانهٔ اعتماد بر کرم حق که هرچه کند کفایت است کریم است می بخشد

وبدانکه اصل وسواس از خیال عقل وتباهی ارست که بزرو هم که شیطان عالم انفس است وبسبب وسوسه که شیطان عالم آفاق است برمرکز حق قرار نمیتواند کرفت وهیچ چیزی مؤثر در دفع آن جز تغافل وتلهی وعمل بنقیض شیطان نیست بزرکی راه طهارت مکان نماز وسواس راه یافت پس درجا که در طهارت مکان شک وشبهه می بود همانجا نماز می کرد از برای دفع وسواس * * باب الایمان بالقدر *

فی لغة الموس قل ربتحریک قضا وحکم وفی لنهایه قدر آنچه قضا نموده وحکم کرده الهی تعالی از امور وبسکون نیز آمده ولیلة القدر شبی که تقدیر نموده میشود وقضا کرده میشود در وی ارزاق واعمار بندکان ودر راج کفته قدر بسکون وحرکت لغتان ازة کردة خدای بر بنده از حکم واز ین عبارات ظاهر شد که قضا وقدر ربیک معنی است وکاهی فرق نهند وکویند که قضا حکم ازلی است وقدر وقوع آن در لا یزال وباین معنی قضا سابق باشد بر قدر چنانکه فرمود یَمْحُوا اللّٰهُ مَا یَشَاءُ وَیُثْبِتُ وَعِنْدَهُ اُمُّ الْکِتَابِ محو واثبات عبارت از قدر است وعندهٔ ام الکتاب اشارت بقضا وبر عکس این نیز اطلاق یابد قدر بمعنی تقدیر ازلی آید وقضا بمعنی پیدا کردن بر وفق آن چنانکه فرمود فَقَضٰهُنَّ سَبْعَ سَمٰوَاتٍ ای خلقهن وباین معنی جف القلم بما هو کائن عبارت از تقدیر باشد وَکُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ عبارت از قضا وامام غزالی در کتاب المقصد الاسنی فی شرح الاسماء الحسنی کفته که حکم است وقضا است وقدر است متوجه کردن اسباب بجانب مسببات حکم مطلق است روی سبحانه مسبب همه اسباب است مجمل ومفصل واز حکم منشعب ومتفرع میکردد قضا وقدر پس تدبیر الهی اصل وضع اسباب را تا متوجه کردد بجانب مسببات حکم اواست وقائم کردن اسباب کلیه وپیدا کردن آن مثل زمین وآسمان وکواکب وحرکات متناسبهٔ آن وجزآن که متغیر ومتبدل نمیشود ومعدوم نمی کردد تا وقتی که اجل آن در رسد قضا است ومتوجه کردانیدن این اسباب باحوال وحرکات متناسبهٔ محدودهٔ مقدورهٔ محسوبه بجانب مسببات وحادث کشتن آن لحظه بلحظه قدر است. پس حکم تدبیر اولی کل امر او است کَلَمْحِ الْبَصَرِ وقضا وضع کل مرا سباب کلیهٔ دائمه را وقدر توجیه این اسباب کلیه بمسببات معدودهٔ بعدد معین که زیادت ونقصان نکردد واز ینجا است که هیچ چیز از قضا وقدر روی تعالی بیرون نرود نه زیادت ونقصان نه پذیرد تعالی شانه ومراد بایمان بقدر آنست که ایمان آریم که موجد عالم واقع میشود از خیر وشر از کردار بندکان وجزآن همه بتقدیر الهی است وپروردکار تعالی تقدیر کرده کائنات را در ازل وهمه بخلق او است وهیچ ذره از تقدیر وی بدر نرود وباوجود آن بندکان را در کردار خود اختیاری دست که تواب وعقاب بران مترتب کردد وتصور وتقریر این مسئله وجمع میان قضیهٔ تقدیر واختیار وترتب ثواب وعقاب بران اشکالی وصعوبتی تمام دارد در کتب کلامیه تحقیق آن کرده اند وآنچه درین ترجمه توان کفت این قدر است که باید دانست که بیشک در آدمی صفتی هست که او را اختیار خوانند که دیده ودانسته بباعثهٔ شوق ونفرت یکی از دو جانب فعل وترک را بردیکری ترجیح میکند برخلاف حرکت مرتعش که اصلا دران اختیار نداند پس مذهب جبریه که کویند حرکات آدمی مثل حرکات جماد است باطل باشد واین خود بمشاهده معلوم است وبخبر کتاب وسنت معلوم شد که همه چیز در ازل تقدیر یافته است وهمه بارادت ومشیت حق وپیدا کردن او است پس مذهب قدریه نیز فاسد بود که کویند آدمی خالق افعال خود است ومستقل است در کار وبار خود پس حقیقت حال میان جبر وقدر باشد چنانکه امام عارفان ابو عبد الله جعفر صادق سلام الله علیه وعلی آبائه الکرام فرمود لا جبر ولا تفویض ولکن امر بین امرین وتحقیقت پروردکار سبحانه وتعالی در خلق وایجاد اشیا اسباب وشرائط بطریق جریان عادت پیدا کرده است چنانچه آتش برای سوختن وکرم کردن وآب برای تر کردن وسیراب ساختن وطعام برای سیر شدن وتیغ برای بریدن همه بخلق وایجاد او است ولیکن بمد خلیت این اسباب واکر خواهد بی سبب نیز پیدا کند واکر خواهد باوجود سبب نیز ایجاد نفرماید آدمی وقصد واختیار او سبب است مر پیدا کردن حق تعالی فعل او را وپیدا کنندهٔ همه اوست ووجود اسباب ومسببات وشرائط ومشروطات همه در حیطهٔ قضا وقدر داخل اند ومنافات بآن ندارند وامر ونهی بحکم ربوبیت وعبودیت است وثواب وعقاب تصرف است در ملک خود یفعل الله ما یشاء ویحکم ما یرید وَلَا یُسْأَلُ عَمَّا یَفْعَلُ وَهُمْ یُسْأَلُونَ ودر ضمن شرح احادیث نیز چیزی ازین باب معلوم کردد وکفته اند که این سری است که هیچیکی از انبیا واز لیارا بران اطلاع نداده اند واین سر جزدر دار الجنة که محل ظهور حقیقت است ظاهر نکردد واین مشکل جزدر انجا حل نشود اینچنین کفته اند وظاهر آنست

كه سرور انبيا وخلاصهٔ اهل اصطفا صلوات الله وسلامه عليه وعليهم اجمعين ازين حكم مستثنى خواهد بود كه علوم اولين وآخرين اورا داده وحقائق اشيا كما هي نموده اند والله اعلم وعلمه احكم * الفصل الاول * عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله * گفت عبد الله بن عمرو كه گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم كتب الله مقادير الخلائق * نوشت خداى تعالى اقدار وأحكام خلقان را يعني ثابت كردانيد آنرا در لوح محفوظ باجراى قلم بران يا امر كرد بعض فرشتگان را بنوشتن وبعض گويند مراد بنوشتن تقدير وتعيين آنها است چنانكه خلاف آن نرود واين تاويل است وظاهر از نوشتن اثبات نقوش وحروف است در لوح ومانند آن * قبل ان يخلق السموات والارض * پيش از پيدا كردن آسمانها وزمينها * بخمسين الف سنة * بمدت پنجاه هزار سال مراد طول مدت ومبالغه در تمادى است ميان تقدير وخلق سموات وارض نه تعيين وتحديد اين عدد مخصوص زيرا كه تقدير وتعيين مقادير خلق در ازل است پس تعيين سبق آن بعددى معين از زمان درست نباشد كذا قالوا واين سخن مبني بر تاويل كتابت است بتقدير وتعيين واگر كتابت را برحقيقت آن حمل كنند احتياج باين تاويل نباشد چه توانند كه تقدير در ازل باشد وكتابت مقادير در لايزال بود پيش از پيدايش آسمان وزمين بمدت مذكوره كما لايخفى ودر اينجا كلامى است كه در شرح ذكر آن كرده شده است * قال وكان عرشه على الماء * گفت آن حضرت صلى الله عليه وسلم وبود عرش وى سبحانه بر آب بيضاوى در تفسير كريمه وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ گفته يعنى پيش از پيدا كردن آسمان وزمين عرش بر آب بود وحائلى ميان ايشان نبود نه آنكه عرش بر پشت آب نهاده ومتصل بدان بوده وباين استدلال كردند بر آنكه اول حادث از اجرام اين عالم كه بوجود آمد آب است وبعض گفته اند كه آب بر پشت هوا بود انتهى وصاحب كشاف گفته كه درين آيت دليل است كه عرش وآب مخلوق اند پيش از خلق سموات وارض وشيخ ابن حجر گفته كه مراد بآب آب دريا نيست بلكه اين آبيست زير عرش چنانكه وى سبحانه وتعالى خواسته ويحتمل كه مراد آب دريا باشد بمعني آنكه حاملان عرش در دريا اند انتهى وبعض گفته اند كه بودن عرش بر آب كنايت از قدرت است والله اعلم * رواه مسلم * وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كل شئ بقدر * هر چيزكه در عالم است بقضا وقدر الهي است * حتى العجز والكيس * تا آنكه عجز وكيس كه از صفات آدميان است نيز بتقدير اوست ومراد بعجز ناتواني وبيچاركي در امضاى امور بضعف راى وقلت عقل وتجربه ومراد بكيس توانائي وجلدى در كردانيدن كارها بقوت راى وتصميم عزم وكيس بفتح كاف وسكون تحتانيه ضد حمق * رواه مسلم * وعن ابي هريرة * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم احتج آدم وموسى عند ربهما * خصومت كردند واحتجاج نمودند بيكديگر آدم وموسى عليهما السلام نزد پروردگار خود يعني در عالمى ديگر جز اين عالم كه عالم علوى روحاني وعالم حقيقت باشد بملاقات ارواح در آسمان يا بزنده كردانيدن در عالم برزخ يا بزنده كردانيدن آدم در زمان حيات موسى عليهما السلام كذا قالوا * فحج آدم موسى * پس غالب آمد بحجت آدم بر موسى تفصيل اين قصه اينست كه * قال موسى * گفت موسى آدم را * انت آدم الذى خلقك الله بيده * تو آن آدمي كه پيدا كرد ترا خداى تعالى بيد قدرت خود * ونفخ فيك من روحه * ودميد در تو از روح كه مخصوص گردانيد او را بتشريف خود * واسجد لك ملائكته * وساجد گردانيد مر ترا فرشتگان خود را * واسكنك في جنته * وسكونت داد ترا در بهشت خاص خود * ثم اهبطت الناس بخطيئتك الى الارض * پستر فرود افكندى تو مردم را بسبب گناهي كه كردى بر زمين گويا اگر اين خطيئه از آدم بوجود نمي آمد هميشه در بهشت ميبودى ودر همانجا اولاد مى آوردى پس بسبب فرود افتادن وى ايشان نيز بر زمين افتادند پس با وجود اين قدر ومرتبه كه تو داشتي نمى بايست اين كار كرد مقصود آنست كه بايستى كه گناه از تو بوجود نمى آمد * فقال آدم انت موسى الذى اصطفاك الله برسالته وبكلامه * پس گفت آدم در جواب موسى تو آن موسى كه برگزيد ترا خداى تعالى به پيغمبرى خود وبكلام خود بيواسطه * واعطاك الالواح * وداد ترا الواح * فيها تبيان كل شئ * در ان الواح بيان هر چيزيست از احكام دين كه كفايت كند امت ترا ومراد بالواح تختها ست از زمرد يا ياقوت كه توريت در ان نوشته فرود آمد وگويند كه ضخامت توريت هفتاد شتر بار بود وقرأت جزوى از وى در سالى تمام مى شد * وقربك نجيا * ونزديك گردانيد خداى تعالى ترا بدركاه عزت خود مناجات كننده ورازگوينده * فبكم وجدت الله كتب

التورية قبل ان اخلق * پس باز گوكه چند مدت ياني الله تعالى را كه نوشت توريت را پيش ازانكه پيدا كرده شوم من * قال موسى
باربعين عاما * گفت موسى نوشته شد توريت پيش از پيدا شدن تو بچهل سال توريت خود قديم است وليكن نوشتن او در الواح يا در
غير آن در ين مدت باشد ومراد بسال سال اين عالم است يا سالى كه نزد خداست كه هزار سال باشد * قال آدم فبل وجدت فيها * گفت
آدم پس آيا ياني تو در توريت مضمون اين آيت را كه * وعصى آدم ربه فغوى * وكناية كرد آدم پروردگار خود را پس گم كرد راه را * قال نعم *
گفت موسى آرى يافتم در وى اينمعني را * قال افتلومني على ان عملت عملا * گفت آدم ايا پس ملامت مى كني مرا بر ين كه كردم من كارى
را كه * كتبه الله على ان اعمله * نوشته است خداى تعالى بر من وتقدير كرده كه بكنم آنرا * قبل ان يخلقني باربعين سنة * پيش از انكه
پيدا كند مرا بچهل سال * قال رسول الله * گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فحج آدم موسى * پس غالب آمد آدم موسى را باين حجت
* رواه مسلم * پوشيده نماند كه وجود اسباب وشرائط وامر ونهي ومدح وذم وعتاب وملامت منافي سابقهٔ قضا وقدر نيست وهرد و
ثابت اند بلكه اين نيز داخل تقديراست پس موسى عليه السلام بمقتضاى ظاهر وعالم اسباب وموجب امر ونهي تكلم كرد وآدم عليه السلام
نطق بحقيقت ونظر بتقدير فرمود وهرد وبرحق اند زيرا كه اين محاجه ومناظرهٔ ايشان در عالم حقيقت بود بعد ازارتفاع مواجب كسب
ورفع تكليف نه در عالم اسباب كه قطع نظر از وسائط دران جائز نباشد ولهذا آدم عليه السلام نيز در حيات خود گفت ربنا ظلمنا انفسنا
وازين تقرير ظاهر شد كه حمل ملاقات ايشان بر احياى آدم در زمان حيات موسى عليهما السلام انسب است تا موسى عليه السلام در عالم
ظاهر بود وآدم عليه السلام در عالم حقيقت والله اعلم * وعن ابن مسعود قال حدثنا رسول الله * گفت ابن مسعود حديث كرد ما را
پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم وهو الصادق المصدوق * واوست راست كرده كه خبر داد امت را براستي وراست گفته شده كه خبر
داد خداى تعالى او را براستي حديث اين است كه * ان خلق احدكم * بدرستي كه مادهٔ پيدايش يكى ازشما كه آب منى است * يجمع في
بطن امه * فراهم آورده ميشود وگذاشته ميشود درشكم مادرش ورحم وى * اربعين يوما نطفة * چهل روز بصورت نطفه يا تغيرى
كه در وى ميرود از تاثير حرارت رحم * ثم يكون علقة مثل ذلك * پس ترميگردد نطفه خون بسته سخت سرخ چهل روز ديگر * ثم يكون
مضغة مثل ذلك * پس ترميگردد گوشت پارهٔ چهل روز ديگر * ثم يبعث الله اليه ملكا * پس ميفرستد خداى تعالى بسوى وى فرشته را ظاهر
حديث در انست كه فرستادن فرشته بسوى مضغه است وليكن مراد فرستادن اوست بعد از پيدا كردن استخوان وپوست ودست وپا
وسلختن او بصورت آدمي چنانكه از آيت قرآني معلوم ميگردد وكلام در ين مقام بسيار است پارهٔ ازان در شرح ذكر كرده شده است واينجا نكتهٔ
ايست كه ذكر آن در ين ترجمه مناسب است وآن اينست كه پروردگار تعالى شانه قادر است كه در يك لمحه بصورت آدمي درآورد
آفريند وآفريدن بدين ترتيب وتدريج نه از نقصان قدرت است حاشا بلكه از كمال قدرت وحكمت است چه در خلق اسباب
وترتيب مسببات بر ان قدرتهاى متعدده وحكمتهاى متنوعه است كه در پيدا كردن بى سبب نبود ونيز درين تعليم وتلقين
بندگان است در رعايت تاني وتدريج در امور خود چنانكه در خلق آسمانها وزمينها در شش روز مثل اين نكته گفته اند محققان نيز
گفته اند كه اين نكته تنبيه واعلام است مر انسان را باينكه وصول بكمال معنوى نمي باشد مگر بطريق تدريج مرتبه بمرتبه نظير حصول كمال
ظاهرى رسيدن بدان درجه درجه وانتقال از طورى بطورى پس همچنين بايد كه در مراتب سلوك سير كند تا به نهايت برسد فسبحان الله
التقدير العليم وبالجمله بعد از تمامي خلقت وتسويهٔ بدن ميفرستد حق تعالى فرشتهٔ را كه موكل است بر ارحام وامر ميكند وى تعالى
فرشته را * باربع كلمات * بنوشتن چهار چيز واين نوشتن غير نوشتن مقادير سابقه بر خلقت سموات وارض است سنت الهي برين
جارى شده كه از براى تاكيد وتقرير تقدير سابق در ين وقت نيز بنويسند ودر حديث ديگر آمده است كه نوشتن آن ميان دو چشم
اسبتو مر نوشت عبارت ازانست ودر روايتى آمده كه در صحيفه نيز مى نويسند * فيكتب عمله * پس مى نويسد آن فرشته عمل
بنده را كه چه كارها خواهد كرد از نيكي وبدى * واجله * ومى نويسد مدت عمر او را كه چه قدر خواهد بود وكي خواهد مرد واجل
مدتي معلوم كه براى چيزى وكارى به نهند وباجل كامى تمام اين مدت مراد دارند كه تمام عمر است وكامي جز واخير وباين وجه
اجل كامى بمعني مرگ نيز آيد * ورزقه * ومى نويسد رزق او را كه چه خواهد رسيد از طعام وشراب وسائر منافع ومرافق * وشقي

او سعید * وی نویسد که بد بخت است وی یا نیک بخت و عاقبت کار او چیست و در بعض احادیث ذکر اثر و مشیع و مصائب نیز آمده یعنی کجا ها سفر خواهد کرد و بر روی زمین کجا خواهد گشت و کجا خواهد خفت و مرد وچه از مصائب و حوادث بوی خواهد رسید و ما نا که زیادتها بعد ازان وحی شده باشد والله اعلم * ثم ینفخ فیه الروح * پستر دمیده میشود در وی روح * ظا هر حدیث آنست که نوشتن این امور پیش از دمیدن روح و در آوردن جان است در بدن و در روایت بیهقی نوشتن بعد از دمیدن روح آمده ولیکن روایت بخاری و مسلم اصح را ثبت است والله اعلم وچون نوشتن سعادت و شقاوت باوجود نوشتن عمل خفای داشت بیان آن کرد و فرمود * فوالذی لا الٰه غیره * پس سوگند آنکسی است که نیست هیچ خدا غیر وی * ان احدکم لیعمل بعمل اهل الجنة * بدرستی و راستی که یکی از شما هر آینه کار می کند بکارهای اهل بهشت از ایمان و عمل صالح * حتی ما یکون بینه و بینها الا ذراع * تا آنکه نمی باشد میان وی و میان بهشت مگر مقدار یک دست کنایت است از قرب مسافت و در آمدن به بهشت * فیسبق علیه الکتاب * پس سبقت میکند و پیشی می نماید بروی سر نوشت وی که در تقلب بر رفته و در رشکم نوشته شده است از شقاوت * فیعمل بعمل اهل النار * پس کار میکند بکارهای دوزخیان از کفر و فساد * فیدخلها * پس می در آید در دوزخ * وان احدکم لیعمل بعمل اهل النار * و بدرستیکه یکی از شما هر آینه عمل میکند بعمل دوزخیان * حتی ما یکون بینه و بینها الا ذراع * تا آنکه نمی باشد میان او و میان دوزخ مگر یک ذرع * فیسبق علیه الکتاب * پس سبقت میکند بروی سر نوشت * فیعمل بعمل اهل الجنة * پس عمل میکند بعمل بهشتیان * فیدخلها * پس می در آید در بهشت و مراد آنست که کاهی بر سبیل ندرت اینچنین هم واقع میشود ولیکن غلبهٔ لطف و رحمت وی آن اقتضا کرده که انقلاب مردم و برگشتن ایشان از شر بجانب خیر بسیار آمده اسباب اما عکس این حال در غایت قلت و ندرت والحمد لله علی ذلك * متفق علیه * و این حدیث دلالت کرد بران که اعتبار بخاتمه است و در احادیث آینده بصریح نیز آید ولنعم من قال * بیت * حکم مستوری و مستی همه بر خاتمت است * پس ندانست که آخر بچه حالت کند رد * و باید دانست که در ین حدیث حث و ترغیب است بر مواظبت طاعات و مراقبت اوقات و حفظ زبان از معاصی بجهت ترس آنکه مبادا همین دم آخر عمر باشد و خاتمه بشر گردد و این سخنی خوب است بر رغم بعض مردم که بشنیدن خبر قضا وقدر از عمل متقاعد شوند و انکار سعی در عمل کنند و گویند چون سعادت و شقاوت در دخول جنت و نار همه بسابقهٔ قضا وقدر است و هرچه سر نوشت است شدنی است عمل برای چیست چنانکه بعض صحابه نیز پیش از فهم مقصود گفتند پس آنحضرت جواب داد که عمل کنید و هر کس را توفیق داده شده است برای چیزی که آفریده شده است یعنی توقف شما در عمل و انکار کردن شما آنرا بعد از شنیدن قضیهٔ مطلوبی سودی ندارد چه امر و نهی از شارع وارد شده و شما را قوت فهم خطاب داده و در شما قصدی و اختیاری که بدان عمل توانید کرد پیدا کرده پس لابد در اینجا چیزی خواهد بود که بجهت آن بندگانرا امر توان کرد و از ایشان فعلی طلب توان نمود و از فعلی دیگر توان باز داشت والا امر و نهی را فائده نخواهد بود و فرستادن پیغمبران را سودی نه اگرچه کنه این سر غامض است بکنه آن نتوان رسید و بسا اسرار که بنده را بران اطلاع نبود و بحقیقت هیچ عملی و هیچ حقیقتی بر کشف آن موقوف نبود و وی تعالی مالك الملك است و هر که در ملك خود تصرف کند ظلم نباشد یعذب من یشاء و یرحم من یشاء و منتهای کلام متکلمین در ین مقام بایس است که لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون و محققان ازیشان باب کشف گفته اند که تکلیف امر و نهی بمقتضای صفت ربوبیت و عبد عبودیت است و فائدهٔ آن اظهار مکنون علم و ارادت و اظهار مقامات بواطن بندگانست تا بدل کردد که سعید کیست و شقی کدام و مطیع کیست و عاصی که و در حقیقت اظهار مقتضیات اسما و صفات کمالات خود است و مقصود از ایجاد عالم همین بود کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف والله اعلم بحقائق الامور * و عن سهل بن سعد * کنیت وی ابو العباس و بعض گفته اند ابو یحیی سهل بن سعد بن مالك ساعدی منسوب بساعد بن کعب انصاری مدنی او را و پدر او را صحبت ست و نام او حزن بود بمعنی زمین درشت پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم سهل نام نهاد بمعنی زمین نرم و در وقت رحلت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پانزده ساله بود وفات او در سنه احدی و تسعین و بعض گفته اند ثمان و ثمانین و وی آخر کسی است که مرد بمدینه از صحابه رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان العبد لیعمل عمل اهل النار * بدرستی که بنده هر آینه می کند بالفعل کار دوزخیانرا * انه من اهل الجنة * وحال آنکه وی در واقع بموجب سابقهٔ ازل و حکم عاقبت کار از بهشتیان است * و یعمل عمل اهل الجنة وانه

من اهل النار * وكامي ميكند كار بهشتيان را وحال آنكه در واقع از دوزخيان است * وانما الاعمال بالخواتيم * ونيست اعتبار اعمال مكر بنسبت تها تا خاتمه بر كدام عمل است همان اعتبار دارد چنانكه كذشت وخواتيم بروزن مساجد وخواتيم بروزن مصابيح جمع خاتمه هر دو روايت است * متفق عليه * وعن عائشة * رضي الله عنها * قالت دعي رسول الله * كفت عائشه طلبيد رشيد پيغمبر * صلى الله عليه وسلم الى جنازة صبي من الانصار * بسوى جنازهٔ كودكى از قبيلهٔ انصار تا نماز بكزارد وجنازة بكسر جيم وفتح هر دو آمدهٔ وبعض فرقى نيزنهاده اند كه بكسر بمعني ميت وبفتح بمعني سرير يا عكس يا بكسر سرير يا ميت * فقلت * پس كفتم من * يا رسول الله طوبى لهذا * خوشي ونيكي باد مراين كودك را * عصفور من عصافير الجنة * كنجشكي است از كنجشكان بهشت كنجشك خواندش بسبب خرد سالى اوست واز كنجشكان بهشت كفتن بجهت بهشتي بودن او در اعتقادوى * لم يعمل السوء * نكرده است بدى را * ولم يدركه * ودرنيافته است آنرا * فقال * پس كفت آن حضرت صلى الله عليه وسلم * اوغير ذلك * اين كلمه را بفتح واو وسكون آن خردخوانده اند ومعني اين برتقدير فتح چنين شود كه آيا واقع شد آنكه تو ميكوئي كه وى بهشتي است وحال آنكه غير انچه تو ميكوئي كه وى بهشتي نباشد واقع است وبر تقدير سكون معني اينست كه ايا واقع آنست كه تو ميكوئي باغير آنكه تو ميكوئي ونيز تواند كه او بمعني بل بود ومعني آن باشد كه نه بلكه واقع غير آنست كه تو ميكوئي ومقصود آنست كه جزم نميتوان كرد كه وى بهشتي است بعد ازان بيان كرد وجه آنرا وفرمود * يا عائشة ان الله خلق للجنة اهلا * اى عايشه بدرستي كه خداى تعالى پيدا كرد ازبراى بهشت جماعه را مستحق وسزاوار بدان * وخلقهم لها وهم في اصلاب آبائهم * پيدا كرد ايشانرا براى بهشت وحال آنكه ايشان در صلبهاى پدران خود بودند * وخلق للنار اهلا * وپيدا كرد جماعه را براى آتش اهل وسزاوار * وخلقهم لها وهم في اصلاب آبائهم * پيدا كرد ايشانرا براى آتش وحال آنكه ايشان در صلبهاى پدران خود بودند * رواه مسلم * ظاهر اين حديث آنست كه درآمدن بهشت ودوزخ منوط ومربوط بعمل نيك وبد نيست بلكه بمحض تقدير وقضاى الهي است وحق تعالى بعضى از خلق خود را براى بهشت آفريده خواه عمل نيك كند يا نه وبعض را براى دوزخ پيدا كرده كارهاى بد كند يا نه پس اين صبي اكر براى دوزخ آفريده شده است مى درآيد آنرا اكرچه عمل بد نكرده پس تو جزم چون ميكني اى عائشه كه وى بهشتي است اما انچه از ضروريات دين بنص كتاب وسنت معلوم شده واجماع اهل دين بران منعقد كشته آنست كه اطفال مسلمانان در بهشت اند ودر اطفال كافران سه قول است اول درآمدن درآتش دوم توقف سوم درآمدن در بهشت واين قول صحيح تر است چه بضرورت از دين معلوم شده كه پروردكار تعالى بيكناه هيچكس را عذاب نكند وبعض كفته اند كه علم ارتضاى آن حضرت صلى الله عليه وسلم اين سخن را از عائشه رضي الله عنها بجهت آن بود كه دروى حكم به غيب بود وجزم بايمان واين صبي چه صبي تابع ابوين است در حكم بايمان وصواب آنست كه صدور اين قول از حضرت نبوت صلى الله عليه وسلم پيش از وحي بود بآنكه اطفال مشركين در بهشت اند وبعد از ان وحي آمد كه ايشان در بهشت خواهند بود ودر ان ومادران را كه مسلمان اند در بهشت خواهند درآورد چنانكه در حديث آمده است والله اعلم * وعن علي * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما منكم من احد * نيست از شما هيچ يكي * الا وقد كتب مقعده من النار * مكر آنكه حال آنست كه بتحقيق نوشته شده ومتعين ساخته شده است جاى نشست او از آتش دوزخ * ومقعده من الجنة * ونوشته شده است جاى نشست وى از بهشت يعني متعين شده است كه دوزخي كيست وبهشتي كدام است * قالوا * كفتند صحابه * يا رسول الله افلا نتكل على كتابنا * ايا پس نه بسنده كنيم بر نوشته شده وتعيين كرده شده است جاى هر يك از مادر بهشت ودوزخ اعتماد نكنيم برين نوشتهٔ خود * ونذع العمل * وترك بكنيم عمل را زيرا كه چون درآمدن در بهشت ودوزخ پيش از عمل متعين شده عمل سبب آن نماند پس عمل براى چه كنيم * قال * كفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم * اعملوا فكل ميسر لما خلق له * عمل كنيد پس هر كس موفق ومهيا كردانيده شده است مرچيزيرا كه پيدا كرده شده است آنكس براى آنچيز * اما من كان من اهل السعادة * اما كسى كه هست از اهل سعادت ودر تقدير الهي بسعادت نامزد شده * فييسر لعمل السعادة * پس موفق ومهيا كردانيده شده است مر عمل سعادت را * واما من كان من اهل الشقاوة فسييسر لعمل الشقاوة * واما كسى كه هست در سابقهٔ تقدير از اهل شقاوت مهيا كردانيده ميشود مر عمل شقاوت را يعني وجود سابقهٔ

قضا و قدر باعث بر ترک عمل نیست زیرا که پروردگار تعالی بحکم حق ربوبیت امر و نهی کرده و بر بندگان بمقتضای عبودیت امتثال آن لازم شده و عمل را علامت سعادت و شقاوت کردانیده است و این نیز داخل تضا و قدر است و بر هر کسی که تقدیر نموده که عمل خواهد کرد میکند و بر هر که تقدیر کرده که نخواهد کرد نمیکند و ثواب و عقاب تصریف است که در ملک خود میکند بر هر تقدیر این سخن شما که چون قضا و قدر است عمل برای چه کنیم در برابر نیست * تم قرأ * پسر خواند آن حضرت صلی الله علیه وسلم برای تایید و اثبات این قول این آیت را که * فاما من اعطی و اتقی و صدق بالحسنی * اما کسی که داد حقوق مال را یا مطلق طاعات را و پرهیز کرد از زنا فرمودهٔ حق و تصدیق کرد کلمهٔ را که نیکتر از همه کلمات است یعنی کلمهٔ توحید یا ملتی را که نیکتر از همه ملتها است یعنی ملت اسلام * الآیة * تا تمام آیت که اینست فسنیسره للیسری پس نزدیک است که مهیا کردانیم او را برای اعمالی که مؤدی و مفضی بآسانی است که در آمدن بهشت است و اما من بخل و استغنی و کذب بالحسنی فسنیسره للعسری و اما کسی که بخل ورزید بمال یا ادای هر چه امر کرده شده بآن و بی نیاز شد بشهوات دنیا از نعیم عقبی و تقوی نورزید و تکذیب کرد بکلمهٔ توحید و ملت اسلام پس نزدیک است که مهیا کردانیم او را برای اعمالی که مؤدی است بد شواری که در آمدن در آتش دوزخ است * متفق علیه * وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله کتب علی ابن آدم * بدرستیکه خدای تعالی نوشته و تقدیر کرده است بر آدمی * حظه من الزنا * نصیب او را از زنا * ادرک ذلک لامحالة * درمی یابد آن نصیب خود را از زنا البته و محاله بفتح میم و تخفیف لام بمعنی تغییر و حول و لا ن یعنی کردیدن از حالی بحالی و معنی لامحاله لابد و البته یعنی این سخن را تغییر و کردیدن نبود و معنی حدیث بران وجه که شارحان گفته اند آنست که پروردگار تعالی آدمی را نصیبی از زنا اثبات کرده بخلق حواس و قوی که بدان لذتی می یابد و بابداع و ترکیب شهوت و میل بنسا و البته آن نصیب از زنا بوی میرسند و درمی یابد لیکن وی حق تعالی نگاه میدارد از ان کسی را که میخواهد و میکذراند بعض را از حقیقت زنا که ادخال فرج در فرج است و می اندازد در زنای مجازی که نظر حرام و کلام حرام است چنانکه فرمود * فزنی العین النظر * پس زنای چشم نظر حرام است * وزنی اللسان المنطق * و زنای زبان سخن حرام و بهمین قیاس زنای کوش و دست و پا و دل * والنفس تمنی و تشتهی * نفس آدمی آرزو میکند و میخواهد * والفرج یصدق ذلک و یکذبه * و عورت مرد و زن کاهی تصدیق میکند و راست میکرداند آرزوی نفس و شهوت و برابر اطاعت میکند او را و در زنا می افتد و کاهی تکذیب میکند و دروغ میکرداند او را و طاعت نمیکند و ابا می آرد از زنا * متفق علیه * این حدیث را بخاری و مسلم هردو روایت کرده اند و در ان اتفاق دارند * و فی روایة لمسلم * و در روایتی مر مسلم را که متفرد است بدان اینچنین آمده که * قال * گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم * کتب علی ابن آدم نصیبه من الزنی * نوشته شده بر آدمی نصیب وی از زنا * مدرک ذلک لا محالة * دریابنده است آدمی آنرا البته * العینان زناهما النظر * چشمها زنای ایشان نظر حرام است * والاذنان زناهما الاستماع * و کوشها زنای ایشان شنیدن سخنان حرام است * واللسان زناه الکلام * و زبان زنای او کلام حرام است * والید زناها البطش * و دست زنای وی کرفتن است و فی الصراح بطش حمله کردن و سخت کرفتن * والرجل زناها الخطی * و پا زنای وی کامها زدن و رفتن است بجانب آن * والقلب یهوی و یتمنی * و دل دوست میدارد و آرزو میکند * و یصدق ذلک الفرج و یکذبه * و تصدیق میکند آن را فرج و تکذیب میکند آنرا * وعن عمران بن حصین * رضی الله عنه بضم حا و فتح صاد مهملتین و سکون تحتانیه صحابی مشهور است اسلام آورد در خیبر همراه ابو هریرة تا سی سال بر بستر بیماری افتاده بود ملائکه سلام میکردند بروی یکبار ی داغ کرد پس ملائکه پنهان شدند چون به شد باز آمدند ابن سیرین گفت نبود در بصره هیچ یکی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل از عمران بن حصین رضی الله عنه روایت میکند * ان رجلین من مزینة قالا * که دو مرد از قبیلهٔ مزینه بضم میم و فتح زای و سکون یا و بنون کفتند * یا رسول الله ارأیت ما یعمل الناس الیوم * خبر ده مرا که آنچه عمل می کنند مردم امروز یعنی در دنیا که دار تکلیف است * ویکدحون فیه * و کوشش می نمایند و سعی می کنند در ان * اشی قضی علیهم * آیا چیزی است که انها کرده شده است بر ایشان و حکم کرده شده * ومضی علیهم * و کذشته است در ایشان * من قدر سبق * از تقدیر الهی که پیش رفته

است در ازل * او فيما يستقبلون به * يا واقع است در چيزي كه استقبال ميكنند بدان چيز و پيش مي آيند در زمان آينده يعني ميكنند بقدرت و اختيار خود بي آنكه چيزي گذشته باشد پيش ازين از قضا و قدر * مما اتاهم به نبيهم * از ان چيزي كه آورده است ايشان را آن از پيغمبر ايشان * و ثبتت الحجة عليهم * و ثابت شده است حجت و برهان بر ايشان بظهور صدق پيغمبر بمعجزه يعني هيچ قضا و قدر سابق نيست پيغمبران آمده و امر و نهي كرده اند و مردم از پيش خود بقدرت و اختيار طاعت ميكنند يا معصيت مي ورزند چنانكه مذهب قدريه است * فقال لا * پس گفت آن حضرت صلى الله عليه وسلم نيست امري مستقبل * بل شيء قضي عليهم وقضي فيهم * بلكه حكم كرده شده است بر آدميان و گذشته است در ازل در باب ايشان * و تصديق ذلك في كتاب الله عز وجل * و تصديق آن در دليل صدق بران در كتاب خدا است كه فرمود * و نفس وما سواها فالهمها فجورها و تقواها * تسوية نفس عبارت از پيدا كردن او بر وجه سويت و اعتدال بر مقتضاي حكمت و مصلحت بتركيب قوي و آلات كه بدان مستعد فهم و افهام كردد و قابل تكليف و صدور افعال شود و الهام فجور بامور جبليه و قضايا ي طبيعيه بود بتركيب حب شهوات حسيه در وي و الهام تقوي بنصوص شرعيه و ادلهٔ عقليه بتلقين علم مقدمات يقينيه و تصديق حديث در قول وي سبحانه است فسويها كه دلالت دارد كه آن همه بخلق و تقدير او راست * رواه مسلم * وعن ابي هريرة * رضي الله عنه * قال قلت * گفت ابو هريره گفتم * يا رسول الله اني رجل شاب * من مردي جوانم * وانا اخاف على نفسي العنت * و من مي ترسم بر نفس خود زنا را و عنت بفتحتين بمعني فساد و اثم و هلاك و مشقت و زنا آيد * ولا اجد ما اتزوج به النساء * و نمي يابم از مال چيزي كه بزني بكنم بدان زبان را * كه يستاذنه في الاختصاء * راوي ميكويد كويا ابو هريره باين سخن دستوري ميخواست از ان حضرت صلى الله عليه وسلم در خصي شدن * قال فسكت عني * گفت ابو هريره پس خاموش شد آنحضرت صلى الله عليه وسلم روي كردانند ازمن * ثم قلت مثل ذلك * پس گفتم من مانند آن سخن يعني تكرار كردم آن سخن را * فسكت عني * ثم قلت مثل ذلك فسكت عني ثم قلت مثل ذلك فقال النبي * پس گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم يا ابا هريرة جف القلم بما انت لاق * اي ابو هريره خشك شد قلم بچيزي كه پيش آيندهٔ تست كنايت است از آنكه شتن تقدير و فارغ شدن از كتابت آن * فاختص على ذلك او ذر * پس خصي شو بر علم با آنكه هر چه قضا رفته است شدني است و در ين تهديد است بر و بسبب تقدير و گذشتن ازان يا بكن اراختصا راو راضي شو بقضا يعني هر چه از خير و شر شدني است و در ازل تقدير آن رفته خواهد شد اختصا كن يا مكن و ابن اذن در اختصا نيست بلكه توبيخ و ملامت است بر دستوري خواستن در قطع عضو بيفائده و در بعض نسخ مصابيح فاختصر واقع شده بر لفظ امر از اختصار بمعني ترك تطويل در كلام يعني چون دانستي كه هر چه مقدر است مبدل نميكردد سخن كوتاه كن بران و تسليم شو و ترك اعتراض كن يا بكذار اختصار و تسليم را هر چه خواهي بكو و تهديد بر نسخهٔ اول در امر اول است و بر ثاني در ثاني فافهم * رواه البخاري * وعن عبد الله بن عمر و قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان قلوب بني آدم كلها * بدرستي كه دلهاي فرزندان آدم همه * بين اصبعين من اصابع الرحمن * ميان دو انكشت اند از انكشتان خداي تعالى * كقلب واحد * اين دلها در دو انكشت وي مانند يكدل است كه * يصرفه كيف يشاء * ميكرداند آن يكدل را چنانكه ميخواهد و مراد آنست كه وي تعالى قادر است بر تصرف در جميع اشيا بيكدفعه يا اين كلام با عتبار فهم مردم و عادت ايشانست كه تصرف در يكچيز پيش ايشان آسانتر و سبكتر است از تصرف در اشياء متعدده والا بر حضرت پروردكار تعالى شانه همه برابر و يكسان است نه آنكه آن مشكل بود و اين آسان و اطلاق اصابع بر حضرت حق از متشابهات است و در متشابهات دو مذهب است بعض توقف كنند و علم آن را بحضرت حق حواله نمايند و بعض آنرا بر وجه مناسبت حمل كنند و تاويل نمايند و بالجمله مراد صفت جلال و جمال و قهر و لطف است كه باول تقليب و تصريف بجانب طاعت مينمايد و بثاني بسوي معصيت و اشارت است با آنكه اين تصريف و تقليب در غايت سرعت نفوذ و نهايت تاثير است و اضافت برحمان از جهت سعت رحمت و غلبهٔ اوست بر غضب با آنكه غضب حليم سخت تر است پس اشارت بهر دو قسم تصريف تواند شد جمالي و جلالي * ثم قال رسول الله * پس گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * از براي تعليم امت و تاديب بحضرت صمديت عز وجل * اللهم مصرف القلوب * اي بارخدايا اي كردانندهٔ دلها بسوي طاعت و معصيت * صرف قلوبنا على طاعتك * بكردان دلهاي ما را بسوي طاعت خود

وثابت و مستقيم داربران وظاهر آنست كه صيغهٔ جمع ازبراى شمول امت است بلكه درحقيقت دعا براى ايشانست آنجا خود نهايت اعتدال و استقامت است تصريف و تقليب چه باشد * رواه مسلم * وعن ابي هريرة * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من مولود الا يولد على الفطرة * نيست هيچ زائيده شده مگر آنكه زائيده ميشود بر فطرت فطر در لغت بمعني شكافتن و نو پيدا كردن و آفريدن آيد ومعني فطرت اينجا خلقت مولود است كه زائيده ميشود بران و مراد بآن حالتي و هيئتي است كه ساخته كنند و آماده كنند است اورا براى معرفت خالق وقبول حق ولختيار دين اسلام و تميز ميان حق و باطل بابداع صفت عقل وتركيب آن درجود ذات وى كه متمكن گردد بدان بر هدايت وقبول حق اگر فكر كند ونظر صحيح كار فرمايد وعوارض وموانع طارى نگردد كه از نظر صحيح كردن وبر دين اسلام ثابت بودن برآرد واشارت كرد بآن عوارض بقول خود * فابواه يهودانه * پس پدر و مادر وى يهودى ميكردانند اورا * اوينصرانه * يا نصراني ميكنند اورا * اويمجسانه * يا مجوسي ميسازند اورا يا بمتابعت و مطاوعت و تقليد وى مرايشانرا وعدم استعمال نظر كه بدان دريابد حق را و تميز كند ميان حق و باطل يا بجبر وقهر اورا در دين خود ميدارند و باوجود ظر صحيح و دريافت حق متابعت ايشان ميكند و اختيار دين اسلام نمي نمايد والف بمحسوسات و موهومات و انهماك در لذات و شهوات ايشان مانع از نظر صحيح و دريافت حق نيز در حكم تهويد و تنصير ابوين است كه باعث است بر تقليد و اتباع ايشان واين است مراد بقول حق سبحانه وتعالى فطرة الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله چنانكه در آخر حديث مذكور گردد اگر گفته شود كه پس اين صفت خود تبديل مي يابد بتهويد و تنصير ابوين پس لا تبديل لخلق الله چون درست آيد جوابش آنكه اين استعداد و تهيؤ دريافت حق صفتي است كه قطعا زوال نپذيرد وممكن نيست تبديل و ازالهٔ آن چه استعداد و تهيؤ هرگز متبدل نگردد واگر فرضا بر خلاف مقتضاى آن رود و نظر صحيح نكند واز آن بظهور نرسد اين استعداد بحال خود است وحجت است بروى واگر مانعي از ظهور واثر آن بوجود نمي آيد دائم و مستمر ميماند آدمي زاد بر مقتضاى آن واختيار نمي كند جز دين اسلام را كه حسن وى ظاهر است نزد ارباب عقول سليمه و انظار صحيحه چنانچه مولود است بر محبت شير خوارگي كه تا بازنداشته دائم ميماند بر محبت آن واز اينجا گفته اند بعضي از فضلا كه فطرت سليمه مجبول است بر اختيار دين اسلام و مراد بولادت بر فطرت آن نيست كه مولود است بحقيقت بر صفت اسلام بالفعل بعد ازان پدر و مادر كافر مي سازند بابه تبعيت ايشان محكوم بكفر است چه اتصاف مولود بحقيقت اسلام كه از مكاسب است معقوليت ندارد ونيز وسيلت پذير است مگر آنكه به لا تبديل لخلق الله آن مراد دارند كه نمي بايد كه تبديل كنند واگرچه در بعض روايات على فطرة الاسلام يا على الملة كه عبارت از دين اسلام است آمده اما مراد همان است كه گفته شد يعني مستعد و متهيى اسلام زائيده شده اگر آفتي از خارج پيش نمي آمد اختيار ميكرد آنرا و در شرح زياد ه بر اين سخن كرده شد و وجوه ديگر ايراد نموده شده است اينجا اينقدر كفايت است بعد ازان تشبيه كرد ولادت مولود را بر فطرت سليم وعدل قويم وعروض آفت واعوجاج از خارج بزائيدن بهيمه بسلامت وعروض نقصان پس ازان بقول خود * كما تنتج البهيمة بهيمة جمعاء * چنانكه زايانيده ميشود چارپايه راچارپايه تام كامل سليم الاعضا وتنتج بلفظ مجهول است از نتج بمعني زائيدن ونتاج آنكه بزايانند ناقه را ومتولي امر نتاج گردد چنانكه دايه در آدمي وتحقيق اين لفظ در شرح بيشتر ازين واقع شده * هل تحسون فيها من جدعاء * ايا احساس ميكنيد ومي بينيد شما دران بهايم زائيده شده هيچ بهيمه بيني يا گوش يا دست يا لب بريده را واگر از خارج آفتي بحال وى متعرض نميشد همچنان مي ماند كه بود * ثم يقول * پس گفت وخواند آن حضرت صلى الله عليه وسلم اين آيت را * فطرة الله التي فطر الناس عليها * لازم گيريد خلقت خدا را كه پيدا كرده آدميان را بران ودائم باشيد بر مقتضاى آن * لا تبديل لخلق الله * نيست تبديل وتغيير مر بديش خدا را ونبايد تغيير ونبديل داد آنرا * ذلك الدين القيم * آن يعني موجب فطرت ومقتضاى وى دين راست ودرست است * متفق عليه * وعن ابي موسى الاشعري * رضي الله عنه * قال قام فينا رسول الله * ابو موسى اشعرى گفت كه ايستاد ميان ما رخطبه خواند براى وعظ وتذكير ما واهتمام نمود بحال ما پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم بخمس كلمات * به پنج سخن * فقال * پس گفت آن حضرت صلى الله عليه وسلم * ان الله تعالى لا ينام * بدرستي كه خداى تعالى خواب نميكند وغافل نميشود از حال بندگان واحوال تمامهٔ كائنات اين نخستين كلمه است از ان پنج كلمه چنانكه شارحان گفته اند وكلمهٔ دوم * ولا ينبغي له ان ينام * نمي آيد از وى

ونمي سزد اورا كه خواب كند يعني محال است بر وي خواب وباين جهت مغائرتش اين كلمه كلمهٔ نخستين راچه از خواب ناكردن ناممكن
بودن خواب لازم نيايد كلمهٔ سوم * خفض القسط ويرفعه * پست ميكند قسط را وبالامي برد آنرا قسط بكسر قاف وسكون سين مهمله بمعنى
رزق آيد پس در معني آن آيت بود كه يبسط الرزق لمن يشاء ويقدر يعني فراخ ميكند الله تعالى رزق را مر هركرا ميخواهد وتنگ ميكند ازان
بر هركه ميخواهد وقسط بمعني ميزان نيز آيد واين معني ظاهرتر ومناسب تراست بحديث آينده كه گفت يد الميزان يخفض ويرفع ومعني
خفض ميزان ورفع آن وزن كردن ارزاق بندگان كه نازل است از جناب تقدير باعمال ايشان كه صاعد است بدركاه عزت وي تعالى وداناييدن
مقادير آنها مر فرشتگانرا كه موكل اند بران يا اشارتيست بقول حق سبحانه وتعالى كل يوم هو في شان وبآنكه وي تعالى حكم ميكند در خلق خود
بميزان عدل وباين وجه اين كلمه مؤكد ومقرر كلمهٔ دوم گردد كه لا ينبغي له ان ينام است چه هر كه در لحظه هر آن تصرف وي
دائم ومستمر باشد خواب كردن وغافل بودن او را سزاوار نبود وممكن نباشد كلمهٔ چهارم * يرفع اليه عمل الليل قبل عمل النهار * برداشته
ميشود وبالا برده ميشود بسوي دركاه وي عملهاي بندگان كه در شب ميكنند پيش از عملهاي كه در روز ميكنند * وعمل النهار قبل عمل
الليل * وبرداشته ميشود عمل روز پيش از عمل شب يعني هنوز روز نشده وعملي دران واقع نشده كه عمل شب بالا ميبرند وشب
نرسيده كه عمل روز ببرند ودرين مبالغه است در مسارعت ملائكه موكل باعمال عباد در امتثال امر وسوسه عرض ايشان
بمثال عرض وصاعد سموات وقدرت ايشان بر رفع اعمال در ادنى ساعت چه فرق ميان روز وشب جز آني وجز ولا يتجزى نبود
يا مراد آن باشد كه برداشته ميشود عمل شب پيش از برداشتن عمل روز وعمل روز پيش از برداشتن عمل شب ومر يك را جدا
جدا بدركاه ميبرند وعرض مينمايند واين معني از عبارت ظاهرتر است وليكن جودت وبلاغت در معني اول بيشتر است واين كلمه
تيز مؤكد لا ينبغي له ان ينام است كلمهٔ پنجم * حجابه النور * پردهٔ حق سبحانه وتعالى وتقدس نور است يعني انوار جلال واشعهٔ
عظمت وكبريائي اوكه مدهوش ومتحير ميكردد نزد ملاحظه ومشاهدهٔ آن عقول وبصائر واين پرده بحقيقت راجع بخلق است كه محجوب
ايشانند نه حق سبحانه برمثال ديدهٔ كور نسبت بآفتاب وحق سبحانه تعالى را محجوب نتوان گفت كه محجوب مغلوب ومقهور وحاجب
بود بلكه محتجب گويند كه مستتر است بذات خود از جهت تعزز وتمنع بعظمت وجلال وكبريا وتوانند كه معني وي آن باشد كه وي
سبحانه محتجب است از جهت شدت ظهور وغايت بروز چنانكه در محسوسات آفتاب كه چون بسيار بتابد ديدهٔ را خيرهٔ وتيرهٔ
گرداند ودر حقيقت صفات كه انوار ذاتند پردهٔ اويند وذات را جز در پردهٔ صفات مشاهدهٔ نتوان كرد وادراك ذات نكنند
نباشد وهر چه در ادراك در آيد ومشهود گردد نور صفات است حق تعالى ورای آن است * بيت * هر چه انديشي پذيراي فناست *
وانچه در انديشه ناياد آن خدا است * واكر پردهٔ صفات از ميان برافتد وذات بحت تجلي نمايد كائنات همه در احديت ذات مستهلك
ومضمحل كردند چنانكه نرمود * لو كشفه لاحرقت سبحات وجهه ما انتهي اليه بصره من خلقه * اكر بر داشتي اين پردهٔ را هر آينهٔ
بسوختي انوار ذات وي هر چيزي را كه بنهايت رسيدهٔ است بسوي آن چيز بصر وي تعالى كه خلق وي باشند چه بصر الله تعالى محيط
است بتمامهٔ كائنات ورسيدهٔ است بنهايات آن * بيت * هست از پس پردهٔ گفت وكوي من وتو * چون پردهٔ برافتد نه تو ماني ونه من *
وسبحات بضمتين جمع سبحه است بضم وسكون منل غرفات ومراد بدان نور وجه اوست در قاموس گفته سبحات وجه الله انوارهٔ
انوار را سبحه از ان خوانند كه بينندكان ومشاهدهٔ كنندكان آن تسبيح گويند وبه تنزيه وتقديس ياد كنند حق تعالى را بجهت هيبت و
دهشت جلال ذات وعظمت او تعالى شانه * رواه مسلم * وعن ابي هريرة * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
يد الله ملاى * دست جود وكرم الله تعالى پر است كنايت است از غايت زيادت غنى وكمال وسعت ونهايت جود عطاى جل جلاله وعم
نواله * لا تغيضها نفقة * ناقص وتهي نميسازد او را هيچ نفقه وعطا * سحاء الليل والنهار * ريزند وسيل كنند است دست وي شب
وروز يعني دائم وباقيست عطاى او وسح ريختن وسيلان كردن آب از بالا مطر سحاح بتشديد باران سخت بارند * ارايتم ما انفق
منذ خلق السماء والارض * خبر دهيد مرا كه چه مقدار انفاق واعطا كرده است وي تعالى از ان باز كه پيدا كرده است آسمان
وزمين را * فانه لم يغض ما في يده * پس بدرستي كه اعطا وانفاق او كم نساخت چيزي را كه در دست او بود * وكان عرشه على الماء

وبود در وقت پیدا کردن آسمان و زمین عرش او بر آب شرح این کلمه در حدیث اول ازین فصل گذشت * ربیدة المیزان وبدست قدرت و حکمت اوست ترازو * یخفض ویرفع * پست می کند و برمیدارد ترازو را شرح این نیز گذشت * متفق علیه وفي روایة لمسلم * ودر روایتی مر مسلم را اینچنین آمده که * یمین الله ملأی * دست راست خدا پر است چون عطا غالب بدست راست نیباشد مخصوص یمین را ذکر کرده * قال ابن نمیر * بضم نون گفت ابن نمیر که شیخ مسلم است حدیث را باین لفظ * ملآن سحاء لا یغیضها شيء اللیل والنهار * یعني نمیر در حدیث خود بجای ملأی ملآن گفت وانچه موافق لغت است ملأی است نه ملآن چه یدمؤنث سماعي است وملآن لفظ مذکر اما اگر روایت آن صحیح باشد یدرا تاویل بجود واحسان میتوان کرد ونیز بجای نفقه شيء آورد ودر بعض الفاظ تقدیم وتاخیری نیز کرد والله اعلم * وعنه قال سئل رسول الله * وهم از ابي هریرة روایت است که گفت پرسیده شد پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم عن ذراری المشرکین * از اطفال مشرکان که حال ایشان چیست در بهشت اند یا در دوزخ ذراری جمع ذریت است وآن نسل جن وانس را گویند صغار یا کبار ومراد اینجا صغار اند * قال * گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جواب سائل * الله اعلم بما کانوا عاملین * خدای تعالی داناتر است بچیزی که بودند ایشان عمل کنندگان * متفق علیه * ظاهر معني حدیث این مینماید که معلق گردانید امر اطفال مشرکین را بانچه دانسته است پروردگار تعالی عاقبت کار ایشان را که اگر زنده می ماندند وببلوغ میرسیدند چه عمل میکردند پس آنرا که دانسته است خدای تعالی که بر تقدیر بلوغ بایمان می مردمی در آرد به بهشت وآنرا که دانسته است که کافر می مردمی در آرد در آتش واین سخن مشکل است یکی ازین جهت که چون طفل مرد معلوم شد که علم حق تعالی متعلق بود بمردن او در طفولیت پس رسیدن او بحد بلوغ ومردن بایمان یا بر کفر چه معني دارد وفرض آن چه فائده کند ونیز از اصول دین ومنهاج شریعت معلوم شده است که مواخذه کفار ان بر کفران که بر تقدیر طول عمر از ایشان بصدور می آید منتفی است واز اطفال که ضعیف تر ود رقوت کمتر اند احق واولی باشد وبضرورت دین معلوم است که حق تعالی بر کفار ذاکر ده کسی را نگیرد وبعض گفته اند که آن حضرت صلی الله علیه وسلم نزد این سوال آگاهانیده نشد از حقیقت امر اطفال مشرکین ووحي کرده نشد چیزی بسوی او در ین باب پس توقف کرد در ان باد انست واز حضرت حق اذن در کشف واظهار آن نیافت بجهت مصلحتی که در ان باشد پس جواب دادبانچه داد ومعني حدیث آنست که خدا داناتر است بانچه باز گشت ایشان بدانست وبانچه خواهد بود مآل حال ایشان که در بهشت در آیند یا در آتش یا در جای دیگر جز بهشت ودوزخ که نه معذب شوند ونه منعم والله اعلم ومذهب علماء در اطفال مشرکین مختلف است بعض سکوت کرده توقف ورزیده اند وبعض بعلم الهي معلق داشته چنانکه گذشت وبعض گفته که ایشان با پدران وما دران خود باشند در آتش چنانکه در دنیا تابع اند ایشانرا در احکام کفر وبعض گفته اند که مولود چون پیش از تکلیف واختیار مرد ولایت ابوین از وی زائل شد ورجوع کرد باصل فطرت وگشت از اهل جنت وبعض گفته اند که در بهشت در آیند ولیکن نه برسبیل استقلال بلکه تابع بهشتیان باشند مثل خدام ملوک در قصور منازل ایشان وبعض گویند که در جای دیگر باشند میان بهشت ودوزخ نه منعم ونه معذب وصواب آن است که توقف نموده شود در شان ایشان وجزم کرده نشود بهیچ جانب وبهیچ قول زیرا که جزم درین باب بی وصول خبر از جانب رسول الله صلی الله علیه وسلم بنقل صحیح قطعي درست نباشد وبگمان خود یافته نشده وحدیثی قطعي درین باب ورود نیافته وهرچه گفته اند برای وقیاس خود گفته اند یا از اخبار ضعیفه واهیه گرفته اند پس واجب شد توقف کذا قال النووي پشتي والله اعلم * الفصل الثاني * عن عبادة بن الصامت قال قال رسول الله * گفت عبادة بن الصامت گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم ان اول ما خلق الله القلم * بدرستي که نخستین چیزیکه پیدا کرد خدای تعالی قلم است * فقال له اکتب * پس گفت مر او را بنویس * قال ما اکتب * گفت چه بنویسم * قال * گفت خدای تعالی * اکتب القدر * بنویس هر چیزیرا که تقدیر کرده شده است * فکتب ما کان وما هو کائن الی الابد * پس نوشت قلم انچه بود وانچه خواهد بود تا ابد آنرا که گفته شود که تعیین مقادیر وکتابت آن در ازل بود ونسبت بازل زمان ماضي نبود پس کتابت ما کان چه معني دارد جوابش آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم نسبت بزمان خود فرمود ما کان وما یکون یعني انچه پیش از ما بود وبعد از ما خواهد بود نه نسبت بزمان تقدیر وکتابت.

يا كويم كه سابقا در حديث اول از فصل اول معلوم شد كه كتابت مقادير پيش از خلق سموات وارض بود به پنجاه هزار سال وبود عرش آلهي
دران زمان بر آب وگفتم كه تواند كه كتابت محمول برحقيقت خود باشد ودر لايزال بود چنانچه ظاهر تعيين عدد دلالت دارد بران
نه بمعني تقدير وتعيين مقادير در خلق قلم نيز در لايزال است چنانچه اولويت خلق او دلالت بران دارد وچون كتابت مقادير در لايزال بود
ماكان بلفظ ماضي درست آمد * رواه الترمذي وقال هذا حديث غريب اسنادا * روايت كرد اين حديث را ترمذي وگفت اين حديث
غريب است از روي اسناد ودر حقيقت معلوم شد كه غرابت منافي صحت نيست مگر آنكه مراد بوي شاذ بود چنانكه اين نيز معلوم شد
* وعن مسلم بن يسار قال سئل عمر بن الخطاب * رضي الله عنه * عن هذه الآية * روايت است از مسلم بن يسار كه از كبار تابعين است
ونقه وفاضل وعابد وورع بود واز اولياي خدا بود وهيچكس را در زمان وي بر وفضيلت نمي نهادند توفي سنة مائة رض گفت
پرسيده شد عمر بن الخطاب از تفسير اين آيت كه * واذ اخذ ربك من بني آدم من ظهورهم ذريتهم الآية * وچون گرفت وبرآورد
پروردگار تو اي محمد از پشتهاي بني آدم اولاد ايشانرا چنانكه از پشت آدم ذريت بيواسطه او برآورد واز پشت هركدام از ذريت
ذريت اورا برآورد وهمچنين تا قيامت چنانكه بطريق توالد وتناسل خواهد بود وليكن در آيت ذكر آدم وبرآوردن ذريت از
پشت وي نكرد از جهت ظهور آنكه وي ابو البشر واصل همه است واز جهت آنكه مقصود احتجاج والزام اولاد آدم است از يهود وغيرهم
بنقض عهدي كه روز ميثاق بستند وتمام آيت اينست واشهدهم على انفسهم وگواه كردانيد ايشانرا بر ذاتهاي ايشان قال گفت پروردگار
تعالى با ايشان الست بربكم آيا نيستم من پروردگار شما قالوا بلى شهدنا گفتند آري تو پروردگار مائي گواهي داديم بر ربوبيت تو ان تقولوا
يوم القيمة انا كنا عن هذا غافلين اين گواه گرفتن ايشانرا بر ذاتهاي ايشان بجهت آن بود كه مبادا بگويند روز قيامت كه بوديم ما ازين
غافل پس چون پرسيده شد عمر بن الخطاب از اين آيه * قال عمر * گفت عمر در جواب اين سوال * سمعت رسول الله * شنيدم پيغمبر
خدا را * صلى الله عليه وسلم يسأل عنها * پرسيده مي شد از تفسير اين آيت * فقال * پس گفت آن حضرت صلى الله عليه وسلم
* ان الله خلق آدم * بدرستيكه خداي تعالى پيدا كرد آدم را * ثم مسح ظهره بيمينه * پس مالش داد وي تعالى پشت آدم را بدست راست
خود اسناد مسح بحضرت حق تعالى بطريق مجاز است باعتبار امر كردن ملكي را بدان چنانكه گويند بادشاه شهري بنا كرد بنا كنندگان
ديگرانند وچون بامر بادشاه كردند گويا بادشاه خود بنا كرد وتخصيص يمين بجهت تشريف واكرام آدم وذريت او ست ودر حديث
آمده است كه هر دو دست خداوند تعالى يمين است وبالجمله اين از قبيل متشابهات است علم بحقيقت آن مفوض بعلم آلهي است عز شانه
* فاستخرج منه ذرية * پس بيرون آورد حق تعالى از پشت آدم بروجهي كه گفته شد ذريتي را * فقال خلقت هؤلاء للجنة * پس گفت براي تعالى
در شان ايشان پيدا كردم اين جماعه را براي بهشت * وبعمل اهل الجنة يعملون * وبعمل اهل بهشت عمل ميكنند * ثم مسح ظهره فاستخرج
منه ذرية * پستر باز بمالید پشت آدم را پس بيرون آورد از ان جماعهٔ ديگر را از ذريت * فقال خلقت هؤلاء للنار وبعمل اهل النار يعملون *
پس گفت پيدا كردم اينها را براي آتش وبعمل اهل آتش عمل ميكنند * فقال رجل ففيم العمل * پس گفت مردي از صحابه پس بجهت
چيست عمل وتكليف بدان ودرچه چيز فائده ميكند عمل * يا رسول الله فقال رسول الله * پس گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ان
الله اذا خلق العبد للجنة استعمله بعمل اهل الجنة * بدرستيكه خداي تعالى چون پيدا كند بنده را براي بهشت در كار ميدارد او را بكارهاي
بهشتيان * حتى يموت على عمل من اعمال اهل الجنة * تا آنكه مي ميرد بر كاري از كارهاي بهشتيان * فيدخله به الجنة * پس مي درآرد
آن بنده را بآن عمل در بهشت * واذا خلق العبد للنار استعمله بعمل اهل النار حتى يموت على عمل من اعمال اهل النار فيدخله به النار *
وچون پيدا كند بنده را براي آتش در كاري مي دارد اورا بكارد وزخيان تا آنكه مي ميرد بر كاري از كارهاي دوزخيان پس مي درآرد
خداي تعالى آن بنده را بآن عمل در دوزخ يعني در بهشت ودوزخ كه مي درآرد بعمل مي درآرد وعمل علامت بر آنست
بعمل امر كرده وعمل نيز تضاي اوست پس عمل براي چه كنيم وفائدهٔ آن چيست وچه معني دارد * رواه مالك والترمذي وابوداؤد *
وعن عبد الله بن عمرو رض قال خرج رسول الله * گفت عبد الله بن عمرو بن العاص بيرون آمد يعني از خانه پيغمبر خدا * صلى الله عليه
وسلم وفي يديه كتابان * وحال آنكه در هر دو دست آن حضرت صلى الله عليه وسلم دو كتاب بود * فقال * پس گفت آن حضرت

صلى الله عليه وسلم * اندرون ماهذان الكتابان * ايا مي دريابيد كه چيست اين دو كتاب وچه نوشته اند دران اهل تاويل گويند كه
اين تمثيل وتصوير وتعبير است از معني بصورت ومبالغه است در تحقيق آن وتيقن بدان ومتكلم چون خواهد كه تحقيق قول خود
نمايد وغير خود را تفهيم كند ومعني دقيق خفي را بمشاهدهٔ سامع وانمايد تصوير كند آنرا بصورت واشارت كند بدان اشارت محسوس
اگرچه در خارج وعالم حس نيامده وچون كشف كرده شد برآن حضرت صلى الله عليه وسلم حقيقت اين امر ومطلع شد بران چنانكه شبهه
وخفاى نماند دران تمثيل وتصوير كرد معني حاصل در قلب شريف را بچيزيكه گويا در دست اوست وحال آنكه در خارج كتابي نيست
ونوشته نه واهل باطن را ارباب مكاشفه گويند كه وجود كتاب حق است ومحمول بر حقيقت بي شائبهٔ مجاز وتاويل امام حجة الاسلام
در كيمياى سعادت گفته كه امتيازخواص از عوام بدو چيز است يكي بآنكه انچه حاصل كردد مرعامه را از علوم بكسب وتعلم حاصل ميشود
مرخواص را بي كسب وتعلم از نزد پروردگار عليم حكيم وآنرا علم لدني خوانند ديگر بآنكه انچه عامه در خواب بينند خواص آنرا در
بيداري مشاهده نمايند وحكايات مشائخ درين باب بسيار است در كتاب الرؤيا بيايد انشاء الله تعالى وچون خواص امت را اين حالت
ورتبه حاصل بود تكليف سيد المرسلين را صلى الله عليه وسلم بلكه ظاهر حد يث دراينست كه صحابه را آن در كتاب نيز نمود ولبكن مضمون
انچه درانها بودند انستند ومشائخ گفته اند هركه اين اعتقاد ندارد ايمان بحقيقت نبوت ندارد * قلنا لا * گفتيم ما درنمي يابيم كه چيست
درين دو كتاب * يارسول الله الا ان تخبرنا * مگر آنكه خبر دهي ترما را اين التماس است از حضرت وي تا خبر دهد ازان * فقال للذي
في يده اليمنى * پس گفت آنحضرت عليه السلام در شان آن كتابي كه در دست راست وي بود * هذا كتاب من رب العالمين *
اين كتابيست از پروردگار جهانيان * فيه اسماء اهل الجنة واسماء آبائهم وقبائلهم * درين كتاب نامهاى بهشتيان است
ونامهاى پدران ايشان وقامهاى قبيلهاى ايشان بجهت تعيين وتمييز * ثم اجمل على آخرهم * پستر اجمال كرده شده است بعد از تفصيل
برآخر ايشان چنانكه عادت اهل حساب است كه بعد از تفصيل اعداد دراين آخر عدد مجمل بنويسند كه چندين شد * فلا يزاد فيهم *
پس چون چندين مبالغه در ضبط وتعيين كرده شده زياده كرده نميشود در ايشان تا ديكرى كه نوشته نشده است در ايشان در آيد
* ولا ينقص منهم * وكم كرده نميشود از ايشان تا از انها كه نوشته شده است كسي بدر رود * ابدا * هميشه * ثم قال للذي في شماله * پستر
گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم مر آن كتاب را كه در دست چپ وي بود * هذا كتاب من رب العالمين فيه اسماء اهل النار واسماء آبائهم
وقبائلهم ثم اجمل على آخرهم فلا يزاد فيهم ولا ينقص منهم ابدا * ترجمه اين عبارت از ترجمهٔ عبارت اول ظاهر شد * فقال اصحابه
ففيم العمل * پس گفتند ياران آنحضرت صلى الله عليه وسلم پس براى چيست عمل * يارسول الله ان كان امر قد فرغ عنه * اگر
هست امرى كه پرداخته شده است از وى * فقال * پس گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم درجواب ايشان * سددوا * بكرانيد عمل
هاى خود را مستقيم بر طريق حق * وقاربوا * و بجوئيد قربت خدا را و طاعت كنيد او را كذا قال الطيبي وبعض گفته اند كه قاربوا تاكيد
سددوا است بعني طلب كنيد باعمال خود سداد واستقامت را وميانه روى كنيد در عمل ودور ويد از تفريط وافراط وسختي نكنيد
در مجمع البحار گفته كه طلب كنيد سداد را يعني صواب را واعتدال را ميان افراط وتفريط واگر ازان عاجز آئيد قريب بآن كنيد ودر
بعض روايات وقربوا آمده يعني نزديك كردانيد ديگرانرا بعمل صالح حاصل آنكه عمل كنيد واز قضاء قدر ذكر نكنيد * فان صاحب
الجنة يختم له بعمل اهل الجنة * پس بدرستي كه بهشتي ختم كرده ميشود مر او را بعمل بهشتيان * وان عمل اى عمل * واگرچه عمل
كند درمدت عمر هر عملي كه باشد نيك يا بد آخر ختم كار را وبر عمل نيك بود * وان صاحب النار يختم له بعمل اهل النار وان عمل اى عمل *
ودوزخي ختم كرده ميشود مر او را بعمل دوزخيان واگرچه عمل كند هر عملي كه باشد * ثم قال رسول الله * پستر اشارت كرد پيغمبر خدا
* صلى الله عليه وسلم بيد يه * بهر دو دست خود وقول بمعني اشارت بسيار آيد ودر احاديث اين لفظ با يمعني بسيار واقع شده قال بيده
وقال برأسه وقال برجله وجزآن * فنبذهما * پس انداخت هر دو كتابرا از هر دو دست پس پشت خود ونبذ انداختن چيز از دست بجانب
پيش با پس واينجا تفسير به پس كرده اند اشارت بآنكه اين امريست كه پرداخت كرده شده است ازان وانداخته شده است پس پشت
* ثم قال * پستر گفت آن حضرت صلى الله عليه وسلم * فرغ ربكم من العباد * بپرداخت پروردگار شما از كار بندگان يعني تمام كرد حكم ايشانرا

* فريق في الجنة وفريق في السعير * كرومي در بهشت وكرومي در دوزخ * رواه الترمذي * وعن ابي خزامة * بكسر خاء
معجمه وبزاي تابعي است حديث او در رقي است وابو خزامه صحابي ديگر است حديث او در غير رقي است كذا في جامع الاصول
* عن ابيه * روايت ميكند از پدرش * قال قلت * گفت گفتم * يارسول الله ارايت رقى نسترقيها * اى پيغمبر خدا خبرده مارا از حال
انعونهاى كه افسون كرى ميكنيم ما بانها ورقى بضم راز فتح قاف جمع رقيه بضم وسكون بمعني افسون كه بد منداورا يادر كلو وباز ويه بندند
وحكم او آنست كه اگر بقرآن واد عيهٔ ماثوره باشد درست است والاحرام واين معني بتفصيل در كتاب الطب والرقى بيايد * ورد واء
نتداوى به * وخبرده ازدارو هاى كه تداوى ميكنيم بآن * وتقاة نتقيها * وپناهها كه پناه ميجوئيم بدان و پرهيز ميكنيم
از آفتها بآن مثل سپر وزره وامثال آن * هل ترد من قدر الله شيئا * ايا باز ميگردانند اينها از قضاء قدر خداى تعالى چيزيرا
* قال * گفت آن حضرت صلى الله عليه وسلم * هي من قدر الله * اين چيزها نيز از جملهٔ قضاء قدر الهي اند اگر خواسته است و
تقدير رفته كه شفا نخشد وپناه دهد اسباب آنها را نيز ميسر خواهد كرد انيد وتقدير مناقضات باسباب وشرائط اردهمه داخل
تقدير است وتقدير همه را شامل است ومحيط وهيچ چيز از احاطهٔ وى بيرون نرود * رواه احمد والترمذي وابن ماجة * وعن ابي هريرة
قال خرج علينا رسول الله * گفت ابو هريره بيرون آمد از خانه بر ما پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ونحن نتنازع في القدر * ومانحث
ونزاع ميكرديم در مسئلهٔ قضاء قدر كه چون است وچگونه است * فغضب حتى احمر وجهه * پس خشم كرفت آنحضرت صلى الله عليه
وسلم تا آنكه سرخ شد روى مبارك وى * حتى كانما فقئ في وجنتيه حب الرمان * تا آنكه گويا شكسته شده است در هر دو رخسار وى دانهاى
انار * فقال ابهذا امرتم * پس گفت ايا باين تنازع امر كرده شده ايد شما * ام بهذا ارسلت اليكم * ايا باين فرستاده شده ام من بسوى شما يعني
شما را امر بطاعت وعبادت كرده اند ومرا براى ابلاغ آن بشما فرستاده اند بحث كردن در قضا داخل آن نيست آن سرا آنچي است او را بوى بكذاريد
وبعمل مشغول شويد وبقضاى وى راضي باشيد * انما هلك من كان قبلكم حين تنازعوا في هذا الامر * هلاك نشدند كسانيكه بودند پيش از شما
مگر هنگاميكه تنازع وبحث ميكردند درشان قضاء قدر * عزمت عليكم عزمت عليكم * سوكند ميخورم بر شما سوكند ميخورم بر شما
يا واجب ميكردانم بر شما * ان لاتنازعوا فيه * كه نزاع نه كنيد درين امر * رواه الترمذي * روايت كرد اين حديث را باين لفظ ترمذى
* وروى ابن ماجة نحوه عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده * وروايت كرد ابن ماجه مانند آنرا از عمر بن شعيب از پدرش از جدش
محمد ثان نحوه درجاى ميكويند كه هر دو حديث در معني متحد باشند ورد لفظ متغايرو در جاى كه لفظ ومعني هر دو موافق باشند مثل
كويند چنانكه در مقدمه كذشت * وعن ابي موسى قال سمعت رسول الله * گفت ابو موسى اشعرى رضي الله عنه شنيدم پيغمبر خدا را
* صلى الله عليه وسلم يقول * ميكفت * ان الله تعالى خلق آدم من قبضة * بدرستيكه خداى تعالى پيدا كرد آدم را از مشتى از خاك
في الصراح قبضة بالضم يكمشت از هر چيزى وبفتح نيز آمده ومراد اينجا مشتي از خاك است * قبضها من جميع الارض * كه كرفت آنرا
از تمام زمين وهر موضع وى يعني امر كرد ملك را بكرفتن آن * فجاء بنو آدم على قدر الارض * پس آمدند اولاد آدم بر اندازهٔ زمين وتفاوت
اجزاى آن مختلف در صورت وسيرت * منهم الاحمر والابيض والاسود وبين ذلك * بعضى از ايشان سرخ وبعض سفيد وبعض
سياه وبعض ميان سرخ وسفيد وسياه * والسهل والحزن * وبعض نرم وبعض درشت سهل بفتح سين وسكون ها وكسر آن هر چيز مائل
بنرمي وزمين نرم ضد حزن بفتح وسكون زمين درشت * والخبيث والطيب * وبعض پليد وبعض پاك وناخوش وخوش وخبيث
از زمين شوره كه نرويانند وطيب ضد وى واين چهارا از صفات باطنه است وچهار اول از ظاهر * رواه احمد والترمذي وابو داود
وعن عبد الله بن عمرو قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الله خلق خلقه في ظلمة * بدرستيكه خداى تعالى
پيدا كرد خلق خود را در تاريكى * فالقى عليهم من نوره * پس بيندا خت بر خلق از نور خود * فمن اصابه من ذلك النور * پس كسيكه
رسيد اورا از آن نور * اهتدى * راه راست يافت ورسيد بمقام ايمان وطاعت * ومن اخطأه ضل * وكسى كه نرسيد اورا از آن نور كمراه
شد ونرسيد بآن مقام * فلذلك اقول جف القلم على علم الله * پس ازين جهت ميكويم خشك شد قلم وكذشت تقدير بر آنچه دانست
خداوند ازل از احوال خلائق از هدايت وضلالت * رواه احمد والترمذي * كفته اند كه مراد بخلق جن وانس است واحتمال دارد كه مخصص

بانس باشد ومراد بظلمت انچه مجبول انند بران از هوا ميء نفس و شهوات طبيعت كه سبب ضلال و هلاك است ومراد بنور مضاف بحق نوريء كه پيدا كرده وي ضمنا بآنرا از آيات بينه و حجج نيرة منبثه در انفس و آفاق از دلائل عقلية ونقلية وهداية وارشاد باضافت آن نور باعتبار وانتفاع واستدلال بدان بر وجود باريء تعالى وصفات و حقيقت دين اسلام پس هر كرا خواست خداى تعالى كه هدايت كند وبآن انوار و آيات مهتدي ومنتفع گرداند راه راست يافت و هر كرا نخواست كه هدايت كند ومحروم گرداند از ان نور گمراه شد چنانچه فرمود ارمن كان ميتا فاحييناه وجعلنا له نورا وفرمود افمن شرح الله صدره للاسلام فهو على نور من ربه پس معلوم شد كه هدايت وضلالت بمشيت حق وتقدير او است جل وعلا اگر گفته شود كه پيدا كردن خلق در ظلمت در چه وقت است اگر مراد بآن وقت اخراج ذرارى از ظهور بني آدم است پس آنجا خود همه مهتدى بودند وهمه اقرار كردند بربوبيت حق واثر ضلالت هيچ ظاهر نشد واگر وقت ولادت و خروج از بطون امهات است همه منور بنور فطرت اند جوابش آنكه در روز الست كه اقرار كردند بربوبيت حق بعض برغبت كردند وبعض بكره از جهت غلبهٔ سطوت جلال حق پس آنها كه برغبت كردند القا كرد برايشان نور هدايت تا اقرار اصابت كردند آنرا و آنها كه بكره كردند محروم ماندند از ان نور و مراد بفطرت كه مولود اند بران تهيؤ و تمكن از اصابت حق است نزد نظر صحيح واين منافات ندارد بوجود ظلمت نفس و طبيعت چه آدمي از حيثيت روحانيت متهيى رشد وهدايت است واز حيثيت نفسانيت متهيى غي وضلالت وبعد از وصول بحد بلوغ اصابت نظر صحيح بتوفيق وهدايت حق والقاء نور و ترجيح جانب روحانيت است از خصوصت وي واگر آن نشد محكوم نفس امارة و مغمور ورطهٔ ظلمت و ضلالت ماند وسابقا معلوم شد كه سابقه و راء فطرت است واين حديث باشارة بسابقهٔ تقدير وعلم وارادت الهي است وبا حديث فطرت منافات ندارد فافهم وبالله التوفيق * وعن انس رضي الله عنه * قال كان رسول الله * كفت انس بود پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم يكثر ان يقول * بسيار ميكرد كفتن اين قول را * يا مقلب القلوب ثبت قلبي على دينك * اى كرداننده دلها از حالى بحالى ثابت دار دل مرا بر دين خود بظاهر اضافت قلب بذات شريف خود ذكر كرده و در حقيقت طلب دعا براى امت است چه وي صلى الله عليه وسلم مامون العاقبة و محفوظ القلب است و همچنين در جميع ادعيه مقصود اصلي تعليم وتلقين امت است بطريق تعريض وكنايت ولهذا انس كفت * فقلت يا نبي الله آمنا بك * اى پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم ايمان آورديم بتو * وبما جئت به * وبدين كه آوردى تو آنرا * فهل تخاف علينا * پس آيا مى ترسي تو بر ما زوال دين وايمان را بتطرق فتور ونقصان بدان كه اين دعا ميكني * قال نعم * كفت آن حضرت صلى الله عليه وسلم آرى ميترسم بر شما * ان القلوب بين اصبعين من اصابع الله * زيرا كه دلها در تصرف وقدرت الهي است * يقلبها كيف يشاء * ميكردانند دلها را چنانكه ميخواهد * رواه الترمذي وابن ماجة * وعن ابي موسى * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل القلب * حال و مثال دل در تقلب و كشتن از حالى بحالى * كريشة بارض فلاة * مانند پرى است در زمين دشت كه * يقلبها الرياح ظهرا لبطن * ميكردانند آن پر را باد ها مختلف وميكردانند ظاهر آنرا بجانب باطن همچنين دلهارا خواطر و حوادث كه بقضاء وقدر الهي عارض وحادث ميشوند ميكردانند * رواه احمد * وعن علي قال قال رسول الله * روايت است از علي مرتضى رضي الله عنه كه كفت كفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم لا يؤمن عبد حتى يؤمن باربع * ايمان نمى آرد ومؤمن نميكرد هيچ بنده تا آنكه ايمان نيارد بچهار خصلت * يشهد ان لا اله الا الله واني رسول الله * خصلت اول بدل ايمان آوردن و بزبان گواهي دادن بوحدانيت الله تعالى و پيغمبري من باينطريق كه * بعثني بالحق * برانگيخته و فرستاده است مرا الله تعالى بجانب كافهٔ خلق بحق * ويؤمن بالموت * دوم ايمان آوردن بموت يعني بفناى دنيا وهلاك او بجميع اجزا يا مراد آنست كه اعتقاد كند كه موت بحكم پروردگار تعالى است نه بطبيعت وفساد مزاج يا مراد عمل است بمقتضاى ايمان بموت * والبعث بعد الموت * سيوم ايمان آوردن به برانگيختن حق تعالى بندگانرا و زنده كردانيدن ايشانرا بعد از مردن * ويؤمن بالقدر * چهارم ايمان آوردن بتقدير الهي كه در ازل همه كائنات را از جواهر و اعراض و ذوات وصفات تا ابد تقدير كرده و تعيين نموده است * رواه الترمذي وابن ماجة * وعن ابن عباس * رضي الله عنهما * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صنفان من امتي ليس لهما في الاسلام نصيب المرجئة والقدرية * و قسم اند از امت من كه نيست مر ايشانرا در دين مسلماني نصيبي وآن مرجئه

كدام اند يكي مرجيه وديگري قدريه * رواه الترمذي وقال هذا حديث غريب * مرجئه بهمزه از ارجاء بمعني تاخير است وترك همزه نيز لغتي است طائفه كه قائلند باآنكه ايمان قول بيعمل است وتسميهٔ ايشان باين نام بجهت مؤخر كردانيدن وساقط كردن ايشانست عمل را واكثر برانند كه مرجيه نام فرقهٔ جبريه است كه گويند بنده را فعلي نيست واورا مدخلي واختياري در ايشانست عمل را واكثر برانند كه مرجيه نام فرقهٔ جبريه است كه گويند بنده را فعلي نيست واورا مدخلي واختياري در اصلا نه ونسبت فعل بوي بمنزلهٔ نسبت فعل بجمادات است چنانكه گويند آسيا گشت وجوي روان شد وايشانرا مجبره نيز گويند واما قدريه منسوب اند بقدر بجهت انكار ايشان آنرا ومذهب ايشان آنست كه بنده خالق افعال خود است ومستقل است در كار خود ومسابقهٔ قضا وقدر نيست وقدريه بفتح دال است وجبريه رانيز بفتح باخوانند بجهت مشاكلت وي واصل در وي سكون است با ميت نسبت بجبر وصاحب كشاف بجهت تعصبي كه در مذهب اعتزال وقدر دارد اهل سنت رامرجيه وجبريه خواند بجهت آنكه عمل را در حقيقت ايمان داخل نميدانند وبنده را خالق افعال نمي گويند واين غلط است زيرا كه اهل سنت وجماعت ايمانرا عبارت از تصديق واقرار دانند وعمل راسبب كمال دانند نه قول بلا عمل ومذهب ايشان توسط است ميان جبر وقدر ورو ليكن امر بين امرين بدانكه اين حديث وامثال آن صريح اند در تكفير قدريه ومرجيه ليكن صواب آنست كه مسارعت نبايد كرد بتكفير اهل اهوا كه براه تاويل روند زيرا كه ايشان اختيار كفر نمي كنند وراضي نيستند بدان بلكه بتاويل ميگريزند از كفر وتمسك ميكنند بكتاب وسنت وبذل مجهود مينمايند در اصابت حق وليكن خطا كردند ونيافتند آنرا وفرق است ميان لزوم كفر والتزام آن وقول مختار از علماي امت همين است واحتياط هم درين است ومانهي كرده شده ايم از تكفير اهل قبله وهرچه درشان ايشان واقع شده است از آنچه دلالت دارد بر كفر از باب زجر وتشديد ومبالغه در تضليل است ودر صحت اين احاديث نيز نزد بعضي از علماي محدثين سخن است والله اعلم * وعن ابن عمر * رضي الله عنهما * قال سمعت رسول الله * گفت ابن عمر رضي الله عنهما شنيدم پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم يقول * مي گفت * يكون في امتي * ميباشد در امت من * خسف ومسخ * خسف فرو بردن در زمين ومسخ تحويل صورتي بصورتي ديگر بدتر از آن * وذلك في المكذبين بالقدر * وآن خسف ومسخ در تكذيب وانكار كنندگان قدر است واز ينجا معلوم شد كه قدريه نام آنجماعه است كه منكر قدر اند نه آنانكه مثبت قدر اند چنانكه ايشان بدامي گويند كه اين نام بشما مناسب تر واولي تر است خذلهم الله * رواه ابو داؤد وروى الترمذي نحوه * واز ين حديث معلوم كرديد كه درين امت نيز خسف ومسخ واقع شدني است چنانكه در امم سابقه بود وبتحقيق وارد شده است حديث بوقوع آن در آخر زمان چنانكه در باب ملاحم از كتاب فتن بيايد وبعض گفته اند كه مراد آنست كه اگر درين امت خسف ومسخ واقع ميشد درين فرقه واقع ميشد والله اعلم * وعنه * وهم ازين عمر است * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم القدرية مجوس هذه الامة * فرقهٔ قدريه كه انكار قدر ميكنند وميگويند كه بنده خالق افعال خود است مجوس اين امت اند يعني حال واعتقاد ايشان در ملت اسلام مشابه حال واعتقاد مجوس است كه قائل اند بتعدد آلهه واثبات ميكنند دو قادر را يزدان را فرمن ومي گويند يكي خالق خير ودیگري خالق شر وبعض علما براه مبالغه رفته وگفته اند كه حال ايشان بدتر از حال مجوس است كه اثبات شركاء لاتعد ولا تحصي ميكنند * ان مرضوا فلا تعودوهم * اگر بيمار شوند عيادت نكنيد ايشانرا * وان ماتوا فلا تشهدوا * واگر بميرند حاضر نشويد ايشانرا يعني نماز نكنيد برجنازهٔ ايشان يعني رعايت نكنيد در باب ايشان در حقوق اسلام نه در حالت حيات ونه بعد از ممات * رواه ابو داؤد * وعن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لاتجالسوا اهل القدر * ولا تفاتحوهم * وحاكم نسازيد ايشانرا مشتق از فتح بمعني حكم چنانكه در آيهٔ كريمهٔ ربنا افتح بيننا وبين قومنا بالحق آمده وحاكم را فاتح گويند ودر تفسير فتاح كه از اسماي حسناي الهي است تعالى گفته اند كشاينده ابواب رزق ورحمت بربندگان وحاكم ميان ايشان وبعض گفته اند كه مراد بمفاتحت ايشان ابتدا بمجادله ومناظره است با ايشان وبحث ونزاع در اعتقاد تا باعث بر اثارت شك وشبهه نگردد واز ينجا معلوم كرديد كه ملاصقت در سلام باب مجادله ومباحثه است با اهل بدع متعصبه كه ضرر ميكند در اعتقاد ومي تواند كه مراد نهي از ابتداي سلام ومبايعت با ايشان باشد واين معني انسب است بقول حضرت لاتجالسوا باشد واغلظ است در ترك مصاحبت واختيار مجانبت

خصوصا از تحت رجلك وقيل وقال * رواه ابو داود * وعن عائشة * رضي الله عنها * قالت قال رسول الله * كه عائشه رضي
گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ستة لعنتهم * شش كس اند كه لعنت كرده ام من ايشانرا * العنهم الله * لعنت كند ايشانرا خداى
تعالى پس اين جمله دعائيه است يا چون گفت لعنت كرده ام ايشانرا گويا كسى پرسيد چرا لعنت كرده اى ايشانرا جواب داد زيرا كه
لعنت كرده است ايشانرا خدا و اينچنين كلامى را اهل عربيت استيناف گويند * وكل نبي مجاب * وهر پيغمبر قبول كرده شده است
دعاى او واين جمله كلامى است كه ذكر كرده شده بجهت تاكيد وتقرير لعنت بر ايشان * الزائد في كتاب الله * يكى ازاين شش كس آنكس
است كه زيادة كننده است بر كتاب خدا يعنى در آرنده دروغى چيزى كه نيست ازان يا تحريف كننده لفظ يا معنى او را چنانكه اهل
كتاب كردند پس مراد بكتاب الله جنس آن باشد از قرآن وغيره گفته اند كه تواند كه مراد بكتاب الله حكم الله باشد وزيادة حكم از كتاب
درست است وشائع چنانكه كتب بمعنى فرض آمده است * والمكذب بقدر الله * دوم ازان شش كس تكذيب كننده بتقدير الهى
است تعالى شانه وانكار كننده آن را چنانكه قدريه كنند * والمتسلط بالجبروت * سيوم تسلط وقهر وغلبه نماينده بر مردم بتعظم وتكبر
* ليعز من اذله الله * تا كرامى وارجمند كرداند كسى را كه خوار كرده است او را خداى تعالى * ويذل من اعزه الله * وخوار وبيقدر
كرداند كسى را كه عزيز كردانيده است او را خداى تعالى مراد ظلمة ملاطين وامراى جوراند كه بهواى نفس وغلبة قهرمان خود كافران
وفاسقان وجاهلان را عزيز دارند ومسلمانان وصالحان وعالمان را ذليل كردانند * والمستحل لحرم الله * چهارم استحلال كننده حرم
خدا را كه مكه است وانچه كرد بر كرد او است از زمين معين كه آنرا حرم خوانند وورا ى اين زمين را حلل گويند بكسر حا ومستحل كسى كه
بكند در زمين حرم چيزى كه حرام ساخته حق تعالى دران مثل شكار كردن ودرخت بريدن ومانند آن ودر بعض نسخ حرم الله بضمتين
ضبط كرده اند جمع حرمة الله يعنى حلال كردانند چيزيرا كه حرام است وتورپشتي گفته كه اين تصحيف است از كسى كه نسبت او را
مهارت درين علم يعنى روايت آن صحيح نيست بقياس خود اينچنين ساخته است والله اعلم * المستحل من عترتي ماحرم الله * پنجم حلال
گردانندة از اولاد وقوم وقبيله واهل قرابت من چيزيرا كه حرام گردانيده است خداى تعالى كردن آن بايشان چنانكه اين او ترك
تعظيم وتقصير در اداى حقوق ايشان واگرچه استحلال حرام مطلقا خواه از حرم خداى تعالى وتقدس وعترت پيغمبر صلى الله عليه
وسلم باشد يا غير آن سبب استحقاق زجر وعقوبت است وليكن در اينجا بيشتر وسخت تر است پس تخصيص بجهت زيادت اهتمام وتاكيد
در تحريم ومبالغه در وصيت باشد از جهت زيادت شرف واجتماع حق وتعظيم وحرمت وطيبي گفته كه من در زمن عترتي بنيانيه است
يعنى آنكه از اولاد وقرابت من چيزى از محرمات را استحلال نمايد عتاب وعقاب دران بيشتر است كه باوجود شرف فرزندى وقرابت من
ارتكاب محرمات كند چنانكه در باب نساى مطهرة آنحضرت صلى الله عليه وسلم واقع شده كه هركه از شما اى زنان پيغمبر صلي الله عليه
وسلم فاحشه وبد كارى كند عذاب بروى دو چند كردد ودر اينجا تنبيه است بر شرف سادات را كه كرد محرمات نكردند ومعصيت نور از زند
وفتك حرمت سيادت وقرابت رسول الله صلى الله عليه وسلم ننمايند بدان مغرور نشوند * بيت * شرمي از روى خوب خويش بدار * كه
بدان روى كار زشت كني * عجب جميل وجليلي عجب مليح وصبيحي * ولى چه سود كه قدر جمال خويش ندانى * والتارك لسنتي *
ششم ازان شش كس كه لعنت كرده ايشانرا خدا ورسول خدا ترك كننده سنت من است در ارتكاب كننده بدعت ترك سنت اگر بطريق استخفاف
واستهانت وقلت مبالات است كفر است ولعنت محمول برحقيقت واگر بر طريق تقصير وتكاسل بود معصيت ولعنت محمول بر زجر وشدت
ودورى از مقام قرب وعزت است واگر احيانا ترك شود معصيت نبود ومثل همين تفصيل است در استحلال محرمات ومانند آن و
بالله التوفيق * رواه البيهقي في المدخل ورزين في كتابه * روايت كرد اين حديث را بيهقي در مدخل كه نام كتاب اوست وروايت كرد
رزين در كتاب خود * وعن مطر بن عكامس * رضي الله عنه بضم عين وتخفيف كاف وكسر ميم وبعين مهمله ومر او را صحبت است
معلوم واست در كوفيين همين يك حديث دارد وبس وبعض گفته اند كه شناخته نشده است او را صحبت والله اعلم * قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم اذا قضى الله بعبد ان يموت بارض * چون حكم وتقدير كند خداى تعالى مر بنده را از بندگان را كه بميرد در زميني از زمينها
* جعل له اليها حاجة * بگرداند خداى تعالى مر آن بنده را بسوى آن زمين حاجتى وكارى تا بجهت آنكار را آنحاجت دران زمين برود وبميرد

* بيت * زكويش ميروم باصد هزاران محمد جوزاري * نميدانم كه روزم ميرسد يا اجل ما را * رواه احمد والترمذي * وعن عائشة قالت قلت * روايت است از عائشه كه گفت گفتم * يارسول الله ذراري المؤمنين * اطفال مسلمانان كه مرده اند چيست حال ايشان در بهشت اند يا در دوزخ ذراري جمع ذريت است چنانكه بزاري جمع بريت * قال من آبائهم * فرمود از پدران خود اند يعني حكم پدران خود دارند ودر بهشت اند با ايشان * فقلت * پس گفتم * يارسول الله بلا عمل * بي عمل در بهشت ميروند يعني ايشان عمل خير نكرده اند چون در بهشت ميروند * قال * فرمود * الله اعلم بما كانوا عاملين * خداوانا تراست بچيزي كه بودند اين ذراري عمل كنند كان آنرا اشارت بقضاء قدر امت چون عائشه رضي الله عنها تعجب كرد كه بيعمل در بهشت چه كونه روند فرمود تعجب مكن چه اطفال را اگرچه بالفعل عملي نيست شايد كه در علم الهي عمل باشد وتقدير بر وي چنين رفته * قلت * گفتم * ذراري المشركين * پس اطفال مشركان را حكم ايشان چيست * قال من آبائهم * فرمود ايشان نيز از پدران خود اند حكم ايشان دارند * قلت بلا عمل قال الله اعلم بما كانوا عاملين * كلام در ينمقام سابقا كذشته امت فتذكر * رواه ابو داؤد * وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الوائدة والموؤدة في النار * وائده زن كور كننده فرزند خود را زنده واكثر اين كار را زنان ميكردند وموؤده دختركي كور كرده شده * رواه ابو داؤد * واشكال درين حديث آنست كه وائده صحيح است بودن او در آتش از جهت كفرش اما موؤده كه طفل است واهيچ گناه نكرده وكفر نورزيده چكونه در آتش باشد ورد دفع اين اشكال مضطر شده اند بتوجيهات متعدده يكي آنكه موؤده از جهت آن در آتش است كه از اطفال مشركين است ورفتن او در دوزخ بحكم قضا وقدر است چنانكه در احاديث ديكر آمده است وبراين اعتبار صاحب مصابيح اين حديث را درين باب آورده وآنها كه قائل اند كه اطفال مشركين در آتش نروند تاويل ميكنند اين حديث را بآن كه مراد بوائد دايه است وبموؤده مادر است بمعنى الموؤدة لهاز يرا كه كور ميكرد اطفال را دايه بامر مادر وبعض كفته اند كه ورود اين حديث در مادة خاص است بهر كه كرده واين حكم از علم غيب است وغير آنرا برآن قياس نتوان كرد وحق تعالى حكم ميكند در بندكان خود بهرچه ميتواند ووحي ملحق است بقتل خضر غلام را وتواند كه آن موؤده بسن بلوغ رسيده وكفر ورزيده باشد وبالجمله حديثي در ين باب ثابت نشده چنانكه جزم بدان توان كرد در مذهب صحيح همان توقف است والله اعلم *

الفصل الثالث * عن ابي الدرداء * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله عز وجل فرغ الى كل عبد من خلقه من خمس * يكي ازينها كه خدا تعالى فارغ شده ومنتهى شده تقدير او بسوي هر بنده كه از مخلوقات اوست از پنج چيز وچون فراغ محال است بر حق عز وجل مراد بدان عدم تبديل وتغيير تقدير اوست وفي الصراح فراغ بر داختن از كاري پس از ان بيان آن پنج چيز كرد بقول خود * من اجله وعمله ومضجعه واثره ورزقه * يعني فارغ شده از اجل هر بنده وتعيين كرده كه مدت عمر وي چندست وفارغ شد از عمل هر بنده كه چه كارها خواهد كرد نيك يابد وفارغ شده از مضجع هر بنده يعني جسم در اصل لغت جاي پهلو نهادن بر زمين ومراد اينجا سكون است ومراد باثره حركت يعني جميع حركات وسكنات هر بنده كان معد راست در ازل يا مراد بمضجع مكان موت واثر حركت او در حالت حيات يا مضجع اشارت است باقامت واثر كه بمعني نشان پا است بر روي زمين اشارت بمسافرت ومراد برزق هرچه به بنده رسد از منافع ومرافق * رواه احمد * وعن عائشة * رضي الله عنها * قالت سمعت رسول الله * كفت عائشه شنيدم پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم يقول * ميكفت * من تكلم في شيء من القدر * كسيكه سخن كند ودر چيزي از مسائل واحكام قضا وقدر * سئل عنه يوم القيمة * پرسيده ميشود از ان سخن كردن روز قيامت * ومن لم يتكلم فيه لم يسأل عنه * وكسي كه سخن نكند دران پرسيده نمي شود از ان مقصود زجر ومنع است از خوض كردن بودر افتادن در مسئلة قضا وقدر يعني هيچ فائده نيست در تكلم كردن ودر افتادن دران مكر برسش وعتاب راو زيادت پس بهتر آنست كه اسان بدان ندارند وسكوت بدان ورزند وبعمل مشغول باشند وكاوش نكنند كه فائده ندارد * رواه ابن ماجة وعن ابن الديلمي قال * روايت است از ابن ديلمي كه از تابعين است كه كفت * اتيت ابي بن كعب فقلت له * آمدم نزد ابي بن كعب كه از علماي صحابه ومجلة ديندار بود پس كفتم مر او را كه * قد وقع في نفسي شيء من القدر * بتحقيق افتاد در دل من چيزي از شك وشبهه از جهت آنكه اكر همه بقضا وقدر است امر ونهي چيست وثواب وعقاب چه واشارت كرد بقول خود في نفسي كه آن از قبيل وسوسه وحكايت نفس بود

* فيحدثني * پس حديثي بخوان مرا از احاديث آن حضرت صلى الله عليه وسلم باسخني بگواز پيش خود * لعل الله ان يذهبه من قلبي * شايد كه خداى تعالى ببرد آن شك وشبهه را از دل من * فقال * پس گفت ابي بن كعب سخني كه از الله كرد شبهة مرا واستبعاد مرا تعذيب ومواخذة پروردگار تعالى بندگان را وبيان كرد كه وى جل وعلا مالك الملك على الاطلاق است رعمه مملوك اويند ميكند هرچه مى خواهد وهر تصرف كه مالك در مماليك خود كند ظلم نباشد وگفت * لوان الله عز وجل عذب اهل سمواته واهل ارضه * اگر آنست كه خداى تعالى عذاب ميكرد تمامة آسمانيان وزمينيانرا * عذبهم وهو غير ظالم لهم * عذاب ميكرد ومير سد اورا كه عذاب كند ايشانرا وحال آنكه وى تعالى غير ظلم كننده است مرايشانرا * ولو رحمهم كانت رحمته خيرا لهم من اعمالهم * واگر رحمت ميكرد ايشانرا ميبود رحمت از بهتر وسودمند تر مرايشانرا از عملهاى ايشان پستر اشارت كرد كه ايمان بقدر در جميع كائنات عموما ودر احوال نفس آدمي خصوصا از واجبات است وبرابر نميكند باوى هيچ عملى از اعمال اگرچه بسى عظيم باشد بيرون از قدر ات بشر وشرط است مرد آمدن بهشت را وگفت * ولو انفقت مثل احد ذهبا في سبيل الله * واگر خرج كني مانند كوه احد طلا در راه خدا * ما قبله الله منك حتى تؤمن بالقدر * قبول نميكند آن عمل را الله تعالى از تو تا آنكه ايمان نيارى بقضا وقدر * وتعلم ان ما اصابك لم يكن ليخطيك * وتا آنكه بداني كه آنچه رسيده است ترا نبود براى آنكه بگذرد از تو ونرسد ترا * وان ما اخطأك لم يكن ليصيبك * وبداني كه آنچه گذشته است از تو ونرسيده است بتو نبود براى آنكه برسد ترا پس چون چيزى برسد بتو نكوئي كه بسعي وكوشش من رسيد وچون نرسد نكوئي كه اگر سعي ميكردم ميرسيد وبايد كه بداني كه رسيدن ونارسيدن همه بقضا وقدر الهي است تعالى شانه * ولومت على غير هذا دخلت النار * واگر نرضا بميرى بر غير اين حال واعتقاد وايمان بقدر هر آينه درمى آئي آتش دوزخ را * قال ثم اتيت عبد الله بن مسعود * گفت ابن الديلمي پستر آمدم عبد الله بن مسعود را كه از مخصوصان آن حضرت صلى الله عليه وسلم بود ورشان او فرموده است كه راضي شدم براى امت بهرچه وى راضي است * فقال مثل ذلك * پس گفت ابن مسعود مانند اين سخن كه ابي بن كعب گفته بود * قال ثم اتيت حذيفة بن اليمان * گفت پستر آمدم حذيفة بن اليمان را كه صاحب سر رسول صلى الله عليه وسلم بود * فقال مثل ذلك * پس گفت حذيفه نيز مانند همان سخن * ثم اتيت زيد بن ثابت * پستر آمدم زيد بن ثابت را كه نيز از عظماء علماى صحابه بود * فحدثني عن النبي * پس حديث كرد زيد بن ثابت مرا از پيغمبر * صلى الله عليه وسلم مثل ذلك * مانند آن * رواه احمد وابو داؤد وابن ماجة * از ينجا معلوم شد كه اين حديث پيغمبر بود صلى الله عليه وسلم كه ابي بن كعب وابن مسعود وحذيفة اسناد نكردند ورفع آن بحضرت صلى الله عليه وسلم ننمودند وزيد بن ثابت رفع نمود * وعن نافع ان رجلا اتى ابن عمر * روايت است از نافع كه مولاى ابن عمر است وثقه كثير الحديث است ديلمي است وبعض گفته اند كه از عرب است كه مردى آمد ابن عمر را رضي الله عنهما * فقال * پس گفت آن مرد با ابن عمر كه * ان فلانا يقرئك السلام * فلان كس ونام مردى برد كه مذهب قدر پيدا كرده بود وابن بدعت را در ميان آورده ميخواند بر تو سلام يعني ترا سلام ميرساند ولفظ عربي همچنين است كه ميگويند فلان خوانانيد مر فلانرا يا بر فلان سلام ومراد همان است كه ميخواند بر تو سلام چه هرگاه خواند بر وى سلام وى نيز ميخواند بر وى سلام پس راست مى آيد كه خوانانيد اورا سلام * فقال * پس گفت ابن عمر * انه بلغني انه قد احدث * بتحقيق شان اين است كه رسيده است مرا كه وى احداث نموده وپيدا كرده است در دين چيزى را كه نبوده است يعني تكذيب بقدر وانكار آن * فان كان قد احدث * پس اگر هست كه بتحقيق احداث كرده است * فلا تقرئه مني السلام * پس مخوانان اورا از جانب من سلام * فاني سمعت رسول الله * پس بدرستي كه من شنيده ام پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم يقول * ميگفت * يكون في امتي * مى باشد در امت من * او في هذه الامة * يا گفت مي باشد در اين امت شك راوى است كه اين لفظ فرموده يا آن * خسف ومسخ او قذف في اهل القدر * در زمين فرو بردن وتبديل صورت كردن يا سنگ از آسمان باريدن در اهل قدر يعني آنها كه منكر اند آنرا واز ينجا معلوم شد كه ظهور اين بدعت وحدوث اين مذهب در آواخر زمان صحابه بود رضوان الله عليهم اجمعين * رواه الترمذي وابو داؤد وابن ماجة وقال الترمذي هذا حديث حسن صحيح غريب * تحقيق اين عبارت وجمع كردن ميان اين صفات در حديث در مقدمه مبين شده است * وعن علي * رضي الله عنه * قال سألت خديجة * رضي الله عنها روايت است از امير المؤمنين علي گفت

پرسید خدیجه * النبي * پیغمبر را صلی الله علیه وسلم * عن ولدین ماتا لها فی الجاهلیة * از دو فرزند از غیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم
که مردند او را در جاهلیت که حال آنها چیست در بهشت اند یا در دوزخ * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه
وسلم هما فی النار * آن هر دو فرزند در آتش دوزخ اند * قال * گفت علي رضي الله عنه * فلما رای الکراهة فی وجهها قال * پس هرگاه
که دید آن حضرت صلی الله علیه وسلم اثر ناخوشی را در روی خدیجه گفت * لو رایت مکانهما لابغضتهما * اگر به بینی تو مکان و منزلت
آن دو فرزند را در حقارت و خواری و دوری از نظر رحمت الهي تعالی هر آینه دشمن میداری و بیزار میشوی از ایشان و ابغضتهما بیا
بعد از تا از جهت اشباع کسره نیز روایت است و این صیغه همچنین در احادیث بسیار آمده * قالت * گفت خدیجه * یارسول الله فولدی
منک * پس فرزند من که از تو شد و بمرد حال او چیست و آن عبد الله بود که او را طیب و طاهر لقب است بجهت ولادت او در مبادی
ظهور دین اسلام * قال * گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم آن فرزند تو که از من بود * فی الجنة * در بهشت است * ثم قال رسول الله *
پستر گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم ان المؤمنین واولادهم فی الجنة * بدرستي که مسلمانان و فرزندان ایشان در بهشت
اند * وان المشرکین واولادهم فی النار * وبدرستي که کافران و اولاد ایشان در دوزخ اند * ثم قرأ رسول الله * پستر خواند پیغمبر
خدا * صلی الله علیه وسلم * از برای استشهاد بر انکه اولاد تابع پدرانند نه مادران و از برای دفع توهم خدیجه که خیال کرده بود که چون
وی مسلمان شده است فرزندان وی همراه وی در بهشت خواهند بود این آیت را که * والذین آمنوا واتبعتهم ذریتهم * و آنکساني که
ایمان آوردند و پیروی کردند ایشان را اولاد ایشان با ایمان و آخر آیت اینست که * الحقنا بهم ذریتهم * پیوست کردیم با ایشان ذریت
ایشان را * رواه احمد * وعن ابي هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لما خلق الله آدم مسح ظهره * هرگاه که پیدا کرد خدای
تعالی آدم را بمالید بیدقدرت پشت او را امر کرد نرشتهٔ موکل را بر ارحام که بمالند * فسقط من ظهره کل نسمة * پس بیرون افتاد
از پشت آدم هر آدمي نسم و نسمة بفتح نون و سین مردم * هو خالقهامن ذرینه الی یوم القیامة * که خدای تعالی پیدا کنندهٔ اوست از اولاد
آدم تا روز قیامت بهمین طریق که در اینجا توالد و تناسل خواهد بود و ذرائر ذریات از پشت بني آدم برآمدند و چون همه از پشت
آدم بودند نسبت بوحداد * وجعل بین عیني کل انسان منهم * وگردانید میان دو چشم هر آدمي از ین آدمیان * وبیصا من نور *
بریق و لمعان از نور و بیص بفتح او و کسر مرحله و صاد مهمله درخشش * ثم عرضهم علی آدم * پستر عرض کرد و را نمود ایشانرا بر آدم
* فقال * پس گفت آدم * ای رب * ای پروردگار من * من هؤلاء * کیستند این کسان * قال ذریتک * گفت پروردگار تعالی ایشان
اولاد تواند * فرای رجلا منهم * پس دید آدم مردی را از ایشان * فاعجبه وبیص ما بین عینیه * پس خوش آمد آدم را لمعان و درخشش
که میان دو چشم آن مرد بود * فقال ای رب من هذا * پس گفت آدم ای پروردگار من کیست این مرد * قال داؤد * گفت پروردگار
تعالی این داؤد پیغمبر است بوشیده نماند که از خوش آمدن بریق میان دو چشم داؤد آدم را لازم نیاید که بریق و صاکمل و اجمل را زیبد
واتم باشد شاید که در انجا آفتي باشد که در چشم آدم آنرا خوب نمودند والا یقین است که نور و لمعان سید رسل بیشتر و تمامتر و کاملتر
خواهد بود با آنکه مشهور است که فضل کلي منافي فضل جزئي نیست * فقال ای رب کم جعلت عمره * پس گفت آدم پروردگار را
چند گردانیدهٔ عمر او را * قال ستین سنة * گفت پروردگار گردانیده ام عمر او را شصت سال * قال * چون آدم را داؤد علیهما
السلام خوش نمود و را بطهٔ وداد و محبت پیدا شد گفت آدم * رب زدمن عمري اربعین سنة * ای پروردگار من افزون کن مرا و را
از عمر من چهل سال تا عمر او همه صد سال باشد * قال رسول الله * گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم فلما انقضی عمر آدم
الا اربعین سنة * پس هرگاه که کذشت عمر آدم مگر چهل سال که باقیمانده عمر آدم در انجه مشهور راست هزار سال بود * جاءه ملك
الموت * آمد آدم را ملك الموت تا روح پاک او را قبض کند * فقال آدم اولم یبق من عمري اربعون سنة * آیا باقي نمانده است از عمر من
چهل سال * فقال * پس گفت ملك الموت بآدم * اولم تعطها ابنک داؤد * ایا نداده ای تو آن چهل سال را که بقیهٔ عمر تست پسر ترا که
داؤد است * فجحد آدم فجحدت ذریته * پس منکر شد آدم پس منکر شدند اولاد او و پیدا شد میان ایشان نیز انکار * ونسي آدم *
وفراموش کرد آدم نبي الله تعالی مر او را از اکل شجره * فاکل من الشجرة * پس خورد از ان شجره * فنسیت ذریته * پس فراموش

کردند اولاد او و پیدا شدند ایشان نیز فراموشی * و خطأ آدم و خطأت ذریته * و خطا کرد آدم در اجتهاد که شجره را بر معین حمل کرد و خطا کردند ذریت او و خطا بایشان راه یافت یعنی این سه صفت انکار و نسیان و خطا از اصل آدم بود در اولاد از انبیا سرایت کرد * رواه الترمذی * مانند آنکه گفته اند که انکار آنچه واقع است از وی علیه السلام چون بر وجود آمد که کذب است جواب میگویند که صدور این انکار بحکم جبلت و طبیعت بود که پیدا میکند حق تعالی آنرا در بشر از حرص عمر نزد پیری و کبر سن چنانکه در حدیث شیب ابن آدم و تشیب فیه خصلتان الحدیث آمده است بفضل و اختیار و بعضی از احکام جبلت در انبیا باقی میکند راند و ازان منزه نیستند و قد حقق ذلك في موضعه والله اعلم * عن ابی الدرداء عن النبي * و روایت است از ابی الدرداء از پیغمبر * صلی الله علیه وسلم قال * گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم * خلق الله آدم حین خلقه * پیدا کرد خدای تعالی آدم را هنگامی که پیدا کرد او را * نضرب کتفه الیمنی * پس زد حق تعالی بدست قدرت خود یا امر کرد فرشته را که بزند شانهٔ راست آدم را * فاخرج ذریة بیضاء * پس بیرون آورد ذریت سفید را * کانهم الذر * گویا ایشان مور چهای خردند و در بعض نسخ کانهم الدر واقع شده بضم دال مهمله بمعني مروارید و بریں تقدیر بر بیان بیاض میکند چنانکه در مقابل آن تشبیه بحسم کرده بر تقدیر اول بیان مقدار است * وضرب کتفه الیسری * و زد شانهٔ چپ او را * فاخرج ذریة سوداء * پس بیرون آورد ذریت سیاه * کانهم الحمم * گویا که ایشان انگشتان اند در سیاهي * فقال للذی فی یمینه * پس گفت مر آن کروه را که در جانب راست بودند * الی الجنة * اکر خطاب بآن کروه است معني کلام اینچنین شود که بروید بسوی بهشت و اکر خطاب بملائکه است که سخني از حال این کروه بایشان مي کویند معني این بود که این کروه میروند بسوی جنت یا ببرید بجنت این کروه را * ولا ابالي * و باک ندارم ازان که ایشانرا حکم بجنت کردم پیش ازصدور عمل مالك و متصرف مطلق ام هرچه میخواهم میکنم * وقال للذی فی کفه * و در بعض نسخ في کفه * الیسری الی النار * و گفت مر آن کروه را که در کتف چپ یا در کف چپ بودند بسوی آتش دوزخ روید * ولا ابالي رواه احمد * وعن ابي نضرة * بفتح نون و سکون ضاد معجمه نام او منذر بن مالك تابعی ثقه کثیر الحدیث مات سنة سبع ومائة * ان رجلا من اصحاب النبي * روایت است از ابی نضرة که مردی از یاران پیغمبر * صلی الله علیه وسلم یقال له ابو عبد الله * که کفته میشود او را ابو عبد الله * دخل علیه اصحابه * در آمدند بر وی یاران او * یعودونه * در حالتي که بیمار پرسي مي کردند او را * وهو یبکي * و حال آنکه او مي کریست * فقالوا له ما یبکیك * پس کفتند یاران او مر او را چه چیز میکریاند ترا * الم یقل لك رسول الله * آیا نکفته است ترا پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم خذ من شاربك * بکیر از موی بروت خود و پست و کوتاه کن آنرا * ثم اقره حتی تلقاني * پستر برقرار دار آن را بهمین حال و دراز مکن و دائم باش بران تا آنکه ملاقات کني و پیش آئي مرا بر حوض یا در بهشت یا در جای دیکر از مواقف عرصات یعنی چرا میکریي و حال آنکه آن حضرت صلی الله علیه وسلم ترا بشارت بملاقات خود داده ولابد آن بی اسلام نبود * قال بلی * کفت ابو عبد الله آری کفته و بشارت داده است * ولکني سمعت رسول الله * ولیکن من شنیده ام پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم یقول * میکفت * ان الله عز وجل قبض بیمینه قبضة * بدستیکه خدای تعالی کرفت بدست راست قدرت خود مشتی یعنی جماعه از آدمیان را * والخری بالید الاخری * و کرفت جماعهٔ دیکر را بدست دیکر * وقال * و کفت * هذه لهذه وهذه لهذه * این قبضه و این جماعه که در دست راست اند مر ایشان را است یعني بهشت را و این جماعهٔ دیکر که در دست چپ اند مر دوزخ را است * ولا ابالي * و باک ندارم * ولا ادری فی ای القبضتین انا * و در نمي یابم و نمیدانم که در کدام یکی ازین دو قبضه ام من یعني اکرچه بشارتی از حضرت نبوت صلی الله علیه وسلم بسلامت ایمان و در آمدن بهشت یافته ام اما پروردکار تعالی بی نیاز است و قادر مطلق هرچه خواهد بکند و کفته که می در آرم در بهشت هر کرا خواهم و می افکنم در دوزخ هر کرا خواهم و باک ندارم و هیچکس را نمیرسد که بکوید که چرا کردی این خوف از دل نمیرود و موجب کریه اینست بعضی از عرفا کفته اند که اکرچه بمقتضای صدق وعده و بشارت شارع امنی و اطمینانی حاصل میشود و لیکن خوف لا ابالي از سلامت سینه پا بیرون نمی نهد و بریں حال مبتني است تمني صحابه بارجوده بشارت به یالیت کذا و یالیت کذا یکی کفته ای کاش من کوسفندی بودمی تا مرا ذبح کردندی و بخوردندی و بیرون افکندندی و دیکری کفته ای کاش من کیاهی بودمی و خاک بودمی و این را تحقیقی و بیانی است که در رسالهٔ تسلیة المصاب ذکر کرده شده است

* رواه احمد * وعن ابن عباس * رضي الله عنهما * عن النبي * روايت است از ابن عباس از پيغمبر * صلى الله عليه وسلم قال اخذ
الله الميثاق من ظهر آدم * كرفت خداى تعالى عهد را از ذريتى كه بيرون آورد از پشت آدم * بنعمان * بفتح نون نام واديست نزديك بعرفات
درميان مكه وطائف واين واست مراد بقول راوى وتفسير كرد نعمان را وكفت * يعني عرفة * از جهت قرب جوار آن وادى از عرفات
* فاخرج من صلبه كل ذرية ذرأها * پس بيرون آورد حق تعالى از استخوان پشت آدم هر ذريتى را كه پيدا كرد آنرا * فنثرهم * بشاى مثلثه * بين
يديه * پس پراكنده كرد ايشان را در پيش آدم * كالذر * مانند مور چها خرد * ثم كلمهم قبلا * پستر كلام كرد با ايشان روبرو قبل
بضمتين بمعني مواجهة وروبرو * قال الست بربكم * كفت پروردكار تعالى اى انيستم من پروردكار شما * قالوا بلى * كفتند آرى هستى تو
پروردكار ما * شهدنا * كواهى داديم بر بوبيت تو وسخن كردن اين ذرارى مثل سخن كردن نملة سليمان است وهو على كل شيء قدير * ان تقولوا
يوم القيمة انا كنا عن هذا غافلين * تانكوئيد روز قيامت بدرستي كه ما بوديم از اين حال غافل * او تقولوا انما اشرك ابآؤنا من قبل * يا انكوئيد
روز قيامت كه شرك نياوردند مكر پدران ما پيش از ما * وكنا ذرية من بعدهم * وبوديم ما ذريت بعد از ايشان پس اقتدا واتباع كرديم ايشان را
* افتهلكنا بما فعل المبطلون * ايا پس هلاك ميكردانى ما را بكردار اهل بطالت واين سخن از ايشان حذر نشود زيرا كه اخذ ميثاق بتوحيد
الهي بر مراحدى از ذريت واقع شد * وپيغمبران باخبار صادقه خبر بدان دادند وتذكار نمودند * رواه احمد * عارفان كويند كه اين ياد
دادن عهد الست براى غافلان وبيخبران بود والا موشمندان بيدار دل هنوز بكوش هوش آن سوال وجواب ميشنوند * بيت * الست
از ازل همچنان شان بكوش * بفرياد قالوا بلى در خروش * على بن سهل اصفهاني را كفتند كه روز بلى را ياد دارى كفت چنان
ياد دارم كه كوئي ديروز بود پير مرو قدس سره كويد كه درين سخن نقص است صوفي را دمى وفراچه بود آن روز را هنوز شب
در نيامده وصوفي در همان روز است انتهى ومحققان كويند كه در عالم آله ماضى ومستقبل نبود آنجا همه حال است ليس عند الله صباح
ولا مساء * بيت * آنكه از حق نيست غافل يك نفس * ماضى ومستقبلش حال است وبس * سرور انبيا صلوات الله عليه وسلامه
فرمود موسى را مى بينم كه با هفتاد هزار نفر بني اسرائيل به حج مى آيد وبتحقيقت درهمان زمان مي بيند كه موسى در حيات خود
مى آمد نه آنكه از ماضي خبر ميدهد واين كلام را تحقيقى است در مقام خود مذكور * وعن ابي بن كعب * انصارى است حاضر شد
عقبة اولى را وبدر را كاتب وحي واقرأ صحابه وملقب بسيد القراء وآن حضرت صلى الله عليه وسلم مامور شد كه سورة
لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كفروا بروى بخوانند بسيارى از صحابه وتابعين ازوى روايت دارند رضي الله عنه واحوال وى در بسيارى از مواضع
مذكور است * في قول الله * روايت است از ابي بن كعب در تفسير قول خدا * عزوجل واذ اخذ ربك من بني آدم من ظهورهم
ذريتهم * واين تفسير را اكرچه ابي بن كعب رفع بحضرت صلى الله عليه وسلم نكرده وليكن در حكم مرفوع است چه امثال اين اخبار بى سماع
از سيد ابرار صلى الله عليه وسلم ممكن نباشد چنانكه در مقدمه كذشت * قال * كفت ابي ابن كعب * جمعهم * فواهم آورد پروردكار ايشانرا
* فجعلهم ازواجا * پس خواست كه بكرداند ايشانرا اصناف پس كردانيد * ثم صورهم * پستر صورت بخشيد ايشانرا * فاستنطقهم * پس
كويا كردانيد ايشانرا * فتكلموا * پس سخن كردند ايشان * ثم اخذ عليهم العهد والميثاق * پستر كرفت بر ايشان عهد وپيمانرا * واشهدهم
على انفسهم * وكواه كرد انيد ايشانرا بر ذاتهاى ايشان * الست بربكم * كفت آيا نيستم من پروردكار شما * قالوا بلى * كفتند آرى تو
پروردكار مائي * قال فاني اشهد عليكم السموات السبع والارضين السبع * كفت پروردكار تعالى پس بدرستي كه من كواه ميكيرم
بر شما هفت آسمان وهفت زمين را * واشهد عليكم آباءكم آدم * وكواه ميكيرم بر شما پدر شما را كه آدم است تا انكار كنيد اين استشهاد
واقرار را كواهي دهند ايشان بر شما وثابت كردانند بر شما آنرا كفته اند اول اشارت است بنصب دلائل عقليه وثاني به بعث رسل
كه ياد دهند ايشانرا بخطابات سمعيه * ان تقولوا يوم القيمة لم نعلم بهذا * تانكوئيد بروز قيامت دانا نبوديم ما باين قضيه * اعلموا
انه لا اله غيري * بدانيد كه بدرستي وراستي كه شان اينست كه نيست هيچ معبود بحق جز من * ولا رب غيري * ونيست پروردكار
جز من * ولا تشركوا بي شيئا * وشريك نكردانيد بمن چيزى را * اني سأرسل اليكم رسلي * بدرستي كه من سرانجام است كه بفرستم بسوى
شما پيغمبران خود را * يذكرونكم عهدي وميثاقي * كه ياد دهند شما را عهد مرا وپيمان مرا * وانزل عليكم كتبي * وفرود آرم

برشما كتابهاى خودرا * قالوا شهدنا بانك ربنا وآلهنا * گفتند ايشان گواهي داديم ما باين كه تو پروردگار مائي ومعبود مائي * لارب لنا غيرك ولا آله لنا غيرك * نيست پروردگار ما را جز تو ونيست معبود ما را جز تو * فاقروا بذلك * پس اقرار كردند بآن * ورفع عليهم آدم * وبرداشته شد ومشرف ومطلع كرده شد بر ايشان آدم عليه السلام * ينظر اليهم * در حالى كه نگاه ميكند بجانب ايشان * فراى الغني والفقير * پس ديد آدم تونگر را ومحتاج را * وحسن الصورة ودون ذلك * وديد نيكو صورت را وپايان تر وكمتر ازان در نيكو صورتى يعني همه را يكسان نيافت بعض غني وبعض فقير وبعض خوبصورت وبعض بد صورت وجز آن مختلف در اشكال وصفات واحوال * فقال ربّ لولا سويت بين عبادك * پس گفت آدم اى پروردگار من چرا برابرى نكردى ميان ايشان بآنكه همه بندگان تو باشند * مصرع * بندگانيم اين يكى مقبول وآن مردود چيست * قال اني احببت ان اشكر * گفت پروردگار تعالى از جهت آن سويت نكردم زيرا كه من دوست ميدارم كه شكر كرده شوم اكر همه را يكسان بر يكمثال وبر يك صفت مى آفريدم حقيقت شكر بوجود نيامدى ودر هر يكى چيزى بنهاده ام كه در ديكرى نيست وچون دريابد شكر كويد مثلا در فقر تقوى وفراغ وقت وسلامت از آفات هست كه در غنى نيست وهكذا * وراى الانبياء فيهم مثل السرج عليهم النور * وديد آدم پيغمبران را در ميان ذريت خود مانند چراغها كه ميتابد بر ايشان روشني * خصوا بميثاق آخر في الرسالة والنبوة * مخصوص كردانيده شدند پيغمبران بعهد وپيمان ديكر زيادة بر عهد الوهيت وربوبيت در رسالت ونبوت تا حق آنها ادا كنند واز عهدة آن بيرون بر آيند واحكام وشرائع واحكام آلهي بخلق برسانند ازينجا معلوم شد كه در ميان نبوت ورسالت فرقى هست چنانكه در كتب كلاميه مذكور است * وهو قوله * واين عهد رسالت ونبوت مذكور است در قول حق * تبارك وتعالى واذ اخذنا من النبيين ميثاقهم * وچون كرفتيم ما كه پروردكار جهانيانيم از پيغمبران پيمان ايشانرا در رسالت ونبوت * الى قوله * تا قول وى تعالى * وعيسى بن مريم * تمام اين آيت اينچنين است واذ اخذنا من النبيين ميثاقهم ومنك ومن نوح وابراهيم وموسى وعيسى بن مريم * كان في تلك الارواح * بود عيسى بن مريم در ميان ارواح آن ذريات نه در ميان اجسام ايشان چون بر عيسى عليه السلام روحانيت غالب بود وعيسى بروح الله بود او را مصور بجسم نساخت وهمه در ميان ارواح كذاشت * فارسله الى مريم * پس فرستاد حق تعالى عيسى را كه روح بود در ميان ارواح بسوى مريم * عليها السلام فجاءت عن ابي انه دخل من فيها * پس حديث كرده شد از ابى بن كعب كه عيسى در آمد در مريم از دهان وى * رواه احمد * وعن ابى الدرداء * رضي الله عنه * قال بينما نحن عند رسول الله * كفت ابو الدرداء در اثناى آنكه بوديم مانند پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم نتذاكر ما يكون * مذاكره وكفت وكو ميكرديم چيزيرا كه پيدا ميشود وحادث ميكردد يعني ميكفتيم كه بسابقة قضا وقدر راست يا از سر نو پيدا ميشود بى آن سابقه از ينجا ظاهر ميشود كه مذاكرة قضا كه نه بطريق نزاع وجدال بود ممنوع نيست و لهذا آنحضرت صلى الله عليه وسلم ايشانرا ازان منع نكرد وزجر ننمود بلكه جواب داد وتعليم كرد * اذ قال رسول الله * ناكاه جواب داد وكفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * كه اين همه مقضي ومقدر راست وانچه مقدر راست قطعا متغير نميكردد وذكر كرد مثالى ازان وآن خلق مردم است بضم خا بمعني سيوت باطن او كه قابل زوال وتغيير نيست بخلاف خلق وى بفتح خا بمعني صورت ظاهر كه متغير ميشود بحسب ظاهر پس كفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم * اذا سمعتم بجبل زال عن مكانه فصدقوه * چون بشنويد كوهى را كه جنبيد ودر شد از جاى خود پس تصديق كنيد وباور داريد آنرا كه ممكن است * واذا سمعتم برجل تغير عن خلقه * وچون بشنويد مردى را كه متغير شد وجدا شد از خوى وخصلت خود * فلا تصدقوا به * پس تصديق مكنيد بدان وباور مداريد آنرا * فانه يصير الى ما جبل عليه * زيرا كه بدرستي آن مرد مي كردد وباز مى آيد بسوى صفتى كه مجبول ومخلوق شده است بران صفت ومقدر كشته بروى پس آنكه او را كيس ودانا وزيرك آفريده اند وتقدير آلهي بران رفته كه چنين باشد هركز احمق ونادان وكول نميكردد وبر عكس نيز نه واما آنكه در ظاهر بحسب عادت يا مصاحبت ومخالطت دانا وزيرك نمايد وبعوارض وحوادث كول ونادان رنك كردد يا كول است كه بعوارض وبرياضت وتجربه دانا صفت شود آن نه ازين قبيل است سخن در ان كس است كه مجبول ومخلوق بر خلقي ابتدا وتقاضاى را آلهي در حق وى چنين رفته اين قسم هركز تغيير وتبديل پذير نبود وبرياضت ومجاهدت وسعي وطلب در ان قسم ديكر ميرود نه در ين * وراه احمد * وعن ام سلمة * رضي الله عنها * قالت * روايت است از ام سلمه كه كفت * يا رسول الله لا تزال يصيبك في كل عام وجع * هميشه

دستي تو كه ميرسد تراد رهر سال د رد ☆ من الشاة المسمومة التي اكلت ☆ ازان گوسفند زهر دار كه خورده بود ى يعني در خيبر ☆ قال ☆ گفت آن حضرت صلى الله عليه وسلم ☆ ما اصابني شيء منها ☆ نرسيد مرا چيزى از درد ازان گوسفند ☆ الا رهو مكتوب علي ☆ مگر كه آن چيز نوشته شده بر من ☆ وآدم في طينته ☆ وحال آنكه آدم در طينت خود بود كنايت است از تقدير ازلي وطينت بمعني بارهٔ گل وخلقت وجبلت آيد چون ام سلمه تكلم بظاهر ومجاز كرد در نسبت حدوث درد بگوسفند زهردار كرد حضرت صلى الله عليه وسلم اورا بحقيقت بود وفرمود كه اين همه بتقدير الهي است كه در ازل رفته ☆ رواه ابن ماجة ☆

باب اثبات عذاب القبر ☆ چون قومي از مبتدعه واهل اهوا كه اكثر معتزله وبعض روافض باشند انكار كرده اند عذاب قبر را باحاديث مشهوره كه قدر مشترك ازان بحد تواتر رسيده دران ورود يافته است وسلف صالح پيش ازظهور اهل بدعت وانكار ايشان همه اتفاق داشته اند بر ثبوت آن واعتقاد بدان مؤلف خواست رحمة الله عليه كه اثبات كند آنرا وذكر كند احاديث وارده در ين باب وعذاب مشتق است از عذب بمعني رد ع ومنع زيرا كه منع مى كند وباز ميدارد شخص را از مخالفت امر ونهي يا مشتق است از عذاب بمعني خس وخاشاك كه در آب افتد وچنانكه افتادن خس وخاشاك آب را كدر وتيره كرد اند عذاب نيز عيش شخص را منغص ومكدر سازد بعض گويند مشتق از عذب است بمعني آب شيرين وعذاب شخص دشمن وبدخواه او را شيرين نمايد وباين علاقه عذاب نام كردند ومراد بقبر عالم برزخ است كه واسطه است ميان دنيا وآخرت وتعلق دارد ببدن مقام نه آن گوري كه مرده را در وكور كنند چه بسا مردگان كه در آب غرق شوند ودر آتش سوخته كردند ودر شكم جانوران بتحليل روند الا جزوى ازان كه آنرا جزو اصلي خوانند وازاول عمر تا آخر آن باقي ماند وپروردگار تعالى وتقدس بقدرت خود آنرا نگاه دارد وهيچ چيز از علم وقدرت وى بيرون نرود واگر خواهد يم بدان جزو روح را متعلق سازد در جاني بخشد وعذاب كند ونعمت دهد پروردگار تعالى بر همه چيز قادر است وكسى كه در عجائب قدرت وى در ملك وملكوت نگاه كند وبديد ٔ بصيرت دران نگرد هيچ چيز را از عجائب وغرائب منكر نكرده ☆ بيت ☆ كند هرچه خواهد بر وحكم نيست ☆ كه پيدا وپنهان بنزدش يكيست ☆ ودر تصديق بعذاب قبر وامثال آن مقامات است اصح واسلم واقوى آنست كه ايمان بيارند كه ملائكه وما رو كرديم وگزيدن ايشان كه در احاديث واقع شده است همه بحكم واقع موجود اند نه محض مثال وخيال وآنكه ما نه بينيم ونه دريابيم در وجود آن زيان ندارد زيرا كه عالم ملكوت را بچشم سر نتوان ديد آنرا چشمي ديگر است كه بآن توان ديد واگر بچشم سر بينند بآن نيز توان ديد نمي بيني كه جبرئيل نزد پيغمبر صلى الله عليه وسلم مى آمد ومى نشست وحكايت مي كرد ويارم حق ميگذرانيد وصحابه در مجلس همه نشسته مى بودند ونمى ديدند وبدان ايمان مى آوردند واگر كسى ديگر دست فكر ايمان به ازين بابد كرد چون نور ايمان در دل در آمد وسينه بآن نور كشاده شد ديگر هيچ مشكل نيست حق تعالى از خير كي عقل وتيركي فلسفه نگاهدارد والله الهادي واختلاف كرده اند كه عذاب دو قبر بزنده كردن ميت است يا در مقابله داشتن روح باو يا بنوعي ديگر كه پروردگار تعالى خواهد وما را بدريافت كنه حقيقت آن راه نباشد وحق آنست كه باحياست چنانكه ظاهر احاديث دال است بران ونيز گفته اند كه حياب را در تمام بدن وى در آرند چنانكه در دنيا بود يا بجزوى از اجزاى وى متعلق سازند حكمي كه از علماى شافعيه است گفته است كه اگر اين قول صحيح است بهتر ومناسب تر بدان اگر دل آدمي نباشد كه ينبوع حيات ومحل ادراك است واگر ممكن قدير بدانند كه پروردگار تعالى در مردهٔ حالتي پيدا كند كه بدان چيزى از الم وراحت دريابد در اعتقاد صحيح كفايت است والله اعلم بحقيقة الحال ☆ الفصل الاول

☆ عن البراء بن عازب ☆ صحابي است اول مشاهد او خندق است وبيش ازان صغير شمرده اند اورا حضرت شد احد را وغزا كرد همراه آنحضرت پانزده غزوه را ونزول كرد كوفه را وفتح كرد رى را وحاضر بود با علي رض در جمل وصفين وخوارج را رضي الله عنه ☆ عن النبي ☆ روايت ميكند از پيغمبر ☆ صلى الله عليه وسلم قال المسلم اذا سئل في القبر يشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله ☆ فرمود مسلمان در وقتيكه پرسيده شود در قبر گواهي ميدهد بالوهيت حق ورسالت محمد صلى الله عليه وسلم ☆ فذلك قوله ☆ پس آن گواهي دادن مراد است بقول خداى تعالى كه فرموده است ☆ يثبت الله الذين آمنوا بالقول الثابت في الحيوة الدنيا وفي الآخرة ☆ ثابت وبرجاى ميدارد خداى تعالى مؤمنان را بقول ثابت در دنيا ودر آخرت يعني اين تثبيت مؤمنان بر قول ثابت كه در ين آيت واقع شده است مراد بآن قرار وثبات در جواب سوالي است كه مؤمن

در قبر پرسیده میشود که کیست پروردگار تو و کیست پیغمبر تو و چیست دین تو و شما تین جواب از هر سه چیز است چه دین اسلام همین است * وفي رواية * و در روایتی دیگر لفظ حدیث اینچنین آمده است که * عن النبي صلى الله عليه وسلم قال * فرمود این آیت که * يثبت الله الذين آمنوا بالقول الثابت نزلت في عذاب القبر * فرود آمده است در شان عذاب قبر * يقال له من ربك * گفته میشود مر او را که کیست پروردگار تو * فيقول ربي الله * پس میگوید پروردگار من خدا است * ونبيي محمد * و پیغمبر من محمد است * صلى الله عليه وسلم * متفق عليه * لفظ مصابیح اینچنین است اذا قيل له من ربك وما دينك ومن نبيك چون گفته میشود مر او را که کیست پروردگار تو و چیست دین تو و کیست پیغمبر تو فیقول ربی الله ودیني الاسلام ونبيي محمد پس میگوید پروردگار من خدا است و دین من اسلام است و پیغمبر من محمد است صلی الله علیه وسلم و این لفظ اتم و اظهر است * وعن انس * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان العبد اذا وضع في قبره * بدرستي که بنده چون نهاده شود در گورش * وتولى عنه اصحابه * و روی بگردانند از وی یاران وی * انه ليسمع قرع نعالهم * بدرستي که وی بتحقیق می شنود کوفتن نعال اصحاب را یعني آواز پاهای اینان را که بر زمین میروند * اتاه ملكان * می آیند او را دو فرشته * فيقعدانه * پس می نشانند آن دو فرشته او را * فيقولان ما كنت تقول في هذا الرجل * پس میگویند آن دو فرشته چه میگفتي تو در حق این مرد * لمحمد * يعني هذا الرجل که میگویند آنحضرت را میخواهند * صلى الله عليه وسلم * و اشارت بهذا بآن حضرت صلی الله علیه وسلم یا از جهت شهرت امر و حضور او است در اذهان ما اگرچه غائب است یا باحضار ذات شریف وی در عیان باینطریق که در قبر مثالی از حضرت وی صلی الله علیه وسلم حاضر می ساخته باشند تا بمشاهدهٔ جمال جان افزای او عقدهٔ اشکال که در کار افتاده کشاده شود و ظلمت فراق بنور لقای دلکشای او روشن گردد و در اینجا بشارتیست مر مشتاقان عمزده را که اگر برای مبدء این شادی جان دهند وزنده در گور روند جای آن دارد * شعر * درظلمت فراق تو گر جان دهم چه غم * غم نیست اگر زمانه ریخت بر تنی فتنه * شب عاشقان بیدل چه شب دراز باشد * تو بیا گر اول شب در صبح باز باشد * فاما المؤمن فيقول * اما مؤمن که مصدق فضل وکمال و دلدادهٔ حسن و جمال او است میگوید * اشهد انه عبد الله ورسوله * گواهي میدهم و بدل و جان میگویم که وی بندهٔ خاص خدا و فرستادهٔ برحق اوست * فيقال له انظر الى مقعدك من النار * پس گفته میشود مر مؤمن را که نگاه کن بجای نشست خود از آتش دوزخ که برای تو آماده و ساخته بودند * قد ابدل الله به مقعدا من الجنة * بتحقیق بدل کرده است برای تو خدای تعالی بجای نشست تو که در دوزخ بود جای نشستي از بهشت * فيراهما جميعا * پس میبیند آن مؤمن مر دو جای را که اگر دوزخ است و بهشت رحمت در نمودن مر دو جای آنست که فرح و سرور وی بیفزاید یکی بجهت خلاص شدن از بلیهٔ دوزخ و دیگر اختصاص یافتن بعطیهٔ بهشت و کافر را حال برعکس این خواهد بود * واما المنافق والكافر فيقال له ما كنت تقول في هذا الرجل * اما منافق و کافر پس گفته میشود هر یک را چه می گفتي تو در حق این مرد یعني محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم * فيقول لا ادري * پس میگوید منافق و کافر نمیدانم و در نمییابم * كنت اقول ما يقول الناس * بودم من که میگفتم در شان وی آنچه میگفتند مردم و در نیافتم حقیقت حال را * فيقال له لا دريت ولا تليت * پس گفته میشود مر او را در نیافتي تو به عقل خود و نخواندی تو قرآن را یا تبعیت نکردی اهل حق را از اصل تلیت تلوت بود و را بیا بدل کردند در تحقیق تلیت وجوه بسیار است که در شرح آنرا ذکر کرده ایم * ويضرب بمطارق من حديد * و زده می شود هر یک از منافق و کافر بمطارق از آهن و مطارق جمع مطرقه بکسر میم و سکون طا خایسک آهنگران * ضربة * زدني عظيم شديد * فيصيح صيحة يسمعها من يليه غير الثقلين * پس فریاد میکند کافر فریاد کردني که می شنود آنرا هر که نزدیک او است جز آدمیان و پریان که ایشان را نمی شنوانند تا قاعدهٔ ابتلاء و تکلیف بجای ماند و ایمان بغیب باقی باشد و روی عیاني نکردد و نیز تا موجب انقطاع سلسلهٔ معیشت نگردد و ثقلین نام جن و انس است و ثقل بفتحتین در اصل رخت مسافر و حشم وی و هر چیز نفیس مصون را نیز گویند چنانکه فرمود اني تارک فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي كذا في القاموس * متفق عليه ولفظه للبخاري * این حدیث را بخاری و مسلم مرد و روایت کرده اند ولیکن لفظ وی مر بخاری را است * تنبیه * در احادیث صحیحه آنچه مذکور شد همین نجات مؤمن و عذاب کافر و منافق است و این حال مؤمن مطیع خواهد بود و مذکور نشد که حال مؤمن فاسق چیست آیا او را عذابی هست یا نیست

پس گفته اند که حکم مؤمن فاسق آنست که در جواب شریك مؤمن مطیع است نه در بشارت و فتح باب بهشت و امثال آن یا در بینها
نیز شریک باشد اما در مرتبه کمتر یا توانند که نوعی از عذاب نیز کنند مگر آنکه فاسقی باشد که خواسته است خدا مغفرت او را
والله اعلم * وعن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان احدکم اذا مات عرض علیه مقعده * بدرستی که
یکی از شما چون بمیرد ظاهر کرده می شود بروی نموده میشود او را نشستگاه وی * بالغداة والعشي * در بامداد و شبانگاه * ان کان
من اهل الجنة فمن اهل الجنة * اگر باشد میت از بهشتیان نموده میشود نشستگاه وی از نشستگاه بهشتیان * وان کان من اهل النار فمن
اهل النار * واگر باشد از دوزخیان نموده میشود نشستگاه وی از نشستگاه دوزخیان * فیقال هذا مقعدك حتی یبعثك الله الیه یوم
القیمة * پس گفته میشود که این جای نشست تست موقوف و منتظر باش در آمدن آنرا تا آن وقت که برانگیزد ترا خدای تعالی بسوی آن
جای یا بسوی خود روز قیامت * متفق علیه * وعن عائشة رضي الله عنها * ان یهودیة دخلت علیها * روایت است از عائشه که یهودی زنی
در آمد بروی * فذکرت عذاب القبر * پس یاد کرد آن زن قضیهٔ عذاب قبر را * فقالت لها اعاذك الله من عذاب القبر * پس گفت آن زن
بهودیه مر عائشه را پناه دهد ترا خدای تعالی از عذاب قبر و چون عائشه رضي الله عنها قضیهٔ عذاب قبر را ندانسته بود و نام آنرا هرگز
نشنیده حیران ماند و غریب پنداشت آنرا * فسألت عائشة رسول الله * پس پرسید عائشه پیغمبر خدا را * صلی الله علیه
وسلم عن عذاب القبر * از عذاب قبر که آیا مرده را عذاب در قبر میباشد * فقال نعم عذاب القبر حق * پس فرمود آن حضرت
صلی الله علیه وسلم آری عذاب قبر حق و ثابت است * قالت عائشة فما رأیت رسول الله * گفت عائشه پس ندیدم من پیغمبر
خدا را * صلی الله علیه وسلم بعد * بعد ازین حکایت * صلی صلوة الا تعوذ بالله من عذاب القبر * که گزارده هیچ نمازی را مگر آنکه استعاذه
کرد و پناه جست بخدا از عذاب قبر احتمال دارد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز پیش از گفتن یهودیه عذاب قبر را ندانسته است و وحي
بدان نیامده بود پس ازان وحي آمد که عذاب در قبر می باشد پس بعائشه خبر داد که عذاب قبر حق است و استعاذه ازوی بعد از
نماز و ورد خود ساخت از برای تعلیم امت یا معلوم آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود و لیکن تعوذ بعد از شنیدن سخن یهودیه اتفاق افتاد
یا تعوذ نیز می کرد و عائشه ازان خبر دار نبود و بعد از پرسیدن وی تعوذ بجهر کرد تا تنبیه و تلقین کند او را و ابن اولی و اظهر و احتمالات
است والله اعلم * متفق علیه * وعن زید بن ثابت * انصاری مدني کاتب وحي از اجلهٔ فقها قائم بفرائض چون هجرت کرد آن حضرت
یازده ساله بود و صغیر پنداشتند او را و در بدر و حاضر شد احد را و سائر مشاهد را که بعد ازوی بود و نیز یکی ازان کسانی است که جمع
کردند قرآن را و نوشت قرآن را در زمان ابوبکر و نقل کرد در مصحف در زمان عثمان رض * قال بینا رسول الله * گفت زید بن ثابت در اثنای
آنکه پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم في حائط لبني النجار * بود در بوستانی مر بني نجار را که قبیله ایست از انصار * علی بغلة له *
سوار بر استری که مر آن حضرت صلی الله علیه وسلم را بود * ونحن معه * وبودیم ما با آن حضرت صلی الله علیه وسلم * اذ حادت به فکادت تلقیه *
بر میدرخم کردانید آن حضرت صلی الله علیه وسلم را از پشت خود حید بفتح مهمله خمیدن و میل کردن * فکادت تلقیه * پس نزدیک
بود که بیندازد ازو آن حضرت را صلی الله علیه وسلم بر زمین * واذا اقبر ستة او خمسة * وناگاه قبرها بود در آنجا شش یا پنج * فقال من یعرف
اصحاب هذه الاقبر * پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم که می شناسد صاحبان این قبرها را که دفن شده اند در آن * قال رجل انا *
گفت مردی که من می شناسم * قال فمتی ماتوا * گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس بگو که کی مرده اند و در کدام زمان از عالم رفته اند
* قال في الشرك * گفت در زمان شرک مرده اند و مشرک بوده اند * فقال * پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم * ان هذه
الامة تبتلی في قبورها * این امت یعني گروه آدمیان مبتلا ساخته میشوند و آزمایش کرده میشوند در گورهای خود * فلولا ان لا تدافنوا *
پس اگر نمی بود ترس و ملاحظهٔ آنکه گور نکنید شما مردهای خود را و رسم گور کردن برنیفتد از عالم * لدعوت الله ان یسمعکم * هر آینه
دعا میکردم خدای تعالی را که بشنوانند شما را * من عذاب القبر الذی اسمع منه * چیزی از عذاب قبر که می شنوم من ازان یعني اگر بشنوید
شما آواز عذاب را دیگر مردهای خود را در گور نمی نهید در اینجا اشکال می آرند که عذاب قبر چنانکه در شرح عنوان گفته شد موقوف بر دفن
کردن نیست و خدای تعالی اگر خواهد عذاب میکند مرده را اگرچه باشد در صحرا یا در شکم ماهي و جز آن و نیز امر کرده شده اند مؤمنان

بدفن اموات ترک آن از ایشان بجهت این ترس چه گنجایش دارد وتوجیه کرده اند ازین اشکال بچند وجه یکی آنکه مراد آنست که اگر بشنوید عذاب قبر را خوفی ودهشتی عارض میشود شما را که بیهوش و بی عقل میگردانند وقوت وفرصت دفن نمی ماند چنانکه در بیان نلشنیدن نعلین صیحهٔ میت را گذشت که اگر بشنوند کارخانهٔ معیشت معطل ومنقطع گردد پس ترک دفن نه ازجهت خوف عذاب است بلکه بسبب فوات عقل وپریدن هوش است دیگر آنکه اگر بشنوید عذاب مردما را دهشت ووحشتی حاصل میگردد شما را ازمشاهدهٔ اموات بحدیکه نزدیک نمی توانید آمد بایشان تا تجهیز وتکفین کنید ودفن نمائید وجه دیگر آنکه طبائع زنان مجبول است بر پوشیدن عیب مردهای خود ودرشریعت نیز امر بدان کرده اند که اذکروا موتاکم بالخیر ومقابر محل حضور مردم واجتماع ایشانست پس در صحراهای بعید بیند ازند تا کسی آنجا نرود ونشنود عذاب ایشانرا ومطلع نگردد برعیبهای ایشان والله اعلم * ثم اقبل علینا بوجهه فقال * پستر توجه آورد آن حضرت صلی الله علیه وسلم برما بروی مبارک خود پس گفت * تعوذوا بالله من عذاب النار * پناه جوئید بخدا از عذاب آتش * قالوا * گفتند صحابه * نعوذ بالله من عذاب النار * پناه میجوئیم بخدا از عذاب آتش * قال * گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم * تعوذوا بالله من عذاب القبر * پناه جوئید بخدا از عذاب قبر * قالوا * گفتند صحابه * نعوذ بالله من عذاب القبر * پناه میجوئیم بخدا از عذاب قبر * قال * فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم * تعوذوا بالله من الفتن ماظهر منها وما بطن * پناه جوئید بخدا از فتنها از انچه آشکارا ست از فتنها که بجسد تعلق دارد واز انچه پوشیدهٔ است که بدل تعلق دارد یا انچه ظاهر است برشما ومیدانید شما آنرا وانچه پوشیده است برشما ونمیدانید آنرا * قالوا * گفتند صحابه * نعوذ بالله من الفتن ماظهر منها ومابطن قال * فرمود * تعوذوا بالله من فتنة الدجال * پناه جوئید بخدا از فتنهٔ دجال * قالوا * گفتند صحابه * نعوذ بالله من فتنة الدجال رواه مسلم

* الفصل الثاني

عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قبر الميت اتاه ملكان اسودان ازرقان * چون گور کرده میشود مرده می آیند او را دو فرشته در صورت آدمی سیاه رنگ کبود چشم سیاهی رنگ یا مجهول است برحقیقت چه در سیاهی وحشتی ودهشتی میباشد که در رنگهای دیگر نیست یا کنایت است از قبح منظر وبشناعت صورت اما کبودی چشم مراد بدان تیز نگاه کردن وچشم کردانیدن داشته اند چنانکه دشمن بجانب دشمن بنگاه کند چشم برگردد وسیاهی پوشیده شود وسفیدی بنماید وبعض گفته اند که عرب دشمن را بکبود چشمی ازان وصف کنند که روم دشمنان عرب اند وایشان کبود چشم میباشند * یقال لاحدهما المنکر وللآخر النکیر * گفته میشود ونام کرده میشود هر یکی ازان دو فرشته را منکر بفتح کاف ومر دیگر را نکیر هر دو بمعنی نا آشنا وموحش اند مشتق از نکرت ضد معرفت وظاهر آنست که منکر ونکیر نام دو شخص است که برسر هر میت بتمثل حاضر آیند وبعض گفته اند که نام دو کروه است وهر کدام ازین دو کروه را افراد بیشمار است ونیز گفته اند که منکر ونکیر نام فرشتگان عاصیان است وفرشتگان مطیعان را نام مبشر وبشیر است والله اعلم * فیقولان ما کنت تقول في هذا الرجل * پس میگویند آن دو فرشته چه میگفتی تو درشان این مرد * فیقول * پس میگوید میت در جواب این سوال * هو عبد الله ورسوله * وی بندهٔ خدا است وفرستادهٔ او * واشهد ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله فیقولان قد کنا نعلم انک تقول هذا * پس میگویند آن دو فرشته بتحقیق بودیم ما که میدانستیم که تو میگوئی این جواب را یعنی سیمای ایمان در ناصیهٔ حال تو دیده بودیم * ثم یفسح له في قبره سبعون ذراعا في سبعين * پستر کشاده کرده می شود مر میت را در قبرش هفتاد گز در هفتاد گز کنایت است از فسحت ومبالغه در ان نه عدد معین * ثم ینور له فیه * پستر روشن گردانیده می شود مر میت را در قبرش * ثم یقال له نم * پستر گفته میشود میت را خواب کن * فیقولان نم کنومة العروس * پستر گفته میشود مر میت را خواب کن همچو خواب کردن شخصی که نوکل خدا است وعروس مرد وزن مرد وزن را گویند * الذی لا یوقظه الا احب اهله الیه * آن عروس که بیدار نمیکند او را مگر محبوب ترین اهل خانهٔ وی نزد وی چه بیدار کردانیدن از هر کس خوش نمی آید وموجب وحشت میگردد ومبتلا زان هر کس بیدار کرده محبوب بیاید وبیدار کرداند * حتی یبعثه الله من مضجعه ذلک * تا آنکه می برانگیزد او را خدای تعالی از ین خواب گاه وی * وان

كان منافقا قال * واگر باشد ميت منافق وكافر ميگويد * سمعت الناس يقولون قولا * شنيدم من مردم راكه ميگويند سخني را در حق
اين مرد يعني آنحضرت صلى الله عليه وسلم * فقلت مثله * پس گفتم من نيز مانند آن سخن وتكذيب وانكار كردم او را * لا ادري * درنمي يابم
حقيقت حال را * فيقولان قد كنا نعلم انك تقول ذلك * پس ميگويند فرشتگان بتحقيق بوديم ما كه ميدانستيم كه تو ميگوئي آنرا يعني
نشان كفر در روي تو يافته بوديم * فيقال للارض التئمي عليه * پس گفته ميشود مر زمين را بهم بر آي بروي و بر پيچ او را * فتلتئم عليه *
پس بهم برمي آيد وي پيچد زمين بروي * فتختلف اضلاعه * پس مختلف ومتبدل ميگردد پهلوهاي وي يعني پهلوي راست بجانب
چپ مي آيد و پهلوي چپ بجانب راست * فلا يزال فيها معذبا * پس ميشه هست وي در زمين عذاب كرده شده * حتى يبعثه الله
من مضجعه ذلك * تا آنكه مي برانگيزد او را خداي تعالى از آن خوابگاه وي * رواه الترمذي * وعن البراء بن عازب عن رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال * گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم * يأتيه ملكان فيجلسانه * مي آيند مؤمن را در قبر و فرشته پس مي نشانند او را * فيقولان له
من ربك * پس ميگويند مر او را كيست پروردگار تو * فيقول ربي الله * پس ميگويد مؤمن پروردگار من خدا است * فيقولان له
ما دينك * پس ميگويند مر او را چيست دين تو * فيقول ديني الاسلام * پس ميگويد دين من اسلام است * فيقولان ما هذا الرجل الذي
بعث فيكم * پس ميگويند چيست حال اين مردي كه برانگيخته شده است درميان شما * فيقول هو رسول الله * صلى الله عليه وسلم پس ميگويد
مؤمن وي فرستاده خدا است * فيقولان له وما يدريك * پس ميگويند مر او را چه دريابانيد ترا يعني از كجا دانستي كه وي رسول خدا
است * فيقول قرأت كتاب الله فآمنت به وصدقت * پس ميگويد مؤمن خواندم كتاب خدا را پس ايمان آوردم بوي وگرويدم * فذلك قوله *
پس آنست مراد بقول خداوند تعالى * يثبت الله الذين آمنوا بالقول الثابت الآية * يعني مراد بتثبيت درين قول جواب فرشتگان است در قبر
بران وجه كه مذكور شد * قال * گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم * فينادي منادٍ من السماء ان صدق عبدي * پس آوازميدهد آوازدهنده
از آسمان كه راست گفت بنده من ظاهر لفظ آنست كه آوازدهنده حق جل وعلا باشد به پيدا كردن آواز زيرا كه دلالت كند بر مراد واحتمال
دارد كه فرشته را فرمايد كه آوازدهد از جانب وي تعالى * فافرشوه من الجنة * پس بگردانيد وبگسترانيد براي وي فرشي از فرشهاي بهشت
وافرشوا روايت بقطع همزه است از افراش * والبسوه من الجنة * وبپوشانيد او را از يوششهاي بهشت * وافتحوا له بابا الى الجنة * وبگشائيد
براي او دري بسوي بهشت * فيفتح * پس گشاده ميشود براي وي دري بسوي بهشت * قال * گفت آن حضرت صلى الله عليه وسلم * فيأتيه
من روحها وطيبها * پس مي آيد مؤمن را از راحت و رحمت ونسيم باد بهشت وخوشي وخوبي وخوشبوئي آن * ويفسح له فيها مد بصره *
وفراخ كرده ميشود مر مؤمن را در جانب بهشت كه كشاده شده است دري بسوي آن تا غايتي كه ميرسد نظر وي در حديث سابق گذشت
كه فسحت در قبر مؤمن هفتاد در هفتاد گز است وگفته شد كه آن كنايت است از فسحت ومبالغه دران نه عدد معين ومد بصر نيز مبالغه
است نه تحديد وتعيين با آن براي عموم مسلمانان باشد ومد بصر براي اهل خصوص بر تفاوت درجات وفضل الهي تعالى * واما الكافر
فذكر موته * واما كافر پس ذكر كرد آنحضرت صلى الله عليه وسلم قصه موت او را * قال * فرمود * ويعاد روحه في جسده * وباز
آورده ميشود روح كافر در تن وي ظاهر اين كلام درزند كردانيدن است بتحقيقت چنانكه در دنيا مكرر آنكه گفته شود كه اين مخصوص
بكافر است تا سخت كردد عذاب وي وبيشتر چشد آنرا والله اعلم * ويأتيه ملكان فيجلسانه * مي آيند كافر را دو فرشته پس مينشانند
او را * فيقولان له من ربك * پس ميگويند ومي پرسند كيست پروردگار تو * فيقول * پس ميگويد * هاه هاه * واين كلمه ايست كه حيران
ودهشت زده و دردناك گويد چنانكه آه آه وواي واي * لا ادري * نميدانم و درنمي يابم * فيقولان له ما دينك * پس ميگويند
مر او را چيست دين تو * فيقول * پس ميگويد * هاه هاه لا ادري فيقولان ما هذا الرجل الذي بعث فيكم * پس ميگويند چيست حال
اين مرديكه برانگيخته شده است درميان شما * فيقول هاه هاه لا ادري فينادي منادٍ من السماء ان كذب * پس آواز ميدهد آوازدهنده
از آسمان كه دروغ گفت اين كافر كه نميدانم چه آوازه دين اسلام ونبوت محمد مصطفى صلى الله عليه وسلم وسطوع انوار آن در مشرق
ومغرب رفته بود تا دانند چه معني دارد بدانكه در مؤمن بجهت اطاعت وانقياد وي عبدي گفت وبه تشريف واكرام اضافت بنواخت
نه در كافر اگرچه مؤمن وكافر باعتبار آفرينش همه بندگان اويند اما محبت ورضا مخصوص بمؤمنان است * فافرشوه من النار والبسوه

من النار وافتحوا له بابا الى النار * بس بگسترانيد براى او فرشي از آتش وبه پوشانيد اورا پوششى از آتش وبگشائيد براى او دري بسوى آتش * قال * گفت آن حضرت صلى الله عليه وسلم * فيأتيه من حرها وسمومها * پس مى آيد گافر را از گرمى وتاب آتش وباد گرم آن كه مزاج زهر دارد * قال * گفت * ويضيق عليه قبره * وتنگ گردد مي شود بر گافر گور او * حتى تختلف فيه اضلاعه * تا آنكه مختلف ومتبدل ميگردد در قبر استخوانهاى پهلوى او * ثم يقيض له اعمى اصم * پستر مسلط گردانيده ميشود بروى فرشتهٔ كه كور وكر است كنايت است از بى مهرى وبى شفقتي وبي رقتي كه تغافل ميكنند از بدن خال بريشان وى ونمى شنود وگوش نمي نهد بفريادونالهٔ وى ورحم نمي كند بروى * معه مرزبة من حديد * باوى گلوخ كوبيست از آهن ومرزبه بگسر ميم وسكون راو فتح زاى معجمه بتشديد باء تخفيف آن نيز خوانده اند * لوضرب بها جبل لصار ترابا * اگر بچنين مرزبهٔ سخت وبزرگ كه اگر زده شود بوى كوهى را هر آينه مى گردد خاك * فيضربه بها ضربة * پس ميزند آن فرشته گافر را بآن مرزبه زدني * فيصيح صيحة * پس فرياد كند آن فرياد كردني كه * يسمعها مابين المشرق والمغرب * مي شنود آواز آن زدن را هر چه درميان مشرق ومغرب است از حيوانات بلكه نباتات وجمادات نيز * الا الثقلين * مگر جن وانس كه ايشانرا نمى شنوانند بجهت حكمتى كه در فصل اول در حديث انس گذشت * فيصير ترابا * پس گافر ميگردد خاك ونابود * ثم يعاد فيه الروح * بستر باز آورده ميشود در بدن وى جان پس اعادهٔ روح وزندهٔ گردانيدن گافر در قبر مكرر مي كنند راين براى تشديد عذاب ومبالغه درانست وجزاى انكار راست بعث واعادهٔ روح را طيبي گفته كه برين تعدد در قبر دو احيا باشد ودو اماتت چنانكه بعض در تفسير كريمهٔ ربنا امتنا اثنتين واحييتنا اثنتين گفته اند وبا ين حديث تمسك كرده وبعض باماتت اولى همين ميرانيدن متعارف كه در دنيا است اراده نموده اند واحياى اولى در قبر واماتت دوم ميرانيدن بعد از جواب سوال ملكين واحياى دوم ببعث ونشور وبر هر تقديرا زاقوال ايشان ظاهر مى شود كه مرده را بعد از سوال وجواب ونمودن جاى نشست او در بهشت ودوزخ وفتح باب بآن ميميرانند ودر وقت بعث زنده مى گردانند واز احاديث كه مذكور شدند معلوم مى گردد كه مرده تا قيامت در گور در عذاب ونعمت ورنج وراحت ميباشد واين مگر روح او را باشد باوجود موت وعدم تعلق روح ببدن چنانكه شعور وادراك زائران وشناختن او ايشانرا نيز روح او را است فتدبر والله اعلم * رواه احمد وابوداؤد * وعن عثمان * رضي الله عنه * انه كان اذا وقف على قبر بكى * روايت است از عثمان كه بودى رضي الله عنه چون مي استاد بر سر گورى مى گريست وبسيار مى گريست * حتى يبل لحيته * تا آنكه تر ميساخت ريش خود را باشك * فقيل له تذكر الجنة والنار فلا تبكي * پس گفته شد مر عثمان را ذكر ميكني وياد مي آرى بهشت ودوزخ را ونمى گريى * وتبكي من هذا * ومى گريي از بن بعني از استادن بر سر قبر وگريستن وياد كردن عذاب آن * فقال ان رسول الله * پس گفت عثمان كه پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم قال * گفته است * ان القبر اول منزل من منازل الآخرة * بدرستي وراستي كه قبر نخستين منزلى است از منزلهاى آخرت * فان نجا منه * پس اگر برست كسى از عذاب قبر ومحنت آن * فما بعده ايسر منه * پس چيزى كه پس از وست از منازل دگر وعقبهاى ديگر آسان تر است از ان * وان لم ينج منه فما بعده اشد منه * واگر نرست از عذاب قبر پس آنچه بعد از وست سخت تر است از ان چنانكه در عالم ظاهر گناهكارى را كه بدرحضرت سلطان بيارند اگر در اول آمدن لطف كردند آسان گرفتند بعد از وى آسان تر مى شود واگر هم از اول بچيدند كار سخت تر مي افتد * قال * گفت عثمان * وقال رسول الله * وگفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ما رايت منظرا قط * ندديده ام من هيچ نظر گاهى زشت وناخوش را هرگز * الا والقبر انظع منه * مگر آنكه ديدن گور زشت تر از انست كه محنت وشدت را زياده كند وعيش را منغص گرداند * رواه الترمذي وابن ماجة وقال الترمذي هذا حديث غريب * وعنه قال كان النبي * وهم از عثمان است رضي الله عنه كه گفت بود پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم اذا فرغ من دفن الميت وقف عليه * چون مي پرداخت از گور كردن مرده مى ايستاد بروى * وقال * پس ميگفت * استغفروا لاخيكم * طلب آمرزش كنيد مر برادر خود را * ثم سلوا له بالتثبيت * پستر بطلبيد ودرخواهيد براى وى از خدا آنكه ثابت دارد اورا در جواب سوال ملكين * فانه الآن يسأل * پس بدرستي كه وى اكنون پرسيده مى شود * رواه ابوداؤد * ودر ين حديث دليل است كه دعاى زنده كان سود كننده است مرده را

واستغفار وطلب آمرزش مر ایشان راسبب رحمت است وهمین است مذهب مشائخ اهل سنت وجماعت رضوان الله علیهم اجمعین درحقّ ایشان نوشته اند وفی دعاء الاحیاء للاموات وصل قتیم عنهم نفع لهم واین دعا وطلب تثبیت غیر تلقین میت است که بعد از دفن کنند ومستحب است نزد بسیار ی از شافعیه وبعضی از حنفیه وحدیثی از ابی امامه رضی الله عنه آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون مردیکی از برادران شما ودفن کردید او را ریختید بروی خاک باید که بایستد مردی از شما نزد سر وی وبگوید یا فلان بن فلانة وی یعنی میت. می شنود آنرا ولیکن جواب نمیدهد بگوید یا فلان بن فلانة چون این بار بشنود برمی نشیند وقعود بر پستر بگوید یا فلان بن فلانة درین نوبت میگوید ارشاد کن مرا رحمت کند خدای تعالی ترا ولیکن شما نمی شنوید پس گوید یاد کن ای فلان آن کلمه را که بر آمدهٔ تو بران از دنیا شهادة ان لا الٰه الا الله وان محمدا عبده ورسوله وآنکه راضی شده که خدای تعالی پروردگار تست ومحمد صلی الله علیه وسلم پیغمبر تست واسلام دین تست وقرآن امام تو چون گفت این را میگیرد یکی از منکر ونکیر دست دیگری را ومیگوید بیرون آئید از پیش این بنده چه کار داریم ما با وی اکنون که حق سبحانه وتعالی تلقین کرد او را حجت او را مردی گفت یا رسول الله اگر نام مادر میت ندانیم چگوئیم وبکه نسبت کنیم او را فرمود نسبت کن بحوا که مادر همه است انتهی وخواندن اول سورهٔ بقره تا مفلحون وآخر آن از آمن الرسول نیز آمده است واگر ختم قرآن کنند اولی وافضل باشد وازبعض علما شنیده شده است که اگر مسئلهٔ از مسائل فقه ذکر کنند نیز فضیلت دارد وباعث نزول رحمت است ومناسب حال ذکر مسئلهٔ فرائض است ومختار آنست که خواندن قرآن بر سر قبر مکروه نیست خلافا لبعضهم کذا قال الشیخ ابن الهمام * وعن ابی سعید * رضی الله عنه * قال قال رسول الله * کفت ابو سعید خدری کفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم لیسلطن علی الکافر فی قبره * مر آینه بر گماشته می شود بر کافر در گور او * تسعة وتسعون تنینا * نود ونه اژدها * تنهسه وتلدغه حتی تقوم الساعة * می گزند کافر را تا آنکه بر پا می شود قیامت تنین بکسر فوقانیه وکسر نون اولی وتشدید آن مار بزرگ که آنرا اژدها گویند لدغ گزیدن است ونهس بفتح نون وسکون ها وبا سین مهمله گرفتن بدندانهای پیش وآن نیز گزیدن است ومقصود از ذکر هردو تاکید است * لو ان تنینا منها نفخ فی الارض * اگر اژدهای از ان اژدها دم زند در زمین * ما انبتت. خضرا * نمی روید زمین هیچ سبزه را یعنی همه از گرمی دم وی سوخته میشود وخضر بفتح خا وکسر ضاد وبفتح خا وسکون ضاد وبالف ممدوده هر دو روایت است * رواه الدارمی * روایت کرد این حدیث را بدین لفظ دارمی * وروی الترمذی نحوه * وروایت کرد ترمذی مانند آن یعنی هر دو در معنی یکی است ودر لفظ مختلف * وقال سبعون بدل تسعة وتسعون * وگفت ترمذی افتاد بجای نود ونه که در روایت دارمی واقع شده است ومراد بهر دو مبالغه است وعلم قطعی باین حدیث موکول بشارع است وبعض علما وجه مناسبتی ذکر کرده اند چنانکه طیبی آنرا نقل کرده وگفته است که در حدیث آمده است که حضرت حق سبحانه وتعالی صد رحمت آفریده که یکی را در بین دنیا فرو فرستاده است که هر مهربانی که در عالم هست از او ست ونود ونه را برای آن جهان نگاهداشته وکافر چون تکذیب احکام الٰهی کرده وحق سبحانه وتعالی اراده ننموده است بجای هر رحمتی اژدهای برای او آماده کرده شده است یا گوییم الله تعالی را نود ونه اسم است که بیکی از ان ایمان باید آورد وکافر چون انکار آن کرده در برابر هر عددی از دهای بروی گماشته شد انتهی واقرب آنست که این مار وکژدم تمثل صفات ذمیمه واخلاق نکوهیده است وشاید که اصول اخلاق در علم شارع باین عدد باشد وبوجهی نود ونه توان گفت ورباعتباری بهفتاد ارجاع توان نمود کذا قبل والله اعلم *

* الفصل الثالث * عن جابر * رضی الله عنه * قال خرجنا مع رسول الله * کفت جابر بیرون آمدیم ما با پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم الی سعد بن معاذ حین توفی * بسوی سعد بن معاذ که از اکابر نقبای انصار بود رضی الله عنه هنگامی که وفات یافت یعنی بر جنازهٔ او رفتیم * فلما صلی علیه رسول الله * پس هرگاه که نماز گزارد بروی پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم ووضع فی قبره * ونهاده شد معاذ در قبرش * وسوی علیه * وبرابر کرده شد خاک بروی * سبح رسول الله * تسبیح کرد پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم * وگفت سبحان الله * فسبحنا * پس تسبیح کردیم مانیز * طویلا * تسبیح دراز یازمان دراز * ثم کبر فکبرنا * پس تکبیر برآورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم وگفت الله اکبر پس تکبیر برآوردیم مانیز * فقیل * پس گفته شد * ویا سیق * شد * یا رسول الله لم سبحت ثم کبرت * برای چه تسبیح کردی وتکبیر برآوردی * قال * گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم * لقد تضایق علی هذا العبد

الصالح قبره * يعني تسبيح و تكبير ازان جهت گفتم كه بتحقيق تنگ كرديد برين بنده صالح قبر وي * حتى فرجه الله عنه * تا آنكه كشاده داد وبيرون آورد او را خداى تعالى ازين تنگي ودشواري وتسبيح وتكبير براى استخلاص وي بود ازين شدت يا بجهت تعجب و استغراب از مشاهدهٔ اين حالت * رواه احمد * ازين حديث معلوم كردد كه تنگي قبر وضغطهٔ آن ميباشد اگرچه ميت مردي صالح بود در غايت صلاح وچه مرد صالح كه سعد بن معاذ بود كه بجهت موت وي عرش جنبيد ودرهاى آسمان براى وي كشاده شد وهفتاد هزار فرشته بر جنازهٔ وي حاضر كرديد، اين يا بجهت تقصيري كه در حضرت قرب ازوي واقع شد يا سنت الهي برين جارى شده منل ورود جهنم مر هريكي را والله اعلم * وعن ابن عمر قال قال رسول الله * وروايت است از ابن عمر كه گفت گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * درحق سعد بن معاذ بعد از دفن وي * هذا الذي تحرك له العرش * اين آنكسي است كه جنبيد بجهت وي عرش ودر روايتي آمده است اهتز العرش لموت سعد بن معاذ ودر روايتي عرش الرحمن ودر بيان معني اين كلام اقوال است يكي آنكه تحرك واهتزاز كنايت از ارتياح ونشاط است يعني نشاط وفرح نمودند اهل عرش بجهت صعود روح پاك او واستبشار نمودند بقدوم شريف وي از جهت عظمت وكرامت او نزد پروردكار تعالى شانه يا كنايت است از عظم شان موت وشدت اين حادثه چنانكه مبكويند بموت فلاني زمين تاريك شد وقيامت برخاست يا از تحسر وتحزن از فقدان وجود شريف وصعود اعمال زكيهٔ وي چنانكه آمده است كه زمين وآسمان ميكريند بر موت صالحان از زمين مكاني كه عمل ميكرد بر وي واز آسمان محلي كه صعود ميكرد عمل او بران ومشرف ومبارك ميكردانيد آنهارا وتوجيه وتعليل بفرح وسرور چنانكه در وجه اول مذكور شد موافق است بانچه در حديث ديكر آمده است كه جبرئيل نزد آن حضرت صلى الله عليه وسلم آمد وگفت كيست از امت تو كه امشب مرد وساكنان سموات بدان مسرور ومستبشر شدند پس فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم اين نباشد مكر سعد بن معاذ وقصهٔ موت وي در غزوهٔ خندق مذكور است * وفتحت له ابواب السماء * وكشاده شد براى وي درهاى آسمان بجهت نزول رحمت بروي ازان يا براى صعود روح پاك وي بران * وشهده سبعون الفا من الملائكة * وحاضر كرديد او را يعني بر جنازهٔ او هفتاد هزار فرشتكان * لقد ضم ضمة ثم فرج عنه * بتحقيق تنگ كرده شده وقبض كرده شده قبض كردني سخت بستر آسان كرده شد از وي اين دشواري * رواه النسائي * وعن اسماء بنت ابي بكر * رضي الله عنهما * قالت قام رسول الله صلى الله عليه وسلم خطيبا * گفت اسما دختر ابي بكر صديق ايستاد آنحضرت صلى الله عليه وسلم در حالبكه خطبه خواننده است * فذكر فتنة القبر التي يفتن فيه المرء * پس ياد كرد فتنهٔ قبر را كه آزمايش كرده مي شود در وي مرد * فلما ذكر ذلك ضج المسلمون ضجة * پس هركاه كه ياد كرد آنحضرت صلى الله عليه وسلم آنرا بنالیدند وفرياد برآوردند از ترس وهيبت آن مسلمانان نالیدني عظيم * رواه البخاري هكذا * روايت كرد اين حديث را بخاري انچنين وهمين قدر * وزاد النسائي * وزيادة كرده است نسائي اين عبارت را كه اسما گفت * حالت بيني وبين ان افهم كلام رسول الله صلى الله عليه وسلم * نالیدني وفرياد كردني كه مانع شد و حائل كرديد ودر ميان آمد ميان من وميان فهم كردن من سخن آنحضرت صلى الله عليه وسلم را يعني چنان فرياد ونالهٔ ازمردم برآمد كه سخن آنحضرت صلى الله عليه وسلم كه ميفرمود من نشنيدم ونفهميدم * فلما سكنت ضجتهم * پس هركاه كه نشست وآرام يافت ناله و فرياد ايشان * قلت لرجل قريب مني * گفتم من مرد مي را كه نزديك بود بمن * اى بارك الله فيك * اى مرد بركت كند در كار تو خداى تعالى * ماذا قال رسول الله * چه گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم في آخر قوله * در آخر كلام خود * قال قال * گفت آنمرد گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم * قد اوحي الي انكم تفتنون في القبور * بتحقيق وحي كرده شده است بسوي من كه شما در فتنه انداخته ميشويد وآزمايش كرده ميشويد در قبرها * قريبا من فتنة الدجال * فتنهٔ كه نزديك بفتنهٔ دجال است در غايت شدت ونهايت محنت ونيز دجال دعوى ربوبيت كند ومردم بجهت عجز واضطرار باقرار بربوبيت وي مفتون شوند ميت نيز احتمال دارد كه بحكم حالت اضطرار چون هيبت ونظاعت ودهشت فرشتهارا به بيند در فتنه افتد وچون ازوي پرسند كيست پروردكار تو يا پيغمبر تو از ترس چيزي بكويد كه نبايد گفت نعوذ بالله من ذلك * وعن جابر * رضي الله عنه * عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا ادخل الميت القبر * روايت كند جابر از پيغمبر خدا چون درآورده ميشود مرده در كور * مثل له الشمس عند غروبها * مثل ساخته ميشود ونموده ميشود

مراورا آفتاب چنانکه دروقت غروب میباشد زرد وکم تاب * فیجلس یمسح عینیه * پس می نشیند میت درحالی که می مالد هر دوچشم خود را * ویقول دعوني اصلي * ومیگوید با خود بگذارید مرا که نماز شام بگزارم یا بآن فرشتگان میگویند که بگزارید مرا که نماز بگذارم پس ازان هرچه خواهید بکنید یا بعد ازفراغ ازسوال وجواب میگوید وخیال میکند که دراهل خانهٔ خود نشسته است واین دلالت برنقاهت حال وی میکند گویا هنوز دردنیا است وبخواب رفته بود ودلالت دارد برروح وی درادای فرائض ومداومت ومواظبت وی بران دردنیا اما تخصیص مغرب بجهت مناسب حال غربت وتنهائی اوست وبوقت شام با غریبان نسبتی دارد که شام غریبان میگویند وغریب بوقت شام چون درشهر یکانه درآید حیران گردد که کجا نشیند وچه کار کند * نظم * تو زلف را شکستی تاریک شد جهان * اکنون بناد شام غریبان کجا روند * نماز شام غریبان چوگریه آغازم * بهای های غریبانه قصه پردازم * رواه ابن ماجة * وعن ابي هريرة * عن النبي صلى الله عليه وسلم ان الميت يصير الى القبر * بدرستي که میت باز میگردد ومیرود بسوی قبر * فيجلس الرجل في قبره * پس می نشیند یا نشانده میشود مرد یعني مرد صالح درگور خود * غير فزع ولا مشغوب * درحالتی که نه ترسنده است ونه مفتون یعني ایمن وخوشحال وفارغ البال واصل شغب بفتح شین وفتح غین معجمتین وسکون آن برانگیختن شروفتنه وتباهي * ثم يقال فيم كنت * پستر گفته میشود وپرسیده میشود مراورا که درچه دین وملت بودهٔ تودردنیا * فيقول * پس میگوید * كنت في الاسلام * بودم دردین اسلام * فيقال ما هذا الرجل * پس پرسیده میشود چیست صفت این مرد وچه گونه است اعتقاد تو بوی * فيقول محمد رسول الله * پس میگوید ومحمد فرستادهٔ خدا است * جاءنا بالبينات من عند الله * آورد ما را معجزات ظاهر وهویدا را از نزد خدا * فصدقناه * پس تصدیق کردیم ما اورا وراست گردانستیم * فيقال له هل رايت الله * چون گفت که آنحضرت صلی الله علیه وسلم از پیش خدا آورده گفته می شود اورا آیا دیدهٔ تو خدا را که میگوئی از پیش خدا آورده بچه دلیل میگوئی ودرین امتحان او است در تصدیق بآنکه او فرستادهٔ خدا است * فيقول ما ينبغي لاحد ان يرى الله * پس میگوید نمی رسد ونمی سزد مر هیچ یکی را که به بیند خدای تعالی وتقدس را دردنیا ولیکن من بدلیل ظهور صدق او میگویم بمعجزات بینات * فيفرج له فرجة قبل النار * پس کشاده می شود مراورا شکافی بجانب آتش دوزخ فیفرج بتخفیف را است وبتشدید نیز آمده است وقبل بکسر قاف وفتح با بمعني جانب وجهت وهمچنین درهمه جا * فينظر اليه يحطم بعضها بعضا * پس نگاه می کند بجانب آتش وقبح وی ومی بیند اورا که می شکند وپایمال میکند بعض وی بعض را این کنایت است از زدحام وشدت زبانهای آتش ودرهم وبرهم افتادن آنها دریکدیگر * فيقال له انظر الى ما وقاك الله * پس گفته می شود مر آن مرد را که بنگر بجانب چیزی که نگاهداشته است ترا خدای تعالی ازان ودربعض نسخ منه مذکور است * ثم يفرج له فرجة قبل الجنة * پستر کشاده میشود مراورا شکافی بجانب بهشت * فينظر الى زهرتها وما فيها * پس نگاه می کند بی آنکه امر کنندا ورا بنگاه کردن بسوی خوبی وتازگی وخوشی بهشت وآنچه دربهشت است * فيقال له هذا مقعدك * این جای نشست تست * على اليقين كنت * زیرا که بریقین وایمان بودهٔ تودرحیات دنیا * وعليه مت * وهمبرین یقین وایمان مردی تو ومت بضم میم وکسر آن هردو صحیح است * وعليه تبعث * وهم برایمان ویقین برانگیخته میشوی از قبر روز قیامت * ان شاء الله تعالى * اگرخواسته است خدای تعالی واین کلمه ازبرای تبرک وتحقیق واظهار شوق ورغبت است چنانکه بیماری رابیماری را گویند خاطرجمع دار به میشوی وخلاص میشوی انشاء الله تعالی * ويجلس الرجل السوء في قبره * ونشانده می شود مرد بد درقبرش وسوء بفتح سین وضم هردو ولغت است * فزعا مشغوبا * ترسناک مفتون تباه * فيقال له فيم كنت * پس گفته میشود مراورا درچه حال وکدام دین بودهٔ تو * فيقول * پس میگوید * لا ادري * نمیدانم ودرنمی یابم * فيقال له ما هذا الرجل * پس گفته می شود مراورا چیست وصف این مرد * فيقول سمعت الناس يقولون قولا فقلته * پس میگوید شنیدم مردم را میگفتند سخنی را پس گفتم من نیز آنرا * فيفرج له فرجة قبل الجنة * پس کشاده میشود مراورا شکافی بجانب بهشت * فينظر الى زهرتها وما فيها * پس نظر می کند بسوی خوبی وتازگی بهشت وچیزیکه دربهشت است * فيقال له انظر الى ما صرف الله عنك * پس گفته میشود مراورا نگاه کن بسوی چیزی که باز گردانیده است خدای تعالی ازتو * ثم يفرج له فرجة الى النار فينظر اليها يحطم بعضها بعضا * پستر کشاده

مي شود مر اورا شكافي بسوي آتش دوزخ پس نظر مي كند بسوي او ومي بيند كه مي شكند بعض او بعض را * فيقال له مذا مقعدك *
پس گفته ميشود مرا ورا اين جاي نشست تست * على الشك كنت * بر شك بودي تو * وعليه مت * وبر شك مردي تو * وعليه تبعث
ان شاء الله تعالى * وبر شك برانگيخته ميشوي اگر خواسته است خدا * رواه ابن ماجة * * باب الاعتصام بالكتاب والسنة *

في الصراح الاعتصام چنگ در زدن وچنگ در زدن بكتاب وسنت اعتقاد آوردن بحقيت آن وعمل كردن است بانچه دران
واقع شده ودور بودن از بدعت ومذاهب اهل اهوا ومراد بكتاب قرآن مجيد است وسنت بمعني سيرت وطريقهٔ مسلوكه درد بن
آمده وبمعني انچه مواظبت كرده بر آن حضرت پيغمبر صلى الله عليه وسلم بي وجوب ومراد اينجا انچه امر ونهي كرده شده است
بدان در غير كتاب بقرينهٔ مقابلت * الفصل الاول * عن عائشة * رضي الله عنها * قالت قال رسول الله * كفت عائشه كفت
پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم من احدث في امرنا هذا كسي كه نو پيدا كرد در دين ما كه اين دين روشن وهويدا است * ما ليس منه *
چيزيرا كه نيست ازين دين يعني احداث كرد چيزي كه نيست در كتاب وسنت صريحا ونه مستنبط از وي ونه حكم كرد بصحت وي كتاب
بس شامل شد اجماع وقياس را ومراد چيزيست كه مخالف ومغير آن باشد * فهو رد * پس آن چيز يا آن كس باطل ومردود است * متفق عليه *
* وعن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم * كفت جابر كفت پيغمبر خدا يعني در خطبه بعد از حمد وصلوة چنانكه سنت آنحضرت
صلى الله عليه وسلم بود اما بعد فان خير الحديث كتاب الله بهترين سخنان كتاب خدا است كه قرآن مجيد است * وخير الهدى هدى محمد *
وبهترين طريقها وسيرتهاي نيك طريقه وسيرت محمد است صلى الله عليه وسلم * وشر الامور محدثاتها * وبدترين چيزها چيزيست كه
نو پيدا كرده شده است در دين كه بدعت عبارت از انست * وكل بدعة ضلالة * وهر بدعت سبب گمراهي است * رواه مسلم *
بدانكه هر چه پيدا شده بعد از پيغمبر صلى الله عليه وسلم بدعت است واز انچه موافق اصول وقواعد سنت اوست وقياس كرده شده
است بران آنرا بدعت حسنه كويند وانچه مخالف آن باشد بدعت وضلالت خوانند وكليت كل بدعة ضلالة محمول بر بعض است
وبعض بدعتها است كه واجب است چنانچه تعلم وتعليم صرف ونحو كه بدان معرفت آيات واحاديث حاصل كردد وحفظ غرائب
كتاب وسنت ودیكر چيزهائيكه حفظ دين وملت بران موقوف بود وبعض مستحسن ومستحب مثل بناي رباطها ومدرسها وبعض
مكروه مانند نقش ونگار كردن مساجد ومصاحف بقول بعض وبعض مباح مثل فراخي در طعامهاي لذيذه ولباسهاي فاخره بشرطيكه
حلال باشند وباعث طغيان وتكبر ومفاخرت نشوند ومباحات ديكر كه در زمان آنحضرت صلى الله عليه وسلم نبودند چنانكه
بيرق وغربال ومانند آن وبعض حرام چنانكه مذاهب اهل بدع واهوا برخلاف سنت وجماعت وانچه خلفاي راشدين كرده باشند
اگرچه بآن معني كه در زمان آنحضرت صلى الله عليه وسلم نبوده بدعت است ولكن از قسم بدعت حسنه خواهد بود بلكه در
حقيقت سنت است زيرا كه آنحضرت فرموده است بر شما باد كه لازم گيريد سنت مرا وسنت خلفاي راشدين را رضي الله عنهم
اجمعين * وعن ابن عباس * رضي الله عنهما * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ابغض الناس الى الله ثلثة * دشمن داشته شده
ترين مردم از كروه مسلمانان بسوي خدا سه كس اند * ملحد في الحرم * اول الحاد كننده در زمين حرم والحاد در لغت بمعني ميل
است وباين معني لحد كويند آن حفرهٔ را كه در يك جانب قبر بكنند ودر شرع ميل كردن از حق بباطل ومراد بالحاد در حرم ارتكاب
كردن چيزيرا كه نهي كرده شده است ازان در زمين حرم چنانچه كشتن وجنگ كردن وشكار كردن يا مطلق كناهان چنانكه مذهب
ابن عباس است كه همچنانكه طاعت درين زمين مضاعف ميشود معصيت نيز همين حكم دارد زيرا كه اساءت ادب در مقام
قرب شنيع تر وقبيح تر است ولهذا وي رضي الله عنه اقامت مكه را مكروه داشته از جهت نكاهداشت حرمت وتعظيم اين مكان
شريف پس رفت در طائف سكونت ورزيد * ومبتغ في الاسلام سنة الجاهلية * دوم طلب كننده در اسلام طريقهٔ جاهليت
را وشعار آنرا چنانكه نوحه كردن وبر روي زدن وكريبان چاك كردن بر سر مرده وفال بد كرفتن از طيور وامثال آن * ومطلب
دم امرء بغير حق * سيوم طلب كنندهٔ خون مردي را بناحق * ليهريق دمه * براي مجرد آنكه بريزد خون او را نه براي غرضي
ديكر اگرچه خون ريختن مطلقا مذموم وممنوع است ولكن بقصد مجرد خونريزي مذموم تر وقبيح تر است كويا مقصود نفس

معصيت وعذاب او است وباز دريافت كه چون طلب كنند و بخواهند معصيت را اين حال امت حال فاعل آن چه خواهد بود
* رواه البخاري * وعن ابي هريرة * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كل امتي يدخلون الجنة * الا امت من مي در آيند
بهشت را * الا من ابن * مكر كسي كه سركشي كرد * قيل ومن ابى * گفته شد ويرسيدند شد از آنحضرت صلى الله عليه وسلم كه سركشي كرد يعني
مراد آنكه سركشي كرد كيست پس آنحضرت صلى الله عليه وسلم درجواب آنكه سركشي كرد آنكه نكرده ود وقسم را ذكر كرد از براى زيادت
ايضاح وبيان * قال * گفت * من اطاعني دخل الجنة * كسيكه فرمان بردارى كند مرا وچنگ درزند بكتاب وسنت در آيد بهشت را * ومن
عصاني فقد ابى * وكسيكه بيفرماني كند بدعت ورزد وتابع هواى نفس كرد پس بتحقيق سركشي كرد ودرنيايد بهشت را * رواه البخاري *
* ومن جابر * رضي الله عنه * قال جاءت ملائكة الى النبي * گفت جابر بسماع از آنحضرت كه آمدند جماعة از فرشتگان بسوى
پيغمبر * صلى الله عليه وسلم و هو نائم * وحال آنكه آنحضرت خوابيده بود * فقالوا * پس گفتند آن فرشتگان بيكديگر * ان لصاحبكم
هذا مثلا * بدرستيكه مر يارشما را كه اينست يعني ذات عظيم الشان آنحضرت راصلى الله عليه وسلم قصه وحال عجيبى است واطلاق صاحب
بر آنحضرت صلى الله عليه وسلم نسبت بملائكه باعتبار صحبتى است كه الآن حاصل امت * فاضربوا له مثلا * پس ذكر كنيد وبيان
فرمائيد مر او را آن قصه وحال را تا بداند وامت را بدان خبر دهد * قال بعضهم انه نائم * گفتند بعضى ازان فرشتگان كه وى درخواب
است بيان كردن مر او را چه فائده كند كه نمي شنود * وقال بعضهم ان العين نائمة والقلب يقظان * وگفتند بعضى ازانها كه چشم
او درخواب است وليكن دل بيدار است واين حال دائمي آن حضرت صلى الله عليه وسلم بود كه درخواب چشم مبارك وى
بسته بود وانچه بچشم توان درك كرد درنيافتى وليكن قلب شريف وى بيدار بودى وانچه درحضرت وى صلى الله عليه وسلم
مذكور شدى بشنيدى چنانكه درحديث آمده است كه تنام عيناى ولاينام قلبي * فقالوا * پس ذكر كردند آن قصه وحال
عجيب را وگفتند * مثله كمثل رجل بنى دارا * قصه وحال عجيب آنحضرت صلى الله عليه وسلم مانند اين قصه وحال عجيبه
است كه مردى برآورد سرائى را * وجعل فيها مأدبة * وساخت دران سرامأدبه را ومأدبه بهمزه وضم دال مهمله طعامى
است كه مردم را بران بخوانند بفتح دال نيز آمده است ودرحديث آمده است كه القرآن مادبة الله * وبعث داعيا * وبفرستاد آن مرد
كسى را كه بخواند مردم را بران طعام * فمن اجاب الداعي دخل الدار واكل من المأدبة * پس كسى كه پاسخ داد آن خواننده
را درآمد در سرا وخورد ازان طعام * ومن لم يجب الداعي لم يدخل الدار ولم يأكل من المأدبة * وكسى كه اجابت نكرد آن خواننده را
درنيامد در سرا ونخورد ازان طعام * فقالوا اولوا له يفقهها * پس گفتند آن فرشتگان بيان كنيد حقيقت اين قصه واين مثل را
براى وى تا بفهمد كه مراد چيست * قال بعضهم انه نائم * درين مرتبه نيز گفتند بعضى ازايشان كه وى در خواب است * وقال بعضهم ان العين
نائمة والقلب يقظان * وگفتند بعض كه چشم درخواب ودل بيدار است * فقالوا * پس بيان كردند تاويل آنرا وگفتند * الدار الجنة *
مراد بسراى كه بنا كرده شد بهشت است * والداعي محمد * وخواننده مردم را آن طعام محمد است صلى الله عليه وسلم وطعامى را كه ساخته
شد ومردم را بدان خوانده شد كه ان نعمتهاى بهشت است ذكر نكرد ازجهت ظهور آن ومردى را كه بنا كرد سراى را نيز ذكر نكرد
ازجهت سوء ادب با طلاق مرد بر حق تعالى وتقدس اگرچه بطريق تشبيه است * فمن اطاع محمدا * وچون محمد بفرمود خداى تعالى
هيچ را پس كسيكه فرمان بردارى بكند محمد را صلى الله عليه وسلم * فقد اطاع الله * پس بتحقيق فرمان بردارى ميكند خداى را
* ومن عصى محمدا فقد عصى الله * وكسيكه بيفرماني كند محمد را صلى الله عليه وسلم بيفرماني ميكند خداى را * ومحمد * صلى الله عليه وسلم * فرق
بين الناس * ومحمد فرق وتميز كننده است ميان مردم كافر ومؤمن عاصي ومطيع هركه تصديق وى كرد مؤمن شد وهركه تكذيب وى
نمود كافر گشت وهركه عمل كند بفرمودهٔ وى مطيع باشد وهركه عمل نكند عاصي وفرق بفتح فا وسكون را بمعني فارق وبعض تشديد را
بلفظ ماضي ازتفريق نيز ضبط كرده اند ويكى ازنامهاى آنحضرت صلى الله عليه وسلم در توريت فارق نيطا است يعني فرق كننده ميان حق و
باطل ابن جوزى در كتاب الوفا باخبار المصطفى ذكر كرده كه ابن تتيمه روايت كرده است كه مسيح مر حواريين را گفت كه من ميروم وبعد
ازمن فارقليط مى آيد كه روح حق است كه تكلم نميكند ازنزد نفس خود ونميگويد مگر انچه گفته ميشود بوى ووى گواهي ميدهد بر صدق

من وهرچه آماده کرده است خداوند تعالی برای شما خبر میدهد شما را بدان و در حکایت یوحنا که یکی از حواریین است آمده که مسیح گفت فارقلیط نمی آید شما را تا آنکه نمیروم من وچون میآید تو بیخ میکند عالم را بر گناهان و نمیگوید سخن را از پیش خود وسیاست میکند شما را بحق وخبر میدهد شما را بحوادث وغیوب که میآید شما را باسرار و بیان میکند شما را هر چیز را و وی گواهی میدهد برای من چنانکه گواهی میدهم من برای او ومی آرم من برای شما مثلها را ومی آرد وی تا ویل وتفسیر آنرا * رواه البخاری * وعن انس قال جاء ثلثة رهط الی ازواج النبي * گفت انس رض آمدند سه تن از صحابه بسوی زنان پیغمبر * صلی الله علیه وسلم یسألون عن عبادة النبي * درحالیکه می پرسند ایشانرا از عبادت پیغمبر * صلی الله علیه وسلم * که چه مقدار بود * فلما اخبروا بها * پس چون خبر داده شدند بعبادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بیان کردند ازواج مطهرة که عبادت ایشان اینقدر بود * کانهم تقالوها * بتشدید لام گویا که این سه تن کم پنداشتند آن عبادت را وگمان ایشان آن بود که چون قدر ومرتبة آنحضرت صلی الله علیه وسلم بزرگ تر وبلند تر است طاعت وعبادت او بیشتر خواهد بود ولیکن ادب ورزیدند وجناب عزت او را منسوب بتقصیر نداشتند * فقالوا * پس گفتند * این نحن من النبي * کجاایم ما از پیغمبر * صلی الله علیه وسلم * یعني ما را بجناب وی چه نسبت اگر عبادت کم کند او را میرسد * وقد غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تاخر * وحال آنکه بتحقیق آمرزیده است خدای تعالی مر او را آنچه پیش گذشته است از گناهان او وآنچه پس آمده او را گنجایش دارد که کم کند عبادت بخلاف ما که محتاجیم بآمرزیده شدن گناهان وندانستند آن عزیزان ونیک نگریستند که اندک عبادت از حضرت وی صلی الله علیه وسلم بیشتر از هر بیش است ازجهت کمال معرفت و وقوف حضور وتمام احسان وی در عبادت ونیز آن ازجهت وفور رحمت وکمال شفقت اوست برامت و در وی تعلیم رعایت حقوق نفس واهل وعیال است ونیز استقامت در رعایت اعتدال وادامت عمل است نو بساباشد که تکثیر وافراط در عمل مفضي بفتور وملال گردد وترجیه غفران ذنوب آنحضرت صلی الله علیه وسلم که قرآن مجید بدان ناطق است اقوال است بهتر بن اقوال آنست که این کلمة بتشریف است مر آنحضرت را از جانب مولی تعالی بی آنکه ذنب وجود داشته باشد چنانکه صاحب مرتبة خود را بگوید که گناهان ترا بخشیدم تو فارغ البال باش وهیچ اندیشه مکن اگرچه آن بنده گناه نداشته باشد وترجیه مشهور اینست که حسنات الابرار سیئات المقربین * فقال احدهم اما انا فاصلي الليل * پس گفت یکی از ان سه کمن اما من پس عهد کردم که نماز بگزارم درشب * ابدا * همیشه یعني تمام عمر یا تمام شب * وقال الآخر انا اصوم النهار ابدا * وگفت دیگری من روزه میدارم روز همیشه * ولا افطر * ونمی گشایم روزه را * وقال الآخر انا اعتزل النساء * وگفت دیگری من کوشه میگیرم از زنان * فلا اتزوج ابدا * پس نکاح نمی کنم همیشه اگر این مرد زنی نداشته است مراد ظاهر است واگر داشته باشد مراد از اعتزال طلاق بود وترک نکاح بعد ازان * فجاء النبي صلی الله علیه وسلم الیهم فقال * پس آمد آن حضرت بسوی ایشان پس گفت * انتم الذین قلتم کذا وکذا * شمائید که میگفتید چنین وچنین * اما والله اني لاخشاکم لله * آگاه باشید بخدا سوگند بدرستی که من بتحقیق ترسکار تر بن شما ام مر خدایرا * واتقاکم له * وپرهیزکار ترین شما ام مر خدای تعالی را * لكني اصوم وافطر * ولیکن من روزه میدارم وفرو گشایم نیز روزه را یعني گاهی میدارم وگاهی نمیدارم * واصلي وارقد * ونماز میکنم وخواب نیز میکنم * واتزوج النساء * ونکاح میکنم زنانرا وجماع میکنم با ایشان * فمن رغب عن سنتي فليس مني * پس کسیکه اعراض کند از سنت من پس نیست آنکس از تابعان من * متفق علیه * وعن عائشة * رضي الله عنها * قالت صنع رسول الله * گفت عائشه کرد پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم شیئا * عملی را * فرخص فیه * پس آسانی کرد در وی ومساهله نمود یعني عمل برخصت کرد یا عمل برخصت فرمود مراورا ورخصت در لغت آسانی وفراخی در کار وترخیص رخصت دادن وآسانی کردن * فتنزه عنه قوم * پس تنزه کردند ازو وی جستند ازان عمل کردن یعني نیک ندانستند که برخصت عمل کنند * فبلغ ذلك رسول الله * پس رسید این خبر پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم فخطب فحمد الله ثم قال * پس خطبه خواند پس ثنا کرد خدا را بستر گفت * مابال اقوام یتنزهون عن الشيء اصنعه * چیست حال قومهای که تنزه میکنند از عملی که میکنم من آنرا و میفرمایم بآن * فوالله اني لاعلمهم بالله * پس بخدا سوگند بدرستی که من مر آینه داناترین ایشانم بخدا * واشدهم له خشية * وسخت ترین ایشانم از روی ترسیدن مر خدا را یعني من با وجود کمال تقوی وترسکاری برخصت عمل میکنم ایشان کیا ندند وچه کس باشند که نکنند ورد رحقیقت عدل برخصت متضمن حکمتها است از ترفیه

نفس واظهار عجز وضعف بشريت ومشاهدة تخفيف وترخيص پروردگار كه بانضمام نيست آن حكم عزيمت گيرد ولهذا فرموده اند كه خداى تعالى دوست ميدارد كه عمل كرده شود برخصتهاى او چنانكه دوست ميدارد كه عمل كرده شود بعزيمتهاى او * متفق عليه

* وعن رافع بن خديج * بروزن كريم صحابي انصاري است حاضر نشد بدر را ازجهت صغر سن حاضر شد احد وخندق را وسائر مشاهد را ورسيد او را تير وگفت آنحضرت كوا مي ميدهم من ترا روز قيامت وشكست جراحت وى در زمان عبد الملك بن مروان سنة ثلث وسبعين وبود عمر وى هشتاد وشش وبعض گفته اند در زمان معاويه وفات يافت * قال قدم نبي الله صلى الله عليه وسلم المدينة * گفت قدوم آورد آنحضرت صلى الله عليه وسلم مدينه را * وهم يأبرون النخل * وحال آنكه اهل مدينه گشني ميدادند خرما را واصلاح ميكردند درآبستن ميكردانيدند آنرا وآن چنين باشد كه شكوفه نرا در شكوفه مادة درآرند تا باذن خدا آبستن گردد ويأبرون بفتح ياو ميكون همزه وكسر با وضم او است وبضم با وفتح همزه وكسر با مشدده نيز روايت است * فقال * پس گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم بطريق استفهام انكار * ما تصنعون * براى چه ميكنيد شما اين عمل را * قالوا كنا نصنعه * گفتند بوديم ما از قديم وعادت داشتيم كه ميكرديم اين عمل را واين عمل بارور تر ميكرداند خرما را * قال * فرمود * لعلكم لو لم تفعلوا كان خيرا * شايد كه اگر نكنيد شما اين كار را باشد بهتر چون عمل جاهليت است ومر آنرا تاثيري ظاهر نيست تا كردن از اولى باشد * فتركوه * پس كذاشتند آن كار را * فنقصت * پس كم آورد خرما بار يا كم شد بار خرما * قال * گفت راوى * فذكر ذلك له * پس گفتند اين واقعه مر آنحضرت صلى الله عليه وسلم را * فقال * پس گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم * انما انا بشر * نيستم من مگر بشر * اذا امرتكم بشيء من امر دينكم * چون بفرمايم شما را بكاري از كارهاى دين شما * فخذوا به * پس بكنيد آن فرموده را وكار بندند آنرا * واذا امرتكم بشيء من رأيي وچون بفرمايم شما را چيزي از راى واجتهاد خود * فانما انا بشر * پس نيستم من مگر بشر شايد كه خطا نيز بكنم همچنين آمده است صريحا در روايت احمد حاصل آنكه آنحضرت صلى الله عليه وسلم باجتهاد خود ازان منع كرده بودبى آنكه وحي كرده شود بسوى وى درين باب چيزى زيرا كه ديدآنرا از امور جاهليت وعادات آن وتاثير آنرا در زيادت ونقصان معقول نيافت بى آنكه نظر فرمايند دران يا آنكه شايد آنرا خاصيت باشد دران بجريان عادت الهي تعالى ولهذا جزم نكرد بمنع بلكه فرمود اگر نكنيد بهتر باشد ودر حديث دلالت است بر آنكه مر آنحضرت را صلى الله عليه وسلم التفاتى نبود بامثال اين از امور دنياويه ومتعلق نبود غرض وى بدان از جهت علم تعلق سعادت دنيا وآخرت بدان واهتمام وى نبود مگر ببيان امور متعلق بدين وچون ديدند كه مر آنرا خاصيتى هست بجريان عادت الهي ومنعى نيز درين باب وارد نشده سكوت فرمود واغماض نمود واين است معني انچه در بعض روايات همين قضيه آمده كه فرمود انتم اعلم بامور دنياكم شما داناتريد بكارهاى دنياى خود يعني مر اكارى والتفاتى بدان نيست والا آنحضرت صلى الله عليه وسلم داناتر است از همه در همه كارهاى دنيا وآخرت * رواه مسلم * وعن ابي موسى قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما مثلي ومثل ما بعثني الله به * جز اين نيست كه قصه وحال من وقصه وحال چيزى كه فرستاده است مرا پروردگار تعالى بدان چيز از دين وشريعت وانچه خبر ميدهم از عذاب دنيا وآخرت بر عدم ايمان وطاعت * كمثل رجل اتى قوما فقال * مانند قصه وحال مردى است كه آمد قومى را پس گفت آنمرد * يا قوم اني رأيت الجيش بعيني * اى قوم بدرستي كه من ديده ام لشكر را بدو چشم خود * واني انا النذير العريان * وبدرستى كه من خبر خوف رساننده برهنه ام معني اين سخن آنست كه عادت عرب بود كه چون يكى لشكرى را ميديد كه بغارت مى آيد برهنه ميشد وجامه را بدست مي گرفت وبلند بر ميداشت وكرد سر خود ميكردانيد وبر قوم خود مي آمد واعلام ميكرد كه لشكرى بغارت مى آيد يا ديديان كه براى خبرداري دشمن ميكذاشتند چون دشمن را مي ديد جامه را از بدن مي كشيد وبلند ميكردانيد باين جهت برهنه مى ماند بعد ازان مثل شد در امر ناكهاني كه تر سيده ميشود ازان وشبهه نيست دران واين هر دو معني در انداز آنحضرت صلى الله عليه وسلم بروجه اتم پيدا وهويدا است از جهت ظهور صدق در خبر وى ووجود كمال خوف از وقوع عذاب كه خبر ميدهد بدان * فالنجاء النجاء * بعجل وقصر هر دو آمده ومعني وى شتابي كنيد شتابي كنيد وبگريزيد تا نجات يابيد از قتل وغارت * فاطاعه طائفة من قومه * پس فرمان بردارى كردند وباور داشتند خبر آنمرد را

بعضي از قوم او * فادلجوا * پس رفتند وكوچيدند شباشب وادلجوا بفتح همزه وسكون دال وبكسر همزه وتشديد دال بهرد وجه خوانده اند واول بمعني سير از اول شب تا آخر وثاني سير در آخر شب واول ابلغ واركك است * فانطلقوا على مهلتهم * پس رفتند برآهستكي ونرمي وآرام خود ومهلتهم بفتح ميم وها وبسكون ها نيز روايت است وطيبي از نووي در كتاب مسلم على مهلتهم بضم ميم وسكون ها وبعد از لام نيز روايت كرده * فنجوا * پس رستگاري يافتند وبسلامت رفتند * وكذبت طائفة منهم * وتكذيب كردند آنمرد خبر رساننده را وباور نداشتند خبر او را طائفهٔ ديگر از قوم وي * فاصبحوا مكانهم * پس صبح كردند وبايستادند بجاي خود وتكان نخوردند * فصبحهم الجيش * پس صبح كرد ايشانرا الشكر * در آمد برسر ايشان در وقت صبح * فاهلكهم واجتاحهم * پس هلاك كردانيد ايشانرا آن لشكر وغارت كرد رازيچ بركند ايشانرا * فذلك مثل من اطاعني * پس آن قصه وحال كسي است كه فرمان بردار وي كرد مرا وباور داشت خبر مرا * فاتبع ما جئت به * پس پيروي كرد چيزيرا كه آورده ام من آنرا از دين وشريعت * ومثل من عصاني وكذب ما جئت به من الحق * وحال كسي كه بيفرماني كرد مرا ودروغ دانست چيزيرا كه آورده ام من آنرا از حق * متفق عليه * وعن ابي هريرة * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلي الله عليه وسلم مثلي كمثل رجل استوقد نارا * حال من همچو حال مرد ماست كه افروخت آتشي را * فلما اضاءت ما حولها * پس هرگاه كه روشن شد آتش در مكانها ئيكه كرد او است يا روشن كرد آتش آن مكانها را كه كردار سته يا روشن شدند مكانها كه كرد آتش اند ودر روايت بخاري حوله آمده پس ضمير راجع بر جل است * جعل الفراش ومذه الدواب التي تقع في النار * در ايستادند بروانها وابن جنبدها وكرمكها كه عادت ايشان است كه مي افتند در آتش * يقعن فيها * مي افتند دران آتش كه افروخته است آنمرد * وجعل يحجزهن * ودر ايستاد آنمرد ومنع مي كند وباز ميدارد آن دواب را از افتادن در آتش * ويغلبنه * وچيره مي شوند آن دواب بران مرد وباز نمي آيند از افتادن در آتش * فيقتحمن فيها * بفتح ياء وتا وقاف وحاي مهملهٔ مشدده پس از دحام مي كنند ومي افتند آن دواب در آتش بيفكر واندیشهٔ هلاك * فانا آخذ بحجزكم عن النار * پس من گيرنده ام جاي بندازار شما را وباز دارنده ام شما را از آتش * وانتم تقحمون فيها * وشما ازدحام مي كنيد ومي افتيد دران وحجز بضم حا وفتح جيم وسكون آن نيز گفته اند وزاي در آخر جمع حجزة بضم وسكون جاي بستن ازار مشتق از حجز بمعني منع واين كنايت است از شدت منع چه هر كه خواهد كه يكي را بازدارد از حركت چنگ در زند در وي وبگيرد جامهٔ او را خصوصا چون بندازار را بگيرد ميان جنبيدن بوي تنگ كرده از جهت خوف كشاده شدن بندازار وانكشاف عورت * هذه رواية البخاري * اين روايت بخاري است * ولمسلم نحوها * ومر مسلم را مانند او است باختلاف در بعض الفاظ * وقال في آخرها * وگفته است مسلم در پايان روايت خود اين عبارت را كه * قال * گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم * فذلك مثلي ومثلكم * پس آن مذكور حال من وحال شما است كه حدود الهي را كه محارم ونواهي اويند اجتناب بايد كرد ودور بايد بود از انها روشن وواضح بيان كرده ام چنانكه كسي كه آتش افروزد وشما دروي مي افتيد وباز ميدارم من شمارا ازان چنانكه فرمود * انا آخذ بحجزكم عن النار * من گيرنده ام جاي بندهاي ازار شما را از آتش ومكرر ميكويم * هلم عن النار هلم عن النار * بيائيد بسوي من ودور شويد از آتش * فتغلبوني * پس غالب مي آئيد مرا وچيره مي شويد برمن * وتقحمون فيها * ومي افتيد در آتش وتغلبني بنشديد نون وتخفيف آن بقاعدهٔ نحو هردو درست است وليكن روايت بتشديد نون است * متفق عليه * وعن ابي موسى قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل ما بعثني الله به من الهدى والعلم * مثل چيزي كه فرستاده است مرا خدا بآن چيز كه هدايت وعلم است * كمثل الغيث الكثير * همچو مثل باران بسيار است كه * اصاب ارضا * رسيد آن باران زميني را * فكانت منها طائفة طيبة * پس بود ازان زمين قطعهٔ نظيف وپاك وطيب ازارض انچه بروياند گياه را وخلد خبيث وطائفة وطيبة هردو برفع اند در روايت * قبلت الماء * پذيرفت آن قطعهٔ زمين وفرو برد آب را * فانبتت الكلأ والعشب الكثير * پس برويانيد گياه بسيار را وكلأ بهمزهٔ مقصوره بروزن ملأ گياه تر باشد يا خشك وبعض مخصوص بخشك دارند وعشب بضم عين وسكون شين گياه تر * وكانت منها اجادب * وبود بعضي ازان زمين زمين سخت كه نگاهدارد آب را وزود فرو نبرد آنرا ونرويانند واجادب بجيم ودال مهمله جمع جدب وهمين است صحيح از روي روايت وموجود در اصول نسخ وقاضي عياض گفته همچنين روايت كرده شده ايم ما در صحيحين بمختلف ودر قاموس آورده است اين لفظ را از حديث در مادهٔ جيم ودال مهمله بعض اين لفظ را اجاذب

بذال معجمه واحازب بحاء مهمله وزای واجارد براردال روایت کرده اند وبعض لغات بکسر همزه وخای معجمهٔ مشققه وذال معجمه مشققه در آخر تاء جمع مؤنث نیز روایت کرده ومعانی این الفاظ در شرح مبین شده است وصحیح همان اول است والله اعلم * امسکت الماء * نگاهداشت آن زمین آب را * فنفع الله بها الناس * پس سود مند کردانید خدای تعالی بآن زمین بسبب آبی که نگاهداشت مردم را ودر بعض نسخ فنفع الله به یعنی نفع داد بآبی که دران زمین ایستاد * فشربوا * پس نوشیدند مردم * وسقوا * ونوشانیدند آن آب را * وزرعوا * وزراعت کردند بآن آب ودر بعض روایات بجای زرعوا زرعوا آمده از رعی یعنی چرانیدن * واصاب منها طائفة اخری * ورسید آن باران طائفهٔ دیگر را از زمین * انما هی قیعان * نیست آن طائفه از زمین حکر قیعان بکسر قاف وسکون یا جمع قاع بمعنی زمین هموار فراخ وبعض گفته اند زمین ریگ دار که نروياند گیاه را ونگاه ندارد آب را چنانکه فرمود * لا تمسک ماء * لانثبت * فذلك مثل من فقه في دين الله * پس آن مجموع مذکور حال کسی است که فقیه وعالم ودانا وزیرک شد در دین خدا * ونفعه ما بعثني الله به * ونفع کرد او را چیزی که فرستاد مرا خدای تعالی بدان چیز * فعلم وعلم * پس دانست دین را ودانانید دیگران را وفقه در لغت بمعنی فهم وماضی وی فقه بکسر قاف آید ودر شرع بمعنی علم دین وماضی وی فقه بضم قاف ودر حدیث بهر دو وجه روایت آمده وثانی اکثر واشهر است * ومثل من لم يرفع بذلك رأسا * وحال کسیکه سر برنداشت بانچه فرستاده است مرا خدای تعالی بآن کنایت است از تکبر وعلم توجه واقبال بدان * ولم يقبل هدى الله الذي ارسلت به * ونه پذیرفت هدایت خدا را که فرستاده شدم من بآن * متفق علیه * بدانکه از آدمیان دو قسم ذکر کرد قسمی منتفع بدین وغیر منتفع بدان واز زمین نیز دو قسم ذکر یافت منتفع بآب وغیر منتفع بدان ومنتفع نیز دو قسم آمد منبت وغیر منبت همچنین منتفع بدین نیز دو قسم است یکی عالم عامل متفقه معلم برمثال زمین پاک که خورد از آب وسود مند کردید ازان دو ذات خود وبرویانید گیاه را وسود مند کردانید غیر خود را نیز دیگر عالم معلم غیر متعمل که بنوافل وزیادات عمل نکرد ورا نچه جمع کرد از علم تفقه نورزید برمثال زمینی که آب در وی قرار گرفت ومردم بدان منتفع گردیدند وآنکه سر برنداشت وتوجه والتفات بجانب علم نکرد وقطعا نشنید یا شنید وبدان عمل نکرد وتعلیم ننمود خواه در دین درآمدیانه درآمد وکافر شد این در رنگ شوره زمینی است که قبول نکرد آب را ونگاه نداشت آنرا ونرویانید چیزی را این حاصل سخنی است که بعضی از شراح صحیح بخاری ذکر کرده اند ومکن است که گفته شود که قسم اول عبارت است از کسی که تعلم کرد واجتهاد نمود دران واستنباط کرد ازان معانی نکات واسرار وشرح کرد وبیان نمود آنرا چنانچه فقهای مجتهدین وعلمای متقنین ومحققین مثل کیاهائی که از زمین برآید وثمرات ونتائج بزآرد وثانی عبارت است از کسی که تعلم کرد وجمع نمود علم را ونگاهداشت آنرا وبجنس این امانت راداد کرد وباهل آن رسانید چنانکه محدثین وحفاظ احادیث ووعاة آن والله اعلم

* وعن عائشة رضي الله عنها قالت تلا رسول الله * گفت عائشه خواند پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * این آیت را * هو الذي انزل عليك الكتاب منه ايات محكمات وقرأ الى * وخواند آن حضرت صلی الله علیه وسلم این آیت را تا آنجا که فرموده است * وما يذكر الا اولوا الالباب * وحاصل معني آیت اینست که آن خدای که فرستاده بر تو کتاب را بعضی از ان کتاب آیتهاست محکم که واضح است معانی آن بی شک وشبهه در لفظ ودر معنی هن ام الكتاب اند آیتها اصل وعمدهٔ کتاب اند که نزد اشتباه واحتمال رجوع باینها است واخر متشابهات آیتهای دیگر است متشابهات برخلاف محکم که در الفاظ ومعانی آن اشکالی واشتباهی هست واین دو قسم است یکی آنست که بوجهی مشکل ومشتبه است وبوجهی مبین ومحکم وقسمی دیگر هست که متشابه است علی الاطلاق بهیچوجه مبین نشود وغالب اطلاق متشابه برین قسم افتد فاما الذين في قلوبهم زيغ پس آن کسانی که در دلهای ایشان میل بجانب باطل وناحق است فيتبعون ما تشابه منه پیروی میکنند چیزیرا که متشابه است از کتاب وبجانب همان وجه میروند که اشکال واشتباه دارد ابتغاء الفتنة وابتغاء تاویله از برای طلب کردن فتنه تا مردم را در شک وشبهه بیندازند وازبرای طلب کردن تاویل وحقیقت معنی آن وما يعلم تاويله الا الله ونمیداند حقیقت معنی آنرا که مآل وبازگشت بآن است مگر خدا والراسخون في العلم يقولون امنا به وآنهائیکه قوی واستوار اند در علم ویقین ایمانی میگویند ایمان آوردیم بمتشابه که هرچه مراد حق تعالی است حق است اگرچه

كلهم ما بدرك آن لرسد كل من عند ربنا همه از نزد پروردگار ما است چه محكم وچه متشابه ونفهم محكم ما را زيادة الى نه بمتشابه واورا درين حكمتها است كه عملهٔ إن اظهار عجز وشكستگي علما است كه كمال حرص دارند برحصول علم ودرك حقائق اشيا ومايذكر إلا اولوا الباب وپند پذير نمي شوند مگر خداوندان عقل خالص * قالت قال رسول الله * گفت عائشه گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فاذا رأيت * در بعض روايات بكسر تا آمده خطاب بعائشه يعني چون ببيني تواى عائشه وليكن در اكثر روايات بفتح تا است بلفظ خطاب عام يعني چون به بيني تواى مخاطب ومؤيد اين روايت است انچه گفت كه * عند مسلم رأيتم * ونزد مسلم رأيتم آمده بر صيغهٔ جمع يعني چون به بينيد شما اى مسلمانان * الذين يتبعون ماتشابه منه * آنكسانى را كه پيروى ميكنند بچيزيرا كه متشابه است از كتاب * فاولئك الذين سماهم الله * پس آنكسان آنانند كه نام برده وذكر كرده است ايشانرا خداى تعالى در قرآن بقول خود فاما الذين في قلوبهم زيغ چنانكه در تفسير آيت معلوم شد * فليحذروهم * پس پرهيز كنيد از ايشان وصحبت مداريد با ايشان وبيزار باشيد ازراه وروش ايشان * متفق عليه * وعن عبد الله بن عمرو قال هجرت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم يوما * عبد الله بن عمرو بن العاص گفت رفتم در نيمروز وقت سختي گرما بسوى آن حضرت صلى الله عليه وسلم روزى * قال * گفت عبد الله * فسمع اصوات رجلين اختلفا في آية * پس شنيد آنحضرت صلى الله عليه وسلم آوازهاى دو مرد كه اختلاف ميكردند وجدال ونزاع مينمودند در آيتى از آيات قرآن * فخرج علينا رسول الله * پس بيرون آمد برما پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم يعرف في وجهه الغضب * درحاليكه شناخته ميشود در روى مبارك وى خشم * فقال * پس فرمود * انما هلك من كان قبلكم باختلافهم في الكتاب * هلاك نشدند كسانى كه پيش از شما بودند مگر بسبب اختلاف ايشان در كتاب مراد اختلافيست كه در شك وشبهه افكنند وبفتنه وخصومت كشند ومؤدى گردد بكفر وبدعت مثل اختلاف در خلق قرآن يا در معنيي كه جائز نيست در وى اجتهاد نه اختلاف علما در استنباط احكام يا در علومى كه مبادى ومقدمات آن ناشد زيرا كه اين اختلاف رحمت است وباعث توسيع دائرهٔ دين وملت وهميشه بودند سلف بران وانهي كرده نشده اند ازان بلكه مامور اند بدان * رواه مسلم * وعن سعد بن ابي وقاص * رضي الله عنه يكى از عشرهٔ مبشره است جمله از احوال وى در ما مي اهل بدر در آخر كتاب بيايد ان شاء الله تعالى * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان اعظم المسلمين في المسلمين جرما * بدرستيكه بزرگترين مسلمانان در ميان مسلمانان از روى گناه * من سأل عن شيء لم يحرم على الناس * كسى است كه پرسيد از شارع از چيزى كه حرام كرده نشده است بر مردم * فحرم من اجل مسئلته * پس حرام كرده شد آن چيز از جهت پرسيدن وى اين تشديد وتغليظ است از جهت بودن ضرر آن عام در باقي تا روز قيامت ومراد از سوال بى حاجت است وآنكه بطريق تكلف وتعنت باشد والا اگر محتاج بسوال كرد وبطريق تعلم واستفاده بود پس اين حكم ندارد * متفق عليه * وعن ابي هريرة * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يكون في آخر الزمان دجالون كذابون * مى بيايند در آخر زمان تلبيس كنندگان دروغ گويان يعني جماعهٔ باشند كه خود را بمكر وتلبيس در صورت علما ومشائخ وصلحا واز اهل نصيحت وصلاح نمايند تا در دعواى خود را ترويج دهند ومردم را بمذاهب باطله وآراى فاسده بخوانند ودجال مشتق از دجل است بمعني خلط وتلبيس * يأتونكم من الاحاديث بما لم تسمعوا انتم ولا آباؤكم * مى آرند شما را از احاديث انچه نشنيده ايد شما وپدران شما يعني به بهتان وافترا ومراد باحاديث يا احاديث پيغمبر است صلى الله عليه وسلم يا عامتر از ان شامل اخبار مردم نيز * فاياكم واياهم * پس دور داريد خود را از ايشان ودور داريد ايشانرا از خود * لايضلونكم ولا يفتنونكم * تا گمراه نكردانند ايشان شما را ودر فتنه وبلا نيندازند شما را مقصود تحفظ واحتياط است در كار دين واحتراز وپرهيز از صحبت ارباب بدعت ومخالطت ايشان خصوصا آنها كه دعوت كنند وتلبيس نمايند * متفق * چون بسى ابليس آدم روى مست * پس بهر دستى نشايد داد دست * حرف درويشان بدزد دمرد دون * تا بخواند بر سليمى آن فسون * زانكه صياد آورد بانگ صفير * تا فريبد مرغ را آن مرغ گير * كار مردان روشني وگرمي است * كار دونان حيلهٔ وبشرمي است * رواه مسلم * وعنه * وهم از ابوهريره روايت است * قال * گفت * كان اهل الكتاب يقرؤن التورية بالعبرانية * بودند اهل كتاب كه ميخواندند تورية را بزبان عبرانى كه لغت يهود بود * ويفسرونها بالعربية لاهل الاسلام * وبيان ميكردند معنى آنرا بزبان عربى براى مسلمانان * فقال رسول الله * پس گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم لاتصدقوا اهل الكتاب * تصديق مكنيد اهل كتاب را در همه چيز شايد

اكه تحريف وخيانت كرده باشند * ولاكن بزعم * وتكذيب نيز مكنيد ايشان را در همه چيز شايد كه راست ميگفته باشند زيرا كه تواند بود كه راست باشد

از * د وثواب مقدار مزدها وثوابهاى كسانيكه پيروى ميكنند او را و غمل ميكنند بهدايت او * لاينقص ذلك من اجورهم شيئا * كم نميكند آن يعني ثبوت اجر مر او را از اجرهاى ايشان چيزيرا يعني با وجود آنكه آن كسانرا اجر ها وثوابها بتمام وكمال حاصل ميشود اين تخصيص وصوب كنندهٔ را نيز ثابت ميكرد زيرا كه اجرهاى ايشان بسبب عمل بكسب ايشان نيست واجرها ئيكه اين داعي را ثابت مى كرد بسبب دعوت وارشاد اوست كه عمل اوست * ومن دعا الى ضلالة كان عليه من الاثام مثل آثام من تبعه * وكسى كه بخواند كسى را بگمراهى بتابعت بروى از جهت گمراه كردانيدن او ايشان را مقدار بزدهاى كسانيكه پيروى كنند او را گمراه شوند بكمتهٔ او * لاينقص ذلك من آثامهم شيئا * كم نميكند آن ثبوت آثام مر او را از آثام ايشان چيزيرا * رواه مسلم * وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم بدأ الاسلام غريبا * پيدا شد دين اسلام در آغاز امر غريب وتنها وبيكس * وسيعود كما بدأ * وسرانجام است كه بازگردد غريب وتنها وهجران شود كه در ابتداى آغاز بود درشرح اين كلام دو وجه است يكى آنكه مراد باسلام حقيقت اوست كه دين وملت است وبرين تقدير مقصود تشبيه او است بغربا كه دور شهر بيگانه باشند تنها ودور از اهل واصحاب خود ازجهت كمي مسلمانان كه اعوان وانصار او باشند يا مراد باسلام مسلمانان باشند بطريق مجاز وبرين تقدير مراد غربت وقلت مسلمانان باشد در ابتداى اسلام كه از اوطان برآمدند وهجرت نمودند وجز تنى چند معدود نبودند وباز كسى ايشان در آخر غريب وقليل همچنانكه در ابتدا بودند وظاهر قول آنحضرت صلى الله عليه وسلم كه فرمود * فطوبى للغرباء * ناظر در معني تانيست ميفرمايد خوشي وخوبي بآن مردم غريبان را كه در آخر زمان قدم استقامت ثابت دارند وتمسك بكتاب وسنت نمايند چنانكه در فصل ثاني از حديث عمرو بن عوف بيايد * رواه مسلم * وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الايمان ليأرز بين هذين كما تأرز الحية الى جحرها * يعني ايمان هرآينه بگردد ميان اين دو مسجد يعني مكه ومدينه چنانكه مار بسوى سوراخ خود وجحر بتقديم جيم مضمومه برحاى مهملهٔ ساكنه سوراخ ما روما نند آن وتخصيص مار بتشبيه بجهت آنست كه اين دابه در گردآمدن وفراهم شدن در رفتار سخت تر است از رفتار ديگر دواب ونيز بر آوردن وى بعد درآمدن در سوراخ دشوار است همچنين دين مسلماني بعد از هجرت ميكردد بجانب مدينه ومي درآيد وقرار ميكيرد دران چنانكه برآوردن وى ازان ممكن نباشد وبعض گفته اند كه اين اشارت است از احوال آخر زمان كه دين مسلماني ووجود مسلمانان كمتر شود وجز در مدينه وجود آن نادر باشد واصح آنست كه اين اخبار است از زمان خروج دجال كه جز در مدينهٔ مطهره علم ودين دران زمان موجود نباشد چنانكه از احاديث مفهوم ميكردد * متفق عليه وسنذكر حديث ابي هريرة * وسرانجام است كه ذكر كنيم حديث ابي هريرة را كه اولش اينست * ذروني ماتركتكم في كتاب المناسك * در كتاب مناسك حج * وحديث معاوية وجابر * وذكر كنيم دو حديث معاويه وجابر را كه در اول يك حديث اينست لايزال من امتي والآخر * وحديث ديكر كه در اول او * ولايزال طائفة من امتي * است * في باب ثواب هذه الامة * در باب ثواب اين امت كه در آخر كتاب مذكور است * ان شاء الله تعالى * پوشيده نماند كه آنچه مذكور كرده است در اين باب جز حديث معاويه نيست وحديث جابر مذكور نشده * الفصل الثاني * عن ربيعة الجرشي * بضم جيم وفتح راوشين معجمه دمشقي اختلاف است در صحبت وى وبود نقيه ناسك در زمن معاويه روايت ميكند از عائشه وسعد وابي هريرة وروايت ميكند از وى پسر وى ابوهشام وعطية بن قيس وجز ايشان * قال اتي نبي الله * كفت آمد نزد من پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * يعني آمد او را فرشته * فقيل له * پس كفته شد مر آنحضرت را صلى الله عليه وسلم بر زبان فرشته * لتنم عينك * بايد كه خواب كند ديدهٔ تو * ولتسمع اذنك * وبايد كه بشنود كوش تو * وليعقل قلبك * وبايد كه بداند دل تو مضمون اين حديث همان مضمون حديث جابر است كه در فصل اول كذشت پس حاصل معني آن شود كه چشم اكرچه در خواب است ليكن كوش شنوا است ودل بيدار بس بيان كنند براى وى مثل كه مى شنود ومى فهمد * قال * كفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم * فنامت عيني وسمعت اذناى وعقل قلبي * پس خواب كرد چشم من وشنيدند دو كوش من ودريافت دل من * قال فقيل لي سيد بنى دارا * پس بيان كرده شد مثل وكفته شد مرا كه مهترى بنا كرد سراى را * فصنع مأدبة * پس ساخت طعامى را براى مردمان * وارسل داعيا * وفرستاد آن سيد كسى را كه بخواند مردم را براى طعام * فمن اجاب الداعي دخل الدار * پس كسى كه پاسخ

داد و بدين برفت گفتهٔ خوانند؛ دراز آمد سراى را * اكل من المأدبة وخورد ازان طعام كه ساخته شد؛ بود * ورضي عنه السيد * وخوشنود شد از وى آن سيد بسبب قبول كردن دعوت او را باوجود آنكه دعوت محض از براى فائدهٔ آنكس است وسيد را دران نفعى وغرضى نه * ومن لم يجب الداعي * وكسى كه اجابت نكرد داعي را * لم يدخل الدار ولم يأكل من المأدبة * در نيامد سراى او نخورد ازان طعام * وسخط عليه السيد * وخشم كرد وناراض شد از وى سيد * قال * گفت آن فرشته يا راوى * فالله هو السيد * پس خداى تعالى بمثابهٔ آن سيد است كه بنا كرد دارى * ومثل الداعي * ومحمد صلى الله عليه وسلم بمثابهٔ آنكس است كه مردم را بطعام ميخواند * ودار الاسلام * وسرا كه بنا كرده شد؛ مشبه باسلام است * والمأدبة الجنة * وطعام كه ساخته شد؛ بهشت ونعيم ارست در حديث سابق دار بهشت را گفت ومأدبه نعيم او وچون اسلام سبب درآمدن بهشت است اينجا او را مشبه بدار ساخت ومأدبه خود هردو جا نعيم بهشت است فافهم * رواه الدارمي * وعن ابي رافع * مولاى آنحضرت اول مرعباس را بود پس بخشيد او را بآن حضرت وچون بشارت داد باسلام عباس آزاد كرد او را آن حضرت صلى الله عليه وسلم حاضر شد احد را وخندق را ومشاهد ديگر را كه بعد ازان بود وحاضر نشد؛ بدر را اگرچه بود اسلام او پيش از بدر نام وى ابراهيم بود بقول مشهور غالب آمد بروى كنيت او ما في خلافة علي رض * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا الفين * بضم همزه وسكون لام وكسر فا * احدكم متكئا على اريكته * بايد كه نيابم من هيچ يكى شما را تكيه كننده بر تخت آراستهٔ خود كناية است از تكبر وسلطنت وآسايش وفراغت وبيرون نيامدن بطلب علم وحديث * ياتيه الامر من امري * دران حال كه مى آيد يكى از شما را حكمى از احكام من * مما امرت به او نهيت عنه * از انچه امر كرده ام من بدان يا نهى كرده ام ازان * فيقول لا ادري * پس ميگويد آن يكى نميدانم غير قرآن را ومتابعت نميكنم جز آنرا * ما وجدنا في كتاب الله اتبعناه * چيزيكه مى يابيم در كتاب خدا پيروى ميكنيم آنرا خبر داد رسول خدا صلى الله عليه وسلم از حال بعضى از اهل جهل وفراغت وتكبر كه منتظاهند بر متكاسل انداز عمل كردن بحديث در حكمى كه يافته نميشود در قرآن وگمان ميبرند كه احكام شرع منحصراند در قرآن وجاهل اند بآنكه در احاديث بسى احكام است كه در قرآن مجيد نيست وهمچنانكه قرآن حجت است حديث پيغمبر نيز حجت است وچنانكه آنحضرت صلى الله عليه وسلم را قرآن عطا كرده اند احاديث نيز داده اند وهر دو وحي است چنانكه در حديث آينده بيايد * رواه احمد وابوداود والترمذي وابن ماجة والبيهقي في دلائل النبوة * وعن المقدام بن معدي كرب * بكسر را صحابي كندى نزول كرد حمص را آمد در وفد كندة شمار كرده ميشود او را در اهل شام حديث وى در اينجانست مات بالشام سنة سبع وثمانين وله احدى وتسعون سنة * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الا اني اوتيت القرآن * دانا وآگاه باشيد بدرستيكه من داده شده ام قرآن * ومثله معه * وداده شده است مرا مانند قرآن يا قرآن كه احاديث باشد ومماثلت در بودن ارست از وحي چنانكه قرآن وحي است منزل از جناب قدس الهي همچنين احاديث نيز وحي است وارد از جانب حق غايت آنكه وحي جلي است وخفي متلو وغير متلو متلو آنكه بالفاظ وعبارات وى نيز احكام متعلق باشد چنانكه صحت نماز وحرمت مس محدث وجنب واعجاز نظم وآن قرآن است وغير متلو آنكه نه اينچنين باشد وآن احاديث است وتوان گفت كه مراد مماثلت در عدد ومقدار باشد چنانكه از حديث آينده معلوم شود * الا يوشك رجل شبعان على اريكته يقول * آگاه باشيد كه نزديك است كه مردى سير ومستغنى بر تخت خود بفراغت افتاده ميگويد * عليكم بهذا القرآن * لازم گيريد بر خود اين قرآن را * فما وجدتم فيه من حلال فاحلوه * پس چيزيكه بيابيد در قرآن از حلال پس حلال گردانيد آنرا وبكنيد * وما وجدتم فيه من حرام فحرموه * وچيزى كه بيابيد در وى از حرام پس حرام گردانيد آنرا وبكنيد وصف شبعان كناية از بلادت وسوء فهم است كه شبع وشرهٔ طعام سبب آنست يا از كبر وحماقت كه تنعم وترفه موجب آن ميكردد * وان ما حرم رسول الله كما حرم الله * وبدرستيكه چيزى كه حرام گردانيده است پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم مثل چيزيست كه حرام گردانيده است خدا او در بعض نسخ انما است كه معنى ماوالا است بعد ازان مثال چند ذكر كرد در بيان انچه ثابت شد؛ بسنت رسول الله مذكور نيست در كتاب الله وفرمود * الا لا يحل لكم الحمار الاهلي * آگاه باشيد حلال نيست مر شما را گوشت خر اهلي كه در خانها ميباشد احتراز كرد از خر وحشي كه آنرا گور خر گويند كه آن حلال است * ولا كل ذي ناب من السباع * وحلال نيست هر خداوند يشك از درندها مثل شير وكرگ وسگ ومانند آن * ولا لقطة معاهد * وحلال نيست لقطهٔ معاهد لقطه بضم لام وفتح قاف مال برداشته شد؛ از زمين وبسكون قاف نيز آمده؛ وفتح

اذهبي واكثر است ومعامد بكسر وفتح ميم دو جائز است كسي كه ميان تو وميان او عهد بود ومراد بوي در حديث ذمي است پس ميفرمايد
كه مال ذمي كه در راه افتاده يا فته شده باشد حلال نيست زيرا كه وي ومال وي معصوم است چنانكه حكم مال مسلمانان است * الا ان
يستغني عنها صاحبها * مگر آنكه بي نياز باشد از ان لقطه مالك او كه معامد است اين راد ومعني گفته اند يكي آنكه مالك بگذارد آنرا و
ببخشد مر كسي را كه يافته است دوم آنكه شيء قليل خسيس باشد كه در عادت نيازمندي بآن نباشد وگفته اند كه چون لقطه چيزي حقير
باشد تصرف لاقط دران اگر محتاج باشد جائز است واحكام لقطه بتفصيل در باب وي بيايد انشاء الله تعالى * ومن نزل بقوم فعليهم
ان يقروه * ويكي از احكام كه بحديث ثابت شد ودر كتاب الله ذكر آن نيست اينست كه كسي كه نزول كند بر قومي وفرود آيد بر ايشان
پس لازم است بر آن قوم كه مهماني كنند آنكس را واين بطريق سنت واستحباب است نه بر سبيل فرضيت واجاب زيرا كه مهماني
كردن واجب نيست بلكه سمت ارباب مروت وسيرت اهل ايمان است ولهذا اين حكم را در صورت نهي نيارزيد ونگفت حلال نيست مر قوم را كه
مهماني نكنند مر كسي را كه نزول كند بر ايشان چنانكه در قراين ازگفت * فان لم يقروه فله ان يعقبهم * بضم ياء وسكون عين وكسر قاف * بمثل قراه *
پس اگر مهماني نكنند اينقوم مر آنكس را پس ميرسد مر او را كه جزاي فعل ايشان دهد بمقدار مهماني خود وبگيرد از ايشان بدل انچه فوت
شد او را يعني جاي آنرا كه بگيرد وايشان مستحق ومستاصل آن شده اند كه توان گرفت اگرچه واجب نيست قرا بكسر قاف وبرا مقصور وبظاهر
اين كلام ناظر در وجوب ضيافت است پس بعض گويند كه اين حكم در كسي است كه مضطر است واگر نگيرد خوف هلاك دارد چنانكه در حالت مخمصه
ميباشد وبعض گفته اند كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم لشكري ميفرستاد وسكان بوادي ومفاوز بازاري برپا نميكردند كه از انجا چيزي
بخرند وبخورند پس سخت گرفته شد كار بر اهل قري كه براي غازيان مهماني كنند واگر نكنند عقوبت ايشان اين باشد كه بگيرند از ايشان
باز آن مقدار ضيافت خود بر سبيل زجر چنانكه حكم بود كه هر كه از غنيمت بدزدد متاع او را بسوزند وهر كه منع زكوة كند نصف مال او را
بگيرند وبعض گفته اند كه مهماني كردن مر كسي را كه نزول كند در ابتداي اسلام واجب بود پس ازان منسوخ گشت بفرضيت زكوة والله
اعلم * رواه ابو داود * روايت كرد اين حديث را ابو داود تا اينجا * وروى الدارمي نحوه وكذا ابن ماجة الى قوله كما حرم الله * وروايت
كرد دارمي وهمچنين روايت كرد ابن ماجة تا قول وي كما حرم الله وايشان اين كلام را كه الا باذل الى آخره ذكر نكرده اند * وعن العرباض * بكسر عين
مهمله وسكون راء وبه وحده وضاد معجمه * بن ساريه * بسين مهمله وراء وياي تحتانيه صحابي است از اهل صفه واز گريه كنندگان كه فرود آمده
در باب ايشان آية كريمة ولا على الذين اذا ما اتوك لتحملهم الآية نزول كرد بشام وسكونت بحمص كرد مات سنة خمس وسبعين رضي الله عنه * قال قام
رسول الله * عرباض بن ساريه گفت استاد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * يعني خطبه خواند * فقال * پس گفت آنحضرت * الا يحسب
احدكم متكئا على اريكته * آيا گمان ميبرد يكي از شما تكيه زده بر تخت آراسته خود * يظن ان الله لم يحرم شيئا الا ما في هذا القرآن * گمان ميبرد
كه خداي تعالى حرام نكرده است چيزي را مگر چيزيكه در ين قرآن است * الا واني والله قد امرت * آگاه باشيد وبدرستيكه من بخدا
سوگند بتحقيق امر كرده ام * ووعظت * وپند كرده ام * ونهيت عن اشياء * وباز داشته ام مردم را از چيزها * انها لمثل القرآن * بدرستيكه
آنچه امر ونهي ووعظ كرده ام من هر آينه مقدار قرآنست * او اكثر * بلكه بيشتر است ازان پس ازان بيان كرد آن حضرت صلى الله عليه وسلم
احكامي چند از انچه نهي كرده است ودر قرآن نيست بقول خود * وان الله لم يحل لكم ان تدخلوا بيوت اهل الكتاب الا باذن * وبدرستيكه
خداي تعالى حلال نكردانيده است مر شما را كه در آئيد خانهاي اهل كتاب را مگر باذن * ولا ضرب نسائهم * وحلال نكردانيده است مر شما
زدن زنان ايشانرا در گرفتن جزيه وخراج ومانند آن * ولا اكل ثمارهم * وحلال نكردانيده است خوردن ميوهاي ايشانرا * اذا اعطوكم
الذي عليهم * وقتيكه بدهند اهل كتاب شما را چيزيكه بر ايشانست از جزيه وخراج * رواه ابو داود * روايت كرد اين حديث را ابو داود
* وفي اسناده * ودر اسناد وي اين شخص است كه نام وي * اشعث بن شعبة المصيصي * است * قد تكلم فيه * بتحقيق سخن كرده شده
است در وي كه ثقه است يا نه ومصيصي بكسر ميم وتشديد صاد مهمله اولى وبفتح ميم وخفت صاد نيز گفته اند نسبت است بشهري كه نام
آن مصيصه است ودر قاموس گفته كه مصيصه بر وزن سمينه نام شهري است بشام وتشديد داده نميشود صاد را * رضي الله عنه * ودم از عرباض بن
ساريه روايت است * قال * گفت * صلى بنا رسول الله * نماز گزارد با ما يعني امامت كرد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ذات يوم *

يكروزى * تم اقبل علينا بوجهه * پستر توجه كرد برما بروى مبارك خود * فوعظنا موعظة بليغة * پس پند كرد ما را پند كردنى بسيار
رسان وموثر وقول بليغ آنكه مدلول وى بمقصود برسد وبالغ نيكو وسوزه وبليغ فصيح كه بعبارت خود كنه ضمير را برساند * ذرفت منها العيون *
اشك ريخت ازان موعظه چشمها ذرف بذال معجمه رفتن اشك از چشم * وجلت منها القلوب * وترسيد ازوى دلها * فقال رجل *
پس گفت مردى * يا رسول الله كان هذه موعظة مودع * گويا كه اين پند كسى است كه وداع كند * است چه شخص در وقت وداع كردن
از پند ونصيحت هرچه كردنيست چيزى فرونگذارد وهرچه گفتنى است بگويد ودل ما از تصور وداع ورحلت تو گرفته مى شود ومحزون
ميگردد * فاوصنا * پس وصيت كن ما را يعنى اندرزى بكن نرم وآسان تادل بياساید وازجا نرود * فقال اوصيكم بتقوى الله * پس گفت وصيت
ميكنم شما را به پرهيزگارى وترس از خدا * والسمع والطاعة * وبقبول كردن حكم امرا وفرمان بردارى ايشان در انچه موافق حكم شرع بود
وبتقوى جمع شود * وان كان عبدا حبشيا * واگرچه فرضا حاكم غلام حبشي بود واين مبالغه است در اطاعت امراو الابنده امير نبود
يكي از شرائط امارت آزادى است واين چنانست كه در حديث آمده است كه هركه مسجدى بنا كند اورا در بهشت خانه بنا كنند
اگرچه آن مسجد همچو آشيانهٔ كنجشك بود ومسجد هركز همچو آشيانهٔ كنجشك نباشد وليكن مقصود مبالغه است در خردى وتنكي وتواند كه
بنده حبشي نائب سلطان كبير بود برين تقدير اطاعت وى بفرمودهٔ سلطان واجب كردد پس ازان علت سمع وطاعت امرا بيان فرمود بقول
خود * فانه من يعش منكم بعدى * زيرا كه بدرستي كه كسى ميزيد از شما بعد از من * فسيرى اختلافا كثيرا * پس سرانجام است كه
به بيند اختلاف بسيار را در مردم ودر سمع وطاعت امرا من است از فتنه كه پيدا كرده از اختلاف واشارت كرد بحفظ تقوى بقول
خود * فعليكم بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين المهديين * پس لازم كيريد برخود سنت مرا وسنت خليفهاى مرا كه ادل رشد ورشاد را
يافتكانند ورشد ورشاد بسامان وبره بودن خلاف غي ومراد بخلفاى راشدين خلفاى اربعه داشته اند وهركه برسيرت ايشان
برود وموافق سنت عمل كند حكم ايشان دارد نه هركه بهواى نفس خود بدعتي پيدا كند وبحقيقت سنت خلفاى راشدين رضي الله
عنهم همان سنت پيغمبر است صلى الله عليه وسلم كه در زمان آنحضرت صلى الله عليه وسلم شهرت نيافته بود وبعد ازوى در زمان
ايشان رواج يافته ومشهور كشته ومضاف بايشان شده وچون مظنه آن بود كه يكى آنرا بجهت اضافت بايشان بدعت پندارد ورد
كند ومنكر كردد وصيت كرد باتباع آن پس هرچه خلفاى راشدين بدان حكم كرده باشند اگرچه باجتهاد وقياس ايشان بود موافق
سنت نبوى است واطلاق بدعت بران نتوان كرد چنانكه فرقهٔ زائغه كنند پس ازان مبالغه كرد در وصيت باتباع سنت وفرمود
* تمسكوا بها * چنگ درزنيد به سنت من وسنت خلفاى راشدين * وعضوا عليها بالنواجذ * وهشت بزنيد برسنت دندانها را ومحكم
كيريد آنرا وعض كزيدن ونواجذ دندان دراقصاى دندانها كه آنها را اضراس علم واضراس عقل كويند وبمعني انياب ومطلق
اضراس نيز آيد * واياكم ومحدثات الامور * ودور داريد خود را از كارهاى نوپيدا شده كه درزمان آنحضرت صلى الله عليه وسلم و
زمان خلفاى راشدين نبوده اند * فان كل محدثة بدعة * زيرا كه هرخصلت احداث كرده شده بدعت است * وكل بدعة
ضلالة * وهربدعت ضلالت است يا سبب ضلالت است * رواه احمد وابوداؤد والترمذى وابن ماجة * اين حديث را اين چهار
كس روايت كرده اند * الا انهما لم يذكرا الصلوة * مكر اين است كه ترمذى وابن ماجه ذكر نكرده اند قصهٔ نماز كزاردن را يعني نكفته اند
صلى بنا رسول الله بلكه افتتاح حديث از وعظنا موعظة كرده اند * وعن عبد الله بن مسعود قال خط لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم خطا * كفت
ابن مسعود كشيد آن حضرت صلى الله عليه وسلم براى تفهيم ما خطى راست تا راه راست را مثال نمايد * ثم قال هذا سبيل الله *
پستر كفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم اين خط راكه راست كشيدم راه خدا است * ثم خط خطوطا عن يمينه وعن شماله * پستر كشيد
خطهاى ديكر از جانب راست آن خط واز جانب چپ آن * وقال هذه سبل * وكفت اين راهها ست * على كل سبيل منها شيطان يدعو اليه *
بر سر هر راه ازين راهها شيطانيست كه ميخواند مردم را بآن راه وبيرون مي برد از راه راست * وقرأ * وخواند آنحضرت صلى الله عليه وسلم
اين آيت را * وان هذا صراطي مستقيما فاتبعوه الآية * پروردكار عالم ميفرمايد كه اين راه منست راست كه نمودم شما را پس پيروى كنيد
آنرا واز آخر آيت اين است كه وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ وپيروى مكنيد راهها را كه چپ وراست ميروند يعني اديان

مخيلة وطرق زائغة تا بريشان نكردانند آن راهها شمارا دور نبرند ازراه راست * رواه احمد والنسائي والدارمي * بدانكه درين حديث ودر احاديث ديگر كه درين معني ورود يافته در كتب احاديث عدد اين خطوط در نظر نيامد جز آنكه در مدارك در تفسير اين آيت حديث روايت كرده است كه كشيد آنحضرت صلى الله عليه وسلم بخطي مستوي وفرمود اين سبيل رشد است وراه خداست پيروي كنيد آنرا پستر كشيد در هر جانب نشش خط مائل وفرمود اين راهها است بر سر هر راه شيطانيست كه ميخوانند بسوي آن پس اجتناب كنيد ازان وخواند ابن آيت را وگفت صاحب مدارك پستر مي كرد هر يكي ازين دو واردة راه نشش را پس ميكرد هفتاد ودو راه بوشبك نمايد كه افتراق امت بهفتاد و سه فرقه در حديث صحيح وارد شده است ليكن نه باينطريق كه در مدارك گفته بلكه در مواقف گفته است كه كبار فرق اسلاميه هشت است معتزله وشيعه وخوارج ومرجيه ونجاريه وجبريه ومشبهه وناجيه بعد ازان معتزله را بيست فرقه ساخته وشيعه را بيست ودو فرقه وخوارج بست ومرجيه را نيز ونجاريه را سه وجبريه ومشبهه را تفريق نكرده وفرقهٔ ناجيه اهل سنت وجماعت اند ومجموع هفتاد وسه فرقه شد انتهى اكر كويند چه كونه معلوم شود كه فرقهٔ ناجيه اهل سنت وجماعت اند واين راه راست است وراه خدا است وديكر همه راههاى ناراست وهر فرقه دعوى ميكند كه براه راست است ومذهب وى حق جوابش آنكه اين چيزى نيست كه بمجرد دعوى تمام شود برهان بايد وبرهان حقانيت اهل سنت وجماعت آنست كه اين دين اسلام بنقل آمده است ومجرد عقل بآن وافي نيست وبتواتر اخبار معلوم شده وبه تتبع وتفحص احاديث وآثار متيقن كشته كه سلف صالح از صحابه وتابعين باحسان ومن بعد هم همه برين اعتقاد وبرين طريقه بوده اند واين بدع وهوا در مذاهب واقوال بعد از صدر اول حادث شده واز صحابه وسلف متقدمين هيچكس بران نبوده وايشان متبرى بوده اند ازان وبعد از حدوث آن رابطهٔ صحبت ومحبت كه بآن قوم داشتند قطع كرده ورود نموده ومحدثين اصحاب كتب ستة وغيرها از كتب مشهورهٔ معتمدهٔ كه مبنا ومدار احكام اسلام برانها افتاده وائمهٔ فقهاى ارباب مذاهب اربعه وغيرهم ازانها كه در طبقهٔ ايشان بوده اند همه برين مذهب بوده اند واشاعره وماتريديه كه ائمه اصول كلام اند تائيد مذهب سلف نموده وبدلائل عقليه آنرا اثبات كرده وانچيه سنت رسول صلى الله عليه وسلم واجماع سلف بران رفته بوده مؤكد ساخته اند ولهذا نام ايشان اهل سنت وجماعت افتاده اكرچه اين نام حادث است اما مذهب واعتقاد ايشان قديم است وطريقهٔ ايشان اتباع احاديث نبوى صلى الله عليه وسلم واقتفا بآثار سلف وحمل نصوص بر ظاهر است مكر عند الضرورة وعدم اعتماد بر عقول وآراء وهواى خود بخلاف ديكران مثل معتزله وشيعه وآنها كه در اعتقادات بر طريقهٔ ايشانند تشبث بفلسفه واسترسال بآراء وافهام ايشان نموده ومشائخ صوفيه از متقدمين ومحققين ايشان كه استادان طريقت وزهاد وعباد ومرتاض ومتورع ومتقي ومتوجه بجناب حق ومتبرى از حول وقوت نفس بوده اند همه برين مذهب بوده اند چنانكه از كتب معتمدهٔ ايشان معلوم كردد ودر تعرف كه معتمد ترين كتابهاى ايشان قوم است وشيخ الشيوخ شهاب الدين سهروردى در شان او گفته است لولا التعرف ما عرفنا التصوف عقائد صوفيه كه اجماع دارند بران آورده كه همه عقائد اهل سنت وجماعت هست بى زيادت ونقصان ومصداق اين سخن كه كفتيم آنست كه كتابهاى حديث وتفسير وكلام وفقه وتصوف وسير وتواريخ معتبرهٔ كه در ديار مشرق ومغرب مشهور ومذكور اند جمع كنند وتفحص نمايند ومخالفان نيز كتابهارا بيارند تا ظاهر شود كه حقيقت حال چيست وبالجمله سواد اعظم در دين اسلام مذهب اهل سنت وجماعت است عرف ذلك من انصف بالانصاف وتجنب عن التعصب والاعتساف والله يقول الحق وهو يهدى السبيل * وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يؤمن احدكم حتى يكون هواه تبعا لما جئت به * ايمان نمى آرد يكى از شما تا آنكه باشد هواى نفس او تابع وپيرو مر چيزى را كه آورده ام من آنرا از دين وشريعت كه مراد متابعت است در اعتقاد وعمل در عبادات وعادات بر وجه كمال وتسليم ورضا باحكام وى صلى الله عليه وسلم در وقت معارضهٔ داعيهٔ حق ربانيهٔ هوى پس مراد نفي ايمان كامل است واكر تبعيت در اختيار دين اسلام واعتقاد حقيت او است مراد نفي اصل ايمان است وفرمود هوا تابع شود ونكفت منتفي ومنعدم كردد زيرا كه انتفا وانعدام آن مطلقا ممكن نيست وكمال نيز نيست وموجب جبر وتواب نه كمال آنست كه هوا باشد وتابع حق ومنقاد امر باشد * رواه في شرح السنة * روايت كرد اين حديث را محيي السنه در شرح سنة * وقال النووي في اربعينه * وكفته است امام نووى در چهل حديث خود * هذا حديث صحيح رويناه في كتاب الحجة باسناد

صحيح * وعن بلال بن الحارث المزني * بضم ميم وفتح زاى وكسر نون صحابي است آمد بران حضرت در وفد مزينه در سال پنجم از هجرت
مات سنة ستين وله ثمانون سنة * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من احيى سنة من سنتي * كسى كه زنده كرداند وترويج دهد
منتى از سنتهاى مرا كه * قد اميتت بعدى * بتحقيق ميرا نيده شده وضائع كرده شده است پس از من * فان له من الاجر مثل اجور
من عمل بها * پس بدرستي كه مر آنكس راست از اجر و ثواب مقدار اجرها و ثوبهاى كسانى كه كار ميكنند بآن سنت * من غير ان ينقص من
اجورهم شيئا * بي آنكه كم كرده شود بسبب ثبوت اجر مر آنكس را از اجرهاى اين كار كنندگان چيزى يعني هم آن عاملان را اجرها بكمال وتمام
حاصل ميشود وهم اين احياى سنت كننده ورواج دهنده را مقدار اجرهاى ايشان ثابت ميگردد * ومن ابتدع بدعة ضلالة لا يرضاها الله
ورسوله * وكسى كه بدعتى پيدا كند بدعت ضلالت كه راضي نيست ازان خدا و رسول خدا * لكان عليه من الاثم مثل آثام من عمل بها لا ينقص ذلك من اوزارهم شيئا * باشد بران كس از بزه مقدار
بزههاى كسى كه عمل كند بآن بدعت كم نميكند آن از بزههاى ايشان چيزى را شرح اين حديث وسخن دران در آخر فصل اول در حديث ابي هريرة
از روايت مسلم گذشت * رواه الترمذي وروا ابن ماجة عن كثير بن عبد الله بن عمرو عن ابيه عن جده * وعن عمرو بن عوف * انصارى است
حاضر شد بدر را وساكنت كرد مدينه را رض * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الدين ليأرز الى الحجاز كما تأرز الحية الى جحرها * ترجمهٔ اين
عبارت در حديث آخر از فصل اول گذشت الا آنكه آنجا الى المدينة گفت و انجا الى الحجاز كه شامل مكه و مدينه هر دو است چنانكه آنجا نيز بدان
اشارت كرده شد ما آنكه سبب ورود دران مقام بيان فضيلت مدينهٔ مطهره بود و درينمقام اخبار بفضيلت حرمين زادهما الله تعظيما وتشريفا
والله اعلم * وليعقلن الدين من الحجاز * وهر آينه پناه ميجويد دين از زمين حجاز وميگيرد او را ملجا ومسكن و باز ميگردد بسوى او وقتيكه ظاهر
شود فتن ومسولي گردند اهل كفر وفساد يا در آخر زمان در وقت خروج دجال چنانكه گذشت * معقل الاروية من راس الجبل * همچو پناه
جستن بزكوهي از سر كوه و بر آمدن او آنرا اروية بضم همزه وسكون را وكسر واو وتشديد يا بز كوهي وبعض مخصوص بنا ده دارند * ان الدين
بدأ غريبا وسيعود كما بدأ * بدرستي كه دين پيدا شده است غريب و تنها و سر انجام است كه بازگردد چنانكه بود * فطوبى للغرباء * پس
خوشي وخنكي باد مر غريبان را * وهم الذين يصلحون ما افسد الناس من بعدى من سنتي * و غربا آنكسانى اند كه نيكو ميسازند چيزيرا كه بد
ساخته اند مردم بعد از من از سنت من * رواه الترمذي * وعن عبد الله بن عمرو * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليأتين على امتي كما
اتى على بني اسرائيل * هر آينه بيايد بر امت من مانند آنچه آمده وگذشته بر بني اسرائيل * حذو النعل بالنعل * موافق ومطابق
بايكديگر واصل اين تركيب آن است كه چون نعلين بدوزند طاقات آنها بريكديگر ازاده كرده ببرند تا برابر آيند وگويند حذوت النعل
بالنعل وحذو بمعني اند ازه كردن وبريدن نعل را طابق النعل بالنعل نيز گويند پس ازان مثل شد در موافقت دو چيز بيكديگر * حتى
ان كان منهم من اتى امه علانية * تا آنكه اگر بود از بني اسرائيل كسى كه آمد مادر خود را يعني جماع كرد با وى آشكارا * لكان في امتي من يصنع
ذلك * هر آينه باشد در امت من كسى كه ميكند آن فعل شنيع را گفته اند كه مكرر آمد بمادر زوجهٔ پدر است يعني چه صورت دارد كه كسى
با مادر حقيقي خود اين فعل كند كه مانع طبعي با نهي شرعي همراه است امادر زوجهٔ پدر كه نه مادر واقعي است صورت امكاني دارد از جهت
عدم مانع طبعي * وان بني اسرائيل تفرقت على ثنتين وسبعين ملة * وبدرستي كه بني اسرائيل جدا شدند بر هفتاد و دو مذهب * وتفترق
امتي على ثلث وسبعين ملة * وجدا خواهي شوند امت من از انها كه ايمان آورده اند و روى بقبله دارند بر هفتاد و سه مذهب در
اصول عقائد * كلهم في النار * همهٔ ايشان مستحق در آمدن در دوزخ باشند بجهت سوء اعتقاد والا بجهت عمل شايد كه فرقهٔ
ناجيه نيز در آيند وقول بآنكه ثنوف فرقهٔ ناجيه مطلق مغفور راست سخن بي دليل است * الا ملة واحدة * مگر يك اهل ملت
* قالوا من هي * گفتند صحابه كيست آن يك اهل ملت * يا رسول الله قال ما انا عليه واصحابي * فرمود اهل ملتي است كه من
بر آنم واصحاب من بر آنند * رواه الترمذي وفي رواية احمد وابي داود عن معاوية * ودر روايت امام احمد وابي داود از معاويه
اينچنين آمده است * كلهم في النار واحدة في الجنة وهي الجماعة * اهل هفتاد و دو ملت در آتش دوزخ اند و اهل يك ملت
در بهشت و آن اهل يك ملت مسمى بجماعت است از جهت اجتماع ايشان بر كلمهٔ حق و بر آنچه اجماع كرده اند بران سلف كه براه

بوده اند واين عبارت نيز درين روايت آمده است كه * وانه سيخرج في امتي اقوام * وبدرستي كه شان اينست كه بيرون خواهند
شد درامت من گروهها كه * تتجارى بهم تلك الاهواء * روان ميشود با ايشان يعني سرايت ميكند درگ وپي ايشان آن اهوا كه متفرق
ميشوند بآنها را هوا جمع هوى بمعني ارادهٔ نفس وشهوت او كه بخواند است ايشانرا بآن مذاهب * كما يتجارى الكلب بصاحبه * چنانكه
سرايت ميكند كلب بر صاحب خود وكلب بفتح لام علتي است كه عارض ميشود آدمي را از گزيدن سگ ديوانه و مستولي ميگردد بروي
شبههٔ مالیخوليا و سرايت ميكند ازوي بديگري و نميتواند كه بجانب آب نگاه كند واگر بكنند فرياد كند وبي طاقتي آرد وبساكه از تشكي
بميرد ونتواند كه آب بخورد واين علتي است كه ميرنزد مادهٔ آن بر تمامهٔ بدن او رمتولد ميگردد از وي اعراض رديه وسرايت ميكند
در رگ وپي چنانكه فرمود * لا يبقى منه عرق ولا مفصل الا دخله * يا تي نميماند از صاحبش هيچ رگي وبندي مگر آنكه در مي آيد
آن علت دران وتشبيه اهل اهوا بصاحب اين علت بجهت آنست كه بر صاحبش مستولي گردد واعراض رديه ازوي متولد شود وضرر آن
ازوي بديگري تجاوز كند چنانكه علت بدعت وهوى در اهل اهوا وچنانكه صاحب علت كلب از آب بگريزد ونتواند آنرا خورد وتشنه
بميرد همچنين اهل اهوا از علم دين بگريزند ونتوانند ازان مستفيد شد ومحروم ازان بميرند ودر بادية جهل وهاويه بدعت جان
دهند نسأل الله العافية * وعن ابن عمر * رضي الله عنهما * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله لا يجمع امتي * يا درستي
كه خداى تعالى گرد نميآرد امت مرا * او قال امة محمد * شك راوي است كه يجاى امتي امت محمد گفت * على ضلالة * بر گمراهي
واين خاصيت ومنقبتي است كه پروردگار تعالى اين امت مرحومه را بدان مخصوص گردانيده است كه هرچه بران اتفاق كنند
حق وصواب نبود * ويد الله على الجماعة * ودست قدرت واحسان الهي بر جماعت است واين كنايت است از حفظ ونصرت
حق تعالى اهل حق را از اين اى خلق وخوف اعداى دين وتوفيق وى سبحانه مر ايشانرا از براى استنباط احكام واطلاع بر دقايق حق
وچون اختلاف كنند ومتفرق شوند زائل گردانند حفظ وعصمت وسكينه را وبفرستد عذاب را وفاسد گردانند احوال را وبيرون آرد
از انچه آنحضرت صلى الله عليه وسلم واصحاب او رضي الله عنهم بران بودند * ومن شذ شذ في النار * وكسي كه تنها افتد از جماعت
وبيرون آيد از سواد اعظم انداخته ميشود در آتش دوزخ شذ اول بر صيغهٔ معلوم است ودوم مجهول وبمعلوم بمزامله وهمچنين
در حديث آينده * رواه الترمذي * وعنه قال قال رسول الله * وهم از ابن عمر روايت است كه گفت گفت پيغمبر خدا * صلى الله
عليه وسلم اتبعوا السواد الاعظم * پيروي كنيد سواد اعظم را سواد در اصل بمعني سياهي است وبمعني جمعيت وگروه كثير از مردم نظر بدان
چنانكه سياهي لشكر كويند كثرت وزيادت آنرا ومراد حث وترغيب است بر اتباع انچه اكثر علما دران بجانب اند * فانه من شذ شذ
في النار رواه ابن ماجة من حديث انس * ودر بعض نسخ در متن بياض است واين عبارت در حاشيه نوشته ودر بعض وابن ابي عاصم
في كتاب السنة نيز زيادة كرده * وعن انس قال قال لي رسول الله * گفت انس كه گفت مرا پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم يا بني ان
قدرت ان تصبح وتمسي * اى پسرك من اگر توانى كه صبح كني وشام كني * وليس في قلبك غش لاحد * وحال آنكه نيست در دل تو كينه
واحد ابدا مرهيچ يكرا * فافعل * پس بكن كه كاري عظيم است * ثم قال * پستر گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم براى مدح وترغيب اين كار
* يا بني وذلك من سنتي * اى پسرك من وآن كار از سنت سنيه وطريقهٔ مرضيهٔ متست * ومن احب سنتي فقد احبني * وكسي كه دوست
دارد سنت مرا پس بتحقيق دوست ميدارد مرا جه دوست داشتن طريقه وسيرت كسي را ناشي از محبت او وباعث بران است * ومن احبني كان
معي في الجنة * وكيسكه دوست دارد مرا باشد با من در بهشت چنانكه وارد شده است كه المرء مع من احب ودر حديث اشارت است
بآنكه دوست داشتن سنت پيغمبر را صلى الله عليه وسلم مورث محبت آن حضرت ومرافقت اوست صلى الله عليه وسلم جه جاى عمل
بدان رزقنا الله * رواه الترمذي * وعن ابي هريرة * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من تمسك بسنتي عند فساد امتي *
كسي كه چنگ درزند وعمل كند به سنت من نزد فساد امت من وبيرون آمدن ايشان از سنت وتقصير كردن دران * فله اجر مائة شهيد *
پس مرا وراست مر صد ثواب صد شهيد كنايت است از زيادتي غايت جهد ومشقت دران وحصول كمال فضيلت وثواب بران
* رواه البيهقي في كتاب الزهد له من حديث ابن عباس * رضي الله عنهما ودر بعض نسخ بياض است ودر حاشيه اين عبارت

نوشته * وعن جابر عن النبي * روايت است از جابر از پيغمبر خدا * صلي الله عليه وسلم حين اتاه عمر * وقتي كه آمد آنحضرت صلي الله عليه وسلم را عمر رضي الله عنه * فقال * پس گفت عمر * انا نسمع احاديث من يهود تعجبنا * بدرستي كه ما مي شنويم حديثها وحكايتها را از يهود كه خوش مي آيد ما را آن احاديث وحكايات * افترى ان نكتب بعضها * آيا مي بيني ورا اي ميزني كه بنويسيم بعضي از ان احاديث را * فقال * پس گفت آنحضرت صلي الله عليه وسلم بطريق زجر وانكار * امتهوكون انتم * آيا متحيزيد شما در دين اسلام وقرار بودن وي دين تام وكامل كه محتاج بدين ديگر نباشد تا از اهل كتاب چيزي بگيريد واستفادة نمائيد * كما تهوكت اليهود والنصارى * چنانكه متحير شدند يهود ونصارى وافتادند در تيه حيرت ووادي اشتباه * لقد جئتكم بها * بتحقيق آورده ام من ملت وشريعت را * بيضاء نقية * سفيد وپاك وصاف وروشن وخالص از شك وشبهه ومبرا از اشتباه والتباس * ولو كان موسى حيا ما وسعه الا اتباعي * واگر مي بود موسي زنده گنجايش نداشت او را مگر پيروي من چه جاي قوم او وتمامة مردم غير ايشان زيرا كه شرائع همه منسوخ شد بشريعت من * رواه احمد والبيهقي في شعب الايمان * وعن ابي سعيد الخدري * قال قال رسول الله صلي الله عليه وسلم من اكل طيبا * كسي كه بخورد حلال را * وعمل في سنة * وكار كند از جهت بودن او سنت اگرچه قليل باشد * وامن الناس بوائقه * وايمن باشند مردم از شرهاى او يعني از وي بكسي شرى نرسد يعني كمر اه نكرداند وكسي را از راه نبرد كند اقيل وظاهر آنست كه مراد عام تر از اين باشد وبوائق جمع بائقه است بمعني سختي ودرحليت آمده است كه در نيايد بهشت را كسي كه ايمن نباشد همسايهٔ او بوائق او را وتفسير كرده اند آنرا بظلم وغش وسختي وشر * دخل الجنة * مي در آيد بهشت را * فقال رجل * پس گفت مردي * يا رسول الله ان هذا اليوم لكثير في الناس * بدرستي كه اينكار امروز در زمان ما بسيار است در مردم بعد از اين چه حال خواهد بود * قال وسيكون في قرون بعدي * گفت آن حضرت صلي الله عليه وسلم آري در اين زمان بسيار است وسرانجام است كه ميباشد در جماعتها كه پيدا شوند بعد از من يعني منقطع نمي شود خير از امت من مطلقا اگرچه تفاوت كند بقلت وكثرت ودر آخر زمان نيز جماعه خواهند بود كه بطريقهٔ تقوي وسنت استقامت خواهند نمود * رواه الترمذي * وعن ابي هريرة * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلي الله عليه وسلم انكم في زمان من ترك منكم عشر ما امر به * بدرستيكه شما در زماني هستيد كه هر كه ترك كند از شما ده يك انچه امر كرده شده است بدان * هلك * هلاك ميشود وعقاب كرده ميشود او را بران * ثم يأتي زمان من عمل منهم بعشر ما امر به نجا * پس مي آيد زماني كه هر كه بكند از ايشان ده يك انچه امر كرده شده است بدان نجات مي يابد از عذاب وثواب داده مي شود بران واين در سنن ونوافل خيرات خواهد بود والا در فرائض وواجبات ترك چه صورت دارد وبعض گفته اند كه مراد امر معروف ونهي منكر است كه در زمان نبوت وقريب بدان زمان بود چه حق ظاهر بود ودولت اسلام قوي وامداد واعانت از مسلمانان حاصل واستماع وقبول حق متوقع كه باوجود آن در ترك امر ونهي مجال عذر تنگ بود بخلاف آخر زمان كه كار بر نقيض آنست اگر اندكي از ان هم بوجود اين غنيمت است وموجب اجر كردد * رواه الترمذي * وعن ابي امامة * قال قال رسول الله صلي الله عليه وسلم ما ضل قوم بعد هدى كانوا عليه * گمراه نشدند هيچ قومي پس از هدايتي كه بودند بر آن * الا اوتوا الجدل * مگر آنكه داده شدند جدل را وجدال بفتحتين شدت در خصومت وعناد ومتيزه وتعصب تا تزويج كنند مذهب باطل را وبرانند از ان بناي حق را * ثم قرأ رسول الله * پس بخواند پيغمبر خدا * صلي الله عليه وسلم هذه الآية * اين آيت را كه در بيان جدال وخصومت كافران وارد است * ما ضربوه لك الا جدلا بل هم قوم خصمون رواه احمد والترمذي وابن ماجة * وسبب نزول اين آيت آنست كه چون نازل شد قول خداوند تعالى انكم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم بتحقيق شما وچيزيكه مي پرستيد شما جز حق هيمهٔ دوزخيند مشركان خوشحال شدند وفرياد برآوردند وگفتند بتان ما بهتر از عيسى عم نيستند واگر عيسى عم كه معبود نصارى است بحكم اين آيت در دوزخ باشد ما راضي ايم كه بتان ما نيز باوي باشند اينجا ميفرمايد كه ما ضربوه لك الا جدلا بل هم قوم خصمون يعني اين بحث كه باتو كردند نكردند مگر بطريق جدال وخصومت چه ما تعبدون شامل عيسى عليه السلام نبود زيرا كه كلمهٔ ما عبارت از غير عقلا ميباشد بمعني چيز چنانكه من براى عقلا است بمعني كس وايشان ميدانند كه لغت عرب اينچنين است باوجود آن بمحض جنگ وجدال وتعصب اين سخن ميكويند وآورده اند كه ابن زبعرى بكسر زا وفتح باو

حسین وفتح را در آخر الف که یکی از مشرکان بود این بحث کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را گفت وای بر تو چه خوش جاهل بود
تو بزبان قوم خود * وعن انس * ان رسول الله * و روایت است از انس بن مالک که پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم کان یقول * بود
که میگفت * لاتشددوا علی انفسکم * سخت نگیرید بر نفسهای خود بارتکاب ریاضات ومجاهدات شاقه که نفس طاقت آن ندارد والتزام
آن بر نفس خود وحرام گردانید بر آنچه مباح گردانیده است آنرا پروردگار تعالی وآسان کرده است کار را بر شما * فیشدد الله علیکم *
تا سبب آن شود که سخت گیرد خدای تعالی بر شما وفرض گرداند آنرا وشما را طاقت ادای حق آن نباشد ودرمانید وباز بر گردید * فان قوما
شددوا علی انفسهم فشدد الله علیهم * پس بدرستیکه قومی سخت گرفتند بر خود پس سخت گرفت خدا بر ایشان * فتلک بقایاهم فی الصوامع
والدیار * پس آن سخت گیرندگان بر نفس خود باقی ماندگان ایشانند در صومعها ودیرها صومعه بفتح میم عبادت خانهٔ نصاری ودیر
کلیسای رهبانان * رهبانیة ابتدعوها ما کتبناها علیهم * رهبانیتی که بیدا کردند ایشان آنرا فرض نکردانیدیم ما آنرا بر ایشان ومراد
برهبانیت مبالغه در عبادت وریاضت وانقطاع از مردم وپوشیدن پلاس وانداختن زنجیرها در گردن وبریدن آلت مردی وگرفتن
بکوه وبیابان وامثال آن که راهبان وزاهدان اهل کتاب میکردند بس میفرماید که ایشان این چیزها را از پیش خود اختراع وابتداع نمودند
بی آنکه ما بر ایشان فرض گردانیم ودر آخر آیت میفرماید فما رعوها حق رعایتها پس رعایت نتوانستند کرد آنرا حق رعایت آن آورده اند
که آمد احمد بن الحواری نزد استاد خود ابو دارانی رض وگفت ریاضت کشیدند بنی اسرائیل تا آنکه خشک شدند مثل مشکهای کهنه و
زهمها کان وما میخوریم ومی پوشیم وآسایش میکنیم در بن اندیشه جان می کاهد که این چیست پیراست ابو سلیمان دارانی گفت می دانستم
که چنین تازه خواهی آورد بدان ای احمد که از ما صدق میخواهند واخلاص نسوختن وگداختن اگر نه روز عمل کردی واخلاص ورزیدی
بیرزا ده سال است که سوختی وگداختی رضای حق مطلوب است کما قال * ومن لم یکن للوصال اهلا * تکل احسانه ذنوب * رواه ابو داود *
وعن ابی هریرة * رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نزل القرآن علی خمسة ارجه * فرود آمده است قرآن بر پنج
قسم * حلال وحرام ومحکم ومتشابه وامثال * یعنی حلال وحرام ظاهر است ویعنی محکم ومتشابه در فصل اول در حدیث عائشه رض
معلوم شد ومراد به امثال قصص ومواعظ است * فاحلوا الحلال * پس حلال گردانید حلال را یعنی عمل کنید بدان واعتقاد کنید
حلیت آنرا * وحرموا الحرام * وحرام گردانید حرام را * واعملوا بالمحکم * وکار کنید بمحکم * وآمنوا بالمتشابه * وایمان آرید بمتشابه
وبدانید که آنچه که مراد حق تعالی است ازان حق است اگرچه ما بدان نرسیم * واعتبروا بالامثال * وعبرت گیرید وپند پذیر شوید
بامثال * هذا لفظ المصابیح * اینکه ذکر کرده شد لفظ مصابیح است * وروی البیهقی فی شعب الایمان * وروایت کرده است بیهقی در
کتاب شعب الایمان * ولفظه * ولفظ بیهقی اینست * فاعملوا بالحلال واجتنبوا الحرام واتبعوا المحکم * پس عمل کنید بحلال وپرهیز
کنید از حرام وپیروی کنید محکم را وقول او وآمنوا بالمتشابه واعتبروا بالامثال بحال خود است ولفظ مصابیح درین معنی وبیهقی یکی است
* وعن ابن عباس * رضی الله عنهما * قال قال رسول الله صلی الله وسلم الامر ثلثة * احکام شرع سه نوع است * امر بین رشده *
حکمی است که ظاهر وهویدا است بر بودن او * فاتبعه * پس متابعت وپیروی کن آنرا * وامر بین غیه * وحکمی است که
پیدا است نابر بودن او * فاجتنبه * پس پرهیز کن ازان ویکسو شوازان * وامر اختلف فیه * وحکمی دیگر است که اختلاف کرده
شده است واشتباه است در رشد وغی او * فکله الی الله * پس بسپار او را بخدا وتوقف کن در ان وطلب کن رشد وهدایت در ان
* رواه احمد *

* الفصل الثالث عن معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الشیطان
ذئب الانسان * بدرستیکه شیطان گرگ آدمی است میرباید ومیبرد آنرا که از جماعت برآید پس هلاک میکند * کذئب الغنم *
مانند گرگ گوسفند * یأخذ الشاذة * میگیرد گوسفندی را که گریزنده است وانس ناگیرنده است بکله * والقاصیة * ومیگیرد گوسفندی را که دور
رونده است از کله بی نفرت * والناحیة * وگوسفندی را که یک جانب افتاده است اگرچه نگریخته ودور نرفته است وآنکه در درون کله
است ایمن وبسلامت است * وایاکم والشعاب * ودور دارید خود را از راهها میان دو کوه مقصود نه برآمدن از میان جماعت وبیرون
نیفتادن از راه مسلوک است چنانکه فرمود * وعلیکم بالجماعة والعامة * وبرشما باد که لازم گیرید جماعه را واکثر را اشارت است بآنکه

معتبر اتباع اكثر وجمهور است چه اتفاق كل در همه احكام واقع نه بلكه ممكن نيست * رواه احمد * وعن ابي ذر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من فارق الجماعة شبرا * كسي كه جدا كرد جماعت را مقدار يك بدست * فقد خلع ربقة الاسلام عن عنقه * پس بتحقيق بركنيد ربقهٔ اسلام را از كردن خود يعني مثل آن شد كه شايد از قيد اسلام وبند احكام آن برايد وربقه بكسر را وفتح آن نيز آمده ريسماني كه در وي چند حلقه سازند وهر حلقه در كردن گوسفند مي افكنند رواه احمد وابو داؤد * وعن مالك بن انس مرسلا * روايت است از امام مالك بن انس بطريق ارسال * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تركت فيكم امرين لن تضلوا ما تمسكتم بهما * گذاشته ام من در ميان شما دو چيز كه البته گمراه نه ميشويد مادام كه چنگ در ميزنيد بآن دو چيز از آن دو چيز كدام است * كتاب الله وسنة رسوله * كتاب خدا وسنت رسول خدا صلى الله عليه وسلم * رواه في الموطاء * روايت كرده است اين حديث را امام مالك در موطا كه نام كتاب امام مالك است وموطا مقصور ومد هر دو آمده بدانكه مرسل در اصطلاح مشهور روايت تابعي از رسول خدا صلى الله عليه وسلم وبمعني منقطع نيز آيد چنانكه در مقدمه گذشت پس گفته نشود كه مالك تابعي نيست تا حديث او مرسل نگردد واولي آنست كه بجاي مرسلا تعليقا گويد كه بمعني حذف اول اسناد است * وعن عُضَيف * بضم غين وفتح ضاد معجمتين * بن الحارث الثمالي * بضم ثاء مثلثه وتخفيف ميم رضي شامي است ودر صحبت وي اختلاف است ابن ابي حاتم وپدرش وابو زرعه گفته اند كه صحابي است وعجلي گفته كه تابعي ثقه است وابن سعيد اورا در طبقهٔ اولي از تابعين ذكر كرده وابن حبان در كتاب ثقات آورده وي گفته كه من در عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم بودم وباوي بيعت كرده ومصافحه نموده ام والله اعلم وبعض بظاء غليظ بدل ضاد گفته اند * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما احدث قوم بدعة * نو پديد نكرده هيچ قومي بدعت را * الا رفع مثلها من السنة * مگر آنكه برداشته شد مانند آن در مقدار وهر مرتبه از سنت وچون احداث بدعت رافع سنت باشد بهمين قياس اقامت سنت قامع بدعت خواهد بود * فتمسك بسنة خير من احداث بدعة * پس چنگ در زدن بسنت اگرچه اندك باشد بهتر است از نو پديد كردن بدعت اگرچه حسنه بود زيرا كه باتباع سنت پيدا مي شود نور وبكرفتاري بدعت در مي آيد ظلمت مثلا رعايت آداب خلا واستنجا بروجه سنت بهتر است از بناي رباط ومدرسه چه سالك برعايت آداب سنت ترقي كند بمقام قرب وبترك او تنزل كند اران وابن مؤدي ميكردد وبترك افضل از ان تا بمرتبهٔ قساوت قلب كه آنرا رين وطبع وختم گويند ميرسد نعوذ بالله من ذلك * رواه احمد * وعن حسان * رضي الله عنه * قال * وروايت است از حسان بن ثابت كه شاعر وصحابي مشهور است واحوال وي در جاي ديگر ذكر كرده شده است كه گفت * ما ابتدع قوم بدعة في دينهم * پيدا نكردند هيچ قومي بدعتي را در دين خود * الا نزع الله من سنتهم مثلها * مگر آنكه كشيد خداي تعالى از سنتي كه در دين ايشان است مانند آن * ثم لا يعيد ما اليهم الى يوم القيمة * پستر باز نمي كردانند ونمي رسد آن سنت را بسوي ايشان تا روز قيامت * رواه الدارمي * وعن ابراهيم بن ميسرة * تابعي ثقه صحيح الحديث است بي نظير زمان خود بود حديث او در اصل مكه است * قال قال رسول الله * گفت ابراهيم بن ميسره كه گفت رسول خدا صلى الله عليه وسلم * من وقر صاحب بدعة * كسي كه تعظيم وتبجيل كند خداوند بدعت را * فقد اعان على هدم الاسلام * پس بتحقيق مدد مي كند بر ويران كردن دين اسلام چه در توقير وي استخفاف واستهانت سنت است واين مي كشد بر ويران كردن بناي اسلام وهمين قياس در توقير وتبجيل متسننين آبادي بناي اسلام خواهد بود بسبب تعظيم وترويج سنت * رواه البيهقي في شعب الايمان مرسلا * وعن ابن عباس * رضي الله عنهما * قال من تعلم كتاب الله ثم اتبع ما فيه * كسي كه بياموزد قرآن را پستر پيروي كند احكامي را كه در اوست * هداه الله من الضلالة في الدنيا * راه راست نمايد او را خداي تعالى وبرهاند او را كه امن در دنيا * ووقاه يوم القيمة سوء الحساب * ونگاهدارد او را روز قيامت از بدي وسختي حساب * وفي رواية قال * ودر روايتي اينچنين آمده است * من اقتدى بكتاب الله لا يضل في الدنيا ولا يشقى في الآخرة * كسي كه پيروي كند بكتاب خدا گمراه نشود در دنيا وبد بخت نكردد در آخرت * ثم تلا هذه الآية * پستر خواند آنحضرت صلى الله عليه وسلم اين آيت را * فمن اتبع هداي فلا يضل ولا يشقى * پس كسي كه پيروي كند كتاب مرا كه سبب هدايت است گمراه نشود وبد بخت نگردد حاصل آنكه دولت وسعادت دنيا وآخرت در متابعت دين وشريعت است * بيت * زهي سعادت اگر خدمت تو انم كرد *

كه نيكبختي دنيا ودين زخلق مت تست * رواه رزين * وعن ابن مسعود * رضي الله عنه * ان رسول الله * روايت است از ابن مسعود كه پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم قال * گفت * ضرب الله مثلا صراطا مستقيما * گردانيده است خداى تعالى قصه وحال دين را يا آنچه دير است از محارم وحدود واحكام قرآن قصه وحال راه راست * وعن جنبتي الصراط سوران * واز هر دو جانب آن راه راست دو بارهٔ شهر است * فيهما ابواب مفتحة * دران دو بارهٔ شهر درها است كشاده * وعلى الابواب ستور مرخاة * وبر درها پردها است فروهشته * وعند رأس الصراط داع * وبرسر راه شخصي است كه خوانند؛ است مردم را * يقول استقيموا على الصراط * ميگويد راست برويد بر راه * ولا تعوجوا * وكج نرويد * وفوق ذلك داع * وبالاى آن خواننده ايست بكراست * يذكر * ميخواند مردم را * كلما هم عبد ان يفتح شيئا من تلك الابواب * هرگاه كه قصد ميكند بنده از بندگان كه بكشايد دري را از ان درها بردارد پرده را * قال * ميگويد آن داعي * ويحك لا تفتحه * واى برتو مكشا اين در را * فانك ان تفتحه تلجه * پس بدرستي كه اگر ميكشائي تو آن در را ميدر آئي او را اگر ميدر آئي عذاب اليم ميكشي دروى * ثم فسره * پستر بيان كرد آنحضرت صلى الله عليه وسلم اين مثل را كه مراد ازان چيست * فاخبر ان الصراط هو الاسلام * پس خبر داد وگفت كه مراد بصراط طريق اسلام است كه بدان راه به بهشت جاودان ميرسند * وان الابواب المفتحة محارم الله * وخبر داد كه درهاى كشاده كه پردها برين فروهشته افعالى است كه حرام كردانيده است خداى تعالى آنها را بر بندگان * وان الستور المرخاة حدود الله * وبيان كرد كه پردهاى فروهشته حدهاى خداست كه ميان بنده ومحارم بسته است كه ازانها نگذرد وتجاوز نكند بنده را ازان وآن عبارت است از احكام وى سبحانه * وان الداعي على رأس الصراط هو القرآن * وبيان كرد كه مراد بداعي كه بر سر راه است قرآن است كه ميخواند مردم را براه راست * وان الداعي من فوقه * وآنكه خواننده است بالاى قرآن * هو واعظ الله في قلب كل مؤمن * آن پند دهنده است از جانب خدا است در دل هر مؤمن وطيبي آنرا تفسير بلمة ملك كرده كه الهام خير ميكند را تا اين نباشد قرآن سود نميدهد كار قرآن آنست كه راه مى نمايد ونشانهاى راه بيان ميكند اما قبول افتادن آن وپند پذيرفتن بدان ورفتن راه ورسيدن بمقصود بتوفيق الهي وهدايت اوست كه بنده را بدان الهام ميكند ودر دل وى پيدا آرد رزقنا الله * رواه رزين * روايت كرد اين حديث را رزين از ابن مسعود * ورواه احمد والبيهقي في شعب الايمان * وروايت كرد آنرا احمد درمسند خود وبيهقي در شعب الايمان * عن النواس * بفتح نون وتشديد واو * بن سمعان * بكسر سين وفتح آن صحابيست ساكن شام * وكذا الترمذي عنه * وهمچنين روايت كرد ترمذى از نواس بن سمعان * الا انه ذكر اخصر منه * ولكن اينست كه ترمذى ذكر كرد حديث را مختصر تر از انچه روايت كرد احمد وبيهقي * وعن ابن مسعود * رضي الله عنه * قال من كان مستنا * كسي كه ميخواهد كه برود راه راست را * فليستن بمن قد مات * پس بايد كه برود راه را واقتدا كند بكسانيكه بتحقيق از عالم گذشته اند * فان الحي لا تؤمن عليه الفتنة * پس بدرستيكه زندگان ايمن كرده نمى شود بر ايشان از فتنه وابتلا بر دين اين سخن را ابن مسعود در زمان خود تابعين گفت ونصيحت كرد ومراد بمردها صحابه را داشت وبزرگان اهل زمان خود را جز صحابه چنانكه گفت * اولئك اصحاب محمد صلى الله عليه وسلم كانوا افضل هذه الامة * آن مردها يا ران محمداند كه بودند افضل تر از هر كه جز ايشانست درين امت * ابرها قلوبا * ونيكترين امت از روى دلها * واعمقها علما * ودور اندیشه تر از روى علم * واقلها تكلفا * وكمتر از روى تكلف وتصنع وريا ومراعات رسوم وعادات كه متعارف است ميان مردم وبه تكلف آنرا بر خود بنهند وتكلف در لغت بخود گرفتن كار بى فرمودن ورنج بر خود نهادن ومتكلف بيش آيند؛ بكارى كه فزون باشد از حاجت وبيرون از طاقت * اختارهم الله لصحبة نبيه ولاقامة دينه * بركزيد ايشانرا خداى تعالى از براى صحبت پيغمبر خود صلى الله عليه وسلم وبراى برداشتن دين وعين دليل است بر افضليت واكملیت صحابه يعني چون بر وردگار تعالى ازميان تمامهٔ خلائق ايشانرا بر گزيد ويارى پيغمبر خود ساخت معلوم شد كه ايشان بهترين خلق واخيار امت بوده اند وجواهر نفوس ايشان براى اينكار اين انوار هدايت وايمان قابل تر ولائق تر چنانكه در قرآن مجيد ميفرمايد والزمهم كلمة التقوى وكانوا احق بها واهلها وبودند سزاوار تر ولائق تر بكلمهٔ تقوى ومستحق تر مر آنرا در آثار آمد؛ است كه پروردگار تعالى نظر كرد در تمامهٔ دلهاى بندگان ويافت دل محمد را صلى الله عليه وسلم روشن تر وپاك تر پس بنهاد نور نبوت را دران ويافت دلهاى صحابه را صاف تر ولائق تر پس بر گزيد براى صحبت او ايشانرا واين خود

ظاهر است چنانکه هیچ عاقل نه پسندد که آنها که یاران پیغمبر باشند ومربیان محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم ورضي الله عنهم وعمر فاروق در سایهٔ تربیت او بوده وخدمت کرده باشند وهنوز پاک وصاف نشده وبدرجهٔ کمال نرسیده باشند مریدان مشائخ رابینید که در خدمت ایشان چه درجه میرسند آخر این منقصت بحضرت وحی صلی الله علیه وسلم عائد میکردد مگر منافق باشد ومنافقان خود بعد از نزول سورهٔ توبه متعین شده واز میان مخلصان جدا کشته وفضیحت ورسوایی بود ند نعوذ بالله من سوء الاعتقاد * فاعرفوا لهم فضلهم * پس بشناسید برای ایشان فضل ایشانرا * واتبعوهم فی اثرهم * پیروی کنید ایشانرا وبروید برنشان پای ایشان * وتمسکوا بما استطعتم من اخلاقهم وسیرهم * وچنگ درزنید بانچه توانید از خویها وروشهای ایشان * فانهم کانوا علی الهدی المستقیم * پس بدرستیکه بودند ایشان بر راه راست در غایت راستی سبحان الله ابن مسعود با آن بزرگی وعلو شان در دین که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حق وی فرمود رضیت لامتی ما رضی لها ابن ام عبد راضی شدم برای امت خود بانچه راضی شد ابن ام عبد مراد بدان ابن مسعود است اینچنین تفضیل وتعظیم صحابه کند جای سخن است نسأل الله العافیة * رواه رزین * وعن جابر ان عمر بن الخطاب رضي الله عنه * اتی رسول الله * روایت است از جابر که آورد عمر نزد پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم بنسخة من التوراة * نسخهٔ از توریت * فقال * پس گفت عمر * یا رسول الله هذه نسخة من التوراة * این نسخه ایست از توریت * فسکت * پس خاموش شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم * فجعل یقرأ * پس در ایستاد عمر که میخواند پس خواندن گرفت * ووجه رسول الله صلی الله علیه وسلم یتغیر * وحال آنکه روی مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم از حالی بحالی میگشت از غضب * فقال ابو بکر رضي الله عنه ثکلتک الثواکل * پس گفت ابو بکر عمر را بکرند ترا دنان کریه کنند کان یعنی بمیری تو وتحقیق معنی این لفظ در فصل ثانی از باب ایمان گذشت * ما تری ما بوجه رسول الله * نمی بینی حالتی که در روی مبارک پیغمبر خدا ایست * صلی الله علیه وسلم فنظر عمر الی وجه رسول الله * پس نگاه کرد عمر بسوی روی پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم * ودید اثر غضب در وی * فقال اعوذ بالله من غضب الله وغضب رسوله * پس گفت عمر رضي الله عنه بطریق اعتذار واستغفار پناه میجویم بخدا از خشم خدا وخشم رسول خدا * رضینا بالله ربا * راضی شدیم بخدا باین که وی پروردگار ماست * وبالاسلام دینا * وراضی شدیم باسلام که وی دین ماست * وبمحمد نبیا * وراضی شدیم به محمد صلی الله علیه وسلم که پیغمبر ماست * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم والذی نفس محمد بیده * سوگند بخدا که بقای ذات محمد در دست قدرت اوست * لو بدا لکم موسی * اگر ظاهر شود مر شما را موسی پیغمبر * فاتبعتموه وترکتمونی * پس متابعت کنید او را وبگذارید مرا * لضللتم عن سواء السبیل * هر آینه گمراه می شوید ودور می افتید از راه راست * ولو کان حیا وادرک نبوتی لاتبعنی * واگر می بود موسی زنده ودریافت زمان پیغمبری مرا هر آینه پیروی میکرد مرا * رواه الدارمی * وعنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کلامی لاینسخ کلام الله * کلام من نسخ نمیکند کلام خدا را * وکلام الله ینسخ کلامی * وکلام خدا نسخ میکند کلام مرا * وکلام الله ینسخ بعضه بعضا * وکلام خدا نسخ میکند بعض او بعض را نسخ تغییر وتبدیل حکم شرعی است بحکمی دیگر برای صلاح کاردین وملت وآن درحقیقت بیان مدت حکم است وبیان آنکه این حکم تا این مدت مشروع بوده است ودر واقع تغییری وتبدیلی نیست ولیکن چون حکم اول در ظاهر مطلق بود از بیان وقت چنان نماید که گویا تغییر شد ونسخ بر چهار قسم است نسخ کتاب بکتاب ونسخ حدیث بحدیث ونسخ کتاب بحدیث ونسخ حدیث بکتاب ولیکن ظاهر این حدیث دلالت دارد که نسخ کتاب بحدیث جائز نباشد یا رب مگر مراد بکلامی آن باشد که بطریق رای واجتهاد فرموده باشد نه بوحی یا این حدیث منسوخ است والله اعلم * وعن ابن عمر * رضي الله عنهما * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان احادیث ستنسخ بعضها بعضا کنسخ القرآن * بدرستیکه حدیثهای ما منسوخ میکردانند بعض آن بعض را * چنانچه منسوخ کردانیدن قرآن بعض آن بعض را واگر مراد از قول او کنسخ القرآن منسوخ کردانیدن احادیث باشد قرآن را هر چهار قسم مذکور درست کردد واین حدیث ناسخ آن حدیث سابق باشد * وعن ابی ثعلبة الخشني * بضم خا وفتح شین منسوب است بیکی از اجداد خود صحابیست نام او جرهم ونام پدر او ناشب مشهور شد بکنیت ودر نام او ونام پدر او اختلاف بسیار است مشهور آنست که ذکر کرده شد واز اهل بیعت رضوان است نزول کرد در شام ووفات یافت دران * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله فرض فرائض * بدرستیکه خدای تعالی فرض

نيد بعض اشيارا كه فرائض است * فلا تضيعوها * پس ضائع نكردانيد فرائض را * وخرم حرمات فلا تنتهكوها * حرام كردانيد بعض چيزها پس نه بشكنيد حرمت آن را و مبالغه نكنيد در پاره كردن حرمت آن * وحد حدودا فلا تعتدوها * وبست حدها را پس تكذريد وتجاوز نكنيد از انها * وسكت عن اشياء من غير نسيان * وسكوت كرد از بعض چيزها وبيان نفرموده آنهارا بي آنكه فراموش كرده باشد كه فراموشي بروي روا نبود بلكه رحمت كرد وآسان ساخت كار بر شما * فلا تبحثوا عنها * پس كاوش مكنيد ونپرسيد از انها * رزوى الاحاديث الثلثة الدارقطني * روايت كرد اين سه حديث را دارقطني ودارقطن محله ايست از بغداد دارقطني نسبت باو است تمام شد كتاب الايمان والحمد لله على ذلك * كتاب العلم * مراد علم دين است كه متعلق است بكتاب وسنت وآن دو قسم است مبادي ومقاصد مبادي علومي كه موقوف است معرفت كتاب وسنت بران مثل لغت ونحو وصرف وجزآن از علوم عربيت ومقاصد انچه متعلق است باعمال واخلاق وعقائد واينها همه علم معاملت است وعلم مكاشفه نوريست كه بعد از سلوك طريق حق وصدق معاملت دردل افتد كه بدان معرفت حقائق اشيا چنانكه هست منكشف گردد ومعرفت ذات وصفات وافعال حق سبحانه وتعالى رونمايد واين را علم حقيقت وعلم وراثت خوانند بحكم حديث من عمل بما علم ورثه الله علم ما لم يعلم هر كه عمل كند بانچه داند بنسبه وخواند است از علم ظاهر روزي كردانند وببخشد او را خداى تعالى علم انچه نداند بنسبه ونخواند وكريمة واتقوا الله ويعلمكم الله نيز اشارت باين معني است وعلم ظاهر وباطن كه گويند اين معني دارد ونسبت هر دو بيكديگر نسبت تن وجان وپوست ومغز است واحاديث وآيات كه درشان علم وفضيلت آن وارد شده شامل همه اين اقسام است بر تفاوت مراتب ودرجات آن * الفصل الاول * عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم بلغوا عني ولو آية * برسانيد از جانب من دين وشريعت را اگرچه آيتي باشد ظاهر از آيت آيات قرآن است وليكن دلالت برسانيدن احاديث نيز دارد چه قرآن باوجود آنكه منتشر ومشتهر است وحاملان او بيشمارند وحق سبحانه متكفل حفظ او شده است هرگاه امر كرده شده باشيم ما برسانيدن او برسانيدن احاديث بطريق اولى ما مور باشيم وبعضي از آيت كلامي مراد دارند كه مفيد است فائدة شريفه را وعلامت است بر عظم معني كه مراد داشته شد پس است بدان چنانكه احاديث كه از قبيل جوامع الكلم اند بلكه تمامة احاديث آنحضرت صلى الله عليه وسلم از اين قبيل اند پس معني آن شود كه برسانيد از من اگرچه يك حديث باشد ووجه تخصيص حديث به تبليغ آن بود كه قرآن را احتياج به تبليغ نيست بجهتي كه مذكور شد * وحدثوا عن بني اسرائيل * وحكايت كنيد وخبر دهيد بانچه بشنويد از بني اسرائيل * ولا حرج * ونيست گناهي در حديث كردن از ايشان يا مراد آنست كه نيست در تحديث از بني اسرائيل تنگي بوجوب احتياط ورعايت اتصال سند بنقل از عدل ثقه ضابط چون سابقا از خواندن توريت ونوشتن آن منع كرده ونرموده بود كه مكر مستحيريد شما در كار دين خود وكتاب خود كه دست بتوريت ميزنيد چنانكه در فصل ثالث از باب سابق از حديث جابر گذشت رخصت كرد پس از ان ونرمود كه اگر قصص ومواعظ وامثال كه از ايشان بشنويد وبدان تحديث كنيد نه شرائع واحكام كه منسوخ است مانعي نيست ودر كتاب ايشان آيات غريبه ووقائع عجيبه هست كه ميتوان نقل كرد واگر در رعايت احتياط در تصحيح نقل وسند مسامحه رود نيز غمي نيست چه مقصود عبرت وايقاظ است واين باب وسعتي دارد برقياس آنكه گفته اند عمل بحديث ضعيف در فضائل اعمال جائز است كذا قالوا * ومن كذب علي متعمدا فليتبوأ مقعده من النار * وهر كه دروغ بر بندد برمن وانچه نگفته ام بمن اسناد كند پس بايد كه بگيرد جاى نشست خود را از آتش دوزخ مقصود مبالغه است در منع از وضع حديث ودروغ بر بستن بر آنحضرت صلى الله عليه وسلم اگرچه براى ترغيب وترهيب باشد حرام است واز جملة كبائر است باتفاق راى امام حرمين جويني والد امام الحرمين آنرا داخل كفر داشته وبر قائل حكم بخلود نار كرده وقومي بوضع حديث بقصد ترغيب وترهيب تجويز كرده واين مذهب خطا است وحق آنست كه وضع حديث وروايت موضوع حرام است بمكررة بيان وضع * رواه البخاري * وعن سمرة بن جندب والمغيرة بن شعبة قالا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم * سمرة ومغيره كه دو صحابي مشهورانند گفتند كه گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم * من حدث عني بحديث يرى انه كذب فهو احد الكاذبين * كسي كه حديث كند از من بحديثي كه گمان ميبرد كه آن حديث دروغ است پس آنكس يكي از دروغ گويندگان ودر حكم ايشان است زيرا كه چون اعانت كاذب كرد بشريك شد اورا

در اشاعت کذب شریک شد در وزر ان یروی بضم یا و فتح آن هر دو روایت است بضم بمعنی ظن و بفتح بمعنی علم و علم نیز اینجا بمعنی ظن خواهد بود چه در عدم جواز روایت حدیث یقین بکذب آن شرط نمود ظن کذب کافیست و بعض گفته اند بلکه باحتمال کذب وشک وشبهه دران نیز روا نباشد وصواب آنست که بمجرد احتمال ترک نتوان کرد وتفصیل کلام آنکه اگر ظن غالب درجانب صدق باشد جائز است واگر درجانب کذب بود جائز نه ودرصورت شک جواز وعدم جواز هر دو برابر وظاهر از کلام شیخ ابن حجر عدم جواز است والله اعلم وکاذبین بلفظ جمع وتثنیه هر دو روایت است وبر تقدیر تثنیه مراد راوی ومروی عنه است * رواه مسلم * وعن معاویة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من یرد الله به خیرا یفقهه فی الدین * کسی که میخواهد خدای تعالی بوی نیکی را فقیه میگرداند اورا در دین وفهم وزیرکی ودانائی می بخشد دران ومی کشاید دیدهٔ بصیرت او را تا درک می کند معانی کتاب وسنت را ومیرسد بحقیقت مراد ازان فقه در اصل بمعنی فهم وفطنت است ودر عرف شرع غالب آمده بر علم باحکام عملیه * وانما انا قاسم والله یعطی * ونیستم من مگر قسمت کننده وخدا میدهد هر کرا میخواهد وهرچه میخواهد از فقه وفهم در دین وغیر آن * متفق علیه * وعن ابی هریرة * رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الناس معادن کمعادن الذهب والفضة * مردمان کانها اند مانند کانهای طلا ونقره یعنی متفاوت اند درمکارم اخلاق ومحاسن صفات براند ازهٔ استعداد جوهر وشرف ذات چنانکه کانیست که استعداد وقابلیت آن دارد که دروی لعل ویاقوت پیدا کرده وکانی دیگر استعداد طلا ونقره دارد وکانی دیگر آهن ومس ودیگر سرمه وچونه وجز آن * خیارهم فی الجاهلیة خیارهم فی الاسلام * نیکان آدمیان درجاهلیت نیکان ایشانند در اسلام یعنی هر که بمقتضای استعداد وقابلیت ذات در جاهلیت نیک بود واز اخیار قبائل بود وبر اقران خود فوقیت داشت وصفات نیک داشت وکارهای نیک که عقلا واهل عرف آنرا پسندند میکرد بعد ازدرآمدن در دین مسلمانی نیز صفات حمیده وافعال کریمه از وی بوجود آید لیکن در جاهلیت بظلمت کفر وجهل مستور ومغمور بود چنانکه طلا ونقره در کان بخاک ممزوج ومخلوط میباشد وبعد ازدرآمدن در اسلام وکندن بر توهٔ مجاهدت وریاضت آن آلایش بدررخت وخالص شد وبنور علم ومعرفت منور گشت وبهمان استعداد وجودماثر وصفات براقران خود در دین فائق آمد وقول وی که فرمود * اذا فقهوا * وقتی که فقیه شوند وعلم دین بیاموزند وصاحب بصیرت دران شوند اشارت است بآنکه در دین مدار بر تحصیل علم ومعرفت است واگر شرف نسب وکرامت ذات بآن جمع باشد معتبر است ویی آن اعتبار نداده اند که وضیع عالم بهتر از شریف جاهل * بیت * حاظ علم وادب روزکه درحضرت شاه * مرکه را نیست ادب لائق خدمت نبود * رواه مسلم * وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا حسد الا فی اثنین * نیست حسد مگر در حق دو کس یعنی اگر حسد روا بودی ونیک بودی درین دو کس بودی وبعض گویند مراد بحسد اینجا غبطه است که آرزو بردن است که آنچه دیگری را داده اند مرا نیز باشد واین جائز است اما حسد که عبارت از تمنی زوال نعمت غیر است جائز نبود مگر از مفسدان وظالمان وتخصیص اعتبار باین دو کس با آنکه در هر صفت محموده جائز است بجهت کمال اعتبار واهتمام وشرافت وفضیلت این دو صفت است که از صفات انبیا ومرسلین اند آن دو کس کدامند * رجل اتاه الله مالا * اول مردی است که داده او را خدای تعالی مالی * فسلطه علی هلکته فی الحق * پس نگاشته وی تعالی آنمرد را بر هلاک کردن وصرف کردن آن مال در طاعت وفرمودهٔ خدا احتراز کرد از صرف مال بطریق اسراف ودر نامرضیات وهلکته بفتحتین اهل ملکه وتعبیر باهلاک اشارت است بکمال جود یعنی هیچ باقی نمیگذارد ازان چیزی را مگر در حق ومرضیات * ورجل اتاه الله الحکمة * ومرد دیگر که داده او را خدای تعالی حکمت را یعنی علم دین وشریعت را * فهو یقضی بها ویعلمها * پس آنمرد عمل میکند یا حکم میکند میان مردمان بدان وتعلیم میکند آنرا وراکثر روایات الا فی اثنتین آمده بتای تانیث یعنی حسد نیست مگر در دو خصلت یکی مال دیگر علم بصفتی که مذکور شدند وتوریشتی گفته که روایت اول اوثق است * متفق علیه * وعن ابی هریرة * رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا مات الانسان انقطع عنه عمله * چون میمیرد آدمی بریده میشود از وی یعنی ثواب او از هر عملی که میکند چنانکه نماز وروزه وحج وزکوة وجز آن * الا من ثلثة * مگر از سه عمل * صدقة جاریة * یکی صدقهٔ روان که بعد از وی دائم وباقی باشد مانند وقفها وسبیلها * خیر از جاه

بحوض ومسجد ورباط ومانند آن چنانکه بیان آن در فصل ثالث از حدیث ابی هریرة بیاید * او علم ینتفع به * یا علمی که نفع گرفته میشود بآن بتعلیم وتصنیف بلکه بکتابت وانتساخ نیز والله اعلم * او ولد صالح یدعوله * یا فرزند نیک کردار که دعا کند او را بعد از رفتن از بین عالم چون فرزند از وی زائیده وبوجود آمده است آنرا عمل او شمرده که ثواب آن بوی واصل است * رواه مسلم * وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من نفس عن مؤمن کربة من کرب الدنیا * کسی که رهائی وآسایش دهد ودور گرداند از مسلمانی اندوهی را از اندوههای دنیا چه جای اندوه دین چنانکه کسی را بر کفر ومعصیت اکراه کرده باشند * نفس الله عنه کربة من کرب یوم القیمة * دور گرداند خدای تعالی از آن کس اندوه را از اندوههای آخرت * ومن یسر علی معسر * وکسیکه آسان گرداند کار بر شخصی که در دشواری افتاده است چنانکه وامی بر گردن وی افتاده واز ادای آن عاجز آمده چیزی بوی بدهد که بدان وام را ادا کند یا اکراه است ازوی بنهد وببخشد یا مهلتی بدهد تا وقت آسانی * یسر الله علیه فی الدنیا والآخرة * آسان گرداند بروی خدای تعالی در دنیا وآخرت * ومن ستر مسلما ستره الله فی الدنیا والآخرة * وکسی که بپوشد عیب مسلمانی را ورسوا نکند او را یا بپوشد عورت مسلمان برهنه را بجامه بپوشد خدای تعالی او را در دنیا وآخرت * والله فی عون العبد ما کان العبد فی عون اخیه * وخدای تعالی در یاری کردن بنده است مادام که بنده در یاری کردن برادر خود است بدفع ضرر یا جلب نفع بهر وجهی که باشد * ومن سلك طریقا یلتمس فیه علما * وکسی که بر در راهی را که طلب میکند در وی علمی را از علوم دین اگرچه اندک باشد یا مواد بطریق وجهی از وجوه وسببی از اسباب تحصیل علم باشد مثل انفاق مال وتعلم وتعلیم وتصنیف * سهل الله له به طریقا الی الجنة * آسان گرداند خدای تعالی مر آنکس را بسبب سلوک طریق علم طریقی بسوی بهشت یعنی در آرد او را در بهشت بجزای طلب علم یا توفیق دهد برای عملی صالح که سبب دخول جنت گردد * وما اجتمع قوم فی بیت من بیوت الله * وفراهم نیایند گروهی در خانه از خانهای خدا یعنی خانهٔ که ساخته باشند واختیار کرده باشند برای آنکه * یتلون کتاب الله * بخوانند قرآنرا بطریق ورد ووظیفه مسجد یا غیر مسجد * ویتدارسونه بینهم * وبخوانند آنرا بایکدیگر یا تعلیم کنند یکدیگر را وبحث کنند در تحقیق معانی آن وتصحیح الفاظ وتجوید آن درس بمعنی قرأت است وتدارس بایکدیگر خواندن ودرست بضم ودراست بکسر در اصل بمعنی ریاضت آیند پس میفرماید که هیچ قومی بتلاوت ودراست قرآن در جائی نه نشینند * الا نزلت علیهم السکینة * مگر آنکه فرود آید برایشان آرام باطن واطمینان قلب که بدان میل بشهوات دنیا وخوف ماسوا از دل بدر رود وحضور مع الله دست دهد وصفا ونورانیت پیدا آید ودر شرح صحیح مسلم گفته که مختار آنست که سکینه چیزیست از مخلوقات الهی در وی طمانینت ورحمت است وبا وی ملائکه اند گاهی در صورت ابری نزول کند چنانکه در کتاب فضائل القرآن بیاید انشاء الله تعالی * وغشیتهم الرحمة * رحمی پوشد ودر میگیرد ایشانرا رحمت * وحفتهم الملائکة * وگرد میگیرند وطواف میکنند گرد ایشان فرشتگان * وذکرهم الله فیمن عنده * ویاد میکند ایشانرا الله تعالی در میان جمعی که نزد اویند یعنی ملأ اعلی از ملائکه که مقربان جناب قدس اویند از جهت مباهات ومفاخرت به بندگان خود والتزام حجت بر ملائکه که در بشر بعصیان طاعن میکردند * بیت * ببزم وصل خودم خواند یار در خلوت * کنون رقیب حسد پیشه کو بسوز از رشک * ومن بطأ به عمله لم یسرع به نسبه * وکسیکه پس انداخت او را عمل او پیش نمی آرد او را نسب او یعنی هرکه تقصیر کرد در عمل هرچند نسب عالی دارد جبر این نقصان نکند * بیت * بندهٔ عشق شدی ترک نسب کن جامی * که درین راه فلان ابن فلان چیزی نیست * رواه مسلم * وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اول الناس یقضی علیه یوم القیمة * بدرستی که نخستین مردی که حکم کرده شود بروی روز قیامت از جهت عدم ترک اخلاص در عمل * رجل استشهد * مردی است که کشته شد در راه خدا * فاتی به * پس آورده میشود در حضرت پروردگار تعالی وتقدس * فعرفه نعمته * پس می شناساند الله تعالی آنمرد را نعمت خود را که بروی عطا کرده ودر بعض نسخ نعمه بصیغهٔ جمع واول صحیحتر است بحسب روایت * فعرفها * پس میشناسد وی نعمت خدا را واعتراف میکند بآن * فقال فما عملت فیها * پس میگوید وی تعالی بآن مرد پس بگو که چه عمل کردی تو در شکر این نعمت * قال قاتلت فیك حتی استشهدت * میگوید آنمرد کارزار کردم با کافران خالص از برای رضای تو تا آنکه کشته شدم در راه تو * قال کذبت * میگوید پروردگار تعالی دروغ گفتی تو کارزار نکردهٔ خالص از برای رضای من * ولکنك قاتلت لان یقال جریء * ولیکن کارزار کردی

برای ریای خلق ونام وآوازهٔ خود تا گفته شود فلان دلیراست * نقل قیل * پس بتحقیق گفته شد ویافتي توغرض خود وجزای عمل خود را ازخلق دیگر از من چه طلبي * ثم امربه فسحب علی وجهه * پستر امر کرده می شود فرشتگان را بجهت وی که بکشید او را بر زمین بر روی پس کشیده میشود * حتی القي فی النار * تا آنکه انداخته می شود در آتش دوزخ * ورجل تعلم العلم * دیگر مردی که آموخت علم را * وعلمه * وآموزانید آنرا * وقرأ القرآن * وخواند قرآنرا * فاتي به فعرفه نعمه فعرفها * پس آورده می شود او را پس میشناساند او را خدای تعالی نعمتها خود را پس میشناسد وی آن نعمتها را اینجا نعمه بلفظ جمع آمده وهمچنین درمابعد * قال فما عملت فیها * میگوید پروردگار تعالی پس چه کار کردهٔ تو در شکر کذاری آن نعمتها * قال تعلمت العلم وعلمته وقرأت فیک القرآن * میگوید آن مرد آموختم علم را وآموزانیدم آنرا وخواندم بخاطر تو قرآن را * فقال * پس میگوید وی تعالی * کذبت ولکنک تعلمت العلم لیقال انک عالم * دروغ گفتي ولیکن تو آموختي علم را تا بگویند مردم که تو عالمي * وقرأت القرآن لیقال انک قارئ وخواندی قرآنرا تا گفته شود که تو خواننده قرآني * فقد قیل * پس بتحقیق گفتند مردمان آنرا * ثم امربه فسحب علی وجهه * پس امر کرده میشود بجهت وی پس کشیده می شود بر زمین بر روی وی * حتی القي فی النار * تا آنکه انداخته میشود در آتش * ورجل وسع الله علیه * دیگر مردی که فراخ کرده است خدای تعالی بر روی روزی را * واعطاه من اصناف المال * وداده است او را از گونه گونهای مال * کله * همه مال را * فاتي به فعرفه نعمه فعرفها * قال فما عملت فیها * قال ماترکت من سبیل تحب ان ینفق فیها الا انفقت فیها لک * میگوید آنمرد نگذاشتم هیچ راهی را که دوست میداری تو که صرف کرده میشود مال دران راه مگر آنکه صرف کردم دران برای رضای تو * قال کذبت ولکنک فعلت لیقال هو جواد فقد قیل ثم امربه فسحب علی وجهه ثم القي فی النار * از کلمهٔ ثم معلوم میشود که کشیدن او بر زمین وروسوا کردن بیشتر ودراز تر است * رواه مسلم * وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله لا یقبض العلم انتزاعا * بدرستیکه خدای تعالی نمیي گیرد وباز نمی ستاند علم را یعني در آخر زمان بطریق کشیدن * ینتزعه من العباد * که بکشد آنرا از دست بندگان وبار بستاند * ولکن یقبض العلم بقبض العلماء * ولیکن باز میگیرد علم را بمیرانیدن علماء * حتی اذا لم یبق عالما * تا آنکه چون باقي نگذارد دریابنده نداند هیچ عالمی را ودر روایتي لم یبق عالم یعنی باقي نماند عالمی * اتخذ الناس رؤسا جهالا * میگیرند مردم سران قوم جاهلان را ورؤسا بضم همزه وتنوین بروزن فضول جمع رأس بمعنی سر وسرور چنانکه در روایت بخاری آمده ودر روایت مسلم رؤساء بفتح همزه ومد بروزن فضاء جمع رئیس بمعني مهتر وکلانتر * فسئلوا * پس پرسیده میشوند واستفتا نموده می شوند * فافتوا بغیر علم * پس فتوی میدهند بی علم ودانش * فضلوا واضلوا * پس هم خود گمراه می شوند وهم دیگران را گمراه می کنند * متفق علیه وعن شقیق * از کبار تابعین ونقه وثبت وحجت است واز علمای عاملین است زمان سعادت نشان آنحضرت را صلی الله علیه وسلم دریافته ولیکن بشرف رؤیت مشرف نشده وکفته اند هیچ قریه نیست مگر آنکه در روز کسی است که دفع کرده میشود از اهل آن بأس وشقیق از یشان است وبود وی رضي الله عنه مخصوص بابن مسعود واز کبار اصحاب وی * قال * کفت شقیق * کان عبد الله بن مسعود یذکر الناس فی کل خمیس * بود عبد الله بن مسعود تذکیر میکرد در پند ونصیحت میفرمود مردم را در هر روز پنجشنبه * فقال له رجل * پس کفت مرا ورا مردی * یا اباعبد الرحمن * کنیت عبد الله بن مسعود است * لوددت انک ذکرتنا فی کل یوم * هرآینه دوست میدارم که تذکیر میکردی تو ما را در هر روز * قال * کفت ابن مسعود * اما انه یمنعني من ذلک * آگاه باش بدرستیکه شان این است که باز میدارد مرا از تذکیر در هر روز * اني اکره ان املکم * این که من ناخوش دارم که ملول کردانم شما را * واني اتخولکم بالموعظة * وبدرستیکه من گاه گاه درمي یابم شما را به پند گفتن در وقت نشاط ومحل قبول وعدم ملال * کما کان رسول الله * چنانچه بود پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم یتخولنا بها * تعهد میکرد ما را بموعظت * مخافة السامة علینا * از جهت ترس ملالت بر ما * متفق علیه * وتتخول بشای معجمه ولام بمعني تعهد وتفقد است وتفقد در اصل بمعني طلب کردن نزد غیبت وحاصل آن گاه گاه پرسیدن وخبر گرفتن ورعایت کردن است چنانچه گویند فلان تفقد حال فلان میکند وبتخوننا بنون بجای لام نیز خوانده اند تتخول وتتخون هر دو بیک معني است وبعض بتحولنا بحای مهمله ولام نیز روایت کرده اند بمعني طلب شناخت حال نشاط ایشان تا در حال ملال نباشند ودر روایت مشهور ومعتبر که در صحاح آمده یتخولنا

است بخاری معجمه و لام * وعن انس قال کان النبي صلی الله علیه وسلم اذا تکلم بکلمة اعادها ثلثا * روایت است از انس که گفت بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون میگفت سخنی را باز میکردانید آنرا سه بار * حتی تفهم عنه * تا فهم کرده میشود و بی شبهه شنیده شود آن سخن از وی غالبا این عادت شریف در غالب اوقات نزد اهتمام بآن سخن و احتمال ناشنیدن آن بوده باشد والله اعلم و در لفظ کان محل ثانیا سخن است مقرر و مشهور میان جمهور آنست که افادهٔ دوام و استمرار میکند یعني چون گویند که بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که این کار میکرد مراد آن بود که دائم میکرد و عادت شریف اینچنین بود و بعض متاخرین را در اینجا سخن است چه در بسیاری از احادیث کان واقع شده که مجال ارادهٔ استمرار در انجا تنگ است کما لا یخفی علی المتتبع قتل بر * واذا اتی علی قوم فسلم علیهم * و چون می آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر سر قومی پس سلام میکرد بر ایشان * سلم علیهم ثلثا * سلام میداد بر ایشان سه کرت اینجا میگویند که ما را باحادیث صحیح و نقل صریح معلوم شده است که سلام دادن آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزد در آمدن بر قومی یکبار بیش نبود پس این حدیث را دو توجیه است یکی آنکه مراد آنست که یک سلام برای استیذان میکرد تا قوم را خبر شود درون به طلبند و سلام دیگر برای تحیت که متعارف و مسنون است نزد در آمدن و سلام دیگر نزد برخاستن از مجلس و بر آمدن از نزد ایشان پس مراد از وقت آمدن بر قوم وقت ممتد است از اول در آمدن تا آخر بر آمدن توجیه دیگر آنکه این در استیذان است که اگر یکبار رود و بار سلام گفتند و درون نطلبیدند بار سوم باید گفت و اگر این بار هم نطلبیدند میباید برگشت مسنون اینچنین است * رواه البخاری * وعن ابي مسعود الانصاری * ابو مسعود دیگر است و ابن مسعود دیگر عبد الله ابن مسعود ثقفي است از مشاهیر و عظمای صحابه و ابو مسعود نام وی عقبة بن عمرو الانصاری وی نیز مشهور و بزرگ است * قال جاء رجل الی النبي * گفت ابو مسعود آمد مردی بسوی پیغمبر * صلی الله علیه وسلم فقال * پس گفت آنمرد * انه ابدع بي * بدرستي که بازمانده شتر من از میر ابدع بلفظ مجهول از ابداع و ابداع باز ماندن راحله از میر بجهت سستي یا گراني بار * فاحملني * پس سوار کردان مرا و شتری بده * فقال ما عندی * پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیست نزد من شتر یا چیزی که شتر بدان توان خرید و کرایه کرد * فقال رجل * پس گفت مردی * یا رسول الله انا ادله علی من یحمله * من راه نمائي میکنم او را بر کسی که سوار کرداند او را و بدهد او را شتری * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم من دل علی خیر فله مثل اجر فاعله * کسی که راه نماید بر خیری پس مر او راست مانند مزد کنندهٔ خیر و دلالت خیر در حکم خیر است و چون دلالت متضمن تعلیم است این حدیث را در کتاب العلم آورد * رواه مسلم * وعن جریر قال کنا في صدر النهار عند رسول الله * روایت است از جریر بن عبد الله بجلي که از مشاهیر صحابه بود و موصوف بحسن صورت و سیرت و حمائد صفات و کرائم اخلاق و امیر المؤمنین عمر او را تشبیه بیوسف علیه السلام میداد گفت بودیم ما در میانهٔ روز نزد پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم فجاءه قوم عراة * پس آمدند آنحضرت صلی الله علیه وسلم را گروهی برهنه تن * مجتابی النمار * کلیم پوش و نمار بکسر نون جمع نمرة بفتح نون و کسر میم کلیمی که خطهای سیاه و سفید دارد چنانچه اعراب را میباشد * او العباء * شک راوی است که النمار گفت یا العبا گفت و عبا بفتح عین نیز نوعی از کلیم است * متقلدی السیوف * شمشیر ها در گردن انداخته * عامتهم من مضر * اکثر ایشان از قبیلهٔ مضر بودند بعد ازان مبالغه میکند و میگوید * بل کلهم من مضر * بلکه همهٔ ایشان از مضر بودند * فتمعر وجه رسول الله * پس متغیر شد روی مبارک پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم لما رای بهم من الفاقة * بسبب آنچه دید بر ایشان از اثر فقر و احتمندی * بیت * من از بینوائي نیم روی زرد * غم بینوایان رخم زرد کرد * فدخل * پس در آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خانه * ثم خرج * پس بیرون آمد بعد از زمانی و تفحص نمود و چیزی در خانه نیافت * فامر بلالا فاذن واقام * پس فرمود بلال را که اذان گوید و تکبیر برآرد پس اذان گفت و تکبیر برآورد بلال * فصلی * پس نماز گزارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم * ثم خطب * پس خطبه خواند * فقال * پس خواند این آیت را * یا ایها الناس اتقوا ربکم * ای مردمان تقوی کنید پروردگار خود را و بپرهیزید از عذاب وی * الذی خلقکم من نفس واحدة * آن پروردگاری که پیدا کرد شما را از یک ذات * الی آخر الآیة * تا آخر آیت که آخرش اینست * ان الله کان علیکم رقیبا * بدرستي که هست خدا بر شما نگاهبان و ناظر احوال و در این آیت ذکر تصدق و رعایت صلهٔ ارحام است * والآیة التي في الحشر * و خواند آیت دیگر را که در سورهٔ حشر است و در وی نیز ذکر تصدق و خیر است و آن آیت

اين امت كه * اتقوا الله ولتنظر نفس ما قدمت لغد * بپرهيزيد خدا را وبايد كه بنگرد هر نفس كه چه پيش فرستاده است براى فردا ى قيامت
* تصدق رجل * در اكثر نسخ بفتح آخر است بلفظ ماضي ودر بعض نسخ بجزم آخر بر هر تقدير گفته اند كه بمعني امر است چنانكه سياق
حديث دلالت دارد بران يعني بايد كه تصدق كند مرد * من دينارة من درهمه من ثوبه من صاع برة من صاع تمرة * از دينار خود از
درهم خود از جامهٔ خود از پيمانهٔ گندم خود از پيمانهٔ خرماى خود هر چه يابد وهر چه از دست برآيد * حتى قال ولو بشق تمرة * تا آنكه
فرمود تصدق كند اگرچه بنيم خرما باشد * قال * گفت جرير راوى حديث * فجاء رجل من الانصار بصرة * پس آورد مردى از
انصار همياني را كه * كادت كفه تعجز عنها * نزديك بود كه كفدست وى بر نتواند داشت آنرا * بل قد عجزت * بلكه بتحقيق عاجز
آمد كف وى از برداشتن آن ونتوانست برداشت * ثم تتابع الناس * بعد ازان پياپى شدند مردم در آوردن صدقات * حتى رأيت
كومين من طعام وثياب * تا آنكه ديدم من دو تودة از خوردنى وجامها وكوم بفتح كاف وضم آن نيز آمده تودهٔ از طعام وجامى
بلند از زمين وبزرگ وبلند از هر چيز * حتى رأيت وجه رسول الله * تا آنكه ديدم روى مبارك پيغمبر خدا را * صلى الله عليه
وسلم يتهلل * ميدرخشد وروشن ميگردد از خوشحالي * كانه مذهبة * گويا كه روى مبارك او مذهبه است اين لفظ را دو نوع
ضبط كرده اند يكى بضم ميم وسكون دال مهمله وضم هاء وبنون بعد از وى واين را دو معني گفته اند يكى شكافي وكوفتكه در كوه افتد
ودر وى آب جمع گردد ودوم ظرفى كه در وى دهند روغن تيل نگاه دارند ومقصود تشبيه روى مبارك آنحضرت است صلى الله عليه وسلم
در صفا وروشني بصفائي آن آب كه در سنگ جمع گردد وبصفائي روغن كه در ظرف باشد وبعضى از ايمهٔ اهل حديث همين وجه ذكر كرده
اند ويس ووجه ديگر بضم ميم وسكون ذال معجمه وفتح ها بعد از وى باء موحده ومشهور همين وجه است وبهمين جزم كرده قاضي
عياض وآنرا دو معني گفته يكى نقرهٔ زراند ودوم اين ابلغ است در حسن وجه واشراق آن دوم چرم زراند ود وتشبيه داد روى مبارك
را در حسن ونورانيت بدان * فقال رسول الله * پس گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * از براى بيان فضل مردى كه اول آورد صدقه
را وبعد از وى ديگران متابعت او كردند * من سن في الاسلام سنة حسنة * كسيكه بنهاد وپيدا كرد در دين مسلماني راه وروش نيك را
در مردم * فله اجرها واجر من عمل بها من بعده * پس مر او راست ثواب آن سنت كه بنهاد كرده وثواب كسى كه كار كرد بآن سنت بعد
از وى * من غير ان ينقص من اجورهم شيء * بى آنكه كم كرده شود از ثوابهاى ايشان چيزى * ومن سن في الاسلام سنة سيئة * وكسيكه بنهاد و
پيدا كرد در مسلمانان راه وروش بد * كان عليه وزرها ووزر من عمل بها من بعده من غير ان ينقص من اوزارهم شيء * باشد بروى
بار گناه آن روش وبار كسى كه كار كند بآن بعد از وى بى آنكه كم كرده شود از بارهاى ايشان چيزى * رواه مسلم * شرح الحديث در فصل
ثاني از باب الاعتصام بالكتاب والسنة گذشته است * وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تقتل نفس ظلما الا كان
على ابن آدم الاول كفل من دمها * كشته نميشود هيچ نفسى بظلم مگر كه باشد بر پسر آدم كه نخستين پسر بود نصيبى از گناه خون اين نفس
كشته شده * لانه اول من سن القتل * زيرا كه آن پسر آدم نخستين كسى است كه بنهاد رسم قتل را در بني آدم اشارت است بقصهٔ كشتن
قابيل هابيل را وآن مشهور است * متفق عليه وسنذكر حديث معوية * وزود باشد كه ذكر كنيم حديث معويه را كه اولش اينست * لا يزال
من امتي في باب ثواب هذه الامة ان شاء الله تعالى * در باب ثواب هذه الامة كه آخرين ابواب اين كتاب است *

* الفصل الثاني *

* عن كثير بن قيس * رضي الله عنه * قال كنت جالسا مع ابى الدرداء في مسجد دمشق * روايت است از كثير بن قيس كه از تابعين است گفت بودم
من نشسته با ابو الدرداء در مسجد دمشق بكسر دال وفتح ميم وكسر آن كه پاى تخت ملك شام است بناى دمشاق بن كنعان * فجاء ه رجل فقال *
پس آمد ابو الدرداء را مردى پس گفت * يا ابا الدرداء اني جئتك من مدينة الرسول * بدرستيكه من آمده ام ترا از مدينهٔ پيغمبر خدا
* صلى الله عليه وسلم لحديث بلغني انك تحدثه عن رسول الله * از جهت شنيدن حديثى كه رسيده است مرا كه تو خبر ميدهي
ازان از پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ما جئت لحاجة * نه آمده ام از جهت حاجتى ديگر * قال فاني سمعت رسول الله *
گفت ابو الدرداء پس بدرستيكه من شنيده ام پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم يقول * ميگفت * من سلك طريقا يطلب فيه علما * كسى
كه برود راهى را كه طلب كند در وى علمى را از علوم دين * سلك الله به طريقا من طرق الجنة * ببرد او را خداى تعالى براهي از راههاى بهشت

* وان الملائكة لتضع اجنحتها رضى لطالب العلم * وبدرستيكه فرشتكان مرآينه مي نهند باز وهاى خود را بجهت رضامندى طالب علم مر طالب علم راوضع جناح كنايت است از لين جانب وانقياد ورجوع بر حمت وانعطاف وممكن است كه مراد كسترانيدن باز وها باشد بجهت تواضع مر طالب علم را كه سعي خود در طلب علم كه طريق وصول بقرب حق تعالى است مبذول ميدارد خصوصا طالب علمى كه سائر احوال او موافق طريقهٔ طلب علم ومطابق رضاى حق است وطيبى گفته كه مراد بوضع اجنحه باز ماندن است از طيران وفرود آمدن براى استماع علم چنانكه نزول سكينه وطواف ملائكه بر تالبان قرآن مشعر بدان است واين وضع اجنحه از ملائكه براى طالب علم در دنيا است يا در آخرت يا در هر دو والله اعلم * وان العالم ليستغفر له من في السموات ومن في الارض * وبدرستيكه عالم مرآينه آمرزش ميخواهد ودعا مي كند براى او هر كه در آسمان است از ملائكه وهر كه در زمين است از جن وانس وملائكهٔ ارضي نيز * والحيتان في جوف الماء * وآمرزش ميخواهند عالم را ماميان در ميان آب بزبان حال گفته اند كه مراد تمامهٔ حيوانات است وليكن تخصيص بذكر ماميان اشارت بآنست كه آب از آسمان به بركت علماي آيد كه معيشت ماميان دران است چنانكه واقع شده است بهم يمطرون وبهم يرزقون وسبب دعاى اهل عالم مر عالم را آنست كه صلاح عالم بعلم است وهيچ چيزى از اصناف اهل عالم نيست كه صلاح ووجود وبقاى وى مقصود ومنوط بعلم نباشد پس بنوشت پروردگار تعالى بر هر صنف مر طالب علم را استغفار بجهت جزاى چيزى كه واصل ميگردد از وى بايشان واز ين حديث معلوم ميگردد كه كناهان عالم مغفور است باستغفار اهل زمين وآسمان مر او را انشاء الله تعالى وهو الغفور الرحيم * وان فضل العالم على العابد كفضل القمر ليلة البدر على سائر الكواكب * وبدرستيكه فضل عالم بر عابد همچو فضل ماه شب چهاردهم است بر باقي كواكب تشبيه كرد عالم را بماه تمام كه نور وى زمين را در گرفته است وچون فائدهٔ علم متعدى است وبهمه عالم ميرسد اين تشبيه مناسب باشد بخلاف عابد كه فائدهٔ وى لازم ذات اواست وبغير نميرسد چنانكه نور كواكب ونيز تشبيه عالم بقمر بجهت آنكه نور وى مستفاد است از حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم كه آفتاب عالم دين است بغايت مناسب است اگر گويند كه عالم بى عبادت نخواهد بود وعالم بيعمل را فضل نه وهمچنين عبادت بيعلم صحيح نباشد پس فرق ميان عالم وعابد چيست جوابش آنكه مراد بعالم كسى است كه بعد از تحصيل علم اكتفا بعبادت ضرورى از فرائض وسنن مؤكدات نموده صرف اوقات باشتغال علم بتعليم وتصنيف وجز آن مينمايد وكار وى نشر علم وترويج دين است ومراد بعابد آنكه بعد از تحصيل علم اشتغال وى بعبادت است را وقات وى معمور بدان وچون فائدهٔ نشر علم واشتغال بآن در دين اكثر واو فر ونفع آن مر خلائق را عام تر وشامل تر است لاجرم فضل وى بر عبادت بيشتر بود چنانكه از احاديث ديگر مفهوم ميگردد * وان العلماء ورثة الانبياء * وبدرستيكه علما وارثان پيغمبرانند كه علم دين بوراثت از ايشان يافته اند وخود انبيا را جز علم ارثي نبود چنانكه فرمود * وان الانبياء لم يورثوا دينارا ولا درهما * وبدرستيكه پيغمبران وارث نگردانيده اند كسى را يعني پس نگذاشته اند بعد از خود بطريق ارث دينار را نه درهم را * وانما ورثوا العلم * ونگذاشته اند بارث مگر علم را * فمن اخذه اخذ بحظ وافر * پس كسى كه گرفت علم را وتعلم كرد آنرا گرفت نصيبى تمام را از دين وسعادت بتمام آنست بآنكه هر كه خواهد تعلم كند علم را بايد كه بگيرد از وى نصيبى تمام را وقانع نگردد باندكى ازان * رواه احمد والترمذى وابو داؤد وابن ماجة والدارمي وسماه الترمذى قيس بن كثير * ونام برده است ترمذى را در حديث را قيس بن كثير وصحيح كثير بن قيس است چنانكه مؤلف ذكر كرده است وبخارى آنرا نيز در تاريخ خود در باب كثير آورده نه در باب قيس بدانكه اين حديث مذكور كه ابو الدرداء روايت كرده همان حديث است كه آمده در طلب او آمده بود يا توطيه وتمهيد است كه در مدح طلب او آورده وحديث مطلوب ديگر خواهد بود كه اينجا مذكور نشده ابن حجر در احتمال گفته اند والله اعلم

* وعن ابي امامة الباهلي قال ذكر لرسول الله * گفت ابو امامهٔ باهلي كه صحابيست ومنسوب است بباهل بن اعصر كه جد كلان اوست ذكر كرده شد مر پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم رجلان * دو مرد * احدهما عابد والآخر عالم * يكى از ان دو مرد عابد است ودیگر عالم يعني پرسيده شد از حضرت وى كدام از ينها فاضل تر است * فقال رسول الله * پس گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فضل العالم على العابد كفضلي على ادناكم * فضل عالم بر عابد همچو فضل من است بر ادنا ى شما خيال بايد كرد كه اين چه مبالغه است اول فضل آنحضرت صلى الله عليه وسلم بر انبيا ومرسلين است خصوصا بر صحابه خصوصا بر انكه از همه ادنى است * ثم قال رسول الله * پستر گفت پيغمبر خدا

* صلى الله عليه وسلم ان الله وملائكته واهل السموات والارض حتى النملة في جحرها * بدرستيكه خداوند شتكان وى وكسان * آسمانها وكسان زمين تامورچه درسوراخ خود * وحتى الحوت * وتامامي درآب * ليصلون على معلم الناس الخير * هرآينه درود فرستند بر تعليم كنندهٔ مردم خير را يعني علم وحكمت را ودرين اشارت است بعلت تفضيل عالم برعابد و اشارت است بآنكه مفضل عالمي است كه تعليم ميكند تانعمت او متعدى گردد وافضل باشد از عبادت كه غير متعدى است * رواه الترمذى * روايت كرد اين حديث را باين لفظ كه مذكور شد ترمذى * ورواه الدارمي عن مكحول مرسلا * وروايت كرد آنرا دارمي از مكحول شامي كه از كبار تابعين وثقات ايشانست وافتاء اهل شام است تا گفته اند كه علما چهار اند ابن المسيب بمدينه وشعبي بكوفه وحسن بصرى به بصره ومكحول بشام بطريق ارسال * ولم يذكر رجلان * وذكر نكرد دارمي اين قصه را كه ذكر كرده شد پيش ازآنحضرت راصلى الله عليه وسلم درمورد * وقال * وآورد مكحول حديث را باين عبارت كه گفت رسول خدا صلى الله عليه وسلم * فضل العالم على العابد كفضلي على ادناكم ثم تلا هذه الآية * بسترخواند آنحضرت صلى الله عليه وسلم اين آيت راكه * انما يخشى الله من عباده العلماء * نمي ترسند خدا را از بندگان وى مگر علما * وسرد الحديث الى آخره * وذكر كرد دارمي اين حديث را تا آخرش * وعن ابي سعيد الخدرى * ازمشاهير صحابه است پسر سعد بن مالك بن سنا نست فقيه نبيل مكثر حديث است واز علما و فضلا وعقلا است واز اصحاب شجره است اول مشاهد او خندق است مشهور شد به كنيت * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الناس لكم تبع * گفت گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم صحابه را كه مردمان مرشما را كه يارانند منند وبامن صحبت داشته وعلم ازمن بي واسطه گرفته ايد تابعان و پيروانند * وان رجالا يأتونكم من اقطار الارض * وبدرستيكه مردان خواهند آمد شما را از كرانهاى زمين عرب وعجم واكثر تابعين از عجم اند وصحابه از عرب * يتفقهون في الدين * درحالتيكه طلب ميكنند فقه وعلم در دين چنانكه آية كريمه * ولولا نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين الآية ناطق بدانست * فاذا اتوكم * پس چون بيايند مردم شما را * فاستوصوا بهم خيرا * پس بكنيد بايشان نيكي را وتعليم كنيد ايشانرا علم دين وتحقيق معني لفظ استيصاد رشرح كرده شده است * رواه الترمذى * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الكلمة الحكمة * ودر روايتى كلمة الحكمة * ضالة الحكيم * وفي رواية ضالة المؤمن ميفرمايد سخن علم وحكمت گم شدهٔ حكيم است يا گم شدهٔ مسلمانست * فحيث وجدها فهو احق بها * پس هرجا كه يافت آنرا از هركس كه يافت آن كلمه را پس آن حكيم سزاوارتراست بآن كلمه چنانكه كسي گم شدهٔ خود را در دست هركه يابد ميگيرد همچنين حكيم از هرجا كه سخن دين بشنود قبول ميكند وعمل بدان ميكند ونظر بآن نميكند كه مردى فقير وحقير ميگويد بعض بزركان گفته اند كه اگر يكي سخن حق از بايزيد بسطامي بشنود وهمان سخن از دهان خود بشنود و قبول نكند متكبر باشد * بيت * مرد بايد كه پند بركيرد * ورنوشت است پند بر ديوار * ونيز اين حديث دلالت دارد بران كه هركه كلامي بشنود وفهم نكند معني آن بايد كه برساند آنرا بكسي كه اهل اوست وفقيه تر از وست چنانكه هركه گم شدهٔ بيابد سبيل او آنست كه تفحص كند وبصاحب او برساند وبران كه منع علم از مستعد واهل آن جائز نباشد چنانكه گم شدهٔ يابنده را منع آن از صاحبش درست نيست وهمچنانكه منع علم از اهل آن جائز نيست اعطاى آن بنااهل نيز روانبود چنانكه در حديث ديگر بيايد * بيت * بي ادب را علم وفن آموختن * داد ن تيغي بدست راه زن * واين حكم چنانكه با حتلاف اشخاص متعلمان وطالبان مختلف ميكردد باختلاف انواع علم نيز مختلف شود پس احكام شريعت كه متعلق بمعاملات ظاهراست عموما بهمه كس بذل او بايد كرد وحقائق ودقائق جز با اهل آن درميان نبايد نهاد وذكر اختلافات علما در مسائل ومذاهب باعوام نيز همين حكم دارد خصوصا درزمان ما كه درانكار وتردد بهانه طلب اند ودرجواب حال سائل نيز در نظر بايد داشت وجنيد را قدس سره گفتند كه دو كس نزد تو بيايند واز يك مسئله پرسند هركدام را جواب ديگر گوئي وبايد كه جواب از يك مسئله يكي باشد اين چيست فرمود الجواب على قدر السائل كلموا الناس على قدر عقولهم اين باشد * رواه الترمذى وابن ماجة وقال الترمذى هذا حديث غريب وابراهيم بن الفضل الراوى يضعف في الحديث * اين حديث را ترمذى وابن ماجه روايت كرده اند وترمذى گفت اين حديث غريب است وابراهيم بن فضل كه راوى اين حديث است ضعيف داشته مي شود در حديث * وعن ابن عباس * رضي الله عنهما * قال قال رسول الله * گفت ابن عباس كه گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فقيه واحد اشد على الشيطان

من الف عابد * يک فقيه سخت تر است بر شيطان از هزار عابد اگر مراد بفقيه مردي است که داده شده است او را فهم در دين وتفطن مدارک وموارد آن پس وي مرديست که عارف است بمکائد شيطان ومداخل وي وعلم خواطر وتمييز دران واگر مراد عالم باحکام دين وشريعت در تفاصيل آن ازما نجوز وما لا نجوز است پس لابد يرجع رخواهد بود از وقوع در محرمات واقلش آنکه در استخفاف بمعصيت واستحلال آن نشوا هذا نادوکا نوا نشوا هذ کشت تخلاف متعبد يکه نه در درجهٔ اوست درين دومعني * رواه الترمذي وابن ماجة * وعن انس * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم طلب العلم فريضة على كل مسلم * طلب علم فرض است بر هر مسلمان ودر مسند امام اعظم ابوحنيفه رح على كل مسلم ومسلمة ومراد بعلم درينجا علمي است که ضروري وقت مسلمانان است مثلا چون در اسلام درآمد واجب شد بروي معرفت صانع وصفات وي وعلم بنبوت رسول صلى الله عليه وسلم وجز آن ازانچه صحيح نيست ايمان بي آن وچون وقت نماز درآمد واجب شد آموختن علم باحکام صلوة وچون رمضان آمد واجب کردید تعلم احکام صوم وهرگاه مالک نصاب کردید واجب شد تعلم احکام زکوة واگر پيش ازان مرد وتعلم نکرد عاصي نباشد وچون زن خواست علم حيض ونفاس وجز آن ازانچه متعلق باحکام زن وشوي است واجب کردد وعلماء لقياس وصوفيه کويند که مراد علم اخلاص ومعرفت آفات نفوس وخواطر وتفاصيل آنست وهر طائفه حمل بر علمي کرده که مخصوص او است وصواب آنست که کفته شد وچون اخلاص وصدق نيت شرط تمامهٔ اعمال ظاهر وباطن است سخن صوفيه قدس الله اسرارهم اعم واشمل باشد * وواضع العلم عند غير اهله * ونهندهٔ علم نزد کسي که اهل آن نيست وتعليم کنندهٔ مراورا * کمقلد الخنازير الجوهر واللؤلؤ والذهب * همچو درکردن انداختهٔ خوکان است کوهر وهروارید وطلارا * رواه ابن ماجة * روايت کرد اين حديث را تا آخر ابن ماجه * وروى البيهقي في شعب الايمان الى قوله مسلم * وروايت کرد بيهقي همين قدر که طلب العلم فريضة على كل مسلم * وقال هذا حديث متنه مشهور واسناده ضعيف * وکفت بيهقي اين حديثي است که مشهور شده است درميان مردم واسناد او ضعيف است * وقد روى من اوجه کلها ضعيف * وکفته است بيهقي که روايت کرده شده است اين حديث بوجوه وطرق متعدده که همه ضعيف اند اما شک نيست که چون بطرق متعدده روايت کرده شده است بعض به بعض قوتي خواهد يافت وحديث بدان قوتي پيدا خواهد شد وبيان طرق واحوال آن در شرح سفر السعادة مذکور شده است درانجا بايد نکريست * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خصلتان لا تجتمعان في منافق * دوخصلت است که جمع نميشوند درمنافق * حسن سمت ولا فقه في الدين * يکي حسن سمت است يعني راه وروش نيک وسمت در اصل بمعني راه راست ميانه پس ازان استعارة کردند براي هيئت نيکان وروش نيک که در منظر خوش نمايد ودیکر فقه در دين يعني فهم وفطانت در دريافت احکام دين ومقصود ترغيب وتحريص است مسلمان را تا جامع اين دوصفت باشد وتغليظ وتشديد است ويرا تا در خلاف اين دوصفت نيفتد * رواه الترمذي * ودر بعض نسخ والدارمي نيز مذکور است * وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من خرج في طلب العلم فهو في سبيل الله حتى يرجع * کسي که بيرون آيد از خانه براي طلب علم پس وي در راه خدا است وثواب آن مي يابد تا هنکام باز آمدن بخانه چنانکه کسي که بجهاد کفار برآيد تا باز آمدن در راه خدا است ودر حج نيز همچنين کفته اند واگر کفته شود که از بنجا معلوم کردد که بعد از باز آمدن ثواب منقطع ميکردد جوابش آنکه ثواب در راه خدا بودن تمام شد وبعد ازان ثواب تعليم وتکميل ديکران خواهد بود * رواه الترمذي والدارمي * وعن سنجر * بفتح سين مهمله وسکون خاي معجمه وفتح باي موحده * الازدي * بفتح همزه وسکون زاي صحابي است روايت کرده است ازوي پسر او عبد الله واورا روايت است در کتاب العلم * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من طلب العلم کان کفارة لما مضى * هرکه طلب کند علم را باشد اين طلب وي کفارهٔ مرکناهان را که کذشته است وبپوشد کناهان کذشتهٔ وي را وآمرزيده شود هرچه پيش ازين کرده است از کناهان اکثر در امثال اين مواضع کناهان صغيره مراد ميدارند چنانکه در وضو ونماز وامثال آن الا در حج که کبائر نيز آمرزيده ميکردد رشايد که در طلب علم نيز همچنين باشد والله اعلم * رواه الترمذي والدارمي وقال الترمذي هذا حديث ضعيف الاسناد وابو داؤد الراوي يضعف * ترمذي در بن حديث سخن کرده وکفته که ابو داؤد که نام وي نفيع بن الحارث است از اهل کوفه وقاضي همدان بود واعمى بود در حديث ضعيف است واز ثقات نيست وحديث وي حجت نه

واين غير ابوداؤد صاحب سنن است كه از ثقات وكبار محدثين است * وعن ابي سعيد الخدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لن يشبع المؤمن من خير يسمعه * سير نميكردد مسلمان از شنيدن سخن نيك يعني از علم * حتى يكون منتهاه الجنة * تا آنكه ميباشد عاقبت كارش بهشت يعني تا آخر عمر در طلب علم ميباشد وببركت آن در بهشت ميرود ودرين حديث بشارت است مر طالب علم را كه از عالم بايمان ميرود انشاء الله تعالى وبقصد دريافت اين بشارت بعضى از اهل الله تا آخر عمر در طلب علم وتحصيل آن ميبودند با وجود حصول مرتبهٔ اعلى از علم رضي الله تعالى عنهم چون دائرهٔ علم وسيع وبى نهايت است هر كه مشغول است بعلم اگرچه بتعليم وتصنيف باشد بحقيقت طالب علم وتكميل آنست * رواه الترمذي * وعن ابي هريرة * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من سئل عن علم علمه * كسى كه پرسيده شود از علمى كه ميداند آنرا * ثم كتمه * پس بپوشد آن علم را * الجم يوم القيمة بلجام من نار * لكام كرده ميشود در دهان او از آتش دوزخ اگر علمى باشد كه دانستن آن ضرورى است وكسى ديكر از عالمان نباشد كه بيان كند آنرا ومانع صحيح ازان نباشد واز جهت بخل وعدم اعتنا بعلم دين بود * رواه احمد وابوداؤد والترمذي ورواه ابن ماجة عن انس * وعن كعب بن مالك * صحابي مشهور است از شعراى اسلام ويكى ازان سه تن كه تخلف كردند از غزوهٔ تبوك وقبول افتاد توبهٔ ايشان چنانكه منطوق قرآن مجيد است * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من طلب العلم ليجاري به العلماء * هر كه طلب كند علم را تا مماري كند علما را در بحث وگفتكوى علم يعني خود را بر ابر سازد با علما ومباهات ومفاخرت نمايد بدان * اويماري به السفهاء * يا از براى آنكه تا جدال ونزاع كند جاهلان را او بيخردان را ودر شك اندازد ايشانرا * او يصرف به وجوه الناس اليه * يا از براى آنكه بكرداند رويهاى مردم را بسوى خود وحاصل كند از ايشان مال وجاه وصرف كند آنرا در كار دنيا وشهوات نفس * ادخله الله النار * هر كه علم را از براى هيچ ازين اغراض طلب دارد درآرد او را خداى تعالى در آتش دوزخ واگر بحكم جبلت وطبيعت شوپى از ريا وداعيهٔ نفس باشد مذموم وراست واحتراز ازان در حكم نامقدور واين حكم ندارد چنانكه در حديث آينده اشارتى بدان واقع شده است وگفته اند كه چون پروردگار تعالى خواهد كه امرى شريف وعزيز كه متضمن حكمت است حادث كرداند بى اختيار داعيهٔ از نفس آدمي بوجود آرد كه تابى تكلف وتردد آن چيز بوجود آيد چنانكه در وجود فرزند داعيهٔ شهوت در مرد وزن آفريده كه بى اختيار بيكديكر ميل ورغبت نمايند همچنين در وجود علم داعيهٔ نفسانى پيدا كرده تا بقوت باعثه بوجود آيد واگر توفيق وعنايت الهي ناصر ومعين حال بنده كردد ازان نيز برآرد تعلمنا العلم لغير الله فابى العلم ان يكون الا لله كه فرموده اند اين معني دارد ونسئال الله المعافية * رواه الترمذي واين ماجة عن ابن عمر * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من تعلم علما مما يبتغي به وجه الله * كسى كه بياموزد علمى را از جنس علمى كه طلب كرده شود بدان علم ذات مقدس الهي ورضاى او تنبيه است بآنكه آنچه بوى وجه الله توان ارادت نمود سزا نيست كه آنرا در طلب متاع دنيا حقير كردانند * بيت * يار مفروش بدنيا كه بسى سود نكرد * آنكه يوسف بزر ناسره بفروخته بود * يا مراد آنست كه اگر علمى باشد نه از علوم دين كه آنرا وسيلهٔ دنيا سازند مذموم نباشد بعد از انكه تعلم آن مباح باشد واز علوم بدعيهٔ محرمه ومكروهه نبود طالب علمى بود كه در تحصيل معما وعروض وقافيه واقسام شعر جد بسيار مينمود ومى كفت كه من دوست ميدارم كه اين علوم را وسيلهٔ دنيا سازم نه علوم دين را وطيبي مثل اين سخن از بعضى از زهاد وعلما نيز نقل كرده والله اعلم * لا يتعلمه الا ليصيب به عرضا من الدنيا * نيابد از آن علم را مكر از براى اين كه برسد بسبب وسيلهٔ اين علم متاعى از دنيا در بنياد لالت است بر آنكه حرمان از سعادت ثواب الهي بعلت انحصار طلب علم است در اصابت عرض دنيا واگر مشوب ومخلوط بران باشد ونيت عمل در ترويج دين نيز دارد بمراتب ازهٔ آن ثواب نيز يابد نعم از مرتبهٔ كمال وتمام محروم باشد ورمزى باين معني در حديث انما الاعمال بالنيات در صدر كتب واقع شده است فليراجع * لم يجد عرف الجنة يوم القيمة * نيابد آنكس بوى بهشت را روز قيامت * يعني ريحها * تفسير عرف است كه بفتح عين مهمله وسكون راء بمعني بوى خوش آيد وظاهر حديث مبالغه است در حرمان آنكس از درآمدن بهشت پس مراد درآمدن باشد بامقربان ومخلصان كه اصلا عذاب نه بينند وابتداء به بهشت درآيند چنانكه مثل اين تاويل در احاديث آمده است وبعض كفته اند كه چون بندكان را در محشر ببويند بوى خوش از بهشت بمشام ايشان رسانند تا از هموم وحشت آن مقام در موقف راحت يابند ودلهاى ايشان قوت كيرد پس اين شخص ازين بوى خوش محروم باشد وبغلبهٔ بخار معصيت ومحبت دنيا حكم مزكوم كيرد * رواه احمد وابوداؤد وابن ماجة * وعن ابن مسعود

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم نضر الله عبدا * نضر بتشديد وتخفيف هر دو در روايت است ونضرت ونضارت در اصل بمعني خوبي مروي ورروشنائي اوست ومراد اينجا رفعت قدر وعلو منزلت وزيادت بحجت وسر وراست در دنيا وآخرت ميفرمايد نضارت دهاد خداي تعالى بندهٔ راكه * سمع مقالتي * شنيد كلام مرا * فحفظها * پس يادكرفت آنرا * ووعاها * وكرد آورد ونكاهداشت آنرا وفراموش نكرد بعد ازياد كرفتن بتكرار وتذكار * واداها * وبكذارد آنرا وبرسانيد يعني بمردم همچنانكه شنيد چنانكه امانت بعينها برسانند * فرب حامل فقه غير فقيه * پس بسا بردارندهٔ فقه وياد دارندهٔ آنرا كه غير فقيه است * ورب حامل فقه الى من هو افقه منه * وبسا بردارندهٔ فقه كه فقيه است بسوى كسي كه فقيه تر است از وي پس بايد كه چنانكه شنيده است برساند تا آن كس كه بوي ميرساند مراد ازان بفهمد كه اين رساننده نفهميده است واين حديث دلالت دارد بر آنكه نقل حديث بالفظ بايد ودر نقل بالمعنى علماء اختلاف است مختار آن است كه جائز است ازكسي كه عارف است بموارد كلمات وخواص تراكيب وعبارات وحاذق است بمعرفت مقتضيات مقام واسرار ونكات واشارات وبا وجود آن نقل باللفظ اولى وافضل واحوط است چنانكه عبارت نضر الله اشارت باين است ودر وقوع نقل بالمعنى سخن نيست چه مي بينم كه كتب احاديث از كتب سته وغيرها در يكحديث متفق اند والفاظ آن مختلف است * ثلث لا يغل عليهن قلب مسلم * سه خصلت است كه كينه وعداوت نميكند يا خيانت نورزد دل مسلمان درحالتي كه برين سه خصلت است لايغل را بچند نوع خوانده اند بفتح ياء وكسر غين از غل بكسر معجمه بمعني حقد يعني كينه وبضم ياء وكسر غين از اغلال بمعني خيانت وبفتح ياء وضم غين از غلول نيز بمعني خيانت واين كلمه را زيادة تحقيقي است كه در شرح مذكور است آن سه خصلت كدام است يكي * اخلاص العمل لله * خالص كردانيدن عمل براى خدا كه دران نظر برسمعه وريا نباشد بلكه قطعا ملاحظهٔ غرض وعوض نبود * والنصيحة للمسلمين * دوم خير خواهي وخيراندیشي مر مسلمانانرا وامداد واعانت كردن ايشانرا * ولزوم جماعتهم * وسوم لازم كرفتن جماعت مسلمانانرا وبيرون نيفتادن ازان * فان دعوتهم تحيط من وراء هم * زيرا كه دعاى مسلمانان احاطه ميكند وشامل ميكردد كسي را كه وراى ايشانست وراء بالمد بمعني پس وپيش هر دو آيد واين علت التزام جماعت است ومن بفتح ميم وكسر آن هر دو روايت است ووجه ربط اين كلام يعني ثلث لايغل بكلام سابق يعني نضر الله عبدا آنست كه چون ترغيب كرد براداى آنچه شنيده است از حضرت وي ذكر كرد آنچه مقوي ومؤيد آن باشد تا اخلاص عمل براى خدا ونصيحت مر مسلمانانرا ولزوم جماعت مسلمانان نبود اداى مذكور حصول نكيرد واتمام نپذيرد وطيبي كفته كه كلام سابق توطيه وتمهيد اين كلام است ومقصود اداى همين كلام است كه جامع است تعظيم لامر الله والشفقة على خلق الله را فافهم * رواه الشافعي والبيهقي في المدخل * روايت كرد اين حديث را امام شافعي وبيهقي در مدخل كه نام كتاب بيهقي است از ابن مسعود * ورواه احمد والترمذي وابوداؤد وابن ماجة والدارمي عن زيد بن ثابت * وروايت كرده اند آنرا اين پنجكس از زيد بن ثابت * الا ان الترمذي وابا داؤد لم يذكرا ثلث لايغل عليهن الى آخره * مكر آنكه اين دو كس ذكر نكرده اند اين كلام اخير را كه ثلث لايغل عليهن الى آخره است * وعن ابن مسعود قال سمعت رسول الله * ابن مسعود كفت كه شنيدم پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم يقول * ميكفت * نضر الله امرأ سمع منا شيئا فبلغه كما سمعه * تر وتازه كرداند خداى تعالى مرديرا كه شنيد از ما چيزيرا از كلام پس برسانيد آنرا همچنانكه شنيد آنرا * فرب مبلغ اوعى له من سامع * پس بسا كسيكه رسانيده شده بوي حديث نگاهدارند تر وفهم كنند تر است آنرا از شنوندهٔ مآل معني اين حديث هم مضمون حديث سابق است با اندك تفاوتي كه در بعض الفاظ واقع است * رواه الترمذي وابن ماجة ورواه الدارمي عن ابي الدرداء * وكفته اند كه اكر در طلب حديث وحفظ وتبليغ وي فرضا هيچ فائدهٔ نبودي جز اميد واري بركت اين دعا از حضرت رسالت پناه صلى الله عليه وسلم بس بودي در دنيا وآخرت اللهم ارزقنا * وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اتقوا الحديث عني الا ما علمتم * پرهيز كنيد حديث كردن را از من مكر چيزيرا كه ميدانيد بيقين يا بظن غالب كه از من است تا دروغ بر بستن بر من نيفتيد * فمن كذب علي متعمدا فليتبوء مقعده من النار * پس كسيكه دروغ بر بندد بر من ديدهٔ ودانسته پس بايد كه بكيرد جاى نشست خود را از آتش دوزخ شرح اين كلام در فصل اول در حديث اول كذشت * رواه الترمذي ورواه ابن ماجة عن ابن مسعود وجابر ولم يذكر * وذكر نكرد ابن ماجه اين كلام را كه * اتقوا الحديث عني الا ما علمتم * وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قال في القرآن برأيه فليتبوء مقعده من النار * كسيكه بكويد در تفسير قرآن

برای وعقل وقیاس خود بی آنکه مستند ی ازنقل داشته باشد پس باید که بگیرد جای نشست خود را از آتش دوزخ * وفي رواية * اورد ر روایتی
اینچنین آمد ه است * من قال فی القرآن بغیر علم * کسیکه بگوید وسخن کند در قرآن بی علم * فلیتبوء مقعده من النار رواه الترمذی * وعن جندب *
بضم جیم وضم دال وفتح دال نیز آمد ه نام ابوذر غفاری است ولیکن غالب ذکر وی بکنیت اوست ومناقب او کثیر است ود ربعض مواضع نوشته شد ه
است وجندب بن عبد الله بجلي نیز صحابیست که حسن بصری ومحمد بن سیرین از وی روایت دارند وجندب قسری نیز در کتاب مذکور است
وگفته اند مشهور آنست که وی علقمي است نه قسری ودر بعض نسخ مصابیح قشیری است تادرین حدیث کدام یکی ازین سه مراد است والله
اعلم * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال فی القرآن برأیه فاصاب فقد اخطاء * هرکه بگوید در قرآن وسخن کند دران
از پیش خود پس صواب کند ودریابد حق را پس بتحقیق خطا کرد یعني اگرچه درواقع حق وصواب اتفاق افتاد اما چون در قصد و
طریق آن خطا کرد حکم خطا دارد واین برعکس حال مجتهد است که اگرچه خطا کند بر صواب است بمعني نیل اجر وثواب وکلام
درینمقام تفصیلی دارد مجمل آنکه تفسیر است وتاویل تفسیر آنکه جزم کند که مراد حق همین است اینمعني جز بنقل از ائمهٔ اهل تفسیر
که برسد سند آن بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم درست نباشد وتاویل آنکه بطریق احتمال گوید که تواند مراد این باشد واین
بشرط موافقت قواعد عربیت وقوانین شرع درست است والله اعلم * رواه الترمذی وابوداؤد * وعن ابي هريرة * رضي الله عنه
* قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المراء * بکسر میم ومد ود * فی القرآن کفر * جدال ونزاع در قرآن کفر است یعني نزدیک است
که بکفر کشد وبعض گفته اند که مراد بمراء در ینجا شک وتشکیک است وبرین وجه مراد حقیقت کفر باشد * رواه احمد وابوداؤد
* وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جد ه * ضمیر جد ه یا راجع است بعمرو بن شعیب یا بابیه واین اسناد بیانی دارد ودر بعض مواضع گفته
شد ه است * قال سمع النبي صلی الله علیه وسلم قوما یتدارؤن فی القرآن * گفت عمرو بن شعیب از پدرش از جد که شنید آنحضرت صلی الله
علیه وسلم قومی را که تدافع وتناقض میکنند در قرآن وجدال ونزاع مینمودند دران * فقال * پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
* انما هلك من كان قبلكم بهذا * هلاک نشدند کسانی که پیش از شما بودند مگر باین صفت که * ضربوا كتاب الله بعضه ببعض * زدند
کتاب خدا را بعض آنرا ببعض به پنداکردن تناقض میان آیات وگفتند که این آیت مخالف آن آیت است وآن مخالف این یامراد خلاف
بعض آیات است ببعض وعدم تمییز میان محکم ومتشابه ومجمل ومبین وناسخ ومنسوخ ومعني اول انسب است بقول او که فرمود
* وانما نزل كتاب الله يصدق بعضه بعضا * ونفرود نیامد ه است کتاب خدا مگر آنکه تصدیق میکند بعض او بعض را * فلا تكذبوا بعضه
ببعض * پس تکذیب مکنید بعض آنرا ببعض * فما علمتم منه فقولوا * پس آنچه بدانید از کتاب خدا وبرسد علم شما بدان پس بگویید
وبیان بکنید * وما جهلتم فكلوه الى عالمه * وآنچه ندانید ونرسد علم شما بدان پس بسپارید آنرا بدانکه داند یعني الله تعالی ورسول او
صلی الله علیه وسلم وبعض گفته اند مراد عالمي است که علم کتاب وتفسیر آن دارد * رواه احمد وابن ماجه * وعن ابن مسعود * رضي
الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انزل القرآن علی سبعة احرف * فرود فرستاده شد ه است قرآن بر هفت حرف حرف در لغت
بمعني طرف است واینجا هفت نوع وهفت طریق وآنچه مناسب اینمعني افتد مراد است وشراح را اختلاف است که این هفت حرف که
فرمود ه اند مراد چیست اکثر برآنند که مراد بآن هفت لغت است که در عرب مشهور است ومشهور بفصاحت بود ه اند وآن لغت
قریش وطي وهوازن واهل یمن وخثیف ودنیل وبني تمیم است آورد ه اند از اول که قرآن نازل شد بلغت قریش آمد که لغت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بود وچون برسائر عرب تکلم بدان شاق آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از حضرت عزت التماس کرد که درین امر
توسعه شود پس امر شد که هر کس بلغت خویش بخواند وهمچنین میخوانند تا زمان امیر المؤمنین عثمان وچون وی رضي الله عنه
مصاحف متعد ده بنو یسانید وبیلاد اسلام بفرستاد قرار بر همان لغت داد که زید بن ثابت بامر ابي بکر صدیق واستصواب عمر فاروق
رضي الله عنهما جمع کرد ه بود وامر کرد بحسب باقي لغات بجهت مشاهد ة اختلاف مردم با یکدیگر وتکفیر بعض مر بعض را ونماند
ازین لغات مگر چیزی اندک ومتفق شدند بران صحابه وباقي ماند بعد از ایشان تا برسید بقراء سبع یا سانید متصله وباقي ماند
اختلافی که درین لغت مقرر ه بود از ادغام واماله ووقف وجز آن از آنچه میان این قراء بحسب اختیار وترجیح مختلف افتاد ه است

وبعض گويند كه مراد بحروف سبع قراءات سبعه است كه همه متواتر وثابت اند بي‌شبهه وبر همه احكام قرآنيت از صحت صلوة وحرمت مس محدث وجنب وامثال آن مترتب است وبعض بغت معاني مراد داشته اند كه قرآن بران مشتمل است از امر ونهي وقصص وامثال ووعظ ووعد ووعيد وبعض بعقائد واحكام واخلاق وقصص وامثال ووعد ووعيد تفسير كرده اند وبعض گويند كه مراد بهفت عدد مخصوص نيست بلكه مراد توسعه وكثرت است وعرب هفت را باين معني استعمال ميكنند زيرا كه اين عدد يست كه قاعدهٔ زمان ومكان بزآنست كذا قالوا والله اعلم *لكل آية منها ظهر وبطن* مرهر آيتي را ازان حروف سبعه كه قرآن بران منزل است ودر بعض نسخ لكل آية منه واين ظاهر تراست واين ضمير راجع بقرآن است يعني هرآيتي از قرآن را ظاهري است وباطني مراد بظاهر انچه همه اهل زبان مي‌فهمند وباطن انچه بندگان خاص حق تعالى برآن مطلع اند يامراد بظاهر انچه بيان ميكند آن راتفسير وباطن انچه كشف مينمايد آن را تاويل وتفسير انچه متعلق بروايت است وتاويل انچه متعلق بدرايت است وبعض گويند مراد بظهر ايمان آوردن است بدان وبه بطن عمل كردن بآن يامراد بظهر قراءت وتلاوت است وبه بطن تفهم وتدبر برباظهر لفظ وبطن معنى يامراد آنست كه قصص قرآن درظاهر واخبار است ودر باطن اعتبار *ولكل حد مطلع* بضم ميم وفتح طاى مشدده جاى بلند كه بران برآيند وبرپايان وى مطلع شوند وحد بمعني طرف ونهايت يعني هريك ازظهر وبطن راحدى ونهايتى است وهرحد ونهايت رامقامى است كه به ترقي وصعود بران مقام اطلاعى واقع ميشود بران حد ونهايت پس مطلع ظهر تعلم عربيت است وعلوميكه ظاهر معنى قرآن بدان متعلق است ومعرفت اسباب نزول وناسخ ومنسوخ وامثال آن ومطلع بطن رياضت واتباع ظاهر وعمل بمقتضاى آن وتزكيهٔ نفس وتصفيهٔ قلب وتجليهٔ روح وتخليهٔ سر كه بعد ازحصول آن بر بطون قرآن اطلاع افتد چنانكه گفته است *بيت* جمال شاهد قرآن نقاب انگاه بكشايد* كه دار الملك ايمان را بيابد خالي از غوغا * وبعض گفته اند كه مراد بحد احكام شرع است كه تعيين نموده وحد فرموده است وهريك ازاحكام اورا موضعى است كه بدان اطلاع افتد بر هر حكم وتمامهٔ آن حدود احكام ومواضع اطلاع برآن حاصل نبود مگر بحضرت رسالت را صلى الله عليه وسلم وعلما راديران طبقات ومنازل ومقامات است بعضها فوق بعض ومعانى ديگر نيز گفته اند وانچه مذكور شد اولى وارجح است والله اعلم * رواه في شرح السنة *وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم العلم ثلثة *علم اصول دين وشريعت سه است* آية محكمة * يكى آيتى كه محكم است اشارت بكتاب الله است وتخصيص باآيت محكمه بجهت آن است كه آن ام الكتاب واصل ارست ومحفوظ است ازاحتمال واشتباه وهرچه جزاو است ازمتشابهات محمول بران است وعلوميكه مبادى ووسائل آنست متعلق است بدان * او سنة قائمة * يا سنتي كه ثابت است بحفظ متون واسانيد آن * او فريضة عادلة * يا فريضه ايست كه مثل وعديل كتاب وسنت است اشارت است باجماع وقياس كه مستند ومستنبط اند ازان وبااين اعتبار آنرا مساوى ومعادل كتاب وسنت داشته اند وتعبير ازان بفريضه كردند تنبيه برآنكه عمل بآنها واجب است چنانكه بكتاب وسنت پس حاصل معني حديث آن شد كه اصول دين چهاراست كتاب وسنت واجماع وقياس * وماكان سوى ذلك فهو فضل * وهرچه كه هست ازمواد علوم جزاين پس آن فضل است ولايعني وفضل در لغت بمعني زيادت ضد نقص وجمع آن فضول است غالب آمد بر مالايعني وانچه خير نيست در وى وفضول كسى كه مشغول باشد بمالايعني * بيت *هرچه قال الله ورسوله قال الرسول* *فضله باشد فضل ميخوان اى فضول * راوه ابو داود وابن ماجة * وعن عوف بن مالك الاشجعي *صحابيست اول مشاهد اوخيبر است وبودباوى رايت اشجع روز فتح مكونت كرد شام راوروفات يافت درسنة ثلث وسبعين * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لايقص* اصل قص بمعني اعلام اخبار رويدان است وقصه مشتق است ازان وقاص كسيكه قصه را برو جهى كه هست بگويد وبخواند وبمعني وعظ گفتن وپند ونصيحت دادن نيز آيد قاص راعظ را گويند ومراد انجا اينمعني است ميفرمايد كه قصه نميخوانند ووعظ نميگويند *الا امير* مگر خاكم راميركه پند گويد مردم راوخبر دهد ايشانرا ازاخبار ماضيه تابدان اعتبار كنند وپند پذيرشوند * اوماموره * يا كسى كه امر كرده است اورا حاكم وماذون ومجاز است ازپيش وى پس حكم اوحكم اميراست * اومختال * يا مردى متكبر معجب كه از براى طلب رياست واتباع هوى رياميكند وقصد ميجويد ومختال بخاى معجمه است ودر بعض روايات مختال بمهمله نيز آمده ازحيله وبعض اين روايت را اصح واولى داشته اند والله اعلم ودرين زجراست ازقص ووعظ بى‌اذن امام زيرا كه امام دانا تراست بمصالح

وعيت ومهربان تراست برايشان واگر خود نگويد بيدا كند ازميان علما كسى را كه بعلم وتقوى وديانت وصيانت وترك طمع وحسن عقيدت موصوف بود وازجهل وفسق وخيانت وبدعت دور باشد وازينجا استنباط ميتوان كرد كه تصدر بر سجادهٔ مشيخت براى وعظ و ارشاد ودعايت بى اذن مشائخ واجازت را ستخلاف ايشان جائز نبود چنانكه بعض متشيخه ازاهل جهل وهوى ميكنند وبعضى ازشارحان گفته اند كه ورود اين حديث درخطبه است كه مفوض است بامر امام وبهركه نائب او باشد * رواه ابوداؤد ورواه الدارمي عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده وفي رواية ومراء * ودر روايت دارمي اومراء آمده بمعني رياورزند * بدل * لفظ او مختال * كه در روايت ابوداؤد واقع شده * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من افتى بغير علم * كسى كه فتوى دهد بيعلم * كان اثمه على من افتاه * باشد گناه او بركردن كسى كه استفتا نمود وپرسيد ازوى مسئله چه باعث اين فتوى بى علم كه موجب اثم است اوشد * اما اگر عمدا باوجود مردى ديگر كه علم ازوى پرسيده باشد پس برين وجه افتا بمعني استفتا باشد واين برتفديرى است كه افتا اول بر لفظ معلوم باشد واورا بر لفظ مجهول نيز خوانده اند ومعني اين شود كه هركه فتوى داده شد بى علم باشد گناه او بر كسى كه فتوى داده است اوراو اين معني ظاهر تراست * ومن اشار على اخيه * وكسى كه امر كرد برادر خود را كه مشورت كرده است باوى ومصلحت طلبيده * بامر يعلم ان الرشد في غيره * بكارى كه ميداند كه صلاح كار وى در حزآن كار است * فقد خانه * پس بتحقيق خيانت كرد اورا المستشار مؤتمن كه درحديث ديگر واقع شده است اينمعنى دارد * رواه ابوداؤد * وعن معوية قال ان النبى * گفت معاويه كه پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم نهى عن الاغلوطات * نهى كرد از اغلوطات جمع اغلوطه بضم همزه وسكون غين و غلوطه بى همزه نيز آمده كلامى كه درغلط انداخته شود كسى را بدان وآنرا مغالطات نيز گويند اگر بقصد اظهار فضيلت نفس خود وتقص غير وشرمنده ساختن ورسوا كردانيدن او كند وباعث تهييج فتنه وشر وموجب عداوت وايذا گردد حرام است وبعض گفته اند كه اگر بطريق جزا ومكافات باشد چنانكه ديگرى را در مغالطه انداخت آن ديگر نيز او را دران بيندازد بحكم جزاء سيئة سيئة مثلها جائز است چنانكه امام شافعي رح با امام ابو يوسف رح در مجلس هارون رشيد كرد والله اعلم * رواه ابوداؤد * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تعلموا الفرائض والقرآن * بياموزيد فرائض را وقرآن را * وعلموا الناس * وبياموزانيد مردم را * فاني مقبوض * زيرا كه من قبض كرده ميشوم و برداشته ميشوم از عالم ومراد بفرائض احكامى كه فرض ولازم است عمل بدان در دين وچون در مقابلهٔ قرآن واقع شده مراد احكامى خواهد بود كه در سنت واقع شده است وبعضى از فرائض علم مواريث مراد داشته اند * رواه الترمذى * وعن ابى الدرداء قال كنا مع رسول الله * گفت ابوالدرداء بوديم ما با پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فشخص ببصره الى السماء * پس برداشت آنحضرت صلى الله عليه وسلم چشم مبارك خود را بسوى آسمان وتيز ديد بجانب آن گويا كه منتظر وحي شد كه فرود آيد پس وحي آمد باقتراب اجل وى صلى الله عليه وسلم * ثم قال هذا اوان يختلس فيه العلم من الناس * پستر گفت اين وقت آن است كه در ربوده شود در وى علم ووحي ازمردم * حتى لايقدروا منه على شئ * تا آنكه قادر نباشند از علم برهيچ چيز * رواه الترمذى * وعن ابي هريرة رواية * آمده است از ابي هريرة بطريق روايت واين عبارت از رفع حديث است بجاى آنكه گويند قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم وليكن چون راوى ابي هريرة را يقين نيست بآنكه وى اين لفظ گفته بجاى وى لفظ رواية آورد مقصود آنست كه روايت كرد ابوهريرة ازان حضرت صلى الله عليه وسلم كه فرمود * يوشك ان يضرب الناس اكباد الابل * نزديك است كه بزنند مردم جگرهاى شتران را كنايت است از سرعت سير وطول سفر * يطلبون العلم * درحاليكه طلب ميكنند علم را * فلا يجدون احدا اعلم من عالم المدينة * پس نيابند هيچيكى را دانا تر از عالم مدينهٔ مطهره * رواه الترمذى وفي جامعه * ومذكور است درجامع ترمذى كه * قال ابن عيينة انه مالك بن انس * گفت سفيان ابن عيينه كه از اصحاب مالك وشيوخ شافعي است مراد آنحضرت صلى الله عليه وسلم از عالم مدينه كه فرموده است امام مالك است * ومثله عن عبد الرزاق * و مانند اين سخن ابن عيينه منقول است از عبد الرزاق كه از كبار مشاهير ائمهٔ حديث است يعني وى نيز گفت كه از عالم مدينه امام مالك مراد است * قال اسحق بن موسى * گفت اسحق بن موسى كه از شاگردان سفيان بن عيينه است * وسمعت ابن عيينة انه قال هو العمرى الزاهد * وشنيدم ابن عيينه را كه گفت آن عالم مدينه كه در حديث مذكور است عمرى زاهد است كه در مدينه بود واز علما وزهاد وقت خود

بود از اولاد عمر بن الخطاب * واسمه * ونام عمری زاهد * عبد العزیز بن عبد الله * پس نقل از ابن عیینه مختلف آمد ترمذی و عبد الرزاق آنچنان نقل کردند که عالم مدینه امام مالك را گفت واسحق بن موسی نقل کرد که عمری زاهد را گفت ونام عمری زاهد که مشهور است عبد الله بن عمر بن حفص بن عاصم بن عمر بن الخطاب است وکلام در اینجا در شرح بطول وتفصیل ذکر کرده ایم وپوشیده نماند که در تعیین وتشخیص مراد از عالم مدینه یقین را مجال تنگ است هر کس باعتقاد خود بطریق ظن گفته وچون امام مالك در زمان خود بحدیث وفقه واجتهاد وامامت ممتاز بود وباین بلدهٔ مطیبه خصوصیتی وارتباطی وملازمتی خاص داشت مظنه آن هست که قوان بروی حمل کرد اما بارجود آن در زمان وی وپس وپیش ازوی درین بلده در اکناف عالم علما ومجتهدان وامامان بوده اند که خارج از حد حصر باشند وظاهر آنست والله اعلم که مصدوق کلام معجز نظام اخبار است از حال آخر زمان که علم ودین منحصر ومقتصر گردد در مدینهٔ مطهره چنانچه از بعض احادیث ظاهر میگردد کذا قیل واین قول اقرب است بصواب والله اعلم * وعنه * وهم از ابی هریرة روایت است که گفت * فیما اعلم * واعلم بصیغهٔ متکلم این لفظ ابو هریره است واعلم بلفظ ماضی از اعلام نیز خوانده * عن رسول الله * در آنچه میدانم از پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم * این حدیث است که * قال * گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم * ان الله * بدرستیکه خدای * عزوجل یبعث * می برانگیزد وپیدا میکند * لهذه الامة * برای نفع این امت وتقویت وتائید دین وی * علی رأس کل مائة سنة * بر سر تمامی هر صد سال * من یجدد لها دینها * کسی را که نو میکرداند وتازه می سازد برای این امت دین او را * رواه ابو داود * بدانکه اکثر مردم از این حدیث چنان فهمیده اند که مراد یک شخص است از امت که ممتاز میگردد از میان اهل زمان خود بتجدید ونصرت دین وترویج وتقویت سنت وقلع وقمع بدعت ونشر علم واعلای کلمهٔ اسلام تا آنکه تعیین کرده اند که در مائة اولی فلان بود ودر مائة دوم فلان وبعض گفته اند که اولی حمل بر عموم است خواه یک کس باشد یا جمعی باشند چه کلمهٔ من واقع میشود بر واحد وبر جمع ونیز مخصوص نیست بعلما وفقها بلکه شامل است ملوک وامرا وثرا واصحاب حدیث وزهاد وعباد وعلمای نحو وارباب سیر وتواریخ واغنیا واسخیا که اموال واشیا را بر علما وصلحا ومصارف خیر صرف کنند وباعث ترویج وتقویت دین کردند وجمیع طوائف را که بوجود ایشان قوتی وکمالی در رواجی در دین پیدا آید انتهی واکر عموم بلاد ودیار نیز اعتبار کنند تا شاید که در یکزمان در هر شهری یکی یا جماعة پیدا شوند باین صفت دور نباشد والله اعلم * وعن ابراهیم بن عبد الرحمن العذری * بضم عین وسکون ذال معجمه منسوب است بعذرة بن سعد که پدر قبیله است از خزاعه * قال قال رسول الله * گفت ابراهیم بن عبد الرحمن که از ثقات تابعین است گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم یحمل هذا العلم * بر میدارند ویاد میگیرند این علم را یعنی علم کتاب وسنت را * من کل خلف عدوله * از هر جماعت پس آینده از سلف عادلان ایشان که شایسته روایت کرده اند * ینفون عنه تحریف الغالین * دور میکنند ومیرانند از علم تغییر از حد در گذرندگان در امور دین را وتحریف تبدیل حق بباطل بتغییر در لفظ یا در معنی * وانتحال المبطلین * ودر میکنند دروغ بر بستن اهل بطلان را وانتحال دعوی کردن چیزی که از آن دیگری است برای نفس خود بدروغ از شعری یا قولی واینجا کنایت از کذب است * وتاویل الجاهلین * ودر میکنند تاویل جاهلان را که بیعلم ودانش آیات واحادیث را تاویل کنند واز ظاهر بگردانند * رواه البیهقی فی کتاب المدخل مرسلا * روایت کرد این حدیث را بیهقی در کتاب خود که مدخل نام دارد بطریق ارسال * من حدیث بقیة بن الولید * که کثیر الروایت است از مجهولان وکثیر الغرائب ومردم اختلاف دارند در وی بعض گفته ثقه است ومامون ولیکن مدلس بود مات سنة ست وتسعین ومائة * عن معاذ بن رفاعة * در اکثر نسخ مشکوة اینچنین واقع شده است وصحیح معان بن رفاعه بنون مکان ذال ودر وی نیز اختلاف است بعض او را ثقه کویند وبعض ضعیف ودر کاشف ذهبی معاذ بن رفاعه ومعان بن رفاعه هر دو مذکور است اما آنکه بقیة بن الولید که از وی روایت میکند معان است بنون * عن ابراهیم بن عبد الرحمن العذری * ودر اصل کتاب در اینجا بیاض است از رواه البیهقی تا قول العذری * رسیدن کر حدیث جابر * ونزدیک باشد که ذکر کنیم حدیث جابر را که در وی این کلمه واقع است * فانما شفاء العی السؤال * نیست شفای جهل ودرماندکی بسخن مکرر پرسیدن از علما * فی باب التیمم * در باب تیمم * ان شاء الله تعالی *

* الفصل الثالث *

* عن الحسن مرسلا قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من جاءه الموت وهو یطلب العلم * کسی که بیاید او را موت وحال آنست که وی

طلب ميكند علم را * ليحيي به الاسلام * تا زنده كردانند و قوي و تازه كردانند بآن علم دين مسلماني را نه براي آنكه حاصل كند مال و جاه دنيا و لذات و شهوات نفساني را * فبينه و بين النبيين درجة واحدة في الجنة * پس ميان او و ميان پيغمبران يك پايه تفاوت است در بهشت و اين مبالغه است در قرب او بحضرت انبيا صلوات الله وسلامه عليهم اجمعين و لهذا تاكيد كرد درجه را بواحدة * رواه الدارمي * وعنه مرسلا * و هم از حسن است بطريق ارسال * قال مثل رسول الله * گفت پرسيدند رسول خدا * صلى الله عليه وسلم عن رجلين * از حال دو مرد كه * كانا في بني اسرائيل * بودند در بني اسرائيل * احدهما كان عالما يصلي المكتوبة * يكي از ان دو مرد بود عالم كه ميگزارد نماز فرض را * ثم يجلس فيعلم الناس الخير * پس مي نشست پس مي آموخت مردم را علم * والآخر يصوم النهار و يقوم الليل * و مرد ديگر روزه ميداشت روز را و بيدار مي بود و نماز ميگزارد در شب و او نيز عالم است كمتر از اول يا برابر بلكه توان كه بيشتر از و باشد ليكن صرف اوقات بعبادت مي كند نه بنشر علم و تعليم آن * ايهما افضل * پرسيدند از آنحضرت صلى الله عليه وسلم كه كدام يكي ازين دو مرد فاضل تر و ثواب يابنده تر است * قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فضل ذي العالم الذي يصلي المكتوبة ثم يجلس فيعلم الناس الخير * زيادت ثواب اين مرد عالم كه صفتش اين است كه ميگزارد نماز فرض را پس مي نشست و تعليم ميكرد مردم را علم * على العابد الذي يصوم النهار و يقوم الليل * بران مرد عابد كه روزه ميداشت روز را و نماز ميگزارد در شب * كفضلي على ادناكم * همچو فضل من است بر مردم كه ادني و پست پايه تر است از شما * رواه الدارمي * وعن علي * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم نعم الرجل الفقيه في الدين * نيكو مردي است آنكه فقيه است در دين و عالم است باحكام آن و متفطن است در ان * ان احتيج اليه نفع * اگر احتياج و نياز مندي آورده شود بوي فائده رساند مردم را * وان استغني عنه اغنى نفسه * و اگر بي نياز ي كرده شود از و بي نياز گردانند خود را از ايشان * رواه رزين * حاصل معني آنكه لائق حال عالم آنست كه محتاج نكردانند خود را بسوي خلق و ميل نكند بمصاحبت خلق و طمع نكند در منافع ايشان و اين نيز منقطع نكرد د مطلقا و ترك افادهٔ علم نكند بلكه اگر مردم محتاج و مضطر باشند بوي چنانكه عالم ديگر نباشد كه افادهٔ علم كند بحكم اين ضرورت در آيد در مردم و نفع رساند ايشانرا و افاده كند و اگر محتاج نباشند و استفادة نه نمايند بي نياز كرد د از ايشان و مشغول گردد بعبادت مولي و بخدمت علم و بمطالعهٔ كتب دينيه و تصنيف و نشر علم باين طريق فافهم * وعن عكرمة * مولاي ابن عباس و يكي از فقهاي مكه بود و اصل و مولد او بربر است از اقليم مغرب شعبي گفت هيچكس را ندديدم اعلم بكتاب الله از عكرمة تابعي ثقه است و بعض مردم را در و در اختلاف است و بخاري گفته كه نيافتم هيچيكي را از اصحاب خود مگر آنكه احتجاج ميكرد به عكرمه مات سنة سبع و مائة * ان ابن عباس قال حدث الناس كل جمعة مرة * روايت مي كند كه گفت ابن عباس او را يا مخاطب ديگر را حديث كن و وعظ كن مردم را در هفته يكبار * فان ابيت فمرتين * و اگر ابا مي آري از حديث كردن در هفته يكبار و زيادت بران ميخواهي پس حديث كن در هفته دوبار * فان اكثرت فثلث مرات * و اگر بسيار ميخواهي پس حديث كن سه بار و زيادت از سه بار مگن كه ملول خواهي ساخت مردم را * ولا تمل الناس هذا القرآن * و ملول مساز و بستوه مياور مردم را از اين قرآن عظيم ايشان را كه شوق و ذوق دران مطلوب است * ولا الفينك تاتي القوم و هم في حديث من حديثهم * زينهار كه نيابم من ترا برين حالت كه بيائي مردم را دران حال كه ايشان در سخني از سخنان خود باشند * فتقص عليهم * پس قصه خواني بر ايشان و وعظ گوئي * فتقطع عليهم حديثهم * پس ببري بر ايشان سخن ايشانرا * فتملهم * پس ملول گردانند ايشانرا بسبب آن كرد ن كه ملول كرداني ايشانرا * ولكن انصت * و ليكن خاموش بنشين * فاذا امروك * پس وقتي كه بفرمايند و التماس نمايند ترا * تحدثهم و هم يشتهونه * پس حديث كن ايشانرا و حال آنكه ايشان خوش دارند حديث ترا و خواهند سخن دنيا باشد كه مردم در آيند يا سخني دين اگر سخن دين باشد قطع آن مناسب نبود و اگر سخن دنيا است شايد كه بحكم بشريت كه نشان ازان خوش ندارند وعظ و نصيحت و شنيدن قرآن را خوش شمارند و در اثم افتند و مصلحت دين نه ندياري مگر مصلحت در قطع سخن ايشان باشد پس بهمين تقريب ايشانرا ازان سخن برآرد و نظر بر مصلحت وقت باين گاشت و آنچه ابن عباس فرموده است بحكم غالب و نظر بظاهر فرموده است رضي الله عنه و خود دران روزگار غالب بر مردم سخن دين بوده است * و انظر السجع من الدعاء * و تراك كن و تاخير فرما سجع از دعا را كه به تكلف باشد و سبب ذهاب خشوع

وتضرع كردند * فاجتنبه * پس پرهيز كن وبكسوي شوازان * فاني عملت رسول الله * پس بدرستي كه من دريافته ام پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم واصحابه * ويارانرا * لا يفعلون ذلك * نمي كردند چيز را در دعا ينكلف وانچه واقع شده است در ادعيهٔ ماثوره از سجع بي تكلف آمدهٔ است چنانكه در بعض مواضع موزون نيز افتادهٔ است بي قصد واراده * رواه البخاري * وعن واثلة بناي مثلثه * بن الاسقع * بحيم مهمله وقاف صحابيست اسلام آورده در مكا ميكه آنحضرت صلى الله عليه وسلم تجهيز جيش تبوك ميكرد از اهل صفه بود نزول كرد ببصره بعد ازان بشام رفت وبه بيت المقدس صد سال عمر يافت وبعض گفته اند نود وهشت رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من طلب العلم فادركه * كسي كه بجويد علم دين را پس دريابد آنرا * كان له كفلان من الاجر * باشد مراورا دو نصيب از اجر وثواب يكي اجر طلب ومشقت كه در تعلم وتحصيل علم دين كشيدهٔ است ديگر ثواب حصول علم وتعليم وتدريس كه ديگران را خواهد كرد يا ثواب عملي كه بدان خواهد كرد * فان لم يدركه كان له كفل من الاجر * پس اگر در نيافت علم را وحاصل نشد باشد مراورا يك نصيب از ثواب برمرتعد بر در طلب علم بايد بود اگر بدست آمد نور علي نور واگرنه در طلب علم مردن هم سعادت است * بيت * گرچه نتوان بدوست ره بردن * شرط ياريست در طلب مردن * مقصود جامي از طالبم گفتهٔ كه چيست * مقصود او همين كه دهد جان درين طلب * رواه الدارمي * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان مما يلحق المؤمن من عمله وحسناته بعد موته * بدرستيكه ازانچه مي پيوندد دو ميرسد مسلمان را ازثواب كردار وي ونيكيهاي وي پس از مرگ وي * علما علمه ونشره * علمي است كه دانست آنرا وپراكنده ساخت آنرا ودر بعض نسخ علمه به تشديد آمدهٔ وبرين وجه وتشره تفسير وبيان اوامت بامراد كثرت تعليم واشاعت اوست * وولدا صالحا تركه * وفرزند نيك كردار كه گذاشت اورا بعد از خود * او مصحفا ورثه * بتشديد رايا مصحفي كه عبارت گذاشت اورا يا وقف كرد در حالت حيات خود * او مسجدا بناه * يا مسجدي كه برآورد اورا * او بيتا لابن السبيل بناه * يا خانهٔ كه براي مسافران بنا كرد آنرا * او نهرا اجراه * يا جوئي كه روان ساخت آنرا * او صدقة اخرجها من ماله في صحته وحيوته * يا صدقهٔ كه بيرون آورد آنرا از مال خود در تندرستي خود وحيات خود اگرچه تندرست نبود چنانكه در حالت بيماري كه اميد صحت دارد * تلحقه من بعد موته * ميپيوندد ومي رسد ثواب اين چيزها آن مسلما را بعد از مردن مكرر آورد اين را بجهت تاكيد يا اين متعلق است بخصوص صدقه بجهت اهتمام بشان وي وبعضي از شارحان گفته اند كه متعلق بصدقه است ومعني او آنست كه آن صدقه باقي ماند بعد از موت وي تا داخل صدقهٔ جاريه گردد واگر گويند كه سابقا گذشت كه انچه باقي ماند از ثواب همين سه چيز است علم وولد وصدقهٔ جاريه وانجا هفت چيز ذكر كرد جوابش آنكه انجا انچه بعد از علم وولد ذكر كرد هم داخل صدقهٔ جاريه است * رواه ابن ماجة والبيهقي في شعب الايمان * وعن عائشة * رضي الله عنها * قالت سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم * گفت عائشه شنيدم آن حضرت را صلى الله عليه وسلم * يقول * ميگفت * ان الله عز وجل اوحى الي انه من سلك مسلكا في طلب العلم * بدرستيكه خداي تعالى وحي فرستاد بسوي من كه هركه برود راهي را وپيش گيرد طريقي را در طلب علم * سهلت له طريق الجنة * آسان گردانم مر او را راه بهشت را * ومن سلبت كريمتيه * وهركه بربايم ودور گردانم مر دو چشم او را * اثبته عليهما الجنة * جزا وثواب دهم او را در مقابلهٔ هر دو چشم بهشت را كريمه هر عضو شريف را كه در بدن آدمي است گويند مراد انجا چشم افتاده * وفضل في علم خير من فضل في عبادة * وزيادتي در علم اگرچه اندك باشد بهتر است از زيادتي در عبادت اگرچه بسيار بود * وملاك الدين الورع * وقوام ونظام كارخانهٔ دين وسبب استحكام وقوت وي ورع وتقوي است ونزد بعض مرتبهٔ ورع بالاتر است از تقوي تقوي پرهيز از حرام وورع اجتناب از شبهه وباصطلاح بعض تقوي كامل تر وتمام تر است از ورع وصحيح آنست كه هر دو يك معني است * رواه البيهقي في شعب الايمان * وعن ابن عباس * رضي الله عنهما * قال تدارس العلم ساعة من الليل خير من احيائها * درس گفتن علم وخواندن بايكديگر وبحث وتحقيق ومذاكره كردن علم يكساعت از شب بهتر است از زنده كردانيدن تمام شب ونماز گزاردن در ان احياي ليل دو معني دارد يكي زنده كردانيدن شب را گويا كه شبي كه در وي برنخيزند ونماز نكنند در ان مرده است وبطاعت وعبادت كردن دران زنده ميكردد ديگر زنده كردانيدن نفس خود را در شب چه خفته وبيكار در حكم مرده است * رواه الدارمي * وعن عبد الله بن عمرو ان رسول الله * روايت است از عبد الله بن عمرو كه پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم

مر بمجلسين في مسجده * كل شعبه ومجلس كه در مسجد شريف وى بود يعني صحابه در دو جا مجلس ساخته نشسته بودند يک
جماعت بذكر مشغول بودند وجماعة ذكر بمذاكرة علم * فقال كلاهما على خير * پس فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم اهل
هر دو مجلس را هر دو ايشان ثابت وقائم اند بر نيكي وكار نيک ميكنند * واحد هما افضل من صاحبه * وليكن يكي از ان دو اهل مجلس
فاضل تر وبهتر از ديگر است * اما هؤلاء فيدعون الله ويرغبون اليه * اما اين جماعه كه مشغول اند بذكر پس ميخوانند خداى تعالى را
ورغبت مي كنند بسوى او وا ميدارند از وى حصول مقصود ومدعاى خود را وحصول مدعاى ايشان در مشيت حق است * فان شاء
اعطاهم * پس اگر ميخواهد ميدهد ايشانرا بمدعاى ايشان * وان شاء منعهم * واگر ميخواهد منع ميكند ونميدهد * واما هؤلاء
فيتعلمون الفقه او العلم ويعلمون الجاهل * واما اين طائفهٔ ديگر كه مشغول بمذاكرهٔ علم اند پس مي آموزند فقه را يا علم راشك را وى است
ومى آموزانند جاهل را فائدهٔ ايشان نقد است ومتعدى بغير * فهم افضل * پس ايشان فاضل تر اند از جماعهٔ اول * وانما بعثت معلما * وفرمود
من برا

این حدیث ضعیف است ولیکن او را طرق متعدده است که بعض ببعض قوت پذیرفته واتفاق دارند برجواز عمل بحدیث ضعیف در فضائل اعمال خصوصا که ائمهٔ کبار آنرا تلقي بقبول کرده وعمل بدان نموده اند * وعن عون * بنون تابعي زاهد عابد فقیه ثقه روایت میکند از ابن مسعود وابي موسی وابي هریره وابن عباس وروایت میکند ازوی زهری وابوحنیفه * قال قال عبدالله بن مسعود منهومان لایشبعان صاحب العلم وصاحب الدنیا * دوحریص سیر نمی شوند اهل علم واهل دنیا * ولا یستویان * وبرابر نیستند این دو حریص درقرب و مرتبه * اما صاحب العلم فیزداد رضی للرحمن * اما صاحب علم پس زیاده میکند خشنودی مرخدای مهربان را * واما صاحب الدنیا فیتمادی في الطغیان * واما صاحب دنیا پس بنهایت میرود درسرکشي وعصیان * ثم قرأ * پس خواند * عبدالله * مناسب برای تمادی صاحب دنیا درطغیان برتقدیر توانکری این آیت را * کلا ان الانسان لیطغی ان راه استغنی قال قال * گفت عون که گفت عبدالله * الآخر * یعني دلیل جانب دیگر که رضای رحمن است بزیادت حرص برعلم این آیت است * انما یخشی الله من عباده العلماء * که وارد است در فضیلت علما وخوف وخشیت ایشان از خدا ورضای او از ایشان * رواه الدارمي * وعن ابن عباس * رضي الله عنهما * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اناسا من امتي * بزودیکه بعض مردم از امت من * سیتفقهون في الدین * نزدیک باشد که تفقه کنند وفقیه شوند در دین * ویقرؤن القرآن * وبخوانند قرآنرا * یقولون نأتي الامراء فنصیب من دنیاهم * میگویند می آئیم امرا را پس میرسیم ومیگیریم چیزی از دنیای ایشان * ونعتزلهم بدیننا * وکوشه میگیریم از ایشان بادین خود * ولایکون ذلك * ونمیشود وراست نمی آید جمع کردن میان تفقه در دین وتقرب امرا وسلاطین ونتیجه نمیدهد قرب ایشان مگر ضرر وخسران را * لایجتني من القتاد الا الشوک * چنانکه چیده نمیشود از قتاد مگر خار وقتاد نام درختیست خاردار که میوه ندارد * کذلك لا یجتني من قربهم الا * همچنین حاصل کرده نمی شود از قرب امرا مگر خسران ووبال وزیانهای که زبان بیان وتعبیر ازان کوتاه است این معني از حذف مستثنی مفهوم میکردد ومستثنی را حذف کرد بقرینهٔ مقام * قال محمد بن الصباح کأنه یعني الخطایا * گفت محمد بن الصباح بتشدید باء که شیخ بخاری ومسلم وابوداؤد واحمد است ثقه مامون مصنف سنن کویا میخواهد ازان مستثنی که حذف کرد گناهان را یعني حاصل نمیکند از قرب ایشان مگر ذنوب وخطایا را وحذف کردن اشارت است بآن که زیان در صحبت ایشان چنان وچندانست که بیان نتوان کرد * رواه ابن ماجة * وعن عبدالله بن مسعود * رضي الله عنه * قال لیوان اهل العلم صانوا العلم * اگر بودی که اهل علم نگاه میداشتند علم را می شناختند قدر آنرا * ووضعوه عند اهله * ومی نهادند علم را نزد اهل آن وقابل آن * لساد وابه اهل زمانهم * هرآینه مهتر می شدند بسبب علم اهل زمان خود را زیرا که هرکه عزت علم نگاهدارد علم نیز عزت او را نگاهدارد * ولکنهم بذلوه لاهل الدنیا * ولیکن اهل علم دریافتند علم را مر اهل دنیا را ونگاه نداشتند ازایشان * لینالوا به من دنیاهم * تا بیابند بدل علم چیزی از دنیای ایشان * فهانوا علیهم * پس خوار شدند نزد اهل دنیا وسبک درآمدند درنظر ایشان * سمعت نبیکم * شنیدم پیغمبر شما را * صلی الله علیه وسلم یقول * میگفت * من جعل الهموم هما واحدا هم آخرته * کسیکه بکرداند قصدهای خود را یک قصد که قصد آخرت است وجز آخرت مقصود ندارد * کفاه الله تعالی هم دنیاه * بسند شود او را خدای تعالی مقصود دنیای او را * ومن تشعب به الهموم احوال الدنیا * وکسیکه متفرق وپریشان کرداند او را قصدهای او که احوال وپریشانیهای دنیا است * لم یبال الله في ای اودیتها هلك * باک وپروا ندارد خدای تعالی که درکدام یکی از وادیهای دنیا واحوال دنیا هلاک کردد آنکس * رواه ابن ماجة * روایت کرد این حدیث را ابن ماجه از ابن مسعود از قول وی لیوان اهل العلم تا آخر * ورواه البیهقي في شعب الایمان عن ابن عمر من قوله * وروایت کرد آنرا بیهقي از ابن عمر از قول وی * من جعل الهموم الی آخره * واول حدیث را روایت نکرد * وعن الاعمش * ابومحمد سلیمان اسدی کوفي ازموالي است انس بن مالك را دیده ولیکن درشنیدن وی ازوی خلاف است واز بسیاری از تابعین شنیده وسفیان ثوری وابن عیینه وغیرایشان ازوی روایت میکنند از اعلام مشهور بعلم حدیث وقرأت بود یکهزار وسه صد حدیث روایت کرده کفت یحیی بن معین بود جریر چون ذکر میکرد حدیث اعمش را میکفت هذا الدیباج الخسرواني وبود اعمش که فوت نشد ازوی تکبیر الی مدت هفتاد سال ولادت او روز قتل امام حسین بود وممات سنة ثمان واربعین ومائة ودر وی تشیعي بود ومناقب او بسیار است ریعض اورا امیر المحدثین کفته اند * قال قال رسول الله * کفت اعمش که از تابعین است کفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم

آفة العلم النسيان * آفت علم فراموشي است وايضا در حقيقت تنبيه است بر اجتناب از مباشرت اسبابي كه موجب نسيان علم آيد از ارتكاب معاصي و مشاغل نفس دنيا و متاعب آن چنانكه امام شافعي گفت * شعر * شكوت الى وكيع سوء حفظي * فاوصاني الى ترك المعاصي * فان العلم فضل من الله * وفضل الله لا يعطى لعاصي * واضاعته ان تحدث بغير اهله * وضائع و سلاك كردانيدن علم اين است كه حديث كني بعلم وبيا موزي آنرا بغير اهل علم و قابل آن * رواه الدارمي مرسلا * وعن سفيان ان عمر بن الخطاب * رضي الله عنه * قال لكعب * روايت است از سفيان ثوري كه عمر بن الخطاب گفت مر كعب احبار را * من ارباب العلم * كيستند خداوند ان علم يعني اينها كه مالك علم اند و رسوخ يافته است علم در ايشان و مستحق آن شده اند كه ايشانرا ارباب علم توان خواند و رب هر چيز مالك آن چيز و مستحق آن چيز را گويند * قال * گفت كعب * الذين يعملون بما يعلمون * ارباب علم آنكسانند اند كه عمل ميكنند باندچه علم دارند * قال * گفت عمر بن الخطاب * فما اخرج العلم من قلوب العلماء * پس چه چيز بيرون كشيد نور و هيبت و بركت علم را از دلهاى علما * قال الطمع * گفت كعب احبار بيرون كشيد علم را از دلهاى علما طمع دو مال و جاه و رغبت در اسباب و اشياى دنيا و گفته اند الطمع يصير الاسود ذيابا طمع شير انرا مكس ميسازد و باطمع كلمهٔ حق گفتن دشوار است * مثنوى * طمع بند و دفتر حكمت بشوى * طمع بگسل و هرچه داني بگوى * طمع را سه حرف است هر سه تهي * ازان نيست مر مطمحان را بهي * منقول است از شيخ ابو العباس مرسي قدس سره كه فرمود در ابتداى امر خود در سر حد اسكندريه افتادم و از مردى كه مراعى شناخت بنصف درهم چيزى خريدم و چون قليل بود در خاطر گذشت كه شايد از من نكيرد هاتفى آواز داد كه السلامة فى الدين بترك الطمع فى المخلوقين * رواه الدارمي * وعن الاحوص بن حكيم * تابعي است انس را و عبد الله بن بسر را ديده و از انس سند او ضعيف است و امام احمد گفته كه وى هيچ نمي ارزد و ابن معين گفته ليس بشيء و ابن عدى گفته ميتوان حديث او نوشت و پذيرا و حكيم بن عمير صحابيست * عن ابيه قال سال رجل النبي * گفت پرسيد مردى پيغمبر را * صلى الله عليه وسلم عن الشر * از بدى يا مردم بد يا از بدترين مردم كه چه كسانند و اين معني موافق تر است بجواب و در صراح گفته كه شر بمعني بدى و بدو بدتر بيايد ميگويند فلان شر الناس و نميگويند اشر الناس مگر در لغت ضعيف و خير نيز بسه معني آيد نيكي و نيك و نيكتر و سياق حديث تا ظاهر در معني اخير است * فقال * پس گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم * لا تسألوني عن الشر * نپرسيد مرا از شر * وسلوني عن الخير * و بپرسيد مرا از خير * يقولها ثلثا * گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم اين كلمه را سه بار و در انوقت ذكر كردن مردم بد و نشان نهادن بر طائفهٔ مخصوص ببدى در خاطر شريف خوش نيامد و بعد از اظهار كراهت چون بيان كرد خيار ناس را نيز ذكر كرد از براى تدارك و تلافى آن كراهت * ثم قال * پستر فرمود * الا ان شر الشر شرار العلماء * دانا و آگاه باشيد كه بدترين بدان بدان علماء اند * وان خير الخير خيار العلماء * و بدرستيكه نيكترين نيكان نيكان علماء اند زيرا كه علما متبوعانند و مردم تابع ايشان پس بدى و نيكي ايشان در خلق بيشتر سرايت ميكند كه از مردم ديگر * رواه الدارمي * وعن ابي الدرداء قال ان من اشر الناس عند الله منزلة يوم القيمة * بدرستيكه از جمله بدترين مردمان نزد خدا از روى منزلت و مرتبه روز قيامت * عالم لا ينتفع بعلمه * عالمى است كه فائده نميگيرد از علم خود و عمل نميكند بدان و در بعض نسخ لا ينتفع بصيغهٔ مجهول نيز تصحيح كرده اند يعني عالمي كه نفع برده نمي شود بعلم وى بترك تعليم و تدريس و تصنيف يا بترك امر معروف و نهي منكر و مؤيد اين است حديث ابي هريره كه در آخر فصل آيد كه در وى بصيغهٔ مجهول است البته * رواه الدارمي * وعن زياد بن حدير * بضم جا و فتح دال مهملتين و سكون تحتانيه اسدى كوفي تابعي است شنيد از عمر و علي و شنيد از وى شعبي وغيره * قال قال لي عمر * گفت گفت مرا عمر بن الخطاب رضي الله عنه * هل تعرف ما يهدم الاسلام * آيا مى شناسي چه چيز ميشكند بناى مسلمانى را و ويران ميكند آنرا و هدم بمعني شكستن پشت نيز آيد و اين معني نيز مناسب است * قال لا * گفت زياد بن حدير نمي شناسم * قال يهدمه زلة العالم * گفت عمر مي شكند بناى مسلمانى را لغزيدن عالم و كذا ذكر دن او * وجدال المنافق بالكتاب * وجدال و نزاع منافقان بكتاب خدا از براى افساد دين و اسلام و در حكم جدال منافقان است جدال و نزاع مبتدعه به شبههٔ باطله و تاويلات زائغه كه باعث شك و تشكيك در دين مى شود * وحكم الائمة المضلين * و حكم كردن امراى جور كه گمراه كنندگان خلق اند بر وفق هوى و شهوت

بخود وجبر وكره دیگران بر قبول وا طاعت آن * رواه الدارمي * وعن الحسن قال العلم علمان * روایت است از حسن بصري رضي الله عنه گفت علم دو علم است * فعلم في القلب * پس یک علمی است که در دل است * فذلك العلم النافع * پس آن علمی است سود دهنده مردم را که طلب داشته شده است از پروردگار تعالی در اعتقاد ماثوره * وعلم على اللسان * ودیگر علمی است بر سر زبان که تاثیر نکرد در دل ونورانیت نساخت دل را * بیت * علم چون بر دل زند یاری شود * علم چون بر تن زند ماری شود * ذلك حجة الله عز وجل على ابن آدم * پس این علم بر سر زبان حجت خدا است بر آدمیان که بآن الزام خواهد داد وخواهد گفت که شما را علم دادم چرا بدان کار نکردید واز اینجا گفته مي شود که وای بر جاهل یکبار و بر عالم هفتاد بار که دیده ودانسته گمراه شد ودر چاه خذلان افتاد * رواه الدارمي * وشیخ محقق عارف بالله احمد ابن عطاء الله الاسکندري در کتاب حکم میفرماید که العلم النافع هو الذي ينبسط في الصدر شعاعه ويكشف عن القلب قناعه علم نافع علمی است که بگستر د وفراخ گرداند در سینه شعاع خود را که کنایت از انتشار انوار وآثار حالیه است مشابه بشعاع آفتاب که بر زمین افتد ومنبسط گردد وبر افکند ازدل پرده را که عبارت است از حجاب مانع از فهم وادراک حقائق اشیا وشیخ امام ابو عبد الله محمد بن علي الحكيم الترمذي فرمود علم نافع علمی است که ثابت ومتمکن شده در سینه وصورت بست دران زیرا که نور چون بتابد بر دل صورت بندد در وی تمامهٔ امور نیک وبد وبیفتد از ان سایه در سینه پس بعمل آرد نیک را وبکذارد بد را واین علم نور قلب است که بر آمده از ان علامات هدایت بسوی سینه وانچه بیاموزی وبکسب حاصل کني علم لسان است که ظلمت شهوت بران غالب آمده نورانیت او را برده است وبعض گفته اند که علم نافع علم وقت وصفای قلب است که باعث است بر زهد در دنیا ونزدیک گردانندهٔ است به بهشت ودور داند از نار از دوزخ وموجب خوف ورجا ومعرفت آفات نفوس وطهارت او است پرا این نوریست که می اندازد حق سبحانه در دل هر که میخواهد از بندگان خود نه علم زبان از معقول ومنقول وبالجمله علم نافع دو قسم است یکی علم معامله که باعث گردد بر عمل ومقرون باشد بدان دیگر علم مکاشفه که اثر ونتیجهٔ عمل است واول را علم درایت وثاني را علم وراثت خوانند * وعن ابي هريرة * رضي الله عنه * قال حفظت من رسول الله * گفت ابو هریره یاد کرفته ام از پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم وعائين * دو ظرف را از علم ودر بعض روایت من العلم بصریح آمده ووعای علم عبارت است از محل آن که جمع شده در وی وطیبي گفته تشبیه کردد ونوع علم را بدو ظرف باعتبار احتوا واشتمال هر یک بر چیزی که در دیگری نیست * فاما احدهما فبثثته فيكم * اما یکی از ان دو وعای علم پس پراکنده کرده ام آنرا در میان شما * واما الآخر فلو بثثته قطع هذا البلعوم * واما علم دیگر اکر پراکنده کنم آنرا واظاهر کردانم بریده میشود این بلعوم بضم باي موحده راه کلو طعام از حلق چنانکه راوی تفسیر کرده بقول خود * يعني مجرى الطعام رواه البخاري * وکفته اند که مراد باول علم احکام واخلاق است که مشترک است میان خواص وعوام وبثاني علم اسرار که محفوظ ومصون است از اغیار از جهت باریکی وپوشیدکي آن وعدم وصول فهم ایشان بدان ومخصوص است بخواص از علما بالله از اهل عرفان وبعضی از شارحان گفته اند که مراد بآن اخبار فتن وفساد دین است از بني امیه که آنحضرت صلى الله عليه وسلم خبر داده بود که هلاک امت من بر دست بعضی از بچکان قریش خواهد بود وابو هریره میکفت اکر خواهم بیان کنم ایشانرا نام بنام یا مراد احادیث است که دران اسامي امرای جور را حوال ایشان ومذمت ایشان بود وابو هریره بر مزو کنایت بعضی ازان اخبار میکفت واز اظهار آن بصریح میترسید تامبادا که بکشند او را چنانکه میکفت اعوذ بالله من امارة الستين وامارة الصبيان پناه میجویم بخدا از پادشاهي شصت سال وامارت خردان اشارت میکرد بامارت یزید بن معاویه که بر سر شصت سال وقوع یافت وحق تعالی مستجاب کردانید دعای ابي هریره را وبر فیت از عالم پیش ازان والله اعلم بوشیده نماند که اکر مراد این قائل نفي علم باطن ووجود حقائق واسرار است که فهم عوام بدان نرسد وافشای آن مصلحت وقت نباشد وصلاح روزکار بعض مخاطبان دران نبود بیشک در دائرهٔ علم ودین اینچنین علمها است پس مکابره است و اشارت بدان در کلام نبوت وارباب ولایت بسیار است وکلموا الناس على قدر عقولهم نیز اشارت بآن میتواند بود ولابد هر ظاهری را باطني وهر شریعتی را حقیقتي خواهد بود که ربان آن دقتی وغموضي باشد که چون بفهم عوام نرسد قائل رامتهم ومنسوب بچیزی دارند که نزد ایشان منکر ومذموم باشد وایشان در ذم وانکار آن در حکم ظاهر معذور هم باشند ونهي از افشا واظهار آن از ینجهت باشد نه بسبب

مخالفت او امر دین را و علم شریعت را و اگر گویند علم حقائق و اسرار ثابت و واقع است و لیکن در حدیث ابی هریرة اشارت بچیزی دیگر است که گفته شد نه بآن علم بوجود قرائن که مذکور شد و نیز تخصیص ابی هریرة بدان با وجود دیگران از عظماء صحابه و علم فهم ایشان آنرا و حکم کردن بقتل او خالی از بعدی نیست این سخن دیگر است والله اعلم * و عن عبد الله بن مسعود قال یا ایها الناس من علم شیئا فلیقل به * ای مردمان آگاه باشید هر کسی که بداند چیزی را از علوم پس باید که بگوید آنرا * و من لم یعلمه فلیقل الله اعلم * و کسی که نداند آنرا باید که تفویض کند علم آنرا بخدا پس بگوید که خدا داناتر است بدان مانمی دانیم * فان من العلم ان تقول لما لا تعلم * پس بدرستیکه از جملهٔ علم و دانش است این که بگوئی تو مر چیز یرا که نمی دانی * الله اعلم * چه تمییز معلوم از مجهول و دریافت این که نمیتوانم دانست بوعی از علم است و این است معنی آنچه مشهور است که لا ادری نصف العلم * قال الله تعالی لنبیه * گفته است خدای تعالی مر پیغمبر خود را صلی الله علیه وسلم * قل ما اسئلکم علیه من اجر و ما انا من المتکلفین * بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم سوال نمیکنم شما را بر تبلیغ دین و قرآن از هیچ مزدی و نیستم من از تکلف کنندگان که بر بندند بر خود چیز یرا که اهل آن نیستند یعنی هر آنچه مرا می دانند و امر رسانیدن آن میکنند میکویم و میرسانم و هیچ چیز از پیش خود دعوی نمیکنم و بز ور بر خود نمی بندم و بحث و تفتیش از اشیای غامضه که فهم بدان نرسد و دعوی فهم آن کردن و سعی و جلد در داستن آن داخل تکلف است * متفق علیه * منقول است که از عمر بن الخطاب رضی الله عنه از آیهٔ و فاکهة و ابا پرسیدند که معنی اب چیست فکر کرد چون در نیافت فرمود هذا لعمر الله التکلف یعنی معلوم است که نام چیزی از جنس فواکه و مطاعم است اگر بخصوص معلوم نشد حاجت نیست و فکر کردن در دریافت آن تکلف و مالا یعنی است * و عن ابن سیرین * نام او محمد است از کبار تابعین است و یدر او سیرین مکاتب انس بن مالک است در علم رؤیا آیتی بود و چیزهای غرائب از وی در دین باب منقول است * قال ان هذا العلم دین * این علم کتاب و سنت دین است یعنی قوام و ثبات دین بدو است * فانظروا عمن تاخذون دینکم * پس نگاه کنید و به بینید که از چه کس میگیرید دین خود را اشارت است باهتمام و احتیاط در معرفت حال راوی در وثوق و دیانت و حفظ و ورع و سنت تا نباید گرفت از هر که روایت کند خصوصا ارباب غرض از اهل هوی و بدعت که دیانت ندارند و برای ترویج مذهب خود وضع حدیث را نمایند * رواه مسلم * و عن حذیفة * از مشاهیر صحابه است ابو عبد الله کنیت او است و نام پدر او و او را صاحب سر رسول الله صلی الله علیه وسلم گویند و نزد او بود علم منافقان و گفت حدیث کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بهر چه خواهد بود تا روز قیامت از فتن و وقائع رضی الله عنه * قال یا معشر القراء استقیموا * ای گروه قرآن خوانندگان که قرآنرا بر سر زبان دارید یا مراد علما اند که عمل دارند ثابت و راست بایستید و براه راست بروید * لقد سبقتم سبقا بعیدا * پس بتحقیق سابق شدید شما سابق شدنی بسیار سبقتم بصیغهٔ ماضی خطاب معلوم است مر آنکسانرا که دریافته اند اوائل اسلام، صحابهٔ رسول خدا را صلی الله علیه وسلم چه هرگاه ایشان تمسک کنند بکتاب و سنت سبقت کنند و دریابند هر چیز یرا و هر که بعد از ایشان بیاید اگر چه عمل کند مثل عمل ایشان نرسد بانچه رسیده اند ایشان بجهت سابقیت و اسلام و سبقت بصیغهٔ مجهول نیز روایت کرده اند یعنی سبقت کردند شما را و پیش دستی بردند بر شما آنهائیکه متصف بودند و هستند باستقامت و سلوک طریق مستقیم * و ان اخذتم یمینا و شمالا لقد ضللتم ضلالا بعیدا * و اگر میگیرید شما و میروید براه چپ راست راه میگذارید راه راست را مر آینه بتحقیق گمراه شوید گمراهی سخت و میروید در گمراهی راه دور و دراز * رواه البخاری * و عن ابی هریرة * رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تعوذوا بالله من جب الحزن * پناه جوئید بخدا از جب اندوه و جب بضم جیم و تشدید باء موحده بر نیاورده و اطلاق کرده شد در حدیث بر وادی از جهت بودن او مقعر مانند چاه * قالوا * گفتند صحابه * یا رسول الله و ما جب الحزن * و چیست جب حزن و چه مراد است ازان * قال واد فی جهنم * فرمود وادی است در دوزخ که * یتعوذ منه جهنم کل یوم اربع مائة مرة * پناه میجویند ازان دوزخ هر روز چهار صد بار یعنی جنان قبیح و شنیع و موحش است که دوزخ از وی پناه میجویند چه جای دوزخیان و پناه جستن دوزخ کنایت است از غایت شدت و محنت در وی یا مراد حقیقت تعوذ است بزبان، یرد و کار تعالی قادر است که دوزخ را بسخن در آرد چنانکه از ظواهر آیات و احادیث مفهوم میگردد * قیل * گفتند صحابه * یا رسول الله و من یدخلها * و که می در آید آن وادی را * قال القراء المرائون باعمالهم * فرمود می در آیند او را قرآن خوانندگان که ریا کنند گان بعملهای خود و قرا بر عالمان و متعبدان

نیز اطلاق می یابد چه علم از قرآن حاصل میکردد وعبادت بحکم اوامست * رواه الترمذی وکذا ابن ماجة وزاد فیه * وزیادة کرده امست ابن ماجه در حدیث این کلام را که * وان من ابغض القراء الی الله الذین یزورون الامراء * وبدرستیکه ازجملهٔ دشمن داشته شده ترین قرا بسوی خدا آنکسانی اند که ملاقات می کنند وصحبت میدارند امرا را یعنی بجهت طمع دنیاله ازجهت امر معروف ونهی منکر یا بطریق جبر واکراه ودفع شر ازایشان * قال المحاربي يعني الجورة * کفته امست محاربی که ازراویان حدیث امست ونام او عبدالرحمن بن محمد امست روایت میکند ازاعمش ویحیی بن سعید مات سنة خمس وتسعین ومائة مراد بامر اجائران وظالمان اند ونارند کان براه دین وشریعت اعاذنا الله * وعن علي * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم یوشك ان یأتي على الناس زمان * نزدیك امست که بیاید برمردم روزکاری که * لایبقی من الاسلام الا اسمه * باقی نماند از دین مسلمانی مکر نامی وعلم بوی واز عمل اثری نی * ولا یبقی من القرآن الا رسمه * وباقی نماند از قرآن مکر رسم وآئین وی ومراد برسم قرآن تجوید حروف واتقان الفاظ بی تفکر وتدبر در معانی وعمل باوامر ونواهی آن * مساجدهم عامرة * مسجدهای ایشان آبادان است که کردمی آیند در وی نه از برای عبادت وذکر حق ودرس علم چنانکه فرمود * وهی خراب من الهدى * وحال آنکه آن مساجد ویران است از هدایت وعلم وعبادت * علماؤهم شر من تحت ادیم السماء * دانشمندان ایشان بدترین مردم اند که زیر آسمان اند وادیم آسمان روی زمین روی آنها وظاهر آنها * من عندهم تخرج الفتنة * از نزد ایشان بیرون می آید فتنه وبلا وشر در دین باعانت ظالمان وستمکاران * وفیهم تعود * وباز هم در ایشان باز میکردد بمسلط کردانیدن خدای تعالی ظالمانرا بر ایشان چنانکه کفته اند که هر که خلق خدا برا بیازارد تا دل مخلوقی بدست آرد خدای تعالی همان ظالم را بروی برکمارد تا دمار از روزکارش برآرد * رواه البیهقي في شعب الایمان * وعن زیاد بن لبید * صحابی است انصاری بیرون آمد بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمکه وبود با ازنامهاجرت کرد وعامل کردانید او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر حضرموت روایت می کند از وی عوف بن مالك وابو الدرداء مات فی اول ایام معویة * قال ذکر النبي * کفت زیاد بن لبید یاد کرد پیغمبر * صلی الله علیه وسلم شیئا * چیزیرا از فتنه وابتلا * فقال * پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم * ذلك عند اوان ذهاب العلم * وجود آن فتنه وابتلا نزدیك وقت رفتن علم امست از عالم * قلت * کفتم * یا رسول الله وکیف یذهب العلم * وچکونه میرود علم * ونحن نقرأ القرآن * وحال آنکه ما میخوانیم قرآنرا ومیدانیم احکام آنرا * ونقرئه ابناؤنا * ومیخوانانیم قرآن را وبیدانانیم احکام آنرا بپسران خود را * ویقرئه ابناؤنا ابناءهم * ومیخوانانند او را پسران ما پسران خود را * الى یوم القیمة * تا روز قیامت همچنین سلسلهٔ علم میرود * فقال ثکلتك امك زیاد * پس کفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بکرید ترا مادر تو ای زیاد * ان کنت لأراك من افقه رجل بالمدینة * بدرستیکه بودم من هر آینه کمان می بردم ترا داناتر وفهیم تر مردی در مدینه عجب که مقصود از کلام من نفهمیدی وکمان بردی که قرآن وعلم عبارت از مجرد خواندن ودانستن آنست وهر که خواند ودانست عمل کرد وایچنین نیست * اولیس هذه الیهود والنصاری یقرؤن التوریة والانجیل * آیا نیستند این جماعهٔ یهود ونصاری که میخوانند توریت وانجیل را * لایعملون بشیء مما فیهما * عمل نمیکنند بچیزی که سود کند ایشانرا ازانچه در توریت وانجیل است * رواه احمد وابن ماجة وروی الترمذی عنه نحوه وکذا الدارمي عن ابي امامة * روایت کرد این حدیث را باین لفظ که مذکور شد احمد وابن ماجه از زیاد بن لبید وروایت کرد ترمذی هم از زیاد بن لبید مانند آن در معنی متحد ودر لفظ مختلف وهمچنین روایت کرد دارمی مانند آن لیکن از ابی امامه * وعن ابن مسعود قال قال لي رسول الله * کفت ابن مسعود کفت مرا پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم تعلموا العلم وعلموه الناس * بیاموزید علم را وبیاموزانید آنرا مردم را * تعلموا الفرائض وعلموها الناس * بیاموزید فرائض احکام را یا علم فرائض را وبیاموزانید آنرا مردم را * تعلموا القرآن وعلموه الناس * بیاموزید قرآنرا وبیاموزانید آنرا مردم را * فاني امرؤ مقبوض * زیرا که بدرستی من مردی ام که میرانیدنی ام میشوم وقبض کرده میشود روح من وقت تمام شدن کار دین وتبلیغ احکام آن * والعلم سینقبض * وعلم زود باشد که کرفته شده میکردد ودر بعض نسخ سینتقص ازنقصان یعنی کم میکردد * ویظهر الفتن * وپیدا میشوند فتنه ها وابتلاها بکرفته شدن علم وکم شدن از * حتى یختلف اثنان في فریضة * تا آنکه مختلف میشوند دو کس در حکم فرض چه جای سنن ونوافل * لایجدان احدا یفصل بینهما * نمی یابند هیچ یکی را که حکم کند میان آن دو کس وجدا کند حق را از باطل * رواه الدارمي والدارقطني * وعن ابي هریرة *

رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل علم لاينتفع به * حال علمي كه نفع كرفته نمي شود از وي بتعليم * كمثل كنز لاينفق منه في سبيل الله * همچو حال كنجي است كه داده نميشود وصرف كرده نميشود از وي در راه خدا * رواه احمد والدارمي * تمام شد كتاب العلم والحمد لله ودر پي مياييد آنرا *

* كتاب الطهارة * طهارت در لغت بمعني نظافت وپاكي است ضد نجاست وطهور بضم طا مصدر است وبفتح طا هم بمعني مصدر آمده وهم بمعني آنچه تطهير كرده شود بوي چنانكه آب وخاك وبمعني مطهر نيز آيد ودر توجيه اين خفاي همست درشرح آن راذكر كرده ايم ودر اصطلاح فقها عبارت است از نظافت از نجاست حكمي كه آنرا حدث كويند واز نجاست حقيقي كه آنرا خبث خوانند ووضو بضم واو بمعني مصدر وبفتح بمعني آب كه بدان وضو كرده شود مشهور اينست وتحقيق آنست كه بفتح بمعني مصدر نيز آيد كذا قيل *

* الفصل الاول * عن ابي مالك الاشعري * صحابي مشهور است عم ابو موسى اشعري رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الطهور شطر الايمان * طهارت نيمهٔ ايمانست اين مبالغه است در بيان زيادتي اجر طهارت كه بمرتبه ايست كه بنصف اجر ايمان ميرسد يا بمناسبت آن نصف ايمان خوانند كه ايمان مي پوشد كناهانرا كه پيشتر ازان كرده همچنين وضو مي پوشد كناهانرا وليكن ايمان مي پوشد صغائر وكبائر را ووضو نمي پوشد مكر صغائر راپس در مرتبه نصف ايمان باشد يا بجهت آنكه ايمان تطهير ميكند باطن را ووضو پاك ميكرداند ظاهررا وبعض كفته اند كه مراد بايمان نماز است چنانكه در كريمهٔ وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ مراد داشته اند وچون نماز بي آن درست نيست كويا جزو اراست مبالغة واكر بيشتر مبالغه واد عا كنند نصف آن اعتبار كنند كويا همه اركان وشرائط نصفي است ووضو نصفي ديكر وبعضي از محققين در تاويل اين حديث كفته اند كه ايمان موجب تخليه از رذائل وتحليه بفضائل است ومراد بطهور اينجا تخليه است واين همه برتقديري است كه مراد بشطر معني نصف باشد چنانكه اكثر واشهر استعمالات او است واكر بمعني جزو باشد يعني پارهٔ ايست از ايمان برين تقدير احتياج باين توجيهات ندارد وليكن اين نيز مبالغه است كويا كه داخل است در حقيقت ايمان * والحمد لله يملأ الميزان * والحمد لله پر مي كند ترازوي اعمال را يعني هر كه يكبار الحمد لله بكويد چندان ثواب يابد كه ميزانرا پر سازد * وسبحان الله والحمد لله تملأن او تملأ ما بين السموات والارض * واين دو كلمه پر ميكند تمام مسافت را كه ميان آسمانها وزمين است واو تملأ شك راوي است كه تملأن كفت بلفظ تثنيه يا تملأ كفت بلفظ مفرد وبر هر تقدير بر بناي فوقانيه و يائي تحتانيه مفرد وآمده ولفظ تثنيه ظاهر است كه دو كلمه اند ومفرد باعتبار مجموع وجمله بهر واحد ووجهش آنست كه سبحان الله اعتراف است به تنزيه وتقديس وي تعالى وآن شامل است آسمان وزمين را وهرچه درآنها است چه هر ذره كواهي ميدهد ودلالت دارد بر پاكي ذات وصفات وي تعالى وتقدس از وصمت زوال ونقصان والحمد لله اقرار است بكمالات او ونعمتها كه بيرون است از شمار وپيدا است بدان عالم ودال است بران وشك نيست كه اكر اين كلمات بحقائق خود صادر كردد از قائل آن موجب ميكردد شهود ذات وصفات واسماي الهي را كه افراد عالم مظاهر او است وپر ميكند ثواب آن آنرا اما مجرد الفاظ وحروف واصوات آن مرتبه ندارد وباوجود آن فضل خدا واسع است وي تعالى اندك پذيرو بسيار بخش است وباين بيان ظاهر شد كه اكر كويند پر ميكند زمين وآسمانرا وهرچه در زمين وآسمان است يا پر ميكند تمام عالم را درست آيد وليكن چون مابين آسمان وزمين امري مبين ومكشوف است ذكر كرد آنرا وتوانند كه كنايت باشد از تمام عالم والله اعلم * والصلوة نور * ونماز روشن كنندهٔ دل است بشهود حق وظهور ومعارف وياروشن كنندهٔ روي بظهور سيماي صلاح ونور عبادت يارا نماينده است بطريق حق وصواب وبازدارنده از ظلمت باطل وخطا چنانچه در قرآن مجيد فرمود اِنَّ الصَّلٰوةَ تَنْهٰى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ يا سبب ظهور نور او است روز قيامت كه روان ميكردد پيش روي وجانب راست مؤمنان مصلي چنانكه فرمود نورهم يسعى بين ايديهم وبايمانهم * والصدقة برهان * ومال بدرويش دادن لوجه الله نه بروي وريا دليل وحجت قوي است برصدق دعوي ايمان ومحبت پروردكار تعالى يا حجت است مرطالب اجررا زيرا كه آن قرضي است كه داده است مرخداوند تعالى را * والصبر ضياء * وشكيبائي نمودن از معصيت خداي ويابر جاي بودن درطاعت وي تعالى ياشكيبائي كردن بر بلايا ومصائب روشنائي كامل ونور تام است چه ضيا اتم واكمل از نور بود ولهذا در قرآن مجيد آفتاب راضيا خوانده وماه را نور آنجا كه فرموده وَجَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا ور وشني آفتاب اتم واكمل است از نور مهتاب وشك نيست كه مدار كار وبار دين بتمام برصبر است وتمامهٔ طاعات وعبادات از اقسام صبر اند ومحتمل است

كه مراد بصبر در ينجاصوم باشد بقرينهٔ ذكر صلوة وصدقه چنانكه در كريمهٔ وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلٰوةِ مراد داشته اند * والقرآن حجة لك اوعليك * وقرآن دليل است برسود تو ومدد كنندهٔ مر ترا اگر عمل كردى بوى ونگاهداشتي حق او را ويابر زيان تو وخصومت كنندهٔ بر تو اگر عمل نكردى وحق نگاه نداشتي * كل الناس يغدو * همه آدميان بامداد ميكنند هريك از ايشان وغدوه بضم بامداد يا ازطلوع فجر تا برآمدن آفتاب * فبائع نفسه * پس فروشندهٔ وصرف كنندهٔ است ذات خود را در كارى كه متوجه است بآن * فمعتقها اوموبقها * پس آزاد كنندهٔ است نفس را ازعذاب خداى تعالى يا هلاك كردانندهٔ ومهيا كردانندهٔ است او را از براى عذاب يعني چون روز شد آدمي بكارى متوجه وروى آورندهٔ است اگر دران كار آخرت را بدنيا خريد وترجيح نمود خلاص كرد نفس خود را ازعذاب آخرت واگر دنيا را بآخرت خريد وترجيح نمود هلاك شد وخود را در ورطهٔ عذاب افكند * بيت * بل نياتواني كه عقبى خرى * بشتر جان من ورنه حسرت برى * رواه مسلم وفي رواية * ودر روايتي ازمسلم اين زياده آمده است كه * ولا اله الا الله والله اكبر تملأن مابين السماء والارض * اينچنين گفته است صاحب مصابيح ومؤلف ميگويد * لم اجد هذه الرواية في الصحيحين * من نيافته ام اين روايت را در صحيح مسلم ودر صحيح بخاري نيز * ولا في كتاب الحميدي * ونه در كتاب حميدي كه جامع است ميان صحيحين * ولا في الجامع * ونه در جامع الاصول كه احاديث صحاح سته را جمع كرده * ولكن ذكر مالك في الموطا ورواه الدارمي * وليكن ذكر كرده است اين روايت را دارمي * بدل سبحان الله والحمد لله * يعني مسلم سبحان الله والحمد لله تملأن مابين السماوات والارض گفته ودارمي بجاى آن لا اله الا الله والله اكبر تملأن مابين السماء والارض گفته پس ذكر كردن صاحب مصابيح اين روايت را در فصل اول درست نباشد * وعن ابي هريرة * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الا ادلكم على مايمحو الله به الخطايا ويرفع به الدرجات * ايا اه ننمايم شما را بر عملهاى كه محو مي كند خداى تعالى بسبب آن عملها گناهان را وبلند ميكرداند بسبب آنها پايهاى عمل كنندگان را محو در اصل عبودن وپاك كردن چيز را چنانكه اثر ونشان آن نماند ومراد بمحو گناهان آمرزيدن وبخشيدن آنها است يا عبودن وستردن آنها از ديوان اعمال واتفاق است علما را كه مراد گناهان صغيره است * قالوا بلى * گفتند صحابه بلى راه بنما ما را بآن عملها * يارسول الله قال * فرمود آن عملها اينست * اسباغ الوضوء على المكاره * بتمام وكمال كردن وضو ورسانيدن آبها را در هرجاى كه مي بايد رسانيد درهنگام مشقت وناخوش آمدن آب چنانكه در حالت بيمارى وسختي هوا مثلا * وكثرة الخطى الى المساجد * وبسيارى گامها در رفتن سوى مسجد ها چنانكه مسجد از خانه دور باشد وتواند كه مراد رفتن بوقار وآهستگي باشد كه سبب بسيارى گامها است * وانتظار الصلوة بعد الصلوة * وچشم در راه داشتن نماز را بعد از نماز يعني نماز وقت بگزارد ونماز آينده را انتظار برد وبنشيند در مسجد واگر برآيد دلش بدان آويخته باشد * فذلكم الرباط * پس اينست رباط حقيقي كه آنرا رباط توان خواند واصل رباط نگاهداشتن هر حد اسلام در مقابل دشمنان دين تا در نيايند ونشمتن مسلمانان دران وبر بستن اسپان ودلهاى خود را دران پس اين منتظر نشستن براى نماز در مسجد منابهٔ نشستن در هر حد است در مقابل شيطان ولشكر او است تا دخل نكنند وتواند كه اشارت بتمامهٔ اعمال ثلثه باشد كه مذكور شد زيرا كه اينها مي بندند راهاى درآمد شيطان را بر نفس ومغلوب ميكردانند هواى نفس را * وفي حديث مالك بن انس * ودر حديث امام مالك اينچنين آمده كه * فذلكم الرباط فذلكم الرباط ردد مرتين * مكرر كردانيد اين لفظ را دوبار بجهت تقرير وتاكيد * رواه مسلم وفي رواية الترمذي ثلثا * ودر روايت ترمذى سه بار مكرر كردانيد واين اعتراض است بر صاحب مصابيح كه در فصل اول آورده سه بار مكرر كردانيد وصحيح آنست كه مسلم اين حديث را از مالك كه آورده دو بار مكرر كردانيد واز غير مالك خود اصلا مكرر نيست * وعن عثمان * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من توضأ فاحسن الوضوء * كسى كه وضو كند پس نيك كند وضو را يعني بر عايت سنن وآداب آن * خرجت خطاياه من جسده * مي برآيند گناهان او از تمامهٔ تن او * حتى تخرج من تحت اظفاره * تا آنكه مي برايند گناهان از زير ناخنان او ومبالغه است در حصول طهارت * متفق عليه * وعن ابي هريرة * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا توضأ العبد المسلم * چون وضو مي كند بندهٔ مسلمان * او المؤمن * شك راوى است * فغسل وجهه * پس ميشويد روى خود را * خرج من وجهه كل خطيئة نظر اليها بعينيه * بيرون مي آيد از روى او هر گناه كه نظر كرده است بسوى آن گناه بهر دو چشم خود يعني گناه چشم * مع الماء * همراه آب او * او مع آخر قطر الماء *

يا كفت بيرون مي آيند با آخر قطرة از قطرهاى آب اگرچه در روى جز از چشم نيز كناهان واقع ميشوند اما چون عمدة كناهان
واكثر آن بچشم است تخصيص بآن كرد * فاذا غسل يديه خرج من يديه كل خطيئة كان بطشتهما يداه مع الماء او مع آخر قطر الماء *
پس چون ميشويد مرد دست را بيرون مي آيد هر كناهى كه ميكرفت آن كناه را مرد دست او يعني كناهى كه بدست كرد
همراه آب يا همراه آخر قطرة از قطرهاى آب * فاذا غسل رجليه خرج كل خطيئة مشتها رجلاه مع الماء او مع آخر قطر الماء * پس چون
ميشويد مرد پاى خود را بيرون مي آيد هر كناهى كه رفته است بسوى آن مرد پاى او با آب يا با آخر قطرهاى آب * حتى يخرج نقيا
من الذنوب * تا آنكه بيرون مي آيد از جاى وضو پاك از كناهان يعني صغيره * رواه مسلم * وعن عثمان * رضي الله عنه * قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من امرئ مسلم تحضره صلوة مكتوبة * نيست هيچ مردى مسلمان كه حاضر ميشود او را وقت درميرسد وقت
نماز فرض * فيحسن وضوءها * پس نيك ميكند وضوى نماز را بر عادت حسن وآداب آن * وخشوعها * ونيك ميكند خشوع وخضوع
نماز را زيرا كه اين شامل رعايت آداب ظاهر وباطن است چنانكه در دل ترسان باشد ونظر بر جايكاه دارد وتمامة همت وحضور بران دارد
وبجز آن مشغول نباشد وببدن وجامه ورويش بازى نكند وبپيچ وراست روى نكرداند وچشم نه بندد در بعض بجهت تحصيل حضور
در چشم بستن رخصت كرده اند وبهتر آنست كه در نماز فرض از ان احتراز كند ودر تفسير قول حق سبحانه والذين هم في صلوتهم
خاشعون كفته اند كه خائف ومتذلل باشند ونظر را بر سجده كاه لازم دارند آورده اند كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم در نماز نظر بجانب
آسمان ميداشت وانتظار وحي مي برد چون اين آيت نازل شد بينداخت نظر را بجانب سجده كاه وروايت است كه آنحضرت صلى الله
عليه وسلم مردى را ديد كه در نماز بريش بازى ميكرد فرمود اكر خشوع ميكرد دل وى هر آينه خشوع ميكرد اعضاى او وبعض كفته اند كه
در قيام نظر بسجده كاه دارد ودر ركوع بر پشت پاى ودر سجده بجانب بينى ودر قعود بر كنار * وركوعها * وتيك كند ركوع نماز را
تخصيص بركوع كرد وسجود ذكر نكرد زيرا كه ركوع مقدمة سجود است ونيز ركوع سخت تر است كه مصلي خود را كرفته استاده است
بخلاف سجده كه بر زمين افتاده است ونيز ركوع خاصة نماز مسلمانان است ودر نماز يهود ونصارى ركوع نباشد * الا كانت كفارة لما قبلها
من الذنوب * هيچ كس نكند وضو ونماز را باين صفت وهيئت مكر آنكه بشكند باين صفت اين نماز پوشنده * ومحو كنند مر چيزى را كه
پيش ازين كرده است از كناهان * مالم يوت كبيرة * مادام كه بوجود نيارد وند هد مصلي كناه كبيره را از ذات خود ودر بعض نسخ ما لم يأت نوشته
يعني نكند كناه كبيره را واين روايت بحسب معني ظاهر تر است وازل بحسب روايت قويتر ومقصود آنست كه وضو ونماز كفارت ميكند
كناهان صغيره را نه كبيره را * وذلك الدهر كله * واين كفارت بودن نماز كناهان را هميشه است تخصيص بزمني دون زمني ندارد * رواه
مسلم * وعنه انه توضأ * وهم از عثمان رضي الله عنه روايت است كه وى وضو كرد * فافرغ على يديه ثلثا * پس ريخت آب بر هر دو دست خود
سه بار * ثم تمضمض واستنثر * پستر آب در دهن كرد ودر بيني كرد وبفشاند بيني را استنثارها ى متلئه بيني افشاندن بعد از آب كردن
در وى كه آنرا استنشاق كويند پس ذكر استنثار متضمن ذكر استنشاق نيز باشد * ثم غسل وجهه ثلثا * پستر بشست روى خود را سه بار
* ثم غسل يده اليسرى الى المرفق ثلثا * پستر بشست دست را ست خود را تا آرنج سه بار * ثم غسل يده اليسرى الى المرفق ثلثا * پستر
بشست دست چپ خود را تا آرنج سه بار * ثم مسح برأسه * پستر مسح كرد بسر خود ومسح كردانيدن دست تر بر سر * ثم غسل رجله اليمنى ثلثا *
پستر بشست پاى را ست خود را سه بار * ثم اليسرى ثلثا * پستر بشست پاى چپ خود را سه بار وتحقيق اين افعال در باب سنن الوضو نيايد
* ثم قال رايت رسول الله * پستر كفت عثمان ديدم پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم توضأ نحو وضوئي هذا * وضو كرد مانند
وضو من كه اينست * ثم قال من توضأ وضوئي هذا * پس تر فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم كسى كه وضو بكند مانند وضوى من كه اينست
* ثم يصلي ركعتين * پستر بكزارد دو ركعت نماز بعد از وضو اقل اينست واكر بيشتر كند امست فاضل تر باشد * لا يحدث نفسه فيهما بشئ *
در حال كه حكايت نميكند نفس خود را در ين دو ركعت بچيزى از حكايات دنيا واكر خواطر عارض كردد آنرا دفع كند وقرار نكيرد از حضور
باز ندارد زيان ندارد وبعض كفته اند كه مراد بعدم تحديث نفس اخلاص وعدم تعجب مراد است والله اعلم * غفر له ما تقدم من ذنبه *
آمرزيده ميشود مر آنكس را آنچه پيش كذشته است از كناهان او واين حديث دلالت دارد بر استحباب نماز بعد از وضو واكر فرض بكزارد

یاسنت را تبه نیز کفایت است و نیت این نماز تحیة الوضو یا شکر وضو چیزی نیست مطلق نماز را نیت کند اما در در آمدن مسجد نیت تحیة المسجد بکند زیرا که تحیت بمعنی تعظیم و سلام دادن است پس تحیة الوضو معنی ندارد اما مسجد بملاحظهٔ عظمت و مشاهدهٔ روحانیت وی اگر قصد تعظیم کند و بروی سلام دهد جای آنست و نماز اصل و مقصود لذاته است و وضو فرع و طفیل وی وضو برای نماز است نه نماز برای وضو پس سکر وضو بنا زمناسب نباشد کذا قال الغزالي * متفق علیه ولفظه للبخاری * وعن عقبة بن عامر * بضم عین وسکون قاف صحابي است والي بود بر مصر از جانب معویه بعد از برادر او عتبة بن ابي سفیان بعد ازان عزل کرد و بمصر مرد سنهٔ ثمان وخمسین روایت کرده انداز وی جابر و ابن عباس وخلقی کثیر از تابعین کذا في جامع الاصول و در کاشف گفته صحابي کبیر امیر شریف فصیح مقری قرظی شاعر والي کرده شد غزای بحر را و مرد بمصر * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مسلم یتوضأ * نیست هیچ مسلمان که وضو سازد * فیحسن وضوءه * پس نیک سازد وضوی خود را * ثم یقوم فیصلي رکعتین * بسترد ایستد پس بگزارد دو رکعت * مقبل علیهما بقلبه ووجهه * در حالیکه وی پیش آینده وتوجه نمایند باسب بران در رکعت بدل خود و روی خود یعني بظاهر و باطن خود و در روایتي مقبلا بنصب آمده واین بحسب اعراب ظاهر تر است * الا وجبت له الجنة * مگر واجب کردد مر او را بفضل آلهي تعالی بهشت * رواه مسلم * وعن عمر بن الخطاب * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما منکم من احد یتوضأ * نیست از شما هیچیکی که وضو کند * فیبلغ او فیسبغ الوضوء * پس بنهایت برساند یا اتمام واکمال کند وضو را او از نیک راوی است * ثم یقول * پستر بکوید * اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله وفي روایة * ودر روایتی اینچنین آمده که بکوید * اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله الا فتحت له ابواب الجنة الثمانیة * مگر آنکه کشاده شود مر او را درهای بهشت که هشت در است * یدخل من ایها شاء * در آید از هر در ازین درها که خواهد اینجا نسخهٔ بهشتها را یکی اعتبار کرد وهر یکی ازانها را در کفت وکاهی هر کدام را بهشت خوانند و باین حساب هشت بهشت کویند فافهم * هکذا رواه مسلم في صحیحه * همچنین روایت کرد این حدیث را مسلم در صحیح خود * والحمید ما في افراد مسلم * همچنین روایت کرد آنرا حمیدی در کتاب جمع بین الصحیحین در احادیث که تنها مسلم راست * وکذا * وهمچنین روایت کرد * ابن الاثیر في جامع الاصول وذکر الشیخ محي الدین النووی في آخر حدیث مسلم علی ما رویناه * وذکر کرده است امام نووی در شرح صحیح مسلم در آخر حدیث مسلم بر وجهی که ما روایت کردیم این عبارت را که * وزاد الترمذی * وزیاده کرده است بر شهادتین ترمذی این دعا را * اللهم اجعلني من التوابین واجعلني من المتطهرین والحدیث الذی رواه محي السنة في الصحاح * وحدیثی که روایت کرده است آنرا صاحب مصابیح در صحاح وآن حدیث اینست که * من توضأ فاحسن الوضوء الی آخره * وآخرش اینست ثم قال اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله اللهم اجعلني من التوابین واجعلني من المتطهرین * رواه الترمذی في جامعه بعینه الا کلمة اشهد قبل ان محمدا * روایت کرده است آنرا ترمذی در جامع خود بعینه مگر کلمهٔ اشهد که پیش از کلمهٔ ان محمدا که آنرا صاحب مصابیح ذکر کرده است و ترمذی ذکر نکرده واین اعتراض است از مؤلف بر صاحب مصابیح که این حدیث که در صحاح آورده در صحیحین نیست بلکه در جامع ترمذی است وآنرا در حسان مي یابد آورد وبدانکه جزری در حصن حصین بر مزابن ماجه وابن ابي شیبه وابن ابي السني در شهادتین نلث مرات نیز ذکر کرده وانسائي واز حاکم در مستدرک این نیز آورده که سبحانك اللهم وبحمدك اشهد ان لا اله الا انت استغفرك واتوب الیك * وعن ابي هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان امتي یدعون یوم القیمة غرا محجلین من آثار الوضوء * بدرستیکه امت من خوانده میشوند در محشر یا بسوی بهشت یا نام کرده میشوند روز قیامت غر محجل از آثار وضو و غر بضم غین وتشدید را جمع اغر سفید و روشن از هر چیز وغرهٔ سفیدی را کویند که در پیشانی اسپ میباشد ومحجل بضم میم وفتح جیم مشدده اسپی که هر چهار دست و پا او سفید باشد واین امت را در روز قیامت روی و دست و پا همه سفید و روشن و نورانی و تابان باشند پس تشبیه کرد آنرا بغر محجل * فمن استطاع منکم ان یطیل غرته فلیفعل * پس کسی که میتواند از شما که دراز کند غرهٔ خود را باید که بکند که موجب زیادت فضل و کرامت است وذکر تحجیل نکرد زیرا که مرد و لازم یکدیکر اند و نیز بیشتر مردم در شستن روی واسباغ آن تقصیر دارند بخلاف غسل اقدام که عادت بر بسیار آب ریختن است دران والله اعلم و اطالت غره بآن باشد که از فوق جبهه تا بایان ذقن و از کوش تا کوش دیکر بمبالغه بشوید

واطالت تحجيل با آنكه پايها تا بالاى پاشنه بشويد ازاينجا معلوم شود كه غرة در متوضي مخصوص بجبهه نبود بلكه شامل تمام روى باشد ولهذا اتعسبر كردطيبي اغر را بابيض الوجه والله اعلم * متفق عليه * وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تبلغ الحلية من المؤمن حيث يبلغ الوضوء * ميرسد سيما ونشان وضو در دست وپا متوضي كه تحجيل عبارت ازان است تا آنجا كه ميرسد آب وضو وبعضي از حليه زيور مراد داشته اند كه بهشتيان را در دست وپا خواهد بود ورد كرده شده است اين وجه با آنكه حليه بكسر حا وسكون لام بمعني سيما وهيئت است را نيچه بمعني زيور است حلي بفتح حا وسكون لام وبضم حا وسكون لام وتشديد يا است وجواب داده است كه ميتوان از حليه حلي مراد داشت اگرچه بمجاز بود * رواه مسلم *

* الفصل الثاني * عن ثوبان * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم استقيموا * استقامت ورزيد براعمال وبر راه راست رويد ومبل بچپ وراست نكنيد وهميشه ملازم طريق مستقيم باشيد وچون اين امور بر دور غايت صعوبت فرمود * ولن تحصوا * وهرگز طاقت نداريد كه استقامت ورزيد وحصول آن بر وجه تمام وكمال ممكن نيست مگر سيد انبيا وخلاصة اصفيا را صلى الله عليه وسلم وبعضي از اكمل اولياء ابرار بقدر واندازة مناسبت ومجاذات بحقيقت آن حضرت صلى الله عليه وسلم وذلك اعز من الكبريت الاحمر * تنبيه * اينجا سخني است مشهور ميان مردم در قول آنحضرت صلى الله عليه وسلم كه فرمود شيبتني سورة هود پرسيدند مرا سورة هود وگفته اند كه اين اشارت است با مرفا مستقيم كه شدت وعظمت آن آنحضرت صلى الله عليه وسلم را در غم وحزن انداخت وپير ساخت وكاتب حروف گويد عفا الله عنه كه غم وحزن آن آنحضرت را صلى الله عليه وسلم درين امر بجهت امت بود كه فرمود ومن تاب معك ولهذا اتخصيص بسورة هود كرد والا اين امر در سورة شورى نيز آمده ودر انجا مذكرا مت نيست والحق چنين مي بايد وخود آنحضرت صلى الله عليه وسلم عين استقامت ومحض سلامت است كه توهم ميل واعوجاج در انجا صورت ندارد ما زاغ البصر وما طغى فافهم اللهم صل وسلم عليه وچون حكم كرد بعدم طاقت بر استقامت وايماء حق اورد در جميع افعال واحوال تنبيه كرد بر انچه عمدة وخلاصة عبادات است كه اگر در وى استقامت ورزند ورعايت بايستند تدارك وتلافي همه تقصيرات كرده باشند وآن نماز است پس فرمود * واعلموا ان خير اعمالكم الصلوة * وبدانيد كه بهترين ومقرب ترين عملهاى شما نماز است پس نگاهداريد شروط آنرا ورعايت كنيد آداب آنرا وادا كنيد حقوق آنرا پس ازان اشارت فرمود بمقدمة آن كه آنرا نصف ايمان گفته وآن وضو وطهارت است وگفته * ولا يحافظ على الوضوء الا مؤمن * ومحافظت نكند واحتياط نورزد بر رعايت سنن وآداب وضو مگر كسى كه ايمان كامل دارد وبجد است كه نماز را بر وجه كمال ادا كند * رواه مالك واحمد وابن ماجة والدارمي * وعن ابن عمر * رضي الله عنهما * قال قال رسول الله صلى الله من توضا على طهر كتب له عشر حسنات * كسى كه وضو سازد بر طهارت نوشته شود براى وى ده نيكي ظاهرا مراد آن خواهد بود كه مرا ى جزاى كه متعين است بر فعل زيادة بران ده حسنة نيز ميبويسند يا مراد آنست كه ده وضو مينويسند هر يكى بده يا ازبراى آن گفت كه توهم كرده نشود كه وضو بر وضوعبت وضائع است بلكه بر وى نيز ثواب موعود بر حسنات مترتب است وگفته اند كه اين مقيد است با آنكه ميان آن دو وضو نمازى گزارده باشد فرض يا نفل وبعض مكروه داشته اند وضو بر وضو اگر نمازى نگزارد بعد از وضوى اول * رواه الترمذي *

* الفصل الثالث * عن جابر * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مفتاح الجنة الصلوة * كليد بهشت ومقدمه در آمدن آن نماز است چنانكه در بى كليد كشاده نميشود در بهشت نيز بى نماز در آورده نميشود واين مبالغه وتاكيد است در محافظت بر نماز كويا نماز در حكم ايمان است كه بى آن در آمدن در بهشت ميسر نبود ولهذا تعبير از وى بايمان كرده الى چنانكه گذشت * ومفتاح الصلوة الطهور * وكليد نماز ومقدمة او طهارت است پس طهارت مقدمه در آمدن بهشت باشد * رواه احمد * وعن شيبب * بفتح شين معجمه وكسر باى موحده * بن ابي روح * بفتح راء وسكون واو ودر نسخ مشكوة صحيحين واقع شده است بتوسط لفظ ابن ميان شيبب وابي روح ودر بعض كتب ديكر نيز همچنين است وليكن در اكثر كتب اسماء الرجال ابي روح را كنيت شيبب نداشته اند ونام پدرش نعيم گفته اند بضم نون بر هر تقدير شيبب بر وزن حبيب روايت ميكند * عن رجل من اصحاب رسول الله * از مردى از ياران پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ان رسول الله * كه پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم صلى صلوة الصبح * كزارد نماز بامداد را * فقرأ الروم * يعنى خواند سورة روم را * فالتبس عليه * پس مشتبه شد قرأت بر وى والتباس پوشيده شدن كار بر كسى * فلما صلى * پس چون نماز

بگزارد وفارغ شد از ان * قال * فرمود * بامايان اقوام يصلون معنا * چيست حال قومهاى كه نماز ميگزارند باما * لا يحسنون الطهور * نيك نميكنند طهارت را ورعايت نميكنند سنن وآداب آنرا * وانما يلبس علينا القرآن اولئك * ونوشيد نميكردانند برما قرآنرا مگر ايشان واينجا محل عبرت وتذكاراست مرعاقل راد رتاثير صحبت كه سيد رسل صلوات الله وسلامه عليه بآن مرتبه وجلالت شان درحالت قراءت قرآن در نماز كه اعظم حالات واقرب اوقات اواست درقرب حضرت رب العالمين ازصحبت يكى ازاحاد امت بترك سنن وبعض آداب وضوكه نه عبادت مقصوده لذاته است متاثر كردد چه جاى ديكران كه بمصاحبت ومخالطت اهل فسق وبدعت كرفتار باشند وشب وروز بايشان باشند * رواه النسائي * وعن رجل من بني سليم قال عد من رسول الله * روايت است ازمردى ازبني سليم بضم سين وفتح لام كه نام قبيله ايست كفت شمرد اين كلمات راكه مذكور ميشوند پيغمبرخدا * صلى الله عليه وسلم في يدى اوفي يدة * درست من يادرد ست خودشك راوى است يعني كرفت انكشتان مرا يا انكشتان خود راوعقد كرد آنهارا بركفدست پنج بار بعد دادين پنج كلمه * قال * كفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم * التسبيح نصف الميزان * سبحان الله كفتن نصف ميزان است * والحمد لله يملأوه * والحمد لله كفتن برميكند ميزان رابمغفرت سبحان الله يا الحمد لله تنها برميكند ميزانرا زيراكه متضمن سلب نقائص واثبات كمالات است وسبحان الله تنها بر تنزيه ازنقائص دلالت دارد واين معني موافق تراست بحديثى كه دراول باب كذشت كه فرمود الحمد لله يملأ الميزان * والتكبير يملأ مابين السماء والارض * والله اكبر كفتن برميكند مسافتى راكه ميان آسمان وزمين است * والصوم نصف الصبر * وروزه نصف صبراست وجهش آن ميتواند بود كه ايمان تمام صبر است برطاعات وازمعاصي وروزه قامع تراست شهوات نفس راكه باعث اند برمعاصي پس نصف ايمان باشد ودربعض حواشي نوشته كه روزه رانصف صبر خواندن باعتبار شب وروز ودرروزه صبردرروزاست پس نصف صبر باشد * والطهور نصف الايمان * وطهارت نصف ايمانست توجيه اين دو حديث اول ازباب كذشت * رواه الترمذى وقال هذا حديث حسن * وعن عبد الله الصنابحي * بضم صاد وتخفيف نون وكسر موحده وحاى مهمله منسوب بصنابح بن زاهر بطني ازمراد رابو عبد الله نيز كفته اند وبعض كفته اند عبد الله صنابحي صحابيست وابو عبد الله صنابحي تابعي * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا توضأ العبد المؤمن فمضمض * چون وضوسازد بندة مسلمان پس آب دردهن ميكند * خرجت الخطايا من فيه * بيرون مي آيند كناهان ازدهن وى * واذا استنثر خرجت الخطايا من انفه * وچون بيني مى افشاند بعد ازآب كردن دروى ببرون مى آيند كناهان ازبيني وى * واذا غسل وجهه خرجت الخطايا من وجهه * وچون ميشويد روى خود را بيرون مي آيند كناهان ازروى وى * حتى تخرج من تحت اشفار عينيه * تا آنكه بيرون مى آيند ازز يربيخ جاى روئيدن موى در پلك چشم * فاذا غسل يديه خرجت الخطايا من يديه * پس چون ميشويد هردودست خود رابيرون مى آيند كناهان ازهردودست وى * حتى تخرج من تحت اظفار يديه * تا آنكه بيرون مى آيند ازز يرناخنان هردودست وى * فاذا مسح برأسه خرجت الخطايا من رأسه حتى تخرج من اذنيه * پس چون مسح ميكند بسرخود بيرون مى آيند كناهان ازسروى تا آنكه بيرون مى آيند كناهان ازهردوكوش وى ازينجا معلوم ميشود كه كوشها داخل سراست چنانكه مذهب حنفي است ولهذا براى مسح كوش آب جدا نميكيرند بلكه بهمان آب كه براى مسح سر كرفته اند بكوش نيز مسح ميكنند چنانكه بيايد * فاذا غسل رجليه خرجت الخطايا من رجليه حتى تخرج من تحت اظفار رجليه * پس چون ميشويد هردوپاى خود رابيرون مى آيند كناهان ازهردوپاى وى تا آنكه بيرون مى آيند ازز يرناخنان هردوپاى وى پس بوضوازمه كناهان پاك مى شود * ثم كان مشيه الى المسجد وصلوته نافلة له * پس ميباشد رفتن اوبسوى مسجد ونماز كزاردن اوزيادتي بر پاك شدن ازكناهان ومبكردد سبب رفع درجات ونافله بمعني زيادتي آيد چنانكه نماز زيادت برفرض رانفل كويند وولد ولد رانافله خوانند وتهجد رابراى آنحضرت نافله خوانند كه زيادة بروى فرض بود * رواه مالك والنسائي * وعن ابي هريرة * رضي الله عنه * ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اتى المقبرة * روايت است ازابي هريره كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم آمد كورستان مدينه راكه نامش بقيع است تا زيارت كند وآمرزش خواهد اهل آن مقبره را ومقبره بفتح ميم ومثلثة الباء وبكسر وبضم ميم وفتح باء نيز آمده * فقال * پس فرمود آن حضرت صلى الله عليه وسلم * السلام عليكم دار قوم مؤمنين * سلام برشما باد اى اهل سراى كروه مسلمانان * وانا ان شاء الله بكم لاحقون * وبدرستيكه

ما اگر خدا خواسته است بشمار سنده وشمارا دريابند كانيم وكلمة ان شاء الله براى اظهار رغبت و تبرك بذكر خدا عز وجل وتحسين كلام است نه براى شك وتردد چه رسيدن موت ولحوق باموات يقيني است وبعد از انكه آنحضرت صلى الله عليه وسلم ذكر سابقان كردو ايشانرا تصور نمود تقريبا ذكر لاحقان كه بعد ازين بيايند نيز كرد از براى اظهار شرف وكرامت ومحبت وفرمود * رددت انا ثم رأينا * اخواننا * درست ميدارم وآرزو ميبرم كه كاش من وكسانى كه بامن اند ميديدم برادران خود را يعني آنها كه بعد ازين بيايند * قالوا ولسنا اخوانك * گفتند صحابه كه باآن حضرت صلى الله عليه بودند ايا برادر ميخواني آنهارا ومانيستيم برادران تو * يارسول الله قال انتم اصحابي * فرمود شما مصاحبان من ويارانى من ورفيقانيد واخوان ما آنكسانى اند كه در عالم خارج نيامده اند هنوز بعد ازان مژالى ديگر كردند كه بيشك تر افراد اى قيامت امت خود را يابند شناخت ودريافت تا شفاعت كني وامداد واعانت نمائي ايشانرا * فقالوا * پس گفتند صحابه * كيف تعرف من لم يأت بعد من امتك * چگونه مي شناسي كسى را كه بوجود نيامده است از امت تو وند يده توايشانرا * يارسول الله فقال * پس گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم * ارأيت لو ان رجلا له خيل غر محجلة * خبر دهيد مرا كه اگر ثابت شود كه مردى است كه مر او را اسپانند سفيد روى وسفيد دست وپا * بين ظهري خيل دهم بهم * ميان اسپان دگر سياه خالص يك رنگ از مزدم ديگر * الا يعرف خيله * آيا نمي شناسد آنمرد اسپان خود را كه سفيد روى سفيد دست وپا اند درميان اسپان ديگر كه سياه يكرنگ اند * قالوا بلى * گفتند آرى مى شناسد * يارسول الله قال * فرمود * فانهم يأتون غرا محجلين من الوضوء * پس امتان من مي آيند يعني در عرصات قيامت از آثار وضو مثل اسپان سفيد روى سفيد دست وپا ومي شناسم ايشان را باين علامت ووضو بضم واو وفتح آن هر دو روايت است بعداران بشارت داد امت مرحومة خود را وفرمود * وانا فرطهم على الحوض * ومن مبقت كنند وپيش رونده ام ايشان را تا كار وبار مغفرت ذنوب ورفع درجات ايشانرا زود تر كنم اعزت ساخته گردانم وفرط بفتحتين آنكه پيش رود تا اسباب آبخور اسپان از دلو ورسن وپاك كردن چاه وجز آن راست كند وبهمين مناسبت على الحوض فرمود ومقصود تهيئة جمع اسباب وآلات روز قيامت است صلى الله عليه وسلم وجزاه عنا خير الجزاء * رواه مسلم * وعن ابى الدرداء قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا اول من يؤذن له بالسجود يوم القيمة * من نخستين كسي ام كه دستورى داده مى شود مرا ورا بسجده روز قيامت * وانا اول من يؤذن له ان يرفع رأسه * ومن نخستين كسي ام كه اذن كرده مي شود مرا ورا كه بردارد سر خود را از سجده حقيقت انتحال در حديث شفاعت مشرح كرد كه چون آنحضرت صلى الله عليه وسلم در سراى عزت ودركاه صمديت بار يتعالى در آيد وبسجده رود وتا يك هفته سر بر زمين سجود نهاده باشد پس حكم در رسد كه سر بردار اى محمد صلى الله عليه وسلم وبخواه اى محبوب من هرچه ميخواهي تا داده شود ترا وبگو هرچه ميگوئي تا شنيده شود از تو پس آنحضرت صلى الله عليه وسلم سر برد ارد وزبان بشفاعت خلائق بگشايد وفتح باب شفاعت بنمايد چنانكه فرمود * فانظر الى ما بين يدى * پس نگاه ميكنم بسوى خلقي كه استاده اند پيش دو دست من يعني پيش من * فاعرف امتي من بين الامم * پس ميشناسم امت خود را از ميان امتهاى ديگر * ومن خلفي مثل ذلك * ومي بينم از پس خود مانند آن اجتماع واز دحام خلق * ومن يميني مثل ذلك * ومي بينم ازجانب راست خود مانند آن * ومن شمالي مثل ذلك * واز جانب چپ مانند آن * فقال رجل * پس گفت مردى * يارسول الله كيف تعرف امتك من بين الامم * چگونه ميشناسي امت خود را ازميان امتها كه گذشته اند * فيما بين نوح الى امتك * درميان مدتى مديد كه ميان نوح است تا امت تو تخصيص نوح بجهت شهرت او است ميان پيغمبران والا پيش از نوح نيز امتها گذشته اند * فقال * پس گفت * هم غر محجلون من اثر الوضوء * امت من غر محجل اند از اثر وضوء * ليس احد كذلك غيرهم * نيست هيچ يكى باين صفت وهيئت غير ايشان از امتان ديگر اگرچه وضو ميساخته باشند اما اين كرامت كه ظهور اثر وضو است باين صفت خاصة اين امت است واز اينجا لازم نمى آيد كه ديگران را وضو نباشد چنانكه بعض مردم از اينجا فهميده اند * واعرفهم انهم يؤتون كتبهم بايمانهم * ومي شناسم ايشان را يعني امت خود را باين كه داده ميشود ايشان را نامه هاى اعمال ايشان بدستهاى راست ايشان * واعرفهم تسعى بين ايديهم ذريتهم * ومي شناسم ايشانرا باين كه مي روند پيش پيش ايشان فرزندان خرد ايشان از ظاهر اين حديث مفهوم ميكردد كه اين دو صفت نيز يعني دادن كتب بايمان وپيش رفتن ذريت ايشان خاصة اين امت باشد اما طيبي گفته كه ذكر اين دو صفت

از برای مجرد مدح واظهار کرامت ایشان است نه برای تفرقه و تمییز والله اعلم * رواه احمد *

* باب ما یوجب الوضوء *

باب در بیان چیزهای که واجب میکردانند وضو را و آن چیزها است که میشکند وضوی سابق را و واجب میکردانند وضوی دیگر را و موجب وضو و سبب آن اگرچه بحقیقت ارادهٔ صلوة است مقرون بقیام و لیکن نواقض وضو را موجب وضو نیز میتوان گفت بوجهی که گفته شد

* الفصل الاول * عن ابی هریرة * رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقبل صلوة من احدث * قبول کرده نمیشود و درست نمی افتد نماز کسی که شکسته شد وضوی وی * حتی یتوضأ * تا آنکه بسازد وضو و این در حق کسی است که آب دارد و اگر آب ندارد تیمم باید کرد بخاک و اگر آب نیابد و نه خاک وقدرت نداشته باشد بر آنها که او را ناقل الطهورین گویند آنجا بی وضو و تیمم نماز میکند از برای نگاهداشت حرمت وقت و اگر پیش از یافتن آب و خاک وقدرت بر ان بمیرد اثم نکند و اگر یافت قضا کند قول مختار این است و نزد بعض ساقط میگردد فریضیت نماز و بقول بعض بگزارد و قضا نکند * متفق علیه * وعن ابن عمر * رضی الله عنهما * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقبل صلوة بغیر طهور * قبول کرده نمیشود نماز بی طهارت * ولا صدقة من غلول * و نه قبول کرده میشود صدقه از مال حرام غالب استعمال غلول در خیانت از غنیمت آید و بمعنی مطلق خیانت نیز مستعمل گردد و ظاهر آنست که مراد اینجا همین معنی باشد * رواه مسلم * وعن علی * رضی الله عنه * قال کنت رجلا مذاء * روایت است از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که گفت بودم من مردی مذی بسیار کننده و مذی بفتح میم وسکون ذال و بکسر ذال معجمه برتشدید یا نیز آید رطوبتی که در آلت مرد در وقت ملاعبت بازن بجهت قوت شهوت پدید آید * فکنت استحیی ان اسأل النبی * پس بودم من که شرم میداشتم که بپرسم پیغمبر را * صلی الله علیه وسلم * که حکم آن چیست موجب غسل است یا وضو * لمکان ابنته * ازجهت وجود دختر وی که فاطمهٔ زهرا باشد رضی الله عنها و این از کمال حیا و ادب حضرت مرتضی است و تنبیه است بر آنکه داماد را ذکر حکایت شهوت و آنچه متعلق است بمباشرت زنان نزد اصهار مناسب نباشد * فامرت المقداد * پس فرمودم مقداد بن اسود را که از مخلصان درگاه بود که بپرسد از حکم آن علی الاطلاق * فسأله * پس پرسید مقداد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم * فقال * پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وعلی آله وصحبه وسلم * یغسل ذکره ویتوضأ * بشوید هر که می بیند مذی آلت خود را و وضو کند پس مذی موجب غسل نباشد و وی بواو ودال مهمله بر وزن مذی و آن آبیست غلیظ که بیرون آید بعد از بول نیز همین حکم دارد ومنی نیز اگر بشهوت وجهید ن بیرون نیاید موجب غسل نیست * متفق علیه * وعن ابی هریرة * رضی الله عنه * قال سمعت رسول الله * گفت ابوهریره شنیدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم یقول * میگفت * توضؤا مما مست النار * وضو بسازید از خوردن آنچه مماس کرده و رسیده است آنرا آتش یعنی پخته شده است بدان * رواه مسلم * این را در تأویل است یکی آنکه مراد بوضو اینجا دست و دهان شستن است از برای دور کردن چربش طعام چنانچه سنت است این را وضوی طعام گویند دوم آنکه مراد وضوی نماز است ولیکن این حکم در ابتدای حال بود بعد از ان منسوخ شد چنانکه گفت * قال الشیخ الامام الاجل محیی السنة رحمة الله علیه هذا منسوخ بحدیث ابن عباس * محیی السنة صاحب المصابیح در شرح السنة گفته که این حدیث دلالت دارد بر وجوب وضو از خوردن آنچه پخته شده باتش منسوخ است بحدیث دیگر که روایت کرده است آنرا ابوداؤد و ابن ماجه از ابن عباس چنانکه در آخر فصل ثانی بیاید * قال ان رسول الله * گفت بدرستیکه پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم اکل کتف شاة * خورد گوشت شانهٔ گوسپندرا * ثم صلی ولم یتوضأ * پس نماز بگزارد و وضو نکرد و بحدیث ام سلمه که نیز در آخر فصل مذکور بیاید گفت نزدیک کردانیدم باآن حضرت صلی الله علیه وسلم پهلوی بریان کرده شده را پس بخورد ازان پس برخاست بنماز و وضو نکرد و منسوخیت او بحدیث جابر که گفت بود آخر کار از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که ترک کرد وضو کردن را از آنچه مماس کرده است از آتش صریح تر است ومفید است تاخر ترک وضو را از وضو در حدیث ابن عباس وام سلمه معلوم و متیقن نه * متفق علیه * وعن جابر بن سمرة * صحابی مشهور است خواهرزادهٔ سعد بن ابی وقاص و پدرش نیز صحابیست نزول کرد بکوفه و وفات یافت سنة اربع وسبعین وقیل ست وسبعین * ان رجلا سأل رسول الله * روایت است از جابر بن سمرة که مردی پرسید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم * انتوضأ من لحوم الغنم * آیا وضو بکنیم از خوردن گوشتهای گوسفندان * قال * گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم * ان شئت فتوضأ وان شئت لم تتوضأ * اگر میخواهی وضو بکن واگر میخواهی

وضو مكن * قال * گفت آن مرد و پرسيد * انتوضأ من لحوم الابل * آيا وضو بكنيم از خوردن گوشتهاى شتران * قال نعم * گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم آرى وضو بكن از خوردن گوشت شتر و مشهور از مذهب امام احمد نقض وضو است بخوردن گوشت شتر باين حديث و نزد ائمهٔ ثلثه اين حديث منسوخ است يا مراد بوضو معنى لغوى است چنانكه گفته شد واگر گفته شود كه بر تقدير ارادهٔ معنى لغوى فرق ميان گوشت شتر و گوشت گوسفند چيست وحال آنكه دسومت كه علت مشروعيت اوست در هر دو موجود است گوئيم تواند كه وجه فرق بدبوى گوشت شتر باشد نه گوشت گوسفند والله اعلم * قال * باز پرسيد آن مرد * اصلي في مرابض الغنم * آيا نماز بگزارم در جاى نشست گوسفندان * قال نعم * فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم آرى بگزار * قال اصلي في مبارك الابل * گفت آنمرد آيا بگزارم نماز در نشستگاه شتران * قال لا * فرمود نى مگزار وگفته اند كه نهى از گزاردن نماز در نشستگاه شتران تنزيهى است وعلت كراهت بيم تشويش وقت وفوت حضور قلب است بسبب رميدن شتران وجنبيدن آنها بخلاف گوسفندان كه ساكن و آرميده اند * رواه مسلم * ودر روايتى آمده است كه نماز نگزاريد در نشستگاه شتران كه آنها از جملهٔ شياطين اند ودر روايتي آمده كه بر كوهان هر شتر شيطانى است ونيز آمده كه سگ سياه شيطان مطلق است و شتر شيطان دواب بگزاريد در جاى نشست گوسفندان كه اينها بركت اند ودر حديث ابي هريرة نيز آمده كه گوسفندان از چارپايهاى بهشت اند * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا وجد احدكم في بطنه شيئا * چون يابد يكى از شما در شكم خود چيزى از پيش باد وجنبش آن * فاشكل عليه اخرج منه شئ ام لا * پس مشتبه شد بروى كه آيا بيرون آمد از شكم چيزى از باد يا نه * فلا يخرجن من المسجد * پس بايد كه بيرون نيايد از مسجد كنايت است از عدم نقض وضو كه بيرون آمدن از مسجد براى وضو لازم آن است واشارت است كه مؤمن را بايد كه نماز و جاى آرام وى در مسجد باشد * حتى يسمع صوتا او يجد ريحا * تا آنكه بشنود آوازى را يا بيابد ببوى را واين با عتبار غالب است ومقصود حصول يقين است ببرآمدن بادى از شكم اگرچه آوازى نشنود وبوى نيابد واز اينجا معلوم كرديد كه اگر يكى وضو دارد ودر شكسته شدن آن اشتباهى واقع شود وضوى جديد ساختن حاجت نبود زيرا كه يقين بشك زائل نكردد واين در اصل جواز است وشك نيست كه احتياط در اعادهٔ وضو خواهد بود * رواه مسلم * وعن عبد الله بن عباس قال ان رسول الله * ابن عباس گفت كه پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم شرب لبنا * نوشيد شيرى را * فمضمض * پس آب در دهن كرد * وقال ان له دسما * وفرمود بدرستيكه مر شير را چربي هست كه مى بايد ازان دهان شست واز اينجا معلوم كرديد كه هرچه دهان را چرب كند يا چيزى ازان در دهن باقى ماند وخوف آن باشد كه در شكم فرو رود اگرچه مانع تراوت نيايد دهان شستن ازان مستحب است * متفق عليه * وعن بريدة * بضم با وفتح را وسكون تحتيه اسلمي اسلام آورد پيش ازيدر وحاضر نشد آنرا وبيعت كرد بيعت رضوان را وحاضر شد خيبر را ومشهور آنست كه اسلام او در راه مدينه است وقتى كه ميرفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم بهجرت واورا مساعي جميله است در حضرت نبي صلى الله عليه وسلم وباقى احوال او در موضع ديگر نيز نوشته شده است * ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى الصلوات يوم الفتح بوضوء واحد * روايت مي كند كه آنحضرت صلى الله عليه سلم بگزارد چند نماز وبروايتى پنج نماز روز فتح بيك وضو * ومسح على خفيه * ومسح كرد بر هر دو موزهٔ خود * فقال له عمر لقد صنعت اليوم شيئا * پس گفت باو آنحضرت صلى الله عليه وسلم عمر رضي الله عنه بتحقيق كردى تو امروز چيزى را كه * لم تكن تصنعه * نبودى تو كه ميكردى آنرا * فقال عمدا صنعته يا عمر * پس فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم ديده ودانسته كرده ام آنرا اى عمر * رواه مسلم * بدانكه عادت شريف آن بود كه براى هر نماز تازه وضو كردى الا در روز فتح كه از براى تعليم امت چند نماز بيك وضو كرد وبعض گفته اند كه تجديد وضو فرض بود بر آنحضرت صلى الله عليه وسلم وچون شاق آمد بروى امر كرده شد بمسواك نزد هر نماز ونهاده شد از وى وضو مگر نزد حدث وبعض گفته اند كه بحكم نص اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا الآية وضو براى هر نماز بر همه كس فرض بود پس ازان منسوخ كشت وليكن در نسخ احكام سورهٔ مائده كلام است والله اعلم * وعن سويد * بضم سين مهمله وفتح واو * بن النعمان * بضم نون صحابيست انصارى حاضر شد بيعة الرضوان را وكويند كه حاضر شد احد را وانچه بعد از وست از مشاهد ومعدود است در اهل مدينه وحديث وى در ايشان است * انه خرج مع رسول الله * روايت ميكند كه بيرون آمد همراه پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم عام خيبر * در سال غزوهٔ خيبر

* حتى اذا كانوا بالصهباء * تا چون بودند ورسيدند بصهبا بفتح مهمله وسكون ها ومد * وهي من ادنى خيبر * وصهبا نام موضعى است ازنزديك خيبر * صلى العصر * بگزارد آنحضرت صلى الله عليه وسلم نماز ديگر را * ثم دعا بالازواد * پستر طلبيد توشها را كه همراه بود * فلم يوت الا بالسويق * پس آورده نشد مگر سويق * فامر به فثرى * پس امر كرد بتر كردن سويق پس تر كرده شد * فاكل رسول الله * پس بخورد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم واكلنا * وبخورديم مانيز * ثم قام الى المغرب * بستر بايستاد بنماز مغرب * فمضمض ومضمضنا * پس مضمضه كرد آنحضرت صلى الله عليه وسلم ومضمضه كرديم ما نيز * ثم صلى ولم يتوضأ * پستر نماز بگزارد آنحضرت صلى الله عليه وسلم ووضو نكرد وبمتابعت وى مانيز وضو نكرديم پس معلوم شد كه بخوردن انچه بخته شود بآتش وضو واجب نكردد * رواه البخاري * * الفصل الثاني * عن ابي هريرة * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا وضوء الا من صوت او ريح * نيست وضو واجب درين صورت خاص مگر از آواز شنيدن يا بوى يافتن يعني نه از قرقرهٔ شكم ودر حاشيه نوشته است كه نزد امام احمد بقرقرهٔ نيز وضو بشكند اما اين قول در كتاب خرقي وشرح آن كه اشمل واجمع كتب مذهب ايشان است يافته نشد والله اعلم * رواه احمد والترمذي * وعن علي * رضي الله عنه * قال * روايت است از امير المؤمنين علي رض كه گفت * سألت النبي * پرسيدم پيغمبر را * صلى الله عليه وسلم عن المذي * از حكم مذى * فقال من المذي الوضوء ومن المني الغسل * جواب داد آن حضرت صلى الله عليه وسلم كه واجب است از مذى وضو واز مني غسل اگرچه حكم مني نه پرسيده بود وليكن بتقريب ذكر مذى ووجوب اشتباه ميان وى ومني آنرا نيز ذكر كرد وپوشيده نماند كه در فصل اول كذشت كه وى رضي الله عنه شرم داشت كه خود نپرسيد پس بمقداد فرمود تا از آنحضرت صلى الله عليه وسلم پرسيد پس اسناد سؤال انجا بخود بمجاز است يا قضيهٔ متعدد بود والله اعلم * رواه الترمذي * وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مفتاح الصلوة الطهور * كليد نماز كه فتح باب نماز ودر آمدن دران بى آن ميسر نكردد طهارت است * وتحريمها التكبير * وچيزيكه حرام ميكردد بدان هر كارى كه جز نماز است تكبير است تكبيره كه ميكويند باين معني است چنانكه براى حج احرام مى بندند وبعض چيز ها كه پيش از وى حلال بود حرام مى كردد * وتحليلها التسليم * وچيزى كه بآن از نماز بر آيند وانچه حرام كردانيده شده بود بدان حلال كردد سلام دادن است چنانكه محرم را چون از احرام بر آيد هرچه حرام شده بود حلال كردد وباين حديث شافعي ومالك واحمد سلام را در نماز فرض كويند كه بظاهر دلالت دارد كه تحليل بجز آن حاصل نكردد ونزد ما سلام دادن فرض نيست بلكه واجب است وحكم واجب آنست كه اكر عمدا ترك دهد نماز جائز باشد ولى بصفت نقصان واكر نسيان كند سجدهٔ سهو واجب كردد وفرض آنكه بى اراصلا نماز جائز نباشد ودليل ما حديث اعرابي است كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم وى را تعليم نماز نمود وذكر سلام در وى نكرد واكر فرض بودى البته ذكر كردى * رواه * روايت كرد اين حديث را * ابوداود والترمذي والدارمي * از ابي هريرة رض * ورواه ابن ماجة عنه وعن ابي سعيد * وروايت كرد او را ابن ماجه از ابي هريرة واز ابي سعيد نيز * وعن علي بن طلق * بفتح طا وسكون لام * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم * روايت است از علي بن طلق كه از صحابه است وكفته اند كه او را همين يك حديث است ودر بعض نسخ طلق بن علي است واز وى خود حديث ديكر درهمين فصل آورده است كه * اذا نسا احدكم * چون كند كيودكى از شما يعني بي وضو شد ببر آمدن بادى از راه معتاد * فليتوضأ * پس بايد كه وضو كند * ولا تاتوا النسأ في اعجازهن * ونيائيد زنانرا وجماع نكنيد ايشان را در دبرهاى ايشان واعجاز جمع عجز بفتح عين وضم جيم آخر هرچيز ومراد اينجا دبر است چون دكر كرد فسا را كه خارج است از دبر روشكنند است طهارت را ذكر كرد انچه غليظ تر وشديد تر است ازان از اعمال متعلق بدبر از جهت تنبيه كردن برانكه چون اينقدر بليدى مانع از تقرب جناب الهي است حال زيادة برآن چه متوهم بود * رواه الترمذي وابوداود * وعن معويةبن ابي سفيان ان النبي صلى الله عليه وسلم قال انما العينان وكاء السه * نيستند هر دو چشم مكر بند سرد بر ووكاء بكسر واو بند سر مشك وجز آن وسه بفتح سين وضم نيز آمده وتخفيف ها حلقهٔ دبر ومقصود آنست كه چون كسى بيد اراست كويا بندى است برد براو وبيرون نمى آيد از درون وى بادى وچون بخفت بند از ان كشاده ميشود وبيرون مى آيد از درون وى باد چنانكه فرمود * فاذا نامت العين استطلق الوكاء * پس چون خواب ميكند چشم ميكشايد بند سرد بر واز اينجا است

كه خواب تكيه زده ناقض وضو است كه سبب استرخاى دبر وعدم ضبط است اختلاف ميثات ديگر از جلوس وركوع وسجود بر وجه مسنون كه مقعد دران متمكن باشد * رواه الدارمي * وعن علي * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم وكاء * السه العينان * بند مرد دو چشم است * فمن نام فليتوضأ * پس كسى كه خواب كند پس بايد كه وضو كند * رواه ابوداؤد وقال الشيخ الإمام محيي السنة رحمة الله عليه هذا في غير القاعد * اين وجوب وضو مر نائم را در غير كسى است كه نشسته خواب كند * لما صح عن انس * از جهت حديثى كه بصحت رسيده است از انس * قال كان اصحاب النبي * گفت انس بودند ياران پيغمبر * صلى الله عليه وسلم ينتظرون العشاء * انتظار مي بردند گزاردن نماز عشا را تا كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم برآيد وگزارد شود نماز پس خواب ميكردند ايشانرا * حتى تخفق رؤسهم * تا آنكه مي افتاد سرهاى ايشان بر سينهاى ايشان * ثم يصلون ولا يتوضأون * پستر نماز ميگزاردند وضو نميكردند پس معلوم شد كه نشسته خواب كردن شكنند وضو نمي باشد ازين حديث تخصيص واستثناء نوم قاعد معلوم شد وجز آن از اقسام خواب بر هيئاتى كه مقعد دران متمكن باشد بقياس بران يا باحاديث ديگر معلوم شده باشد * رواه ابوداؤد والترمذي الا انه ذكر فيه يناموون بدل * مكرر است كه ترمذى ذكر كرده در حديث لفظ يناموون را بجاى اين عبارت كه * ينتظرون العشاء حتى تخفق رؤسهم * كه مؤداى آن نيز معني يناموون است يعني خواب مي كردند * وعن ابن عباس * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الوضوء على من نام مضطجعا * بدرستيكه وضو واجب بر كسى است كه خواب كرده بر پهلو * فانه اذا اضطجع استرخت مفاصله * زيرا كه بدرستي شان اينست كه چون خواب كند بر پهلو سست مى گردد بندهاى او وچون سست شد بندها بيرون مى آيد چيزى از شكم او * رواه الترمذي وابوداؤد * وعن بسرة * بضم با وسكون سين مهمله بنت صفوان صحابيه قرشيه اسديه برادر زاده ورقه بن نوفل * قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا مس احدكم ذكره فليتوضأ * چون مساس كند يكي از شما آلت مرد خود را پس بايد كه وضو كند * رواه مالك واحمد وابوداؤد والترمذي والنسائي وابن ماجة والدارمي * وعن طلق بن علي * رضي الله عنه * قال سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم عن مس الرجل ذكره بعد ما يتوضأ * روايت است از طلق بن علي كه نام علي بن طلق مذكور سابق است ودر شرح رفع اشتباهى كه ميان اين دو اسم است ذكر كرده شده است كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم پرسيده شد از حكم مباس كردن مرد آلت خود را بعد از وضو آيا مي شكند وضو را يا نه * قال وهل هو الا بضعة منه * فرمود آن حضرت صلى الله عليه وسلم اياهست ذكر مگر گوشت پارهٔ از اندام مرد در روايتي منك بجاى منه ودر روايت ترمذى الا مضغة منه او بضعة بطريق شك راوى ومضغه بروزن لقمه پارهٔ از گوشت مقدار انچه خاييده شود وبضعه بفتح باو كسر آن نيز بمعني گوشت پاره وبعض گفته اند بيشتر از مضغه مقصود نفي انتقاض وضو است بمس ذكر چنانكه مس اعضاى ديگر * رواه ابوداؤد والترمذي والنسائي وروى ابن ماجة نحوه * بدانكه انتقاض وضو بمس ذكر مختلف فيه است ميان علماى مذهب ومنقول از صحابه نيز لمختلاف است واحاديث نيز مختلف آمده امام شافعي وامام مالك واحمد با نتقاض رفته اند بلكه نزد امام احمد مس فرج مطلقا كه شامل ذكر ودبر وفرج امرأة است ناقض است ودر مذهب امام مالك درمس امرأة فرج خود را اختلاف است ونزد شافعي مس ذكر بباطن كف بى حائل ناقض است وبروايتي از امام احمد وضو بمس ذكر مستحب است نه واجب ونزد امام ابوحنيفه واصحاب وى مطلقا ناقض نيست چنانكه متمسك آن جماعه حديث بسره است كه مذكور شد وعمل بسيارى از صحابه چنانكه مالك در موطا روايت كرده است ودليل ما حديث قيس بن طلق بن علي است كه در مسند ابوحنيفه از ايوب بن عتبه قاضي يمامه از قيس بن علي از پدرش كه در متن مذكور شد وشمني از شرح الآثار طحاوى نقل كرده كه گفت نميدانم هيچيكي از صحابه را كه فتوى داده باشد بوضو از مس ذكر مگر ابن عمر ومخالفت كرده است وى درين فتوى اكثر صحابه را وامام محمد در موطا خود آثار كثيره از سلف دران روايت كرده ودر مسند ابوحنيفه نيز آورده از علي وعمار وازابن عباس رضي الله عنهم روايت كرده كه گفتند باك نداريم كه بيني خود را مساس كنيم يا ذكر را يعني مرد وگوشت پاره اند وفرقى نيست ميان آنها وازابن عباس روايت است كه گفت كه اگر نيس ميداني تو ذكر خود را پس بيرآنرا وازابن مسعود ومحمد بن ابي وقاص نيز مثل اين آورده واز امير المؤمنين علي وابن مسعود وحذيفة بن اليمان وعمار بن ياسر ومحمد بن ابي وقاص از صحابه واز سعيد بن المسيب وابراهيم نخعي وعطاء بن ابي رباح وغيرهم از تابعين قول بعدم نقض نقل كرده انتهى

پس مخالفت احاديث درين باب بجهت نسخ بعض مر بعض راخواهد بود ومخالفان ميكويند كه حديث طلق بن علي كه متمسك حنفيه است منسوخ است چنانكه مؤلف گفت كه * قال الشيخ الامام محيي السنة هذا منسوخ * اين حديث طلق بن علي منسوخ است *لان ابا هريرة اسلم بعد قدوم طلق *زيرا كه ابوهريره اسلام آورده است بعد ازقدوم طلق بن علي چه اسلام ابوهريره درسال هفتم است درغزوهٔ خيبر وقدوم طلق بن علي دراول هجرت دروقت بناى مسجد شريف پس لابد سماع ابي هريرة متاخر خواهد بود ازسماع طلق *وقد روى ابوهريرة عن رسول الله *وبتحقيق روايت كرده است ابوهريره از پيغمبر خدا *صلى الله عليه وسلم قال *كه گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم *اذا افضى احدكم بيده الى ذكره *چون برساند يكى از شما دست خودرا بسوى ذكر خود *ليس بينه وبينها شيء * درحالى كه نيست درميان ذكر ودست وى چيزى حائل * فليتوضأ *پس بايد كه وضو بكند آنكس *رواه الشافعي والدارقطني * روايت كرد اين حديث را ازابي هريرة شافعي ودارقطني * ورواه النسائي عن بسرة *وروايت كرد آن رانسائي ازبسرة بنت صفوان *الا انه لم يذكر *مكر انكه نسائي ذكر نكرد اين عبارت راكه * ليس بينه وبينها شيء * اين كلام شافعيه است وحنفيه مى كويند كه بمجرد تقدم اسلام طلق بن علي براسلام ابي هريرة جزم نتوان كرد برتقدم سماع طلق برسماع ابي هريرة مكر آنكه ثابت كردد وفات طلق پيش از اسلام ابي هريرة يا معلوم كردد عدم قدوم طلق ازوطن خود بعد ازرجوع وى بدان وثابت نشده هيچيكى ازين دوامر پس تواند كه طلق حديث رابعد ازسماع ابي هريرة شنيده باشد پس حديث وى ناسخ بود حديث ابي هريرة رانه عكس ونيز ابوهريرة نكفته است كه شنيدم از آنحضرت صلى الله عليه وسلم بلكه كفت كفت آن حضرت صلى الله عليه وسلم وشايد كه ازصحابي ديكر شنيده باشد كه پيش ازحديث طلق شنيده باشد واين قسم درا حاديث بسيار است وآنرا مراسيل صحابه مي كويند ودركتب اصول حديث بعض مردم تاخر اسلام راوى را قرينهٔ نسخ ساخته اند وبرايشان اين سخن كه ذكر كرده شد وارد شده است * وعن عائشة * رضي الله عنها * قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم يقبل بعض ازواجه *عائشة رض كفت كه بود آن حضرت صلى الله عليه وسلم احيانا كه بوس ميكرد بعضى از زنان خود را ازحديث ترمذى معلوم كردد كه اين راكنايت ازخود داشت * ثم يصلي ولا يتوضأ * پسترنماز ميكزارد ووضو نميكرد *رواه ابوداؤد والترمذي والنسائي وابن ماجة * اين مسئله نيز مختلف فيه است ميان حنفيه وائمهٔ ديكر كه ايا سودن بدست زنرا ناقض وضو است يا نه ائمهٔ ثلثه ميكويند ناقض است بشهوت يا بى شهوت زن اجنبي باشد يا نه بتفصيلى كه دركتب ايشان مسطور است ونزد شافعي مس امرأة اجنبيه بشرط آنكه مرد وكبير باشند نه صغير ناقض است ونزد ما ناقض نيست تمسك ايشان بآيت قران است كه اَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ اما نزد ما مراد بلمس اينجا جماع است چنانكه دركتب تفسير معلوم شده است ودليل ما حديث عائشه است كه درصحيحين آمده كه كفت كه درنماز شب كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم برميخاست مي بودم من درخواب ومى بود هردو پاى من درسجده كاه آنحضرت صلى الله عليه وسلم پس چون بسجده ميرفت خله ميكرد پاهاى مرا ومي كشيدم من پاها را وچون برميخاست باز دراز ميكردم پاها را باز خله ميكرد ولابد درخله كردن مساس واقع ميشد پس مس كردن امرأة ناقض نباشد واين حديث عائشه كه مذكور شد ازعروه ازعائشه است وليكن شافعيه درين حديث سخن دارند چنانكه مؤلف كفت كه * وقال الترمذي لا يصح عند اصحابنا بهذا الاسناد عروة عن عائشة * يعنى اسناد اين حديث كه عروه ازعائشه روايت كرده است صحيح نيست زيرا كه درو معارض روايت حبيب بن ثابت است ازعروة وحبيب بن ثابت سماع ازعروه ندارد وظاهر عبارت مؤلف موهوم است بآنكه عروه ازعائشه سماع ندارد واين غلط است زيرا كه سماع عروه ازعائشه مشهور وثابت ومتحقق است واين معنى بنظر درعبارت ترمذى درجامع وى ظاهر كردد چنانكه درشرح نقل كرده ايم واين حديث را ابراهيم تيمي كه نيز ازز هاد وعلما وثقات تابعين است ازعائشه روايت كرده است ودران نيز ترمذى طعن كرده چنانكه كفت * وايضا اسناد ابراهيم التيمي عنها * ونيز صحيح نيست اسناد ابراهيم تيمي ازعائشه * وقال ابوداؤد هذا مرسل وابراهيم التيمي لم يسمع من عائشة * وابوداؤد نيز كفته كه اين حديث مرسل است بجهت آنكه ابراهيم تيمي ازعائشه روايت كرده ووى ازعائشه سماع ندارد وجواب ازين كلام آنست كه حديث مرسل نزد ما مقبول ومعتبر است پس موجب طعن نباشد وقد حقق ذلك في موضعه * وعن ابن عباس قال اكل رسول الله * ابن عباس كفت خورد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم كتفا * كوشت شانه را * ثم مسح يده بمسح * بكسر ميم وسكون سين * كان تحته *

بستر مالید و یاك كرد دست خود را بلباسی كه بود به پای وی * تم قام فصلی * پستر را بایستاد پس بگزارد نماز را پس معلوم شد كه وضو بخوردن طعام پخته واجب نشود و نیز ازینجا معلوم شد كه شستن دست و دهان از كوچربشی و آلودگی در طعام نباشد لازم نیست ومسح بكسر میم یاس و یالس نیز فارسی معربست بمعنی كلیم * رواه ابوداؤد وابن ماجة * وعن ام سلمة انها قالت قربت الی النبی صلی الله علیه وسلم جنبا مشویا فاكل منه ثم قام الی الصلوة ولم یتوضأ * ام سلمه گفت نزدیك كردانیدم بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم پهلو بریان كرده شده را پس خورد از آن پس برخاست بایستاد بسوی نماز و وضو نكرد * رواه احمد * ر * الفصل الثالث *

* عن ابی رافع * مولای آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود تام از اسلم بر قول مشهور و غالب آمد بر و كنیت قبطی بود و نخست غلام عباس رضی الله عنه بود پس بخشید با آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون بشارت داد باسلام عباس آزاد كرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را اضرشد احد او مشاهد دیگر را كه بعد از واست * قال اشهد لقد كنت اشوی لرسول الله صلی الله علیه وسلم بطن الشاة * روایت است از ابی رافع كه گفت گواهی میدهم كه بتحقیق بودم من كه بریان میساختم برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم شكم گوسفند را یعنی آنچه در شكم باشد از دل وجگر و جز آن * ثم صلی ولم یتوضأ * پستر میخورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم شكم گوسفند را و نماز می گزارد و وضو نمیكرد * رواه مسلم * وعنه قال اهدیت له شاة * وهم از ابی رافع است كه گفت بهدیه فرستاده شد مر او را گوسفندی * فصلحها فی القدر * پس گردانید ابو رافع آن گوسفند را در دیك تا بپزد * فدخل رسول الله * پس درآمد پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم فقال ما هذا یا ابا رافع * پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم چیست این كه در دیك است ای ابا رافع * فقال شاة اهدیت لنا * پس گفت ابو رافع این گوشت گوسفندی است كه بهدیه فرستاده شده است برای ما * یا رسول الله فطبختها فی القدر * پس پخته ام آنرا در دیك * قال فما ولیني الذراع یا ابا رافع * گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بده مرا استخوان دست را تا بخورم ای ابا رافع و آنحضرت صلی الله علیه وسلم را گوشت ذراع خوش می آمد بجهت آنكه زود پخته و نرم میگشت * فناولته الذراع * ابو رافع میكوید پس دادم آنحضرت صلی الله علیه وسلم را ذراع * ثم قال ناولني الذراع الاخر * پستر گفت آنحضرت بده مرا ذراع دیگر * فناولته الذراع الآخر * پس دادم او را ذراع دیگر * ثم قال ناولني الذراع الآخر * پستر گفت آنحضرت بده مرا ذراع دیگر * فقال * پس گفت ابو رافع * یا رسول الله انما للشاة ذراعان * نمی باشد مر گوسفند را مگر دو ذراع و هر دو داده شد دیگر از كجا دهم * فقال له رسول الله * پس گفت مر او را پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم اما انك لو سكت لنا ولتني ذراعا ذراعا ما سكت * آگاه باش بدستیكه تو اگر خاموش می ماندی و نمی گفتی گوسفند را جز دو ذراع نمیباشد مر آینه میدادی تو مر ا ذراعی بعد ذراعی مادام كه خاموش می بودی یعنی میدادی ذراع هر چند می طلبیدم بطریق معجزه گویا كه در ظرو ر چیزی از عالم غیب بطریق خرق عادت مشروط است كه از ان نكاوند و تردد را بدان راه ندهند تا خللی در عادة یقین نیفتد والله اعلم * ثم دعا بماء * پستر طلبید آن حضرت صلی الله علیه وسلم آب را * فتمضمض فاه * پس مضمضه كرد دهن مبارك خود را * وغسل اطراف اصابعه * و بشست كرانهای انگشتان خود را از ینجا معلوم میشود كه در شستن دست بعد از طعام تمام دست شستن شرط نیست شستن همانقدر كه چرب باشد كفایت است * ثم قام فصلی * پستر بایستاد آن حضرت صلی الله علیه وسلم پس بگزارد نماز * ثم عاد الیهم فوجد عندهم لحما بارد ا * پستر باز گشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسوی اهل وعیال ابی رافع پس یافت نزد ایشان گوشت سرد را * فاكل ثم دخل المسجد فصلی ولم یمس ماء * پس بخورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن گوشت سرد را پستر درآمد مسجد را پس بگزارد نماز را و مماس نكرد آب را * رواه احمد * روایت كرد این حدیث را احمد از ابی رافع * ورواه الدارمی عن ابی عبید * و روایت كرد آنرا دارمی از ابی عبید * الا انه لم یذكر ثم دعا بماء الی آخره * مگر آنست كه ذكر نكرد دارمی این عبارت را كه ثم دعا تا آخر آن * وعن انس بن مالك قال كنت انا و ابی وابو طلحة جلوسا * گفت انس بودم من و ابی بن كعب و ابو طلحه نشسته وجلوس جمع جالس است * فاكلنا لحما وخبزا * پس خوردیم ما گوشت و نان را * ثم دعوت بوضوء * پستر طلبیدم من آب وضو را * فقالا لم تتوضأ * پس گفتند ابی و ابو طلحه برای چه وضو میكنی * فقلت لهذا الطعام الذی اكلنا * پس گفتم من وضو میكنم از جهت این طعام كه خوردیم ما * فقالا اتتوضأ من الطیبات * پس گفتند ایشان آیا وضو میكنی از چیزهای پاك وحلال * لم یتوضأ منه من هو خیر منك * وضو نكرده است از وی كسیكه بهتر است از تو یعنی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس مراد بوضو كه در بعض احادیث واقع شده

دست ودهان شستن است یا اخبار است از نسخ * رواه احمد * وعن ابن عمر * رضي الله عنهما * كان يقول * روایت است از ابن عمر که میگفت * قبلة الرجل امرأته * بوسه دادن مرد زن خود را * وجسها * بدست * ومس کردن مرد زن را بدست خود * من الملامسة * از جملهٔ ملامسه است یعنی آنکه ذکر کرده است آنرا حق تعالی در قرآن مجید او لامستم النساء وانجاب وضو کرده بدان بعد ازان بیان کرد آنرا بقول خود * ومن قبل امرأته او جسها بيده فعليه الوضوء * وکسیکه بوسه کند زن خود را یا مساس کند او را بدست خود پس واجب است بروی وضو * رواه مالك والشافعي * وعن ابن مسعود * رضي الله عنه از ابن مسعود روایت است * كان يقول * که میگفت * من قبلة الرجل امرأته * از بوسه دادن مرد زن خود را * الوضوء * واجب است وضو * رواه مالك * وعن ابن عمران عمر بن الخطاب * رضي الله عنهما * قال ان القبلة من اللمس فتوضأ وا منها * ابن عمر گفت که عمر بن الخطاب گفت که بوسه کردن از جملهٔ لمس است پس وضو بکنید از ان این آثار دلالت دارد بر آنکه لمس امرأة ناقض وضو است چنانکه مذهب شافعي و مخصوص بزن اجنبي ساخته واینها دلالت دارند که مس غیر اجنبي نیز ناقض باشد وما نا که این آثار نزد حنفیه بصحت نرسیده اند ودر مسند البتنیفه از عطا بن ابي رباح از ابن عباس آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم لیس فی القبلة وضوء وشاید که این حدیث ناسخ باشد مر حدیث دیگر را که بر خلاف آن وارد شده وصدور این که مؤلف ذکر کرده مبني بر حکم سابق باشد والله اعلم * وعن عمر بن عبد العزيز عن تميم الداري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الوضوء من كل دم سائل * وضو واجب است از هر خون روان این حکم نیز مخصوص بمذهب حنفي است ونزد ائمهٔ ثلثه ناقض همان است که بیرون آید از یکی دو راه بول وغائط معتاد باشد یا غیر معتاد وحجت ما این حدیث است وروایت کرده است آن را ابن عدی در کامل از زید بن ثابت ودارقطني در روی سخن کرده چنانکه گفت * رواهما الدارقطني وقال عمر بن عبد العزيز لم يسمع من تميم الداري ولا رآه * روایت کرد این حدیث را وحدیث سابق را دارقطني وگفت عمر بن عبد العزيز اموی خلیفهٔ مشهور نشنیده است حدیث از تمیم داری که از صحابه است وندیده است اورا زیرا که وفات تمیم داری در زمان خلافت امیر المؤمنین علي بوده است رض وولادت عمر بن عبد العزيز در سنة سبع وخمسين * ویزید بن خالد ویزید بن محمد مجهولان * ویزید بن خالد ویزید بن محمد که از رواة این حدیث اند مجهول اند وجواب آنست که حدیث مرسل نزد ما مقبول است ودر جهالت این دو راوی مذکور اختلاف است والله اعلم *

* باب ادب الخلاء * ادب نگاه داشت حد هر چیزی وبعض گفته اند که نگاه داشتن چیزی را که ستوده است از گفتار وکردار وتفصیل معاني آن در کتاب الآداب بیاید ان شاء الله تعالى وخلاء بفتح وبمد آبدست جای ودر اصل بمعني جای خالي *

* الفصل الاول * عن ابي ايوب الانصاري * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اتيتم الغائط * چون بیائید شما قضای حاجت را وغائط در اصل زمین پست مغاک را گویند پس ازان اطلاق کردند بر پلیدی مردم که اغلب برای قضای حاجت در اینچنین جای بنشینند میفرماید چون بیائید غائط را وبول نیز همین حکم دارد چنانکه بصریح بیاید * فلا تستقبلوا القبلة ولا تستدبروها * پس روی مکنید بسوی قبله ونه پشت دهید بجانب آن * ولكن شرقوا او غربوا * ولیکن روی بجانب مشرق کنید ویا بجانب مغرب وا ین مخصوص بمدینهٔ مطهره است علی ساکنها السلام والتحیة زیرا که قبلهٔ مدینه جنوبیست ومدینه شمالي مکهٔ معظمه است پس چون احتراز کنند از استقبال واستدبار قبله بضرورت روی وپشت بجانب مغرب ومشرق باید کرد ودر دیار ما قبله غربي است پس اگر روی بمشرق ومغرب آرند روی وپشت بجانب قبله افتد * متفق عليه قال الشيخ الامام محيي السنة رحمه الله * یعني صاحب مصابیح گفته است که * هذا الحديث في الصحراء * این حدیث نهي از استقبال واستدبار در دشت وجای کشاده است * اما في البنيان فلا باس * اما در دیوار کرده برآورده وخانها وعمارتها پس باکی نیست اگر روی بقبله یا پشت بآن قضای حاجت کنند * لما روى عن عبد الله بن عمر * ازجهت حدیثی که روایت کرده شده است از عبد الله بن عمر رضي الله عنهما * قال * گفت * ارتقيت فوق بيت حفصة لبعض حاجتي * برآمدم بالای خانهٔ حفصه رض که از امهات المؤمنین ودختر عمر بن الخطاب است از برای بعض کارهای خود * فرأيت رسول الله *

پس دیدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم یقضي حاجته * قضاء حاجت انساني میکند * مستدبر القبلة مستقبل الشام * پشت دهنده قبله را و روی آرنده شام را و مکه باشام مقابل افتاده است که اگر روی بقبله آرند پشت بجانب شام افتد و اگر پشت بقبله کنند روی بشام کرده پس ازین حدیث معلوم گردد که پشت بقبله برای قضاء حاجت درخانها درست باشد * متفق علیه * وبدانکه این مسئله مختلف فیه است مذهب امام اعظم ابو حنیفه آن است که استقبال قبله واستدبار آن در بول وغائط حرام است چه در صحراوچه درخانها ونزد امام شافعي حرام است در صحرانه درخانها وبهرجانبی جمعی ازعلما از صحابه وتابعین ومن بعدهم رفته اند وبر روایتی از امام احمد در استدبار رخصتی هست نه در استقبال وشمني از امام ابو حنیفه نیز روایتی در عدم کراهت استدبار آورده ونیز گفته که اگر بنا کرد مستقبل قبله نشست غافل ازان باید که بکردد بقدر امکان حجت ابو حنیفه حدیث نهي است که کسی شت ودرانجا نرفته نکرده میان صحرا وخانه ومطلق گفت وحدیث نهي را جمعی کثیر از صحابه روایت کرده اند ونیز علت نهي تعظیم قبله واحترام جانب اوست وصحرا درانجا برابر است چنانکه بزاق انداختن وپاد رازکردن بآنسو وجواب ازحدیث ابن عمر آنست که شاید آن پیش از نهي باشد واگر معلوم شود که بعد از نهي است شاید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم از جانب قبله اندکي برگشته باشد وابن عمر آنرا در نیافته وتعمق نظر دران نکرده ومقام تقاضامی کند که تعمق وتحقیق نتوان کرد ودر شرح سخن درینجا بسیار است والله اعلم * وعن سلمان * رضي الله عنه * قال نهانا يعني رسول الله * روایت است از سلمان فارسي که از اکابر صحابه است واحوال شریف وی در بعض مواضع نوشته شده است که گفت نهي کرد ما را يعني پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم ان نستقبل القبلة لغائط او بول * از روی آوردن ما بقبله برای آبخانه وشاشه * وان نستنجي باليمين * ونهي کرد از استنجا کردن ما بدست راست ودر بعض نسخ اوان نستنجي بکلمة او واین مشکل میشود در استنجا بکلوخ از بول اگر استنجا بدست چپ کند لابد عضو را بدست راست باید گرفت واین نیز مکروه است پس طریقش آنست که کلوخ بدست راست گیرد وعضو بدست چپ وبجنباند وببرد عضو را بجانب کلوخ نه کلوخ را بسوی عضو وبعض گفته اند که نهي از استنجا بیمین در غائط است نه در بول واین قول ضعیف است وبعض شراح تکلفات دیگر کرده در تعیین طریق آن پوشیده نماند که گرفتن کلوخ بدست چپ واستنجا کردن بدان نیز ممکن است وحاجت باین تکلفات نیست وتمام کلام در شرح است واستنجا مشتق از نجواست بفتح نون وسکون جیم انچه بیرون آید از شکم وسین برای طلب است يعني طلب نجو برای ازالة آن ونجو بمعني بریدن درخت وپوست کشیدن کوسفند نیز آید وچون مي برد ومیکشد نجاست را آنرا استنجا نام کردند * وان نستنجي باقل من ثلثة احجار * ونهي کرد از استنجا کردن بکمتر از سه سنگ ومانند آن واین مذهب امام شافعي است که گوید در استنجا البته سه سنگ باید بکار برد ومذهب امام احمد نیز همین است ونزد ما شرط نقاوت ونظافت است اگرچه بکمتر ازان حاصل گردد بحجت حدیثی که در صحیح بخاری از عبد الله بن مسعود رضي الله عنه آورده که گفت آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم غائط را پس امر کرد مرا که بیارم او را سه سنگ پس دو سنگ یافتم وسرگینی همراه آن آوردم وهر دو سنگ را بگرفت وسرگین را بر تافت واز ینجا معلوم شد که دو سنگ هم کفایت دارد والتزام سه واجب نیست وتمسک ایشان باین حدیث مذکور از سلمان است وبحدیث عائشه که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون برود یکی از شما برای قضاء حاجت خود باید که پاک کند بسه سنگ واین تمسک برتقدیری است که نهي برای تحریم بود وامر برای وجوب شاید که نهي برای کراهت بود وامر برای استحباب وهمچنین باید که باشد جمع بین الاحادیث * وان نستنجي برجیع او بعظم * ونهي کرد از استنجا کردن بسرگین وپلیدی آدمي یا باستخوان وعلت نهي بعض گویند آنست که سرگین نجس است واستخوان ملسا است که نجاست را دور نکرد اند وصواب آنست که نهي بجهت آنست که انها توشهٔ جنیان اند چنانکه از حدیث ابن مسعود که بیاید معلوم گردد * رواه مسلم * وعن انس قال كان رسول الله * كفت انس بود پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم اذا دخل الخلاء يقول * چون می درآمد آبخانه را میگفت * اللهم اني اعوذ بك من الخبث والخبائث * خداوندا پناه میجویم بتو از خبث وخبائث * متفق علیه * خبث بضم خا وباجمع خبیث بلفظ مذکر وخبائث جمع خبیثه بلفظ مؤنث مراد از ذکور واناث شیاطین اند که ازانها پناه میجوید وبضم خا وسکون با نیز روایت است بمعني پلیدی وتوان که

مشدد خبث بضم تا باشد و درين وزن ضم وسكون هر دو مي آيد چنانكه در كتب لغت مسطور است و استعاذه بجهت آنست كه كنف و مزابل محل حضور شياطين است چنانچه بصريح در حديث ديگر بيايد غايت آنكه مركه منع ميكند ذكر خدا را درين حالت چنانكه جمهور علما برانند تحصيل ميكند و ميگويد كه دعا كن كه ساخته شده است براي خلا مثل آنجا نها اين دعا را پيش از درآمدن آن بخواند و در غير آن اماكن بخواند در اوان شروع كردن در ان مانند دامن جامه بر زدن و جز آن و گفته اند كه اگر فراموش كند در بيرون گفت در دل بخواند نه بزبان و هركه منع نميكند و جايز ميدارد ذكر خدا را در همه جا چنانكه منقول است از امام مالك احتياج بدليل دارد باين تفصيل

* وعن ابن عباس * رضي الله عنهما * قال مر النبي * گفت كه گذشت پيغمبر * صلى الله عليه وسلم بقبرين * يك وگور * نقال * پس گفت آن حضرت صلى الله عليه وسلم * انهما ليعذبان * بدرستيكه صاحب اين دو قبر بتحقيق عذاب كرده ميشوند * ومايعذبان في كبير * وعذاب كرده نمي شوند بجهت گناهي بزرگ يعني در گمان ايشان يا در كار كشاف و دشوار بود پرهيز كردن ازان نه آنكه آن چيز در دين كاري آسانست و شناعتي ندارد و چگونه چنين باشد كه تلوث ببول و تلبس به نميمه از شنائع و قبائح عظيمه اند در دين چنانكه فرمود

* اما احدهما فكان لا يستنزه من البول * اما يكي ازان در صاحب قبر حالش آن بود كه پرده نميگرفت در وقت بول و كشف ميكرد عورت خود را يا پرده نميگرفت ميان خود و بول و نگاه نميداشت ازان خود را و احتياط نميكرد تا ميرسد شاشهٔ بول بوي و اين معني مناسب تر است بباب و مناسب است بروايت ديگر كه مسلم راست چنانكه گفت * وفي رواية لمسلم لا يستنزه من البول * و در روايتي ديگر مر مسلم راست كه طلب نزاهت و پاكي نميكرد از بول و بي احتياطي ميكرد در حين بول و در استنجا و در روايتي ديگر لا يستبرئ نيز آمده از براءت كه نزديك بمعني نزاهت است و در روايتي لا يستتر بنون ميان دو تا و استنار بمعني افشاندن و كشيدن آلت بزور تا قطرهٔ از بول كه در وي مانده باشد بنمام بيرون آيد * واما الآخر فكان يمشي بالنميمة * و اما صاحب قبر ديگر پس بود كه ميرفت بسوي مردم بسخن چيني و نم و نميمه رسانيدن و نقل كردن سخن يكي را با ديگري بقصد افساد و اضرار و اين از اقبح قبائح و اشنع شنائع است و نزد بعض علما از كبائر است و در قرآن مجيد مذمت آن كرده در جاي كه فرمود هماز مشاء بنميم و در حديث آمده كه حق تعالى نظر نميكند بكسي كه دورويه است و در صحيحين آمده كه سخن چين در بهشت نه در آيد و عمر بن الخطاب رضي الله عنه بكعب احبار گفت كدام گناه را در توريت عظيم خوانده گفت سخن چيني كردن فرمود كه آيا از قتل نيز عظيم تر است گفت از سخن چيني كردن قتل حادث گردد و چند ين شرهاي ديگر پديد آيد

* ثم اخذ جريدة رطبة * پس گرفت آن حضرت صلى الله عليه وسلم شاخي را از خرما كه تر بود * فشقها بنصفين * پس بارهٔ كرد آن شاخ تر را بدو پاره * ثم غرز في كل قبر واحدة * پس تر بخلانيد در هر قبر يكي ازان دو پاره را * قالوا * گفتند صحابه * يا رسول الله لم صنعت هذا * چرا كردي تو اين فعل را يعني خلانيدن پارهٔ از شاخ تو در هر قبر * فقال * پس گفت آنحضرت * صلى الله عليه وسلم لعله ان يخفف عنهما ما لم ييبسا * كردم اين كار را اميد آنكه سبك كرده شود عذاب ازين دو قبر تا آنزمان كه ترمانند اين دو شاخ پاره و خشك نشوند * متفق عليه * و در توجيه اين حديث علما را اختلاف است كه بناي اميد داشت تخفيف عذاب تا مدت رطوبت آن شاخها بر چيست بعض مردم برانند كه بناي آن بر آنست كه نباتات تا زماني كه تر و تازه اند تسبيح ميكويند حق را و مراد بشيء در كريمهٔ وان من شيء الا يسبح بحمده شيء حي است و حيات چوب تا زمانيست كه خشك نشده است و حيات سنگ تا شكسته نشده يا تسبيح خاص مخصوص بحي است و آنكه عام است هر شيء را بمعني دلالت بر وجود صانع و وحدت و صفات كمال او است و تمسك كنند باينچه اجماعه باين حديث در انداختن سبزه و گل و ريحان بر قبور و خطابي كه از ائمهٔ اهل علم و قدوهٔ شراح حديث است اين قول را رد كرده است و انداختن سبزه و گل را بر قبور بتمسك باين حديث انكار نموده و گفته كه اين سخن اصلي ندارد و در صدر اول نبوده و بعض گفته اند كه بناي اين تحديد و توقيت بر آنست كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم شفاعت خواست در تخفيف عذاب پس قبول كرده شد از وي تا مدت خشك شدن آن شاخ و كلمهٔ لعل ناظر است باين معني والله اعلم و كرماني گفته كه در جريدهٔ خاصيتي نيست در دفع عذاب و نبود آن مگر ببركت دست مبارك سيد انبيا صلى الله عليه وسلم * بيت * اگر تو دست بساني بگور مرده دلان * روان مرده در آيد بعيش در بدنش * و بعض گويند كه علم آن مفوض و موكول است بعلم نبوت تا در انجا چه سر باشد و در جامع الاصول از بريدهٔ صحابي رضي الله عنه آورده كه وي وصيت كرد بدل آوردن

دو جريد، در قبرش تا شايد كه دران جاسوس باشد سبب نجات كردد * ع * دل عشاق حيله كر باشد * وعن ابي هريرة * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اتقوا اللاعنين * بپرهيزيد از دو كار كه سبب لعنت ونفرين ميشوند * قالوا وما اللاعنان * كفتند صحابه وچيست آن دو كار كه سبب لعنت مي شوند * يا رسول الله قال * كفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم * الذي يتخلى في طريق الناس او في ظلهم * آنكه قضاى حاجت ميكند در راه مردم يا در سايهٔ ايشان يعني زير درختي كه مردم در سايهٔ آن مي نشينند وصحبت ميدارند رواه مسلم * وعن معاذ قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اتقوا الملاعن الثلاث * فقالوا وما الملاعن يا رسول الله * قال * الذي يتخلى في قارعة الطريق او في ظل مثمر او في موضع يجلس الناس فيه * رواه ابو داود * وعن ابي هريرة * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من تخلى فليستتر فان لم يجد الا ان يجمع كثيبا من رمل فليستدبره فان الشيطان يلعب بمقاعد بني آدم * رواه ابو داود * وعن ابي هريرة * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اكتحل فليوتر من فعل فقد احسن ومن لا فلا حرج من استجمر فليوتر من فعل فقد احسن ومن لا فلا حرج من اتى الغائط فليستتر فان لم يجد الا ان يجمع كثيبا من رمل فليستدبره فان الشيطان يلعب بمقاعد بني آدم * رواه ابو داود * وعن ابي هريرة * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اكل فليتخلل فما خرج فكلوا ومن لا فلا حرج من اكل فليلفظ ما في فيه بلسانه فانه اطيب له فان لم يلفظه بلسانه فلا يلفظه بيده ان اطيب ريح المؤمن المضغ * رواه ابو داود * وعن ابي هريرة * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اكل ثوما او بصلا او كراثا فليعتزلنا او فليعتزل مسجدنا وليقعد في بيته وان اتي بقدر فيه خضرات من بقول فوجد لها ريحا امر به فاخرج الى البقيع فمن اكلها منكم فليمتها طبخا * رواه ابو داود * وعن ابي هريرة * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اكل من هذه الشجرة فلا يقربن مسجدنا ثلاثا قلت ما يعني بالشجرة قال نتن ريحها * رواه مسلم * وعن ابي قتادة * ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا شرب احدكم فلا يتنفس في الاناء * چون بنوشد آب يكي از شما پس نبايد كه دم نزند در درون آوند آب بي آنكه جدا كرداند دهان را از آوند تا چيزي از دهان و بيني در آب نيفتد وبكراهت طبعي نينند از و آنكه در حديث آمده است كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم در وقت آب خوردن سه نفس ميزد مواد آنست كه كوزه را از دهان مبارك جدا ميكرد و آب بسه نفس مينوشيد وتمام اين سخن در باب الاشربه بيايد * واذا اتى الخلاء فلا يمس ذكره بيمينه * وچون بيايد يكي از شما در آبخانه پس نبايد كه نكيرد آلت خود را بدست راست خود از جهت نكاهداشت دست راست از تو هم تلوث كه موضوع از براى طيبات است * ولا يتمسح بيمينه * و بايد كه استنجا نكند بدست راست خود طريق استنجا از بول معلوم شد چنانكه نه مساس ذكر بيمين لازم آيد و نه استنجاء بيمين و در استنجا از غائط امر ظاهر تر است بي اشكال * متفق عليه * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من توضأ فلينتثر * هركه وضو كند بايد كه استنثار كند بناى مثلثه بمعني بيني افشاندن وسابقا معلوم شد كه استنثار مستلزم استنشاق است * ومن استجمر فليوتر * وكسيكه استنجا كند بسنك وكلوخ بايد كه بكمتر از سه نكند وكلام درين كذشت واستجمار استعمال جمار كه بمعني سنكريزه است ومراد بآن استنجا است وبمعني بخور كردن نيز آمده از جمرة بمعني الخكر بعض اين حديث را برين معني نيز حمل كرده اند وسخن دران در فصل اول از باب ترجل در كتاب اللباس بيايد * متفق عليه * وعن انس قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يدخل الخلاء فاحمل انا وغلام * بود آنحضرت صلى الله عليه وسلم درمي آمد خلا را پس برميداشتم من و پسركي ديكر وكفته اند مراد بدان ابن مسعود است كه اداوة وسواك ونعلين حضرت صلى الله عليه وسلم حوالهٔ وي بود وارماقب باين لقب است * اداوة من ماء * اداوة را برازآب واداوة بكسر همزة ظرف صغير از چرم كه ساخته ميشود براى آب كه بدان طهارت كنند * وعنزة * وبرميداشتم من وآن غلام عنزة را وعنزة بعين مهمله ونون وزاى مفتوحات چوبي كه در وي سناني باشد مقدار نيم نيزه يا اندكي كلانتر وعادت شريف بود كه خادمان عنزه را همراه آن حضرت صلى الله عليه وسلم برميداشتند تا نرم كنند زمين سخت را براى بول يا كلوخي از زميني جدا كنند براى استنجا يا سترة كنند در پيش نماز واغراض ديكر * يستنجي بالماء * استنجا ميكرد آنحضرت صلى الله عليه وسلم بآب بعد از تلقيه بحجارة تا تعليم كند مر امت خود را كه شستن با بعد از استنجا بكلوخ احب وافضل است * متفق عليه * * الفصل الثاني * وعن انس قال كان النبي * كفت انس بود پيغمبر * صلى الله عليه وسلم اذا دخل الخلاء نزع خاتمه * چون ميخواست كه درآيد در متوضا ميكشيد انكشتري خود را از جهت بود ن نقش نكين وي محمد رسول الله واز ينجا معلوم شد كه داخل متوضا را بايد كه چيزي را كه در وي نام خدا و رسول خدا و قرآن است باخود نبرد ودر بعض شروح كفته كه اين شامل است اسماى تمام انبيا را صلوات الله عليهم اجمعين مانند آنكه اكر نام خدا او

رسول خدا نام وی یا جز ونام وی باشد همین حکم دارد یانه والله اعلم * رواه ابوداؤد والنسائي والترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح غریب وقال ابوداود هذا حدیث منکر * این حدیث را ترمذی و ابوداؤد و نسائي روایت کرده اند وترمذی آنرا حسن وصحیح خوانده وابوداؤد منکر گفته ونسائي از مرد ساکت مانده * وفي روایته وضع بدل نزع * ودر روایت ابوداؤد وضع آمده بجای نزع یعني می نهاد خاتم خود را زاین لازم گشیدن است که از دست میگشید ونجای می نهاد * وعن جابر * رضي الله عنه * قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اراد البراز انطلق حتی لایراه احد * گفت جابر که آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون میخواست صحرا را یعني بقضای انساني بیرون میرفت تا آنجا که نمیدید اورا هیچ یکی واز نظر غائب میشد واحتمال دارد که معني آن باشد که میرفت تا بجایی که بعد از نشستن در انجا کسی اورا نه بیند ومعني اول اظهر واولی است کما لایخفی وبراز بفتح باء در اصل بمعني فضای واسع است کنایت میکنند بوی از قضای حاجت انساني از جهت کراهت تصریح باسم خاص وی تا انچه اورا بچشم نه بینند بگوش نیز نشنوند واین عادت مستمره ایشان در شرع وعرف وعادت نزد اهل مروت و احتیاط وادب * رواه ابوداؤد * وعن ابي موسی * رضي الله عنه * قال کنت مع النبي * بودم من با پیغمبر * صلی الله علیه وسلم ذات یوم * وزری * فاراد ان یبول * پس خواست آنحضرت صلی الله علیه وسلم که بول کند * فاتی دمثا في اصل جدار * پس آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم زمین هموار نرم را در بیخ دیواری * فبال * پس بول کرد * ثم قال * پس گفت فرمود * اذا اراد احدکم ان یبول * چون خواهد یکی از شما که بول کند * فلیرتد لبوله * پس باید که طلب کند برای بول خود یعني جای مناسب را مانند انجا که هموار ونرم باشد تا آب زیر نیاید و رشاشهٔ بول نرسد * رواه ابوداؤد * وعن انس رض قال کان النبي صلی الله علیه وسلم اذا اراد الحاجة * بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که چون میخواست قضای حاجت انساني را * لم یرفع ثوبه * برنمیداشت جامهٔ خود را * حتی یدنو من الارض * تا آنکه نزدیک می شد از زمین در نشستن * رواه الترمذی وابوداؤد والدارمي * وعن ابي هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما انا لکم مثل الوالد لولد * نیستم من برای شما در نصیحت وخیر خواهي مگر مانند پدر برای فرزندان خود * اعلمکم اذا اتیتم الغائط * تعلیم میکنم شما را چون بیائید غائط را وبول نیز همین حکم دارد * فلا تستقبلوا القبلة ولا تستدبروها * پس روی نیارید قبله را وپشت نکنید او را * وامر بثلثة احجار * وامر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بکار بردن سه سنگ در استنجا * ونهی عن الروث والرمة * بکسر راء وتشدید میم ونهي کرد از استنجا کردن بسرگین وعظم * واستنجوا نها بپوسید بحکم عرف وعادت فرمود که اغلب در صحرا افتاده میباشد والا بغیر پوسیده نیز جائز نیست بلکه بطریق اولی * ونهی ان یستطیب الرجل بیمینه * ونهي کرد ازان که استنجا کند مرد بدست راست وزین نیز همین حکم دارد واستطابة بمعني استنجا است زیرا که پاک میکردانند جسد را باز الهٔ نجاست * رواه ابن ماجة والدارمي * وعن عائشة * رضي الله عنها * قالت کانت ید رسول الله صلی الله علیه وسلم الیمنی لطهوره وطعامه * گفت عائشه بود دست راست آن حضرت صلی الله علیه وسلم برای پاکي وچیزهای که بنزاهت ونظافت تعلق دارد واز برای طعام که یکی از افراد آنست * وکانت ید الیسری لخلائه وما کان من اذی * وبود دست چپ وی برای متوضای او وانچه بدان تعلق دارد از استنجا ومانند آن وانچه باشد از جنس پلیدی ومکروهات * رواه ابوداؤد * وعنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا ذهب احدکم الی الغائط فلیذهب معه بثلثة احجار * چون برود یکی از شما بسوی آبخانه پس باید که ببرد با خود سه سنگ را * یستطیب بهن * که استنجا کند وپاک گرداند بآنها * فانها تجزئ عنه * زیرا که بدرستي سه سنگ بستند کي میکند برای او از استعمال آب یعني چون بسه سنگ پاک گردانید واز الهٔ عین نجاست کرد در اصل طهارت وجواز صلوة حاجت بآب نیست واگر بآب نیز کند مستحب است چنانکه در فصل ثالث از حدیث ابي ایوب بیاید وبعض گفته اند که سنت است در زمان ما چنانکه بیهقي از حدیث امیر المؤمنین علي رضي الله عنه آورده که فرمود آنها که پیش از شما بوده اند من اند اختند مانند پشک شتر چیزی وحاجت نبود ایشان را بآب اما شما می رئید زید نبي * رواه احمد وابوداؤد والنسائي والدارمي * وعن ابن مسعود * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تستنجوا بالروث ولا بالعظام * استنجا مکنید بسرگین واستخوانها * فانها زاد اخوانکم من الجن * زیرا که روث وعظام توشه وخوراک برادران شما است که جن اند در بعض روایات آمده است که استخوان خوراک جنیان است وروث خوراک چارپایان ایشان واضافت مجموع بجن

درست است كه چار واجب ايشان تابع ايشان است وطبيعي از حاكم در دلائل النبوة آورده كه جن استخواني نميخورند * ترمذي والنسائي الا انه لم يذكر * ليكن
است كه نخست داشته است وروثي نه مگر آنكه در وقت دانها ست كه روز نخست خورده * ترمذي والنسائي الا انه لم يذكر * ليكن
نسائي ذكر نكرده است اين لفظ را كه * زادا خواننكم من الجن * وعن رويفع بن ثابت قال قال لي رسول الله * كفيت رويفع ضم را وفتح راء
وكسر فا كه صحابيست ومغلوب است در مصر يان امير كردانيد او را معاوية بر طرابلس پس خراج كرد از فريقيه را سنه سبع واربعين وهو بشام
سنة است وخمسين كفيت كفت مر اپيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم يا رويفع لعل الحيوة ستطول بك بعدي * اى رويفع سايد كه دير كاني
دراز كرد تر ابس از من وخبر دهي مردمي را كه بكنند عادات ورسوم جاهليت را وترك دهند بعض اعمال سنت را * فاخبر الناس
ان من عقد لحيته * بس سنبرده مردم را كه هر كه گره زند ريش خود را اگر بر انند كه مراد مرغول كردانيدن ريش است بتكلف وعلاج
وسبب نهي آنست كه اين تشبيه است بفعل آنها نكه نه از اهل دين مسلمانيانند مثل اهل كتاب وجز ايشان از جهال وبعض گفته اند
كه عادت اهل جاهليت بود كه آنرا در معركها جنگ ميكردند بقصد بعجب وتكبر واهل عجم نيز ميكردند پس نهي كرده شد از ان
وبعض گفته اند مراد عقد لحيه وستر وجه است تا راه زنند وروي بپوشند تا مردم نشناسند * او تقلد وترا * يا كسي كه قلاده سازد
ودر كردن به بند دزه را گفته اند كه اهل جاهليت در كردن اسپان زه مي بستند واعتقاد ميكردند كه اين سبب نارسيدن وزيان
تا كردن چشم زخم است پس نهي كرده شد ازان بجهت تنبيه بر آنكه در تغيير نميكند تقدير را وبعض گفته اند مراد بستن
جرسها است در گردن اسپ يا بستن مهره ها در گردن طفلان از براى دفع چشم بد * او استنجي برجيع دابة او عظم * يا استنجا كند
بسرگين اسپ يا بستخوان * فان هذا منه بريء * پس بد رستي كه بيزار است از هر كه اين كار كند بيزار راست از يخجا معلوم ميشود
كه ارتكاب امور جاهليت ومكروهات اگرچه از گبار نباشند سبب بيزاري وبيرضائي جناب نبوت است ارتكاب گبار وفواحش
را خود چه گويند * رواه ابوداؤد * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اكتحل فليوتر * كسي كه سرمه
كشد در چشم بايد كه ابتار كند يعني بعدد طاق كشد واين زاد وطريق است يكي آنكه در هر چشم سه ميل كشد واين طريق اصح
واشهر است دوم انكه دو ميل در چشم راست كشد ودود در چشم چپ وآخر يكميل ديگر در چشم راست كشد تا مجموع وتر شود وابتدا
واختتام بجانب راست شود وبعضي اين طريق را اختيار كرده اند بجهت ترجيح وتفضيل جانب يمين واول صحيح تر است وبر هر
تقدير بر اين امري واجب نيست بلكه احسن واولى است وبنده دران اختيار دارد چنانچه فرمود * من فعل فقد احسن ومن لا
فلا حرج * كسي كه بكند ايتار را پس به تحقيق نيك كرده باشد وكسي كه نميكند پس نيست بر وگناه وتنكي * ومن استجمر فليوتر *
وكسي كه استعمال حجار ميكند در استنجا پس بايد كه وتر كند وبعض از استجمار استعمال بخور نيز اراده كرده اند * من فعل فقد احسن
ومن لا فلا حرج * كسي كه بكند پس به تحقيق نيك بكند وكسي كه نكند پس نيست حرج واين حديث مؤيد مذهب حنفي
است كه تثليث احجار واجب نيست * ومن اكل فما تخلل فليلفظ وما لاك بلسانه فليبتلع * وكسي كه بخورد طعامي پس چيزي
كه بخلال از دندان بكشد پس بايد كه بيندازد آنرا وچيزيكه بخايد وبيرون مي آرد از گوشه هاى دهن پس بايد كه فرو برد وعلت
فرمان آنست كه انچه بخلال از دندان برآيد غالب مخلوط بخون ميباشد بخلاف انچه از گوشه هاى دهان برآرد واگر به يقين
يا شك گفته خون آلوده نيست حلال است در هر صورت واگر خون آلوده است به يقين در هر دو حرام است ومحمول بر صورت
عدم يقين است آنكه فرمود * من فعل فقد احسن ومن لا فلا حرج * وبعض گفته اند كه علت در هر دو استقذار وكراهت طبع است
كراهت در اول در فرو بردن است ودر ثاني در القاختن وبا وجود آن مخير است اگر بكند نيك است واگر نكند حرجي نيست * ومن اتى
الغائط فليستتر * وكسيكه بيايد آبخانه را پس بايد كه بپوشد كند تا پوشيده شود در وي وكشف عورت نشود * فان لم يجد الا ان يجمع كثيبا
من رمل * پس اگر نيابد چيزي را كه بپوشد كند بدان مگر همين قدر كه جمع كند تلي را از ريگ * فليستدبره * پس بايد كه پس خود
كند آن تل ريگ را وپشت بجانب وي كرده بنشيند تا بپوشد كردد مر او را واختيار است بار بجهت آنست كه در پيش بدامن جامه پرده
ميتوان كرد وآسانست كردن آن * فان الشيطان يلعب بمقاعد بني آدم * پرده كردن اگرچه بريگ باشد براى آن فرموده شد كه شيطان

بازی میکند به نشستگاه آدمیان ومراد بهازی کردن شیطان برداشتن پرده ازپیش وکشادن وبرهنه کردن عورت ایشان وانداختن رشاشهٔ
بول برتن وجامهٔ ایشان ونیز آدمی چون پرده نکند وستر عورت ننماید وسوسه میاندازد مردم را بنظر کردن بعورت پس پرده باید
گرفت تا راه وسوسهٔ شیطان بسته گردد واین پرده کردن بریک واینهمه تکلف ومبالغه کردن امری واجب نیست بلکه * من فعل فقد احسن
ومن لا فلا حرج * کسیکه بکند خوب میکند وکسیکه نکند حرج نیست * رواه ابو داؤد وابن ماجة والدارمي * وعن عبد الله بن مغفل *
بضم میم وفتح غین معجمه وفتح فای مشدده صحابیست از اصحاب شجرة ساکن شد مدینه را بعد ازان رفت ببصره وبنا کرد آنجا سرای و
وفات یافت دران روایت میکند ازوی حسن بصری وغیر وی مات سنة تسع وخمسین * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یبولن
احدکم في مستحمه * باید که بول نکند یکی ازشما درغسلگاه خود واستحمام در اصل بآب گرم غسل کردنست پس ازان برمطلق غسل اطلاق
کردند اگرچه بآب سرد بود * ثم یغتسل فیه * پستر وی غسل میکند درانجایگاه یعني دور است از عاقل که بول کند درجای غسل پس ازان
غسل کند درانجا * او یتوضأ فیه * یا وضو میکند درانجا اینچنین باید که نکند * فان عامة الوسواس منه * زیرا که اکثر وسواس ازینجا پیدا
میشود که چون بول کند درجای وباز همانجا غسل کند زیرا که آن جایکه نجس میکردد وازانجا چکبد های آب بروی می افتد ودر وسواس
می افکند ورفته رفته متمکن میکردد واین درجائیست که آب راه روی ندارد وجای سخت است واگر جائی است که آب بدر میرود وریکستان
است باکی نیست وبرهر تقدیر نهي برای تنزیه است نه تحریم * رواه ابو داؤد والترمذی والنسائي الا انهما لم یذکرا * مگر اینست که ترمذی
است که وقتی دیگر درانجا غسل کرده میشود یا وضو ساخته میشود وباعث حدوث وسواس میکردد ولیکن بصریح ذکر نکرده اند * وعن عبد الله
بن سرجس * بفتح سین مهملهٔ اولی وآخری وکسر جیم بروزن نرکس صحابیست متاخر الاسلام بصری است وحدیث او در ایشانست * قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یبولن احدکم في جحر * باید که بول نکند یکی ازشما در سوراخ وجحر بتقدیم جیم مضمومه برحای ساکن
سوراخ جانوران خزنده وکزنده وعلت نهي آنست که شاید ماری یا کردمی درسوراخ باشد که بکزد ونیز میکویند که سوراخها مسکن جن میباشد
شاید که ضرری رساند ودر حکایات آمده است که سعد بن عبادة که از کبار انصار است درسوراخی بول کرد وجنیان او را کشتند آوازدر دادند وشعری
خواندند که مضمونش اینست که ما کشتیم سعد بن عباده را وانداختیم دو تیر که خطا نکردند دل او را * رواه ابو داؤد والنسائي * وعن معاذ *
رض * از اکابر صحابه وعظمای انصار است واحوال شریف وی در بعض مواضع نوشته شده است * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتقوا الملاعن
الثلثة * بپرهیزید سه کار را که محل لعنت ومظنهٔ آنند * البراز في الموارد * یکی آبخانه کردن درجاهائیکه مردم فرود می آیند ومجلس گاه ایشان
آنست یا مراد بموارد جاهای که آبی است مثل چشمه وجوی که مردم بجهت آب آنجا فرود آیند * وقارعة الطریق * دوم در راهیکه جای
پا کوب مردم است یعنی محل مرور ایشان * والظل * سیوم درزیر درختیکه مردم درسایهٔ او می نشینند وخواب میروند * رواه ابو داؤد
وابن ماجة * وعن ابي سعید * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یخرج الرجلان یضربان الغائط * باید که بیرون
نیایند دو مرد که میروند بسوی آبخانه ومی نشینند * کاشفین عن عورتهما * کشاده وبرهنه کنندهٔ اندام نهاني خود را * یتحدثان *
درحالتیکه سخن میکنند بیکدیکر * فان الله یمقت علی ذلك * زیرا که خدای تعالی دشمن میکیرد آنها را برین فعل شنیع در راز مقام
شرم ومروت * رواه احمد وابو داؤد وابن ماجة * وعن زید بن ارقم * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان هذه
الحشوش محتضرة * بدرستیکه این آبخانها ومزبلها جاهای حاضر شدن جن وشیاطین اند وحشوش جمع حش است بفتح حا وضم نیز آمده
در اصل بمعني بستان ونخلستان وعادت مردم بود که پیش از بنای آبخانها درمنازل قضای حاجت آنجا میکردند پس ازان مطلق آبخانها
را نام شد * فاذا اتی احدکم الخلاء فلیقل * پس چون بیاید یکی ازشما آبخانه را باید که بنا بجوید بخدا ازخبائث جن وبکوید این کلمه را
* اعوذ بالله من الخبث والخبائث * تصحیح لفظ وتحقیق معني این کلام درفصل اول درحدیث ثالث معلوم شد * رواه ابو داؤد وابن ماجة
* وعن علي * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ستر ما بین اعین الجن وعورات بني آدم * پرده میان چشمهای
جن وآلت شرم آدمیان * اذا دخل احدهم الخلاء * چون خواهد که درآید یکی ازیشان محل قضای حاجت را * ان یقول * اینست که

بگويد * بسم الله * رواه الترمذي وقال هذا حديث غريب واسناده ليس بقوي * گفته است ترمذي كه اين حديث غريب است واسناد وي قوي نيست زيرا كه يكي از راويان وي محمد بن حميد رازي است ومردم را اختلافست كه گفته است يا نه * وعن عائشة * رضي الله عنها * قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا خرج من الخلاء قال * گفت عائشه كه چون مي برآمد آن حضرت صلى الله عليه وسلم از متوضا مي گفت * غفرانك * يعني ميطلبم خداوندا از تو آمرزش ترا در معني اين كلمه دو وجه گفته اند يكي آنكه آمرزش ميخواهم از نوات ذكر حق بزبان در بن حالت يا از تقصير در وفاي شكر نعمت گوارش طعام وباقي داشتن آنچه سود كند وبيرون افكندن آنچه زيان دارد چنانكه از حديث انس كه در فصل ثالث آيد معلوم كرديم وبعضي از مشائخ گفته اند كه ذكر مناسب اين حال آنست كه ادب بشه كند در استحياء وتذلل نفس خود وتنزه وتقدس حق سبحانه از نقائص وعيوب * رواه الترمذي وابن ماجة والدارمي * وعن ابي هريرة قال كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا اتى الخلاء اتيته بماء في تور او ركوة * گفت ابو هريره رض بود آنحضرت صلى الله عليه وسلم چون مي آمد خلا را مي آوردم من او را آب در تور بفتح تا وسكون واو آوندي خرد از روي ياسنگ كه آبخورده مي شود در وي وگاهي وضو نيز ساخته مي شود يا در ركوة بفتح را وكسر وضم نيز آمده وسكون كاف آوندي از چرم كه آب خورده ميشود در وضو ساخته ميشود در وي ودر شرح جامع الاصول گفته دلو خرد از چرم كه آنرا صوفيه همراه دارند واو براي شك راوي است يا مراد آنست كه گاهي دران ظرف مي آوردم وگاهي در ان * فاستنجى * پس استنجا ميكرد آنحضرت صلى الله عليه وسلم بآن آب * ثم مسح يده على الارض * پستر ميماليد دست خود را بر زمين بعد از استنجا بقصد مبالغه در تنقيه وتطهير در شستن دست * ثم اتيته باناء آخر * بستر مي آوردم آنحضرت صلى الله عليه وسلم را آب در آوند ديگر * فتوضأ * پس وضو ميكرد گفته اند كه معني اين حديث آن نيست كه وضو به بقيهٔ آب استنجا درست نيست يا دران ظرف كه استنجا كرده وضو نكند اتفاقا آب نماند ديگر با كمتر از قدر كفايت ماند پس آب ديگر در ظرف ديگر آورد وبعضي ازين حديث چنان فهميده اند كه اگر آوند وضو جز آوند استنجا باشد مستحب است والله اعلم * رواه ابو داؤد وروى الى قوله الارمي والنسائي معناه * وروايت كرد دارمي ونسائي معني اين حديث را بلفظي ديگر * وعن الحكم بن سفيان * ثقفي است وبعض گفته اند نام او سفيان بن حكم است حديث او در وضو است ودر سماع او از پيغمبر صلى الله عليه وسلم اختلاف است ابن عبد البر گفته كه سماع او نزد من صحيح است ودر كاشف گفته او را صحبت است وحديث او مضطرب وبخاري گفته كه وي در نيافته است آنحضرت را صلى الله عليه وسلم والله اعلم * قال كان النبي * بود ببغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم اذا بال توضأ ونضح فرجه * چون بول ميكرد وضو ميساخت وآب مي پاشيد فرج خود را * رواه ابو داؤد والنسائي * وگفته اند كه مراد موضع فرج است از ازار وبعض گفته اند كه مراد بپاشيدن آب فرج راشستن فرج است بآب استنجا يعني چون بول ميكرد استنجا ميكرد بآب ووضو ميساخت وصحيح آنست كه مراد پاشيدن آب است بعد از وضو براي دفع تطرق وسواس كه اكثر ي در ازار يافته شود در وسواس نيفتد وحواله بكند آنرا بآب كه پاشيده بود واين سد طريق وسواس است تا راه نيابد وتعليم امت است بآن والا آنحضرت صلى الله عليه وسلم معصوم ومطهر است از وسواس كذا قالوا وبعض گفته اند كه براي دفع نزول بول است تا مبادا تقاطر كند چه آب قابض بول است خصوصا آب سرد ودر روايت ديگر بصريح آمد كه چون وضو ميكرد رسول خدا صلى الله عليه وسلم وفارغ ميشد از وضو ميگرفت كف آبي ومي پاشيد بر فرج خود * وعن اميمة * بضم همزه وفتح ميم وسكون يا * بنت رقيقة * بضم راء وفتح قاف وسكون ياي تحتيه نيز صحابيه است معدود است در اهل مدينه ومادر او رقيقه خواهر خديجة ام المؤمنين است ودر كاشف گفته كه رقيقه هاشميه است * قلت كان للنبي صلى الله عليه وسلم قدح من عيدان * اميمه بنت رقيقه كه خواهر زادهٔ ام المؤمنين خديجه رضي الله عنها است روايت مي كند كه بود آنحضرت را صلى الله عليه وسلم قدحي از عيدان بكسر عين جمع عود بمعني چوب ولفظ جمع آوردن باعتبار اجزاست يا باعتبار آنكه از چوبهاي مختلف بود والله اعلم در قاموس گفته كه عيدان بفتح عين درخت خرما كه بلند باشد واحدي عيدانه است واين قدح از چوب درخت خرما بود * تحت سريره يبول فيه بالليل * نهاده ميشد كاهي اين قدح در زير چارپايهٔ آنحضرت صلى الله عليه وسلم كه مي خفت بران بول ميكرد دران در شب بجهت عذري از سرما وجز آن واين آنقدح است كه آورده اند كه شخصي از تشنگان نادانسته بكدان آب بول آن حضرت صلى الله عليه وسلم را ازان قدح بخورد تا زنده بود بوي خوش از اندام وي يافته

مي شد و تلجلج بشت در لا ذا و نيز موجود بود * رواه ابو داؤد والنسائي * وعن عمر * رضي الله عنه * قال رآني النبي * كفت عمر ديد مرا
پيغمبر * صلى الله عليه وسلم * را بول قائما * ومن بول ميكردم ايستاده * فقال * پس كفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم * يا عمر لا تبل قائما *
بول مكن ايستاده * فما بلت قائما بعد * عمر رضي الله عنه ميكويد پس بول نكردم ايستاده بعد ازان كه آن حضرت صلى الله عليه وسلم
نهي كرد * رواه الترمذي وابن ماجة * وامت همه اتفاق دارند بر كراهت ايستاده كردن بول تحريمي يا تنزيهي بجهت لازم آمدن كشف
عورت و تنجس تن و جامه و ترك مروت را آنكه مؤلف ميكويد رحمة الله عليه كه * قال الشيخ الامام محيي السنة رحمة الله عليه قد صح عن
حذيفة قال اتى النبي * بتحقيق بصحت رسيده است از حذيفة بن اليمان كه كفت آمد پيغمبر * صلى الله عليه وسلم سباطة قوم *
خاكروبهٔ كروهي را * فبال قائما * پس بول كرد ايستاده * متفق عليه قيل كان ذلك لعذر * كفته شده است در توجيه اين حديث كه بود اين بول
كردن آن حضرت صلى الله عليه وسلم ايستاده بجهت عذري يا اين عمل در عهد جاهليت بود كه بد آمدن ملت اسلام بد عوت سيد رسل
و خير انام عليه الصلوة والسلام كه مبعوث بود از براى تتميم مكارم اخلاق و محاسن افعال زوال پذيرفته بول كردن عمر رضي الله عنه يا از بقاياى عادت
جاهليت بود يا بجهت عذري كه او را نيز عارض شده بود اما عذري كه مر آنحضرت را صلى الله عليه وسلم اثبات آن ميكنند بعض كويند درد بوده
در استخوان صلب وي كه بدان نشستن دشوار بود و طاقت نشستن نداشت و بعض كويند كه عرب استشفا ميكنند و علاج مينمايند در دفع وجع
صلب بايستاده بول كردن و امام شافعي بر دين رفته و حاكم حديث از ابن عمر آورده كه بول كرد آنحضرت صلى الله عليه وسلم ايستاده بجهت
دردي كه در درون دو زانوي وي بود كذا قال الشيخ ابن حجر و بعض كويند عذر آن بود كه براى نشستن جاى نبود بحكم ضرورت ايستاده
كرد زيرا كه خاكدان از يك جانب بلند بود و جانب ديكر پست و نشستن بر ان ممكن نبود مكر آنكه جانب بلند را پس بشت كنند و در ين
هنكام كشف عورت لازم آيد برجماعه كه از ان راه ميكذرند اكر جانب بلند را روى آورديم افتادن دارد و سباطه در غالب نرم و بلند
مي باشد و قابليت نشستن ندارد و بعض كفته اند كه فعل آنحضرت صلى الله عليه وسلم براى بيان جواز و تعليم امت بود و آساني كردن بر
ايشان چون اول نهي كرد كه ظاهر در تحريم است خواست كه بيان كند كه نهي تنزيهي است و در فعل آن نيز رخصت است و در عذر عمر
رضي الله عنه وجه ديكر نيز كفته اند كه وي كفته است كه ايستاده بول كردن نكاه دارنده تر است دير را پس توانند كه در انوقت او را علتي
عارض بود كه بدان ملاحظه ميداشت كه چيزي از جانب ديكر بد آيد و باوجود آن نهي كرد ازان و امادر فعل آنحضرت صلى الله عليه وسلم
حاشا كه مثل اين توهم توان كرد و تكلم توان نمود والله اعلم *

* الفصل الثالث * عن عائشة * رضي الله عنها * قالت

من حدثكم ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يبول قائما * عائشه كفت هر كه خبر دهد شما را كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم بول ميكرد
ايستاده * فلا تصدقوه * پس راست كو ندانيد او را * ما كان يبول الا قاعدا * زيرا كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم بول نمي
كرد مكر نشسته * رواه احمد والترمذي والنسائي * وتطبيق اين حديث بحديث حذيفه آنست كه عائشه خبر از علم خود ميدهد
كه درون خانه مشاهده ميكرد و در انجا هركز ندیده كه ايستاده بول ميكرده باشد و انچه حذيفه ديد در بيرون بود و آن نيز نادر
بود مبني بر عذر كه بيان كرده شد و نا در حكم معدوم دارد و انچه مبني بر اعذار است بيرون از دائرهٔ اعتبار است * وعن زيد
بن حارثة عن النبي صلى الله عليه وسلم ان جبرئيل عليه السلام اتاه في اول ما اوحي اليه * زيد بن حارثه مولاى آنحضرت كه او را متبناى
آنحضرت ميكفتند و زوج زينب بود و نام او در قرآن مذكور است و ذكر او در باب مناقب اهل بيت در آخر كتاب بيايد روايت ميكند از آنحضرت
كه جبرئيل آمد او را در آغاز وحي فرستادن بسوى او * فعلمه الوضوء والصلوة * پس تعليم كرد جبرئيل غم آنحضرت را صلى الله عليه وسلم
وضو را و نماز را و اين تعليم فعلي بود كه جبرئيل وضو كرد و نماز كزارد و بحضرت نمود و باين طريق تعليم كرد چنانچه در روايات آمده است
و تعليم بفعل آسان تر است از تعليم بقول * فلما فرغ من الوضوء اخذ غرفة من الماء فنضح بها فرجه * ظاهر عبارت آنست كه ضمائر راجع
بجبرئيل باشد و معني آن باشد كه هركاه فارغ شد جبرئيل از وضو كرفت كفي از آب پس پاشيد و تر كرد بآن اندام شرم خود را يعني آن
موضع ازار را براى تعليم آنحضرت و جبرئيل دران هنكام متمثل بصورت بشر بود كه براى تبليغ وحي و تعليم احكام بر آنحضرت آمده بود و تواند كه
ضمائر راجع بآن حضرت باشد و تقدير كلام چنين بود كه تعليم كرد جبرئيل وضو را كرفتن كفي از آب بعد از وضو پاشيدن آن بر فرج پس وضو

كرد آنحضرت بعد از دیدن فعل جبرئیل و هرگاه فارغ شد از وضو گرفت کفی از آب پس پاشید آنرا بر فرج و غرفه بفتح غین یکبار کف آب گرفتن و بضم غین آب در کف کرده شده و این معنی در اینجا ظاهر تر است لیکن روایت فتح مشهور تر است * رواه احمد والدارقطني * وعن ابي هريرة * رض * قال قال رسول الله * گفت ابو هریره گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم جاءني جبرئیل فقال * آمد مرا جبرئیل گفت * یا محمد اذا توضأت وانتضح * ای محمد چون وضو کنی تو بپاش یعنی فرج خود را * رواه الترمذي وقال هذا حديث غريب وسمعت محمدا يعني البخاري يقول * ترمذی این حدیث را غریب گفته و گفته که محمد بن اسمعیل بخاری را شنیدم که می گفت * الحسن بن علي الهاشمي الراوي منكر الحديث * حسن ابن علی بن ربیعه بن الحارث بن عبد المطلب که راوی این حدیث است منکر الحدیث است و معنی حدیث منکر رمقلوب معلوم شد و احمد ونسائي وابو حاتم و دارقطني او را ضعیف میدانند * وعن عائشة * رضي الله عنها * قالت بال رسول الله * گفت عائشه بول کرد پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم فقام عمر خلفه بکوزمن ماء * پس بایستاد عمر بن الخطاب در عقب آنحضرت صلی الله علیه وسلم کوزهٔ از آب در دست گرفته * فقال ما هذا * پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم چیست این آب * یا عمر * و برای چه گرفته ایستاده آنرا * فقال ماء تتوضأ به * پس گفت عمر آبیست که وضو میکنی تو بدان * قال * گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم * ما امرت كلما بلت ان اتوضأ * امر کرده نشده ام من از درگاه الهی بطریق ایجاب که وضو بکنم هر وقت که بول بکنم * ولو فعلت لكان سنة * واگر میکردم بطریق لزوم و دوام هر آینه میشد سنت مؤکده در حکم واجب که مردم دران حرج میکشیدند واز اینجا معلوم میشود که آن حضرت صلی الله علیه وسلم کاهی ترک میداد اولی وافضل را بجهت تخفیف امت وآسانی بر ایشان * رواه ابو داؤد وابن ماجة * وعن ابي ايوب وجابر وانس ان هذه الآية لما نزلت * وروایت است از این سه صحابی رضي الله عنهم که این آیت هرگاه که فرود آمد * فيه رجال يحبون ان يتطهروا والله يحب المطهرين * درین مسجد یعنی مسجد قبا مردانند که دوست میدارند مبالغه کردن در طهارت را و خدا دوست میدارد مبالغه کنندگان را در طهارت ومراد بدان کروه انصار اند * قال رسول الله * گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم يا معشر الانصار ان الله قد اثنى عليكم في الطهور * اى گروه انصار بدرستیکه خدای تعالی بتحقیق ستایش کرده است بر شما در طهارت کردن ومبالغه دران * فما طهوركم * پس چیست طهارت شما وچگونه میکنید آنرا ومبالغه مینمائید دران * قالوا نتوضأ للصلوة * گفتند گروه انصار وضو میکنیم برای نماز * ونغتسل من الجنابة * وغسل میکنیم بعد از جنب شدن چنانکه همه مسلمانان اینچنین می کنند * ونستنجي بالماء * واستنجا میکنیم بآب یعنی بعد از استنجا باحجار ودرین مبالغه است در طهارت ومخصوص بود بایشان * قال فهو ذاك * گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس این ثنا گفتن حق تعالی بر شما بجهت مبالغه بسبب این بود * فعليكموه * پس لازم گیرید شما آنرا * رواه ابن ماجة * وعن سلمان * رضي الله عنه * قال قال بعض المشركين * گفت سلمان فارسی که گفت یکی از مشرکان * وهو يستهزئ * وحال آنکه آن مشرک استهزا و سخریت وخنده میکرد بران حضرت صلی الله علیه وسلم درین فعل * اني لارى صاحبكم يعلمكم * بدرستیکه من میبینم یا رشما را که تعلیم میکند شما را * حتى الخراءة * تا روش نشستن بآبخانه وکیفیت آداب آن وخراءة بکسر خای معجمه بمد برای قضای حاجت نشستن وهیئت آن واکثر رواة بفتح خا میخوانند وقصر وخرء بضم خا وهمزه پس انکند آدمی وجز آن * قلت اجل * گفت سلمان گفتم آری میکند روش وآداب آبخانه نشستن را و این نجای استهزا وخنده است بلکه از کمال شفقت و رحمت اوست براست و بیان حق وهدایت صراط مستقیم پس ازان بیان کرد سلمان رضي الله عنه آداب خلا واحکام استنجا را وگفت * امرنا ان لا نستقبل القبلة * امر کرده ما را که روی نکنیم بجانب قبله در وقت نشستن بقضای حاجت * ولا نستنجي بايماننا * واستنجا نکنیم بدستهای راست خود * ولا نكتفي باقل من ثلثة احجار * وبس نکنیم بکمتر از سه سنگ که * ليس فيها رجيع ولا عظم * نیست دران سرگین ونه استخوان * رواه مسلم واحمد واللفظ له * مضمون این حدیث مسلم واحمد بروایت کرده اند ولفظ مر احمد راست و مسلم بعبارت دیگر آورده * وعن عبد الرحمن * وروایت است از عبد الرحمن * بن حسنة * بفتحات نام مادر از است ونام پدر از عبد الله مطاع است مشهور ونسبت مادر شده صحابیست شنید ابو موسی اشعری را * قال خرج علينا رسول الله * گفت بیرون آمد بر ما پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم وفي يده الدرقة * وبود در

دست آنحضرت صلى الله عليه وسلم در قبه بلال ورا اوقاف مفتوحات سپر از جرم كه دروى نه چوب بزند ونه پى * فوضعها * پس بنهاد آنحضرت صلى الله عليه وسلم آن سپر را مائل كردانيد آنرا درميان خود ومردم * ثم جلس * بستر بنشست آنحضرت صلى الله عليه وسلم * فمال اليها * پس بول كرد بسوى آن سپر * فقال بعضهم * پس گفت يكى ازمنافقان كه حاضر بود درانجا * انظروا اليه يبول كما تبول المراة * نگاه كنيد بجانب اين مرد بول ميكند پرده در پيش فوج خود كرفته چنانكه بول مىكند زن * فسمعه النبي * پس شنيد اين سخن را پيغمبر * صلى الله عليه وسلم فقال ويلك * واى تواى مرد بى حياو ويح كلمهٔ ايست كه درمقام اظهار ترحم وشفقت كويند دردناكي بر كسى كه درمهلكه افتاده باشد كه مستحق آن نبود بخلاف ويل كه براى كسى است كه مستحق مهلكه بود واين مقام اكرچه مقام آن بود كه كويند ويلك اما اين از غايت حلم وخوش خلقى آنحضرت صلى الله عليه وسلم بود كه فرمود ويلك * اما علمت ما اصاب صاحب بني اسرائيل * ايا ندانستى تو كه چه رسيد يار ومصاحب بني اسرائيل را يعنى يكى از ايشانرا * كانوا اذا اصابهم البول * بودند بني اسرائيل بحكم دين وشريعت خود كه چون ميرسيد بدن يا جامهٔ ايشانرا بول * قرضوه بالمقاريض * مى بريدند آن موضع از بدنرا يا جامه را بكاردها * فنهاهم * پس منع كرد وباز داشت آن كس ايشانرا * فعذب في قبره * پس عذاب كرده شد آن شخص در قبرش بجهت نهي كردن او از بن فعل تشبيه كرد آنحضرت صلى الله عليه وسلم انكار اين منافق حجاب وتسترا باوجود بودن آن امرى معروف ومستحسن بنهي كردن اسرائيلى قطع محل نجاست را كه امرى مشروع ومعروف بود در دين ايشان واستحقاق او عذاب راودر بنجا مبالغهٔ ديكر است در تقبيح ومذمت اين شخص منافق كه منع ونهي صاحب بني اسرائيل مذموم وقبيح بود بحكم شريعت وليكن باقطع نظر ازان بحكم طبع قطع وقرض كه سبب تضرر در نفس ومال است محل منع وانكار مينمايد ومظنهٔ آن هست كه اورا درينجا معذور دارند وتعذيب نكنند اما تستر وحجاب در بول امرى محمود ومستحسن است شرعا وعقلا وانكار آن در غايت قباحت وقاحت وسبب تشدد وتعذيب * رواه ابو داؤد وابن ماجة * روايت كرد اين حديث را ابو داؤد وابن ماجه از عبد الرحمن بن حسنه * ورواه النسائي عنه عن ابي موسى * وروايت كرد آنرا نسائي از عبد الرحمن مذكور از ابي موسى اشعرى * وعن مروان الاصغر * همچنين آمده است در تاريخ بخارى بى نسبت تا بعي اما ثقه از تابعين بصره روايت كرد مراورا مسلم وبخارى بكحديث * قال رأيت ابن عمر اناخ راحلته مستقبل القبلة * مروان اصغر كه ثقه است واز طبقهٔ رابعه است از تابعين كفت ديدم ابن عمر را كه بنشاند شتر بار بردار خودرا بجانب قبله * ثم جلس يبول اليها * پس بنشست درحالى كه بول مى كند بجانب قبله يا راحله * فقلت * پس كفتم من * يا اباعبد الرحمن * كنيت ابن عمر است * اليس قد نهي عن هذا * آيا نيست كه بتحقيق نهي كرده شده است ازين يعنى از بول كردن بجانب قبله * قال بل انما نهي عن ذلك في الفضاء * كفت ابن عمر نهي كرده نشده است از بول كردن بسوى قبله مطلقا بلكه نهي كرده شده است ازان مكر درجاى كشاده وصحرا كه درميان تو وقبله چيزى حائل نباشد * فاذا كان بينك وبين القبلة شيء يسترك * پس چون باشد ميان تو وميان قبله چيزى كه سترت كند ترا وحائل باشد * فلا باس * پس نيست باك * رواه ابو داؤد * وعن انس قال كان النبي * بود پيغمبر * صلى الله عليه وسلم اذا خرج من الخلاء قال * چون بيرون مى آمد از آبخانه ميكفت * الحمد لله الذي اذهب عني الاذى * شكر مر خدايرا كه بيرون برد از من چيزيكه برنجاند وآزرده كرداند ومكروه آيد برنفس كه عبارت از خلطات است كه بقاى آن در معدهٔ سبب ايذا وهلاك است * وعافاني * وصحت داد وبرهانيد مرا از احتباس آن يا برآمدن زودها مراد آن * رواه ابن ماجة * وعن ابن مسعود قال لما قدم وفد الجن على النبي * هركاه كه قدوم آوردند ايلچيان پريان بر پيغمبر * صلى الله عليه وسلم قالوا * كفتند * يا رسول الله انه امتك ان يستنجوا بعظم اورثة اوحممة * بضم حاى مهمله وفتح ميمين نهي كن امت خودرا از استنجا كردن ايشان باستخوان يا مركين يا انكشت * فان الله جعل لنا فيها رزقا * زيرا كه خداى تعالى كردانيده است براى ما درين سه چيز روزى استخوان خوراك ايشان ومركين علف چارواى ايشان است وانكشت احتمال مردود دارد وتصريحى درانجا نمى يابم والله اعلم * فنهانا رسول الله * پس نهي كرد ما را پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم عن ذلك * ازان * رواه ابو داؤد *

* باب السواك * سوك درلغت بمعني ماليدن وسواك بكسر سين ماليدن دندان بچوب وبرچوبيكه بدان بمالند نيز اطلاق كنند چنانكه مسواك ومسواك كردن سنت است باتفاق خصوصا نزد وضو ونزد نماز نيز نزد شافعي وپيش از فجر وظهر موكد تراست وكويند كه چهل حديث در فضل مسواك واقع شده است وعنا نم مسنون در بدن ودهن بسيار

است ومسواک کردن در محافل نزد بیرون آمدن آب حلق ودهان مکروه داشته اند خصوصا نزد علما وکبار ومسواک کردن در همه احوال مستحب ومستحسن است ونزد وضو وقرات قرآن وزرد دندان وتغییر دهان بسبب خواب یا بیخوابی یا سکوت یا کرسنگی یا خوردن طعام بدبوی ومانند آن مستحب تر است ومسواک باید که از درخت تلخ باشد واز اراک بهتر است واحادیث نیز دران واقع شده ودر سطبری همچون خنصر باید ودر درازی مقدار شبر وباید که بر عرض کنند نه طول که موجب سودة کشتن گوشت دندانست ودر بعض روایات عرضا وطولا هر دو واقع شده وباید که درحال مضمضه باشد واگر مسواک پیدا نشود یا یکی دندان ندارد انگشت دست راست کفایت میکند وبیهقی از انس حدیثی درین باب نیز روایت کرده واز عائشه رضي الله عنها نیز آمده واجامهٔ که درشت باشد نیز درست است الفصل الاول

* عن ابی هریرة * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لولا ان اشق علی امتي * اگر نمی بودیم آنکه در مشقت اندازم من امت خود را * لامرتهم بتاخیر العشاء * هر آینه واجب میکردانیدم بر ایشان تاخیر کردن عشا را ودر حدیث دیگر بیاید که تا دو دانگ شب * وبالسواک عند کل صلوة * وواجب میکردانیدم مسواک کردن را نزد هر نماز وسوق کلام دال است که مقصود از نفي الایجاب تاکید استحباب است ونزد شافعي این حدیث محمول بر ظاهر است که برای هر نماز مسواک مستحب دارند ونزد ما مراد وقت هر نماز است برای وضو ونزد انصاف این معني ظاهر تر است چه مسواک برای هر تسویهٔ نماز چنانکه شافعیه کویند متعسر است خصوصا بر وجهٔ مسنون والله اعلم * متفق علیه * وعن شریح بن هانی * از کبار تابعین وثقات ایشانست ولادت او در زمان آنحضرت است کنیت کرد آن حضرت پدر او را بابو شریح چون قدوم آورد پدر او بر آنحضرت با قوم خود وکنیت میکردند او را واقوام او را بابو الحکم چون آنحضرت شنید پرسید ترا پسران هستند گفت نعم شریح وعبد الله ومسلم فرمود بزرگ ترین ایشان کدام است گفت شریح گفت فانت ابو شریح وشریح از جملهٔ اصحاب علي است ودر واقعهٔ جمل نوصدین بارش بود ثقه معمر عابد قتل سنة ثمان وسبعین * قال سألت عائشة * گفت پرسیدم عائشه را رضي الله عنها * بای شیء کان یبدأ رسول الله * بکدام چیز ویچه کار آغاز میکرد پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم اذا دخل بیته * چون می در آمد خانهٔ خود را یعنی نخست کاری که پس او در آمدن در خانه میکرد چه چیز بود * قالت بالسواک * گفت عائشه ابتدا میکرد بمسواک یعنی اول که در خانه می در آمد مسواک میکرد واین از کمال نزاهت طبع شریف وی وحسن معاشرت با اهل بود شاید که بجهت طول مکث در مجلس ومحادیث با مردم تغیری در دهان شریف را دیافته باشد واز القرآن بمسواک اهم واقدم میداشت واین در حقیقت تعلیم است مر امت را بحسن معاشرت با اهل در غایت نظافت ونزاهت در اختلاط وصحبت با ایشان وقول طیبي که گفت که در راه خانه سکوت می ورزید وبآن جهت تغیری بدهان شریف راه می یافت خالي از غرابتی نیست چه راه از مجلس که در اغلب احوال در مسجد بود ی یاد حوالي آنقدر نیست که به سکوت دران تغیری بدهان راه یابد وبعض کویند که ابتدا بمسواک کنایت است از گزاردن نماز نفل که در وضوی آن مسواک میکرد یعنی چون در خانه در آمدی اول کاری که کردی نماز نفل بود والله اعلم * رواه مسلم * وعن حذیفة * رضي الله عنه * قال کان رسول الله * گفت حذیفة بن الیمان بود پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم اذا قام للتهجد من اللیل * چون بر میخاست از برای نماز تهجد از شب * یشوص * همیمالید ومی شست دهن پاکیزه میکرد * فاه بالسواک * دهن خود را بمسواک وتهجد بمعني ترک هجود است وهجود بمعني خواب پس چون نماز شب مستلزم ترک خواب است آنرا تهجد گفتند وتهجد بمعني خواب نیز آید چنانکه در قاموس گفته وبدین معني نیز اضافت صلوة بتهجد درست است زیرا که این صلوة نسبتی بخواب دارد * متفق علیه * وعن عائشه * رضي الله عنها * قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عشر من الفطرة * ده خصلت از فطرت است * والفطرت بالکسر آفرینش وفطر بفتح در اصل لغت بمعني شکافتن است وبمعني خلقت آید وفاطر بمعني خالق وبمعني جبلتی که بران مولود زاید که بمعني تهیؤ واستعداد دین اسلام است نیز آید چنانکه گذشت واینجا فطرت را تفسیر بسنت انبیا کرده اند که قدیم است وانچه اختیار کرده اند آنرا انبیای متقدمین وبجهت اتفاق شرائع بران حکم جبلت کرفته که مخلوق است بران آدمي سلیم الفطرة وفطرت بمعني دین نیز آید چنانکه در کریمهٔ فطرة الله التي فطر الناس علیها بدان تفسیر کرده اند ودر حدیث تفسیر بان نیز جائز است واینها را سنت ابراهیم نیز کویند باعتبار آنکه نخست بروی نازل شده پس از وی انبیای دیکر اقتدا بوی کرده اند * قص الشارب * یکي ازین ده خصلت کوتاه کردن سبلت است وشارب نام مویهاست که بر لب زبرین است ومختار کوتاه کردن آنها است چنانکه پیدا کردد طرف لب وپست کردن آنها چنانکه اثری ازان بماند وحلق کردن مکروه است ونزد بسیاری از علما حلق نیز آمده واصل

درين باب اين حديث است كه احفوا الشوارب واعفوا اللحى واحفا پست كردانيدن موى لب است واختلاف در حد احفا است كه چه مقدار است وروايت كرده شده است از امام ابو حنيفه كه قدر بمقدار ابرو باید وغاريان راز يادة گذاشتن نيز آمده است كه باعث هيبت در چشم اعداست وزيادة گذاشتن دنبالهاى بروت كه آنرا سبالة گويند نيز آمده است واز امير المؤمنين عمر رضي الله عنه وبعض صحابهٔ ديگر منقول است * واعفاء اللحية * دوم فروگذاشتن وافر كردانيدن ريش است ومشهور قدر يك مشت است چنانكه كمتر ازين نبايد واگر زيادة بران بگذارد نيز جائز است بشرطى كه از حد اعتدال نگذرد واگر دراز گشت بعد از دراز شدن كوتاه كردن نزد بعض مكروه است مذهب حسن بصرى وقتادة اين است ونزد بعض مستحسن واين مذهب شعبي وابن سيرين است وحلق كردن لحيه حرام است وروش افرنج وهنود وجوالقيان است كه ايشان اقلند يعنى كوتند وگذاشتن آن بقدر قبضه واجب است وآنكه آنرا سنت گويند بمعني طريقهٔ مسلوك درين است يا بجهت آنكه ثبوت آن بسنت است چنانكه نماز عيد را سنت گفته اند * والسواك * سوم مسواك كردن است وشرح آن گذشت * واستنشاق الماء * چهارم آب در بيني كردن است در وضو * ونقص الاظفار * پنجم گرفتن ناخنان دست وپا وطريق گرفتن ناخنان دست آنست كه ابتدا از سبابهٔ دست راست كند وختم با بهام آن نمايد چنانكه از سبابهٔ دست راست ابتدا كند وبترتيب يا گشت بخنصر آن برسد وباز از خنصر دست چپ بترتيب تا بابهام وى برسد وختم بابهام يمنى كند ودر پا ابتدا از خنصر پاى راست تا ابهام وى وباز از ابهام پاى چپ تا خنصر وى چنانكه در تخليل رجليس است ونيز گفته اند كه گرفتن ناخنان روز جمعه مستحب است وجزاى نيز دران نقل كرده اند كه هر كه روز جمعه ناخنان بگيرد تا جمعه ديگر از هر بلا در امان باشد وبعض علما اشعرى است در ترتيب آن * شعر * قلموا الاظفار بالسنة والادب * يوم الخميس خوابس اوخسب * واين حروف رموز اسامي اصابع است وبعض گور كردن ناخنان را مستحب داشته اند واگر بيندازند نيز باكي نيست واندا ختن آن در متوضا ومغتسل مكروه است ومورث بلا است وگرفتن ناخن بدندان نيز خوب نيست كه مورث فقر وبرص است گذا قيل وشيخ امام عالم عارف عبد الوهاب متقي مكي از شيخ خود شيخ على متقي رحمة الله عليهما نقل ميكرد ند كه ايشان حربطه ساخته بودند كه در وى از موى وناخن وهرچه از بدن ايشان جدا شدى نگاه ميداشتند ووصيت ميفرمودند كه اينها را در كفن ما همراه كنند شايد كه ايشان را در آنجا سندى واستنباطي باشد والله اعلم * وغسل البراجم * ششم شستن براجم وپاك داشتن انهاست وبراجم نام بندهاى انگشتان است وپيچش بوست آنها كه چركها در آنجا جمع شود خصوصا آنها كه كار كنند وانگشتان ايشان درشت وناملسا باشد وشستن تمامهٔ معاطف بدن كه مظنهٔ اجتماع اوساخ است همين حكم دارد مثل ناف وگوش وبغل وامثال آن * ونتف الابط * هفتم بركندن موى بغل است وحلق كردن ونوره زدن نيز جائز است واولى واوفق نسبت كسي را كه از نخست عادت كردهٔ نتف است نه حلق ووجه تخصيص ابط بنتف آنست كه وى محل رائحهٔ كريهه است بسبب احتباس الخره نزد مسامات ونتف مضعف اصول شعر است وحلق مقوى آن وگفته اند كه در بغلهاى شريف آنحضرت صلى الله عليه وسلم موى نبود ودر اينجا سخن است واما وجود رائحهٔ كريهه واوساخ ومانند آن در سائر بدن مبارك وى فحاشا وكلا وهو الطاهر الزكي من الفرق الى القدم * بيت * از فرق تا قدم همه جان است آن نهال * كو يا همه ز آب حيا تش سرشته اند * بالاتر ازين آنست كه نزد قضاى حاجت از وى رائحهٔ طيبه نايح ميشد وفضلات او راز مين فرو مي برد بلكه گفته اند كه همهٔ پيغمبران را حال همين بود صلى الله عليه وعليهم اجمعين * رباعى * خوبان كل گلشن حيا تند همه * شكر لب وشيرين حركاتند همه * از آدميان غرض همين ايشانند * وآن باقى ديگر حشراتند همه * وحلق العانة * هشتم ستردن موى عانه است وعانه نام موى است كه بر فرج روييد يا موضعي كه در آنجا روييد وستردن موى كه بر قبل ودبر وگرد بر گرد آنست نيز مستحب است ونتف ونوره در حكم آنست وروايت كرده اند كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم عانه را تنوير ميكرد والله اعلم وزنا نرا نتف بهتر است * وانتقاص الماء * نهم كم كردن آب است وابن راد معني گفته اند يكي استنجا كه آب در وى صرف مينمايند وكم ميكنند چنانكه گفت * يعني الاستنجاء * واين كلام راوي است ديگر كم كردن بول باستعمال آب در مذاكير چه بول باستعمال آب باز بر گردد وبايستد را گر آب استعمال نكنند فرو مي آيد وتقاطر ميكند وبر نوجه انتقاص بقاب است ودر روايتي بفا نيز آمده ومعني آن باشيدن آب است بر فرج چنانكه در حديث عائشه در فصل ثالث از باب ادب الخلا معلوم شد * قال الراوي * كذا راوي حديث * ونسيت العاشرة * وفراموش كردم خصلت دهم را * الا ان تكون المضمضة * وگان نمي برم مگر آنكه باشد مضمضه يعني آب در دهان كردن * رواه مسلم وفي رواية

الختان بدل اعفاء اللحية * ودر روايتي الختان آمده يكسر ياي مجهوله ايا ي اعفاء اللحية اينچنين گفته است صاحب مصا
ميگويد * لم اجد هذه الرواية * نيافتم من اين روايت را * في الصحيحين ولا في كتاب الحميدي * نه در صحيح بخاري و
كتاب حميدي كه جامع است صحيحين را * وليكن ذكرها صاحب الجامع * وليكن ذكر كرد اين روايت را صاحب جامع الاصول در
* وكذا الخطابي في معالم السنن * وهمچنين ذكر كرد خطابي در معالم السنن كه نام كتاب او است * عن ابي داؤد برواية عمار بن ياسر * وختان
سنت است نزد امام ابو حنيفه و مالك و احمد اكثر علما و بعضي از شافعيه و از شعائر اسلام است تا اگر اجتماع كنند اهل شهري بر ترك آن محاربه
كنند امام با ايشان چنانكه از ان و امثال آن و واجب است نزد شافعي و بعضي از مالكيه و جماعة ديگر از علما بر رجال و نساء در وقت ختان
بعض گويند روز هفتم است چنانچه عقيقه و نزد بعض هفت سال و نزد بعض نه سال و نزد بعض ده و نزد بعض هر وقت كه خواهند و
بالجمله بايد كه پيش از بلوغ بود خصوصا نزد مالكيه سنت است والا بهيئت اقامت سنت ترك واجب كه ستر عورت است جائز نباشد و آنكه در
بعض روايات آمده است كه صحابه بعد از بلوغ فرزندان را ختان ميكردند مراد ببلوغ انجا بلوغ شرعي نيست بلكه معني لغوي مراد است
يعني بعد از رسيدن بدرجهٔ قوت و سن تميز و اين دليل آنجماعه ايست كه ختان را واجب گويند * الفصل الثاني عن عائشة *
رضي الله عنها * قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم السواك مطهرة للفم * مسواك پاك كننده است مرد هن را و مطهرة بفتح ميم
و سكون طا و بعض بكسر ميم تصحيف كرده اند بر صيغه آله * مرضاة للرب * راضي كننده است مر پروردگار را يا مرضي او است زيرا كه
سبب تكميل و تتميم وضو و پاكي دهن است كه مقدمهٔ مناجات و قراءت قرآن و ذكر است * بيت * مزار يار بيشستم دهن بمشك و
گلاب * هنوز نام تو بردن مرا نمي شايد * رواه الشافعي واحمد والدارمي والنسائي وروى البخاري في صحيحه بلا اسناد * و روايت كرده اين
حديث را بخاري در صحيح خود بي اسناد بطريق تعليق در تراجم و حكم آن در مقدمه گذشت * عن ابي ايوب * صحابي انصاري مشهور كه
آنحضرت صلى الله عليه وسلم در اول هجرت نزول كرامت وصول در منزل او فرمود * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اربع
من سنن المرسلين * چهار خصلت است از سنتهاي پيغمبران سابق و اين منافات ندارد كه زياده هم باشد چنانكه سابقا ده گفت مقام در اينجا تقاضاي
ذكر همين چهار كرد پس بر همينها اقتصار كرد يا در اين وقت همين مقدار وحي شد و وقتي ديگر زياده بران شد * الحياء * يكي شرم
داشتن است و مراد احتباس و احتراس نفس است از ارتكاب قبائح چنانكه تستر و انقباض از ذكر فواحش و متك مروت را الا حيا صفت
عزيزي و خلق جبلي است و آدمي زادران اختياري نيست * ويروى الختان * و روايت كرده ميشود الختان بجاي الحيا و اين مناسب
تر است باين مقام چنانكه در عشرهٔ فطرت مذكور شد و در بعض روايات والحناء آمده بكسر حاي مهمله و تشديد نون و گفته اند كه اين
روايت خطا و تصحيف است چه اگر مراد استعمال حنا در دست و پا است پس آن تشبيه بنسا است حاشا كه از سنن انبيا باشد و اگر مراد
خضاب موي است پس آن از خصائص اين امت است در امم سابق نبود كذا قالوا * والتعطر والسواك * دوم استعمال بوي خوش نمودن
و سوم مسواك كردن * والنكاح * و چهارم از سنن انبيا نكاح و تزوج نسا است كه در سائر امم از زمن آدم تا اين دم مسنون و مشروع است
* رواه الترمذي * و عن عائشة * رضي الله عنها * قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم لا يرقد من ليل ولا نهار * گفت عائشه بود آنحضرت
صلى الله عليه وسلم كه خواب نميكرد نه از شب و نه روز * فيستيقظ * پس بيدار ميشد و بيستيقظ برفع و نصب هر دو روايت است * الا يتسوك قبل
ان يتوضأ * مگر آنكه مسواك ميكرد پيش از انكه وضو بكند پس معلوم شد كه مسواك پيش از وضو سنتي است مؤكده * رواه احمد و ابو داؤد
* وعنها قالت كان النبي * و هم از عائشه روايت است كه گفت بود پيغمبر * صلى الله عليه وسلم يستاك * مسواك ميكرد * فيعطيني السواك
لاغسله * پس ميداد آنحضرت مر مسواك را تا بشويم آنرا * فابدأ به فاستاك * پس پيش از انكه بشويم مسواك را مسواك ميكردم نيز من بآن
بجهت تبرك بآب دهان آنحضرت و غايت محبت و ولع و گويا آنحضرت از دادن مسواك بعائشه همين قصد داشت نه مجرد شستن * ع *
ميان عاشق و معشوق رمزيست * ثم اغسله * بعد ازان مي شستم مسواك را * وادفعه اليه * و باز ميدادم مسواك را با آنحضرت و در وقت صنكام
مرض نيز آمده است كه مسواك بعائشه داد كه بدهان خود ترم كرده بدهد * رواه ابو داؤد * و ازينجا معلوم ميشود كه مسواك را يكبار كه كردند
و از دهن جدا ساختند بشويند تا بار ديگر بكنند و تنبيه است بر تبرك بآثار صالحين و تلذذ بدان * الفصل الثالث * عن ابن عمر * رضي الله

عنهما * ن النبي صلى الله عليه وسلم قال اراني في المنام اتسوك بسواك * روايت است از ابن عمر كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم گفت مى بينم خود را در خواب كه مسواك ميكنم بمسواكي * فجاءني رجلان احدهما اكبر من الآخر * پس آمدند مراد مرد كه يكى ازان دو بزرگتر است از ديگرى * فناولت السواك الاصغر منهما * پس دادم مسواك را خرد تر ازان دو را * فقيل لي كبر * پس گفته شد مراد بزرگتر را * فدفعته الى الاكبر منهما * پس دادم مسواك را ببزرگ تر ازان هر دو و در اينجا بيان فضيلت مسواك است كه امر كردند بدادن او ببزرگتر كه افضل است از خرد تر و تنبيه است بر تقديم اكبر در امثال آن مثل طعام و شراب و طيب و جز آن * متفق عليه * واحمد و بيهقي از ابن عمر اينقدر يت و ابى قصهٔ منام نيز روايت كرده اند كه گفت ديدم پيغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم كه داد مسواك را ببزرگ ترين قوم و فرمود امر كرده مرا جبرئيل كه بدهم آنرا ببزرگترين قوم و حديث عائشة كه بيايد نيز ناظر در اينست مكرر آنكه اين امر و نهي همه در منام بود * وعن ابي امامة ان رسول الله * روايت است از ابي امامهٔ باهلي صحابي كه پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم قال * گفت * ماجاءني جبرئيل عليه السلام قط * نيامد مرا جبرئيل هرگز * الا امرني بالسواك * مگر آنكه امر كرد مرا بمسواك كردن * لقد خشيت ان احفي مقدم في * بتحقيق ترسيدم از بس مبالغه كردن در مسواك كه بسته كنم و از بيخ بركنم پيش دهان خود را احفي بضم همزه و سكون حاى مهمله و كسر فا بلفظ مضارع از احفا بمعني سودن و پست كردن * رواه احمد * وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لقد اكثرت عليكم في السواك * مرآينه بتحقيق بسيار كردم و دراز كردم بر شما سخن از جهت مسواك كردن واين يا مبالغه است در رعايت امتثال اين امر و كرد آوردن اين فضيلت يا اعتنا و اعتداد است بامت در تشديد و مبالغه در اين باب چنانكه عادت اهل كرم و مهربانى و حسن ادا در تكليف و تحميل * رواه البخاري * وعن عائشة * رضي الله عنها * قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم يستن * بود آنحضرت صلى الله عليه وسلم كه مسواك ميكرد و مسواك كردن را الاستنان گويند يا از سن بكسر سين بمعني دندان يا از سن بفتح آن بمعني تيز كردن كارد مانند آن بر سنگ فسان * رعنده رجلان * ونزد آنحضرت صلى الله عليه وسلم دو مرد بودند * احدهما اكبر من الآخر * يكى ازان دو مرد بزرگ تر بود از ديگرى * فاوحي اليه في فضل السواك * پس وحي فرستاده شد بسوى آنحضرت بجهت اظهار فضيلت مسواك * اين كبر * تعسير آنست كه * اعط السواك اكبرهما * يعنى مسواك را ببزرگ ترين اين دو را * رواه ابوداؤد * وعنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تفضل الصلوة التي يستاك لها * زيادة ميشود در ثواب نمازى كه مسواك كرده ميشود براى وى * على الصلوة التي لايستاك لها * بر نمازى كه مسواك كرده نميشود مرآنرا * سبعين ضعفا * مقتاد چندين با كنايت از كثرت است يا مراد خصوص اين عدد است والله اعلم * رواه البيهقي في شعب الايمان * وعن ابي سلمة * تابعي است پسر عبد الرحمن بن عوف از مشاهير تابعين و اعلام ايشان نقه امام كبير كثير الحديث واسع الرواية احد الفقهاء السبعة بالمدينة * روايت كرده اند از وى زهرى و شعبي و غير ايشان مات سنة اربع وتسعين وقيل اربع ومائة * عن زيد بن خالد الجهني * صحابي مشهور است مات بالكوفة سنة ثمان وسبعين زمن عبد الملك وقيل في آخر ايام معوية * قال سمعت رسول الله * گفت شنيدم پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم يقول * ميگفت * لولا ان اشق على امتي * اگر نمى بود ترس آنكه دريمشقت اندازم امت خود را * لامرتهم بالسواك عند كل صلوة * مرآينه واجب ميكردانم بر ايشان مسواك كردن را نزد هر نماز * ولاخرت صلوة العشاء الى ثلث الليل * ومرآينه تاخير ميكردم نماز عشا را تا دو ثلث شب * قال * گفت ابوسلمه * فكان زيد بن خالد * پس بود زيد بن خالد * يشهد الصلوات في المسجد * حاضر ميشد نمازها را در مسجد * ومسواكه على اذنه * ومسواك او بر گوش او ميبود * موضع القلم من اذن الكاتب * بجاى قلم از گوش نويسنده * لايقوم الى الصلوة الا استن * نمى ايستاد براى نماز مگر كه مسواك ميكرد * ثم رده الى موضعه * بعد ازان مينهاد آنرا بجاى او يعني در گوش خود * رواه الترمذي وابوداؤد الا انه لم يذكر * مگر آنست كه ابوداؤد ذكر نكرده است اين عبارت را كه * ولاخرت صلوة العشاء الى ثلث الليل وقال الترمذي هذا حديث حسن صحيح

* باب سنن الوضوء * سنن جمع سنت است و سنت در لغت بمعني طريقه و راه و روش آمده و در شرع بمعني آنچه امر و نهي كرده پيغمبر خدا و خوانده مردم را بدان صلى الله عليه وسلم بگفتار و كردار از آنچه نازل نشده بدان كتاب الله و گاهى بمعني مستحب و مستحسن در دين آمده خواه دلالت كند بران كتاب خدا يا سنت پيغمبر يا اجماع يا قياس و گاهى بمعني آنچه مواظبت كرده آنحضرت صلى الله عليه وسلم بران باترك احيانا اين سه اصطلاح است و ثالث مشهور تر است ميان اصوليان و مراد بسنن وضو اينجا افعال و اقوال پيغمبر است صلى الله عليه وسلم از

* كتاب الطهارة * باب سنن الوضوء

فرائض وسنن وآداب كه در وضو ميكرد

* الفصل الاول * عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا استيقظ احدكم من نومه * چون بيدار كرد يكي ازشما از خواب خود * فلايغمس * در بعض روايات فلايغمسن بنون تاكيد * يده * پس بايد كه البته فرو نبرد دست خود را * في الاناء * در آوند آب * حتى يغسلها ثلثا * تا آنكه بشويد دست را سه بار دست شستن كه پيش از وضو سنت است بايد دانست كه اين حديث ثابت است را آنكه مقيد ساخت آنرا بوقت برخاستن از خواب بجهت آنست كه چون آب دران بلاد كم است غالب احوال استنجاى ايشان بسنگ وكلوخ ميباشد وچون بخواب روند بسبب گرمي هوا موضع استنجا عرق كند وباشد كه دست برانجا فتد وپليد گردد چنانكه فرمود * فانه لايدري اين باتت يده * زيرا كه درنمي يابد يكي از شما كه كجا شب كرد يعني كجا بود وكجا افتاد دست وي پس فرمود كه نشست دست ما را بشوئيد وسه بار بشوئيد تا پاك ونظيف گردد پس ازان آب از ظرف بگيريد ووضو سازيد واين امر مسنون ومستحب است كه بر طريق احتياط بدان حكم كرده اند نه فرض وواجب واگر نشوئيد دست پاك است وآنچه كه در وي دست فرو برد نيز پاك ميماند زيرا كه پليد شدن دست در وقت خواب يقين نيست ومجرد توهم واحتمال است الا نزد امام احمد حنبل كه دست شستن را بعد از برخاستن از خواب واجب گويد واگر ناشسته دست در آب اندازد آب نجس گردد وبايد دانست كه در اصل سنت شستن دست در ابتداء وضو از وقت برخاستن از خواب است باين علت كه مذكور شد بعد ازان سنت شد اگرچه در صورت برخاستن از خواب نباشد ونزد بعض نظر بظاهر حديث بهمين صورت است ومطلقنه * متفق عليه * وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا استيقظ احدكم من منامه فتوضأ * چون بيدار گردد يكي از شما از خواب خود بعد ازان وضو كند * فلينتثر ثلثا * پس بايد كه بيني بيفشاند بعد از آب كردن دران واصل استنثار پراكنده انداختن چيز را * فان الشيطان يبيت على خيشومه * زيرا كه بدرستيكه شيطان شب ميكند ومي باشد در بن بيني وي وجاى ساختن شيطان در بيني بحقيقت است وكيفيت آن موكول بعلم شارع است وافهام وعقول ما از احاطه وادراك امثال اين اسرار قاصر طريق اسلم در امثال اين امور كه شارع بدان خبر داده همين است كه ايمان بدان بايد آورد واز بيان كيفيت آن سكوت كرد وبعض تاويل كنند آنرا وگويند آدمي را در خواب اخلاط ومخاط وغبار واقذار در بيني كه همسايهٔ تجاويف دماغ ومحل ابداع قواى ادراكيه است جمع گردد ومانع آيد از ادراك حق تلاوت وفهم معاني آن وباعث گردد بر فترت وكسل از رعايت خضوع وخشوع واينها همه مرضيات شيطانند پس گويا شيطان در انجا نشسته چنانكه فرمود بترك تسمية بر طعام شيطان همراه ميخورد وبترك ذكر نزد خواب همخوابه ميگردد واين نيز احتمال هر دو طريق دارد واين وجوه مناسب است وطريق اول اسلم واحكم در دين والله اعلم * متفق عليه وقيل لعبد الله بن زيد بن عاصم * وگفته شد مر عبد الله بن زيد را كه از كبار انصار است ودر باب وضو حديث وي حجت است واو را حاكي وضوى رسول الله صلى الله عليه وسلم گويند قاتل مسيلمهٔ كذاب بمشاركت وحشي بن حرب قتل يوم الحرة سنة ثلث وستين وعبد الله بن زيد بن عبد الله ديگر است واو را صاحب الاذان گويند واين صاحب وضوى رسول الله است صلى الله عليه وسلم پرسيدند از وي * كيف كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يتوضأ * چگونه وضو ميكرد آنحضرت * فدعا بوضوء * پس طلبيد عبد الله بن زيد آبي را كه بدان وضو توان كرد تا وضو بكند وبنمايد ايشان را كيفيت وضوى آنحضرت * فافرغ على يديه * پس ريخت آب بر هر دو دست خود * فغسل يديه مرتين مرتين * پس بشست هر دو دست را يعني تا بند دست دو بار * ثم مضمض واستنثر ثلثا * پستر آب در دهن انداخت وبيفشاند بيني را بعد از آب انداختن دران سه بار * ثم غسل وجهه ثلثا * پستر بشست روى شريف خود را سه بار * ثم غسل يديه مرتين مرتين الى المرفقين * پستر بشست هر دو دست را دو دو بار تا هر دو آرنج * ثم مسح رأسه بيديه * پستر مسح كرد سر مبارك خود را بهر دو دست خود ومسح دست تر بر سر وضو كنان را نيكو ميكند يا بر اندام * فاقبل بهما وادبر * پستر برد هر دو دست را از جانب پيش بجانب پس بعد ازان تفسير كرد اقبال وادبار را بقول خود كه * بدأ بمقدم رأسه * آغاز كرد مسح را بدان پيش از سر خود * ثم ذهب بهما الى قفاه * پستر برد هر دو دست را بجانب قفاى خود معني اقبال اينست * ثم رد هما * پستر باز گردانيد هر دو دست خود را * حتى رجع الى المكان الذي بدأ منه * تا آنكه باز آمد بجاى كه آغاز كرده بود از انجا اينمعني ادبار است وكيفيت مسح سر بر وجه مسنون ومستحب آنست كه بنهد از هر دو دست سه انگشت بر پيش سر خود وابهام وسبابه را جدا دارد وهر دو كف دست را نيز جدا دارد وبكشد سه انگشت مذكور را بجانب قفا بعد ازان بنهد هر دو كف دست را بر پس سر وبكشد بجانب پيش پستر

مسح كند بيرون هردو گوش خود را بهردو ابهام ودرون هريک را بهر سبابه همچنين نقل كرد شمني از محيط وازشرح كنز نقل كرده كه بنهد هر دو كف را اصابع را به پيش سر خود وبكشد آنرا بسوى قفا بر وجهى كه در گيرد تمام سر را پستر مسح كند بهردو انگشت هردو گوش را مستعمل نمكردد آب باينطريق زيرا كه استيعاب بيك آب متصور نيست مكر باين طريق ونيز مسح گوش باآب سر نمي باشد مكر باآبي كه مسح كرده است بدان سر را * ثم غسل رجليه * پستر بشست هردو پاى خود را درين حديث درشستن پايها عددى واقع نشد وددر حديث ديكر آمد كه بشست پايها را پاكيزه بشست ودر احاديث ديكر عدد نيز آمد * رواه مالك والنسائى * روايت كرد اين حديث را امام مالك درموطا ونسائي درسنن * ولابي داؤد نحوه * ومرابي داؤد را مانند اين حديث است كه مالك ونسائى روايت كرده اند كه در معني يكى است ودر لفظ مختلفي دارد * ذكره صاحب الجامع * ذكر كرده است آنرا صاحب جامع الاصول كه جامع صحاح سته است مقصود مؤلف ازين سخن اعتراض است بر صاحب مصابيح كه حديث را بلفظ مذكور در صحاح آورده با آنكه از حديث شيخين نيست وانچه در صحاح است آنست كه مؤلف ذكر كرده بقول خود * وفي المتفق عليه * ودر حديث بخارى ومسلم آمد كه * قيل لعبد الله بن زيد بن عاصم توضأنا وضوء رسول الله * گفته شد مر عبد الله بن زيد را كه وضو كن براى تعليم ما همچو وضوء پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فدعا بانا ء * پس طلبيد آوند آب را * فاكفأ منه على يديه * پس سرنكون كرد آوند را وبر يخت آب را از ان بر هردو دست خود * فغسلهما ثلثا * پس شست هردو دست را سه بار * ثم ادخل يده * پستر در آورد دست را يعني در انا * فاستخرجها * پس بيرون آورد دست را از آوند * فمضمض واستنشق من كف واحدة * پس آب در دهن در بيني كرد از يک كف آب * ففعل ذلك ثلثا * پس كرد آنرا سه بار * ثم ادخل يده * پستر در آورد دست خود را * فاستخرجها * پس بيرون آورد آنرا * فغسل وجهه ثلثا * پس شست روى خود را سه بار * ثم ادخل يده * فاستخرجها * فغسل يديه الى المرفقين مرتين مرتين * پستر در آورد دست خود را پس بيرون آورد آنرا پس بشست هردو دست خود را تا آرنج دو دو بار * ثم ادخل يده فاستخرجها فمسح برأسه * پستر در آورد دست خود را پس بيرون آورد آنرا پس مسح كرد بسر خود * فاقبل بيديه وادبر * پس برد دو دست خود را از جانب پيش آورد از جانب پس چنانكه صورت آن معلوم شد * ثم غسل رجليه الى الكعبين * پستر بشست هردو پاى خود را تا هردو شتالنك * ثم قال هكذا كان وضوء رسول الله * پستر كفت همچنين بود وضوى پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * اين لفظ حديث متفق عليه است كه در مصابيح بجاى آن لفظي ذكر كرد كه مؤلف كفت آن روايت مالك ونسائي است وقول مؤلف كه كفت * وفي رواية فاقبل بهما وادبر بدء بمقدم رأسه ثم ذهب بهما الى قفاه ثم رد هما حتى رجع الى المكان الذى بدء منه ثم غسل رجليه * اين روايت است از متفق عليه بجاى فمسح برأسه فاقبل بيديه وادبر واين موافق است بانچه صاحب مصابيح ذكر كرده وحكم كرد بدان مؤلف كه آن روايت مالك ونسائي است وترجمهٔ آن نوشته شد واما اين روايات ديكر كه ذكر ميكند نيز از صحيحين است ودر مصابيح مذكور چنانكه ميكويد * وفي رواية فمضمض واستنشق واستنثر ثلثا بثلث غرفات من ماء * پس آب در دهن كرد وآب در بيني كرد وبيفشاند بيني را سه بار بسه كف از آب ودر بعض نسخ مصابيح واستنثر موجود نيست * وفي اخرى * ودر روايت ديكر از متفق عليه اينچنين آمده كه * فمضمض واستنشق من كفة واحدة * پس مضمضه كرد واستنشاق كرد از يک كف آب * ففعل ذلك ثلثا * پس كرد آنرا سه بار * وفي رواية للبخاري * ودر روايتى ديكر كه مخصوص ببخارى است اينچنين آمده * فمسح رأسه فاقبل بهما واد بر مرة واحدة * پس مسح كرد سر خود را پس اقبال كرد بهردو دست واد بار كرد يكبار * ثم غسل رجليه الى الكعبين * پستر بشست هردو پاى خود را تا هردو شتالنك * وفي اخرى له * ودر روايتي ديكر مر بخارى را آمده * فمضمض واستنثر ثلث مرات من غرفة واحدة * پس آب در دهان كرد وبيفشاند بيني را سه بار از يک كف آب وغرفه بفتح غين يكبار آب برداشتن بدست وبضم آن پرى يكمشت پدانكه احاديث وروايات در مضمضه واستنشاق مختلف آمده در بعض بسه غرفه آمده ودر بعض بيک غرفه بفصل ووصل ومجموع صور محتملهٔ آن متعدد است چنانكه در شرح بيان كرديم ومذهب شافعي بقول صحيح آنست كه هردو بسه غرفه كند بهريک مضمضه كند بعد ازان استنشاق بطريق وصل ومذهب حنفي آنكه هريک بسه غرفه كند جدا جدا بطريق فصل تا مجموع شش غرفه باشد وهردو طريق در احاديث آمده وتوانند كه كاهى چنين كرده باشد وكاهى چنان وترجيح اينطريق بجهت موافقت اواست بقياس چه بيني ودهان هريک عضوى علىحده است پس جمع كرده نشود ميان

آنها چنانکه در سائر اعضا و لابد حدیثی که موافق قیاس باشد راجح است چنانکه در علم اصول فقه مقرر شده است رشمني از عتاری ظهریه نقل کرده که وصل جائز است نیز نزد امام ابوحنیفه وفصل هم روا است نزد امام شافعي وترمذی از شافعي روایت کرده که گفت جمع کردن میان مضمضه و استنشاق جائز است وجدا جدا کردن هریک بآب تازه دوست تر دارم پس خلافی درمیان نماند والله اعلم * وعن عبد الله بن عباس * رضي الله عنهما * قال توضأ رسول الله * گفت ابن عباس وضو کرد پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم * رشست اعضا را * مرة مرة * یک یکبار * لم یزد علی هذا * زیاده نکرد بریکبار شستن * رواه البخاری * وعن عبد الله بن زید رضي الله عنه ان النبي صلی الله علیه و سلم توضأ مرتین مرتین * عبد الله بن زید مذکور گفت وضو کرد بآب آنحضرت صلی الله علیه وسلم رشست اعضا را دو دو بار * رواه البخاری * وعن عثمان * رضي الله عنه * انه توضأ بالمقاعد * روایت است از عثمان که وی وضو کرد در موضعی که نام وی مقاعد است وگویند که عمر رضي الله عنه بیرون مسجد صفه بنا کرده بود برای نشستگاه مردم تادر آنجا بنشینند و سخن کنند و شعر خوانند و آنجا را رحبه نیز میگفتند و مقاعد جمع مقعد است بمعنی جای نشست * نقال * پس گفت عثمان * الا اریکم وضوء رسول الله * آیا ننمایم وزنانم شما را کیفیت وضوی پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم فتوضأ ثلثا ثلثا * پس وضو کرد عثمان رضي الله عنه سه سه بار * رواه مسلم * پس از احادیث معلوم شد که غسل اعضای وضو گاهی یکیک بار بود و زمانی بود دو دو بار و وقتی سه سه بار و غالب احوال سه سه بار بود اما یکبار اقتصار است برمقدار فرض که وضو بی آن درست نبود و دو بار مبالغه است در تطهیر و آبرا نور علی نور خوانده اند و سبب مزید ثواب و مضاعفت اجر گردانیده و سه سه بار که نهایت مرتبهٔ تطهیر و مبالغه است وزیادت بر سه تعدی و تجاوز و اسراف و ظلم است و منهي عنه است و این بصورت زیادتیست و بمعني نقصان چنانکه در حدیث آمده و باوجود آن مبطل وضو نیست و در بعض احادیث غسل بعض اعضا سه بار و بعض دو بار و بعض یکبار نیز آمده و این را صورتهای متعدد است که در احادیث وارد یافته و اینهمه برای بیان جواز و توسیع دائره است و نزد بعض یکبار شستن موجب اثم است از جهت ترک سنت مشهور و صحیح آنست که موجب اثم نیست از جهت صحت احادیث وارده دران و امام محمد در موطای خود گفته که شستن سه بار افضل است و اکتفا بدو بار کفایت است و یکبار اگر با سباغ و اکمال باشد نیز کافي است مذهب ابوحنیفه اینست و شافعي گفته که دوست ندارم زیاده بر سه را و اگر بکند حرام نمیگویم و مشهور از مذهب وی آنست که مکروه است کراهت تنزیهي * وعن عبد الله بن عمر وقال رجعنا مع رسول الله * باز برگشتیم ما با پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم من مکة الی المدینة * از مکه بسوی مدینه * حتی اذا کنا بماء بالطریق * تا آنکه رسیدیم ما بر سر آبی که در راه مکه بود * تعجل قوم عند العصر * شتابي کردند گروهی نزد عصر * فتوضؤا وهم عجال * پس وضو کردند این گروه و حال آنکه ایشان شتابي کنندگانند در وضو و عجال بکسر عین و فتحت جیم و بضم عین و شدت جیم نیز در روایت آمده جمع عاجل بمعني شتابان * فانتهینا الیهم * پس رسیدیم ما بایشان * واعقابهم تلوح * و پاشنهای پای ایشان هویدا بود از جهت خشکي * لم یمسها الماء * نرسیده بآنها آب * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم ویل للاعقاب من النار * وای مر پاشنها را از آتش دوزخ چون بالعمد عذاب و وعید خشکي پاشنها بود نسبت ویل بآنها کرد و در حقیقت عذاب متوجه بصاحب پاشنها که تقصیر کردند در شستن آن و یحتمل که عذاب مخصوص بپاشنها باشد و هوالظاهر و ویل بمعني سختي عذاب و هلاک آید و نام وادی است در دوزخ * اسبغوا الوضوء * کامل و تمام کنید وضو را چنانکه هیچ جزو از اجزای عضو مغسول خشک نماند و در حدیث دیگر آمده است که اگر مقدار یکسر ناخن خشک بماند وضو درست نبود * رواه مسلم * و درین حدیث دلیل است بر آنکه شستن پاها در وضو فرض است که بر ترک آن وعید فرموده و مسح کفایت نمیکند و همه بر ین مذهب اند جمهور فقهای اعصار و امصار و ثابت نشد خلاف آن از هیچ یکی که اعتبار و اعتداد داشته باشد در اجماع و هر که بیان کرد وضوی پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم و تعلیم کرد آنرا بمردم از صحابهٔ عظام مثل علي و عثمان و عبد الله بن زید که او راخاکي وضوی رسول الله صلی الله علیه وسلم گویند و انس و جابر و ابي هریرة و عبد الله بن عمر و جز ایشان رضي الله عنهم اجمعین همه متفق اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم می شست پاهای مبارک خود را در وضو وقتی که نه در موزه بودند و احادیث لاتعد ولاتحصی و اصل بمرتبهٔ تواتر معنوی درین باب ثابت شده و بصحت رسیده اند و این وعید بر ترک آن در احادیث بیشمار وارد شده و از عبد الله بن عمر رضي الله

عنهما آمد: كه صحابه مسح ميكردند پايهاى خود را تا آنكه امر كرد رسول خدا صلى الله عليه وسلم باسباغ وضو و وعيد فرمود بر ترك آن پس بكذاشتند مسح را و منسوخ كردند آن و طحاوى از عبد الملك بن سليمان روايت كرد كه كفتم مر عطاى خراساني را كه از اكابر تابعين است آيا رسيد باست ترا از هيچ يكي از صحابهٔ رسول الله صلى الله عليه وسلم كه مسح كرد بر قدمين كفت لا والله نرسيد و كفته اند كه علما اجماع كرده اند بر وجوب غسل رجلين بعد ازانكه سابقا اختلافى دران داشته اند وقاعده است كه اجماع متاخر رفع ميكرداند اختلاف سابق را اكر كفته شود كه اجماع آنست كه عدم اتفاق داشته باشند بر حكمى و در ينجا خود خلافى نقل ميكنند كه بعض قائل اند بمسح و بعض بتخيير ميان غسل و مسح و بعض بجمع ميان فرد و جوابش آنست كه اين خلاف در ينجا معتبر نيست از جهت ندرت مخالف و عدم اعتداد بوى غايت آنكه اين اجماعي نباشد كه منكر او را فركردد و بعضى از علماى ما حكم كرده اند بكفر مخالف آن اما طريقهٔ ما سلوك طريق احتياط است و با وجود خلاف و شبههٔ آن حكم بكفر نتوان كرد والله اعلم و خلاصهٔ سخن در ين باب آنست كه كتاب الله در ين حكم محتمل و مشتبه واقع شده و سنت رسول الله صلى الله عليه وسلم كه بحد شهرت و تواتر رسيده است بيان آن كرده و روشن كردانيده كه مراد الله اينست والله اعلم * وعن المغيرة بن شعبة * صحابي مشهور است اسلام آورد عام الخندق و بعض كويند اول مشاهد او حديبيه است از امراى مخصوص معاوية بن ابي سفيان و صاحب راى و مشورت اوست * قال ان النبي صلى الله عليه وسلم توضأ فمسح على ناصيته * كفت مغيره كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم وضو كرد پس كرد مسح بر موى پيشاني خود بدانكه در مقدار مسح سر اختلاف واقع شده در مذهب امام مالك واجب مسح تمام سر است چه در قرآن مجيد امر بمسح سر كرده و چون سر نام تمام سر است لابد مسح تمام سر واجب باشد و در مذهب امام شافعي آنست كه امر بمسح مطلق سر است كل يا بعض اكرچه دو سه موى باشد زيرا كه مسح رسانيدن دست تر است بسر و اين معني در مسح بعض صادق است و نزد امام ابو حنيفه فرض مسح چهارم حصهٔ سر است و حجت ايشان حديث ناصيه است و ناصيه نام چهارم حصهٔ سر است از جانب پيش و اكر مسح تمام سر واجب بودى اقتصار بر مسح ناصيه نكردى و اكر بكمتر ازان واجب يافتى كاهى براى بيان جواز آنرا نيز كردى و روايات در مذهب امام احمد مختلف است موافق مذهب هر يكى از ائمهٔ ثلثه و اغلب روايات موافق مذهب مالك است و در روايتى مسح اكثر سر از بعض مشائخ حرمين شنيدم كه از مشائخ خود نقل ميكرد كه كفت الانصاف في مسئلة مسح الرأس مع مالك و امام ابو حنيفه فرمايد كه آيت قرآن مجمل بود و حديث بيان آن كرد و تفصيل اين سخن در شرح سفر السعادة كرده شده است و آنكه فرمود * وعلى العمامة * و مسح كرد بر دستار محمول بر انست كه چون باداى فريضه مسح و تعليم آن اقتصار بر قدر ناصيه كرد بجهت تكميل آن واداى سنت كه مسح تمام سر است بجاى مسح بقيهٔ راس مسح بر عمامه كرد از براى اقامت طريقهٔ تطهير و تنظيف في الجمله و بر مذهب مالك از براى تتميم وظيفه فرض است كه مسح تمام سر است كه بر بعض سر كرد و بقيه بر عمامه كرد و تور پشتي كفته كه تواند كه اين وهم راوى باشد شايد كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم بطريق عادت دست بر عمامه كذرانيد راوى توهم كرد كه مكرر مسح كرد يزدان والله اعلم امامسح بر عمامه بطريق استقلال بي مسح سر چنانكه بر موزه كنند درست نيست نزد ائمهٔ ثلثه مطلقا الا نزد امام احمد بشرط آنكه عمامه بر طهارت پوشيده باشد و سائر تمامهٔ راس باشد چنانكه بر موزه و ظاهر قول وى كه فرمود * وعلى الخفين * ناظر در ين معني است و تور پشتي كفته كه تجويز كرده اند مسح بر عمامه جمعي از فقهاى اصحاب حديث و اكثر دوران فتاوى در ديار اسلام بر خلاف آنست انتهى والحق بمجرد اين خبر محتمل حكم بدان نتوان كرد الا آنكه خبرى باشد مثل مسح خفين در غايت ظهور و اشتهار مانند روشني آفتاب والله اعلم * رواه مسلم * وعن عائشة * رضي الله عنها * قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم يحب التيمن * كفت عائشه كه بود آنحضرت دوست ميداشت آغاز كردن از جانب راست * ما استطاع * تا آنكه ميتوانست و در ين كلمه اشارت است بتاكيد و محافظت اين كار چنانكه فرمود * في شانه كله * در كارهاى خود همه كارهاى خود يعنى در همه كارها ابتدا بر است كردى و جانب راست اختيار كردى پس ازان بيان كارها و تفصيل آن كرد بقول خود * في طهوره * در طهارت كردن چنانكه در وضو اول دست راست شستى و پاى راست شستى اما رخسارها و كوشها معاشسته ميشوند * وترجله * و در شانه كردن موى سر و ريش ابتدا از جانب راست كردى * وتنعله * و در نعلين پوشيدن اول پاى راست در آوردى * متفق عليه * و ذكر اين سه چيز بر طريق تمثيل است و هرچه از باب تشريف و تكريم و تزيين است همه از ين قبيل است چنانچه جامه پوشيدن و پا در موزه آوردن و در مسجد در آمدن و مسواك كردن و از متوضا بيرون شدن و سرمه كشيدن و ناخن بريدن و موى بغل و شوارب كرفتن

وموی سر تراشیدن و در حلق راس بعض یمین محلوق اعتبار کرده اند و بعض یمین حالق کذا ذکره بعضهم في مناسك الحج والاول اصح واظهر
واچه نه ازین باب است مثل بیرون آمدن از مسجد و درآمدن در متوضا و استنجا و پاک کردن بیني و برآوردن جامه و مانند آن مستحب
دروی آغاز بچپ است واین همه بجهت شرف وکرامت راستي است چنانکه فرشتهٔ دست راست شرف دارد بر فرشتهٔ دست چپ و همسایهٔ
دست راست مقدم است برهمسایهٔ دست چپ * ع * راستي درهمه جا معتبر است * * الفصل الثاني عن ابي هريرة *
رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا لبستم * چون بپوشید پوشیدنیها را از جامه ونعلین وموزه وجز آن * واذا توضأتم *
وچون وضو بکنید * فابدؤا بایامنکم * پس آغاز کنید بجانبهای راست خود در بعض روایات بایامنکم وهردو بیک معني است اول جمع میمن
وثاني جمع ایمن * رواه احمد وابوداؤد * وعن سعید بن زید * یکی از عشرهٔ مبشره است زوج اخت عمر بن الخطاب * قال قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم لا وضوء لمن لم یذکر اسم الله علیه * نیست وضوی کامل مر کسی را که ذکر نکرد نام خدا را بر وضو یعني در اول وضو نام خدا
نبرد منقول از سلف این لفظ است سبحان الله العظیم وبحمده وبعض گفته اند افضل بسم الله الرحمن الرحیم است بعد از تعوذ ومشهور این لفظ
است بسم الله والحمد لله علی دین الاسلام * رواه الترمذي وابن ماجه ورواه احمد وابوداؤد وعن ابي هريرة رواه الدارمي عن ابي سعید الخدري
عن ابیه وزاد وافي اوله * وزیادة کرده اند احمد وابوداؤد ودارمي در اول حدیث این کلام را که * لا صلوة لمن لا وضوء له * پس معني حدیث
اینچنین باشد نیست نماز مر کسي را که نیست مر او را وضو ونیست وضو مر کسی را که ذکر نکرد نام خدا را بر وی پس لازم آید که نیست
نماز مر کسی را که ذکر نکرد نام خدا را بدانکه تسمیه در اول وضو سنت است یا مستحب ونزد امام احمد در روایتی باختیار جماعه از
صحابه واجب است وشرط وضو است بحکم این حدیث که نفي وضو میکند نزد عدم تسمیه ونزد جمهور این محمول بر نفي کمال است
امار وایت احمد وابوداؤد ودارمي که مذکور شد این احتمال را دور ترمی اندازد کما لا یخفی وحجت جمهور قول خداوند تعالی است
که فرمود اِذَا قُمْتُمْ اِلَى الصَّلٰوةِ فَاغْسِلُوْا وُجُوْهَكُمْ الآیه فرمود چون بایستید برای نماز بشوئید رویهای خود را ودستهای خود را وذکر تسمیه
نکرد واصحاب سنن اربعه روایت کرده اند که آن حضرت صلی الله علیه وسلم نزد تعلیم وضو فرمود وضو کنید چنانکه امر کرده است پروردگار
تعالی ودر انچه امر کرده است وی تعالی خود ذکر تسمیه نیست ودر آخر فصل ثالث از ابي هريرة وابن مسعود وابن عمر بیاید که پیغمبر
فرمود صلی الله علیه وسلم هر که اول وضو ذکر خدا کند پاک شود تمام جسد او وچون ذکر خدا نکند پاک نگردد مگر اعضای وضوی او
وسیاق این کلام در اثبات کمال وضو است بتسمیه واین امارت ستیت واستحباب بود وسنیت وی اختیار طحاوی وقدوری است ودر هدایه
گفته که اصح آنست که مستحب است * وعن لقیط * بر وزن کریم * بن صبرة * بفتح صاد وکسر باصحابي مشهور است معدود است در اهل
طائف * قال قلت * لقیط بن صبرة گفت گفتم * یارسول الله اخبرني عن الوضوء * خبرده مرا از وضو که حسن وی وکمال وی در چیست * قال
اسبغ الوضوء * گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم تمام وکمال وتر وتازه بکن وضو را * وخلل بین الاصابع * وتخلیل کن میان انگشتان دست
وپا وتخلیل در لغت چیزی را درمیان چیزی درآوردن وتخلیل اصابع سنت است نزد الحنیفه وشافعي ونزد احمد تخلیل انگشتان پا
سنت است بی خلاف وآنرا نیز اگر نکند باکي نیست ولیکن گفته است که تخلیل خوش آینده تر است نفس را ودر تخلیل انگشتان دست
از وی دو روایت است ومشهور آنست که سنت است ودر روایتي نیست زیرا که تفریج آنها مغني از تخلیل است ونزد مالك تخلیل مخصوص
بانگشتان پا است که انگشتان دست بسبب خلقت ازهم جدا وکشاده باشند واگر بیکدیگر چسبیده ومتصل باشند چنانکه بی تکلف آب
میان آنها نه درآید واجب است تخلیل وموعیدی که بر ترک تخلیل در حدیث دار قطني وارد شده چنانکه در هدایه آورده است محمول
برین صورت است وبعض گفته اند که این حدیث ضعیف است لکن ذکره الشیخ ابن الهمام وکیفیت تخلیل انگشتان پا آنست که بخنصر
دست چپ ابتدا کند بخنصر پای راست وختم کند بخنصر پای چپ وتخلیل انگشتان دست بدر آوردن بعض در بعض است * وبالغ في
الاستنشاق * ومبالغه کن در استنشاق ودر روایتي وبالغ في المضمضة والاستنشاق وحد مضمضه پر کردن تمام دهن است بآب ومبالغه آنست که
آب تا حلق برسد ونزد بعض کردانیدن آب است در تمام دهن وحد استنشاق آنست که آب تا نرمهٔ بیني رود ومبالغه دران آنکه ازوی بکذرد
ونزد بعض کشیدن آب بنفس تا نهایت بیني * الا ان تکون صائما * مگر آنکه باشي روزه دار که مبالغه در انها درین هنگام سنت نیست

بلكه مكروه است بجهت توهم فساد روزه ومضمضه واستنشاق فرض است نزد امام احمد در قول مشهور در غسل ووضو وسنت است نزد امام مالك وشافعي در هر دو وسنت در وضو وفرض در غسل نزد امام ابوحنيفه رحمة الله عليهم اجمعين * رواه ابوداؤد والترمذي والنسائي ورواه ابن ماجة والدارمي الى قوله بين الاصابع * يعني اين عبارت كه وبالغ في الاستنشاق الا ان تكون صائما در حديث ابن ماجه ودارمي نيست * وعن ابن عباس * رضي الله عنهما * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا توضأت فخلل اصابع يديك ورجليك * چون وضو كني تو پس تخليل كن انگشتان هر دو دست وهر دو پاي خود را * رواه الترمذي وروى ابن ماجة نحوه وقال الترمذي هذا حديث غريب * وعن المستورد بن شداد * مستورد بضم ميم وسكون سين مهمله وفتح تو قانيه وسكون واو وكسر راء در آخر دال وشداد بفتح شين وتشديد دال معجمه ودر اصل كوفه ودر وفات آنحضرت صلى الله عليه وسلم كودك بود وليكن سماع دارد از وي صلى الله عليه وسلم * قال رأيت رسول الله * گفت ديدم پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم اذا توضأ يدلك * چون وضو ميكرد ميماليد ونرم ميكرد * اصابع رجليه بخنصره * انگشتان هر دو پاي خود را با انگشت خرد خود دلك بخنصر مستلزم تخليل است بدان وبعض گفته اند دلك بخنصر بمعني تخليل است ووجه تخصيص بخنصر بتخليل آنست كه در آمدن وي در درون انگشتان آسان تر است ونيز خدمت بخردان مناسب تر است * رواه الترمذي وابوداؤد وابن ماجة * وعن انس قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا توضأ اخذ كفا من ماء * بود آنحضرت صلى الله عليه وسلم چون وضو ميكرد ميگرفت كفي از آب * فادخله تحت حنكه * پس مي در آورد آنرا زير لحية شريف از جانب حلق وحنك بفتحتين درون دهان وتحت حنك زير زنخدان واين نزد شستن روي بود كه از تتمة اوست نه بعد از فراغ وضو چنانكه بعض توهم كرده اند * فخلل به لحيته * پس تخليل ميكرد بآن كف از آب لحية خود را * قال * وفرمود * هكذا امرني ربي * اينچنين امر كرده است مرا پروردگار من * رواه ابوداؤد وعن عثمان ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يخلل لحيته * روايت است از عثمان رضي الله عنه كه بود آنحضرت صلى الله عليه وسلم تخليل ميكرد لحية شريف خود را * رواه الترمذي والدارمي * بدانكه احاديث در تخليل لحيه بطرق متعددة آمده ودر بعضي از آن سخن است وترمذي از بخاري آورده كه گفت صحيح ترين حديثي در اين باب حديثي است كه عامر بن شقيق از ابي وائل از عثمان روايت كرده است وتخليل لحيه سنت است نزد ابي يوسف وفضيلت است نزد امام ابوحنيفه ومحمد واصح قول ابي يوسف است كذا قال الشمني وفرد شافعي نيز سنت است وامام مالك گفته كذا رانيدن دست بر آن وجنبانيدن وي كفايت است كذا قال الشمني ونزد امام احمد در روايتي واجب است وگفته اگر ترك كرد تخليل لحيه را بعمد وباشد واگر عمد آكرد اعادة كند وكيفيت تخليل لحيه آنست كه در آرد انگشتان را زير لحيه وببرد جانب فوق وتخليل بعد از تثليث غسل است چنانكه ظاهر حديث در آنست * وعن ابي حية * بفتح حاي مهمله وتشديد تحتانيه نام وي عمرو بن نصر الوادعي تابعي است حديث كرده از علي بن ابيطالب رضي الله عنه * قال * گفت ابوحيه * رأيت عليا * ديدم علي را * رضي الله عنه توضأ * وضو كرد * فغسل كفيه * پس بشست هر دو كف دست خود را * حتى انقاهما * تا آنكه پاك كرد انيد هر دو كف دست را * ثم مضمض ثلثا واستنشق ثلثا * پس تر آب در دهان كرد سه بار وآب در بيني كرد سه بار * وغسل وجهه ثلثا * وشست روي خود را سه بار * وذراعيه ثلثا * وشست هر دو دست را تا آرنج سه بار * ومسح برأسه مرة * ومسح كرد بر سر خود يكبار * ثم غسل قدميه الى الكعبين * پس تر بشست هر دو پاي خود را تا دو پاشنه * ثم قام فاخذ فضل طهوره * پس تر ايستاد علي رضي الله عنه پس گرفت بقية آب وضو را * فشربه وهو قائم * پس نوشيد آن آب را وحال آنكه وي ايستاده است * ثم قال احببت ان اريكم كيف كان طهور رسول الله * پس تر گفت دوست داشتم كه بنمايم شما را كه چگونه بود طهارت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * واز اينجا معلوم ميشود كه آب ايستاده خوردن جائز باشد وبعض آنرا مخصوص بآب وضو دانند وتفصيل كلام درين مسئله وبيان اختلاف دران در باب الاشربه بيايد انشاء الله تعالى * رواه الترمذي والنسائي * وعن عبد خير * بفتح خاي معجمه وسكون تحتانيه بلفظ ضد شر بن يزيد الهمداني مخضرم است دريافته زمن آنحضرت را صلى الله عليه وسلم وملاقات نكرده وصحبت داشت علي بن ابيطالب را وبود از كبار اصحاب علي رضي الله عنه ثقه مامون روايت كرد از ابوبكر وعلي صد وبيست سال عمر يافته وروايت است از عبد خير كه از كبار اصحاب امير المؤمنين علي است رضي الله عنهما * قال نحن جلوس ننظر الى علي * گفت نشسته بوديم ما نگاه ميكنيم بجانب علي رضي الله عنه

* كتاب الطهارة * باب سنن الوضوء
* تمين توضأ * منكامي كه وضو كرد * فادخل يده اليمنى * پس در آورد دست راست خود را يعني در آرند آب * فملأ * فمه * پس
پر كرد بآب دهن خود را * فمضمض * پس بجنبانيد آب در دهن معني مضمضه جنبانيدن آب است در دهان * واستنشق * وآب در بيني
كرد * وتمريدن اليسرى * ويستنشق بيني را بدست چپ خود * فعل هذا ثلث مرات * كرد اين را سه بار * ثم قال من سره * ان ينظر الى طهور
رسول الله * كسي كه خوشحال ميكرداند او را كه نظر كند بسوي وضوي پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فهذا طهوره * پس بايد كه نظر كند باين
وضو كه من كردم زيرا كه اين وضوي پيغمبر ما است يعني وضوي آنحضرت صلي الله عليه وسلم باين طريق بود اينجا انچه روايت كرد
همين مضمضه واستنشاق است بر وجهي كه مذكور شد ما انكه مقصود راوي در اينمقام بيان كيفيت همين مضمضه واستنشاق واستنثار
وتثليث آنها بود دوبيان آنكه هر دو بيك كف بود بطريق وصل چنانكه ظاهر اين حديث است وكيفيت باقي وضو معلوم بود واختلافي دران
نبود والله اعلم * رواه الدارمي * وعن عبد الله بن زيد * رضي الله عنه * قال رأيت رسول الله * گفت ديدم پيغمبر خدا را * صلى الله
عليه وسلم مضمض واستنشق من كف واحد * مضمضه كرد واستنشاق كرد از يك كف آب * فعل ذلك ثلثا * كرد آنرا سه بار اينجا نيز مقصود
همان است كه در حديث علي رضي الله عنه بود * رواه ابو داود والترمذي * وعن ابن عباس * رضي الله عنه * ان النبي صلى الله عليه
وسلم مسح برأسه * روايت است ازابن عباس رض كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم مسح كرد بسر خود * واذنيه * وبهرد وگوش خود
* باطنهما بالسباحتين * مسح كرد بباطن هردو گوش كه جانب راست بدن انگشت كه نام آنها سباحتين است ومشهور مسبحتين است بجهت
اشارت بدانها نزد تسبيح يا حديث حق سبحانه وتعالى وآن انگشتي است كه متصل انگشت نر است وآنرا انگشت شهادت نيز گويند
واين نام اسلامي است در جاهليت آنرا مسبحه نام است از سب بمعني دشنام زيرا كه عرب بدان مردم را سب ميكردند ودر وقت سب
بدان اشارت مينمودند وهم ازينجهت ذكر اين نام مكروه پنداشته كامي در بعض مواضع اين لفظ نيز باطلاق مي يابد ودر اينجا نيز در بعض
نسخ بالسبابتين واقع شده * وظاهرهما بابهاميه * ومسح كرد ظاهر هردو گوش را كه دو جانب سر است بهردو انگشت نر خود * رواه النسائي
* وعن الربيع * بضم راء وفتح باي موحده وكسر ياي تحتانية مشدده * بنت معوذ * بضم ميم وفتح عين وتشديد واو مكسوره در آخر ذال
معجمه صحابيه انصاريه نجاريه از مبايعات تحت الشجرة صاحب قدر عظيم روايت كرد از آنحضرت صلى الله عليه وسلم * انها رأت النبي *
كه وي ديد پيغمبر را * صلى الله عليه وسلم يتوضأ * وضو ميكرد * قالت * گفت ربيع بنت معوذ * فمسح رأسه ما اقبل منه وما ادبر *
پيش مسح كرد آنحضرت صلى الله عليه وسلم سر خود را انچه پيش است از وي وانچه پس است يعني مسح كرد تمام سر را از پيش وپس
* وصدغيه * ومسح كرد هردو صدغ خود را صدغ بضم صاد ميان گوش وچشم وموي فرو افتاده برين موضع * واذنيه * ومسح كرد هردو گوش
خود را * مرة واحدة * يكبار * وفي رواية انه توضأ * وآمده است در روايتي كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم وضو كرد * فادخل اصبعيه *
پس در آورد سر هردو را انگشت خود را * في جحري اذنيه * در دو سوراخ هر دو گوش وجحر بتقديم جيم بر حاء مهمله سوراخ * رواه ابو داود *
روايت كرد اين حديث را باين روايت بهم ابو داود * وروى الترمذي الرواية الاولى * وروايت كرد ترمذي روايت نخستين را از انها * وقال
تابعه ولد ذكوان * واحمد وابن ماجة الثانية * وروايت كرد احمد وابن ماجه روايت دويم را از انه توضأ تا اذنيه بدانكه احاديث در مسح سر يا
مطلق آمده يا مقيد بيكبار واين احاديث صحيح است ودر بعض احاديث مرتين نيز آمده وآنرا موسوم بضعف داشته اند اما تثليث مسح در هيچ
حديثي صحيح نيامده چه انچه آمده همين است كه وضو كرد يكيك بار ودر دو بار وسه سه بار ووضو شامل غسل ومسح هر دو است وقول شافعي
به تثليث مسح باين حديث است وبقياس مسح بر غسل وجوابش اين است كه اين حديث محتمل است واحاديث ديگر صريح اند كه مسح يكبار ميكرد
وحمل محتمل بر متعين لازم است وبناي مسح بر تخفيف است قياس وي بر غسل نتوان كرد زيرا كه در هيچ طريق از صحيحين
ذكر تعدد مسح نيامده واكثر علما هم برانند مكر شافعي كه ميگويد تثليث مسح مستحب است وابو داود گفته احاديث عثمان كه همه صحاح
اند دلالت دارند كه مسح يكبار بوده است وشيخ ابن الهمام گفته كه تكرار مسح بوجود نزيده آمده ولكن آنها بالجملة احاديث صحيحه
حجت نيست نزد اهل علم انتهى وانچه ازين قبيل آمده محمول است بر تكرار بيك آب نه بآب جديد وشمني گفته كه تثليث مسح بآب جديد
بدعت است ودر روايتي غريب از امام ابو حنيفه آمده اما تثليث مسح بيك آب در هدايه گفته كه مشروع است ومرويست از ابي حنيفه و

ودر بعض شروح هدايه گفته كه حسن از ابوحنيفه روايت كرده است كه اگر سه بار مسح كند بيك آب مسنون باشد والله اعلم * وعن عبد الله بن زيد انه رأى النبي صلى الله عليه وسلم توضأ وانه مسح رأسه * روايت است از عبد الله بن زيد كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم را ديد كه وضو كرد ومسح كرد سر خود را * بماء غير فضل يديه * باآبى كه جز آب زيادتي هر دو دست است يعني آب جديد گرفت ومسح كرد بترى آب كه در كف ماند از شستن دستها اكتفا نكرد ودر كتب حنفيه مذكور است كه اگر يكى مسح كرد بترى آب كه باقيست از غسل اعضاى مغسوله كافي است وحكم آنرا دارد كه گويا ازانا گرفت وكافي نيست بترى باقي از مسح وحديثى نيز درين باب از ابن مسعود نقل ميكنند ودرين حديث نيز در روايت ابن لهيعه آمده بماء غير بماء موجده من فضل يديه يعنى باآبيكه باقي مانده است از زيادتي يدين وصحيح همان روايت مذكور در متن است زيرا كه در روايت ديگر صريح آمده كه گرفت براى مسح سر آب جديد را پس اولى وافضل همان باشد وباآب باقي در دست نيز رواباشد * رواه الترمذى ورواه مسلم مع زوائد * ترمذى اين حديث را همين تدر روايت كرد ومسلم نيز روايت كرده است ليكن با زيادتها كه ذكر مضمضه واستنشاق وغسل رجله وباقي اعضاى وضو باشد ومصنف چون ذكر آن زوائد را در احاديث ديگر آورده است بر همين حديث ترمذى كه در وى ذكر مسح راس است بناى جديد اقتصار نمود فافهم * وعن ابي امامة ذكر وضوء رسول الله * روايت است از ابي امامه كه ذكر كرد وضوى پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم قال * گفت ابو امامه * وكان * وبود آنحضرت صلى الله عليه وسلم * يمسح المآقين * مسح ميكرد در شستن روى در وقت چشم را وماق وموق مهموز ومهموز طرف چشم از جانب بيني جاى روان شدن اشك كذا في القاموس وجوهرى گفته از جانب بيني وگوش هر دو لفظ حديث احتمال هر دو دارد ولفظ تثنيه بمعني اول باعتبار هر دو وچشم است وبمعني ثاني بملاحظهٔ دو يك وشك نيست كه شستن هر دو داخل است در نظافت * وقال * وگفت ابو امامه يا آنحضرت صلى الله عليه وسلم * الاذنان من الرأس * گوشها از سر است وداخل در راست واز ينجا در حكم مستفاد ميگردد يكى آنكه گوشها را همراه سر مسح كرده شود وبقيهٔ آب سر كرده شود نه باآب جديد ودر حكم اول ائمهٔ اربعه متفق اند ونزد بعض گوشها از روى است وهمراه وى مسح كنند وبعض گويند ظاهر گوشها از سر است وباطن از روى وايشان الاذنان من الرأس را ضعيف گويند يا از قول ابي امامه دارند وحكم ثاني كه مسح گوش باآب سر است مذهب ما است ومذهب امام احمد نزد اكثر از مشائخ مذهب وى زيرا كه غالب كسيكه وصف كرده وضوى رسول خدا را صلى الله عليه وسلم ذكر كرده كه سر را وگوشها را بيك آب مسح كرده واحاديث بسيار بدان ناطق اند ونزد شافعي واحمد بر روايتى ومالك گوشها را باآب جديد مسح كنند ودرين باب نيز حديثى آمده غالبا در اكثر احوال باآب سر كردى واحيانا چون در دست تر نماندى آب جديد گرفتى والله اعلم * رواه ابن ماجة وابو داؤد والترمذى وذكرا * وذكر كرده اند ابو داؤد وترمذى كه * قال حماد * گفته است حماد كه يكى از رواة اين حديث است * لا ادرى * درنمى يابم كه اين قول * الاذنان من الرأس من قول ابي امامة * از قول ابي امامه است كه باجتهاد خود گفته * او من قول رسول الله * يا از قول پيغمبر خدا است * صلى الله عليه وسلم * وعبارت حديث كه مؤلف آورده محتمل هر دو معني است وتردد حماد هم از ينجا ناشي است * وعن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده قال جاء اعرابي الى النبي * آمد بادية نشينى بسوى پيغمبر * صلى الله عليه وسلم يسأله عن الوضوء * درحاليكه ميپرسيد او را از كيفيت وضو وگفتار وى * فاراه ثلثا ثلثا * پس نمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم آن اعرابي را شستن اعضا سه سه بار * ثم قال هكذا الوضوء * پستر نرمود همچنين است كمال وضو * فمن زاد على هذا فقد اساء وتعدى وظلم * پس كسيكه زياده كرد برسه بار شستن پس بتحقيق بد كرد واز حد در گذشت وظلم كرد * رواه النسائي وابن ماجة وروى ابو داؤد معناه * وعن عبد الله بن المغفل انه سمع ابنه يقول * روايت است از عبد الله بن مغفل بضم ميم وفتح غين معجمه وفتح فاء مشدده صحابي مشهور است كه وى شنيد پسر خود را كه ميگفت * اللهم اني اسألك القصر الابيض عن يمين الجنة * خداوندا من سوال ميكنم ترا كوشك سفيد از جانب راستهاى بهشت * قال * گفت عبد الله * اى بني سل الله الجنة * اى پسرك من بطلب از خدا بهشت را * وتعوذ به من النار * وپناه جوى بخدا از آتش دوزخ يعنى اين تحكم وفضول كلام چيست كه جاى معين ومقامى خاص بر صفت مخصوص از بهشت طلب دارى توآن خواه كه ترا خداى تعالى از آتش دوزخ نگاهدارد وبه بهشت در آرد * فاني سمعت رسول الله * پس بدرستيكه من شنيدم از پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم يقول * ميگفت * انه سيكون في هذه الامة قوم * بدرستيكه شان اينست نزديك است كه باشند درين امت گروهى كه * يعتدون في الطهور والدعاء * ميگذرند از حد

ادب واعتدال درطهارت ودردعا اما ازحد درگذشتن درطهارت بزيادت برسه بار شستن ودر ريختن آب اسراف نمودن ودرشستن مبالغه
تا بتل وسواس كردن ودردعا بانبساط پا از بساط ادب كشيدن ومطلبي معين درخواستن وخارج از حيطهٔ امكان وعادت طلب داشتن
* رواه احمد وابوداؤد وابن ماجة * وعن ابي بن كعب * صحابي عظيم الشان است سيد القرا وسيد الانصار وكاتب الوحي مناقب وي
دير موضع ديگر نوشته شده است رضي الله عنه * عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ان للوضوء شيطانا يقال له الولهان * گرمود بدرستيكه مروضوء
را ديوي است دروسواس افكنندهٔ كه گفته ميشود ونام برده مي شود مرادرا ولهان مشتق از وله كه بمعني انديشه وزفتن عقل بسبب انديشه وبمعني
حيرت وتسميه او بولهان بجهت انديشه وتحيراو درحرص برطلب وسوسه وافكندن مردم را دران يا اين صفت انساني است كه بجهت وسوسهٔ
وي درحيرت وانديشه افتاده بمجاز بران شيطان اطلاق كرده اند * فاتقوا وسواس الماء * پس ببرهيزيد وسواس اورا كه دروضو مي آرد ودر
اسراف آب مي اندازد واز حد سنت بيرون مي افكند * رواه الترمذي وابن ماجة وقال الترمذي هذا حديث غريب وليس اسناده بالقوي عند
اهل الحديث * گفت ترمذي كه اين حديث غريب است كه جز يك كس آنرا روايت نكرده واسناد او قوي نيست نزد علماي حديث * لانا لا نعلم
احدا اسنده غير خارجة * زيرا كه ما نميدانيم هيچيكي را كه مسند آورده باشد آنرا جز خارجة بن مصعب ابو الحجاج سرخسي * وهو ليس بالقوي
عند اصحابنا * وي نيست قوي وثقه نزد ياران ما كه اهل حديث اند واختلاف كرده اند علماي حديث دروي وتضعيف كرده اند اورا
* وعن معاذ بن جبل * رضي الله عنه * قال رأيت رسول الله * گفت معاذ ديدم پيغمبر خدارا * صلى الله عليه وسلم اذا توضأ مسح وجهه
بطرف ثوبه * چون وضو ميكرد مسح ميكرد روي مبارك خودرا بكوشهٔ جامهٔ خود از نيجا معلوم ميشود كه بعد از وضو عضو را بجامه كه پوشيده
بود پاك كردنه رومالي جدا براي آن آماده داشت اگر ثوب از اسامل آن دارند نيز دور نيست * رواه الترمذي * وعن عائشة * رضي الله عنها
* قالت كان لرسول الله * گفت عائشه بود مر پيغمبر خدارا * صلى الله عليه وسلم خرقة * جامهٔ كه * ينشف بها اعضاءه بعد الوضوء * مي چيد
ومي گرفت بآن خرقه آب از اعضاي خود پس از وضو از نيجا معلوم شود كه جامه جداگانه داشت براي نشف اعضاي وضو * رواه الترمذي وقال
هذا حديث ليس بالقائم * روايت كرد آنرا ترمذي وگفته اين حديثي است كه نيست باستاد ديگر قوي وبرپا * وابو معاذ الراوي ضعيف
عند اهل الحديث * وابو معاذ كه راوي است اين حديث است سست است نزد اهل حديث وترمذي در جامع خود اين مرد وحديث را روايت
كرده ومرد وراتضعيف نموده است ودر تضعيف حديث نخست اول گفته كه رشد بن سعد وعبد الرحمن بن زياد افريقي ضعيف اند در حديث وگفته است
كه صحيح نيست درين باب چيزي از ان حضرت صلى الله عليه وسلم ورخصت كرده اند قومي از اصحاب پيغمبر صلى الله عليه وسلم درمنديل
بعد از وضو وآنها كه مكروه پنداشته اند بجهت آنست كه آب وضو وزن كرده ميشود انتهى ودر كتب حنفيه مذكور است كه اگر نه بقصد
تكبر باشد مكروه نيست واگر بقصد تكبر وتنزه باشد مكروه است ونزد بعض اولي آنست كه نكنند زيرا كه آنحضرت نكرده است واگر بكنند
مكروه نيست ونزد بعض مكروه زيرا كه در وي از الهٔ اثر عبادت است وآب وضو تسبيح ميكند خداي تعالي را مادام كه تراست والله اعلم
* الفصل الثالث * عن نابت بن ابي صفية * تابعي است شنيد انس را وامام محمد باقر را وسفيان ثوري وابن عيينه از وي شنيد اند
وائمهٔ ديگر اورا تضعيف كرده وگفته اند كه كثير الوهم بود در اخبار وواهي الحديث بوده وابن معين گفته كه ليس بشيء * قال قلت لابي
جعفر هو محمد الباقر * گفت ثابت گفتم مر ابي جعفر را كه محمد باقر بن علي زين العابدين است سلام الله عليهم وعلي آبائهم الكرام بدانكه امام
محمد باقر از اعاظم فقهاي مدينهٔ مطهره بود وثقه وكثير الحديث وروايت دارد از پدر خود امام زين العابدين وابن عمر وجابر وآمد شد وي بر جابر
بن عبد الله انصاري بسيار بود واز وي استماع حديث بسيار ميكرد وگويند آنحضرت صلى الله عليه وسلم بجابر اشارت كرده بود كه يكي از اولاد
من پيش تو تعلم خواهند نمود وملقب بباقر نيز از نزد حضرت رسالت پناه صلى الله عليه وسلم بود وبقر در لغت شكافتن وفراخ كشادن است
ومسمي محمد بن علي زين العابدين لتبقرة في العلم آورده اند كه چون امام محمد باقر نزد جابر مي آمد جابر كبير السن شده بود واعمي گشته
مي پرسيد كيستي تو گفتي منم محمد بن علي پس جابر ميگفت كه مرحبا مرحبا يا ابن رسول الله وولد سبطيه وريحانيه پس دست
در جيب امام محمد باقر مي درآورد وبركردن وبرسينه وبغل وي ميكذرانيد وبوي اخلاص وعقيدت در مشام انس ومحبت مي شميد
* بيت * اي گل ز تو خوشنودم تو بوي كسي داري * وي سرو ز تو نازم قد تو بكسي ماند * ومي گفت ببر پس از من يا ابن اخي هر چه

هيخواهي ازاحاديث رسول الله صلى الله عليه وسلم كه درهر باب احاديث بسيار ازوى يادداريم واحاديث طويل ازجا بر بسيار است كه بتفصيل خصوصيات احوال روايت ميكرد درضي الله عنه پس ثابت بن ابي صفيه بامام محمد باقر گفت * جدك حدثك جابر ان النبي صلى الله عليه وسلم توضأ مرة مرة ومرتين مرتين وثلثا ثلثا * آياحديث كرده وخبرداده است ترا جابر كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم وضو كرد وشست اعضا راكا هي بيك بار وكاهي دودوبار وكاهي سه سه بار * قال نعم * گفت محمد باقر آرى حديث كرده است مرا جابر بدان * رواه الترمذي وابن ماجة وعن عبد الله بن زيد * رضي الله عنه * قال ان رسول الله * وروايت است از عبد الله بن زيد كه پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم توضأ مرتين مرتين * وضو كرد وشست اعضا رادودوبار * وقال هو نور على نور * وفرمود شستن دودوبار نور برنور است يعني طهارت برطهارت وسنت برفرض سبب مزيد نورانيت است ودرين لفظ تلميح است بقصهٔ تجديل * وعن عثمان * رضي الله عنه * قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم توضأ ثلثة ثلثا * گفت عثمان بن عفان كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم وضو كرد سه سه بار * وقال * ونيز مود * هذا وضوئي ووضوء الانبياء قبلي ووضوء ابراهيم * اين وضوى تام كامل است وضوى من ووضوى پيغمبران كه پيش ازمن بوده اند بخصوص وضوى ابراهيم خليل الرحمن كه متضمن طهارت ونظافت مخصوص است واز اينجا معلوم ميشود كه وضوى پيغمبران سابق نيز بهمين نهج وخصوصيات بوده است مگر آنكه اشارت هذا بخصوص بتقليب باشد بدلالت مقام چنانكه سياق حديث بران دلالت دارد * رواه مسلم زين * روايت كرد اين درحديث را رزين * والنووى ضعف الثاني في شرح مسلم * وشيخ محيي الدين نووى حكم كرده است بضعف حديث ثاني كه ازعثمان است رضي الله عنه درشرح صحيح مسلم * وعن انس قال كان رسول الله * گفت انس بود پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم يتوضأ لكل صلوة * وضو ميكرد براى هرنماز * وكان احدنا يكفيه الوضوء مالم يحدث * وبود يكى ازما كه بسندكي ميكرد اورا وضو مادام كه حدث نميكرد ووضو نمى شكست پس بعض ميكويند كه واجب بود برحضرت وى صلى الله عليه وسلم وضو كردن براى هرنماز چنانكه حديث آينده دلالت دارد بران وبعض ميكويند كه آن بطريق اخذ عزيمت وعمل بظاهر كتاب بود كه اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا بى وجوب والله اعلم * رواه الدارمي * وعن محمد بن يحيى بن حبان * بفتح حا وباى موحدهٔ مشددهٔ ابو عبد الله انصاري مازني فقيه تابعي ذكر كرده اورا ابن حبان درثقه صاحب طبقه روايت ميكند ازابن عمر وانس وازيد رخود وروى از مشائخ امام مالك است تجليل ميكرد اورا مالك وذكر ميكرد بعبادت وفقه وعلم مات سنة احدى وعشرين ومائة * قال قلت * گفت محمد بن يحيى گفتم * لعبيد الله بن عبد الله بن عمر * مرعبيد الله بن عبد الله بن عمر راكه تابعي است وثقه قليل الحديث برادر سالم بن عبد الله بن عمر مات قبل اخيه سالم بعد المائة * ارأيت وضوء عبد الله بن عمر لكل صلوة * خبرده مرا ازوضوى عبد الله بن عمر براى هرنماز * طاهرا كان اوغير طاهر * بارضو باشد يابى وضو * عن اخذه * ازكه گرفته است آنرا وازكه رسيده است اورا اين روايت * فقال * پس گفت عبيد الله بن عبد الله * حدثته اسماء بنت زيد بن الخطاب * حديث كرده است ابن عمر راسما دختر زيد بن الخطاب كه بنت عم اواست وزيد بن الخطاب برادر عمر بن الخطاب بود كلان تراز وى وازمهاجرين اولين است اسلام آورد پيش ازعمر وحاضر شد وقعهٔ بدر راو مشاهد ديگر راكه بعد ازان است شهيد شد يوم اليمامة درخلافت ابي بكر صديق رضي الله عنه سال دوازدهم ازهجرت روايت كرده است ازوى عبد الله بن عمر واسما بنت زيد نيز ازصحابيات است پس اين اسما حديث كرد عبد الله بن عمر را * ان عبد الله بن حنظلة بن ابي عامر الغسيل * كه عبد الله بن حنظلهٔ غسيل كه پدر وپسر مردو صحابي اند وحنظلهٔ غسيل ازسادات صحابه است ودرروز احد شهيد شد وقصهٔ وى كه بدان بغسيل لقب يافته مشهور است وعبد الله روز وفات آنحضرت صلى الله عليه وسلم هفت ساله بود روايت كرد ازحضرت صلى الله عليه وسلم وى مردى خير وفاضل بود وامير انصار بود وشهيد شد درواقعهٔ حره اما ابو عامر راهب پدر حنظله كافر ازعالم رفت وداخل هاويهٔ شقاوت كشت * حدثها ان رسول الله * حديث كرد عبد الله بن حنظله اسما بنت زيد راكه پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم كان امر بالوضوء لكل صلوة * بود كه امر كرده شده بود بوضو براى هرنماز * طاهرا كان اوغير طاهر * باوضو ميبود يابى وضو * فلما شق ذلك على رسول الله * پس هركاه كه سخت آمد وضو براى هرنماز برپيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم امر بالسواك عند كل صلوة * امر كرده شد بمسواك كردن نزد هرنماز * ووضع عنه الوضوء * ونهاده شد ازذمهٔ شريف وى ومنسوخ كردانيده شد وضو براى هرنماز * الا من حدث * مكر ازجهت

بي وضوئي * قال * گفت عبيد الله بن عبد الله * فكان عبد الله يرى ان به قوة على ذلك * پس بود عبد الله بن عمر راى ميزد واعتقاد ميكرد كه مراورا قوت است بر وضو كردن براى هر نماز يعني اجتهاد كرد وگفت موضوع ومنسوخ وجوب است وليكن اولويت وافضليت آن هر كسى راكه تواند كرد باقي است فافهم * فعله حتى مات * پس كرد عبد الله بن عمر وضو را براى هر نماز تا آنكه مرد * رواه احمد * وعن عبد الله بن عمرو بن العاص ان النبي صلى الله عليه وسلم مر بسعد وهو يتوضا * روايت است از عبد الله بن عمرو كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم گذشت بسعد بن ابي وقاص برحال آنكه سعد وضو ميكرد در آب بسيار ميريخت * فقال ما هذا السرف يا سعد * پس گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم چيست اين اسراف آب اى سعد * قال افي الوضوء سرف * گفت سعد آيا در وضو اسراف هست و در آب كه نهر عزيز الوجود وكم ياب است ومبذول افتد عادة چه اسراف باشد * قال نعم * گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم آرى در آب اسراف ميباشد * وان كنت على نهر جار * واگرچه باشي تو بر جوى روان واين مبالغه است در ترك اسراف در آب چه اسراف در آب بدين صورت متصور نيست وبعض گويند كه اگرچه در ريختن آب اسراف نباشد اما اسراف در عمر وتضييع وقت باقيست ونزد يك باين است انچه بعض گفته اند كه مراد باسراف درين حديث تاخير امت يعني اگرچه در اكثار آب در نهر جارى اسراف وتضييع آب نيست وليكن در تجاوز از تقدير شرعي اثمي هست * رواه احمد وابن ماجة * وعن ابي هريرة وابن مسعود وابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من توضأ وذكر اسم الله * كسى كه وضو كند وذكر كند نام خدارا * فانه يطهر جسده كله * پس بدرستيكه وى پاك ميكرداند تن خود را همه آن * ومن توضا ولم يذكر اسم الله لم يطهر الا موضع الوضوء * وكسيكه وضو كند وذكر نكند نام خدا را پاك نميكرداند مگر جاى وضو را واين حديث مشعر است بآنكه تسميه سنت ومستحب بود نه واجب چنانكه گذشت * وعن ابي رافع قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا توضأ وضوء الصلوة * بود آنحضرت صلى الله عليه وسلم چون وضو ميكرد وضوى نماز را * حرك خاتمه في اصبعه * مى جنبانيد انگشترين خود را در انگشت مبارك خود واين نزد حنفي از سنن ومستحبات وضوات است وشيخ ابن الهمام در فتح القدير گفته كه خاتم اگر فراخ بود گشيدن وى سنت است واگر تنگ باشد چنانكه آب در زير آن نرسد واجب است * رواهما الدار قطني وروى ابن ماجة الاخير * روايت كرد اين دو حديث را دار قطني وروايت كرد ابن ماجه حديث اخير را *

* باب الغسل * بضم غين وفسل بفتح غين شستن مطلق وبضم غين شستن تمام اندام وغسل بضمتين آب كه بدان بشويند وبكسر غين چيزيكه بدان سر بشويند چنانكه گل واشنان وخطمي وغسول بفتح بمعني آب وسر شستن هر دو بيايد وغساله بضم غين آنچه برآيد از چيزى شستن وتغسيل مبالغه كردن در غسل اعضا وبمعني باعث شدن ديگرى بر غسل نيز آيد

* الفصل الاول * عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا جلس بين شعبها الاربع * چون بنشيند مرد ميان چهار شعبهٔ زن وشعبه بضم شين پارهٔ از چيزى وشاخ ومراد اينجا دو دست ودو پاى زن است يا دو ران ودو ساق وى يا دو ران ودو جانب فرج يا مر چهار جانب فرج * ثم جهدها * بستر در تعب ومشقت انداز دزن را يعني جماع كند * فقد وجب الغسل * پس بتحقيق واجب شد غسل يعني بر مرد وزن * وان لم ينزل * واگرچه انزال نكند مرد وسزاوار نيايد مني وهمين است مذهب ائمهٔ اربعه واكثر صحابه وخلفاى اربعه وعائشه وتابعين وغيرايشان * متفق عليه * وعن ابي سعيد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما الماء من الماء * گفت ابو سعيد خدرى گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم نيست آب يعني استعمال آب وجوب غسل مگر از آب بعنى خروج مني * رواه مسلم * پس بحكم اين حديث نبي انزال غسل واجب نكرد پس درين دو حديث تعارض باشد واشارت كرد مؤلف بجواب آن بقول خود * قال الشيخ الامام محيي السنة رحمه الله هذا منسوخ * گفت محيي السنة اين حديث انما الماء من الماء منسوخ است چنانكه از ابي بن كعب روايت است كه اين رخصتي بود در اول اسلام بعد از ان نهي كرده شد از ان وترمذى گفته همچنين روايت كرده اند بسيارى از صحابه كه اين در ابتداى اسلام بود بعد از ان منسوخ گشت وحكم شد كه چون آلت مرد در فرج زن درون رفت والتقا ختانين شد غسل واجب شد انزال شود يا نه * وقال ابن عباس * وگفت ابن عباس كه ابن حديث * انما الماء من الماء في الاحتلام * درشان احتلام است كه بى ديدن ترى در وى غسل واجب نمي كرد اگرچه خوابى كه ديده ولذتى كه چشيده يادداشت پس برين تقدير احتياج بقول بنسخ نباشد وحق آنست كه اين حديث مطلق است چه احتلام وچه غير احتلام وليكن حكم در ابتداى اسلام بود پس از ان منسوخ گشت * رواه الترمذى * روايت كرد ابن حديث را

که ابن عباس گفت که انما الماء من الماء فی الاحتلام ترمذی * ولم اجد ذلک فی الصحیحین * ونمی دانم آنرا در صحیحین بخاری ومسلم این اعتراض امت از مؤلف بر صاحب مصابیح که این حدیث را در صحاح آورده با آنکه در صحیحین نیست وجواب ازین اعتراض آنست که مصنف اینقول ابن عباس را از برای دفع تعارض حدیثین آورده است نه بآنطریق که حدیثی است از صحاح که درین باب آورده * وعن ام سلمة قالت قالت ام سلیم * گفت ام المؤمنین ام سلمه که گفت ام سلیم که مادر انس بن مالک است رضی الله عنهما * یارسول الله ان الله لا یستحیی من الحق * ای پیغمبر خدا بدرستیکه خدا شرم ندارد از گفتن حق وپرسیدن آن یعنی نهی کرده از حیا داشتن از پرسیدن حق واین توطیه واعتذار است ازین سوال کردن * فهل علی المرأة من غسل اذا احتلمت * پس چون وی تعالی نهی کرده از حیا در پرسیدن حق پس میپرسم آیا هست بر زن غسل وقتیکه احتلام کند وخواب بیند چنانکه مردان می بینند * قال نعم * گفت آنحضرت آری هست غسل بر زن * اذا رأت الماء * چون به بیند آب منی را چنانکه حکم مرد هم اینچنین است * فغطت ام سلمة وجهها * پس پوشید ام سلمه روی خود را بجهت شرم * وقالت * وگفت * یارسول الله او تحتلم المرأة * آیا خواب می بیند زن آنچنانکه آب بر آید از وی * قال نعم * گفت آنحضرت آری می بیند ومی بر آید آب از وی * تربت یمینک * خاک آلوده باد دست تو اصل معنی این ترکیب دعاست بذل وانتقار بعد ازان همچنین زبان زد عرب شده که در وقت تعجب ومذمت این عبارت را اطلاق کنند وحقیقت معنی آنرا مراد ندارند ومراد آنست که عجب از تو ای ام سلمه که اینچنین می گوئی وبفراست خود درک نمیکنی که زن را آب منی میباشد چنانکه مرد را که زن را آب منی نیست * فبم یشبهها ولدها * پس بچه چیز ربنچه سبب مانند می افتد زن را فرزند او * متفق علیه * این مقدار حدیث در صحیح بخاری ومسلم هر دو مذکور است * وزاد مسلم بروایة ام سلیم * وزیادة کرده مسلم برین مذکور بروایت ام سلیم این عبارت را که آنحضرت فرمود * ان ماء الرجل غلیظ ابیض * بدرستیکه آب مرد سطبر است وسفید * وماء المرأة رقیق اصفر * وآب زن تنک است وزرد * فمن ایهما علا او سبق * پس هر کدام از آب مرد یا زن که بالا برآید وغالب کردد یا بیشتر در رحم افتد * یکون منه الشبه * میباشد ازان مانند شدن فرزند را گر آب مرد بیشتر افتاد یا غالب شد فرزند مانند پدر افتد واگر آب زن بیشتر است یا غالب مانند مادر شود * وعن عائشة * رضی الله عنها * قالت کان رسول الله * بود پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم اذا اغتسل من الجنابة * چون غسل میکرد از جنابت * بدأ فغسل یدیه * آغاز میکرد پس می شست هر دو دست را * ثم یتوضأ کما یتوضأ للصلوة * پستر وضو میکرد چنانکه وضو میکرد برای نماز ظاهر این کلام دلالت دارد بر شستن پایها پیش از ریختن آب بر بدن وحدیث آینده از میمونه رضی الله عنها صریح است در تاخیر آن ازان غالبا هر دو میکرد کاهی چنان وکاهی چنین ومذهب ما تاخیر است از جهت حدیث میمونه ودر هدایه گفته که تاخیر غسل رجلین بجهت آنست که پاها در محل آلوده کی اند بآب وکل ولای پس شستن آنها فائده ندارد واگر فرضا بر سنک وتخته باشد مثلا پیشتر بشویند وتاخیر نکنند ومحمل حدیثین این میتواند بود والله اعلم ونیز دلالت دارد بر مسح کردن سر درین وضو وهمین است ظاهر روایت از امام ابی حنیفه رح ودر روایتی مسح نیست چه مسح کردن فائده ندارد وریختن آب بعد از وی معلوم آنست وصحیح قول اول است وبالجمله بعد از وضو سر مبارک می شست باین کیفیت که فرمود * ثم یدخل اصابعه فی الماء * پستر می در آورد انکشتان خود را در آب * فیخلل بها اصول شعره * پس تخلیل میکرد بانکشتان تر بیخهای موی خود را * ثم یصب علی رأسه ثلث غرفات بیدیه * پستر میریخت بر سر خود سه کف آب بهر دو دست خود * ثم یفیض الماء علی جلده کله * بعد ازان میریخت آب را بکثرت بر تمام اندام خود چنانکه روان می شد * متفق علیه * ودرین روایت ذکر غسل فرج نیست * وفی روایة لمسلم * ودر روایت دیکر مر مسلم را آمده که * یبدأ * آغاز میکرد غسل را * فیغسل یدیه قبل ان یدخلهما الاناء * پس می شست هر دو دست خود را پیش ازانکه در آرد آنها را در اوند آب * ثم یفرغ بیمینه علی شماله * پستر میریخت آب را بدست راست بر دست چپ افراغ ریختن آب * فیغسل فرجه * پس می شست فرج خود را * ثم یتوضأ * پستر وضو میکرد * وعن ابن عباس قال قالت میمونة وضعت للنبی صلی الله علیه وسلم * کفت ابن عباس کفت میمونه که یکی از ازواج مطهره وخالهٔ ابن عباس است نهادم برای آن حضرت * غسلا * آبیکه بدان غسل کند وغسل بضمتین وبسکون سین هر دو روایت است * فسترته بثوب * پس پوشیدم آب را بجامه یا پوشید م آنحضرت را وزدم پیش او پرده * وصب علی یدیه * وبر ریخت آب آنحضرت بر هر دو دست خود * فغسلهما * پس شست هر دو دست را * ثم صب علی یدیه فغسلهما * پستر ریخت آب بر هر دو دست پس بشست هر دو دست را * ثم صب بیمینه

على شماله * يستبرئ بشت آب بدست راست خود بردست چپ خود يعني دربار برمود دست آب برشت و بشست وسوم باربدست راست بردست چپ آب برشت * فغسل فرجه * پس بشست فرج خود را يعني بدست چپ * فضرب بيده الارض * وبعد از فراغ از شستن فرج زد دست خود را يعني دست چپ را كه بآن شست فرج خود را بر زمين * فمسحها * پس بسود دست چپ را بر زمين بجهت مبالغه در تنظيف وانقا * ثم غسلها * پستر بشست آن دست را * فمضمض واستنشق وغسل وجهه وذراعيه * پس آب در دهن كرد ودر بيني كرد وشست روى خود را ومرد دست را تا آرنج * ثم صب على رأسه وافاض على جسده * پستر بر شت آب بر سر خود وبر شت وروان كرد آب بر تن خود * ثم تنحى * پستر يك سو شد از انجاى كه غسل كرده بود * فغسل قدميه * پس شست هر دو پاى خود را اين حديث صريح است در ترك مسح سر وتاخير غسل قدمين بخلاف حديث سابق واخذ امام ابي حنيفه در مسح سر بآن حديث است ودر غسل قدم باين وبآن حديث نيز عمل كرده اند چنانكه معلوم شد * فناولته ثوبا * ميمونه ميگويد رض پس دادم من آن حضرت را بعد از فراغ وى از غسل جامه را كه بدان پاك كند وبمالد بدن را وبپيچند آب را * فلم يأخذه * پس نگرفت آن جامه را وپاك نكرد بدان بدن را ودر حديث ديگر آمده كه آوردم منديلى را پس نيفشاند بدان آب را يعني مسح نكرد بدان وپاك نكرد وبيفشاند آب را بدست از روى خود واختلاف كرده اند علما كه پاك كردانيدن اعضا بجامه بعد از وضو مكروه است يا مستحب يا مباح وبعض گفته اند كه از جهت آن نگرفت وپاك نكرد كه آن جامه چركين بود والله اعلم * فانطلق وهو ينفض يديه * پس روان شد آنحضرت صلى الله عليه وسلم وحال آنكه وى مى افشاند هر دو دست خود را ظاهر دور انشاندن دست است از آب اما در حديث آمده است كه چون وضو كنيد نيفشانيد دستهارا وبعض گفته اند كه مراد بنفض يدين انجا جنبانيدن آنهاست درمشي چنانكه داب اهل قوت است در راه رفتن زيرا كه انشاندن آب وضو مكروه است از جهت بودن او اثر عبادت واينمعني بعيد است از مقام * متفق عليه ولفظه للبخاري * اين حديث را بخارى ومسلم هر دو روايت كرده اند واين لفظ حديث كه مذكور شد بخارى راست ومسلم اينمعني را بلفظ ديگر روايت كرده * وعن عائشة قالت ان امرأة من الانصار سألت رسول الله * گفت عائشه كه زنى از انصار پرسيد پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم عن غسلها من المحيض * از كيفيت غسل كردن وى از حيض * فاموها كيف تغتسل * پس فرمود آنحضرت آن زن را كه چگونه غسل كند وبيان كرد كيفيت آن را * ثم قال خذى فرصة * بكسر فا وبضم وبفتح نيز آمده وسكون را وصاد مهمله بمعني قطعه وبقاف مفتوحه نيز آمده بمعني چيزى اندك وبقاف مفتوحه وضاد معجمه هم روايت است نيز بمعني قطعه * من مسك * پستر فرمود آن زن را بگير پارهٔ از مشك يا پارهٔ از جامهٔ كه خوشبو ملخته شده از مشك ودر روايتى من مسك آمده بفتح سين مشدده بهمين معني يا بمعني محكم گرفته شده بدست يا بمعني برداشته شده در قبل ودر روايتى من مسك آمده بفتح ميم بمعني جرم وبعض اين روايت را ترجيح كرده اند بجهت آنكه مشك قيمتى است وآن قوم را بجهت شدت فقر قدرت بران كجا بود كه مشك استعمال كنند اما بحسب روايت همان قوى تر است وفقها گفته اند كه مستحب است مر زنرا كه پارهٔ از مشك بگيرد يا پارهٔ از جامه را مطيب سازد وظاهر است كه امر بدان بر تقدير قدرت بران خواهد بود وبالجمله بآن زن فرمود كه بگير قطعهٔ از مشك * فتطهري بها * پس پاك شو بسبب لغه بآن قطعه * قالت كيف اتطهر بها * گفت آن زن چگونه پاك شوم بآن قطعه * فقال تطهري بها * پس باز فرمود آنحضرت پاك شو بآن قطعه * قالت كيف اتطهر بها * باز گفت آن زن چگونه پاك شوم بآن * قال * باز گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم بطريق تعجب از نافهميدن آن ومكرر پرسيدن وى * سبحان الله تطهري بها فاجتذبتها الي * عائشه ميگويد پس كشيدم من آن زن را بسوى خود ودر بعض نسخ فاجتبذتها بنقديم باء بر ذال وجذب وجبذ هر دو بيك معني اند * فقلت تتبعي بها اثر الدم * پس گفتم من براى فهمانيدن معني تطهر طلب كن وبپيچين بآن قطعه نشان خون را كه در فرج تست يعني معني تطهر ظاهر است پرسيدن چيست * متفق عليه وعن ام سلمة قالت قلت * وروايت است از ام سلمه كه گفت گفتم * يارسول الله اني امرأة اشد ضفر رأسي * من زنى ام كه سخت ميكنم بافتن موى سر خود را وضفر بفتح ضاد وسكون فا بافتن وبافتن موى بريكديگر چنانكه عادت زنان عرب است * افانقضه لغسل الجنابة * آيا پس بشكنم آنرا از براى غسل جنابت * فقال لا * پس گفت آنحضرت مشكن * انما يكفيك ان تحثي * يسكون يا اين است جزاين نيست كه بس است ترا كه بريزى آب بهر دو كف دست * على رأسك * بر سر

خود * ثلث حثيات * سه بار و حثيه مانند غرفه در وزن و در معني پري دو كف دست * ثم تفيضين عليك الماء * بستر ميريزي بر روان ميكني بر تمام بدن خود آب را * فتطهرين * پس پاك ميشوي * رواه مسلم * وعن انس قال كان النبي * گفت انس بود پيغمبر * صلى الله عليه وسلم يتوضأ بالمد ويغتسل بالصاع * وضو ميكرد بمد و غسل ميكرد بصاع و مد بضم ميم يك رطل و ثلث رطل و صاع چهار مد * الى خمسة امداد * و گاهي غسل بزيادة از صاع ميكرد تا پنج مد و اين حساب بر اهل ديار ما مبهم است و ما آن را در شرح سفر السعادة بر حساب اهل ديار خود فرود آورده تحقيق نموده ايم صاع بوزن اكبر شاهي كه سيري سي سير شاهي بود پنج سير و ده سير شاهي ميشود و بوزن حال جهانگيري ابن الله ملكه وسلطانه كه سيري سي و شش سير شاهي است چهار سير و يكپاو ميشود بيك سير شاهي كم پس چون براي غسل صاع و براي وضو مد مقرر شد و صاع چهار مد است حساب بهر دو وزن مذكور مرعي بايد داشت و در روايتي وضو بمد و ثلثه آمده و غسل بسه مد گفته اند مقصود ازين تعيين و تحديد نيست كه بزيادة و كم ازان درست نباشد فضيلت سير شستن و تمام شستن است بي اسراف بهر قدر كه باشد و اگر بقدر كفايت كند كه روان گردانيدن آب است بر عضو آن نيز روا است * متفق عليه * وعن معاذة بضم ميم نام زنيست از ثقات تابعيات و عابدات روايت دارد از علي و عائشه و غيرهما * قالت قالت عائشة * گفت معاذة كه گفت عائشه رضي الله عنهما * كنت اغتسل انا و رسول الله * بودم كه غسل ميكردم من و پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم من اناء واحد بيني وبينه * از يك آوند كه ميان من و او ميبود و آوند قدحي بود كه سه صاع آب در وي ميگنجيد چنانكه هر يكي از ما در وي دست مي انداخت و آب ميگرفت * فيباد رني * پس زود مي شتافت آنحضرت بسوي آب و پيشي ميكرد از من در گرفتن آب * حتى اقول دع لي دع لي * تا آنكه مكرر مي گفتم من با آن حضرت بگذار بگذار براي من يعني بگذار تا من هم آب گيرم * قالت * گفت معاذة كه راوي حديث است * وهما جنبان * و حال آنكه آنحضرت و عائشه هر دو جنب بودند و غسل جنابت ميكردند * متفق عليه * و درين حديث دليل است بر آنكه چون جنب دست در آب در آورد نه بقصد شستن دست از جنابت تاثيري در آب نميكند و زيان ندارد و بسا كه گرفتن آب و استعمال آب بي اغتراف ممكن و ميسر نباشد پس بحكم ضرورت اعتبار آن ساقط آمد اما اگر دست بقصد شستن وي از جنابت در آرد تباه ميكرد آب چه ضرورت مرتفع ميگردد با آنكه نه باين قصد در آرد و اگر عضوي ديگر جز دست در آرد نيز ضرر دارد از جهت عدم ضرورت در در آوردن آن كذا قال الشمني عن المحيط و امام محمد در موطاي خود گفته كه بودند مردان و زنان در زمان رسول الله صلى الله عليه وسلم كه غسل ميكردند معا و آن درست است خواه مرد آب بيشتر گيرد يا زن و اين است قول ابي حنيفه انتهى مشكل آنست كه در آخر باب مخالطة الجنب حديثي مي آيد كه ميفرمايد كه زن غسل نكند بمقيهٔ آب مرد و غسل نكند مرد بمقيهٔ آب زن و درين صورت كه درين حديث است لازم مي آيد غسل زن بفضل ماي مرد چه حديث ناطق است كه آنحضرت مبادرت مي نمود و بيشتر آب ميگرفت را گر اغتراف معا باشد نيز در گرفت ثانيه مرد و لازم آيد مگر آنكه گويند آنچه دران حديث آينده مذكور شده است عزيمت است و آنچه اينجا مذكور است رخصت و كلام دران حديث آينده نيز بيايد ان شاء الله تعالى

* الفصل الثاني *

* عن عائشة قالت سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الرجل يجد البلل * پرسيده شد آنحضرت از حكم مردي كه مي يابد رجامهٔ خود يا بر بدن خود تري را * ولا يذكر احتلاما * و ياد ندارد خواب را و لذت آنرا * قال * گفت آن حضرت در جواب * يغتسل * غسل كند * وعن الرجل الذي يرى انه قد احتلم * و پرسيده شد از حكم مردي كه ميداند و ياد دارد كه خواب ديده است * ولا يجد بللا * و نمي يابد تري را * قال لا غسل عليه * فرمود كه نيست غسل بروي مسئله اگر مرد و زن يكجا بهم خفته باشند و تري بر جامهٔ خواب به بينند و ندانند كه از كيست و بر كدام يكي از ينها غسل واجب گردد جواب اگر سفيد است از مرد است و غسل بروي واجب آيد و اگر زرد است از زن است و بر وي غسل و بعض گويند اگر بوي طول افتاده است از مرد است و اگر بوي عرض افتاده از زن و احتياط در آنست كه هر دو غسل كنند كذا قال الشمني * قالت ام سليم * گفت ام سليم مادر انس رض كه حاضر بود و بشنيد اين مسئله را * هل على المرأة ترى ذلك غسل * آيا هست بر زني كه به بيند بللي را و يا ندارد خواب را و مقصودش اينست كه آيا زن نيز تري مي بيند و مني دارد * قال * پس جواب داد آنحضرت صلى الله عليه وسلم * نعم * آري غسل واجب است بر آن زن وزن آب مني دارد * ان النساء شقائق الرجال * بدرستيكه زنان نظائر مردان اند در خلقت و طبيعت هر چه مردان را است از احكام طبيعت زنان را

نيز هست مگر آنچه مخصوص بمردان واقع شده وزوجود مني از قبيل اول ابهت وشقائق جمع شقيقه وهر چيز كه دو پاره كرده شد هر پاره را شقيق پاره ديگر گويند ولي اين را در اشقيق خوانند كه دو پاره اند از يك اصل پس زن ومرد نيز شقيق يكديگر اند واز يك اصل اند وآن آدم است عليه السلام * رواه الترمذي وابو داود وروى الدارمي وابن ماجة الى قوله لا غسل عليه * ترمذي را بو داود خاين حديث را تا آخر روايت كرده الا امام دارمي وابن ماجه روايت ايشان تا لا غسل عليه است وحكايت ام سليم وسوال وجواب وي در روايت ايشان مذكور نيست * وعنها قالت قال رسول الله * گفت عائشه گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم اذا جاوز الختان الختان * چون در گذشت ختان مرد از ختان زن مراد آنست كه مرد وختان ملاقات ومماس كنند بهم وختان موضعي از مرد وزن كه در ختنه كردن آنرا مي برند وآن از مرد پوستي است بر سر عضو واز زن گوشتي است بلند در درون مانند تاج خروس پس عائشه ميفرمايد كه چون اين دو موضع يكجا شوند يعني آلت مرد در فرج زن * وجب الغسل * واجب ميگردد غسل بر مرد وزن * فعلته انا ورسول الله * كردم من وپيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * آنرا * فاغتسلنا * پس غسل كرديم ما مرد و * رواه الترمذي وابن ماجة * پس معلوم شد كه در وجوب غسل خروج مني در كار نيست وبمجرد دخول حشفه واجب است ودر روايت احمد ومسلم از ابي موسى اشعري رض آمده است كه گفت اختلاف كردند مهاجرين وانصار پس گفتند انصار واجب نميگردد غسل مگر به بر آمدن آب مني ومهاجران گفتند كه واجب ميگردد بمجرد مماسة الختان پس گفتم من كه شفا دهم شما را از اين اختلاف پس برخاستم ورفتم نزد عائشه رفتم وگفتم سوال دارم از تو وليكن از گشف آن شرم دارم عائشة گفت از من نميرسي مرچه ميخواهي وشرم مكن كه من مادر تو ام پس گفتم چيست موجب غسل گفت تو در اين سوال از من بكسي افتاده كه خبر دار است يعني من خبر دارم از اين مسئله گفت گفت پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم چون نشست مرد ميان چهار شعبهٔ زن ومماس گردختان مرد باختان زن بتحقيق واجب شد غسل واز اينجا معلوم گردد كه مراد بجاوزت ختانين مماست آنها است * وعن ابي هريرة رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تحت كل شعرة جنابة * زير هر موي كه بر تن آدمي است جنابت است * فاغسلوا الشعر * پس بمبالغه بشوئيد مويها را چنانكه زير آنها شسته گردد * وانقوا البشرة * وپاك بشوئيد آنجاها را از اندام كه نه در زير موي است تا يقين از عمل غسل بر آمدن باشد بشعر وشعره بسكون عين وفتح آن وبشرة بفتحات * رواه ابو داود والترمذي وابن ماجة وقال الترمذي هذا حديث غريب والحارث بن وجيه الراوي وهو شيخ ليس بذاك * ترمذي اين حديث را تضعيف كرده وگفته كه حارث بن وجيه كه روايت كننده اين حديث است پيرمرد است كه بجهت كبر سن غفلتي ونسياني بروي طاري شده چندان قوي نيست در حفظ وضبط روايت ووجيه چنانكه مشهور است بر وزن عظيم است ووجيه بفتح واو وسكون جيم وباي موحده تا در آخر نيز خوانده اند * وعن علي * رضي الله عنه * قال قال رسول الله * گفت امير المؤمنين علي كه گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم من ترك موضع شعرة من جنابة لم يغسلها * كسي كه بماند جاي يكموي از جنابت كه نشويد آنرا * فعل بها كذا وكذا من النار * كرده شود باو چندين وچندين از عذاب آتش دوزخ * قال علي رض * گفت علي مكرر * فمن ثم عاديت رأسي فمن ثم عاديت رأسي * پس از اينجهت دشمن داشتم موي سر خود را پس از اينجهت دشمن داشتم موي سر خود را يعني ببريدم آنرا از بيخ چنانكه دشمن دشمن را كند كنايت است از دوام حلق * ثلثا * سه بار فرمود اين عبارت را بقصد مبالغه وتاكيد * رواه ابو داود واحمد والدارمي * روايت كردند اين حديث را اين هر سه تن * الا انهما لم يكررا * ليكن احمد ودارمي تكرار نياوردند اين عبارت را كه * فمن ثم عاديت رأسي * وعن عائشة * رضي الله عنها * قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم لا يتوضأ بعد الغسل * بود آن حضرت صلى الله عليه وسلم كه وضو نميكرد پس از غسل يعني بهمان وضوكه در اول غسل ميكرد چنانكه كذشت كنايت ميكرد وبعد از فراغ از غسل وضو ديكر باز نميكرد * رواه الترمذي وابو داود والنسائي وابن ماجة * وعنها قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم يغسل رأسه بالخطمي * بود آنحضرت كه مي شست سر مبارك خود را بخطمي بكسر خا وفتح نيز جائز است چيزي است كه بدان سر بشويند چنانكه كل سرشوي در ديار ما * وهو جنب * وحال آنكه آنحضرت جنب مي بود وغسل جنابت ميكرد * يجزئ ذلك * يعني كفي ميكرد سر شستن بهمان آبي كه پاك ميكرد سر را از خطمي * ولا يصب عليه الماء * ونمي ريخت بر سر آبي ديكر چنانكه مردم در حمامات او لا سر بشويند وبعد از ان غسل بكنند وآب ديكر بر سر ريزند والخطمي در آب كمتر ميبود چنانكه تغير

نمی داد آب را و از طبیعتش که سیلان است بیرون نمی آورد * رواه ابو داؤد * وعن یعلی قال ان رسول الله * گفت یعلی بن امیة یا یعلي بن مرة مرد در صحابي اند که پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم رای رجلا یغتسل بالبراز * دید مردی را که غسل میکرد در صحرا یعنی برهنه * فصعد المنبر * پس بالا برآمد آنحضرت منبر را تا وعظ و نصیحت کند مردم را از ارتکاب اینچنین شنیعت وعادت شریف بود که چون حکمی از احکام شریعت که بدان اهتمام میداشت تعلیم کند خطبه میخواند * فحمد الله * پس حمد کفت مر خدا ی را * واثنی علیه * وثنا خواند بر وی تعالی و بستود مر او را بیان و تفسیر جمله است * ثم قال * پستر کفت آنحضرت * ان الله حیي * بدرستیکه خدا شرم دارنده است از افضاح بندکان واظهار قبائح وشنائع ایشان * ستیر * بر وزن صدیق بتشدید بسیار پوشنده است کناه بندکان وعیوب ایشان را * یحب الحیاء والتستر * دوست میدارد از بندکان شرم ساری را و پرده پوشي را یعنی حیا وتستر از صفات حق اند و دوست میدارد حق تعالی از بندکان خود تخلق باخلاق وی بهرچه ممکن است از ایشان * فاذا اغتسل احدکم فلیستتر * پس چون غسل کند یکی از شما پس باید که پرده کند و بپوشد اندام نهاني خود را که این نیز نوعی از ستاریت است و در وی تخلق است بخلق الهي تعالی وتقدس * رواه ابو داؤد والنسائي وفي روایة * و در روایت ابي داؤد اینچنین آمده است که * قال ان الله ستیر * کفت آنحضرت که خدای تعالی ستیر است * فاذا اراد احدکم ان یغتسل * پس چون خواهد یکی از شما که غسل کند * فلیتواری بشيء * پس باید که پوشیده کند اندام خود را بچیزی

* الفصل الثالث

* عن ابي بن کعب * صحابي جلیل القدر عظیم الشان است کنیت او ابو المنذر است وابو الطفیل نیز آمده انصاری لقب او سید القراء سید الانصار آمده وعمر بن خطاب رض او را سید المسلمین میخواند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را با مر الهي تعالی قرآن شنوانده و روایت کرده اند از وی بسیاری از صحابه وتابعین وبود وی رضي الله عنه کاتب وحي * قال انما کان * کفت ابي بن کعب بود این حکم که * الماء من الماء رخصة في اول الاسلام * مکر رخصت در آغاز دین اسلام وحکم کرده بودند که اکر جماع بکنید وانزال نکنید غسل نکنید نماز بکنید مثلا * ثم نهي عنها * پستر نهي کرده شد ازین رخصت وکفته شد بی غسل نماز نکنید ودر فصل اول بیان آن کذشت * رواه الترمذي وابو داؤد والدارمي * وعن علي رضي الله عنه * قال جاء رجل الى النبي * روایت است از امیر المؤمنین علی کفت آمد مردی بسوی پیغمبر * صلی الله علیه وسلم فقال * پس کفت آن مرد * اني اغتسلت من الجنابة * بدرستیکه من غسل کردم از جنابت * وصليت الفجر * وکزاردم نماز بامداد را * فرأيت قدر موضع الظفر لم يصبه الماء * پس دیدم بعد از نماز کزاردن مقدار جای ناخن در بدن که نرسیده است او را آب * فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو كنت مسحت عليه يدك اجزأك * پس فرمود آنحضرت با نمرد اکر می بودی تو که مسح میکردی بران موضع بدست خود در وقت غسل یا بعد ازان اکرچه بعد از مدتی می بود پس میبود کفایت تراو تمام میشد غسل تو یعنی قضا میکردی تو نماز را که کزارده اکر کویند مسح در غسل چون اکتفا کند جوابش آنست که مراد بمسح اینجا غسل خفیف است وغالب آنست که چون دست تر بران موضع بکذرانند کفایت میکند خصوصا در وقت غسل وبعض کفته اند که این حکم سابق بود بعد ازان منسوخ شد * رواه ابن ماجة * وعن ابن عمر * رضي الله عنهما * قال كانت الصلوة خمسين * بود نماز در شب معراج پنجاه * والغسل من الجنابة سبع مرات * وبود غسل از جنابت هفت بار * وغسل البول من الثوب سبع مرات * وبود شستن بول از جامه هفت بار * فلم يزل رسول الله * پس همیشه بود پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم يسأل * سوال میکرد از حضرت عزت بتخفیف دران * حتى جعلت الصلوة خمسا وغسل الجنابة مرة وغسل الثوب من البول مرة * تا آنکه کردانیده شد نماز پنج وکردانیده شد غسل جنابت یکبار وشستن جامه نیز از بول یکبار * رواه ابو داؤد * وظاهر آنست که این قضیه در معراج است و حدیث معراج مشهور است وانچه در صحیحین مذکور است همان حکم نماز است وحکم غسل جنابت وغسل ثوب در انجا مذکور نیست و مؤلف این حدیث را از حدیث ابي داؤد آورده و در اسناد این حدیث ایوب بن جابر است و وی ضعیف ومختلف فیه است نزد محدثین وشستن جامه یکبار مذهب شافعي است وسه بار شستن نزد وی مستحب است و در مذهب ما در نجاستي که مرئي نیست سه بار شستن واجب است و اصل طهارت وی آنست که غالب آید بر ظن غاسل که پاک شد وتنلیث مظنة آنست چنانکه در مستیقظ از منام کذشت کذا في الهداية

* باب مخالطة الجنب ومايباح له * باب در بیان مخالطت جنب وانچه مباح است مر جنب را از ذکر ونوم با جنابت بعد از وضو ومانند آن جنابت در لغت بمعني دور شدن ویکسو شدن وجنابت شرعي نیز سبب دور بودن از مواضع نماز ویکسو شدن از صحبت مردم است وجنب بضمتین

صاحب جنابت واحد وتثنيه وجمع ومذكر ومؤنث در وى برابراست ومخالطت بهم آميختن كه مى بكسى ومراد اينجا مكالمات ومجالست ومصافحت ومواكلت ومشاربت وامثال آنست واين همه جائز است باجنب وارد شده است در احاديث

* الفصل الاول * عن ابي هريرة * رضي الله عنه * قال لقيني رسول الله * گفت ابوهريره پيش آمد مرا پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم وانا جنب * وحال آنكه من جنبم * فاخذ بيدي * پس گرفت آنحضرت دست مرا * فمشيت معه * پس رفتم باوى * حتى قعد * تا آنكه نشست آنحضرت * فانسللت * پس بيرون آمدم از مجلس آهسته انسلال بيرون آمدن از ميان چيزى وسل بركشيدن شمشير از نيام * فاتيت الرحل * پس آمدم منزل خود را ورحل بفتح راء وسكون حاى مهمله رخت وجاى باش مرد * فاغتسلت * پس غسل كردم * ثم جئت وهو قاعد * بستر آمدم وحال آنكه آنحضرت نشسته بود * فقال اين كنت يا ابا هر * پس گفت آنحضرت كجا بودى تواى ابا هريرة وهر بكسر ها وتشديد را بمعنى گربه وهرة بتا مؤنث آن و هريرة تصغير هرة است * فقلت له * پس گفتم مر آنحضرت را حال خود را وموجب بيرون رفتن را * فقال * پس گفت آنحضرت بطريق تعجب * سبحان الله ان المؤمن لا ينجس * بدرستيكه مسلمان پليد نمى شود يعنى جنابت نجاست حكمى است كه در شرع بدان حكم كرده اند وغسل بدان واجب كرده اند وا ابدن انسان بدان نجس نميشود لهذا عرق جنب وسور او طاهر است ومخالطت باوى جائز * هذا لفظ البخاري * اين لفظ بخارى است * ولمسلم معناه * ومر مسلم را معنى اوست يعنى مسلم اين مضمون را بالفاظ ديگر روايت كرده * وزاد بعد قوله * وزيادة كرده است مسلم بعد اين قول وى كه * فقلت له * اين عبارت را كه * لقيني وانا جنب فكرهت ان اجالسك حتى اغتسل * يعنى گفتم بآن حضرت در اعتذار از برآمدن از مجلس ملاقات كردى تو مرا ومن جنب بودم پس مكروه پنداشتم كه همنشينى كنم با تو تا آنكه غسل كنم * وكذا للبخاري في رواية اخرى * وهمچنين آمده است مر بخارى را در روايت ديگر * وعن ابن عمر * رضي الله عنهما * قال ذكر عمر بن الخطاب لرسول الله * گفت ابن عمر كه ذكر كرد عمر مر پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم انه تصيبه الجنابة من الليل * كه بدرستيكه شان اين است كه مى رسد مر او را جنابت از شب * فقال له رسول الله * پس گفت مر عمر را پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم توضأ واغسل ذكرك ثم نم * وضو كن وبشوى عضو خود را بستر خواب كن پس نوم جائز است جنب را اما بعد از وضو اين قدر طهارت نوم است مر جنب را چون اين را كرد پاك بخواب رفت * متفق عليه * وعن عائشة رض قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا كان جنبا فاراد ان ياكل او ينام * گفت عائشه بود آنحضرت چون مى بود جنب پس ميخواست كه بخورد يا بخواب كند * توضأ وضوءه للصلوة * وضو ميكرد مثل وضوى او مر نماز را واين نيز امرى مستحب است نه واجب * متفق عليه * وعن ابي سعيد الخدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اتى احدكم اهله * چون بيايد يكى از شما زن خود را يعني جماع كند زن خود را * ثم اراد ان يعود * پس خواهد كه عود كند يعني ديگر بار جماع كند * فليتوضأ بينهما وضوءا * پس بايد كه وضو كند ميان هر دو نوبت از جماع وبى وضو جماع نكند * رواه مسلم * وعن انس قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يطوف على نسائه بغسل واحد * بود آنحضرت كه ميگشت كرد زنان خود يعني جماع ميكرد بيك غسل وبراى هر جماع غسلى علحده نميكرد * رواه مسلم * وظاهر اين حديث دلالت دارد بر عدم وجوب قسم ورعايت نوبت بر ان حضرت در ازواج مطهره والا در نوبت يكى بحجره ديگرى چون ميرفت ومذهب حنفيه نيز عدم وجوب است وآنحضرت بمحض تفضل وتبرع ميكرد مگر آنكه شايد كه طوف بر جميع نسا باذن صاحب نوبت باشد والله اعلم * وعن عائشة قالت كان النبي * گفت عائشه بود پيغمبر * صلى الله عليه وسلم يذكر الله على كل احيانه * ذكر ميكرد خدا را ومى برد نام او را بر همه اوقات خود چه در حالت حدث وجنابت وچه غير آن الا قرآن كه در حالت جنابت نميخواند وذكر در متوضا نميكرد وبعض ميكويند كه مراد بذكر اينجا ذكر قلبي وتفكر در صفات وافعال وى سبحانه است * رواه مسلم وحديث ابن عباس سنذكره في كتاب الاطعمة * وحديث ابن عباس كه در مصابيح اينجا مذكور است باشد كه ذكر كنيم آنرا در كتاب الاطعمه ان شاء الله تعالى

* الفصل الثاني عن ابن عباس قال

اغتسل بعض ازواج النبي * گفت ابن عباس كه غسل كرد بعضى از زنان پيغمبر * صلى الله عليه وسلم في جفنة * با آنكه در جفنه بود بفتح جيم وسكون فا كاسه بزرگ كه آنرا تغار گويند * فاراد رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يتوضأ منه * پس خواست آنحضرت كه وضو كند از آبى كه فاضل مانده بود در ان كاسه از غسل بعضي از ازواج * فقالت * پس گفت آن بعض از زواج * يا رسول الله اني كنت جنبا *

بدر متيكه من بودم جنب واين آب بقيهٔ آبيست كه از غسل جنابت من مانده بود * فقال ان الماء لا يجنب * بضم يا وكسر نون وبفتح يا وضم نون پس گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم كه آب جنب نميشود يعني نجس نميگردد بغسل كردن جنب بآن ورسيدن دست و بدن او بدان * رواه الترمذى وابو داؤد وابن ماجة وروى الدارمي نحوه وفي شرح السنة عنه عن ميمونة بلفظ المصابيح * ودر شرح سنت روايت است از ابن عباس از ميمونه بلفظى كه در مصابيح آورده است وآن اين است كه گفت ميمونه جنب شدم من و پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم پس غسل كردم من از جفنه وزياده ماند در وآبى از بقيهٔ آن پس آمد آنحضرت تا غسل كند از ان آب پس گفتم كه من غسل كرده ام يا رسول الله از ان پس غسل كرد آنحضرت وفرمود كه آب نمى باشد بروى جنابت ودر روايتى كه آب جنب نميشود واختلاف در لفظ مصابيح ولفظ كتاب آنست كه در حديث مصابيح غسل مرد از بقيهٔ غسل زن لازم مى آيد ودر حديث كتاب وضوء نمودن مرد از بقيهٔ آب غسل زن ودر آخر فصل ثالث بيايد كه مرد ومنهي عنه است جواب شمان كه در فصل اول از حديث عائشه گذشت

* وعن عائشة * رضي الله عنها * قالت كان رسول الله * بود پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم يغتسل من الجنابة ثم يسجد فيمسح بيديه * غسل ميكرد از جنابت پس تر كرمى ميجست بمن يعني اعضاى شريف خود را مى چسبانيد بمن تا گرم كرد ومر اندجاى جامهٔ خود مى ساخت كه بآن گرم ميشود * قبل ان اغتسل * پيش از آنكه من غسل كنم پس از ينجا معلوم شد كه بدن جنب پاك است * رواه ابن ماجة وروى الترمذى نحوه وفي شرح السنة بلفظ المصابيح * ودر حديث مسلم آمده است كه عائشه حائض ميبود وآب ميخورد پس بآنحضرت ميداد پس مى نهاد آنحضرت دهن خود را برجاى دهن وى وحيض وجنابت يك حكم دارد * وعن علي * رضي الله عنه * قال كان النبي بود پيغمبر * صلى الله عليه وسلم يخرج من الخلاء * بيرون مى آمد از آبخانه * فيقرئنا القرآن * پس ميخوانانيد ما را قرآن را * ويأكل معنا اللحم * ومى خورد با ما گوشت يعني پيش از وضو * ولم يكن يحجبه او يحجزه * شك راوى است ومعني يحجبه و يحجزه يكى است يعني باز نميداشت آنحضرت را * عن القرآن * از خواندن قرآن * شيء * هيچ چيز * ليس الجنابة * مگر بودن جنب * رواه ابو داؤد والنسائي وروى ابن ماجة نحوه * وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تقرأ الحائض ولا الجنب * نخواند حائض ونه جنب خواه مرد باشد * شيئا من القرآن * هيچ چيز را از قرآن * رواه الترمذى * پس نزد بعض تمام آيت خواندن حرام است وكمتر از آيت ميتوان خواند ونزد بعض كمتر از آيت خواندن نيز حرام است مگر يك كلمه وظاهر لفظ عام است واگر بقصد شكر نعمت گويد الحمد لله رب العالمين نه بقصد تلاوت قرآن باكى ندارد ونزد بعض دعاى قنوت خواندن نيز حرام است وباقي ادعيه واذكار لاباس به است * وعن عائشة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم وجهوا هذه البيوت عن المسجد * روى برگردانيد اين خانها را از جانب مسجد تا داخله بآن سو نرود وعبور جنب وحائض در مسجد لازم نيايد * فاني لا احل المسجد لحائض ولا جنب * زيرا كه بدرستى من حلال نميدارم در آمدن مسجد را براى حائض وجنب خواه بطريق مرور باشد يا مكث ونزد شافعي بطريق عبور نه حائز است ومالك نيز هم برين است وطيبي نقل كرده كه نزد احمد مكث نيز جائز است والله اعلم وظاهر حديث بعمومه واطلاقه مؤيد مذهب ماست * رواه ابو داؤد * وعن علي * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تدخل الملائكة بيتا فيه صورة * در نمى آيند فرشتگان خانه را كه در وى تمثال حيوانى است * ولا كلب * ونمى در آيند خانه را كه در وى سگى است وكلام درين در باب التصاوير بيايد * ولا جنب * ونمى در آيند در خانه كه در وى جنب است مراد كسى است كه جنب بودن عادت دارد وبراه تهاون وتكاسل ميرود چنانكه وقت نماز نكند ودر غسل نكند واين بر تعدى كه وضو نكند * رواه ابو داؤد والنسائي * وعن عمار بن ياسر * مولاى بنى مخزوم بود وياسر را ابو حذيفه داده خود را كه سميه بضم سين وفتح ميم وتشديد ياء تحتانيه بوى تزويج كرد واز وى عمار بوجود آمد وپدر ومادر او همه قديم الاسلام اند وعمار از مستضعفين است كه عذاب كرده شده در راه خدا ايكبار بى مشركان اورا مبسوختند پس آنحضرت صلى الله عليه وسلم بر وى يكذشت وگفت يا آل ياسر كوني بردا وسلاما على عمار كما كنت على ابراهيم ووى از مهاجرين اولين سابقين است حاضر شد بدر را وتمامهٔ مشاهد را وى از دلائل حقانيت امير المؤمنين علي است رضي الله عنه كه فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم تقتلك الفئة الباغية الحديث وكشته شد بصفين ومناقب او كثير است ومادر او را ابو جهل ملعون دشنه در فرج زد وبكشت * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تلعنهم الملائكة * سه كس اند كه نزديك نمي آيند اينشان را فرشتگان * جيفة الكافر *

يكي مردة زكا فروبعض ذات كافر مراد دارند مردة يارند اما استعمال جيفه در مردة بيشتر است * والمتضمخ بالخلوق * دوم مردي بسيار آلوده بخلوق بفتح خاي معجمه نام طيب مشهور است كه در وي غالب زعفران است ودرين زجر وتشديد است در منع ازان * والجنب الا ان يتوضأ * سوم جنب مگر آنكه وضو كند * رواه ابوداؤد * وعن عبد الله بن ابي بكر بن محمد بن عمرو بن حزم * وي و پدر وي وجد وي همه تابعين اند رجال وي عمرو بن حزم صحابيست كه آنحضرت او را عامل يمن ساخت وكتابي بوي نوشت چنانكه روايت ميكند * ان في الكتاب الذي كتبه رسول الله * بدرستيكه در كتابي كه نوشته است آنرا پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم لعمرو بن حزم * مر عمرو بن حزم را يافتح حاي مهمله وسكون زاي كه آنحضرت اورا در ناحيهٔ از يمن عامل ساخته بود ووي هفده ساله بود وكتابي بوي همراه ساخته كه در وي بيان فرائض وسنن وصلوقات وديات وجز آن نوشته بود آن كتاب مشهور است در باب سنن دران كتاب نوشته بود * ان لا يمس القرآن الا طاهر * هر گز مساس نكند قرآن را مگر كسي كه پاك است ومراد طاهر از حدث داشته اند * رواه مالك والدارقطني * وعن نافع قال انطلقت مع ابن عمر في حاجة * نافع كه مولا صاحب عمر است وتابعي ثقه است كثير الحديث اصل او از ديلم است وبعض گفته اند از عرب است واز كبار تابعين وائمهٔ ايشانست مات سنة سبع عشر ومائة گفت رفتم همراه ابن عمر در حاجتي كه وي داشت * فقضى ابن عمر حاجته * پس روا كرد ابن عمر آن حاجت خود را * وكان من حديثه يومئذ ان قال * وبود از جملهٔ حديث ابن عمر كه دران روز كرد اين كه گفت * مر رجل في سكة من السكك * گذشت مردي در كوچه از كوچها ومكه بكسر سين وكاف مشدد يعني راه هموار وبر ابر * فلقي رسول الله * پس ملاقات كرد آن مرد پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم وقد خرج من غائط * وحال آنكه بتحقيق بيرون آمده بود آنحضرت از آخانه * او بول * يا از پيشاب كردن شك راوي است * فسلم عليه * پس سلام داد آن مرد بر آنحضرت صلى الله عليه وسلم * فلم يرد عليه * پس باز نكردانيد آنحضرت سلام بروي يعني نداد جواب سلام وي را * حتى اذا كاد الرجل ان يتوارى في السكة * تا وقتي كه نزديك بود آن مرد كه پنهان كرده در كوچه * ضرب رسول الله * زد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم بيديه على الحائط * هر دو دست خود را بر ديوار * ومسح بهما وجهه * ومسح كرد بهر دو دست روي مبارك خود را * ثم ضرب ضربة اخرى فمسح ذراعيه * پس زد هر دو دست را بار ديگر بر ديوار پس مسح كرد هر دو دست خود را تا آرنج يعني تيمم كرد * ثم رد على الرجل السلام * پس باز گردانيد بر آن مرد سلام را * وقال انه لم يمنعني ان ارد عليك السلام * وفرمود كه مرا باز نداشت از رد كردن سلام بر تو چيزي * الا اني لم اكن على طهر * مگر آنكه نبودم من بر طهارت * رواه ابوداؤد * ظاهر ينظر در حديث آينده آنست كه مانع از رد سلام آن بود كه آنحضرت مكروه داشت رد سلام را بي وضو بجهت استعمال آن بر لفظ سلام كه اسمي از اسماي الهي است اگرچه مراد بدان اينجا مغني سلامت است ودر اينجا غايت تعظيم است مر ذكر خداوند تعالى ونام او را ولكن اين مشكل ميشود با آنكه در صحيح آمده است كه وي صلى الله عليه وسلم ذكر ميكرد خداوند تعالى را در هر وقت بهر حال واگر گويند كه مراد بآن ذكر قلبي است گوئيم بصحت رسيده است ذكر لساني نزد خروج از خلا كه ميگفت الحمد لله الذي اخرج عني ما يوذيني الخ ديث وتعميه پيش از وضو ونيز گذشت كه باز نميداشت او را از قرآن هيچ چيز مگر جنابت وبيرون مي آمد از خلا وتعليم ميكرد صحابه را قرآن پيش از آنكه وضو سازد ومانند آن ميكويند كه عزيمت آنست كه بي وضو نام خدا نگيرند وآنچه شما ذكر كرديد همه از قبيل رخصت است كه براي تعليم جواز وتسهيل امر برامت آنرا كرد گفتم من وبخدا توفيق كه اين جواب جاري نميكردد در تسمية قبل الوضوء آن از قبيل عزيمت است بي شبهه بلكه هرچه وارد شده در موضع خاص مستحب است ذكر آن گاه لا يخفى پس ظاهر آنست والله اعلم ذكر خداي تعالى بي طهارت جايز است ليكن باطهارت افضل واكمل راوي است وگرآنحضرت صلى الله عليه وسلم در آنوقت چيزي از سلطان وعظمت الهي جل ذكره وارد شده كه نگذاشت او را كه ذكر نام وي كند بي طهارت مخصوصا در رد سلام كه گنجايش توقف وتاخير دارد وعلى الفور واجب نه وليكن تا وضو كردن تاخير نكرد دران مبادا آن مرد برود ورد سلام فوت شود وعمل بعيد گردد پس تيمم كرد وجواب سلام وي داد وتعليم كرد كه تيمم در امثال اين كافيست مع وجود قدرت بر آب فافهم * وعن المهاجر بن قنفذ انه اتى النبي * روايت است از مهاجر بن قنفذ بضم قاف وسكون نون وضم فا وذال معجمه در آخر نام كه او خلف بن عمير ومهاجر لقب از ست كه آنحضرت فرمود هل المهاجر حقا وصحابي قرشي تيمي است وبعض گفته اند اسلام او روز فتح مكه است وحسن بصري وغير وي از وي روايت كرده اند كه وي آمد پيغمبر را * صلى الله عليه وسلم وهو يبول * وحال آنكه آنحضرت بول ميكرد * فسلم عليه *

پس سلام کرد بر آنحضرت * فلم یرد علیه * پس رد نکرد آنحضرت سلام را بر وی * حتی توضا * تا آنکه وضو ساخت اینجا چون بیم غائب شدن مسلم و فوات رد نبود تا وضو ساختن تاخیر کرد پس از ان جواب سلام رد داد * ثم اعتذر الیه * پستر عذر خواهی کرد بوی * و قال * و فرمود * انی کرهت ان اذکر الله الا علی طهر * بدرستیکه من مکروه پنداشتم که ذکر کنم نام خدا را مگر بر طهارت * رواه ابوداؤد و روی النسائی الی قوله حتی توضا * روایت کرد این حدیث را تا آخر ابوداؤد و در روایت کرد نسائی تا قول او حتی توضا و قصهٔ اعتذار ذکر نکرد * و قال * و گفت نسائی این عبارت را که * فلما توضا رد علیه * طیبی گفته که در این حدیث دلیل است بر آنکه هر که تقصیر کرد در جواب سلام بعذری از اعذار باید که اعتذار کند بسوی وی تا منسوب نکردد بکبر و ریا بعض شروح گفته که حاشا که رسول خدا را صلی الله علیه وسلم در ادای عبادت مقصر توان گفت بلکه تاخیر از جهت وجوه مشروعه بود و اعتذار محض تفضل و تبرع و مقصود زجر و تشدید بود و تنبیه بر آنکه سلام بر بول کنندهٔ مکروه است و ترک کلام و کراهت آن بر قضای حاجت و تعظیم ذات حق و صفات وی و تنزیه ساحت عزت و عظمت وی تعالی که ذکر شود در اینچنین وقتی از جهت بودن سلام از اسمای وی تعالی والله اعلم *

* الفصل الثالث *

صلی الله علیه وسلم بجنب * بضم یا و کسر نون و بفتح یا و ضم نون * ثم نام * بود آنحضرت که جنب می شد پستر خواب میکرد * ثم ینتبه ثم ینام * بعد از خواب بیدار شد باز خواب میکرد یعنی باجنابت مکرر خواب میکرد و بیدار میشد و مبادرت بغسل نمیکرد و سابقا معلوم شد که وضو کردهٔ بخواب میرفت و خواب آنحضرت خود ناقض وضو نبود پس بهمان وضو می بود و از غیر وی صلی الله علیه وسلم اگرچه خواب ناقض است اما ظاهر آنست که همان وضو که بعد از جنابت کرده بخواب رفت در طهارت نوم کافی است اگرچه بعد از وی بیدار شده بعد از ان بخواب رفته است والله اعلم * رواه احمد * و عن شعبة قال ان ابن عباس کان اذا اغتسل من الجنابة * گفت شعبه که ابن عباس بود چون غسل میکرد از جنابت * بفرغ * بضم یا و کسر را * بیده الیمنی علی یده الیسری * میریخت آب بدست راست خود بر دست چپ * سبع مرار * هفت بار * ثم یغسل فرجه * پستر می شست فرج خود را * فنسی مرة کم افرغ * پس فراموش کرد ابن عباس یکباری که چند بار ریخته است * فسأل النبی * پس پرسید مرا که چند بار ریخته شده است آب * فقلت لا ادری * پس گفتم من در نمی یابم و یاد ندارم من که چند بار شمرده شد * فقال * پس گفت ابن عباس بطریق زجر و توبیخ * لا ام لك وما یمنعک ان تدری * نیست مادر مر ترا یا مباد مادر ترا چه چیز باز داشت ترا از دریافتن و یاد داشتن و لا ام لك کلمه ایست که عرب بطریق ذم و دشنام آنرا ذکر کنند ولا بالك نیز در مثل این مقام مذکور کردد و از بنجا معلوم میشود که تلمیذ را باید که در پیش شیخ از عمل او حاضر و مستیقظ باشد و غافل نبود تا عمل او را یاد گیرد و بکار بندد و نقل کند و شیخ را میرسد که او را بر ترک آن ادب کند و درشتی نماید * ثم توضا وضوءه للصلوة * پستر وضو میکرد ابن عباس همچو وضوی وی برای نماز * ثم یفیض علی جلده الماء * پستر میریخت بر بدن خود آب را * ثم یقول هکذا کان رسول الله * پستر میگفت ابن عباس همچنین بود پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم ینطهر * غسل میکرد و مبالغه میکرد در طهارت * رواه ابوداؤد * بل انکه انچه وارد شده است در احادیث از شستن آنحضرت صلی الله علیه وسلم دستها را پیش از شستن فرج یا مطلق است یا در بار یا سه بار است و در فصل اول از باب الغسل هم از روایت ابن عباس کذشت که ریخت آن حضرت صلی الله علیه وسلم آب بدست راست خود بر دست چپ پس شست فرج خود را بی ذکر عدد معین پس انچه از ابن عباس شعبه روایت کرد که هفت بار آب ریخت در صورتی مخصوص باشد بجهت مبالغه در تطهیر و تنظیف چنانکه در تطهیر اوانی در بعض احادیث آمده است و شیخ ابن حجر گفته که شاید بجهت نجاستی بود که در دست چپ وی بود و این وجه افادهٔ عدد سبع نمیکند مکر آنکه قید کنند که نجاستی سخت بود که جز به مبالغه در غسل نرود و سبع عددی است که روی بکمال دارد و اکر کویند که آن اتفاقا بود از ابن عباس پس سوال او از شعبه نزد نسیان و درشتی نمودن بر عدم درایت منافات دارد بآن چه این ظاهر در وجوب رعایت عدد است * و عن ابی رافع * مولای آنحضرت است و بعض کفته مولای عباس بود که با آنحضرت بخشیده بود نام او اسلم است در اصل قبطی است اسلام آورد پیش از بدر و حاضر نشد بدر را و حاضر شد احد را و مشاهدی که بعد از وست و کفته اند که چون بشارت آورد با سلام عباس آن حضرت او را اعتاق کرد * قال ان رسول الله * کفت ابی رافع که پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم طاف ذات یوم علی نسائه * کشت کرد بکروزی بر زنان خود و بکذشت بر ایشان یعنی جماع کرد با همهٔ ایشان * یغتسل عند هذه وعند هذه * در حالیکه غسل میکند نزد این و نزد این یعنی نزد هر کدام غسلی علیحده کرد

* قال نقلت له * گفت راوي پس گفتم من مر آنحضرت را * يارسول الله الا نجعله غسلا واحدا اخرا * ايا نميكردانيم يا چرا نميكردانيم آن غسل را يک غسل يعني چرا بعد از همه يک غسل نكردي تو الا مختصر و مشدد هر دو روايت است * قال * فرمود * لا * اين هر بار جدا غسل كردن * ازكي * زيادة شونده تراست از روي ثواب * واطيب * وخوشتر آيند * تراست نفس را * واطهر * و پاك تر و نظيف تر است و ظاهر آنست كه اين هر سه يک معني است يا تاويد در معني الله براي تاكيد و مبالغه مكرر آورده و طيبي گفته كه ظاهر آنست كه تطهير براي ظاهر است و تزكيه و تطييب براي باطن يا اول يعني تزكيه از براي ازالة اخلاق ذميمه و ثاني يعني تطييب براي تحلي باوصاف حميده و از ينجا ظاهر شد كه ازين جا كه بعد از همه يک غسل كرد چنانكه در فصل اول از حديث انس گذشت از براي تعليم رخصت و تسهيل امر براامت بود * رواه احمد و ابو يعلى و ابو داؤد وعن الحكم بن عمرو * صحابيست نزول كرد بصره را و معدود است در ايشان و والي گردانيد او را زياد بر بصره پس ازان عزل كرد و والي خراسان ساخت پس مرد بمرو سنة خمسين يا احدى وخمسين روايت كرد ازو حسن بصري وغير و * قال نهى رسول الله * گفت نهي كرد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ان يتوضأ الرجل * از وضو كردن مرد * بفضل طهور المرأة * بقية آب طهارت زن خواه بقية آب وضو باشد يا غسل * رواه ابو داؤد وابن ماجة والترمذي وزاد * زياده كرده است ترمذي اين لفظ را بطريق شك راوي * او قال بطهورها * يا گفت وضو كند مرد بطهور زن و طهور بضم طاء و بفتح هاء بيشتر الطلاق وي بر بقية طعام يا شراب كه كسي بخورد يا بنوشد واقع شود اما مراد اينجا فضل طهور و بقية آب طهارت است و شك راوي در مجرد لفظي است كه تلفظ كرده بدان آنحضرت كذا قال الشيخ ابن حجر * وقال * وگفت ترمذي * هذا حديث حسن صحيح * وعن حميد الحميري قال * حميد بضم حا و فتح ميم حميري منسوب بحمير بن سبا بكسر حا و سكون ميم قبيله جليل القدر است و از اقران مالك تابعين از ثقات بصريين و ائمة ايشانست و محمد بن سيرين گفت كه حميد اعلم اهل بصره و افقه ايشان بود گفت * لقيت رجلا صحب النبي * ملاقات كردم مردي را كه صحبت داشته است پيغمبر را * صلى الله عليه وسلم از بع سنين * چهار سال * كما صحبه ابو هريرة * چنانكه صحبت داشته آنحضرت را ابو هريرة كه در غزوة خيبر كه در سال هفتم از هجرت بود ايمان آورد * قال نهى رسول الله * گفت آن مرد كه نهي كرد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ان تغتسل المرأة بفضل الرجل * از غسل كردن زني بزيادتي و بقية آبي كه غسل كرده است بدان مرد * او يغتسل الرجل بفضل المرأة * يا غسل كند مرد بقية آبي كه غسل كرده است بدان زن * زاد مسلم * زياده كرده است مسلم بر و زن معظم كه از كبار اتباع تبع تابعين است در مرتبة احمد بن حنبل رحمة الله عليهما اين عبارت را كه * وليغترفا جميعا * و بايد كه آب بگيرند از ظرف هر دو از مرد و زن يكبار كي نه بنوبت اگرچه در اغتراف جميعا نيز در كرات دوم غسل هريكي از فضل ديگر لازم مي آيد چنانكه سابقا در حديث عائشه در آخر فصل اول از باب الغسل اشارت بدان كرديم اما انقدر عفو است و منهي عنه غسل است بفضلي كه بعد از غسل در ظرف بگذارد * رواه ابو داؤد والنسائي وزاد احمد في اوله * و زياده كرده است امام احمد هم از حميد حميري در اول اين حديث اين كلام را كه * نهى ان يمتشط احدنا كل يوم * نهي كرده است آنحضرت از ين كه شانه كند يكي از ما هر روز * او يبول في مغتسله * يا بول كند در جاي غسل كردن * رواه ابن ماجه عن عبد الله بن سرجس * بدانكه نزد اهل حديث در طرق اسانيد اين دو حديث همين است و اگرچه ترمذي حديث اول را حسن صحيح گفته است ولكن بيهقي تضعيف آن كرده و ابن حزم گفته كه خطابي گفت اهل حديث راضي نيستند بطرق اسانيد نهي اغتسال رجل بفضل ماء مرأة و اغتسال امرأة بفضل ماء رجل و اگر ثابت شود محمول است بر نسخ و شيخ ابن حجر گفته كه هيچ يكي از امت بآن قائل نشده و محال است كه حديث صحيح باشد و هيچ كس بآن عمل نكرده و بصوف آن نرفته باشد و درين قول شيخ نظر است چه بعضي از ائمة مذهب امام احمد حنبل بدان رفته اند و بطريق تعدد بدان قائل شده اند چنانكه در شرح بتفصيل بيان كرده ايم * * باب احكام المياه * باب در بيان حكمهاي انواع آبها چنانكه آب آسمان و آب زمين و چشمه و غير چشمه كه دريا است و آب ايستاده و روان و قليل و كثير و مستعمل و غير مستعمل و پس خوردة حيوانات و آب حوضها كه در بيابانها ميباشند و آب گرم شدة در آفتاب و غير آن از انچه در ين باب مذكور شده *

* الفصل الاول عن ابي هريرة * رضي الله عنه

* قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يبولن احدكم * بايد كه بول نكند يكي از شما * في الماء الدائم الذي لا يجري * در آب ايستاده كه

نميرود و روان نيست * تم يغتسل فيه * پستر وي غسل ميكند دران آب واين كويا علت نهي از بول كردن است يعني دو راست از عاقل كه بول كند در آب روان آنكه غسل ميكند در وي * متفق عليه * بايد دانست كه مراد آب قليل است چه اكر كثير باشد حكم جاري دارد و نجس نميكردد وغسل در وي جائز و بعض كفته اند كه اكر خود كثير هم باشد و متنجس نكردد بول كردن خوب نيست شايد كه او را دبد؛ دكران هم بول كنند و عادت كردد و رفته رفته آب تغير يابد و مراد بتغير آب تغير صفات اواست از رنك و بو و مزه و نهي بر تقدير اول براي حرمت است و بر تقدير ثاني براي كراهت و قيد لا تجري براي آنست كه آب جاري بوقوع نجاست پليد نكردد و نزد بعض شافعيه آب اكر قليل باشد و هرچند جاري باشد مكروه است و قيد اغتسال اتفاقيست و وضو نيز همين حكم دارد و غائط نيز در حكم بول است بلكه سخت تر و بد تر ازان و كفته اند كه اينهمه تفصيل در روز است و در شب قضاي حاجت در آب مطلق مكروه و ممنوع است از جهت ترس ابن اما جن كه ميكويند كه جاي ايشان در شب هرجا كه آب است ميباشد كذا قال الشيخ ابن حجر المكي * و في رواية لمسلم قال * و در روايتي مر مسلم را آمده است * لا يغتسل احدكم في الماء الدائم وهو جنب * غسل نكند يكي از شما در آب ايستاده و حال آنكه وي جنب است و اينجا مراد نبز ماي قليل است زيرا كه كثير حكم جاري دارد و معني قليل و كثير در فصل ثاني معلوم كردد * قالوا كيف يفعل * كفتند چون در آب غسل نكند چكونه كند * يا ابا هريرة قال * كفت ابو هريرة * يتناول تناولا * بكيرد آب را كرفتني يعني بردارد آب را بدست و غسل كند بيرون آب و ازينجا معلوم ميكردد كه اكر جنب دست در آب در آرد تا آب بكيرد و غسل كند آب مستعمل نميكردد اما اكر دست در آب براي شستن دست از جنابت در آرد مستعمل كردد كذا قال الشمني * و عن جابر قال نهى رسول الله * كفت جابر نهي كرد پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم ان يبال في الماء الراكد * از بول كردن در آب ايستاده * رواه مسلم * و عن السائب بن يزيد * حليف بني اميه يا بني عبد شمس است ولادت او در سال دوم از هجرت است و حاضر شد حجة الوداع را با پدر ش در هفت سالكي صحابي صغير است روايت ميكند از پدر ش عامل كردانيده بود او را عمر رضي الله عنه بر بازار مدينه * قال ذهبت بي خالتي الى النبي * كفت سائب برد مرا خالهٔ من نزد پيغمبر * صلى الله عليه وسلم فقالت * پس كفت خالهٔ من * يا رسول الله ان ابن اختي وجع * بدرستيكه پسر خواهر من دردناك و رنجور ست * فمسح رأسي * پس بسود آنحضرت صلى الله عليه وسلم بدست مبارك خود سر مرا * و دعا لي بالبركة * و دعا كرد مرا ببركت و زيادتي خير * ثم توضأ * پستر وضو كرد آنحضرت * فشربت من وضوئه * پس نوشيدم از آب وضوي آنحضرت مراد بقيهٔ آب وضو است كه در ظرف ماندهٔ آني كه از اعضاي شريف جدا كشته و كفته اند كه ظاهر احتمال اول است و اكر علما برانند چنانكه در حديث ديكر آمدهٔ است كه صحابه جنك ميكردند بر سر آب وضوي آنحضرت اينجا نيز كفته اند كه بقيهٔ آب وضو مراد است و اكر آب جدا كشته از اعضاي شريف مراد باشد قول امام ابي حنيفه به نجاست آب مستعمل مشكل ميكردد مكر آنكه كفته شود تجويز شرب او مر سائب را بجهت تداوي بود يا طهارت آن از خصائص آنحضرت دارند و خود چكونه طاهر نباشد و بدن پاك او رسيدهٔ و زوال نجاست حكمي كه در حديث است نيز بتماس بدن شريف تا ثير و سرايت نكردهٔ و حال آنكه بعضي از علما طهارت فضلات وي صلى الله عليه وسلم رفته اند كه وجود شريف وي از سر تا پا ظاهر و باطن مزكي و مطهر است * ثم قمت خلف ظهره * پستر ايستادم من پس پشت آنحضرت * فنظرت الى خاتم النبوة * پس نكاه كردم بخاتم نبوت * بين كتفيه * ميان هر دو شانهٔ آنحضرت * مثل زر الحجلة * مانند زر حجله زر بتقديم زاي مكسوره بر راي مكسوره و حجله بتقديم حاي مهمله بر جيم هر دو مفتوح خانهٔ عروسي و آن خانه ميباشد مثل خركاه تكمه دارد كلان تشبيه كرده خاتم نبوت را در مقدار بآن و در بعض روايات آمده كه در باطن او مكتوب بود الله وحدهٔ لا شريك له و در ظاهر توجه حيث شئت فانك منصور و اين را خاتم نبوت بجهت آن كفتند كه در كتب متقدمه آنحضرت را صلى الله عليه وسلم بدان نعت كرده بودند پس آن علامتي و نشاني بود بر آنكه وي نبي موعود بود يا علامت بود كه وي خاتم النبيين است و بعد از وي پيغمبري نباشد و كويند كه در وقت رحلت آنرا از كتف مبارك برداشتند و بدين شناختند كه وي صلى الله عليه وسلم از دنيا انتقال كرد و تحقيق اين در ابواب الشمائل آنحضرت در اواخر كتاب بيشتر ازين بيايد ان شاء الله تعالى * متفق عليه * الفصل الثاني عن ابن عمر * رضي الله عنهما * قال سئل رسول الله * كفت ابن عمر پرسيده شد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم عن الماء يكون في الفلاة من الارض * از حال آبي كه ميباشد

در بيابان وصحرا از زمين * ومايوه من الدواب والسباع * ومحل آنچه بنوبت ميرسند دران آب از چارپايان ودد ان ومنحورند ازان
وبول ومركين ميكنند دران * فقال اذا كان الماء قلتين * پس گفت آنحضرت چون باشد آب مقدار دو قله * لم يحمل الخبث *
برنميدارد قبول نميكند پليدي را يعني پليد نمي شود بانتادن چيزي از پليدي دران وقله بضم بمعني خرهٔ عظيم يعني سبوي بزرگ
كه دران آب كنند ودر اصل قله چيزي بلند را گويند چنانچه كوه وكوهان وتارك سر وجوزا را نيز قله ازجهت بلندي وي گويند واز انجهت كه
بر ميدارد او را مردي بزرگ ومقدار قله دو نيم مشك خرد كه آنرا قربه گويند داشته اند پس قلتين پنج مشك آب باشد وقربه مقدار
يك سبوي گلان كه متعارف دياز ماست باشد وبحساب شرع پنجاه من گفته اند پس قلتين دويست وپنجاه من باشد وبعض گفته اند مقدار
قربه صد رطل عراقيست ورطل عراقي صد وبيست وشش درهم ومن شرعي چهل پيسهٔ شيرشامي است واين مذهب امام شافعي وامام احمد
است كه چون آب قلتين باشد بانتادن نجاست نجس نكردد مادام كه رنگ وبو ومزهٔ آب را تغير نكند الا آنكه نزد امام احمد نجاست
اگر بول وغائط سيلان كنند باشد متنجس ميكرداند مگر آنكه مانند حوضها باشد كه در راه مكه است وغريب آنست كه در كتب شافعيه
آورده اند كه همه آب نجس چون رفته رفته مقدار قلتين شود پاك ميكردد وباز چون اندكي ازان آب كم شود باز نجس ميكردد گويا قلتين را
نزد ايشان تاثير وخاصيت است در طهارت آب والله اعلم * رواه احمد وابوداؤد والترمذي والنسائي والدارمي وابن ماجة وفي اخرى لابي داؤد *
ودر روايتي ديكر مرابي داؤد را اينچنين امده كه * فانه لا ينجس * ودر صحت اين حديث ميان محدثان اختلاف است وصاحب
سفر السعادة گويد جمعي ميكويند كه اين حديث صحيح نشده وجمعي ميكويند كه اين حديث صحيح است واكابر اهل حديث آنرا در
مصنفات خود ذكر كرده اند انتهى واين حديث در صحيحين نيست وعلي بن مديني كه امام ائمهٔ حديث است واز شيوخ بخاري است واز
اقران احمد بن حنبل است گفته كه اين حديث ثابت نشده است از رسول خدا صلى الله عليه وسلم وگفته اند كه وي مخالف اجماع
صحابه است كه زنكي در چاه زمزم افتاده بود پس ابن عباس وابن زبير امر كردند بكشيدن تمامهٔ آب واين بحضور صحابه بود وهيچكس
انكار بران نكرد والله اعلم وگفته اند هيچيك از فريقين را در تقدير وتحديد آب در تنجس وعدم آن حديثي صحيح ازان حضرت ثابت
نيست واحاديثي كه از ائمهٔ مذهب حنفيه است گفته كه حديث قلتين اگرچه صحيح است وليكن ما عمل بدان نكرديم ازجهت آنكه قله مشترك
است ميان چند معني جره وقربه وسركوه وبيقين معلوم نميشود كه مراد بدان چيست وتفصيل مقام آنست كه مذهب اصحاب ظواهر آنست
كه آب پليد نميكردد بهيچ چيز وبهيچ حال خواه روان باشد يا ايستاده كم باشد يا بسيار وخواه تغير يابد رنك وبو ومزه وي يا نيابد وعامهٔ
علما از فقها ومحدثين برانند كه اگر كثير باشد متنجس نميكردد واگر قليل بود ميكردد وآنكه در حديث بير بضاعه واقع شده است كه الماء
طهور لا ينجسه شيء ومتمسك اصحاب ظواهر است مراد بدان ماي كثير است واختلاف است ميان ايمهٔ اربعه در مقدار قليل وكثير نزد امام مالك
آنچه تغير نيابد لون وريح وطعم وي كثير است وآنچه تغير يابد قليل پس وي همين تغير وعدم تغير را معيار قلت وكثرت داشته ونزد امام
شافعي واحمد هرچه بقلتين برسد كثير وهرچه كمتر ازان باشد قليل ونزد امام ابو حنيفه واصحاب او كه اگر آب آنقدر بود كه بجنبانيدن
اجزاي او از هم جدا نكردد نزد بعض بغسل ونزد بعض بوضو ونزد بعض بكرفتن بدست نجاست كثير است والا قليل ونزد
متاخرين مشائخ بمساحت قرار يافته نزد بعض ده در ده ونزد بعض به پانزده در پانزده ونزد بعض به بيست در بيست وبعض ظن
غالب معتبر دارند اگر ظن غالب بوصول نجاست بجانب ديكر است وضو نكنند والا بكنند وتحقيق دلائل وتفصيل آن در شرح سفر السعادة
كرده شده است ودر شرح نيز آورده شد فليطلب ثم * وعن ابي سعيد الخدري قال * كفت * قيل * كفته شد * يا رسول الله انتوضأ من بير بضاعة *
اي وضو بسازيم از آب اين چاه كه نام او بير بضاعه است بضم باي موحده وضاد معجمه ومشهور است در مدينهٔ مطهره * وهي بير
يلقى فيها الحيض * ومحل آنكه آن چاهي است كه انداخته مي شود در وي حيض بكسر حا وفتح يا جمع حيضه بكسر وسكون خرقهٔ جامه
بخون حيض آلوده * ولحوم الكلاب * واندا خته ميشود در وي كوشتهاي سكان * والنتن * واندا خته ميشود نتن بفتح نون وسكون تا بوي بد و
مراد اينجا چيزهاي بد بواست * فقال رسول الله * پس گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ان الماء طهور لا ينجسه شيء * بد رستيكه
آب اين چاه پاك است پليد نمي كرداند او را چيزي زيرا كه بسيار وچشمه دار است وگفته اند كه اين چاه در انوقت جاري بود ودر امي

ببساتين داشت مثل جوي روان اگرچه ده دردة نبود وآنقدر نبود كه آب وي بتحريك منفصل نگردد فافهم ودر بعض روايات از مشائخ مذهب ما چاه چشمه دارحكم آب جاري دارد * رواه احمد والترمذي وابي داؤد والنسائي * وعن ابي هريرة قال سأل رجل رسول الله * پرسيد مردي پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم فقال * پس گفت آنمرد * يارسول الله انا نركب البحر * بدرستيكه ما سوار ميشويم دريارا * ونحمل معنا القليل من الماء * وبرميداريم باخود اندك از آب * فان توضأنا به عطشنا * پس اگر وضو كنيم بآن آب كه برداشته ايم تشنه ميمانيم * افنتوضابماء البحر * آيا نكنيم از ان آب پس وضو كنيم بآب دريا گويا استبعاد ايشان توضي بآب دريارا ناشي از فهم تخصيص بود از كريمة وانزلنا من السماء ماء طهورا يا مخالفت وي آب آسمان رادر اوصاف * فقال رسول الله * پس گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * دربيان جواز توضي بآب دريا * هوالطهور ماؤه * دريا پاك كننده است آب وي * والحل ميتته * وحلال است خود مردة او مراد ماهي است كه اورا ذبح نميكنند وميته بفتح ميم چيزي كه اورا ذبح نكنند وذبح ماهي همين شكار كردن وبرآوردن او است از آب وآنكه در آب مرده بمذهب ما حلال نيست وتحقيق آن در كتاب صيد وذبائح بيايد ان شاء الله تعالى * رواه مالك والترمذي و ابو داؤد والنسائي وابن ماجة والدارمي * وعن ابي زيد عن عبد الله بن مسعود ان النبي صلى الله عليه وسلم قال له * ابو زيد مخزومي كه از تابعين است ومولاي عمرو بن حريث است وبخاري اورا تضعيف كرده از عبد الله بن مسعود رضي الله عنه روايت ميكند كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم گفت مر اورا * ليلة الجن * در شب جن وآن شبي است كه جنيان نزد حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم آمدند وآنحضرت ايشانرا دعوت كرد وبر ايشان قرآن خواند وايشان بر قوم خود بازگشتند وحقيقت حال بايشان گفتند چنانكه اين قصه منطوق قرآن عظيم است پس آن حضرت صلى الله عليه وسلم آب ميخواست براي وضو ابن مسعود حاضر بود ومطهرة با خود داشت پس آنحضرت از وي پرسيد * ما في اداوتك * چه چيز است در مطهرة تو * قال قلت نبيذ * گفت ابن مسعود گفتم نبيذ است در مطهرة من * قال * گفت آنحضرت * تمرة طيبة وماء طهور * نبيذ چيست خرماي پاك وآب پاك كننده پس رواباشد بوي وضو بي شبهه * رواه ابو داؤد * روايت كرد ابن حديث را اين مقدار ابو داؤد * وزاد احمد والترمذي * واحمد وترمذي نيز زيادت كردند كه * فتوضأ منه * پس وضو كرد آنحضرت صلى الله عليه وسلم ازان نبيذ كه در مطهره بود * وقال الترمذي ابو زيد مجهول * وترمذي در ين حديث طعن كرده بجهت آنكه ابو زيد كه روايت وي از ابن مسعود آورده اند مردي مجهول است وگفته اند كه ابو زيد مولاي ابن حربث كه حديث وضوي نبيذ از ابن مسعود روايت كرده واز وي ابو فراره روايت كرده حديث وي صحيح نيست وبخاري اورا در ضعفا آورده وحاكم نيز بضعف وي حكم كرده وگفته اند كه ويرا جز اين يك حديث نيست وبعض ابو فراره را نيز تضعيف نموده اند ودر مصابيح گفته است * وصح عن علقمة عن عبد الله بن مسعود قال * وبصحت رسيده است از علقمه بن قيس كه تابعي مشهور است فقيه كبير الشان وگفته اند كه صحابه از وي علم مي پرسيدند وبود اشبه الناس بعبد الله بن مسعود در راه ورفتار مات سنة اثنين ومائة كه روايت كرد از ابن مسعود كه گفت ابن مسعود * لم اكن ليلة الجن مع رسول الله * نبودم من در ليلة الجن با پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم رواه مسلم * وچون ابن مسعود در ين شب با حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم همراه نباشد حديث مذكور كه دلالت بر همراهي دارد صحيح نباشد بدانكه نبيذ تمر آنست كه خرما را در آب بيندازند وچند روز بگذارند تا شيريني از وي جدا گردد وتيزي پيدا كند واين قابل سيار تيز وتند نشده حلال است وبراي آنحضرت نيز ميها ختند وتمامة احوال واحكام آن در باب الاشربه بيايد انشاء الله تعالى ووضوبه نبيذ تمر مختلف فيه است وحنفيه اگر آب خالص يافته نشود جائز دارند وباوجود نبيذ نزد ايشان تيمم جائز نه واين حديث ابو زيد را كه از ابن مسعود روايت كرده دليل آن مي آرند وشافعيه در بن حديث بجهتي كه معلوم شد طعن مينمايند وتضعيف ميكنند ونزد تحقيق حق با امام ابو حنيفه است وجهالت راويان حديث مندفع است وبودن ابن مسعود در ليلة الجن با آنحضرت صلى الله عليه وسلم ثابت شده وبتحقيق پيوسته است وچون آنحضرت بدعوت حق مشغول شد ابن مسعود را در يكجاي بنشاند ودائرة كردوي كشيد وفرمود تا ازين دائره بيرون نرود وآنكه گفت وي دران شب با آنحضرت صلى الله عليه وسلم نبودم يعني در وقت مفاوضه ومكالمه باجن حاضر نبودم يا در وقت بيرون آمدن آنحضرت صلى الله عليه وسلم همراه نبودم ودر آخر شب پيوستم وسخن در اينجا دراز است در شرح بسط نموده شده است آنجا بايد نگريسته

والله اعلم * وعن كبشة بنت كعب بن مالك وكانت تحت ابن ابي قتادة * وروايت است از كبشة انصاريه بفتح كاف وسكون موحده دختر كعب بن مالك انصاري كه از مشاهير صحابه است وقصة وي در تخلف از غزوة تبوك مشهور است وبود اين دختر كعب زن پسر ابي قتادة ابي قتادة نيز صحابي مشهور است كه او را فارس رسول الله صلى الله عليه وسلم گويند وابن حبان گفته كه كبشه را نيز صحبت است كذا في التقريب * ان اباقتادة دخل عليها * روايت ميكند كبشه كه ابو قتادة درآمد بروي يعني بر كبشه * فسكبت له وضوء * پس ريخت كبشه براي ابو قتادة آب وضو را در ظرفي ودر بعض روايات فسكبت بلفظ متكلم نيز آمده * فجاءت هرة تشرب منه * پس آمد گربة كه بنوشد از ان آب كه براي وضو نهاده بود * فاصغى لها الاناء * پس مائل وكج كرد انيد ابو قتادة براي گربه ظرف آب را تا بآساني آب بخورد * حتى شربت * تا آنكه بخورد گربه آب را * قالت كبشة فرآني انظر اليه * گفت كبشه پس ديد مرا ابو قتادة كه نگاه ميكنم بجانب وي از روي تعجب از آنكه بمالد گربه را از ظرفي كه در وي آب وضو نهاده بود بخورد * فقال * پس گفت ابو قتادة * اتعجبين يا ابنة اخي * آيا عجب داري اي دختر برادر من بر عادت عرب كه مخاطب را برادر زاده وپسر عم ميخوانند اگرچه در واقع نه اينچنين باشد واخوت اسلام شود باقيست * قالت فقلت نعم * گفت كبشه پس گفتم من آري عجب دارم از ان * فقال ان رسول الله * پس گفت ابو قتادة بدرستيكه پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم قال * گفته است كه * انها ليست بنجس * بدرستيكه گربه نيست پليد كه آب بدهن ان اختن وي پليد كردد ونجس بكسر جيم بمعني پليد وبفتح جيم نيز خوانده اند بمعني پليدي * انها من الطوافين عليكم او الطوافات * بدرستيكه گربه از طواف كنندگان وگرد شما برآيندگان است اگر نر است از طوافين است كه بمعني ذكور است واگر ماده است از طوافات است كه بمعني اناث است پس كلمة او براي شك راوي نباشد بلكه لفظ آنحضرت باشد صلى الله عليه وسلم وتواند كه براي شك بود كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم من الطوافين فرمود يا من الطوافات وطواف صيغة مبالغه است كه افادت غلبه وكثرت ميكند ومراد آنست كه چون وي گرد شما بسيار ميگردد اگر حكم بنجاست پس خوردة او كنيم در حرج ومشقت افتيد بنا بر آن رخصت كرديم يا مراد آنست كه وي دائم گرد شما ميگردد چنانكه سائلان وحاجتمندان گردند پس مواسات ومهرباني باري لازم باشد بر حسب تقدير باعث مساهله ومسامحه آمد ونزد امام ابو حنيفه سور هره مكروه است اگر آب ديگر يافته نشود وضو كنند بآن وتيمم نكنند واگر باوجود آب پاك وضو كنند جائز بود وليكن مكروه ونزد ابي يوسف وائمة ديگر طاهر است وقول ابو حنيفه بكراهت بجهت آنست كه در حديث ديگر هره را از سباع خوانده وسور سباع نجس است وليكن حديث انها من الطوافين آورده نجاست را بكراهت * زاد مالك واحمد والترمذي وابو داؤد والنسائي وابن ماجة والدارمي * وعن داؤد بن صالح بن دينار عن امه ان مولاتها ارسلتها بهريسة الى عائشة * داؤد بن صالح بن دينار مدني كه از كبار تابعين است واز مولاي انصار وبعض گفته اند مولاي ابو قتادة انصاري بود ازما در خود در روايت ميكند كه زني كه آزاد كنندة مادر او بود فرستاد مادر او را با هريسه كه طعام مشهور است مشتق از هرس كه بمعني كوفتن سخت است وبمعني اكل شديد نيز آمده نزد عائشه رضي الله عنها * قالت * گفت مادر وي كه هريسه برده بود * فوجدتها تصلي * پس يافتم عائشه را كه نماز ميكند * فاشارت الي ان ضعيها * پس بدست باز نمود بجانب من كه بنه هريسه را واز اينجا معلوم ميشود كه مانند اين اشارت كردن روا است در نماز ونماز بدان تباه نكردد ودر بعض روايات فقهيه آمده است كه اشارت مفهمه مفسد نماز است واين حديث برخلاف آنست ومفسد نماز يا كلام است يا فعل كثير * فجاءت هرة * پس آمد گربه * فاكلت منها * پس خورد پارة از ان هريسه * فلما انصرفت عائشة من صلوتها * پس هرگاه برگشت وفارغ شد عائشه از نماز خود * اكلت من حيث اكلت الهرة * خورد هريسه را از همانجا كه خورده بود گربه كويا اين زن تعجب كرد وپرسيد * فقالت ان رسول الله * پس گفت عائشه بدرستيكه پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم قال انها ليست بنجس * گفته است كه گربه پليد نيست وپس خوردة او پليد نه * انها من الطوافين عليكم * بدرستيكه گربه از جملة گردندگان بر گرد شما * وقد رأيت * گفت * اني رأيت رسول الله * بدرستيكه من ديده ام پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم يتوضأ بفضلها * وضو ميكرد بآبيكه باقي ميماند از گربه * رواه ابو داؤد * وعن جابر قال سئل رسول الله * گفت جابر پرسيده شد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم اتتوضأ بما افضلت الحمر * آيا وضو كنيم بآبي كه زيادة وباقي كذاشته اند خران

* قال نعم * فرمود آری وضو بکنید * وبما افضلت السباع کلها * وبانچه باقی گذاشته اند درندگان نیز هنه درندگان * رواه في شرح السنة *
واز اینجا معلوم میگردد که سور سباع پاک باشد چنانکه مذهب شافعی است وفزد ما سور سباع نیز نجس است زیرا که آن متولد است از لحم وی که نجس است ومذهب امام احمد نیز همین است با اختلافی که در روایات است نزد اصحاب او واحادیثی که در طهارت آن آمده در صحت آنها سخن است واگر بصحت پیوندد مراد حوضها وغدیره های بزرگ خواهد بود که در بیابانها است چنانکه بیاید واگر درندگان عام الوجود مراد باشند لازم آید که سور کلب نیز پاک باشد وباین جانب هیچکس نرفته * فائده * در محیط گفته است که اگر سگ عضو انسانی یا جامهٔ او را بگیرد اگر در حال غضب بگیرد پلید نگردد واگر بطریق مزاح وملاعبت گیرد پلید گردد چه وبخ در حالت غضب بدندان گیرد فقط ودر دندانهای وی رطوبت نیست ودر حالت مزاح بلبها میگیرد وآنها رطب اند کذا قال الشعبي * وعن ام هانئ قالت اغتسل رسول الله صلى الله عليه وسلم هو وميمونة * روایت است ازام هاني بنت ابي طالب اسم او فاخته بود وبعض گفته اند عاتکه اسلام آورد در سال فتح روایت میکند از وی علي وابن عباس وجماعهٔ کثیر از تابعین باقي ماند تابعی از خمسین در زمان معاویه که گفت غسل کرد آنحضرت صلى الله عليه وسلم ومیمونه بنت حارث که از امهات المؤمنین است * في قصعة فيها اثر العجين * بآبی که در کاسهٔ گلان بود که در وی اثر وبقیهٔ خمیر برد وگفته اند که مکرا ترخمیر در قصعه بسیار نبود چنانکه تغیر یابد آب کذا قال الشافعية ونزد ما اگر تغیر نیز یابد یکی از اوصاف آب بشیء طاهر رواست مگر آنکه آب را از طبع وی که سیلانست برآرد * رواه النسائي وابن ماجة * الفصل الثالث
* عن يحيى بن عبد الرحمن قال ان عمر * رضي الله عنه * خرج في ركب فيهم عمرو بن العاص * يحيى بن عبد الرحمن که از تابعین ومدني وثقه ورفيع القدر وكثير الحديث است حفید حاطب ابن ابی بلتعه که صحابی مشهور بود گفت که امیر المؤمنین عمر بیرون آمد در سواران که درمیان ایشان عمرو بن العاص نیز بود * حتى ورد حوضا * تا آنکه فرود آمدند بر بالای حوضی * فقال عمر وا صاحب الحوض هل ترد حوضك السباع * پس گفت عمرو بن العاص ای صاحب حوض ایا فرود می آیند ودر می آیند براي آب خوردن در حوض تو درندگان * فقال عمرو بن الخطاب يا صاحب الحوض لا تخبرنا * پس گفت امیر المؤمنین عمر ای صاحب حوض خبر مده ما را یا آن یعنی خبر دادن تو وخبر ندادن تو برابر است نزد ما چنانکه فرمود * فانا نرد على السباع وترد علينا * زیرا که ما فرود می آئیم بر درندگان وفرود می آیند ایشان بر ما یعنی آبیست بسیار گاهی ما می آئیم وگاهی درندگان می آیند ضرر ندارد چنانکه در حدیث اول از فصل ثانی گذشت
* رواه مالك وزاد رزين قال * روایت کرد این حدیث را مالك وزیادت کرده است رزین گفته است که * زاد بعض الرواة في قول عمر * زیادت کرده اند بعض راویان در قول عمر بن الخطاب این را که گفت * واني سمعت رسول الله * وبدرستیکه من شنیدم از پیغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم يقول * که میگفت ومیفرمود * لها ما اخذت في بطونها * مر سباع راست چیزیکه گرفتند در شکمهای خود ونوشیدند از آب * وما بقي فلنا طهور وشراب * وچیزیکه باقی ماند از آب پس آن برای ما است پاک کننده ونوشیدنی * وعن ابي سعيد الخدري ان رسول الله صلى الله عليه وسلم سئل عن الحياض التي بين مكة والمدينة * روایت است از ابی سعید خدری که از آنحضرت صلى الله عليه وسلم پرسیده شد از آب حوضها که میان مکه ومدینه اند * ترد ها السباع والكلاب والحمر * فرود می آیند ودر می آیند آنرا درندگان وسگان وخران * عن الطهر منها * پرسیدند از طهارت کردن از ان حوضها که آیا طهارت حاصل میشود از ان * فقال لها ما حملت في بطونها ولنا ما غبر * پس گفت آن حضرت مر سباع وکلاب وحمر را است انچه برداشتند در شکمهای خود وما را است انچه باقی ماند * طهور * پاک کننده است * رواه ابن ماجة * وعن عمر بن الخطاب * رضي الله عنه * قال لا تغتسلوا بالماء المشمس * امیر المؤمنین عمر گفت که غسل نکنید بآب گرم شده در آفتاب * فانه يورث البرص * زیرا که بدرستیکه غسل کردن بآب گرم شده بآفتاب می آرد برص را * رواه الدارقطني * این اثری است از عمر رضی الله عنه آمده اما مرفوع آن بحضرت رسالت صلى الله عليه وسلم بصحت نرسیده کذا قالوا ودر تنزیه الشریعه از عائشه آورده که گفت گرم کردم برای آنحضرت صلى الله عليه وسلم آب در آفتاب پس فرمود مکن یا حمیرا که آن مورث برص است رواه ابن نعیم في الطب والدارقطني في الافراد وفي السنن وابن حبان از انس آورده که گفت غسل نکنید بآبی که گرم شده است در آفتاب که وی میرساند ببرص وگفته که در اسانید این احادیث کذابان ووضاعان اند که قبول کرده نمیشود از ایشان حدیث وثابت

نشده از پيغمبر صلي الله عليه وسلم درين باب چيزي اما از عمر رضي الله عنه درين باب اين قول بثبوت رسيده وشافعي آنرا بسندي آورده
كه رجال وي ثقات اند مگر ابراهيم كه در وي اختلاف است وشيخ وي صدقه ضعيف است ودارقطني از طريق ديگر آورده ومنذري وغيري وي
آنرا تحسين نموده است والله اعلم ديگر بدانكه قول عمر رض كه مؤلف آورده مخصوص بغسل است ودر سفر السعادة گفته در استعمالي
آب كرم شده بآفتاب حديثي صحيح نشده واين شامل غسل ووضو وجز آنست وپوشيده نماند كه بر تقدير ثبوت مراد اعتياد ودوام بران
خواهد بود يا نزد عدم معارض ومانع ازان چنانكه در بعض اطعمه كه اطبا ازان منع كرده اند گفته اند * باب تطهير النجاسات *

نجاست پليدي ضد طهارت وپاكي ونجس بفتح جيم وكسر آن پليد ودر اصطلاح فقها بفتح بمعني پليدي آيد وبكسر بمعني پليد ونجس ينجس
از باب سمع يسمع وكرم يكرم مي آيد ونجاسات بلفظ جمع آوردن بقصد ارادة انواع اواست كه مختلف است احكام آن * الفصل الاول *

* عن ابي هريرة * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا شرب الكلب في اناء احدكم * چون آب خورد سگ در آوند
يكي از شما * فليغسله سبع مرات * پس بايد كه بشويد آن آوند را هفت بار * متفق عليه وفي رواية لمسلم * ودر روايتي مر مسلم را اينچنين
آمده كه * قال طهور اناء احدكم اذا ولغ فيه الكلب * پاك شدن ظرف يكي از شما چون آشخورد سگ دران ظرف وولوغ خوردن سگ آب
باطراف زبان وآن مخصوص است بدرندگان * ان يغسله سبع مرات * بشستن آن ظرف است هفت بار * اولهن بالتراب * نخستين
ازان هفت بار شستن بخاك است بدانكه شستن ظروف بولوغ كلب هفت بار مذهب اكثر مجتهدين است ومذهب ائمه ثلثه هم همين است
الا امام ابو حنيفه كه نزد وي حكم سائر نجاسات دارد وانچه در حديث آمده است محمول براحتياط است نه وجوب يا اين در ابتداي
اسلام بود پس ازان منسوخ گشت والله اعلم وآنكه گفت اولهن بالتراب روايت مسلم است ودر روايت ابو داؤد اخراهن آمده ودر ترمذي
اولهن واخراهن ودر روايتي نزد ابزار احديهن آمده ودر روايتي از امام احمد هشت بار بشويند هشتم بار بخاك * وعنه قال قام اعرابي *
گفت ابو هريرة ايستاد بادية نشيني را اعراب بادية نشينان عرب را گويند وبعض گويند بادية نشين را اگرچه از عجم نيز بود اعراب گويند
* فبال في المسجد * پس بول كرد آن اعرابي در مسجد * فتناوله الناس * پس گرفتند او را مردم ودر افتادند دروي تا بكشند كه بول كند
* فقال لهم النبي * پس گفت مرايشان را پيغمبر * صلى الله عليه وسلم دعوه * بگذاريد او را تا كه بول كند * وهريقوا على بوله سجلا من ماء *
وبريزيد بر جاي بول او دلوي از آب * او ذنوبا من ماء * شك راوي است كه سجلا فرمود يا ذنوبا واين بر تقدير ي كه سجل وذنوب بيك
معني باشد وبعض گفته اند كه سجل بفتح سين وسكون جيم دلو عظيم كه پر آب باشد وذنوب بفتح ذال نزديك پوي وبرين تقدير او براي تشبيه
باشد وصواب آنست كه هر دو بمعني دلو عظيم پر آب است واو براي شك * فانما بعثتم ميسرين * زيرا كه برانگيخته شده ايد وپيدا كرده نشده ايد شما
مكر آساني كننده در دين ومهرباني نمايند * * ولم تبعثوا معسرين * وبرانگيخته نشده ايد دشواري دهنده واين صفت آنحضرت است
صلى الله عليه وسلم كه بغايت رفق ومهرباني وسهولت وسماحت دين وشريعت موصوف است صحابه را كه متبعان اويند بآن موصوف
ساخت مقصود ترغيب وتحريص بر رفق ولطف است بآن اعرابي كه بول كرد * رواه البخاري * واين حديث دلالت دارد بر آنكه زمين
پاك ميكردد بريختن آب بر نجاست بكثرت وغلبه وبر آنكه غسالة نجاست وشاشه پاك است اگر بر جاي ديگر افتد از جامه وبدن و
زمين يا از حصير بر زمين چكد وعلما را درينجا اختلاف است مختار آنست كه اگر بعد از پاك شدن محل جدا كردد پاك است واگر پيش
از پاك شدن جدا كردد پليد است واگر جدا كردد ورنگ وبوي آن متغير باشد پليد ميكردد باتفاق كذا في مجمع البحار وطيبي گفته
كه اين حديث دلالت دارد بر ان كه زمين چون پليد كردد بخشك شدن پاك نكردد وكندن زمين وبرداشتن خاك ازان واجب
نيست ونزد ابو حنيفه رح زمين بخشك شدن پاك كردد واگر تا خشك شدن نكذارند زمين ميپايد كند وخاك ازان برداشت تا پاك كردد
انتهى ومعلوم نيست كه اصحاب ما در جواب اين سخن چه گفته اند ومن گفتم شايد اتوفيق كه حديث دلالت نكند بران كه قوم در انجا نماز كردند
پيش از خشك شدن شايد كه ريختن آب بالفعل براي آن بوده باشد كه تا نجاست سبك كردد وبوي ورنگ بول بجهت غلبة آب برطرف شود پاك
بخشك شدن شده باشد وحديث ازين ساكت است والله اعلم * وعن انس * رضي الله عنه * قال بينما انس في المسجد مع رسول الله *
گفت انس در اثناي آنكه ما بوديم در مسجد با پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم اذ جاء اعرابي * ناگاه آمد اعرابي * فقام يبول في المسجد * پس

ایستاد که بول کند در مسجد * فقال اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم * پس گفتند صحابه * مه مه * مکن مکن و از اینجا معلوم میشود که تناول و در افتادن با اعرابی که در حدیث سابق مذکور شد بزبان بودنه بدست اگر قضیه یکی باشد * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم لا تزرموه * قطع نکنید بول او را * دعوه * بمانید او را واز رام بنغدیم زای بر را قطع کردن بول کسی را از رزرم منقطع شدن بول و اشک و جزآن و در ین غایت شفقت و مهربانی و حلم و کرم است ازان حضرت برغربا و نادانان ولهذا منع کرد و نصیحت نمود او را بنهایت نرمی و شفقت و حکمت در نهی از از رام اعرابی آن بود که مسجد خود آلوده شد و در قطع بول بروی ضرر او است و با وجود آن جامهٔ آن پلید میکردد و مواضع متعدد از مسجد متنجس خواهد شد * فترکوه حتی بال * پس گذاشتند او را تا آنکه بول کرد * ثم ان رسول الله * پستر بد رستیکه پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم دعاه * خواند آن اعرابی را * فقال له ان هذه المساجد لا تصلح لشیء من هذا البول والقذر * پس گفت آن حضرت مراورا که این مسجد ها لایق نیست و نمی سزد هیچ چیز یر از ین بول و پلیدی * انما هی لذکر الله والصلوة وقرأة القرآن * نیست مساجد مکر برای ذکر خدای تعالی کردن و نماز گزاردن و قرآن خواندن * او کما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم * یا چنانکه گفت آن حضرت این لفظ در جای میکویند که بخصوص لفظ آنحضرت راوی را یاد نیست پس میکوید که باین لفظ فرمود که من گفتم یا بلفظی دیکر که مشابه اوست * قال * گفت راوی * وامر رجلا من القوم * وفرمود آن حضرت مردی را از صحابه که دلوی آب بیارد و بریزد در انجا که بول کرده است * فجاء بدلو من ماء فسنه علیه * پس آورد آن مرد دلوی را از آب پس بریخت آنرا بر بول و سن بسین مهمله ریختن را کز بریزند و بریسان کنند شن کویند بشین معجمه و در حدیث بمهمله است در نسخ متعددهٔ معتبره و در بعض نسخ مشنه بمعجمه نیز واقع شده است * متفق علیه * وعن اسماء بنت ابی بکر * رضی الله عنها * قالت سألت امرأة رسول الله * کفت اسما بنت ابی بکر صدیق که صحابیه است و فضائل ومناقب بسیار دارد والدهٔ عبد الله بن الزبیر پرسید زنی پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم فقالت * پس کفت آن زن * یا رسول الله ارایت احدنا اذا اصاب ثوبها الدم من الحیضة * بخبرده یکی از ما اکر بر سد جامهٔ او را خون از حیض و حیضه بکسر حا رفتح آن هر دو آمده است * کیف تصنع * چکند و چکونه پاک کند جامه را ازان * فقال رسول الله * پس کفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم اذا اصاب ثوب احدکن الدم من الحیضة * چون بر سد جامهٔ یکی از شما را خون از حیض * فلتقرصه * پس باید که بمالد آنرا بسر انکشتان و ناخنان * ثم لتنضحه بماء * پستر بشوید آنرا و نضح در لغت بمعنی پاشیدن آب است ولیکن در احادیث نزد ما محمول بر شستن است * ثم لتصل فیه * پستر اکر خواهد نماز بکزارد دران جامه یعنی پیشتر از انکه خشک کردد چنانکه در حدیث آینده بیاید * متفق علیه * وعن سلیمان بن یسار * مولای ام المؤمنین میمونة برادر عطاء بن یسار از اهل مدینه و کبار تابعین است و فقیه فاضل ثقه عابد و رع حجت یکی از فقهای سبعهٔ مدینه مات سنة سبع و مائة * قال سألت عائشة عن المني یصیب الثوب * کفت سلیمان پرسیدم عائشه را رضی الله عنها از حکم منی که میرسد جامه را * فقالت کنت اغسله من توب رسول الله * کفت عائشه بودم من که می شستم منی را از جامهٔ پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم فیخرج الی الصلوة * پس بیرون می آمد آنحضرت بنماز * واثر الغسل في ثوبه * و نشان شستن که تری میبا شد در جامهٔ آنحضرت می بود * متفق علیه * وعن الاسود وهمام * اسود بن یزید بن قیس نخعی برادر زادهٔ علقمه بن قیس است و بود اسن از عم خود و وی خال ابراهیم نخعی است زمان آنحضرت را دریافته وخلفای اربعه را دیده واز اکابر صحابه شنیده روایت میکند از وی خواهرزادهٔ او ابراهیم وغیر او هشتاد حج و عمره بر آورده و بود صائم تا وقت موت و ختم می کرد در رشب مات سنة اربع او خمس و سبعین * وهمام نخعی نیز تابعی کوفی ثقه است از عباد اهل کوفه و علمای آن روایت میکند از ابن مسعود و عائشه و جز ایشان از صحابه و روایت کرد از وی ابراهیم وغیر وی مات سنة خمس وستین پس روایت میکنند این دو تابعین * عن عائشة قالت کنت افرک المني من ثوب رسول الله * کفت عائشه بودم من که میمالیدم منی را یعنی خشک را از جامهٔ پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم رواه مسلم * روایت کرد این حدیث را مسلم بروایت اسود و همام از عائشه * وبروایة علقمة والاسود عن عائشة نحوه * و روایت کرد علقمه و اسود از عائشه مانند آن * وفیه * و در ین روایت این زیادتی نیز هست که * ثم یصلي فیه * پستر نماز میکزارد آن حضرت دران و این احادیث دلیل است بر نجاست منی چنانکه مذهب ما و مذهب مالک و روایتی از احمد است و نزد شافعی و مشهور از مذهب احمد منی طاهر است و دلیل ایشان آنست که منی اصل و مادهٔ پیدایش دوستان خدا است پس چکونه کوئیم که نجس است

ودارقطني وطبراني از ابن عباس رضي الله عنهما روايت آورده اند كه گفت پرسيده شد پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم از منى كه ميرسد جامه را پس فرمود كه آن بمثابهٔ آب بينى است وآب جلق است كفايت ميكند كه بمالى آنرا اخرقه يا نخسى ودليل ما اين حديث است كه وارد شده در غسل ازان وخرك براى تمثيل امراست بجهت شدت ابتلاء از جهت طهارت واگر گويند شايد كه غسل وفرك از جهت كمال نظافت باشد نه براى طهارت جوابش آنكه اين خلاف ظاهر است وتمام دليل آنست كه منى را باشياى نجسه جمع كرده اند چنانكه در هذا يه حديث آورده است كه يغسل الثوب من خمس البول والغائط والدم والمنى والقيء وآنكه ايشان گويند كه منى اصل آفرينش دوستان خدا است علقه كه خون بسته است نيز قلادهٔ آفرينش دوستان خدا است وخون باتفاق نجس است ونيز كاهى پاك از پليد پيدا ميكردد چنانكه شير از خون ومنى همچنانكه اصل اولياى خدا است اصل اعداى خدا نيز هست پس چگونه گوئيم كه آن پاك است واما حديث ابن عباس كه آورده اند در صحت اين حديث سخن است واگر صحيح است منسوخ است والله اعلم * وعن ام قيس بنت محصن * بكسر ميم وسكون حا وفتح صاد مهمله خواهر عكاشة بن محصن است اسلام آورده بمكه قديم وهجرت كرده بمدينه جمعى از صحابه وتابعين ازوى روايت كرده اند * انها اتت بابن لها * روايت است از ام قيس كه وى آورد پسرى را كه مراورا بود * صغير لم يأكل الطعام * پسر خرد شيرخواره كه نخورده است هنوز طعام را * الى رسول الله * آورد نزد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فاجلسه رسول الله صلى الله عليه وسلم في حجره * پس بنشاند آنحضرت آن پسر را در كنار مبارك شريف خود * فبال على ثوبه * پس بول كرد آن پسر در جامهٔ شريف آنحضرت * فدعا بماء * پس طلبيد آن حضرت آبى را * فنضحه ولم يغسله * پس پاشيد آب بر ان جامه ونشست آنرا * متفق عليه * بدانكه مذهب شافعى آنست كه در بول صبى كه هنوز طعام نخورده است پاشيدن آب كفايت دارد وحاجت بغسل نيست وظاهر اين حديث دلالت دارد بران وبعضى از شافعيه فرق كرده اند ميان صبى وصبيه وكفايت نضح در اول است نه در ثانى ونزد امام ابى حنيفه ومالك همه جا غسل مى بايد ومراد بنضح در حديث نزد ايشان غسل است ولم يغسل بآن معنى است كه مبالغه در غسل نكرد از جهت عموم دلائل كه دلالت دارد بر غسل بول وشعنى از طحاوى نقل كرده كه مراد بنضح اينجا صب است يعنى ريختن آب از غير مالیدن وبيفشردن ودر حديث آمده است از عائشه رضي الله عنها كه خردى را نزد آنحضرت آوردند پس بول كرد فرمود آنحضرت بريزيد آب بر وى ريختنى ودر بول صبى اين كفايت است ودر بول صبيه صب باعصر مى بايد پس در مرد وغسل است ولكن در بول صبيه مبالغه وتاكيد بيشتر است ووجوه فرق ميان صبى وصبيه در شرح ذكر كرده شده است واظهر وجوه آنست كه با پسران ابتلاء واختلاط بيشتر از دختران است پس در ايجاب غسل ومبالغه دران حرج ومشقت است * وعن عبد الله بن عباس قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول اذا دبغ الاهاب فقد طهر * چون دباغت داده شد چرم پس تحقيق پاك شد ودباغت پيراستن پوست است بانچه كند كي وتمامي آنرا ببرد بخواه باداريه يا بآفتاب دادن باشد نه بمجرد خشك شدن ودر ياد كرد اشتن واهاب بكسر همزه چرم مطلقا پيش از دباغت يا بعد كذا في القاموس وشعنى گفته كه اهاب جلد پيش از دباغت وبعد از دباغت ادیم گويند * رواه مسلم * بدانكه طهارت چرم بدباغت ثابت است باتفاق ائمهٔ اربعه خواه ميتهٔ بود يا مذبوح ماكول اللحم بود يا غير آن الا آنكه بعض اصحاب امام احمد را در اهاب ميتهٔ كلامى مست ومحققان ايشان بر طهارت اند واحاديث در ين باب مشهور است وپوست خنزير وآدمى از ان مستثنى است آدمى از جهت كرامت وخنزير بسبب اهانت ودر كلب اختلاف است وصواب آنست كه وى نجس العين نيست چنانكه خنزير وفيل نزد امام محمد حكم خنزير دارد ونزد امام ابو حنيفه رابى يوسف ودیكر ائمه نچنين است واز سلف منقول است كه باستخوان هر دو مانند فيل وجواز آن انتفاع ميكردند واد مان مينمودند وشانه ميكرفتند وبيهقى از انس آورده كه آنحضرت را شانهٔ بود از عاج آورده اند كه براى فاطمهٔ زهرا سلام الله عليها وعلى آبائه الكرام دوستوانه خريد از عاج ومشهور آنست كه عاج نام دندان فيل است وبعضى از محدثان گفته اند كه نام حيوان ديكر است در يائى كه آنرا دبل خوانند وبعض گويند كه نام سلحفاة بحرى است والله اعلم * وعنه قال تصدق على مولاة لميمونة بشاة * وهم از ابى هريرة است كه گفت تصدق كرده شد بر جاريهٔ آزاد كرده شدهٔ كه مر ام المؤمنين ميمونه را بود بكوسفندى * فماتت * پس بمرد آن شاة مردهٔ وانتاده بود * فمر بها رسول الله * پس گذشت بر ان شاة مردهٔ افتادهٔ پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فقال

هلا اخذتم اهابها * پس گفت آنحضرت چرا نگرفتید پوست آنرا * فدبغتموه * پس دباغت میکردید آنرا * فانتفعتم به * پس سود متل میشد بدان * قالوا انها میتة * پس گفتند اهل خانهٔ میمونه این شاة خود مرده است و انتفاع بدان حرام * فقال انما حرم اکلها * پس فرمود آنحضرت حرام نیست مگر خوردن میته نه مطلق انتفاع بدان و در بعض نسخ حرم بضم حا و تشدید را * متفق علیه * وعن سودة زوج النبي * و روایت است از سودهٔ که از ازواج مطهرهٔ پیغمبر است * صلى الله عليه وسلم قالت ماتت لنا شاة * گفت سودهٔ مرد گوسفندی که ما را بود * فدبغنا مسکها * پس دباغت دادیم ماچرم او را مسک بفتح میم و سکون سین چرم سلاخ کرده شده * ثم مازلنا ننبذ فيه * پستر همیشه بودیم ما که نبیذ می ساختیم در مشکی که از ان مسک ساختیم * حتى صار شنا * تا آنکه گشت مشکی کهنه دریده شده شن بفتح شین معجمه و تشدید نون * رواه البخاري * الفصل الثاني * عن لبابة بنت الحارث * ام الفضل هلالیه خواهر ام المؤمنین میمونه و زوجهٔ عباس بن عبد المطلب ام عبد الله بن عباس و فضل بن عباس * قالت كان الحسين بن علي رضي الله عنهما في حجر رسول الله صلى الله عليه وسلم فبال على ثوبه * گفت لبابه بود امام حسین بن علی مرتضی در کنار آنحضرت پس بول کرد بر جامهٔ شریف وی * فقلت البس ثوبا واعطني ازارك * لبابه میگوید که گفتم مر آنحضرت را بپوش جامه را و بده مرا ازار خود را * حتى اغسله * تا آنکه بشویم آنرا * قال انما يغسل من بول الانثى * گفت آنحضرت شسته نمیشود جامه مگر از بول دختر * وينضح من بول الذكر * و پاشیده می شود آب از بول پسر شرح این حدیث در حدیث دهم گذشت معلوم شد * رواه احمد و ابو داؤد و ابن ماجة و في رواية لابي داؤد والنسائي عن ابي السمح * و آمده است در روایتی مر ابی داؤد و نسائی را از ابی السمح بفتح سین و سکون میم که خادم آنحضرت بود * قال * گفت * يغسل من بول الجارية ويرش من بول الغلام * شسته شود از بول دختر و پاشیده شود از بول پسر که شیر خواره باشد و طعامی نخورده باشد * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا وطئ احدكم بنعله الاذى * چون پی سپر کند یکی از شما بپا پوش خود پلیدی را یا اذی در اصل لغت چیزی مکروه است که طبع از ان نفرت آرد و اطلاق او بر متقذرات مر از ین جهت است * فان التراب له طهور * پس بدرستیکه مالیدن بخاک مر او را پاک کنند است اگرچه خاکی باشد که بعد از پی سپر کردن اذی بر وی گذشته است و مراد نجاست خشک است که چیزی از ان تعلق گرفته است بنعل یا خف پس دلك کردن آنرا بارض و امثال ذلك زائل نمیگردد مذهب امام اعظم و امام محمد این است و نزد ابو یوسف و شافعی در قول قدیم مراد عام تر است و از رطب نیز بدلك پاک میگردد و ایشان میگویند که امر مبنی بر یسر و رفع حرج است و نزد ایشان نیز مراد نجاست ذی جرم است امادر غیر ذی جرم مثل بول و خمر غسل واجب است و تو ریشتی این حدیث را تاویلی دیگر کرده است گفته که مراد ببودن تراب مطهر آنست که منتعل چون پی سپر کند نجاست را بعد از ان بر و د اثر آن تراب میرسد او را که در آید در مسجد و پی سپر کند زمین او را یعنی مراد بطهارت در حق جواز صلوة نیست بلکه طهارت در حق دخول مسجد و وطی ارض او است زیرا که طهارت در اینجا مستحسن است اگرچه واجب نیست و این تاویل خالی از بعدی نیست بحسب ظاهر عبارت حدیث و بالجمله مراد آنست که نجاستی نیست که بچسبد بجامه و بدن و متلوث گردد بدان بلکه مس یابس از انست که موجب تلوث نباشد و در صورت تلوث غسل واجب است باجماع * رواه ابو داؤد و لابن ماجة معناه * و روایت کرد این حدیث را ابو داؤد با این لفظ که مذکور شد و ابن ماجة این معنی را بلفظی دیگر آورده * وعن ام سلمة قالت لها امرأة * و روایت است از ام سلمه رضي الله عنها که گفت او را زنی * اني اطيل ذيلي * بدرستیکه من دراز میکنم دامن جامهٔ خود را * وامشي في المكان القذر * و راه میروم در جای پلید یعنی او را بچه چیز پاک کنم و بشویم پاچگنم * قالت * گفت ام سلمه * قال رسول الله * گفت پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم يطهره ما بعده * پاک می گرداند او را چیزی که بعد از رفتن در مکان قذر است یعنی بعد ازان که در جای پاک راه میروی خاکی که بدامن میرسد پاک میکرداند او را چنانکه در حدیث ابی هریره معلوم شد و در ین حدیث ام سلمه البته جمل بر قذر یا بس می باید کرد چه اجماع منعقد است که جامه چون پلید کردد پاک نشود مگر بشستن بخلاف نعلین و خفین که جماعه از تابعین بران رفته اند که پاک میشوند بدلك اگرچه نجاست رطب باشد چنانچه قول امام شافعی و ابی یوسف معلوم شد * رواه مالك واحمد والترمذي وابو داؤد والدارمي وقالا * و گفته اند ابو داؤد و دارمی که * المرأة ام ولد لابراهيم بن عبد الرحمن بن عوف * آن زن که پرسید

از ام سلمه ابن معامله را ام ولد است مرا براهيم بن عبد الرحمن بن عوف پس آن مرأة مجهول نباشد واين حديث مطعون نكرده * وعن المقدام ابن معدي كرب * بكسر راصحابيست معدود در اهل شام نزول كرد حمص را ووفود آرزده بران حضرت از كنده روايت ميكند از انحضرت واز صحابه روايت ميكنند ازو جمعي از تابعين مات بالشام سنة سبع وثمانين * قال نهى رسول الله * كفت نهي كرده است پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم عن لبس جلود السباع * از پوشيدن پوستهاى درندگان چنانكه ببر و پلنگ وماننداآن * والركوب عليها * واز سوار شدن بران پوستها مراد كسترانيدن آنها است در زير و نشستن برانها است بابر زمين انداختن وموارق كردن وعلت نهي آن گفته اند كه آن از سيرت جباران وداب متكبران است پس نهي تنزيهي است و بر قول كسى كه ميگويد مويهاى ميته نجس است وپاك نميكردد بدباغت نهي تحريمي نيز ميتواند شد * رواه ابو داود والنسائي * وعن ابي المليح * بفتح ميم * بن اسامة عن ابيه عن النبي صلى الله عليه وسلم انه نهى عن جلود السباع * روايت است از ابو المليح كه نام وى عامر بن اسامة بن عمير هذلى است واز ثقات تابعين است ونه از اسامة از صحابه است ظاهر آنست كه مراد ابو المليح سابق باشد وابو المليح فارسى ديكر نيز هست تابعي ثقه كه آنحضرت منع كرد از پوستهاى درندگان * رواه احمد وابو داود والنسائي * ونهي از جلود سباع شامل است لبس وافتراش وركوب بران * وزاد الترمذي والدارمي ان تفترش * ودرين روايت مخصوص بافتراش كردد * وعن ابى المليح انه كره ثمن جلود السباع * وروايت است از ابى المليح كه وى مكروه داشته است بهاى جرمهاى درندگان را وابن مذهب ابو المليح است وبعض قيد كرده اند كه مراد پيش از دباغت است كه بجهت نجاست بيع آن مكروه وحرام داشته است ودر نسخهٔ اصل در انجا بياض است ودر حاشيه نوشته اند كه رواه الترمذي في كتاب اللباس وسند جيد روايت كود اين حديث را ترمذى وسند وى سوء وقوى است * وعن عبد الله بن عكيم * بضم عين وفتح كاف جاهلي اسلامي است كه دريافته زمان سعادت نشان آنحضرت را وشناخته نشده اورا روايت واختلاف است در صحبت وى وصحيح آنست كه تابعي است * قال اتانا كتاب رسول الله * كفت آمد ما را كتاب پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ان لا تنتفعوا من الميتة * كه سود مند نشويد از خود مرده * باهاب ولا عصب * نه بموى ونه بپي * رواه الترمذي وابو داود والنسائي وابن ماجة * اين حديث وامثال آن متمسك بعضى از اهل مذهب امام احمد است كه جلد ميته را طاهر ميدانند اكرچه مدبوغ باشد ودر صحت احاديث وارده در طهارت آن تكلم كنند وبعضى از ايشان كه التزام صحت آنها ميكنند عموم قرآنرا كه نموده است حرمت عليكم الميتة اكرچه مدبوغ باشد بسبب تخصيص نكنند وكويند كه مقصود حرمت هر جزويست بانچه مقصود از واست ومتصود از اهاب انتفاع بدوست چنانكه مقصود از لحم اكل است وحديثي از دار قطني نقل كنند كه آنحضرت فرمود صلى الله عليه وسلم كه من رخصت كرده بودم شمارا در جلود ميته وچون بيايد شمارا كتاب من مود منشويد از ميته نه باهاب ونه بپي واين مشعر است كه نهي بعد از رخصت است وحق آنست كه احاديث طهارت بعد از دباغت بسيار اند ومشهور كه بمثل آن زيادت بر كتاب ميتوان كرد واهاب نام جلد است پيش از دباغت وخود در حديث بخاري ومسلم آمده كه حرام از ميته اكل او است نه همه چيز چنانكه كذشت وجمهور ائمهٔ از مذهب امام احمد ومحققين ايشان نيز بهمين جانب اند كه طاهر است وحديث عبد الله بن عكيم ضعف واضطراب دارد كه مقاومت بآن احاديث نميتواند كرد ودر صحبت او نيز سخن است وصحيح آنست كه وى تابعي مخضرم است والله اعلم ومولف بعد از بن حديث كه دلالت دارد بر نجاست اهاب ميته احاديث آورد كه دلالت دارند بر طهارت آن بعد از دباغت اشارت بآنكه مراد در بن حديث اهاب پيش از دباغت است پس كفت * وعن عائشة رضي الله عنها * ان رسول الله صلى الله عليه وسلم امران يستمتع بجلود الميتة اذا دبغت * كفت عائشه كه آنحضرت امر كرد بطريق اباحت به نفع كردن بجرمهاى ميته وقتي كه دباغت داده شوند واكر بملاحظه منع از اضاعت واسراف امرا ستحباب نيز مراد دارند صورتي دارد والله اعلم * رواه مالك وابو داود * وعن ميمونة قالت مر على النبي صلى الله عليه وسلم رجال من قريش * كفت ميمونه كه كذشتند برانحضرت چند مرد از قريش كه * يجرون شاة لهم مثل الحمار * ميكشيدند كوسفندى مرده كه مر ايشانرا بود مانند خر در ضخامت بجهت كلاني يا فربهي يا بسبب اماميدكي * فقال لهم رسول الله * پس كفت مر ايشانرا پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم لو اخذتم اهابها * كاشكي ميكرفتيد شما پوست اورا * قالوا انها ميتة * كفتند كه اين شاة خود مرده است پوست او را چكونه كيريم * فقال رسول الله صلى الله عليه

وسلم طهر ها الماء والقرط * پس گفت آنحضرت پاک میکرداند آنرا آب وقرط بفتحتین برگ درخت سلم که بوی پوست پیرایند
* رواه احمد وابو داؤد * وعن سلمة بن المحبق * بضم میم وفتح حاء مهملة وکسر باء موحدة مشددة وغالب بر زبان محدثان فتح باست
وصحابیست معدود در بصریین روایت میکند از وی حسن بصری وغیر وی * قال ان رسول الله * گفت که پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم
جاء في غزوة تبوک * آمد در جنگ تبوک که نام موضعی است در جانب شام وآخر غزوات آنحضرت است در سال نهم * على اهل بيت *
بر اهل خانه * فاذا قربة معلقة * پس ناگاه مشکی آویخته بود * فسأل الماء * پس بطلبید آنحضرت آب را * فقالوا * پس گفتند اهل
آن خانه * يا رسول الله انها ميتة * این قربه از پوست مینه است که دباغت داده شده است * قال دباغها طهورها * فرمود آنحضرت دباغت
دادن او پاک کنندهٔ او است * رواه احمد وابو داؤد *

* الفصل الثالث * عن امرأة من بني عبد الاشهل قالت
قلت * روایت است از زنی از قبیلهٔ عبد الاشهل که مجهول است ومعلوم نیست حال وی گفت گفتم * يا رسول الله ان لنا طريقا الى
المسجد منتنة * بدرستیکه مارا راهی است بسوی مسجد گندیده * فكيف نفعل اذا مطرنا * پس چگونه احتیاط واحتراز کنیم وقتیکه باران
داده میشویم * قالت * گفت آن زن * فقال * پس گفت آنحضرت * اليس بعدها طريق هي اطيب منها * آیا نیست بعد ازان راه
گندیده راه دیگر که خوشتر وپاکیزه تر باشد ازان * قلت بلى * گفتم آری هست * قال * گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم * فهذه بهذه *
پس این راه پاک که بعد از وی می آید مقابل است باین راه که گندیده است یعنی ازان راه گندیده اگر نجاستی میرسد براه پاک که می آئی
ازان نجاست پاک میشوی چنانکه در حدیث لبابهٔ بنت الحارث ام سلمه گذشت الا آنکه درین حدیث ذکر نعلین وثوب نیست واحتمال
هردو دارد ونیز به قرینه مطر ظاهر میشود که رطوبتی در نجاست باشد والله اعلم * رواه ابو داؤد * وعن عبد الله بن مسعود * رضي الله
عنه * قال كنا نصلي مع رسول الله * گفت ابن مسعود بودیم ما که نماز میکردیم با پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ولا نتوضأ من الموطئ *
ووضو نمیکردیم یعنی نمی شستیم عضو را یا جامه ونعلین را از آلوده شدن بنجاستی که در جای پی سپر کردن بودی * رواه الترمذي * این
نیز محمول بر چیزی خشک از نجاست خواهد بود که متعلق میشد نه تر که آلوده میشد چه شستن ازان مجمع علیه است چنانکه گذشت
* وعن ابن عمر * رضي الله عنهما * قال كانت الكلاب تقبل وتدبر في المسجد في زمان رسول الله * گفت ابن عمر بودند سگان که پیش
می آمدند وپس میرفتند یعنی آمد ورفت میکردند در مسجد در زمان پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فلم يكونوا يرشون شيئا من ذلك *
پس نبودند اصحاب که می پاشیدند چیزی را از آب از جهت آن * رواه البخاري * واین بر تقدیری که سگان تر نبا شند بنجاستی که از وی
آبها جدا کردد پس آب نمیریختند از مجرد درآمدن سگان وگفته اند که این در ابتدای اسلام بود بر اباحت اصلیه پس ازان وارد شد
امر بتکریم مساجد وتطهیر آن ومحافظت آن از درآمدن کلاب وحیوانات وساختن درها ودربندها تا آنکه یک وقتی امر کردند بکشتن سگان
* وعن البراء قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا بأس بمول ما يؤكل لحمه * روایت است از براء بن عازب که صحابی مشهور راست
گفت فرمود نیست باک بمول انچه خورده میشود گوشت وی * وفي رواية جابر * ودر روایت جابر اینچنین آمده که * قال * گفت
آنحضرت صلى الله عليه وسلم * ما أكل لحمه فلا بأس ببوله * چیزیکه خورده میشود گوشت وی پس نیست باک ببول او تمسک کرده است
بظاهر این حدیث کسیکه قائل است بطهارت بول ماکول اللحم چنانکه مالک واحمد وبعضی از شافعیه وآن نزد ابو حنیفه وابی یوسف نجاست
خفیفه است ازجهت تعارض آثار وشاید که تا وبل نزد ایشان آنست که باس عظیم ندارد وغالب استعمال این کلمه درجای بودکه جانب
نقیض حکم اولی واحری است والله اعلم * رواه احمد والدارقطني *

* باب المسح على الخفين * بدانکه مسح موزه جائز است بنه
سنت واخبار وآثار مشهوره تا آنکه هرکه اعتقاد آن نکند مبتدع است کذا في الهداية وتصریح کرده جمعی از حفاظ که حدیث مسح على الخفين
متواتر است وجمع کرده اند بعضی از محدثان راویان آنرا از صحابه از هشتاد در گذشته اند وعشرهٔ مبشره از ایشانند وابن عبد البر گفت نمیدانم
که هیچ یکی از علمای سلف انکار آن کرده کذا في المواهب اللدنية وحسن بصری گفته که دریافتم هفتاد نفر از صحابه را رضي الله عنهم که همه
اعتقاد میکردند مسح خفین را وکرخي گفته که می ترسم کفر را برانکه قبول ندارد مسح موزه را زیرا که آثاری که در وی آمده در حیز تواتر است
وامام ابو حنیفه گفته که قائل نشدم بمسح موزه تا آنکه آمد مرا آثار مانند روشني آفتاب بعد ازان بدانکه مسح کردن بر موزه رخصت است

وعزيمت شستن پاى است ودر هدايه گفته كه هركه اعتقاد ندارد مسح موزه را مبتدع است اما اگر اعتقاد دارد ومسح نكند ازجهت اخذ بعزيمت ماجور باشد ودر مواهب لدنيه گفته كه علماء اختلافيست كه مسح كردن برموزه فاضل تراست يا بر كشيدن آنها وبايها شستن بعض گفته اند كه مسح كردن فاضل تراست ازجهت رد براهل بدع از روافض وخوارج كه طعن ميكنند براين ومختار درمذهب امام احمد همين است وامام نووى گفته كه مذهب اصحاب ما آنست كه تحمل افضل است ازجهت بودن وى فاضل اما بشرط آنكه ترك ندهد مسح را ودر روايتى از امام احمد هر دو برابر است ازجهت ورود شريعت بهر دو وصاحب سفر السعادت گفته كه مر آن حضرت صلى الله عليه را تكلف نبود در هيچ جانبى نه درمسح ونه درغسل اگر موزه پوشيده بودى نكشيدى يا پاى بشوئيدى واگر پابرهنه بودى موزه نپوشيدى تامسح كند وعلما را اختلاف است دران واحسن اقوال همان است كه موافق سنت باشد انتهى * الفصل الاول

* عن شريح * بضم شين معجمه وفتح راء * بن هانئ * بهمزه در آخر از جمله اصحاب امير المؤمنين علي است ثقه است ولادت او در زمان آنحضرت است وبدر او هانئ صحابيست وآن حضرت او را مكنى بابو شريح ساخته * قال سألت علي بن ابيطالب * رض عن المسح على الخفين * گفت پرسيدم علي بن ابيطالب را از مسح كردن برموزها كه حكم آن چيست * فقال جعل رسول الله * پس گفت علي كه دانيد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ثلثة ايام وليا ليهن للمسافر * سه روز وشبهاى سه روز مر مسافر را * ويوما وليلة للمقيم * ويكروز وبك شب مر مقيم را * رواه مسلم * وعن المغيرة بن شعبة انه غزا مع رسول الله * روايت است از مغيرة بن شعبه كه صحابي مشهور است كه وى غزا كرد همراه پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم غزوة تبوك * كه آخرين غزوات آنحضرت است * قال المغيرة فتبرز رسول الله صلى الله عليه وسلم قبل الغائط * پس بصحرا بر آمد آنحضرت بجانب قضاى حاجت انساني * فحملت معه اداوة * پس برداشتم با آنحضرت آبرا در ظرفى كه آنرا اداوه گويند واداوه بكسر آول واداوه خرد را ازجرم ودرياب وضو تحقيق معني آن كذشت * قبل الفجر * پيش از نماز بامداد * فلما رجع * پس هركاه كه بازكشت آنحضرت از جانب صحرا * اخذت اهريق على يديه من الاداوة * آب ريختن كرفتم بر مر دو دست مبارك وى از اداوه واز ينجا معلوم ميشود كه استعانت بغير در وضو جائز است وتخصيص آن بحالت سفر وجهي ندارد والله اعلم * فغسل يديه ووجهه * پس بشست آنحضرت صلى الله عليه وسلم هر دو دست خود را وروى خود را * وعليه جبة من صوف * وبر بدن مبارك آنحضرت جبه بود از پشم جبه جامه كه بريده ودوخته شده باشد وقميص جامه جيب دار وتما آنكه جيب ندارد واما جبه همه را شامل است * ذهب ليحسر عن ذراعيه * رفت آنحضرت وخواست كه كشف كند وبرهنه كند هر دو ارش دست خود را * فضاق كم الجبة * پس تنك آمد آستين جبه * فاخرج يديه من تحت الجبة * پس بيرون آورد هر دو دست خود را از زير جبه * والقى الجبة على منكبيه * وانداخت جبه را بر هر دو دوش مبارك خود واين جبه ايست كه در احاديث ذكر او واقع شده است كه بروى جبة رومية بود وتنك بود واز ينجا معلوم شود كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم جامه تنك پوشيده است وليكن ميكويند كه آنرا در سفر مي پوشيد * وغسل ذراعيه * وبشست هر دو ذراع خود را * ثم مسح بناصيته * پستر مسح كرد موى پيشاني خود را كه آنرا چهارم حصه سر ميدانند * وعلى العمامة * ومسح كرد بر عمامه از براى تكميل مسح راس واقامت سنت مسح چنانكه تحقيق آن در باب وضو كذشت * ثم اهويت لانزع خفيه * مغيره ميكويد بسترخم شدم ودست بر آوردم تا بكشم موزه هاى آنحضرت را * فقال دعهما فاني ادخلتهما طاهرتين * پس فرمود بكذار ومكش موزه ها را زيرا كه من درآورده ام پاهاى را درحالتى كه پاك اند يعني پوشيده ام آنهارا بر طهارت ودر ينجا كلامى است كه در شرح آنرا ذكر كرده ايم * فمسح عليهما * پس مسح كرد بر هر دو موزه * ثم ركب وركبت * بعد از ان سوار شد آنحضرت وسوار شدم من * فانتهينا الى القوم * پس منتهي شديم ورسيديم بقوم * وقد قاموا الى الصلوة * وحال آنكه بتحقيق ايستاده بودند بنماز كويا اشارتى از حضرت يافته بودند كه اكر آمدن ما در كشف شما نماز بكزاريد * وبصلي بهم * وميكزارد نماز بقوم يعني امامت ميكرد * عبد الرحمن بن عوف وقد ركع بهم ركعة * وبتحقيق كزارده بود وى با قوم يك ركعت * فلما احس بالنبي * پس هركاه كه آكاه شد به پيغمبر * صلى الله عليه وسلم ذهب يتاخر * رفت كه پستر شود وآنحضرت با امامت پيش آيد * فاومى اليه * پس اشارت كرد آنحضرت بجانب عبد الرحمن بن عوف كه پيش ايستاده باش وبحال خود باش * فادرك النبي * پس دريافت پيغمبر * صلى الله عليه وسلم احدى الركعتين معه * يكى از دو ركعت

يا عبد الرحمن بن عوف * فلما سلم قام النبي صلى الله عليه وسلم وقمت معه * پس هرگاه سلام داد امام با يستاد آنحضرت وايستاديم من نيز باوى * فركعنا الركعة التي سبقتنا * پس گزارديم ما ركعتى را كه سابق شده بود آن ركعت ما را وگزارده بود امام باقوم چنانكه حكم مسبوق است * رواه مسلم * وازين حديث معلوم شد كه حضرت پيغمبر صلى الله عليه وسلم ببعض اصحاب اقتدا كرده است وبمجموع آن دوبار است يكبار ديگر با بي بكر صديق كرد در مثل همين واقعه كه بعبد الرحمن بن عوف گزارد وما آنكه در مرض اخير گزارد اينجا امام آنحضرت بود وابو بكر مقتدي بود بوى چنانكه در محل خود تحقيق يافته است * * الفصل الثاني عن ابي بكرة عن النبي صلى الله عليه وسلم انه رخص للمسافر ثلثة ايام وليا ليهن وللمقيم يوما وليلة * ابو بكرة بتاء در آخر صحابي ثقفي كه نام او نفيع است بضم نون وفتح فا وروايت ميكند از آنحضرت كه رخصت كرد براى مسافر سه شبا روز ومر مقيم را يكشبا روز * اذا تطهر فلبس خفيه * وقتي كه طهارت كرد پس پوشيد هر دو موزهٔ خود را * ان يمسح عليهما * كه مسح كند بران در وضوى كه بعد ازين خواهد كرد * رواه الاثرم في سننه * روايت كرد ابن حديث را اثرم بثاى مثلثه در سنن خود * وابن خزيمة والدارقطني * وروايت كرد ابن خزيمه ودارقطني * وقال الخطابي هو صحيح الاسناد * وگفته است خطابي كه اين حديث صحيح است اسنادش * هكذا في المنتقى * اينچنين است در منتقى بضم ميم وسكون نون وفتح قاف كه نام كتاب خطابي است * وعن صفوان بن عسال * بفتح عين مهمله وسين مشدده صحابيست ساكن كوفه دوازده غزوه كرده وگفته اند كه عبد الله بن مسعود ازوى روايت كرده * قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يأمرنا اذا كنا سفرا * گفت بود آنحضرت كه امر ميكرد ما را وقتي كه مي بوديم ما مسافر وسفر بفتح سين وسكون فا جمع سافر است چنانچه صحب جمع صاحب وركب جمع راكب * ان لا ننزع خفافنا * بكسر خا * ثلثة ايام وليا ليهن * كه نكشيم موزه هاى خود را از پاهاى سه روز وشبهاى آن * الا من جنابة * مگر از غسل جنابت كه در وى مسح بر موزه درست نيست وموزه ها بايد كشيد * ولكن من غائط وبول ونوم * وليكن در وضو كردن از غائط وبول ونوم نمي بايد كشيد وهمبران مسح بايد كرد ودرين عبارت بحسب قاعدهٔ عربيت كلامي هست كه در شرح آنرا بيان كرده ايم * رواه الترمذي والنسائي * وعن المغيرة بن شعبة قال وضأت النبي * گفت وضو ساز انيديم پيغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم * يعني ريختم آب بر اعضاى شريف وى * في غزوة تبوك * در جنگ تبوك * فمسح اعلى الخف واسفله * پس مسح كرد آنحضرت بالاى موزه را كه بر پشت قدم است وپايان آنرا كه جانب پايان قدم است * رواه ابو داؤد والترمذي وابن ماجة وقال الترمذي * وگفت ترمذى * هذا حديث معلول * اين حديث معلول است ودر وى اسباب وعلل است كه قادح اند وگفته آنكه اتصال اين حديث بمغيرة ثابت نشده است بلكه بوراد برو زن خراد كه كاتب ومولاى مغيرة بود وجه ديگر آنكه روايت كرده است او را ثور بن يزيد از رجا بن حيوة از كاتب مغيرة وثور سماع ندارد از رجا ودر اكثر طرق مغيرة مطلق واقع شده است كه مسح على الخفين بي ذكر اعلى واسفل ودر حديث آينده آمده است كه مسح على ظاهرهما پس درين حديث اضطرابي هست واين نيز از اسباب قادحه در صحت است * وعنه انه قال رأيت النبي صلى الله عليه وسلم يمسح على الخفين على ظاهرهما * وهم از مغيرة بن شعبه است كه گفت ديدم آنحضرت را كه مسح مكرد بر موزه ها بر ظاهر آنها * رواه الترمذي وابو داؤد * وعنه قال توضأ النبي صلى الله عليه وسلم ومسح على الجوربين والنعلين * وهم از مغيرة است كه گفت مغيرة وضو كرد آنحضرت ومسح كرد بر جوربين ونعلين * رواه احمد والترمذي وابو داؤد وابن ماجة * جورب موزه كه بر بالاى موزه پوشيده مي شود تا پاشنه وآنرا جرموق وموق نيز گويند ودر شرح ابن همام از جوهرى ومطرزى آورده كه موق موزهٔ كوتاه كه پوشيده ميشود بالاى موزه ودر شرح كتاب خرقي گفته جرموق موزهٔ كشاده كه پوشيده شود بالاى موزه در بلاد باردة ومسح بر جورب وقتيكه پوشيده شود موزهٔ بالا ويا يان هردو بر طهارت جائز است نزد محمد وابي يوسف مطلقا ونزد امام ابو حنيفه اگر ثخين ومجلد ومنعل باشد چنانكه راه رفتن بآن ممكن بود ونابسته برساق بايستد

جائز است والا نه مگر آنکه نرم باشد چنانکه آب مسح بموزهٔ درونی میرسد گویا که همیران مسح کرده و همچنین جائز است نزد امام احمد
ونزد شافعی جائز نیست مسح بر جورب اگرچه منعل باشد واین حدیث حجت است بروی و روایت کرده شده است از علی وابن مسعود
وانس بن مالك وعمر بن الخطاب وابن عباس وجز ایشان رضی الله عنهم اجمعین * الفصل الثالث * عن المغيرة قال مسح
رسول الله صلى الله عليه وسلم على الخفين * روایت است از مغیره گفت که مسح کرد آنحضرت بر خفین * فقلت * پس گفتم من بطریق
استفهام * یارسول الله نسیت * فراموش کردی یعنی شستن پایها را که برنکشیدی موزه ها را * قال بل انت نسيت * فرمود من فراموش
نکرده ام بلکه تو فراموش کردهٔ یعنی خطا کردهٔ در نسبت کردن نسیان بمن درین فعل * بهذا امرني ربي * باین امر کرده است مرا
پروردگارمن * عزوجل * ومن بفراموشی کردن شستن پایها را کو باین اول بار است که مغیره مسح موزهٔ را دیده و خیال
کرد که مگر از شستن پایها فراموش شده باشد پس فرمود امرا آنچنین شده و مناسب آن بود که مغیره می پرسید که آیا حکمی
تازه شده است و وجوب غسل رجلین ساقط گشته * رواه احمد وابوداؤد * وعن علي * رضي الله عنه * انه قال * گفت امیر
المؤمنین علی * لو كان الدين بالرأي * اگر می بود کار و بار دین برای وحکم عقل * لكان اسفل الخف اولى بالمسح من اعلاه * هر آینه
می بود پایان موزه بهتر و سزاوارتر بمسح کردن از بالای آن از جهت بودن جانب پایان محل تنجس وتلوث پس تطهیر و تنظیف آن
اولی وانسب باشد * وقد رأيت رسول الله * وبتحقیق دیدم پیغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم يمسح على ظاهر خفيه * مسح میکرد
بر ظاهر یعنی بر بالای موزه های خود * رواه ابوداؤد والدارمي معناه * روایت کرد این حدیث را باین لفظ ابوداؤد ودارمی
مضمون آنرا بعبارت دیگر آورده واز ینجا معلوم کرد که حکم عقل واتباع وی در مقابلهٔ حکم شارع وقیاس در برابر نص باطل است
* باب التيمم * تیمم در لغت بمعنی قصد است ودر شرع عبارت است از قصد کردن خاک پاک ومسح کردن روی ودست بدان
به نیت تطهیر وقصهٔ ابتدای شرعیت تیمم آنست که در صحیح بخاری از عائشه صدیقه رضی الله عنها روایت میکند که گفت بیرون آمدیم
ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در بعضی از سفرهای وی تا بودیم به بیدا یا بذات الجیش پس گسسته شد گردن بند من پس توقف
فرمود آنحضرت برای جستن آن وتوقف نمودند مردم باوی ودران منزل آب نبود وبا خود آب نداشتند پس آمدند مردم نزد ابوبکر
صدیق وگفتند نمی بینی که چه کرد عائشه نگاه داشت پیغمبر خدا و مردم را پس آمد ابوبکر وآنحضرت سر خود را بر زانوی من نهاده بخواب
رفته بود پس گفت مرا ابوبکر که نگاه داشتی تو پیغمبر خدا و مردم را و نیستند بر آب پس عتاب کرد مرا ابوبکر وگفت آنچه خدا خواسته است
که بگوید وطعن کرد بدست خود در پهلوی من ونتوانستم جنبید بجهت خواب کردن آنحضرت بر ران من پس برخاست آنحضرت وصبح کرد
بی آب پس فرستاد خدای تعالی آیت تیمم را پس گفت اسید بن حضیر نیست این مکرنخستین برکت شما در دین ای آل ابوبکر عائشه میگوید
پس برخیزانیدند شتر مرا پس یافتم گردن بند را در شیب شتر و در رحلیت دیگر آمده که عائشه بعاریت گرفت قلاده را از اسما بنت
ابی بکر پس گم کشت قلاده پس فرستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مردمان را بجستن آن پس دریافت مردم را وقت نماز پس بگزاردند نمازی
بی وضو وشکایت بردند بحضرت پس فرستاد خداوند تعالی آیت تیمم را پس گفت اسید بن حضیر بعائشه جزای خیر دهد ترا خدای تعالی ای عائشه
بخدا سوگند نزود نیامد ترا امری که ناخوش داری آنرا مگر آنکه گردانید خداوند تعالی آنرا برای تو وبرای مسلمانان خیر دیگر بدان نکته علما را
اختلاف است در آنکه تیمم دو ضربه است یکی برای وجه دوم برای هر دو دست تا آرنج یا یک ضربه است برای روی و کفهای دست واول قول
ابوحنیفة وصاحبیه ومالك ومحفوظ ومختار از مذهب شافعی وبعض اصحاب احمد بن حنبل است وقول علی مرتضی وابن عمر وحسن بصری
وشعبی وسالم بن عبد الله وسفیان ثوری واکثر علمای اعصار وامصار وثانی مذهب مشهور امام احمد وقول قدیم شافعی ومنقول از عطا ومکحول
واوزاعی واسحاق بن راهویه وابن جریر وابن المنذر وابن خزیمه وجز ایشان از اصحاب حدیث ودر هر دو جانب احادیث نیز واقع شده
چنانکه در کتاب بیاید ومحل ثانی میگویند که احادیث قول ثانی اصح واقوی است وتحقیق آنست که احادیث مذهب اول نیز صحیح
اند یا احادیث ظاهر در مذهب ثانی مأول اند وتمامه این مبحث در شرح بتفصیل ذکر کرده شده است والله اعلم * الفصل الاول
* عن حذيفة * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فضلنا على الناس بثلث * فرزنی داده شده است ما را در شرف

وكرامت بر مردم كه بيشتر از ما كن شنه اند از انبيا و امتهاى ايشان بسه خصلت وبه فضيلت * جعلت صفوفنا كصفوف الملائكة * كردانيده شده است صفهاى ما در معركهٔ جنگ يا كاهران يا در نماز بجماعت كه جهاد است بانفس وجنود شيطان مثل صفوف فرشتگان در صورت وهيئت با تمام صف اول يا در قرب ورد تو يا در تعظيم وتكريم ودر قول خداوند تعالى كه فرموده است والصافات صفا قسم است بملائكه و مصلين * وجعلت لنا الارض كلها مسجدا * وكردانيده شده است براى ما زمين همه زمين مسجد يعنى موضع سجود و تواند كه مراد موضعي باشد كه مبني ومهيا كردانيده براى نماز وچون جائز شد نماز در همه مكانها گويا كه آن مكانها مسجد گشتند واين بخلاف امم سابقه است كه ايشانرا نماز درست نبود مگر در صوامع وكنائس اينچنين است عبارت حديث وشايد كه در مسافرت چيزى ميساخته باشند وبنا مي نموده باشند مثل صوامع وكنائس ايشان ودر غير آن درست نه * وجعلت تربتها لنا طهورا اذا لم نجد الماء * وكردانيده شده خاك زمين براى ما پاك كننده كه كنايت از تيمم است وقتيكه نيابيم آب را * رواه مسلم * واز اين حديث تخصيص تراب براى تيمم معلوم كردد ومذهب شافعي واحمد در اقوى روايتين وابي يوسف اينست ودر روايتى از ابو يوسف واحمد بر يك نيز درست است ونزد امام ابو حنيفه ومالك ومحمد واحمد در روايتى درست است بهرچه از جنس زمين است وآن هرچه با آتش نكداز د ونرم نشود و بسوختن خاكستر نكردد ودليل ايشان حديث جابر است كه در صحيح بخارى است كه وجعلت لي الارض مسجدا وطهورا وارض همه را شامل است وعمل باين حديث اولى واحوط است كه در اين عمل بحديث حذيفه نيز هست اما عمل بحديث حذيفه كه مخصوص بتراب است مفوت عمل باين حديث ميكردد كذا قيل وبعض كفته اند كه تربت مخصوص بتراب نيست چه تربت هر مكان انچه در وست از تراب وغيره امادر قاموس كفته است كه ترب بضم وتراب وتربت همه بيك معني است ونيز در روايت بلفظ تراب آمده است چنانكه ابن خزيمه وغير او در حديث علي رضي الله عنه روايت كرده اند كه وجعل التراب لي طهورا كذا في فتح الباري وبدانكه خصائص وفضائل آنحضرت صلى الله عليه وسلم كه بآن ممتاز ومخصوص است از انبياى سابق در ظاهر وباطن بحد وبى شمار است جمعى از علما بعض آنرا ذكر كرده اند وچندى ازان در شرح نقل كرده شده است والله اعلم * وعن عمران قال كنا في سفر مع النبي صلى الله عليه وسلم * كفت عمران بن الحصين كه از مشاهير صحابه وعالى قدر است سي سال صاحب فراش بود وملائكه بر وى سلام ميدادند رضي الله عنه بوديم ما در سفرى با آنحضرت صلى الله عليه وسلم * فصلى بالناس * پس نماز بكزارد بمردم يعنى امامت كرد ايشانرا * فلما انفتل * پس هركاه كه بركشت وفارغ شد آنحضرت صلى الله عليه وسلم از نماز * اذا هو برجل معتزل لم يصل مع القوم * ناكاه آنحضرت صلى الله عليه وسلم ملاحظه است با مردى در كوشه نشسته كه نماز نكرده است با قوم * فقال ما منعك يا فلان ان تصلي مع القوم * پس كفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم چه منع كرد ترا اى فلان از نماز كزاردن با قوم * قال اصابتني جنابة ولا ماء * كفت آن مرد مانع اينست كه رسيده است مرا جنابت ونيست آب كه بدان غسل كنم * قال * كفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم * عليك بالصعيد * برتو باد كه لازم كيرى صعيد را * فانه يكفيك * زيرا كه وى بسنده است ترا وصعيد بمعني خاك آيد وبعض كفته اند صعيد بمعني روى زمين است وغالبا اين مرد عالم بود بجواز تيمم براى حدث نه براى جنابت ولهذا بيان نكرد آن حضرت صلى الله عليه وسلم كيفيت تيمم را * متفق عليه * وعن عمار قال جاء رجل الى عمر بن الخطاب رضي الله عنه * روايت است از عمار بن ياسر كفت آمد مردى بنزد امير المؤمنين عمر * فقال اني اجنبت فلم اصب الماء * پس كفت آن مرد كه من جنب شدم پس نيافتم آب را چه كار كنم يعنى تيمم كنم براى جنابت ودر اين حديث جواب عمر مذكور نيست وكويا عمر رضي الله عنه خاموش ماند در جواب مسئله وى كه تيمم براى جنابت درست باشد يا نه پس عمار قضيه از سر كذشت خود نقل كرد كه بدان معلوم كردد كه تيمم براى جنابت كافي است ودر بعض طرق مسلم ونسائي آمده است كه عمر فرمود لا تصل وبعض شراح زيادة كرده اند يعنى حتى تجد الماء واين مذهب مشهور است از عمر واين مسعود نيز موافق اوست وميان ابن مسعود وابي موسى برسر اين مناظره رفته كه جنب را تيمم هست يا نه وابن مسعود ازان رجوع نموده وبعض كفته اند كه توقف عمر رضي الله عنه بجهت عدم تذكر قضيه بود كه دران سفر بود وبياد او نيامد ولهذا در بعض روايات آمده است كه عمر بعمار كفت از خدا بترس يا عمار كه چه ميكوئي * فقال عمار لعمر * پس كفت عمار مر عمر را * اما تذكر اذ كنا في سفر انا وانت * آيا يادت نداري كه بوديم ما در سفر من وتو يعنى مرد وجنب بوديم * فاما انت فلم تصل * فاما تو كه عمر بن خطابي

نگزاردن نماز را وترك كردن بگمان آنكه تيمم مر جنابت را كفايت نميكند * واما انا فتمعكت * واما من غلطيدم در خاك بقياس آنكه تيمم در جنابت چون بجاى غسل است تمام بدن را بايد كرد در آنكه در قرآن مجيد فرموده است مخصوص بوضو خواهد بود واز اينجا معلوم ميشود كه از صحابه در زمان آنحضرت اجتهاد راقع ميشد و بر مجتهد ملامت نيست اگرچه صواب نكند وچون عمل كرد بر اجتهاد اعادة نيست بروى ولهذا آنحضرت صلى الله عليه وسلم عمار را رضي الله عنه امر باعادة نكرد * فصليت * عمار گفت پس از ان نماز گزاردم من * فذكرت ذلك للنبي * پس ذكر كردم آنرا براى پيغمبر * صلى الله عليه وسلم فقال انما كان يكفيك هكذا * پس گفت آنحضرت اينست جز اين نيست كه كفايت ميكند ترا همچنين * فضرب النبي صلى الله عليه وسلم * پس بزد آنحضرت براى بيان هكذا كه مراد بدان صورت تيمم است * بكفيه الارض * بهر دو كفدست خود زمين را * ونفخ فيهما * ودميد در هر دو كفدست از براى تخفيف غبار آنها نامشوة وزشت نشود بدان روى كه در حكم مثله است * ثم مسح بهما وجهه وكفيه * پستر مسح كرد بهر دو كفدست خود روى خود را و هر دو كفدست خود را باين طريق كه مسح كرد پشت دست راست را بابدست چپ و پشت دست چپ را بابدست راست و در بعض روايات بواو آمدة بتقديم وجه بر كفيه و بعكس نيز آمدة ودر بعض بثم آمدة بتقديم كفيه بر وجه واز اينجا معلوم ميشود كه ترتيب در تيمم فرض نيست كذا قال الشيخ * رواة البخاري * روايت كرد اين حديث را بخاري * ومسلم نحوة * ومر مسلم را مانند اين آمدة * وفيه * ودر روايت مسلم اينچنين است * قال * گفت آنحضرت * انما يكفيك ان تضرب بيديك الارض * بسنده بود ترا كه ميزدى بهر دو دست خود زمين را * ثم تنفخ * پستر ميدميدى هر دو كفدست را * ثم تمسح بهما وجهك وكفيك * پستر مسح مى كردى بهر دو دست روى خود را و هر دو كفدست خود را واين حديث دلالت دارد كه ضربة واحد كفايت ميكند در تيمم چنانكه مذهب بعض است بر خلاف مذهب جمهور وشيخ محيي الدين نووى از اين جواب گفته است كه مقصود آنحضرت بيان صورت ضربه است براى تعليم عمار ونبودن او را كه زدن دست بر زمين اينچنين است ونمى بايد بر زمين غلطيد چنانكه كرد عمار رضي الله عنه نه بيان كيفيت تيمم همه وتمامة انچه حاصل ميكردد بدان تيمم پس روايت كرد عمار تعليم كردن آنحضرت ضرب را ولهذا در روايات ديكر از عمار در سنن ابي داؤد وجز آن آمدة است انچه نص است در بودن تيمم در ضربه ونيست در بعض روايات اين حديث ضربة واحدة صريحا بلكه گفت ضرب بكفيه الارض ثم مسح وجهه وكفيه واين باطلاق خود احتمال ضربتين نيز دارد اما ذكر كفين ومسح آنها نيز بجهت آنست كه مقصود بيان تيمم بتمامه نيست پس اقتصار كرد بران از جهت كفايت كردن در تعليم ضرب بدليل ذكر ذراعين تا مرفقين در احاديث ديكر در جاى كه مقصود ذكر تيمم بتمامه بود وبعض ميكويند كه مراد بكفين اينجا يدين است وچنانكه كاهى يد ذكر ميكنند وكف مراد ميدارند مثل قوله تعالى والسارق والسارقة فاقطعوا ايديهما اگر كف ذكر كنند ومراد يد دارند دور نباشد وكلام در اينمقام در شرح زيادة برين واقع شدة چنانكه ظاهر شدة كه قول بضربتين ارجح واقوى است والله اعلم * وعن ابي الجهيم * بضم جيم وفتح هاء وسكون ياء تحتانيه * بن الحارث بن الصمة * بكسر صاد وتشديد ميم مفتوحه انصاري صحابي مشهور است خواهرزادة ابي بن كعب باقيماند تا امارت معاويه * قال مررت بالنبي * گفت ابو جهيم كه شتم من بر پيغمبر * صلى الله عليه وسلم وهو يبول * وحال آنكه آنحضرت بول ميكرد * فسلمت عليه * پس سلام كردم بر وى * فلم يرد علي * پس نگفت جواب سلام مرا * حتى قام الى جدار * تا آنكه ايستاد آنحضرت بجانب ديوارى * فحته * پس كاويد ديوار را بحصاة * بسهمله ومثناة تراشيدن منى خشك از جامه و برگ از درخت وحنات تراشة هر چيز * بعصا كانت معه * بچوبى كه با آنحضرت بود عادت شريف بود كه چوبى مركج در دست ميبود يا همان عنزة مراد است كه خادمان بر ميداشتند چنانكه در كتاب طهارت گذشت وظاهر عبارت معه ناظر درين معني است وكاويدن ديوار براى آن بود كه غبارى از ديوار بدست بچسپد اگرچه شرط نيست ولهذا در حديث ديكر از ابي الجهيم كه بيايد ذكر آن نيست * ثم وضع يديه على الجدار * پستر نهاد هر دو دست خود را بر ديوار * فمسح وجهه وذراعيه * پس مسح كرد روى مبارك خود را وذراعين خود را * ثم رد علي * پستر گفت جواب سلام مرا بتجهت تعظيم اسم الهي كه السلام است وتحقيق اين در باب الخلاء گذشت ومؤلف ميكويد كه صاحب مصابيح اين حديث را در صحاح ذكر كردة * ولم اجد هذه الرواية في الصحيحين * ونيافتم من اين روايت را در صحيحين * ولا في كتاب الحميدي * ونه در كتاب حميدى كه جامع است ميان صحيحين * ولكن ذكره

في شرح السنة * وليكن ذكر كرده است آنرا محيي السنة در شرح سنه از طريق شافعي * وقال * وگفته است * هذا حديث حسن *

* الفصل الثاني عن ابي ذر * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الصعيد الطيب وضوء المسلم * بدرستيكه خاك پاك كنندهٔ مسلمان است * وان لم يجد الماء عشر سنين * اگرچه نيابد آب را فرضاده سال ودرينجا مبالغه وتاكيد است درطهوريت خاك وتنبيه بران كه خاك خلف مطلق است مر آب را چنانكه مذهب ما است نه ضروري مثل وضوي معذور چنانكه مذهب شافعي است وتحقيق اينمعني در اصول فقه وفروع آن در فقه مذكور است * فاذا وجد الماء فليمسه بشره * پس چون يابد آب را پس بايد كه برساند وصرف كند آب را بشرهٔ خود را يعني اندام خود را يمس بضم ياء وكسر ميم از امساس بمعني مسح است ومراد اينجا وضو است وبشر بفتحتين بشره بمعني ظاهر جلد ومراد اندام است * فان ذلك خير * زيرا كه بدرستي آب نيكو است واصل است در تطهير ومراد آن نيست كه نزد وجود آب وضو وتيمم هر دو جائز است وليكن وضو اولي وافضل است بلكه وضو واجب است وتيمم اصلا جائز نه ولفظ خير بنا بمعني كه اينجا است نيز مي آيد چنانكه در قول حق تعالى اصحاب الجنة يومئذ خير مستقرا واحسن مقيلا * رواه احمد والترمذي وابو داؤد وروى النسائي نحوه الى قوله عشر سنين * وعن جابر قال خرجنا في سفر * گفت جابر بن عبد الله انصاري بيرون آمديم ما در سفري * فاصاب رجلا منا حجر * پس رسيد مردي را از رفيقان ما سنگي * فشجه في رأسه * پس جراحت كرد آن سنگ در سر آنمرد * فاحتلم * پس محتلم شد آنمرد * فسأل اصحابه * پس پرسيد ياران خود را * هل تجدون لي رخصة في التيمم * آيا مي يابيد براي من رخصت در تيمم * قالوا ما نجد لك رخصة * گفتند نمي يابيم براي تو رخصت در تيمم * وانت تقدر على الماء * وحال آنكه تو قدرت داري بر آب وآب موجود است نزد تو فهم كردند اين جماعه از قول حق سبحانه فلم تجدوا ماء كه وجود آب وقدرت بر تحصيل آن مانع است از جواز تيمم وندانستند كه مراد قدرت بر استعمال وعدم تضرر بآنست * فاغتسل * پس غسل كرد آنمرد * فمات * پس بمرد * فلما قدمنا على النبي * پس هرگاه كه ما قدوم آورديم بر پيغمبر * صلى الله عليه وسلم اخبر بذلك * خبر كرده شد آنحضرت باين واقعه * قال * فرمود * قتلوه قتلهم الله * كشتند اورا بكشد ايشانرا خداي تعالى واز اينجا معلوم شد كه تكلم بمجاز واسناد بسبب جائز است از اهل حقيقت بعد از آنكه اعتقاد قلبي بر حقيقت ثابت باشد * الا سألوا اذ لم يعلموا * چرا سوال نكردند علماء را وقتي كه ندانستند حكم را * فانما شفاء العي السؤال * پس نيست شفا ودور شدن علت عجز ونادانی ونافهميدن مراد ونرسيدن بوي مگر سوال كردن وپرسيدن از دانايان * انما كان يكفيه ان يتيمم * اين است جزاين نيست كه بس بود او را كه تيمم ميكرد * ويعصب على جرحه خرقة * ومي بندد بر جراحت خود جامهٔ پاره را * ثم يمسح عليها * پس مسح ميكرد بران خرقه * ويغسل سائر جسده * ومي شست باقي اندام خود را در بن حديث امر است بجمع ميان تيمم وشستن باقي بدن * رواه ابو داؤد وروى ابن ماجة عن عطاء بن ابي رباح عن ابن عباس * وعن ابي سعيد الخدري قال خرج رجلان في سفر * بيرون آمدند دو مرد در سفري * فحضرت الصلوة * پس در آمد وقت نماز * وليس معهما ماء * ونبود با ايشان آب * فتيمما صعيدا طيبا * پس قصد كردند خاك پاك را يعني تيمم كردند * فصليا * پس بگزاردند نماز * ثم وجدا الماء في الوقت * پس بيافتند آب را در وقت نماز يعني هنوز وقت باقي بود كه آب يافتند * فاعاد احدهما الصلوة بوضوء * پس باز گردانيد يكي از ان دو مرد نماز را بوضو * ولم يعد الآخر * وباز نكردانيد ديگري * ثم اتيا رسول الله * پس آمدند آن دو مرد نزد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فذكرا ذلك * پس ذكر كردند اين قصه را * فقال للذي لم يعد * پس گفت آنحضرت مر آنكس را كه باز نكرد اينماز را * اصبت السنة * يافتي تو طريقهٔ مسلوك را در دين كه بر تقدير نيافتن آب تيمم كردي وچون يافتي آب را اعاده نكردي حكم شريعت همين است * واجزأتك صلوتك * وبس است ترا نماز ي كه كردي * وقال للذي توضأ واعاد * وگفت آنحضرت مر آنكسي را كه وضو كرد وباز گردانيد نماز را * لك الاجر مرتين * مرترا است اجر وثواب عمل تو دوبار يكبار بداي فرض به تيمم بجهت عذر وبار ديگر بگزاردن نماز نفل نزد زوال عذر * رواه ابو داؤد والدارمي * روايت كرد اين حديث را ابو داؤد ودارمي * وروى النسائي نحوه * وروايت كرد نسائي مانند آن باختلاف در بعض الفاظ * وقد روى هو وابو داؤد ايضا عن عطاء بن يسار مرسلا * وبتحقيق روايت كرد نسائي وابو داؤد نيز از عطا بن يسار كه از تابعين است بطريق ارسال

* الغسل الثالث * عن ابي الجهيم بن الحارث بن الصمة * بكسر صاد و فتح ميم مشدده * قال اقبل النبي * گفت پيش آمد پيغمبر
* صلى الله عليه وسلم من نحو بير جمل * از جانب موضعي كه مي خوانند او را بير جمل بفتح جيم و ميم و آن موضعي معروف است بمدينه * فلقيه
رجل * پس ملاقي شد آنحضرت را مردي كه ممين ابو الجهيم باشد كه راوي حديث است و ذكر كرده است خود را بلفظ غائب بيان كرده است
آنرا شافعي در روايت خود از طريق اعرج * فسلم عليه * پس سلام كرد آنمرد بر آنحضرت * فلم يرد النبي صلى الله عليه وسلم * پس نداد آنحضرت
جواب سلام او را * حتى اقبل على الجدار * تا آنكه روي آورد آنحضرت بر ديوار * فمسح بوجهه ويديه * پس مسح كرد بروي مبارك خود و هر دو
دست خود * ثم رد عليه السلام * پس جواب سلام داد او را ابن حديث مرد و طريق را محتمل است و در حديث سابق از ابي الجهيم وجهه
وذراعيه بود و در بعض روايات درين حديث نيز وجهه وذراعيه آمده است اما از ضرب و ضربتين ساكت است * متفق عليه * وعن عمار
بن ياسر * رض * انه كان تحدث انهم تمسحوا * و روايت است از عمار كه وي حديث ميكرد كه صحابه مسح كردند * وهم مع رسول الله * وحال
آنكه ايشان بودند با پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم بالصعيد * بخاك * لصلوة الفجر * براي نماز بامداد * فضربوا باكفهم الصعيد *
پس بزدند بكفهاي دست خود خاك را * ثم مسحوا بوجوههم مسحة واحدة * پستر بمالند بر رويهاي خود يكبار ماليدني يعني تكرار
نكردند چنانكه در وضو ميكنند * ثم عادوا فضربوا باكفهم الصعيد * پستر باز گشتند پس بزدند بكفهاي خود صعيد را * مرة اخرى * بار ديگر
* فمسحوا بايديهم كلها * پس بمالند بدستهاي خود تمامة دستها را * يعني الى المناكب والآباط * تا دوشها بر ظاهر و تا بغلها در باطن
* من بطون ايديهم * بيان آباط است * رواه ابو داؤد * اين حديث از عمار نص است در ضربتين و حديث مذكور در فصل اول از وي ظاهر
در ضربة واحدة و تاويلش معلوم شد و ليكن درين حديث تامناكب و آباط آمده و غالبا نظر قوم بدان افتاد كه ايدي در آيت تيمم مقيد
بغايت نيامده و يد تمام كل است از غير ملاحظة فرضيت تيمم بر وضو و عدم اطلاع بر بيان آنحضرت چنانكه از حديث ذراعيه معلوم ميكردد
وجمهور نظر كردند بر فرضيت تيمم و خلفيت او از وضو با حصول بيان از جانب شارع فافهم

* باب الغسل المسنون * بدانكه مؤلف درين باب چهار غسل ذكر كرد غسل جمعه و غسل بعد از غسل ميت و بعد از جماعت و نو دايسلام و غسل عيدين ذكر نكرد با آنكه مسنون و مستحب است
نزد ائمه زيرا كه نزد محدثين حديثي در غسل عيدين بصحت نرسيده و مؤلف در باب عيدين نيز حديثي نياورده و در جامع الاصول
نيز از كتب سته درين باب حديثي نيافتم و در كتب ديگر نيز يافته نشده الا در حديث بكي از فاكهة بن سعد ديگر از زياد بن عياض و هر دو
حديث را گفته اند كه ضعيف اند در شرح ذكر آن كرده شده است و در جامع الاصول از عبد الله بن عمر از حديث موطا آورده كه عبد الله
بن عمر روز عيد فطر پيش از انكه بمصلا رود غسل ميكرد و گفته اند كه شدت مبالغة او در باب متابعت تقاضا ميكند كه حديثي درين باب
صحيح شده است و نيز مؤلف غسل روز عرفه ذكر نكرد و در كتب احاديث نيز يافته نميشود و فقها ذكر كرده اند و غسل براي احرام خود
باتفاق مسنون است و در احاديث صحيحه واقع او را مكرر از جهت آن ذكر نكرد كه در مجلش مذكور ساخته است اما غسل جمعه را نيز در باب
الجمعه ذكر كرده است و اينجا نيز ذكر كرد بعد ازان بدانكه اختلاف است در غسل جمعه همه ائمه متفق اند بر سنيت و استحباب آن الا امام مالك
و بر روايتي از امام احمد كه نزد ايشان واجب است از جهت ورود آن بصيغة امر و چنانكه فرمود من جاء منكم يوم الجمعة فليغتسل كسي كه بيايد
از شما نماز جمعه را بايد كه غسل كند و بصريح لفظ وجوب نيز آمده چنانكه گفت غسل الجمعة واجب على كل مسلم غسل جمعه واجب است
بر هر بالغ مسلم و جمهور علما گويند كه مراد بوجوب تاكيد و مبالغه است در استحباب بدليل احاديث ديگر كه در جواز وضو وارد شده است
چنانكه از احاديث كه در باب او آورده معلوم كردد

* الفصل الاول * عن ابن عمر * رضي الله عنهما * قال قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم اذا جاء احدكم الجمعة فليغتسل * چون خواهد كه بيايد يكي از شما نماز جمعه را پس بايد كه غسل كند و مختار آنست
كه غسل براي نماز جمعه است كه بآن طهارت نماز جمعه بگزارد و بعض گفته اند كه غسل براي تعظيم و تكريم روز جمعه است و در روايت
نصب احدكم و رفع الجمعة مناسب اين قول است و بر ين وجه معني عبارت آن باشد كه چون بيايد يكي از شما را جمعه * متفق عليه
* وعن ابي سعيد الخدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم غسل يوم الجمعة واجب على كل محتلم * غسل كردن روز جمعه واجب
است بر هر بالغ و در روايتي على كل مسلم آمده و مراد بآن نيز مسلم بالغ است زيرا كه بر صغير هيچ چيز واجب نبود * متفق عليه * وعن ابي

هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم حق على كل مسلم ان يغتسل * واجب وحتما واز است بر هر مسلمان كه غسل كند * في كل سبعة ايام يوما * در هر هفت روز يكروزى مراد روز جمعه است * يغسل فيه رأسه وجسده * بشويد دران روز سر خود را و بدن خود را كه درين هفت روز چركين شده و بدبوى كشته است و درين كلام اشارت است بسبب وجوب غسل در روز جمعه * متفق عليه * الفصل الثاني

عن سمرة * بفتح سين وضم ميم * بن جندب * صحابي مشهور است حليف انصار نزول كرد كوفه را بعض گويند بصرة را معدود است در بصريين و والى بود بران و حافظ بود و كثير الحديث روايت ميكند از وى حسن بصرى و ابن سيرين و شعبي مات بالبصرة سنة تسع وخمسين وقيل ست وستين * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من توضأ يوم الجمعة * كسيكه وضو كند روز جمعه * فبها * پس باين خصلت ونعمت مى يابد اصل فضيلت و طهارت را يا معني آنست كه بروى باد كه اخذ كند باين فعلت كه درادا ى فرض كافي است * ونعمت * ونيكو خصلت است اين در حد ذات اگرچه مفضول است نسبت بغسل * ومن اغتسل فالغسل افضل * وكسيكه غسل كند پس غسل فاضل تر است * رواه احمد وابو داؤد والترمذى والنسائي والدارمي * وعن ابي هريرة * رض * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من غسل ميتا فليغتسل * كسيكه شويد ميت را پس بايد كه غسل كند ازجهت مزيد نظافت باحتمال اصابت رشاشهٔ غسل وجزآن * رواه ابن ماجة * روايت كرد ابن ماجه ابن مقدار ابن ملجه * وزاد * وزيادة كرده است * احمد والترمذى وابو داؤد * اين را كه * ومن حمله فليتوضأ * وكسيكه بردارد ميت را يا جنازه را كه دروى ميت است بايد كه وضو كند وگفته اند كه مراد بحمل ميت مس اواست واينوجه مناسب است بمعني اول يا مراد آنست كه بايد كه در وقت حمل باوضو باشد تا ممكن باشد مر او را نماز واين ملائم معني ثاني است و بعض گفته اند كه برداشتن ميت قربت است و قربت با طهارت اولى است و بر هر تقدير وضو بجهت حمل واجب نيست وهمچنين غسل بسبب غسل ميت واجب نيست مختار نزد اكثر علما اينست ودر جامع الاصول مى آرد كه اسما بنت عميس زوجهٔ ابي بكر صديق غسل داد ابو بكر را بعد از موت وى پس ازان پرسيد ازانها كه حاضر بودند ازمهاجران وگفت كه من روزه دارم وامروز سخت برداست آيا واجب است بر من غسل همه فرمودند كه واجب نيست و ازمو طامي آرد كه ابن عمر تجهيز وتكفين كرد پسر را كه مر سعيد بن زيد را بود وبرداشت اورا پس ازان درآمد ونماز گزارد و وضو نكرد ترمذى گفت كه درين باب از علي وعائشه نيز حديث آمده است وحديث ابي هريرة حسن است وگفت اختلاف كرده اند اهل علم در كسيكه غسل دهد ميت را بعض گفته اند واجب است بروى غسل و نزد بعض واجب است بروى وضو وبعض گفته اند كه مستحب است غسل و اقل آنست كه وضو كند وعبد الله بن المبارك گفته كه نه غسل كند ونه وضو * وعن عائشة ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يغتسل من اربع * روايت كرد عائشه رض كه آنحضرت غسل ميكرد خواه بطريق وجوب يا استحباب از چهار چيز * من الجنابة * از جنابت * ويوم الجمعة * وروز جمعه * ومن الحجامة * واز خون كم كردن * ومن غسل الميت * اما غسل از جنابت واجب است و روز جمعه سنت واز حجامت وغسل ميت مستحب واز جمع كردن اين سه چيز بجنابت لازم نيايد كه اينها نيز واجب باشند چنانكه اشارت بدان كرديم * رواه ابو داؤد * مانند آنكه ازظاهر اين حديث مفهوم ميكردد كه آنحضرت بنفس نفيس خود ميت را غسل ميداد و ازان غسل ميكرد و بعض گفته اند معني آنست كه اعتقاد ميكرد اغتسال را ازان و امر ميكرد بدان وآنحضرت هركز ميت را بدست خود غسل نداده و در بعض شروح از صاحب ازها رنقل كرده كه اول اقرب است از عبارت وصاحب حاوى از شافعي حكايت كرده كه آنحضرت آنرا كرده است و اصحاب وى نيز كرده اند والله اعلم * وعن قيس بن عاصم * صحابيست قدم آورد بر آنحضرت در وفد تميم واسلام آورد در سال نهم وچون ذيد اورا آنحضرت فرمود هذا سيد اهل الوبر و بود عاقل حليم شريف جواد معدود است در بصريين روايت ميكند ازوى حسن بصري وغير او * انه اسلم * روايت است از قيس بن عاصم كه وى اسلام آورده * فامره النبي * پس امر كرد او را پيغمبر * صلى الله عليه وسلم ان يغتسل بماء وسدر * كه غسل كند بآب وبرگ كنار واين امر براى وجوب است اگر جنب باشد والا مستحب است واستعمال سدر با آب بجهت مبالغه در تطهير وتنظيف است * رواه الترمذى وابو داؤد والنسائي * وظاهر عبارت آنست كه امر كرد او را باغتسال بعد از اسلام مكرر مراد باسلم ارادهٔ اسلام باشد چنانكه در لفظ ابي داؤد آمده كه قال قيس بن عاصم اتيت رسول الله صلى الله عليه وسلم اريد الاسلام فامرني ان اغتسل وگفته اند كه اصح آنست كه امر كرده شود اول بشهادتين بعد ازان غسل داده شود واختلاف كرده اند كه آن واجب است يا مستحب و ثاني اصح است

وهمچنين مستحب است كه شسته شود جامهاى او وحلق كرده شود واختتان نموده شود * * الفصل الثالث *
* عن عكرمة * مولاى ابن عباس از فقهاى مكه وتابعين است اصل او از بربر است باقي احوال در مواضع ديگر نوشته شده است
* قال ان اناسا من اهل العراق جاؤا * روايت است از عكرمه كه گفت كه بعض مردم از عراق آمدند نزد ابن عباس * فقالوا * پس گفتند
* يا ابن عباس ترى الغسل يوم الجمعة واجبا * آيا اعتقاد ميكني غسل را روز جمعه واجب * قال * گفت * لا * اعتقاد نميكنم غسل را
روز جمعه واجب * ولكنه اطهر * وليكن غسل كردن پاك كننده تر است پس اطهر اسم تفضيل است از تطهير بحذف زوائد چنانكه
مذهب بعض نحاة است يا پاك تر است صاحب وى * وخير لمن اغتسل * وغسل بهتر است مر كسى را كه غسل بكند * ومن لم يغتسل
فليس عليه بواجب * وكسى كه غسل نكند پس نيست بر وى غسل واجب وآثم نميگردد وى بترك آن * وساخبركم كيف بدأ الغسل *
گفت ابن عباس وسر انجام است كه بخبر دهم شمارا كه چگونه بود آغاز مشروعيت غسل روز جمعه * كان الناس مجهودين * بودند اكثر
مردم مشقت يابندگان در كار معيشت * يلبسون الصوف * مى پوشيدند جامهٔ پشمينه بجهت فقر ونارسائي * ويعملون على ظهورهم *
وكار ميكردند بر پشتهاى خود * وكان مسجدهم ضيقا * وبود مسجد آنحضرت صلى الله عليه وسلم كه نماز ميكردند مسلمانان دران تنگ * مقارب
السقف * نزديك بود سقف وى ودر بعض نسخ سقف بضمتين بلفظ جمع آورده گويا مراد اجزاى سقف اند وآورده اند كه بلندى مسجد
شريف هفت دست بود * انما هو عريش * نبود مسجد مگر مانند خانهٔ كه براى سايه بسازند از برگها وشاخهاى خرما وهمچنين بود
سقف مسجد وعريش نيز آن خانها را گويند كه براى رز بسازند * فخرج رسول الله * پس بيرون آمد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم
في يوم حار * در روزى گرم * وعرق الناس في ذلك الصوف * وخوى كرده بودند مردم دران پشمينها كه پوشيده بودند * حتى ثارت *
منهم رياح آذى بذلك بعضهم بعضا * تا آنكه بر ميجست از ايشان بوهاى كه ايذا ميكردند بسبب آن بعضى از ايشان بعض را * فلما وجد
رسول الله * پس هر گاه كه يافت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم تلك الرياح * آن بويها را * قال * گفت * يا ايها الناس * اى مردم
* اذا كان هذا اليوم * چون باشد اين روز يعني روز جمعه * فاغتسلوا * غسل كنيد * وليمس احدكم * وبايد كه بسايد يكى از شما * افضل
ما يجد من دهنه * بهتر وخوشتر از انچه بيابد از روغن خود * وطيبه * وخشبوى خود * قال ابن عباس ثم جاء الله بالخير * پستر آورد خداى
تعالى براى مسلمانان نيكي وتوانگرى وفراخي وخير مال كثير را گويند * ولبسوا غير الصوف * وپوشيدند جز جامهاى پشمينه را * وكفوا
العمل * وكفايت كرده شدند عمل را كه دران مشقت ميكشيدند ووجه معيشت بهم ميرسانيدند يعني فراخ شد وجه معيشت بى مشقت
* ووسع مسجدهم * وفراخ كرده شد مسجد ايشان ونخستين كسى كه توسعه در مسجد كرد عمر بن الخطاب بود پس از وى عثمان بن
عفان رضي الله عنهما * وذهب بعض الذى كان يؤذى بعضهم بعضا من العرق * ورفت پارهٔ از انچه ايذا ميكردند بسبب آن بعض مردم
بعض را از عرق * رواه ابو داؤد * وحاصل اين حكايت آنست كه در ابتدا امر بودند بطريق وجوب بغسل بعلتى كه مذكور شد وچون علت
منتفي شد حكم نيز منتفي شد با انتهاى علت چنانكه بر طرف شد سهم مولفة القلوب ببر طرف شدن علت آن وبعض گفته اند كه غسل
اول واجب بود بعد از ان منسوخ گشت اما قول بنسخ بى علم بتاريخ بعيد است وبعض گفته اند كه غسل هرگز واجب نبود ومراد بوجوب
در جاى كه واقع شده است تاكيد استحباب است پس معني قول ابن عباس آن باشد كه غسل هميشه مستحب بود وبعلت مذكور سابقا
در غايت تاكيد ومبالغه بود پس از ان تاكيد ومبالغه رفت واصل استحباب باقي ماند ووجه اول ارجح است وبعضى از شراح بدان تصريح
كرده اند والله اعلم *

* باب الحيض * حيض در لغت بمعني سيلان است حاض الوادى ميگويند چون سيلان كند آب وى
وحوض نيز از واست ودر شرع عبارت است از خوني كه از رحم آيد بى علت وولادت وانچه بعلت آيد آنرا استحاضه گويند وانچه بعد از
ولادت رود آنرا نفاس خوانند بالكسر ومحيض نيز بمعني حيض آيد وحيضه بكسر حا حالتى كه زن بران باشد وبفتح يكبار حيض
آمدن وگفته اند كه حكمت در پيدا كردن حيض تربيت ولد است پس در زمان حمل مصروف ميگردد بحكمت الهي بتغذيهٔ ولد
واز ين جهت است كه حيض نمى آرد حامله وچون بيرون مي آيد انچه فاضل مانده از غذاى ولد از ان خون آن نفاس باشد بعد
از ان شير ميگردد آن خون را كه مادهٔ حيض بود وباين سبب كم است كه مرضعه حيض آرد واكثر حامله ونه مرضعه بود باقي ميماند خون

وچون مصرفي ندارد بيرون مي آيد واغلب هرماه شش روز يا هفت روز يا كم يا زياده چنانكه طبيعت ومزاج اقتضا كند بيرون آيد
واما ابتداى حيض در حديث آمده است كه اين چيزيست كه نوشته است آنرا پروردگار تعالى بردختران آدم وليز آمده است كه نخست
كه فرستاده شد حيض بر زنان بني اسرائيل بود كه مردان وزنان ايشان در مساجد جمع ميشدند ونماز ميكردند ومختلط ميگشتند
پس فرستاد خداى تعالى بر زنان حيض ومنع كرد ايشان را از درآمدن در مساجد ودر تطبيق اين دو روايت گفته اند كه بنات آدم كه
در حديث واقع شده است منافات بنساى بني اسرائيل ندارد كه بنات آدم بواسطه مرادنيست وحاكم وغير او از ابن عباس آورده كه
ابتداى حيض بر حوا بود بعد از افتادن او از بهشت والله اعلم * بفصل الاول * عن انس قال ان اليهود كانوا اذا
حاضت المرأة فيهم * گفت انس كه يهود بودند وقتي كه حيض ميكرد زني در ميان ايشان * لم يواكلوها * با هم نميخوردند با آن
زن * ولم يجامعوهن في البيوت * ونمي كردند در آوردند زنان را در خانه وهمنشيني نميكردند با ايشان در خانها * فسأل اصحاب
النبي صلى الله عليه وسلم النبي * پس پرسيدند ياران پيغمبر پيغمبر را از اين حال يهود كه حق است يا باطل * فانزل الله تعالى * پس
فرو فرستاد خداى تعالى براى رد يهود اين آيت را كه * ويسألونك عن المحيض الآية * تا آخر آيت تفسيرش آنكه مي پرسند ترا از
حكم حيض قل هو اذى بگو در جواب ايشان كه حيض چرك وپليدى است كه طبع از آن نفرت دارد وايذا ميكند فاعتزلوا النساء
في المحيض پس كوشه گيريد از زنان ويكسو كنيد زنانرا در حالت حيض ولا تقربوهن حتى يطهرن ونزديك نشويد زنانرا تا آنكه پاك
شوند * فقال رسول الله * پس گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * در تفسير وبيان مراد از عدم قرب قرب زنان در حال حيض
* اصنعوا كل شيء الا النكاح * بكنيد باز نان همه چيز از مواكلت ومجالست ومخالطت مگر جماع * فبلغ ذلك اليهود * پس رسيد اين
سخن بيهود را * فقالوا ما يريد هذا الرجل * پس گفتند يهود نميخواهد اين مرد يعني حضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم * ان يدع
من امرنا شيئا الا خالفنا فيه * كه بكند از داز كار وبار ما چيزي را مگر آنكه مخالفت كند ما را در آن چيز * فجاء اسيد * بضم همزه وفتح سين
مهمله * بن حضير * بضم حاى مهمله وفتح ضاد معجمه * وعباد * بفتح عين وتشديد موحده * بن بشر * بكسر باى موحده وسكون
شين معجمه مرد وصحابي مشهور اند پس آمدند اين دو صحابي * فقالا * پس گفتند * يا رسول الله ان اليهود تقول كذا وكذا * بدرستيكه
يهود ميگويند از مضار ومفاسد وعلل واسقام مجالست ومخالطت زنان در حالت حيض چنين وچنين * فلا نجامعهن * پس مجالست ومصاحبت
نكنيم با زنان در اين حال ودر بعض نسخ افلا نجامعهن بلفظ استفهام ودر بعض فلا تجامعهن بلفظ نهي مخاطب * فتغير وجه رسول الله *
پس گرديد از حال خود روى مبارك پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم حتى ظننا ان قد وجد عليهما * تا آنكه گمان برديم ما كه بتحقيق خشم
گرفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم بر ان دو صحابي كه اين حرف گفتند وسوء ادب نمودند * فخرجا * پس بيرون آمدند آن دو صحابي
* فاستقبلتهما هدية من لبن * پس پيش آمد آن دو كس را شخصي كه مي آورد پيشكش از شير * الى النبي * بسوى پيغمبر * صلى الله عليه
وسلم فارسل في آثارهما * پس فرستاد آنحضرت صلى الله عليه وسلم در پي ايشان كسي را وطلبيدشان را * فسقاهما * پس بنوشانيد ايشان را شير
كه هديه آورده بودند تا ظاهر شود اثر عنايت والتفات وتبديل يابد جهل ونادانى ايشان بعلم ودانش كه شير مظهر آنست * فعرفا انه
لم يجد عليهما * پس دانستند آن دو صحابي كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم خشم نگرفته است برايشان * رواه مسلم * وعن عائشة *
رضي الله عنها * قالت كنت اغتسل انا والنبي * گفت عائشه بودم من كه غسل ميكردم من با پيغمبر * صلى الله عليه وسلم من اناء واحد
از يك ظرف * وكلانا جنب * وحال آنكه ما هر دو جنب بوديم شرح اين در باب مخالطة الجنب بتفصيل گذشت * وكان يأمرني فاتزر * وبود
آنحضرت كه امر ميكرد مرا كه ازار به بندم در ته خود پس ازار مي بستم واتزر بتاى مشدده آمده وبمقتضاى قاعده صرف فاتزر بايد بهمزه
پيش از تاء تحقيق اين در شرح كرده شده است * فيباشرني * پس مي سود ومي رسانيد بدن خود را ببدن من * وانا حائض * ومن حائض
مي بودم ازين حديث معلوم ميشود كه استمتاع بچيزى كه در ازار است حرام است وحد ازار نزد فقها از ناف تا زانو است واين مذهب امام
ابو حنيفه وشافعي ومالك است واحاديث ديگر نا ظر درين است واز حديث سابق معلوم شد كه استمتاع از حائض بما دون فرج يعني وطي
جائز است واين مذهب امام احمد وابي يوسف ومحمد وبعض اصحاب شافعيه است وگفته اند كه مراد در آخر را موسعه وترخيص كردند

وجزو طي هر چه باشد تجويز نمود ندانم شك نيست كه احتياط واحتراس در قول ابوحنيفه امت وكرماني گفته كه شافعيه را در اينجا سه مذهب امت اصح آنست كه حرام است ودوم آنكه مكروه است كراهت تنزيهي ومختار اين است وسيوم آنكه اگر شخصي باشد كه ضبط نفس خود از فرج تواند كرد وثوق داشته باشد نشود يا بسبب ضعف شهوت يا بسبب قوت ورع جائز است والا نه * وكان يخرج رأسه الي * وعائشه ميكويد كه بود آنحضرت كه بيرون مي آورد سر خود را از مسجد بسوي من كه در خانه ميبودم * وهو معتكف * وحال آنكه آنحضرت معتكف مي بود * فاغسله * پس مي شستم من سر مبارك او را * وانا حائض * ومن حائض مي بودم واز اينجا معلوم ميشود كه بيرون آوردن معتكف بعض اعضاي خود را از مسجد جائز است ومباشرت اعضاي حائض درست است * متفق عليه * وعنها قالت كنت اشرب وانا حائض * ودر از عائشه است كه گفت بودم من كه مي نوشيدم آب از كوزه يا كاسه وحال آنكه من حائضم * ثم اناوله النبي * پس مي دادم آنرا پيغمبر را * صلى الله عليه وسلم فيضع فاه على موضع في * پس مي نهاد آنحضرت دهن مبارك خود را بر جاي دهن من * فيشرب * پس مي نوشيد از غايت محبتي وعنايتي كه بمن داشت * وانتزع العرق * ومي بودم من كه ميخوردم بدندان گوشت را از استخوان * وانا حائض * وحال آنكه من حائض مي بودم وعرق بفتح عين وسكون راستخوان گوشت دار يا استخواني كه گوشت از وي خورده شده است * ثم انا وله النبي * بعد ازان ميدادم آن استخوان را به پيغمبر * صلى الله عليه وسلم فيضع فاه على موضع في * پس مي نهاد دهن خود را برجاي دهن من ورد ينجا نيا كل نه گفت كويا مقصود همان نهادن دهان برجاي دهان محبوب بود نه گوشت خوردن چه كامي باشد كه گوشتي بران استخوان نباشد بخلاف آب كه بقيه ميداشت * رواه مسلم * وعنها قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم يتكئ في حجري وانا حائض * بود آنحضرت كه تكيه ميكرد در كنار من ومن حائض مي بودم وحجر بفتح حا وكسر هر دو آمده است * ثم يقراء القرآن * پس ميخواند آنحضرت قرآن را * متفق عليه * وعنها قالت قال لي النبي * گفت عائشه گفت مرا پيغمبر * صلى الله عليه وسلم ناوليني الخمرة من المسجد * بده وبيار براي من خمره را از مسجد وخمره بضم خاي معجمه وسكون ميم وراسجاده خود از حصير همان قدر كه يك كس بران نماز تواند كرد وكرفتن آن از مسجد آنچنان بود كه از بيرون دست دراز كند وبكيرد * فقلت اني حائض * پس گفتم من كه من حائضم چگونه ايست در مسجد درآرم * فقال * پس گفت آنحضرت دست در آزار با كي نيست * ان حيضتك ليست في يدك * بل رستيكه حيض تو نيست در دست تو * رواه مسلم * وعن ميمونة قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي في مرط * كه ميمونه بود آنحضرت كه نماز ميكزارد در مرط بكسر ميم وسكون راكليم دراز از صوف يا خز * بعضه علي وبعضه عليه * پاره ازان كليم برمن بودي وپاره بر آنحضرت * وانا حائض * وحال آنكه من حائض بودم متفق عليه واز اينجا معلوم ميشود كه همه اعضاي حائض پاك است جز فرج والا نماز در جامه كه پاره از وي بر نجاست بود وپاره بر مصلي روا نبود

الفصل الثاني

* عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اتى حائضا او امرأة في دبرها * كسي كه بيايد حائض را يا زني را در دبرش خواه حره باشد يا امت تا جماع كند او را در جانب پس * او كاهنا * يا بيايد كاهن را منجم در حكم از است تا بپرسد ايشان را وتحقيق معنى كاهن در باب الكهانة از كتاب الطب ورقى بيايد ان شاء الله تعالى * فقد كفر بما انزل على محمد * پس بتحقيق كافر شد بدينكه فرستاده شده است بر محمد * رواه الترمذي وابن ماجة والدارمي وفي روايتهما * واو در روايت ابن ماجه ودارمي اينچنين آمده كه * فصدقه بما يقول * يعني كسيكه بيايد كاهن را پس تصديق كند او را در چيزيكه ميكويد واعتقاد كند كه وي راست ميكويد * فقد كفر * پس بتحقيق كافر شد بدانكه اكر مراد آيان بطريق استدلال وتصديق باشد پس كفر محمول بر ظاهر است واكر نه اينچنين باشد مراد كفران نعمت است ومقصود تغليظ اين شنائع وتشديد بر امت وشيخ ابن حجر مكي در شرح كتاب گفته كه كفر نيست بايان امرأة در دبر اكر حليله باشد وامت البته محمول بر كفران نعمت است از جهت شهوت خلاف دران پس اجماع بر تحريم وحي نيست چه جاي آنكه از ضروريات دين باشد وباستدلال اينچنين چيزي كفر لازم نيايد يا آنكه حديث ضعيف است چنانكه ميكويد انتهى وبرين نقل بر ايان اجنبيه در دبر شنيع تر وجشت تر ومنكر تر باشد اما ايان ذكور در غايت شدت وشناعت امت كه استدلال آن بي شبهه موجب كفر باشد كه فوق آن متصور نيست * وقال الترمذي * وكفته است ترمذي در تضعيف اين حديث * لا نعرف هذا الحديث الا من حكيم الاثرم عن ابي تميمة عن ابي هريرة * نمي شناسيم اين حديث را مكر از حكيم بن اثرم كه روايت كرده

است آنرا از ابي تميمه روى از ابي هريرة وگفته است معني اين حديث نزد اهل علم محمول است بر تغليظ وگفته است كه تضعيف كرده است بخاري اين حديث را از جهت اسناد ش وابو تميمة الجهيمي نام وى طريف بن مجالد است انتهى ودر تقريب گفته است حكم اثرم بصري در وى لين است از طبقه سادسه است ودر ميزان الاعتدال گفته كه ليس به باس ودر كاشف گفته است كه طريف بن مجالد توثيق كرده است اورا ودر نود وهفت رفته از عالم ودر تهذيب گفته كه يحيى بن معين گفته است كه وى ثقه است وعجلى گفته است انشاء الله تعالى * وعن معاذ بن جبل قال قلت * روايت است از معاذ بن جبل كه گفت گفتم * يارسول الله ما يحل لي من امرأتي وهي حائض چه چيز حلال است مرا از زن من در حالتي كه وى حائض است * قال ما فوق الازار * فرمود آنحضرت حلال است چيزى كه بالاى ازار است اين مؤيد مذهب امام ابوحنيفه است وباوجود آن فرمود * والتعفف عن ذلك افضل * وباز رسانيدن نبودن وباز ايستادن از ان فاضل تر است از ترس آنكه مبادا بوطي كند كه حرام است واما آنحضرت مامون است از آن * رواه رزين وقال محيي السنة اسناده ليس بقوى * روايت كرد اين حديث را رزين وگفت محيي السنه كه اسناد او قوى نيست * وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا وقع الرجل باهله وهي حائض * وقتى كه جماع كند مرد با اهليهٔ خود در حالت حيض * فليتصدق بنصف دينار * پس بايد كه تصديق كند بنصف دينار كه بحساب ديار ما نزديك بيك روپيه وثمن آن باشد وبعض يك دينار گفته وبعض عتق رقبه گفته وبعض گفته در آغاز خون دينار ودر پايان آن نصف دينار يا دينار در زمان خون ونصف دينار بعد از انقطاع وبعض عتق رقبه گفته طيبي گفته كه اكثر برانند كه كفارت آن استغفار است وبس وشافعي واصحاب ابي حنيفه برين اند * رواه الترمذى وابو داؤد والنسائي والدارمي وابن ماجة * وعنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا كان دما احمر فدينار واذا كان اصفر فنصف دينار * وهم از ابن عباس است از ان حضرت كه فرمود وقتى كه باشد حيض خون سرخ پس كفارت آن يك دينار است وچون باشد زرد كفارت او نصف دينار است و اين موافق آنقول است كه از بعض نقل كرده شده كه در آغاز خون دينار است ودر پايان آن نصف واحتمال دارد كه هم در آغاز زرد باشد * رواه الترمذى * وگفته است كه كفارت نزد اتيان حيض از ابن عباس آمده واين قول بعضى از اهل علم است وامام احمد واسحق باين قائل اند وابن مبارك گويد كه استغفار كند پروردگار خودرا ونسبت كفارت بوى واز بعض تا بعين نيز همچنين منقول است و عكرمه بن جبير وابراهيم نخعي از ايشانند * الفصل الثالث * عن زيد بن اسلم قال ان رجلا سأل رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال * روايت است از زيد بن اسلم كه مولاى عمر بن الخطاب واز آكابر تابعين است وامام زين العابدين علي بن الحسين در مجلس او مي نشست وسماع حديث ميكرد باقي احوال در جاى ديگر نوشته شده وارسال ميكرد در حديث گفت كه مردى پرسيد از آنحضرت پس گفت آنمرد * ما يحل لي من امرأتي وهي حائض * چه چيز حلال است مرا از زن من در حالتى كه وى حائض است * فقال له رسول الله * پس گفت مر آن مرد را پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم تشد عليها ازارها * استوار مي بندى بر زن ازارش را * ثم شانك باعلاها * پستركار تو باعلاى اواست يعني ما فوق الازار مباح است وما تحت الازار حرام چنانكه مذهب امام ابوحنيفه است * رواه مالك والدارمي مرسلا * وعن عائشة * رضي الله عنها * قالت كنت اذا حضت نزلت عن المثال على الحصير * گفت عائشه بودم من چون حيض ميكردم فرود مى آمدم از بستر بر بوريا * فلم نقرب رسول الله صلى الله عليه وسلم * پس نزديك نمى شديم ما يعنى ازواج پيغمبر آنحضرت را * ولم ندن منه حتى نطهر * وقريب نمى شديم از وى تا آنكه پاك نمى شديم * رواه ابو داؤد * ظاهر اين حديث منافي است بعض احاديث كه گذشته را كه دلالت دارند بر مباشرت ومخالطت آنحضرت باازواج مطهرهٔ خود در حالت حيض وجواب ميدهند باآنكه شان ايشان باآنحضرت ونگاهداشت ادب اينچنين بود كه ملاحظه ميكردند ازخود جرأت ومبادرت نميكردند تا آنكه آنحضرت ايشان را بخود مى طلبيد پس ميرفتند وبعض گفته اند كه اين حديث منسوخ است باحاديث مباشرت ومخالطت بمتر يد انكه در اكثر نسخ فلم نقرب است بنون چنانكه تقرير كرديم ومي گويند در جميع نسخ اصل ابي داؤد همچنين است وبعض فلم يقرب بياء بيازده روايت كرده اند يعني نزديك نمي آمد آنحضرت وبا ازقربان است بمعني جماع والله اعلم * باب المستحاضة * مستحاضه زنى را گويند كه مي رود خون از وى نه از حيض ونفاس بلكه از ركى كه نام او عاذل است والفاظ كه مشتق است از استحاضه همه

بر لفظ مجهول معتمل میشوند وبعض الفاظ هستند که جز مجهول معتمل نمی شوند چنانکه جن از جنون واغمی از اغماء وذلك هما هي وحکم وی حکم معذوران است مثل سلس بول ومانند آن وی نماز میگزارد وروزه میدارد وجماع باوی حرام نیست وتفصیل احکام وی در احادیث بیاید *

* الفصل الاول عن عائشة * رضي الله عنها * قالت جاءت فاطمة بنت ابي حبيش * بضم الحاء المهملة وفتح الموحدة وسكون التحتانية وشين معجمة * الى النبي صلى الله عليه وسلم فقالت * گفت عائشه که فاطمه که یکی از صحابیات است وقریشیه اسدیه است. آمد نزد آنحضرت پس گفت * یارسول الله اني امرأة استحاض فلا اطهر * بدرستیکه من زنی ام که استحاضه کرده میشوم دائم پس هرگز پاک نمیشوم * افادع الصلوة * آیا پس بسانم نماز واقیاس بحیض کرد که همچنانکه در حالت حیض نماز گزاردن درست نیست در استحاضه نیز نباشد * فقال * پس گفت آنحضرت * لا * مسان نماز را * انما ذلك عرق وليس بحيض * نیست آن خون استحاضه مگر خون رگی از رگها ونیست حیض که از رحم میرود ودر حیض چون در هر ماهی چند روز البته میرود از جهت دفع حرج ومشقت نماز وروزه را عفو کردند وچون در قضای نماز نیز حرج بود نه در قضای روزه قضای روزه واجب کردانیدند نه قضای نماز بعد ازان حکم استحاضه بیان فرمود بقول خود * فاذا اقبلت حيضتك فدعي الصلوة * پس چون پیش آید ایام حیض تو اگر زن معتاده است همان ایام عادت خواهد بود واگر مبتدئه است اکثر حیض که ده روز است این در مذهب ما است ونزد ائمهٔ دیگر در مبتدئه عمل بتمییز میکنند یعنی اگر خون سیاه غلیظ است از حیض است واگر نه چنین است از استحاضه چنانکه در حدیث آینده بیاید وچون تمییز متعسر است اعتبار اکثر حیض را ترجیح کرده اند وظاهر آنست که زن مذکوره معتاده بود والله اعلم * واذا ادبرت * وچون بگذرد ایام حیض تو * فاغسلي عنك الدم * پس بشوازخود خون را * ثم صلي * پسنماز بگزار * متفق عليه *

* الفصل الثاني *

* عن عروة بن الزبير * تابعي كبير است برادر عبد الله بن الزبير پسر اسما بنت ابي بكر صديق رض * عن فاطمة بنت ابي حبيش انها كانت تستحاض * عروة بن الزبير از فاطمهٔ مذکوره روایت میکند که وی بسیار بود که استحاضه کرده میشد * فقال لها النبي * پس گفت مر او را پیغمبر * صلى الله عليه وسلم اذا كان دم الحيض فانه دم اسود * چون باشد خون حیض پس بدرستي آن میباشد در غالب احوال خون سیاه * يعرف * شناخته میشود باین نشان * فاذا كان ذلك فامسكي عن الصلوة * پس چون باشد خون سیاه پس نگاهدار خویش را از نماز که آن خون حیض است * فاذا كان الآخر فتوضأي وصلي * پس چون باشد خون دیگر یعنی جز سیاه پس وضو کن ونماز گزار چنانکه حکم معذوران است * فانما هو عرق * پس نیست وی مگر خون رگ که استحاضه است نه خون رحم که حیض است * رواه ابوداؤد والنسائي

* وعن ام سلمة قالت ان امرأة كانت تهراق الدم * بضم تا وفتح ها گفت ام سلمه که زنی بود که میریخت خون را وتحقیق این لفظ وترکیب آن در شرح کرده شده است * على عهد رسول الله * در زمان پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فاستفتت لها ام سلمة النبي صلى الله عليه وسلم * پس استفتا کرد وبرسید مسئله را برای وی ام سلمه از آنحضرت * فقال لتنظر عدد الليالي والايام التي كانت تحيضهن من الشهر * پس گفت آنحضرت باید که نظر کند شمار شبها وروزها را که بود آن زن که حیض میکرد دران شبها وروزها ازماه * قبل ان يصيبها الذي اصابها * پیش ازان که برسد آن زن را آنچه رسیده است یعنی علت استحاضهٔ دائمي * فلتترك الصلوة قدر ذلك من الشهر * پس باید که ترک کند نماز را مقدار آن ایام ازماه * فاذا خلفت ذلك فلتغتسل * پس چون خود بکند آنقدر را از زمان یعنی فارغ شود ازان پس باید که غسل کند * ثم لتستثفر بثوب * بستر باید که ببندد جامه میان هر دو ران خود مثل پاردم اسپ که منع کند سیلان دم را تفریمثلثه وفای مفتوحین پاردم * ثم لتصل * پس باید که نماز بگزارد ووضو کند برای هر نماز چنانکه حکم معذوران است وجائز است او را دخول مسجد واعتکاف وطواف وامثال آن * رواه مالك وابوداؤد والدارمي وروى النسائي معناه * وعن علي بن ثابت عن ابيه عن جده * روایت است از علی بن ثابت از پدرش از جدش * قال يحيى بن معين * گفته است یحیی بن معین در تعیین نام * جد علي اسمه دينار * نام جد علی دینار است وعلی بن ثابت تابعي ثقة است ابن حبان او را در ثقات ذکر کرده امام مسجد شیعه بود در کوفه وواعظ ایشان ابن معین گفته که شیعي مفرط است ودارقطني گفته رافضي غالي است امانقه وصدوق است مات سنه ست عشر ومائة * عن النبي * جد علی روایت میکند از پیغمبر * صلى الله عليه وسلم انه قال في المستحاضة * که آنحضرت گفته است در حق مستحاضه * تدع الصلوة ايام اقرائها * ترک میکند نماز

الفصل الثاني

را در روزهای حیضهای خود که در هر ماه میدید * التي كانت تحيض فيها * آن روزها که بود. آن مستحاضه که حیض مبکرد دران روزها * ثم تغتسل * پس غسل میکند * وتتوضأ عند كل صلوة * وضو میکند در وقت هر نماز * وتصوم وتصلي * و روزه میدارد ونماز میکزارد * رواه الترمذي وابوداؤد * وعن حمنة * بفتح حای مهمله وسکون میم * بنت جحش * بتقدیم جیم مفتوحه بر حای مهمله ساکنه خواهر ام المؤمنین زینب بنت جحش است نخست تحت مصعب بن عمر بود وچون شهید شد مصعب طلحة بن عبيد الله کرفت * قالت كنت استحاض حيضة كثيرة شديدة * کفت حمنه بودم من که استحاضه کرده میشدم استحاضه بسیار سخت * فاتيت النبي * پس آمدم پیغمبر را * صلى الله عليه وسلم استفتيه * تا طلب فتوی کنم او را * واخبره * وخبر دهم او را از حال خود وواقعهٔ خود * فوجدته في بيت اختي زينب بنت جحش * پس یافتم من آنحضرت را در خانهٔ خواهر من زینب بنت جحش که یکی از امهات المؤمنین است * فقلت * پس کفتم * يا رسول الله اني استحاض حيضة كثيرة شديدة * بدرستیکه من استحاضه کرده می شوم استحاضه بسیار سخت * فما تأمرني فيها * پس چه میفرمائی مرا درحکم آن استحاضه * قد منعتني الصلوة والصيام * بتحقیق منع کرد مرا استحاضه نماز وروزه را * قال انعت لك الكرسف * کفت آنحضرت بیان کنم مرترا پارهٔ پنبه را که پرکنی بدان فرج خودرا وکرسف بضم کاف وسین پنبه * فانه يذهب الدم * زیرا که آن دور میکند خون را ومنع میکند از بیرون آمدن آن بفرج ظاهر وتاحون بفرج ظاهر نیاید حکم حیض واستحاضه متحقق نکردد * قالت * کفت حمنه * هو اكثر من ذلك * خون بیشتراست ازین که باز دارد آنرا کرسف * قال فلجمي * بفتح تا ولام وجیم مشدد فرمود پس لجام به بند فرج خودرا یعنی جامه به بند برصورت لکام اسپ یعنی باوجود کرسف یا بی آن وظاهر اول است * قالت * كفت حمنه * هو اكثر من ذلك * خون بیشتر ازان است * قال * كفت آنحضرت * فاتخذي ثوبا * پس بکیر جامه را یعنی زیر لکام * قالت هو اكثر من ذلك * كفت ازین هم بیشتراست * انما انج ثجا * این است جز این نیست که میریزم خون را ریختنی سخت مانند باران * فقال النبي * پس کفت پیغمبر * صلى الله عليه وسلم سآمرك بامرين * سرانجام است که امر کنم ترا بدو چیز * ايهما صنعت * هر کدام یکی ازان دو را که بکنی وقوت آن وقدرت بران داشته باشی نه بود یکرا * اجزأ عنك من الآخر * بسند کی میکند ترا از دیکری ایهما را برفع ونصب هر دو خوانده اند * وان قويت عليهما * واکر قوی وقادری بر هر دو که هر کدام را که میتوانی کرد * فانت اعلم * پس تو دانا تری باینچه اختیار میکنی ازان دو * بالماء * کفت آنحضرت مر حمنه را در بیان حقیقت استحاضه وتسلیه وتعزیهٔ وی * انما هذه ركضة من ركضات الشيطان * نیست این علتی که رسیده است ترا یعنی استحاضه یا این خبط وحیرت که افتادهٔ تو دران مکر رکضه از رکضات شیطان یعنی انساد واضرار از شیطان وتلبیس وتخلیط کردن وی بر تو در امر دین تو وطهارت ونماز تو واصل رکض دفع وجنبانیدن پا زدن بدان وبر انکیختن اسپ برای دوانیدن واز اینجا معلوم میشود که شیطان را تصرفی در بدن آدمی نیز هست که بعلتها کرفتار میکرداند که بدان از عبادت پروردکار تعالی باز میدارد بعد از ان بیان آن دو امر میکند ومیفرماید * فتحيضي * بفتح تا وحا وياى مشدده * ستة ايام او سبعة ايام * پس حائض شو یعني التزام احکام حیض کن از ترک وطی وصلوة وصوم شش روز یا هفت روز از انچه موافق باشد ترا از عادت زنان که مماثل ومشارک اند در سن وقرابت ومسکن یا مخیر کردانید او را میان یکي ازین دو عدد از جهت بودن آنها متعارف وغالب در عادت زنان وتواند که او برای شک بود در آنحضرت یکي ازین دو عدد ذکر کرده باشد وآنکه فرمود * في علم الله * معنیش آنست که رجوع تو بآن عادت مندرج است در انچه دانا نید است ترا خدای تعالی بر زبان من یا داخل است در انچه دانسته وتشریع نموده است مر مردم را واکر او برای شک باشد این قول راوی میشود بمعني والله اعلم که پیغمبر ستة ایام فرمود یا سبعة ایام * ثم اغتسلي * بستر غسل کن بعد از کذشتن این مدت چنانکه زنان بعد از انقطاع حیض میکنند * حتى اذا رأيت انك قد طهرت * تا آنکه چون دیدی ودانستی تو که پاک شدی یعنی حکم طهارت یافتی بکذشتن ایام مذکوره * واستنقأت * وپاکیزه شدی بحسب مقدور * فصلي ثلثا وعشرين ليلة * پس بکزار نماز بیست وسه شب بر تقدیر یکه ایام حیض هفت روز اعتبار کنی * او اربعا وعشرين ليلة * یا بیست وچهار شب اکر مدت حیض شش روز قرار دهی * وايامها * ودر روزهای این شبها یعنی بوضو کردن برای هر نماز چنانکه حکم معذور انست * وصومي * وروزه دار * فان ذلك يجزئك * پس بدرستیکه آن کفایت میکند ترا * وكذلك فافعلي كل شهر * وهمچنین بکن در هر ماه شش روز یا هفت روز خود را حائض کیر واحکام حیض بر خود جاری

كن وبيست وسه روز يا بيست وچهار روز نماز وروزه كن * كما تحيض النساء * چنانكه حيض مى بينند زنان * ويطهرن * وچنانكه پاك ميشوند
ايشان * ميقات حيضهن وطهرهن * در وقت حيض خود وطهر خود بعد از ان بيان امر ثاني ازان داد امر كرد كه مخير كرد انيل دران بقول خود
* وان قويت على ان تؤخرين الظهر * واگر قوت دارى دايام استحاضه بعد از گذشتن ايام حيض بر تاخير كردن ظهر از وقت * وتعجلين العصر *
وشتابي كردن عصر وگزاردن آن در اول وقت * فتغتسلين وتجمعين بين الصلوتين الظهر والعصر * پس يك غسل كنى وجمع كني ميان اين
دو نماز كه ظهر وعصر است * وتؤخرين المغرب وتعجلين العشاء ثم تغتسلين وتجمعين بين الصلوتين * وتاخير كني مغرب را وشتابي كني
عشا را يكزاردن آن در اول وقت پستر غسل كني وجمع كني ميان دو نماز * فافعلي * پس بكن اين دو غسل را وجمع را ميان اين نمازها
* وتغتسلين مع الفجر * واگر قوت دارى كه يك غسل ديگر كني با نماز فجر * فافعلي * پس بكن آنرا وبگزار بآن نماز فجر * وصومي *
وروزه بدار * ان قدرت على ذلك * اگر قدرت دارى بر انچه ذكر كرده شد وتاخير ظهر ومغرب از وقت كه گفت دراحتمال دارد يكي آنكه
بعد از گذشتن وقت بگزارد در وقت عصر وعشا چنانكه جمع ميكند مسافر بر مذهب شافعي جمع تاخير چنانكه از كلام طيبى معلوم ميگردد
يا تاخير كند تا آخر وقت متصل بوقت عصر وعشا بران وجه كه حنفيه تاويل ميكنند جمع صوري را وآنرا جمع صوري نام ميكنند چنانكه شيخ
ابن حجر در شرح بدان تصريح كرده وحديث آينده نيز ظاهر در انست پس حاصل اين امر ثاني آن شد كه هر روز سه غسل بكند يكى براى
ظهر وعصر ديگر براى مغرب وعشا وغسل ديگر براى فجر وصورت ديگر آنست كه براى هر نماز غسل كند چنانكه در ضمن قول وى فرمود
ان قويت على ان تؤخرين الظهر الى آخره اشارت است باين عبارت وزيرا كه ازين عبارت عجز وى از غسل كردن براى هر نماز مفهوم ميگردد واين مذهب
امير المؤمنين علي وعبد الله بن مسعود وابن الزبير وجماعة از تابعين است وطيبى گفته كه اين مذهب اشبه واليق است بفقه ومذهب ابن
عباس جمع است بين الصلوتين بغسل واحد واين مذهب اشبه است باين حديث كه در وى تسهيل وتيسير است نسبت بغسل براى هر نماز
واشارت باين است كه گفت * قال رسول الله صلى الله عليه وسلم وهذا اعجب الامرين الي * واين يعني غسل كردن بر وجه مذكور خوش
آيندهٔ تراست نزد من از امر ديگر كه غسل است براى هر نماز چنانكه عادت شريف ازاست در تسهيل وتيسير بر امت ودر حديث آمده است كه
ما خير بين الامرين الا اختار ايسرهما * رواه احمد وابو داؤد والترمذي * الفصل الثالث * عن اسماء بنت عميس *
بضم عين وفتح ميم صحابية جميلة عاقلة صالحة است هجرت كرد همراه زوج خود جعفر بن ابيطالب بحبشه پس زائيد براى وى عبد الله بن جعفر
ومحمد وعون را پس هجرت آورد بمدينه وچون شهيد شد جعفر تزوج كرد ازو ابو بكر صديق وتولد كرد محمد بن ابي بكر را وچون صديق
وفات يافت تزوج كرد ازو علي ابن ابيطالب پس زائيد براى وى يحيى وبود از خادمان ومخلصان فاطمهٔ زهرا واهل بيت نبوت
روايت كرده اند جمعى از صحابه مثل عمر بن الخطاب وعبد الله بن عباس وابو موسى اشعرى رضوان الله عليهم اجمعين * قالت قلت *
گفت اسماء گفتم * يا رسول الله ان فاطمة بنت ابي حبيش استحيضت منذ كذا وكذا * فاطمه بنت ابي حبيش استحاضه كرده شده است چندين
وچندين مدت يعني مدت دور ودراز * فلم تصل * پس نماز نگزارده * فقال رسول الله * پس گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه
وسلم * بطريق تعجب * سبحان الله ان هذا من الشيطان * بدرستيكه اين حيلت از شيطان است كه ويرا از نماز باز ميدارد چنانكه در حديث ضمنه
گذشت انما هذه ركضة من ركضات الشيطان * تجلس في مركن * مي بايد كه بنشيند آن زن در مركن بكسر ميم وسكون وا وفتح كاف نام آوندى
كلان است كه كوزه ميشود در وى آب براى غسل * فاذا رأت صفارة * بضم صاد * فوق الماء * پس چون بيند زردى بالاى آب واين علامت آخر
وقت ظهر است چه شعاع آفتاب در آخر وقت ظهر زرد گونه ميشود بلكه از ابتداى وقت تا زوال تغيرى بدان راه مى يابد اگرچه ظاهر نيست
واين غير اصفرار است كه در آخر وقت عصر ميباشد وعصر يوم در انوقت مكروه است منصوص آنست كه چون وقت ظهر آخر آيد * فلتغتسل
للظهر والعصر غسلا واحدا * پس بايد كه غسل كند مر ظهر را وعصر را يك غسل * وتغتسل للمغرب والعشاء غسلا واحدا * وغسل كند از براى
مغرب وعشا يك غسل * وتغتسل للفجر غسلا واحدا * وغسل كند مر فجر را يك غسل چنانكه در حديث سابق گذشت * وتوضأ * وبايد
كه وضو كند * فيما بين ذلك * درميان اين غسل يعني براى عصر در صورت غسل بر اى ظهر وعصر وبراى عشا در صورت غسل براى
مغرب وعشا اينچنين گفته است شيخ ابن حجر در شرح ودر حواشي نوشته اند كه مراد تواضل است در اوقاتى كه درميان اين نمازها است اگر

خواهد غسل بگزارد وضو بكند * رواه ابو داؤد وقال * وگفت ابو داؤد * روى مجاهد عن ابن عباس * روايت كرده است مجاهد از ابن عباس كه گفت * لما اشتد عليها الغسل * وقتى كه سخت آمد ودشوار شد بران زن غسل براى هر نماز * امرها ان تجمع بين الصلوتين * فرمود آنحضرت او را كه جمع كند ميان دو نماز بيك غسل تمام شد بعون الله وتوفيق وى كتاب الطهارة والحمد لله وتالى ميكرد دآنرا

* كتاب الصلوة * صلوة در لغت بمعنى دعا ورحمت واستغفار آمده ونماز را صلوة از ين جهت گفتند كه مشتمل است برين معنى وصلى بمعنى بريان كردن گوشت وتصليه بمعنى سوختن آن بآتش ونيز صلى بمعنى نرم كردن چوب وراست كردانيدن وى بآتش نيز آمده واين معانى نيز مناسب است بحقيقت نماز گويا كه نفس مصلى را ميكند از دبآتش مجاهده ومسوزد گناهان او را وراست ميكرداند از اعوجاجى كه در طبيعت اوست *

* الفصل الاول * عن ابي هريرة * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الصلوات الخمس * نمازهاى پنجگانه * والجمعة الى الجمعة * ونماز جمعه تا نماز جمعهٔ ديگر * ورمضان الى رمضان * وروزهٔ ماه رمضان تا روزهٔ ماه رمضان ديگر * مكفرات لما بينهن * كفارت كننده وپوشنده ومحو كننده اند مر گناهان را كه واقع شده اند درميان اينها * اذا اجتنبت الكبائر * وقتيكه يكسو كرده شوند وپرهيز كرده شوند گناهان كبيره كه آنها پوشيده وبخشيده نمى شوند مگر بتوبه اما صغائر بخشيده ميشوند اگر حق عباد بآن متعلق نباشد وگفته اند كه بعد از عفو صغائر چون اين اعمال مكرر گردد موجب تخفيف در كبائر شود واگر از گناهان صغيره وكبيره هيچ ندارد موجب رفع درجات گردد * رواه مسلم * اگر گويند كه چون صغائر همه بنمازهاى پنجگانه مكفر شدند براى جمعه چه ماند وچون بجمعها مكفر گشتند رمضان كفارت چه چيز گردد جوابش آنكه مراد آنست كه اين اعمال همه مكفرانند وصلاحيت آن دارند كه اگر يكى نشد ديگرى ميشود مثلا اگر يكى در نماز تقصير كرد جمعه مكفر گردد واگر در جمعه يا در رمضان تقصير كرد رمضان مكفر ميگردد واگر همه جمع شوند مجموع مكفر گردد وباعث زيادت تكفير وتنوير شود برمثال چراغهاى متعدد افروخته شده كه هر يكى در روشن كردن خانه كفايت دارد * وعنه * وهم از ابي هريره است * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ارايتم لو ان نهرا بباب احدكم * خبر دهيد مرا اگر ثابت شود جوى كه روان است بر در خانهٔ يكى از شما * يغتسل فيه كل يوم خمسا * غسل ميكند وى دران جوى هر روز پنج وقت * هل يبقى من درنه شئ * آيا باقى مى ماند از چرك وريم وى كه براندام خود دارد هيچ چيزى * قالوا * گفتند صحابه در جواب آنحضرت * لا يبقى من درنه شئ * باقى نمى ماند از چرك وى چيزى * قال فذلك مثل الصلوات الخمس يمحو الله بهن الخطايا * فرمود آنحضرت پس آن حال ومثال نمازهاى پنجگانه است كه محو ميكند وپاك ميكرداند خداى تعالى بآنها گناهان را يعنى گناهان صغيره را * متفق عليه * وعن ابن مسعود * رضي الله عنه * قال ان رجلا اصاب من امرأة قبلة * گفت ابن مسعود كه مردى رسيد از زنى بوسه را يعنى بوسه كرد او را وگفته اند كه نام آن مرد ابو اليسر است بفتح ياى تحتانيه وسين مهمله از قبيلهٔ انصار بود خرما مى فروخت پس زنى بر وى آمد تا خرما بخرد پس او را بآن زن ميل شهواني پيدا شد گفت خرما درون خانه بهتر وشيرين تر ازين است پس باين بهانه زن را درون خانه برد وباو هوس وكنار كرد زن گفت از خدا بترس چه ميكنى پس آن مرد پشيمان شد * فاتى النبي * پس آمد پيغمبر را * صلى الله عليه وسلم فاخبره * پس خبر داد آنحضرت را ازين حال پس آنحضرت هيچ نگفت وفرمود تا حق تعالى چه فرمايد بعد ازان آنمرد نماز كرد * فانزل الله تعالى * پس فرو فرستاد خداى تعالى اين آيه را كه * واقم الصلوة طرفي النهار * وبرپادار نماز را در هر دو طرف روز كه بامداد وشبانگاه است بامداد نماز صبح وشبانگاه ظهر وعصر چه بعد از زوال آفتاب جانب شبانگاه است * وزلفا من الليل * وبگزار نماز را در چند ساعت كه نزديك بروز باشد ومراد بدان نماز مغرب وعشا است وزلف بضم زا وفتح لام جمع زلفه بمعنى قرب ونماز شام وخفتن نزديك بروز دران جانب انند چنانكه ظلم جمع ظلمت وبعضى از طرفى النهار نماز صبح وظهر وعصر ومغرب مراد داشته اند صبح وظهر يك طرف وعصر ومغرب طرف ديگر وزلفا من الليل را مخصوص بعشا گردانيده * ان الحسنات يذهبن السيئات * مقصود اين است بدرستيكه نيكيها مى برند بديها را ومراد ببدى گناه صغيره است كه مكفر ميگردد بنماز وروزه ومرجيه اين آيت را برعموم حمل كرده اند ودر سيئات كبائر را نيز داخل داشته وجمهور اهل سنت برانند كه مخصوص بصغائر است بدليل احاديث كه دلالت دارند بران كذا في فتح الباري * فقال الرجل * پس گفت آنمرد * يا رسول الله الي هذا * آيا مر اسعد است باين حكم واين فضل مخصوص بمن است * قال * گفت آنحضرت * لجميع امتي كلهم * مر همه امت مرا است وكلهم مبالغه است در تاكيد ودر بعض

روايات كليم نيست * وفي رواية * وجز در روايتي اين چنين واقع شده * لمن عمل بها من امتي * مروكس راست كه عمل كند بحسنات از امت من * متفق عليه * وعن انس * رضي الله عنه * قال جاء رجل فقال * گفت انس آمد مردي پس گفت * يا رسول الله اني اصبت حدا * بدرستيكه من رسيدم بگردانم فعلي را كه موجب حد است * فاقمه علي * پس برپا كن حد را برمن وبزن حد مرا * قال ولم يسأله عنه * گفت انس ونپرسيد آنحضرت او را كه چه فعل كرده است * وحضرت الصلوة * وحاضر شد نماز ود رسيد وقت آن * فصلى مع رسول الله * پس بگزارد آنمرد نماز با پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فلما قضى النبي صلى الله عليه وسلم الصلوة قام الرجل * پس چون گذارد آنحضرت نماز را ايستاد آن مرد * فقال * پس گفت * يا رسول الله اني اصبت حدا فاقم في كتاب الله * بدرستيكه من كرده ام كاري كه موجب حد است پس اقامت كن درمن حكمي را كه در كتاب خدا است * قال اليس قد صليت معنا * گفت آنحضرت آيا نيست كه بتحقيق گزارده تو نماز با ما * قال نعم * گفت آري گزارده ام نماز با شما * قال * گفت آنحضرت * فان الله قد غفر لك ذنبك * پس خاطر جمع دار زيرا كه خداى تعالى بتحقيق آمرزيد مر ترا گناه ترا * او حدك * شك راوي است كه ذنبك فرمود يا حدك * متفق عليه * بدانكه ظاهر از اصابت حد آنست كه ارتكاب كبيره كرده باشد مثل زنا يا سرقه وجز آن وآنحضرت حكم كرد باآمرزيده شدن آن بسبب نماز گزاردن وي با آن حضرت پس از اينجا معلوم ميكردد كه كبائر نيز مكفر ميكردد مكر آنكه آنمرد كمان برده باشد كه آن فعل موجب حد است اگرچه در واقع نه چنان بود يا مراد بحد تعزير داشت ونيز ظاهر از نا پرسيدن آنحضرت وتحقيق نا كردن كه صغيره كرده يا كبيره آنست كه مغفرت شامل هردو قسم است مكر آنكه گويند كه آنحضرت دانست بقرينه يا بوحي كه صغيره كرده است وموجب حد نكرده است از اينجهت نپرسيد وهم از اينجهت گفت آنمرد در كرت ثانيه كه اقامت بكن درمن كتاب خدا را يعني حد باشد يا نباشد هرچه حكم خدا است اقامت فرما كذا قالوا گفتم من وبخدا توفيق شايد كه آن از خصوصيات نماز گزاردن همراه آنحضرت بوده باشد ودر قصهٔ سابق ثابت نشده است نماز گزاردن آنمرد با آنحضرت بلكه صاحب كشاف گفته كه امر كرد آنحضرت آنمرد را كه وضو بكند وبگزارد دو ركعت را واين نكته در خاطر كاتب حروف در مدينهٔ مطهره افتاد در بعض زيارات شريف اميد كه بر صواب باشد وپر توى از نورانيت آنوقت باشد والله اعلم

* وعن ابن مسعود * رضي الله عنه * قال سألت النبي * گفت ابن مسعود پرسيدم پيغمبر را * صلى الله عليه وسلم اى الاعمال احب الى الله تعالى * كدام يكى از عملها محبوب تر وفاضلتر است نزد خداى تعالى * قال الصلوة لوقتها * فرمود محبوب ترين عملها نماز گزاردن است در وقتش كه مكروه نباشد ودر لفظ بخارى على وقتها ودر بعض روايات في اول وقتها نيز آمده وگفته اند كه اين روايت ضعيف است * قلت ثم اى * گفت ابن مسعود گفتم بعد كدام عمل محبوب تر است * قال بر الوالدين * فرمود نيكي كردن بمادر ويدر وفرمان برداري كردن وترنجانيدن ايشانرا * قلت ثم اى * گفتم بعد از وى كدام عمل احب است * قال الجهاد في سبيل الله * فرمود كارزار كردن باكافران اگر فرض نشده باشد * قال حدثني بهن * گفت ابن مسعود حديث كرد مرا آنحضرت باين كلمات * ولو استزدته لزادني * واگر طلب زيادت ميكردم از آنحضرت ومي پرسيدم از حضرت وى ديكر مراتب اعمال را يا مطلق مسائل را زيادة ميكرد براى من مقصود تاكيد وتحقيق مسموعات خود وبيان عنايت والتفات آنحضرت است وليكن رعايت ادب وخوف ملال آنحضرت بران داشت كه نپرسيدم چنانكه در روايت مسلم آمده است * متفق عليه * بدانكه احاديث در بيان افضل اعمال مختلف آمده است در بعض احاديث آمده كه بهترين اعمال اسلام واطعام طعام وانشاى سلام است ونماز گزاردن درشب وقتى كه مردم در خواب باشند ونيز آمده افضل اعمال آنست كه مردم از دست وزبان تو سلامت مانند ونيز آمده كه افضل اعمال جهاد است كه در وى خيانت نكنند در غنيمت وحج مبرور كه در وى معصيت نكنند ونيز آمده كه افضل اعمال ذكر خدا است وآمده است كه بهترين اعمال آنكه دائم كنند وبران مواظبت نمايند وگفته اند كه اختلاف جواب بجهت اختلاف سائلان است هر قومى را چيزى فرمود كه بحال ايشان لائق تر وايشان بدان محتاج تر ودران راغب تر بودند يا باعتبار اختلاف اوقات است چنانكه جهاد از ابتداى اسلام فاضل ترين اعمال بود ونصوص متعاضد ومتظافر اند برانكه نماز فاضلتر از صدقه است وباوجود آن در وقت مواسات مضطرصدقه فاضلتر از نماز گردد وبالجمله وجوه فاضل ترين وحيثيات مختلف است هر كدام بوجهي وحيثيتي در جاى خود فاضلتر از ديكرى است واين سخن

اصلی عظیم است در باب خیریت و افضلیت فاحفظ * وعن جابر * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم بين العبد وبين الكفر ترك الصلوة * حدیثی که راقم است میان بنده و میان کفر همین ترک نماز است چه نماز حاجز و فاصل بود که نمیگذاشت که بنده بکفر برسد چون فاصلهٔ نماز از میان رفت مانع بر طرف شد و بنده بکفر رسید چنانکه دیواری میان دو کس حایل شد و نمیگذارد که این بآن برسد چون دیوار از میان برافتاد فاصله بر طرف شد و این بآن واصل گشت اینچنین توجیه و تقریر کرده اند این عبارت را و توجیهات دیگر نیز دارد که در شرح مذکور است فتدبر * رواه مسلم * و این تغلیظ و تشدید است بر ترک نماز و اشارت است باینکه تارک صلوة نزدیک است که کافر گردد و نزد اصحاب ظواهر کافر است و از بعض صحابه نیز چیزها مرویست که نزدیک بتکفیر است و نزد بعض علمای که شافعی و مالک از ایشانند واجب است قتل وی اگرچه کافر نگردد و نزد حنیفه واجب است ضرب و حبس و زندان تا وقتی که بگزارد نماز را * الفصل الثاني * عن عبادة بن الصامت * روایت است از عبادهٔ بضم عین و تخفیف میم که از مشاهیر صحابه و کبار ایشانست احوال وی در مواضع نوشته شده است * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خمس صلوات افترضهن الله تعالى * پنج نماز است که فرض گردانیده است آنها را خدای تعالی * من احسن وضوءهن وصلاهن لوقتهن * کسی که نیک کند بر عایت سنن و آداب وضو برای آن نمازها و بگزارد آنها را در وقت شان * واتم ركوعهن وخشوعهن * و بتمام و کمال بجا آرد احکام و ارکان آنها را خصوصا رکوع و سجود را که معنی بندگی و انقیاد در انها بیشتر است و مخصوص بنماز اند و اکثر مردم در ان تهاون مینمایند * كان له على الله عهد ان يغفر له * میباشد بر خدا عهدی که بیامرزد او را مراد وعدهٔ حق تعالی است بآمرزیدن آنکس و چون وعدهٔ او حق است و خلف در ان جائز نه تعبیر بعهد کرد که متعهد میگردد و لازم میکند کسی بر خود و نگاه میدارد آنرا * ومن لم يفعل ذلك * و کسی که نکند آنرا و نگزارد نماز را بر ان وجه * فليس له على الله عهد * پس نیست مر او را بر خدا عهدی لازم بآمرزیدن وی * ان شاء غفر له وان شاء عذبه * اگر میخواهد می آمرزد او را و اگر میخواهد عذاب میکند او را و در ین حدیث دلیل است بر ان که تارک صلوة کافر نیست و مرتکب کبیره واجب نیست تعذیب وی و مخلد نیست در نار چنانکه مذهب اهل سنت و جماعت است * رواه احمد وابوداؤد و روى مالك والنسائي نحوه * وعن ابي امامة * رضي الله عنه روایت است از ابو امامهٔ باهلی که از مشاهیر صحابه است * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوا خمسكم * بگزارید پنج نماز خود را * وصوموا شهركم * و روزه دارید ماه خود را که رمضان است * وادوا زكوة اموالكم * و بدهید زکوة مالهای خود را طاهر ان وقت که اینحکم کرده اند حج فرض نشده بود * واطيعوا اذا امركم * و فرمان بردار ی کنید خدا و ند امر خود را که خلیفه و نائب خدا است اگر بر خلاف فرمودهٔ خدا و رسول خدا امر نکند * تدخلوا جنة ربكم * می در آئید بهشت پروردگار خود را * رواه احمد والترمذي * وعن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده * حال این اسناد در مواضع نوشته شده است * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مروا اولادكم بالصلوة وهم ابناء سبع سنين * امر کنید فرزندان خود را بنماز گزاردن وحال آنکه ایشان هفت ساله باشند تا عادت کنند بنماز گزاردن * واضربوهم عليها وهم ابناء عشر سنين * و بزنید فرزندان خود را بر نا گزاردن نماز چون ده ساله شوند از برای مبالغه و تاکید * وفرقوا بينهم في المضاجع * وجدائی کنید میان فرزندان خود در خوابگاه همچنانکه برادر و خواهر در یک بستر بخسپند این نیز احتیاط است و پرهیزیدن از مواضع تهمت چون در سن هفت سالگی بدن آدمی را قوتی و رشدتی پیدا می آید و در هر هفت سال حالتی دیگر پیدا میکند چنانکه در جای خود مبین گشته است مناسب آمد که در سن هفت سالگی امر بدان کرده شود و در هفت سال دیگر خود بحد بلوغ میرسد و چون عدد ده عقد اول بود و نزدیک بآن رسید مبالغه دران فرمود بآنکه اگر نکنند بزنند و تادیب نمایند و هم ازین جهت فرمود که تفریق کنید در مضاجع که وصول بحد بلوغ مظنهٔ شهوت و وقوع در مفسده است * رواه ابوداؤد * روایت کرد این حدیث را ابوداؤد از عمرو بن شعیب * وكذا رواه في شرح السنة عنه * وهمچنین روایت کرد محیی السنة در شرح السنة از عمرو بن شعیب * وفي المصابيح * و روایت کرد در کتاب مصابیح * عن سبرة * بفتح سین مهمله وسکون بای موحده * بن معبد * بفتح میم و بای موحده صحابیست ساکن مدینه نوزده حدیث روایت کرده * وعن بريدة * رضي الله عنه بضم بار فتح را اسلمي از مشاهیر صحابه است احوال او در مواضع نوشته شده است * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم العهد الذي بيننا وبينهم الصلوة * عهد و امانی که میان ما و میان منافقان است نماز است و ما که منافقان را

نميكشيم واحكام اسلام برايشان جاري ميكردانيم بجهت آن است كه ايشان تشبهي بمسلمانان در انقياد ظواهر احكام دارند وعمدة در ان حاضر شدن ايشان براي نماز ولزوم جماعت است * فمن ترکها فقد کفر * پس هر كس كه از ايشان نگزارد نماز را پس بتحقيق ظاهر شد كفر او وبيرون آمد از دائرة اسلام وجاري نميكردد بر وي احكام ويحتمل كه اين حكم مخصوص بمنافقان نباشد وضمير بينهم راجع بجميع مت اجابت باشد واينمعني مناسب تر است بقول او فقد كفر * رواه احمد والترمذي والنسائي وابن ماجة * الفصل الثالث * عن عبد الله بن مسعود * رضي الله عنه * قال جاء رجل الى النبي * آمد مردي نزد پيغمبر * صلى الله عليه وسلم * اين مرد همان ابو اليسر است كه قصة از كذشت يادكرده است وظاهر همين است از جهت اختلاف ومغايرتي كه در هر دو حديث است والله اعلم * فقال * پس كفت آنمرد * يارسول الله اني عالجت امرأة في اقصى المدينة * من رسيده ام وملاعبت كرده ام بازني وكرفته ام اورا در نهايت مدينه وجانبي دور ازان * واني اصبت منها ما دون ان امسها * وليكن ستيكه من رسيده ام ازان زن وكرده ام باوي انچه جز جماع وپايان تراز واست مانند بوس وكنار وجز آن * فانا هذا اناقض في ماشئت * پس من اينك حاضرام پس حكم كن در حق من هرچه ميخواهي * فقال له عمر * پس كفت مر آنمرد را عمر رضي الله عنه * لقد سترك الله * بتحقيق پوشيده است ترا خداي تعالى اين حال ترا بر مردم وآشكارا نساخت * لو سترت على نفسك * اكر مي پوشيدي تو بر نفس خود بهتر بود وحكم هم چنين است كه كناه پوشيده را توبه هم پوشيده بايد كرد وآشكارا كردن كناه پوشيده هتك حرمت شريعت است * قال ولم يرد النبي صلى الله عليه وسلم شيئا * كفت عبد الله بن مسعود وجواب بازنداد آنمرد را آنحضرت چيزي يا رد نكرد آنحضرت صلى الله عليه وسلم بر عمر رض در ين سخن كه كفت * وقام الرجل فانطلق * وايستاد آنمرد ورون شد * فاتبعه النبي * پس بفرستاد در پس آنمرد پيغمبر * صلى الله عليه وسلم رجلا * مردي را * فدعاه * پس خواند اورا * وتلا عليه هذه الآية * وخواند بران مرد اين آيت را كه * واقم الصلوة طرفي النهار وزلفا من الليل ان الحسنات يذهبن السيئات * تفسير اين آيت در فصل اول معلوم شد * ذلك ذكرى للذاكرين * آن يادداشتن وپند كرفتن است مر ياد كنندكان را اين تتمة ايت است كه در انجا مذكور نبود * فقال رجل من القوم * پس كفت مردي از قوم وبعض كفته اند كه آن مرد عمر است رضي الله عنه وبعض كفته اند معاذ بن جبل * يانبي الله هذا له * اي پيغمبر خدا آيا اين حكم مر او راست * خاصة فقال * پس كفت آنحضرت * بل للناس كافة * بلكه براي مردم است همه * رواه مسلم * وعن ابي ذر * رضي الله عنه * ان النبي صلى الله عليه وسلم خرج زمن الشتاء * روايت است از ابي ذر كه آنحضرت بيرون آمد در زمان زمستان * والورق يتهافت * وحال آنكه بركهاي درختان مي افتاد پياپي چنانكه درختان مي افتند * فاخذ بغصنين من شجرة * پس كرفت آنحضرت دو شاخ را از درختي * قال * كفت ابوذر * فجعل ذلك الورق يتهافت * پس افتادن كرفت بركهاي آن درخت بيشتر از انچه بطور خود مي افتاد چنانكه عادت است كه بجنبانيدن شاخ برك بيشتر مي افتد * قال فقال * كفت ابوذر پس كفت آنحضرت * يا اباذر قلت لبيك * بخدمت ايستاده ام چه ميفرمائي * يارسول الله قال * كفت آنحضرت * ان العبد المسلم ليصلي الصلوة يريد بها وجه الله * بدرستيكه بنده مسلمان هر آينه ميكزارد نماز را اراده اليكه مخواهد بآن نماز ذات پاك خداوند تعالى را بي شائبة غرض وعوض بلكه بمحض امتثال امر ومطلب رضاي او سبحانه * فتهافت عنه ذنوبه * پس پياپي مي افتد از بنده كناهان او * كما تهافت هذا الورق من هذه الشجرة * چنانچه مي افتد اين برگها از اين درخت وتهافت در هر دو جا بر فع روايت است ودر ثاني بفتح تيز آمده * رواه احمد * وعن زيد بن خالد الجهني * بضم جيم وفتح ها رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى سبحتين لا يسهو فيهما * كسيكه بكزارد دو ركعت نماز را كه سهو وغفلت نكند دران يعني بحضور دل وخشوع باطن بكزارد * غفر الله له ما تقدم من ذنبه * بيامرزد خداي تعالى مر او را هر چه كذشته است از كناه وي يعني صغائر * رواه احمد * وعن عبد الله بن عمرو بن العاص عن النبي صلى الله عليه وسلم انه ذكر الصلوة يوما * روايت است از عبد الله بن عمرو كه آنحضرت ذكر كرد فضل وشرف نماز را روزي * فقال * پس كفت آنحضرت * من حافظ عليها * كسيكه نكاهباني كند بر نماز يا دايمست واداي آن بفرائض وواجبات وسنن وآداب آن * كانت له نورا * باشد مر او را نماز سبب نور انيت * وبرهانا * وحجيت قوي وپيدا * ونجاة * بسبب رستكاري او از عذاب * يوم القيمة * روز قيامت * ومن لم يحافظ عليها * وكسيكه محافظت نكند بر نماز ونكزارد بر وجه مذكور * لم تكن له نورا ولا برهانا ولا نجاة * نباشد نماز براي وي نور وبرهان ونه

نجات * وكان يوم القيمة * وباشد آنكس روز قيامت * مع قارون وفرعون وهامان وابي بن خلف * باين كافران كنايت است از درآمدن
اوردر دوزخ وتغليظ وتشديد است دران اگرچه اينها ميشه دردوزخ باشند ودرجاى بدتراران باشند وابي بن خلف بفتح لام يكى ازشقياى
قريش است كه آنحضرت اورا بدست شريف خود در روز احد بدوزخ رسانيد واورا ازشقاى امت كويند * رواه احمد والدارمي والبيهقي في شعب
الايمان * وعن عبد الله بن شقيق قال كان اصحاب رسول الله * عبد الله بن شقيق كه ازثقات تابعين است وكبار ائمهٔ ايشانست ازعمر وعلي وعثمان
وعائشه سماع داردمدت سنة ثمان ومائة كفت بودند ياران پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم لا يرون شيئا من الاعمال تركه كفر غير الصلوة *
اعتقاد نميكردند هيچ عملى را كه ترك او كفر باشد جز نماز * رواه الترمذي * وعن ابي الدرداء * رض * قال اوصاني خليلي * كفت ابوالدرداء
انه رزكرد مرا دوست جانى من يعني محمد مصطفى صلى الله عليه وسلم * ان لا تشرك بالله شيئا * كه انباز مكردان بخدا چيزيرا وكا فرمشو
* وان قطعت وحرقت * واگرچه پاره پاره كرده شوى وسوخته شوى وصيت است باخذ عزيمت وقطعت به تشديد وتخفيف هر دو روايت
است وحرقت به تشديد * ولا تترك صلوة مكتوبة متعمدا * وترك مكن نماز فرض را ديده ودانسته واگرخواب بردرا فراموش كرددآن
چيزى ديكراست * فمن تركها متعمدا فقد برئت منه الذمة * پس هركه ترك كند نماز فرض را ديده ودانسته پس بتحقيق بيزارشد از وى
عهد مسلماني وبرآمد ازدائرهٔ اسلام * ولا تشرب الخمر * ومنوش شراب را * فانها مفتاح كل شر * زيراكه وى كليد هر بدى است چه مانع
وزاجراز بدى عقل است وچون عقل رفت در هر بدى كشاده شد ولهذا اورا ام الخبائث خوانند * رواه ابن ماجة * * باب المواقيت *

مواقيت جمع ميقات است بمعني وقت ووقت زمان مفروض براى امرى وتعيين وتقدير اوقات خمسه براى نماز ها حكم شارع است وعقل
در دريافت آن مستقل نيست وليكن بعض معاني وحكمتها دران ميتواند يافت كه مناسب باشد مثلا چون آدمي زاد درشب درخواب بود
وازشكرانهٔ نعمت شب از امن وامان وعافيت غافل واز تحصيل اسباب معيشت معطل وحكم ميت داشت وبه برآمدن روز حياتى نو نصيب
وى شد ومستعد تحصيل اسباب زندگاني گشت ازبراى شكرانهٔ اين نعم وتلافي تقصيرات گذشته نماز فجر تشريع فرمودند وچون اسباب
معيشت حاصل كرد وبفضل نعم مولى تعالى ازمطاعم ومشارب وجز آن مخصوص گشت بشكرانهٔ آن نماز پيشين فرض كردانيدند وچون عادت
ايماني درنيم روز خواب واستراحت ونراعت است ازبراى تلافي اين تقصير وغفلت نماز ديگر فرض شد وچون بعد ازنماز عصر ببازار رفتن
وخريد وفروخت كردن وبكار دنيا مشغول شدن متعارف بود نماز شام مشروع شد وچون بعد ازوى عادت بتعيشي ومنام جريان داشت
نماز خفتن فرض كردند ازبراى اتمام شكر نعمتهاى نهار وتحسين خاتمه كه درحكم موت برايمانست وبالجمله عبادات همه ازبراى شكرانهٔ
نعم است وچون نعمتهاى الهي درساعات ليل ونهار بطريق اتصال متواتر ومتوالي است باين كه بنده يكساعت از عبادت مولى تعالى فارغ
نباشد فضل ورحمت وى سبحانه اقتضاى آن كرد كه عبادت را برين پنج وقت كه عمدهٔ اوقات است مقسوم ومقصور كردانيد واگرنه در
حقيقت غفلت از ياد حق وتقصير درشكر وى تعالى باقي از كفران نعمت است * مثنوى * هر اكو غافل ازحق يكزمانست * دران دم كافر
است اما نهانست * اگرآن غفلتش پيوسته بودى * دراسلام بروى بسته بودى * نعوذ بالله من الكفر والكفران * * الفصل الاول

* عن عبد الله بن عمر رقال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم وقت الظهر اذا زالت الشمس * ابتدا به بيان وقت ظهر بجهت آنست كه وى اول
نمازيست كه بجماعت گزارده شد باآمدن جبرئيل نزد آنحضرت صلى الله عليه وسلم براى تعليم اوقات نماز چنانكه در فصل ثاني بيايد وباين جهت
او را صلوة الاولى يعنى نماز پيشين خوانند ووقت نماز پيشين هنگام ميل كردن آفتاب است از ميانهٔ آسمان بجانب مغرب كه آنرا وقت
زوال كويند اول وقت اينست وآخر وقتش آنكه ميفرمايد * وكان ظل الرجل كطوله * وبكردد سايهٔ شخصى مقدار درازى وى وراى في زوال
كه عبارت است ازسايهٔ كه درروقت زوال باشد چه هرچيزى را در اكثر بلاد كه آفتاب درانجا بسمت الرأس نميرسد مقدارى ازسايه ميباشد
وراى اين سايد تاوقتيكه سايه مثل آن چيز كردد وقت پيشين است * مالم تحضر العصر * مادام كه حاضر نكردد عصر ودرنيايد وقت وى بكشتن
سايه مثل آن چيز مقصود ازذكر اين كلام تقرير وتاكيد است ودروى دليل است برآنكه ميان ظهر وعصر وقت مشترك نيست چنانكه بامام
مالك نسبت كرده اند ودرشرح مبين شده است پس رسيدن سايه باين حد انتهاى وقت ظهر است وابتداى وقت عصر * ووقت العصر
مالم تصفر الشمس * ووقت نماز ديگر ازابتداى كشتن سايهٔ مانند درازى شخص است مادام كه زرد نشده است آفتاب واين وقت اختيار

است كه كراهت ندارد و وقت جواز تا وقت غروب است ومراد باصفرار شمس نزد بعض تغير قرص آفتاب است چنانكه بچشم درد يدن او خيره نكردد ونزد بعض تغير شعاع آفتاب است كه بر ديوارها افتاده است چنانكه بيايد وبد انكه مذهب ائمهٔ ثلثه وابي يوسف ومحمد رزفر وجز ايشان آنست كه آخر وقت ظهر تا رسيدن سايهٔ شخص است بمثل قامت وى وبعد از وى وقت عصر وابن حديث دليل ايشانست وبر روايتى از امام ابوحنيفه نيز همچنين است وبعض كفته اند كه فتوى هم برين است ومشهور از مذهب وى رضي الله عنه آنست كه وقت ظهر تا رسيدن سايه است به مثليه ودليل ايشان در هدايه آن كفته كه حديث ابو دوا بالظهر كه بيايد دلالت دارد بر ابراد ظهر واشد حر در ديار ايشان وقت رسيدن سايه بمثل است پس در حديث تعارض آمد واحتياط درانست كه وقت بشك در نكند ردود لائل ديكر نيز در شرح تحرير يافته است وكفته اند كه مختار آنست كه ظهر را از مثل در نكذ رانند وعصر پيش از مثلين نكنند والله اعلم * ووقت صلوة المغرب ما لم يغب الشفق * ووقت نماز شام از غروب آفتاب است تا آنكه غائب نشده است شفق وشفق نزد اكثر ائمه عبارت است از سرخي كه بعد از فرو نشستن آفتاب پيدا آيد وعامهٔ اهل لغت نيز برانند ونزد امام ابوحنيفه وطائفهٔ از علماء سفيدى كه بعد از سرخي پيدا كردد وبر روايتى از امام ابوحنيفه نيز سرخي است ودلائل جانبين در شرح ذكر كرده شده است وبر روايتي از امام احمد در سفر حمرت معتبر است ودر حضر بياض بجهت جمع ميان احاديث باختلاف حالين نظر بانكه در حضر كما مي نزول ميكند حمرت پس مي بوشد آن را ديوارها وكمان برده ميشود كه غائب شد وچون غائب كرد بياض يقين ميكردد غيبوبت آن پس شفق نزد وى نيز حمرت است وليكن اعتبار كرده است بياض را از جهت بودن وى دليل بر غيبوبت حمرت وبالجمله احتياط در حق مغرب اعتبار حمرت است ودر حق عشا بياض تا هر كدام در وقت خود واقع كردد بيقين چنانكه در ظهر وعصر كذشت ونزد امام شافعي در قول جديد وقت مغرب مقدار وضو واذان واقامت وپنج ركعت است ورافعى كه از آئمهٔ مذهب شافعي است كويد اكر مقدار چند لقمه كه بوى شدت جوع دفع توان كرد نيز اعتبار كنند دور نباشد ودليل اين قول آنست كه جبرئيل آنرا در هر دو روز در يك وقت كزارد واكر وسيع وممتد بودى چنانكه وقتهاى ديكر نمازها اشارت بآن كردى ودر قول قديم موافق آئمه ديكر است وشيخ محيى الدين نووى كفته است كه احاديث صحيحه مصرح است بقول قديم واختيار كرده اند آنرا بسيارى از شافعيه مثل خطابي وبيهقي وغزالي ومختار بعض قول جديد است والله اعلم * ووقت صلوة العشاء الى نصف الليل الاوسط * ووقت نماز خفتن از غائب شدن شفق تا نيم شب ميانه است يعنى نيم شب بى زيادت ونقصان وطيبى كفته كه مراد مقدار نيم شب متوسط است يعنى معتدل نه دراز ونه كوتاه وقول اول ظاهر تراست چه نصف شب معتدل شش ساعت است پس شش ساعت تاخير وبايد كرد واين در ثلث كوتاه تردن شبها ميشود وثلث شب دراز ترين شبها وعكس اين اولى وانسب است فافهم وبر هر تعديرى اين حد وقت مختار است ووقت جواز تا قبيل طلوع فجر است * ووقت صلوة الصبح من طلوع الفجر ما لم تطلع الشمس * ووقت نماز بامداد از بر آمدن صبح صادق است تا آنزمان كه نه بر آمده است آفتاب وظاهر حديث دلالت دارد بر انكه وقت صبح همه وقت اختيار است وبعض كفته اند كه وقت اختيار تا اسفار است وبعد از وى وقت جواز است * فاذا طلعت الشمس فامسك عن الصلوة * پس چون بر آيد آفتاب باز بمان از نماز * فانها تطلع بين قرني الشيطان * زيرا كه آفتاب مي بر آيد ميان دو شاخ شيطان يعنى در جانب سر وى چنانكه آمده است كه شيطان مي ايستد در مواجههٔ آفتاب ونزديك ميكرداند سر خود را بوى وهمچنين در وقت غروب پس ميباشد در مقابل كسى كه مي پرستد آفتاب را وواقع ميشود سجدهٔ كفار بسوى وى پس مي اندازد در خيال خود وخيال اعوان خود كه اين عبادت براى او مي كنند وبسوى او سجده مي برند پس نهي كرد آنحضرت امت خود را از نماز كردن در اين وقت تا عبادت پرستندكان حق در غير وقت عبادت پرستندكان شيطان باشد وبدين خالص موصوف باشند ودر بيان معنى قرن توجيهات ديكر نيز كرده اند كه در شرح مذكور اند * رواه مسلم * وعن بريدة رض * قال ان رجلا سأل رسول الله * كفت بريده كه مردى پرسيد پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم عن وقت الصلوة * از تعيين اوقات نماز كه اول وآخر وقت هر نماز چيست * فقال له صل معنا هذين يعني اليومين * پس كفت آنحضرت مر آن مرد را بكزار با ما نماز درين دو روز تا بنمايم ترا اوقات نمازها را * فلما زالت الشمس امر بلالا * پس چون بر كشت آفتاب فرمود بلال را كه اذان كويد * فاذن * پس اذان كفت بلال * ثم امره * پستر فرمود او را كه تكبير بر آرد * فاقام الظهر * پس تكبير بر آورد وى ظهر را * ثم امره فاقام العصر * پستر امر كرد

بلال را پس تكبير برآورد عصر را * والشمس مرتفعة بيضاء نقية * وحال آنكه آفتاب بلند سفيد پاك بود از آلايش زردي وتيركي ودرين حديث ذكر مثل يامثلين نيست وشك نيست كه ارتفاع وبياض وتفاوت در مثلين نيز ميباشد * ثم امره فاقام المغرب * پستر فرمود او را پس تكبير برآورد مغرب را * حين غابت الشمس * هنگام فرو رفتن آفتاب يعني بمجرد فرو رفتن آفتاب بي تاخير * ثم امره فاقام العشاء * پستر امر كرد او را پس تكبير برآورد عشا را * حين غاب الشفق * هنگام ناپيدا شدن شفق * ثم امره فاقام الفجر * پستر امر كرد او را پس تكبير برآورد فجر را * حين طلع الفجر * هنگاميكه برآمد صبح صادق درين روز بگزارد آنحضرت نماز در اول وقت وتعليم كرد كه اول اوقات نمازها كدام است * فلما كان اليوم الثاني * پس چون شد روز دوم * امره فابرد بالظهر * فرمود او را برد كردانيدن وقت وگفت پس سردي كن در گزاردن ظهر * فابرد به * پس سردي كرد بران * فانعم ان يبرد بها * پس زيادتي كرد ومبالغه نمود در سرد كردانيدن وقت چنانكه شكست يافت كرمي بتمام سوق حديث دريافت كه اين ابراد ومبالغه دران بجهت تاخير از اول وقت بود براي تعليم آخر وقت چنانكه در بكر نماز ها كردند وابراد ظهر صيف بجهت آنكه شدت حر از فيح جهنم چنانكه بيايد ديگر است وما نا كه در بنوقت كه اين سائل آمد فصل تابستان بود فافهم وشرح آن در باب تعجيل الصلوة بيايد * وصلى العصر والشمس مرتفعة * وگزارد نماز عصر را درين روز دوم وحال آنكه آفتاب درين روز نيز بلند بود وليكن * اخر فوق الذي كان * تاخير كرد آنرا بيشتر از انچه بود در روز اين صريح نيست در گزاردن آن در مثليه چه آفتاب بعد از مثلين نيز مرتفع ميباشد وشافعيه بران حمل ميكنند بقرينهٔ روايات ديگر * وصلى المغرب قبل ان يغيب الشفق * وبگزارد نماز مغرب را پيش از انكه غائب كردد شفق درين عبارت اشارتي است بتاخير مغرب درين روز نسبت بروز اول يعني متصل غروب نگزارد همينقدر كرد كه پيش از شفق گزارد فافهم * وصلى العشاء بعد ما ذهب ثلث الليل * وبگزارد عشا را بعد از رفتن سه يك از شب ودر حديث سابق تا نيم شب فرمود وهر دو وقت اختياراست ووقت جواز تا طلوع صبح است چنانكه معلوم شد ونزد حنفيه تاخير عشا تا ثلث ليل مستحب است وتا نيم شب وقت جواز است بي كراهت وبعد از نيم شب با كراهت ونزد بعض تا نيم شب با كراهت بي اثم وبعد از نيم شب با اثم * وصلى الفجر فاسفر بها * وبگزارد نماز بامداد را در وقت روشن شدن صبح وتاخير كرد * ثم قال اين السائل عن وقت الصلوة * پستر گفت آنحضرت كجا است آن سوال كننده از وقت نماز وكيست آن * فقال الرجل انا * پس گفت آن مرد منم * يارسول الله قال وقت صلوتكم بين ما رايتم * فرمود وقت نماز شما درميان اين دو وقت است كه ديديد يعني اول وقت وآخر آنرا شناختيد ومابين آن همه وقت است * رواه مسلم

الفصل الثاني

* عن ابن عباس * رض * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم امني جبرئيل عند البيت مرتين * امامت كرد مرا جبريل نزد خانهٔ كعبه دو بار يعني گزارد هر نماز را دو بار در دو روز * فصلى بي الظهر حين زالت الشمس * پس بگزارد بمن ظهر را در وقتيكه گشت آفتاب * وكانت قدر الشراك * وبود آفتاب يعني سايهٔ اصلي كه در وقت زوال آفتاب ميباشد دران وقت مقدار بند نعل از دوال وظاهر آنست كه مراد عرض شراك باشد وسايهٔ اصلي كه آنرا فيء زوال گويند مختلف ميكردد باعتبار اختلاف امكنه واوقات وبعض بلاد باشند كه در وي در بعض فصول اصلا سايهٔ اصلي نباشد چنانكه در مكهٔ معظمه در نوزدهم سرطان وهر بلدي كه در تحت ميل كلي بود از جهت بودن آفتاب بر سمت الرأس وتفاوت آن برحسب عرض بلد است چنانكه در علم هيئت تحقيق كرده شده است واز براي معرفت آن طريقها است مذكور در كتب * وصلى بي العصر حين صار ظل كل شيء مثله * وبگزارد جبرئيل بامن نماز عصر را در وقت كشتن سايهٔ هر چيز مقدار آنچيز ورا سايهٔ اصلي * وصلى بي المغرب حين افطر الصائم * وبگزارد بامن نماز مغرب را در هنكام افطار كردن روزه دار * وصلى بي العشاء حين غاب الشفق * وگزارد بامن عشا را هنكام ناپيدا شدن شفق * وصلى بي الفجر حين حرم الطعام والشراب على الصائم * وگزارد بامن نماز بامداد را در هنكام حرام شدن خورد ني ونوشيدني بر روزه دار كه وقت طلوع صبح صادق است درين روز همه نمازها را در اول وقت گزارد * فلما كان الغد صلى بي الظهر حين كان ظله مثله * پس چون شد فردا گزارد بامن ظهر را هنكام بودن سايهٔ هر چيز مانند آن * وصلى بي العصر حين كان ظله مثليه * وگزارد بامن عصر را هنكام بودن سايهٔ هر چيز دو چندان درين حديث ذكر اصفرار وغروب نيست ثبوت آن باحاديث ديگر است كه مثبت زيادت اند * وصلى بي المغرب حين افطر الصائم * وگزارد بامن مغرب را درين روز نيز هنكام افطار كردن صائم ازين حديث معلوم كردد كه مغرب را يك وقت است بخلاف نمازهاي ديگر چنانكه قول جديد شافعي است اما در حديث سابق اشارتي بتعدد

آن صبت چنانکه گفتیم * وصلی بی العشاء الی ثلث اللیل * وگزارد بامن عشارا تا ثلث اخیر شب * وصلی بی الفجر فاسفر * وگزارد با من فجر را پس اسفار کرد * ثم التفت الی * بعد از ان روی آورد جبرئیل بجانب من * فقال * پس گفت * یا محمد هذا وقت الانبیاء من قبلك * این وقت نماز پیغمبران است که پیش از تو بوده اند که هرگدام از ایشان بعضی ازین اوقات داشتند اگرچه مجموع خمس اوقات مخصوص این امت است فافهم * والوقت ما بین هذین الوقتین * ووقت نماز وقتی است که میان این دو وقت است و این دو وقت اول وآخر وقت اند * رواه ابوداؤد والترمذی * الفصل الثالث * عن ابن شهاب * زهری که تابعی مشهور است یکی از علام امت وآئمهٔ ایشانست در فقه وحدیث وکنیت او ابوبکر ونام او محمد است واکثر مذکور بکنیت ونسبت میکردند * ان عمر بن عبد العزیز اخر العصر شیئا * روایت میکند که عمر بن عبد العزیز امیری که از تابعین است واحوال وی در امارت وعدالت مشهور ومعروف است تاخیر کرد گزاردن نماز عصر را اندکی یعنی از وقت اختیاری نه آنکه تاخیر کرد تا وقت مکروه * فقال له عروة * پس گفت مر او را عروة بن الزبیر که از کبار تابعین وخواهرزادهٔ عائشه صدیقه ویسر اسما بنت ابی بکر صدیق است * اما ان جبرئیل قد نزل * آگاه باش ای عمر بن عبد العزیز که جبرئیل بتحقیق فرود آمد * فصلی امام رسول الله * پس بگزارد نماز پیش پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم * یعنی امامت کرد آنحضرت را وامام بفتح همزه وکسر آن هردو روایت است مقصودش تذکیر آن حدیث امامت جبرئیل است که بگزارد در روز اول نمازها را در اول وقت وتمام حدیث ذکر نکرد ازجهت شهرت آن در اعتقاد وی ولابد نماز در اول وقت فضیلت دارد وتو چون تاخیر کردی وترک فضیلت نمودی اگرچه اندک تاخیری بود * فقال له عمر اعلم ما تقول یا عروة * پس گفت مر عروه را عمر بن عبد العزیز بدان وهشدار آنکه چه میگوئی ای عروه یعنی روایت حدیث از پیغمبر خدا امری عظیم است ورعایت احتیاط در وی واجب آگاه باش تا خطا نکنی ودر ورطهٔ کذب نیفتی اگرچه عروه جلیل الشان است با وی از اینها نتوان گفت اما عظمت شان روایت او را برین تنبیه وتغلیظ داشت * فقال * پس گفت عروه از برای بیان ضبط وحفظ وتثبت وتیقظ خود که من در این باب علم یقینی دارم واین حدیث را از کسی شنیده ام که وی از صحابی شنیده ووی از حضرت رسول شنیده چنانکه میگوید * سمعت بشیر بن ابی مسعود یقول سمعت ابا مسعود یقول سمعت رسول الله * شنیدم بشیر بفتح با ابن ابی مسعود را که نیز از کبار تابعین است وابو مسعود انصاری از مشاهیر صحابه است واحوال وی در مواضع نوشته شده میگفت شنیدم ابا مسعود را که میگفت شنیدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم یقول * میفرمود * نزل جبرئیل فامنی * فرود آمد جبرئیل برمن برای تعلیم اوقات نماز پس امامت کرد مرا * فصلیت معه * پس گزاردم نماز با جبرئیل علیه السلام * ثم صلیت معه ثم صلیت معه ثم صلیت معه ثم صلیت معه * مجموع پنج بار است که عدد نمازهای پنجگانه است * بحسب * بضم سین * باصابعه خمس صلوات * دران حال که می شمرد آنحضرت بعقد انگشتان مبارک خود پنج نماز را وبحسب بیا است وبنون نیز روایت است یعنی میشمردیم ما بعقد اصابع آنحضرت واول ظاهرتر است وبرهر تقدیر مقصود ازین کلام بیان ضبط واتقان خودش است احوال شریف را * متفق علیه * وعن عمر بن الخطاب * رضی الله عنه * انه کتب الی عماله * روایت کرده شده است از امیر المومنین عمر که وی بنوشت بجانب کاشته های خود * ان اهم امورکم عندی الصلوة * بدرستیکه مهم ترین کارهای شما نزد من نماز است وذکر کلمه عندی برای تهدید ومبالغه است که همه از سطوت وصولت عمری ترسان ولرزان بودند * من حفظها وحافظ علیها حفظ دینه * کسی که حفظ کند نماز را ومحافظت نماید بران نگاه میدارد دین خود را ذکر این دو کلمه مکرر یا برای تقریر وتاکید است یا مراد از حفظ یاد داشتن وفراموش نکردن واداکردن نماز است در وقت مستحب ومحافظت اداء او بشرائط وآداب واهتمام بر رعایت صفات آن یا مراد باول حفظ احکام ظاهره وبدوم محافظت احوال باطنه * ومن ضیعها فهو لما سواها اضیع * وکسی که ضایع گرداند وهلاک کند نماز را پس وی مر چیزهای دیگر را که جز نماز است ضایع کننده ترخواهد بود چه هرگاه ارکان دین واهم مهمات آن نه پردازد بغیر آن چه خواهد پرداخت * ثم کتب ان صلوا الظهر اذا کان الفیء ذراعا * پس نوشت عمر بجانب عمال خود که بگزارید نماز ظهر را وقت بودن فیء زوال یک گز یعنی بعد از وی متصل بآن که اول وقت ظهر خواهد بود واین در جاهای مخصوص وزمانهای مخصوص خواهد بود که اندکی سایه در انجا خواهد بود چه معلوم شد که فیء زوال مختلف میگردد باختلاف امکنه و

اوقات * الى ان يكون ظل احدكم مثله * تا آنوقت كه باشد سايهٔ يكى از شما مقدار قامت او كه آن آخر وقت اوست * والعصر والشمس مرتفعة بيضاء نقية * وبگزارد عصر را وحال آنكه آفتاب بلند سفيد پاكيزه است * قدر ما يسير الراكب فرسخين او ثلثة * مقدار آنچه سير كند سوار ميانه رو دو فرسنگ يا سه فرسنگ * قبل مغيب الشمس * پيش از فرو رفتن آفتاب * والمغرب اذا غابت الشمس * وبگزارد مغرب را وقتيكه ناپيدا كردد آفتاب * والعشاء اذا غاب الشفق الى ثلث الليل * وبگزارد عشا را وقتيكه غائب كردد شفق تا ثلث شب * فمن نام فلا نامت عينه فمن نام فلا نامت عينه فمن نام فلا نامت عينه * پس كسيكه خواب كند پس خواب مكناد چشم او دعاى بد است به بيقرارى دل وبى آرامى بر كسى كه تغافل دهد از نماز عشا و بخواب رود وتكرار سه بار براى تاكيد ومبالغه است * والصبح والنجوم بادية مشتبكة * وبگزارد نماز صبح را وحال آنكه ستاره ها پيدا و درهم باشند كنايت از تاريكى است * رواه مالك * وعن ابن مسعود قال كان قدر صلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم الظهر فى الصيف * بود مقدار زمان گزاردن آنحضرت نماز پيشين را در تابستان * ثلثة اقدام الى خمسة اقدام * زمانيكه سايه سه قدم بود تا پنج قدم در ظهر صيف * وفى الشتاء خمسة اقدام الى سبعة اقدام * ودر زمستان پنج قدم تا صفت قدم وزيادتى سايه در زمستان بجهت آنست كه سايهٔ اصلى در اين فصل بيشتر ميباشد ودر تابستان كم خصوصا در حرمين شريفين والا اين مردو وقت برابر است وبر هر تقدير اين حديث صريح است در تاخير ظهر از وقت زوال والله اعلم وقدم عبارت است از هفت يك قامت شخص وطول هر چيزى بهفت قدم اعتبار كرده اند باعتبار آنكه قامت هر آدمى هفت قدم او است * رواه ابو داؤد والنسائى *

* باب تعجيل الصلوة *

باب در بيان فضيلت شتاب گزاردن نماز را ومذهب ائمه در وى مختلف است ونزد امام شافعى نماز گزاردن در اول وقت افضل است مطلقا بى تفصيل وابراد ظهر صيف كه در احاديث امر بدان واقع شده وتاكيد ومبالغه رفته است رخصت است نزد ايشان وآن نيز براى كسى كه براى در يافت جماعت براه دور ميرود نه براى آن كسيكه تنها ميگزارد يا در مسجدى كه بر در خود دارد وبعض شافعيه ابراد را تاويل بزوال كرده اند چنانكه بيايد ومذهب مالك نيز نزديك باين است الا آنكه بعضى از اصحاب وى در شدت حر تنها گزار را تبريد افضل دارند ومختار در مذهب احمد نيز همچنين است وليكن تبريد در مذهب وى مستحب است مر طالب جماعت را وتقديم عصر نيز افضل است نزد ايشان ومغرب را خود يكوقت است وتعجيل در وى مستحب است با جماع وتاخير عشا مستحب است نزد امام احمد ونزد مالك مبادرت افضل است واگر بجهت اجتماع مردم تاخير كنند باكى نيست ونزد امام ابو حنيفه ابراد ظهر واسفار فجر وتاخير عشا مستحب است وتاخير عصر نيز تا آنجا كه بآفتاب تغيرى راه نيابد نيز افضل ميدارند واينمعنى بتفصيل بادلائل در ضمن شرح احاديث مبين كردد ان شاء الله تعالى وبدانكه ظاهر از كلام بعضى از شراح آنست كه كفايت ميكند در تعجيل صلوة وگزاردن آن در اول وقت وقوع وى در نصف اول

الفصل الاول

* عن سيار * بفتح سين مهمله وتشديد تحتانيه * بن سلامة * بفتح سين وتخفيف لام بصرى است از مشاهير تابعين * قال * گفت * دخلت انا وابى على ابى برزة الاسلمى * درآمدم من وپدر من بر ابى برزهٔ اسلمى كه از صحابه است * فقال له ابى كيف كان رسول الله * پس گفت مر او را پدر من چگونه بود پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم يصلى المكتوبة * ميگزارد نماز فرض را ودر چه وقت ميگزارد * فقال كان يصلى الهجير التى تدعونها الاولى * پس گفت ابو برزه بود آنحضرت كه ميگزارد نماز نيم روز را كه ميخوانيد شما آنرا نماز پيشين وروجه تسميه بودن اوست پيشين نمازى كه گزارده شد با جبرئيل بامامت چنانكه گذشت * حين تدحض الشمس * هنگام لغزيدن وزوال پذيرفتن آفتاب ولابد اين در غير صيف خواهد بود از جهت وقوع ابراد در وى قولا وفعلا * ويصلى العصر * ومیگزارد آنحضرت نماز عصر را * ثم يرجع احدنا الى رحله فى اقصى المدينة * پس برباز ميكشت يكى از ما بسوى رخت وجاى باش خود كه در نهايت مدينه داشت * والشمس حية * وحال آنكه آفتاب زنده است كنايت است از گرمى وصفاى لون وى از تغير وزردى وشافعيه ميكويند كه اينوقت در رسيدن سايه بمثليه نميباشد واين محل بحث وتردد است * ونسيت ما قال فى المغرب * ميكويد راوى فراموش كردم آنچه گفت ابو برزه در وقت نماز مغرب واگر چيزى نگفته باشد هم جاى آن دارد زيرا كه در وى اختلاف وقت نيست * وكان يستحب ان يؤخر العشاء التى تدعونها العتمة * وبود آنحضرت كه دوست ميداشت تاخير كردن نماز عشا را كه ميخوانيد شما او را عتمه بفتح عين و هشتاة نام ثلث ليل است بعد از غيبوبت شفق ودر اصل بمعنى تاريكى شب است واين نامى است كه اعراب نماز عشا را بدان ميخوانند

ودر آخر ازان نهي واقع شده است ومراد تاخير ثالث است چنانكه ميكويد * وكان يكره النوم قبلها * وبود آن حضرت كه مكروه مي پنداشت خواب را پيش از كزاردن نماز عشا * والحديث بعدها * ومكروه مي پنداشت سخن كردن را بعد از وي ودر هر دو رخصتي هست در خواب اكر بقصد طلب تخفيف ودفع كسل وتحصيل نشاط در نماز باشد خصوصا در رمضان ودر كلام اكر ضرورتي باشد ولا يعني نبود * وكان ينفتل من صلوة الغداة حين يعرف الرجل جليسه * وبود آنحضرت كه بر ميكشت از نماز بامداد وفارغ مي كشت ازان در هنكام شناختن مرد همنشين خود را مقصود آنست كه شروع دران در تاريكي ميكرد ودر آخر فصل ثاني بيايد كه امر ميكرد باسفار وكزاردن نماز فجر در روشني * ويقرأ بالستين الى المائة * ومي خواند آنحضرت در نماز بامداد شصت آيت را وزياده بران تا صد * وفي رواية * ودر روايتي اينچنين آمده است كه * ولا يبالي بتاخير العشاء الى ثلث الليل * وباك نميداشت از پس كزاردن نماز عشا را تا سه يك از شب اكرچه ظاهر اين عبارت در اباحت است اما باستحباب منافات ندارد چنانكه احاديث بدان ناطق اند * ولا يحب النوم قبلها * ودوست نمي داشت خواب كردن را پيش از عشا * والحديث بعدها * وسخن كردن را بعد از وي واز ين روايت لازم نمي آيد كراهت چه لازم نيست كه هر چه محبوب نبود مكروه باشد مكر آنكه دوست نداشتن كنايت از دشمن داشتن باشد * متفق عليه * وعن محمد بن عمرو بن الحسن بن علي * رضي الله عنهم تابعي است كنيت او ابو عبد الله است ثقه است روايت ميكند از ابن عباس وجابر وبخاري ومسلم از وي حديث دارند * قال سألنا جابر بن عبد الله عن صلوة النبي * كفت پرسيدم جابر را از اوقات نماز پيغمبر * صلى الله عليه وسلم نقال كان يصلي الظهر بالهاجرة * پس كفت جابر ميكزارد آنحضرت نماز ظهر را در نيم روز يعني بعد از زوال * والعصر والشمس حية * ومي كزارد عصر را وحال آنكه آفتاب زنده است يعني روشن وتابان بود ودر حديث سابق كفت كه بعد از باز كشتن برحل زنده بود از ينجا معلوم شد كه زندكي آفتاب وتابان وروشن بودن او مخصوص باول وقت نيست وحد وي همان است كه بزردي نكشد چنانكه مذهب حنفي است * والمغرب اذا وجبت * ومي كزارد مغرب را وقتيكه مي افتاد آفتاب وغروب ميكرد * والعشاء اذا كثر الناس عجل واذا قلوا اخر * ومي كزارد عشا را بدين طريق كه چون بسيار حاضر ميبودند مردم شتابي ميكرد وچون كم مي بودند دير ميكرد واز ينجا معلوم شد كه بقصد تكثير جماعت تاخير از اول وقت جائز بلكه مستحب است وكفته اند كه امام ابو حنيفه واصحاب وي رحمة الله عليهم كه التزام اول وقت نميكنند هم از ينجهت است نه از جهت علم فضيلت اول وقت كه اول وقت بذاته افضل است وليكن تعارض بعض جهات ديكر تاخير اولى واحب ميكردد * والصبح بغلس * ومي كزارد نماز صبح را در تاريكي وظاهر است كه اين بجهت حضور جماعت كثير بود زيرا كه صحابه بقيام ليل خو كرده بودند واز خواب شب ملول ميشدند ودر عشا بجهت بعض بقايا حوائج نها رتفرق كونه را مي يافت والله اعلم وغلس بفتحتين تاريكي آخر شب مخلوط به بياض صبح ودر روايتي بغيس بها بجاى لام نيز آمده بسين مهمله وبشين معجمه نيز روايت است وهرسه لفظ بيك معني است وبعض كفته اند كه غيش بمعجمه پيش از غيس است بمهمله وغلس بعد از غيس وهرسه در آخر شب است وغيش بمعجمه در اول شب نيز استعمال مي يابد پوشيده نماند كه اين حديث نص نيست در دوام واكر باشد هم امر باسفار واقع شده وقول نزد ما ارجح است از فعل * متفق عليه * وعن انس * رضي الله عنه * قال كنا اذا صلينا خلف النبي * كفت انس بوديم ما چون نماز ميكزارديم پس پيغمبر * صلى الله عليه وسلم بالظهائر * در نيم روزها * سجدنا على ثيابنا * سجده ميكرديم بر جامهاى خود * اتقاء الحر * از جهت پرهيز كردن از كرمي زمين كه بجبهه ميخورد واز ينجا معلوم ميكردد كه سجده بر جامهاى مصلي كه پوشيده باشد درست است وشافعيه تاويل ميكنند بجامهٔ غير ملبوس يعني اكر سجده بر خاك ميكردند وچون زمين بسيار كرم ميبود چيزى براى سجده ميكسترانيدند ونزد ايشان سجده بر جامه كه بجنبد بجنبش مصلي روا نيست چنانكه در بيان سجود بيايد * متفق عليه ولفظه للبخاري * وما كه آوردن مؤلف اين حديث را در باب تعجيل صلوة باين خيال كه كرمي زمين در اول وقت ببشتر مي باشد ونچنين است چه در بعض اوقات در غير اول وقت نيز زمين كرم ميباشد بلكه كرم تر ميباشد چنانكه در حديث آينده بكوييم * وعن ابي هريرة * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اشتد الحر فابردوا بالصلوة * وقتيكه سخت شود كرمي پس سردي كنيد بنماز يعني نماز ظهر وتاخير كنيد از اول وقت تا بشكند سورت حرارت ودر حديث بخاري آمده است كه صحابه ابراد ميكردند تا تلها را سايه بر زمين مي افتاد وتلها چون منبسط است سايه بعد از زوال در زمان كثير افتد

بخلاف چيزهاى دراز مانند منار وجز آن كه سايهٔ آنها زود تر نمايان گردد واز ابن مسعود تا پنج قدم آمده وبعض روايات آمده كه در
سايهاى ديوار بنماز ميرفتند وديوارها دران زمان مفتكز بود وبعض تا ميانهٔ وقت گفته وحمل ابراد بر وقت زوال بجهت تبرد
وى نسبت بكرمي وقت استوا چنانكه بعض شافعيه گفته اند بعيد است وبودن او سرد تر نسبت باستوا خلاف تجربه است چه برد وام
سبب مؤثر تر است از قوت آن چنانكه از سردى وقت صبح نسبت به نيم شب تجربه ميكردد هرچند كه آفتاب نزديكتر مى آيد وتيز
در باب مواقيت گذشت كه سرد كردن وبسيار سرد كردن در صلوة ظهر ميكويد كه سخت تر كرمي دران ديار در وقت رسيدن سايه است
بمثل پس ابراد در تاخير از ان باشد وبالجمله احاديث صحيحه در مبالغه بابراد وارد شده است وآنكه در حديث خباب آمده كه ما شكايت
كرديم آنحضرت را ار كرمي نيم روز پس قبول نكرد از ما محمول است كه التماس ايشان تاخير از تمام وقت بود والله اعلم وانچه امام
شافعي ميكويد كه ابراد رخصت است وآن نيز براى كسانى كه در طلب جماعت بمسجد ها مى شتابند ومشقت ميكشند وهركه تنها
بكزارد بادر مسجد قوم خود بكزارد دوست ميدارم كه تاخير نكند از اول وقت بخلاف ظاهر حديث است وترمذى حديثي آورده است كه
دلالت دارد بر آنكه آنحضرت در سفر نيز امر ميكرد بابراد باوجود آنكه همه در يك منزل جمع مى بودند وكفته است ترمذى كه قول كسى
كه رفته است بسوى تاخير ظهر در شدت حرارى واشبه است باتباع * وفي رواية للبخارى عن ابي سعيد بالظهر * ودر روايتى مر بخارى را
از ابي سعيد خدرى لفظ بالظهر واقع شده بجاى بالصلوة ودر بعض روايت اين زيادت نيز آمده است كه براى تعليل اين حكم فرمود
* فان شدة الحر من فيح جهنم * زيرا كه سختي كرمي از جوشيدن دوزخ وبر افروختن شدن كرمي او است * واشتكت النار الى ربها * وكله
كرد آتش دوزخ بلسان حال يا بزبان قال وحمل بر قال اولى وارجح واظهر است ونووى كفته است وهوا الصواب زيرا كه بر وردكار
تعالى قادر است كه بيافريند در آتش ودر هر چيز نطق را واستبعاد آن از فضول نفس وكرفتارى بعادت است * فقالت * پس كفت آتش
* رب اكل بعضي بعضا * بر وردكار من خورد اجزاى من يكديكر را كنايت است از اختلاط اجزا واز دحام آنها كويا هركدام ميخواهد كه فاني
كرداند ديكررا وبنشيند بجاى آن * فاذن لها بنفسين * پس دستورى داد بر وردكار تعالى مر آتش را بدو نفس بر آوردن ودم زدن كه
كه مراد بدان زبانه زدن وبيرون آمدن او است چنانكه تنفس در حيوان * نفس في الشتاء ونفس في الصيف * دمي در زمستان ودمي
ديكر در تابستان ونفس ونفس برفع وجر هردو روايت است وهمچنين لفظ اشد در قول وى * اشد ما تجدون من الحر واشد ما تجدون
من الزمهرير * سخت تر انچه مي يابيد شما از كرمي وسخت تر انچه مي يابيد از سردى از ان دو نفس است كه در تابستان وزمستان
ميزنند * متفق عليه وفي رواية للبخارى * ودر روايتى ديكر مر بخارى را اينچنين آمده كه * فما تجدون من الحر فمن سمومها واشد
ما تجدون من البرد فمن زمهريرها * پس سخت تر انچه مي يابيد از كرمي در تابستان پس از دم كرم آتش است وسخت تر انچه مي يابيد
در زمستان از سردى پس از دم سرد اوست وحكمت در منع از نماز در اين وقت با وجود مشقت آنست كه سلب خشوع ميكند يا از انكه وقت
انتشار عذاب است بجهت آنكه كرم شدن دوزخ وقت عذاب اوست واول ظاهر تر است وانچه سه سخن است يكى آنكه شكايت آتش
كردن واز وعدم سرد بر آمدن چه معني دارد جوابش آنكه مراد بنار كه در حديث واقع شده محل اوست كه دوزخ است ودر دوزخ
طبقهٔ زمهرير هم هست دوم آنكه بيقين معلوم است كه كرمى وسردى از آثار اجرام علويهٔ است پس آنرا از آثار دم زدن دوزخ
داشتن چه وجه دارد جوابش آنكه سختى كرمي وسردى را فرمودند نه اصل كرمي وسردى اكر فلسفي كويد كه سختى كرمى وسردى نيز
از جهت قرب وبعد آفتاب است جوابش آنكه با وجود آن تواند كه دم دوزخ سخت تر ميساخته باشد نفي آن با وجود خبر مخبر صادق
خارج از طريقهٔ اسلام است سوم آنكه بمقتضاى اين حديث بايد كه در وقت سختي سردى نيز تاخير كنند جوابش آنكه سختي سردى در
وقت بامداد است تا بر آمدن آفتاب واكر تا آنوقت تاخير كنند وقت ميكزرد * وعن انس * رضي الله عنه * قال كان رسول الله * كفت
انس بود پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم يصلى العصر * ميكزارد نماز ديكر را * والشمس مرتفعة حية * وحال آنكه آفتاب بلند وزنده
يعنى تابان بي شوب زردى ميبود * فيذهب الذاهب الى العوالى * پس ميرفت رونده بسوى جاهاى كه بالاى مدينه اند بجانب
مسجد قبا در مسجد بنى تريظه وجز آن * فيأتيهم والشمس مرتفعة * پس مى آمد آن شخص اهل عوالى را وحال آنكه آفتاب هنوز بقدرى

بلند و بالای افق می بود و غروب نکرده بود * و بعض العوالي من المدينة علي اربعة اميال * و بعض جانبها از عوالي مدينه برچها رکروه
مي بود * او نسوده * يا مانند اين مقدار مسافت و نزديک بآنست و اين قول زهري است که راوي از انس است تا بکدام جانب ميرفت
بجانبي که چهار ميل است يا کمتر از ان و تيز ميرفت يا آهسته سوار ميرفت يا پياده و بر هر تقدير از ينجا لازم نمي آيد که آن مقدار بکذارند که
در بعنهار باشد و سايه منله بود چنانکه ائمه ميکويند و الله اعلم * متفق عليه * وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تلك صلوة المنافق *
آن نماز عصر که در آخر وقت قبيل غروب عمدا بي عذر بکزارد نماز منافق است يا کسي که صفت نفاق دارد * يجلس يرقب الشمس *
مي نشيند در حاليکه انتظار ميبرد آفتاب را * حتى اذا اصفرت * تا آنکه چون زرد کردد آفتاب * وکانت بين قرني الشيطان * و باشد ميان دو قرن
شيطان شرح اين در باب سابق کذشت * قام * بر ميخيزد براى نماز * فنقر اربعا * پس سجده ميکند شتاب شتاب بي طمانينت چنانکه مرغ
دانه مي چيند و چهار سجده باوجود آنکه نماز عصر را هشت سجده ميباشد باعتبار آن فرمود که هر دو سجده را يک رکن اعتبار کرد باراده
جنس يا باعتبار يک رکعت يا چون سر يک برنداشت کويا هر دو سجده حکم يک سجده کرفت و تخصيص ميان بعصر براى باعث تهاون
و تقصير باشد که در ان هنکام مشغولي مردم است به بيع و شرايا بقصد مبالغه در تقبيح و تشديد بجهت فضل اين نماز و ظاهر است که احوال
نمازهاى ديکر همچنين قياس خواهد بود * لا يذكرالله فيها الا قليلا * ذکر نميکنند خدا را در ان نماز مکر اندک اشارت است به تهاون
و تقصير در اركان ظاهر و خشوع باطن و در قرآن مجيد در شان منافقان واقع است که * ولا يذكرون الله الا قليلا * رواه مسلم * وعن ابن عمر *
رضي الله عنهما * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الذي تفوته صلوة العصر * آنکسي که در ميکزرد از او را نماز عصر * فکانما وتر اهله وماله *
برفع و نصب هر دو روايت است و بر روايت رفع معنى آنست که کويا نقصان کرده شد اهل خانه آنکس و مال وى و بر تقدير نصب نقصان کرده
شد آن مرد و مصيبت زده شد در اهل وى و مال وى و اينمعني باصل معنى وتر مناسب تر است و در روايت جمهور هم بنصب است و بيان اين در شرح
کرده شده است * متفق عليه * وعن بريدة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ترك صلوة العصر فقد حبط عمله * کسي که
ترک کند نماز عصر را ديده و دانسته پس بتحقيق باطل و ناقص شود ثواب عمل تمام روزى و مراد حقيقة حبط نيست زيرا که اين بکفر
و ارتداد است يا بموت بران بنا بر اختلافي که در انست و مقصود تغليظ و تشديد و مبالغه در نقصان ثواب است بجهت فوت شدن نمازى
که فاضل ترين نمازها است و در بعض روايات مطلق صلوة مکتوبه نيز واقع شده است نعم امام احمد حنبل بر آنست که تارک نماز عمدا کافر است
و کلام در ان کذشت در آخر کتاب الصلوة * رواه البخاري * وعن رافع بن خديج * بروزن کريم صحابي انصاري است حاضر نشد بدر را
از جهت صغر و حاضر شد احد و خندق و مشاهد ديکر را و روايت ميکند از وى جماعه از صحابه و تابعين * قال كنا نصلي المغرب مع رسول الله *
بوديم ما که ميکزارديم نماز مغرب را با پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فينصرف احدنا وانه ليبصر مواقع نبله * پس بر ميکشت يکي از ما از نماز
و حال آنکه وى هر آينه ميديد جاهاى افتادن تيرهاى خود را بعد از انداختن آن نه تيرها ميديد که آن در روز هم نمي نمايد مقصود
بيان تعجيل نماز مغرب است و آن مستحب است باتفاق * متفق عليه * وعن عائشة * رضي الله عنها * قالت كانوا يصلون العتمة *
کفت عائشه بود آنحضرت و اصحاب وى که ميکزاردند نماز عشا را * فيما بين ان يغيب الشفق الى ثلث الليل الاول * در اجزاى وقت
که ميان غائب شدن شفق و منتهى از شب است پس مي بود ابتداى وقت وى غائب شدن شفق و انتهاى آن ثلث ليل و اين وقت فضيلت
و اختيار است و وقت جواز وسيع تر از اين است چنانکه معلوم شد * متفق عليه * وعنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم ليصلي
الصبح * و هم روايت است از عائشه کفت بود آنحضرت که هر آينه ميکزارد نماز بامداد را * فتنصرف النساء متلفعات بمروطهن * پس
بر ميکشتند زنان از نماز پيچيده و پوشيده روها و بدنهاى خود را بچادرها و کليم هاى خود * مايعرفن من الغلس * شناخته نميشدند
ايشان زنان از جهت تاريکي وقيد بپيچيدن و پوشيدن روى و بدن بجهت آنست که اکر کشاده باشند البته شناخته ميشوند درين قسم از تاريکي
که در ان وقت ميباشد و کاهي باوجود پوشش نيز بعض مشخصات ميتوان شناخت و تاريکي در ان وقت آنقدر بود که شناخته نميشدند
بآن و اين حديث بدل آنچه در حديث ابي برزه کذشت که مي شناخت مرد همنشين خود را منا فاتي ندارد چه آن از نزديک است و اين
از دور * متفق عليه * وعن قتادة عن انس ان النبي صلى الله عليه وسلم وزيد بن ثابت تسحرا * روايت است از قتاده که از مشاهير تابعين

است وحافظ مفسر وا کمه بود واحفظ اهل زمان خود بود وگفته است هرچه شنید گوش من یاد داشت آنرا دل من مات سنة سبع عشر ومائة روایت میکند سعید بن المسیب وحسن بصری از انس که آنحضرت وزید بن ثابت طعام سحری خوردند * فلما فرغا من سحورهما * پس چون فارغ شدند از طعام سحر خوردن خود وسحور بضم سین طعام در وقت سحر خوردن وبفتح طعام وقت سحر وبهردو ضبط کرده شده است در حدیث ومحفوظ در روایت فتح است * قام نبي الله صلى الله عليه وسلم الى الصلوة * ایستاد آنحضرت متصل آن بنماز یعنی نماز صبح * فصلى * پس بگزارد نماز آنحضرت ودر روایتی فصلیا یعنی بگزارد آنحضرت وزید بن ثابت ودر روایتی دیگر فصلینا پس نماز بگزاردیم ما * قلنا لانس کم کان بین فراغهما من سحورهما ودخولهما فی الصلوة * پس گفتیم ما مر انس را وپرسیدیم از وی که چه مقدار زمان بود میان فارغ شدن آنحضرت وزید بن ثابت از سحر خوردن ومیان درآمدن ایشان در نماز * قال * گفت انس * قدر ما یقرا الرجل خمسین آیة * مقدار خواندن مرد پنجاه آیت را یعنی متوسط نه کوته نه دراز وقدر برفع ونصب هر دو آمده است ودر روایت دیگر پنجاه آیت یا شصت آیت آمده واز اینجا چنانچه تاخیر سحور معلوم میگردد تعجیل فجر نیز مفهوم میشود وگفته اند که این تخمین است وعامه را عمل کردن بآن متعذر است اگر سحور را پیکاه تر ازین وقت بخورند اصلح است * رواه البخاری * وعن ابي ذر * رضي الله عنه * قال قال لي رسول الله * گفت ابو ذر گفت مرا پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم كيف انت اذا كانت عليك امراء * چگونه خواهد بود حال تو وچه خواهی کرد وقتیکه مسلط خواهند گشت بر تو بادشاهان که در مخالفت ایشان اثارت فتنه است * يميتون الصلوة * میمیرانند نماز را ورعایت نمیکنند شرائط وآداب آنرا * او يؤخرون عن وقتها * یا پس می اندازند نماز را از اوقاتش یعنی از اوقات مختار وفاضل * قلت فما تأمرني * ابو ذر میگوید گفتم من پس چه میفرمائی مرا وچه کنم * قال * گفت آنحضرت * صل الصلوة لوقتها * بگزار نماز را در وقتش * فان ادركتها معهم فصل * پس اگر دریابی نماز را با ایشان بگزار با ایشان نیز * فانها لك نافلة * پس بدرستی نماز یکه همراه ایشان بگزاری نفل خواهد بود برای تو * رواه مسلم * واز اینجا معلوم میشود که اگر امام تاخیر کند در وقت نماز خصوصا که بوقت مکروه اندازد ماموم را باید که نماز خود را در اول وقت گزارد پستر بگزارد با امام تا فضیلت وقت وجماعت هر دو دریابد واین در غیر نماز فجر وعصر ومغرب خواهد بود ازجهت کراهت تنفل در انوقت وعدم مشروعیت نفل مه رکعت یا آنکه ارتکاب این مکروه امون است از اثارت فتنه واختلاف کلمه که لازم می آید از مخالفت امرای جائر وبدانکه شراح گفته اند که مراد باین امرا امرای بني امیه اند وبتحقیق واقع شد انچه خبر داد بدان مخبر صادق وبودند این جماعه که رعایت نمیکردند احکام وارکان نماز را ومحافظت نمیکردند بر اوقات اما ابو ذر رضي الله عنه هیوت وی در زمان خلافت عثمان رضي الله عنه بود در سنه اثنین وثلثین ووی در شام بود در امارت معاویة بن ابي سفیان که از جانب امیر المؤمنین عثمان داشت پس نزاعها کرد با معاویه پس بطلبید اورا عثمان بمدینه پس اقامت نکرد بمدینه وبربذه که موضعی است بیرون مدینه سکونت کرد وهما نجا از عالم رفت وله قصة طويلة * وعن ابي هريرة * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ادرك ركعة من الصبح * کسیکه دریابد رکعتی را از نماز صبح * قبل ان تطلع الشمس * پیش از انکه برآید آفتاب * فقد ادرك الصبح * پس بتحقیق دریافت صبح را * ومن ادرك ركعة من العصر قبل ان تغرب الشمس فقد ادرك العصر * ومرکه دریابد یک رکعت را از نماز عصر پیش از انکه فرو رود آفتاب پس بتحقیق دریافت عصر را یعنی باطل نمیکرد نمازش پس باید که رکعت دیگر باوی ضم کند وتمام کرداند نماز را * متفق علیه * وقول اکثر اهل علم همین است که بطلوع آفتاب وغروب وی نماز فجر وعصر باطل نمیکرد وامام ابوحنیفه واصحاب وی برانند که نماز فجر بطلوع آفتاب باطل میکرد وامام نماز عصر بغروب باطل نمیکرد مکرر در روایتی از ابي یوسف که میگوید فجر نیز باطل نمیکرد بطلوع ولیکن صبر کند تا برآید آفتاب وتمام کند نماز را واین حدیث حجت میکرد برایشان وجواب آنست که تعارض واقع شد میان این حدیث واحادیث وارده در باب نهي از صلوة خواه فرض باشد یا نفل در وقت طلوع وغروب پس عمل کردیم بقیاس چنانکه در اصول فقه مقرر شده است که چون تعارض کنند دو آیت رجوع بحدیث کنند ونزد تعارض در حدیث رجوع بقیاس نمایند وقیاس ترجیح کرد حکم این حدیث را در نماز عصر واحادیث نهي را در نماز فجر زیرا که وقت نماز فجر همه کامل است ونقصانی دران نه پس واجب میکردد بصفت کمال وچون بطلوع آفتاب نقصانی طاری شد ادا کا وجب نشد وآخر وقت نماز عصر که آفتاب زردی گیرد

ناقص است پس وجوب آن نيز بصفت نقصان باشد پس بطريان نقصان بسبب غروب فاسد نكردد وادا كا رجب باشد وشافعيه احاديث
مي را مخصوص بنوافل دانند وفرائض را دراوقات ثلثه جائز كويند وظاهر احاديث درعموم است ودرين مقام زيادة كلامي است كه درحاشيه
ذكر كرده شده است * وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا ادرك احدكم سجدة من صلوة العصر * وقتيكه دريابد يكي ازشما
ركعتي ازنماز عصر * قبل ان تغرب الشمس * پيش ازانكه غروب كند آفتاب * فليتم صلوته * پس بايد كه تمام كند نماز خود را باداي
ركعت ديكر * واذا ادرك سجدة من صلوة الصبح قبل ان تطلع الشمس فليتم صلوته * وچون دريابد ركعتي را ازنماز صبح پيش ازطلوع
كردن آفتاب پس بايد كه تمام كند نماز خود را مضمون اين حديث مضمون حديث سابق است ومراد بسجدة ركعت است * رواه البخاري
* وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من نسي صلوة او نام عنها * كسي كه فراموش كند نمازي را يا خواب كند غافل ازان
* فكفارتها ان يصليها اذا ذكرها * پس كفارت آن نماز اينست كه بكزارد نماز را وقتيكه ياد آرد آنرا وبيدار كردد از خواب بيداري را
جز ذكر نكرد زيرا كه ياد آوردن لازم اوست وخود نماز وقتي خواهد كرد كه بعد از بيداري ياد خواهد آمد * وفي رواية * ودر روايتي
اين زيادت آمده كه * لا كفارة لها الا ذلك * نيست كفارت مرآنرا مكر همان قضا كردن يعني مال كفارت نماز نميشود چنانكه درصوم
فديه ميدهند * متفق عليه * وعن ابي قتادة * ابوقتادة بن النعمان انصاري صحابي مشهور است عقبي بدري حاضر شد تمام
مشاهد را واز فضلاي صحابه بود برادر ابوسعيد خدري بود از مادر * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليس في النوم تفريط *
نيست درخواب تقصيري چه آن محل تكليف نيست * انما التفريط في اليقظة * تقصير نيست مكر دربيداري كه چرا پيش از غلبه
بخواب رفت وچرا كاري كرد كه سبب خواب ونسيان شد مثل بهلونهادن وشطرنج باختن وبكاري مشغول شدن كه بحكم عادت فراموشي آرد
* فاذا نسي احدكم صلوة او نام عنها فليصلها اذا ذكرها فان الله تعالى قال واقم الصلوة لذكري * زيرا كه بدرستي وراستي خداي تعالى
كفته است وبرپادار نماز را وقت يادكردن نماز كه سبب يادكردن منست * رواه مسلم * * الفصل الثاني * عن علي
* رضي الله عنه * ان النبي * روايت است ازامير المؤمنين علي كه پيغمبر * صلى الله عليه وسلم قال * كفت * ياعلي ثلث لا تؤخرها *
اى علي سه خصلت تاخير مكن در بجا آوردن آن * الصلوة اذا اتت * يكي نماز چون بيايد يعني درآيد وقت آن واتت بدوتاى
فوقانيه است وآنت بنون وبتا بامد الف نيز روايت است وبعض كفته اند كه اين روايت صحيح تر است واول تصحيف است والله اعلم
* والجنازة اذا حضرت * دوم جنازه وقتي كه حاضر شود اكر وقت مكروه نباشد ودركزاردن نماز جنازه دراوقات ثلثه اختلاف است
سفناقي درشرح بدايه ميكويد افضل درنماز جنازه آنست كه بكزارد وتاخير نكند * والايم اذا وجدت لها كفوا * سيوم زني بي شوي وقتي
كه بيابي مراورا كفو وايم بفتح همزه وكسر باى تحتانية مشدده زنيكه شوي ندارد بكر بود يا ثيب * رواه الترمذي * وعن ابن عمر قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم الوقت الاول من الصلوة رضوان الله * اول وقت ازنماز وكزاردن نماز دران سبب رضاي خداي تعالى است
جز انچه دروي تاخير مستحب است چنانچه تبريد ظهر واسفار فجر وجز آنجا كه تاخير سبب تكميل نماز وتتميم ثواب بود مثل حضور
جماعت * والوقت الآخر عفو الله * وكزاردن نماز در آخر وقت سبب عفو خدا است يعني در كذشتن ازمواخذة مصلي بابراي
ذمه وتفصيل مذهب ائمه دراول وقت دراول باب معلوم شد ونيز مذكور شد كه كزاردن در نصف اول كفايت ميكند دران * رواه
الترمذي * وعن ام فروة قالت سئل النبي صلى الله عليه وسلم اي الاعمال افضل * ام فروه بفتح فاوسكون راصحابيه انصاريه است وبعض
كفته اند كه دختر ابو قحافه خواهر ابوبكر صديق است كفت پرسيده شد آنحضرت كه كدامين عمل فاضل تر است * قال الصلوة لاول وقتها *
فرمود كزاردن نماز در اول وقتش نماز خود فاضل ترين اعمال است بعد از ايمان ولابد در اول وقت كزاردن فاضل تر خواهد بود اكر
بجماعت ميسر كردد ومستحب نبود دروي تاخير ودربعض احاديث بعض اعمال ديكر را نيز افضل خوانده اند وافضليت درانجا اضافي
خواهد بود اما نماز افضل على الاطلاق است چنانچه سابقا كذشت * رواه احمد والترمذي وابوداؤد وقال الترمذي لا يروى الحديث * روايت
كرده نمي شود اين حديث * الا من حديث عبد الله بن عمر العمري * مكر از حديث عبد الله بن عمر بن حفص بن عاصم بن عمر بن الخطاب
كه باين نسبت او را عمري خوانند مات سنة احدى وسبعين ومائة * وهو ليس بالقوي عند اهل الحديث * وي نيست قوي در حفظ

وضبط نزد اهل حديث اگرچه متعبد بود و زاهد و مرتاض ولیکن زمد و شغل عبادت اورا بوده بود و از حفظ حدیث و ضبط آن باز داشته و اورا برادری بود عبید الله بن عمر بصیغهٔ تصغیر وی ثقه و ثبت بود و اخطب بن صالح اورا بر امام مالک تقدیم میکرد و عمر بن بسیار نسائی سابقا در تحقیق عالم مدینه کلام دران واقع شده است و در شرح استیفا نموده شد: * وعن عائشة * رضي الله عنها * قالت ما صلى رسول الله * گفت عائشه نگزارد پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم صلوة لوقتها الآخر مرتين * هیچ نمازی را در آخر وقتش دو بار * حتى قبضه الله تعالى * تا آنکه گرفت روح پاک او را خدای تعالی و وفات یافت * رواه الترمذي * یعنی اگرچه واقع شده است آنحضرت را که گزارده است نماز را در آخر وقت اما زیاده از یکبار نبوده است و آن دران بار بود که مردی آمد سائل از اوقات صلوة پس بگزارد آنحضرت هر نماز را در روز دوم در آخر وقت از برای تعلیم و اما احادیث امامت جبرئیل خارج از مبحث است مقصود گزاردن با امت است در روایتی الامرتین نیز آمده پس امامت جبرئیل را نیز شامل باشد و ظاهر آنست که مراد گزاردن بغیر قصد تعلم و تعلیم باشد و بعض گفته اند مقصود عائشه رضي الله عنها اخبار از حال شریف است بعد از تزوج وی و از انچه احاطه کرده است علم وی بدان و الله اعلم و این سخن در گزاردن در آخر وقت است که بعد از وی از وقت چیزی نماند اما تاخیر از اول حقیقی وقت اورا مواضع بسیار است که در شروح آنرا بیان کرده ایم و شافعیه آن همه را حمل بر عذری و ضرورتی کنند و ترمذی درین حدیث نیز تکلم کرده و گفته است که این حدیث غریب است و اسناد او متصل نیست * وعن ابي ايوب * روایت است از ابو ایوب انصاری که از کبار صحابه و مشاهیر ایشانست و آنحضرت بعد از هجرت چند گاه منزل او را بنزول شریف مشرف داشت * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يزال امتي بخير * همیشه اند امت من پیوسته به نیکی * او قال * یا گفت ایای بخیر * ما لم يؤخروا المغرب * یعني همیشه اند بر آئین اسلام * مالم يؤخروا المغرب * مادام که تاخیر نکنند نماز مغرب را * الى ان تشتبك النجوم * تا آنکه مختلط نشوند ستارها کنایت است از کثرت نجوم * رواه ابو داؤد و روى الدارمي عن العباس * و از ظاهر عبارت چنان مفهوم میشود که اینقدر تاخیر نباید را کر کمتر ازین واقع شود باکی ندارد یا گویند که اشتباک نجوم لازم تاخیر مغرب است هرچند کمتر بود و نیز درین حدیث اشارت کونه می توان یافت بسودن شفق بیاض چه ظاهر از عبارت آنست که تاخیر تا اشتباک نجوم جائز باشد ولیکن مکروه است و این حالت بعد از حرمت است و الله اعلم * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لولا ان اشق على امتي * اگر نمی بود سخت پنداشتن من بر امت تاخیر عشارا * لامرتهم ان يؤخروا العشاء الى ثلث الليل * هر آینه امر میکردم ایشانرا که تاخیر کنند گزاردن نماز عشارا تا ثلث شب * او نصفه * یا تا نیم شب و در بعض شروح گفته که این شک راوی است و هر کدام یکی ازین دو در صحاح نه بطریق شک واقع شده و ظاهر این حدیث بر استحباب تاخیر عشا است از اول وقت کما لا یخفی * رواه احمد و الترمذي و ابن ماجة * وعن معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اعتموا بهذه الصلوة * در تاریکی بگزارید این نماز را یعنی نماز عشارا * فانكم قد فضلتم بها على سائر الامم * زیرا که بدرستی شما فضل داده شده اید باین نماز بر باقی امتها * ولم تصلها امة قبلكم * و نگزارده است آنرا هیچ امتی که پیش از شما بود و چون در تاریکی شب بگزارید مشقت بیشتر خواهد بود و فضیلت بیشتر خواهد داشت * رواه ابو داؤد * و این حدیث نیز دلالت دارد بر تاخیر عشا و حمل اعتام بر تحقیق غیبوبت شفق و تیقن بدان بعید است چنانکه حمل اسفار بصلوة صبح بر تیقن بطلوع صبح چنانکه بیاید * وعن النعمان بن بشير * از صغار صحابه است و اول مولودی است در انصار بعد از هجرت و در وقت وفات آنحضرت هشت ساله بود کشتند او را اهل حمص بامر مروان سنة اربع وستين * قال انا اعلم بوقت هذه الصلوة صلوة العشاء الآخرة * گفت نعمان بشیر که من دانا ترم بوقت این نماز که نماز عشای پسین باشد و عشای آخره برای آن گفت که گاهی عشا بر نماز مغرب نیز اطلاق می کنند * كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصليها لسقوط القمر لثالثة * میگزارد آن حضرت آنرا در وقت افتادن ماه و غروب وی در شب سوم شیخ ابن حجر در شرح خود میکوید تمر اکثر می افتد در شب سوم نزدیک غائب شدن شفق سرخ و درین سخن نظر است چه حساب تقاضا میکند که در قرب خمس از شب باشد پس درین حدیث نیز دلالت است بر تاخیر عشا ولیکن نه تا ثلث * رواه ابو داؤد و الدارمي * وعن رافع بن خديج * صحابی انصاری مدنی است حاضر نشد بدر را از جهت صغر و حاضر شد احد را و مشاهد دیگر را که بعد از واقعه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اسفروا بالفجر *

اسفار كردن عظيم وجزي وشمي بكزارند آنرا * وله اعظم للاجر * پس بدرستي كه سفار بهتر بزرگتر است از جهت مزد وثواب * ورواه الترمذي وابو داود والدارمي وزاد في رواية عند النسائي * ونسائي ايزان حديث را روايت كرده ولكن نيست نزد او ان عبارت كه * وله اعظم للاجر * بدانكه ظاهر متبادر از عبارت حديث آنست كه شروع در نماز وقت اسفار كنند واسفار صبح بكشاف وتنوير واشتهار است وهوجه جز ان گفته اند تاويل وتكلف است وسد اسفار چنانكه از مشائخ مذهب ما منقول است آنست كه قرأت مسنون كه از چهل تا شصت آيه باشد ترك است بطريق ترتيل تواند خواند وبعد از فراغ از نماز اگر موانعي وعوارضي در طهارت ظاهر شود ممكن باشد اورا اعادة وضو ونماز پيش از طلوع آفتاب رسانند كه ابو بكر وعمر رضي الله عنهما چنين كرده اند ومذهب شافعي تغليس است يعني در اول وقت بنماز پكي كزاردن ومكروه ندانند واسفار تاخير است تا يقين كردد كه صبح طلوع كرده وعدم مبادرت نزدظن بطلوع وبيشك اجر در اداء نماز نزد تيقن بدخول وقت اعظم واكمل خواهد بود وان قريب بعيد است چه متبادر از حديث آنست كه اين اعظميت از جهت خصوصيتي است كه در اسفار است نه از جهت تحقق وقت كه وقت عام است اوقات تمام نماز را وبعض كفته اند كه امر باسفار در شبهاي ماه تابست امتياز از جهت تبيين فجر دران شبها وطحاوي كه از ائمه مذهب ماست ميكويد كه ابتدا بتغليس كند وختم با سفار وجمع كند ميان هر دو بتطويل قرأت وكفته اند كه اين تاويل اولي واحسن است كه بدان توفيق ميان احاديث حاصل ميكردد وليكن ظاهر مذهب حنفي آنست كه ابتدا وختم هر دو با سفار كنند وچندان تاخير نكنند كه شك در طلوع آفتاب افتد ودر روايتي از امام احمد تقديم افضل است ودر روايتي ديكر اسفار ودر روايتي ديكر اعتبار بحال مقتديان است كه فضل جماعت احب واولي است وحديثي از معاذ بن جبل مي آرند كه كفت فرستاد مرا پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم بيمن فرمود در شتا تغليس كن بفجر وتطويل كن قرأت را آنقدر كه طاقت آرند مردم وچنان مكن كه ملول شوند ايشان ودر صيف اسفار كن كه شب كوتاه است ومردم خوابناك توقف كن تا همه حاضر آيند وكفته اند كه اين در روايت بر تقدير يست كه همه حاضر آيند يا بعض را كر همسايها همه تاخير كنند پس اولي تاخير است بي خلاف وامام شافعي وائمهٔ ديكر كه تعجيل در صلوة مستحب دارند كويند كه در تقديم مسارعت است در اداء عبادت پس افضل باشد بحكم قول حق سبحانه وسارعوا الى مغفرة من ربكم وما كوئيم كه در اسفار تكثير جماعت است وبيشك تكثير جماعت افضل است ومسارعت بمغفرت در چيزيست كه افضل است نزد خدا ومعني فقهي دريين باب آنست كه تاخير فجر تا آخر وقت مباح است باجماع بي كراهت وتقليل جماعت امري مكروه است واند اختن مردم در مشقت نيز مكروه است چنانچه معاذ را منع كرد از تطويل قرأت وفرمود افتان انت وحال آنكه تطويل قرأت در نماز سنت است فوق تعجيل آن نيز مكروه است چنانچه معاذ را منع كرد از تطويل قرأت وفرمود افتان انت وحال آنكه تطويل قرأت در نماز سنت است فوق تعجيل آن در اول وقت ونيز نشستن در جاي نماز تا بر آمدن آفتاب مستحب است در غايت تاكيد واين در اسفار ميسر است ودر تغليس متعسر واصحاب ما ميكويند كه ثابت در روايات از فعل آنحضرت اسفار است وانچه مرويست از تغليس اكر ثابت شود شايد كه در سفر بوده باشد بجهت عذر سفر ولهذا چون آنحضرت در مزدلفه تغليس كرد كفتند كه در غير وقت معهود نماز كرد چنانچه در روايات آمده است وحديث عائشه كه در فصل اول كذشت كه ننصرف النساء متلفعات معارض است باين حديث وقول ارجح است از فعل نزد ما رشايد كه آن در وقتي بود كه زنان ما مور بودند به بيرون آمدن بنماز بعد از ان منسوخ كشت بامور كشتن ايشان بقرار در بيوت والله اعلم

* الفصل الثاني *

* عن رافع بن خديج قال كنا نصلي العصر مع رسول الله * بوديم ما كه ميكزاريم نماز دكر را با پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ثم ينحر الجزور * بعد ازان نحر كرده ميشد شتر وجزور بفتح جيم وضم زاي شتر كشتني واقع ميشود بر ذكر وانثى اما بخطاوي مؤنث است كذا في الصراح * فيقسم * عشر قسم * پس قسمت كرده ميشد آن شتر كشته ده قسم * ثم يطبخ * پس پخته ميشد * فنأكل لحما نضيجا قبل مغيب الشمس * پس ميخورديم كوشت پخته نرم شده پيش از غروب شدن آفتاب * متفق عليه * ازين حديث بظاهر تعجيل عصر بيشك معلوم ميكردد كه در وقت بلوغ ظل تا بمثل يا قريب آن باشد چنانچه مذهب ائمهٔ ثلثه است وامامين وبر روايتي از امام البتة وعند بعض فقهاء حنفيه است رشيد كه در بعض احيان بقصد تعليم بتقرير چنين ميكردند ودلالت كان بر دوام واستمرار منظور فيه است رشيخ ابن الهمام كفته كه نحر جزور وتقسيم وطبخ وغيره چنانكه ذكر شد استيعاب جماعت طباخان ما مركه كثير باشد جلد ميكنند در مدت قليل چنانكه مشاهده كرده ميشود در اسفار وحكي از امام احمد آنست كه افضل در وقت عصر در غير روز ابر تاخير است تا آخر وقت مختار وظاهر

مذهب نزد ما استحباب تاخير عصر است مادام كه تغير نيافته آفتاب و دليل بران حديث ابن مسعود است رضي الله عنه كه گفت بود پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم ميگزارد عصر را وحال آنكه آفتاب سفيد و روشن بود و مقصود ابن مسعود بيان تاخير عصر است تا عدم تغير شمس و نيز در تاخير عصر تكثير نوافل است از جهت كراهت تنفل بعد از عصر و تاخير نوافل افضل است از ادا در اول وقت و معتبر در تغير شمس نزد بعض تغير قرص آفتاب است كه نظر در وي خيره نكردد و نزد بعض تغير شعاع آفتاب كه بر ديوارها افتد و مختار نزد صاحب هدايه و بعض ائمه اول است و بعض گفته اند كه چون آفتاب يكدست و نيزه بالا است متغير نيست و چون فروتر ازان آمد تغير يافت * وعن عبد الله بن عمر * رضي الله عنهما * قال مكثنا ذات ليلة * گفت ابن عمر درنگ كرديم ما يك شبي * ننتظر رسول الله * درحاليكه انتظار ميبرديم برآمدن پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم صلوة العشاء الآخرة * از براي نماز عشاي پسين اين قيد از براي آنست كه گاهي مغرب را نيز عشا ميخوانند گويا آن عشاي اولي است * فخرج الينا حين ذهب ثلث الليل او بعده * پس بيرون آمد آنحضرت بسوي ما هنگام رفتن ثلث شب يا بعد ازوي * فلا ندري اشيء شغله في اهله * پس درنيافتيم ما آيا چيزي باز داشت او را در اهل خانهٔ وي * او غير ذلك * يا جز آن چنانچه در ذات شريف حالتي رخدادي پيدا شد كه مشغول داشت * فقال حين خرج * پس گفت آنحضرت چون بيرون آمد در اعتذار بجهت زيادت تاخير و شفقت و رحمت او بر امت و تسليه و تثبيت ايشان * انكم لتنتظرون صلوة ما ينتظرها اهل دين غيركم * بدرستيكه شما هرآينه انتظار مي بريد نمازي را كه انتظار نمي برند آنرا هيچ اهل دين از يهود و نصاري جز شما زيرا كه نماز عشا مخصوص اين امت مرحومه است چنانكه گذشت * ولولا ان يثقل على امتي * واگر نمي بود خوف گران آمدن بر امت من * لصليت بهم هذه الساعة * هرآينه ميگزاردم اين نماز را با ايشان درين ساعت * ثم امر المؤذن * پستر امر كرد مؤذن را به تكبير برآوردن * فاقام الصلوة وصلى * پس تكبير برآورد مؤذن و نماز گزارد آن حضرت * رواه مسلم * واز ينجا معلوم ميگردد كه گزاردن نماز عشا در ثلث ليل افضل است چنانكه مذهب امام ابي حنيفه است و گاهي در اول وقت نيز ميگزارد وقتيكه حاضر مي آمدند اكثر صحابه چنانكه در حديث ديگر آمده است كه چون پيشتر مي آمدند پيشتر ميگزارد و چون پستر مي آمدند پستر ميگزارد و مذهب امام احمد همين است * وعن جابر بن سمرة * صحابيست و پدر او نيز صحابي است خواهر زادهٔ سعد بن ابي وقاص تزول كرد كوفه را و وفات يافت در وي در سنة اربع وستين وقيل سنة ست وستين * قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي الصلوات نحو امن صلوتكم * بود آنحضرت ميگزارد نمازها را مانندي از نماز شما و نزديك يا آن در رعايت اوقات نه در باقي صفات * وكان يؤخر العتمة بعد صلوتكم شيئا * وليكن بود كه تاخير ميكرد نماز عشا را بعد از وقت نماز شما چيزي اين حديث صريح است در تاخير عشا و نا گزاردن عشا در اول وقت خواه ايشان در اول وقت ميگزارند يا بعد ازي * وكان يخفف الصلوة * و بود آنحضرت كه سبك ميگزارد نماز فرض را بجهت رعايت ضعفا از مقتديان و اين حكم غالب احوال است والا آمده است كه در نماز مغرب سورهٔ اعراف خواند و تحقيق اين در محلش بيايد ان شاء الله تعالى * رواه مسلم * وعن ابي سعيد قال صلينا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوة العتمة * گفت ابو سعيد خدري گزارديم ما با آنحضرت نماز عشا را شبها * فلم يخرج * پس بيرون نيامد يك شبي * حتى مضى نحو من شطر الليل * تا آنكه گذشت نزديك از نيمه شب * فقال * پس بيرون آمد و گفت * خذوا مقاعدكم * بگيريد نشستگاههاي خود را يعني صفها به بند جاي براي نماز * فاخذنا مقاعدنا * پس گرفتيم ما نشستگاههاي خود را و بستيم صفها * فقال ان الناس قد صلوا واخذوا مضاجعهم * پس گفت آنحضرت كه مردم دبگر از اهل دين گزاردند نماز را يعني نماز شام را و بخفتند چنانكه گذشت كه هيچ يكي از اهل دين انتظار نمي برد نماز عشا را كذا في شرح الشيخ ابن حجر و ممكن است كه گفته شود معني آنست كه مردم ديگر از اهل محلهاي كه نه درين مسجد ما حاضرند نماز عشا گزاردند و خفتند و اين معني مناسب ترميناياد با اين قول كه * وانكم لن تزالوا في صلوة ما انتظرتم الصلوة * و بدرستيكه شما حكم آن داريد كه گويا هميشه در نمازيد مادام كه انتظار مي بريد نماز را * ولولا ضعف الضعيف وسقم السقيم * واگر نمي بود سستي و ناتواني ضعيفان و بيماري بيماران * لاخرت هذه الصلوة الى شطر الليل * هرآينه تاخير مي كردم اين نماز را تا نيم شب ازين دو حديث معلوم مي شود كه تا نيم شب نيز تاخير نماز عشا رواست بلكه مستحب است بجهت حصول تعب و مشقت در عبادت حق ولا اقل مكروه خود نباشد * رواه ابو داؤد والنسائي * وعن ام سلمة قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم

الله تعجیلا لتظهر منکم * گفت ام سلمه بود آنحضرت سخت تر و بیشتر در شتابی کردن مرظهر را از شما یعنی در غیر شدت حر از جهت استحباب ابراد دران * والتمس الله تعجیلا لتعصر منه * وشتابیت تو بد در شتابی کردن مر عصر را از آنحضرت مقصود تحریص وترغیب بر التزام اتباع است در همه جا از این حدیث نیز ظاهر می گردد که آنحضرت عصر را فی الجمله تاخیر می کرد * رواه احمد والترمذی * وعن انس قال کان رسول الله * بود پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم اذا کان الحر ابرد بالصلوة * چون می بود سخت گرمی سرد می کرد نماز ظهر را * واذا کان البرد عجل * وچون می بود سردی شتابی میکرد و تاخیر نمیکرد از اول وقت * رواه النسائی * وعن عبادة بن الصامت * صحابی مشهور است از نقبای انصار است حاضر شد بدر را و سائر مشاهد را مناقب او بسیار است مکرر نوشته شده است * قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم انها ستکون علیکم بعدی امراء * بدرستیکه قصه این است سرانجام است که باشند مسلط بر شما بعد از من پادشاهان که * یشغلهم اشیاء عن الصلوة لوقتها * باز میدارد ایشانرا چیزها از مشاغل وشهوات ایشان از گزاردن نماز در وقت مستحب آن * حتی یذهب وقتها * تا آنکه میرود وقت آن * فصلوا الصلوة لوقتها * پس بگزارید شما نماز را در وقتش که مختار و مستحب است * فقال رجل * پس گفت مردی * یا رسول الله اصلی معهم * آیا نماز بگزارم با ایشان نیز * قال نعم * فرمود آری بگزار چنانکه در حدیث ابی ذر گذشت * رواه ابوداؤد * وعن قبیصة * بفتح قاف وکسر موحده وصاد مهمله * بن وقاص * بتشدید قاف صحابیست ساکن بصرة معدود است در ایشان * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یکون علیکم امراء من بعدی * میباشند مسلط وغالب بر شما پادشاهان پس از من * یؤخرون الصلوة * تاخیر میکنند نماز را از وقت مختار * فهی لکم * پس ثواب آن نماز که ایشان میگزارند و نفع آن برای شما است چه اگر پیش از ان در وقتش گزارده اید این نماز که با ایشان میگزارید نافله خواهد بود برای شما را گر نگزارده اید و همین با ایشان در آخر وقت میگزارید نیز شما را ضرر ندارد در برا که شما بجهت خوف فتنه ودفع مفسده میگزارید * وهی علیهم * زیرا این نماز در وبال تاخیر بر کردن ایشان است * فصلوا معهم ما صلوا القبلة * پس بگزارید نماز همراه ایشان مادام که بگزارند بجانب قبله واین قید اتفاقی است واحتمال دارد که بر حقیقت باشد بر ضا اگر نه بجانب قبله بگزارند واز ربقهٔ اسلام بیرون آینده نمی باید گزارد * رواه ابوداؤد * وعن عبید الله بن عدی بن الخیار انه دخل علی عثمان * روایت است از عبید الله بن عدی قرشی نوفلی که از کبار تابعین است ودر زمان نبوت متولد شده که وی در آمد بر امیر المؤمنین عثمان * وهو محصور * وحال آنکه عثمان رضی الله عنه تنگ کرفته وکر دکرده شده بود دران واقعه که شهید شد * فقال * پس گفت عبید الله بن عدی بعثمان * انک امام عامة * بدرستیکه تو امام همه مسلمانی وخلیفهٔ عهدی * ونزل بک ما تری * وفرود آمده است بتو بلای وحادثهٔ که می بینی * ویصلی لنا امام فتنة * ونماز میگزارد برای ما را مامت میکند رئیس وسردار اهل بغی وفتنه که برانگیخته شده است ونام وی کنانة بن بشیر بود * ونتحرج * وپرهیز میکنیم ما از بزه ونمی خواهیم که بگزاریم نماز عقب وی * فقال الصلوة احسن ما یعمل الناس * پس گفت عثمان رضی الله عنه نماز بهترین عملها است که میکنند مردم * فاذا احسن الناس فاحسن معهم * پس چون نیک کنند مردم نیکی کن همراه ایشان وشریک شو با ایشان در نیکی * واذا اساءوا فاجتنب اساءتهم * وچون بد کنند پس یکسو شو وپرهیز کن از بدی ایشان حاصل که با مردم در نیکی شریک باش نه در بدی واین سخن از عثمان رضی الله عنه صادر است از غایت دینداری وانصاف ونصیحت ودرین دلیل است بر گزاردن نماز خلف مبتدع فاجر چنانکه مذهب اهل سنت وجماعت است * رواه البخاری

* باب * در توابع ومتممات آنچه در باب سابق گذشت از فضائل صلوات واوقات آن *

* الفصل الاول *

* عن عمارة * بضم عین مهمله وتخفیف میم * بن رویبة * بر اوبای موحده بر صیغهٔ تصغیر صحابی است ثقفی است معدود است در کوفیین * قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول * گفت عمارة شنیدم آنحضرت را میگفت * لن یلج النار احد صلی قبل طلوع الشمس وقبل غروبها * البته در نمیاید آتش دوزخ را کسی که نماز گزارده است پیش از بر آمدن آفتاب وپیش از فرو رفتن آفتاب * یعنی الفجر والعصر * میخواهد آنحضرت از نماز پیش از طلوع وپیش از غروب نماز فجر وعصر را * رواه مسلم * پوشیده نماند که ظاهر حدیث دلالت دارد که در که این دو نماز بگزارد و بران مواظبت نماید هرگز در دوزخ نه در آید نه از جهت ترک صلوة ونه بجهت ارتکاب گناهان دیگر ولیکن این خلاف مقرر است میان جمهور علما از اختصاص کفارت بصغائر وطیبی گفته که ظاهر از حال کسی که محافظت کند بر این دو نماز باوجود تقاعل که در نماز فجر وتشاغل که در عصر است آنست که در اعمال دیگر نیز تقصیر

وتفريط نخواهد كرد پس آمرزيده ميشود مر او را و در آورده نمي شود در آتش دوزخ فتل بر وظاهر آنست كه مراد مبالغه در بيان فضل اين در نماز است كه جاي آن دارد كه محافظت كنند بر آنها صلاد در دوزخ نه در آيد ولكن يرورد كار تعالى جزا ميدهد بندگان را بر هر عمل و باوجود آن اگر خواهد ببخشد و عفو كند از فاعل اين در صلوة هر كناهي كه كرده باشد والله اعلم * وعن ابي موسى * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى البردين دخل الجنة * كسي كه بگزارد نماز با مداد و شبانگاه را ميدرآيد بهشت را اكثر بر اينند كه مراد نماز فجر و عصر است كه در سردي روز واقع اند اول و آخر و بعض فجر و عشا را مراد داشته اند و حديث سابق مؤيد و مقوي قول اول است * متفق عليه * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يتعاقبون فيكم ملائكة بالليل وملائكة بالنهار * در پي يكديگر فرود مي آيند در ميان شما جماعة از فرشتكان در شب و جماعه از فرشتكان در روز و از براي ضبط احوال بندگان و برداشتن اعمال ايشان * ويجتمعون في صلوة الفجر وصلوة العصر * و جمع ميشوند اين دو جماعت بيكديگر در نماز فجر كه طائفه اعمال شب را ميبرند و طائفهٔ ديگر براي اعمال روز مي آيند و در آخر نماز ديگر كه عملهاي روز را مي برند و ديگران مي آيند در وقت بالا رفتن و پايان آمدن و يكي از وجوه فضيلت اين دو وقت و نماز گزاردن دران اينست * ثم يعرج الذين باتوا فيكم * پس بالا ميروند آنكساني كه شب كردند در ميان شما * فيسألهم ربهم * پس ميپرسد ايشانرا پروردكار ايشان از احوال و اعمال بندگان خود * وهو اعلم بهم * و حال آنكه وي تعالى داناتر است باحوال بندگان خود و ليكن مي پرسد از براي اظهار فضيلت و مباهات بدان نزد ملائكه كه طعن ميكردند بر ايشان بفسق و فساد و مدح ميكردند خود را به تسبيح و تقديس و لهذا مي پرسد از ملائكهٔ شب كه عمل در وي افضل و ادخل است در صدق و اخلاص و نيز گفته اند كه ملائكهٔ شب افضل اند از ملائكهٔ روز بجهت آنكه شب افضل است از روز مي پرسد * كيف تركتم عبادي * چه كونه و بر چه حال گذاشتيد بندگان مرا * فيقولون تركناهم وهم يصلون * پس ميكويند كه گذاشتيم ايشانرا در حالتيكه ايشان نماز ميكنند * واتيناهم وهم يصلون * و آمديم ايشانرا در حالتي كه ايشان نماز ميكنند كه نماز عصر بود * متفق عليه * وعن جندب القسري * بفتح قاف و سكون سين مهمله صحابي است و قسري بطني است از قيس * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى صلوة الصبح فهو في ذمة الله * كسيكه بگزارد نماز صبح را پس آنكس در عهد و امان و زنهار خداست * فلا يطلبنكم الله من ذمته بشيء * پس بايد كه نه طلبد و نپرسد خداي تعالى شما را از ذمهٔ خود بچيزي يعني بايد كه كاري نكنيد كه بدان عهد خدا بشكنيد و خدا طلب كند و مواخذه كند شما را بران يعني مرتكب نشويد كزاردن نماز صبح را كه شكست در عهد خدا و خيانت در امانت اولازم مي آيد و چون عهد خدا شكستيد و خيانت در امانت او كرديد البته عذاب ميكند خدا شما را و نميتوانيد از عذاب وي تعالى كريخت * فانه من يطلبه من ذمته بشيء يدركه * زيرا كه بدرستيكه شان اين است كه هر كه طلب كند خدا او را بچيزي از ذمهٔ خود در مي يابد او را از وي تعالى جاي كريز نيست * ثم يكبه على وجهه في نار جهنم * پستر مي اندازد خداي تعالى او را بر روي وي در آتش دوزخ * رواه مسلم وفي بعض نسخ المصابيح القشيري * و در بعض نسخ مصابيح بلكه در ساير نسخ وي عن جندب القشيري است بضم قاف و فتح شين معجمه و سكون ياي تحتانيه * بدل القسري * بجاي القسري بفتح قاف و سكون سين زاين غلط است و تور پشتي گفته كه در هيچ كتابي از كتب حديث نيافتم كه نسبت بقشير كرده باشند * وعن ابي هريرة * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو يعلم الناس ما في النداء والصف الاول * اكر بدانند مردم ثوابي كه در اذان گفتن و در در يافتن صف اول است * ثم لم يجدوا الا ان يستهموا عليه * پستر بر ونزنند و نيابند مكر آنكه قرعه بيندازند * لاستهموا * هر آينه قرعه مي اندازند يعني فضيلت ندارد صف اول بحدي است كه اكر نزاع كنند بر سر آن ندارد صف اول قرعه بيندازند تا بنام كه افتد جاي آنرا دارد * ولو يعلمون ما في التهجير لاستبقوا اليه * و اكر بدانند فضيلتي كه در نيم روز رفتن است براي نماز پيشين هر آينه پيشي ميجويند بسوي آن و اين در غير صورت كرمي هوا خواهد بود چه ابراد دران مستحب و مرغوب است و بعض گفته اند كه مراد بتهجير تبكير است و تبكير مبادرت كرفتن بهر چيز و زود رفتن بآن و استعمال تهجير بمعني تبكير مخصوص لغت اهل حجاز است و مقصود تبكير بهر نماز است و مخصوص بظهر نه و برين تقدير نيز مراد نماز ي خواهد بود كه تاخير از اول وقت در وي مستحب نيست و بعض تهجير را مخصوص بجمعه داشته اند و تحقيق اين معني در كتاب الجمعه بيايد ان شاء الله تعالى * ولو يعلمون ما في العتمة والصبح لاتوهما ولو حبوا * و اكر بدانند فضيلتي كه در كزاردن

نماز عشا وصبح است در آینه بیایند آنرا وزنان بر هرو دست وسینه یا بر مقعد چنانکه کودک رود یعنی اگر قوت بر پا رفتن نداشته باشند
می آیند باین طریق که ضعیفان روند * متفق علیه * وعنه قال قال رسول الله * ولم از ابی هریره است که گفت پیغمبر خدا * صلی الله
علیه وسلم لیس صلوة اثقل علی المنافقین من الفجر والعشاء * نیست هیچ نمازی گران تر بر منافقان از نماز بامداد ونماز خفتن زیرا که عمرو
میل کسل اند ومردم کم می بینند تا بزور و ریا توانند گزارد * ولو یعلمون ما فیهما لاتوهما ولو حبوا * واگر بدانند ثوابی که درین دو نماز
است وفضیلتی که دران نهاده اند هر آینه می آیند این دو نماز را اگرچه بطریق حبو باشد * متفق علیه * وعن عثمان * رضی الله عنه *
* قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی العشاء فی جماعة * کسی که بگزارد نماز عشا را بجماعت * فکانما قام نصف اللیل * پس
چنانستی که گویا نماز گزارد وتهجد کرد نیمه شب * ومن صلی الصبح فی جماعة فکانما صلی اللیل کله * وکسی که گزارد نماز صبح را بجماعت
پس گویا نماز گزارد تمام شب پس ثواب نماز صبح بیشتر از نماز عشا است که این در حکم نماز تمام شب است وآن در حکم نماز نیمهٔ شب
یا مراد آنست که بگزارد این نماز عشا ثواب قیام نصف لیل یافته است وبنماز فجر که میگزارد نصف باقی نیز تمام میکرد واز مجموع ثواب تمامهٔ
شب حاصل میشود والله اعلم * رواه مسلم * وعن ابن عمر * رضی الله عنهما * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لایغلبنکم الاعراب *
باید که غالب نیایند وچیره نشوند بادیه نشینان * علی اسم صلوتکم المغرب * بر نام نماز شما که مغرب است * قال * گفت آنحضرت
یا ابن عمر در بیان معنی غلبهٔ اعراب بر نام نماز مغرب * ویقول الاعراب هی العشاء * ومیگویند اعراب که نماز مغرب عشا است یعنی
مغرب را عشا نام میکنند که در عشی واقع است که بمعنی شب لکاست * وقال * وگفت * لا یغلبنکم الاعراب علی اسم صلوتکم العشاء *
باید که غالب نیایند اعراب بر نام نماز شما که عشا است که آنرا عتمه میخوانند * فانها فی کتاب الله العشاء * زیرا که نماز عشا در قرآن مجید
نام کرده شده است بعشا آنجا که فرمود یا ایها الذین امنوا لیستاذنکم الذین ملکت ایمانکم والذین لم یبلغوا الحلم منکم ثلث مرات من قبل صلوة الفجر وحین تضعون ثیابکم من الظهیرة ومن بعد صلوة العشاء یعنی تکلم فکنید شما بعادت
اعراب در خواندن این دو نماز بنامی که ایشان میخوانند وبخوانید بنامی که کتاب وسنت بدان ناطق است پس بظاهر اگرچه نهی مر اعراب را
است بغلبهٔ ناکردن ولیکن در حقیقت مر مسلمانان را است نهی از موافقت ایشان تا غلبهٔ ایشان لازم نیاید واز اینجا معلوم کرد که زبان را باید
که موافق اصطلاح شرع کرد از تکلم با نچه زبان زد اهل جاهلیت وارباب بطالت است باید نگاهداشت وبعد ازان که نهی فرمود وعلت نهی
بیان کرد اشارت فرمود بوجهٔ تسمیهٔ اعراب عشا را بعتمه از برای تتمیم کلام وازالهٔ خطا بقول خود * فانها تعتم * بضم تا وسکون عین وفتح تاء دوم
وکسر آن ومعنی بر تقدیر فتح تا آنست که زیرا که بدوستی نماز عشا در تاریکی درآورده میشود * لظلام الابل * بدوشیدن شتران که اعراب
شتران را بعد از پنهان شدن شفق در تاریکی میدوشیدند که وقت عشا است باین جهت عشا را عتمه میگفتند که بمعنی سخت تاریکی است
وبر تقدیر بکسر تا اینمعنی میشود که اعراب در تاریکی میکردند دوشیدن شتر را واین نام درین وقت در زبان عرب مشهور بود وچون
نوبت اسلام رسید ونماز درین وقت مشروع شد مسلمانان نیز اطلاق میکردند نماز عشا را صلوة العتمه میگفتند پس نهی کرده شد ایشان را
ازان وکراهت داشته شد بجهت تشبیه باهل جاهلیت وبجهت آن نیز که عتمه بمعنی تاریکی است ونماز همه نور است وآنچه در بعض
احادیث عتمه واقع شده است گویند که اطلاق آن پیش از نهی بود والله اعلم * رواه مسلم * وعن علی * رضی الله عنه * ان رسول الله *
روایت است از امیر المؤمنین علی که پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم قال یوم الاحزاب * گفت روز احزاب که آواز غوغای احزاب خواهند
ودر تردد جنگ وتیر انداختن چهار نماز فوت شد ودران میان نماز عصر نیز بود پس آنحضرت از راه اظهار زیادت فضل نماز عصر فرمود
* حبسونا عن صلوة الوسطی * منع کردند وباز داشتند کافران ما را از نماز میانه وافاضل تر صلوة العصر * که نماز عصر است * ملأ الله
بیوتهم وقبورهم نارا * پر کرداناد خدای تعالی خانها وگورهای ایشانرا وکنایت است ازین دعا بر ایشان بعتاب دنیا وآخرت
چوشیدن نماز که بروز اصل چنانست ازدحام از کافران بوجود مبارک او در سر دعا بد نکردن وایذا کردن بسبب آنکه انبیا حق الله فوت
شد که نماز است وآنجا نشسته است که بجهت نفس خود دعا کند * متفق علیه * واز ین حدیث معلوم شد که صلوة وسطی نام نماز عصر است
وقول اکثر علما از صحابه وتابعین وابو حنیفه واصحاب وجز ایشان همین است پس در قرآن مجید نیز صلوة بر دیگر نمازها
اختلاف نکرده وغالبا اختلاف نیکه در صحابه وتابعین در تعیین آن واقع است چنانکه در دو فصل آینده بیاید پیش ازینها در حدیث روز احزاب

آن بود باجتهاد خود كه در تاويل قرآن كرده بودند وبعد از صحت حديث متعين شد كه مراد نماز عصر است والله اعلم * الفصل الثاني
* عن ابن مسعود وسمرة بن جندب قالا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوة الوسطى صلوة العصر * كفتند اين دو صحابي عظيم مشهور كه كفت آنحضرت صلوة وسطى نام نماز عصر است * رواه الترمذى * روايت كرده است اين حديث را ترمذى وكفته است هذا حديث صحيح واين حديث را حسن بصرى از سمره روايت كرده واز بخارى نقل كرده كه وى كفته است حديث حسن از سمره صحيح است وحسن از سمره سماع دارد * وعن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم في قوله تعالى * ابوهريره از آنحضرت روايت ميكند در تفسير قول حق تعالى * ان قرآن الفجر كان مشهودا * بدرستيكه قرآن فجر كه مراد بدان نماز فجر است وتعبير از وى بقرآن باعتبار بودن قراءت است از اركان نماز چنانكه تعبير ميكنند از نماز بركوع وسجود مشهود است واكر از قرآن فجر قراءت او را نيز مراد دارند چنانكه بعض كرده اند وامام فخر رازى آنرا ترجيح نموده است نيز درست است واز انجا افضل نماز فجر لازم مى آيد * قال * فرمود آنحضرت در معني مشهود بودن نماز فجر كه * تشهده ملائكة الليل وملائكة النهار * حاضر ميشوند در اين وقت فرشتكان شب كه صعود ميكنند بآسمان ومى برند اعمال شب را وفرشتكان روز كه نزول مى نمايند بزمين وفرود مى آيند براى ضبط اعمال روز وملاقات ميكنند يكديكر در راه واين معني در نماز عصر نيز موجود است وليكن منافات ندارد بآنكه در تفسير اين كريمه اين معني آمده واكر در حق نماز عصر نيز ورود يافته بودى تفسير آن نيز همين بودى * رواه الترمذى * * الفصل الثالث * عن زيد بن ثابت وعائشة * رضي الله عنهما * قالا الصلوة الوسطى صلوة الظهر * كفت زيد بن ثابت وعائشه كه مراد بصلوة وسطى نماز ظهر است * رواه مالك عن زيد * روايت كرده است اين قول را امام مالك در موطا از زيد بن ثابت * والترمذى عنهما تعليقا * وروايت كرده است آنرا ترمذى از زيد وعائشه بطريق تعليق كه بمعني حذف اسناد است از اول حديث بعض يا كل يعني ترمذى آنرا بى اسناد روايت كرده است وكفته است در جامع خود وقال زيد بن ثابت وعائشة صلوة الوسطى صلوة الظهر واين قول دو صحابيست وموقوف است بر ايشان كه آنرا رفع بحضرت رسول صلى الله عليه وسلم نكرده اند * وعن زيد بن ثابت قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي الظهر بالهاجرة * كفت زيد بن ثابت براى دليل آوردن بران كه صلوة الوسطى نماز ظهر است بود آنحضرت ميكزارد نماز پيشين را در نيم روز * ولم يكن يصلي صلوة اشد على اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم منها * ونبود هيچ نمازى سخت تر بر اصحاب از بن نماز * فنزلت حافظوا على الصلوات والصلوة الوسطى * نكاهباني كنيد بر همه نمازها خصوصا نمازى كه فاضل تر است وميانه است واين دلالت ميكند كه صلوة وسطى نمازيست مخصوص بزيادت فضيلت كه بوى بخصوص امر كرده اند واين در وقت در نماز ظهر موجود است اما فضيلت بجهت آنكه كفته است كه هيچ نمازى سخت تر ازان نبود وهر عملى كه سخت تر فاضل تر چنانكه وارد شده است كه افضل العبادات احمزها اى اشقها واما ميانه بودن وى براى اثبات آن ميكويد كه * وقال * وكفت زيد بن ثابت * ان قبلها صلوتين * بدرستيكه پيش از نماز ظهر دو نماز است يكى نهارى ودكر ليلي كه فجر وعشا باشد * وبعدها صلوتين * وپس ازوى نيز دو نماز است بهمين صفت كه عصر ومغرب است ونيز درميانهٔ روز است پس بايد كه مراد بصلوة وسطى نماز ظهر باشد واين دليل است كه زيد بن ثابت بر اثبات قول خود كفته واز اينجا ظاهر ميشود كه اين قول باجتهاد است چنانكه كفتيم فافهم * رواه احمد وابو داؤد * وعن مالك بلغه ان علي بن ابي طالب وعبد الله بن عباس * رضي الله عنهما كانا يقولان الصلوة الوسطى صلوة الصبح * وروايت است از امام مالك كه رسيده است او را كه علي وابن عباس رضي الله عنهما ميكفتند كه صلوة وسطى نماز صبح است زيرا كه وى مشهود است * واقع است ميان دو نماز روز ودو نماز شب وحد مشترك است ميان آنها * رواه في الموطا ورواه الترمذى عن ابن عباس وابن عمر تعليقا * ومذهب امام مالك وامام شافعي نيز همين است ونووى كفته كه احاديث صحيحه وارد شده است در آنكه صلوة وسطى نماز عصر است وما وردى كه از ائمهٔ شافعيه است كفته شافعي تصريح كرده است كه آن نماز صبح است وليكن چون احاديث بصحت رسيده است كه نماز عصر است مذهب شافعي همين خواهد بود بحكم وصيتى كه وى كرده است كه اكر حديث صحيح بيابيد كه من بر خلاف آن حكم كرده باشم بدانيد كه مذهب من همانست كه بدان حديث وارد شده وبزنيد مذهب مرا بر ديوار رضي الله عنه
* وعن سلمان قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول * سلمان فارسي كفت كه شنيدم آنحضرت را كه ميكفت * من غدا الى صلوة

الصبح غدا برايه الايمان * كسيكه برود بسوى نماز بامداد ميرود برايت ايمان بجنگ شيطان ولشكر او چنانكه غازيان با علمها برونند * ومن غدا الى السوق غدا برايه ابليس * وكسى كه بامداد بزود بجانب بازار ميرود برايت ابليس ومراد آنست كه نماز نا گزارده او را بجا نيارورده برود واگر بعد ازان برود وبقصد كسب رزق حلال وكفايت معيشت عيال نه اين چنين خواهد بود * رواه ابن ماجة *

* باب الاذان * اذان درلغت بمعني دانانيدن وخبر كردن ودر شرع اعلام بدرآمدن وقت نماز بالفاظ مخصوص در وقت مخصوص ومشهور آنست كه ثبوت آن بخواب ديدن عبد الله بن زيد انصاري است وديدن عمر بن الخطاب نيز بعد از وى چنانكه در حديث بيايد وبعض گفته اند كه ابو بكر صديق نيز ديد وامام غزالي گفته كه ده صحابي اند كه اذان را بخواب ديدند وبعض بعدد چهارده تصريح كرده اند وصحيح آنست كه بعد از خواب ديدن صحابه وحي نيز آمد وبعض گويند باجتهاد از انحضرت ثابت شده ودر روايتي از امير المؤمنين علي آمده كه چون آنحضرت بمعراج رفت تا بسراپرده عزت رسيد كه محل خاص كبرياى حق بود فرشته از انجا برامد آنحضرت از جبرئيل پرسيد كه اين فرشته كيست جبرئيل گفت سوگند بخداى كه ترا بحق فرستاده نزديك ترين خلق بدركاه عزت منم وتديدم اين فرشته را تا زمانى كه پيدا كرده شده ام من جز درين ساعت پس گفت آن فرشته الله اكبر الله اكبر از پس پرده آواز آمد راست گفت بنده من انا اكبر انا اكبر پس ذكر كرد باقي كلمات اذان را وتحقيق آنست كه آن حضرت در شب معراج كلمات اذان را شنيد اما حكم نشد كه اين كلمات را در اذان براى نماز گويد وآنحضرت درمكه بى اذان نماز ميگزارد تا بمدينه آمد ودرين باب با صحاب مشورت كرد بعضى از اصحاب اذان را در خواب شنيدند پس وحي آمد كه آن كلمات را كه بر آسمان شنيده بود بر زمين سنت اذان باشد والله اعلم *

* الفصل الاول * عن انس * رضي الله عنه * قال ذكروا النار والناقوس * گفت انس يادكردند بعض صحابه رضي الله عنهم آتش وناقوس را * فذكروا اليهود والنصارى * پس يادكردند بعض ديگر از اصحاب يهود را ونصارى را اين حديث مختصر است از حديث دراز از اول وقصه آنست كه در فصل ثالث بيايد از اين عمر كه مسلمانان چون بمدينه قدوم آوردند خواستند كه وقتى معين كردانند براى نماز كه در انوقت همه خبردار شده حاضر آيند پس بعض گفتند آتشي بايد افروخت در جاى بلند تا چون آنرا ببينند همه فراهم آيند يا ناقوسي بايد زد تا چون آوازآنرا بشنوند حاضر شوند پس گفتند كه آتش افروختن براى اعلام وقت نماز عادت يهود است وناقوس زدن رسم نصارى است وتشبه بآنها خوب نباشد وناقوس را تفسير كرده اند ببوق بزرگ دراز كه زده شود ببوق خرد كوتاه وبزنند آنرا ترسايان در وقت نماز ودر بعضى روايات بوق واقع شده نسبت به يهود ودر بعض قرن وبوق وقرن معروف اند ميده ميشود دران ودر بعض شروح هدايه ناقوس براى نصارى وبوق براى يهود ونار براى مجوس واقع شده وليكن اينجا خلشه ميشود كه مجوس را نمازى نمى باشد مگر مراد آن باشد كه آتش افروختن در اب آتش پرستان است ارتكاب آن خوش نباشد وتورپشتي گفته كه مشهور از يهود نفخ قرن است وشايد كه بعضى از ايشان آتش افروزند وبعض قرن دردمند وبالجمله قرار بر اذان واقامت افتاد * فامر بلال ان يشفع الاذان * پس امر كرده شد بلال را كه جفت كند اذان را يعني در كان دوكان گويد الفاظ آنرا * ويوتر الاقامة * وامر كرده شد كه طاق كرداند اقامت را ويكان گويد كلمات آنرا واو مذهب امام مالك وشافعي وبعض علما اين است كه كلمات اذان را دو دو بار گويند واقامت را يكيكبار ودر مذهب امام ابو حنيفه واصحاب وى الفاظ اذان واقامت هر دو دو دو بار است واحاديث نيز درين وارد است وگويند كه در زمان قديم اذان واقامت هر دو دوكان دوكان بود وبعض از ملوك بني امية بجهت شتابي بعد از برآمدن اقامت را يكان يكان ساختند ودر شرح تحقيق اينمقام بتفصيل كرده شده است آنجا بايد نگريست * قال اسمعيل * گفته است اسماعيل بن ابراهيم كه از راويان اين حديث است وشيخ بخارى ومسلم است * فذكرته لايوب * پس بعد از انكه شنيدم اين حديث را ذكر كردم آنرا مر ايوب را كه وى نيز اين حديث را روايت دارد * فقال * پس گفت ايوب همه الفاظ اقامت يكيك بار بايد گفت * الا الاقامة * مگر لفظ قد قامت الصلوة كه دو بار بايد گفت * متفق عليه * واين حديث را بخارى نيز تنها روايت كرده است ودر وى اين استثنا مذكور نيست وامام مالك اخذ بدان كرده ونزد ايشان قد قامت الصلوة را نيز يكبار ميگويند * وعن ابي محذورة * صحابي است نام او سمرة وبعض گفته اند اوس وبعض سلمان وبعض سلمه وقول اول صحيح تر است مؤذن آنحضرت است درمكه راوى ترجيع در اذان است * قال القى علي رسول الله صلى الله عليه وسلم الاذان هو بنفسه * گفت ابو محذورة

القا كرد برمن و تلقين نمود مرا آنحضرت اذان گفتن را وى بذات شريف خود * فقال قل * يس فرمود بكو * الله اكبر الله اكبر الله اكبر الله اكبر * چهار بار و در روايتى دو بار نيز آمده و مذهب امام مالك دو بار است * اشهد ان لا آله الا الله اشهد ان لا آله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله ثم تعود * فرمود پستر باز ميكردى بذكر شهادتين * فتقول * پس ميكوئي باردیگر * اشهد ان لا آله الا الله اشهد ان لا آله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله * و اين را ترجيع ميكويند و اين سنت است در اذان نزد شافعي و مالك و از امام احمد در روايت است و ظاهر مذهب او عدم ترجيع است چنانكه مذهب ما است و در ترجيع دو دو بار شهادتين را با آواز پست ميكويند باز بر ميكردند و با آواز بلند ميكويند و متمسك ايشان اين حديث است و علماى حنفيه ميكويند كه اين تكرار از براى تعليم ابي محذورة بوده است نه براى تشريع و وى بار اول پست گفت و آنحضرت فرمود باردیگر بگو و بلند بگو و حديثى ديگر از ابي محذورة آمده است كه دران ترجيع نيست و در حديث عبد الله بن زيد كه اصل در باب اذان است نيز ترجيع نيست و در اذان بلال كه رئيس وقت وى مؤذنان است نيز ترجيع نيست و در اذان ابن ام مكتوم كه وى نيز در مسجد شريف اذان ميگفت و سعد قرظه كه مؤذن مسجد قبا بود نيز مذكور نشده و اذان ابي محذورة را قصه ايست كه از ان ظاهر ميگردد كه تعليم تكرار شهادتين مر او را نه براى تشريع بوده در شرح آنرا نقل كرده ايم * حي على الصلوة حي على الصلوة * روى آريد و شتابى كنيد بنماز * حي على الفلاح حي على الفلاح * شتابى كنيد بچيزى كه سبب نجات و پيروزيست * الله اكبر الله اكبر لا آله الا الله رواه مسلم *

* الفصـــل الثاني * عن ابن عمر * رضي الله عنهما * قال كان الاذان على عهد

رسول الله * گفت ابن عمر بود كلمات اذان در زمان پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم مرتين مرتين * دو دو بار * و الاقامة مرة مرة * و بود كلمات اقامت يكيك بار * غير انه كان يقول * جز آنكه بود مؤذن كه ميگفت * قد قامت الصلوة قد قامت الصلوة * مكرر دو بار * رواه ابو داؤد و النسائي و الدارمي * و عن ابي محذورة ان النبي صلى الله عليه وسلم علمه الاذان تسع عشرة كلمة * روايت است از ابي محذورة كه آنحضرت تعليم كرد او را اذان نوزده كلمه اين بر قاعدة ترجيع است * و الاقامة سبع عشرة كلمة * و تعليم كرد او را اقامت هفده كلمه اين صريح است در آنكه اقامت دو دو بار است كه از نوزده چهار كلمه ترجيع رفت و دو قد قامت الصلوة زياده شد و حجت امام ابو حنيفه اين حديث است و حديث اول اگر صحيح است منسوخ است باين و الله اعلم * رواه احمد و الترمذي و ابو داؤد و النسائي و الدارمي و ابن ماجة * و عنه قال قلت * و هم از ابي محذورة روايت است كه گفت گفتم * يا رسول الله علمني سنة الاذان * بياموز مرا طريق گفتن اذان * قال فمسح مقدم رأسه * گفت ابو محذورة پس مسح كرد آنحضرت پيش سر مبارك خود را گويا كه اين اشارت است با نكه تعليم اذان امر شريف است كه اگر جسم بودى سزاوار بودى كه بر سر نهاده شدى چنانكه كسى از كسى چيزى ميخواهد پس ميكويد بالرأس و العين اينچنين است در شرح شيخ ابن حجر * قال تقول * گفت آنحضرت براى تعليم اذان بابي محذورة ميكوئي * الله اكبر الله اكبر الله اكبر الله اكبر ترفع بها صوتك * بر ميدارى باين كلمات آواز خود را يعنى اينجا اينچنين نيست كه اول دو بار پست ميكوئي و باز دو ديگر را بلند ميكوئى چنانكه در شهادتين بلكه همه را با آواز بلند ميكوئى چنانكه در اذان مستحب است * ثم تقول * پستر ميكوئي * اشهد ان لا آله الا الله اشهد ان لا آله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله تخفض بها صوتك * پست ميكني باين كلمات آواز خود را * ثم ترفع صوتك بالشهادة * پستر بلند ميكني آواز خود را بكلمات شهادت و ميكوئي * اشهد ان لا آله الا الله اشهد ان لا آله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله حي على الصلوة حي على الصلوة حي على الفلاح حي على الفلاح فان كان صلوة الصبح قلت * پس اگر باشد نمازى كه بر او اذان ميكوئي نماز صبح ميكوئي * الصلوة خير من النوم الصلوة خير من النوم الله اكبر الله اكبر لا آله الا الله رواه ابو داؤد * و عن بلال * رضي الله عنه * قال قال لي رسول الله * گفت بلال گفت مرا پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم لا تثوبن في شئ من الصلوات الا في صلوة الفجر * تثويب مكن در هيچ نمازى مگر در نماز فجر تثويب در لغت رجوع كردن و باز گفتن و مراد اينجا اعلام بعد از اعلام است كه يكبار باذان اعلام كردند بار ديگر باز اعلام ميكنند و تثويب چند قسم است الصلوة خير من النوم گفتن در ميان اذان فجر و آنچه در زمان نبوت بود و سنت است همين است و بعد ازان علماى كوفه حي على الفلاح حي على الفلاح احداث كردند در ميان اذان و اقامت و بعد از ايشان هر قومي چيزى متعارف ساختند اما مخصوص بنماز فجر كه رتبت جواب و محل كسل است

بعد اران متأخرين در جميع نمازها مستحبات ساختند ومستحسن داشتند واين احداث بعد از احداث است وبدعت است واز امير المؤمنين علي انكار آن منقول است وآورده اند كه ابن عمر بمسجدي در آمد ومؤذن راشنيد كه در جز نماز فجر تثويب كرد پس از مسجد بر آمد وگفت بيرون رويد از پيش اين مرد كه مبتدع است * رواه الترمذي وابن ماجة وقال الترمذي ابواسرائيل الراوي ليس هو بذاك القوي عند اهل الحديث * اين حديث را ترمذي وابن ماجه روايت كرده اند وترمذي گفته كه ابو اسرائيل كه راوي اين حديث است نيست وي آنچنان قوي نزد محدثان * وعن جابران رسول الله * روايت است از جابر كه پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم قال لبلال * گفت مر بلال را * اذا اذنت فترسل * چون اذان گوئي پس آهسته ونرم وفروهشته گو وشتابي مكن * واذا اقمت فاحدر * وچون اقامت گوئي شتابي كن وتيز گو * واجعل بين اذانك واقامتك قدر مايفرغ الآكل من اكله * وبكردان ميان اذان واقامت خود مقدار انچه فارغ گردد طعام خورنده از خوردن خود * والشارب من شربه * وفارغ گردد آب نوشنده از نوشيدن خود * والمعتصر اذا دخل لقضاء حاجته * وفارغ گردد آنكه محتاج است ببول وغائط چون در آيد در آبخانه براي قضاي حاجت خود * ولا تقوموا حتى تروني * وبرنخيزيد براي نماز بمجرد تكبير بر آوردن تا آنكه به بينيد مرا يعني بيرون آمده از درون خانه ودر فقه مذكور است كه تا چون حي على الصلوة گويد بايد برخاست شايد كه آنحضرت نيز در ينوقت بيرون مي آمدند * رواه الترمذي وقال لانعرفه الا من حديث عبد المنعم * گفت ترمذي نمي شناسيم اين حديث را مگر از حديث عبد المنعم ابن نعيم كه از مجهولان وضعيفان است * واسناده مجهول * واسناد اين حديث مجهول است وگفته اند كه اين حديث را شواهد است وطرق آن همه ضعيف اند وبعض گفته اند كه اين را حدي معين نيست جز تمكن دخول وقت واجتماع مصلين وهيچكس از علما اختلاف نكرده در تطوع ميان اذان واقامت چنانكه بيايد * وعن زياد بن الحارث الصدائي * بضم صاد مهمله منسوب بصداء قبيله است از يمن صحابي است بيعت كرد آنحضرت را واذان گفت پيش وي معلوم است در بصريين * قال امرني رسول الله * گفت امر كرد مرا پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ان اذن * كه اذان گو * في صلوة الفجر * اين امر باذان در نماز بامداد بود * فاذنت * پس اذان گفتم * فاراد بلال ان يقيم * پس چون وقت اقامت شد خواست بلال كه اقامت گويد * فقال رسول الله * پس گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ان اخا صداء قد اذن * بدرستيكه كه برادر صدا يعني زياد بن الحارث الصدائي بتحقيق اذان گفته است وهر كه از قبيله ميباشد اورا برادر آن قبيله ميخوانند * ومن اذن فهو يقيم * وهر كس كه اذان ميگويد پس همان كس اقامت ميگويد * رواه الترمذي وابو داؤد وابن ماجة *

* الفصل الثالث *

* عن ابن عمر * رضي الله عنهما * قال كان المسلمون حين قدموا المدينة * گفت ابن عمر بودند مسلمانان در وقتي كه آمدند از مكه بمدينه * يجتمعون * فراهم مي آمدند * فيتحينون للصلوة * پس انداز ه ميكردند ومي طلبيدند وقتي را كه بيايند در وي براي نماز * وليس ينادى بها احد * ونبود كه آواز ميداد وميخواند بنماز هيچيكي * فتكلموا يوما في ذلك * پس سخن كردند ومشاورت نمودند روزي دران باب * فقال بعضهم اتخذ وا مثل ناقوس النصارى * پس گفتند بعض مسلمانان بگيريد ناقوسي مانند ناقوس ترسايان كه براي وقت نماز ميزدند * وقال بعضهم قرنا مثل قرن اليهود * وبعض گفتند بگيريد شاخي مانند شاخ يهود كه ميدميدند آنرا * فقال عمر * پس گفت عمر رضي الله عنه * اولا تبعثون رجلا ينادي بالصلوة * اي ميگيريد ناقوس وقرن را بر نمي انگيزيد مردي را كه آواز بكند وبخواند بنماز * فقال رسول الله * پس گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم يا بلال قم فناد بالصلوة * اي بلال برخيز وندا كن بنماز ظاهر آنست كه مراد اينجا مجرد فرياد كردن وخبر كردن است بدر آمدن وقت نه اذان شرعي بطريق خاص وبا يتوجه حاصل ميشود توفيق ميان احاديث پس گويا در ابتدا مجرد ندا بوده پس از ان ديدن خواب بستر تشريع از ان بوحي يا باجتهاد ودر بعض احاديث آمده است كه بلال ندا ميكرد بنماز بلفظ الصلوة جامعة * متفق عليه * وعن عبد الله بن زيد بن عبد ربه قال * روايت است از عبد الله بن زيد انصاري خزرجي كه از مشاهير صحابه است واورا صاحب اذان گويند * قال لما امر رسول الله * چون امر كرد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم بالناقوس يعمل * بناقوس كه ساخته شود * ليضرب به للناس لجمع الصلوة * تا زده شود او را براي مردم براي جمع آمدن براي نماز از اينجا معلوم ميشود كه با وجود اختلاف صحابه در كوفتن ناقوس امر حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم بدان واقع شد كه ساخته شود وشايد كه امر بطريق تخيير باشد والله اعلم * طاف بي وانا نائم رجل * درخيال در آمد مرا وحال آنكه من در خواب مردي يعني ديدم مردي

را درخواب كه * بحمل ناقوسي ميبرد * برميل اورد ناقوسي ميزد در دست خود * نقلت يا عبد الله اتبيع الناقوس * پس گفتم اى بندهٔ خدا
ايا ميفروشي اين ناقوس را * قال وما تصنع به * گفت آن مرد چه ميكني آنرا * قلت ندعو به الى الصلوة * گفتم ميخواهيم مردم را بزدن
ناقوس بسوى نماز * فقال * پس گفت آن مرد * افلا ادلك على ما هو خير من ذلك * آيا مينمايم ترا بهتر از ناقوس را پس راه نمايم و تعليم نكنم ترا بر
چيزى كه آن بهتر است ازان * فقلت له بلى * پس گفتم من مر آن مرد را بلى راه بنما بچيزى كه بهتر است ازان * قال * گفت عبد الله
بن زيد * فقال * پس گفت آن مرد * تقول * ميگوئي * الله اكبر الى آخره * تا آخر اذان بر كيفيت سابق * وكذا الاقامة * و همچنين
ميگوئي اقامت را ازينجا ظاهر ميشود كه اقامت مثل اذان است در عدد كلمات وشافعيه گويند كه معني عبارت آنست كه همچنين تعليم
كرد اقامت را وتشبيه در مجرد تعليم است * فلما اصبحت اتيت رسول الله * ميگويد عبد الله بن زيد پس چون صبح كردم آمدم پيغمبر
خدا را * صلى الله عليه وسلم فاخبرته بما رأيت * پس خبر دادم آنحضرت را بانچه ديدم در خواب * فقال انها لرؤيا حق * پس گفت
آنحضرت بدرستيكه اين خواب كه تو ديدى خواب راست است * ان شاء الله تعالى * اگر خواسته است خداى تعالى استعمال اين كلمه
درين مقام از براى تبرك واظهار رغبت است نه از براى شك وتردد وبعض گويند كه معني كلام اظهار ترتب وتوقع است در نزول وحي
بعد از خواب يا حصول يقين باجتهاد واستصواب وگويا در همين وقت وحي شد واجتهاد كرد پس فرمود عبد الله بن زيد را * فقم مع بلال
پس باايست با بلال * فالق عليه ما رأيت * پس القا كن بروى چيزيرا كه ديدهٔ در خواب * فليؤذن به * پس بايد كه اذان بگويد
بلال واعلام كند بانچه ديدهٔ تو * فانه اندى صوتا منك * زيرا كه بدرستى نرم تر و بلند تر و شيرين تر و بهتر است آواز وى از تو * فقمت
مع بلال * پس ايستادم با بلال * فجعلت القيه عليه * پس در ايستادم كه القا ميكنم آن كلمات را بروى * ويؤذن به * واذان ميگويد
وى بدان * قال * گفت عبد الله بن زيد * فسمع بذلك * پس شنيد اين قصه را يا اذان بلال را * عمر بن الخطاب وهو في بيته * وحال
آنكه عمر در خانهٔ خود بود * فخرج يجر رداءه * پس بيرون آمد عمر در حالى كه ميكشيد ردائى خود را * يقول * ميگويد * يا رسول الله
والذى بعثك بالحق * سوگند بخدائى كه فرستاده است ترا براستي * لقد رأيت مثل ما رأى * هر آينه بتحقيق ديدم من مانند انچه نموده
شده است عبد الله بن زيد و در بعض روايات آمده است كه عمر بن الخطاب شنيد آواز اذان را از فرشته در آسمان در بيدارى وعبارت اينحديث
كه فرمود ديدم من انچه نموده شد وى ايماى بامعني دارد والله اعلم * فقال رسول الله * پس گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم
فلله الحمد * پس مر خداى راست سپاس و ستايش بر توافق اين دو رؤيت با برؤيت تو كه از پيش حق ملهم و ناطق بصدق و صوابي
* رواه ابو داؤد والدارمي وابن ماجة الا انه لم يذكروا الاقامة * مگر آنست كه ابن ماجه ذكر نكرد اقامت را كه در روايت ديگران واقع شده
* وقال الترمذى * وگفته است ترمذى * هذا حديث صحيح لكنه لم يصرح قصة الناقوس * ليكن ترمذى ذكر نكرده است قصهٔ ناقوس را ولفظ
حديث نزد وى اينست كه گفت عبد الله بن زيد كه چون صبح كرديم آمديم مانزد آنحضرت پس خبر داديم مر آنحضرت را بخواب پس فرمود
كه اين خواب حق است پس گفت برخيز با بلال كه سمت وى از تو نرم آواز تر و القا كن بروى انچه گفته شده است مر ترا و بايد كه ندا كند
بلال بآن پس چون شنيد عمر بن الخطاب ندائى بلال را بيرون آمد بسوى رسول خدا صلعم وحال آنكه ميكشيد وى ازار خود را ميگويد يا رسول الله
سوگند بخدائيكه فرستاده است ترا براستي هر آينه ديدم من مانند انچه وى ميگفت پس گفت رسول خدا فلله الحمد فتلك اثبت
* وعن ابي بكرة قال خرجت مع النبي * گفت ابي بكرة ثقفي كه نام وى نفيع بن الحارث است بيرون آمدم با پيغمبر خدا * صلى الله عليه
وسلم لصلوة الصبح * وقت نماز صبح * فكان لا يمر برجل الا ناداه بالصلوة * پس بود آنحضرت كه نميگذشت بهيچ مردى ازان مردان
كه در خواب بودند مگر آنكه ندا مى كرد او را بنماز * او حركه برجله * يا ميجنبانيد او را بپاى مبارك خود واز اينجا معلوم ميشود كه بيدار
كردن كسى را براى نماز جائز است خواه بخواندن يا بجنبانيدن * رواه ابو داؤد * وعن مالك بلغه * روايت است از مالك كه رسيده است
او را * ان المؤذن جاء عمر يؤذنه لصلوة الصبح * كه مؤذن آمد عمر را رضي الله عنه كه اعلام كند او را از براى نماز بامداد بعد ازان
كه اذان گفته بود * فوجده نائما * پس يافت مؤذن عمر را در خواب * فقال * پس گفت مؤذن * الصلوة خير من النوم فامره عمر ان يجعلها
في نداء الصبح * پس امر كرد مؤذن را عمر كه بگرداند اين كلمه را در اذان صبح از حديث ابي محذورة سابقا معلوم شد كه آنحضرت بلال را

امر کرد که در اذان بامداد این کلمه را بگویند در بعض روایات نیز آمده است که بلال نزد آنحضرت آمد وگفت الصلوة خیر من النوم آنحضرت خوش کرد وفرمود این را در اذان می گفته باشی ما تا که این سنت در مدینه بعد از آنحضرت متروک شده بود ودر عهد امیر المؤمنین عمر باین تقریب روشن وتازه شد والله اعلم * رواه فی الموطا * وعن عبد الرحمن بن سعد بن عمار بن سعد مؤذن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال * گفت عبد الرحمن * حدثني ابي * حدیث کرد مرا پدر من که سعد بن عمار است * عن ابیه * از پدر خود که عمار بن سعد است * عن جده * وپدر پدر من از جد پدر من که سعد قرظه است بفتح قاف وراء وزای معجمه که مؤذن آنحضرت بود در مسجد قبا بدانکه سعد که مؤذن آنحضرت است صحابی است وعمار بن سعد پسر وی تابعی مقبول است از طبقهٔ ثالثه وپسر وی عبد الرحمن مستور است از طبقهٔ سادسه روایت میکند وهر یکی روایت میکند از پدر خود پس عبد الرحمن روایت میکند از پدر خود که سعد بن عمار است ووی از پدر خود که سعد صحابی است وجد پدر پدر جد است وضمیر ابیه وجده هر دو را جمع بابی است فافهم * ان رسول الله صلی الله علیه وسلم امر بلالا ان یجعل اصبعیه فی اذنیه * آنحضرت فرمود بلال را که بکرداند هر دو انگشت خود را در هر دو گوش خود * وقال انه ارفع لصوتک وگفت آنحضرت که گردانیدن انگشتان را در گوش بلند کرداننده تر است مر آواز ترا * رواه ابن ماجة *

* باب فضل الاذان

واجابة المؤذن * فضل اذان در حد ذات خود بسیار است چنانکه در احادیث بیاید سخن در آنست که اذان گفتن فاضل تر است یا امامت کردن ومختار آنست که اگر بدانند که حقوق امامت بتمام بجامی تواند آورد امامت افضل است والا اذان وسخن کرده اند دران که حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم بنفس نفیس خود اذان گفته است یا نه در حدیث آمده است که آنحضرت در سفری بود در قوم همه سوار ومجال فرود آمدن تنگ بود پس اذان گفت وهم بر مراکب نماز کردند وبعض این را تاویل کنند که مراد امر باذان است واین روش در زبان عرب بسیار است که هر که امر بچیزی کند گویند وی کرد چنانکه گویند بادشاه قلعه بنا کرد وخلعت پوشانید وحقیقت آنست که امر بدان کرده است ودر روایت دار قطني تصریح نیز آمده است که امر کرد باذان والله اعلم ودر مراسیل ابو یوسف آورده است که گفت دیدم امام ابو حنیفه را که اذان واقامت مغرب گفت وبنشست درمیان ومختار وظاهر از کلام سغناقي آنست که امامت نیز خود کردنش بر واجبات مؤذن واجب است که اگر چند کس اذان گویند حرمت مراول راست واگر از جوانب اذان بشنود واجب است اجابت مؤذن مسجد خود را واگر در مسجد باشد اجابت واجب نبود از جهت حصول اجابت فعلی ودر قاری قرآن در قول است ومختار عدم اجابت است *

* الفصل الاول *

* عن معاویة قال سمعت رسول الله * گفت معاویه شنیدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم یقول * میگفت * المؤذنون اطول الناس اعناقا یوم القیمة * مؤذنان دراز کردن تر اند از دیگران روز قیامت کنایت است از بزرگي وکردن فرازی ایشان دران روز یا از ترقب وانتظار اذن در در آمدن بهشت وامتداد دیدهای امید ایشان در فضل وکرامت حق چه هر که منتظر وامیدوار چیزی باشد نگران او گردد وکردن بجانب وی دراز کند یا کنایت است از قرب ودنو از درگاه عزت وبعض اعناقا روایت کرده اند بکسر همزه بمعني شتابي کردن وتیز رفتن یعني به بهشت * رواه مسلم * وعن ابي هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا نودی للصلوة ادبر الشیطان * وقتی که آواز کرده میشود برای نماز وخوانده میشود بسوی آن یعني اذان گفته میشود پشت میدهد شیطان ومیگریزد * له ضراط * درحالتی که شیطان تیز میزند * حتی لایسمع التأذین * تا نشنود اذان را بعض گویند که این محمول بر ظاهر است چه شیطان جسمي است متغذی اگر تیزی بزند عجب نباشد پس تیز میزند ومیگریزد چنانکه خر بگریزد بعض گویند که تشبیه داده شد غافل کردن شیطان خود را از نشنیدن اذان بآوازی که پر میکند گوش را وبازمیدارد از نشنیدن جز آن واز ان تعبیر بضراط کرد برای تقبیح وتشنیع آن ودر روایت مسلم له حصاص واقع شده بضم حای مهمله وبا همال صادین بمعني شتاب دویدن * فاذا قضي النداء اقبل * پس چون تمام کرده شد اذان پیش می آید شیطان * حتی اذا ثوب بالصلوة ادبر * تا آن وقتی که اقامت گفته شد برای نماز پشت میدهد ومیگریزد * حتی اذا قضي التثویب اقبل * تا آنکه چون تمام کرده شد اقامت پیش می آید * حتی یخطر بین المرء ونفسه * تا آنکه حائل میگردد ودر می آید میان مرد ونفس وی ودر وسوسه می اندازد او را * یقول اذکر کذا اذکر کذا * میگوید یاد کن چنان را یاد کن چنان را * لما لم یکن یذکر * از امور که نبود چیز ها را که نبود که یاد داشت آن * حتی یظل الرجل لایدری کم صلی * تا آنکه میگردد مرد چنانکه در نمی یابد که چند رکعت

گزارده است * متفق علیه * اگر گویند که چه سبب است که شیطان از اذان بگریزد و از تلاوت قرآن و نماز نگریزد جواب آنکه حق تعالی در کلمات اذان هیبتی و عظمتی نهاده که او را در خوف و رعب می اندازد و نیز گفته اند که سر درین آنست که اگرچه وی مقل مهٔ نماز است اما از عجب و ریا عاریست و نماز بجهت کمال فضیلت که دارد آدمی را در ریا و عجب می اندازد و ازان رخنه و وسوسه شیطان راه می یابد و قرآن نیز همچنین است و بالجمله در اذان این خاصیت نهاده اند و الله اعلم * وعن ابي سعيد الخدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يسمع مدى صوت المؤذن جن ولا انس * میشنود غایت آواز مؤذن را نه جن و نه انس * و لا شيء * و نه هیچ چیز از حیوانات و نباتات و جمادات * الا شهد له يوم القيمة * مگر آنکه گواهی میدهد برای او روز قیامت بایمان و فضل و کرامت و مدی بفتح میم و دال غایت چیزی و نهایت آن و تخصیص بذکر غایت بجهت آن کرد که چون گواهی بدهد که هر که آواز پست شنود چه در نهایت آواز پست میباشد پس آنکه از نزدیک آواز بلند بشنود بطریق اولی گواهی خواهد داد * رواه البخاري * وعن عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا سمعتم المؤذن * چون بشنوید مؤذن را که اذان میکوید * فقولوا مثل ما يقول * پس بگوئید مانند آنچه وی میکوید * ثم صلوا علي * پستر درود بفرستید بر من * فانه من صلى علي صلوة صلى الله عليه بها عشرا * از برای آنکه بدرستی هر که درود بفرستد بر من یکبار درود بفرستد خدای تعالی بر وی ده بار و این جزای درود فرستادن بر من همیشه است پس درین وقت نیز بفرستید که وقت مبارک است و دعا در وی مستجاب است * ثم سلوا الله لي الوسيلة * پستر سوال کنید خدا را و بخواهید از برای من وسیله را * فانها منزلة في الجنة * زیرا که وسیله درجه است در بهشت که * لا تنبغي الا لعبد من عباد الله * نمیسزد و نمیرسد آن منزلت مگر برای یک بنده از بندگان خدا * و ارجو ان اكون انا هو * و امید میدارم که باشم من آن بنده * فمن سأل لي الوسيلة * پس هر که بخواهد و سوال کند از خدا برای من وسیله را * حلت عليه الشفاعة * فرود آید بر وی و را واجب گردد برای وی شفاعت * رواه مسلم وسیله در لغت سبب و دستاویز توسل نزد یکی جستن بچیزی و وسیله کرد بخدا او توسل کرد بسوی خدا یعنی تقرب جست بسوی او بعمل و مراد بوسیله که بسوال آن برای پیغمبر امر واقع شده قرب درگاه عزت و علو درجه نزد اوست دران حضرت جل جلاله و عظم شانه که سبب شفاعت آنحضرت گردد مر خلق را عموما و خصوصا و حصول منزلت و مرتبت در بهشت نیز اثر و نتیجهٔ آن قرب و درجه است و باین جهت تفسیر آن بمنزلتی که در جنت است واقع شده و ارجو تواضع و تأدب است مر حضرت الٰهیه را و بحقیقت کنایت است از جزم و یقین بحصول آن چه رجای حبیب در حضرت مجیب مرکز خیبت نپذیرد * وعن عمر * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قال المؤذن * وقتي که بگوید مؤذن * الله اكبر الله اكبر فقال احدكم * پس بگوید یکی از شما * الله اكبر الله اكبر ثم قال * پستر بگوید مؤذن * اشهد ان لا اله الا الله قال * بگوید یکی از شما * اشهد ان لا اله الا الله ثم قال * پستر بگوید مؤذن * اشهد ان محمدا رسول الله قال * بگوید یکی از شما * اشهد ان محمدا رسول الله ثم قال حي على الصلوة قال لا حول ولا قوة الا بالله ثم قال حي على الفلاح قال لا حول ولا قوة الا بالله * در احادیث در اجابت حیعلتین همین کلمه آمده و آنچه بعض مردم میکویند ما شاء الله كان و ما لم يشأ لم يكن آنرا اصلی یافته نشده است و جمع میان حیعله و حوقله روایتی است از حنابله * ثم قال الله اكبر الله اكبر قال الله اكبر الله اكبر ثم قال لا اله الا الله قال لا اله الا الله من قلبه * بگوید مستمع اذان آنرا از دل خود یعنی باعتقاد و اخلاص * دخل الجنة * در می آید بهشت را * رواه مسلم * وعن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قال حين يسمع النداء * کسی که بگوید هنگام شنیدن اذان * اللهم رب هذه الدعوة التامة * و در روایت بیهقی آمده اللهم اني اسألك بحق هذه الدعوة التامة و مراد بدعوت تامه دعوت توحید است که از منقصت شرک منزه است و از تغییر و تبدیل محفوظ و تا روز نشور باقیست و بحقیقت اتم اقوال لا اله الا الله محمد رسول الله است که جامع تمامه سعادات دنیا و آخرت است * والصلوة القائمة * اشارت است بمضمون حي على الصلوة و اگر از صلوة دعا مراد دارند و از قائمه دائمه پس این بیان و تاکید دعوت تامه میشود * آت محمدا الوسيلة والفضيلة * یعنی محمد صلی الله علیه وسلم را وسیلت و فضیلت یعنی رتبه و درجهٔ زیاده بر همه خلائق * وابعثه مقاما محمودا * و برانگیز او را ایستاده کن محمد را صلی الله علیه وسلم در مقام محمود و مراد بمقام محمود مقامیکه ستوده شود صاحب وی بزبان همه کس و رشک برند بر وی تمامهٔ خلائق و آن مقام قرب و شفاعت است که تمامهٔ عالمیان حیران و سرگردان باشند و هیچکس از انبیا و رسل از دهشت دم نتواند زد و سر بالا کرد

پس آنحضرت درسر او دست آورد و این دعا بگشاد در حدیث آمده است که پروردگار تعالی حمد و ثنا آنحضرت تعلیم و تلقین کند که چون
مؤذن حق تعالی را بخواند درهای رحمت مفتوح کردد و نیز آمده است که آنحضرت را بر عرش بنشانند و خلایق خلاص از عرصهٔ محشر ایستاده
و اذن دهند که درخواهد بگوید و هرچه و هرکه را خواست بخواند آن روز معلوم شود که مقام محمد صلی الله علیه وسلم چیست و صدر یوم ان
آن مجلس و معرکه کیست ۞ نظم ۞ آن چشم و چراغ اهل بینش ۞ سلطان سریر آفرینش ۞ در مقامی که صلابت به بزرگان نخشد ۞
چشم دارم که نهاد ارمه افزون بلشي ۞ الذي وعدته ۞ آن مقام محمود که وعده کردهٔ او را بقول تو که در قرآن مجید فرمودهٔ عسی
ان یبعثك ربك مقاما محمودا ۞ حقت له شفاعتي یوم القیمة ۞ هر که این دعا بعد از اذان بخواند فرود می آید شفاعت من مر او را روز قیامت
رمسیق میکردد آنرا اگرچه همه امت کناهکاران برای مغفرت ذنوب و نیکوکاران برای رفع درجات امیدوار شفاعت اند ولیکن صاحب
این عمل را شفاعت لازم باشد بشفاعتی خاص و رحمتی بزرک مخصوص و ممتاز بود و بعضی از علما رحمهم الله امثال این بشارت را کنایت
از حسن عاقبت و مرجو بر ایمان داشته اند چه شفاعت مخصوص مؤمنان است پس بشارت شفاعت مستلزم بشارت بایمان باشد چنانکه
در حدیث من زار قبری وجبت له شفاعتي این نکته بیان کرده اند اللهم ارزقنا ۞ رواه البخاري ۞ وعن انس ۞ رضي الله عنه ۞
قال کان النبي ۞ کلمت انس بود پیغمبر ۞ صلی الله علیه وسلم یغیر اذا طلع الفجر ۞ غارت میکرد و بنا را چ بر سر دشمنان میرفت بوقت
برآمدن صبح و غارت سخت در ایشان بواسطهٔ قتل و نهب و عادت شریف آن بود که چون بر سر قومی بغارت میرفت در هنکام نماز
باز اد میرفت برای امتحان کفر و اسلام آنها چنانکه میکویند ۞ وکان یستمع الاذان ۞ و بود آنحضرت که کوش می نهاد اذان را ۞ فان سمع اذانا
امسك ۞ پس اکر می شنید بانک نماز را می ایستاد و غارت نمیکرد که مسلمانند ۞ والا اغار ۞ و اکر نمی شنید غارت میکرد که کافرانند
پس وجود و عدم اذان را علامت ایمان و کفر ایشان میساخت و در روایت فقهیه آمده است که اکر قومی اذان کفتن ترک دهند مستحق قتال
میشوند که اکرچه سنت است اما شعار اسلام است ۞ نسمع رجلا یقول ۞ پس شنید آنحضرت یکباری که بغارت رفته بود مردی را از ان
قوم که میکوید ۞ الله اکبر الله اکبر فقال رسول الله ۞ پس کفت پیغمبر خدا ۞ صلی الله علیه وسلم علی الفطرة ۞ بر فطرت اسلامی
تراست مرد پس کواهی داد بایمان وی ۞ ثم قال ۞ پس کفت آنمرد ۞ اشهد ان لا اله الا الله فقال رسول الله ۞ پس کفت پیغمبر خدا
۞ صلی الله علیه وسلم خرجت من النار ۞ این تاکید است مر ایمان او را و معنی آنست که بر آمدی از استحقاق آتش یا اکر کنا می کني
و بشومی آن در آتش در آئی آخر بیرون می آئی از ان فافهم ۞ فنظروا الیه ۞ پس نکاه کردند بسوی آن مرد تا بدانند که کیست ۞ فاذا هو
راعي معزی ۞ پس ناکاه وی چراننده بزهاست و معزی بکسر میم و سکون عین و زای بعد و قصر و معز بفتحتین و فتح و سکون بر خلاف ضان
۞ رواه مسلم ۞ وعن سعد بن ابي وقاص قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال حین یسمع المؤذن ۞ کسي که بکوید هنکام شنیدن اذان
۞ اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له وان محمدا عبده ورسوله رضیت بالله ربا وبمحمد رسولا وبالاسلام دینا ۞ شرح این
کلمات در کتاب الایمان کذشته است ۞ غفر له ذنبه ۞ آمرزیده شود مر او را کناه وی یعني صغائر چنانچه مذهب است ۞ رواه مسلم ۞
۞ وعن عبد الله بن مغفل قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بین کل اذانین صلوة بین کل اذانین صلوة ۞ در میان هر دو اذان
نماز است ۞ ثم قال في الثالثة ۞ بعد ازان فرمود در کرت سوم ۞ لمن شاء ۞ هر هر کرا که بخواهد یعني لازم نیست که بکزارد اکر خواهد
بکزارد و اکر خواهد نکزارد ۞ متفق علیه ۞ بدانکه مراد بدو اذان اینجا اذان و اقامت است اقامت را نیز اذان کفت از جهت
مشابهت و مجاورت چنانکه قمرین میکویند شمس و قمر را و میخوانند امام حسن و حسین را حسنین رض یا از جهت آنکه اذان بمعنی
اعلام و اقامت اعلام است بحضور فعل نماز چنانکه اذان اعلام است بحضور وقت نماز و مراد آنست که بعد از اذان نماز باید کرد
که وقت شریف است و دعا در وی مستجاب یا اشارت است بنوافل پیش از فرض و استبعاد آنکه درین حکم است در نماز مغرب است که بعد
از اذان وی پیش از ادای فرض نافله مکروه است چنانکه مذهب امام ابوحنیفه و اصحاب او است امادر حدیث بخاری از انس آمده
است که کفت چون اذان میداد مؤذن برای مغرب بر میخاستند قومی از صحابه و میرفتند بجانب ستونهای مسجد و میکزاردند پیش
از فرض دو رکعت نماز تا آنکه آنحضرت صلعم از خانه بیرون می آمد و ایشانرا در نماز میدید و منع نمیکرد و زیادت کرد مسلم که چون غریبی

ازبيرون مي آمد گمان ميبرد كه نماز فرض گزارده شده است از بس كه مردم را در نماز ميديد وبغض مردم گمان بردند كه اين دو ركعت راتبهٔ مغرب بود ونه چنين است كه اين در ركعت بود كه بعد از اذان ميگزاردند وآنحضرت مخير كردانيده بود صحابه را در ان وامام ابوحنيفه ميگويد كه اين در اول بود كه چون نهي كرده شده بود از گزاردن نماز بعد از عصر پس بيان كرد آنحضرت باين حديث وقت جواز را بعد از ان منسوخ گشت وكلام درين مقام بسيار است در شرح آنرا ذكر كرده ايم * الفصل الثاني * عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الامام ضامن * امام پذيرنده وبردارنده وبرخود گيرنده است كار وبار نماز مقتديان را پس برميدارد قراءت را از ايشان وقيام را نيز اگر در ركوع دريابند اورا وتكاه ميدارد براي ايشان افعال صلوة واعداد ركعات را * والمؤذن مؤتمن * واذان كوينده امانت دار است در محافظت اوقات در نماز و روزه * اللهم ارشد الائمة * خداوندا راه راست نما امامان را وتوفيق ده ايشانرا بعلم وعمل و صلاح حال * واغفر للمؤذنين * وبيامرز مؤذنان را در تقصير وتفريطي كه بوجود آيد از ايشان درين حديث تفصيل يكي از امامت واذان بر ديگري مقصود نيست بلكه مقصود بيان حال هريك ودعا بخير است مر هركدام را فافهم * رواه احمد وابو داؤد والترمذي والشافعي وفي اخرى له بلفظ المصابيح * ودر روايت ديگر مر شافعي را بلفظي است كه در مصابيح است كه گفته است الائمة ضمناء والمؤذنون امناء فارشد الله الائمة وغفر للمؤذنين * وعن ابن عباس * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اذن سبع سنين * كسيكه اذان گويد هفت سال * محتسبا * حسبة لله وبراي طلب اجر وثواب ورضاي او * كتب له براءة من النار * نوشته شود براي وي بيزاري از آتش دوزخ * رواه الترمذي وابن ماجة * وعن عقبة بن عامر * صحابي مشهور است والي مصر بود از جانب معاويه بعد از برادر وي عقبة بن ابي سفيان بعد ازان عزل كرد او را وفات يافت در مصر سنة ثمان وخمسين * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يعجب ربك من راعي غنم * عجب دارد پروردگار تو يعني عظيم است نزد وي وراضي است ازان از چرانندهٔ گوسفندان * في رأس شظية للجبل * در سر بلندي از كوه * يؤذن بالصلوة ويصلي * اذان ميگويد براي نماز هرچند جماعت ندارد ومي گزارد نماز را * فيقول الله * پس ميگويد خداي * عز وجل * بفرشتگان * انظروا الى عبدي هذا * نظر كنيد بسوي بندهٔ من كه اينست * يؤذن ويقيم الصلوة * اذان ميگويد وبرپا ميدارد نماز را * يخاف مني * ميترسد از من در ترك سنت ووجود خلق از نظر اعتبار او ساقط است * قد غفرت لعبدي * بتحقيق آمرزيدم اين بندهٔ خود را * وادخلته الجنة * ودر آوردم اورا در بهشت * رواه ابو داؤد والنسائي * وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلثة على كثبان المسك يوم القيمة * سه كس بر تلهاي مشك اند روز قيامت كثيب بمثلثه تل ريگ كتب كرد كردن * عبد ادى حق الله وحق مولاه * يكي بندهٔ كه بگزارد حق خدا را وحق خداوند خود را در حقيقت آن نيز چون بفرمودهٔ شرع است حق خدا است مقصود آنست كه طاعت خدا ميكند در همه ابواب وبار تكليف بروي بيشتر است * ورجل امّ قوما وهم به راضون * ديگر مردي كه امامت كرد قومي را وايشان ازوي راضي اند بجهت رعايت احكام وار كان وسنن وآداب نماز وصحت قراءت وحسن آن ورجل ينادي بالصلوات الخمس * ديگر مردي كه اذان ميگويد پنج وقت نماز را * كل يوم وليلة * هر روز وشب * رواه الترمذي وقال هذا حديث غريب * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم المؤذن يغفر له مدى صوته * بانگ نماز كوينده آمرزيده ميشود مر او را تا غايت آواز او يعني هر مقدار كه آواز بلند كند مغفرت نيز همان مقدار باشد واكر آواز را تا غايت رسانيد غايت مغفرت وابن و احتمال دارد كه مراد آن باشد كه اكر او را كنامان باشند كه بركند اين مسافت را كه از مكان اذان است تا جاي كه آواز ميرسد آمرزيده ميشود براي او مؤيد معني اول است روايت مد صوته * ويشهد له كل رطب ويابس * وكواهي ميدهد براي او هر تر وخشك اكرچه ظاهر اين لفظ در نباتات است يا در جمادات ونباتات اما مراد هر چيزي است چنانچه در قول حق سبحانه وَلَا رَطْبٍ وَّلَا يَابِسٍ اِلَّا فِيْ كِتٰبٍ مُّبِيْنٍ يا كويند كه چون جمادات ونباتات كواهي دادند جن وانس بطريق اولي دهند * وشاهد الصلوة يكتب له خمس وعشرون صلوة * وحاضر آينده نماز را بسبب اذان نوشته ميشود مر او را بيست وپنج نماز چنانكه در احاديث آمده است كه نماز جماعت فضل دارد بر نماز تنها كزار بيست وپنج درجه زايد در حقيقت راجع بفضل اذان است كه بسبب وي جماعت شد وباين درجه رسيده * ويكفر عنه ما بينهما * ريخته شده ميشود مر او را كناهان كه واقع ميشوند درميان هر دو نماز كه حاضر آمده است براي آنها * رواه احمد وابو داؤد وابن ماجة وروى النسائي *

و روايت كرده است نسائي * الى قوله * تا قول وي * كل رطب و يابس * و فضل شامل صلوة را روايت نكرده * وقال * وگفته است نسائي اين زيادتي را كه * وله مثل اجر من صلى * و مر مؤذن راست مثل ثواب كسيكه نماز گزارده است چه دال بر خير شريك فاعل راست در ثواب يعني وي نيز داخل ثواب ميگردد كه سبب اجتماع ايشان براي نماز شد نه آنكه مؤذن را ثواب مقدار ثواب تمامهٔ نماز گزارندگان ميباشد تا لازم مي آيد كه اذان افضل از نماز است * و عن عثمان بن ابي العاص قال قلت * عثمان بن ابي العاص ثقفي كه صحابي مشهور است عامل گردانيده بود او را آنحضرت بر طائف و ممران بود در حيات آنحضرت عليه السلام و در خلافت ابو بكر و دو سال از خلافت عمر بعد ازان عزل كرد و والي گردانيد بر عمان و بحرين گفت گفتم * يا رسول الله اجعلني امام قومي * بگرد ان مرا امام قوم من * قال انت امامهم * فرمود آنحضرت تو امام اين قومي يعني گردانيدم ترا امام اين جماعت * واقتد بأضعفهم * واقتدا كن به ضعيف ترين ايشان يعني در امامت رعايت حال ضعيفان كن و تطويل قراءت و ديگر اركان چنان مكن كه ضعيفان برنتابند و تنگ آيند و جماعت ترك دهند * و اتخذ مؤذنا لا يأخذ على اذانه اجرا * و بگير مؤذني را كه نگيرد بر اذان خود اجرت را * رواه احمد و ابو داؤد و النسائي * و عن ام سلمة * رضي الله عنها * قالت علمني رسول الله * گفت ام سلمه تعليم كرد مرا پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ان اقول عند اذان المغرب * اينكه بگويم نزد بانگ نماز شام اين دعا را * اللهم هذا اقبال ليلك * خداوندا اين وقت پيش آمدن شب تست كه پيدا كردهٔ آنرا * و ادبار نهارك * و وقت پشت دادن روز تست * و اصوات دعاتك * و اين آوازهاي خوانندگان است بعبادت تو يعني وقت آوازهاست و در روايتي و حضور صلوتك زيادة آمده است * فاغفر لي * و در روايتي اسألك ان تغفر لي * رواه ابو داؤد و البيهقي في الدعوات الكبير * و عن ابي امامة او بعض اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم * روايت است از ابي امامهٔ باهلي كه صحابي مشهور است يا از بعض اصحاب آنحضرت يعني اين حديث را بعض رواة از ابي امامه روايت كرده اند و بعض مجمل آورده و گفته عن بعض اصحاب رسول الله بي آنكه نام صحابي ببرد * قال ان بلالا اخذ في الاقامة * گفت كه بلال شروع كرد در اقامت گفتن * فلما ان قال * پس چون گفت * قد قامت الصلوة قال رسول الله * گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم اقامها الله و ادامها * بر پادارد نماز را خدا و پاينده دارد آنرا * و قال في سائر الاقامة * و گفت آنحضرت در باقي الفاظ اقامت * كنحو حديث عمر في الاذان * مانند حديث عمر در اذان كه در فصل اول گذشت يعني بگويد هر چه بشنود و بتفصيل در ان حديث مبين گشته است * رواه ابو داؤد * و عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يرد الدعاء بين الاذان و الاقامة * رد كرده نمي شود دعا ميان اذان و اقامت ظاهر عبارت اين حديث عام تر است كه خواه متصل باذان كند يا بفاصله و بهتر آنست كه متصل كند تا موافق گردد بحديث آينده كه فرمود عند النداء * رواه ابو داؤد و الترمذي * و عن سهل بن سعد قال * گفت سهل بن سعد ساعدي انصاري صحابي مشهور است و آخر من مات من الصحابة بالمدينة * قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ثنتان لا ترد ان * دو خصلت رد كرده نميشوند * او * يا گفت * قلما ترد ان * كم است كه رد كرده شوند و قلت كنايت از عدم است * الدعاء عند النداء * يكي دعا نزد اذان * و عند البأس * و ديگر دعا نزد جنگ با كافران * حين يلحم بعضهم بعضا * در وقتي كه بچسپند بعضي از جنگ كنندگان بعض را در يكديگر بيفتند و يكديگر را بكشند و لحم بمعني كشتن و بهم چسپيدن در جنگ هر دو آمده و اللحام نيز باين معني است و يلحم بفتح يا و حا و بضم يا و كسر حا هر دو روايت است * و في رواية * و در روايتي بجاي عند البأس * و تحت المطر * آمده و ظاهر عبارت آنست كه زير باران باشد باران بروي مي باريده باشد و احتمال دارد كه مواد نزد وقت نزول مطر باشد چنانكه در روايتي آمده است * رواه ابو داؤد و الدارمي الا انه لم يذكر * اين حديث را ابو داؤد و دارمي هر دو روايت كرده اند ليكن دارمي ذكر نكرده است اين روايت را كه * و تحت المطر * و عن عبد الله بن عمرو قال رجل * گفت مردي * يا رسول الله ان المؤذنين يفضلوننا * بدرستيكه مؤذنان زيادة مي شوند ما را در اجر و ثواب كه ايشان اذان ميكويند و ما نميكوئيم * فقال رسول الله * پس گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم قل كما يقولون * بگو انچه مؤذنان ميكويند اجابت كن ايشانرا * فاذا انتهيت فسل تعط * پس چون بآخر رسي بخواه از خداي تعالى چيزي تا داده شوي آنرا اين زيادت است بر جواب و اشارت است بآنكه اگر جواب مؤذن بگويد و بعد ازان دعا ميكند زيادة ميشود در فضل * رواه ابو داؤد * و ازين حديث مستفاد ميشود كه در مسجد نيز جواب مؤذن بگويد كه ثواب اذان بيابد

برخلاف آنكه در مردم مشهور است كه نزد حصول اجابت فعلي اجابت قولي در كار نيست فافهم

* عن جابر قال سمعت النبي * گفت جا برشنيدم پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم يقول ان الشيطان اذا سمع النداء بالصلوة * بدرستيكه چون شيطان مي شنود آواز اذان را * ذهب * مي رود دور ميرود * حتى يكون مكان الروحاء * تا آنكه ميباشد در جاى روحا بعتح راو سكون حا مهمله * قال الراوى * گفته است راوى * والروحاء من المدينة على ستة وثلثين ميلا * روحا از مدينه بر سي وشش ميل است بعض چهل نيز گفته * رواه مسلم * وعن علقمة بن وقاص قال اني لعند معوية * علقمة بن وقاص كه از كبار تابعين است گفت كه من نزد معاويه بودم * اذ اذن مؤذنه * ناگاه اذان گفت مؤذن معاويه * فقال * معوية كما قال مؤذنه * پس گفت معاويه كلمات اذان را چنانكه گفته مؤذن وى * حتى اذا قال * تا چون گفت مؤذن * حي على الصلوة قال * گفت معاويه * لاحول ولا قوة الا بالله فلما قال * پس چون گفت مؤذن * حي على الفلاح قال * گفت معاويه * لاحول ولا قوة الا بالله العلي العظيم * در ين مرتبه العلي العظيم زيادة كرد * وقال بعد ذلك ما قال المؤذن * وگفت بعد از ان انچه گفت مؤذن * ثم قال سمعت رسول الله * پستر گفت معاويه شنيدم پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم قال ذلك * گفت آنرا كه من گفتم * رواه احمد * وعن ابي هريرة قال كنا مع رسول الله * گفت ابوهريره بوديم ما با رسول خدا * صلى الله عليه وسلم فقام بلال ينادى * پس بايستاد بلال در حاليكه اذان ميكويد * فلما سكت قال رسول الله * پس چون تمام كرد بلال اذان را وخاموش شد گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم من قال مثل هذا يقينا دخل الجنة * هر كس كه بكويد مانند اين كه مؤذن گفت يعنى اجابت مؤذن بكند از سر يقين در مى آيد بهشت را * رواه النسائي * سوق حديث از براى بيان فضل مجيب مؤذن است اما فضل مؤذن نيز لازم مى آيد چه هر گاه كه ثواب كسي كه مثل گفته وى گفت اين باشد ثواب وى نيز خواهد بود * وعن عائشة رضي الله عنها * قالت كان النبي * گفت عائشه بود پيغمبر * صلى الله عليه وسلم اذا سمع المؤذن يتشهد * چون مي شنيد مؤذن را كه شهادتين ميگفت * قال * ميگفت آنحضرت * وانا وانا * يعني وانا اشهد وانا اشهد تكرار راجع بتكرار شهادتين است * رواه ابو داؤد * وعن ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من اذن ثنتي عشرة سنة وجبت له الجنة * كسي كه اذان كويد دوازده سال مى در آيد وواجب كردد مزار را بهشت سابقا در فصل ثاني هفت سال فرمود شايد كه اول دوازده سال وحي شده باشد بعد از ان فضل وكرم حق وسيع شد ه فرمود كه اكر هفت سال هم بكويد بس است بلكه بشارت زيادت آمد كه كتب له براءة من النار وايضا فرمود وجبت له الجنة مكرر آنكه براءت از خلود مراد دارند يا كويند كه دراذان دوازده سال اين زيادت است كه فرمود * وكتب له بتاذينه في كل يوم ستون حسنة * ونوشته شود بجزاى اذان كفتن وى هر روز شصت نيكى * ولكل اقامة ثلثون حسنة * ومر مر اقامت را سي نيكي در ظاهر ذهن تبادر بآن دارد كه كلمات اقامت فرادى باشد ويحتمل كه كثرت فضل اذان باعتبار كثرت تعب ومشقت دران باشد وبر هر تقدير تعين عدد موكول بعلم شارع است والله اعلم * رواه ابن ماجة * وعنه قال كنا نؤمر بالدعاء عند اذان المغرب * وهم از ابي هريره است كفته بوديم ما كه امر كرده مى شديم بدعا نزد اذان مغرب وشايد كه دعا همان است كه در حديث ام سلمه كذشت * رواه البيهقي في الدعوات الكبير *

* باب * در لواحق ومتممات انچه كذشت در دو باب سابق * الفصل الاول *

* عن ابن عمر * رضي الله عنهما * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان بلالا ينادى بليل * بدرستيكه بلال اذان ميدهد در شب تا مردم پيش از وقت بغسل واستنجا ووضو متهيى ومستعد نماز شوند واز ينجا معلوم ميشود كه براى نماز بامداد اذان در شب كفتن درست است چنانكه مذهب امام ابو يوسف است واز امام شافعي نيز برين است * فكلوا واشربوا حتى ينادى * پس بخوريد وبنوشيد در سحر رمضان تا آنكه ندا دهد * ابن ام مكتوم * كه صحابي مشهور است وى نيز مؤذن بود واز ينجا معلوم ميشود كه آنحضرت را دو مؤذن بود كه يكي پيش از فجر اذان ميداد ودكرى بعد از فجر وغالبا اين در رمضان بود يكى براى تسحر اذان ميداد ودكرى براى نماز وشافعيه ميكويند كه براى صبح دو مؤذن سنت است يكى پيش از فجر در نصف اخير از شب اذان دهد ودكرى بعد از فجر در اول وقت * قال * گفت راوى * وكان ابن ام مكتوم رجلا اعمى * زيرا ابن ام مكتوم مردى نابينا * لا ينادى حتى يقال له اصبحت اصبحت * ندا نميداد تا آنكه كفته ميشد او را صبح شد صبح شد مكرر يعني نزديك شد صبح مبالغة ميكفتند صبح شد واين تاويل از جهت آن كرديم كه فرمود تا ندا ابن

ام مكتوم بخوريد وبنوشيد وچون وى زند ابعد از برآمدن صبح ومكرر خبر دادن مردم بذان اذان ميداد * باشد خوردن ونوشيدن تا آنوقت چگونه جائز باشد كذا في بعض الشروح فافهم * متفق عليه * وعن سمرة بن جندب * صحابي مشهور است از حفاظ مكثرين نزول كرد بصره را روايت كردة اند از وى حسن بصرى وشعبي وجز ايشان * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يمنعكم من سحوركم اذان بلال * بايد كه باز ندارد شما را از طعام سحر اذان گفتن بلال زيرا كه وى اذان بشب ميكويد * ولا الفجر المستطيل * ونه باز دارد صبح دراز كه نام سفيدى است كه از جانب مشرق بجانب مغرب مانند خط دراز مى افتد وزود مضمحل ميشود در تاريك ميكردد وآنرا صبح كاذب كويند وتشبيه بدم كرك دهند * ولكن الفجر المستطير في الافق * وليكن باز دارد صبح پرنده يعني منتشر شوند ودر كرانهٔ آسمان پهن از جنوب وشمال كه بعد اضمحلال فجر مستطيل پيدا كردد وباقي ماند * رواه مسلم ولفظه للترمذى * وعن مالك بن الحويرث * كنيت او ابوسليمان است صحابي است اقامت كرد نزد آنحضرت بيست شب ونزول كرد بصره را مات سنة اربع وسبعين في عهد عبد الملك * قال اتيت النبي * كفت مالك بن الحويرث آمدم پيغمبر را * صلى الله عليه وسلم انا وابن عم لي * من ويسر عم كه مرا بود غالبا از براى وداع آمده بودند * فقال * پس فرمود آنحضرت * اذا سافرتما فاذنا واقيما * چون مسافر شويد شما پس اذان كوئيد واقامت كوئيد يعني بايد كه اذان واقامت درميان شما واقع شود وچون فرمود * وليؤمكما اكبركما * وبايد كه امام شود بزركتر بين شما متعين شد كه اذان آن ديكر كويد كه نه اكبر است وما نا كه آن مرد ودر علم وورع مساوى بوده اند يا مراد باكبر افضل است واز اينجا معلوم شد كه افضليت در اذان شرط نيست وباوجود آن بايد كه مؤذن عالم باوقات وصالح ومتدين ورفيع الصوت وخوش آواز بود وكلمات اذان صحيح ادا تواند كرد * رواه البخاري * وعنه قال قال لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوا كما رايتموني اصلي * وهم از مالك بن الحويرث است كه كفت مارا آنحضرت بكزاريد نماز را چنانچه ديديد مارا كه ميكزارم * واذا حضرت الصلوة فليؤذن لكم احدكم * وچون در آيد وقت نماز بايد كه اذان كويد براى شما يكي از شما * ثم ليؤمكم اكبركم * پس بايد كه امامت كند شما را بزرك ترين شما * متفق عليه * وعن ابي هريرة قال ان رسول الله * كفت ابو هريره كه پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم حين قفل من غزوة خيبر * در هنكام بركشتن از جنك خيبر بسوى مدينه * سار ليلة * راند شبى * حتى اذا ادركه الكرى عرس * تا وقتى كه دريافت اورا خواب فرو آمد تا استراحت كند وتعريس نزول مسافر در آخر شب براى خواب واستراحت است * وقال لبلال اكلأ لنا الليل * وفرمود بلال را كه نكاهباني كن براى ما شب را * فصلى بلال ما قدر له * پس نماز كزارد بلال آنقدر كه تقدير كرده شد براى وى * ونام رسول الله وخواب كرد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم واصحابه * ويارانِ وى * فلما تقارب الفجر استند بلال الى راحلته * پس چون نزديك شد طلوع فجر تكيه زد بلال بسوى شتر خود * موجه الفجر * متوجه بجانب فجر موجه بكسر جيم بمعني متوجه از وجه بمعني توجه چنانكه قدم بمعني تقدم ودر قسطه سماع بفتح حيم نيز ضبط كرده اند * فغلبت بلالا عيناه * پس غلبه كرد بلال را چشمان او بى اختيار در خواب شد * وهو مستند الى راحلته * وحال آنكه وى تكيه زده است بسوى شتر خود * فلم يستيقظ رسول الله * پس بيدار نشد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ولا بلال * وبيدار نشد بلال * ولا احد من اصحابه * ونه هيچيكى از صحابهٔ آنحضرت * حتى ضربتهم الشمس * تا آنكه زد ايشانرا شعاع آفتاب يعني برآمد آفتاب * فكان رسول الله * پس بود پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم اولهم استيقاظا * نخستين قوم از روى بيدارى * ففزع رسول الله * پس ترسيد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * از خواب رفتن وقضا زفوت شدن بشهود صلوة جلا لية حق تعالى * فقال اى بلال * پس كفت آنحضرت اى بلال چه واقع شد ترا * چيزا بخواب رفتي ودر پاسباني تقصير كردى * فقال بلال * پس كفت بلال * اخذ بنفسي الذي اخذ بنفسك * كرفت نفس مرا وعارض شد بوى آنچه كرفت نفس ترا * قال * فرمود آنحضرت * اقتادوا * بكشيد شتران را وبيرا نيد از ينجا * فاقتادوا رواحلهم شيئا * پس بكشيدند شتران خود را اندكى ازان * وادى وبر اندند ونيز ديك بآنجا فرود آمدند وسبب برآمدن ازان وادى اختلاف دانند كسى كه تجويز نمى كند چنانكه اصحاب ما قضاى فوايت را در وقت منهي ميكويند كه برآمدن بجهت آن بود كه آن وادى جاى شيطان بود كه تابلك كرد آفتاب وآنكه تجويز ميكند ونهي را مخصوص بينوا ميداند چنانكه شافعيه ميكويند كه سبب برآمدن آن بود كه آن وادى جاى شيطان بود چنانكه در روايت ديكر بيايد * ثم توضأ

رسول الله * بستز وضو کرد پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم وامر بلالا * وامر کرد بلال را که اقامت گوید برای نماز * فاقام الصلوة * پس اقامت گفت بلال * فصلی بهم الصبح * پس گزارد آنحضرت باصحابه نماز با مداد ازاظاهر این حدیث آنست که اذان در نماز فضا نیست ومذهب شافعی اینست در یک قول وی وقول دیگر از وی آنست که نه اذان است ونه اقامت ودر هدایه گفته است که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قضا کرد فجر را در غداة لیلة التعریس باذان واقامت وشیخ ابن الهمام احادیث در بن معنی از مسلم وابی داؤد وجز ایشان باز موطا آورده وگفته که انچه از مسلم در بن قصه آمده که امر کرد بلال را پس اقامت گفت منافات بآن ندارد وچگونه منافی باشد وحال آنکه بصحت رسیده که باذان واقامت هر دو گزارده انتهی وآنکه میگویند که اذان مشروع از برای اعلام مردم است بدخول وقت وخواندن باجتماع ودر فائته بهیچ ازین دو امر احتیاج نه جوابش آنست که اذان مشروع برای اعلام است واز برای تحصیل ثواب بذکر این کلمات نیز ولهذا افضل آنست که منفرد اذان واقامت بگوید کذا قال السغناقي * فلما قضی الصلوة * پس هرگاه که قضا کرد نماز را * قال * گفت * من نسي الصلوة فليصلها اذا ذكرها * کسیکه فراموش کند بخواب یا بجز آن نماز را پس باید که بگزارد آنرا وقتیکه یاد آرد آنرا * فان الله تعالی قال * زیرا که بدستی خدای تعالی فرموده است * واقم الصلوة لذکری * وبر پادار نماز را در وقت یاد کردن من ویاد کردن نماز یاد کردن خدا است * رواه مسلم * تنبیه * اینجا اشکال می آرند که در حدیث آمده است که آنحضرت فرمود چشم من خواب میکند اما دل بیدار است پس باوجود بیداری دل چه نوع که از طلوع فجر آگاه نشد جوابش آنکه دریافت طلوع وغروب کار چشم است چون چشم در خواب باشد وپوشیده بود طلوع وغروب مدرک نگردد اگر چند دل بیدار است کذا قالوا واگر گویند چرا بکشف ووحي والهام در نیافت گوئیم این فعل باری تعالی است اگر دران وحي بفرستاد وکشف نکرد چه توان کرد در انجا حکمتی خواهد بود تا باعث تشریع احکام ودریافت شرف متابعت گردد جواب دیگر آنست که نعم دل بیدار است ولیکن تواند که اورا حالتی وشهودی دست دهد که دران مستغرق گردد از ماسوای مشهود واز جمیع صور ومعاني ذاهل وغافل گردد چنانکه در بعض احیان در حالت وحي مثل این حالت روی میداد پس باعث نسیان وغفلت نوم قلب نباشد بلکه طریان حالتی عظیم که جز خدای رب العزة حقیقت آنرا نداند فافهم وبالله التوفیق * وعن ابي قتادة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اقیمت الصلوة فلا تقوموا * چون اقامت گفته شود برای نماز پس برنخیزید * حتی ترونی قد خرجت * تا آنکه به بینید مرا که بتحقیق بیرون آمدم از درون خانه فقها گفته اند مذهب آنست که نزد حي علی الصلوة باید برخاست وشاید که بیرون آمدن آنحضرت درینوقت می بود * متفق علیه * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اقیمت الصلوة فلا تاتوها تسعون * چون اقامت گفته شود نماز را پس نیائید نماز را شتاب ودوان * واتوها تمشون وعلیکم السکینة والوقار * وبیائید نماز را درحالتیکه میروید برفتار معتاد وغالب است بر شما آرام ووقار آهستگی وگران باری * فما ادرکتم فصلوا * پس انچه دریابید با امام پس بگزارید * وما فاتکم فاتموا * وانچه فوت کردد شما را ونیابید پس تمام کنید وبعد از فراغ امام برخاسته بگزارید وگفته اند علامت سبکی وغفلت بلکه بیعقلی وحماقت دویدن است برای نماز واگر شتابی کنید وخواهید که تکبیر اولی دریابید پیش ازین می بایست مستعد ومتهیی شد شتابی که محمود است اینست * متفق علیه وفي روایة لمسلم فان احدکم اذا کان یعمد الی الصلوة * زیرا که یکی از شما وقتیکه قصد میکند نماز را ومیرود بسوی وی * فهو في صلوة * پس وی در نماز است پس دونده را بحق تعالی محل ودمیکرداند بنماز باید که دو همه جا در یاد وی باشد وحاضر وقت باشد واز بعض علما مسارعت به تکبیر اولی منقول وماثور است * وهذا الباب خال عن الفصل الثاني * واین باب تهی است از فصل ثاني *

* الفصل الثالث * عن زید بن اسلم قال عمر رسول الله * گفت زید ابن اسلم که از کبار تابعین است تعریس کرد پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم لیلة بطریق مکة * شبی در راه مکه شاید که قصه متعدد است یا از وهم راوی است والا وقوع تعریس در طریق مدینه بود ومضمون این حدیث همان مضمون حدیث ابي هریرة است که گذشت وگفت که در وقت رجوع از خیبر بود بمدینه ببعض از قفا وتها که ظاهر میکردد * ووکل بلالا ان یوقظهم للصلوة * ووکیل گردانید آنحضرت بلال را که بیدار کرداند صحابه را در وقت نماز * فرقد بلال ورقد وا * پس خواب کرد بلال وخواب کردند همه اصحاب * حتی استیقظوا * تا آنکه بیدار شدند * وقد طلعت علیهم الشمس * وحال آنکه بتحقیق طلوع کرد برایشان آفتاب * فاستیقظ القوم * پس بیدار شدند قوم * فعدل نزعوا * پس بتحقیق

ترسيدند بريس تقصير خود * فامرهم رسول الله * پس امر كرد ايشانرا پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ان يركبوا * اينكه سوار شوند * حتى يخرجوا من ذلك الوادي * تا آنكه بيرون آيند ازان وادى * وقال ان هذا واد به شيطان * وگفت آنحضرت كه اين واديست كه در وى شيطان است * فركبوا حتى خرجوا من ذلك الوادي * پس سوار شدند تا آنكه برآمدند ازان وادى * ثم امرهم رسول الله * پستر امر كرد ايشانرا پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ان ينزلوا * كه فرود آيند نزديك به آن وادى * وان يتوضأ وا * وامر كرد كه وضو سازند * وامر بلالا ان ينادي للصلوة * وامر كرد بلال را كه اذان كويد براى نماز * او يقيم * يا اقامت كويد شك راوى است * فصلى رسول الله * پس نماز بكزارد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم بالناس ثم انصرف وقد راى من فزعهم * پستر برگشت از نماز وحال آنكه بتحقيق ديد از ترس ايشان * فقال يا ايها الناس ان الله قبض ارواحنا * پس گفت آنحضرت از براى تسليه وازالهٔ فزع ايشان اى مردمان بدرستيكه خداى تعالى كرفت جانهاى ما را در خواب * ولو شاء لردها الينا في حين غير هذا * واكر ميخواست باز ميكردانيد جانهاى مارا بسوى ما در وقتى جز اين وقت يعنى پيش ازين وقت * فاذا رقد احدكم عن الصلوة او نسيها * پس چون خواب كند يكى ازشما از نماز يا فراموش كند نماز را * ثم فزع اليها * پستر بيدار كردد يا ياد آورد وپناه آرد بسوى نماز * فليصلها كما كان يصليها في وقتها * پس بايد كه بكزارد نماز را چنانكه بود كه ميكزارد آنرا در وقتش يعني باذان واقامت وجماعت وسائر شرائط وآداب * ثم التفت رسول الله صلى الله عليه وسلم الى ابي بكر الصديق * رضي الله عنه يستر روى كردانيد ونكريست آنحضرت بجانب ابوبكر صديق * فقال * پس كفت آنحضرت * ان الشيطان اتى بلالا وهو قائم يصلي * بدرستيكه شيطان آمد بلال را وحال آنكه وى ايستاده است ونماز ميكزارد * فاضجعه * پس بخوابانيد اورا زمين * واراه بيده * وبزد بدست خود بر روى او * ثم لم يزل يهدؤه * پستر هميشه شد شيطان كه ساكن ميكردانيد وآرام ميدهد بلال را * كما يهدأ الصبي * چنانكه تسكين داده ميشود كودك در خواب تا بخواب رود في الصراح هدء وهدوء آرميدن واهداء آرام دادن ودست زدن كودك را تا بخواب شود * حتى نام * تا آنكه خواب كرد بلال * ثم دعا رسول الله صلى الله عليه وسلم بلالا * پستر بخواند آنحضرت وطلبيد بلال را وپرسيد حقيقت حال را * فاخبر بلال رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل الذي اخبر رسول الله صلى الله عليه وسلم ابابكر * پس خبر داد بلال آنحضرت را مانند انچه خبر داده بود آنحضرت ابوبكر را * فقال ابوبكر * پس چون مشاهده كرد ابوبكر اين معجزه را كه خبر از غيب بود كفت * اشهد انك رسول الله * كواهي ميدهم كه تو پيغمبر خدائي * رواه مالك مرسلا * روايت كرد مالك اين حديث را بطريق ارسال زيرا كه زيد بن اسلم تابعي است * وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خصلتان معلقتان في اعناق المؤذنين للمسلمين * وخصلت انداخته شده در كردنهاى بانك نماز كويندكان مر مسلمانان را وكذاشته اند در عهدهٔ ايشان تا نكاهدارند آنهارا واحتياط نمايند ودريابند ورزند در آنها آن دو خصلت كدام است * صيامهم وصلاتهم * روزهٔ مسلمانان ونماز ايشان روزه در افطار وتسحر ونماز در رعايت اول وقت وآخر * رواه ابن ماجة *

* باب المساجد ومواضع الصلوة * مساجد جمع مسجد بكسر جيم وفتح آن نيز جائزست ونزد فقها بكسر جيم نام خانهٔ خاص كه براى نماز كزاردن بنا كنند وبفتح سجدهٔ كاه وبمعني جبهه نيز آمده ومساجد عضو هفتكانه كه بدان سجده كنند ومراد بمواضع صلوة اينجا جاهاى كه نماز دران مكروه بود يا مكروه نبود چنانكه در احاديث بيان آن بيايد * الفصل الاول * عن ابن عباس * رضي الله عنه * قال لما دخل النبي صلى الله عليه وسلم البيت * روايت است از ابن عباس كفت هنكاميكه در آمد آنحضرت خانهٔ كعبه را در روز فتح مكه * دعا في نواحيه كلها * دعا كرد در كرانهاى خانه همه كرانها يعني در هر چار كوشهٔ خانه * ولم يصل حتى خرج * ونماز نكزارد آنحضرت درون خانه تا آنكه بيرون آمد * فلما خرج ركع ركعتين في قبل الكعبة * پس چون بيرون آمد كزارد دو ركعت در پيش در كعبه ومقابل آن وقبل بضمتين وبضم وسكون هر دو رواست واول فصيح تر است * وقال * وكفت آنحضرت * هذه القبلة * اين است قبله اشارت بجانب كعبه كرد وبيان فرمود كه امر قبله بر توجه بجانب وى تر ارزانى افتاده وهركز منسوخ نكردانه بآن معني كه قبله همين جانب پيش ايست توجه بجانب ديكر روا نيست واين ظاهر است ونه بمعني آنكه توجه به بيت از خارج معتبر است ودرون خانه نماز درست نيست چنانكه امام مالك كويد در نماز فرض وبعض علماء در نفل نيز * رواه البخاري ورواه مسلم عنه وعن اسامة بن زيد * وعن عبد الله بن عمر * رضي الله عنهما * ان رسول الله صلى الله عليه وسلم دخل الكعبة * وروايت است از ابن عمر كه آنحضرت در آمد كعبه را * هو *

آنحضرت * واسامة بن زيد وعثمان بن طلحة الحجبي * كه حاجب خانهٔ كعبه وصاحب مفتاح وى بود * وبلال ابن رباح * همه درآمدند * فاغلقها عليه * پس بست بلال يا عثمان در كعبه را بر آنحضرت تا مردم نيايند وهجوم نكنند وتشويش ندهند * ومكث نيها * ودرنگ كرد آنحضرت درون كعبه * فسألت بلالا حين خرج * ابن عمر ميگويد پس پرسيدم بلال را هنگاميكه بيرون آمد بلال با آنحضرت ماذا صنع رسول الله * چه كار كرد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * درون كعبه كه درآمد * فقال جعل عمودا عن يساره * پس گفت بلال كردانيد آنحضرت يك ستون خانه را از چپاى خود * وعمودين عن يمينه * وكردانيد دو ستون را از راستاى خود * وثلثة اعمدة وراءه * وكردانيد سه ستون را در پس خود * وكان البيت يومئذ على ستة اعمدة * وبود خانهٔ كعبه دران روز برشش ستون اگرچه الان بر سه ستون است بجهت تغيراتى كه در بناى اين خانهٔ مبارك واقع شده چنانكه در كتب تواريخ مذكور است * ثم صلى * پس نماز بگزارد آنحضرت * متفق عليه * ازين حديث كه ابن عمر از بلال روايت كرده معلوم شد كه آنحضرت در درون خانه كه درآمد نماز گزارد واز حديث سابق كه ابن عباس از اسامه روايت كرده است معلوم شد كه نگزارد ووجه تطبيق درين دو حديث آنست كه توانند كه چون در كعبه درآمدند ودر را بستند هريكى در گوشه بدعا مشغول شد پس اسامه آنحضرت را در گوشه مشغول بدعا ديد وخود در گوشهٔ ديگر رفت وازنيز بدعا مشغول شد وبلال نزديك بآنحضرت بود وآنحضرت بعد ازدعا نماز گزارد پس بلال در نماز ديد واسامه نديد زيرا كه او دور بود ومشغول بدعا بود ونيز نماز همه دو ركعت بود وسبك گزارد ودر بسته بود ونيز آمده است كه آنحضرت اسامه را بيرون فرستاده بود تا آبى بيارد كه بدان صورتها كه در ديوارها كشيده بودند بشويند پس توانند كه نماز گزاردن آنحضرت درين فرصت باشد كه اسامه بيرون رفت پس مختار اثبات نماز گزاردن باشد نه نفى آن * وعن ابي هريرة * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوة في مسجدى هذا * يك نماز درين مسجد من * خير من الف صلوة فيما سواه * بهتر است از هزار نماز در مسجدى كه جز او است * الا المسجد الحرام * مگر مسجد حرام كه نماز در وى از نماز در مسجد من بهتر تر است تا آنكه آمده است كه يك نماز در مسجد حرام برابر صد هزار نماز است در غير وى انچه مطابق احاديث وموافق مذهب اكثر ائمه است اينست بخلاف مالكيه كه اين عبارت را بران حمل كنند كه نماز در مسجد من فاضل تر است از نماز در مسجد حرام بكمتر از هزار وابن بنا بر مذهب امام مالك است كه قائل است بافضليت مدينه از مكه وجوابش بعد از تسليم قول بافضليت مدينه چنانكه مذهب او است آنكه افضليت منحصر در مضاعفت ثواب نيست كه مضاعفت ثواب نماز در مسجد حرام بيشتر از مسجد نبوى باشد صلى الله عليه وسلم وليكن انواع كرامات وبركات وفتوح وفيوض ومنافع كه مخصوص مدينهٔ مطهره است در افضليت آن كا فيست ونيز مضاعفت بكثرت عدد است وشرف ونفاست ورا آنست وتواند كه يك چيز نفيس تر از صد هزار بود چنانكه يك جوهر بصد هزار فلس ارزد پس تواند كه يك نماز در مسجد شريف بجهت قرب جوار وى صلى الله عليه وسلم نفيس وعظيم تر بود از صد هزار نماز كه در مسجد حرام باشد واين مبحث تفاضل مكه ومدينه را در كتاب جذب القلوب الى ديار المحبوب تمام تر وبتفصيل تر ذكر كرده ايم از انجا بايد جست * متفق عليه * وعن ابي سعيد الخدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تشد الرحال الا الى ثلثة مساجد * بسته نشود بارها يعنى اختيار كرده نشود سفر مگر بسوى سه مسجد * المسجد الحرام * يكى كعبه كه او را مسجد حرام گويند زيرا كه صيد وقتال ومانند آن دران حرام است * والمسجد الاقصى * دوم بيت المقدس كه او را مسجد اقصى خوانند زيرا كه دران زمان مسجدى پيش ازوى بنا كرده نشده بود پس انتهاى مساجد بوى باشد يا بجهت بعد مسافت وى از مسجد حرام * ومسجدى هذا * سيوم مسجد من كه اينست * متفق عليه * ظاهر اين حديث نهى است از اختيار سفر بموضعى جز اين سه موضع كه پروردگار تعالى بمزيد فضل وعظمت وكرامت انها را ممتاز ومخصوص گردانيده است بخلاف مواضع ديگر كه در فضل وبركت قريب هم اند وبر زبان شارع هيچ يكى از انها مخصوص بخصوص فضل نشده مقصود آنست كه از حيثيت تقرب وتعبد تلك ذات آن مواضع قصد نمايند وسفر كنند والا اگر حاجتى افتد مثل تحصيل علم وتجارت وادا ى بعض حقوق مثلا آن ديگر است وسفر باين قصد جائز اما در مسافرت براى زيارت قبور صالحين ورسيدن بمواضع متبركه اختلاف است بعض مباح دارند وبعض حرام كويند كذا في مجمع البحار والله اعلم وبعض گفته اند كه قصد بطريق تلذذ بچيزاين سه جا درست نباشد واگر كنند در غير اين سه مسجد واجب نميكردد وفاى آن وبعضى از

علما گفته اند كه سخن در مساجد است يعني در مسجدي ديگر جز اين مساجد سفر جائز نبود اما مواضع ديگر جز مساجد خارج از مفهوم اين كلام است وگفت بنده ممكين كاتب حروف عبد الحق بن سيف الدين عفا الله عنه وما نا كه مقصود بيان اهتمام شان اين سه بقعه وسفر كردن بجانب آنها است كه متبرك ترين مقامات است يعني اگر سفر كنند باين سه مسجد كنند وبغير آن كراي مشقت كشيدن نميكنند نه آنكه سفر بجز اين مواضع درست نباشد * مصراع * دل اگر باز كشد بار نكارد باري * والله اعلم * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما بين بيتي ومنبري روضة من رياض الجنة * موضعي كه ميان خانهٔ من ومنبر من است روضه ايست از روضه هاي بهشت ودر روايتي بين قبري ومنبري ودر روايتي بين حجرتي ومصلائي روضه در اصل بمعني مرغزار بستان وجاي نمناك بود ودر تاويل اين حديث بعض گويند كه عبادت كردن درين موضع سبب درآمدن بهشت است ودر حديث ديگر خلقتها ي ذكر را رياض جنت خوانده است واين موضع شريف نيز مجمع ملائكه وجن وانس است كه در وي ذكر حق مينمايند بتسبيح وتقديس ميكنند واين هر دو سخن ضعيف است چه اينمعني خصوصيت باين مكان شريف ندارد وحكم تمامهٔ مساجد بقاع خير همين است ونزد اهل تحقيق اين سخن محمول بر ظاهر نبي تاويل است يا اينمعني كه اين بقعه را بجنس روز قيامت بردارند وبه بهشت برند ومثل سائر بقاع ارض فاني زمالك نكردد يا اينمعني كه اين بقعه بعينه از بهشت است كه بر زمين آورده اند چنانكه حجر اسود براي خليل آوردند اين روضه را براي حبيب فرستادند اگرچه در حس ظاهر ازين عالم مينمايد ليكن باطن ازان عالم است وآدمي تا محجوب بحجب طبيعت ظلمانيه وكرفتار عادت بشريه است انكشاف حقائق اشياء وادراك امور اخرويه ازوي دور است وبجهت همين است عدم ظهور آثار ما كن جنت از عدم جوع وظمأ وامثال آن درين مكان والله اعلم وامثال همين تاويلات وتحقيقات است در قول وي كه فرمود * ومنبر على حوضي * ومنبر من كه الآن در مسجد قائم است بر حوض من است ودر روايتي آمده كه منبري على ترعة من ترع الجنة وترعه بضم تا وسكون را بمعني در وراه در آمد آب وآنجا رو پايهٔ منبر آيد در روايت است كه روز آنحضرت بر منبر خود ايستاده بود فرمود قدم من درين ساعت بر ترعه از ترعهاي جنت است ودر روايتي آمده است كه فرمود پاي من بر حوض من است وحوض بضم عين وسكون قاف جاي در آمد آب در حوض واز اينجا معلوم ميشود كه اين موضع از مسجد شريف روضه از رياض بهشت است كه منبر منيف بران قائم است وبعض گفته اند كه اين اخبار است از منبري كه آنحضرت در روز قيامت باشد ونهاده شود بر حوض كوثر نه اين منبر كه در مسجد شريف است واين سخن بعيد است از سياق حديث كما لا يخفى * متفق عليه * وعن ابن عمر قال كان النبي * بود پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ياتي مسجد قباء * مي آمد مسجد قبا را * كل سبت * هر روز شنبه * ماشيا وراكبا * پياده وسوار * فيصلي فيه ركعتين * پس ميكزارد در وي دو ركعت نماز واين مسجد قبا مسجدي است در سه كروهي مدينهٔ منوره وآن مسجدي است كه در اول هجرت پيش از درآمدن مدينه بنا كرده شد وبقول مشهور كريهٔ لمسجد اسس على التقوى من اول يوم درشان اواست وقبا بضم قاف نام موضعي است كه اين مسجد در واست * متفق عليه * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم احب البلاد الى الله مساجدها * دوست داشته ترين جاها از شهرها بسوي خدا مسجدها است كه دران عبادت خدا ميكنند وبكار دين مشغول اند * وابغض البلاد الى الله اسواقها * ودشمن داشته ترين جاها از شهرها بازارها است كه در انجا بكار دنيا مشغول اند واز ياد خدا غافل اند * رواه مسلم * وعن عثمان رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من بنى لله مسجدا * كسي كه بنا كند براي خدا وطلب رضا وقبول عبادت وي تعالى مسجد را * بنى الله له بيتا في الجنة * بنا كند خداي تعالى براي وي خانه در بهشت ودر روايتي بيتا مثله وصائلت در رفعت ووسعت وضياء ونفاست والا ممائلت در خانها ي دنيا وبهشت موزتي ندارد ودر حديث ديكر آمده است كه اگرچه مسجد مي بود مانند آشيانهٔ كبنجشك واين مبالغه است در خردي وتنكي * متفق عليه * وبعضي از علما گفته اند كه اين حديث متواتر است * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من غدا الى المسجد او راح * كسي كه برود بمسجد در اول روز يا برود در آخر روز * اعد الله له نزله من الجنة * آماده كرداند خداي تعالى براي وي طعام مهماني او را در بهشت * كلما غدا او راح * هر كاه كه بامداد كند وشبانكاه كند ونزل بضم نون وسكون زاي وضم آن طعام ميكه براي مهمان در اول نزول وي پيش آرند ودرين اشارت است باينكه مسجد كويا خانهٔ خدا است ضيافت ميكند وي تعالى زائران را ومحروم نميكذارد وپاك ومنزه است كريم

ازانكه ميرود كذارد ميمان خود را ويكي ازنيات ومراقبات كه در درآمدن مسجد بايد كرد اينست چنانكه دراول كتاب ذرشرح حديث انما الاعمال بالنيات كذشت * متفق عليه * وعن ابي موسى قال قال رسول الله * روايت است از ابي موسى اشعري كه كفت كفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم اعظم الناس اجرا في الصلوة * بزرك ترين مردم از روى اجر وثواب در نماز * ابعدهم فابعدهم ممشى * دورترين ايشانست پس دورترين ايشان درراه هريك باندازهٔ بعد مسافت از مسجد * والذى ينتظر الصلوة حتى يصليها مع الامام * وآنكسيكه نشسته است درمسجد وانتظار ميبرد نماز را تا بكزارد آنرا با امام * اعظم اجرا من الذى يصلي ثم ينام * بزرك تر است از روى اجر از انكسيكه ميكزارد نماز تنها بستر بخواب ميرود وانتظار جماعت نمى برد اكرچه دراول وقت ميكزارد واكر فرضا يكى باجماعت قليل يا با كسيكه احق بامامت نيست كزارد ودكرى انتظار جماعت كثير بردو بكمى كزارد كه احق بامامت است باين قياس عظيم تر باشد در اجر ازروى خصوصا كه باعث بران تكاسل وتهاون بود واينست سر افضليت اسفار در فجر نزد حنفيه * متفق عليه * وعن جابر * رضي الله عنه * قال خلت البقاع حول المسجد * خالي شد جاهاى كرد مسجد نبوى صلعم بسبب آنكه مردند ساكنان آن يا رفتند بجاى ديكر * فاراد بنوسلمة ان ينتقلوا قرب المسجد * پس خواستند بنوسلمه بكسر لام كه نام قبيله ايست از انصار كه بيايند از منازل خود كه دور تر از مسجد شريف داشتند وساكن شوند در نزديكي مسجد * فبلغ ذلك النبي * پس رسيد اين خبر انتقال ايشان بپيغمبر اصلى الله عليه وسلم * فقال لهم * پس كفت آنحضرت مر ايشانرا * بلغني انكم تريدون ان تنتقلوا قرب المسجد * رسيده است مرا كه شما ميخواهيد كه انتقال كنيد از منزلهاى خود در قرب مسجد * قالوا نعم * كفتند آرى * يا رسول الله قد اردنا ذلك * بتحقيق خواسته ايم ما آنرا * فقال يا بني سلمة دياركم تكتب اثاركم * پس كفت آنحضرت اى پسران سلمه لازم كيريد جاهاى خود را كه آنجا ميباشيد نوشته ميشود درنامهٔ اعمال ثواب كامهاكه شما ميزنيد درآمدن در مسجد * دياركم تكتب آثاركم * لازم كيريد ديار خود را نوشته مى شود آثار شما مكرر فرمود از براى تاكيد وترغيب يعنى همانجا باشيد كه هستيد هرچند از دور تر مى آئيد ثواب بيشتر من يابيد * رواه مسلم * وعن ابي هريرة * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سبعة يظلهم الله في ظله * هفت قوم از مردم كسانند كه در پناه خود مى درآرد ايشانرا خداى تعالى * يوم لا ظل الا ظله * روزيكه نيست هيچ پناهى جز پناه وى وظل دراصل بمعني سايه است وبمعني كنف وعزت وغلبه وراحت ونعمت نيز آيد وبعض كفته اند كه مى نشاند در زير عرش تا از تاب آفتاب قيامت در امان باشند * امام عادل * يكى ازان هفت بادشاهى عادل است كه در رعيت پرورى وداد كسترى برفرمودهٔ خدا ورسول خدا رود وداد مظلومان دهد * وشاب نشأ في عبادة الله * دوم جوانيكه پيدا شده در پرستش خدا وهم ازكودكي متعبد وصالح برخاسته * ورجل قلبه معلق بالمسجد اذا خرج منه * سوم مردى كه دل وى آويخته است بمسجد وقتيكه بيرون آيد ازان * حتى يعود اليه * تا آنكه بازكردد بسوى مسجد وبيايد در وى * ورجلان تحابا في الله * چهارم هريكى از دو مرد كه دوست ميدارند يكديكررا ازجهت خدا ودين وى وطلب رضاى وى وتقرب بوى تعالى * اجتمعا عليه وتفرقا عليه * فراهم آمدند برمحبت خدا وجدا شدند برمحبت خدا كنايت است ازخلوص محبت درحضور وغيبت * ورجل ذكر الله خاليا ففاضت عيناه * پنجم مردى كه ياد كرد خدا را تنها پس اشك ريخت هر دو چشم او وقيد تنهائي براى آنست كه تكلف وريا دران مدخلى نباشد * ورجل دعته امرأة ذات حسب وجمال * ششم مردى كه خواند اورا زن صاحب جاه وجمال وخواست كه ازراه برد * فقال اني اخاف الله * پس آن مرد كفت بدل خود وبازداشت نفس را يا بزبان كفت بآن زن بدرستيكه من ميترسم خدا را * ورجل تصدق بصدقة * هفتم مردى كه صدقه كرد بنوعى ازصدقه * فاخفاها * پس پنهان كرد صدقه را * حتى لا تعلم شماله ما تنفق يمينه * تا آنكه نداند دست چپ او انچه ميدهد دست راست او كنايت است از غايت سر واخفا * متفق عليه * وعنه قال قال رسول الله * وهم از ابي هريرة است كه كفت كفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم صلوة الرجل في الجماعة تضعف على صلوته في بيته * نماز مرد كه ميكزارد در مسجد بجماعت زيادة كردانيده ميشود ثواب آن بر نماز او كه ميكزارد تنها در خانهٔ خود * وفي سوقه * ودر بازار خود كه دران براى كسب وتجارت مى نشيند * خمسا وعشرين ضعفا * بيست وپنج درجه * وذلك انه اذا توضأ * وآن تضعيف ثواب بسبب آنست كه چون وضو كند مرد * فاحسن الوضوء * پس نيك كرد وضو را ورعايت كرد آداب وشرائط آنرا * ثم خرج الى المسجد * پستر بيرون آمد بسوى مسجد * لا يخرجه الا الصلوة * درحالتيكه بيرون

نمي آرد او را مگر نماز وقصد اداء آن بروجه مسنون نه غرضي ديگر * لم يخط خطوة الا رفعت له بها درجة * نميزند هيچ گامي مگر آنكه بلند كرده شود
ميشود مرا او را بآن گام پايه در ثواب * وحط عنه بها خطيئة * وكم كرده ميشود از وي بآن گام گناهي * فاذا صلي لم تزل الملائكة تصلي عليه *
پس چون نماز گزارد هميشه اند فرشتگان كه درود مي فرستند بروي * مادام في مصلاه * تا آنكه نشسته است وي در جاي نماز خود و بر نخاسته
از آنجا درود باين صيغه ميفرستند كه * اللهم صل عليه اللهم ارحمه * خداوندا درود بفرست بروي خداوندا رحمت كن او را * ولا يزال احدكم في
صلوة ما انتظر الصلوة * وهميشه است يكي از شما در نماز تا آنكه انتظار ميبرد نماز را اين را از براي بيان فضيلت نشستن در مصلا ميفرمايد كه
از براي نماز ديگر انتظار ميبرد وباعث درود فرستادن فرشتگان ميشود * وفي رواية * ودر روايتي اينچنين آمده است كه * قال *
گفت آنحضرت * اذا دخل المسجد كانت الصلوة تحبسه * چون درآمد مسجد را در حالي كه بتحقيق باشد نماز كه منع كند او را از بيرون
آمدن * وزاد في دعاء الملائكة * وزيادة كرده است درين روايت در دعاي فرشتگان اين عبارت را كه * اللهم اغفر له * خداوندا بيامرز
مر او را * اللهم تب عليه * خداوندا رجوع كن برحمت بروي * مالم يؤذ فيه * مادام كه نرنجاند در مسجد هيچكي را از مسلمانان بدست
و زبان خود * مالم يحدث فيه * مادام كه حدث نكند وضو نشكند در مسجد كه آن نيز سبب ايذاي ملائكه و موجب زوال اهليت نماز
است و در بعض روايات يحدث بتشديد است از تحديث يعني تكلم نكند بكلام دنيا واز اينجا معلوم ميشود كه اين فضيلت مترتب بر بودن
در جاي نماز وصبر كردن بر آنست واگر نماز گزارده بجاي ديگر رود اين فضيلت فوت ميگردد وبعض مشائخ به خلوت در رونده ومشغول
شونده از جهت خوف تشويش وقت وريا واين نيت صحيح است ورد روي فضيلت ذكر وتسبيح حاصل است اما فضيلت صبر در جاي
نماز ديگر است صرح به بعض العلماء * متفق عليه * وعن ابي اسيد * بضم همزه وفتح سين صحابي انصاريست ساعدي وبعض بفتح همزه
نيز گفته اند * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل احدكم المسجد فليقل * وقتي كه در مي آيد يكي از شما مسجد را پس بايد كه
بگويد وبخواند اين دعا را * اللهم افتح لي ابواب رحمتك * خداوندا بگشاي براي من درهاي رحمت خود را بدر آمدن درين مكان شريف
بمركت آن يا بتوفيق نماز دران يا در نماز بكشف حقائق آن * واذا خرج فليقل * وچون برآيد از مسجد پس بايد كه بگويد * اللهم اني
اسألك من فضلك * خداوندا من سوال ميكنم ترا و ميطلبم از بركت فزوني كرم تو كه مراد بدان رزق حلال است كه بعد از برآمدن
از نماز بطلب آن ميرود وكسب ميكند وتواند كه مراد عود بمسجد باشد كه موجب زيادتي ثواب بر ثواب است كه بار اول حاصل شده
* رواه مسلم * وعن ابي قتادة ان رسول الله * وروايت است از ابي قتادة انصاري كه صحابي مشهور است عقبي بدري حاضر شده همه مشاهد
را از فضلاي صحابه بود كه پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم قال * گفته است * اذا دخل احدكم المسجد فليركع ركعتين * چون درآيد يكي
از شما مسجد را پس بايد كه بگزارد دو ركعت * قبل ان يجلس * پيش از آنكه بنشيند * متفق عليه * واين حديث متمسك شافعيه
است در اينكه تحية المسجد بحمل امر بر وجوب ونزد ما امر براي ندب است وظاهر سياق حديث ناظر درين است والا لازم آيد
كه واجب باشد پيش از جلوس ونه چنين است باتفاق * وعن كعب بن مالك * صحابي مشهور واقعهٔ تخلف او از غزوهٔ تبوك وتوبهٔ وي از
احاسن قصص است وبود وي رضي الله عنه از شعراي اسلام * قال كان النبي صلى الله عليه وسلم لا يقدم من سفر الا نهارا في الضحى * كعب
بن مالك گفت بود آنحضرت كه قدوم نمي آورد از هيچ سفر مگر روز انه در وقت چاشت * فاذا قدم بدأ بالمسجد * پس چون قدوم مي آورد
آغاز ميكرد بدر آمدن در مسجد * فصلى فيه ركعتين * پس ميگزارد در مسجد دو ركعت * ثم جلس فيه * پستر مي نشست در مسجد تا مردم
بزيارت بيايند وسعادت ملازمت شريف دريابند وبعض مردم باين حديث استدلال بوسنيت صلوة ضحى كرده اند وتحقيق آن در باب صلوة
الضحى بيايد انشاء الله تعالى واز ين حديث استحباب نشستن مسافر بعد از قدوم در مسجد معلوم گردد وآنكه عادت شريف نشستن در مسجد پيش
از درآمدن بخانه بود واگر بعد از درآمدن بخانه نشينند نيز جائز است كذا قالوا * متفق عليه * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم من سمع رجلا ينشد ضالة في المسجد * هر كه بشنود مردي را كه ميجويد گم شده را در مسجد * فليقل لا ردها الله عليك *
پس بايد كه بگويد باز نكرداند آن گم شده را خداي تعالى بسوي تو يعني نيابي آنرا * فان المساجد لم تبن لهذا * زيرا كه مسجد ها بنا كرده نشده
است براي اينكار ومانند آن از آنچه نه عبادت است چنانچه خريد وفروخت ودیگر معاملات دنيا وظاهر آنست كه اين را بزبان گويد از براي

زجر ومنع از در آمدن در مسجد نه از براى عبادت نه از براى غير عبادت نه از براى آنكه از تك دل اين دعا بكند و بخواهد كه مسلمانى كم شده خود را بيابد و اگر بعد از خواهد تا مزاى فعل خود يابد و با كرد اين كار نكرد دور نباشد والله اعلم * رواه مسلم * وعن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اكل من هذه الشجرة المنتنة * كسى كه بخورد ازين درخت ناخوش بوى اشارت به پياز است يا سير و در اصل تا نمى بيايد كه كسى كه بخورد ازين دو درخت يعنى پياز و سير * فلا يقربن مسجدنا * پس بايد كه نزديك نكرد مسجد ما را * فان الملائكة تتاذى مما يتاذى منه الانس * زيرا كه بدرستى آزار ميكنند فرشتگان از چيزيكه آزار ميكشند آدميان از بوهاى ناخوش و هر چه بوى ناخوش دارد از مأكولات و بخيرها كولات درين حكم داخل است از كندة دهنى وكندة بغلى و در حكم مسجد است جميع مجالس و مجامع عبادات از مجلس علم و ذكر و سائر مجالس مسلمانان و مسجد مخصوص بمسجد نبوى نيست و لهذا در بعض روايات مساجد نا واقع شده بلفظ جمع و در بعض مسجدى نيز وقع شده آن مخصوص بزمان آنحضرت است بطريق اتفاق ورشك نيست كه كراهت آن در مسجد شريف اشد و اغلظ خواهد بود * متفق عليه * وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم البزاق في المسجد خطيئة * آب دهن افكندن در مسجد گناه است * وكفارتها دفنها * و پوشيدة آن گناه و در كندة بزة آنرا گور كردن بزاق است يعنى بزاق در مسجد نبايد كرد و اگر واقع شد گور بايد كرد كه بزة آنرا مى برد و بزاق و بصاق و بساق بزاى و بصاد و بسين آب دهن كه از دهن بيرون افكنند و تا در دهن است آنرا ريق گويند * متفق عليه * وعن ابي ذر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عرضت علي اعمال امتي * ظاهر كرده شد بر من و نموده شد مرا كارهاى امت من كه بوجود خواهد آمد از ايشان * حسنها و سيئها * كارهاى نيك امت و كارهاى بد ايشان * فوجدت في محاسن اعمالها * پس يافتم در كارهاى نيك امت * الاذى يماط عن الطريق * پليدى و آنچه آزار كند از خار و سنگ و مانند آن كه دور كرده شود از راه * ووجدت في مساوى اعمالها * و يافتم در كارهاى بد ايشان * النخاعة تكون في المسجد لا تدفن * آب دهن كه باشد در مسجد گور كرده نشود و نخاعة كه آنرا نخامه نيز گويند آب دهن كه از سينه برآيد يا از بيني * رواه مسلم * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قام احدكم الى الصلوة * چون ايستاد يكى از شما بنماز * فلا يبصق امامه * پس بايد كه نيندازد آب دهن پيش روى خود بجانب قبله * فانما يناجي الله * و در بعض نسخه فانه يناجي الله * مادام في مصلاه * زيرا كه وى مناجات نميكند و توجه نمى آرد مگر خداى تعالى را مادام كه در جاى نماز خود است پس گويا ذات پاك وى تعالى و تقدس مقابل و محاذى است پس آب دهن بآن جانب انداختن از ادب نبود * ولا عن يمينه * و نه بيندازد بجانب دست راست خود * فان عن يمينه ملكا * زيرا كه بجانب راست وى فرشته ايست بزرگ عالى مرتبه كه كاتب حسنات است كه از مظاهر رحمت الهى است كه غالب است بر مظاهر غضب يا مراد ملكى است كه حاضر شود نزد نماز از براى تائيد و الهام بر دل مصلى و آمين گفتن براى دعاى او و حكم زائر دارد و حق مزور آنست كه اكرام كند زائر را زيادة بر آنچه ميكند با آنهاى كه هميشه با وى ملازمند كه كرام الكاتبين باشند * وليبصق عن يساره * و بايد كه بيفكند آب دهن را در جانب چپ خود * او تحت قدمه * يا بيفكند زير پاى خود * فيدفنها * پس گور كند آنرا * وفي رواية ابي سعيد تحت قدمه اليسرى * و در روايت ابي سعيد خدرى آمده است كه بيند از در زير قدم چپ و اين در غير مسجد است اما در مسجد بايد كه در جامه بگيرد و بمالد * متفق عليه * وعن عائشة رضي الله عنها * ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال في مرضه الذى لم يقم منه * آنحضرت گفت در بيمارى خود كه برنخاست ازان * لعن الله اليهود والنصارى * لعنت كند خداى تعالى يهود و نصارى را * اتخذوا قبور انبيائهم مساجد * كه ساختند گورهاى پيغمبران خود را مسجدها * متفق عليه * چون دانست آنحضرت قرب اجل را و بترسيد از امت كه مبادا بقبر شريف وى آن كنند كه يهود و نصارى بقبور انبياى خود كردند بيا كاهانيد ايشانرا بر نهي ازان بلعن بر يهود و نصارى كه قبور انبيارا مساجد كردند و اين بر دو طريق متصور است يكى آنكه سجده بقبور برند و مقصود عبادت آن دارند چنانكه بت پرستان بت مى پرستند دوم آن كه مقصود و منظور عبادت مولى تعالى دارند و ليكن اعتقاد برند كه توجه بقبور ايشان در نماز و عبادت حق موجب قرب و رضاى وى تعالى است و موقع وى عظيم تر است نزد حق از جهت اشتمال وى بر عبادت و مبالغه در تعظيم انبياى او و اين هر دو طريق نامرضي و نامشروع است اول خود شرك جلي و كفر است و ثاني نيز حرام است از جهت آنكه در وى نيز اشراك بخدا است اگرچه خفي

است وبهر دو طريق لعن متوجه است ونماز گزاردن بجانب قبر نبي يا مرد صالح بقصد تبرک وتعظيم حرام است وهيچکس را دران خلاف نيست اما اگر در قرب قبر ايشان مسجدي بنا کنند يا نمازي بکنند بي توجه بجانب آن تابتبرکت مجاورت آن موضع که مدفن جسد مطهر ايشان است وبامداد نورانيت از روحانيت ايشان عبادت کمال وقبولي يابد درينجا مستدرک لازم نمي آيد وباکي نيست کذا قال الشيخ ابن حجر الهيثمي المکي * وعن جندب * نام ابوذر غفاري ودر نام وي رضي الله عنه اختلاف بسيار است وجندب جز وي از صحابه نيز هستند يکي جندب بن عبد الله بجلي وجندب قمري تا اينجا مراد کيست * قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول * شنيدم آنحضرت را که ميگفت * الا وان من کان قبلکم * بکسر ان وفتح آن آگاه باشيد وبدانيد که ميگويم کسانيکه مي بودند پيش ازشما * کانوا يتخذون قبور انبيائهم وصالحيهم مساجد * بودند که ميکردند قبرهاي پيغمبران خود را وصالحان خود را مسجدها * الا فلا تتخذوا القبور مساجد * آگاه باشيد پس نکنيد قبرها را مسجدها * اني انهاکم عن ذلک * بدرستيکه من شما را نهي کردم ازان * رواه مسلم * وعن ابن عمر * رضي الله عنهما * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اجعلوا في بيوتکم من صلوتکم * بکنيد در خانهاي خود چيزي از نمازهاي شما که نوافل باشند تا برکت ونور انيت آن بدان راجع گردد ومهجور ينور عبادت باشد * ولا تتخذوها قبورا * ونکنيد ونسازيد خانهاي خود را مانند گورهاي که مرده صفت در وي افتاده باشيد وهيچ کار نکنيد يا در خواب باشيد وچون نوم اخ الموت است خانه که در وي بخواب رفته باشند مشابه قبر باشد * متفق عليه * * الفصل الثاني * عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما بين المشرق والمغرب قبلة * ميان مشرق ومغرب قبله ايست واين محمول است بر قبلهٔ مدينهٔ مطهره که واقع است بجانب جنوب زيرا که وي شمالي مکه معظمه است يا مراد آنست که هيچ جهتي از جهات نيست ميان مشرق ومغرب مگر آنکه قبله است مر قومي را بحسب اختلاف جهات بلاد بموجب وحيث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره المسجد الحرام * رواه الترمذي * وعن طلق بن علي قال خرجنا * طلق بن علي که صحابيست وروايت کرده است از وي قيس وعبد الله بن بدر وجماعه گفت بيرون آمديم ما از ديار خود * وفدا الى رسول الله * قصد کنندگان بسوي پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * ووفد بفتح واو وسکون فا جماعه را گويند که بر رئيس قومي بيايند از براي مهمي چنانکه زيارت يا ايلچي گري واين جماعهٔ طلق از براي بيعت اسلام آمده بودند چنانکه گفت * فبايعناه * پس بيعت کرديم ما آنحضرت را * وصلينا معه * ونماز گزارديم با وي * واخبرناه ان بارضنا بيعة لنا * وخبر داديم آنحضرت را که در زمين ما کليسائي است براي ما واين قوم نصاري بودند که ايمان آوردند وخواستند که آن کليسا را بشکنند * فاستوهبنا من فضل طهوره * پس طلب بخشش کرديم از آنحضرت از باقي آب وضوي وي ودر لفظ استوهبناه اشارت است که آب وضوي آنحضرت مثل مالي وگنجي است که طلب بخشش آن از حضرت وي نمايند * فدعا بماء * پس طلبيد آنحضرت آبي را * فتوضأ * پس وضو کرد * وتمضمض * وآب در دهن کرد يعني بعد از وضو از بقيهٔ آب وضو * ثم صبه لنا في اداوة * پستر بريخت آن آب را براي ما در ظرفي از چرم * وامرنا * وامر کرد ما را ببر آمدن از نزد وي * فقال اخرجوا * پس گفت بيرون آئيد * فاذا اتيتم ارضکم * پس چون بيائيد شما مين خود را * فاکسروا بيعتکم * پس بشکنيد کليساي خود را * وانضحوا مکانها بهذا الماء * وبپاشيد وتر کنيد جاي آن کليسا را که شکسته ايد باين آب تا انوار وبرکات دين شامل آن بقعه گردد * واتخذوها مسجدا * وبکنيد آن کليسا را مسجد يعني بسازيد بجاي وي مسجدي * قلنا ان البلد بعيد * عرض کرديم ما که شهر ما از مدينهٔ مطهره دور است * والحر شديد * وگرما سخت است * والماء ينشف * وآب در ظرف خشک ميگردد در هوا گرم ونشيف بخود کشيدن جامه خوي را وکاغذ سياهي را وحوض آب را * فقال مدوه من الماء * پس فرمود آنحضرت افزون کنيد آنرا از آب يعني بريزيد در وي آبي ديگر * فانه لا يزيد ه الا طيبا * زيرا که بدرستي آن آب بقيهٔ وضوکه در اداوه است زيادة نميکرداند اين آب را که بروي ريخته شده است با اين آب او را مگر برکت وخوشي را يعني هيچ نقصاني ندارد اگر آب ديگر ميريزيد برکت افزون ميکردد ونظر آن قوم در عالم اسباب افتاد وپرسيدند که آب در اداوه بحرارت آفتاب خشک نکردد پس آنحضرت نيز تبسم کرد از همين عالم گرداگر ساکت ميماندند ويفعل وعلم آنحضرت اکتفا ميکردند ميرسيد آن آب بتمام رکمال وهرگز آفتاب را راه تصرف دران نمي بود شک وتردد وتسبب در راه يقين وعالم قدرت مد راه مقصود است والله على کل شيء قدير ودرين حديث استحباب تبرک است به بقيهٔ آب وضوي

وپس مانند آنحضرت ونقل آن ببلاد ومواضع بعيده مانند آب زمزم وآنحضرت چون در مدينه مي بود آب زمزم را از حاكم مكه ميطلبيد وتبرك ميساخت وفضل وارثان اوكه علما وصلحاانند وتبرك باآثار وانوار ايشان همبرين قياس است * رواه النسائي * وعن عائشة * رضي الله عنها * قالت امر رسول الله * كفت عائشه امر كرد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ببناء المساجد في الدور * ببرآوردن مسجد در سراها ومحلها وقبيلها اگر بقصد ضرار نباشد تا مرتومي در محلهٔ خود جماعت ميكرده باشند * وان ينظف ويطيب * وامر كرد كه پاكيزه داشته شوند مسجدها وخوشبو كردانيده شوند بقصد تعظيم اين بقعه وحضور ملائكه ونشاط مؤمنان وينظف ويطيب بيارتامعا ضبط كرده شده اند * رواه ابوداؤد والترمذي وابن ماجة * وعن ابن عباس * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما امرت بتشييد المساجد * امر كرده نشده ام من ازنزد خداى تعالى به برافراشتن وآراستن ونقش ونگار كردن مسجدها * قال ابن عباس * كفت ابن عباس براى خبر دادن ازفعل مردم بعد ازآنحضرت نظر بعادت نفوس آدميان * لتزخرفنها * هر آينه مزخرف ميكنيد شما مسجدها را * كما زخرفت اليهود والنصارى * چنانكه مزخرف كردند يهود ونصارى وزخرف دراصل طلا وكمال حسن چيزيرا گويند يعني نقش خواهند كرد وروغان زر خواهند ساخت بطلا وبعض متاخران آنرا تجويز كرده گفته اند كه مردم خانها مشيد ومزخرف ومطلا ميسازند اگرما مسجدها نخشت وگل ساده بنا كنيم شايد كه در نظر عوام خوار نمايد وحقير درآيد * رواه ابوداؤد * وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان من اشراط الساعة ان يتباهى الناس في المساجد * بدرستيكه از علامات قيامت است كه تفاخر كنند وببازند مردم بمسجدها وتحسين بنا وترويق وتنقيش وتطويل آن بطريق سمعه وريا تا مردم مدح وثناى ايشان گويند * رواه ابوداؤد والنسائي والدارمي وابن ماجة * وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عرضت علي اجور امتي * عرض كرده شد برمن ونموده شد مراعملهاى امت من كه بران ثواب مي يابند * حتى القذاة يخرجها الرجل من المسجد * تا خس وخاشاك وگرد وخاك كه بيرون مي آرد اورا مرد از مسجد وقذى انچه در چشم وآب افتد ازخاك وخاشاك وچرك ودرينجا اشارت است كه مسجد بمثابهٔ چشم انسان است كه آزار ميكشد روحانيت وى ازان يامانند آب زلال است از چشمهٔ حيات معنوى كه بدان تيرهٔ ميگردد وهركه پاك دارد آنرا ازان منظور نظر رحمت وسيراب شراب صفوت كرده * وعرضت علي ذنوب امتي * وعرض كرده شدند برمن گناهان امت من * فلم ار ذنبا اعظم * پس نديدم هيچ گناهي بزرگ تر * من سورة من القرآن * از فراموش كردن سورة از قرآن * او آية * يا فراموش كردن آيتي * اوتيها الرجل ثم نسيها * كه داده شد آن سورة يا آن آيت مرد رابستر فراموش كرد آنرا ودرين زجر وتشديد است برفراموش كنندهٔ قرآن بعد ازيادگرفتن وبعضي از علماى شافعيه آنرا درگبائر شمرده اند اعاذنا الله منه * رواه الترمذي وابوداؤد * وعن بريدة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم بشر المشائين في الظلم الى المساجد * گفت بريدة بن اسلمي كه صحابي مشهور است فرمود پيغمبر خدا بشارت دهيد روندگان را در تاريكيها بمسجدها * بالنور التام يوم القيمة * بروشناني تمام در روز قيامت تلميح است بقول حق عز وجل نورهم يسعى بين ايديهم وبايمانهم يقولون ربنا اتمم لنا نورنا * رواه الترمذي وابوداؤد ورواه ابن ماجة عن سهل بن سعد وانس * وعن ابي سعيد الخدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا رايتم الرجل يتعاهد المسجد * وقتيكه به بينيد مردى راكه تعهد وتفقد ميكند مسجد را وخبر ميگيرد ازوى وملازمت مينمايد اورا بمحافظت نمودن ومرمت كردن وجاروب دادن ونماز گزاردن وبعبادت مشغول شدن وذكر كردن ودرس علوم ديني گفتن واينها اطلى واجل اقسام تعاهد اند * فاشهدوا له بالايمان * چون كسى را به بينيد كه اينچنين ميكند پس گواهي دهيد وحكم كنيد بقطع مرا ورا كه وى مؤمن است * فان الله يقول * زيرا كه خداى تعالى ميفرمايد * انما يعمر مساجد الله من آمن بالله واليوم الآخر * معمور نميدارد مسجدهاى خدا را مگر كسى كه ايمان آورده است بخدا وروز آخرت * رواه الترمذي وابن ماجة والدارمي * وعن عثمان بن مظعون قال * گفت عثمان بن مظعون * يا رسول الله ائذن لنا في الاختصاء * دستورى ده مارا درخصي شدن تا ازخطرهٔ زنا وخواطر آن بازرهيم * فقال رسول الله * پس گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ليس منا من خصى * نيست ازما وبرطريقه وسنت ما كسى كه خصي سازد ديگرى را * ولا اختصي * ونه كسى كه خصى شود ازخود * لان خصاء امتي الصيام * بدرستيكه خصى شدن امت من روزه داشتن است كه بدان شكست شهوت طبيعي ونفساني حاصل ميشود خصوصا درونتيكه امساك جوارح واعضا وقوى ازنا مشروعات وناروضيات

بان ضم كردد * فقال * پس كفت عثمان بن مظعون * ائذن لنا في السياحة * اذن كن مارا در دستوري ده برفتن در زمين وكشتن در آفاق عالم * فقال ان سياحة امتي الجهاد في سبيل الله * پس كفت آنحضرت بدرستيكه سياحت امت من رفتن است از براى جهاد در راه خدا وكارزار كردن با كافران يعنى رفتن وكشتن در زمين كه محمود است از براى جهاد است باقي بيهوده در زمين كشتن چيزى نيست ودر حديث ديكر آمده است كه لاسياحة في الاسلام * فقال * پس كفت عثمان بن مظعون * ائذن لنا في الترهب * اذن كن مارا در رهبانيت چنانكه بعض اهل كتاب ميكردند عزلت ميكزيدند ومشاغل دنيا ولذات آن را بالكليه ترك ميدادند وكوشه زنان قطعا نميكرديدند وازهمه كس رهمه چيز يكسو ميشدند وايشانرا راهب ميكويند وترهب دراصل از رهب است بمعني خوف * فقال * پس كفت آنحضرت ان ترهب امتي الجلوس في المساجد انتظار الصلوة * بدرستيكه ترهب امت من نشستن است در مسجدها بانتظار نماز كه از همه كس وهمه چيز روكردانيد متوجه بيرد ردكار مى نشينند وآن ترهب كه رهبان ميكردند چيزى نيست وعاقبت آن محمود نه وآن رانيز بسر نمى بردند * رواه في شرح السنة * وعن عبد الرحمن بن عايش * به تحتانيه وشين معجمه اختلاف است در صحبت وى وابو حاتم كفته كه هركه كفته است در روايت وى سمعت رسول الله خطا كرده والله اعلم * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم رايت ربي * ديدم پروردكار خود را * عز وجل * اكر اين ديدن در خواب است چنانكه در روايتى آمده پس اشكالى ندارد واكر ديدار يست چنانكه در روايت ديكر آمده است پس اين از خصائص آنحضرت است چنانكه درشب معراج برقول مختار ياماً ول است بدين مثالى بتمثيل حق جل وعلا بدان مثال * في احسن صورة * درنيكوصورتى اكر اين بيان صفت وشان حق است پس مراد بصورت صفت است كه متجلي بصفت جمال ولطف وكرم بود واطلاق صورت برصفت شائع است چنانكه كويند صورت حال چنين است وصورت مسئله اين است واكر بيان حال خود ميكند كه من در انوقت درصورت خوب وحال مرغوب بودم فلا اشكال وخود چون نباشد كه وقت شهود خاص وتجلي تام وانعام عام بود * قال فيم تختصم الملأ الاعلى * كفت پروردكار تعالى وبرسيد ازمن كه درچه چيز خصومت ميكنند ملأ ئكه وملأ جماعت ازاكابر واشراف قوم راكويند ومراد آنست كه كدام اعمال است كه فرشتكان در فضيلت آن بحث وكفتكو دارند يادر برداشتن آن بمصعد قبول منازعت ومسابقت مى نمايند يارشك ميبرند برآدميان دران فضائل ورغائب كه باوجود شهوات جسماني بدان مخصوص ومتميز ميشوند * قلت * ميفرمايد آنحضرت كه كفتم من در برابر اين سوال پروردكار * انت اعلم * تو دانا ترى كه كدام است آن اعمال * قال * كفت آنحضرت * فوضع كفه بين كتفي * پس نهاد پروردكار تعالى دست قدرت وانعام خود را ميان دوشانهٔ من كنايت است از تخصيص وى بمزيد فضل وكرم واكرام وانعام چنانكه ملوك ببعض از خادمان خود كنند چون خواهند كه مخصوص كردانند ايشانرا بمزيد قرب وافاضهٔ نعم * فوجدت بردها بين ثديي * پس يافتم من سردى دست مولى تعالى را درميان دو پستان خود كنايت است از وصول اثر فيض بقلب شريف وحصول بردى يقين وچون حصول اين اثر موجب حصول علوم واتساع فيض آن بود فرمود * فعلمت ما في السموات والارض * پس دانستم هرچه در آسمانها وهرچه در زمين بود عبارت است از حصول تمامهٔ علوم جزوى وكلي واحاطهٔ آن * وتلا * وخواند آنحضرت مناسب اين حال وبقصد استشهاد براتمام آن اين آيت را كه * وكذلك نرى ابراهيم ملكوت السموات والارض * وهمچنين نمودیم ابراهيم خليل الله عليه الصلوة والسلام را ملك عظيم تمامهٔ آسمانها وزمين را * وليكون من الموقنين * وتا آنكه كردد ابراهيم از يقين كنندكان بوجود ذات وصفات وتوحيد واهل تحقيق كفته اند كه تفاوت است درميان اين دو رؤيت زيرا كه خليل عليه السلام ملك آسمان وزمين را ديد وحبيب هرچه در آسمان وزمين بود حالي از ذوات وصفات وظواهر وبواطن همه را ديد وخليل حاصل شد مرا ورا يقين بوجوب ذاتى وصفاتى حق بعد از ديدن ملكوت آسمان وزمين چنانكه حال اهل استدلال وارباب سلوك ومحبان وطالبان ميباشد وحبيب حاصل شد مرا ورا يقين ووصول الى الله اول پس ازان دانست عالم را وحقائق آنرا چنانكه شان مجذوبان ومحبوبان ومطلوبان است واول موافق است بقول مارايت شيئا الا رايت الله بعده وثاني بمارايت شيئا الا رايت الله قبله وشتان مابينهما * رواه الدارمي مرسلا * روايت كرد اين حديث را دارمي از عبد الرحمن بن عايش كه از تابعين است بطريق ارسال * وللترمذى نحوه * ومر ترمذى را مانند اين حديث است باختلاف در بعض الفاظ * عنه وعن ابن عباس ومعاذ بن جبل * از عبد الرحمن مذكور واز ابن عباس واز معاذ بن جبل * وزاد فيه *

وزيادة كرده است ترمذي درين حديث اين را كه * قال * گفت پروردگار تعالى بعد از افاضهٔ علوم واعادهٔ كرد سوال را كه * يا محمد هل تدري فيم يختصم الملأ الاعلى * اى محمد آيا دارى يا مى كه در چه چيز خصومت ميكنند ملائكه * قلت نعم * اين بار گفتم آرى ميدانم در چه چيز خصومت ميكنند * في الكفارات * خصومت ميكنند در كفارات يعني در اعمالي كه سبب بخشيدن و پوشيدن گناهان ميگردند * والكفارات المكث في المساجد بعد الصلوات * وآن اعمال كه كفارات گناهان ميشوند سه اند يكى از انها درنگ كردن در مسجد ما بعد از نمازها مشغول بذكر ودعا يا براى انتظار نمازهاى ديگر * والمشي على الاقدام الى الجماعات * دوم رفتن بر پاها يعني پياده رفتن بسوى جماعتهاى نماز * والبلاغ الوضوء في المكاره * سوم رسانيدن وضو بحد كمال واكمال واسباغ او در احوالى كه مكروه وناخوش دار د طبيعت آنرا چنانكه حال مرض وسردى هوا * ومن فعل ذلك عاش بخير * وهر كس كه بكند آنرا زندگاني ميكند به نيكي * ومات بخير * ومي ميرد به نيكي * وكان من خطيئته كيوم ولدته امه * ومي گردد پاك از گناهان خود همچو در روز زائيدن مادر او را * وقال * وگفت پروردگار تعالى * يا محمد اذا صليت فقل * اى محمد چون نماز بگزارى پس بگو وبخوان بعد از نماز اين دعا را * اللهم اني اسألك فعل الخيرات * خداوندا بدرستيكه من سوال ميكنم ترا كردن نيكها را * وترك المنكرات * وكنش اشتن كارهاى بد را كه ناشناخته شده وناآشنا اند در دين * وحب المساكين * وسوال ميكنم دوستي مسكينان را كه ايشانرا دوست دارم من يا ايشان دوست دارند مرا مآل يكي است چون من ايشانرا دوست دارم ايشان نيز مرا دوست خواهند داشت چه هر كس دوستدار خود را دوست دارد محبت يكيست درجا نبين پرتو انداخته محب محبوب است ومحبوب محب * واذا اردت بعبادك فتنة * وچون خواهي به بندگان خود ابتلا وآزمايش وگمراهي در دين يعني بلاى بفرهتي كه بدان بيم زوال ايمان باشد * فاقبضني اليك غير مفتون * پس بميران مرا بيش از آنكه گرفتار فتنه شوم ودين وايمان از دست دهم اين دعا وامثال اين براى تعليم امت وترسانيدن ايشان است * قال * گفت پروردگار تعالى براى زيادت تعليم پيغمبر خود صلى الله عليه وسلم بعد ازان كه بيان كرد كفارات را يا گفت آنحضرت براى زيادت بيان بامت بتحصيل علم از جانب حق * والدرجات * وعملهاى كه بآن قدر ومرتبهٔ بندگان در درگاه حق بلند گردد نيز سه اند * افشاء السلام * يكى فاش گفتن سلام يعني ظاهر وپيدا گفتن سلام بر آشنا وبيگانه * واطعام الطعام * دوم خورانيدن طعام بمسكينان ومحتاجان وتصدق كردن بر ايشان وامداد واعانت نمودن ايشان را * والصلوة بالليل والناس نيام * سوم نماز گزاردن بشب در حالتى كه مردم در خواب باشند كه آن بصدق واخلاص نزديكتر است ومشقت وريا ضت دران بيشتر اشارت است باستجماع صفت تواضع وجود وعبادت * بيت * شرف مرد بجود است وكرامت بسجود * هر كه اين هر دو ندارد عدمش به ز وجود * ولفظ من الحديث كذا في المصابيح * ولفظ اين حديث بران وجهي كه در مصابيح است * لم اجده عن عبد الرحمن الافي شرح السنة * نيافتم من آنرا از عبد الرحمن بن عايش مگر در شرح سنت كه آن نيز تصنيف صاحب مصابيح است * وعن ابي امامة قال * گفت ابو امامهٔ باهلى كه صحابيست وابو امامه از تابعين نيز هست مشهور بهمين صحابي ست * قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلثة كلهم ضامن على الله * سه كس اند كه همهٔ ايشان خداوند ضمان اند كه واجب است بر خدا بموجب وعدهٔ وى كه تخلف نميكند كه نگاهدارد ايشانرا از فتنه وخسارت وضرر آفت دنيا ودين * رجل خرج غازيا في سبيل الله * يكى از ان سه كس مرديست كه بيرون آمد قصد كنندهٔ غزا در راه خدا * فهو ضامن على الله * پس وى خداوند ضمان است بر خدا * حتى يتوفاه فيدخله الجنة * تا آنكه بميراند او را وخدا پس در آرد او را در بهشت اين سعادت ديني است * اوبرده بما نال من اجر * يا باز گردانده او را زنده با نچه يافته است از ثواب غزا اين نيز سعادت ديني است * اوغنيمة * يا باز گردانده با نچه يافته است از مال غنيمت اين سعادت دنيا است بر هر تقدير سود وسعادت دنيا با دين حاصل است * ورجل راح الى المسجد * دوم مردى است كه رفته است بسوى مسجد * فهو ضامن على الله * پس وى هم خداوند ضمان است بر خدا وواجب است بر خدا حفظ ورعايت وولايت واجر وثواب وى * ورجل دخل بيته بسلام * سيوم مرديست كه در آمده است خانهٔ خود را بسلام * فهو ضامن على الله * پس وى نيز ضامن است بر خدا او در آمدن در خانه بسلام دو معني دارد يكى آنكه نزد در آمدن در خانه سلام كويد براهلخانه وضمانيت در اينجا بحصول خير وبركت در وى ودر اهل خانهٔ او است دوم آنكه لازم گيرد خانه را وبيرون نيايد از ان براى طلب امن وسلامت از صحبت خلق ومضمون در اينجا سلامت از آفات وفتن است وچون

مراد درين دو قسم اخير ظاهر بود تصريح بدان نفرمود * رواه ابو داؤد * وعنه * وهم ازابي امامه است * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من خرج من بيته متطهرا * كسي كه بيرون آيد از خانهٔ خود بطهارت * الى صلوة مكتوبة * بسوى نماز فرض * فاجره كاجر الحاج المحرم * پس اجر او همچو اجر كسي است كه بحج بر آيندهٔ است احرام بسته نماز مشبه بحج است ووضو مشبه باحرام ووجه تشبيه ثبوت اجر وثواب است از وقت برآمدن از خانه تا وقت باز آمدن بخانه چنانكه درباب فضيلت حج واقع شده است نه مساوات در ثواب بجميع وجوه يا اين از باب الحاق ناقص بكامل است ازجهت مبالغه در ترغيب والا اجر بر تلر رتعب است اگرچه نماز از حيثيت ذات اهم وارجح است * ومن خرج الى تسبيح الضحى * وكسي كه بيرون آيد بسوى نمارچاشت تسبيح وسبحه بضم نماز نفل راگويند * لاينصبه الا اياه * درتعب ومشقت نيفتد مگر تسبيح ضحى يعني خالص بقصد نماز برآيد بي شوب سمعه وريا وغرضي ديگر فاجره كاجر المعتمر * پس ثواب آنكس همچو ثواب كسي است كه عمره بجا مي آورد وعمره نسبت بحج همچو نماز نفل است نسبت بنماز فرض * وصلوة على اثر صلوة لا لغو بينهما * ونماز ي بر پي نمازي ديگر كه نيست كلام بيهوده درو ي * كتاب في عليين * على است مكتوب در ديوان حفظه يادر اطلى مراتب واشرف آنست وگفته اند كه عليين نام مقامي است در آسمان هفتم * رواه احمد وابو داؤد * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا مررتم برياض الجنة فارتعوا * وقتي كه بگذريد شما بسر غزارها وبستانهاي بهشت پس بچريد * قيل * گفته شد * يارسول الله وماريا ض الجنة * وچيست رياض جنت * قال المساجد * گفت رياض جنت مسجدها است كه عمل درو ي سبب درآمدن در رياض جنت است * قيل * پرسيده شد * وماالرتع * وچيست چريدن يعني چيست كه مي بايد چريد * يارسول الله قال سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر رواه الترمذي * وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اتى المسجد بشيء فهو حظه * كسي كه بيايد مسجد را براي چيزي يعني غرضي وكار ديني يا دنيا وي پس همان چيز نصيب او است وحاصل وقت او است مضمون اين حديث فردي است از افراد انما الاعمال بالنيات * رواه ابو داؤد * وعن فاطمة بنت الحسين عن جدتها فاطمة الكبرى رضي الله عنهما * تابعيه هاشميه است خواهر علي بن الحسين زين العابدين تزوج كرد او را حسن بن الحسن بن علي بن ابيطالب وچون وفات يافت زوج او تزوج كرد عمر وبن عثمان بن عفان روايت است از فاطمة صغرى دختر امام حسين از جدهٔ وي كه فاطمهٔ زهرا است رضي الله عنهم * قالت كان النبي * گفت بود پيغمبر * صلى الله عليه وسلم اذا دخل المسجد * چون ميدرآمد مسجد را * صلى على محمد وسلم * صلوة ميفرستاد بر پيغمبر وسلام يعني ميگفت صلى الله علي محمد وسلم يا اللهم صل على محمد وسلم * وقال * وميگفت * رب اغفر لي ذنوبي * خداوندا بيامرز مرا گناهان مرا * وافتح لي ابواب رحمتك * وبكشا مرا درهاي مهرباني خود را * واذا خرج * وچون بيرون مي آمد آنحضرت از مسجد ميگفت * صلى على محمد وسلم وقال رب اغفر لي ذنوبي وافتح لي ابواب فضلك رواه الترمذي واحمد وابن ماجة وفي روايتهما * ودر روايت احمد وابن ماجه اينچنين آمده است كه * قالت * گفت فاطمه رضي الله عنها * اذا دخل المسجد * چون مي درآمد آنحضرت مسجد را * وكذا اذا خرج * وهمچنين وقتي كه بيرون مي آمد * قال * ميگفت * بسم الله والسلام على رسول الله بدل * بجاي صلى على محمد وسلم * وقال الترمذي ليس اسناده بمتصل * وگفته است ترمذي نيست اسناد اين حديث متصل * وفاطمة بنت الحسين لم تدرك فاطمة الكبرى * وفاطمه دختر امام حسين درنيافته است فاطمهٔ بزرگ را چه امام حسين در وقت وفات فاطمهٔ زهرا هشت ساله بيش نبود لل پس البته راوي درين متروك است * وعن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده قال نهى رسول الله * نهي كرد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم عن تناشد الاشعار في المسجد * از خواندن شعرها در مسجد مراد شعر زور و باطل است كه خواندن آن نامشروع است خصوصا در مسجد كه مكان طاعت وعبادت است اما شعر كه در توحيد باري سبحانه وتعالى ونعت رسول الله صلى الله عليه وسلم وتابعان وي رضي الله عنهم ومواعظ وحقائق باشد بهيچ حال درهيچ جا محمود ومستحسن است وآنحضرت صلى الله عليه وسلم براي حسان كه مدح وي وهجو دشمنان وي ميگفت در مسجد منبري برپا ميكرد وميفرمود كه روح القدس تائيد ميكند حسان را مادام كه مخالفت ومعارضت ميكند از پيغمبر خدا * وعن البيع

والاشتراء فيه * ونهي ميكرد ازفروختن وخريدن در مسجد ودیکر معاملات دنیا همبرین قیاس است * وان يتحلق الناس يوم الجمعة قبل الصلوة في المسجد * ونهي كرد از حلقه كرده نشستن مردم روز جمعه پیش ازنماز در مسجد اگرچه برای مذاکرهٔ علم ومشغولی ذکر باشد و دربیان سبب نهي چند رجه گفته اند یکی آنکه تحلق مخالف هیئت اجتماع مصلیان است دیکر آنکه اجتماع برای نماز جمعه کاری بزرک است که تا ازان فارغ نشوند مشغول شدن بکاری دیکر کنجایش ندارد وتحلق پیش ازان موهم غفلت ازان است وباین دو وجه نهي مخصوص بتحلق در وقت خطبه نباشد سوم آنکه وقت انصات واشتغال باستماع خطبه وتوجه بآنست وباینوجه مراد نهي از تحلق نزد خطبه باشد ونیز نهي در دو وجه اول تنزیهي میباشد ودر سوم تحریمی * رواه ابوداؤد والترمذی * وعن ابي هريرة * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا رايتم من يبيع او يبتاع في المسجد * چون ببینید کسی را که میفروشد یا میخرد در مسجد * فقولوا * پس بکوئید * لا اربح الله تجارتك * سود مند نکرداند خدای تعالی سوداکری ترا * واذا رايتم من ينشد فيه ضالة * وچون ببینید کسی را که میجوید در مسجد کم شدهٔ را * فقولوا لا ردها الله عليك * پس بکوئید بازنکرداند ونرساند آنرا خدای تعالی برتو * رواه الترمذی والدارمي * وعن حكيم بن حزام * نحای مهملهٔ مکسورهٔ وزای برادرزادهٔ ام المؤمنین خدیجه است ولادت او پیش ازعام الفیل است بسیزده سال وعمر او صد وبیست سال بود شصت در جاهلیت وشصت در اسلام از اشراف قریش وفضلای قوم است باقي احوال وی درجای دیکر ثبت یافته است * قال نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يستقاد في المسجد * نهي کرد آنحضرت ازطلب قصاص کردن وکشتن قاتل در مسجد * وان ينشد فيه الاشعار * واز خواندن اشعار در مسجد * وان تقام فيه الحدود * وبر پا کردن حدها مثل حد زنا وحد شرب وجزآن در مسجد وباید که بعد از ثبوت حد وقصاص زدن وکشتن بیرون مسجد کنند * رواه ابوداؤد في سننه * روایت کرد این حدیث را ابوداؤد در سنن خود * وصاحب جامع الاصول فيه عن حكيم * وروایت کرد صاحب جامع الاصول در جامع الاصول ازحکیم بی نسبت ابن حزام وظاهر آنست که مراد همین حکیم ابن حزام خواهد بود چه حکیم ازصحابه یکی همین حکیم بن حزام است دیکر حکیم بن معاویة النمیری است ودر صحبت وی اختلاف است والله اعلم * وفي المصابيح عن جابر * وروایت کرد در مصابیح ازجابر باین روایت در اصول یافته نشد * وعن معوية بن قرة عن ابيه * تابعي عالم عامل ولادت او یوم الجمل ذکر کرده اورا ابن حبان در ثقات دریافت مفتاد تن را ازصحابه روایت میکند از پدر خود وروایت میکنند ازوی قتادة وشعبه واعمش رجزایشان * ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن هاتين الشجرتين * معاویة بن قرة از پدرش قرة بضم قاف وتشدید را روایت کرد که آنحضرت نهي کرد ازخوردن این دو درخت * يعني البصل والثوم * این تفسیر از راوی است که گفت مراد ازین شجرتین پیاز وسیر است * وقال * وگفت آنحضرت * من اكلهما فلا يقربن مسجدنا * کسیکه بخورد آنها را پس باید که نزدیک نیاید مسجد ما را مبالغه است درنا درآمدن مسجد که نزدیک بآن نکردد چه جای درآمدن * وقال ان كنتم لابد آكليهما * وگفت آنحضرت اگر هستید شما ناچار خورندهٔ این دو درخت * فاميتوهما طبخا * پس بمیرانید یعنی دور کنید بوی آنها را به پختن وسابقا معلوم شد که هرچه بوی بد دارد ازماکولات وجزآن داخل است درین حکم وهراد بمسجد عام متوست ومخصوص بمسجد نبوی نیست ومجالس ومجامع خیر همبرین قیاس اند * رواه ابوداؤد * وعن بي سعيد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الارض كلها مسجد * زمین همه حکم مسجد دارد که نماز در وی جائزست بی کراهت * الا المقبرة والحمام * مکر مقبره وحمام اما مقبره ازجهت آنکه غالب در وی قذارت واختلاط تربت اوست بانچه جدا میکردد ازمرده ها ازنجاست واکر مکان طاهر ونظیف باشد پس هیچ باکی نیست وکراهتی نه وبعض برانند که نماز در مقبره مکروه است مطلقا ازجهت ظاهر این حدیث اما نماز بجانب قبر حرام است باتفاق اکر بقصد تعظیم باشد واکرنه حکم مقبره دارد واما حمام ازجهت آنکه محل کشف عورات وماوای شیاطین است * رواه ابوداؤد والترمذی والدارمي * وعن ابن عمر * رضي الله عنهما * قال نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يصلي في سبعة مواطن * نهي کرد آنحضرت از نماز کزاردن در هفت جا * في المزبلة * بفتح با وضم آن جای سرکین انداختن وزبل بکسر زای سرکین ودیکر نجاسات درحکم آنست بلکه بعض سخت تر ازان * والمجزرة * بجیم وزای ودر جای ذبح کردن حیوانات ازجهت محاذات نجاسات * والمقبرة * ودر مقبره چنانکه کذشت * وقارعة الطريق * ودر میان راه که جای پا کوب مردم است که میکذرند ازان ازجهت شغل خاطر بکذرندکان وتنک

كردن جاى بر ايشان ونيز اگر مردم بى ضرورت از پيش نماز بكذرند آثم شوند واگر ايشان راضرورتى باشد مصلي بزه كار نميشود * وفي الحمام * ردر حمام چنانكه كذشت * وفي معاطن الابل * ودر جاى نشاندن شتران تا از ميدن ايشان تشويش راه نيابد * وفوق ظهر بيت الله * وبر بشت خانهٔ كعبه از جهت تادب * رواه الترمذى وابن ماجة * وعن ابي هريرة * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوا في مرابض الغنم * بكزاريد نماز در جاى نشستن كوسفندان * ولا تصلوا في اعطان الابل * ومكزاريد در نشستكاه شتران بجهت آنكه مذكور شد كه تنفر شتران موجب تشويش است بخلاف كوسفندان كه تنفر ندارند وتشويش نمى رسانند * رواه الترمذى * واختلاف كرده اند در آنكه نهي براى تحريم است يا تنزيه وبر هر تقدير علت نهي نه آنست كه مكان نجس است والا جائز نبا شد واماكن نجسه منحصر نيست دران ونيز برين تقدير بر ظاهر آن بود كه ميكفتند نهي كردا ز كزاردن نماز در مكان نجس بلكه علت همسايكي نجاست وقرب اواست حتى كه اكر بساطي كسترده باشند وبالاى سجاده نماز كنند نيز مكروه است * وعن ابن عباس قال لعن رسول الله * كفت ابن عباس لعنت كرده است پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم زائرات القبور * زنانرا كه زيارت كنند قبرها را بدانكه آنحضرت در ابتداى حال منع كرده بود از زيارت قبور مردان را وزنانرا پس ازان رخصت كرد وفرمود نهي ميكردم شمارا از زيارت قبورا كنون زيارت بكنيد آنهارا پس بعض ميكويند كه اين رخصت شامل است مردان وزنان را اكرچه بصيغهٔ ذكور واقع شده چنانكه عادت شرع است در اغلب احكام كه خطاب بمردان ميكنند وزنان نيز داخل اند دران وبعض كويند رخصت مخصوص مردان است وزنان باقي اند برنهي از جهت كثرت جزع ونوحه كرى وابن حل بنا اكر بعد از رخصت مردان است چنانكه ظاهر است مؤيد اينقول است * والمتخذين عليها المساجد والسرج * ولعنت كرده است رسول خدا صلى الله عليه وسلم كسانى راكه ميكيرند بر قبور مسجد ها را يعني سجده بر ندكان بجانب قبور بقصد تعظيم چنانكه كذشت وكسانى راكه ميكيرند چراغها را بر قبور بقصد تعظيم ونزد بعض حرام است اكرچه نه بقصد تعظيم باشد از جهت اسراف وتضييع مال وبعض كويند كه اكر آنجا ركنى مردم باشد يا در سايهٔ چراغ كارى ميكرده باشند جائز است ودر ينصورت چراغ كرفتن بجهت قبر نيست بلكه بجهت كارى ديكر است كه قبر دران منظور نيست * رواه ابو داود والترمذى والنسائي * وعن ابي امامة قال ان حبرا من اليهود سأل النبي * كفت ابو امامه كه دانشمندى از يهود پرسيد پيغمبر را * صلى الله عليه وسلم اى البقاع خير * كدام ين از جاها بهتر است واين متضمن سوال از بدترين بقعه ها نيز هست كما لا يخفى * فسكت عنه * پس خاموش ماند آنحضرت از جواب اين سوال * وقال * وكفت آنحضرت * اسكت حتى يجيء جبرئيل * خاموش ميباشم تا آنكه بيايد جبرئيل * فسكت * پس خاموش ماند آنحضرت تا آمدن جبرئيل * وجاء جبرئيل وأمد جبرئيل * عليه السلام فسأل * پس پرسيد آنحضرت * فقال ما المسؤل عنها باعلم من السائل * پس كفت جبرئيل نيست آنكه سوال كرده شد داست از بقاع كه كدام يكى ازانها خير است داناتر از سوال كننده يعني من هم نميدانم كه بهترين بقعها كدام است چنانكه شما نميدانيد * ولكن اسال ربي * وليكن مى پرسم پروردكار خود را * تبارك وتعالى ثم قال * پستر كفت جبرئيل * يا محمد اني دنوت من الله دنوا * من نزديك شدم از دركاه خدا نزديك شدني كه * ما دنوت منه قط * نزديك نشده بودم در مدت عمر از انجناب هرگز * قال * كفت آنحضرت * وكيف كان * وچكونه بود آن نزديكى تو از الله تعالى * يا جبرئيل قال * كفت جبرئيل * كان بيني وبينه * بود ميان من وميان خدا * سبعون الف حجاب من نور * هفتاد هزار پرده از نور من نور از جهت آن كفت كه جبرئيل روحانيست آنجا حجاب ظلماني وجسماني وجود ندارد وبايد دانست كه اين حجب نسبت بمخلوقات است نه نسبت بخالق وحق سبحانه محجوب نيست محجوب بندكانند چنانكه حجاب آفتاب نسبت باعمى كه محجوب اواست نه آفتاب وحجاب خلق از خالق دو قسم است ظلماني جسماني ونوراني روحاني وآدميان بعض محجوب اند برؤيت نعم از منعم وبعض برؤيت اسباب از مسبب وبعض بهر ؤيت شهوات مباحه يا محرمه ودیکر حجابهاى طبيعي ونفساني وملائكه وبعضى از آدميان مقرب محجوب اند بمعاني اسما وصفات وافعال حق وكرو بيان محجوب اند بنور مهابت وعظمت وكبريا وجلال وقدس * بيت * بدر دمه بردهاى خيال * نماند سرا پرده الا جلال * وبالجمله صفات پردهٔ ذات اند وذات نيز لغان على قلبي هم ازين قبيل است وهيچكس نسبت بذات اقدس بى پرده نيست واكر پرده نباشد كائنات همه بنور ذات

سوخته كردد * بيت * هست از پس پرده كفت وكوى من وتو * چون پرده برافتد نه تو مانى ونه من * رمزى ازينمعنى دراول كتاب نيز كذشته است والله اعلم پس جبرئيل ميكويد كه بنهايت مرتبهٔ قرب رسيدم وازحق سبحانه پرسيدم * فقال * پس كفت وى سبحانه * شر البقاع اسواقها * بدترين جايها بازارها است * وخير البقاع مساجدها * وبهترين جاها مسجدها است * رواه ابن حبان في صحيحه عن ابن عمر * روايت كرد ابن حديث را ابن حبان در صحيح خود از ابن عمر ودر اصل كتاب درين موضع بياض است *

* الفصل الثالث

* عن ابي هريرة * رضي الله عنه * قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول * كفت ابوهريرة شنيدم آنحضرت را كه ميفرمود * من جاء مسجدى هذا * كسى كه بيايد مسجد مرا كه اين مسجد عظيم الشان واضح البرهان است ومساجد ديكر تابع وى وفرع وى خواهند بود كه درين حكم * لم يات الا لخير يتعلمه او يعلمه * نيايد مكر براى كار نيك كه خود بياموزد يا بياموزاند ديكرى را ونماز وذكر واعتكاف نيز همين حكم دارند وتخصيص تعلم ازجهت اظهار فضيلت اوست * فهو بمنزلة المجاهد في سبيل الله * پس آنكس دراجر وثواب بسبب مجاهد نفس همچو كسى است كه جهاد ميكند در راه خدا * ومن جاء لغير ذلك * وكسى كه بيايد براى كار ديكر جز امر خير همچو لهو ولعب وعبث ومرور * فهو بمنزلة الرجل ينظر الى متاع غيره * پس آنكس همچو مرديست كه مى نكرد بجانب متاع ديكرى كه اين مرد آن متاع ندارد وحسرت ميخورد واين كس نيز در آخرت چون ثواب آنكس كه درين مسجد خير كرده است مى بيند حسرت ميخورد ومتالم ميكردد كه چرا ازين دولت محروم ماندم * رواه ابن ماجة والبيهقي في شعب الايمان * وعن الحسن مرسلا قال قال رسول * روايت است از حسن بصرى كه كفت كفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ياتى على الناس زمان * مي آيد بر مردم زماني كه * يكون حديثهم في مساجدهم في امر دنياهم * ميباشد كفت وكوى ايشان در مسجدهاى ايشان در كارهاى دنياى ايشان * فلا تجالسوهم * پس همنشينى مكنيد ايشان را تا شريك نشويد با ايشان اكرچه همزباني نكنيد * فليس لله فيهم حاجة * پس نيست مر خداى تعالى را در ايشان حاجتي كنايت است از بيزارى حق از ايشان وعدم اعتنا ومبالات بايشان وبرآمدن ايشان از عهدى وپناه وى را لاوى تعالى منزه است از حاجت * رواه البيهقي في شعب الايمان * اين حديث دلالت دارد بر كراهت سخن دنيا در مسجدها را خبار وآثار در ذم كلام دنيا در مسجد ومنع ازان بسيار آمده است وما نا كه مراد آن خواهد بود كه عبث ولايعني باشد وبسيار باشد وبسيار فاحش وغليظ باشد والا يك كلمه زد وكلمه كه درين مرتبه نه باشد داخل آن نخواهد بود ودر خلق شريف آنحضرت صلعم آمده است كه بعض صحابه ميكفتند بود آنحضرت كه چون ما ذكر طعام ميكرديم ذكر ميكرد آنرا باما وچون دنيا ذكر ميكرديم ذكر ميكرد آنرا باما وغالب مجلس شريف در مسجد بود والله اعلم * وعن السائب بن يزيد * صحابى صغير است حاضر شد حجة الوداع را همراه پدر خود وهفت ساله بود روايت ميكند از پدر خود قليل الحديث حليف بني امية يا بني عبد شمس * قال كنت نائما في المسجد * كفت سائب بودم من خوابيده در مسجد نبوى * فحصبني رجل * پس زد مرا بسنك ريزه مردى * فنظرت فاذا عمر بن الخطاب * رضى الله عنه پس چون بيدار شدم ناكاه مي بينم كه عمر بن الخطاب حاضر است * فقال اذهب فاتني بهذين * پس كفت عمر برو بيار اين دو كس را اشارت كرد بدو مرد كه نشسته بودند در مسجد وسخن ميكردند با آواز بلند * فجئته بهما * پس آوردم نزد عمر آن هر دو مرد را * فقال ممن انتما * پس كفت از كدام جماعه ايد شما * او من اين انتما * يا كفت از كجايد شما شك روايت است * قالا من اهل الطائف * كفتند آن دو مرد از اهل طائف ايم نام جاى مشهور است از زمين حجاز سه مرحله از مكه وقبر ابن عباس دران است * قال * كفت عمر رضي الله عنه * لو كنتما من اهل المدينة * اكر مى بوديد شما از اهل مدينه يعني ميشنا ختيد حرمت مسجد شريف رايا مردم غريب نمي بوديد مستحق عقوبت وشفقت * لاوجعتكما * مر آينه درد ناك ميكردانيدم وميزدم شما را * ترفعان اصواتكما في مسجد رسول الله * بلند ميكردانيد آوازهاى خود را در مسجد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم رواه البخاري * ازينجا معلوم ميشود كه بلند كردانيدن آواز در مسجد نه ادب است خصوصا در مسجد شريف نبوى صلى الله عليه وسلم كه مقام خاص ومحل ورود نور وحضور است ودر بعضى علم كه آواز بلند كردد رخصتى هست * وعن مالك قال بنى عمر رحبة في ناحية المسجد * روايت است از امام مالك كفت بنا كرد عمر رضي الله عنه فضاى در يكسوى مسجد * يسمى البطحاء * ناميده شد آن رحبه را بطحا بضم با وفتح طا بمعني زمين سنك ريزه * وقال *

وگفت در بیان سبب بنا کردن این رحبه * من کان یرید ان یلغط * کسي که خواهد غوغا کند در گفتگو با مردم و لغط بغین معجمه وطاء مهمله مفتوحتین بانگ وخروش * اینشد شعرا * یا بخواند شعرا * اویرفع صوته * یابلند گرداند آواز خود را * فلیخرج الی هذه الرحبة * پس باید که بیرون رود از مسجد وبرود بسوی این رحبه * رواه فی الموطا * روایت کرد این حدیث را مالك در موطا که نام کتاب اوست * وعن انس قال رای النبی * گفت انس دید پیغمبر * صلی الله علیه وسلم نخامة فی القبلة * نخامه را در دیواری که در جانب قبلهٔ مسجد بود ونخامه بضم نون بزاق که از حلق برآید وآنرا نخاع نیز گویند * فشق ذلك علیه * پس دشوار آمد آن بر آنحضرت * حتی رئي في وجهه فقام فحکه بیده * تا آنکه دیده شد اثر ناخوشي در روی مبارک وی پس برخاست آنحضرت از انجا که نماز میکرد پس مالید وتراشید نخامه را بدست مبارک خود * فقال * پس گفت آنحضرت * ان احدکم اذا قام الی الصلوة * بدرستیکه یکي از شما چون بایستد بسوی نماز * فانما یناجي ربه * پس مناجات نمیکند وراز نمیگوید مگر پروردگار خود را * وان ربه بینه وبین القبلة * وبدرستیکه پروردگار او تعالی وتقدس میان او ومیان قبله است بسبب توجه وحضور او بجانب حق * فلا یبزقن احدکم قبل قبلته * پس باید که بزاق نیفکند یکي از شما بجانب قبله بجهت رعایت ادب * ولکن عن یسارة * ولیکن باید که بیفکند بزاق بجانب چپ خود * او تحت قدمه * یا بیفکند زیر پای خود * ثم اخذ طرف ردائه فبصق فیه * پستر گرفت آنحضرت گوشهٔ ردای خود را پس بزاق آلکند در وی * ثم رد بعضه علی بعض * پستر باز گردانید پارهٔ ردا را بر پارهٔ دیگر یعني مالید بجامه * فقال او یفعل هکذا * پس گفت یا بکند همچنین وگفته اند که اگر در مسجد است البته همچنین کند ودر غیر مسجد اختیار دارد که در جانب چپ بیندازد یا زیر پا چنانکه گذشت * رواه البخاری * وعن السائب بن خلاد وهو رجل من اصحاب النبي * وسائب بن خلاد مردیست از یاران پیغمبر * صلی الله علیه وسلم * وکنیت او ابو سهل است مدني است وعامل عمر بود رضي الله عنه بر یمن * قال * گفت سائب که * ان رجلا امّ قوما * مردی امامت کرد قومي را * فبصق فی القبلة * پس بصاق کرد در جانب قبله اگر در مسجد بود کراهت شدید تر بود واگر در مسجد نبود کراهت بسبب ترک ادب قبله باقي است * ورسول الله * وپیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم ینظر * میدید آنرا * فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم لقومه * مر قوم او را که امامت ایشان میکرد * حین فرغ * هنگام که فارغ شد از امامت * لا یصلي لکم * امامت نکند * این مرد مر شما را بعد ازین * فاراد بعد ذلك ان یصلي لهم * پس خواست آن مرد بعد ازان که امامت کند مر این قوم را * فمنعوه * پس باز داشتند او را از امامت کردن * فاخبروه بقول رسول الله * وچون وی سبب منع پرسید خبر دادند او را بگفتهٔ پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم * که فرموده بود امامت نکند وی مر شما را * فذکر ذلك لرسول الله * پس ذکر کرد آن مرد منع کردن قوم مر او را از امامت وخبر دادن ایشان بقول رسول خدا * صلی الله علیه وسلم * که آیا در واقع منع کردهٔ مارا از امامت کردن * فقال نعم * پس گفت آنحضرت آری منع کرده ام * وحسبت انه قال * وگمان میبرم که آنحضرت گفت با آن مرد در بیان سبب منع از امامت * انك قد آذیت الله ورسوله * بدرستیکه تو ای مرد آزار کردی خدا را ورسول خدا را باز تکاب منهي عنه خصوصا در نماز در مسجد بزاق کردن جانب قبله * رواه ابو داؤد * وعن معاذ بن جبل قال * روایت است از معاذ بن جبل که * احتبس عنا رسول الله * باز داشته شد از ما پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم ذات غداة عن صلوة الصبح * در یك وقت بامداد از نماز صبح یعنی در وقت معتاد بیرون نیامد * حتی کدنا نتراءی عین الشمس * تا نزدیک بود یم که به بینیم آفتاب را طلوع کرده * فخرج سریعا * پس بیرون آمد از خانه شتابان * فثوب بالصلوة * پس تکبیر بر آورده شد برای نماز * فصلی رسول الله * پس نماز گزارد پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم * وتجوز في صلوته * وسبك وشتاب بگزارد نماز را بر خلاف عادت شریف در نماز با مداد * فلما سلم دعا بصوته * پس چون سلام داد خواند با آواز بلند * فقال لنا * پس گفت مارا * علی مصافکم کما انتم * برجاهای خود باشید در جایهای که صفها بسته اید برای نماز چنانکه هستید نشسته * ثم انفتل الینا * پستر برگشت آنحضرت از نماز روی بجانب ما * ثم قال اما اني سأحدثکم ما حبسني عنکم الغداة * پستر گفت آگاه باشید بدرستیکه من خبر دهم شما را که چه چیز باز داشت مرا از شما در این بامداد * اني قمت من اللیل * اینست که بدرستي من برخاستم پارهٔ ازشب چنانکه عادت بود در برخاستن از برای نماز تهجد * فتوضات * پس وضو کردم * وصلیت ما قدر لي * وبگزاردم از نماز آنچه تقدیر کرده شد برای من وخدا خواست * فنعست في صلوتي *

پس خواب کردم درنماز زمانیکه بضم نمودن کرانی اول خواب که آنرا بفارسی پنکی گویند چنانچه فرمود * حتی استثقلت * تا آنکه گران شدم واین لفظ صریح است که این رؤیت درخواب بوده در آمد * که ما ستیقظت پس بیدار شدم واین دلالت دارد براینکه بعد از بیدار شدن ازان خواب بود رسته اعظم * فاذا انا بربی * پس ناگاه می بینم من که با پروردگار خودم * تبارک وتعالی في احسن صورة * در نیکوصورتی وحالتی بیان صفت حق امت یا حالت خود چنانکه درفصل دوم گذشت * فقال * پس گفت پروردگار تعالی * یامحمد قلت * گفتم * لبیک رب * ایستاده ام درخدمت توچه میفرمائی پروردگارمن * قال * گفت * فیم یختصم الملأ الاعلی * درچه چیز بحث ونزاع میکنند فرشتگان معنی این عبارت گذشت * قلت * گفتم * لا ادری * درنمی یابم ونمیدانم * قالها ثلثا * گفت این کلمه را سه بار پروردگار تعالی پرسید ازمن سه بار وهر بارمن جواب گفتم * قال فرأیته وضع کفه بین کتفي * گفت آنحضرت پس دیدم پروردگار تعالی را که نهاد دست قدرت خودرا میانه هردوشانهٔ من * حتی وجدت بردانامله بین ثدیي * تا آنکه یافتم سردی انگشتان اورا میان هردو پستان خود * فتجلی لي کل شئ وعرفت * پس ظاهرشد وروشن شد مرا هرچیز از علوم وشناختم همه را * فقال * پس گفت پروردگار تعالی * یامحمد قلت * گفتم * لبیک رب قال * گفت * فیم یختصم الملأ الاعلی * درچه چیز خصومت میکنند ملأ اعلی * قلت في الکفارات * گفتم خصومت میکنند در کفارات یعنی عملهائیکه کفارت گناهان گذشته میشوند * قال * گفت پروردگار تعالی * ماهن * چه چیزانند وکدامند کفارات * قلت * گفتم کفارات سه چیزانند * مشي الاقدام الی الجماعات * یکی رفتن بپایها بسوی جماعتهای نماز * والجلوس في المساجد بعد الصلوات * دیگر نشستن درمسجدها بعد از نمازها * واسباغ الوضوء حین الکریهات * دیگر کامل وسیراب کردن وضو درحالتها که ناخوش میدارد طبیعت استعمال آب راچنانکه درسرما وبیماری * قال * گفت پروردگار تعالی * ثم فیم * بعد ازان درچه چیز خصومت وبحث میکنند * قلت في الدرجات * گفتم در درجات یعنی عملهائیکه بدان پایه درثواب وقرب الٰهي تعالی بلند وبیشتر گردد * قال ماهن * گفت پروردگار تعالی چه چیزانند وکدامند درجات * قلت اطعام الطعام * گفتم درجات خورانیدن طعام است بمسکینان ومحتاجان ومهمانان یعنی جود واحسان کردن بخلق یکی ازان میان اطعام است که عام است نفع او وسخت است احتیاج بدان * ولین الکلام * دیگر نرمي کردن درسخن وبمردم بخلق ولطف بودن وبازیردستان وشکسته دلان درشتي ننمودن * والصلوة باللیل والناس نیام * دیگر نماز کردن بشب وحال آنکه مردم درخواب اند * قال سل * گفت پروردگار تعالی سوال کن وبطلب ازخیرات ودعا کن برای خود هرچه خواهي * قلت * گفتم دعا کردم باین دعا * اللهم اني اسألك فعل الخیرات وترک المنکرات وحب المساکین وان تغفرلي وترحمني واذا اردت فتنة في قوم فتوفني غیر مفتون * ترجمهٔ این الفاظ درفصل ثاني معلوم شد بادک تفاوتی که درینجا است بازیادتي طلب آمرزش ومهرباني وانیجا این زیادتي نیز هست که * واسألك حبك * وسوال میکنم ازتو دوستي ترا که من ترا دوست دارم تا آنکه تومرا دوست داری * وحب من یحبك * وسوال میکنم دوستي کسی را که دوست دارد ترا بهر دو معني * وحب عمل یقربني الی حبك * ودوستي کاری که نزدیک گرداند مرا بدوستي تو انیجا معني اول متعین است * فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم انها حق * پس گفت آنحضرت بعد از تحدیث این واقعه که اینواقعه که دیدم وگفتم راست ودرست است * فادرسوها ثم تعلموها * پس بخوانید آنرا ویاد گیرید معاني والفاظ آنرا بعد ازان تعلیم کنید آنرا بمردم * رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح * گفت ترمذی این حدیث حسن صحیح است * وسألت محمد بن اسمٰعیل عن هذا الحدیث * وگفت یرمیدم محمد بن اسماعیل را یعنی بخاری را ازین حدیث که چه حال دارد * فقال * پس گفت محمد بن اسماعیل بخاری * هذا حدیث صحیح * وعن عبد الله بن عمرو بن العاص قال کان رسول الله * بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یقول اذا دخل المسجد * میگفت درونت درآمدن مسجد این کلمات را * اعوذ بالله العظیم * پناه میبرم بخدای بزرگ * وبوجهه الکریم * وبذات پاک وی که جامع جمیع بزرگیها است وگفته اند که هرگرا بکرم وصف کردی گویا همه صفات کمال وصف کردی * وسلطانه القدیم * وبسلطنت وقهرمان وی که قدیم است * من الشیطان الرجیم * ازشیطان سنگسار کرده شده * قال * گفت آنحضرت * فاذا قال ذلك * پس چون بگوید کسی این کلمات را نزد درآمدن مسجد * قال الشیطان حفظ مني سائر الیوم * میگوید شیطان نگاهداشته شد این بنده از شر من تمامهٔ روز * رواه ابوداؤد * وعن عطاء بن یسار قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم * عطاء بن یسار که از

تابعین است ومشاهیر علما وکبار ایشانست ثقه کثیر الحدیث مولای ام المؤمنین میمونة مات بسنة اربع وتسعین برقول اشهر وهو ابن اربع وثمانین گفت که گفت آنحضرت صلعم * اللهم لاتجعل قبری رتمایعبد * خداوندا مگردان قبرم را مانند بتی که پرستیده میشود * اشتد غضب الله علی قوم اتخذوا قبور انبیائهم مساجد * سخت شد یا سخت باد خشم خدا بر کروهی که کرفتند قبرهای پیغمبران خود را مسجد * ابو وجیه که سابقا معلوم شد * رواه مالك مرسلا * وعن معاذ بن جبل قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یستحب الصلوة فی الحیطان * بود آنحضرت که دوست میداشت نماز را در حیطان * قال بعض رواته * کفتند بعضی از راویان این حدیث در بیان مراد بحیطان * یعنی البساتین * میخواهند از حیطان بساتین را وحیطان در اصل جمع حائط است بمعنی دیوار که احاطه میکند موضعی را وبمعنی بستان می آید بجهت احاطهٔ دیوار ما بوی * رواه الترمذی وقال * روایت کرد این حدیث را ترمذی وکفت * هذا حدیث غریب * این حدیث غریب است * لانعرفه الا من حدیث الحسن بن ابی جعفر * نمی شناسیم آنرا مکر از حدیث حسن بن ابی جعفر * قال ضعفه یحیی بن سعید وغیره * بتحقیق ضعیف کفته اورا یحیی بن سعید وغیر وی از بعض ائمهٔ حدیث وکفته اند که حسن بن ابی جعفر شتاب است در روایت حدیث ومنکر الحدیث است ویحیی بن سعید که از نقاد ائمهٔ حدیث است از وی روایت نمیکرد وابو حاتم کفته که حسن متجاب الدعوات بود ولیکن چون اشتغال بعبادت بسیار کرد از ضبط حدیث وحفظ آن بوی غفلتی ووهمی راه یافت والله اعلم * وعن انس بن مالك قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة الرجل فی بیته بصلوته * نماز مرد در خانهٔ خود برابر است ومحسوب است بیك نماز * وصلوته فی مسجد القبائل بخمس وعشرین صلوة * ونماز وی در مسجد محلها محسوب است به بیست وپنج نماز * وصلوته فی المسجد الذی یجمع فیه بخمسمائة صلوة * ونماز وی در مسجد یکه جمعه کزارده میشود در وی بپانصد نماز * وصلوته فی المسجد الاقصی * ونماز وی در بیت المقدس * بخمسین الف صلوة * به پنجاه هزار نماز در بعض نسخ بالف صلوة بهزار نماز وبعضی از علما نوشته اند بروی که صواب همین است * وصلوته فی مسجدی بخمسین الف صلوة * ونماز او در مسجد من به پنجاه هزار نماز است * وصلوته فی المسجد الحرام بمائة الف صلوة * ونماز او در مسجد حرام بصد هزار نماز * رواه ابن ماجة * وعن ابی ذر قال قلت * کفت ابو ذر کفتم * یارسول الله ای مسجد وضع فی الارض اول * کدام مسجد است که نهاده شد وبنا کرده شد در زمین نخست * قال المسجد الحرام * کفت نخستین مسجدی که بنا کرده شده است در زمین مسجد حرام است که کعبهٔ معظمه است * قلت ثم ای * کفتم بعد ازان کدام مسجد است که نهاده شده است * قال * کفت آنحضرت * ثم المسجد الاقصی * بعد ازان مسجد اقصی است * قلت کم بینهما * کفتم چند مدت است میان بنای این دو مسجد * قال اربعون عاما * کفت چهل سال * ثم الارض لك مسجد * پستر زمین تمام مرترا مسجد است یعنی حکم مسجد دارد که جائز است نماز در وی چنانکه فرمود * فحیث ما ادرکتك الصلوة فصل * پس هرجا که دریابد ترا نماز وبرسد وقت نماز پس بکزار نماز را * متفق علیه * درینجا اشکال آورده اند که بانی کعبه ابراهیم است علیه الصلوة والسلام وبانی بیت المقدس سلیمان علیه السلام ومیان ایشان بیشتر از هزار سال است پس چهل سال چون کفت وجواب داده اند که ابن جوزی کفته است که اشارت در حدیث باول بنا نهادن این دو مسجد است ونیست ابراهیم نخستین کسی که بنا کرده کعبه را ونه سلیمان نخستین کسی که بنا کرده بیت المقدس را زیرا که بتحقیق روایت کرده شده است که اول کسی که بنا کرد کعبه را آدم بود پس ازان منتشر شدند اولاد او در زمین پس توانند که بعضی از اولاد آدم بنیاد بیت المقدس را نهاده باشند پس از ان بنیاد نهاد ابراهیم کعبه را شیخ ابن حجر عسقلانی کفت که بتحقیق یافتم شاهدی برای این سخن زیرا که ابن هشام در کتاب التیجان کفته است که چون بنا کرد آدم کعبه را امر کرد او را پروردکار تعالی بسیر کردن بسوی بیت المقدس وبنا کردن آن پس بنا کرد آنرا وعبادت کرد در وی * بنای آدم کعبه را خود مشهور است وبرین تقدیر فاصلهٔ چهل سال بعید نباشد کذا فی بعض الشروح والله اعلم *

* باب الستر * ستر پوشیدن ومراد این جا پوشیدن عورت است که از شرائط نماز است ومؤلف درین باب احادیث آورده در لباسها که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم وصحابه نماز در ان کزارده اند وانچه مکروه است در ان نماز قطع نظر از قدر واجب در ستر عورت *

* الفصل الاول * عن عمر بن ابی سلمة * روایت است از عمر بن ابی سلمهٔ مخزومی قرشی که ربیب آنحضرت بود پسر ام سلمه صحابی صغیر است ولادت وی در ارض حبشه است در سنه ثانیه از هجرت ودر وقت وفات آنحضرت نه

سالہ بود یاد کرد فت اران حضرت احادیث و وفات یافت در زمان عبد الملک سنة ثلث وثمانین رض * قال رایت رسول الله * گفت دیدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم یصلي في ثوب واحد * نماز میکزارد در یک جامه که ردا است * مشتملا به * در حالتی که اشتمال کننده بود آنحضرت بآن جامه * في بیت ام سلمة * در خانهٔ ام سلمه و صورت اشتمال آنست که طرف راست ازجامه که بر دوش راست است از زیر دست راست گرفته بر دوش چپ بیندازد و طرف چپ که بر دوش چپ است از زیر دست چپ گرفته بود وش راست بیندازد پستر به بندد هر دو طرف را بر سینه و غالبا احتیاج به بستن هر دو طرف بر سینه بر تقدیر وست که گوشهای جامه دراز نباشد و بیم واشدن بود و اگر بسیار دراز باشد احتیاج به بستن نباشد چنانکه ارلباس فقرای یمن ظاهر میگردد در بعض اد عبارت بعض شارحان این قید واقع نشده و اشتمال را توشح نیز گویند ماخوذ از وشاح بمعنی حمائل که در گردن اندازند * واضعا طرفیه علی عاتقیه * در حالتی که نهنده بود هر دو طرف جامه را بر هر دو دوش خود چنانکه تصویر کرده شد * متفق علیه * وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لایصلین احدکم فی الثوب الواحد * باید که نماز نگزارد یکی از شما در یک جامه که * لیس علی عاتقیه منه شیء * نیست بر هر دو دوش وی از ان جامه چیزی بهمان طریق که در معنی اشتمال مذکور شد چه بر تقدیر عدم آن از کسیف عورت ایمن نبود تا بدست گرفته نگاه ندارد و برین تقدیر نهادن دست بر دست که سنت است میسر نگردد و با وجود آن اگر ستر عورت حاصل است نماز درست است نزد ائمهٔ ثلثه وجمهور علما الا نزد امام احمد و بعض سلف نظر بظاهر این حدیث * متفق علیه * وعنه قال سمعت رسول الله * و هم از ابی هریره است گفت شنیدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم یقول * میگفت * من صلی في ثوب واحد فلیخالف بین طرفیه * کسی که بگزارد در یک جامه نماز پس باید که مخالفت کند میان هر دو طرف آن جامه چنانکه در صورت اشتمال گفته شد * رواه البخاری * وعن عائشة * رضي الله عنها * قالت صلی رسول الله * گفت عائشه نماز گزارد پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم في خمیصة لها اعلام * در خمیصه که مر اورا علمها بود خمیصه جامهٔ از خز یا صوف سیاه علم دار و اگر سیاه و علم دار نبود خمیصه نگویند * فنظر الی اعلامها نظرة * پس نگاه کرد آنحضرت بجانب علمهائیکه مر آن خمیصه را بود یک نگاه کردنی * فلما انصرف قال * چون بر گشت آنحضرت و فارغ شد از نماز گفت * اذهبوا بخمیصتي هذه الی ابي جهم * ببرید این خمیصهٔ مرا پیش ابی جهم که صحابی مشهور بود و معمور بود از پیران قریش و این خمیصه را وی بخدمت هدیه آورده بود و چون آنحضرت اعلمهای وی نلخوش آمد باز پس فرستاد و فرمود که این خمیصه را نزد وی ببرید * وائتوني بانبجانیة ابي جهم * وبیارید برای من انبجانیهٔ ویرا انبجانیه بکسر همزه وفتح آن وسکون نون و کسر بای موحده وفتح نیز آمده کلیم پشمین درشت از نرو تر بن جامها منسوب بموضعی که انبجان نام دارد و طلبیدن انبجانیه از ابی جهم برای آن بود که چون وی فرستاده بود بباریس فرستادن آن شکسته خاطر نکردد و سبب ناخوش داشتن آن خمیصه آن بود که فرمود که * فانها الهتني آنفا عن صلوتي * پس بدرستیکه این خمیصه و نظر افتادن بر نقوش اعلام و الوان آن باز داشت مرا از ذوق و حضور نماز اکنون * متفق علیه وفي روایة للبخاری * ورد وروایتي مر بخاری را این چنین آمده * قال کنت انظر الی علمها و انا في الصلوة * گفت آنحضرت بودم من نگاه میکردم بجانب علم آن خمیصه وحال آنکه من در نمازام * فاخاف ان یفتنني * پس توسیدم من که در فتنه بیندازد مر او باز دارد از نماز و حضور دران و ازینجا معلوم میگردد که صور و نقوش ظاهره را در نفوس ظاهره و قلوب صافیه تاثیر ما نی صعب با وجود علو مقام و کمال نزاهت و نظر بتحقیق این تاثیر و تغیر ناشی از کمال صفا و غایت لطافت است چنانکه در جامهٔ سفید یک نقطهٔ سیاه اگر افتد نمایان گردد و هر چند سفید تر و صاف تر نمایان تر و آلودگان و تیره دلان را از ان معنی آگاهی نبود و نزد من این تعلیم است مر امت را و تنبیه است مر ایشان را بر تثبیت و احتیاط و احتراس در مباشرت و ملاهي و مشاغل والله اعلم بحقیقة الحال * وعن انس * رضي الله عنه * قال * روایت است از انس گفت * کان قرام * بکسر و تخفیف را بود پردهٔ باریک رنگین منقش * لعائشة * مر عائشه را * ستر ت به جانب بیتها * پوشیده بود عائشه بآن پرده گوشهٔ خانهٔ خود را ظاهر انیست که دیوار خانه را بدان پوشیده و مزین ساخته بود و بعض گفته اند مثل حجلهٔ عروس ساخته بود و بعض گویند که متاعي که در خانه داشت باین پرده آنرا پوشیده بود زیرا که از پوشیدن دیوارها و پرده کردن آنرا نهی کرده اند پس عائشه چگونه آنرا ارتکاب نموده باشد و تواند که این حال پیش از نهی باشد والله اعلم * فقال لها

النبي * پس گفت مر عائشه را پيغمبر * صلى الله عليه وسلم اميطي عنا قرامك هذا * دور كن و بردار از پيش ما پرده خود را * فانه لا يزال تصاويره تعرض لي في صلوتي * پس بدرستيكه ميباشد اين نقشها و علمهاى او ظاهر ميكردد بر من در نماز من * رواه البخاري * وعن عقبة بن عامر قال اهدى لرسول الله * گفت عقبة بن عامر جهني كه صحابي مشهور است هديه فرستاد شد براى پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فروج حرير * قباى ابريشم و فروج بفتح فا و تشديد راى مضمومه در آخر جيم قباى كه از پس چاك دارد چنانكه براى سوارى كنند وامثال آن اكثر ربوده ميشود بران ترد رمة الجندل و بعض كويند ديكرى بود * فلبسه * پس پوشيد آنحضرت آن قبا را از پيش از تحريم لبس حرير بود و بعض كويند بعد از تحريم بود از براى استمالت خاطر آن شخص كه فرستاده بود پوشيدن او اين سخن بغايت بعيد است و مخالف صريح حديث * ثم صلى فيه * پس نماز كزارد در آن قبا * ثم انصرف * پس باز كشت از نماز * فنزعه * پس بكشيد آن قبا را از بدن مبارك * نزعا شديدا * كشيدنى سخت * كالكاره له * همچو كراهت دارنده آنرا * ثم قال لا ينبغي هذا للمتقين * لائق و سزاوار نيست اين چنين جامه مر متقيان را خصوصا مهتر و بهتر و سرور متقيان را صلى الله عليه وسلم يعني اگرچه مباح و رواست ولكن از مقام عزيمت و افضليت دور است و تواند كه همين ابتداى تحريم و مقدمهٔ آن باشد والله اعلم * متفق عليه * * الفصل الثاني * عن سلمة بن الاكوع قال قلت * گفت سلمة بن الاكوع كه صحابى مشهور است و از شجاعان و دليران روزكار بود پياده بر سواران ميزد گفتم * يا رسول الله اني رجل اصيد * من مردى ام كه شكار ميكنم و پيراهن تنها ميپوشم كه ازار يا وى نباشد قادر بمال شكار باساني توانم دويد * افاصلي في القميص الواحد * آيا نماز كنم در يك پيراهن * قال نعم * گفت آرى بكزار نماز در ان يك پيراهن * وازره * و تكمه كن پيراهن را يعني بربند كريبان را اگر فراخ باشد و عورت از ان نمايان كردد نزد ركوع و سجود * ولو بشوكة * اگرچه تكمه كردن و بربستن بخار باشد * رواه ابو داؤد * روايت كرد اين حديث را ابو داؤد با اين لفظ * وزوى النسائي نحوه * و روايت كرده است نسائي مانند آن بلفظ ديكر * وعن ابي هريرة قال بينما رجل يصلي * گفت ابو هريرة در اثناى آنكه مردى ميكزارد نماز را * مسبل ازاره * كه دراز كننده و فروهشته است ازار خود را و اصل اسبال در ازكردن جامه و فروهشتن آن تا زمين بطريق ناز و تكبر و مخصوص نيست بازار ولكن بيشتر استعمال در ازار يابد * قال له رسول الله * گفت مر او را پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم اذهب فتوضأ * برو پس وضو كن * فذهب وتوضأ * پس رفت آنمرد و وضو كرد * ثم جاء * پس باز آمد * فقال رجل * پس گفت مردى ديكر كه حاضر بود * يا رسول الله مالك امرته ان يتوضأ * چه بود ترا كه امر كردى او را بآنكه وضو كند * قال * گفت آنحضرت * انه كان يصلي وهو مسبل ازاره * از جهت آنكه وى نماز ميكزارد حال آنكه وى اسبال كننده است ازار خود را * وان الله لا يقبل صلوة رجل مسبل ازاره * و بدرستيكه خداى تعالى قبول نميكند نماز مرد صاحب را كه اسبال كننده است ازار خود را از جهت ناز و تكبر و ثواب نميدهد بران اگرچه اصل صحت او دوازذمه ساقط ميكردد * رواه ابو داؤد * مانند آنكه قبول نا كردن نماز از وى چكونه علت امر بوضو كرديد درين دو رجه كفته اند يكى آنكه امر بوضو كرد او را قابل اند كه وى مرتكب معصيت است چه در علم ايشان قرار يافته بود كه وضو مكفر خطايا و بخشيدن كناهانست و دور ميكردانند اسباب آنرا همچو غضب و مانند آن وطيبي كفته كه شايد مسرد را مر بتوضي باوجود طهارت آنست كه تاركان مرد در تسبب امر كردن پس دريابد تمامجت اين فعل خود را كه ارتكاب كرده است و حق تعالى بسركت امر رسول الله صلى الله عليه وسلم وطهارت ظاهر پاك كرداند باطن او را از تكبر و خيلا كه باعث شده است او را بر اسبال ازار زيرا كه طهارت ظاهر مؤثر است در طهارت باطن و ظاهر در فهم چنان ميد رآيد كه اسبال ناقض وضو باشد يا موجب كراهت داران كردن اما شراح بيان آن چنين كرده اند فافهم * وعن عائشة رضي الله عنها * قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تقبل صلوة حائض الا بخمار * قبول كرده نميشود نماز زن بالغه كه در سن حيض رسيده است الا بسر پوش و خمار بكسر خاء در اصل چيزيكه پوشيده شود بدان سر و اكنون استعمال او در سر پوش زنان آيد در صراح كفته كه خمار بكسر معجر زنان يعني سر و موى زنان عورت است واجب است ستر آن در نماز و اين در حرة است و امت حكم مرد دارد در عورت چنانكه در كتب فقه معلوم شده است * رواه ابو داؤد و الترمذي * وعن ام سلمة انها سألت رسول الله * روايت است از ام سلمة كه وى پرسيد پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم اتصلي المرأة في درع و خمار * آيا نماز كزارد زن در پيراهن بر معجر * ليس عليها

كه نباشد برتن وى ازار * قال * گفت آنحضرت بگزارد * اذا كان الدرع سابغا * وقتى كه باشد پيراهن وى تمام يعني دراز چنانكه * يغطي ظهور قدميها * ببوشد پشت هر دو پاى او را كه آن داخل عورت است * رواه ابو داؤد * روايت ميكرد اين حديث را ابو داؤد * وذكر جماعة وقفوه على ام سلمة * وذكر كرد ابو داؤد جماعتى را از ائمهٔ حديث كه وقف كرده اند اين حديث را بر ام سلمه يعني گفته اند كه اين قول ام سلمه است نه قول رسول الله صلى الله عليه وسلم ومعني حديث موقوف در مقدمه معلوم شده است * وعن ابي هريرة ان رسول الله * روايت است از ابي هريرة كه پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم نهى عن السدل في الصلوة * نهي كرد از سدل در نماز وصورت سدل آنكه جامه بر سر ودوش بيندازد واطراف جامه را در جوانب رها كند وكذا شتن رداء بر دوش ورها كردن اطراف آن وپوشيدن قبا بي آنكه دستها در آستين در آرد نيز داخل سدل است * وان يغطي الرجل فاه * ونهي كرده است از پوشيدن مرد دهن خود را در نماز بجامه يا بدست وبعض شارحان تفسير كرده اند آنرا بتلثيم كه بستن دهن است بكوشهٔ دستار وسبب نهي آن گفته اند كه اين فعل يهود است وبعض گفته اند بجهت آنكه سيرت زنان وعادت ايشان است وبعض گفته اند كه مانع است از قراءت وتحسين آن وصاحب فازه وآروغ يا آنكه از دهن او بوى بد مى آيد آن مستثنى است وبستن دهن بدست درين صورتها مستحب ومستحسن است * رواه ابو داؤد والترمذى * وعن شداد بن اوس * صحابيست برادر زادهٔ حسان بن ثابت نزول كرد بيت المقدس را معدود است در شاميين * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خالفوا اليهود * مخالفت كنيد يهود را بگزاردن نماز در موزه ونعلين * فانهم لا يصلون في نعالهم ولا خفافهم * زيرا كه يهود نميگزارند نماز در نعلهاى خود وموزه هاى خود واز ينجا معلوم ميشود كه عمل برخصت از براى اظهار خلاف با اهل ضلالت مستحسن ومرغوب است وهر چند رخصت است اما چون متضمن خلاف با ايشانست حكم عزيمت ميكيرد * رواه ابو داؤد * وعن ابي سعيد الخدري * رضي الله عنه * قال بينما رسول الله * در اثناى آنكه پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم يصلي باصحابه * نماز ميگزارد با ياران خود * اذ خلع نعليه * ناگاه بركشيد از پا نعلين خود را * فوضعهما عن يساره * پس بنهاد نعلين خود را در چپاى خود ما ناكه كسى در جانب چپ آنحضرت نبود والا دران جانب نمى نهاد از جهت ورود نهي ازان چنانكه در حديث آينده بيايد * فلما راى ذلك القوم * پس چون ديدند بركشيدن نعلين را از آنحضرت صحابه * القوا نعالهم * بركشيدند از پاهاى خود نعلهاى خود را وبينداختند * فلما قضى رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوته * پس چون تمام كرد آنحضرت نماز خود را * قال ما حملكم على القائكم نعالكم * فرمود چه داشت شما را بر انداختن شما نعلهاى خود را * قالوا رأينا ك القيت نعليك * گفتند ديديم ماترا كه انداختي نعلين خود را * فالقينا نعالنا * پس انداختيم ما نيز نعلهاى خود را بمتابعت تو * فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان جبرئيل اتاني * پس گفت آنحضرت بدرستيكه جبرئيل آمد مرا * فاخبرني ان فيهما قذرا * پس خبر داد مرا كه در نعلين من پليدى هست وقذر بفتح قاف وذال معجمه دراصل آنچه مكروه پندارد آنرا طبع وظاهرا نجاستى نبود كه نماز بآن درست نباشد بلكه چيزى بود مستقذر كه طبع آنرا ناخوش دارد والا نماز از سر ميگرفت كه بعضى از نماز بآن گزارده بود وخبر دادن جبرئيل بآن وبر آوردن ازيا بجهت كمال تنظيف وتطهير بود كه لائق بحال شريف وى بود وبعضى ازشافعيه گويند كه استصحاب نجاست بنسيان منع نميكند از درست بودن نماز نظر بظاهر اين حديث واين قول قديم است مر شافعي را بعد ازان فرمود آنحضرت * اذا جاء احدكم المسجد فلينظر * وقتى كه خواهد يكى ازشما كه در آيد در مسجد پس بايد كه نگاه كند * فان راى في نعليه قذرا * پس اگر به بيند در نعلين خود پليدى را * فليمسحه وليصل فيهما * پس بايد كه مسح كند آن پليدى را وبگزارد نماز در نعلين وتحقيق اين در باب تطهير النجاسات گذشت * رواه ابو داؤد والدارمي * وعن ابي هريرة * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صلى احدكم فلا يضع نعليه عن يمينه * چون نماز بگزارد يكى ازشما پس بايد كه ننهد نعلين خود را در راستاى خود * ولا عن يساره * ونيز بايد كه ننهد در چپاى خود * فتكون عن يمين غيره * پس باشد در راستاى غير اريعني اگر بجانب دست چپ خود بنهد در جانب دست راست ديكرى كه در پهلوى وى در جانب چپ او ايستاده است واقع ميشود وچون در راستاى خود خوش ندارد در راستاى ديكر چون رواداردبيت * هرچه برجان خويش نپسندى * نيز بر جان ديكرى مپسند * الا ان لا يكون عن يساره احد * مگر آنكه نباشد در جانب چپ او هيچ يكى * وليضعهما بين رجليه * وبايد كه بنهد نعلين را ميان دو پا خود * وفي رواية * ودر روايتى اين زيادت آمده است كه * اوليصل فيهما * يا بايد كه بگزارد نماز را در نعلين وبر نكشد

آنهارا زيا * رواه ابوداؤد وروى ابن ماجة بمعناه * * الفصل الثالث * عن ابي سعيد الخدري قال دخلت على النبي *
گفت ابوسعيد خدري درآمدم برپيغمبر * صلى الله عليه وسلم فرأيته يصلي على حصير * پس ديدم كه نماز ميگزارد آنحضرت بر بوريا
* يسجد عليه * سجده ميكرد بروى واز اينجا معلوم شد كه نماز گزاردن وسجده كردن برچيزى كه حائل باشد ميان وى وزمين درست
است خواه ازجنس روئيدكيهاى زمين باشد يانه واگرچه درين حديث حصير تخصيص بذكر يافته وليكن دلائل ديگر دارند كه برغير آن
چنانكه جامه ياصوف نيز جائز است وبعض گويند برغير انچه ازجنس روئيدكيهاى زمين باشد خوب نيست * قال * گفت ابوسعيد
* ورأيته يصلي في ثوب واحد متوشحا به * وديدم آنحضرت راكه نماز ميگزارد دريك جامه درحالتيكه متوشح بود بآن جامه چنانكه
گذشت * رواه مسلم * وعن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده قال رأيت رسول الله * گفت ديدم پيغمبر خدا را * صلى الله عليه
وسلم يصلي حافيا ومنتعلا * نماز ميگزارد كامى پاى برهنه وكامى نعلين پوشيده * رواه ابوداؤد * وعن سعد بن المنكدر * تابعي است
شنيد ازجابر وانس وعائشه وابوهريرة وجز ايشان * قال صلى بنا جابر في ازار قد عقده من قبل قفاه * گفت نماز گزارد جابر بن عبد الله
انصاري صحابي مشهور درازارى كه بتحقيق بست آنرا درجانب كردن خود ازارچادريست كه اورا درته مى بندند وجابر آنرا بلند كرد
تا كردن وبر بست وهمين را پوشيده نماز گزارد * وثيابه موضوعة على المشجب * وحال آنكه جامهاى وى نهاده شده بود بر مشجب بكسر
ميم وسكون شين معجمه وفتح جيم چوبهاى كه سرهاى آنهارا بهم پيوندند وپايهاى آنرا كشاده دارند وجامهارا بر وى نهند وكامى مشك آب
رانيز بيارويزند تا آب سرد گردد واهل عرف اينجا آبراسه پايه خوانند * فقال له قائل * پس گفت مرجابر راگوينده * تصلي في ازار واحد *
آيا ميگزارى تو نماز دريك ازار باوجود آنكه جامهاى تو حاضر است * فقال * پس گفت جابر * انما صنعت ذلك ليراني احمق مثلك * كردم
من آنرا مگر براى آنكه تا به بيند مرا جاهلى مانند تو وبداند كه نماز گزاردن دريك جامه جائز است وخلاف سنت نيست ووصف سفاهت
بجهت مبادرت وى بانكار پيش از تامل وسوال ودرين تنبيه است برترك طعن واعتراض براصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم بترك
سنت وحسن ظن بايشان اگرچه بظاهر خلاف صواب نمايد وبردمين قياس علماى راسخ درعلم از اهل استقامت واولى سوال واستفسار
است نه اعتراض وانكار * واينا كان له ثوبان على عهد النبي * وكدام يكى ازما بود مرا ورا دو جامه درزمان پيغمبر * صلى الله عليه وسلم *
واگرچه بعد ازوسعت وقدرت نماز گزاردن دردو جامه وتجمل درهيئت نماز مستحب ومستحسن است ليكن براى غرض تعليم وتنبيه بر
جواز دريكجامه نيز مستحسن است چنانكه جابر كرد نه بطريق تهاون وتساهل * رواه البخاري * عن ابي بن كعب * از مشاهير صحابه
وعظماى ايشانست كاتب وحي وحافظ قرآن مناقب او بسيار است وعمر رضي الله عنه اورا سيد المسلمين ميخواند * قال * گفت * الصلوة
في الثوب الواحد سنة * نماز گزاردن دريك جامه سنت وطريق مسلوك است درين وجائز است چنانكه گفت * كنا نفعله مع رسول الله
بود يم ما كه ميكرديم آنرا بايپيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ولا يعاب علينا * وعيب كرده نمى شد برما * فقال ابن مسعود * پس گفت ابن
مسعود * انما كان ذاك اذا كان في الثياب قلة * نبود نماز گزاردن دريك جامه مكروهتى كه بود درجامها كمي * فاذا وسع الله فالصلوة في
الثوبين ازكى * پس چون فراخ كرد انيد خداى تعالى ارزاق را پس نماز گزاردن دردو جامه فاضل تر ودر ثواب زيادة تر است از جهت
حسن ادب واظهار نعمت وتحسين هيئت * رواه احمد * * باب السترة * سترة بضم سين وسكون تا انچه پوشيده شود بوى چيزى
ومراد اينجا انچه ايستاده شود پيش مصلي تا متميز شود مسجده كاه او روبزه گاه نكردد كذرنده بكذشتن از پيش آن مانند ديوارى يا ستونى يا
چوبى وجز آن وبايد كه درازى او كم از ذراعى نبود وسطبرى از انكشت واحكام آن در احاديث بيايد * الفصل الاول *
* عن ابن عمر * رضي الله عنهما * قال كان النبي * بود پيغمبر * صلى الله عليه وسلم يغدو الى المصلى * ميرفت دروقت بامداد بسوى
مصلاى عيد * والعنزة بين يديه تحمل * وعنزة درپيش آنحضرت برداشته مى شد وعنزة بفتحات نام نيزهٔ خرد است كه سنان دارد
بمقدار سه كز وعادت چنان بود كه خادمان شريف آنرا مى برداشتند براى مصلحتها وكارها كه يكى ازان سترة ساختن است درنماز چنانكه
ميكويد * وتنصب بالمصلى بين يديه * وايستاده كرده ميشد بمصلا پيش آنحضرت وسترة ساخته ميشد * فيصلي اليها * پس نماز ميگزارد
آنحضرت بسوى آن * رواه البخاري * وعن ابي جحيفة * بتقديم جيم مضمومه برحاى مفتوحه ازصغار صحابه است دروقت وفات آن

حضرت تحكيم بلوغ نرسيده بود وليكن شنيده است از وي و امير المؤمنين علي را بر بيت المال كوفه گذاشته بود * قال رأيت رسول الله * گفت ديدم پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم بمكة * درمكه * وهو بالابطح * وحال آنكه بود آنحضرت در ابطح كه نام واديست نزديك بمكه در راه منى وآنرا محصب و بطحا نيز گويند ومكه را بجهت آن نيز بطحا گويند وآنحضرت را صلعم ابطحي خوانند وابطح بمعني سيل آب كه در وي سنگريزهاى خرد بود * في قبة حمراء من ادم * بود آنحضرت درخيمهٔ سرخ از چرم وادم بفتحتين چرم دباغت كرده شده * ورأيت بلالا اخذ وضوء رسول الله * وديدم بلال را كه گرفت آب باقيماندهٔ را از وضوى پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ورأيت الناس يبتدرون ذلك الوضوء * وديدم مردم را كه ميشتافتند وشتابي ميكردند براى گرفتن آن آب * فمن اصاب منه شيئا تمسح به * پس كسى كه ميرسيد وى يافت چيزى از ان آب مسح ميكرد بآن آب ومياليد بر روى خود وبدانداخت خود * ومن لم يصب منه اخذ من بلل يد صاحبه * وكسى كه نمى يافت از آن آب ميگرفت از تري دست يار خود * ثم رأيت بلالا اخذ عنزة * پس ديدم بلال را كه گرفت عنزه را * فركزها * پس نخلانيد آنرا در زمين وسترة ساخت * وخرج رسول الله * وبيرون آمد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم في حلة حمراء * در جفت جامهٔ از ارورداء كه خطهاى سرخ داشت چنانكه جامهٔ الاچه در ديار ما نمى باشد نه آنكه مراد جامهٔ سرخ خالص باشد كه آن مكروه است كراهت تحريمي ز تحقيق آن در باب لباس بيايد ان شاء الله تعالى * مشمرا * درحالتى كه دامن بر زده بود آنحضرت و برداشته كوشهٔ ازار را بساق * صلى الى العنزة بالناس ركعتين * گزارد آنحضرت متوجه بجانب عنزه بامردم دو ركعت * ورأيت الناس والدواب * وديدم مردم را وچهارپايها را * يمرون بين يدى العنزة * ميگذشتند پيش عنزه پس معلوم شد كه بعد از نصب سترة گذشتن مردم وغير مردم ضررى ندارد در نماز وگذرندگان آثم نميشوند * متفق عليه * وعن نافع عن ابن عمر ان النبى * روايت است از نافع از ابن عمر كه پيغمبر * صلى الله عليه وسلم كان يعرس راحلته * بود كه مى نشاند شتر سوارى خود را بر پهنا بجانب قبله * فيصلى اليها * پس نماز ميگزارد آنحضرت بسوى راحله ويعرس بفتح يا وسكون عين وبضم راو كسر آن وضم افصح است وبضم با وفتح عين وكسر راى مشدد نيز روايت است وعرس وتعريس بر پهنا نهادن * متفق عليه * اين مقدار از حديث بخارى ومسلم هر دو روايت كرده اند * وزاد البخارى * وزيادت كرده است بخارى اين عبارت را كه * قلت افرايت اذا هبت الركاب * گفت نافع گفتم با بن عمر خبر ده مرا كه چون ببرون ميرفتند شتران براى چريدن وآب خوردن چه كار ميكرد آنحضرت وبجانب چه چيز نماز ميكرد * قال * گفت ابن عمر * كان يأخذ الرحل * بود آنحضرت ميگرفت پالان شتر را * فيعدل له * پس راست ميكرد آنرا مشتق از عدل يا از تعديل * فيصلي الى آخره * پس ميگزارد آنحضرت بجانب چوب پسين پالان واخرة بفتحات بمعنى وبضم وكسرهاى چوبى كه تكيه ميكنند بآن شترسوار وچون آن چوب بلندى دارد آنرا سترة مي ساخت وبسوى آن نماز ميكرد * وعن طلحة بن عبيد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا وضع احدكم بين يديه * وقتى كه بنهد يكي از شما پيش خود * مثل مؤخرة الرحل * مانند پسين پالان شتر ومؤخره بضم ميم وسكون همزه وكسر خاى وفتح آن وبضم ميم وفتح همزه وتشديد خاى مشدده بمعنى آخرة كه در حديث سابق گذشت واخرة فصيح تر از مؤخره است تا آنكه گفته اند كه ظاهر آنست كه لفظ آنحضرت آخرة الرحل است وراوى بلغت خود مؤخرة الرحل روايت كرده زيرا كه قريش افصح عرب است از روى لغت وآنحضرت افصح قريش است * فليصل * پس بايد كه نماز بگزارد * ولا يبال من مر وراء ذلك * وباك ندارد كسى كه بگذرد پيش آن سترة وقطع نميكند خشوع او را يا باك ندارد كسى كه بگذرد آثم نميگردد * رواه مسلم * وعن ابي جهيم * بضم جيم وفتح ها وسكون تحتانيه صحابى معروف است خواهرزادهٔ ابي بن كعب باقي ماند تا امارت معاويه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو يعلم المار بين يدى المصلي ماذا عليه * اگر بداند گذرندهٔ پيش مصلى كه چه گناه است بروى * لكان ان يقف اربعين * هر آينه باشد ايستادن وگذشتن از پيش مصلى تا چهل * خيرا له من ان يمر بين يديه * بهتر مر او را از گذشتن وى پيش مصلي * قال ابو النضر * گفته است ابو نضر بضاد معجمه كه يكي از رواة اين حديث است از ابى جهيم * لا ادرى قال * در نمي يابم كه گفت * اربعين يوما * چهل روز * او شهرا او سنة * يا گفت چهل ماه يا چهل سال واز احاديث ديگر معلوم ميشود كه چهل سال گفته ومبالغه همين است * متفق عليه * وعن ابى سعيد قال قال رسول الله * گفت ابو سعيد خدرى گفت آنحضرت * صلى الله عليه وسلم اذا صلى احدكم الى شيء يستره من الناس * چون نماز بگزارد يكي از شما بسوى

چيزيكه بپوشد اورا ازمردم يعني سترة بر پا كند كه حائل گردد ميان وى ومردم * فاراد احدان يجتاز بين يديه * پس خواهد يكى كه بگذرد پيش وى يعني ميان وى وسترة * فليدفعه * پس بايد كه براند ودور كند اورا * فان ابى فليقاتله * پس اگر سركشى كند ودور نگردد پس بايد كه كشتن كند باوى ود رروايتي فليقتله پس بايد كه بكشد اورا واين مبالغه است در دفع وطرد وگفته اند اگر بچيزى دفع كند كه جائز است دفع كردن بان وناگاه كشته شود وبميرد قصاص واجب نگردد ودر ديت اختلاف است * فانما هو شيطان * زيرا كه نيست وى مگر شيطان يعني كار شيطان كننده كه آن قطع خشوع است يا مراد شيطان انس است چه شيطان برجن وانس هردو اطلاق مى يابد ومردم شرير را شيطان انس گويند * متفق عليه * وفى لفظ البخارى * اين لفظ بخاريست * ولمسلم معناه * ومر مسلم را معني اواست ولفظ اوديگر است * وعن ابى هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تقطع الصلوة المرأة والحمار والكلب * مي بردو باطل ميكرداند نماز را زن * وعن ابى هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تقطع الصلوة المرأة والحمار والكلب * مي بردو باطل ميكرداند نماز را زن كه از پيش مصلى بگذرد وهمچنين خروسك * ويقي ذلك مثل مؤخرة الرحل * ونگاه ميدارد قطع را از راه يافتن بنماز ومنع ميكند آنرا نهادن چيزى مانند مؤخرة رحل در پيش وسترة ساختن آنراچنانكه معلوم شد * رواه مسلم * بدانكه جمهور علما از صحابه وغيرهم برانند كه قطع نميكند هرچه ومركه از پيش مصلي بگذرد چه اين سه چيزوچه غير آن واحاديث كه وارد شده است دران چنانكه اين حديث وجزآن محمول است برمبالغه وتاكيد در نصب سترة يامراد قطع خشوع وحضور در صلوة است كه هر صلوة وروح اوست يامراد آنست كه نزديك است كه قطع شود بجهت شغل دل مصلي بدان وتخصيص اين سه چيز بذكر از جهت شدت شغل است دران امادر زن خود ظاهر است واما حمار پس از جهت كثرت ملازمت شيطان مراورا چنانكه استحباب تعوذ از شيطان نزد تهيج حمار دلالت دارد بران واما كلب پس از جهت غلظ نجاست وى وبعض برانند كه مرور زن حائض وسگ سياه قاطع است واينقول را بعايشه وابن عباس نسبت ميكنند * وعن عائشة رض قالت كان النبي * گفت عائشه بود پيغمبر * صلى الله عليه وسلم يصلي من الليل * نماز ميگزارد در شب * وانا معترضة بينه وبين القبلة * ومن بر پهنا افتاده بودم ميان آنحضرت وميان قبله * كاعتراض الجنازة * همچو بر پهنا افتادن جنازه ميت در پيش نماز كنند كان اشارت است باآنكه بتمام مقابل افتاده بودم نه دريك گوشه وباوجود آن آنحضرت نماز ميكرد پس معلوم شد كه پيش آمدن زن در نماز قطع نميكند نماز را * متفق عليه * وعن ابن عباس قال اقبلت راكبا على اتان * روايت است ازابن عباس گفت كه پيش آمدم من سوارة برمادة خرى واتان بفتح همزه وكسر نيز آمده وحمار مذكر ومؤنث هردو را گويند واتان مخصوص است بانثى واتانه بتا نيز آمده ودر ذكر اتان اشارت است باآنكه چون مرور مادة خر قاطع نباشد مرور مرأة نيز نخواهد بود * وانا يومئذ قد ناهزت الاحتلام * ومن دران روز بتحقيق نزديك شده بودم مدت بلوغ را * ورسول الله * وپيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم يصلي بالناس بمنا * ميگزارد نماز با مردم درمنى كه برسه ميل است از مكه * الى غير جدار * نه بسوى ديوارى كه سترة مى باشد * فمررت بين يدي بعض الصف * پس گذشتم من پيش بعض صف نماز * فنزلت * پس فرود آمدم * وارسلت الاتان ترتع * ورها كردم ومر دادم مادة خررا كه بچرد * ودخلت في الصف * ودر آمدم در صف نماز * فلم ينكر ذلك علي احد * پس انكار نكرد آنرا بر من هيچيكي يعني سوارة بر مادة خر پيش صف نماز آمدن ومادة خررا در پيش صفوف سر دادن از جهت عدم قطع اتان صلوة را از جهت عدم بلوغ من اگرچه قريب بآن شده بودم * متفق عليه * * * الفصل الثاني * عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صلى احدكم * چون نماز بگزارد يكي از شما * فليجعل تلقاء وجهه * پس بايد كه بگرداند روبمقابل روى خود * شيئا * چيزيرا از جنس ديوار يا درخت وستون وجزآن * فان لم يجد فلينصب عصاه * پس اگر نيابد چيزيرا كه بگرداند آنرا مقابل روى خود پس بايد كه ايستاده كند عصاى خود را ونشاند آنرا در زمين واگر زمين سخت بود بنهد عصا را بران طولا نه عرضا نا بر مثال سفالا نيدن بود * فان لم يكن معه عصا * پس اگر نباشد باوى عصا * فليخطط خطا * پس بايد كه بكشد خطى را در زمين * ثم لا يضره ما مر امامه * پستر زيان ندارد او را چيزى كه بگذرد پيش او در قطع خشوع * رواه ابو داود وابن ماجة * بدانكه خط كشيدن قول قديم شافعي وقول امام احمد است وبعضى از متاخرين مشائخ ما نيز باآن قائل شده ونزد اكثر مشائخ ما ونزد مالك خط معتبر نيست وامام محمد گفته الخط ليس بشئ وشافعي نيز در قول جديد آنرا الغي گردانيده وگفته كه حديث وارد دراين باب ضعيف ومضطرب است ونيز خط در حمل ولت اعتبار ندارد واز بعيد متميز ومرئي نه ومختار

صاحب هدايه نيز همين است وشيخ ابن الهمام گفته كه سنت اولى است باتباع وفى الجمله ظهورى وامتيازى هم دارد وموجب جمعيت خاطر ودفع انتشار ميگردد بعد ازان اختلاف است درصفت خط نزد بعض بزشكل هلال معتبراست ونزد بعض طويل بجانب قبله ونزد بعض بر عرض يمينا وشمالا ومختار قول بطول است كذا في بعض الشروح * وعن سهل ابن ابى حثمة * بفتح حاى مهمله وسكون مثلثه صحابي صغيراست ولادت وى درسنه ثالث از هجرت است انصاريست مات في امارة معاوية مراورا چند حديث است * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صلى احدكم الى سترة * چون نماز گزارد يكى ازشما بسوى سترة * فليدن منها * پس بايد كه نزديك بايستد ازسترة بقدر امكان مجود * لايقطع الشيطان عليه صلوته * تانبود شيطان بر وى نماز ويرا بوسوسه وقدرت يافتن بران چه اگر دور باشد ازسترة احتمال مرور دارد وبخطور آن در وسوسه مى افتد * رواه ابو داؤد * وعن المقداد بن الاسود قال مارايت رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلى الى عود * گفت مقداد نديدم من آنحضرت را كه ميگزارد نماز بسوى چوبى * ولا عمود ولا شجرة * ونه بسوى ستونى ونه درختى * الا جعله على حاجبه الايمن اوالايسر * مگر آنكه ميكردانيد آنرا برابر وى راست خود يا ابروى چپ خود * ولا يصمد له صمدا * وقصد نمى كرد مر آنرا قصد كردنى راست كه ميان دو چشم وى افتد بلكه ميل ميكرد ازوى ازجهت خوف مشابهت بعبادت اصنام وگمان تنزه ازان اگرچه از روى ظاهر باطل شد * رواه ابو داؤد * وعن الفضل بن عباس * رضي الله عنهما * قال اتانا رسول الله * گفت فضل بفتح فا وسكون ضاد معجمه نام برادر ابن عباس است آمد مارا پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ونحن في بادية لنا * وبوديم ما در باديه كه مارا بود * ومعه عباس * وفرماده آنحضرت عباس بود عرب را رسم است كه ازشهر برايند ودر باديه خيمه زنند ومنزل سازند وچندگاه آنجا بگذرانند وهرجا مه را باديه معين وجاى مخصوص است كه درانجا باشند پس آنحضرت در باديه كه اهل بيت عباس را بود آمد * فصلى في صحراء * پس نماز گزارد در صحرا كه * ليس بين يديه سترة * نبود پيش آنحضرت سترة از ديوار ودرخت وعصا وجزآن واز ينجا معلوم شد كه سترة نهادن واجب نيست بلكه امرى مستحب است اگر كند گاه مردم بود * وحمارة لنا وكلبة * وخركى مارا بود وسگكي نيز بود * تعبثان بين يديه * بازى ميكردند پيش آنحضرت در نماز وتعبثان بفتح تا وبا * فما بالى بذلك * پس باك نداشت آنحضرت بآن ونه تا درحمارة وكلبه يا براى تانيث است يا براى وحدت * رواه ابو داؤد وللنسائي نحوه * وعن ابي سعيد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لايقطع الصلوة شيء * نمى برد وباطل نميكرداند نماز چيزى از آنچه بگذرد پيش مصلي * وادرؤا ما استطعتم * ودفع كنيد وبرانيد بقدرى كه توانيد ازبراى تكميل اشت خضوع وخشوع * فانما هو شيطان * زيرا كه آن گذرنده شيطان است * رواه ابو داؤد * الفصل الثالث

* عن عائشة * رضي الله عنها * قالت كنت انام بين يدى رسول الله * گفت عائشه بودم من كه خواب ميكردم پيش پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ورجلاى في قبلته * وحال آنكه مرد وپاى من درقبلهٔ آنحضرت بود يعنى درسجده گاه او * فاذا سجد غمزني * پس چون ميخواست كه بسجده گذد زير ميكرد پاى مرا * فقبضت رجلي * پس ميكشيدم وگردمي آوردم من هر دو پاى خود را * واذا قام بسطتهما * وچون مى ايستاد ميكشادم ودراز ميكردم پاهارا * قالت * گفت عائشه * والبيوت يومئذ ليس فيها مصابيح * وخانهاى مادران هنگام نبود درانها چراغ گويا اين اعتذار است ازعائشه ازدراز كردن عائشه پاهاى خود را درسجده گاه آنحضرت واما درازكردن وى رضي الله عنها پاها را بار دوم بعد ازغمز آنحضرت پس ظاهر است شايد كه بگمان آن باشد كه آنحضرت انتقال كرده باشد ازانجا وبستر ايستاده باشد يا غفلتى كه آدمي زادرا درخواب ميباشد والله اعلم * متفق عليه * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو يعلم احدكم ماله * اگر بدانند يكى ازشما انچه مراورا است ازگناه * في ان يمر بين يدى اخيه * درگذشتن ازپيش برادر مسلمان درنماز * معترضا في الصلوة * برپهنا روند درنماز * كان لان يقيم مائة عام خيرله * باشد هرآينه ايستادن او صدسال بهتر مراورا را * من الخطوة التي خطا * ازگامى كه بزند آنرا * رواه ابن ماجة * وعن كعب الاحبار قال * روايت است ازكعب احبار كه گفت * لو يعلم المار بين يدى المصلي ماذا عليه * اگر بدانستى گذرنده از پيش مصلي انچه بر وامست ازگناه * لكان ان تخسف به خيرله * هرآينه باشد اين كه فرو برده شود اورا درزمين بهتر مراورا * من ان يمر بين يديه * ازگذشتن وى ازپيش مصلي * وفي رواية * ودر روايتى بجاى خيرله * اهون عليه * آمده يعنى باشد ايستادن لزصدسال آسان تر بروى * رواه مالك * وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صلى احدكم الى غير السترة * چون نماز

* كتاب الصلوة * باب صفة الصلوة

بكزارد يكى ازشما بسوى سترة * فانه يقطع صلوته الحمار * بدرستيكه قطع ميكند نماز او را گذشتن خر * والخنزير واليهودى والمجوسي والمرأة * وگذشتن خوك وجهود وآتش پرست وزن وتاويل اين در فصل اول گذشت * وتجوز عنه اذا مر وابين يديه * وبسند كي ميكند اين مذكورات ازعدم قطع صلوة چون بگذرند از پيش مصلي * على قذيفة بحجر * بريك سنگ انداز وگفته اند كه مراد بآن رمي جمار است درحج ومقدار آن سه ذراع گفته اند * رواه ابوداؤد *

* باب صفة الصلوة * در وصف كردن نماز وبيان كردن صفات آن كه چگونه بايد گزارد وارکان واجزاى آن چيست واز ينها لازم نيايد كه انچه خارج از حقيقت نماز است بيان كند چه صلوة چون ازقبيل اعراض است اجزاى آن صفات خواهد بود *

الفصل الاول * عن ابي هريرة * رضي الله عنه * ان رجلا دخل المسجد ورسول الله * روايت است ازابي هريرة كه مردى درآمد در مسجد رحال آنكه پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم جالس في ناحية المسجد * نشسته بود در گوشهٔ مسجد * فصلى * پس نماز گزارد آن مرد ودر وى رعايت تعديل ارکان وقومه وجلسه خوب نكرد * ثم جاء فسلم عليه * پستر آمد آن مرد پس سلام كرد برآنحضرت * فقال له رسول الله * پس گفت مراورا پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم وعليك السلام ارجع فصل * باز كرد بصلاى خود پس بگزار نماز را * فانك لم تصل * زيرا كه بدرستي تو نگزارده نماز را * فرجع * پس باز گشت آن مرد * فصلى * پس باز بگزارد نماز بار دوم بهمان طريق كه نخست گزارده بود * ثم جاء فسلم * پستر باز آمد پس سلام كرد * فقال * پس گفت آنحضرت * وعليك السلام ارجع فصل فانك لم تصل * باز كرد پس بگزار نماز زيرا كه تو نماز نگزارده * فقال في الثالثة * پس گفت آنمرد در كرت سوم * او في التي بعدها * يا در كرتى كه پس از سوم است يعني در كرت چهارم * علمني * بياموزان مرا * يارسول الله * نماز را كه چگونه بگزارم پس آنحضرت تعليم كرد او را نماز وتعليم وضو واستقبال قبله را نيز بوان افزود كه عمده تر وقريب ترين شرائط است * فقال * پس گفت آنحضرت * اذا قمت الى الصلوة فاسبغ الوضوء * چون خواهي كه بايستي براى نماز پس بكمال وتمامتر تازه كن وضو را * ثم استقبل القبلة * پستر روى آر بجانب قبله * فكبر * پس تكبير گو * ثم اقرأ بما تيسر معك من القرآن * پستر بخوان انچه آسان وآماده كردد از قرآن كه با تست ومحفوظ تست * ثم اركع حتى تطمئن راكعا * پستر ركوع كن تا آنكه قرار وآرام كيرى در ركوع * ثم ارفع حتى تستوى قائما * پستر بردار سر از ركوع تا آنكه برابر ايستى * ثم اسجد حتى تطمئن ساجدا * بعد ازان سجده كن تا آنكه آرام كيرى در سجده * ثم ارفع حتى تطمئن جالسا * پستر بردار سر از سجده تا آرام كيرى درنشستن * ثم اسجد حتى تطمئن ساجدا * يا از سجده كن تا آنكه آرام كيرى در سجده * ثم ارفع حتى تطمئن جالسا * پستر بردار سر از سجده تا آنكه آرام كيرى اين نشستن را جلسهٔ استراحت كويند ونزد شافعي سنت است كه بعد از سجدتين بنشينند وبعد ازان براى ركعت دوم برخيزند * وفي رواية * ودر روايتى بجاى اين عبارت كه ثم ارفع حتى تطمئن جالسا اينچنين آمده است كه * ثم ارفع حتى تستوى قائما * پستر بردار مرا از سجدهٔ دوم تا آنكه راست بايستي يعني براى ركعت دوم ودرين روايت ذكر جلسهٔ استراحت نيامده وسخن درجلسهٔ استراحت درحديث دوم مالك بن الحويرث بيايد * ثم افعل ذلك في صلوتك كلها * پستر بكن انچه مذكور شد درهمه نماز خود * متفق عليه * وبااين حديث استدلال كرده شافعي واحمد وابويوسف برفرضيت طمانينت در ركوع وسجود وقومه وجلسه زيرا كه آنحضرت نفي كرد از ان مرد نماز را وفرمود كه اين نماز تو نماز نيست برگرد وباز بگزار واين نشان فرضيت است كه فعل بانتفاى آن منتفي وباطل كردد واطمينان در ركوع وسجود نزد امام ابوحنيفه ومحمد واجب است نه فرض وقومه وجلسه سنت وايشان توجيه اين حديث چنان كنند كه مراد از نفي صلوة نفي كمال اواست بدليل آنكه در آخر اين حديث بروايت ابي داؤد وترمذى ونسائي آمده است كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم فرمود چون تمام كردى اين را تمام شد نماز تو وانچه نقصان كردى ازان نقصان كردى از نماز خود واين نشان وجوب وسنت است كه فعل بي آن ناقص وناتمام بود پس معلوم شد كه امر باعادهٔ نماز آن مرد را از براى آن بود تا بي كراهت ونقصان واقع شود نه بجهت آنكه باطل ومعدوم بود واكر چنين بودى هم از اول منع كردى وازان باز داشتى ونكذاشتى آنرا كه بى فرائض نماز بگزارد والله اعلم * وعن عائشة * رض * قالت كان رسول الله * بود پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم يستفتح الصلوة بالتكبير * شروع ميكرد نماز را بتكبير احرام * والقراءة * وشروع ميكرد قراءت * بالحمد لله رب العالمين * يعني بسورهٔ فاتحه كويا كه اين نام آن سوره شده است ازجهت ذكر اين كلمه در اول وى چنانكه كويند چه ميخواني كويد الم ذلك الكتاب ميخوانم ومراد

تمام سورة نميداند و ازينجا لازم نمي آيد كه بسم الله الرحمن الرحيم نميخواند واگر مراد عدم جهريه بسمله باشد پس نزد صاحبين تاويل راست است ونزد شافعي بتاويل مذكور ازجهت اختلاف درجهر بسمله * وكان اذا ركع لم يشخص راسه * وبود آنحضرت چون ركوع ميكرد بلند نميكرد سر مبارك خودرا * ولم يصوبه * وپست نيز نميكرد * ولكن بين ذلك * وليكن نگاه ميداشت ميان اشخاص وتصويب وبرابر ميداشت پشت وگردن را * وكان اذا رفع رأسه من الركوع لم يسجد حتى يستوى قائما * وبود آنحضرت چون بر ميداشت سر خودرا از ركوع بسجده نميرفت تا آنكه راست ايستاده نميشد كه آنرا قومه ميگويند * وكان اذا رفع رأسه من السجدة لم يسجد حتى يستوى جالسا * وبود چون بر ميداشت سر خودرا از سجدة بسجدة دوم نميرفت تا آنكه جلسة ميكرد تمام * وكان يقول في كل ركعتين التحية وبود آنحضرت كه ميخواند بعد از هر دو ركعت التحيات را * وكان يفرش رجله اليسرى * وبود كه ميگسترانيد پاى چپ خودرا يعني فرش خود ميكرد اينرا ومي نشست برآن * وينصب رجله اليمنى * وايستاده ميكرد پاى راست خودرا ظاهر اين حديث آنست كه در هر دو قعدة اولى واخرى همچنين ميكرد وهمين است قول امام ابوحنيفه واصحاب او ودر حديث ابي حميد افتراش در قعدة اولى وتورك در قعدة ثانيه نيز آمده واين قول امام شافعي است ونزد امام مالك تورك است در هر دو قعدة ونزد بعض مالكيه افتراش در هر قعدة نيز آمده چنانكه قول امام ابي حنيفه است ونزد امام احمد در هر نمازي كه در وي دو تشهد است در تشهد اخير آن تورك است واگر يك تشهد است افتراش است وهرچهار امام را درين مسئله قولي علىحده است ووجه قول امام ابوحنيفه آنست كه در بسياري از احاديث مطلق افتراش واقع شده وآمده است كه سنت در تشهد اينست ونشستن آنحضرت در تشهد انچنين بوده بي تقييد باولى واخرى وجلوس برين طريق كه ما اختيار كرديم اشد واشق است ودر حديث آمده است كه افضل الاعمال احمزها اى اشدها ودر بعض احاديث تورك در قعدة اخيره نيز آمده واين محمول بر حالت ضعف وكبرسن است زيرا كه تعود در وي طويل است ومناسب است آساني ومعنى تورك بر سرين نشستن است ودرينجا تورك را دو صورت گفته اند يكي آنكه ايستاده كند پاى راست را وبكواند پاى چپ را زير ران راست وبكواند هر دو سرين را بر زمين دوم آنكه بگستراند پاى چپ را وايستاده كند پاى راست را بيرون آرد هر دو پاى را از زير رانها بجانب راست وبنهد هر دو سرين را بر زمين * وكان ينهى عن عقبة الشيطان * وبود آنحضرت كه نهي ميكرد از عقبة شيطان ومراد بعقبه بضم عين وسكون قاف اقعاست كه باتفاق در نماز مكروه است وصورتش آنست كه هر دو سرين را بر زمين بچسپاند وايستاده كند هر دو ساق را وبنهد هر دو دست را بر زمين چنانكه سگ مي نشيند وطيبي گفته كه عقبه آنست كه هر دو سرين را بر پاشنها بنهد واينمعني بلفظ عقبه مناسب تر است * وينهى ان يفترش الرجل ذراعيه * ونهي ميكرد از انكه بگستراند مرد هر دو استخوان دست خود را بر زمين در وقت سجود وبر ندارد آنها را * افتراش السبع * مانند گستراندن درنده دستهارا بر زمين وقيد مرد بجهت آن كرد كه زن را بايد كه افتراش كند كه آن بتستر نزديكتر است * وكان يختم الصلوة بالتسليم * وبود آنحضرت كه ختم ميكرد نماز را بالسلام وآن فرض است نزد امام شافعي وواجب است نزد ما وتحقيق آن در شرح گرده شده است * رواه مسلم * وعن ابي حميد الساعدي قال في نفر من اصحاب رسول الله * كنيت ابو حميد صحابي مشهور است انصاري از بني ساعده حديث وي اجمع احاديث است در بيان نماز آنحضرت مشهور است بكنيت ودر نام او اختلاف بسيار است مشهور عبد الرحمن است در ميان جماعه از ياران پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * ونفر بفتحتين از سه تا ده را گويند * اما لاحفظكم لصلوة رسول الله * من ياد دارنده ترم از ميان شما در نماز پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم رأيته اذا كبر جعل يديه حذاء منكبيه * ديدم آنحضرت را چون تكبير احرام ميگفت ميگردانيد هر دو دست خود را مقابل هر دو دوش خود واين مذهب شافعي است ونزد ما مقابل نرمه هر دو گوش دارند واين نيز در احاديث آمده ودر بعض روايات تا بالاى گوش نيز آمده وامام ابوحنيفه متوسط را اختيار كرده وامام شافعي در تطبيق اين روايات گفته كه كفهاى دست مقابل دوش بود وسر انگشتان بر ابر گوش وسر انگشتان ديگر تا بالاى گوش وتوانند كه در اوقات مختلفه هريكي بوقوع آمده باشد والله اعلم * واذا ركع امكن يديه من ركبتيه * وچون ركوع ميكرد آنحضرت محكم وتوانا ميگردانيد هر دو دست خود را بر هر دو زانو يعني محكم ميگرفت هر دو زانو را بهر دو دست وكشاده ميداشت انگشتان را وگفته اند كه انگشتان را در ركوع كشاده ودر سجود بسته دارد ودر تحريمه وتشهد بطور خود كذارد * ثم مصر ظهره * پستر دوتا كردانيد

پشت خود را بپچید بجانب زمین تا هموار و برابر نشیند باکردن مضر بصاد مهمله کشیدن و مائل کردانیدن و شکستن * فاذا رفع رأسه استوى * پس چون بر میداشت سر مبارک را از رکوع برابر و درست ایستاده میشد * حتى يعود كل فقار مكانه * تا آنکه باز می نشست همه بندهای استخوان پشت بجای خود و فقار بفتح قاف مقدم مرقاف بندها و مهره های استخوان پشت واحد فقارة بفتح فاء و فقرة بکسر فاء و سکون قاف و فتح آن نیز گویند و فقر بمعنی درویشی مشتق از راست که از کرسنگی و ناتوانی پشت شکسته شده است * فاذا سجد وضع يديه * پس چون سجده میکرد می نهاد هر دو دست خود را بر زمین یعنی مقابل روی * غیر مفترش ولا قابضهما * نگستراننده دستها را بر زمین و نه کرد آرنده آنها را بسوی پهلو بلکه انگشتان و کفها بر زمین نهاده و ذراعها و بازوها را بردارنده چنانکه اگر خواهد بز غالهٔ خرد از میان آنها بدر رود و در بین حدیث این مذکور شد که از قومه بسجده رود نخست زانوها را بر زمین نهد دار دستها را هر دو در دست است و اول فاضلتر و مختار اکثر ایمه است * واستقبل باطراف اصابع رجليه القبلة * و بجانب قبله میداشت سر انگشتان هر دو پای خود را در حالت سجده * فاذا جلس في الركعتين * پس چون می نشست بعد از دو رکعت برای تشهد * جلس على رجله اليسرى * می نشست بر پای چپ خود * ونصب اليمنى * و ایستاده میکرد پای راست را * فاذا جلس في الركعة الآخرة * پس چون می نشست در رکعت آخر برای قعدهٔ اخیره * قدم رجله اليسرى * پیش می آورد پای چپ خود را * ونصب الاخرى * و ایستاده میکرد پای دیگر را که پای راست باشد * وقعد على مقعدته * و می نشست بر نشستگاه خود * رواه البخاری * وعن ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يرفع يديه حذو منكبيه اذا افتتح الصلوة * روایت است از ابن عمر که آنحضرت بر میداشت هر دو دست خود را برابر هر دو کوش خود چون شروع میکرد نماز را * واذا كبر للركوع * و چون تکبیر می برآورد برای رکوع * واذا رفع رأسه من الركوع * و چون سر بر میداشت از رکوع * رفعهما كذلك * بر میداشت هر دو دست را مثل تکبیرین یعنی برابر دوشها * وقال * و میگفت * سمع الله لمن حمده * شنید خدا مر کسی را که ستود او را یعنی پسندید و اجابت نمود ثنای او را و دعای او را * ربنا لك الحمد * خداوندا مر ترا است حمد و مخصوص بتست حمد یعنی هر حمدی که گویند و برای هر که گویند راجع بجناب تست که پیدا کنندهٔ همه چیز و همه کس توئی یا حمد گفتن مر ذات ترا مخصوص بتست جز تو کسی ثنای تو نتواند گفت و گو مر این را چنانکه باید کس نتواند گفت * بیت * بما را چه حد حمد و ثنای تو بود * هم حمد و ثنای تو سزای تو بود * و در روایتی و مزید دارد اللهم یا الای ربنا و بزیادت واو بر لك الحمد نیز آمده و ازین حدیث معلوم میشود جمع میان تسمیع و تحمید و نزد امام ابو حنیفه این امر منفرد است را امام تسمیع کند و مقتدی تحمید زیرا که در حدیث قسمت کرده آنرا مابین امام و مقتدی و نزد امام ابو یوسف تحمید نیز کند تا از قسمل لم تعلموا ما لا تعلمون نکردد * وكان لا يفعل ذلك في السجود * و بود آنحضرت که نمیکرد رفع یدین را در سجده یعنی در وقت سر برداشتن از سجده و رفتن بسجده و بعض فائده آنرا نیز کنند اما مختار آنست که نکنند و آنچه بصحت رسیده نزد شافعیه رفع یدین است نزد استفتاح و رفتن برکوع و بر برداشتن از ان و بر غیر این سه موضع به ثبوت نرسیده کما في سفر السعادة * متفق علیه * وعن نافع ان ابن عمر رضي الله عنهما كان اذا دخل في الصلوة * روایت است از نافع مولای ابن عمر که ابن عمر بود چون در نماز آمدی دستها را زو شروع میکرد دران * کبر ورفع يديه * تکبیر میکفت و بر میداشت هر دو دست خود را * واذا ركع رفع يديه * و چون برکوع میکرد بر میداشت هر دو دست خود را * واذا قال * و چون میکفت * سمع الله لمن حمده رفع يديه واذا قام من الركعتين رفع يديه * و چون می ایستاد از دو رکعت بر میداشت هر دو دست خود را * ورفع ذلك ابن عمر الى النبي * و رفع کرده است این حدیث را ابن عمر بپیغمبر * صلى الله عليه وسلم * یعنی روایت کرده است که آنحضرت اینچنین کرده است و حدیث مرفوع آن بود که آنرا نسبت برسول صلى الله عليه وسلم بکنند از قول و فعل و آنچه از صحابی آمده آنرا موقوف خوانند چنانکه در مقدمه کذشت * رواه البخاری * وعن مالك بن الحويرث قال كان رسول الله * کفت بود پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم اذا كبر رفع يديه * چون تکبیر تحریمه میکفت بر میداشت هر دو دست خود را * حتى يحاذي بهما اذنيه * تا آنکه مقابل میکرد بهر دو دست خود هر دو کوش خود را * واذا رفع رأسه من الركوع * و چون بر میداشت سر خود را از رکوع * وقال * پس میکفت * سمع الله لمن حمده فعل مثل ذلك * میکرد مانند آن یعنی بر میداشت هر دو دست خود را همچنانکه هر دو کوش * رفي رواية * و در روایتی اینچنین آمده که * حتى يحاذي بهما فروع اذنيه * تا آنکه محاذی میکردانید بهر دو دست

يالا على مرد وگوش را * متفق عليه * بدانكه برداشتن دستها در غير تكبير احرام مختلف فيه است ميان ما وشافعيه واحاديث وآثار بر هر دو جانب آمده وقدر متحقق در وى آنست كه بامر دو بوده است كاهى آن وكاهى اين واز صحابه هر كس آنچه ديده روايت كرده است بارفع يدين در ابتدا بوده است ودر آخر منسوخ كشته است واز آنكه عظماى صحابه مثل ابن مسعود رضي الله عنه كه عالم بود بشرائع اسلام واحكام آن متفقد بود باحوال رسول خدا صلى الله عليه وسلم وملازم آنحضرت بود در حضر وسفر آنرا نميكردند ظاهر احتمال ثانيست واز امير المؤمنين علي مرتضى رضي الله عنه نيز عدم رفع روايت ميكنند واگر فرضا هر دو بود عدم رفع راجح است باآنكه وى از جنس سكون است كه مناسب تر است بحال صلوة كه خضوع وخشوع است وكلام در اينمقام واسع است جمله از ان در شرح سفر السعادة ذكر كرده ايم والله اعلم * وعنه انه رأى النبي صلى الله عليه وسلم يصلى * وهم از مالك بن الحويرث است كه وى ديد آنحضرت را كه نماز ميگزارد * فاذا كان في وتر من صلوته * پس چون بود در طاق از نماز خود يعنى بعد از يك ركعت ودو ركعت * لم ينهض حتى يستوى قاعدا * نمى ايستاد تا برابر مى نشست يعنى بعد از سر برداشتن از سجدة مى نشست پس ازان برميخاست * رواه البخاري * واين جلسة استراحت است كه شافعيه بدان قائل اند ونزد ايشان سنت است وكيفيت آن كيفيت جلوس در قعدة اولى است وبعد از جلوس بهر دو دست تكيه بر زمين كرده برميخيزند ونزد امام ابوحنيفه وامام احمد بر روايت مختار آن از جهت عذر وحاجت بود بكبر سن وغير آن پس هر كه محتاج بدان نباشد در حق وى سنت نه ومتمسك امام شافعي اين حديث است وترمذى گفت حديث مالك بن الحويرث حسن صحيح است وعمل بر واست نزد اهل علم وبهمين قائل اند بعضى از اصحاب ما انتهى ودليل ما حديث ابي هريرة است كه هم ترمذى آورده كه گفت بود رسول خدا صلى الله عليه وسلم برميخاست برصدور قدمين يعنى بى آنكه بنشيند واگرچه بعض طرق اين حديث ضعيف است وليكن صحيح الاصل است كذا قال الشيخ ابن الهمام وابن ابي شيبه از ابن مسعود آورده كه وى برميخاست درنماز برصدور قدمين خود بى آنكه بنشيند واز علي وعمر وابن عمر وابن الزبير همچنين آورده وازنعمان بن ابي عياش آورده كه دريافتم بسيارى از اصحاب راچون برميداشتند سر را از سجدة دوم از ركعت اولى وثالثه برميخاستند همچنانكه بودند بى آنكه بنشينند ودیگر اخبار را تا درين باب بسيار است واگر بعض احاديث واخبار برخلاف آن آمده باشد محمول بر كبر سن وضرورت خواهد بود * وعن وائل بن حجر انه رأى النبي * روايت است از اوائل بن حجر كه صحابي مشهور است واز ملوك يمن بود ودر پيش آنحضرت معزز بود واحوال او در جاى ديگر نوشته شده است كه وى ديد پيغمبر را * صلى الله عليه وسلم رفع يديه حين دخل في الصلوة * برداشت هر دو دست خود را هنگاميكه درآمد درنماز * وكبر * وتكبير آورد ودر صحيح مسلم بي واواست * ثم التحف بثوبه * پستر بپيچيد ودر گرفت دستها را بجامهٔ خود ظاهر آنست كه برد ايشان ودر آورد و بعض گفته اند كه مراد درآوردن دستها است در آستين وگفته اند كه شايد بجهت سختي سرما بود * ثم وضع يده اليمنى على اليسرى * پستر بنهاد دست راست خود را بر دست چپ ونهادن دست راست بر دست چپ متفق عليه است ميان ائمه الا امام مالك كه نزد وى ارسال است باجواز وضع وليكن نزد امام ابوحنيفه وبر روايتى از امام احمد در زير ناف نهد ونزد شافعي برابر سينه يعنى بالاتر از ناف وبر روايتى از احمد مخير است خواه زير ناف نهد يا برابر سينه واحاديث درهر دو آمده وگفته اند كه امر درين باب واسع است هرچه كند درست است وانچه متيقن است نهادن دست راست بر چپ در زير ناف يا بر سينه بخصوص ثابت نشده ويقين نه وچون چنين بود امام ابوحنيفه انچه معهود ومعتاد است در شامل اختيار كرده وآن تحت سره است * فلما اراد ان يركع * پس هنگاميكه خواست كه ركوع كند * اخرج يديه من الثوب * بيرون آورد هر دو دست را از جامه * ثم رفعهما وكبر فركع * پستر برداشت دستها را وتكبير گفت وبركوع رفت واز ينجا معلوم ميشود كه دستها را در وقت برداشتن وتكبير گفتن از جامه وآستين بيرون بايد آورد * فلما قال * پس چون گفت * سمع الله لمن حمده رفع يديه * برداشت هر دو دست را * فلما سجد سجد بين كفيه * چون سجده كرد سجده كرد ميان هر دو كف دست يعنى سر را در وقت سجده ميان دو دست داشت * رواه مسلم * وعن سهل بن سعد * صحابي مشهور است آخر من مات بالمدينة * قال كان الناس يؤمرون ان يضع الرجل اليد اليمنى على ذراعه اليسرى في الصلوة * بودند مردم كه امر كرده ميشدند بنهادن مرد دست راست را بر ذراع چپ درنماز يعنى قريب بذراع چون دست را بر دست يا بند دست مي نهادند ناچار نزديك بذراع واقع ميشد نه كه بر ذراع نهد چنانكه اصلا بر دست نهاده

نشود وقيل رجل اتفاقيست وامرأة را نيز همين حكم است * رواه البخاري * وعن ابي هريرة قال كان رسول الله * گفت ابوهريره بود
پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم اذا قام الى الصلوة * چون مى ايستاد بنماز * يكبر حين يقوم * تكبير ميگفت در وقتى كه مى ايستاد مراد
تكبير تحريمه است * ثم يكبر حين يركع * بعد ازان تكبير ميگفت در وقتيكه بركوع ميرفت * ثم يقول * پستر ميگفت * سمع الله لمن حمده
حين يرفع صلبه من الركعة * در وقتيكه برميداشت استخوان پشت خودرا از ركوع * ثم يقول وهو قائم * پستر ميگفت وحال آنكه وى ايستاده است
* ربنا لك الحمد ثم يكبر * پستر تكبير ميگفت * حين يهوى * در وقتكه فرو ميرفت يعنى براى سجده * ثم يكبر حين يرفع رأسه * پستر تكبير ميگفت
در وقتيكه سر برميداشت يعنى از سجدهٔ * ثم يكبر حين يسجد * پستر تكبير ميگفت در وقتيكه بسجدهٔ دوم ميرفت * ثم يكبر حين يرفع رأسه * پستر
تكبير ميگفت در وقتيكه هر برمى داشت از سجدهٔ دوم * ثم يفعل ذلك في الصلوة كلها * پستر ميكرد آنچه مذكور شد در نماز همه نماز * حتى يقضيها *
تا آنكه ادا ميكرد وتمام ميكرد نماز را * ويكبر حين يقوم من الثنتين بعد الجلوس * وتكبير ميگفت در وقتيكه مى ايستاد از دو ركعت از قعدهٔ اولى
درين حديث ذكر تكبير است درين اوقات واحوال نه رفع يدين * متفق عليه * وعن جابر * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
افضل الصلوة طول القنوت * بهترين نماز نمازيست كه دروى درازى قنوت است وقنوت بمعني قيام وطاعت وخشوع ونماز دعا وسكوت آمدهٔ ومراد
اينجا قيام داشته اند پس معلوم شد كه طول قيام در نماز افضل است زيرا كه دروى مشقت وخدمت وطاعت بيشتر وظاهر تر است وعلما را اختلاف
است كه قيام در نماز افضل تر است يا سجود واين حديث متمسك طائفه ايست كه ميگويند قيام افضل است ونيز ذكرى كه در قيام است قرآن است
وقرآن افضل است از تسبيح وملهب حنيفه نيز همين است واين مبحث در شرح سفر السعادة بتفصيل ذكر كرده شده است فليطلب ثم * رواه مسلم
* الفصل الثاني * عن ابي حميد الساعدي قال في عشرة من اصحاب النبي * گفت ابوحميد در ميان دة كس از اصحاب پيغمبر
* صلى الله عليه وسلم انا اعلمكم بصلوة النبي * من داناترم در ميان شما بكيفيت نماز يكه پيغمبر * صلى الله عليه وسلم * گزاردة واز اينجا معلوم
ميشود كه اگر يكى دعوى اعلميت كند بحكم واقع براى مصلحت ديني نه بغرض نفساني درست باشد * قالوا * گفتند آن جماعه از صحابه كه
پيش ايشان اين دعوى كرد * فاعرض * پس چون دعوى ميكنى كه تو داناترى عرض كن برما وظاهر كن آنرا تا بدانيم كه صحيح است دعوى تو
* قال كان رسول الله * گفت بود پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم اذا قام الى الصلوة رفع يديه حتى يحاذي بهما منكبيه * چون مى ايستاد
براى نماز برميداشت هر دو دست را تا آنكه برابر ميكرد انيد آنها را بهر دو دوش خود * ثم يكبر * پستر تكبير ميگفت اين حديث صريح
است در تاخير تكبير تحريمه از رفع يدين چنانكه مذهب امام ابوحنيفه است * ثم يقرأ * پستر قراءت ميكرد * ثم يكبر ويرفع يديه حتى
يحاذي بهما منكبيه * پستر تكبير ميگفت وبرميداشت هر دو دست را تا برابر ميكرد انيد هر دو دست را بهر دو دوش خود * ثم يركع ويضع
راحتيه على ركبتيه * پستر ركوع ميكرد ومى نهاد هر دو كف دست خودرا بر هر دو زانوى خود * ثم يعتدل * پستر اعتدال ميكرد در ركوع ودر
تفسير اعتدال ميگويد كه * فلا يصبي رأسه ولا يقنع * يصبي بضم ياء وفتح صاد مهمله وكسر باء مشدده ولا يقنع بضم ياء وسكون قاف وكسر نون
پس پايان نميكرد سر را ونه برميداشت بلكه برابر ميداشت پشت وسر را واولى آنست كه اعتدال بمعني اطمينان دارند چنانكه
در جلسه ميان هر دو سجده وجلسهٔ استراحت خواهد گفت ولا يصبي رأسه ولا يقنع جلد دارند واينمعني در روايت ابن حبان ومسلم
لا يصوب بين فاظا هر تر است ودر لفظ يصبي تحقيقي است كه در شرح ذكر كرده شده است * ثم يرفع رأسه فيقول * پستر برميداشت
سر خودرا پس ميگفت * سمع الله لمن حمده * * درين حديث ذكر ربنا لك الحمد نيست * ثم يرفع يديه حتى يحاذي بهما منكبيه معتدلا * پستر
برميداشت هر دو دست خودرا تا دوشها باعتدال تمام * ثم يقول * پستر ميگفت * الله اكبر ثم يهوي الى الارض ساجدا * پستر مى افتاد بجانب
زمين براى سجده * فيجافي يديه عن جنبيه * پس دور ميداشت هر دو دست خود را از هر دو پهلو * ويفتح اصابع رجليه * ودو تا ميكرد
انگشتان هر دو پا را چنانكه سرهاى انگشتان بجانب قبله بودى وفتح بجاى معجمه سمت كردن انگشتان پاى وقت نشستن واصله اللين
كذا في الصراح * ثم يرفع رأسه * پستر برميداشت سر از سجده * ويثني رجله اليسرى * ودو تا ميكرد يعني مى گسترانيد پاى چپ خودرا
* ويقعد عليها * پس مى نشست بران * ثم يعتدل حتى يرجع كل عظم في موضعه * پستر اعتدال را طمينان ميكرد درين نشستن
تا آنكه باز برميگشت هر استخوان در جاى خود * معتدلا * در حالتى كه بتمام معتدل است واين تاكيد يعتدل ميكند * ثم يسجد * پستر

سجده میکرد یعني بتکبیر چنانکه از حدیث سابق معلوم شد * ثم یقول * پستر میگفت * الله اکبر و یرفع * و برمیداشت سر را * و ینني رجله الیسری * و دوتا میکرد پای چپ خودرا * فیقعد علیها * پس می نشست بر پای چپ ازبرای جلسهٔ استراحت * ثم یعتدل * پستر قرار میگرفت * حتی یرجع کل عظم الی موضعه * تا آنکه باز میگشت هر استخوان بجای خود * ثم ینهض * پستر بر میخاست * ثم یصنع فی الرکعة الثانیة مثل ذلك * پستر میکرد در رکعت دوم مانند آنچه کرد در رکعت نخستین مراد اکثر آنست از جهت عدم استفتاح * ثم اذا قام من الرکعتین * پستر چون می ایستاد بعد از دو رکعت بعد از قراءت تشهد و ذکر آن درین روایت نیست چنانکه در روایت دیگر که مرابی داؤد را ذکر کند بیاید * کبر و رفع یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه * تکبیر گفت و برداشت هر دو دست را تا مقابل دوش * کما کبر عند افتتاح الصلوة * چنانکه تکبیر گفته بود اول نزد شروع کردن در نماز * ثم یصنع ذلك * پستر میکرد از آنچه مذکور شد * في بقیة صلوته * در باقي نماز خود * حتی اذا کانت السجدة التي فیها التسلیم * تا آنکه چون می بود سجدهٔ دوم از رکعتی که بعد از وی تشهد است و در وی سلام است * اخرج رجله الیسری * بیرون می آورد پای چپ خودرا * وقعد متورکا علی شقه الایسر * و می نشست بر سرین برجانب چپ * ثم سلم پستر سلام میداد * قالوا * گفتند آن صحابه که میان ایشان گفته بود که من دانا ترم بنماز آنحضرت * صدقت * راست گفتي * هکذا کان یصلي * همچنین بود آنحضرت که نماز میگزارد ظاهر این عبارت دلالت دارد بر آنکه ایشان نیز عالم باین تفصیل مذکور بودند پس دعوی اعلمیت از ابي حمید رضي الله عنه درست نیاید پس حمل بران باید کرد که تصدیق ایشان مر او را بجهت وثوق بخبر او است والله اعلم * رواه ابو داؤد والدارمي وروی الترمذی وابن ماجة معناه وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح * واین حدیث در سفر السعادة از صحیح ابن حبان و مسلم نیز روایت کرده است * وفي روایة لابي داؤد من حدیث ابي حمید * و در روایتی مرابی داؤد از حدیث ابي حمید اینچنین آمده که * ثم رکع فوضع یدیه علی رکبتیه * پستر رکوع کرد پس بنهاد هر دو دست را بر هر دو زانوی خود * کأنه قابض علیهما * گویا که وی پنجه کرده است بر دو زانو * و وتر یدیه * و زه ساخت هر دو دست را و تو تیر زه کردن کمان را یعني در کردانید مرفقین را از پهلوها گویا که مرفقین مشابه زه کشتند و پهلوها مشابه کمان که بران زه کنند چنانکه گفت * فنحا مرفقیه عن جنبیه * پس دور داشت هر دو دست را از هر دو پهلوی خود * وقال * و گفت * ثم سجد * پستر سجده کرد * فامکن انفه وجبهته الارض * پس متمکن و ثابت گردانید بیني خود را و پیشاني خودرا بر زمین از اینجا معلوم میشود که سجده به بیني و پیشاني هر دو باید کرد و آنحضرت نیز همبرین مواظبت میکرد و احادیث نیز متعاضد و متوافق اند بران و اگر بر یکی ازین اقتصار کند جائز است نزد امام ابو حنیفه اما مکروه است و بر روایتی بجبهه تنها مکروه نه و نزد صاحبین جائز نبود و در حدیث آمده است که سجده بهفت عضو باید و بر روایتی بهفت استخوان روی و دو دست و دو زانو و دو پای و در حدیث صحیحین بجای روی پیشاني واقع شده و تحقیق آن در باب السجود بیاید * و نحی یدیه عن جنبیه * و یک سو داشت هر دو دست خود را یعني مرفقین را از هر دو پهلوی خود * و وضع کفیه حذو منکبیه * و نهاد هر دو کف دست را برابر هر دو دوش خود * و فرج بین فخذیه * و کشاده کرد میان هر دو ران خود * غیر حامل بطنه علی شيء من فخذیه * باز نهنده شکم خودرا بر چیزی از دو ران خود * حتی فرغ * تا آنکه فارغ شد از هر دو سجده * ثم جلس * پستر بنشست * فافترش رجله الیسری * پس بگسترانید پای چپ خودرا * و اقبل بصدر الیمني علی قبلته * و پیش داشت پشت پای راست بر قبلهٔ خود و این مستلزم ایستاده داشتن او است * و وضع کفه الیمني علی رکبته الیمنی * و بنهاد کف دست راست را بر زانوی راست خود * و کفه الیسری علی رکبته الیسری * و کف دست چپ را بر زانوی چپ خود * و اشار باصبعه یعني السبابة * و اشارت کرد در وقت اشهد ان لا اله الا الله بانگشت خود که سبابه است بر داشتن آن در نفي و نهادن در اثبات و سبابه انگشتي که مقارن بانگشت نر است و او را سبابه ازان گویند که سب در لغت بمعني دشنام آید و عرب در وقت دشنام اشارت بدان کنند و این اسم جاهلیت است و در اسلام آنرا مسبحه و سباحه گویند که در وقت تسبیح و توحید بدان اشارت کنند و درین اشارت همچنانکه اشارت است بتوحید باری تعالی متضمن سب و شتم شیطان نیز هست کذا قیل * وفي اخری له * و در روایت دیگر مرابي داؤد را اینچنین آمده که * واذا قعد في الرکعتین * و چون می نشست بعد از دو رکعت برای تشهد اولی قعد علی بطن قدمه الیسری * می نشست بر کف پای چپ خود * ونصب الیمني * و ایستاده میکرد پای راست را * واذا کان في الرابعة *

وچون مي بود در رکعت چهارم این در رباعي است وحکم رکعت سیوم در ثلاثي نیز همین خواهد بود * افضي بورکه الیسری الی الارض * محاس میکرد ومیرسانید سرین چپ رابسوی زمین * واخرج فخذه من ناحیة واحدة * وبیرون می آورد هر دو پای خودرا از یکجانب که بجانب راست است * وعن وائل بن حجر انه ابصر النبي صلی الله علیه وسلم حین قام الی الصلوة رفع یدیه * روایت است از وائل ابن حجر بتقدیم حا بر جیم صحابی مشهور است از ابناء ملوک یمن بود وبشرف اسلام مشرف شد نزد حضرت معزز ومکرم گشت که وی دید آنحضرت را هنگامیکه می ایستاد بنماز برمیداشت هر دو دست خودرا * حتی کانتا بحیال منکبیه * تا آنکه میشدند در مقابلهٔ هر دو دوش وی * وحاذی ابهامیه اذنیه * وبرابر میکرد هر دررا نگشت نرخودرا هر دو گوش خود را * ثم کبر * پستر تکبیر می برآورد واین حدیث نیز موافق مذهب امام ابوحنیفه است دوتا خیر تکبیرا زرفع * رواه ابوداؤد وفي روایة له * ودر روایتي مرابي داؤد بجای حاذی ابهامیه اذنیه اینچنین آمده که * یرفع ابهامیه الی شحمة اذنیه * برمیداشت هر دو انگشت نرخودرا بسوی نرمهٔ دو گوش خود * وعن قبیصة * بفتح قاف وکسر با * بن هلب * بضم ها وسکون لام وبعض گفته اند صواب بفتح ها وکسر لام است تابعي ثقه است وپدر او را صحبت است قدوم آورد پدر وی بر آنحضرت وکل بود پس آنحضرت دست مبارک خودرا فرود آورد بر سرش پس رونید موی او وهلب بضم موی را گویند والهلب موی دار واین لقب او است ونام وی یزید بن عدی است وبعض گفته اند سلام وصحیح قول اول است * عن ابیه * روایت میکند از پدر خود که هلب است * قال * گفت پدر وی * کان رسول الله * بود پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم یؤمنا * امامت میکرد ما را * فیأخذ شماله بیمینه * پس میگرفت دست چپ خودرا بدست راست خود * رواه الترمذی وابن ماجة * وعن رفاعة * بکسر را * بن رافع * صحابی انصاری خزرجي است کنیت او ابومعاذ است پدر وی است وپدر او از نقبا است ووی برادر مالک بن رافع وخلاد بن رافع است ووی اول کسي است که ایمان آورد از قبیله خزرج وحاضر شد عقبهٔ اولی را وبود با علي رضی الله عنه در حرب جمل وصفین * قال * گفت * جاء رجل * آمد مردی * فصلی * پس نماز بگزارد * في المسجد * در مسجد * ثم جاء فسلم علی النبي * پستر آمد پس سلام داد بر پیغمبر * صلی الله علیه وسلم فقال النبی * پس گفت پیغمبر * صلی الله علیه وسلم اعد صلوتک فانک لم تصل * باز گردان نماز خود را زیرا که بدستی تو نماز نکرده * فقال علمني * پس گفت تعلیم کن مرا * یارسول الله کیف اصلي * که چگونه نماز بگزارم * قال اذا توجهت الی القبلة * قرمود آنحضرت چون روی آری بجانب قبله * فکبر * پس تکبیر بگو * ثم اقرأ بام القرآن * پستر بخوان سورهٔ فاتحه را * وماشاء الله ان تقرأ * وبخوان چیزیرا یعني سورتی دیگر را با فاتحه که خواهد خدای تعالی که بخواني یعني چیزی را که بخواهي تو وچون خواست بنده بخواست حق تعالی باشد با این عبارت میگویند * فاذا رکعت فاجعل راحتیک علي رکبتیک * پس چون رکوع کني پس بگردان هر دو کف دست خودرا بر هر دو زانوی خود * وامکن رکوعک * ومحکم کن وبقرار آرام کن رکوع خودرا * وامدد ظهرک * ودراز کن وبرابردار پشت خودرا * فاذا رفعت فاقم صلبک * پس چون برداری سر را از رکوع پس راست گردان استخوان پشت خودرا * وارفع رأسک * وبردار سر خودرا یعني راست بایست * حتی ترجع العظام الی مفاصلها * تا آنکه باز گردند استخوانهای پشت بسوی بندهای خود وجاهای خود * فاذا سجدت فمکن لسجودک * پس چون سجده کني پس قرار بکن واطمینان کن برای سجود * فاذا رفعت فاجلس علی فخذک الیسری * پس چون برداری سر خود را بنشین بر ران خود یعني قدم چپ خود احتمال دارد که این رابعد از هر دو سجود میکرد پس مراد جلسهٔ استراحت بود واحتمال دارد که مراد نشستن برداشتن از سجدهٔ اولی باشد وبرهر تقدیر اختصاری درین کلام کرده * ثم اصنع ذلك في کل رکعة وسجدة * پستر بکن این مثل کرد در هر رکوع وسجود * حتی تطمئن * تا آنکه قرار وآرام کني در رکوع وقومه وسجده وجلسه * هذا لفظ المصابیح * این لفظ مصابیح است * ورواه ابوداؤد مع تغییر یسیر * وروایت کرد آنرا ابوداؤد باندک تغییری * وروی الترمذی والنسائي معناه * ومضمون این حدیث مضمون همان حدیث ابي هریرة است که در اول باب گذشت با اختلافی که در بعض الفاظ واقع است ومباحث وتحقیقات همان است که مذکور شد * وفي روایة الترمذی * ودر روایتي مر ترمذی را اینچنین آمده که * قال * گفت آنحضرت برای تعلیم آنمرد * اذا قمت الی الصلوة فتوضأ * چون خواهي که بایستي بسوی نماز پس وضو کن * کما امرک الله به * چنان که امر کرده است ترا خدای تعالی بوضو * ثم تشهد * وستر لك ان کرد * فاقم * پس اقامت کن وبعضی از تشهد تراءت شهادتین مراد داشته اند که خواندن آن بعد از وضو فضیلتي کثیر دارد واز اقامت

بر پا داشتن نماز وگزاردن آن * فان كان معك قرآن * پس اگر باشد باتو ودر حفظ تو مقداری از قرآن * فاقرأ * پس بخوان * والا * واگر نباشد باتو قرآن وياد نداری چيزی ازان * فاحمد الله * پس حمد بگو خدای تعالی را * وكبره * وتكبير بگو وبزرگي يادكن او را * وهلله * وتهليل كن وتوحيد كن او را واز اينجا معلوم ميشود كه هركه قرآن ياد نداشته باشد سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر بجای قرآن بخواند چنانكه كسی ايمان آورد وقادر آمدن وقت نماز فرصت ياد كردن قرآن نشد ذكر وتسبيح وتهليل بكند ونزد بعضی ازشافعيه هفت ذكر بكند بعدد آيات فاتحة الكتاب كه گفته اند وظيفه آن مرد نيز نومسلم بود ومنوز احكام وشرائع به تمام نياموخته بود واز اينجا بود تقصير وی درادای نماز كما ينبغي * ثم اركع * پستر بركوع رو * وعن الفضل بن عباس * اسن اولاد عباس است اورا مناقب بسيار است كنيت او ابو محمد است وبعض گفته اند ابو عبد الله وفات يافت در زمان امير المؤمنين عمر در طاعون عمواس سنة ثمان عشر وبعض گفته اند كشته شده يوم اليرموك سنة خمس عشر والله اعلم * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الصلوة مثنى مثنى * يعنی نماز نفل افضل آنست كه دو دو گزارند چه در روز وچه در شب وامام شافعي باين اخذ كرده است ونزد امام ابو حنيفه چهار چهار ركعت افضل است در روز ودر شب وبقول ابي يوسف ومحمد در شب دو دو در روز چهار چهار ركعت ودليل امام شافعي اين حديث است ودليل صاحبيه قياس بر تراويح وامام ابو حنيفه ميگويد بصحت رسيده است كه آنحضرت بعد از عشا چهار ركعت ميگزارد ودر صلوة ضحی نيز چهار ركعت آمده ونيز در چهار ركعت مشقت بيشتر است بادامت تحريمه وهر عبادت كه در وی مشقت بيشتر فاضل تر وآنكه فرمود كه نماز دوگانه دوگانه است محمول بر آنست كه نماز نفل فرد نبايد يعنی يكركعت وسه ركعت نمی بايد گزارد نه آنكه افضل آنست بجهت دليليكه گفتيم كه مشقت در چهار بيشتر است پس وی افضل باشد فافهم وبصحت رسيده است كه آنحضرت نماز تهجد دو دو گزارده است * تشهد في كل ركعتين * التحيات خواندن است در هر دو ركعت اين بيان مثنى مثنى است وتاكيد او است * وتخشع * وفروتني كردن ونيازمندی كردن است در باطن * وتضرع * وزاری كردن وفروتني نمودن در ظاهر * وتمسكن * ومسكيني ونامرادی داشتن * ثم تقنع يديك * پستر برميداری هر دو دست خود را اقناع دست برداشتن در دعا * يقول * واين قول ابن عباس است در تفسير كلام آنحضرت يعنی ميگويد آنحضرت ومي خواهد باين قول خود كه ثم تقنع يديك اينمعني را كه * ترفعهما الى ربك * برميداری هر دو دست را بسوی پروردگار خود * مستقبلا ببطونهما وجهك * مقابل كننده كفهای دست را روی خود را چنانكه در حالت دعا مسنون است * وتقول * وميگوئي * يارب يارب * ای پروردگار من ای پروردگار من قبول كن دعای مرا وبده مطلوب مرا * ومن لم يفعل ذلك * وكسيكه نكند اين مذكور را ياد عمدا * فهو كذا وكذا * پس آنكس يا نماز آنكس چنين وچنين است كنايت است از لحوق نقصان وخسارت بحال وی * وفي رواية فهو خداج * ودر روايتی آمده كه آن نماز خداوند خداج است يعنی نقصان وخداج بكسر خای معجمه ده آخر جيم زائيدن بچه پيش از مدت زائيدن ناقص الخلقة

* رواه الترمذی * * الفصـــــل الثالث * عن سعيد بن الحارث بن المعلی * بضم ميم وتشديد لام * قال صلى لنا ابو سعيد الخدری * گفت سعيد بن حارث انصاری كه از مشاهير تابعين است وثقه است وقاضي مدينة مطهره بود نماز گزارد برای ما يعنی اما مت كرد ما را ابو سعيد خدری كه صحابي مشهور است * فجهر بالتكبير * پس بلند گفت تكبير را * حين رفع رأسه من السجود * هنگام برداشتن هر خود از سجده * وحين سجد * وهنگام سجده كردن بار دوم * وحين رفع من الركعتين * وهنگام برداشتن سر از دو ركعت وايستادن برای ركعت سوم * وقال هكذا رأيت النبي * وگفت همچنين ديدم پيغمبر را * صلى الله عليه وسلم رواه البخاری * مقصود آنست كه امام جهر كند بتكبيرات وتخصيص باين چند تكبير اتفاقي است شايد كه سخن در انها افتاده باشد واگر مخصوص باشد قياس كرده ميشود ماسوای آن از تكبيرات وسمع الله لمن حمده بران ودر روايت اسمعيلي ذكر باقي تكبيرات نيز آمده وگفت بيمار شد ابو هريره يا غائب شد پس بگزارد ابو سعيد پس جهر كرد بتكبير در هنگام افتتاح وهنگام ركوع الحديث ودر غير روايت اسمعيلي اين زيادت نيز آمده كه جهر كرد ابو هريره وچون برگشت از نماز گفته شد او را كه مردم اختلاف كردند در نماز تو كه دران جهر كردی بتكبير پس بمنبر برآمد وگفت باك ندارم از شما كه اختلاف كنيد يا نكنيد ديدم من پيغمبر را صلى الله عليه وسلم كه اينچنين ميكرد نماز را گويا كه اختلاف داشتند مردم دران زمان در بلند گفتن تكبير يا پست گفتن آن ومروان وغير او از بني اميه پست ميگفتند وابو هريره امامت ميكرد مردم را در امارت مروان بمدينه كذا في

بعض الشروح * وعن عكرمة قال صليت خلف شيخ بمكة * گفت عكرمه كه مولاى ابن عباس واز فقهاى مكه است نماز گزاردم در پس پيرى در مكه وگفته اند كه مراد باين پير ابوهريرة است * تكبر ثنتين وعشرين تكبيرة * پس تكبير گفت يعنى جهرا بيست و دو تكبير واين در نماز چهار كانيست بضم كردن تكبيرا فتتاح وتكبير قيام از تشهد اول * فقلت لابن عباس انه احمق * پس گفتم مر ابن عباس را كه وى يعنى آن شيخ احمق است يعنى جاهل وبيخرد است كه جهر ميكند بتكبيرات * فقال * پس گفت ابن عباس عكرمه را * ثكلتك امك * بگريد ترا مادر تو واين دعائيست كه بقصد زجر ومنع كنند وگاهى بمعنى تعجب نيز اطلاق كنند وحقيقت آن كه دعا بمرگ اوست مراد نيست * سنة ابى القاسم * اين جهر بتكبير سنت ابى القاسم محمد رسول الله است * صلى الله عليه وسلم رواه البخارى * وعن علي بن الحسين * رضي الله عنهما * مرسلا * روايت است از امام زين العابدين بن علي بن امام حسين بطريق ارسال * قال كان رسول الله * گفت بود پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم يكبر في الصلوة كلما خفض ورفع * تكبير ميگفت در نماز هر گاه كه پست ميكرد سر خود را چنانكه در وقت رفتن بركوع وسجود وهر گاه كه بر ميداشت سر را چنانكه در قومه وجلسه * فلم تزل تلك صلوته صلى الله عليه وسلم * پس هميشه بود بآن صفت نماز آنحضرت * حتى لقي الله * تا آنكه ملاقات كرد خدا را ورسيد بدركاه او يعنى وفات يافت * رواه مالك * وعن علقمة قال قال لنا ابن مسعود * گفت علقمة بن قيس بن مالك كه از كبار فقها ومشاهير تابعين واز ياران ابن مسعود است وعلقمه چند كس اند از تابعين وآنكه مخصوص است بسماع از ابن مسعود او است ونيز روايت دارد از ابو بكر وعمر وعثمان گفت ما را ابن مسعود * الا اصلي بكم صلوة رسول الله * آيا نگزارم بشما نماز راچنانكه ميگزارد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فصلى * پس بگزارد ابن مسعود با ايشان نماز آنحضرت را * ولم يرفع يديه الا مرة واحدة * وبر نداشت هر دو دست خود را مگر يكبار * مع تكبيرة الافتتاح * باتكبير تحريمه اين حديثي است ازان احاديث كه در عدم رفع يدين آمده چنانكه مذهب حنفيه است * رواه ابو داؤد والترمذى والنسائي وقال ابو داؤد ليس هو بصحيح على هذا المعني * نيست اين حديث صحيح برين معني وترمذى در باب عقد كرده اول در رفع يدين وباب ديگر در عدم رفع يدين ودرين باب اين حديث را آورده وگفته كه درين باب از براء بن عازب نيز حديث آمده وحديث ابن مسعود حسن است وباين قائلند بسياري از صحابه وتابعين وقول سفيان ثوري واهل كوفه اين است نعم از عبد الله بن المبارك درباب اول نقل كرده كه حديث رفع يدين ثابت است وحديث ابن مسعود در عدم رفع ثابت نه وجز اين حديث در باب عدم رفع اخبار وآثار بسيار است چنانكه سابقا على الاجمال اشارت بدان كرديم * وعن ابي حميد الساعدى * صحابي مشهور است انصارى از بني ساعده حافظ صلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم * قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قام الى الصلوة استقبل القبلة * بود آنحضرت چون مي ايستاد بنماز روى مي آورد بسوى قبله * ورفع يديه * وبر ميداشت هر دو دست خود را * وقال * ومي گفت * الله اكبر رواه ابن ماجة * وعن ابي هريرة * رضي الله عنه * قال صلى بنا رسول الله * گفت گزارد با ما پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم الظهر * نماز ظهر را * وفي مؤخر الصفوف رجل * ودر صف پايان از ضعفا مردى بود * فاساء الصلوة * پس بد گزارد نماز را * فلما سلم ناداه رسول الله * پس چون سلام داد آنمرد را آواز داد وبخواند او را پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * وفرمود * يا فلان الا تتقي الله * اى فلان نمي ترسي از خدا وپرهيز نميكني از عذاب وى * الا ترى كيف تصلي * آيا نمي بيني كه چگونه نماز ميگزارى * انكم لترون انه يخفى علي شئ مما تصنعون * بدرستيكه شما گمان مي بريد كه پوشيده است برمن چيزى از آنچه ميكنيد شما * والله اني لارى من خلفي * بخدا سوگند بدرستيكه من مي آينه مى بينم از پس پشت خود * كما ارى من بين يدي * چنانكه مى بينم از پيش روى خود * رواه احمد * بدانكه اين ديدن آنحضرت صلى الله عليه وسلم از پيش وپس بطريق خرق عادت بود بوحي يا بالهام وگاه گاهى بود نه دائم ومؤيد آنست آنچه درخبر آمده است كه چون ناقهٔ آنحضرت گم شد ودر نيافت كه كجا رفت منافقان گفتند كه بعد ميكويد كه خبر آسمان ميرسانم ونميداند كه ناقهٔ او كجاست پس فرمود آنحضرت والله من نميدانم مگر آنچه بدانانيد مرا پروردگار من اكنون بنمود مرا پروردگار من كه وى درجاى چنين وچنان است ومهار وى درشاخ درختى بند شده است ونيز فرموده است كه من بشمار نميدانم كه در پس اين ديوار چيست يعني بي دانا نيدن حق سبحانه ولاجرم چون نماز افضل وارفع حالات آنحضرت بود صلى الله عليه وسلم انكشاف حقائق اشياء واعيان موجودات واطلاع بران درين حالت اتم واكمل بوده باشد وشهود آنحضرت موجب استغراق

غيبت از كائنات نبود چنانكه حال متمكنان كه كائن باين اند ميباشد ومشائخ ميگويند قدس الله اسرارهم كه نماز مقام كشف وحضور است نه محل غيبت واستغراق واضمحلال وبعض ميگويند كه ميان در كتف آنحضرت صلى الله عليه وسلم آلهٔ ابصار نيز مخلوق بود مانند سوراخ واين سخن غريب است وبروايت صحيح ثابت نشده والله اعلم *

* باب مايقرأ بعد التكبير * باب در بيان چيزيكه خواند شود در نماز بعد از تكبير احرام بدانكه در احاديث صحيحه ادعيه واذكار در استفتاح صلوة وارد شده چنانكه إني وجهت وجهي للذي فطر السموات والأرض وسبحانك اللهم وجز آن وآن مستحب است نزد شافعيه در فرائض ونوافل كلا او بعضا ونزد حنفيه وهمچنين در ظاهر مذهب مالك واحمد مقتصر است بر سبحانك اللهم وبحمدك الى اخره وهرچه جز اين مروى ومنقول است محمول بر نماز تهجد بلكه مطلق نوافل است كذا في الهداية ونزد امام ابي يوسف جمع است ميان ثنا كه مراد بوى سبحانك اللهم است وميان توجيه كه وجهت وجهي است ومختار طحاوى همين است ومصلي مخير است كه توجيه بعد از ثنا گويد يا قبل از وى ومشهور تا خير توجيه است از ثنا

* الفصل الاول * عن ابي هريرة قال كان رسول الله * گفت ابو هريره بود پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم يسكت بين التكبير وبين القراءة اسكاتة * خاموش ميشد ميان تكبير ومياں قراءت خاموش شدني يسكت يفتح يا وضم كاف است چنانكه مشهور است وبضم يا وكسر كاف نيز روايت است بمعني اول واسكاتة بكسر همزه مصدر است بمعني سكوت بروايت ثاني برقياس وبر اول برخلاف قياس ومراد بسكوت در اينجا ترك جهر است نه سكوت از ذكر * فقلت بابي انت وامي * ابو هريره ميگويد پس گفتم من با آنحضرت پدر ومادر من فداى تو باد * يارسول الله اسأل اسكاتك بين التكبير وبين القراءة ما تقول * مى پرسم ترا خاموش شدن ترا ميان تكبير ومياں قراءت چيست كه چه ميگوئي وچه ميخواني دران اسكاتك روايت مشهور ومنصب است وبرفع نيز روايت است * قال اقول * گفت آنحضرت ميگويم اين كلمات را * اللهم باعد بيني وبين خطاياى * بارخدايا دور كن ميان من ومياں گناهان من كه كرده ام * كما باعدت بين المشرق والمغرب * چنانكه دور كردهٔ ميان مشرق ومغرب طلب ميكند محو گناهان كذشته را بتوبه وآمرزيدن بروجه مبالغه وتاكيد * اللهم نقني * خداوندا پاك كردان مرا در روايتي نق قلبي پاك كردان دل مرا * من الخطايا * از گناهان كرده وناكرده * كما ينقى الثوب الابيض من الدنس * چنانكه پاك كرده ميشود جامهٔ سفيد از چرك وريم ناك شدن طلب ميكند محو آثار ذنوب كذشته وحفظ وعصمت از گناهان آينده وتخصيص بجامهٔ سفيد بجهت مبالغه در تنقيه است كه ظهور دنس در وى بيشتر است اگرچه قليل باشد يا اشارت بمعني فطرت كه مولود است آدمي زاد بران * اللهم اغسل خطاياى * خداوندا بشوى گناهان مرا كه كرده ام * بالماء والثلج والبرد * بآب وبرف ورأله اشارت است بانواع مطهرات واقسام مغفرت ومبالغه در غسل وتنقيه است وثلج بسكون لام وبرد بفتح را * متفق عليه * وعن علي * رضي الله عنه * قال كان النبي * گفت امير المؤمنين علي بود پيغمبر * صلى الله عليه وسلم اذا قام الى الصلوة * چون مي ايستاد بنماز * وفي رواية * ودر روايتي بجاى كان اذا قام الى الصلوة اين عبارت آمده است كه * كان اذا افتتح الصلوة * بود آنحضرت چون شروع ميكرد درنماز * كبر ثم قال * تكبير مي برآورد بستر ميكفت * وجهت وجهي للذي فطر السموات والارض * روى آوردم بسوى كسيكه شكافته واز عدم بوجود آورده آسمانها وزمين را * حنيفا * مسلمان وراست دين مائل از باطل بحق * وما انا من المشركين * ونيستم از گروان انباز كنندهٔ بجز حق را بحق در عبادت * ان صلوتي ونسكي * بدرستيكه نماز من وعبادت من * ومحياى ومماتي * وزندكي من ومردن من * لله رب العالمين * مرخداى راست كه پروردگار جهانيان است * لاشريك له * نيست انباز مرا واراد ربوبيت واستحقاق عبادت * وبذلك امرت * وبتوحيد واخلاص وروى آوردن بسوى حق امر كرده شده ام * وانا من المسلمين * ومن از جملهٔ اسلام آرندكان وامتثال وتسليم نمايندكان وانقيادواطاعت كنندكان ام امر حق راچه امر تشريعي وچه امر ارادى ودر روايتي چنانكه در فصل ثالث بيايد وانا اول المسلمين ومن اول مسلمانانم وگفته اند كه اين مخصوص جناب نبوت مآب است صلى الله عليه وسلم كه اول وسابق است در اسلام بوهر كه جز او است چه هر پيغمبر سابق امت در اسلام بر امت خود ودر قرآن مجيد با آنحضرت امر واقع شده كه اينچنين بكويد واز غير حضرت روى اين سخن درست نيايد ودروغ بود پس بعض گفته اند كه نماز بوى فاسد كردد وصحيح آنست كه اگر قصد تلاوت آيت قرآني كند نه اخبار ازحالت خود فاسد نكردد گفت بندهٔ ضعيف عفا الله عنه كه اگر اين جمله راخبر ندارند ومقصود انشاء تجديد ايمان واسلام واظهار انقياد

وا ستسلام وا ظهار غايت اطاعت وانقياد دارند وجهي دارد چنانكه خدام ملوك نزد ورود امر و حكم ايشان ميكويند سمعا وطاعة ترجمان شود وشخصت كسي كه امتثال امر نمايد وكردن باطاعت وانقياد نهد من باشم مقصود اظهار وانشاى رغبت واطاعت است والله اعلم * اللهم انت الملك * خداوندا توئي بادشاه على الا طلاق متصرف در ملك وملكوت * لا اله الا انت * نيست هيچ معبودى بحق مگر تو * انت ربي وانا عبدك * توئي پروردگار من ومن بندهٔ توام * ظلمت نفسي * ستم كردم برذات خود بتقصير در بندگي * واعترفت بذنبي * واقرار كردم بگناهان خود وتو فرمودهٔ كه هر بنده كه بگناه خود معترف آيد بدركاه من مى آمرزم اورا * فاغفرلي ذنوبي * پس بيامرز مرا گناهان مرا * جميعا * همه * انه لايغفر الذنوب الا انت * زيرا كه نمي آمرزد گناهان را هيچكس مگر تو * واهدني لاحسن الاخلاق * وراه نما مرا به نيكوترين خوها وخصلتها * لا يهدى لاحسنها الا انت * راه نمي نمايد به نيكوترين اخلاق هيچكس مگر تو * واصرف عني سيئها لايصرف عني سيئها الا انت * وبركردان از من خلقهاى بد را بر نميكرداند از من خلقهاى بد را مگر تو * لبيك * استادگي دارم براى خدمت تو ومقيم ودائم بران * وسعديك * ويارى ونصرت ميدهم دين ترا دائم * والخير كله في يديك * ونيكي همه در دو دست قدرت تست * والشر ليس اليك * وبدى نيست منسوب ومضاف بتو تادبا و تعظما اگرچه همه بآفرينش تست وبحقيقت در آفرينش شر نيست كه حق سبحانه وتعالى پيدا كردن هر چيز حكمتها است شر اگر هست در مخلوقات است چنانكه گفت من شر ما خلق وبعض گويند معني الشر ليس اليك آنست كه شر نيست نزديك كردانند بسوى تو كه بدان بدركاه تو تقرب توان جست يا نيست شر صعود كند بسوى تو ورسند بدركاه قبول تو چنانكه فرمود اليه يصعد الكلم الطيب * انابك واليك * من وثوق كنندهٔ واستوارى كنندهٔ ام بتو والتجا آرندهٔ ام بسوى تو يا ميزيم ومي ميرم بتو وبقدرت تو وباز ميكردم وبر ميكردم بسوى تو يا من قائم بتو ورغبت كنندهٔ ام بسوى تو * تباركت وتعاليت * بزرگي وبرتري وبلندي تو از رسيدن ادراك بكنه ذات وصفات تو * استغفرك واتوب اليك * آمرزش ميخواهم از تو وباز ميكردم از گناهان بسوى تو * واذا ركع قال * وچون ركوع ميكرد ميگفت * اللهم لك ركعت * خداوندا براى تو وطاعت تو ورضاى تو ركوع كردم وركوع در لغت پشت خم دادن * وبك آمنت * وبتو ايمان آوردم بوجود تو وصفات كمال تو * ولك اسلمت * ومر ترا اسلام آوردم وكار خود را بتو سپردم * خشع لك سمعي وبصري * فروتني كرد مر ترا شنوائي من وبينائي من * ومخي وعظمي وعصبي * ومغز استخوان من واستخوان من وپي من تقديم مغز استخوان شايد كه بجهت آن باشد كه خشوع از باطن بظاهر مي آيد وهمين نكته تقديم عظم بر عصب مي توان بود * فاذا رفع رأسه قال * پس چون بر ميداشت سر خود را ميگفت * اللهم ربنا لك الحمد * اى خداى پروردگار ما مر ترا است ستودن * ملأ السموات والارض وما بينهما * پرى آسمانها وزمين وچيزى كه ميان آسمان وزمين است * وملأ ما شئت من شئ بعد * وپرى چيز يكه خواهى بوجود آورد پس از اسمانها وزمين وچيز يكه ميان آسمان وزمين است از ممكنات معدومه چون كمال قدرت وى سبحانه آسمان وزمين وميان آسمان وزمين وتمامهٔ مقدورات وممكنات را گرفته است همه بسپاس وستايش وى پر خواهد بود * واذا سجد قال * وچون سجده ميكرد ميگفت * اللهم لك سجدت وبك آمنت ولك اسلمت * خداوندا ترا سجده كردم نه غير ترا اشارت است باخلاص عمل وبتو ايمان آوردم ومر ترا اسلام آوردم وسپردم بتو كار خود را * سجد وجهي للذي خلقه * سجده كرد روى من يا ذات من مر كسى را كه پيدا كرد او را * وصوره * ومر كسى را كه صورت داد او را يعني وجه مرا في الصراح تصوير صورت كردن وآفريدن * وشق سمعه وبصره * وشكافت شنوائي او را وبينائي او را ومراد آلت شنوائي وبينائي است كه مراد پيدا كردن گوش وچشم است وچون بصورت شكافاند تعبير بشق كرد * تبارك الله احسن الخالقين * بزرگ است خداكه نيكوترين پيدا كنندگان است وپيدا كنندهٔ ازاست تنها وجزوى پيدا كنندهٔ نيست جمع خالقين باعتبار ظاهر است چنانكه مصوران مى سازند * ثم يكون من آخر ما يقول بين التشهد والتسليم * پستر ميبود از آخر انچه مى گفت آنحضرت ميان التحيات وسلام اين دعا * اللهم اغفرلي ما قدمت وما اخرت * خداوندا بيامرز مرا گناهان را كه پيش كرده ام وانچه پس كرده ام * وما اسررت وما اعلنت * وگناهان كه پنهان كرده ام وانچه آشكارا كرده ام * وما اسرفت * وانچه اسراف كرده ام وافزوني كرده ام وازحد اعتدال در گذشته در اعمال ومال وجاه وامثال آن * وما انت اعلم به مني * وگناهان كه تو داناترى بآن از من * انت المقدم وانت المؤخر * توئي كه پيش كنندهٔ هر كرا خواهي از بندگان خود در قرب وعزت درد نيا وآخرت وپس افكنندهٔ هر كرا خواهي

* لا اله الا انت رواه مسلم * روايت كرد اين حديث را مسلم * وفي رواية للشافعي * ودر روايتي كه مر شافعي راست اينچنين آمده
كه بعد از قول وي * والشر ليس اليك * اين كلمات گفته * والمهدي من هديت * وهدايت كرده شده وراه يافته شده كسي است كه تو
هدايت كرده و بمقصد رسانيده اورا * انا بك واليك * شرح اين معلوم شد * لا منجا منك * نيست نجات و رستگاري از عذاب و قهر تو
* ولا ملجأ الا اليك * ونيست پناه و تكيه گاه مگر بسوي جناب رحمت تو منجا بالف است وملجا بهمزه وگاهي اين را نيز بالف خوانند بموافقت
منجا * تباركت * بزرگي و عظيمي تو * وعن انس ان رجلا جاء فدخل الصف * روايت است از انس كه مردي آمد پس درآمد در
صف نماز * وقد حفزه النفس * وحال آنكه بتحقيق در تعب و مشقت انداخت آن مرد را دم بجهت سخت دويدن وي براي نماز واصل
حفز بحاي مهمله وزاي بمعني دفع كردن و در اشتاب آوردن و برگشتن از جاي * فقال * پس گفت آنمرد * الله اكبر الحمد لله حمدا
كثيرا طيبا * حمد مر خداي را حمدي بسيار پاك ولطيف * مباركا فيه * بركت كرده شده در وي * فلما قضى رسول الله * پس هرگاه كه
گزارد وتمام كرد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم صلوته * نماز خود را * قال * گفت * ايكم المتكلم بالكلمات * كدام يكي از شما بود گوينده
اين سخنان را * فارم القوم * پس خاموش ماندند اين گروه كه نماز ميكردند وحاضر بودند از ملاحظه آنكه شايد خطاي از ايشان بوجود
آمده كه موجب خطاب وعتاب كردند ارم بفتح همزه وراء وتشديد ميم بمعني سكت ودر بعض روايات ازم بزاي وتخفيف ميم نيز آمده
وازم بمعني امساك از كلام آيد * فقال * پس باز فرمود آنحضرت * ايكم المتكلم بالكلمات فارم القوم * اين بار نيز سكوت ورزيدند از ترس
عتاب * فقال ايكم المتكلم بها * باز فرمود كه كدام يكي از شما متكلم بود باين كلمات اين بار فرمود * فانه لم يقل باسا * مترسيد زيرا نيست
زيرا كه آن گوينده نگفته است سخني را كه موجب اثم وريزه گردد * فقال رجل * پس گفت مردي * جئت وقد حفزني النفس *
آمدم و بتحقيق تنگ گرفت مرا نفس * فقلتها * پس گفتم اين كلمات را ذكر تنگي نفس بيان واقع است والا در گفتن اين كلمات واعتذار
از آن دخلي ندارد * فقال لقد رأيت اثني عشر ملكا يبتدرونها * گفت آنحضرت بتحقيق ديدم دوازده فرشته را كه سبقت ميكردند
وشتابي مينمودند اين كلمات را * ايهم يرفعها * تا كدام يكي از ايشان بالا برد اين كلمات را بمصعد قبول در جناب حضرت الهي عز اسمه
تعين عدد دوازده مفوض بعلم شارع است وبعضي از محققين گفته اند كه هر يكي از جواهر واعراض را روح مجرد يست كه مقوم و برپا
دارنده اوست پس گويا ظاهر شد ارواح اين حروف مذكوره كه دوازده اند با سقاط مكررات وعدم اعتبار الف وهمزه كه ازل صورت او
در خط ظاهر است نه در لفظ وثاني در لفظانه در خط چنانكه بيان كرده شده است در جاي خود ودر حديث ديگر وارد شده كه ديدم سي وچند
فرشته را با عتبار مكررات والله اعلم * رواه مسلم *

* الفصل الثاني * عن عائشة * رضي الله عنها * قالت

كان رسول الله * گفت عائشه بود پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم اذا افتتح الصلوة قال * چون آغاز ميكرد نماز را ميگفت * سبحانك اللهم *
تنزيه ميكنم ترا و بپاكي ياد ميكنم تنزيهي كه لائق باشد بجناب قدسي تو اي خدا * وبحمدك * وتسبيح ميكنم ملتبس ومختلط بحمد تو
وستايش ذات پاك تو پس اين جمله در معني سبحان الله والحمد لله باشد * وتبارك اسمك * وبزرگ است نام تو * وتعالى جدك *
وبلند است عظمت وسلطنت وغناي تو وجد بمعني بخت وبزرگ شدن در چشم مردم آيد * ولا اله غيرك * ونيست الهي جز تو * رواه
الترمذي وابو داود * روايت كرد اين حديث را ترمذي وابو داود از عائشه * ورواه ابن ماجة عن ابي سعيد * وروايت كرد آنرا ابن ماجه
از ابي سعيد خدري * وقال الترمذي هذا حديث لا نعرفه الا من حارثة * وگفت ترمذي اين حديثي است كه نمي شناسيم ما آنرا مگر از روايت
حارثه * وقد تكلم فيه من قبل حفظه * وبتحقيق سخن كرده شد وطعن كرده شده است در حارثه از جانب حفظ وضبط وي يعني حارثه
مرديست كه ضبط وحفظ وي حديث را قوي نيست بدانكه استفتاح بسبحانك اللهم ثابت است از آنحضرت صلى الله عليه وسلم واز خلفاي
راشدين وقائلند بدان اجله علماي حديث مثل سفيان ثوري واحمد بن حنبل واسحاق بن راهويه وروايت كرده اند آنرا علماي ائمه
حديث ورفته اند بدان بسياري از علماي تابعين واختيار كرده آنرا امام اعظم ابو حنيفه وجزوي از مجتهدين وترمذي نيز در جامع خود
گفته كه در اين باب حديث آمده از علي وعائشه وعبد الله بن مسعود وجابر وجبير بن مطعم وابن عمر وعمل بر اين است نزد اهل علم از تابعين
وغير تابعين غايت آنكه ترمذي در حديثي كه از ابي سعيد آمده از طريق حارثه تكلم كرده واين ضرر ندارد بصحت حديث از طرق ديگر وتحقيق

آنست كه استفتاح بسبحانك اللهم صحيح وثابت وممتواست وبادعية ديكر زيادة نيز ميبود وكلام درينمقام درشرح زيادة برين مرتفع شده فلينظر ثم * وعن جبير بن مطعم انه رأى رسول الله * روايت است از جبير بن مطعم كه قرشي نوفلي است از اولاد عبد مناف واحوال وى درمواضع نوشته شده است كه وى ديد پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم يصلي صلوة * ميكزارد نماز را ازنمازهاى فرض يا نفل * قال * كفت بعد ازتكبير احرام * الله اكبر كبيرا الله اكبر كبيرا الله اكبر كبيرا * سه بار * والحمد لله كثيرا والحمد لله كثيرا والحمد لله كثيرا * نيز سه بار * وسبحان الله بكرة واصيلا * وتنزيه ميكنم خدارا باول بكاه وشبانكاه وتخصيص اين دو وقت بذكر بجهت فضيلت اينها است كه زمان اجتماع ملائكة ليل ونهار اند * ثلثا * قيل اخير است يعني اين نيز سه بار است چنانكه آن دوكه مكرر مذكور شدند * اعوذ بالله من الشيطان * پناه ميجويم بخدا از شيطان * من نفخه ونفثه وهمزه * ازنفخ شيطان ونفث وى وهمز وى مراد بنفخ شيطان تكبر وخود پسندى است كه آدمي را در وى مى اندازد واينمعني را بر وى مى آرايد واورا در نظر وى بزرك ميدارد كويا كه در وى ميدمد وبرباد ميكند ومراد بنفث كه بمعني دم كردن است سحر داشته اند كه شيطان آدمي را مى كند يا باعث بركردن آن ميشود واينمعني مناسب تراست بقول حق سبحانه ومن شر النفاثات في العقد كه مراد بآن زنان ساحره اند وبعض كويند مراد بنفث شعر است كه مى دمد ومي اندازد در نفس آدمى ومي برآرد ازدهان وى مانند انسون ومراد شعر مذموم خواهد بود كه مضمن معنى كفر وفسق وهجو مسلمانان است ومراد بهمز غيبت كردن وافتادن در مردم بعيب كوئي وطعن داشته اند وبعض كفته اند كه بهمز شيطان وسوسه مراد است كه در دلهاى مردم مى اندازد چنانكه در قول حق تعالى اعوذ بك من همزات الشياطين وساوس وخطرات مراد داشته اند * رواه ابوداؤد وابن ماجة الا انه لم يذكر والحمد لله كثيرا وذكر في آخره من الشيطان الرجيم * روايت كرده اند اين حديث را ابوداؤد وابن ماجه وليكن ابن ماجه ذكر نكرد لفظ والحمد لله كثيرا وذكر كرد در آخر حديث لفظ من الشيطان الرجيم راوراوى ازعمر رضي الله عنه در تفسير اين سه چيز نقل ميكند وميكويد كه * وقال عمر * رضي الله عنه * نفخه الكبر ونفثه الشعر وهمزه الموتة * نفخ شيطان كبر است ونفث وى شعر وهمز وى موتة بضم ميم وسكون واو وتاى فوقانيه نوعي ازجنون است مثل صرع كه عارض ميشود آدمي را ومى اندازد او را مانند مست آكر روايت اين تفسير از عمر رضي الله عنه بصحت برسد متعين كردد كه مراد همين است * وعن سمرة * بفتح سين وضم ميم * بن جندب * بضم جيم وفتح دال وضم آن صحابي مشهور است كثير الحديث در بصره بود وحسن بصري وغير وى ازوى شنيده در مواضع متعدده احوال او نوشته شده است * انه حفظ عن رسول الله * روايت است از سمرة كه وى ياد كرفت از پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم سكتتين * دو سكته يعني دو خاموشي كه در نماز ميكرد * سكتة اذا كبر * يك سكته چون تكبير مى برآورد وبعد ازوى دعاى استفتاح ميخواند وسكته اينجا بمعني عدم جهر است نه سكوت مطلق ودر بعض روايات آمده است كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم دعاى استفتاح بجهر ميخواند وكفته اند كه آن از براى خاطر مقتديان بود تا بدانند كه ميخواند وبايد خواند * وسكتة اذا فرغ من قراءة * وسكتة ديكر چون فارغ مى شد از خواندن * غير المغضوب عليهم ولا الضالين * وچون اين حديث سمرة بن جندب بابي بن كعب كه از عظماى صحابه است رسيد * فصدقه * پس تصديق كرد او را وقبول كرد * ابي بن كعب رواه ابوداؤد والترمذي وابن ماجة والدارمي نحوه * بدانكه سكتة اول بعد از تكبير متفق عليه است ميان ايمة اربعه وغير ايشان براى خواندن دعاى استفتاح وسكتة دوم سنت است نزد شافعي واز احمد نيز آمده چنانكه طيبي كفته تا مقتديان قراءت فاتحه كنند ومنازع امام در قراءت نشوند كه نهي واقع شده است ازان وسكتة ديكر كفته اند ميان ولا الضالين وآمين براى دفع توهم آنكه امين از فاتحه است وچهارم بعد از فراغ از سورة فصل ميكرد بدان ميان قراءت وتكبير ركوع ودر مذهب حنفيه ومالكيه نيست مكر سكتة استفتاح وآن در حقيقت سكته نيست چنانكه كفته شد * وعن ابي هريرة قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا نهض من الركعة الثانية * چون برميخاست از ركعت دوم * استفتح القراءة * آغاز مى كرد قراءت را * بالحمد لله رب العالمين ولم يسكت * وسكوت نمى كرد براى خواندن دعاى استفتاح ظاهر لفظ حديث دران است كه ابتدا به بسمله نمى كرد وشافعيه كه قائلند بجزئيت بسمله مر فاتحه را تاويل ميكنند كه مراد بالحمد لله تمام سورة است با بسمله چنانكه كذشت يا مراد آنست كه جهر به بسمله نميكرد وحكم بر خاستن از ركعت اولى نيز همين است وليكن تخصيص بيان حكم بر خاستن از ركعت ثانيه واقع شده است زيرا كه در اينجا چون شفعي از نماز تمام شد جاى توهم است كه در اينجا نيز سكته براى خواندن دعاى استفتاح

بالميم * مكذا في صحيح مسلم * همچنين است حديث در صحيح مسلم * وذكره الحميدي في افراده * وذكر كرده است اين حديث را حميدي
در كه جمع بين الصحيحين كرده در افراد مسلم * وكذا صاحب الجامع عن مسلم وحده * وهمچنين ذكر كرده است صاحب جامع الاصول كه
جمع ميان صحاح سته كرده از مسلم تنها اين كلام اعتراض است از مؤلف برصاحب مصابيح كه اين حديث را در حسان آورده نه در صحاح
* الفصل الثالث * عن جابر قال كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا استفتح الصلوة كبر ثم قال ان صلوتي ونسكي ومحياي ومماتي
لله رب العالمين لا شريك له وبذلك امرت وانا اول المسلمين اللهم اهدني لاحسن الاعمال واحسن الاخلاق لا يهدي لاحسنها
الا انت واقني سيئ الاعمال وسيئ الاخلاق لا يقي سيئها الا انت رواه النسائي * شرح اين حديث در فصل اول معلوم شد ودر انجا وانا من
المسلمين بود وا ينجا انا اول المسلمين ونكته درين سخن نيز مبين گشت ودرين جا اعمال واخلاق هر دو مذكور است ودر انجا اخلاق
تخصيص بذكر يافته ودر انجا واصرف عني ولا تصرف عني بود واينجا واقني ولا يقي است ومعني هر دو عبارت يكي است وتفنن در عبارت
است * وعن محمد بن مسلمة * بفتح ميم ولام وسكون سين انصاري اشهلي است حاضر شد تمام مشاهد را الا تبوك كه آنحضرت اورا
بمدينه گذاشته رفته بود از فضلاى صحابه بود واسلام آورد بردست مصعب بن عمير بمدينه وكوشه كرفت در ايام فتنه بامر نبوى رضي الله
عنه مات سنة ست واربعين * قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قام يصلي تطوعا قال * چون ميگزارد آنحضرت نماز نفل را
ميگفت * الله اكبر وجهت وجهي للذي فطر السموات والارض حنيفا وما انا من المشركين * شرح اين گذشت * وذكر الحديث مثل جابر *
وذكر كرد حديث را چنانكه جابر كرد * الا انه قال * مگر آنست كه محمد بن مسلمه گفت * وانا من المسلمين * وجابر وانا اول المسلمين گفت
* ثم قال * پستر گفت آن حضرت صلى الله عليه وسلم * اللهم انت الملك لا اله الا انت سبحانك وبحمدك * شرح اين نيز گذشته است
* ثم يقرأ * پستر ميخواند آنحضرت قرآن را ظاهر آنست كه قراءة بعد از استعاذه وبسمله خواهد بود چنانكه در احاديث ديگر آمده است
مقصود راوى اينجا بيان اين است كه پيش از قراءت دعاى استفتاح ميخواند * رواه النسائي * * باب القراءة في الصلوة * قراءت
در نماز نزد جمهور ائمه وعلما فرض است ونزد شافعي در تمام نماز ونزد مالك در سه ركعت باعتبار اقامت اكثر مقام كل ونزد ما در دو
ركعت ومذهب امام احمد در قول مشهور موافق مذهب شافعي است ودر روايتي موافق مذهب ما ونزد حسن بصري وزفر در يك
ركعت ومروى از ابوبكر اصم وسفيان بن عيينه قراءت سنت است ومبناى صلوة بر افعال است نه اقوال ولهذا ساقط ميكردد نماز بجهت
عدم قدرت بر افعال باوجود قدرت بر اقوال نه در عكس كذا في شروح الهداية * * الفصل الاول * عن عبادة *
بضم عين وتخفيف موحده * بن الصامت * از نقباى انصار وعظماى صحابه است در مواضع احوال وى نوشته شده است * قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم لا صلوة لمن لم يقرأ بفاتحة الكتاب * نيست نماز مر كسى را كه نخواند فاتحة الكتاب را * متفق عليه وفي رواية لمسلم
ودر روايتي مر مسلم را * لمن لم يقرأ بام القرآن * نيست نماز مر كسي را كه نخواند ام القرآن را واين نيز نام سورة فاتحه است بجهت اشتمال
وى بر مقاصد قرآن كه ثنا بر خدا عز اسمه وتعبد بامر ونهي وبيان وعد ووعيد او است يا چون مبدأ ومفتح قرآن است كويا اصل ومنشا او
است * فصاعدا * پس بخواند فوق فاتحه وزيادة بران يعني فاتحه البته مي بايد بخواند ومقتصر بر فاتحه هم نيست واكر چيزى زيادة كند
نيز درست است تمسك كرده باينحديث شافعي واحمد در روايتي بر فرضيت قراءت فاتحه در نماز زيرا كه نفي كرد نماز از كسي كه فاتحه نخواند
ونزد ما مراد نفي كمال است بدليل قول حق سبحانه فاقرؤا ما تيسر من القرآن ونيز فرمود آنحضرت باعرابي اقرأ ما تيسر معك من القرآن
پس فرض كه نماز بى وى روا نبود خواندن چيزى از قرآن باشد هر چه باشد فاتحه يا جزء آن وخواندن فاتحه واجب باشد كه نماز بى وى
ناقص بود * وعن ابي هريرة * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى صلوة لم يقرأ فيها بام القرآن فهي خداج *
كسي كه بكزارد نمازى را كه نخواند در وى فاتحه را پس آن نماز ناقص است خداج بكسر خا انداختن ناقه بچه را پيش از مدت ومعنى
مطلق نقصان آيد * ثلثا * سه بار فرمود اين كلمه را وتاكيد كرد آنرا بقول خود * غير تمام * ودر بعض نسخ غير تام * فقيل لابي هريرة
انا نكون وراء الامام * پس كفته شد مر ابي هريره را كه ما مى باشيم پس امام پس آنجا هم بخوانيم * قال * كفت ابو هريره * اقرأ بها في نفسك *
بخوان فاتحه را پس امام نيز اما آهسته چنانچه بشنواني خود را * فاني سمعت رسول الله * زيرا كه من شنيدم از پيغمبر خدا * صلى الله

عليه وسلم يقول قال الله تعالى ❊ ميگفت كه گفته است خداى تعالى ❊ قسمت الصلوة بيني وبين عبدي نصفين ❊ بخش كردم نماز ميان
ميان خود ومیان بندهٔ خود ونيم يعني نيمي براى بندهٔ ونيمى براى من حمد وثنا براى من است ودعا وسوال براى بندهٔ ❊ ولعبدي ما سأل ❊
ومر بندهٔ مر است چيزى كه سوال كرده ودرخواسته است ازمن مراد بصلوة درينجا فاتحه است وهمين است وجه استدلال ابي دريره باين
حديث برفرضيت قراءت فاتحه بر مقتدى يعنى پس چون شان فاتحه اين باشد لابد بود از قراءت وى در نماز لزوما وحتما يا كردنيم بلكه حديث
دلالت دارد كه فاتحه عين نماز وكل او است مبالغة چنانچه در الحج عرفة پس لا اقل جزو نماز وداخل در وى باشد نه خارج از حقيقت
آن فليفهم بعد ازان بيان كرد مناصفه فاتحه را ميان خدا وبندهٔ بقول خود ❊ فاذا قال العبد ❊ پس چون ميگويد بنده ❊ الحمد لله رب العالمين
قال الله ❊ ميگويد خداى تعالى ❊ حمدني عبدي ❊ ستود مرا بندهٔ من ❊ واذا قال ❊ وچون ميگويد بنده ❊ الرحمن الرحيم قال ❊ ميگويد
الله ❊ تعالى ❊ ثنى علي عبدي ❊ ثنا گفت بر من بندهٔ من بصفات كمال ❊ واذا قال ❊ وچون ميگويد بنده ❊ مالك يوم الدين قال ❊ ميگويد خداى
تعالى ❊ مجدني عبدي ❊ بزرگ داشت وتعظيم كرد مرا بندهٔ من ومجيد شرف وكرم واسع وگفته اند مجيد آنست كه شرف ذات را باحسن
انعال مقارن كرد انداين سه خالص مر خدا را است جل جلاله ❊ واذا قال ❊ وچون ميگويد بنده ❊ اياك نعبد واياك نستعين ❊ ترا مي
پرستيم واز تو ياري ميجوئيم در تمامهٔ مهمات خصوصا در پرستيدن ❊ قال ❊ ميگويد خداى تعالى ❊ هذا بيني وبين عبدي ❊ اين مشترك
است ميان من وبندهٔ من وچه عبادت مر خدا را استعانت براى بنده ❊ ولعبدي ما سأل ❊ ومر بندهٔ مر است چيز يكه سوال كرد ودر
خواست نمود آنرا از استعانت واستمداد ❊ واذا قال ❊ وچون ميگويد بنده ❊ اهدنا الصراط المستقيم ❊ بنماى ما را راه راست ❊ صراط الذين
انعمت عليهم ❊ راه آنكسانى كه نعمت دادهٔ بر ايشان ❊ غير المغضوب عليهم ولا الضالين ❊ نه آنانكه خشم گرفته شده است بر ايشان ونه گمراهان
❊ قال ❊ ميگويد خداى تعالى ❊ هذا لعبدي ❊ اين سه چيز مر بندهٔ مر است ❊ ولعبدي ما سأل ❊ ومر بندهٔ مر است انچه سوال كرد حاصل
آنكه فاتحه صفت آيت است سه خاص بحق وثناى او ر سه مخصوص ببنده وسوال ودعاى او ر يكي مشترك پس دو نصف شد ميان خدا وبنده
واين حديث دلالت ميكند بران كه بسمله داخل فاتحه وجزو او نيست چنانكه مذهب ما است ويكي از هفت آيت صراط الذين انعمت
عليهم است ❊ رواه مسلم ❊ وعن انس ان النبي صلى الله عليه وسلم وابا بكر وعمر كانوا يفتتحون الصلوة ❊ روايت است از انس كه آنحضرت
صلى الله عليه وسلم وابو بكر وعمر رضي الله عنهما ابتدا ميكردند نماز را ❊ بالحمد لله رب العالمين رواه مسلم ❊ سابقا معلوم شد كه ظاهر
حديث آنست كه بسم الله الرحمن الرحيم نميخواندند وليكن قراءت آن مجمع عليه است وهيچ يكى را دران خلاف نيست واز فعل
آنحضرت صلى الله عليه وسلم با حاديث ديگر نيز ثابت شد كه خواندن بسمله راجز وفاتحه دارند چنانكه شافعيه ميگويند يا ندارند چنانكه
مذهب حنفيه است وليكن در اول صلوة فقط نزد امام ابو حنيفه كه او ر افتتاح الصلوة ميداند مثل تعوذ ودر رواياتي از وى وبدل مذهب
صاحبيه در اول هر ركعت زيرا كه تسميه مفتاح قراءت است وهر ركعت مستقل است دران واز جهت احتياط واختلاف علما در جزئيت
تسميه مر فاتحه را نه درميان فاتحه وسورت مكرر نزد امام محمد در صلوة سريه پس شافعي تاويل ميكند اين حديث را كه مراد بالحمد لله رب العالمين
تمام سوره است چنانكه گذشت ومامیگوئيم كه مراد نفي جهر است به بسمله نه نفي قراءت آن وبتحقيق ثابت شده است از انحضرت صلى الله
عليه وسلم واز خلفاى راشدين وصحابهٔ ديگر رضوان الله عليهم اجمعين كه جهر نميكردند بسمله را اگرچه نماز جهريه مي بود وشيخ ابن
الهمام از بعض حفاظ نقل كرده كه هيچ حديثى ثابت نشده كه صريح باشد در جهر بتسميه مگر آنكه در استاد وى سخن است وهيچيكي از
ارباب مسانيد اربعهٔ مشهوره اخراج نكرده حديثى دران باوجود آنكه كتب ايشان مشتمل است بر احاديث ضعيف نيز وچندين از صحابه
وتابعين وتبع تابعين وغير هم از ائمه لا تعد ولا تحصى ذكر كرده اند كه جهر نميكردند واحيانا اگر از بعض جهر روايت كرده اند براى
تعليم بوده يا بجهت كمال قرب بعضى از مقتديان آنرا شنيده وترمذى در باب عقد كرده يكي براى جهر بتسميه ودیگرى در ترك جهر وترجيح
كرده احاديث ترك جهر را وگفته كه درين جانب اند اكثر از اهل علم از اصحاب از ابي بكر وعمر وعثمان وعلي وغير هم وتابعين ومن بعدهم
وكلام درينمقام در شرح زيادة بودن بين كرده شده است چنانكه ظاهر شد كه مذهب امام اعظم ابو حنيفه اصح وارجح است ❊ وعن ابي
هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا امن الامام فامنوا ❊ چون آمين كويد امام آمين بكوئيد بشما ظاهر معني حديث آنست كه

امام بعد از قرأت فاتحه آمین میکوید چون وی آمین بکوید شما نیز آمین بکوئید وبعض گفته اند معنی آنست که چون امام دعا میکند
[illegible] الصراط المستقیم تا آخر سوره میخواند واین محل تامین امام است شما نیز متهیی تامین باشید تا باوی آمین بکوئید چنانکه میکویند
چون بادشاه کوچ کند شما نیز کوچ کنید یعنی ساخته وآماده کوچ باشید تاچون وقت کوچ وی برسد شما نیز باوی کوچ کنید وحاصل
هردو معنی یکی است غایت آنکه ازظاهر معنی اول تقدم امام درتامین مفهوم میکردد واگر همچنین هم باشد دور نیست چنانکه درسائر
افعال حال ما مومان با امام است مگر اینجا مبادرت بآمین وموافقت بامام ومعیت مستحب باشد فافهم بعدازان تعلیل کرد تامین امام وماموم
را هردو بقول خود * فانه من وافق تامینه تأمین الملائکة * یعنی ملائکه نیز امین میکویند پس شما نیز کوئید زیرا که هرکه موافق افتد امین
گفتن وی بآمین گفتن فرشتکان * غفرله ماتقدم من ذنبه * آمرزیده میشود مر اورا هرچه پیش رفته است ازگناهان وی پوشیده نماند
که ظاهرا وچنان مینماید که فرمایند هرکه موافق آید تامین وی استجابت کرده میشود مر اورا وقبول کرده میشود دعای وی مغفرت ذنوب
از کجا آمد مگر آنکه کویند حق جل وعلا مغفرت ذنوب را ازخصائص این موافقت ولوازم وی کردانیده است باحصول اجابت نیز وشاید که
ملائکه درینوقت استغفار نیز میکرده باشند مر آمین کویندکان را چنانکه نشینندگان در مسجد باانتظار نماز زیاد عا میکنند برحمت
ومغفرت وخود کار فرشتکان همیشه دعا واستغفار است مرمومنان راچنانکه در قرآن مجید فرموده است یسبحون بحمد ربهم ویستغفرون
لمن فی الارض خصوصا نزد مباشرت امر خیر پس حاصل معنی آن باشد که هرکه موافق افتاد تامین اورا تامین ملائکه را مغفور است وهرکه
مغفور است مستجاب است دعای اورا فافهم * متفق علیه وفی روایة قال اذا قال الامام * ودر روایتی گفت آنحضرت چون بکوید امام
* غیر المغضوب علیهم ولا الضالین * که وقت تامین است * فقولوا * پس بکوئید * امین فانه من وافق قوله قول الملائکة غفرله ما تقدم من
ذنبه هذا لفظ البخاری * این لفظ بخاریست * ولمسلم نحوه * ومرمسلم را مانند اینست یعنی درمعنی موافق ودر لفظ مخالف * وفی اخری
للبخاری * ودر روایت دیکر مر بخاری را اینچنین آمده است * قال اذا امن القارئ * چون آمین کوید قاری که عبارت ازامام است یا
مطلق قاری مراد باشد اگرچه درغیر نماز باشد * فامنوا * پس آمین بکوئید * فان الملائکة توء من * زیرا که ملائکه آمین میکویند * فمن
وافق تأمینه تأمین الملائکة غفرله ما تقدم من ذنبه * وآمین بمعنی استجب است ومعنی وی چنین باد وبعض گفته اند اسم الهی است
ومراد طلب اجابت است ازوی تعالی وبعض گفته اند درجه ایست در بهشت که قائل آن مستحق آن درجه میکردد ومد الف وقصر وی
باتخفیف میم هردو آمده واکثر روایت بمد الف است امامد وتشدید میم بعض گفته اند خطا است وتحقیق آنست که آن نیز لغتی است
در آن ولیکن قلیل است فتدبر * وعن ابی موسی الاشعری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلیتم * چون بکزارید نماز بجماعت
وقید نکرد بجماعت بجهت فهم آن ازسیاق حدیث که فرمود * فاقیموا صفوفکم * پس راست کردانید صفهای خودرا وصف درلغت
رشته ومراد باتمام صفوف تسویهٔ آنها است وبرابر وهموار ساختن چنانکه اعوجاج وفرجه دران نباشد واتمام صف رانیز داخل آن داشته
اند * ثم لیؤمکم احدکم * پستر باید که امامت کند شما رایکی ازشما هرکه کند جائز است وآنکه درحدیث دیکرآمده که اعلم واقرأ واکبر
باید برای بیان اولی وافضل است * فاذا کبر فکبروا * پس چون تکبیر برآرد امام پس تکبیر برآرید شما * واذا قال * وچون بکوید
* غیر المغضوب علیهم ولا الضالین فقولوا * پس بکوئید * آمین یجبکم الله * پاسخ دهد شما را خدای تعالی وقبول کند دعای شما را * فاذا کبر
ورکع فکبروا وارکعوا * پس چون تکبیر کوید امام ورکوع کند پس تکبیر کوئید شما ورکوع کنید ومدلول کلمهٔ فا آنست که مقتدیان تکبیر
ورکوع وهرفعل که کنند عقب فعل امام ومتصل وی کنند چنانکه می فرماید * فان الامام یرکع قبلکم ویرفع قبلکم * زیرا که امام رکوع
میکند پیش ازشما وبرمیدارد سر پیش ازشما چه شان امام تقدم وسبقت است وچون باید که مقدار زمان رکوع امام وماموم برابر باشد
* فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم * پس کفت آنحضرت * فتلک بتلک * یعنی آن لحظه که سبقت کرد شما را امام در تقدیم رکوع منجبر
میکردد بآن لحظه که تاخیر کردید ازوی در رکوع بعد ازبرداشتن وی سر از رکوع پس قدر رکوع شما مثل قدر رکوع امام شد وبرابر شد
زمان هردو * قال * کفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم * واذا قال * وچون بکوید امام * سمع الله لمن حمده * می شنود خدای تعالی کسی
را که حمد میکوید اورا وقبول میکند سخن اورا * فقولوا * پس بکوئید * ربنا لک الحمد * پروردکار ما مرترا است حمد * یسمع الله لکم *

می شنود وی تعالی حمد مرشمارا ربنا لك الحمد براو نیز آمده وبزیادت اللهم نیز روایت است بی واو وجمع میان اللهم واو وبعض گفته اند صحیح نیست روایت آن وسیوطی گفته که روایت آن از عبد الرزاق آمده است ودر صحیح بخاری نیز روایت کشمیهني نیز ملاحظه شود انتهی ودرین حدیث دلیل است مرامام ابوحنیفه را که میگوید که امام تسمیع کند ومأموم تحمید ومذهب امام مالك وامام احمد نیز همین است ومذهب امام شافعي جمع است مرامام رامیان هردو وهمچنین مأموم ومنفرد ونزد ابو یوسف ومحمد امام جمع کند ومختار طحاوی نیز همین است وروایتی از ابي حنیفه نیز آمده ولیکن تحمید مرا درنفس خود کوید اما جمع مرمنفرد رانزد همه است واکتفا بیکی نیز جائز است وظاهر اکتفا بتحمید است ودر صورت جمع میان مرد وتسمیع درحالت رفع رأس است وتحمید درحالت قیام همچنین گفته است تمر تاشي ازحنفیه وگفته اگر تسمیع درحالت رفع نگفته درحالت استوا نکوید وبعض گفته اند هردو کوید * رواه مسلم وفي روایة له *عن ابي هریرة وقتادة * ودر روایتی مرمسلم راازابي هریرة وقتادة این کلمه رازیاده کرده که *واذا قرأ فانصتوا * وچون بخواند امام خاموش باشید وگوش دارید این دلیل است مرابوحنیفه را درمنع قراءت مرمقتدی راوعدم وجوب قراءت بروی خواه نماز جهری باشد یاسری ودر آخر فصل ثاني کلام درین مسئله بتفصیل بیاید * وعن ابي قتادة * انصاری عقبی بدری است حاضرشد همه مشاهد راوازمشاهیر صحابه است احوال وی درجای دیکر نوشته شده است * قال کان النبي صلی الله علیه وسلم یقرأ في الظهر في الاولیین بام الکتاب وسورتین * میخواند آنحضرت درنماز پیشین دردو رکعت نخستین فاتحه ودو سوره یعنی درهر رکعت فاتحه ویک سوره * وفي الرکعتین الاخریین بام الکتاب * ومیخواند دردو رکعت پسین فاتحه * ویسمعنا الآیة احیانا * ومی شنوانید آنحضرت صلی الله علیه وسلم مارا آیتی از آیات سوره که میخواند کاه کاه ظاهر آنست که این شنوانیدن بقصد بود تا بدانند که بعد از فاتحه سوره میخوانند یا فلان سوره میخواند یابرای بیان جواز آنکه درصلوة سریه یکان آیتی جهرا بخوانند مفسد نیست وبعض کویند که این محمول است برغلبهٔ استغراق درتلو برکه بی اختیار جهر حاصل میشد وظاهر مفهوم اسماع درقصد واختیار است وتخصیص بظهر اتفاقیست * ویطول في الرکعة الاولی مالایطول في الرکعة الثانیة * ودراز می میکرد در قراءت رکعت نخستین آنقدر که دراز می نمیکرد دررکعت پسین * وهکذا في العصر * وهمچنین درنماز دیکر * وهکذا في الصبح * وهمچنین درنماز بامداد یکی دراز میکرد رکعت اولی را بر ثانیه * متفق علیه * بدانکه تطویل رکعت اولی مذهب ائمهٔ ثلثه است ودرهمه نمازها ومذهب امام ما نیز همچنین است بنص درظهر وعصر وصبح بقیاس مغرب وعشا برآنها عبد الرزاق ازمعمر درآخر این حدیث آورده که ما کمان میکردیم که مقصود آنحضرت ازین تطویل آن بود که هررکعت اولی دریابند وابو داود وابن خزیمه همچنین روایت کرده اند کذا في بعض الشروح ونزد امام ابوحنیفه وابو یوسف این مخصوص بفجر است که وقت نوم وغفلت است والاهردو رکعت در استحقاق قراءت برابراند پس درمقدار نیز برابر باشند چنانکه درحدیث پایان آمده که في کل رکعة قدر ثلثین واطالت درحدیث محمول است بردعای استفتاح وتعوذ وتسمیه وبکمتر ازسه آیت ودرخلاصه کفته که قول محمد احب است کذا في شرح ابن الهمام والله اعلم * وعن ابي سعید الخدری قال کنا نحزر قیام رسول الله * بودیم ما که اندازه میکردیم ایستادن پیغمبر خدارا * صلی الله علیه وسلم في الظهر والعصر * دونماز پیشین ونماز دیکر حزر بمعنای مهمله وزای ورا اندازه کردن کشت ومیرهٔ بردرخت * فحزرنا قیامه في الرکعتین الاولیین من الظهر قدر قراءة الم تنزیل السجدة * پس اندازه کردیم قیام آنحضرت رادردو رکعت نخستین از نماز ظهر مقدار خواندن سورهٔ الم تنزیل السجده مراد خواندن مقدار این سورة است درهردو رکعت یادرهر رکعت وموافق این معني است قول وی * وفي روایة في کل رکعة قدر ثلثین آیة * ودر روایتی اینچنین آمده که میخواند درهر رکعت مقدار سي آیت چه سورهٔ مذکوره بیست ونه آیت است وبرتقدیر معني اول این روایت مخالف روایت اولی میشود * وحزرنا قیامه في الاخریین قدر النصف من ذلك * واندازه کردیم قیام آنحضرت راصلی الله علیه وسلم دردو رکعت پسین مقدار نیمی ازان ازینجا معلوم میشود که دررکعتین اخریین ظهر نیز سوره میخواند مختصر تراز آنچه دراولیین میخواند * وحزرنا في الرکعتین الاولیین من العصر علی قدر قیامه في الاخریین من الظهر * واندازه کردیم قیام او رادردو رکعت اولی ازعصر برقدر قیام اودردو رکعت اخری ازظهر * وفي الاخریین من العصر علی النصف من ذلك * واندازه کردیم قیام او رادردو رکعت اخری ازعصر برقدر نصف ازان * رواه مسلم * بدانکه

ايمه همه قائلند كه در دو ركعت اخير اقتصار بر فاتحه جائز است ونزد ما اگر تسبيح گويد يا سكوت كند نيز جائز است وقراءت افضل است وجمهور وتمامة علماى كوفه برين اند ودر محيط گفته است كه اگر عمدا سكوت كند بد كرده باشد از جهت مخالفت سنت ودر روايت حسن بن زياد از ابو حنيفه آمده كه قراءت در مابعد اوليين واجب است وابن ابي شيبه از علي وابن مسعود روايت آورده است كه فرموده اند قراءت كن در اوليين وتسبيح گو در اخريين كذا ذكر الشمني ونيز گفته است كه اگر در اخيرين فاتحه وسورة خواند سجدة سهو واجب نكرد وهو الاصح زيرا كه قراءت فاتحه تنها در اخيرين سنت است وترك سورة واجب نيست واصح نزد احمد آنست كه قراءت سورة در اخيرين مكروه نيست زيرا كه بتحقيق آمده است از حضرت صلى الله عليه وسلم كه گاه گاهى زيادة كرده بر فاتحه در اخيرين ليكن مستحب ترك سورة است * وعن جابر بن سمرة * بفتح سين وضم ميم وبا وبراء روى صحابي اند خواهر زادة سعد بن ابي وقاص است روايت دارد از ان حضرت را از عمر وعلي رضي الله عنهما * قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يقرأ في الظهر بالليل اذا يغشى * ميخواند آنحضرت گاهى در نماز ظهر سورة والليل اذا يغشى * وفي رواية بسبح اسم ربك الاعلى * ودر روايتى آمده است كه ميخواند سبح اسم ربك الاعلى ودانستن اينكه ابن سورة ها را ميخواند يا بقول آنحضرت باشد يا آنكه مى شنوانيد آيتى را احيانا چنانكه گذشت * وفي العصر نحو ذلك * وميخواند در عصر مانند اين سورة ها در قصر وطول * وفي الصبح اطول من ذلك * وميخواند در نماز بامداد دراز تر ازان * رواه مسلم * بدانكه در بعض احاديث واقع شده است كه حضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم ميخواند در نماز فلاني سورة فلاني بى بيان آنكه در ركعت اولى ميخواند يا در ركعت ثانيه يا در هر دو ركعت يا در يك ركعت لا على التعيين اولى يا ثانيه عبارت همه اين احتمالات را شامل است اما حمل بر هر دو ركعت مستلزم تكرار يا تبعيض سورة است وهر دو بعيد است اگرچه جائز است اما وقوع آن از آنحضرت صلى الله عليه وسلم نادر است وفقها گفته اند كه خواندن تمام سورة اگرچه قصير بود افضل است از خواندن بعض سورة اگرچه طويل باشد وحمل بر قراءت در ركعتى خواه اولى يا اخرى ظاهر ترين احتمالات است بحسب عبارت ودر جامع الاصول از حديث نسائي آمده است از قطبة بن مالك كه گفت كه ما ردم با پيغمبر صلى الله عليه وسلم نماز صبح پس خواند در يكى از دو ركعت وى والنخل باسقات اگرچه در حديث ترمذى في الركعة الاولى واقع شده است واحتمال دارد كه مراد بيان ركعت اولى باشد زيرا كه در اكثر احاديث بيان ركعت اولى واقع است رسيدم از بعضى از ثقات فقهاى مكه از ائمه حنفيه كه انچه فقها گفته اند از تعيين طوال مفصل واوساط وقصار آن معتبر در ركعت اولى است واين بيان وتفصيل كه كرده شده از هيچيكى از شراح در نظر نيامده فتدبر والله اعلم * وعن جبير بن مطعم * بضم ميم وسكون طاى مهمله وكسر عين صحابي قرشي است از اشراف قريش سيد حليم وقور * قال سمعت رسول الله * گفت شنيدم پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم يقرأ في المغرب بالطور * ميخواند در نماز مغرب سورة والطور را * متفق عليه * وعن ام الفضل بنت الحارث قالت سمعت رسول الله * ام الفضل كه زوجة عباس ومادر عبد الله بن عباس وفضل بن عباس است گفت شنيدم رسول خدا را * صلى الله عليه وسلم يقرأ في المغرب بالمرسلات عرفا * كه ميخواند در مغرب سورة والمرسلات را * متفق عليه * بدانكه اين دو حديث وحديثى كه واقع شده است كه ميخواند در نماز مغرب سورة اعراف وانفال ودخان را وهمچنين احاديث كه در نمازهاى ديگر واقع شده اند دلالت دارند بر عدم تعيين قراءت چنانكه ائمة فقها رحمة الله عليهم قرار داده اند از طوال مفصل در فجر وظهر واوساط در عصر وعشا وقصار در مغرب ودر آخر فصل ثالث از حديث عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده بيايد كه گفت هيچ سورة از مفصل نيست نه صغير نه كبير كه نشنيدم من او را پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم كه امامت ميكرد مردم را بدان در نماز فرض واصل دليل در تعيين فقها اين سورة را كتاب امير المؤمنين عمر است بجانب ابي موسى اشعرى رضي الله عنهما كه والي كوفه بود از جانب وى كه نوشت اين تفصيل را در ان كتاب وقرار يافت امر قراءت بران وبا لجمله امر قراءت در زمان حضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم در طول وقصر مختلف بود باختلاف احوال واوقات وحكم ومصالح وتعليم جواز ورخصت وبعد ازان مقرر شد امر بر كتاب عمر لابد او را رضي الله عنه دليلى وسماعى از حضرت نبوت صلى الله عليه وسلم درين باب خواهد بود وشايد كه غالب احوال حضرت وى صلى الله عليه وسلم همچنين وبرين نهج خواهد بود واحيانا بر خلاف آن وبس است از روى حجت ودليل قول عمر رضي الله عنه * وعن جابر قال كان معاذ بن جبل يصلي مع النبي * روايت است از جابر كه بود معاذ بن جبل كه ميگزارد نماز با پيغمبر * صلى الله عليه وسلم ثم يأتي

فيؤم قومه * پستر مي آمد پس امامت ميكرد قوم خود را * فصلى ليلة مع رسول الله صلى الله عليه وسلم العشاء * پس بكرد معاذ يكشبي
با آنحضرت نماز عشا را * ثم اتى قومه فأمهم * پستر آمد قوم خود را پس امامت كرد ايشانرا * فافتتح بسورة البقرة * پس شروع كرد بسورة بقره
* فانصرف رجل فسلم * پس برگشت از نماز مردي پس سلام داد آن مرد يعني قطع كرد نماز را و برآمد از ان و اين خود مثل سلام نبود كه مثل
آن آخر نماز است وليكن آن مرد خواست كه بسلام برآيد از جهت تشبيه بتمام صلوة * ثم صلى وحده * وانصرف * پستر گزارد آن مرد نماز
تنها و برگشت و برآمد از نماز * فقالوا له انافقت يا فلان * پس گفتند مردم آيا منافق شدي اي فلان كه از جماعت برآمدي و كسل كردي
از نماز چنانكه در شان منافقان است واذا قاموا الى الصلوة قاموا كسالى * قال لا والله * گفت آن مرد منافق نشده ام بخدا سوگند مرا واز جهت
كسل نه برآمده ام وليكن از جهت عجز زيرا كه من طاقت ندارم تحمل اين همه تطويل را و نميتوانم ايستاد * ولأتين رسول الله * و هر آينه
بتحقيق مي آيم پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم فلاخبرنه * پس بتحقيق خبر ميكنم من آنحضرت را ازين فعل معاذ * فاتى رسول الله *
پس آمد آن مرد پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم فقال * پس گفت * يا رسول الله انا اصحاب نواضح * ماخداوندان شترانيم
كه آب ميكشيم بآن نواضح جمع ناضحه بضاد معجمه وناضح شتر آبكش ناضحه مؤنث * نعمل بالنهار * كار ميكنيم در روز يعني در شب
كونت آن ميكشيم * وان معاذا صلى معك العشاء تم اتى قومه * وبدرستيكه معاذ نماز گزارد باتو عشا را پستر آمد قوم خود را * فافتتح
بسورة البقرة * پس افتتاح كرد بسورة بقره وخواندن گرفت آنرا * فاقبل رسول الله صلى الله عليه وسلم على معاذ فقال * پس روي آورد
آنحضرت بر معاذ پس گفت * يا معاذ افتان انت * آيا در فتنه اندازنده تو مردم را و گريزانندهٔ از ملازمت جماعت را فكنندهٔ در نماز
باختلاف و باز ايستادن از دين * اقرأ * بخوان * والشمس وضحاها والليل اذا يغشى وسبح اسم ربك الاعلى * واذا السماء انفطرت وسورة
انشقاق والبروج والطارق نيز آمده * متفق عليه * بدانكه شافعيه باين حديث استدلال كرده اند برجواز اقتداي مفترض بمتنفل
زيرا كه معاذ چون يكبار همراه آنحضرت صلى الله عليه وسلم نماز گزارد فرض از وي ساقط شد پس نمازيكه باقوم بگزارد نفل باشد و نماز قوم
خود فرض بود در آنحضرت اينمعني را از معاذ تقرير فرمود و مسلم داشت اعتراضي كه بر معاذ كردند ميبوايد كه چرا قراءت دراز ميخواني
و نفرمود كه امامت تو اين جماعه را درست نيست زيرا كه تو نفل ميگزاري و ايشان فرض وجواب ازين استدلال آنست كه اين بر تقديري
تمام شود كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم دانسته باشد كه معاذ با آنحضرت صلى الله عليه وسلم اقتدا ميكند و فرض ادا ميكند پس از ان
ميرود و قوم را امامت ميكند شايد كه معلوم نشده باشد دلالت ميكند برين معني حديثي كه امام احمد روايت كرده كه آنحضرت بامعاذ
گفت مباش فتان يا بامن بگزار نماز يا تخفيف كن بر قوم پس حضرت ترديد كرد در احد الامرين و مشروع گردانيد مرا و را يكي از ين دو
چيز يا نماز گزاردن همراه آنحضرت و نگزاردن باقوم از جهت لزوم اقتداي مفترض به متنفل يا گزاردن باقوم بتخفيف و چون همراه حضرت
نگزارد مفترض شد و اقتداي مفترض بمفترض خواهد بود كذا ذكر الشيخ ابن الهمام واحتمال دارد كه معاذ همراه آنحضرت به نيت نفل ميگزارده
باشد از جهت ادراك فضيلت جماعت باوي و فرض را تا خير ميكرده باشد براي امامت بقوم * وعن البراء قال سمعت رسول الله *
گفت براء بن عازب كه صحابي مشهور راست و اول مشاهد وي خندق است و با اميرالمؤمنين علي بود در حرب جمل وصفين ونهروان
ومات بالكوفة في ايام مصعب بن الزبير شنيدم پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم يقرأ في العشاء * ميخواند در نماز عشا * والتين والزيتون
وما سمعت احدا احسن صوتا منه * و نشنيدم هيچيكي را خوش آواز تر از آنحضرت * متفق عليه * و در حديث بخاري از براء بن عازب
آمده كه آنحضرت در سفر بود پس خواند در عشا در يكي از دو ركعت والتين والزيتون واز ينجا معلوم ميشود كه مراد قراءت در احدى الركعتين
است لا على التعيين چنانكه در حديث جابر بن سمره گفتيم و آنرا اظهر احتمالات داشتيم * وعن جابر بن سمرة قال كان النبي * گفت
جابر بن سمره بود پيغمبر * صلى الله عليه وسلم يقرأ في الفجر بق والقران المجيد ونحوها * ميخواند در نماز بامداد سورهٔ ق و مانند
سورة ق * وكانت صلوته بعد تخفيفا رواه مسلم * طيبي در شرح اين كلام گفته كه بود نماز آنحضرت بعد از نماز فجر يعني در باقي
نماز هاي چهار گانه سبك و اين معني در حديث جابر نيز آمده است كه در نماز بامداد قراءت طويل كردي و گفته اند كه سبب در تطويل قراءت
صلوة فجر آن بود كه نزول رحمت رباني و ورود فيض رحماني كه در ثلث اخير شب ميباشد تا انقضاي صلوة صبح و بر رايتي تا طلوع فجر ميباشد

پس تطويل قراءت وذكر در تسبيح دران وقت اولى وافضل باشد يا سبب در تطويل صلوة صبح آن بود كه بعد از استراحت وخواب شب واقع است وتقصيرى در خدمت واقع شده وكدورتى بر آينهٔ دل نشسته پس تطويل آن موجب تلافى وعذر واين تقصير وازالهٔ اين زنگ وكدورت بود ونيز هنوز اشتغال باموز معاش واسباب دنيوى نشده ودر وقتى است كه دل بازبان وكوش موافق ومواطى بود وفهم وتدبر در قرآن عظيم آسان تر ورروشن تر باشد ودر سفر السعادة وشرح وى نكتهاى زائد نيز برين گفته شده است واين مذكور نيز از انجاست وشيخ مشائخ حديث ما ابن حجر مكى در شرح اين عبارت گفته كه احتمال دارد كه مراد آن باشد كه بود نماز آنحضرت بعد ازان زمان سبك يعنى در اول هجرت چون صحابه كم بودند ومنحصر بودند تطويل ميكرد وچون بسيار شدند ودر ميان ايشان اهل اعمال بودند از تجارت وزراعت وضعيف وبيمار تخفيف نمود ومكن است كه گفته شود كه معنى عبارت آن باشد كه آنحضرت تطويل ميكرد وهنوز شمار كرده ميشد نماز وى سبك يعنى سبك مينمود نزد مقتديان از جهت ذوقى ولذتى وحضورى كه دست ميداد ايشانرا از استماع قراءت وى صلى الله عليه وسلم واز جهت طى ومرعتى كه در قراءت آنحضرت نهاده بودند وباين معنى تصريح كرده اند در حديث انس كه گفت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اخف صلوة في تمام صاحب سفر السعادة ميكويد كه مراد از ين حديث آنست كه تطويل صلوة وى صلى الله عليه وسلم نسبت باصلوة ديكران بغايت اندك نمودى بسببى كه گفته شد وتخفيف امرى نسبى است فافهم * وعن عمرو بن حريث * بضم حاء مهمله وفتح راء وبثاء مثلثه كنيت او ابوسعيد است قرشي مخزومي آنحضرت را ديده وآنحضرت دست مبارك بر سر او بر آورده وبدعا بركت وخير دعا كرده ودر وقت رحلت آن حضرت دوازده ساله بوده روايت ميكند از ابوبكر وابن مسعود وروايت ميكند از وى عطاء بن السائب وغيره * انه سمع النبي * روايت ميكند كه وى شنيد پيغمبر را * صلى الله عليه وسلم يقرأ في الفجر * ميخواند در نماز فجر * والليل اذا عسعس * مراد اذا الشمس كورت است كه اين كلمه درانجا واقع است * رواه مسلم * وعن عبد الله بن السائب قال صلى لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم الصبح بمكة فاستفتح سورة المؤمنين * گفت عبد الله بن السائب كه صحابيست مخزومي واهل مكه قراءت از وى كه كرفته اند واو از ابي بن كعب كرفته ودر روايت كرده است از وى مجاهد وعطاء وعبد الله بن السائب تابعي ديكر است كزارد آنحضرت براى ما يعنى امامت كرد ما را نماز صبح را بمكه ودر روايتى از نسائي در فتح مكه پس شروع كرد در خواندن سورهٔ قد افلح المؤمنون * حتى جاء ذكر موسى وهارون او ذكر عيسى * رسيد آنحضرت ذكر موسى وهارون را يا ذكر عيسى را كه درين سوره واقع شده است * اخذت النبي * گرفت پيغمبر را * صلى الله عليه وسلم سعلة * بفتح سين وضم آن وسكون عين سرفه وگفته اند كه گرفتن سرفه بجهت كريه بود * فركع * پس بركوع رفت آنحضرت ونتوانست قراءت نمود * رواه مسلم * وعن ابي هريرة قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يقرأ في الفجر يوم الجمعة الم تنزيل في الركعة الاولى * بود آنحضرت كه ميخواند در نماز فجر روز جمعه سورهٔ الم السجده را در ركعت نخستين * وفي الثانية * وميخواند در ركعت دوم * هل اتى على الانسان متفق عليه * خواندن اين دو سوره در فجر جمعه متعارف ومؤكد ومستمر است نزد شافعيه وبريشست عمل ايشان در حرمين شريفين ودر كتب ما مذكور است كه متعين نكرده اند چيزى از قرآن را بنماز وى معين وهمين را مثال مى آرند ومى كويند چنانكه تعيين اين دو سوره بفجر جمعه وتعيين سورهٔ جمعه ومنافقون براى نماز جمعه اما اين سخن بعد از صحت حديث وورود عمل رسول خدا صلى الله عليه وسلم خالي از غرابتى نيست ومحقق حنفيه شيخ ابن الهمام از طحاوى واسپيجابي نقل كرده كه اين برتقدير بست كه آنرا لازم ومتحتم داند وجز آنرا مكروه پندارد اما اكر از جهت تيسر وتبرك بقراءت حضرت صلى الله عليه وسلم بخواند باكى ندارد بشرط آنكه احيانا جز آنرا نيز ميخواند باشد تا جاهل كمان نبرد كه جز آن جائز نيست وبتحقيق وارد شده است در احاديث صحيحه تعيين قراءت در بعض صلوات چنانكه خواندن قل يا ايها الكافرون وقل هو الله احد در سنت نماز فجر وخواندن سبح اسم ربك الاعلى وقل يا ايها الكافرون وقل هو الله احد در نماز وتر وامثال آن ونيز شيخ ابن الهمام كفته كه مقتضاى دليل عدم مداومت است نه مداومت عدم چنانچه حنفيه حصر ميكنند بلكه مستحب است كه خواند وسوره كاه كاهى تبركا بالمأثور انتهى وكفت بنده ضعيف عفا الله عنه شك نيست كه بعد از صحت حديث مجال اعتذار بايهام وجوب وعدم صحت وغير آن تنك است پس ظاهر آنست كه نزد حنفيه دوام اين عمل از حضرت پيغمبر صلى الله عليه وسلم ثابت نشده است بلكه كاهى بفصل انداز وتبشير ميخوانده باشد چنانكه از انجا در وجه خواندن اين دو سوره كفته اند كه اينها مشتمل

ابن بر ذكر مبدأ ومعاد ودخول جنت ونار واين معاني در روز جمعه است وقيامت قائم روز جمعه ميشود وظاهر ميكردد چنانكه در محاذل
ومجامع عظيمه سورة ق واقتربت ميخواند پس اكر احيانا بخوانند بهتر وفاضل تر باشد والله اعلم * وعن عبيد الله بن ابي رافع *
مدنيست از مشاهير تابعين شنيد از امير المؤمنين علي وبود كاتب وى رضي الله عنه وابو رافع مولاى آنحضرت است رضي الله عنه * قال
استخلف مروان ابا هريرة على المدينة وخرج الى مكة * كفت خليفه وجانشين خود كردانيد مروان بن الحكم در وقت امارت خود ابو هريرة
را بر مدينة مطهره وبيرون آمد خود ورفت بمكه براى حج وجز آن * فصلى لنا ابو هريرة الجمعة * پس بكزارد ابو هريرة براى ما يعنى امامت
كرد نماز جمعه را * فقرأ سورة الجمعة في السجدة الاولى وفي الآخرة اذا جاءك المنافقون * پس خواند ابو هريرة در ركعت اولى سورة جمعه
را وخواند در ركعت دوم سورة اذا جاءك المنافقون را * فقال سمعت رسول الله * پس كفت ابو هريرة شنيدم پيغمبر خدا را * صلى الله
عليه وسلم يقرأ بهما يوم الجمعة * ميخواند اين دو سورة را در روز جمعه يعنى در نماز جمعه * رواه مسلم * وعن النعمان بن بشير * بفتح با
وكسر شين صحابيست اول مولودى كه در انصار آمد بعد از هجرت ودر زمان وفات آنحضرت هشت ساله بود واحوال او در جاى ديكر نوشته شده است
* قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقرأ في العيدين وفي الجمعة * ميخواند آنحضرت در نماز عيد فطر واضحى ودر نماز جمعه * سبح اسم
ربك الاعلى وهل اتاك حديث الغاشية قال * كفت نعمان بن بشير * واذا اجتمع العيد والجمعة في يوم واحد * وچون جمع ميشد واتفاق
مى افتاد عيد وجمعه در يكروز * قرأ بهما في الصلوتين * ميخواند همين دو سوره را در نماز عيد ونماز جمعه از اينجا تا كل استحباب قراءت
اين دو سوره در نماز عيد وجمعه مفهوم ميشود واز اينجا معلوم ميشود كه خواندن سورة جمعه ومنافقون در جمعه دائمي نبود * رواه مسلم
* وعن عبيد الله ان عمر بن الخطاب سأل ابا واقد الليثي * عبيد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود پسر برادر زادة عبد الله بن مسعود كه
تابعيست وامام واز فقهاى سبعة مدينه است روايت ميكند كه عمر بن الخطاب پرسيد ابا واقد ليثي را كه از صحابه است رض * ماكان
يقرأ به رسول الله صلى الله عليه وسلم في الاضحى والفطر * چه چيز بود يعني كدام سورة بود كه ميخواند آنرا آنحضرت در عيد قربان
وعيد رمضان * فقال كان يقرأ فيهما بق والقرآن المجيد واقتربت الساعة * پس كفت ابو واقد ميخواند در هر دو عيد سورة ق وسورة
قمر را كفته اند كه مقصود امير المؤمنين در پرسيدن از ابي واقد تقرير وتمكين در ذهن حاضران بود تا بدانند كه علم وى
رضي الله عنه با وجود ملازمت وقرب كه دران حضرت داشت بدان بعيد است والله اعلم * رواه مسلم * وعن ابي هريرة قال ان
رسول الله * كفت ابو هريرة كه رسول خدا * صلى الله عليه وسلم قرأ في ركعتي الفجر * خواند در دو ركعتين سنت نماز فجر
* قل يا ايها الكافرون وقل هو الله احد * بايد دانست كه چون ركعتين فجر كويند يا ركعتين مغرب مواد سنت آنها است وفرض را صلوة
فجر وصلوة مغرب ميكويند * رواه مسلم * وعن ابن عباس قال كان رسول الله * كفت ابن عباس كه بود پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم
يقرأ في ركعتي الفجر * ميخواند در ركعتين فجر اين دو آيت را يكى * قولوا آمنا بالله وما انزل الينا الآية * كه در سورة بقره است در ركعت
اولى * والتي في آل عمران * دوم آيتى كه در سورة آل عمران است * قل يا اهل الكتاب تعالوا الى كلمة سواء بيننا وبينكم الآية * در ركعت
دوم * رواه مسلم * خواندن اين دو آيت ظاهرا احيانا بود وغالب احوال خواندن قل يا ايها الكافرون وقل هو الله احد بود واز اينجا
معلوم ميشود كه خواندن بعض سورة خصوصا از اوساط سور مكروه نيست واكر باشد در فرائض خواهد بود وحق آنست كه در
آنچه ثابت وصحيح شده روايت آن قول بكراهت ميال ندارد واكر سخن خواهد بود در ثبوت وصحت آن خواهد بود والله اعلم
* الفصل الثاني * عن ابن عباس قال كان رسول الله * كفت ابن عباس بود پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم يفتتح صلوته *
شروع ميكرد نماز خود را يعني قراءت را * ببسم الله الرحمن الرحيم رواه الترمذي وقال هذا حديث ليس اسناده بذاك * روايت
كرد اين حديث را ترمذى وكفت اين حديثى است كه نيست اسناد آن قوى ظاهر آنست كه مراد جهر بتسميه خواهد بود والا در افتتاح
به تسميه خلافى نيست ودر بعض روايات صريح نيز آمده كه كان يجهر ببسم الله الرحمن الرحيم واحاديث ترك جهر اصح وارجح
است چنانكه در فصل اول كذشت * وعن وائل بن حجر * به تقديم حا بر جيم وكاهى مشتبه ميكردد بتقديم جيم بر حا شيخ ما از شيخ خود
نقل ميكرد كه ميكفت ابراى حفظ اين لفظ در دل خود نكاه ميداريم كه اين را حجرة مى بايد * قال سمعت رسول الله * كفت شنيدم رسول

جهرا را * صلى الله عليه وسلم قرأ * خواند * غير المغضوب عليهم ولا الضالين فقال * پس گفت * آمين مد بها صوته * درا زكرد بآمين
او آواز را احتمال دارد كه مراد جهر دادن باشد و احتمال دارد كه مراد مد الف باشد كه افصح است وظاهر معني اول است بقرينهٔ روايات
ديگر كه در بعض جا آمده يرفع بها صوته برميداشت بآمين آواز خود را و اين صريح است در جهر و در بعض برميداشت آواز را تا آنكه ميشنوانيد
صف اول را پس مي لرزيد بوي مسجد و در روايتي چنانكه مي شنيد كسي كه قريب مي بود در صف اول و در بعض روايات خفض صوت
بآمين نيز آمده است و وجه تطبيق ميان اين دو روايت بآن كرده اند كه مراد بخفض عدم قرع عنيف است يعني عدم مبالغه در جهر
و بجهر اسماع كسي كه قريب مي بود در صف اول چنانكه در روايت آمده است * رواه الترمذي و ابو داؤد و الدارمي و ابن ماجة *
بدانكه آمين بعد از خواندن فاتحه سنت است، باتفاق خواه منفرد باشد يا امام يا مأموم اگرچه آمين نگويد امام وي و در تامين مقتدي
در صلوة سريه بر تقدير سماع خلاف است نزد بعض بگويد از جهت ظاهر حديث و نزد بعض نگويد از جهت عدم اعتبار اين جهر
و سماع كذا في شرح الهداية لابن الهمام وارد شده است در جهر بتامين احاديث و مذهب شافعي و احمد اين است و در مذهب مالك
خلاف است و در مذهب ابو حنيفه جهر نكنند مطلقا و احاديث در جانب جهر بيشتر و صحيح تر آمده و بعض علماء در عدم جهر نيز تصحيح
حديث نموده اند و از عمر بن الخطاب رضي الله عنه روايت كرده اند كه گفت چهار چيز است كه امام دروي اخفا كند تعوذ و بسمله و آمين
و سبحانك اللهم و بحمدك و از ابن مسعود نيز مثل اين آمده و تواند كه جهر و اخفا هر دو بوده باشد تارة و تارة و الله اعلم * و عن ابي زهير *
بضم زاي و فتح ها * النميري * بضم نون و فتح ميم نام وي يحيي بن نفير است بقاف معدود است در اهل شام حديث او در آمين است ذكر كرده
است او را ابن عبد البر در صحابه و گفته كه اسناد اين حديث قائم نيست و الله اعلم * قال خرجنا مع رسول الله * گفت بيرون آمديم
با پيغمبر خدا * صلي الله عليه وسلم ذات ليلة * يك شبي * فاتينا على رجل قد الح في المسئلة * پس آمديم بر بر مردي كه بتحقيق ستيهيده
است در دعا و سوال و طلبيدن مراد از جناب حق و مبالغه كرده است در ان * فقال النبي صلى الله عليه وسلم اوجب ان ختم * پس گفت
آنحضرت واجب و لازم كرد اگر مهر كرد يا تمام و كامل كرد دعا را و معني اول مناسب است بحديث آمين
خاتم رب العالمين يعني آمين مهر پروردگار است تعالى كه آفات و بلا را دفع كرده ميشود بوي چنانچه خاتم نگاهداشته ميشود بوي كتاب يا
هر چه مهر كرده ميشود بران از فساد و اظهار اسرار * فقال رجل من القوم باي شيء يختم * پس گفت مردي از قوم كه حاضر بودند بچه چيز ختم
كند * فقال بآمين * پس گفت آنحضرت ختم كند بآمين كه بمنزلهٔ مهر است و تمام و كامل ميكرده دعا بوي * رواه ابو داؤد * و عن عائشة
رضي الله عنها * قالت ان رسول الله * گفت عائشه كه پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم صلى المغرب بسورة الاعراف * گزارد نماز مغرب
را بسورهٔ اعراف * فرقها في الركعتين * جدا جدا كرد اين سوره را در دو ركعت يعني پارهٔ ازان در ركعت اولي خواند و پارهٔ ديگر را در
ركعت دوم * رواه النسائي * و شك نيست كه وقت مغرب كنجايش آن دارد خصوصا اگر شفق نام بياض باشد يا انچه بود در قراءت آنحضرت
صلى الله عليه وسلم از سرعت وطي و مزيد شوق و بعضي از شافعيه گفته اند كه اگر نيز وقت برآمده باشد باكي نيست و شروع در وقت
بس است در صحت نماز و بعضي از ايشان گفته اند كه مراد بسورة بعض سورة است و در روايت بخاري و ابي داؤد و نسائي از زيد بن
ثابت قراءت بسورهٔ اعراف آمده بي ذكر تفريق و در روايتي قراءت سورهٔ مائدهٔ و اعراف نيز آمده * و عن عقبة بن عامر * صحابي مشهور
است روايت كرده اند از وي بعض صحابه مثل جابر و ابن عباس و از تابعين خلق كثير و بود والي مصر از جانب معاويه بعد از برادر وي عتبة بن
ابي سفيان * قال كنت اقود لرسول الله صلى الله عليه وسلم ناقته في السفر * گفت عقبة بن عامر بودم من كه ميكشيدم مر آنحضرت را ناقهٔ او را
در سفر * فقال لي * پس گفت آنحضرت مرا * يا عقبة الا اعلمك خير سورتين قرئتا * آگاه باش كه بدانم ترا بهترين در سورتي كه خوانده شوند
* فعلمني * پس دانانيد مرا * قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس قال فلم يرني سررت بهما جدا * پس نديد و نيافت آنحضرت
مرا كه خوشحال كرده شده باشم يعني خوش شده باشم باين دو سوره در بودن آنها بهترين سوره خوش شدن بسيار يا اصلا از جهت عدم اشتمال اين
دو سوره بر معالم توحيد و تنزيه بصفات كمال مثل بعض سوره هاي ديگر يا رو د افضليت و اعظميت بعض سور چنانچه فاتحه و سورهٔ بقر مثلا * فلما
نزل لصلوة الصبح صلى بهما صلوة الصبح للناس * پس هرگاه كه فرود آمد آن حضرت براي نماز صبح بگزارد باين دو سوره نماز صبح را براي

مردم * فلما فرغ التفت الي * پس چون فارغ شد از نماز باز بر گشته نگريست و ديد مرا نب من * فقال يا عقبة كيف رأيت * پس گفت اي عقبه چگونه ديدي يعني ديدي و فهميدي فضل اين دو سورة كه چه مقدار است چون آنحضرت در نفس عقبة استبعادي در خير ديد اين دو سورة دريافت خواند آنها را در نماز صبح كه بوجوه فاضلترين نمازها است و مستحب است دروي تطويل قراءت تا بدانند خيريت آنها را و گفته اند كه مراد خيريت و افضليت آنها است در باب تعوذ نه مطلق و لهذا آنها را در نماز سفر خواندن كه مجمل و معرض آفات است و لفظ ترتنا اشارتي با ينمعني دارد * رواه احمد و ابوداؤد و النسائي * وعن جابر بن سمرة قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يقرأ في صلوة المغرب ليلة الجمعة * ميخواند آنحضرت صلى الله عليه وسلم در نماز مغرب شب جمعه * قل يا ايها الكافرون و قل هو الله احد رواه في شرح السنة و رواه ابن ماجة عن ابن عمر الا انه لم يذكر ليلة الجمعة * اين حديث را در شرح سنه از جابر بن سمرة روايت كرده و ابن ماجه از ابن عمر گرده و ليكن ابن ماجه ذكر نكرده شب جمعه را و تقييد بدان نكرد و مطلق را روايت كرد كه ميخواند در نماز مغرب اين دو سورة را و حديث بذكر ليلة الجمعة صحيح است كذا في شرح الشيخ * وعن عبد الله بن مسعود قال ما احصي ما سمعت رسول الله * عبد الله بن مسعود گفت كه شمار نمي توانم كرد از بس كثرت كه چه مقدار شنيده ام پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم يقرأ في الركعتين بعد المغرب و في الركعتين قبل صلوة الفجر * ميخواند در دو ركعت سنت كه بعد از مغرب اند و در دو ركعت كه پيش از نماز فجر اند * بقل يا ايها الكافرون و قل هو الله احد رواه الترمذي و رواه ابن ماجة عن ابي هريرة الا انه لم يذكر بعد المغرب * ليكن ابن ماجه از ابو هريرة ذكر نكرده است ركعتين بعد المغرب را اگرچه ابن عمر در حديث سابق روايت كرده * وعن سليمان بن يسار عن ابي هريرة قال * سليمان بن يسار كه از كبار تابعين و از فقهاي سبعهٔ مدينه است از ابي هريره روايت كرد كه گفت ابو هريره * ما صليت و راء احد اشبه صلوة برسول الله صلى الله عليه وسلم من فلان * نگزاردم پس هيچ يكي را كه مانند تر باشد نماز وي بنماز آنحضرت از فلان كويند كه مراد از فلان شخصي بود كه والي مدينه بود از جانب مروان بن عبد الملك و بعض گفته اند كه آن عمر بن عبد العزيز بوده و اين قول خطا است زيرا كه ولادت عمر بن عبد العزيز بعد از فوت ابي هريره ست بيك و سال نعم مثل اين قول انس در شان عمر بن عبد العزيز گفته است چنانكه در باب الركوع بيايد و اين صحيح است زيرا كه انس زمان عمر بن عبد العزيز را دريافته است و بعض كويند كه مراد از فلان علي مرتضي است رضي الله عنه و كرم الله وجهه و بعض كويند كه عمرو بن سلمة بن نقيع است كه امام قوم خود بود در زمان آنحضرت صلى الله عليه وسلم و بالجمله * قال سليمان صليت خلفه * گفت سليمان بن يسار گزاردم من نماز پس آنمرد كه ابو هريره او را اشبه صلوة برسول الله صلى الله عليه وسلم گفته بود * فكان يطيل الركعتين الاوليين من الظهر * پس بود آنمرد كه دراز ميكرد دو ركعت نخستين را از ظهر * و يخفف الاخريين * و سبك ميكرد دو ركعت پسين را از ظهر باين كه ميخواند در اخيرين ظهر چيزي جز فاتحه يا ميخواند سورة قصير مقصود تطويل قراءت ظهر است * و يخفف العصر * و سبك ميكرد قراءت عصر را * ويقرأ في المغرب بقصار المفصل * و ميخواند در مغرب سورتهاي كوتاه از مفصل * ويقرأ في العشاء بوسط المفصل * و ميخواند در نماز عشا بسورتهاي ميانه از مفصل در دراز ي و كوتاهي * ويقرأ في الصبح بطوال المفصل * و ميخواند در نماز صبح بسورتهاي دراز از مفصل در نماز ظهر طوال مفصل نكفته بلكه مجمل كفت كه تطويل ميكرد و در عصر نيز تخفيف ذكر كرد از قصار و اوساط هيچ نكفت و معمول و مقرر الآن در ظهر قراءت از طوال مفصل است چنانكه در صبح و در عصر از اوساط چنانكه در عشا بدانكه مراد بمفصل بر قول مشهور از سورهٔ حجرات تا آخر قرآن است و مفصل از اين جهت كويند كه در وي فصول يعني فصل ببسمله بسيار است و بعض گفته اند از جهت قلت منسوخ در وي و سور در وي سه قسم است طوال و اوساط و قصار طوال از وي تا سورهٔ بروج و اوساط از بروج تا والضحى و باقي قصار اند و در فصل اول كلامي متعلق باين باب كذشت ذكر * رواه النسائي و رواه ابن ماجة الى و يخفف العصر * وعن عبادة بن الصامت قال كنا خلف النبي صلى الله عليه وسلم في صلوة الفجر فقرأ * كفت عباده بوديم ما پس آنحضرت در نماز بامداد پس قراءت كرد آنحضرت * فثقلت عليه القراءة * پس كران آمد بر وي قراءت و دشوار شد * فلما فرغ قال لعلكم تقرؤن خلف امامكم * پس هرگاه كه فارغ شد آنحضرت از نماز فرمود كه شايد شما كه ميخوانيد پس امام خود فقره مود ميخوانيد پس عمر اشارت باآنكه امامت مقتضاي خاموش بودن و كوش داشتن است بر قراءت امام او را هركه باشد من باشم يا غير من و سبب ثقل و عسر قراءت

بظاهر آن مينمايد كه سماع اصوات قارئين باشد كه موجب تشويش وقت والتفات خاطر شريف شده باشد والله اعلم وليكن قول وي صلى الله عليه وسلم لعلكم تقرؤن منا في اين معني است زيرا كه اين نزد جهر است وآن متيقن است پس لعلكم چرا فرمايد وگفته اند كه تواند كه سبب نقل تأثر آنحضرت صلى الله عليه وسلم باشد از نقصي كه ناشي ميباشد مرايشانرا از عدم انصات واستماع قراءت آنحضرت وكامل كامي متأثر ميشود بنقص ناقص چنانكه در كتاب الطهارة گذشت كه روزي آنحضرت در نماز صبح افتتاح قراءت كرد وبسته شد وبيان كرد كه سبب اين بستگي آنست كه قومي پس من مي ايستند كه وضو را خوب نمي كنند وبآداب نميسازند چون آنحضرت فرمود كه شايد شما ميخوانيد * قالوا نعم * گفتند آري ميخوانيم * يا رسول الله قال لا تفعلوا * گفت نكنيد اين كار ونخوانيد خلف امام * الا بفاتحة الكتاب * مگر فاتحة الكتاب را كه آنرا خوانده باشيد * فانه لا صلوة لمن لم يقرأ بها * زيرا كه نيست نماز مركسي را كه نخواند فاتحة الكتاب را ظاهر اين حديث در فرضيت قراءت فاتحه است وجوابش سابقا معلوم شد * رواه ابو داؤد والترمذي وللنسائي معناه * ومرنسائي را معني اين حديث است ودر لفظ مخالف است * وفي رواية لابي داؤد * ودر روايتي مرابي داؤد را اين عبارت نيز آمده است كه * قال * گفت آنحضرت * وانا اقول * ومن ميگويم در دل خود وقتيكه ثقيل شد قراءت برمن * مالي ينازعني القرآن * چه شد مرا كه نزاع وكشاكش ميكند مرا قرآن ونمي آيد وآسان نميگردد برمن قراءت پس دانستم كه سبب آن خواندن شما است قرآن را پس من * فلا تقرؤا بشيء من القرآن اذا جهرت الا بام القرآن * پس نخوانيد چيزيرا از قرآن وقتيكه جهر ميكنم من بقراءت مگر فاتحة الكتاب را واز قول وي صلى الله عليه وسلم اذا جهرت مفهوم ميگردد كه اگر در نماز سري بخوانند روا است وتفصيل اين در شرح احاديث آينده بيايد * وعن ابي هريرة ان رسول الله * روايت است از ابي هريرة كه پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم انصرف من صلوة جهر فيها بالقراءة * برگشت از نمازي كه جهر كرد در وي بقراءت * فقال هل قرأ معي احد منكم آنفا * پس پرسيد آيا خواند همراه من يكي از شما اكنون * فقال رجل نعم * پس گفت مردي آري خواندم * يا رسول الله قال اني اقول مالي انازع القرآن * فرمود من ميگفتم در دل خود كه چه شده است مرا كه كشاكش كرده مي شوم يا كشاكش ميكنم قرآن را انازع بفتح زاي وكسر آن هر دو روايت است وقول وي ينازعني القرآن در حديث سابق مؤيد معني اول است * قال فانتهى الناس عن القراءة مع رسول الله * گفت ابو هريرة پس باز آمدند مردم از خواندن قرآن با پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فيما جهر فيه بالقراءة من الصلوات * در چيزيكه جهر ميكرد آنحضرت دران از نمازها * حين سمعوا ذلك من رسول الله صلى الله عليه وسلم * منكاميكه شنيدند آن سخن را از آنحضرت صلى الله عليه وسلم كه دلالت برنهي از خواندن ايشان ميكرد * رواه مالك واحمد وابو داؤد والترمذي والنسائي وروى ابن ماجة نحوه * وعن ابن عمير البياضي * روايت است از ابن عمير وبياضي بفتح موحده وتخفيف تحتانيه وبضاد معجمه منسوب ببياضة بن عامر بن زريق نام او عبد الله بن جابر الانصاري الخزرجي البياضي مشهور گشته ببياضي ومذكور ميگردد بهمين نسبت بي ذكر نام * قال قال رسول الله * گفت ابن عمير وبياضي گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ان المصلي يناجي ربه * بدرستيكه مصلي راز ميگويد با پروردگار خود مناجات سخن پنهاني گفتن دوكسي كه ديگري بران مطلع نگردد * فلينظر ما يناجيه به * پس بايد كه نظر كند وبيند بشد مصلي چيزيرا كه مناجات ميكند پروردگار خود وابدان چيز از ذكر وقرآن پس بيارد آنرا در غايت حضور قلب وتامل وتدبر دران وخضوع وخشوع * ولا يجهر بعضكم على بعض بالقرآن * وآواز بلند نكند بعضي از شما بر بعض بقرآن چه در نماز وچه در غير آن از مصلي ونائم وقاري وذاكرا موجب ايذا وتشويش نكردد واجماع است براينكه مكروه است مأموم را جهرا كرچه قراءت امام را نمي شنود * رواه احمد * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله * گفت ابو هريرة گفت آنحضرت * صلى الله عليه وسلم انما جعل الامام ليؤتم به * كردانيده نشده است امام مگر براي آنكه اقتدا كرده شود بوي وپس روي كرده شود مراورا پس بايد موافقت كرد باوي ومتابعت نمود مراورا * فاذا كبر فكبروا واذا قرأ فانصتوا * پس چون تكبير گويد امام تكبير گوئيد شما وچون قراءت كند امام خاموش شويد شما وگوش نهيد قراءت اورا كه متابعت در قراءت اينست وخواندن باوي مخالفت ونزاع كردن باوي وتشويش دادن است مراورا * رواه ابو داؤد والنسائي وابن ماجة * بدانكه مذهب شافعي وجوب قراءت فاتحه است برمأموم در صلوة سريه وجهريه وجائز است قراءت ماوراي فاتحه نيز ومذهب امام مالك واحمد وشافعي نيز در قولي وجوب قراءت در سريه است فقط ودر جهريه استماع قراءت

امام كانيست ونزد بعضى از اصحاب احمد بخواند فاتحه را درمكتات امام وبيان سكتات درباب ما يقرأ بعد التكبير گذشت ونزد بعضى از اصحاب وى اگر نشنود نيست كرى يادورى بخواند درجهريه واگر نخواند هم تمام است نمازوى زيرا كه هركرا امام است قراءت امام قراءت اوست وواجب نيست بروى قراءت ومنصوص ومعروف نزد اين امام اجل همين است ومذهب امام ابوحنيفه آن است كه نخواند نه در جهريه ونه درسريه ليكن در روايتى ازمحمد استحباب قراءت است ونزد شيخين مكروه است وشيخ ابن الهمام گفته كه كراهت تحريمى است از جهت ورود وعيد وحق آن است كه قول محمد مثل قول شيخين است وعبارات محمد دركتب او مصرح است بدان ودرآثار گفته است وبه نأخذ وباين آمده است عامهٔ آثار واخبار وگفته است كه فاسد ميكردد نماز درقول جميعى از صحابه مخفى نماند كه احتياط درعمل كردن است باقوى الدليلين انتهى وكلام امام محمد درموطاى او مملواست باخبار وآثار درين باب والله اعلم ائمه مى گويند كه قراءت ركن نماز است پس شريك باشند امام ومأموم دران باضميمهٔ فرقى كه امام مالك واحمد درسريه وجهريه اعتبار كرده اند ومارا دليل اين حديث است كه من كان له امام فقراءة الامام قراءة له واين حديث صحيح است وجز بخارى ومسلم همه اورا روايت كرده اند ودرهدايه گفته است كه وعليه اجماع الصحابة ودرشرح زياده برين سخن كرده شده است فليتدبر * وعن عبد الله بن ابي اوفى قال جاء رجل الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال اني لا استطيع ان آخذ من القرآن شيئا * آمد مردى بحضرت رسالت پس گفت من نمى توانم كه بگيرم از قرآن چيزى وياد آرم آنرا * فعلمني ما يجزئني * پس تعليم كن مرا آنچيزى كه بسنده كند مرا يعني بجاى قرآن نشيند * قال قل * گفت آنحضرت بگو * سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر ولا حول ولا قوة الا بالله * متبادر بافهام بقرينهٔ ايراد اين حديث درباب قراءت درنماز آن ميكردد كه مراد عدم استطاعت آن مرد است براى اخذ چيزى از قرآن مقدارى كه صحيح كردد بدان نماز واين بعيد است جدا زيرا كه مستبعد است كه عاجز آيد عربي متكلم بمثل اينكلام از تعلم مقدار آنچه صحيح باشد بدان نماز كردن همين مقدار كه ازين كلمات است آيتى يا زيادة برآن ازقرآن مى آموخت كفايت ميكرد ميكويند كه اين مردى است كه همين ساعت اسلام آورده ووقت نماز درسيده وگنجايش حفظ چيزى نداردازقرآن پس بياموخت اورا آنحضرت اين كلمات وبالرغم وجود استبعاد برطرف نميكردد پس ظاهر آنست كه مراد بحفظ چيزى ازقرآن است كه آنرا ورد خود سازد وبدان اوقات خودرا معمور دارد ولابد چيزى بسيار ازقرآن بايد كه درخور آن بود وبعض مردم هستند كه حفظ آن مقدار برايشان آسان نمى كردد پس آموخت او را آنحضرت اين كلمات را كه هريك گنجينه ايست ازگنجهاى الهي تامل اومت كند بران وورد خود سازد آن را شب وروز كذا قالوا والله اعلم * قال * گفت آن مرد * يا رسول الله هذا لله * مضمون اين كلمات همه براى خدا است حمد وثنا وتكبير وتمجيد او است * فما لي * پس چيست براى من يعني دعائى وسوالى ازحضرت حق كه مدعا ومراد من برآيد بدان * قال قل * گفت آنحضرت بگو اين دعارا * اللهم ارحمني وعافني واهدني وارزقني * اين سوال وجواب نيز نزد انصاف ناظر درهمان است كه آنمرد طلب وردى ودعائى نموده نه طلب قرآن براى صحت نماز وهمچنين قول او * فقال * پس اشارت كرد آن مرد * هكذا بيديه * همچنين بهردو دست خود * وقبضهما * وببست هردو دست را يعني اشارت كرد كه ياد كرفتم وانكاه داشتم انچه فرمودى چنان كه چيزى نفيس بدست افتد وآنرا نكاه دارند وباين وجه اشارت كند ببهردو دست وقبض كنندهٔ همان مرد باشد وظاهر سياق كلام همدين است ومؤيد اين است قول راوى كه كفت * فقال رسول الله * پس كفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم اما هذا فقد ملأ يديه من الخير * اما اين مرد پس بتحقيق پركرد هردو دست خودرا ازنيكي وتواند كه اشارت كنندهٔ آنحضرت باشد صلى الله عليه وسلم براى تنبيه وترغيب آنمرد برحفظ آن وامتثال انچه امر كرده شد بدان وچون آنحضرت فهميد ودانست ازاين مرد كه حفظ ميكند وامتثال مى آرد فرمود اما هذا فقد ملأ يديه من الخير * رواه ابوداؤد * روايت كرد اين حديث را تا آخر ابوداؤد * وانتهت رواية النسائي عند قوله الا بالله * ومنتهي شده است روايت نسائي نزد قول آنحضرت لا حول ولا قوة الا بالله وقال يا رسول الله الى آخره درروايت نسائي نيست * وعن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم كان اذا قرأ * روايت است از ابن عباس كه آنحضرت بود چون ميخواند اين آيت را * سبح اسم ربك الاعلى قال * ميكفت * سبحان ربي الاعلى * بقصد امتثال اين امر كه سبح است * رواه احمد وابوداؤد * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قرأ منكم بالتين والزيتون * كفت

ابوهريرة گفت آنحضرت كسي كه بخواند از شما سورة والتين والزيتون را * فانتهى الى * پس منتهي گردد و برسد باين قول كه * اليس الله باحكم الحاكمين * آيا نيست خداى تعالى حاكم ترين حاكمان * فليقل * پس بايد كه بگويد * بلى * آرى هست خداى تعالى حاكم ترين حاكمان * وانا على ذلك من الشاهدين * ومن بر بودن او احكم الحاكمين از گواهي دهندگان و ايمان آرندگان ام * ومن قرأ * وكسي كه بخواند سورة * لا اقسم بيوم القيمة فانتهى الى * پس تا برسد باين آيه * اليس ذلك بقادر على ان يحيي الموتى * آيا نيست آن خداى كه پيدا كرد از نطفه مردوزن را توانا بر زنده گردانيدن مرده ها * فليقل بلى * پس بايد كه بگويد آرى هست قادر بر زنده گردانيدن مرده ها * ومن قرأ * وكسي كه بخواند سورة * والمرسلات عرفا فبلغ * پس برسد باين آيت را * فباى حديث بعده يؤمنون * پس بكدام سخن بعد از قرآن ايمان مي آرند ومي گروند به پيغمبر صلى الله عليه وسلم * فليقل * پس بايد كه بگويد * آمنا بالله * ايمان آوردم بخدا * رواه ابو داؤد * روايت كرد اين حديث را تا اينجا ابو داؤد * وللترمذى الى قوله * وروايت است مر ترمذى را تا قول او * وانا على ذلك من الشاهدين * كه در جواب اليس الله باحكم الحاكمين است در سورة والتين وذكر لا اقسم بيوم القيمة والمرسلات عرفا در روايت ترمذى نيست بدانكه امثال اين جوابها نزد قراءت آيات قرآني بسيار است ونزد شافعيه در نماز وغير نماز هر دو است ودر نماز نيز جائز ميدارند ولهذا در باب القراءة في الصلوة آورده اند والامي بايست در باب تلاوت قرآن وآداب آن مي آوردند ونزد ما ونزد مالكيه محمول بر غير حالت نماز است تا توهم نشود كه از قرآن است تورپشتي ميگويد اگر كسي گمان برد كه در نماز بود نظر بظاهر اطلاق حديث گوئيم كه در نماز نقل خواهد بود نه فرض چنانكه در حديث حذيفه آمده است كه چون آنحضرت ميگذارد نماز شب را نمي گذرد بآيت رحمت مگر آنكه مي ايستاد وطلب رحمت ميكرد ونمي گذرد بآيت عذاب مگر آنكه مي ايستاد وپناه از عذاب مي جست وهيچيكي مثل اين در انچه جهر ميكرد از نمازهاى فرائض روايت نكرده انتهى * وعن جابر قال خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم على اصحابه فقرأ عليهم سورة الرحمن * گفت جابر بيرون آمد آنحضرت بر اصحاب خود پس خواند بر ايشان سورة الرحمن علم القرآن را * من اولها الى آخرها * از اول سوره تا آخرش * فسكتوا * پس خاموش ماندند اصحاب * فقال لقد قرأتها على الجن ليلة الجن * پس گفت آن حضرت بتحقيق خواندم اين سوره را بر جنيان در شبي كه آمده بودند وجمع شده بودند بر من براى ايمان آوردن وقرآن شنيدن * فكانوا احسن مردودا منكم * پس بودند جن نيكوترين در جواب باز دادن واجابت نمودن از شما وردا نجا باآن معني است كه جواب سلام را بسلام مي گويند وبرد بمعني باز كردانيدن ومردود نيز بمعني رد مي آيد يقال رده ردا ومردودا بعد ازان بيان كرد حسن رد جنيان را * كنت كلما اتيت على قوله * بودم من هر گاه كه مي آمدم بر قول وى تعالى كه * فباى آلاء ربكما تكذبان * پس بكدام نعمتي از نعمتهاى پروردگار خود تكذيب را نكار ميكنيد خطاب بجن وانس است * قالوا * مي گفتند جن در جواب اين كلام * لا بشيء من نعمك ربنا نكذب * نه بهيچ چيزى از نعمتهاى تواى پروردگار ما انكار ميكنيم * فلك الحمد * پس مر ترا است حمد * رواه الترمذى وقال هذا حديث غريب *

* الفصل الثالث * عن معاذ بن عبد الله الجهني * بضم جيم وفتح ها تابعي مدني ثقه است ذكر كرده است او را ابن سعد در طبقهٔ ثالثه از اهل مدينه مات سنة ثمان عشر ومائة * قال ان رجلا من جهينة اخبره انه سمع رسول الله * گفت بدرستي مردى از قبيلهٔ جهينه خبر داد او را كه وى شنيد پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم قرأ في الصبح * خواند در نماز صبح * اذا زلزلت في الركعتين كلتيهما * در هر دو ركعت * فلا ادرى انسي ام قرأ ذلك عمدا * پس درنمي يابم من كه آيا فراموش كرده بفراموشي خوانند يا خواندند آنرا ديدهٔ ودانسته شيخ ابن حجر در شرح خود گفته كه ظاهر آنست كه عمدا خواندند براى بيان جواز وا علام آنكه اصل سنت بتكرير سورة واحد در هر دو ركعت حاصل ميكردد انتهى ومي تواند كفت كه شايد مقام اقتضاى تكرير آن كرده باشد با اسماع قول حق سبحانه فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره ومن يعمل مثقال ذرة شرا يره مر حاضران را كه جامع انواع عمل ووعيد است در غايت تاكيد وايجاز چنانكه فرمود آن حضرت صلى الله عليه وسلم در شان مردى كه شنيد آنرا وگفت بس است مرا ضمين در كلمه فقه الرجل گويا تمام علم فقه درين دو كلمه مندرج است والله اعلم * رواه ابو داؤد * وعن عروة * مراد عروة بن الزبير است بن اسما بنت ابي بكر رضي الله عنهم قرشي اسدى از كبار تابعين وثقات ايشان ويكي از فقهاى سبعهٔ مدينه فقيه عالم كبير كثير الحديث ثبت ثقه مامون صائم

الدهر ولد سنة اثنين وعشرين وما ت سنة اربع وتسعين * قال ان ابا بكر الصديق * رضي الله عنه * صلى الصبح فقرأ فيها بسورة البقرة في الركعتين كليهما * عروة بن الزبير گفت كه ابا بكر الصديق رضي الله عنه گزارد نماز صبح را پس خواند در وي سورة بقره را در هر دو ركعت ظاهر در اينجا اينست كه تفريق كرد سورة را پارة در ركعت اولى خواند و پارة در ركعت اخرى چنانكه آنحضرت صلى الله عليه وسلم سورة اعراف خواند در نماز مغرب بهمين طريق * رواه مالك * وعن الفرافصة * بفتح فاى اولى وكسر فاى ثانيه ونزد بعض بضم فاى اولى * بن عمير * تصغير عمر * الحنفي * منسوب به بني حنيفه قبيلة ايست از يمامه تابعي مشهور است * قال ما اخذت سورة يوسف الا من قراءة عثمان بن عفان ايا ما في الصبح * گفت فرا نصه ياد نگرفتم من سورة يوسف را مگر از خواندن عثمان رضي الله عنه آن سورة را در نماز صبح * من كثرة ما كان يردد ها * از بسيار ي تكرار كردن عثمان آن سورة را از ينجا معلوم ميشود كه مواظبت بر تكرار يك سورة باكي ندارد * رواه مالك * وعن عامر بن ربيعة * صحابيست حليف آل خطاب ايمان آورد پيش از عمر بن الخطاب وحاضر شد بدر را وتمامة مشاهد را مات سنة اثنين وثلثين وقيل خمس وثلثين * قال صلينا وراء عمر بن الخطاب * رضي الله عنه * الصبح * گفت عامر بن ربيعه گزارديم ما پس عمر بن الخطاب نماز صبح را * نقرأ فيها * پس خواند در دو ركعت وي ودر بعض نسخ فيها يعني در نماز صبح * بسورة يوسف وسورة الحج * سورة يوسف وسورة حج را * قراءة بطيئة * قراءت آهسته بل رنگ * قيل له اذن لقد كان يقوم حين يطلع الفجر * گفته شد مر عامر را الكاه هو آينه بتحقيق بود عمر بر ميناست براى نماز فجر هنگام بر آمدن فجر يعني صبح صادق يعني گاه بر ميخاست در اول وقت تا كنجايش اين قراءت دراز مي بود * قال اجل * گفت عامر آرى بر ميخاست هنگامي كه طلوع ميكرد فجر اجل بفتح همزه وجيم حرف تصديق است بمعني آرى همچو نعم * رواه مالك * وعن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده قال ما من المفصل سورة صغيرة ولا كبيرة الا قد سمعت رسول الله * گفت نيست از مفصل هيچ سورتي نه خرد ونه بزرگ مگر آن كه شنيدم بتحقيق پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم يؤم بها الناس في الصلوة المكتوبة * امامت ميكرد بدان سورة مردم را در نماز فرض * رواه مالك * وعن عبد الله بن عتبة بن مسعود * برادر زادة عبد الله بن مسعود است مدني الاصل ساكن شد كوفه راد ريافت زمان نبوت را ذكر كرده عقيلي او را در صحابه وغلط كرده وي تابعي است از كبار تابعين * قال قرأ رسول الله صلى الله عليه وسلم في صلوة المغرب بحم الدخان * گفت ميخواند آنحضرت در نماز مغرب حم الدخان را * رواه النسائي مرسلا * روايت كرد اين حديث را نسائي بطريق ارسال زيرا كه عبد الله بن عتبة تابعي است *

* باب الركوع *

ركوع در لغت بمعني پشت خم دادن ركع الشيخ پشت خم شد بجهت پيري وركوع نماز هم ازينجا است وركوع بمعني صلوة نيز آمده ركع المصلي اى صلى

* الفصل الاول *

* عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقيموا الركوع والسجود * راست ودرست وبرابر كنيد ركوع را وسجود را چنانكه درسنت آمده است ودر باب صفة الصلوة گذشت * فوالله اني لاراكم من بعدي * پس بخدا سوگند بدرستيكه من هر آينه مي بينم شما را از پس خود يعني پوشيده نيست بر من آنچه ميكنيد شما شرح اين در آخر فصل ثالث از باب صفة الصلوة در حديث ابي هريرة گذشت * متفق عليه * وعن البراء قال كان ركوع النبي صلى الله عليه وسلم وسجوده وبين السجدتين واذا رفع من الركوع ما خلا القيام والقعود قريبا من السواء * روايت است از براء بن عازب كه صحابيست واحوال وي مكرر نوشته شده است بود در ركوع آنحضرت وسجود وي ونشستن ميان دو سجده وايستادن وچون بر ميداشت سر از ركوع غير قيام كه براى قراءت ميكرد وغير قعود كه براى تشهد مي نشست نزديك به برابر يعني قيام كه در وي قراءت ميكرد بي شك دراز مي بود وقعود كه در وي التحيات ميخواند نيز دراز مي شد اما باقي اركان از ركوع وقومه وسجود وجلسه همه برابر ونزديك بيكديگر در مقدار مي بودند * متفق عليه * واز بعض احاديث مفهوم ميگردد كه قيام وقعود نيز با ركوع وسجود وقومه وجلسه برابر مي بود تاويلش آنست كه چون قيام دراز ميكرد آن اركان را نيز دراز ميكرد از انچه معهود است دران ولائق است بحال آن وچون در قيام تخفيف مي نمود دران اركان نيز تخفيف ميكرد وقيامهٔ اركان نماز نيز متناسب ومتشابه واقع ميشد نه آنكه ركوع وسجود با قيام وقعود برابر مي بود نعم در نماز خسوف وكسوف واقع شده است كه ركوع وسجود بر مقدار قيام مي بود وشارحان آنرا نيز بهمين نوع تاويل كرده اند وتتمهٔ اين كلام در اول فصل ثالث در حديث عوف بن مالك بيايد ان شاء الله تعالى * وعن انس قال كان النبي صلى الله

عليه وسلم اذا قال * بود آنحضرت چون میگفت * سمع الله لمن حمده قام حتى نقول قد اوهم * بفتح همزه وها وسكون واو يعني مى ايستاد وبسيار مى ايستاد تا آنكه ميگفتيم ما كه بتحقيق ترك كرد آن ركعت را وقيام از سر گرفت وبعض تفسير بنسيان نيز كرده اند ودروى از هيئت لغت سنن است * ثم يسجد ويقعد بين السجدتين حتى نقول قد اوهم * يسترسجده ميكرد ومى نشست ميان دو سجده تا آنكه ميگفتيم بتحقيق وهم كرد * رواه مسلم * وعن عائشة * رضي الله عنها * قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم يكثر ان يقول في ركوعه وسجوده * بود آنحضرت كه بسيار ميگفت در ركوع خود وسجود خود * سبحانك اللهم ربنا وبحمدك اللهم اغفر لي يتاول القرآن * يعنى ميكرد آنحضرت باين تسبيح واستغفار بيان مراد قرآن كه فرموده فسبح بحمد ربك واستغفره امر كرده است كه تسبيح كو بحمد پروردگار خود وآمرزش خواه ازوى ودر ركوع وسجود ميگفت زيرا كه افضل احوال خضوع وخشوع اند واز احاديث ديگر معلوم ميشود كه در غير ركوع وسجود نيز ميگفت آورده اند كه اغلب ذكر آنحضرت در آخر عمر بعد از نزول سورة اذا جاء نصر الله همين بود * متفق عليه * وعنها ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يقول في ركوعه وسجوده * وهم از عائشه روايت است كه بود آنحضرت ميگفت در ركوع خود وسجود خود * سبوح قدوس رب الملائكة والروح * سبوح وقدوس هر دو صيغهٔ مبالغه اند در تنزيه وطهارت بضم وفتح وضم اكثر است ومراد بروح جبرئيل است كه اورا روح الامين گويند وبعض گويند نام ملك موكل است بر ارواح يا مراد جنس ارواح انسانيست وبعض گويند روح خلقى ديگر است جز ملائكه وبشر عظيم تر از ملائكه * رواه مسلم * وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الا اني نهيت ان اقرأ القرآن راكعا او ساجدا * گفت ابن عباس كه گفت آنحضرت آگاه باشيد بدرستيكه من نهى كرده شدم از خواندن قرآن در ركوع وسجود يعنى حق عزاسمه تعيين كرده هر هيئتى از هيئات نماز را بنوعى از انواع ذكر ومخصوص كرد انيد تمام را كه اول هيئت واعظم آنست وادخل درخدمت بقرآن كه اعلى واقدم واعظم وافضل اذكار است وبعد از تعيين وتخصيص وى تعالى وتقدس گنجايش ندارد كه خلاف آن كنند واگر بكنند حرام بود يا مكروه واين امر تعبدى است كه عقل ما را بدرك آن راه نيست وبعضى از مردم حكمتى وعلتى دران نيز براگيزند وگويند كه ركوع وسجود هيئت خضوع وتذلل وخوارى بست پس نهى كرده كه كتاب كريم كه عالى وعظيم الشان است در اين هيئت خوانده شود وطيبى از خطابى نقل كرده كه گفت گويا مكروه داشت كه جمع كرده شود ميان كلام خلق وكلام خالق در يكجا وبرابرى داده شود ميان هر دو واين هر دو نكته خالى از چيزى نيست حقيقت همان است كه بنده كى در امتثال امر وتعبد بحكم شارع است * بيت * زبان تازه كردن باتو اراتو * نه ايكيختن علت از كار تو * هرچه خواهى كه بكن آن بكن * وانچه بگويد كه مكن آن مكن * مانند آنكه اگر قرآن در ركوع وسجود خواند نماز فاسد گردد يا نه صحيح آنست كه نكردد وچون منع كرد از خواندن قرآن در ركوع وسجود تعيين فرمود انچه وظيفهٔ عبادت است در ان وفرمود * فاما الركوع فعظموا فيه الرب * اما ركوع پس تعظيم كنيد ربيز ركى يادكنيد در وپروردگار تعالى را ومشابهت كنيد عظمت حق را كه مناسب حال قرب وتذلل است واز اينجا است قول سبحان ربي العظيم * واما السجود فاجتهدوا في الدعاء * واما سجود پس كوشش كنيد در دعا * نقمن ان يستجاب لكم * پس سزاوار است دعا در سجود كه قبول كرده شود مرشما را از جهت حصول قرب بموجب قول وى سبحانه فاني قريب اجيب دعوة الداع اذا دعان * رواه مسلم * بدانكه دعا بر دو نوع است دعاى ثنا وتمجيد وتكبير وتقديس كه بخوانند بنده پروردگار تعالى را وتقدس احمد وثنا وستايش كند درگاه عزت وجلال اورا ودعاى طلب وسوال كه بخواند اورا بطلب حوائج ومقاصد از درگاه رحمت ونوال رفته اند كه مدح وثنا در حضرت كريم وهاب در حقيقت طلب وسوال است ودعا كه امر فرمود بتكثير آن در سجود متناول هر دو نوع است واز اينجا ظاهر شد كه حنفيه كه اقتصار بر ذكر كنند واز تصريح دعا منع نمايند نيز از امتثال امر دعا فارغ نباشند وليكن ميگويند بنده بايد كه در اين حالت مخلص باشد در تعظيم ودكر حق تا بحكم من شغله ذكرى عن مسئلتي اعطيته افضل ما اعطي السائلين فرمود كسى كه بازدارد اورا ذكر من از درخواست خودن از من ميدهم اورا زيادة تر از انچه بدهم سوال كنندگان را وافضل واعظم از انچه خواهش كند ذاكر كردد در حقيقت جمع وتطبيق آنست كه در نوافل بصريح دعا نيز مشتغل كردد ودر فرائض اقتصار بر تسبيحات كند چنانكه بعضى از محققين حنفيه كفته اند * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قال الامام * چون كويد امام * سمع الله لمن حمده * بكويد شما * اللهم ربنا لك الحمد فانه من وافق قوله قول الملائكة غفر له ما تقدم من ذنبه *

زيرا كه هر كه موافق امت ترل از بقول ملائكه آمرزيده شود مراورا چيزيكه پيش رفته است ازگناهان وى وقبول كرده شود دعاى او ودر
فصل اول ازباب القراءة في الصلوة كلام متعلق باين مقام گذشته است * متفق عليه * وعن عبدالله بن ابي اوفى * وى ازروى صحابيست
حاضر شد حديبيه وخيبر را وهو آخر من مات من الصحابة بكوفة سنة ست اوسبع وثمانين * قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا رفع
ظهره من الركوع قال * بود آنحضرت چون برميداشت پشت خود را ازركوع ميگفت * سمع الله لمن حمده اللهم ربنا لك الحمد ملأ
السموات وملأ الارض * پرى آسمانها وپرى زمين * وملأ ما شئت من شئ بعد * وپرى انچه بخواهي بعد ازين
ازممكنات معدومه اين حديث دلالت دارد برجمع امام ميان تسميع وتحميد چنانكه مذهب شافعي است وقد مر الكلام فيه * رواه مسلم
* وعن ابي سعيد الخدري قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا رفع رأسه من الركوع قال * بود آنحضرت چون برميداشت سر خود
را ازركوع ميگفت * اللهم ربنا لك الحمد ملأ السموات وملأ الارض وملأ ما شئت من شئ بعد اهل الثناء والمجد * اى سزاوار ستايش
وبزرگي * احق ما قال العبد وكلنا لك عبد * سزاوارترين وراست ترين چيزى كه بگويد بنده وحال آنكه همه ما مر تراييم اين كلام است
كه * اللهم لا مانع لما اعطيت * خداوندا نيست هيچكس بازدارنده چيزيرا كه تو دهي * ولا معطي لما منعت * ونيست هيچكس دهنده چيزيرا
كه تو بازداري ودر بعض روايات ولا راد لما قضيت نيز آمده ونيست بازدارنده مرچيزيرا كه تو قضا كرده * ولا ينفع ذا الجد منك الجد *
وسود نميكند خداوند بخت ومال ودولت را ارقهر وعذاب تو بخت وجد بفتح جيم بهره وبخت وتوانگرى وبى نيازى وبعض جد بمعني
پدر پدر نيز مراد دارند يعني نسب مانند نداردنزد تو عمل مي بايد وفضل تو ودر روايتى بكسر جيم نيز آمده بمعني كوشش در حرص
دنيا وجمع اموال يادركوشيدن ازعذاب تو * رواه مسلم * وعن رفاعة * بكسر را * بن رافع قال * گفت رفاعه صحابي انصاري بدرى
است وپدر او ازنقباى انصار است مات سنة احدى واربعين * كنا نصلي وراء النبي * بوديم ما كه نماز ميگزارديم پس پيغمبر * صلى الله عليه
وسلم فلما رفع رأسه من الركعة قال * پس هرگاه كه برداشت آنحضرت سر خود را ازركوع گفت * سمع الله لمن حمده فقال رجل وراءه *
پس گفت مردى كه دريس آنحضرت بود * ربنا ولك الحمد حمدا كثيرا طيبا مباركا فيه * اى پروردگار ما ومر تراست حمد حمدى بسيار پاك
از شائبهٔ شرك وريا افزوني كرده شده دران حمد بكثرت اخلاص وحضور * فلما انصرف قال من المتكلم آنفا * پس هرگاه كه برگشت آنحضرت
از نماز وفارغ شد گفت كه بود گوينده اين سخن اكنون * قال انا * گفت آن مرد من بودم گوينده اين سخن * قال رأيت بضعة وثلثين
ملكا * گفت آنحضرت ديدم مي وچند فرشته را * يبتدرونها ايهم يكتبها اول * ميشتافتند بسوى اينكلمه وشتابي ميكردند كه كدام يكى
بنويسد نخست بجهت فضل وكرامت وقبول اين سخن * رواه البخاري *

الفصل الثاني

* عن ابي مسعود الانصاري * نام او عقبة بن عمرو بن ثعلبه است حاضر شد عقبهٔ ثانيه را واورا بدرى گفته اند وجمهور برانند كه نسبت او ببدر بجهت
سكونت او است بدر نه بسبب حضور او غزوهٔ بدر واساكن شد كوفه را ووفات يافت درخلافت علي بن ابيطالب رضي الله عنه وبعض گفته اند
درسنة احدى واثنتين واربعين * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تجزئ صلوة الرجل حتى يقيم ظهره في الركوع والسجود * كفايت
نميكند وقبول نمي افتد نماز مرد تا آنكه راست وبرابر كرداند پشت خود را در ركوع وسجود اين حكم محمول است برظاهر ونزد شافعي كه تومه وجلسه
فرض است نزدوى ونزد ابوحنيفه كه نزدوى سنت اند محمول است بر تشديد ومبالغه * رواه ابوداؤد والترمذي والنسائي وابن ماجة والدارمي
وقال الترمذي هذا حديث حسن صحيح * وعن عقبة بن عامر قال لما نزلت * گفت عقبه هرگاه كه فرود آمد اين آيت * فسبح باسم ربك العظيم
قال رسول الله * گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم اجعلوها في ركوعكم * بگردانيد اين كلمه را يا اين تسبيحه را در ركوع تان * فلما
نزلت * پس هرگاه كه فرود آمد * سبح اسم ربك الاعلى قال اجعلوها في سجودكم * گفت بگردانيد اين را در سجودتان ومراد چيزيست كه
مطلوب است باين امر يعني سبحان ربي العظيم وسبحان ربي الاعلى * رواه ابوداؤد وابن ماجة والدارمي * وعن عون * بنون * بن عبدالله
عن ابن مسعود * عون بن عبدالله بن عتبه بن مسعود هذلي زاهد فقيه ثقه كوفي پسر برادر زادهٔ عبدالله بن مسعود برادر عبيدالله بن
عبدالله بن عتبه تابعي است شنيد ابوهريره را وابوموسى را وشنيد ازوى مسعودى ومشعر وقتادة وابوحنيفه وگاهى ازراعون بن عتبه
نيز ميگويند نسبت مجد وغالب روايات وى ازصحابه مرسل است وترمذى گفته كه روايت او ازابن مسعود وابن عباس مرسل است * قال قال

رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا ركع احدكم فقال في ركوعه * چون رکوع کند یکی از شما پس بگوید در رکوع خود سبحان ربي العظيم * ثلث مرات * سه بار * فقد تم ركوعه * پس بتحقیق تمام شد رکوع وی بر درجهٔ سنت * وذلك ادناه * و این سه بار گفتن فرد ترین پایهٔ تسبیح رکوع است ذکر کرده ایم که مراد ادنای کمال است والا اصل تمام یکبار گفتن است وسه بار گفتن داخل کمال است ولیکن ادنای کمال را طاق پنج بار یا هفت بار و غایت کمال احد نیست و بعض تا دهٔ گفته اند و بعض تا آنکه نرساند بسهو و بعض تا قریب مقدار قیام چنانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بعض احیان کرده و امام را رعایت حال مقتدیان لازم است و همچنین است کلام در سجود * واذا سجد فقال في سجوده * وچون سجده کند یکی از ایشان پس بگوید در سجود خود * سبحان ربي الاعلى ثلث مرات فقد تم سجوده وذلك ادناه رواه الترمذي وابو داؤد وابن ماجة وقال الترمذي ليس اسناده بمتصل * وگفته است ترمذی اسناد این حدیث متصل نیست * لان عونا لم يلق ابن مسعود * زیرا که عون بن عبد الله ملاقات نکرده است ابن مسعود را پس البته در اسناد میان او و میان ابن مسعود هست که ذکر کرده نشده است پس این حدیث منقطع باشد ومعني حدیث منقطع در مقدمه معلوم شد * وعن حذيفة * از کبار صحابه است صاحب سر رسول الله صلى الله عليه وسلم وعندهٔ علم المنافقين رض * انه صلى مع النبي * روایت است از حذیفه که وی نماز گزارد با پیغمبر * صلى الله عليه وسلم وكان يقول في ركوعه * وبود آنحضرت میگفت در رکوع خود * سبحان ربي العظيم وفي سجوده * ومیگفت در سجود خود * سبحان ربي الاعلى وما اتى على آية رحمة الا وقف وسأل * ونمی آمد آنحضرت بر هیچ آیت رحمت مگر آنکه می ایستاد وسوال میکرد و میطلبید رحمت را * وما اتى على آية عذاب الا وقف وتعوذ * ونمیرسید بر هیچ آیت عذاب مگر آنکه توقف میکرد و پناه می جست از عذاب * رواه الترمذي وابو داؤد والدارمي وروى النسائي وابن ماجة الى قوله الاعلى * و روایت کرد نسائی و ابن ماجة تا قول وی سبحان ربي الاعلى وما اتى على آية رحمة تا آخر ذکر نکرده * وقال الترمذي هذا حديث حسن صحيح * و در بعض روایات این حدیث در صلوة لیل آمده است کذا ذکر التوربشتي

* الفصل الثالث * عن عوف بن مالك * صحابي اشجعي است منسوب با شجع نام مردی از اول مشاهد وی خیبر است و بود با وی

رایت شجع روز فتح ساکن شد شام را مرد در وی ستة ثلثة وسبعين روایت کرد از آنحضرت و از عبد الله بن سلام و روایت کرده اند از وی از صحابه جابر و ابو هریرة ومقدام بن معدیکرب و بسیاری از تابعین * قال قمت * گفت ایستادم ونماز شب کردم * مع رسول الله * با پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * وبعض گفته اند مراد بقمت صلیت است و آن در نماز کسوف بود * فلما ركع مكث قدر سورة البقرة * پس هرگاه که رکوع کرد آنحضرت دریک کرد در رکوع مقدار آنچه سورهٔ بقره خوانده شود از یحدیدن ظاهر میکرد که رکوع مقدار قیام بود که در وی سورهٔ بقره خوانده شود چنانکه در نماز کسوف آمده است برخلاف تاویلی که برای تسویهٔ رکوع بقیام کنند چنانکه در فصل اول در حدیث براء گذشت

* ويقول في ركوعه سبحان ذي الجبروت والملكوت والكبرياء والعظمة رواه النسائي * وعن ابن جبير * بضم جیم وفتح با مراد سعید بن جبیر است که از تابعین است احوال شریف وی در موضع دیگر نوشته شده است وقصهٔ او با حجاج ظالم مشهور است * قال سمعت انس بن مالك يقول * گفت شنیدم انس را که میگفت * ما صليت وراء احد بعد رسول الله * نگزاردم نماز پس هیچ یکی بعد از پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم اشبه صلوة بصلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم من هذا الفتى * که مشابه تر بود نماز وی بنماز آنحضرت از این جوان * يعني عمر بن عبد العزيز قال قال * گفت ابن جبیر گفت انس بن مالك * فحزرنا ركوعه عشر تسبيحات وسجوده عشر تسبيحات * پس اندازه کردیم رکوع آن جوان را ده تسبیح وسجود او را ده تسبیح یعني دران مقدار از زمان که وی رکوع وسجود میکرد ده تسبیح میگفتم روی هم رفته تسبیح میگفته باشد یا کمتر یا زیاده وهمچنین بود حال آن حضرت صلى الله عليه وسلم * رواه ابو داؤد والنسائي * وعن شقيق قال ان حذيفة رأى رجلا لا يتم ركوعه ولا سجوده * روایت است از شقیق بن سلمه که تابعي مشهور است که گفت بدرستي که حذیفه از کبار صحابه است وا و را صاحب سر رسول الله صلى الله عليه وسلم گویند وسلم منافقان نزد وی بود دیده مردی را که تمام نمیکرد رکوع خود را و نه سجود خود را ظاهر در ترک طمانینت است و اگر شامل اعتدال دارند بهتر باشد * فلما قضى صلوته دعاه فقال له حذيفة ما صليت * پس هرگاه که ادا کرد وفارغ شد آن مرد از نماز خواند حذیفه آن مرد را نزد خود پس گفت مرا و را حذیفه نماز نگزارده * تو یعني صحیح نیست این نماز که تو کرده * قال * گفت شقیق * وا حسبه قال * وگمان میبرم حذیفه را که با آن مرد این کلمه نیز گفت که * ولو مت مت على غير

* كتاب الصلوة * باب السجود وفضله

الفطرة التي فطر الله محمدا صلي الله عليه وسلم * واكر مي ميزد توبه ناكرده ازين چنين نماز مي ميزد بر غير سنت ودين اسلام كه پيدا كرده است خداى تعالى محمد را بران دين ودرين كمال مبالغه وتشديد است بر ترك اتمام ركوع وسجود * رواه البخاري * وعن ابي قتادة قال قال رسول الله * كفت ابي قتادة كفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم اسوء الناس سرقة الذي يسرق من صلوته * بدترين مردم از روى دزدى كردن كسى است كه مي دزدد از نماز خود * قالوا * كفتند صحابه * يارسول الله وكيف يسرق من صلوته * وچكونه مي دزدد از نماز خود ودزديدن از نماز چه معني دارد * قال لا يتم ركوعها ولا سجودها * كفت دزديدن از نماز اين معني دارد كه تمام نكند ركوع نماز را ونه سجود نماز را چنانكه شخصى مي دزدد مال كسي را * رواه احمد * وعن النعمان * بضم نون وسكون عين * بن مرة * بضم ميم وتشديد راى مفتوحه تابعي ثقه انصاريست وبعض اورا در ذكر صحابه آورده اند آن وهم است وحق آنست كه تابعي است واحاديث او مرسل است * ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ما ترون في السارق والزاني والسارق * كفت آنحضرت وپرسيد از صحابه چه ميكوئيد وچه راى ميزنيد درشان خمر نوشنده وزنا كننده ودزدى كننده كه عقوبت ومعصيت آن چه مقدار است ودرچه مرتبه است * وذلك قبل ان تنزل تعيين الحدود * وآن پرسيدن حضرت حال شارب وزاني وسارق را بيش ازان بود كه فرود آيد درين كارها آيات حدود ظاهرا فائدة اين قول راوى از بيان وجه سوال است بقولش ما ترون با آنكه بعد از نزول حدود شك نيست كه اقبح واشنع ورسوا بند والله اعلم قالوا * كفتند صحابه * الله ورسوله اعلم * خدا ورسول خداداناتراند دان * قال * كفت آنحضرت * هن فواحش * اين كناهان كبائر اند نواهش از ذنوب انچه سخت باشد قبح وى واز حد كذرد بدى او * وفيهن عقوبة * ودرين كناهان كرفتنى سخت است * واسوء السرقة الذي يسرق من صلوته * وبدترين دزدى دزدى كسى است كه مي دزدد از نماز خود * قالوا وكيف يسرق من صلوته * كفتند چكونه ميدزدد از نماز خود * يارسول الله قال لا يتم ركوعها ولا سجودها * فرمود آنحضرت تمام نميكند ركوع آنرا ونه سجود آنرا * رواه مالك وروى الدارمي نحوه *

* باب السجود وفضله * باب در بيان كيفيت سجده كردن وفضيلت آن وسجود در لغت بر زمين نهادن وفروتني كردن وسر فرود آوردن ودر شرع روى بر زمين نهادن بروجه مخصوص * الفصل الاول

* عن ابن عباس * رضي الله عنهما * قال قال رسول الله * روايت است از ابن عباس كه كفت كفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم امرت ان اسجد على سبعة اعظم * امر كرده شده ام من كه سجده كنم بر هفت استخوان * على الجبهة واليدين والركبتين واطراف القدمين * بر پيشاني ودو دست ودو زانو وكرانهاى هر دو پاى كه اينهمه را در سجده بر زمين بايد نهاد ودر روايتي بجاى جبهه وجه واقع شده ودر روايت ديكر جبهة وانف آمده واز ينجا است كه اكثر ائمه بران رفته اند كه بيني ويشاني هر دو بايد نهاد وبى آن سجده روا نباشد ودر مذهب حنفيه سجده بجبهه وانف هر دو افضل است واكر يكي ازين دو كنند كفايت است پس اكر بجبهه تنها كنند نزد امام ابو حنيفه وصاحبه در روايتي بى كراهت واكر بانف تنها كنند نزد صاحبين جائز نيست ودر روايتي از امام نيز جائز نبود ودر روايت ديكر جائز با كراهت وامانهادن دستها وزانو ها سنت است نزد حنفيه وشافعيه وفقيه ابو الليث كويد اكر زانو ها بر زمين ننهد جائز نبود كذا في شرح ابن الهمام وامانهادن قدمين اكر در دو پاى بود در نماز فاضل است واكر يكپاى بردارد مكروه نيست * ولا تكفت الثياب ولا الشعر * وامر كردند بدان ما كه كردن نيازيم وقرار نكيريم جامها را ونه موها را در نماز اما كردآوردن جامه چنانكه در وقت سجود رفتن جاى نهاد را كرد آرند تا خاك آلوده نشود يا بي اين خود فعل حمقى بود كرد آرند يا دامن برزنند وبعض كه بستن وغذيه در دستار خود لابد من داخل آن دارند وكمر بستن در نماز از بعض مستحب دانند وبعض مكروه دانند اما كردآوردن موى جمع كردن آنها است در زير دستار بعض كويند كه مكروه آن است كه بباندد يا بچيزى بر بندند كه كره زنند اما كر بي آن جمع باشند مكروه نيست * متفق عليه * وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اعتدلوا في السجود * اعتدال در سجده كردن ظاهر آنست كه مراد باعتدال طمانينت است چنانكه در ركوع وطيبي كفته مراد باعتدال در سجود آنست كه هيچ اندام نشده را وبر زمين نهاده دست را وبر دارد از زمين هر دو آرنج را از دو طرف شكم را از رانها * ولا يبسط احدكم ذراعيه انبساط الكلب * وبايد كه تكستراند يكي از شما هر دو دست خود را همچو كستراندن سك * متفق عليه * وعن البراء بن عازب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا سجدت فضع كفيك * چون سجده كني بنه هر دو كف دست خود را يعني بر زمين * وارفع مرفقيك * وبر دار هر دو آرنج

خود را واین حکم مردان است امازنان بنهند آرنجها بر زمین وبچسپانند پهلوی خود را که درستر ادخل واقرب است * رواه مسلم *
* وعن میمونة قالت کان النبي * میمونه که یکی از امهات المؤمنین است گفت بود پیغمبر * صلی الله علیه وسلم اذا سجد جافی بین یدیه *
چون سجده میکرد دور میداشت ویکمو میداشت هر دو بازوی خود را از پهلوها وشکم را از رانها * حتی لو ان بهمة ارادت ان تمر تحت
یدیه مرت * این مقدار دور میداشت وفرجه میکنانید گفت که اگر بزغاله میخواست درزیر دستهای مبارک وی بگذرد میگذشت بهمه
بفتح باوسکون ها پچهٔ بز یامیش که دراول زائیدن آنرا سخله گویند بفتح سین مهمله وسکون خاء معجمه وچون بقدری کلان تر شود در راه
رود بهمه خوانند * هذا لفظ ابي داؤد کما صرح في شرح السنة باسناده * واین حدیث باین عبارت که مذکور شد لفظ ابي داؤد است
چنانچه صاحب مصابیح خود تصریح کرده است باآنکه این لفظ ابي داؤد است در شرح سنت باسناد ش * ولمسلم بمعناه * وروایت مرمسلم
وابمعني اوست ولفظ وی دیگر است وآن لفظ این است که * قالت * گفت میمونه * کان النبي * بود پیغمبر * صلی الله علیه وسلم اذا سجد
لو شاءت بهمة ان تمر بین یدیه لمرت * ودرین روایت جافی بین یدیه مذکور نیست وبجای ارادت شاءت وبجای مرت لمرت است
مقصود مؤلف اعتراض است برصاحب مصابیح که لفظ ابي داؤد را در فصل اول آوردن که معقود وموضوع برای حدیث شیخین است مناسب
نیست * وعن عبدالله بن مالك ابن بحينة * بضم موحده وفتح مهمله نام مادر عبدالله است ومالك نام پدر او است ولهذا مالك را منون
میخوانند والف را بر سر ابن اثبات میکنند تا دلالت کند که مالك ابن بحینه است بلکه عبدالله را در وصف است ابن مالك وابن بحینه وی بابن بحینه
مشهور است ومشهور این است وی صحابیست حلیف بني المطلب بن عبد مناف از سابقان است مات في امارة معوية ما بين سنة اربع
وخمسين وثمان وخمسين * قال كان النبي * گفت عبدالله بن مالك بود پیغمبر * صلی الله علیه وسلم اذا سجد فرج بین یدیه * چون
سجده میکرد کشاده میداشت وفرجه میکنانید میان دو دست خود * حتی یبدو بیاض ابطیه * تا آنکه ظاهر میشد سفیدی هر دو
بغل آنحضرت ظاهر ادرین نماز که وی دید جامه بریدن مبارک نبود یا مراد ظهور موضع او است وبیاض ابطیه بجهت آن گفت که بغلهای
آنحضرت سفید بود چنانکه تمام بدن نه مگر رونمیاه چنانچه در مردم دیگر میباشد * متفق علیه * وعن ابي هريرة قال كان النبي
صلى الله عليه وسلم يقول في سجوده * گفت ابوهریره که میخواند آنحضرت در سجدهٔ خود این دعا را * اللهم اغفرلي ذنبي كله * خداوندا
بیامرز مرا گناه مرا همه * دقه وجله * گناه باریک وبزرگ یعني قليل وكثير يا صغير وكبير دق بکسر دال وجل بکسر جیم این هر دو
بهمل یکر مستعمل میشوند ومیگویند ماله دق ولا جل احد قیق ولا جلیل * واوله وآخره * وگناه اول وآخر * وعلانيته وسره * وگناه
آشکار او ونهاني ودر بعض نسخ سره بر علانیه مقدم است * رواه مسلم * وعن عائشة * رض * قالت فقدت رسول الله صلى الله عليه وسلم ليلة
من الفراش * گفت عائشه که گم کردم آنحضرت را شبی از جامهٔ خواب ونیافتم او را نزد خود * فالتمسته * پس جستم آنحضرت را * فوقعت
يدي على بطن قدميه * پس افتاد دست من بر کف پای آنحضرت واز ینجا معلوم میشود که مس مرأة ناقض وضو نیست چنانکه مذهب
ما است * وهو في السجدة * وحال آنکه وی در سجده است ودر بعض نسخ في المسجد بفتح جیم بمعني سجده گاه * وهما منصوبتان *
وهر دو پای آنحضرت ایستاده بود چنانکه در حالت سجده می باشند * وهو يقول * وآنحضرت میگفت ومیخواند این دعا را * اللهم اني اعوذ
برضاك من سخطك * خدایا بدرستي که من پناه میجویم بخشنودی تو از خشم تو ومخط بفتح سین وخا خلاف رضا * وبمعافاتك من عقوبتك *
وبعافیت دادن تو وسلامت داشتن تو از آفات ومکروهات از عذاب تو وسزا دادن تو بر گناهان * واعوذ بك منك * وپناه میجویم بتو از تو
یعنی بصفات جمالیهٔ لطیفهٔ تو از صفات جلالیهٔ قهریهٔ تو خلاصهٔ معني این وفقرهٔ اولی هم همین است که چون هیچکس جز تو مالک وقادر نیست پناه
از تو جز بتو صورت ندارد * لا احصي ثناء عليك * شمار نمیتوانم کرد هیچ ستایش را بر تو ونمیتوانم ثنا گفت ترا * انت كما اثنيت على نفسك *
چنانکه ثنا میکوئي تو بر تو هیچکس ترا چنانکه توئي نشناسد وچون نشناسد ثنا چگونه گوید چه ثنا بر اندازهٔ شناخت است * رواه مسلم * وعن ابي
هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقرب ما يكون العبد من ربه وهو ساجد * نزدیک ترین بودن بنده از پروردگار خود حاصل است
در حالیکه سجده کنند است * فاكثروا الدعاء * بس بسیار کنید دعا را در حالت سجده * رواه مسلم * وعنه قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم اذا قرأ ابن آدم السجدة فسجد * چون میخواند آدمي زاد آیت سجده را پس سجده میکند * اعتزل الشيطان يبكي * گوشه میگیرد

ودور ميرود شيطان درحاليكه ميگريد * يقول يا ويلتى امر ابن آدم بالسجود فسجد فله الجنة * اى هلاك من وانذره وفضيحت من امر به
كرده شد آدمي زاد بسجده پس سجده كرد پس مراورا بهشت شد * وامرت بالسجود فابيت فلي النار * وامر كرده شدم من بسجده پس من
باز زدم وسجده نكردم پس شد مرا آتش * رواه مسلم * وعن ربيعة * بفتح راء وكسر با * بن كعب * اسلمي است معدود دراهل مدينه
واز اصحاب صفه است وبود وى رضي الله عنه خادم رسول الله صلى الله عليه وسلم وملازم دركاه درسفر وحضر ويزه از قبل صحابه * قال
كنت ابيت مع رسول الله * بودم من كه شب ميكردم با پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فاتيه بوضوئه * پس مي آوردم آن حضرت را آب
وضوء او را وتيار ميداشتم آنرا * وحاجته * وميكردم حاجتها وخدمتهاى ديكر آنحضرت را مانند جامه ومسواك وشانه وجز آن * فقال
لي سل * پس گفت آنحضرت مرا بطلب هرچه ميخواهي ازخير دنيا وآخرت * فقلت اسألك مرافقتك في الجنة * پس گفتم من سوال
ميكنم وميخواهم ازتو همراهي ترا وياتو بودن در بهشت * قال * گفت آنحضرت * اوغير ذلك * اين كلمه بفتح واو وسكون آن ورفع غير ونصب
آن خوانده اند وبقاعدهٔ نحو آنرا تحقيقي است درمحلش مذكور وحاصل معني آنكه چيزى ديكر خواهٔ كه اين مرتبه كه تو ميخواهي بس
عظيم است * قلت هوذاك * گفتم مدعا ومقصود من همان است كه عرض كردم ديكر نميشود * بيت * من از تو هيچ مرادى دكر نميخواهم *
همين قدر بكني كز خودم جدا نكني * قال فاعني على نفسك بكثرة السجود * گفت آنحضرت پس چون بيك مدعا تو در حصول اين مطلب يارى
ده مرا ومدد كن برنفس خود وحصول مطلب خود را به بسيار كردن سجده يعني بنماز گزاردن ودعا كردن در سجدات وقابل ومستعد ايي
موتبه شدن يعني من خود سعي ميكنم درحصول مطلب تو اما تو هم بايد كه كوششي كني وكارى كني واز پا نه نشيني چنانكه طبيب به بيمار
گويد كه من علاج ميكنم ودرحصول شفاى تو ميكوشم بشرطيكه آنچه بفرمايم ترا بدان كار كني وبر فرمودهٔ من روى كه طريق تحصيل شفا
وتدبير كار اين است * بيت * فتح قفل ارچه از كليد است اى عزيز * جنبش از دست تو ميخواهد نيز * رواه مسلم * واز فوائد اين حديث
آنست كه خدمت بزركان وراضي ساختن ايشان موجب سعادت وحصول موهبت وكرامت است وچه بزرك وكدام بزرك كه سيد
كائنات واجود واكرم اهل عالم وخلاصهٔ موجودات است صلى الله عليه وسلم واز اطلاق سوال كه فرمود سل بخواه وتخصيص نكرد بمطلوبى خاص
معلوم ميشود كه كارهمه يدست همت وكرامت اواست صلى الله عليه وسلم هرچه خواهد ومركرا خواهد باذن پروردكار خود بدهد * بيت *
فان من جودك الدنيا وضرتها * ومن علومك علم اللوح والقلم * بيت * اكر خير ميت دنيا وعقبى آرزو دارى * بدركاهش بيا وهرچه
مى خواهي تمنا كن * وتنبيه است برانكه طالب صادق رابايد كه مطلوب جز نعم آخرت كه باقي ودائم است نخواهد ولحظوظ دنيويهٔ فانيهٔ
التفات نكند لاسيما اتم نعم وافضل كمالات يعني مرافقت ومعيت حضرت سيد كائنات عليه افضل الصلوات والتحيات است وليكن بايد كه درسلوك
طريق تحصيل آن بتقصير از خود راضي نباشد وبسجود هوس وآرزو اكتفا نكند كه بيكار نشستن وآرزو داشتن آهن سرد كوفتن است
* بيت * كار كن كار بكندر از كمتار * كاندرين راه كاردار كار * مزد آن كرفت جان برادر كه كار كرد * خصوصا نماز كه بهترين كارها وجامع ترين
وتمامترين عبادتها است چنانكه حقيقت جامعهٔ مجديه است وبالله التوفيق * وعن معدان * بفتح ميم وسكون عين * بن ابي طلحة * تابعي
است شنيد عمر بن الخطاب رابا الدرداء وثوبان را وبعض ابن ابي طلحه راكفته اند شما ميست رضي الله عنه * قال لقيت ثوبان مولى
رسول الله * كفت بعدان پيش آمدم ثوبان را كه آزاد كردهٔ پيغمبر خدا بود * صلى الله عليه وسلم فقلت * پس كفتم ثوبان را * اخبرني
بعمل اعمل به ادخلني الله به الجنة * خبرده وبياموزمرا كارى كه بكنم آن كار را تا درآرد مرا خداى تعالى بسبب آنكار ببهشت را
* فسكت * پس خاموش ماند ثوبان وهيچ جواب نكفت * ثم سألته فسكت * باز پرسيدم باز خاموش ماند وجواب نكفت كويا كه سكوت
ثوبان بجهت تحير وتفكر بود درانكه چه كويد يابراى طلب مزيد شوق ورغبت سائل تاقول آنرا بشناسد * ثم سألته الثالثة * پستر پرسيدم اورا
بار سوم * فقال سألت عن ذلك رسول الله * درين موتبه جواب داد وكفت پرسيدم من ازين عمل كه تومى پرسي پيغمبر خدارا * صلى الله عليه
وسلم فقال عليك بكثرة السجود لله * پس كفت آنحضرت درجواب بر تو باد كه سجده بسيار كني ونماز بسيار كزارى براى خدا * فانك
لا تسجد لله سجدة الا رفعك الله بها درجة * زيراكه بدرستي تو هيچ سجده مكر آنكه برميدارد وبلند ميكرداند ترا الله تعالى
بسبب آن سجده درجهٔ عظيم وپايهٔ بزرك دردركاه عزت وقرب * وحط عنك بها خطيئة * وفرومي آرد وكم ميكند وى تعالى

ر تربان سجده كناهي را يعني سجده هم سبب كفارت سيئات ميكردد وهم موجب رفع درجات وزيادت حسنات وبهرد ومُرِيق دفع ضرر وجلب نفع موجب نجاح وفلاح است * قال معدان ثم لقيت ابا الدرداء فسألته فقال لي مثل ما قال لي ثوبان * كفت معدان بعد ازان ملاقات كردم ابو الدرداء را كه از كبار صحابه است پس پرسيدم او را نيز پس كفت ابو الدرداء مرا مانند انچه كفته بود مر ثوبان از سوال كردن ازان حضرت از عملي كه در بهشت در آرد بجواب دادن آنحضرت كه آن عمل كثرت سجود است * رواه مسلم *

الفصل الثاني

* عن وائل بن حجر * بضم حا وسكون جيم * قال رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا سجد وضع ركبتيه قبل يديه * كفت ديدم آنحضرت را كه چون بسجده ميرفت مي نهاد بر زمين هر دو زانوى خود را پيش از نهادن هر دو دست خود * واذا رفع رفع يديه قبل ركبتيه * وچون برميخاست از سجده برميداشت هر دو دست خود را پيش از برداشتن هر دو زانو كفته اند نهادن اعضاى سجده بر نسبت قرب است بر زمين هر چه بزمين نزديك تر نهادن او پيشتر و برداشتن بر عكس آن و در نهادن پيشاني وبيني ترتيبي نيست كه هر دو در حكم يك عضو اند ونزد بعض بيني پيشتر نهد كه نزديكتر است بزمين وشمني كفت اكر دشوار افتد نهادن زانو ما پيش از دستها بجهت عذري مانند موزه وجز آن بنهد دستها را پيشتر * رواه ابو داؤد والترمذي والنسائي وابن ماجة والدارمي *

* وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا سجد احدكم فلا يبرك كما يبرك البعير * كفت ابو هريره كه كفت آنحضرت چون بسجده رود يكي از شما پس بايد كه ننشيند چنانكه مي نشيند شتر و مي نهد زانو ما را پيشتر * وليضع يديه قبل ركبتيه * وبايد كه بنهد مرد دو دست را پيش از دو زانوى خود * رواه ابو داؤد والنسائي والدارمي * اين حديث بظاهر مخالف حديث اول است كه دلالت دارد بر نهادن دستها پيش از زانو ما وحديث اول دلالت دارد بر نهادن زانو ما پيش از دستها و در ميان ائمه نيز اختلاف است جمهور ائمه ابو حنيفه وشافعي واحمد بن حنبل در انچه مشهور ازست از مذهب وى عمل بحديث وائل بن حجر كرده اند و زانو ها را پيش از دستها مي نهند ومالك وارزاعي واحمد در روايتي از وى وطائفه از ائمهٔ حديث عمل بحديث ابي هريره ميكنند و دستها را پيش از زانو ها مي نهند وكفته اند كه حديث وائل بن حجر اصح واثبت است از حديث ابي هريره وجماعهٔ از حفاظ آنرا تصحيح نموده وترجيح كرده اند وچون دو حديث مختلف آمد سبيل آنست كه عمل باقوى واصح كنند وبعض كفته اند كه حديث وائل بن حجر ناسخ حديث ابي هريره است و در صحيح ابن خزيمه آمده است كه چون آن حضرت بسجده ميرفت ابتدا ميكرد بركبتين و در حديث سعد بن ابي وقاص وحديث ابي سعيد خدري آمده كه ما مامور نهاديم دستها را پيش از زانو ما پس امر كرده شديم بنهادن زانو ها پيش از دستها باين هر دو وجه اشارت كرد مؤلف بقول خود * وقال ابو سليمان الخطابي حديث وائل بن حجر اثبت من هذا * كفت خطابي كه از علماى حديث وشراح آنست كه حديث وائل بن حجر ثابت تر و قويتر است از ين يعني از حديث ابي هريره * وقيل هذا منسوخ * وبعض كفته اند كه اين يعني حديث ابي هريره منسوخ است بحديث وائل بن حجر چنانكه بيان كرديم وشيخ ابن حجر مكي از امام نووى نقل كرده كه كفت ظاهر نشده است بر من ترجيح يكي از ين دو مذهب بر ديكرى از وجه سنت والله اعلم * وعن ابن عباس * رضي الله عنه * قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يقول بين السجدتين * بود آنحضرت كه ميكفت در ميان دو سجده وقتي كه سر از سجده نشستين برداشته مي نشست اين دعا را * اللهم اغفرلي وارحمني واهدني وعافني وارزقني رواه ابو داؤد والترمذي * وعن حذيفة ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يقول بين السجدتين * وروايت است از حذيفه كه آنحضرت ميكفت ميان دو سجده اين كلمه را * رب اغفرلي رواه النسائي والدارمي * درين حديث زيادت برين كلمه نيامده است شايد كه كاهي اقتصار مينمود بر طلب مغفرت كه اصل وعمدهٔ مطالب است حذيفه همين را شنيد و روايت كرد و در اوقات ديكر زياده نيز برين ميكفتند ابن عباس آنرا روايت كرد *

الفصل الثالث

* عن عبد الرحمن بن شبل * بكسر شين معجمه وسكون باى موحده صحابي انصاريست مقيم ودر اهل مدينه نزول كرد حمص را مات في امارة معوية بن ابي سفيان * قال نهى رسول الله * كفت نهي كرده است پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم عن نقرة الغراب * از دانه چيدن زاغ كنايت است از مبالغه كردن در تخفيف سجود وعدم رعايت اعتدال ودر بعض احاديث نقر ديك واقع شده يعني دانه چيدن خروس ومبالغه درين بيشتر است * وافتراش السبع * زنهي كرده از كستراندن درنده مانند سك وشير وجز آن دستها را چنانكه در فصل اول از حديث انس كذشت ودر بعض روايات افتراش

بعين مهمله نيز آمده بمعني شكار كردن ودريدن واين افتراش بشين معجمه مقدمهٔ افتراس بعين مهمله است كه چون درندهٔ خواهد بر شكار حمله كند پايها را بكستراند ويدرد * وان يوطن الرجل المكان في المسجد كما يوطن البعير * ونهي كرد از وطن كردن مرد مكاني مخصوص را از مسجد وقرار كردن دران وباز داشتن ديگران را از ان مكان چنانچه شتر را ميباشد كه جاي مخصوص براي خود ميكيرد وجز وي درا نجاي نشيند وچون مسجد جاي عامه وحق تمامهٔ مسلمانان است تخصيص مكان بخود وحجر مردم ازان مكروه وممنوع باشد واثر اين نهي در مسجد شريف نبوي صلى الله عليه وسلم ظاهر ميكردد كه بعض مردم امكنهٔ معهودهٔ متبركه را چنانچه قرب منبر شريف وبعض اسطوانات منيف بنفس خود مخصوص ميكردانند ومردم را از ان نعمت محروم ميدارند * رواه ابو داؤد والنسائي والدارمي * وعن علي * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ياعلي اني احب لك ما احب لنفسي * اى علي من دوست ميدارم مرترا انچه دوست ميدارم ذات خود را * واكره لك ما اكره لنفسي * ونا پسند ميدارم مرترا انچه ناپسند ميدارم مرخود را * لا تقع بين السجدتين * اقعا ممكن ميان دو سجده واقعا نهادن مرينما بر زمين وايستاده داشتن زانوها اينچنين تفسير كرده در هدايه وكفته وهو الصحيح ودر شرح ابن الهمام كفته كه اين احتراز است از قول كرخي كه كفت اقعا ايستاده داشتن پايها چنانكه در حالت سجده ميباشد ونهادن سرينها بر پاشنه ها وصحيح قول اول است زيرا كه اقعا را صفت كلب داشته اند واين مناسب معني اول است وثاني نيز مكروه است وليكن بمعني اقعا نيست وبعض علما را در كراهت اينمعني خلاف است واز ابن عباس آمده است كه كفت اقعاست پيغمبر ما است صلى الله عليه وسلم وآنرا بر اينمعني اخير حمل كرده اند كذا في شرح ابن الهمام * رواه الترمذي * وعن طلق بن علي الحنفي * منسوب است به بني حنيفه كه قبيله ايست از يمامه صحابي است والد قيس راوي حديث عدم انتقاض وضو بمس ذكر چنانكه در كتاب الوضو كذشت * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا ينظر الله عز وجل الى صلوة عبد لا يقيم فيها صلبه بين خشوعها وسجودها * قبول نميكند خداى تعالى نماز بنده را كه ايستاده نميكند وراست نميدارد استخوان پشت خود را در ركوع نماز وسجود آن * رواه احمد * وعن نافع ان ابن عمر كان يقول * روايت است از نافع كه مولاى ابن عمر است كه عبد الله ابن عمر ميكفت * من وضع جبهته بالارض * كسى كه بنهد پيشاني خود را بر زمين يعني سجده كند * فليضع كفيه على الذي وضع عليه جبهته * پس بايد كه بنهد هر دو كف دست خود را بران مكاني كه نهاده است بران مكان پيشاني خود را يعني بايد كه در سجده دستها نيز بر زمين نهد يا مراد آنست كه دستها قريب بجاى نهد كه جبهه مى نهد زيرا كه پستر وپستر وپيشتر نه نهاده اند كه اكر در جاى بلند سجده ميكند دستها را نيز بران جا نهد ويا يان تر از ان نهد يا معني عبارت آنست كه دستها را نيز بر وجهي بر زمين نهد كه جبهه را نهاده است يعني مستقبل قبله نهد * ثم اذا رفع فليرفعهما * پستر چون بر دارد وجهه را بايد كه بر دارد هر دو دست خود را * فان اليدين يسجدان كما يسجد الوجه * زيرا كه بدرستي هر دو دست سجده ميكنند چنانكه سجده ميكند روى پس بايد كه دستها را بر زمين نهاد وبر داشت چنانكه روى را مى نهد وبر ميدارد واينقول مرجح معني اخير است كه عبارت سابق را بران حمل كرده شد * رواه مالك *

* باب التشهد * شهادت خبر راست دادن كه در وى دل بازبان يكى باشد وكواهي دادن وبمعني علم يقيني نيز آيد وتشهد كواه كشتن واظهار علمي كه در دل است ودر شرع اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله وذكر يكه در قعدهٔ صلوة خوانند بجهت اشتمال او بر شهادتين *

* الفصل الاول * عن ابن عمر قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قعد في التشهد * بود آنحضرت كه چون مى نشست در تشهد اول يا ثاني * وضع يده اليسرى على ركبته اليسرى * مى نهاد دست چپ خود را بر زانو چپ * ووضع يده اليمنى على ركبته اليمنى * ومى نهاد دست راست خود را بر زانوى راست خود * وعقد ثلثة وخمسين * وعقد ميكرد پنجاه وسه را * واشار بالسبابة * واشارت ميكرد آنحضرت با نكشت سبابه كه نام انكشتي است كه مسبحهٔ انكشت نزديك است وسبابه از سب است بمعني دشنام كردن وعادت عرب آن است كه بآن در مقام دشنام اشارت كنند ودر زبان شرع نام وى مسبحه است وانكشت شهادت نيز كويند پس آنحضرت اشارت ميكرد باين انكشت بوحدانيت حق تعالى وصورت اشارت آنست كه بردارد آنرا نزد تلفظ بكلمهٔ الا الله يا نزد تكلم بالله ومشهور آنست كه بردارد اين انكشت را نزد نفي وبنهد نزد اثبات واز بعض ائمهٔ شافعيه منقول است كه برداشته دارد آنرا تا آخر شهادت وبايد كه بجانب فوق اشارت نكند تا موهم جهت نكردد * وفي رواية * ودر روايتي اينچنين آمده

است که * کان اذا جلس فی الصلوة وضع یدیه علی رکبتیه * بود آنحضرت که چون می نشست در نماز برای تشهد می نهاد هر دو دست خود را بر هر دو زانوی خود * ورفع اصبعه الیمنی التی تلی الابهام یدعو بها * و برمیداشت انگشت دست خود را که نزدیک است با انگشت نر درحالتی که دعا میکرد بآن انگشت ومراد بدعا همان اشارت است بوحدانیت حق نزد تحلیل چنانکه مذکور شد وذکر را دعا نیز گویند زیرا که مستجاب انعام واکرام است * ویده الیسری علی رکبته * ودست چپ آنحضرت بر زانوی وی بود * باسطها علیها * درحالتی که گسترانیده آن بود بر زانو یعنی عقد بی واشارتی که میکرد با انگشت دست راست می بود دست چپ همچنان بر زانو چپ بر حال خود میداشت * رواه مسلم * اکر کوئی که شرح حدیث کردی ومضمون آن معلوم کشت ولیکن معنی عقد ثلث وخمسین معلوم نشد که چیست بدانکه اهل حساب عقد ها دارند که در انکشتان می بندند وهریکی را از انها برای عددی معین وضع کرده از آحاد وعشرات ومآت والوف چنانچه ارقام متلاصمین عقد پنجاه وسه که درین حدیث مذکور است صورتش آن است که قبض کند خنصر وبنصر ووسطی را وبسط کند مسبحه را که آن را سبابه نیز میکویند وبنهد طرف انکشت نر را که آنرا ابهام خوانند بر بیخ مسبحه وشافعی واحمد بروایتی باین اخذ کرده اند عملا بهذا الحدیث دیکر عقد تسعین وصورت آن است که قبض کند خنصر وبنصر را وبسط کند مسبحه را وبنهد سر ابهام را بر شر وسطی وحلقه بندد ونزد حنفیه ومختار در مذهب احمد هم این است وشافعی در قول قدیم نیز باین قائل است واین در حدیث مسلم از عبد الله بن الزبیر در حدیث آینده بیاید ودر حدیث احمد وابی داود از وائل بن حجر آمده است ونزد مالک قبض کند همه انکشتان دست راست را وبسط کند سبابه را وشافعیه را در کیفیت این تعلیق وجهی دیکر نیز آمده است وآن نهادن سر انکشت وسطی است میان در عقد ابهام ورایت ثالث آن است که بسط کند همه انکشتان را تا مستقبل قبله شوند چنانکه درحالت سجود ودر بعض احادیث اشارت بی عقد نیز آمده ومختار بعض حنفیه این است غالبا عمل آن حضرت نیز مختلف بود کاهی چنین وکاهی چنان ووجه تطبیق در اکثر مواضع که روایات مختلف آمده همین است مانند آنکه از حنفیهٔ ماوراء النهر وهندوستان این عمل عقد واشارت ترک یافته ومختار نزد متقدمین همان اول بود ودر متأخرین ایشان خلافی ظاهر شده ومختار نزد علمای حرمین وغیر آن از بلاد عرب عمل بدان است ومحقق حنفیه شیخ ابن الهمام کفته که در اول تشهد تا شهادتین بسط کند ودر وقت تهلیل عقد واشارت کند تا عمل بهر دو طریق جمع کردد وکفته است قول بمنع اشارت خلاف روایت ودرایت است وحضرت شیخ علی متقی رحمه الله رساله درین باب نوشته جانب عمل را راجح ساخته اند ودر شرح سفر السعادة ازان نقل کرده ایم ودر محیط کفته است رفع سبابه یمنی نزد ابی حنیفه ومحمد از سنن است وهمچنین مروی است از ابو یوسف وعلامهٔ نجم الدین زاهدی کفته که متقن آن روایات از اصحاب ما همه در بودن وی سنت وچون مذهب ائمه از محدثین وفقها وبسیاری از صحابه وتابعین وعلمای کونه ومدینه برین است وبمیار است اخبار وآثار دران عمل بدان اولی وارجح باشد * وعن عبد الله بن الزبیر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قعد یدعو * بود آنحضرت که چون می نشست در نماز که دعا کند ومراد بدعا تشهد است * وضع یده الیمنی علی فخذه الیمنی ویده الیسری علی فخذه الیسری * می نهاد دست راست خود را بر ران راست خود ودست چپ خود را بر ران چپ خود * واشار باصبعه السبابة * واشارت میکرد با انکشت سبابه چنانکه معلوم شد * ووضع ابهامه علی اصبعه الوسطی * ومی نهاد انکشت نر خود را بر سر انکشت میانهٔ خود چنانکه مذهب ما است از عقد تسعین * ویلقم کفه الیسری رکبته * ومیکرد انبل زانوی خود را در دست چپ مانند لقمه در دهن * رواه مسلم * وعن عبد الله بن مسعود قال کنا اذا صلینا مع النبی * عبد الله بن مسعود کفت بودیم ما چون نماز میکردیم با پیغمبر * صلی الله علیه وسلم قلنا السلام علی الله قبل عباده * کفتیم ما لفظ السلام علی الله را پیش از سلام فرستادن بر بندکان روی سبحانه * السلام علی جبرئیل السلام علی میکائیل السلام علی فلان * ونیز میکفتیم سلام بر جبرئیل وسلام بر میکائیل وسلام بر فلان ومراد بفلان ملائکهٔ دیکر باشند غیر جبرئیل ومیکائیل که سلام بر ایشان میفرستادند وتوانند که بعض انبیا ومرسلین را ذکر میکرده باشند مثل آدم وابراهیم ونوح وغیر ایشان علیهم السلام ولله الحمد * فلما انصرف النبی صلی الله علیه وسلم اقبل علینا بوجهه * پس هر کاه که برکشت آنحضرت از نماز پیش آمد بر ما وروی آورد بما * قال لاتقولوا * کفت مکوئید * السلام علی الله فان الله هو السلام * زیرا که خدای تعالی خود سلام است یعنی سالم است از جمیع نقائص وآفات وسلامت بخش است هر کرا خواهد از بندکان از آفات ظاهر وباطن پس سلامت

ازرا امت واز وست دعا كردن بسلامت كسى را سزا است كه ازو احتياجى باشد وخود غنى وسلام اسم بارى تعالى است بمعنى سالم يا مسلم * فاذا جلس احدكم فى الصلوة فليقل * پس چون بنشيند يكى از شما در نماز پس بايد كه بگويد * التحيات لله والصلوات والطيبات * مراد بتحيات عبادات قوليه ميدارند وبصلوات عبادات بدنيه وبطيبات عبادات مالية قاعدة است كه چون كسى در حضرت ملوك در آيد اول سلام فرستد وثنا گويد پس از ان خدمت كند وتقبل نمايد بعد ازان تحفهٔ لائق درگاه بكنذرانند تا لائق ومستحق لطف وعنايت ايشان گردد وشيخ محيى الدين تو وى گفت تحيت بمعنى سلام وملك وبقا وعظمت وحيات آيد ولفظ جمع آورد زيرا كه هر ملوك را از عرب وعجم تحيات بود مخصوص كه تعظيم وتكريم ميكردند ايشان را اصحاب ايشان بدان پس فرمود تحيات همه مر خداى راست وبرد يكران عاريتى بيش نيست * بيت * خداى را است بزركى وملك بى انباز * ذكر بهر كه به بينى بعاريت داد است * ونيز مراد بتحيات اقسام تعظيم دارند وبصلوات نمازهاى فرض ونفل وبطيبات كلمات طيبه وتمامهٔ اعمال طيبه * السلام عليك ايها النبى ورحمة الله وبركاته * دعا بخير وسلامت است بر تواى پيغمبر ومهربانى خدا او فزونيهاى خير وكرم وهو وجه خطاب با آن حضرت بجهت ابقاى اين كلام است بر انچه در اصل بود كه در شب معراج از جانب پروردگار تعالى وتقدس بر آنحضرت صلى الله عليه وسلم خطاب بسلام آمد پس آن حضرت در حين تعليم امت نيز بر همان لفظ اصل كذاشت تا ايشانرا ملكه آن حاصل كردد ونيز آنحضرت هميشه نصب العين مؤمنان وقرة العين عابدان است در جميع احوال وارقات خصوصا در حالت عبادت وآخر آن كه وجود نور انيت وانكشاف درين محل بيشتر وقوى تر است وبعضى از عرفا گفته اند كه اين خطاب بجهت سريان حقيقت محمديه است در ذرات موجودات وافراد ممكنات پس آنحضرت در ذوات مصليان موجود وحاضر است پس مصلى بايد كه ازين معنى آگاه باشد واز ين شهود غافل نبود تا بانوار قرب واسرار معرفت منور وفائض كردد * السلام علينا * سلام بر ما كه حاضر انديم از كروه مصلى وهر كه با اواست از ملائكه ومؤمنان انس وجن همه درين جا داخل اند * وعلى عباد الله الصالحين * وبر تمامهٔ بندكان خدا كه نيكوكارند حاضر وغائب ودر دور ونزديك وبر زمين ودر آسمان وصلاح ضد فساد است بندهٔ صالح آن بود كه ادا ى حق عبوديت بر وجهى كه فرموده اند چنانكه بايد بجاى آرد واستقامت بران ورزد وهيچ وجه خللى وفسادى در كارخانهٔ حال ظاهر وباطن وى راه نيابد وصلاح اعلاى مناصب وارفع مقامات است ولهذا وصف كرده است بدان حق جل وعلا انبيا ورسل را وصواب آنست كه صلاح را مراتب بسيار است بعضها فوق بعض وهمه زابرقد صلاح نصيبى از سلامت حاصل است واقصى درجات واعلا مراتب صلاح آنست كه شيخ ما وشيخ انس وجان غوث الثقلين محيى الدين عبد القادر جيلانى قدس الله سره العزيز در كتاب خود مسمى بفتوح الغيب ذكر كرده است كه صلاح حالت زوال ارادت وفناى مطلق است وبودن بندهٔ قائم بر مراد حق وفعل او صالح بحقيقت كسى است كه با ينمقام رسيده باشد ولطف حق متولى امور وى شده قوله تعالى ان وليى الله الذى نزل الكتاب وهو يتولى الصالحين واين بندهٔ ايست كه دست تدبير از جلب منافع ومصالح ودرد مضار ومفاسد خود باز داشته وزمام تقدير متولى تربيت وى كشته بى آنكه او را اختيارى وتدبيرى از نفس خود باشد مثل طفل رضيع با دايه وميت با غاسل وكوى پيش چوكان انتهى وچون بندهٔ باين حال رسيد لاجرم از جميع آفات انفسى وآفاقى سلامت خواهد بود چون خود را تسليم كرد سلامت ماند يعنى اسلم تسلم اين خواهد بود اللهم اجعلنا من الصالحين وچون آنحضرت صلى الله عليه وسلم از ذكر بعض عباد واشخاص فى التعيين جزئيات كريم خود كه منبع تمامهٔ بركات وخيرات است منع كرد اشارت كرد بوجهٔ آن وفرمود * فانه اذا قال ذلك اصاب كل عبد صالح فى السماء والارض * پس بدستيكه وقتى بكويد بندهٔ اين دعا ابوسبيل عموم ميرسد اثر آن هر بندهٔ صالح را كه در زمين وآسمان است حاجت بتخصيص چيست بعد ازان ختم بر شهادتين كرد كه خلاصهٔ كار واصل تمامهٔ اعمال است وفرمود * اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله * وبعد ازان كه بحقيقت اسلام متصف شده ودر مقام قرب وقبول متمكن كشت اشارت كرد بدعا وسوال هرچه خواهد وفرمود * ثم ليتخير من الدعاء اعجبه اليه فيدعوه * پس بايد كه اختيار كند وبر كزيند از دعا هرچه خوش آينده تر است بسوى وى پس دعا كند وبخواهد از خدا

* متفق عليه * وعن عبد الله بن عباس قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يعلمنا التشهد كما يعلمنا السورة من القرآن * كفت ابن عباس بود آنحضرت مى آموخت ما را تشهد را چنانكه مى آموخت ما را سورهٔ از قرآن را تاكيد وبمبالغه ورضبط وحفظ آن * فكان يقول التحيات

المباركات الصلوات الطيبات لله السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله رواه مسلم * اين تشهد ابن عباس است وعمل اكثر شافعيه باين است ودر مذهب ما به تشهد ابن مسعود است وانچه در حديث سابق گذشت تشهد ابن مسعود بود وميان اين دو تشهد تفاوتي در لفظ ومعني موجود است وگفته اند كه تشهد ابن مسعود اصح است وشيخ ابن حجر گفته است كه صحيح ترين حديثي كه روايت كرده شده است در تشهد حديث ابن مسعود است ودر مذهب امام احمد نيز همين است واكثر اهل علم از صحابه وتابعين بزانند وبتحقيق وارد شده است امر بدان وبتعليم آن در مسند امام احمد گفته كه امر كرد آنحضرت صلي الله عليه وسلم ابن مسعود را كه تعليم كند آنرا بمردم ودر روايتي آمده است كه گفت ابن مسعود كه گرفت دست مرا در دست خود وتعليم كرد مرا تشهد چنانكه تعليم ميكرد مرا قرآن وحديث ابن مسعود متفق عليه است وحديث ابن عباس كه گفت از افراد مسلم ورواية كرده است آنرا اصحاب كتب سته الا بخاري وتشهد امام مالك تشهد عمر است التحيات لله الزاكيات لله الطيبات لله الصلوات لله السلام عليك ايها النبي الخ اينچنين است در رسالة ابن ابي زيد كه در مذهب مالك است وگفته اند كه نماز جائز است بهر وجه كه خواند شخص در اولي وافضل است وبدان كه در تشهد ابن عباس صاحب مصابيح سلام عليك وسلام علينا بي الف ولام ذكر كرده است ومؤلف گفت * ولم اجد في الصحيحين ولا في الجمع بين الصحيحين * ونيافتم من در متن صحيح بخاري وصحيح مسلم ونه در جمع بين الصحيحين كه كتاب حميدي است * سلام عليك وسلام علينا بغير الف ولام ولكن رواه صاحب الجامع عن الترمذي * وليكن روايت كرده است آنرا صاحب جامع الاصول كه كتب سته را جمع كرده است از ترمذي پس آوردن صاحب مصابيح آنرا در فصل اول درست نباشد والله اعلم بالصواب *

* الفصل الثاني * عن وائل بن حجر عن رسول الله صلى الله عليه وسلم * روايت است از وائل بن حجرا ز آنحضرت در كيفيت جلسهٔ تشهد * قال * گفت * ثم جلس * پستر نشست آنحضرت يعني بعد از برد اشتن سر از سجدهٔ دوم ركعت دوم نشست آنحضرت * فافترش رجله اليسرى * پس بگسترانيد پاي چپ خود را * ووضع يده اليسرى على فخذه اليسرى * ونهاد دست چپ خود را بر ران چپ خود * ويده مرفقه اليمنى على فخذه اليمنى * وگردانيد طرف آرنج راست خود را بر ران راست خود واين موافق است بحديثي كه تصحيح كرده است آنرا بيهقي جعل مرفقه اليمنى على فخذه اليمنى واين لفظ را بوجوه ديگر نيز خوانده اند در شرح آنرا ذكر كرده ايم * وقبض ثنتين * وقبض كرد دو انگشتان را از انگشتان دست راست كه خنصر وبنصر باشد * وحلق حلقة * وبست حلقه يعني از وسطى وابهام چنانكه عقد تسعين است ومذهب حنفي است وقول قديم شافعي * ثم رفع اصبعه * پستر برداشت انگشت خود را يعني سبابه را * فرأيته يحركها يدعو بها * پس ديدم آنحضرت را صلى الله عليه وسلم كه ميجنبانند آن انگشت را در حالتي كه دعا ميكنند بوي مراد اشارت است بتوحيد نزد تهليل چنانكه گذشت * رواه ابو داؤد والدارمي * وعن عبد الله بن الزبير قال كان النبي صلي الله عليه وسلم يشير باصبعه اذا دعا ولا يحركها * بود آن حضرت كه اشارت ميكرد بانگشت خود چون دعا ميكرد نمي جنبانيد آن را در حديث اول فرمود كه مي جنبانيد انگشت را ودرين حديث ميفرمايد كه نمي جنبانيد آنجا كه فرمود ميجنبانيد مراد برداشتن او است براي اشارت كه مستلزم جنبانيدن او است از مكانش واينجا كه فرمود نمي جنبانيد مراد نفي تكرير تحريك است ودرين نفي مذهب امام مالك است كه نزد ايشان اين انگشت را متحرك ميدارند تا آخر تشهد ومي گويند كه اين انگشت اتصالي بركهاي دل دارد وجنبانيدن وي سبب ايقاظ دل وحضور است والله اعلم * رواه ابو داؤد والنسائي وزاد ابو داؤد * وزيادة كرده است ابو داؤد اين لفظ را كه * ولا يجاوز بصره اشارته * ودر نميگذشت بينائي او از اشارت وي يعني ازين انگشت كه بر ميداشت آنرا واشارت ميكرد بوي يعني نظر در وقت برداشتن واشارت كردن بر انگشت ميداشت وبجانب ديگر نمي ديد از جهت شهود معني توحيد كه اشارت ميكرد باين * وعن ابي هريرة قال ان رجلا كان يدعو باصبعه * گفت ابو هريره بود مردي كه دعا ميكرد يعني اشارت ميكرد بدو انگشت يعني بسبابهٔ هر دو دست وگفته اند كه آن مرد سعد بن ابي وقاص بود چنانكه ابو داؤد ونسائي روايت كرده اند * فقال رسول الله * پس گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم احد احد * توحيد كن توحيد كن يعني اشارت كن بيك انگشت كه خدا يك است * رواه الترمذي والنسائي والبيهقي في الدعوات الكبير * وعن ابن عمر * رضي الله عنه * قال نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يجلس الرجل في الصلوة وهو معتمد على يده * گفت ابن عمر نهي كرد آنحضرت از نشستن مرد

در نماز وحال آنكه وى تكيه كننده است بر دست خود يعني بنهد مرد دست خود را در تشهد بر زمين وتكيه كند بر آنها يا اعتماد كند بر دو دست خود وقت برخاستن * رواه احمد وابو داؤد * ومعني اخير مناسب تر است بروايت ديگر كه گفت * وفي رواية له * ودر روايتي ديگر مر ابو داؤد را اين چنين آمده است كه * نهى ان يعتمد الرجل على يديه اذا نهض في الصلوة * نهي كرد آنحضرت از اعتماد وتكيه كردن مرد بر دو دست وقتي كه برخيزد واين روايت موافق مذهب حنفيه است ومنافات دارد بمذهب شافعيه كه قائلند بجلسه استراحت كه مستلزم اعتماد است بر دو دست وقت برخاستن وايشان ميگويند كه اين روايت ضعيف است والله اعلم * وعن عبد الله بن مسعود قال كان النبي صلى الله عليه وسلم في الركعتين الاوليين كأنه على الرضف حتى يقوم * بود آنحضرت در دو ركعت اولى يعني در جلسهٔ اولى كه براى تشهد مي نشست خواه نماز ثلاثي باشد يا رباعي گويا كه بر سنگ گرم كرده شده يا آتش نشسته است تا آنكه برميخاست ومي ايستاد كنايت است از زود برخاستن از قعدهٔ اولى وشتابي كردن دران وزرضف بفتح را وسكون ضاد معجمه وفتح نيز آمده سنگ گرم كرده شده يا آتش كه در شير مي اندازند تا گرم كردد * رواه الترمذي وابو داؤد والنسائي * * الفصل الثالث * عن جابر رضي الله عنه * قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يعلمنا التشهد كما يعلمنا السورة من القرآن * بود آنحضرت كه تعليم مي كرد ما را تشهد را چنانكه تعليم ميكرد سورهٔ از قرآن را باين طريق كه * بسم الله وبالله * بنام خدا وبتوفيق واعانت وى * التحيات لله الصلوات الطيبات السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله اسأل الله الجنة واعوذ بالله من النار * سوال ميكنم خدا را بهشت را وپناه مي جويم بخدا از آتش دوزخ * رواه النسائي * اين نيز وجهي است از وجوه تشهد وگويا كه ابتدا ببسم الله نمود داخل وجهه تشبيه تعليم او است بتعليم قرآن ونووى در اذكار خود گفته است كه بخاري ونسائي گفته اند كه زيادت تسميه صحيح نيست از حضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم * وعن نافع قال كان عبد الله بن عمر اذا جلس في الصلوة وضع يديه على ركبتيه واشار باصبعه واتبعها بصره * روايت است از نافع كه گفت بود ابن عمر چون مي نشست در نماز مي نهاد هر دو دست خود را بر هر دو زانوى خود واشارت ميكرد بانكشت خود ودر پي ميفرستاد آن انكشت را بصر خود را يعني در وقت اشارت نظر بر انكشت ميداشت چنانكه كذشت * ثم قال قال رسول الله * پس تر ميكفت ابن عمر كفته است پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم لهي اشد على الشيطان من الحديد * هر آينه اين اشارت بانكشت سبابه سخت تر است بر شيطان از آهن كه بوى بكشند مثل تير وشمشير * يعني السبابة * ميخواهد باين انكشت سبابه را بجهت اشارت كردن بوى بتوحيد وثبات بر ايمان وقطع طمع شيطان از وقوع مصلى در شرك وكفر * رواه احمد * وعن ابن مسعود كان يقول من السنة اخفاء التشهد * روايت است از عبد الله بن مسعود كه مي كفت از سنت است پنهان وپست خواندن التحيات يعني سنت آنست كه التحيات را بلند نخواند وجهر نكند * رواه ابو داؤد والترمذي وقال * وكفته است ترمذي * هذا حديث حسن غريب

* باب الصلوة على النبي وفضلها *

صلوة بمعنى دعا ورحمت واستغفار آيد ودرود بر رسول صلى الله عليه وسلم وصلوة از بندكان طلب فاتحهٔ رحمت شاملهٔ خير دنيا وآخرت است از جناب حق بر حبيب وى صلى الله عليه وسلم ووى سبحانه امر كرده است مؤمنان را بفرستادن صلوة وسلام بروى صلى الله عليه وسلم واجماع كرده اند بر انكه اين امر براى وجوب است پس بعض كفته اند واجب است هر بار كه ذكر شريف وى بكذرد وبعض كويند كه فرض است يكبار در عمر چنانكه شهادت به نبوت وى صلى الله عليه وسلم وزياده بر ان مستحب ومسنون واز اينكه سنن اسلام وشعار آن قاضي ابو بكر كفت فرض كردانيد حق جل وعلا بر مؤمنان كه صلوة وسلام فرستند بر پيغمبر وى وتكرار نمايند مر آنرا در وقتي معين پس واجب است كه بسيار كفته شود صلوة وغفلت ورزيده نشود در ان وبعضي از علما قول اول را اصح داشته اند وشافعي فرض كرد انيد آنرا در تشهد وكفته اند كه اين قول از شافعي شاذ است موافقت نكرده است او را در ان هيچكس از علما ونزد امام ابو حنيفه واجب است صلوة في الجمله وسنت است در تشهد وفضائل صلوة بر آنحضرت لا تعد ولا تحصى است وبنده ازان در كتاب جذب القلوب ذكر كرده ايم ودر رسالهٔ جلا نيز انتخاب نموده چيزى بسيار افزوده شده است واختلاف كرده اند كه آيا جائز است صلوة وسلام بر غير انبيا باستقلال يا تبعى ومختار نزد جمهور آنست كه مخصوص است بانبيا ومشاركت نيست با ايشان جز ايشان دران بلكه ذكر كرده شود بمغفرت ورحمت ورضوان ونقل كرده است طيبى كه آن خلاف اولى است وبعض كفته اند حرام است يا مكروه كراهت تحريمي يا تنزيهي ومتعارف در متقدمين تسليم بود در افضل بعثت رسول از

گفت * قالوا * گفتند صحابه * يا رسول الله كيف نصلي عليك * چگونه درود فرستيم برتو * فقال رسول الله * پس گفت آنحضرت * صلى الله عليه وسلم قولوا * بگوئيد * اللهم صل على محمد وازواجه وذريته كما صليت على ابراهيم * ودربعض نسخ على آل ابراهيم * وبارك على محمد وازواجه وذريته كما باركت على ابراهيم * اينجانيز دربعض نسخ على آل ابراهيم است وگفته اند كه در روايت احمد ذكر ابراهيم درصلوة وآل ابراهيم دربركت است * انك حميد مجيد متفق عليه * وشيخ ابن حجر گفته است كه حق آنست كه ذكر محمد وابراهيم وهمچنين ذكر آل محمد وآل ابراهيم دراصل حديث ثابت است وبعض رواة آنرا حفظ كرده وبعض نكرده وبالجمله اين صيغهٔ صلوة بالفاظ مختلفه آمده است وخواندن انچه درحديث اول مذكور شد كافيست كذا سمعنا من المشائخ رآنكه دربعض روايات وارحم محمدا كما رحمت وترحمت واقع شده بصحت نرسيده است كذا قالوا * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله وسلم من صلى علي واحدة صلى الله عليه عشرا * فرمود كه هركه درود فرستد برمن يكبار درود فرستد خداى تعالى بروى ده بار * رواه مسلم * اينجامى پرسند كه چه گونه روا باشد كه برآنحضرت درود يكبار بود وبرمصلى ده بار جوابش آن است كه يكبار وصفت فعل مصلي است كه بحكم من جاء بالحسنة فله عشر امثالها جزاى آن ده درود از دركاه رحمت حق بروى ميرسد ازينجا لازم نمى آيد كه برآنحضرت از جناب حق يك درود ميرسد واگر فرضا يكى هم باشد شايد كه آن يكى درشرف ونفاست برابر صد هزار درود باشد چنانكه يكجوهر در قيمت برابر صد دزار فلس باشد * الفصل الثاني * عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى علي صلوة واحدة صلى الله عليه عشر صلوات وحطت عنه عشر خطيئات * فرو ريخته شود وكم كرده ميشود ازوى ده گناه * ورفعت له عشر درجات * وبرداشته وبلند كرده ميشود مراورا ده پايه درقرب حق * رواه النسائي * وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اولى الناس بي يوم القيمة اكثرهم علي صلوة * نزديكتر وپيوسته ترين مردم بمن روز قيامت بيشترين ايشان است درود كوينده برمن آنكه درحديث دبكر واقع شده است كه كثرت درود موجب شفاعت آنحضرت صلى الله عليه وسلم ميكردد سببش همين است كه بجهت حصول قرب بآن حضرت نور رحمت حق كه فائض ميكردد برجوهر شريف وى بآنكس نيز ميرسد كه حقيقت معني شفاعت است * رواه الترمذي * وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان لله ملائكة سياحين في الارض يبلغوني من امتي السلام * بدرستيكه مرخداى تعالى را فرشتكانند رونده درزمين كه ميرسانند مرا ازامت من سلام وصلوة كه ميكويند برمن * رواه النسائي والدارمي * ودرخبر ديكر آمده است كه مى برند نام اورا ونام پدراورا وميكويند يا رسول الله فلان بن فلان بن فلان چنانكه ميكويد بنده بيچاره مسكين عبد الحق بن سيف الدين يقرئك السلام * شعر * لك البشارة فاخلع ما عليك فقد * ذكرت ثم على ما فيك من عوج * جان ميدهم درآرزواى قاصد آخر بازكو * درمجلس آن نازنين حرفى كه ازما ميرود * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من احد يسلم علي * نيست هيچ يكى كه سلام ميفرستد برمن * الا رد الله علي روحي * مكر آنكه بازميفرستد خداى تعالى برمن روح مرا * حتى ارد عليه السلام * تا آنكه رد ميكنم بروى سلام را يعني جواب سلام وى ميكويم * رواه ابو داؤد والبيهقي في الدعوات الكبير * درينجا اشكال مى آرند كه مضمون اين حديث مخالف حديث حيات آنحضرت است صلى الله عليه وسلم دربوزخ زيرا كه رد روح برآنحضرت درروضه سلام دلالت دارد بمفارقت روح ازبدن شريف وى دربعض اوقات وجواب ميدهند كه مراد بعود روح نه عود اوست ببدن بعد ازمفارقت بلكه افاقت وتوجه اوست باين عالم وسماع صلوة وسلام امت وآنحضرت مشغول است دربوزخ باحوال ملكوت ومستغرق است در مشاهدهٔ رب العزة چنانكه درنيادر حالت وحي مى بود پس تعبير كرده شده ازافاقت وى ازان مشاهده واستغراق بردروح چنانكه درحديث معراج واقع شده كه فاستيقظت وانا بالمسجد الحرام پس بيدار شدم وحال آنكه من درمسجد حرام ام ومعراج درخواب نبود برمذهب حق پس مراد افاقت وبرآمدن اوست ازمشاهدهٔ آن عالم ونيز حيات انبياصلوات الله وسلامه عليه وعليهم وردروح ببدن ايشان بعد ازافاقت موت است يكبار بجريان سنت الهي وبعد ازان هيچ زماني خالى نيست ازصلوة وسلام امت ومفارقت روح درو مرة بعد اخرى مكرر داخل تعذيب است كه واجب است تنزيه ساحت عزت وكرامت وى صلى الله عليه وسلم ازان پس بايد كه دائم درحيات باشد فانهم وبالله التوفيق سخن دران ماند كه اين فضيلت رد سلام ازآنحضرت مخصوص بزائران قبر شريف اوست مثل داخل

درمجلس كه سلام كويد يا عام است مر هر كسي را كه سلام فرستد چنانكه در تشهد وغير آن وظاهر همين است الا آنكه سلام زائران را بنفس شريف بيواسطه سماع كند و رد سلام كند و بر د يكران بوساطت ملائكهٔ سياحين بود چنانكه از حديث ابي هريرة در فصل ثالث ظاهر ميكردد * وعنه * قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول * ونيز در روايت است از ابي هريرة كه كفت شنيدم آنحضرت را كه ميفرمود * لا تجعلوا بيوتكم قبورا * كردانيد خانهاى خود را مانند قبرها كه مثل مردمان كوران افتاده وخفته باشيد وهيچ عبادتى و نمازى دروى نمى كرده باشيد و همچنانكه در مساجد عبادت ميكنيد واكتساب انوار ميناييد چيزى ازان درخانها نيز ميكرده باشيد تا انوار و بركات آن شامل خانه واهل خانه نيز شود و فرائض را در مسجد بكزاريد و نوافل در خانها كنيد و كزاردن نوافل در خانها افضل است از كردن آن در مسجد يا مراد آنست كه در خانه مرده ها را دفن نكنيد و دفن آنحضرت در خانه از خواص او است صلى الله عليه وسلم * ولا تجعلوا قبرى عيدا * ونكردانيد قبر مرا عيد كاه كه اجتماع كنيد بران بزينت و سرور و لهو و لعب كه موجب غفلت است چنانكه يهود و نصارى بر قبور انبياى خود كنند و بعض كويند كه مراد آنست كه زيارت مرا مثل عيد نسازيد كه در سالى جز يكدفعه حاضر نيائيد پس اين ترغيب و تنبيه است بر كثرت زيارت و حاضر آمدن بآن در كاه عالم پناه رزقنا الله * وصلوا علي فان صلوتكم تبلغني حيث كنتم * و درود فرستيد برمن و انديشه نكنيد از بعد مسافت زيرا كه درود شما ميرسد مرا هر جا كه باشيد * بيت * در راه عشق مرحلهٔ قرب و بعد نيست * مى بينمت عيان و دعا ميفرستمت * و در بعضى از نسخ صحيحه بجاى تسليه و تبشير است مر بعض مشتاقان را كه اكر بسبب دورى ضرورى از سعادت قرب صورى محروم باشند بايد كه از توجه و حضور قلبي غافل نباشند و خود را از ساحت حضور دور خيال نكنند كه بوسيلهٔ صلوة و سلام و وصول آن بحضرت نزديك اند * مصرع * قرب جاني چو بود بعد مكاني سهل است * رواه النسائي * وعنه قال قال رسول الله * وهم از ابي هريرة روايت است كه كفت كفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم رغم انف رجل ذكرت عنده فلم يصل علي * خاك آلوده شده باد بيني مردى يعني خوار باد و هلاك باد مردى كه ذكر كرده شوم يعني برده شود نام من نزد آن مرد و درود نفرستد برمن ظاهر اين حديث آنست كه هر بار كه در مجلس نام آنحضرت صلى الله عليه وسلم برده شود درود فرستادن واجب كردد از جهت ورود وعيد بر ترك آن مكر آنكه كويند انچه دليل وجوب است لحوق وعيد بعذاب آخرت است و اين وعيد بر غم انف نه ازان قبيل است و غايت آن دلالت بر استحباب و افضليت است يا آنكه ميكويند در امثال اين عبارت حقيقت دعا مراد نيست بلكه مراد نوعى از تقبيح و توبيخ است * ورغم انف رجل دخل عليه رمضان ثم انسلخ قبل ان يغفر له * وخاك آلوده شده باد مردى كه در آيد بروى ماه رمضان پستر بكزرد اين ماه پيش از انكه آمرزيده شود مر آن مرد را يعني عبادت نكند وقيام بحق اينماه ننمايد كه سبب آمرزش وى كردد * ورغم انف رجل ادرك عنده ابواه الكبر او احدهما فلم يدخلا الجنة * وخوار باد مردى كه دريابد نزد وى مادر و پدر وى بزرك سالى را يا دريابد يكى از مادر و پدر پس درنيارند پدر و مادر او را به بهشت يعني نيكى نكند با يشان و بجاى نيارد حق ايشانرا و حاصل نكند رضاى ايشانرا تا سبب در آمدن او بهشت را شوند * رواه الترمذي * وعن ابي طلحة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم جاء ذات يوم و البشر في وجهه * روايت است از ابي طلحة انصارى كه صحابي مشهور است و زوجهٔ ام انس نام او زيد بن سهل و آنحضرت فرمود صلى الله عليه وسلم آواز ابو طلحه در لشكر بهتر از صد مرد است آمد آنحضرت روزى يعني پيش ياران خود و حال آنكه اثر خوشحالى و تازكي و كشادكى در روى مبارك بود * فقال * پس كفت آنحضرت * انه جاءني جبرئيل * بدرستيكه شان اينست كه آمد مرا جبرئيل * فقال * پس كفت جبرئيل * ان ربك يقول * بدرستي كه پروردكار تو ميكويد * اما يرضيك * آيا راضى نميسازد ترا * يا محمد ان لا يصلي عليك احد من امتك الا صليت عليه عشرا ولا يسلم عليك احد من امتك الا سلمت عليه عشرا * اين كه صلوة نفرستد بر تو هيچ يكي از امت تو مكر كه صلوة بفرستم من بروى ده بار و سلام نفرستد بر تو هيچ يكي از امت تو مكر كه سلام بفرستم بروى ده بار رضا و خوشحالي آن حضرت صلى الله عليه وسلم از بن بشارت يا بجهت شكر انهٔ قدر و بزركي او است نزد خداوند سبحانه يا بجهت حصول ثواب مرامت را كه غايت حرص و خواهش آن حضرت طلب خير است براى ايشان * رواه النسائي والدارمي * وعن ابي بن كعب قال قلت * روايت است از ابي بن كعب كه از عظماى صحابه است و احوال شريف وى در موضع ديكر نوشته شده است كفت كفتم * يا رسول الله اني اكثر الصلوة عليك *

بدرستيكه من بسيار ميفرستم درود را برتو يعني ميخواهم كه بسيار فرستم * فكم اجعل لك من صلوتي * پس چه مقدار از زمان بكردانم ز
معين سازم براى تو يعني براى درود فرستادن برتو از صلوة خود يا مراد آنست كه درود بسيار ميفرستم وليكن ميخواهم كه آنرا عددى معين
ووقتى معين سازم وشيخ ابن حجر در شرح خود گفته كه مراد از صلوة دعا است يعني من زمان معين دارم كه دران براى نفس خود دعا
ميكنم ميخواهم كه درود برتو فرستم وبسيار فرستم چه مقدار ازان زمان براى درود فرستادن برتو صرف كنم پس حضرت صلى الله عليه
وسلم باختيار او گذاشت وفرمود هر چند بيشتر كني بهتر * نقال * پس فرمود * ما شئت * هر مقدار يكه ميخواهي از زمان صلوة خود
بر درود صرف كن * قلت الربع * ابي بن كعب ميگويد گفتم من كه چهاريك از زمان صلوة خود صرف كنم بر درود * قال ما شئت * گفت
آنحضرت هرچه ميخواهي بكن اگر ربع مي خواهي ربع بكن * فان زدت فهو خير لك * پس اگر زيادة كني از ربع بهتر است مرترا * قلت النصف *
گفتم نصف زمان را بكردانم براى درود * قال ما شئت * گفت آنحضرت هرچه ميخواهي نصف كن اگر نصف ميخواهي * فان زدت فهو
خير لك * پس اگر زيادة كني بهتر است مرترا * قلت فالثلثين * گفتم پس دو ثلث زمان را بكردانم براى درود * قال ما شئت فان زدت فهو خير
لك قلت اجعل لك صلواتي كلها * گفتم بكردانم براى تو زمان دعاى خود را همه * قال اذن تكفى همك ويكفر لك ذنبك * گفت آنحضرت
اينگاه كه همه زمان خود را براى صلوة من ميكردانى كفايت كرده ميشود وبرآورده ميشود همه مقصودهاى تو ديني ودنيوى وپوشيده
ميشود براى تو همه گناهان تو ظاهر وباطن واول وآخر * رواه الترمذى * وسبب انجاح مرام درصلوة بر حضرت سيد انام عليه الصلوة
والسلام آن است كه چون بنده سوال طلب ورغبت خود در محاب ومرضي خدا ورسول خدا صرف كرد بصدق واخلاص آنرا بر محاب
ومطالب نفس خود ايثار نمود لاجرم مستحق جزاى كامل وقابل فيض خاص ومستوجب كفايت جميع مهمات گشت من كان
لله كان الله له من شغله ذكر ص عن مسئلتي الحديث ومن يتق الله يجعل له مخرجا الآية نيز دليل آنست چون شيخ اجل اكرم
عبد الوهاب متقي رحمة الله عليه اين مسكين را بزيارت مدينة مطيبه وداع ميكرد فرمود بدانيد وآگاه باشيد كه درين راه هيچ عبادتي
بعد از اداى فرائض چون صلوة بر حضرت سيد كائنات صلى الله عليه وسلم نيست بايد كه تمامة اوقات خود را صرف آن كنيد وچيزى ديگر
قرار داده عرض كرده شد كه آنرا عددى معين هم باشد فرمود اينجا تعيين عدد شرط نيست چندان بخوانيد كه بدان رطب اللسان
شويد وبرنگ اوركين شويد ودران مستغرق گرديد * وعن فضالة * بفتح فا * بن عبيد * بضم عين وفتح با ابو محمد انصارى اوسي
صحابي است اول مشاهد وى احد است وبيعت كرده تحت الشجرة وحاضر شد خيبر را انتقال كرد بشام وساكن شد دمشق را ووالي
شد قضاى دمشق را براى معاويه در زمان خروج او بصفين ومات بها سنة ثلث وخمسين بر قول اصح * قال بينما رسول الله * گفت
فضاله در اثناى آنكه پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم قاعد * نشسته بود * اذ دخل رجل فصلى * ناگاه در آمد مردى پس نماز
بگزارد آنمرد * فقال * پس گفت آنمرد بعد از نماز * اللهم اغفر لي وارحمني فقال رسول الله * پس گفت پيغمبر خدا * صلى الله
عليه وسلم عجلت ايها المصلي * شتابي كردى اى مصلي كه دعا كردى پيش از حمد خدا وصلوة بر من * اذا صليت فقعدت * چون نماز
بگزارى پس بنشيني بعد از نماز احتمال دارد كه مراد قعدة نماز باشد يا نشستن بعد از فراغ از نماز براى دعا واين اظهر واوفق است بسياق
حديث * فاحمد الله بما هو اهله * پس ثنا كو پرخدا بچيزيكه وى تعالى اهل آنست از صفات كمال * وصل علي * ودرود فرست بر من
* ثم ادعه * پستر دعا كن خدا را ودرخواست كن از وى هرچه ميخواهي تعليم كرد آنحضرت صلى الله عليه وسلم آن مرد را ادب دعا كه پيش از
دعا حمد وصلوة بايد گفت بعد ازان دعا كرد ازاد حاديث ديگر معلوم شده است كه بعد از دعا نيز حمد بايد گفت ودرود فرستاد * قال * گفت فضالة
بن عبيد كه راوى حديث است * ثم صلى رجل آخر بعد ذلك * پستر نماز گزارد مردى ديگر بعد از مرد نخستين * فحمد الله وصلى على النبي * پس
حمد گفت اين مرد خدا را عز وجل ودرود فرستاد بر پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم * فقال له النبي * پس گفت مر اين مرد را پيغمبر * صلى الله
عليه وسلم ايها المصلي ادع تجب * اى مصلي دعا كن هرچه خواهي اجابت كرده مى شوى وقبول كرده ميشود دعاى تو * رواه الترمذى
ورواه ابو داود والنسائي نحوه * وعن عبد الله ابن مسعود * رض * قال كنت اصلي والنبي * گفت ابن مسعود بودم من كه نماز ميكردم پيغمبر
* صلى الله عليه وسلم حاضر * حاضر بود در بعض نسخ مصححه لفظ حاضر موجود است ودر بعض نسخ لفظ حاضر كه موجود نيست مقدر

ومراد است * رابوبكر وعمر معه * وابو بكر وعمر رضي الله عنهما نيز با آنحضرت حاضر بودند * فلما جلست بدأت بالثناء على الله * پس مرا كه نشستم بعد از گزاردن نماز آغاز كردم بحمد وثنا بر خداى عز وجل * ثم الصلوة على النبي * پس ابتدا كردم بدرود بر پيغمبر * صلى الله عليه وسلم ثم دعوت لنفسي * پس دعا كردم براى خود * فقال النبي * پس گفت پيغمبر * صلى الله عليه وسلم سل تعطه سل تعطه * سوال كن داده مى شوى سوال كن داده ميشوى هرچه مى خواهي ومى طلبي اين كلمه را مكرر فرمود بقصد تاكيد وطلب مزيد * رواه الترمذي * الفصل الثالث * عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من سره ان يكتال بالمكيال الاوفى * يكتال بفتح يا وضم آن هر دو تصحيح كرده اند بر وجه اول معني اين ميشود كسيكه شاد ميكرداند اورا كه به پيمايد ثواب را بر وجه ثاني پيموده شود براى او ثواب به پيمانهٔ تمام تر ورسان تر يعني كسيكه ميخواهد كه حاصل كردد مرا را بر وجه اتم واكمل * اذا صلى علينا اهل البيت فليقل * چون صلوة بفرستد بر ما كه اهل بيت نبوت وكرامت ايم پس بايد كه بكويد واينچنين درود بفرستد كه * اللهم صل على محمد النبي الامي وازواجه امهات المؤمنين وذريته واهل بيته كما صليت على ابراهيم انك حميد مجيد * امي لقب خاص آنحضرت است كه مذكور است در توريت وانجيل وسائر كتب سماويه وامي در لغت كسي را كويند كه خواندن ونوشتن نداند ودر مكتب نرفته وازكسي نياموخته منسوب بام يعني همچنانكه از شكم مادر بر آمده است * نظم * نكار من كه بمكتب نرفت وخط ننوشت * بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد * يتيمي كه ناكرده قران درست * كتب خانهٔ چند ملت بشست * به تعليم آداب اوراچه حاجت * كه او خود ز آغاز آمد مؤدب * وآنحضرت را با وجود صحت اين معني امي نسبت بام القرى كه نام مكهٔ معظمه است نيز ميكويند يا نسبت بام الكتاب كه نام لوح محفوظ است در مكتب ملكوت سبق ادبني ربي ميخواندند نيز ميخوانند صلى الله على النبي الامي وآله وسلم * رواه ابوداؤد * وعن علي * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم البخيل الذى من ذكرت عنده فلم يصل علي * بخيل سخت وتمام در بخل كسي است كه ذكر كرده شوم من وبرده شود نام من نزد وى پس درود نفرستد برمن يعني آن نه بخيل است كه مال خود را با وجود ميل طبيعت وحكم جبلت از خود جدا نتوان كرد بخل ازين در نمى كذرد كه بحكم كسل وغفلت يك كلمه بنام آن سرور نمى تواند از نفس خود بيرون آورد واداى حق وشكر نعمت كذارد وداد محبت داد جاى آنست كه جانها فداى او كنند چه جاى يك كلمه كه بنام وى بر زبان آرند * شعر * مرحبا اى پيك مشتاقان بده پيغام دوست * تا كنم جان از سر رغبت فداى نام دوست * رواه الترمذي ورواه احمد عن الحسين بن علي * رضي الله عنهما * وقال الترمذي هذا حديث حسن صحيح غريب * معاني اين الفاظ وتوجيه اجتماع اين صفات در حديث واحد در مقدمه معلوم شد فتذكر * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى علي عند قبري سمعته * كسي كه درود بفرستد برمن نزد قبر من مى شنوم من صلوة او را * ومن صلى علي نائيا ابلغته * وكسي كه درود بفرستد برمن از دور ذ درحضور قبر رسانيد شود صلوة او مرا كه ملائكهٔ سياحين ميرسانند وبر هر تقدير بر رد سلام ميكنم وجواب سلام وى ميكويم از اينجا مى توان دانست كه سلام بر آنحضرت چه فضيلت دارد وسلام كويندهٔ بران حضرت را خصوصا بسيار كويندهٔ را چه شرف است اكر سلام تمام عمر را يك جواب آيد سعادت است چه جاى آنكه هر سلام را جواب بشنود * بيت * بهر سلام مكن رنجه در جواب آن لب * كه صد سلام مرا بس يكى جواب از تو * رواه البيهقي في شعب الايمان * وعن عبد الله بن عمر وقال من صلى على النبي صلى الله عليه وسلم واحدة صلى الله عليه وملائكته سبعين صلوة * عبد الله بن عمرو كفت كسي كه درود بفرستد بر آنحضرت صلى الله عليه وسلم يك درود فرستد خداى تعالى بروى وفرشتكان وى هفتاد درود اين قول عبد الله بن عمرو است اما از حضرت شنيده كفته است چه ثواب اعمال وى وكميت وكيفيت جز بشنيدن از حضرت نبوت نتوان كفت پس حديث موقوف اينجا حكم مرفوع دارد چنانكه در مقدمه كذشت * رواه احمد * وعن رويفع * بضم اول وفتح زاء وسكون ياء وكسر فاء صحابي است * بن ثابت * انصاري معدودست در مصريين اميركردانيد اورا معويه بر طرابلس پس غزا كرد افريقيه را سنة سبع واربعين ومات برقة وقيل بالشام سنة ست وخمسين وهمت از اهل مصر روايت ميكند * ان رسول الله * كه پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم قال * كفت * من صلى علي محمد * كسي كه درود فرستد برمحمد * وقال * وبكويد * اللهم انزله المقعد المقرب عندك يوم القيمة * خداوندا فرود آر محمد را در جاى نشستكاه كه نزديك كردانيده شده است نزد تو روز قيامت * رجبت

له شفاعتي * واجب ميكردد مرا وراشفاعت من اگرچه شفاعت آنحضرت ثابت است مر تمامهٔ مسلمانانرا اما گويند اين درود را باين صيغه واجب رمتحتم است وشفاعتي خاص ودرجتي مخصوص است دران چنانكه در زائران قبر شريف وارد شده است * زواه احمد * وعن عبد الرحمن بن عوف قال خرج رسول الله * بيرون آمد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم حتى دخل نخلا * تا آنكه در آمد درختان خرما را * فسجد * پس سجده كرد آنحضرت صلى الله عليه وسلم * فاطال السجود * پس دراز كرد سجده را * حتى خشيت ان يكون الله تعالى قد توفاه * تا آنكه ترسيدم من كه باشد خداى تعالى كه به تحقيق ميرانيد او را است آنحضرت را * قال فجئت انظر * گفت عبد الرحمن بن عوف پس آمدم درحالتى كه نگاه ميكنم * فرفع رأسه * پس برداشت سر خود را * فقال * پس فرمود * مالك * چه شد او را است ترا وچه ميكني تو * فذكرت ذلك له * پس ذكر كردم من وگفتم حالت خشيت خود را كه مگر ميرانيد او را است او را خداى تعالى * قال فقال ان جبرئيل عليه السلام قال * پس گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم كه جبرئيل گفت مرا * الا ابشرك ان الله عز وجل يقول لك * يا بشارت ندهم ترا كه بتحقيق خداى عز وجل ميگويد ترا * من صلى عليك صلوة صليت عليه * كسى كه درود فرستد بر تو صلوة فرستم بر وى * ومن سلم عليك سلمت عليه * وكسى كه سلام فرستد بر تو سلام فرستم بروى * رواه احمد * وعن عمر بن الخطاب * رضي الله عنه * قال * گفت عمر * ان الدعاء موقوف بين السماء والارض * بدرستيكه دعا ايستاده كرده شده ميشود ميان آسمان وزمين يعني * لا يصعد منه شيء * بالا نميرود وبالا برده نمي شود از ان دعا چيزي * حتى تصلي على نبيك * تا آنكه درود ميفرستي بر پيغمبر خود يعني اجابت وقبول دعا موقوف بر درود فرستادنست ودرود خود مستجاب ومقبول ومصعد قبول واصل وموصول است بطفيل وتوسل وى نيز دعا بمحل قبول مى رسد * شعر * مور مسكين هوسى داشت كه در كعبه رسد * دست درياى كبوتر زدو ناكاه رسيد * رواه الترمذي * * باب الدعاء في التشهد * در كتب فقه مذكور است كه بعد از خواندن التحيات ودرود دعا كند بهر چه كه خوش آيد او را بعد از انكه مشابه كلام ناس نباشد وسوال وطلب آن از ايشان ممكن نبود وسابقا در باب تشهد از حديث ابن مسعود گذشت كه ثم ليتخير من الدعاء اعجبه اليه وادعيهٔ مخصوص از آنحضرت نيز آمده اما نا كه مراد اعجب از همين ادعيهٔ مذكوره خواهد بود وبالجمله توسل وتمسك باين ادعيه اولى وافضل واكمل است از جهت بودن آنها متضمن جوامع تر مر مقاصد دنيا وآخرت را وبالله التوفيق

* الفصل الاول عن عائشة * رضي الله عنها * قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يدعو في الصلوة * بود آنحضرت كه دعا ميكرد در نماز يعني بعد از تشهد * يقول * مي گفت * اللهم اني اعوذ بك من عذاب القبر * خداوندا پناه ميجويم بتو از عذاب كه در گور بود بيان آن بتفصيل در اول كتاب در باب اثبات عذاب قبر گذشت * واعوذ بك من فتنة المسيح الدجال * وپناه ميجويم بتو از ابتلا وآزمايش مسيح دجال كه در آخر زمان بر آيد بدعوى خدائي كند وباستدراج خوارق عادت بردست وى ظاهر گردد ومردم را گمراه گرداند وتفصيل اين احوال در آخر كتاب در باب علامات الساعة بيايد ومسيح اسم مشترك است اطلاق كرده ميشود بود دجال عليه اللعنة وبر عيسى عليه السلام وليكن چون مطلق واقع شود مراد عيسى عم انند نزد اراده آن ملعون مقيد كردانند بدجال چنانكه در اين حديث واقع شده است ووجه تسميهٔ وى وحضرت عيسى عم باين نام وانچه متعلق است بدان در محلش بيايد ان شاء الله تعالى * واعوذ بك من فتنة المحيا والممات * وپناه ميجويم بتو از ابتلاى حالت زندگاني ومردن ومراد بفتنهٔ محيا انچه موجب زيغ وزلل وميل وانحراف گردد از راه راست وثبات بر دين اسلام وتحصيل مرضيات حق از انواع بلا ومحن واسباب ضلالت وبطالت وبفتنهٔ ممات وسوسهٔ شيطان در حالت نزع وسوال منكر ونكير واكر وسوسهٔ شيطان را داخل فتنهٔ محيا دارند وفتنهٔ ممات مخصوص بفتنهٔ قبر نيز وجهي دارد * اللهم اني اعوذ بك من المأثم * خداوندا من پناه ميجويم بتو از گناه واز امريكه سبب وقوع در اثم گردد * والمغرم * واز زوام كه بر گردن نشيند واداى آن دشوار افتد يا در معصيت كند يا ما گردر طاعت وكار خير كند واز وفاى آن عاجز نيايد آن محل استعاذت فيصير وبا وجود آن امور دين بى صعوبتى نيست شايد كه بميرد وورثه وفا بدان نكنند وگرفتار ماند وچون آنحضرت استعاذت ميكرد از زوام ودر نظر ظاهر كار آن آسان مينمايد * فقال له قائل * پس گفت مر آنحضرت را گوينده از صحابه * ما اكثر ما تستعيذ من المغرم * عجب بسيار است استعاذهٔ تو از زوام * فقال * پس بيان كرد آنحضرت قباحت ولزوم وشناعت آنرا وگفت * ان الرجل اذا غرم حدث *

بدرستيكه مرد چون وام دار ميشود سخن ميكند باسردم از احوال ومعاملت خود واظهار رفق وثقه تادين بدهند يا در تمهيل عمل رخود در تقصير ادای آن در ماضي * فكذب * پس دروغ ميگويد ومعني اخير مناسب تر است بقول وي * ووعد فاخلف * ووعده ميكند بوقت آن در مستقبل پس خلاف وعده ميكند * متفق عليه * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا فرغ احدكم من التشهد الآخر * گفت آنحضرت چون فارغ گردد يكي از شما از تشهد پسين * فليتعوذ بالله من اربع * پس بايد كه پناه جويد بخدا از چهار چيز * من عذاب جهنم ومن عذاب القبر ومن فتنة المحيا والممات ومن شر المسيح الدجال * رواه مسلم * وعن ابن عباس رض ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يعلمهم هذا الدعاء كما يعلمهم السورة من القرآن * روايت است از ابن عباس كه آنحضرت مي آموزانيد صحابه را اين دعا را چنانچه مي آموزانيد سورة از قرآن را تاكيد واهتمام وامر بخواندن وتعهد بحفظ آن * يقول قولوا * ميگفت بگوئيد * اللهم اني اعوذ بك من عذاب جهنم واعوذ بك من عذاب القبر واعوذ بك من فتنة المسيح الدجال واعوذ بك من فتنة المحيا والممات رواه مسلم * وعن ابي بكر الصديق * رضي الله عنه * قال قلت يارسول الله علمني دعاء ادعوبه في صلوتي * ابوبكر صديق با آنحضرت عرض داشت كه بيا موزان مرا اي پيغمبر خدا دعاء كه دعا كنم بآن در نماز خود يعني بعد از تشهد اخير وفهم اين قيد بجهت آنكه دعائيكه متعارف ومقرر بود خواندن آن در نماز درين محل بود * قال قل * گفت آنحضرت بصديق بگو وبخوان اين دعا را * اللهم اني ظلمت نفسي ظلما كثيرا * خدايا وندا بتحقيق من ستم كرده ام برنفس خود ستم كردني بسيار در اكثر روايات كثيرا بثاء مثلثه است ودر بعض روايات مسلم كبيرا بموحده آمده وامام نووي در اذكار گفته كه اكرد رخواندن هر دو را جمع كند بهتر باشد * ولا يغفر الذنوب الا انت * وتمي آمرزد همه گناهان بندگان را هيچ كس مگر تو * فاغفر لي مغفرة من عندك * پس بيامرز مرا آمرزيدني خاص از نزد تو * وارحمني * ورحمت ومهرباني كن مرا * انك انت الغفور الرحيم * بدرستيكه تو اي آمرزنده گناهان ومهرباني كننده بر بندگان * متفق عليه وعن عامر بن سعد عن ابيه * روايت ميكند عامر بن سعد بن ابي وقاص كه تا بعي ثقه است شنيد پدر خود را وعثمان وعائشه را وشنيد از وي زهري وغيره روايت ميكند از پدر خود * قال * گفت * سعد كنت ارى رسول الله * بودم من كه ميديدم پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم يعلم عن يمينه وعن يساره * سلام مي داد از جانب راست واز جانب چپ * حتى ارى بياض خده * تا اينكه ميديدم من سفيدي رخسار مبارك او را يعني اين مقدار روي د رسلام مي كردانيد كه رخسار روشن او ديده مي شد زهي سعادت كسيكه در پهلوي او مي بود * بيت * كاشكي اندر نمازم جاشود پهلوي تو * تا بتقريب سلام افتد نظر بر روي تو * رواه مسلم * وعن سمرة * بفتح سين وضم ميم صحابي مشهور احوال او در مواضع ديگر نوشته شده * بن جندب * بضم جيم ودال وبفتح دال نيز آمده * قال كان رسول الله * گفت سمره بود پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم اذا صلى صلوة * چون ميگزارد نماز را * اقبل علينا بوجهه * توجه ميكرد بر ما بر روي مبارك خود يعني در حال سلام دادن بيكي از دو جانب روي راست ياچپ واقرب آنست كه مراد بعد از سلام باشد چه آنحضرت صلى الله عليه وسلم بعد از سلام وفراغ از نماز كامي بر ميگشت بجانب دست راست وكامي بدست چپ چنانكه در احاديث بيايد وكامي روي بجانب قوم ونشست بسوي قبله نيز مي نشست * رواه البخاري * وعن انس قال كان النبي صلى الله عليه وسلم ينصرف عن يمينه * بود آن حضرت كه بر ميگشت از نماز از جانب دست راست خود * رواه مسلم * وعن عبد الله بن مسعود قال * گفت ابن مسعود * لا يجعل احدكم للشيطان شيئا من صلوته * بايد كه نكرداند يكي از شما مر شيطان را نصيبي از نماز خود وبيان كرد اثر را بقول خود * يرى ان حقا عليه ان لا ينصرف الا عن يمينه * بداند واعتقاد كند يا گمان برد كه حق است لازم است بر وي كه بر نگردد از نماز مگر از جانب دست راست خود يرى بفتح يا وضم آن هر دو روايت است بفتح بمعني علم وبضم بمعني ظن * لقد رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم كثيرا ينصرف عن يساره * هر آينه بتحقيق ديدم من آنحضرت را بسيار كه بر ميگشت از جانب چپ خود * متفق عليه * حاصل مقام آنكه آنحضرت بعد از سلام دادن گاهي بر ميگشت از جانب يمين ومي نشست بجانب يسار ودر بيشتر احوال اينچنين بود كه سلام ميداد ودعا مي خواند وبجانب حجرة شريف كه در جانب يسار است ميرفت وگاهي بر عكس اين ميكرد از جانب يسار بر ميگشت وبه جانب يمين مي نشست واول را بر عزيمت حمل كرده اند كه در وي تيامن است ونعل آنحضرت در اكثر احوال اينچنين بود وليكن ابن مسعود رض ميگويد

كه ثانی اگرچه رخصت است ركم بود اما درسنت اعتقاد وجوب نبايد كرفت واز ترخيص شارع اعراض نبايد نمود كه درحديث آمده است كه حق تعالى دوست ميدارد كه عمل كرده شود برخصتهاى او چنانكه دوست ميدارد كه عمل كرده شود بعزيمتهاى او وشافعيه ازين وحديث اخذ كرده اند كه مصلى را بايد كه برگردد بصوب حاجت خود اگر حاجت او بجانب يمين است چنانكه منزل او درانجانب است يا كارى دارد بآن جانب بجانب يمين برگردد واگر بجانب چپ است بجانب چپ برگردد واز امير المؤمنين علي رضى الله عنه نيز همچنين مرويست وباز كاهى آنحضرت صلى الله عليه وسلم مستقبل قوم نيزمى نشست وروى بجانب ايشان ميكرد وپشت بسوى قبله اگر كارى ميداشت باايشان وخطابي ميكرد وسخنى ميكفت چنانكه درحديث سابق كذشت اذا صلى صلوة اقبل علينا بوجهه ودرحديث بخارى ومسلم آمده است كه پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم چون فارغ ميشد ازنماز بامداد استقبال ميكرد بوجه شريف خود اصحاب را ومىكفت ايا در ميان شما هيچ يكى ازشما خوابى طلب ميكرد خوابى را كه دروى بشارت بفتح مكه مى بود وغير اين احاديث ديكر نيز ظاهر درين معني است فتل بر * وعن البراء قال كنا اذا صلينا خلف رسول الله * كفت براء ابن عازب رضى الله عنه بوديم ما چون نماز ميكرديم در پس پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم احببنا ان نكون عن يمينه * دوست ميداشتيم كه باشيم درجانب راست آنحضرت * يقبل علينا بوجهه * كه اقبال وتوجه آرد بر ما بروى مبارك خود در وقت سلام دادن يعنى درسلام اول يعني پيشتر ازانكه روى بجانب چپ كند نظر شريف بجانب ما افتد واول بيشامد جمال وى مستعد شويم وبخطاب كريم وى مشرف كرديم وانتباس انوار واستمداد اسرار از مواجهت شريف اوينما ئيم خصوصا در وقت رجوع وى از جناب حق وانصراف از صلوة كه قرة العين ومحل نهايت شهود ووقت غايت قرب اوست صلى الله عليه وسلم واين يكى از وجوه فضيلت ايستادنست درجانب يمين امام وسر آنكه آنحضرت صلى الله عليه وسلم امر ميكرد بزركان صحابه را كه نزديك بوى بايستند * قال فسمعته * كفت براء بن عازب پس شنيدم آنحضرت را * يقول * ميكفت آنحضرت بعد از سلام در دعاى كه ميكرد * رب قنى عذابك * خداوندا نكاه دار مرا از عذاب خود * يوم تبعث او تجمع عبادك * روز قيامت كه برمى انكيزى يا جمع ميكني بندكان خود را او تجمع شك دارى است كه تبعث كفته يا تجمع از بنجا معلوم ميشود كه بندكان خاص ومقربان درگاه از عذاب وى ميترسند وبرحمت وى پناه ميجويند واين براى تعليم امت است كه ازادب درگاه آكاه باشند * رواه مسلم * وعن ام سلمة قالت ان النساء في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم كن اذا سلمن من المكتوبة قمن * كفت ام سلمه كه زنان در زمان آنحضرت چون سلام ميدادند ازنماز فرض برميخاستند ومير فتند پيش ازمردان * وثبت رسول الله صلى الله عليه وسلم ومن صلى من الرجال ماشاء الله * وبر جاى خود مي بود آنحضرت وهركه نماز كزارده بود ازمردان تا زمانيكه خواسته بود خدا پس كاهي همين قدر مى نشست كه ميكفت اللهم انت السلام ومنك السلام الى آخره وكاهى بقدرى مى نشست ودعا ميكرد وقرآن ميخواند وتبليغ احكام ميكرد وكاهى مى نشست در مصلاى خود تا برآمدن آفتاب بنابر اختلاف احوال ومقتضيات آن * فاذا قام رسول الله * پس چون مى ايستاد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم قام الرجال * مي ايستادند مردان * رواه البخاري وسند كر حديث جابر بن سمرة في باب الضحك ان شاء الله تعالى * وسر انجام است كه ذكر كنيم حديث جابر بن سمرة راكه دروى ذكر نشستن آن حضرت است بعد از نماز بامداد تا برامدن آفتاب درباب ضحك كه ذكر ضحك آنحضرت نيز درواقع است ومؤلف ذكر آن حديث رادران باب مناسب ترديده *

* الفصل الثاني عن معاذ بن جبل *

قال اخذ بيدى رسول الله * كفت معاذ بن جبل كرفت دست مرا پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فقال اني لاحبك يا معاذ * پس كفت آنحضرت بدرستيكه من هرآينه دوست ميدارم ترا اى معاذ * فقلت وانا احبك * پس كفتم ومن دوست ميدارم ترا * يا رسول الله قال فلا تدع ان تقول في دبر كل صلوة * كفت آنحضرت پس ترك مكن اين را كه كوئي در پس هر نماز اين دعا را ظاهرا اراد اين حديث درباب الدعاء في التشهد خواندن او بعد از التحيات پيش از سلام واز كتاب سفر السعادة معلوم ميشود كه خواندن او بعد از فراغ از نماز بود * رب اعني على ذكرك وشكرك وحسن عبادتك * اى پروردكار من بارى ده مرا بر ياد كردن تو وسپاس داشتن تو ونيك كردن عبادت تو بجاى آوردن آن بنعت شهود ومراقبه كه الاحسان ان تعبد ربك كأنك تراه الحديث * رواه احمد وابو داؤد والنسائي الا ان ابا داؤد لم يذكر * ليكن ابو داؤد ذكر نكرده است اين كلمه راكه * قال معاذ وانا احبك * واين حديث مسلسل است باين فعل اخذ بيدى وبقول انا احبك

وبكاتب حروف نيز از قبل بعضي از علماي يمن رسيده است والحمد لله على ذلك * وعن عبد الله بن مسعود ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يسلم عن يمينه * بود آنحضرت كه سلام ميداد از راستاي خود وميگفت * السلام عليكم ورحمة الله حتى يرى بياض خده الايمن * تا آنكه ديده ميشد سفيدي رخسار راست وي * وعن يساره * وسلام ميداد از چپاي خود وميگفت * السلام عليكم ورحمة الله حتى يرى بياض خده الايسر * تا آنكه ديده ميشد سفيدي رخسار چپ وي * رواه ابو داؤد والترمذي والنسائي ولم يذكر الترمذي * وذكر نكرده است ترمذي اين كلمه را * حتى يرى بياض خده * نه در ايمن ونه در ايسر وهمين مقدار آورده كان يسلم عن يمينه السلام عليكم ورحمة الله وهمچنين در جانب ديگر واين ائمه اين حديث را از عبد الله بن مسعود روايت كرده اند * ورواه ابن ماجة عن عمار بن ياسر * وروايت كرده است اورا ابن ماجه از عمار بن ياسر ومعلوم نشد كه ابن ماجه موافق ابو داؤد ونسائي است در ذكر حتى يرى بياض خده يا با ترمذي ست در عدم ذكر آن وهو الظاهر * وعن عبد الله بن مسعود قال كان اكثر انصراف النبي * گفت ابن مسعود بود بيشتر بر گشتن پيغمبر * صلى الله عليه وسلم من صلوته * از نماز خود * الى شقه الايسر الى حجرته * بسوي پهلوي چپ خود بجانب حجرهٔ خود كه بجانب ايسر مسجد بود * رواه في شرح السنة * وعن عطاء الخراساني عن المغيرة قال قال رسول الله * روايت است از عطاي خراساني كه از مشاهير تابعين است وبلخي است ولادت يافت سنة خمسين ووفات يافت سنة خمس وثلثين ومائة ابو حاتم گفت ثقه است ونسائي گفته لاباس به روايت كرد از وي مالك ومعمر از مغيرة بن شعبه كه گفت گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم لايصلي الامام في الموضع الذي صلى فيه حتى يتحول * نگزارد امام جائي كه گزارده است در وي تا آنكه بر گردد وانتقال كند از جاي خود بجاي ديگر وگفته اند كه اين حكم مخصوص بامام نيست بلكه شامل است مقتدي يانرا نيز ووجه تحول در امام آنست كه توهم نكند كسي كه هنوز در نماز فرض است وبعض گويند كه وجه تحول آنست كه تا كوامي دهند هر دو موضع بعبادت وبعض گويند اظهار تكثير عبادت وبعض گويند تاخير رتبهٔ نفل از رتبهٔ فرض واين وجوه شامل امام ومقتدي ان وتمامهٔ مصليانست بايد كه نفل در جاي فرض نگزارند * رواه ابو داؤد وقال عطاء الخراساني لم يدرك المغيرة * وگفت ابو داؤد عطاي خراساني در نيافته وندیده است مغيرة را پس اين حديث متصل نباشد زيرا كه فوت مغيرة بن شعبه سنة خمسين است وولادت عطاي خراساني در سنة خمسين است پس حديث منقطع است * وعن انس ان النبي صلى الله عليه وسلم حضهم على الصلوة ونهاهم ان ينصرفوا قبل انصرافه من الصلوة * روايت است از انس كه آنحضرت بر انگيخت وبر غلانيد صحابه را بر نماز يعني تاكيد وترغيب كرد بر محافظت وادامت آن وسياق حديث دلالت ميكند كه مراد مبادرت ومسارعت بجماعت وادراك تكبيرهٔ اولي باشد با آنحضرت صلى الله عليه وسلم ونهي كرد ازين كه بر گردند پيش از بر گشتن وي صلي الله عليه وسلم از نماز خود چنانكه پيشتر از حضرت سلام بدهند واز نماز بر آيند يا بعد از سلام دادن پيشتر از ان كه آنحضرت بر خيزد برخيزند وبروند ومنتظر ذكر ودعا نشينند ونهي بر معني اول تحريمي است وبر ثاني تنزيهي * رواه ابو داؤد *

* الفصل الثالث *

* عن شداد * بفتح شين وتشديد دال * بن اوس * بفتح همزه وسكون واو وكنيت او ابو يعلي است برادر زادهٔ حسان بن ثابت اورا وپدر را وپدر را صحبت است نزول كرد به بيت المقدس ومعدود است از اهل شام ابو الدرداء گفت كه شداد داده شده است علم را وحلم را * فان كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول في صلوته * بود آنحضرت كه ميگفت در نماز خود يعني در آخر نماز در تشهد يا بعد از سلام عقيب صلوة ودر روايت احمد آمده فيها او في دبرها يعني ميگفت در نماز يا بعد از نماز ومؤلف اين را در باب دعا بعد از تشهد آورده قد بر * اللهم اني اسألك الثبات في الامر * خداوندا من سوال ميكنم ترا ومي خواهم از تو استقامت ويابر جا بودن در كار دين * والعزيمة على الرشد * وهمت وآهنگ بر رشد واهتداء ورشاد بره بودن وبره شدن خلاف غي * واسألك شكر نعمتك * وسوال ميكنم ترا توفيق شكر نعمت تو كه سبب مزيد نعمت وحفظ او است از هلاك وزوال * وحسن عبادتك * وخوبي ونيكوي عبادت ترا * واسألك قلبا سليما * ومي خواهم ترا دل بي گزند وبي عيب يعني نهي از عقائد فاسده وميل بشهوات والتفات بماسواي تو * ولسانا صادقا * وزبان راست گو * واسألك من خير ما تعلم * وسوال ميكنم ترا از نيكي انچه ميداني تو كه آن خير است نه انچه من خبر ندارم چه بندهٔ چيز را خير ندارد ودوست دارد ودر نفس الامر شر باشد ودر آوردن كلمهٔ من كه مفيد تبعيض است بجهت آنست كه تمامهٔ خير كسي را حاصل نيست مگر انچه قسمت او است يا من

زائدة است وسوال كل خير وتمامة آن دراد عية ماثورة بسيار است * واعوذ بك من شر ما تعلم * وپناه ميجويم بتو از بدى آنچه ميداني تو * واستغفرك لما تعلم * وطلب آمرزش ميكنم از تو مر گناهانيكه ميداني تو واينهمه تعليم امت است كه اينچنين خوانند والا آنحضرت را حاصل است خير كل خير وشر را كرد سزاوار دة حال وى مجال نيست وآمرزيده شدة است ار را ماتقدم وما تاخر واكثر حال ادعية ماثورة هم برين است يا اين همه تواضع وتذلل واظهار بندگي است وشهود كبرياى حق ولاابالى درگاه اوست * رواه النسائي وروى احمد نحوه * وعن جابر قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول في صلوته بعد التشهد * ميگفت آنحضرت در نماز خود بعد از تشهد * احسن الكلام كلام الله واحسن الهدى هدى محمد صلى الله عليه وسلم * بهترين كلامها كلام خدا است وبهترين سيرتها سيرت محمد است صلعم وهدى بفتحتين وسكون دال سيرت نيك واين كلام از ان حضرت در خطبه فاما ثور است كه بعد از حمد وثناى حق اين را ميگفت ودر تشهد نيز آمدة است ومضمون آن تاكيد وتقرير شهادتين است * رواه النسائي * وعن عائشة * رضي الله عنها * قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يسلم في الصلوة تسليمة تلقاء وجهه * گفت عائشه كه بود آنحضرت كه سلام ميداد آنحضرت يك سلام بجانب روى مبارك خود * ثم يميل الى الشق الايمن شيئا * پستر ميل ميكرد وسوى پهلوى راست اندكى يعني ابتداء سلام مستقبل قبله ميكرد پس ميل ميكرد اندكي در اثناى سلام وتمام ميكرد سلام را چنانچه نموده ميشد بياض خدا وچنانكه در روايات سابقه گذشت ومذهب امام مالك يك سلام است بظاهر اين حديث واكثر ثلثه ودیگر علما بر دو سلام نه از جهت كثرت احاديث وارده دران وتاويل حديث عايشه آنست كه جهر ميكرد بيك سلام وسلام ديگر خفيه ميگفت * رواه الترمذي * وعن سمرة قال امرنا رسول الله * روايت است از سمرة بن جندب كه گفت امر كرد ما را پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ان نرد على الامام * كه رد ميكنيم سلام را بر امام يعني مقتديان كه سلام گويند نيت جواب سلام امام كنند واز اينجا معلوم ميشود كه امام نيت سلام بر مقتديان ميكند * ونتاب ان يسلم بعضنا على بعض * وامر كرد كه يكديگر را دوست گيريم ما بسلام دادن بعض ما بر بعض يعني در سلام دادن در نماز نيت سلام بر يكديگر كنيم كه آن باعث محبت ومودت است ودر سلام نماز نيت ملائكة مقربين نيز بايد كرد چنانكه در احاديث آمدة است ودر فقه نيز مذكور است * رواه ابو داؤد * باب الذكر بعد الصلوة * بدانكه جهر بذكر مطلقا بعد از نماز مشروع است ووارد شدة است در روى احاديث چنانكه بيايد واختلاف است در انكه مصلى بعد از نماز ها كه بعد از وى نماز سنت است برخيزد يا نشسته ماند وبعد از برخاستن در مكان فرض سنت بگزارد يا انتقال كند در مكان ديگر نزد اكثر مختار آن است كه بايستد ودر جاى ديگر سنت بگزارد ومستحب است كه قوم نقض كنند صفوف را امام نيز پس وپيش رود تا مشتبه نگردد بر مردم كه در اينند كه هنوز در جماعت اند وبناء كار يكى از دراينكان بنابرين توهم اقتداء كند وفاسد گردد اقتداى او وبعض گويند اگر بعض ادعية مختصر كه بصحت رسيده است خواندن آن از آنحضرت صلى الله وعليه وسلم مثل اللهم انت السلام ومنك السلام تباركت ياذا الجلال والاكرام وآية الكرسي اگر بصحت رسد حديث خواندن آن بعد از فرض چنانكه اكثر برانند نشسته بخواند درست است ونيز اختلاف است كه افضل انحراف وانتقال بجانب يمين است يا به يسار وصحيح آنست كه مخير است بهر جانب كه انتقال كند واكثر برانند كه بجانب يسار انتقال كند تا يسار او يمين گردد در مسجد شريف نبوى بجانب يسار كه حجرة شريف در آنجانب است افضل است باتفاق واز انچه بايد دانست آن است كه تقديم رواتب منافي نيست بعد يتى را كه در باب بعض ادعيه واذكار در احاديث واقع شده است صرح به الشيخ ابن الهمام وتعجيل قيام بسنت مغرب منافي نيست مر خواندن آية الكرسي وامثال آنرا چنانكه در حديث صحيح وارد شده است كه بخوانند بعد از نماز فجر ومغرب ده بار لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير وآنكه بعض مردم تعجيل كنند چنانكه آية الكرسي در سنت مغرب بخوانند چيزى نيست ومخالف سنت است كه در خواندن قل يا ايها الكافرون وقل هو الله احد در سنت مغرب وارد شده است * الفصل الاول

* عن ابن عباس قال كنت اعرف انقضاء صلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم بالتكبير متفق عليه * گفت ابن عباس كه بودم من كه ميشناختم تمام شدن نماز آنحضرت را بتكبير واختلاف كرده اند شراح در بيان مراد بتكبير بعض گفته اند كه مراد بتكبير اينجا ذكر است چنانكه در صحيحين از ابن عباس آمدة است كه رفع صوت بذكر وقت انصراف مردم از نماز فرض در زمان آن حضرت صلى الله عليه وسلم معهود بود وگفت ابن عباس ميشناختم من انقضاء صلوة را بدان پستر آورده است بخارى اين حديث را پس معلوم شد كه مراد بتكبير مطلق ذكر

است وبعض گفته اند كه مراد تكبير است كه در تسبيح وتحميد وتكبير كه بعد از نماز دده بار يا سي وسه بار ميگويند واقع است وبعض ميگويند كه در زمان آنحضرت صلى الله عليه وسلم بعد از نماز تكبير ميگفتند يكبار ياسه بار وبعض ميگويند كه اين در ايام متابوده كه تكبيرات تشريق ميگفتند وطيبي گفته است كه مراد تكبيراتي است كه در اثناء نماز در هر برآوردن وفرو بردن در ركوع وسجود ميگويند ومراد آنست كه من ميشناختم انقضاء هر هيئت را كه انتقال ميكرد از وي بذكر تكبير واين وجه بعيد است از عبارت وبر هر تقدير مشكل ميشود كه اين قول ابن عباس چه معني دارد مكرري رضي الله عنه حاضر نميشد در نماز قاضي عياض گفته است كه وي صغير بود شايد كه در حضور جماعت مواظبت نمي نمود واحتمال دارد كه حاضر ميشد ودر آخر صفوف مي ايستاد پس نميشنيد بس انقضاء نماز به تسليم را الله اعلم * وعن عائشة رضي الله عنها * قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا سلم لم يقعد الا مقدار ما يقول * گفت عائشه بود آنحضرت كه چون سلام ميداد نمي نشست مگر مقدار آنچه ميگفت اين كلمات را * اللهم انت السلام ومنك السلام * تحقيق اوست خداوند سالم ومنزه از جميع نقائص ومتصف بتمامة كمالات واز تست سلامت بتمام آفات ومخافات * تبارك ياذا الجلال والاكرام * بزرگ گشتي تواي خداوند صفات سلبيه وثبوتيه * رواه مسلم * واين ذكر همين مقدار در داخل بيت واقع شده وبصحت رسيده است وبعض اهل الحديث يرجع السلام زيادة كرده اند وگفته اند كه آن در روايات نيامده ودر اوراد بعض مشائخ زيادة برين نيز مسطور است معلوم نميشود كه اين زيادات از ايشان است يا روايتي هم دارند والله اعلم * وعن ثوبان قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا انصرف من صلوته استغفر ثلثا * گفت ثوبان كه مولاي حضرت رسالت پناه وخاصگاه وبيكانه درگاه بود چون برميگشت آنحضرت از نماز خود يعني تمام ميكرد وسلام ميداد استغفار ميكرد سه بار ومي گفت استغفر الله استغفر الله استغفر الله همچنين آمده است تفسير آن از بعض سلف ودر بعض روايات آمده است كه ميگفت سه بار استغفر الله الذي لا اله الا هو الحي القيوم واتوب اليه * وقال * ومي گفت نيز بعد از استغفار * اللهم انت السلام ومنك السلام تباركت ياذا الجلال والاكرام رواه مسلم * وعن المغيرة بن شعبة * صحابي مشهور است احوال وي در موضعي نوشته شده است * ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يقول في دبر كل صلوة مكتوبة * بود آنحضرت كه ميگفت در پس هر نماز فرض * لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير اللهم لا مانع لما اعطيت ولا معطي لما منعت ولا ينفع ذا الجد منك الجد * شرح ابن سابقا در باب الركوع گذشته است * متفق عليه * بدانكه آنحضرت اين كلمات واذكار ديگر كه در احاديث آمده است ميگفت وگفته اند كه در بعض احيان سلام ميداد وبر ميخاست بي آنكه هيچ چيز بگويد وبخواند ودر بعض اوقات اين اذكار كل يا بعضي ازان ميخواند وبعض در ترتيب خواندن آن گفته اند كه اول استغفار بايد كرد وبعد از وي اللهم انت السلام بعد ازان لا اله الا الله وحده الخ واذكار ودعوات ديگر بسيار است كه در كتب احاديث مذكور اند وروايت آمده كه آنها را بعد از نماز ميخواند ومعني بعد يعني همانست كه گفته شد ولازم نيست كه بعد از فرض متصل بخواند * وعن عبد الله ابن الزبير قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا سلم من صلوته يقول بصوته الاعلى * بود آنحضرت چون سلام ميداد از نماز بخود ميگفت باواز بلند * لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير لا حول ولا قوة الا بالله لا اله الا الله ولا نعبد الا اياه له النعمة وله الفضل وله الثناء الحسن لا اله الا الله مخلصين له الدين ولو كره الكافرون رواه مسلم * اين حديث صريح است در جهر بذكر كه آنحضرت باواز بلند ميخواند اما بعض علما گفته اند كه بلند خواندن آنحضرت براي تعليم اصحاب بود ونووي در مهذب گفته كه افضل اخفا است درين دعا وجز آن خواه امام بود يا منفرد مگر آنكه حاجت بود بتعليم آن وهم برين حمل كرده شده است جهر رسول خدا صلى الله عليه وسلم بآن وبعد ازانكه محفوظ گشت اخفا افضل است وحق آنست كه اوقات مختلف است گاهي ذوق وحضور در اخفا دست دهد وگاهي در جهر شوق وكرمي افزايد وجهر بذكر مشروع است بلاشبهه * وعن سعد انه كان يعلم بنيه هؤلاء الكلمات * روايت است از سعد بن ابي وقاص كه وي بود كه مي آموزانيد پسران خود را اين كلمات را * ويقول ان رسول الله * ومي گفت كه بدرستيكه پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم كان يتعوذ بهن دبر الصلوة * بود كه پناه ميجست بخدا بگفتن اين كلمات در پس نماز وكلمات اين است * اللهم اني اعوذ بك من الجبن * خداوندا پناه ميجويم بتو از بزدلي وترسندگي برجان * واعوذ بك من البخل * وپناه ميجويم بتو از بخل * واعوذ بك من ارذل العمر * وپناه ميجويم بتو از فرومايه ترين كس ترعمر مراد آخر عمر است كه بخل خرافت كشد وقوي مست وبيكار گردد واز علم ومعرفت وعبادت باز داردم

* واعوذ بك من فتنة الدنيا وعذاب القبر * وپناه ميجويم بتو از ابتلا وآزمايش دنيا وعذاب گور * رواه البخاري * وعن ابي هريرة قال ان فقراء المهاجرين اتوا رسول الله * وروايت است از ابي هريره كه فقراى مهاجران آمدند پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم فقالوا * پس گفتند * ذهب اهل الدثور بالدرجات العلى والنعيم المقيم * برند خداوندان اموال بسيار پايهاى بلند را از اجر وثواب وقرب ورضاى حق ونعمت پاينده كه نعمت بهشت است * فقال وما ذاك * پس گفت آنحضرت وچيست اين سخن وچيست سبب بردن ايشان درجات على ونعيم مقيم را * قالوا * گفتند صحابه سبب آن اينست كه * يصلون كما نصلي * نماز ميگزارند ايشان چنانچه نماز ميگزاريم ما * ويصومون كما نصوم * وروزه ميدارند چنانچه روزه ميداريم ما * ويتصدقون ولا نتصدق * وصدقه ميدهند ايشان وصدقه نميدهيم ما * ويعتقون ولا نعتق * وبرده آزاد ميكنند ايشان وآزاد نميكنيم ما يعني ايشان در عبادت بدنيه شريك ما اند وبعبادات مالية ممتازند * فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم افلا اعلمكم شيئا تدركون به من سبقكم * ايا پس نياموزانم شما را عملى كه دريابيد بسبب آن عمل فضل كساني را كه پيشي كرده اند شما را از متقدمين اين امت يا امم سابقه نيز * وتسبقون به من بعدكم * وپيشي كنيد شما بسبب آن عمل كساني را كه بعد از شما ايمان بيارند يا بعد از شما پيدا شوند ودر بيان فضلي عظيم است مر ايشانرا وراى آنچه شكايت كرده بودند ازان از انحطاط درجهٔ ايشان از اغنيا ومقصود اين جا همين بود * ولا يكون احد افضل منكم * ونباشد هيچ يكى از اغنيا فاضلتر وزيادة تر در اجر وثواب از شما * الا من صنع مثل ما صنعتم * مگر كسى كه بكند از ايشان مانند آن عملى كه شما كنيد * قالوا بلى * گفتند آرى تعليم كن * يا رسول الله قال تسبحون وتكبرون وتحمدون دبر كل صلوة ثلثا وثلثين مرة * فرمود تسبيح كنيد وتكبير گوئيد وتحميد خوانيد پس هر نمازي سه بار ظاهر عبارت واكثر روايات دران است كه هر كدام سي وسه بار باشد ودر روايتي مجموع سي وسه بار هر كدام يازده بار نيز آمده است ودر بعض تقديم وتاخير هم در ذكر تسبيح وتحميد وتكبير واقع شده است ودر حديث ديگر صريح آمده است كه زيان نميكنند ترا بهر كدام از ينها ابتدا كني * قال ابو صالح * گفت ابو صالح كه يكى از رواة اين حديث است از ابي هريرة تابعي است * فرجع فقراء المهاجرين الى رسول الله * پس باز گشته آمدند فقراى مهاجران بحضور پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فقالوا * پس گفتند * سمع اخواننا اهل الاموال بما فعلنا ففعلوا مثله * شنيدند برادران ما كه مال دارانند آنچه كرديم ما از تسبيح وتحميد وتكبير پس كردند مانند آن پس باز فضليت ايشان از ما لازم آمد * فقال رسول الله * پس گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء * يعني زيادتي اغنيا بر شما فضل خدا است كه ميدهد او تعالى فضل خود را هر كرا مي خواهد چه توان كرد صبر كنيد وبر قضاى الهي وقسمت او تعالى راضي باشيد كه او سبحانه فضل نهاده بعضى از بندگان خود را بر بعض * متفق عليه * اين حديث بخاري ومسلم است * ليس قول ابي صالح الى آخره الا عند مسلم * وليكن نيست قول ابي صالح كه گفت فرجع فقراء المهاجرين الى آخره مگر نزد مسلم ومتفرد است بدان از بخاري ودر بعض روايات آمده است كه فقرا در آيند بهشت را پيش از اغنيا نيم روز كه پانصد سال است يعني اگرچه اغنيا را فضل بر فقرا ثابت شد ليكن لطف حق سبحانه تلافي كرد آنرا بسبقت دخول فقرا بر اغنيا در بهشت ديگر بدانكه حديث مخصوص است بفقراى مهاجرين نه عام مر جميع فقرا را يا رب مكر قياس كنند حال سائر فقرا را بر حال فقراى مهاجرين والله اعلم * وفي رواية للبخاري * ودر روايتي مر بخاري را اينچنين آمده است كه * تسبحون في دبر كل صلوة عشرا وتحمدون عشرا وتكبرون عشرا بخ ثلثا وثلثين * پس هر يكى ده بار بود ومجموع سي وسه كرد ودر روايتي هر يكى يازده بار نيز آمده است تا مجموع ثلثا وثلثين شود چنانكه گفتيم ودرين حديث دليل است بر فضل غني بر فقير وقتيكه برابر باشد اعمال هر دو در جانب فضل تقصير بر غني نيز دلائل است وعلما را اختلاف است در انكه غني شاكر افضل است يا فقير صابر ودلائل جانبين در محل خود مذكور است وسبقت دخول فقرا در بهشت از اغنيا مبني بر فضل اغنيا وعلو درجات ايشان نيست چه آن بسبب خفت اثقال وبسر حساب ايشان است والله اعلم * وعن كعب بن عجرة * بضم عين وسكون جيم وبر اصحابي است از اهل بيعت شجرة قصهٔ اسلام او در موضعي نوشته شده است * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم معقبات * بضم ميم وفتح عين وكسر قاف مشددا وبباى موحده يعني بعض عقب بعض آينده در تلفظ صفت كلمات است چنانكه در صفت ملائكه كه براى حفظت آدميان مي آيند تبرد در قرآن مجيد واقع شده كه له معقبات من بين يديه ومن خلفه يحفظونه وصفت اين كلمات اينست * لا يخيب قائلهن او فاعلهن *

نومید کردانیده نمیشود از یافت مطلوب کویند * آنها یا کنند * آنها شک راویمت * د برکل صلوة مکتوبة * در پس هر نماز فرض * ثلث وثلثون تسبیحة * سي وسه بار سبحان الله کفتن * وثلث وثلثون تحمیدة * وسي وسه بار الحمد لله کفتن * واربع وثلثون تکبیرة * وسي وچهار بار الله اکبر کفتن تا مجموع صد بار کردد * رواه مسلم وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من سبح الله في دبر كل صلوة ثلثا وثلثين * کسی که تسبیح کند خداوند را وبپاکی یاد کند او را پس هر نماز بکوید سبحان الله سي وسه بار * وحمد الله ثلثا وثلثين * وثنا کوید خدا را بکوید الحمد لله سي وسه بار * وکبر الله ثلثا وثلثين * وبزرکي یاد کند خدا را وبکوید الله اکبر سي وسه بار * فتلك تسعة وتسعون * پس این مجموع نود ونه کرت میشود * وقال تمام المائة * وبکوید برای تمام کردن عدد صد این کلمه را که * لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير * ودر بعض روایات بعد از وله الحمد يحيي ويميت ودر بعض وهو حي لا يموت ودر بعض بيده الخير نيز آمده است * غفرت خطایاه * آمرزیده شود کناهان آنکس * وان كانت مثل زبد البحر * واکرچه باشد کناهان وی مانند کف دریا در کثرت * رواه مسلم * درین روایت تمامی صد باین ذکر است که مذکور شد ودر حدیث سابق بسي وچهار بار کفتن تکبیر بهر وجه که خواند کفایت کند وفائز کردد بمقصود واین ورد در وقت نوم نیز آمده است ودر انجا همین سي وچهار بار کفتن تکبیر است چنانکه در محل خود بیاید ان شاء الله تعالى *

* الفصل الثاني

* عن ابي امامة قال قيل * روایت است از ابي امامة باهلي که صحابي مشهور است ساکن شد مصر را پستر انتقال کرد بحمص ووفات یافت در آن واز کمترین است در روایت واکثر حدیث وی نزد شامیین است واز بقایای صحابه بود بحمص روایت دارد از حضرت رسول واز بسیاری از صحابه ودر وقت وفات آنحضرت سي وسه ساله بود وبعض کفته اند سي ساله بود وفات سنة ست وثمانين وقيل احدى وثمانين وله احدى وتسعون سنة کفت کفته شد بآنحضرت يعني پرسيدند صحابه * يارسول الله اي الدعاء اسمع * کدام دعا مسموع تر است يعني قريب تر وزود تر است اجابت وقبول او * قال جوف الليل الآخر * فرمود دعای درون شب یا معني آنست کل ام وقت از اوقات دعا مستجاب ومقبول است در وی دعا وقبول وی الآخر صفت جوف است يعني ميان شب که درجانب آخر باشد که مراد بدان وقت سحر است چنانکه تفصیل آن در باب قيام الليل بیاید ولفظ جوف را الآخر برفع ونصب هر دو روایت است وبجر نیز جائز است وهمچنین قول وی * ودبر الصلوات المكتوبات * وعقب نمازهای فرض ظاهر عبارت متصل فرض است واکر بعد از رواتب باشد امید است که همین حکم داشته باشد چنانچه سابقا اشارتی بدان کرده شد * رواه الترمذي * وعن عقبة * بضم عين وسكون قاف * بن عامر قال امرني رسول الله * کفت فرمود مرا پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ان اقرأ بالمعوذات في دبر كل صلوة * که بخوانم معوذات را در پس هر نماز ومعوذات بکسر واو وتشدید آن سورتهای که در اول آن استعاذه است میکویند آن خود در سورة بیش نیست قل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس وجواب میکویند که کاهی لفظ جمع را بر دو نیز اطلاق میکنند وبعض میکویند که در اینجا سورة اخلاص را تنها یا باسورة کافرون نیز داخل معوذات داشته اند بطریق تغلیب یا باعتبار انچه درین دو سورة است از توحید وبراءت از شرک که در معنی استعاذه است از شرک وبعض کویند که مراد بمعوذات آیات است که متضمن استعاذه است لفظا او معنی واین دو سورة نیز داخل آنست یا مراد کلمات معوذه است ودر روایتی بالمعوذتين آمده بلفظ تثنیه فلا اشكال * رواه احمد وابو داود والنسائي والبيهقي في الدعوات الكبير * وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لان اقعد مع قوم يذكرون الله من صلوة الغداة حتى تطلع الشمس * کفت آنحضرت در آینه نشستن من با کروهی که ذکر میکنند خدا را بعد از نماز بامداد تا برآمدن آفتاب * احب الي من ان اعتق اربعة من ولد اسمعيل * دوست داشته شده است بسوی من از آزاد کردن من چهار مرد از اولاد اسمعیل * ولان اقعد مع قوم يذكرون الله من صلوة العصر الى ان تغرب الشمس احب الي من ان اعتق اربعة * ظاهر آنست که این اربعه را نیز از اولاد اسمعیل دارند واحتمال دارد که ندارند بادعای افضلیت ذکر در اول روز نسبت بآخر وبدانکه ظاهر از نشستن باذکران شریك شدن است با ایشان در ذکر واکر مجرد قعود ومجالست با ایشان مراد باشد نیز صورت دارد چنانکه حدیث هم القوم لا يشقى جليسهم که در کتاب دعوات بیاید ناظر در آنست ونیز بدانکه حقیقت سر عدد اربعه موکول بعلم شارع است وهمچنین هرجا که عدد است وبعض علما مناسبات قریب

بفهم بظن وتخمين ذكر كنند چنانكه اين عمل كه اين جزابران موعود است منقسم بپنج راست ذكر الله وقعود واجتماع بران وصبر تابر آمدن آفتاب وفرو رفتن آن والله اعلم وتخصيص باولاد اسمعيل ازجهت شرف وفضل ايشان است * رواه ابو داؤد * وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى الفجر بجماعة * كسي كه بگزارد نماز بامداد را بجماعت * ثم قعد يذكر الله حتى تطلع الشمس * پستر بنشيند درحالي كه ياد ميكند خداى تعالى را تا آنكه برآيد آفتاب * ثم صلى ركعتين * پستر بگزارد دو ركعت اقل اينست وتا دوازده ركعت نيز آمده است واول وقت وى بحكم ظاهر احاديث طلوع آفتاب است وبعض هم برين اند ونزد جمهور تا بلند شدن آفتاب مقدار يك نيزه ودر روايات نيز آمده است ومشهور در مردم اينست كه اين را نماز اشراق كويند ودر بعض روايات نيز باين اسم موسوم شده است واكثر در احاديث اين را صلوة ضحى نام شده وظاهر آنست كه اين هر دو نماز يكى است اول وقت وى نزد ارتفاع شمس است وآخر وى قبيل زوال ودر باب صلوة ضحى كلام متعلق باين مقام بيايد ان شاء الله تعالى وبالجمله هر ركعت درين وقت بگزارد * كانت له كاجر حجة وعمرة * باشد مر اورا مثل اجر حج وعمره اجر حج بادای فرض در جماعت واجر عمره بگزاردن در ركعت نفل چنانكه حج فرض است وعمره نفل * قال قال رسول الله * كفت انس كه كفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * براى تاكيد ومبالغه در زيادتي اجر برين عمل * تامة تامة تامة * صفت عمره است يا هر كدام ولين اكرچه بحقيقت مثل آن نباشد زيرا كه اجر بقدر تعب است وليكن مشابهه باراست وچندان ثواب است كه كويا همين اواست واين را ازباب الحاق ناقص بكامل دارند * رواه الترمذى * * الفصل الثالث * عن الازرق * بفتح همزه وتقديم زاى بر راء در آخر قاف * بن قيس * از تابعين است حارثي بصري معدود است از كوفيين فقه است مات سنة احدى وعشرين ومائة * قال * كفت * صلى بنا امام لنا يكنى ابا رمثة * كزارد نماز با ما بجماعت امامى كه ما را بود كه كنيت كرده ميشود ابا رمثه بكسر را وسكون ميم وثاى مثلثه صحابي است * قال * كفت ابو رمثه * صليت هذه الصلوة مع رسول الله * كزاردم اين نماز را باپيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * واين نماز اشارت است بنمازى كه كزارده چنانچه ظهر يا عصر باشد مثلا * او مثل هذه الصلوة * شك راويست ومثل بين ملاحظه كفت كه اين نمازى كه با ايشان كزارد است بعينه وشخصه آن نماز نيست كه با آنحضرت كزارده اكرچه نوع يكست واحتمال دارد كه مثل باعتبار آن كفته باشد كه اين نماز كه با ايشان كزارده غير آن نماز هم باشد كه با آنحضرت كزارده چنانكه آن ظهر بوده باشد واين عصر مثلا فافهم * قال وكان ابو بكر وعمر يقومان فى الصف المقدم عن يمينه * كفت ابو رمثه وبودند ابو بكر وعمر كه مى ايستادند در صف اول از جانب راست آنحضرت * وكان رجل قد شهد التكبيرة الاولى من الصلوة * وبود مرد يكه حاضر شده بود ودريافته بود تكبيرة اولى را از نماز يعني در ركعت اولى در آمده بود ومسبوق نبود * فصلى نبي الله * پس نماز بكزارد وتمام كرد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ثم سلم عن يمينه وعن يساره * پستر سلام داد از جانب راست خود واز جانب چپ خود * حتى رأينا بياض خديه * تا آنكه ديديم ما مقتديان سفيدى هر دو رخسار آنحضرت را آنكه در جانب يمين بود رخسار ايمن ديد وكسى كه در جانب يسار بود ايسر ديد * ثم انفتل كانفتال ابي رمثة * پستر برگشت آنحضرت بعد از سلام مانند برگشتن ابي رمثه * يعني نفسه * ميخواهد ابو رمثه نفس خود را يعني برگشت آنحضرت همچو برگشتن من خود را بلفظ غائب ياد كرد واين تفنن است در عبارت واين برگشتن او بجانب چپ خواهد بود يا بجانب راست چنانكه از فعل آنحضرت مرويست * فقام الرجل الذى ادرك معه التكبيرة الاولى من الصلوة * پس برخاست آن مرد كه دريافته بود با آنحضرت تكبيرة اولى را از نماز وفائده اين قيد كه دريافت تكبيرة اولى آنست كه مسبوق نبود كه براى اتمام برخاسته باشد بلكه براى كزاردن سنت راتبه برخاست چنانكه فرمود * يشفع * درحالتى كه جفت ميكند نماز را يا نماز يعني برخاست تا راتبه بكزارد * فوثب * پس بجهيد * عمر فاخذ بمنكبه * پس كرفت عمر دوش آنمرد را ودر بعض نسخ بمنكبيه يعني هر دو دوش او را * فهزه * پس بجنبانيد او را * ثم قال اجلس * پستر كفت عمر بنشين * فانه لن يهلك اهل الكتاب الا انه لم يكن بين صلوتهم فصل * پس بلرستيكه هلاك نكرديد اهل كتاب را مكر همين كه نبود درميان نمازايشان فصل مراد بفصل اينجا يا تحول است ونقل از مكان نماز بمكان ديكر چنانچه در حديث ابي هريره آمده است كه ايما عاجز مى آيد يكى از شما چون نماز بكزارد كه پيش رود يا پس رود يا راستا يا چپا يا مراد تكلم يا خروج است چنانكه در روايت مسلم آمده است از سائب كه كفت امر كرد ما را رسول

خدا كه وصل نكنيم نماز را تا آنكه سخن كنيم يا بيرون آئيم و آوردن اين حديث در باب الذكر بعد از صلوة دال بر آنست كه مراد بعدم فصل ترك ذكر بعد از نماز باشد يعني بعد از نماز فرض بايد كه ذكري بكند از آنچه وارد شده است در احاديث بعد از ان برخيزد چنانكه مذهب بعض است پس اين حديث دلالت كند بر عدم وصل تطوع بفريضة چنانكه مذهب بعض اهل مكة است كما مر والله اعلم * فرفع النبي * پس برداشت پيغمبر * صلى الله عليه وسلم بصره * چشم خود را * فقال * پس گفت * اصاب الله بك يا ابن الخطاب * بر ساد ترا خداى تعالى اى پسر خطاب حق را يعني هميشه ترا مراد صواب برد و الهام صواب كند مقصود تصويب عمر است رضي الله عنه ذكره رزين فعل * رواه ابو داؤد * وعن زيد بن ثابت * كه صحابي مشهور است كاتب وحي و يكى از فقهاى صحابه و اجلهٔ ايشان قائم تفراض در وقت هجرت يازده ساله بود جامع قرآن در زمان ابو بكر و ناقل آن در مصحف در زمان عثمان رضي الله عنهم * قال امرنا ان نسبح في دبر كل صلوة ثلثا وثلثين ونحمد ثلثا وثلثين ونكبر اربعا وثلثين * امر كرده شديم از حضرت رسول كه تسبيح كنيم در پس هر نمازي سه و سي و سه بار و تحميد كنيم سي و سه بار و تكبير بر آريم سي و چهار بار * فلقي رجل في المنام من الانصار * پس آمد شد مردى در خواب از قبيلهٔ انصار يعني آمد آنرا در فرشته در خواب در حديث آمده است كه رؤياى صالح از ملك الرؤيا است كه مينمايد مرد را و رؤياى غير صالح از شيطان است * فقيل له امركم رسول الله * پس گفته شد مر آن انصاري را يعني گفت او را آن فرشته در خواب ايا امر كرده است شما را پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ان تسبحوا في دبر كل صلوة كذا وكذا * كه تسبيح كنيد در پس هر نماز چندين و چندين بار اكتفا بذكر تسبيح كرد از جهت اختصار يا همه را تسبيح نام كرد كه مفيد تنزيه و تقديس الهي است سبحانه وتعالى * قال الانصاري في منامه نعم * گفت انصاري در خواب خود آرى امر كرده است * قال * گفت آن فرشته در خواب * فاجعلوها خمسا وعشرين خمسا وعشرين * پس بكرد انيد آن كلمات را بيست و پنج بار يعني د رهر سه * واجعلوا فيها التهليل * و بكرد انيد دران كلمات لا اله الا الله را بيست و پنج بار تا عدد ده تمام شود * فلما اصبح غدا على النبي * پس هر گاه كه صبح كرد آن انصاري آمد وقت با مداد بر پيغمبر * صلى الله عليه وسلم فاخبره * پس خبر داد آن انصاري آن حضرت را * فقال رسول الله * پس گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فافعلوا * پس چون رؤياى صالح است بكنيد چنانكه آمرد گفته است و اين به تقرير آنحضرت يكى از وجوه اين ذكر شد و اگر آنحضرت تقرير نمي كرد حجت نمي شد فافهم * رواه احمد والنسائي والدارمي * وعن علي * رضي الله عنه * قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول على اعواد هذا المنبر * روايت است از على مرتضي گفت شنيدم آن حضرت را كه ميگفت بر چوبهاى اين منبر * من قرأ آية الكرسي في دبر كل صلوة * كسي كه بخواند آية الكرسي را در پس هر نماز * لم يمنعه من دخول الجنة الا الموت * باز نميدارد او را از در آمدن بهشت مگر موت اين عبارت را مشكل ميدارند زيرا كه موت مانع از دخول جنت نيست بلكه موصل است بآن و ظاهر آن مينمايد كه گويند الا الحيوة چه حيات مانع دخول جنت است كه درين عالم پاى بند آنست و جواب ميگويند كه مانع از دخول جنت معجلا وجود موت است و بيرون او شرط دخول جنت كه مؤجل است اگر وجود موت و شرطيت وى نمى بود بالفعل در بهشت مى در آمد يا مراد آنست كه اگر وجوب موت و لزوم ذوق او مر هر نفس را بحكم كل نفس ذائقة الموت نميبود مى در آمد در بهشت الآن معجلا ولكن بر اين تقدير لازم مى آيد وجود موت در بهشت و بهشت جاى موت نبود باين جهت در دخول جنت تأجيل و تاخير را يافت و طيبي گفته كه موت حاجز است ميان تالي آية الكرسي و دخول جنت چون متحقق گردد و منقضي گردد حاصل گردد دخول جنت و بعض گويند مراد از موت بودن بنده است در قبر پيش از بعث و چون مبعوث شود در آيد در بهشت بي توقف * ومن قرأها حين يأخذ مضجعه * و هر كه بخواند آية الكرسي را هنگاميكه ميگيرد خوابگاه خود را * امنه الله على داره ودار جاره واهل دويرات حوله * ايمن كرداند او را خداى تعالى بر سراى او و سراى همسايهٔ او و اهل چند سراى كه گرد اويند * رواه البيهقي في شعب الايمان وقال اسناده ضعيف * يعني كه صاحب سفر السعادة جزو اول اين حديث را كه من قرأ آية الكرسي لم يمنعه من دخول الجنة الا الموت از نسائي آورده و در روايتي قل هو الله احد را نيز بآن ضم كرده و گفته كه اين حديث را جماعتي دبكر غير نسائي نيز روايت كرده اند مثل طبراني و رؤياني و دار قطني و ابن حبان و غير ايشان و بعضى از حفاظ ميگويند صحيح است و ابن جوزى در موضوعات ذكر كرده و حفاظ بر ابن جوزى از اين جهت طعن كرده اند جزو ثاني را باين لفظ آورده من قراء آية الكرسي في دبر الصلوة المكتوبة كان في ذمة الله الى

الصلوة الاخرى وگفته اين حديث را جماعتي از صحابه روايت كرده اند از انجمله امير المؤمنين علي است و جابر بن عبد الله و عبد الله بن عمر و انس ابن مالك و مغيرة بن شعبه و ابو امامه و اختلاف طرق و تعدد مخارج حديث دال است بر اينكه اين حديث را اصلي صحيح است وموضوع نيست انتهى و فضيلت آية الكرسي چه بعد از نماز خواندن و چه غير آن بسيار است و الله اعلم * وعن عبد الرحمن بن غنم * بفتح معجمه وسكون نون اشعري شامي در ثقات جاهليت و اسلام را و اسلام آورد در زمان آن حضرت اما بملازمت شريف وي نرسيد والتزام كرد صحبت معاذ بن جبل را در يمن تا وقت وفات معاذ و بخاري گفته كه او را صحبت است و قول اول صحيح تر است روايت ميكند از قدماي صحابه و بود در قنه شام كه تابعين بروي در شام تفقه كردند و بود او را جلالت و قدر توفي سنة ثمان وسبعين * عن النبي * روايت ميكند عبد الرحمن بن غنم از پيغمبر * صلى الله عليه وسلم قال من قال قبل ان ينصرف ويثني رجليه * كسي كه بگويد پيش از انكه بگردد از نماز و تا كرداند پايهاي خود را يعني هم بران وضعي كه باشد كه در تشهد مي نشيند * من صلوة المغرب والصبح * از نماز شام و بامداد * لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد بيده الخير يحيي ويميت وهو على كل شئ قدير عشر مرات * و در بعض روايات بيده الخير يحيي ويميت نيست ده بار * كتب له بكل واحدة عشر حسنات * نوشته ميشود مر آنكس را بهريكي ازين كلمات ده نيكي * ومحيت له عنه عشر سيئات * ومحو كرده ميشود مر او را ده بدي * ورفع له عشر درجات * وبلند گردانيده ميشود مر او را ده پايه * وكانت له حرزا من كل مكروه * وباشد هريكي ازين كلمات مر او را امان و پناه از هر امر ناخوش * وحرزا من الشيطان الرجيم * و پناه از شيطان سنگسار كرده شده * ولم يحل لذنب * و در روايتي لم ينبغ * ان يدركه * و روا نيست ونمي رسد هيچ گناهي را كه دريابد را حاطه كند او را و تاثير كند در وي يعني بتوفيق توبه و استغفار يا عفو و مغفرت كردگار * الا الشرك * مگر كفر كه بجريان سنت الهي عفو و مغفرت بدان تعلق نميگيرد * وكان من افضل الناس عملا * و باشد گوينده اين كلمات از فاضلترين و زيادة ترين مردم از روي عمل * الا رجل يفضله * مگر مرديكه زيادة و غالب شود او را * يقول افضل مما قال * بگويد فاضلتر و زيادة تر از انچه گفته است آنكس * رواه احمد * روايت كرد اين حديث را احمد * وروى الترمذي نحوه عن ابي ذر الى قوله الا الشرك * و در روايت كرد ترمذي مانند اين يعني در معني متحد و در لفظ مغاير تا قول وي الا الشرك * ولم يذكر صلوة المغرب ولا يبده الخير * و ذكر نكرد ترمذي نماز مغرب را و نه لفظ بيده الخير را * وقال * وگفت ترمذي * هذا حديث حسن صحيح غريب * وعن عمر بن الخطاب * رضي الله عنه * ان النبي صلى الله عليه وسلم بعث بعثا قبل نجد * آنحضرت فرستاد لشكريرا بجانب نجد كه بلاد مشهور است از تهامه و حجاز و نجد در اصل زمين بلند را گويند * فغنموا غنائم كثيرة * پس آوردند غنيمتهاي بسيار را * واسرعوا الرجعة * وشتاب كردند باز گشتن را از ان حرب * فقال رجل منا لم نخرج * پس گفت مردي از ما كه بيرون نيامده بود همراه ما بجنگ * ما رأينا بعثا اسرع رجعة ولا افضل غنيمة من هذا البعث * نديديم ما لشكريرا كه شتاب تر باشد بر گشتن وي از جنگ و نه فاضل تر و زيادة تر غنيمت وي از ين لشكر كه زود بر گشت و بسيار آورد غنيمت * فقال النبي * پس گفت پيغمبر * صلى الله عليه وسلم الا ادلكم على قوم افضل غنيمة واسرع رجعة * يا را * فنمايم شما را بر گروهي كه افضل اند از روي غنيمت واسرع اند از روي رجعت * قوما شهدوا صلوة الصبح ثم جلسوا يذكرون الله حتى طلعت الشمس * ميخواهم باين قوم قومي را كه حاضر شدند نماز بامداد پس نشستند در حالتي كه ذكر ميكنند خدا را تا برآمدن آفتاب * فاولئك اسرع رجعة وافضل غنيمة * پس آنجماعه اسرع اند از روي رجعت و افضل اند از روي غنيمت كه دريكساعت چندان ثواب حاصل كردند كه از جد و جهد و حصر بيرونست * رواه الترمذي وقال هذا حديث غريب وحماد بن ابي حميد الراوي هو ضعيف في الحديث * بخاري گفته كه وي منكر الحديث است و ابن معين گفته كه حديث وي چيزي نيست و نسائي گفته كه وي ثقه نيست *

* باب ما لا يجوز من العمل في الصلوة * باب در ذكر احاديث وارده در عملهاي كه جائز نيست كردن آن در نماز و در بعض نسخ و ما يباح منه زيادة كرده يعني عملهاي كه مباح است كردن آن در نماز بدانكه بعض اعمال است كه فاسد ميكند نماز را و بعض مكروه است و بعض مباح و تفصيل آن مذكور است در كتب فقه و عمل كثير مفسد است باتفاق ليكن اختلاف در تفسير عمل كثير است بعض ميگويند آنچه بيك دست توان كرد قليل است و انچه دران احتياج بدو دست افتد كثير و مراد آنست كه شان آن عمل و جريان عادت دران استعمال دو دست است چنانكه دستار بستن و ميراهن در بر كشيدن و ازار پوشيدن و تراز

گمان اند اختن اگر این عمل مارا در فرض یک سنت هم کند مفسد است وهر عملی که جریان عادت دران بیک دست است مثل ازار کشادن وکلاه بر سر نهادن اگر بدل ودست کند مفسد نباشد واختیار عامهٔ علمابر انست که اگر بتعالی باشد که هر که از دور نگرد یقین کند که وی در نماز نیست واگر در شک افتد یا شک نیز نکند آن قلیل است ومختار نزد بعض آنست که سه فعل متوالی کثیر است وماورن وی قلیل کذا ذکرا لشمني ونیز نقل از خلاصه کرده است که اگر مردی امامت میکند یک کس راودرین میان ثالثی درآمد واقتدا کرد وپیشتر رفت اگر مقدار انچه میان صف اول وامام میباشد رفت فاسد نمیکردد ونیز اگر در نماز مشي کند اگر مقدار صف واحد رود فاسد نمیکردد واگر مقدار دو صف رود بدل نعهٔ واحد، فاسد میکردد واگر مشي مقدار یک صف کرد وبایستاد وباز تا صف دیگر رفت باز بایستاد فاسد نمیشود واز فتاوی ظهیریه آورده است که مختار آنست که اگر بسیار کردد فاسد است ودر حاشیهٔ شمني بعلامت ظهر نوشته است اگر در نماز آفتاب در آمد وگرمي آن ایذا میکند اگر بجانب سایه رود بقدر دوگام فاسد نکردد * الفصل الاول * عن معوية بن الحكم * بفتحتين صحابي سلمي است معدود در اهل حجاز ساکن مدینه در بنی سلیم * قال بینا انا اصلي مع رسول الله * گفت در اثنای آنکه من نماز میگزاردم با پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم اذ عطس رجل من القوم * ناگاه عطسه زد مردی از قوم * فقلت * پس گفتم من * یرحمک الله فرماني القوم بابصارهم * پس الله خشم آورا قوم نظرهای خود را ودر لفظ رماني که از رمي است بمعني تیر انداختن اشارت است بشدت وحدت نظرهای ایشان یعني تیز تیز نگاه کردند بجانب من که در نماز می وجواب عاطس میدهي * فقلت واثكل امياه * پس گفتم من وای پسر مردن مادر من وثكل بضم مثلثه وسکون کاف وضم آن وبفتحتین نیز آمده مردن پسر یا دوست پسر باشد یا غیروی وابن لفظي است که عرب در وقت تعجب واستبعاد امری استعمال کنند وگفتم در دل خود * ماشانكم تنظرون الي * چه شده است شمارا که این همه نگاه میکنید بسوی من * فجعلوا يضربون بايديهم على افخاذهم * پس در ایستادند که مي زنند دستهای خود را بر رانهای خود از جهت زیادت تعجب وانکار واظهار اعتراض بر من * فلما رأيتهم يصمتونني * پس هرگاه که دیدم من ایشانرا که خاموش میکردانند مرا نمیدهم که اشارت میکنند مرا بخاموشي وانکار میکنند بر من متغیر شدم ودر خشم آمدم بجهت جهل من بقبح انچه ارتکاب کردم ومبالغهٔ ایشان در انکار بر من وخواستم که چیزی بکویم وانتقام کشم از ایشان * لكني سكت * لیکن من سکوت کردم وعمل نکردم بمقتضای غضب * فلما صلى رسول الله * پس هرگاه که کزارد نماز وفارغ شد پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم فبابي هو وامي * پس بدر ومادر من فدای او باد * ما رأيت معلما قبله ولا بعده احسن تعليما منه * ندیدم وندانستم هیچ تعلیم کننده رانه پیش از وی ونه بعد از وی نیکو تر از روی تعلیم ومهربان تر از وی * فوالله ما كهرني ولا ضربني ولا شتمني * پس بخدا سوکند قهر نکرد مرا ونزد مراورد شنام نکرد مرا وکهر بانک بر زدن وقهر کردن وبترش روئی پیش آمدن کسی را بجهت خوارداشت وی ودر قرآن در آیت وَاَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ فلا تکهر نیز قراءت است * وقال * وفرمود * ان هذه الصلوة لا يصلح فيها شيء من كلام الناس * این نماز که مارا امر کرده اند بکزاردن آن نیکو نیست وروا نیست در وی چیزی از سخن مردم ومواد بسخن مردم سخنی است که خطاب توان کرد ایشانرا بآن وتوان طلبید از ایشان ودر مسائل آورده اند اکر از یکي که در نماز است بپرسند که از چه جنس است مال تو بکوید الخیل والبغال والحمیر که کلمات قرآني است یا شخصی است که پیش او کتابي نهاده اند ومردی بحیی نام ایستاده پس بکوید یا یحیی خذ الكتاب اکر مراد او افادهٔ معني است فاسد میکردد نماز او واکر ارادهٔ قراءت کند فاسد نمیشود * انما هي التسبيح والتكبير وقراءة القرآن * نیست نماز مکر تسبیح وتکبیر وخواندن قرآن که اینها از جنس کلام آدمیان نیست واکر یکی سوکند خورد که سخن نکند وتسبیح وتکبیر کوید وقرآن خواند حانث نمیکردد * اوكما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم * یعني لفظ حضرت اینست که کفته شد یا لفظی دیکر کفت آنحضرت که این معني را افاده میکند واز اینجا معلوم شد که تشمیت عاطس یعني یرحمک الله کفتن حرام است در نماز ومفسد است اورا واز آنحضرت که اورا امر نکرد باعادهٔ نماز بجهت آنکه وی جاهل بود ونشنیده بود که ابا حت تکلم منسوخ شده است چنانکه اعتذار کرد آنمرد که من نو عهدام بجاهلیت دلالت دارد بران یعني مکیر بر من بسخن کردن من در نماز که من ندانستم که آن حرام است ومفسد نماز است مکر الآن ونزد شافعي وابو یوسف تشمیت در نماز اکرچه حرام است اما باطل نمیکرداند نماز را زیرا که آن دعا است بمغفرت ورحمت واز جهت آنکه آنحضرت امر نکرد اورا باعادهٔ

وشيخ ابن الهمام گفته كه اگر مصلي براي نفس خود خطاب كند وبگويد يرحمك الله فاسد نميگردد نماز چنانكه گويد يرحمني واگر عاطس حمل گويد در نفس خود فاسد نميگردد در ظاهر رواية وبر روايتي از ابي حنيفه آمده است كه آن بر تقديري است كه حمل گويد در نفس خود ولبها نجنباند واگر بجنباند فاسد ميگردد وباز معاوية بن الحكم ميگويد كه * قلت * گفتم * يا رسول الله اني حديث عهد بجاهلية * من نوعهدام بجاهليت ونزديكم بآن * وقد جاءنا الله بالاسلام * وبتحقيق آورده است خداى تعالى ما را دين اسلام را * وان منا رجالا ياتون الكهان * وبتحقيق از ما مردانى اند كه مى آيند كاهنان را وكاهنان در عرب جماعه بودند كه با جن وشياطين را رواج خبيثه مناسبتى وقربتى داشتند وشياطين چيزهاى راست ودروغ آورده بر ايشان القا ميكردند وايشان با دعاى علم غيب بمردم بدان خبر ميدادند وبيان آن بتفصيل در باب الكهانة بيايد ان شاء الله تعالى * قال فلا تاتهم * گفت آنحضرت پس چون اعتقاد بدين اسلام كرده ميا كاهنان را * قلت ومنا رجال يتطيرون * گفتم واز ما مردانى اند كه فال بد وشگون ميگيرند ومى پرانند جانوران را اگر بجانب دست راست پرند آنرا نيك ميدانند وبكاريكه پيش مى آيد ميروند واگر بدست چپ رفتند آنرا بد ميدانند وبآن كار نميروند واصل در تطير اينست بعد ازان بهر نوع هر قسم كه فال بد گيرند ممنوع است وبيان اين نيز در باب الفال والطيرة بيايد * قال * فرمود آنحضرت * ذلك شيء يجدونه في صدورهم فلا يصدنهم * آن تطير چيزيست كه مى يابند آنرا در سينهاى خود از وهم وشوم پس بايد كه باز ندارد ايشانرا از كاريكه پيش گرده اند كه همه بقدرت خدا است وموثر نيست مكروهى واگر خلجانى در دل يكى رد توكل بر خدا كرده بايد كه شت ودعائى كه ماثور است بايد خواند چنانكه در باب خود بيايد * قال قلت ومنا رجال يخطون * گفتم واز ما مردانى اند كه خطها مى كشند اشارت بعلم رمل ميكند وخطهاى وى وتعرف احكام واحوال مغيبات ازان * قال كان نبي من الانبياء يخط * فرمود آنحضرت كه بود پيغمبرى از پيغمبران كه اين خطها مى كشيد مراد ادريس پيغمبر است يا دانيال پيغمبر عليهما السلام * فمن وافق خطه فذاك * پس كسيكه موافق افتد خط او را خط آن پيغمبر را پس آنكس مصيب است در اينجا تصريح نفرمود بنهي از اشتغال آن بجهت انتساب وى ببعض انبيا ونگاه داشت ادب نبوت باوجود اختلاف شرائع ومنسوخيت آن واز اينجا است كه بعض باين حديث تمسك در اباحت وى كنند واكثر علما گفته اند كه باين حديث استدلال بر اباحت آن نتوان كرد زيرا كه معلق كردانيد بر موافقت خط آن پيغمبر را واو را هي نيست بعلم آن بچه توان دانست كه موافق است واز آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم واصحاب وى رضوان الله عليهم اجمعين واز علماى سلف رحمهم الله نهي وروايتى در اشتغال باشكال رمل نتوان يافت ودر حقيقت قول آنحضرت فمن وافق خطه زجر وتعجيز است از ادراك موافقت پس واضح گشت منع ازان وهو الصواب واشكال تكسير وعملهاى ديگر كه ازين عالم است نزد علماى متقنين ومشائخ محققين همين حكم دارد يكى از مشائخ گفته است كه * شعر * باين البوني واشكاله * ووافق النساج وامثاله * وشيخ ابو العباس بوني مردى است از اهل دعوت اسما وعلم تكسير وخواص حروف ميكويند كه جدائي كن ودور باش از بوني وشكلهائي كه او ميكشيد وموافقت كن بنساج واقران وى ظاهر شيخ ابو بكر نساج معاصر اين شيخ ابو العباس بوني بوده است رحمهم الله * رواه مسلم قوله لكني سكت هكذا وجدت في صحيح مسلم وفي كتاب الحميدى * در اول حديث لفظ لكني سكت كشت او را مؤلف مى گويد همچنين يافته ام من در متن صحيح مسلم ودر كتاب حميدى كه جمع بين الصحيحين كرده است ومى گويد * وصح في جامع الاصول بلفظة كذا فوق لكني * وصحيح گردانيده شده است اين لفظ لكني سكت در جامع الاصول كه جمع صحاح ستة كرده است بنوشتن لفظ كذا فوق لكني ولفظ كذا علامت تصحيح است چون ميخواهند كه بر لفظى كه مظنة عدم صحت دارد نشان صحت نهند لفظ كذا بر بالاى او مينويسند چنانكه صاد بنويسند يا صح بنويسند يعني اين لفظ همچنين واقع شده در كتب اصول وصحيح است گمان عدم صحت بر وى نبايد كرد واين لفظ لكني در لكني سكت بظاهر مستدرك مينمايد بس است كه بگويد فلما رأيتهم يصتموني سكت ودر مصابيح هم نيست وبراى توجيه وى تقديرى در كلام ميكنند چنانكه در ترجمه اشارت بدان كرده شده است فافهم * وعن عبد الله بن مسعود قال كنا نسلم على النبي صلى الله عليه وسلم وهو في الصلوة * عبد الله بن مسعود ميگويد بوديم كه سلام ميكفتيم بر ان حضرت وحال آنكه آنحضرت در نماز ميبود * فيرد علينا * پس رد مى كرد بر ما سلام را وجواب سلام ما ميكفت * فلما رجعنا من عند النجاشي * پس هر كاه كه باز آمديم ما از نزد نجاشي كه پادشاه

حبشه بود وصحابه از شر كفار مكه هجرت كرده بودند بجانب حبشه وقدوم آوردند برنجاشي وروي بسابقهٔ علمي كه ببعثت آنحضرت صلي الله عليه وسلم از توريت وانجيل داشت وبردين نصاري بود ايمان بآن حضرت آورده وقدوم صحابه را غنيمت دانسته خدمتها كرد وحق دوستي اسلام بجاي آورد وبحضرت تحف وهدايا فرستاد ونجاشي بفتح نون وبعض بكسر نون نيز نقل كرده اند وصاحب قاموس كسر نون افصح داشته وتخفيف جيم وآن افصح است وتشديد يا وگفته اند كه صواب تخفيف اوست وابن تين گفته كه ياساكن است زيرا كه اصلي است نه ياي نسبت وصاحب قاموس بتشديد يا گفته وليكن تخفيف را افصح داشته ونجاشي درسنه تسع از عالم رفته و آنحضرت باصحابه درمدينه بروي نماز غائبانه گزارده پس ابن مسعود ميگويد كه چون از نزد نجاشي باز آمديم * سلمنا عليه * سلام گفتيم برآنحضرت درنماز برعادت قديم كه داشتيم * فلم يرد علينا * پس ردنكرد آنحضرت اين بار برما وجواب سلام ما نگفت * فقلنا * پس گفتيم ما * يارسول الله كنا نسلم عليك في الصلوة فترد علينا * بوديم ما كه سلام ميكرديم برتو درنماز پس جواب سلام ما ميگفتي والآن كه سلام كرديم جواب نگفتي سبب چيست * فقال ان في الصلوة لشغلا * پس فرمود آنحضرت بدرستيكه درنماز هرآينه كار روائي عظيم است كه محل مناجات باحق واستغراق درعبوديت است مقصود آنكه تكلم كردن كه جواب سلام ازانجمله است ومباح بود درنماز منسوخ گشت * متفق عليه وعن معيقيب * بضم ميم وفتح عين وسكون يا وكسر قاف وسكون ياي ثانيه درآخرش موحده صحابي است اسلام آورد بمكه وهجرت كرد بحبشه واقامت كرددران تاآنكه قدوم آورد برآنحضرت بمدينه وخاتم آن حضرت حوالهٔ ابوبود واستعمال كردند اورا ابوبكر وعمر برييت المال ودركاشف گفته كه اوبود ريست مبتلاشده بجذام ودرخدمت امير المؤمنين عثمان ميبود وفاتش نيزدرزمان وي بود وبعض گفته اند درزمان امير المؤمنين علي بود ومعيقيب ديگراست تابعي ثقه روايت ميكند ازابن عمر وروايت كرده است ازوي اعمش * عن النبي صلى الله عليه وسلم في الرجل يسوي التراب حيث يسجد * روايت ميكند ازانحضرت درشان مرديكه برابر وهموار ميكند خاك را آنجا كه سجده ميكند * قال * گفت آنحضرت * ان كنت فاعلا فواحدة * يعني مكن واگر ميكني يكبار كن وزيادة برآن مكن معلوم نميشود كه منع از زيادت بريكبار بجهت آن است كه مفسد صلوة است يامكروه است اين مبتني است برتفسير فعل كثير كه گذشت * متفق عليه وعن ابي هريرة قال نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الخصر في الصلوة * نهي كرد آن حضرت از خصر بفتح خاي معجمه وسكون صاد مهمله درنماز * متفق عليه * ودر اكثر روايات نهى عن الاختصار ودر روايتي نهى ان يصلي مختصرا ودر روايتي متخصرا وخصر درلغت ميان مردم خاصره تهيگاه وتفسير كرده اند خصر واختصار را بنهادن دست برتهيگاه ودرحديث آمده است اختصار راحت اهل نار است واشكال مي كنند كه اهل نار راراحت نمي باشد وجواب ميدهند كه مراد آن است كه چون از طول قيام درموقف تعب كشند استراحت كنند باختصار وبعض گويند كه اين فعل يهود است ومراد باهل نار ايشانند ودر روايت آمده است كه ابليس نهاد دست خود را برخاصره دروقتي كه افتاد برزمين ورسيد اورا مصيبت لعن وبعض تفسير كرده اند اختصار را بگرفتن مخصره يعني عصا دردست كه درنماز برآن تكيه كرده بايستند وبعض تفسير كنند اختصار را باختصار سوره كه تمام نخوانند وآن مكروه است يا اختصار برآيات سجده تاسجده كنند ياترك آيت سجده كه بآن قراءت رسيده است تاسجده نكنند يا اختصار نماز وكوتاهي قيام درركوع وسجود واين معاني ازمحتملات لفظ است درروايتي كه لفظ اختصار واقع شده است وتفسير يكه مشهور است ازصحابه وسلف همان اول است * وعن عائشة * رضي الله عنها * قالت سالت رسول الله * گفت عائشه پرسيدم پيغمبر خدارا * صلى الله عليه وسلم عن الالتفات في الصلوة * ازگرديستن بچپ وراست درنماز * فقال * پس گفت آنحضرت * هو اختلاس يختلسه الشيطان من صلوة العبد * التفات ربودني است كه مي كند آنرا شيطان ازنماز بنده يعني ميگيرد و ميرباید شيطان ازنماز بنده كمال آنرا * متفق عليه * بايد دانست التفات كه مكروه است آنست كه بپيچيدن خود را تابيرون آيد ازمواجهه قبله واگر سينه نيز بگرداند تابتمام ازمواجههٔ قبله برآيد فاسد ميكرددنماز اما بگوشهٔ چشم نگريستن كه آنرا ملاحظه گويند نه مفسد است ونه مكروه اما بايد كه آنرا نيز بسيار نكند وعادت نگرداند واز آنحضرت صلى الله عليه وسلم حديثي روايت كرده اند كه گاهي ملاحظه مي كرد وبگوشهٔ چشم باحوال مقتديان مي نگريست وليكن درصحت اين حديث سخن است كسي از امام احمد پرسيد وگفت بعض ازاهل حديث روايت مي كنند باسناد كه پيغمبر صلى الله عليه وسلم ملاحظه والتفات ميكرد امام احمد بروي انكار عظيم كرد ورنگ روي او متغير شد وبدن

او در ارتعاش وارتعاد افتاد وگفت این حدیث را اسناد صحیح نیست * وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لینتهین اقوام عن رفعهم ابصارهم عند الدعاء فی الصلوة الی السماء * البته باید که باز آیند گروه های مردم از برداشتن ایشان نظرهای خود را نزدیک نماز بسوی آسمان * او لتخطفن ابصارهم * یا آنکه ربوده شود بینائی های ایشان یعنی باید که باز آیند از برداشتن بصرها واگر باز نیایند ربوده میشود بصرها و روایت کرده شده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم برمیداشت در نماز بصر خود را بسوی آسمان و چون نازل شد قول حق سبحانه الذین هم فی صلوتهم خاشعون پست کرد سر خود را * رواه مسلم * وعن ابی قتادة قال رأیت النبی صلی الله علیه وسلم یؤم الناس وامامة بنت ابی العاص علی عاتقه * گفت ابوقتاده دیدم من آنحضرت را که امامت میکرد مردم را درحالی آنکه امامه دختر ابی العاص بر کتف آنحضرت میبود ابوالعاص داماد آنحضرت بود زوج زینب که یکی از بنات مطهرهٔ آنحضرت بود واین امامه دختر زینب بود که در بعض اوقات نماز با آنحضرت آمده متعلق شده بود در آنحضرت او را بر کتف خود نشانده نماز میکرد * فاذا رکع وضعها * پس چون رکوع میکرد آنحضرت می نهاد او را بر زمین وتا رکوع کردن وسجده کردن آن طفل بر زمین افتاده می بود * واذا رفع من السجود اعادها * وچون برمیداشت سر را از سجود باز میداشت بر کتف انجا کسی را توهم میشود که این برداشتن آنحضرت صلی الله علیه وسلم امامه را ونهادن بر زمین وباز برداشتن فعل کثیر بود واگر قلیل هم باشد لابد مکروه بود پس خطابی میگوید که برداشتن امامه بقصد وتعمد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود بلکه وی بجهت غایت محبت والفت که با آنحضرت در غیر حالت نماز داشت در نماز آمده چسپیده متعلق شد ودر وقت رکوع از کتف شریف بر زمین می افتاد وآنحضرت او را از خود دور نمیکرد پس این برداشتن ونهادن فعل آنحضرت نباشد ونسبت آنها با آنحضرت در صورت فعل بمجاز است پس حاجت نیست که گویند این فعل کثیر نبود فعل کثیر آنست که متوالی باشد واین چنین نبود زیرا که طمانینت در ارکان نماز از آن حضرت بسیار بود یا گویند که این حالت پیش از تحریم فعل کثیر بود یا مخصوص با آنحضرت باشد وگفته اند که این از غایت رعایت خشوع آنحضرت بود که اگر بر نمی داشت گریه میکرد وموجب شغل سر میشد بیشتر از شغل رفع واختلاف کرده اند که این در نماز فرض بود یا نفل وظاهر از قول وی یؤم الناس آنست که در نماز فرض بود ونیز در روایتی آمده است که در نماز ظهر یا عصر بود وبعض گویند در نماز نفل بود واحیانا نماز نفل بجماعت نیز میگزارد والظاهر هو الاول والله اعلم * متفق علیه * وعن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا تثاءب احدکم فی الصلوة فلیکظم ما استطاع * تثاءب بهمزه است وتثاوب بواو خطا است واسم از وی ثوباء می آید بضم مثلثه وفتح همزه وبمد بمعنی فازه وآن تنفسی است که میکشاید از وی دهن وسبب وی امتلاء معده وکدورت حواس وثقل بدن وسستی او ومیل بکسل ونوم است ولهذا نسبت کرده اند آنرا بشیطان وفرموده الثناءب من الشیطان میفرماید چون فازه کند یکی از شما در نماز باید که رد کند وبازدارد آنرا تا آن که تواند وطریق در بستن دهان آنست که فرا هم آرد لبها را وبگیرد لب زیرین خود را بدندان یا بنهد پشت دست چپ بر دهان ودر روایتی فلیکظم فاه بزیادت لفظ فاه پس گو به بند دهان خود را * فان الشیطان یدخل * زیرا که شیطان می درآید یعنی در دهن وی * رواه مسلم وفی روایة البخاری عن ابی هریرة قال اذا تثاءب احدکم فی الصلوة فلیکظم ما استطاع ولا یقل ها * ونگویند ها واین لفظی است که در وقت فازه نزد عدم ضبط حال از دهان برمی آید ودر بعض نسخ ها ها مکرر آمده پس میفرماید نگویند این لفظ را * فانما ذلکم من الشیطان یضحک منه * زیرا که نیست گفتن این لفظ مکر از شیطان میخندد شیطان از ان مراد بخندهٔ شیطان رضا وخوشحالی او است ازین حالت از جهت بودن آن باعث بر کسل از عبادت وموجب تشویه وتقبیح شکل وصورت * وعن ابی هریرة قال قال رسول الله * روایت است از ابی هریره که گفت گفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم ان عفریتا من الجن تفلت البارحة * بدرستیکه خبیثی از جنیان یکایک برآمد وبگذشت دی شب یعنی از میان جنیان که بند کرده است ایشانرا سلیمان پیغمبر علیه السلام * لیقطع علی صلوتی * تا ببرد بر من نماز را وعفریت بکسر عین وسکون فا وتشدید را نیز آمده شیطان قوی سرکش ظالم وعفاره خبث وشیطنت وبعض گویند که از عفر وتعفیر است بمعنی غلطیدن وغلطانیدن در شب خاک یعنی شیطان قوی که می غلطاند قرین خود را در خاک * فامکننی الله منه * پس قادر کرد انید مرا خدای بر وی * فاخذته * پس گرفتم من او را * فاردت ان اربطه علی سارية من سواری المسجد * پس خواستم که ببندم او را بر ستونی از ستونهای مسجد * حتی تنظروا الیه کلکم * تا آنکه نگاه کنید بوی همه شما * فذکرت دعوة اخی سلیمان * پس یاد کردم من دعای برادر خود را که سلیمان است علیه السلام

* رب هب لي ملكا لاينبغي لاحد من بعدي * پروردگارا ببخش مرا ملكي و سلطنتي كه نشايد و نبايد مر هيچ يكي را بعد از من مراد باين ملك تسخير جن و شياطين و تصرف كردن در ايشان داشته اند و چون سليمان عليه السلام اين دعا كرد و اين ملك را مخصوص بخود خواست كرد آنحضرت صلى الله عليه وسلم نخواست كه اظهار تصرف كند در وي و شكستگي در كارخانهٔ ملك سليمان افكند و الا بالقوه تصرف و قدرت و سلطنت وي صلى الله عليه وسلم زيادة بران بود و ملك و ملكوت جن و انس و تمامهٔ عوالم بتقدير و تصرف الهي عز و علا در حيطهٔ قدرت و تصرف وي بود * فرددته خاسئا * پس برانديم من او را خوار و راندهٔ و نا يابندهٔ مقصود خود را ازمن * متفق عليه * وعن سهل بن سعد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من نابه شيء في صلوته * كسي كه نازل شود و حادث گردد او را چيزي در نماز وي چنانچه بخواند او را كسي يا اذن طلبد در در آمدن و نميداند آنكس كه وي در نماز است * فليسبح * پس بايد كه تسبيح كند مصلي و گويد سبحان الله تا بداند آنكس كه وي در نماز است رد است بر هم نزند كه آرا ز بر آيد * فانما التصفيق للنساء * زيرا كه دست برهم زدن نيست مگر براي زنان و لائق نيست بوقار و كران باري مردان * وفي رواية * و در روايتي اينچنين آمده است * قال * گفت * التسبيح للرجال والتصفيق للنساء * تسبيح براي مردان و تصفيق مر زنان را است و طريق تصفيق آنست كه بطن كف ايمن را بر ظهر كف ايسر زند و بطن كف بر بطن كف نزند بطريق لعب و اگر بزند نماز فاسد كردد كذا في شرح مسلم * متفق عليه *

* الفصل الثاني * عن عبد الله بن مسعود * رضي الله عنه * قال كنا نسلم على النبي * گفت ابن مسعود بوديم ما كه سلام مي گفتيم بر پيغمبر * صلى الله عليه وسلم وهو في الصلوة * وحال آنكه آنحضرت در نماز مبود * قبل ان ناتي ارض الحبشة * پيش از آنكه بيائيم ما زمين حبشه را و هجرت كنيم بسوي وي * فيرد علينا * پس رد ميكرد آنحضرت بر ما سلام را و ميگفت جواب سلام مارا * فلما رجعنا من ارض الحبشة * پس هر گاه كه باز گشتيم ما از زمين حبشه * اتيته * آمدم من آنحضرت را * فوجدته يصلي * پس يافتم من او را كه نماز مي گزارد * فسلمت عليه * پس سلام گفتم بر وي * فلم يرد علي * پس رد نكرد بر من سلام را و نگفت جواب سلام مرا * حتى اذا قضى صلوته قال * تا آنكه تمام كرد نماز خود را گفت * ان الله يحدث من امره ما يشاء * بدرستيكه خداى تعالى نو پيدا ميكند از امر دين و حكم خود هرچه ميخواهد * وان مما احدث ان لاتتكلموا في الصلوة * و بتحقيق از جملهٔ آنچه نو پيدا كرده است از امر خود اين است كه سخن نكنيد در نماز * فرد علي السلام * پس رد كرد بعد ازين سخن بر من سلام را * وقال انما الصلوة لقراءة القرآن وذكر الله * و گفت نيست نماز مگر براى خواندن قرآن و ذكر خدا * فاذا كنت فيها فليكن ذلك شانك * پس چون باشي تو در نماز پس مي بايد كه باشد كار تو همين خواندن قرآن و ذكر خدا و بس * رواه ابو داؤد * وعن ابن عمر قال قلت لبلال كيف كان النبي * روايت است از ابن عمر كه گفت گفتم مر بلال را چگونه بود پيغمبر * صلى الله عليه وسلم بر د عليهم * رد ميكرد بر ايشان سلام را * حين كانوا يسلمون عليه * هنگامي كه سلام ميدادند ايشان بر وي * وهو يصلي * در حاليكه وي نماز ميگزارد * قال * گفت بلال * كان يشير بيده * بود كه آنحضرت اشارت ميكرد بدست خود باينطريق كه بسط ميكرد كف خود را پس ميكردانيد بطن كف را اسفل و ظهر او را فوق چنانكه در حديث ابي داؤد و ترمذي و نسائي از ابن عمر آمده و كاهي بسند كي ميكرد باشارهٔ انگشت چنانچه همين سه كس روايت كرده اند از صهيب و صاحب سفر السعادة گفته است كه گاهي ايما ميكرد بسر مبارك خود و ما اين را صريحا در حديث نيافتيم و بعض شراح نوشته اند كه جائز است رد سلام باشارت چشم و مرئي ذكر حديث و الله اعلم ماند آنكه رد سلام باين طريق پيش از نسخ بود يا بعد از نسخ و انچه منسوخ شد رد سلام بكلام بود و هو الظاهر * رواه الترمذي وفي رواية النسائي نحوه وعوض بلال صهيب * و در روايت نسائي بدل بلال صهيب واقع شده يعني در روايت ترمذي اينچنين آمده كه ابن عمر از بلال سوال كرد و در روايت نسائي آمده كه ابن عمر از صهيب پرسيد پس احتمال دارد كه از هر دو پرسيده باشد كذا في شرح الشيخ و انچه در روايت ترمذي را بي داؤد و نسائي است آنست كه صهيب گفت كنشتم بر رسول خدا صلى الله عليه وسلم و حال آنكه وي نماز ميكرد پس سلام كردم بروي پس رد كرد سلام را با شارت اصبع و ذكر سوال ابن عمر را در حديث بلال ذكر كرده اند * وعن رفاعة * بكسر را * بن رافع قال صليت خلف رسول الله * گفت نماز گزاردم پس پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم نعطست * پس عطسه كردم * فقلت الحمد لله حمدا كثيرا طيبا مباركا فيه مباركا عليه * ثناى خدا را ثناى بسيار پاك بركت كرده شده در ذات آن ثنا بركت كرده شده مر ثنا كرنده را بران ثنا در جزاى آن * كما يحب

وبنار بر فعل * چنانکه دوست میدارد پروردگار ما حمد را وخشنود است ازان حمد وازگویندهٔ آن * فلما صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم انصرف * پس وقتیکه نماز گزارد آنحضرت برگشت * فقال من المتكلم في الصلوة * پس گفت وپرسید چه کس بود سخن کننده در نماز * فلم يتكلم احد * پس سخن نکرد وجواب نداد هیچ یکی از ترس آنکه موجب زجر وعتاب نکردد * ثم قالها الثانية * پستر گفت آنحضرت همین کلمه را که چه کس بود سخن کننده در نماز دوم بار * فلم يتكلم احد * پس جواب نداد هیچ یکی * ثم قالها الثالثة * پستر گفت آنحضرت این را سوم بار * فقال رفاعة * پس چون ضرورت شد که جواب آنحضرت باید داد گفت رفاعه * انا * من بودم متکلم * يا رسول الله فقال رسول الله * پس گفت پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم والذي نفسي بيده * سوگند بآن خدای تعالی که بقای من در دست قدرت اوست * لقد ابتدرها بضعة وثلثون ملكا * هر آینه بتحقیق شتابی کردند در پیش آمدن باین کلمات وبرداشتن آنها را بضعة وثلثون فرشته * ايهم يصعدبها * که کدام یکی ازانها ببرد آن کلمات را * رواه الترمذي وابو داؤد والنسائي * واین حدیث دلالت دارد بر آنکه عاطس در صلوة اگر حمد گوید اگرچه بلند گوید نماز فاسد نکردد وشیخ ابن الهمام گفته اگر در نفس خود بگوید ولب نجنباند فاسد نمیکردد واگر بجنباند فاسد کردد انتهی مگر این حدیث در وقتی وارد شده باشد که مباح بود تکلم در صلوة والله اعلم

* وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم التثاءب في الصلوة من الشيطان * فازه کردن خصوصا در نماز از شیطان است زیرا که آن مستجلب کسل ونوم وثقل بدن وسستی ربی شوتی است وشیطان بدان راضی است ودر حدیث آمده است که ان الله يحب العطاس ويكره التثاءب ومحبت عطسه بجهت آنکه وی علامت قوت دماغ وفرح ونشاط است برعکس تثاءب وبا وجود آن وارد شده که عطسهٔ شدید از شیطانست چنانکه تثاءب مفرط وآنحضرت پست میکرد آواز را بعطسه ومی بست دهان را بتثاءب وتمامه في باب العطاس والتثاءب * فاذا تثاءب احدكم فليكظم ما استطاع * ترجمهٔ این گذشت * رواه الترمذي * روایت کرد این حدیث را ترمذی * وفي اخرى له ولابن ماجة * ودر روایت دیگر مر ترمذی را ودر روایت ابن ماجة بجای فليكظم ما استطاع * فليضع يده على فيه * پس باید که به نهد دست خود را بر دهن خود وکظم لبها فراهم آوردن ولب بدندان کرفتن نیز میشود چنانکه کذشت ولیکن چون در حدیث نهادن دست بر دهان آمده باید که همین متعین باشد مکر آنکه در اخبار وآثار آن نیز آمده باشد * وعن كعب ابن عجرة * بضم عین مهمله وسکون جیم صحابي است از اصحاب شجره * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا توضا احدكم فاحسن وضوءه * وقتي که وضو کند یکی از شما پس نیک کند وضو را بشرائط وآداب وتوجه وحضور وکفته اند هر مقدار توجه وحضور وادب که در وضو دست دهد همان مقدار در نماز روی نماید * ثم خرج عامدا الى المسجد * پستر برآید بسوی مسجد قاصد وناوی امتثال امر وعبادت وتقرب ومناجات * فلا يشتبكن بين اصابعه فانه في الصلوة * پس باید که تشبیک نکند میان اصابع خود یعنی ند رآرد انکشتا نرا در یکدیکر زیرا که چون به نیت نماز میرود کویا که در نماز است وتشبیک در نماز منهي عنه است از جهت منافات وی بخشوع وخضوع وبر همین قیاس هر چه بحالت صلوة منافات دارد ودرین تنبیه است که بنده را باید که در طریق صلوة حاضر ومتخشع رود وبادب ووقار باشد * رواه احمد والترمذي وابو داؤد والنسائي والدارمي * بدانکه از تشبیک اصابع نهي واقع شده است طیبي کفته شاید که نهي از جهت بودن او است علامت خصومت وفتنه ودر هم افتادن ودر وقتیکه ذکر کرد آنحضرت فتن را تشبیک کرد میان اصابع پوشیده نماند که تشبیک برای اتفاق والتیام نیز ذکر کرده اند چنانچه در باب اعطای خمس مال بارلی القربی از برای اتفاق بني هاشم وبني المطلب ذکر کرده شده است وظاهر آنست که سبب نهي بیهوده بودن او است برخلاف حال خشوع وخضوع ولهذا تخصیص کرده اند نهي را بحالت نماز یا رفتن بنماز وبخاری در صحیح خود از برای تشبیک الاصابع في المسجد بابي عقد کرده وباز در حدیث آورده که دلالت بر جواز آن دارند وکفته اند که نهي بر تنزیری است که بر طریق عبث باشد وجواز بطریق تمثیل وغرض افادهٔ معني چنانکه در ذکر فتن کرده اند * وعن ابي ذر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يزال الله عز وجل مقبلا على العبد وهو في صلوته * همیشه است خدای تعالی اقبال آرنده وبنظر لطف وعنایت ومحبت نکرنده بر بنده در حالی که بنده در نماز است * ما لم يلتفت * مادام که چپ وراست ننکرد بنده * فاذا التفت انصرف عنه * پس چون بچپ وراست بنکرد بنده برمیکردد خدای تعالی از اقبال وباز میکردانند نظر عنایت ولطف را از بنده

في الحال * رواه احمد وابوداؤد والنسائي والدارمي * وترمذي از حديث انس آورده وتصحيح نموده است كه چون بايستد مرد در نماز اقبال كند بروي پروردگار تعالى بوجه كريم خود وچون التفات كند وبجانب غير نكرد بنده بكويد پروردگار تعالى يا ابن آدم بجانب كه مي نكرى ترا كسى هست بهتر ازمن كه بسوى او مى نكرى روى خود بجانب من آر وچون بار دوم التفات كند باز حق جل وعلا همچنين بكويد چون بار سوم نكرد بكرداند خداى تعالى وجه كريم خود را ازوى واين معنى را شاعر در لباس مجاز ادا نموده مي كويد * رباعي * آمد سحر آن دلبر خونين جكران * كفت اى زتو برخاطر من بار كران * شرمت بادا كه من بسويت نكران * باشم تو نهي چشم بسوى دكران * وعن انس ان النبي صلى الله عليه وسلم قال يا انس اجعل بصرك حيث تسجد * اى انس بكردان بينائي خود را آنجا كه سجده مى كنى ظاهر اين حديث دلالت دارد بر استحباب بنظر بسوى موضع سجود در تمام نماز وهمين است عمل شافعيه چنانكه كلام بيضاوى در تفسير كريمه هم في صلوتهم خاشعون دال است بران وليكن طيبى كفته كه مستحب است كه نظر كند در قيام بموضع سجود ودر ركوع به پشت پا ودر سجود به بيني ودر تشهد بكنار واين موافق است بانچه علماى حنفيه كفته اند باز بادتي آنكه نظر كند نزد سلام بردوشهاى خود كذا في النهاية شرح الهداية وبعض علما كفته اند كه در حرم شريف نظر بر كعبه دارد اينجا در ذكر راوى در اصل كتاب بياض است ودر حاشيه نوشته اند رواه البيهقي في سننه الكبير من طريق الحسن عن انس يرفعه * وعنه قال قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم يا بني * اى پسرك من تشريف كرد انس را بابن خطاب بجهت صغر سن وى وصدق او در خدمت ومحبت وى صلى الله عليه وسلم وروى هشت ساله بود كه آنحضرت هجرت آورد وبخدمت شريف درآمد * اياك والالتفات في الصلوة * دور دار خود را از التفات كردن در نماز * فان الالتفات في الصلوة هلكة * زيرا كه بدرستي التفات كردن در نماز سبب هلاك شدن است در آخرت از جهت بودن او طاعت شيطان وروى كردانيدن از توجه بحضرت رحمن وهلكة بفتح ها ولام هلاك بمعني نيست شدن * فان كان لابد نفي التطوع لا في الفريضة * پس اكر هست كه چاره نيست ترا از التفات كردن وراضي ميشوى بنقصان نماز وفوت كمال پس بارى در نماز نفل كن كه كار آن نسبت بفرض سهل است نه در نماز فرض كه اهتمام بكمال وتمام آن ضرور يست ودر حقيقت نقصان در نفل موجب تطرق نقصان است بفرض زيرا كه نوافل مكملات فرائض اند * رواه الترمذي * وعن ابن عباس قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يلحظ في الصلوة يمينا وشمالا * بود آنحضرت كه بكوشهٔ چشم مينكريست در نماز بجهت تعليم آنكه آن مبطل نيست يا بجهت نكاه با حوال بعض مقتديان وطيبى كفته شايد كه آن نيز در نماز نفل باشد بجهت حديثى كه كذشت وكفته اند كه شارع اكر فعل مكروه كند بجهت تعليم اصل جواز مكروه نباشد * ولا يلوى عنقه خلف ظهره * ونمى بيچيد وتمكردانيد كردن وسر خود را بجانب پس پشت ويمين وشمال هم ميلى بآن طرف دارد فافهم پس معلوم شد كه آنچه مكروه است لي عنق است نه لحظ عين * رواه الترمذي والنسائي * سابقا كذشت كه اسناد اين حديث صحيح نيست والله اعلم * وعن علي بن ثابت * تابعي انصارى كوفي مفسر وابن حبان اورا در ثقات ذكر كرده وابو حاتم كفته صدوق است وكفته اند كه شيعي مفرط است وبعض كفته اند رافضي غالي است وليكن ثقه است وبود امام مسجد شيعه وعالم وقاضي ايشان مات سنة ست عشر ومائة ونام جد او دينار است * عن ابيه عن جده رفعه * روايت است از علي بن ثابت از پدرش از جدش كه رسانيده است جد ش حديث را با نحضرت * قال * كفت آنحضرت * العطاس * بضم عين وتخفيف طا عطسه زدن * والنعاس * بضم نون وتخفيف عين بخواب شدن يا نقل خواب يا اول آن * والتثاءب * وازه كردن * في الصلوة * در نماز * والحيض * وحائض شدن * والقيء * وقي كردن * والرعاف من الشيطان * بضم الراء خون از بيني رفتن اين همه چيزها كه در نماز واقع شوند از شيطان اند وسبب رضا وخوشحالي اويند كه سبب نقصان نماز وبطلان آن ميشوند وعطسه اكرچه محبوب آلهي تعالى است اما كثرت وشدت وى كامى مانع قراءت وحضور در حضرت حق واستغراق در مناجات ارميكردد ونعاس وتثاءب خود ظاهر است وحيض وقي ورعاف نيز مقيد اند بوجود آنها در نماز وليكن تخصيص ذكر في الصلوة در پهلوى سه چيز اول بجهت آن كرد كه آنها جمع ميشوند به نماز ومبطل آن نيستند بخلاف سه چيز اخير كه مبطل صلوة اند واكرچه اين اشياء همه امور طبيعيه اند كه وارد ميشوند بر آدمي بى اختيار وى وقادر نيست بر دفع آن وليكن موجب ارتضا واستحسان شيطان ميشوند بجهتى كه ذكر كرده شد * رواه الترمذي وعن مطرف * بضم ميم وفتح طا وتشديد راء

مكسورة وفا در آخر * بن عبد الله بن الشخير * بكسر شين معجمه وكسر خاء معجمة مشددة وسكون تحتانيه و را در آخر * عن ابيه * روايت ميكند مطرف كه از تابعين است از پدر خود عبد الله بن الشخير كه از صحابه است * قال اتيت النبي * گفت آمدم پيغمبر را * صلى الله عليه وسلم وهو يصلي ولبوته از يز كازيز المرجل * وحال آنكه آن حضرت نماز ميگزارد ومرد درون آنحضرت را آواز جوش بود مانند جوش ديگ سنگين يا مسين از يز بفتح همزه وكسر زاى اول وسكون تحتانيه * منت جوشيدن ديگ با آواز وى كه مى بر آيد ازان ومرجل بكسر ميم وسكون را وفتح جيم ديگ از سنگ يا آهن ومس ودر مشارق گفته مرجل ديگ وبعض گويند ازمس * يعني يبكي * مستحب است راوى ازين عبارت ينكه ميگريست آنحضرت باجوش درون * وفي رواية قال رايت النبي صلى الله عليه وسلم يصلي وفي صدره ازيز كازيز الرحى من البكاء * ودر روايت ديگر اينچنين آمده كه گفت ديدم كه نماز ميگزارد آنحضرت ودر سينهٔ مبارك وى آواز بود از گريه مانند آواز آسيا كه ميگردد * رواه احمد * روايت كرد اين حديث را امام احمد بهر دو روايت * وروى النسائي الرواية الاولى وابو داؤد الثانية * وروايت كرد نسائي روايت نخستين را وروايت كرد ابو داؤد روايت دوم را واز ين حديث معلوم شد كه گريه باطل نميكند نماز را ودر هدايه گفته كه اگر بنا لد يا آه كشد يا بگريد وآواز بلند كردد اگر از ياد كردن بهشت ودوزخ است قطع نميكند نماز را واگر از وجع يا مصيبت است قطع ميكند

* وعن ابي ذر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قام احدكم الى الصلوة فلا يمسح الحصى * چون بايستد يكي از شما بنماز پس بايد كه هموار نكند زمين را از سنگ ريزه ودر روايتي فلا يسوى الحصى از تسويه يعني برابر كردانيدن * فان الرحمة تواجهه * زيرا كه بذرستي رحمت مواجهت ميكند مصلي را راقبال ميكند بنازل ميكردد بروى پس لائق نيست كه درين مقام سوء ادب ولعب بحصى كند تا از دريافت انوار فضل ورحمت محروم نكردد وبعض گويند مراد آنست كه رحمت نازل ميشود وبر چيزى مى افتد كه مواجه مصلي است كه زمين باشد يا حصى باشد پس بايد كه هم بر حصى سجده كند وتغير ندهد * رواه احمد والترمذي وابو داؤد والنسائي وابن ماجة وعن ام سلمة قالت راى النبي صلى الله عليه وسلم غلاما لنا يقال له افلح * گفت ام سلمه ديد آن حضرت غلامي را كه ما را بود گفته مى شد او را افلح يعني نام او افلح بود ودر روايتي رباح آمده * اذا سجد نفخ * چون سجده ميكرد مى دميد يعني زمين را تا كرد آلوده نكردد روى وى * فقال * پس گفت آنحضرت

* يا افلح ترب وجهك * خاك آلوده كن روى خود را ودم مكن كه تذلل وتمسكن درين صورت بيشتر است * رواه الترمذي * وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الا ختصار في الصلوة راحة اهل النار * نهادن دست بر تهي كاه در نماز آسايش اهل دوزخ است وآسايش در دوزخ نمى باشد ليكن كافران بتو هم آنكه شايد آسايشى يابند ميكنند وكلام درين حديث در فصل اول در حديث ابو هريرة كذشت * رواه في شرح السنة * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقتلوا الاسودين في الصلوة الحية والعقرب * بكشيد دو سياه را در نماز كه مار وكژدم است وكفته اند كه بزنند بيك زدن يا دو زدن واكر سه بار زند پيهم نماز فاسد كردد * رواه احمد وابو داؤد والترمذي وللنسائي معناه * ومر نسائي را معني اين حديث است يعني اين معني را بلفظ ديكر روايت كرده * وعن عائشة * رضي الله عنها * قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي تطوعا والباب عليه مغلق * كفت عائشه بود آنحضرت كه ميكزارد نماز نفل را وحال آنكه در بر آنحضرت بسته بود يعني دربسته نماز ميكزارد * فجئت فاستفتحت * پس آمدم من پس طلب كردم كشادن در را * فمشى ففتح لي * پس راه رفت آنحضرت پس بكشاد در را براى من يعني ازانجا كه براى نماز ايستاده بود قدمى چند رو بكشاد در را * ثم رجع الى مصلاه * پستر باز كشت بجاى كه نماز ميكزارد * وذكرت ان الباب كان في القبلة * وذكر كرد عائشه كه در خانه بود در جانب قبله يعني نزد آمدن آنحضرت بكشادن در تحول از قبله لازم نيايد وبر كشتن بمصلا بطريق باز پس رفتن بود پس در آمدن وبر كشتن استقبال قبله بحال خود بود ونيز كفته اند كه خانه تنك بود وكنجايش زياده بر يك دو خطوه نداشت * رواه احمد وابو داؤد والترمذي وروى النسائي نحوه * وعن طلق بن علي * رضي الله عنه صحابي است روايت ميكند از وى پسر وى قيس ابن طلق بن علي * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا فسا احدكم في الصلوة * چون كند كسى از شما يعني بادى برآيد بى آواز در نماز * فلينصرف فليتوضأ * پس بايد كه بر كردد از نماز پس وضو كند ودر روايتي وليتوضأ بواو * وليعد الصلوة * وبايد كه باز كرداند نماز را * اين بر وجه افضليت واولويت است واكر بنا كند بشرطي كه در فقه مذكور است نيز جائز است رواه ابو داؤد وروى الترمذي مع زيادة ونقصان * وعن عائشة * رضي الله عنها * انها قالت قال النبي صلى الله عليه وسلم اذا احدث احدكم

في صلوته * چون بشكند وضوء يكى ازشما در نمازش * فليأخذ بانفه ثم لينصرف * پس بايد كه بگيرد بيني خود را پس برگردد از نماز تا در خيال مردم افتد كه رعافي حادث شد، وخون از بيني مي رود و پرده حيا از نقض وضوء در نماز برنيفتد كه در عادت آنرا داخل نقص ميدارند و در غيبت نيفتد و حيا و بيم عيب كردن مردم وبي آبروي در نماز كردن بحدث نيفكند و از اينجهت گفته اند كه هركه در نفس الامر محق بود در ظاهر هر محل اعتراض بايد كه بر نفس خود ستر و كتمان كند تا مردم آبروي وي نيفكنند و بعيبي كه ندارد منسوب نكردانند اين از باب كذب نيست بلكه از جملهٔ معاريض بفعل است و از زيادي رياني نيست بلكه از تحمل و تستر است و در وي رخصت است كذا قالوا * رواه ابوداؤد * حكايت آورده اند كه در عهد امير المؤمنين عمر در جماعه كه در نماز ايستاده بودند از شخصي حدثي واقع شد و آن شخص بواسطهٔ شرم بوضوء نه برآمد و هم بحدث خواست كه نماز كند عمر رضي الله عنه فرمود بيائيد تا همه وضو كنيم كه تصوري ندارد و وضو بر وضو نور علي نور است تا آن شخص موسوم بعيب نگردد و در رطهٔ بيوضو نماز كردن نيفتد * وعن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا احدث احدكم وقد جلس في آخر صلوته * چون بشكند وضو يكي از شما و حال آنكه بتحقيق نشسته است در آخر نماز خود يعني مقدار تشهد نشسته * قبل ان يسلم * پيش از آنكه سلام گويد * فقد جازت صلوته * پس بتحقيق روا شد و تمام گشت نماز وي و اين موافق مذهب امام ابي حنيفه است كه سلام دادن نزد وي فرض نيست و نزد شافعي فرض است وليكن خروج بفعل نزد ابي حنيفه نيز فرض است پس حديث را بر تعمد آن حمل كنند تا فعل حاصل شود پس ظاهر اين حديث مؤيد مذهب امامين باشد كه خروج بفعل مصلي را بفرض نمي دارند * رواه الترمذي وقال هذا حديث اسناده ليس بالقوي * روايت كرد اين حديث را ترمذي و گفت اين حديثي است كه اسناد وي نه قويست * وقد اضطربوا في اسناده * و بتحقيق اضطراب كرده اند راويان در اسناد وي و در مقدمه معلوم شد كه حديث مضطرب آنست كه روايت كرده شود بروجوه مختلف و اين علامت ضعف است از جهت دلالت بر عدم ضبط رواة آن

* الفصل الثالث * عن ابي هريرة ان النبي صلى الله عليه وسلم خرج الى الصلوة * روايت مي كند ابوهريرة كه آنحضرت بيرون آمد براي نماز * فلما كبر انصرف * پس هرگاه كه تكبير برآورد براي احرام برگشت * واومأ اليهم ان كما كنتم * و اشاره كرد بسوي صحابه كه بحال خود باشيد چنانكه هستيد * ثم خرج * پس برون آمد از مسجد * فاغتسل * پس غسل كرد * ثم جاء ورأسه يقطر * پس آمد آنحضرت و حال آنكه مي چكيد آب از سر مبارك وي * فصلى بهم * پس بگزارد نماز با صحابه * فلما صلى قال اني كنت جنبا * پس هرگاه كه تمام كرد نماز گفت بدرستيكه من بودم جنب * فنسيت ان اغتسل * پس فراموش كردم كه غسل كنم و بفراموشي در نماز درآمدم * رواه احمد ورواه مالك عن عطاء بن يسار مرسلا * روايت كرد اين حديث را امام احمد از ابي هريرة و روايت كرد آنرا امام مالك از عطا ابن يسار كه از تابعين است بطريق ارسال و معني ارسال در مقدمه معلوم شد و استدلال كرده اند شافعيه باين حديث بر آنكه نماز مقتديان باطل نميشود بظهور بطلان نماز امام چه آنحضرت بنماز درآمد و قوم نيز در نماز درآمدند بعد ازان ظاهر گشت جنابت آنحضرت صلى الله عليه وسلم و باطل شد نماز وي و مقتديان هم بران تحريمه باقي و مستمر ماندند و حكم ببطلان نماز ايشان نكردند و امر باعادت تكبير احرام واقع نشد و مذهب حنفيه آنست كه فساد نماز امام متضمن فساد نماز قوم است زيرا كه امام ضامن نماز ماموم است و در حديث آمده است كه الامام ضامن و جواب ميگويند اصحاب ما كه ازين حديث اين معلوم نشد كه قوم نيز تكبير احرام برآورده بودند و در نماز داخل شده باشند كه استشعار آنحضرت بجنابت بعد از تكبير خود و پيش از تكبير ايشان باشد و حال آنكه در صحيح مسلم آمده است كه ايستاد آنحضرت در مصلاي خود پيش از آنكه تكبير برآرد پس برگشت و بغسل برآمد پس اگر قضيهٔ حديث كتاب و حديث مسلم يكي است بران حمل بايد كرد كه خواست كه تكبير گويد و در نماز درآيد و اگر دو قضيه است جواب همان است كه گفته شد كه برآمدن آنحضرت صلى الله عليه وسلم پيش از تكبير قوم بود و شيخ ابن الهمام از امام محمد در كتاب الآثار مي آرد كه امير المؤمنين علي رضي الله عنه گفت در باب مردي كه امامت كرد قومي را جنب يا بي وضو اعادت كند امام نماز را و اعادت كنند قوم نيز و نيز مي آرد كه يكبار امير المؤمنين علي رض نيز امامت كرد قومي را جنب يا بي وضو پس اعادهٔ كرد نماز را و امر كرد ايشان را كه اعادهٔ كنند * وعن جابر قال كنت اصلي الظهر مع رسول الله * گفت جابر بودم من كه ميگزاردم نماز پيشين را با آنحضرت * صلى الله عليه وسلم فآخذ قبضة من الحصى * پس مي گرفتم مشتي را از سنگريزه ها

* لتبرد في كفي * تا سرد كردد در كف دست من * اضعها لجبهتي اسجد عليها * مى نهادم زير پيشاني خود در حالتيكه سجده ميكنم
بران * لشدة الحر * ميكردم من اين فعل را از جهت سختي كرما از اينجا معلوم ميشود كه اين مقدار فعل عفوا ست در نماز وكثير
هم نيست زيرا كه ميكرفت آنرا يك كرفتن بدست * رواه ابوداؤد وروى النسائي نحوه * وعن ابي الدرداء قال قام رسول الله صلى الله
عليه وسلم يصلي * كفت ابو درداء ايستاد آنحضرت در حاليكه نماز ميكنيد * فسمعناه يقول * پس شنيديم آنحضرت را كه ميكويد * اعوذ بالله
منك * پناه ميجويم بخدا از تو * ثم قال العنك بلعنة الله * پستر كفت آنحضرت لعنت ميكنم ترا بلعنت خدا * ثلثا * سه بار كفت اين
قول را * وبسط يده * كانه يتناول شيئا * وفراخ كرد آنحضرت دست خود را كويا كه ميكيرد چيزيرا * فلما فرغ من الصلوة قلنا * پس
هر كاه كه فراغ شد آنحضرت از نماز كفتيم ما * يارسول الله قد سمعناك تقول في الصلوة شيئا لم نسمعك تقوله قبل ذلك * وتحقيق شنيديم ترا
كه ميكفتي در نماز چيزيرا كه نشنيديم ترا كه ميكفتي آنرا پيش ازان * ورأيناك تبسطت يدك * وديديم ترا كه فراخ كردى دست خود را
* قال ان عدو الله ابليس جاء بشهاب من نار * كفت آنحضرت كه دشمن خدا كه ابليس است آورد شعله را از آتش در منخران في الصراح
شهاب درخش آتش * ليجعله في وجهي * تا بكرداند آنرا وبزند در روى من * فقلت * پس كفتم * اعوذ بالله منك ثلث مرات *
سه بار * ثم قلت * پستر كفتم * العنك بلعنة الله التامة * لعنت ميكنم ترا بلعنت خدا كه تام وكامل است * فلم يستأخر * پس پس نرفت
ودور نشد * ثلث مرات * اين كلمه را هم سه بار كفتم ولعنت بخدا كردم * ثم اردت آخذه * پستر خواستم كه بكيرم اورا ودر بعض نسخ ان
آخذه * والله لولا دعوة اخينا سليمان لاصبح موثقا يلعب به ولدان اهل المدينة * بخدا سوكند كه اكر نمى بود دعاى برادرما كه سليمان
است كه به تسخير جن واختصاص او بتصرف در ايشان كرده هر آينه صبح ميكرد اين شيطان بسته شده كه بازى ميكردند بوى خردان
اهل مدينه شرح اين در آخر فصل اول در حديث ابي سعيد كذشت ولكن دران حديث عفريت من الجن واقع شده ودرين جا
ابليس وميكويند كه تصرف وتسخيرى كه سليمان عليه السلام را بود برجن بود نه بر ابليس وجواب ميكويند كه چون ابليس بصورت
جن متمثل كشت وظاهر شد سليمان را بروى نيز تصرف باشد چنانكه برجن ومتوان كفت كه مراد بابليس اينجا شيطان آدم نيست بلكه
جن است وابليس محمول برمعني لغويست از ابلاس بمعني نوميدى از رحمت حق * رواه مسلم * وعن نافع قال ان عبد الله بن عمر
مر على رجل وهو يصلي * روايت است از نافع مولاى ابن عمر كفت كه ابن عمر كذشت برمردى وحال آنكه آن مرد نماز ميكزارد * فسلم عليه *
پس سلام كرد ابن عمر بران مرد * فرد الرجل كلاما * پس جواب داد آنمرد سلام ابن عمر را بكلام چنانكه متعارف است * فرجع اليه عبد الله
ابن عمر فقال له * پس بركشت ابن عمر بسوى آنمرد پس كفت مر اورا * اذا سلم علي احدكم وهو يصلي فلا يتكلم وليشر بيده * وقتيكه سلام كرده
شود بر يكى از شما وآن يكى نماز ميكزارد پس بايد كه جواب سلام وى بكلام ندهد وبايد كه اشاره كند بدست چنانكه سابقا كذشت * رواه مالك *

* باب السهو * ودر بعض نسخ باب سجود السهو وسهو نسيان غفلت وبى خبرى آدمي از چيزى كه در واست ورفتن دل بجانب
ديكر وبايد دانست كه سهو ونسيان بر رسول خدا صلى الله عليه وسلم در اقوال در آنچه متعلق باخبار وابلاغ باشد جائز نيست ودر افعال اختلاف
است ومختار نزد اهل حق جواز است زيرا كه احاديث صحيحه درين باب وارد شده پس چاره نيست از قائل شدن بدان ومثل وى هم
لازم نمى آيد بلكه متضمن حكمت است وبتحقيق از جملهٔ اتمام نعمت برامت واكمال دين ايشان است تا بشرف اقتدا واتباع سنت مشرف
شوند چنانكه فرموده است انما انسى لاسن واكرچه وجود سنت بقول وامر نيز مى باشد چنانچه مثلا ميفرمود كه سهو كند در نماز واجب
است بروى سجدة اما وقوع سهو از آنحضرت وشرعيت فعل سجده مستلزم ومتضمن حصول شرف اقتدا است فافهم وبايد دانست كه
وقوع سهو ونسيان از آنحضرت از كدام مقام است لابد از مرتبهٔ اشتغال واستغراق در مقامى خواهد بود كه دست عقول از دامن ادراك آن
قاصر است * الفصل الاول * عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان احدكم اذا قام يصلي جاءه الشيطان *
در حديثيكه يكى از شما چون مى ايستد كه نماز ميكزارد مى آيد اورا شيطان * فلبس عليه * پس مى پوشد شيطان كار بروى وخلط ميكند
ودر شك وشبهه مى افكند اورا ولبس بضم لام وسكون با پوشيدن كار بر كسى وآميختن تاريكي بار وشنائي ولبس به تشديف وتشديد هر دو
روايت است وتشديد مفيد مبالغه وتكثير است * حتى لا يدري كم صلى * تا آنكه درنمى يابد كه چند ركعت كزارده است * فاذا وجد ذلك

احدكم فليسجد سجدتين وهو جالس * پس چون بيايد آن لمس وشك را يكى از شما پس بايد كه سجده كند در حال آنكه وى نشسته است * متفق عليه * بدانكه اين صورت شك است وفرق ميان شك وسهو آنست كه در سهو جزم ميكند بيك جانب ودر شك تردد دارد كه اينست يا آن وگويند كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم هرگز در شك نيفتاده ازجهت بودن آن از تلبيس شيطان لعين وسهو ونسيان اينرا بغلبهٔ استغراق وتوجه بعالم ديگر وحكم شك نيز حكم سهو است در وجوب سجدتين وحكم وى بتفصيل در حديث آيندة بيايد * وعن عطاء بن يسار * تابعي ثقه مشهور است از كبار علماء مدينه مولاى ميمونه رض * عن ابي سعيد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا شك احدكم في صلوته * چون شك كند يكى از شما در نماز خود * فلم يدر كم صلى * پس در نيابد كه چند ركعت گزارده است * ثلثا او اربعا * سه يا چهار * فليطرح الشك * پس بايد كه بيندازد شك را يعنى آن ركعت را كه شك در اوست * وليبن على ما استيقن * وبايد كه بنا نهد بر چيزيكه يقين دارد ومتيقن است وجود وى يعنى اقل چنانكه در صورت شك سه يا چهار بر سه بنا نهد وقرار دهد * ثم يسجد سجدتين * پس بايد كه سجده كند دو سجده چنانكه سجدهٔ سهو ميباشد * قبل ان يسلم * پيش از آنكه سلام دهد ودر روايت بخارى اين قيد نيست واز اينجا است اختلاف ائمه در بودن سجدهٔ سهو پيش از سلام يا بعد از سلام چنانكه بتفصيل در شرح حديث ديگر بيان كنيم وبعد ازين فائده سجدتين بيان ميفرمايد بقول خود * فان كان صلى خمسا * پس اگر هست مصلى كه گزارده است پنج ركعت را يعنى شك كرده در سه يا چهار وبنا نهاد بر سه ودر واقع چهار ركعت بود وچون ركعت ديگر گزارد پنج ركعت شد * شفعن له صلوته * شفع مى سازند اين پنج ركعت را بسبب اين دو سجده كه در حكم يك ركعت اند مر صلى را نماز او را يعنى اين پنج ركعت با اين دو سجدهٔ سهو در حكم شش ركعت ميشوند * وان كان صلى اتماما لاربع * واگر گزارده است ركعت ديگر را بعد از بنا نهادن بر سه از براى تمام كردن هر چهار را چنانكه در واقع هم سه ركعت بود پس باين ركعت چهار ركعت تمام شد * كانتا ترغيما للشيطان * ميباشند اين دو سجده خوار كردانيدن وبيني بر خاك ماليدن شيطان را يعنى اگرچه بر اين تقدير احتياج بسجدتين نيست كه شفع كردانند نماز مصلى را چنانكه بر تقدير اول بود وليكن فائدهٔ سجدتين رغم شيطان است كه ميخواست كه در شك اندازد واز عبادت بازدارد مصلى برغم او سجدهٔ كرد ودر عبادت افزود * رواه مسلم * روايت كرد اين حديث را مسلم از عطا ابن يسار از ابي سعيد خدرى * ورواه مالك عن عطاء مرسلا * وروايت كرد آنرا مالك از عطا ابن يسار بطريق ارسال بى ذكر ابي سعيد ومعني ارسال در مقدمه معلوم شد * وفي روايته شفعها بهاتين السجدتين * ودر روايت مالك بجاى شفعن له صلوته كه در روايت مسلم مذكور شد همچنين واقع شد شفعها بهاتين السجدتين يعنى شفع ميكردانند مصلى آن پنج ركعت را باين دو سجده چنانكه وجهش معلوم شد پيشتر بدانكه ظاهر اين حديث در آنست كه در صورت شك بنا بر اقل نهد كه يقين است وعمل بتحرى يعنى غالب ظن نكند ومذهب جمهور ائمه همين است وترمذى ميگويد كه نزد بعضى از اهل علم در صورت شك اعادهٔ كند نماز را وامام ابوحنيفه گويد كه اگر شك در اول بار بود يعنى شك كردن عادت او نشده است تحرى كند وبعد از تحرى اگر غلبهٔ ظن بر جانب واحد واقع شود بهمان عمل كند واگر غلبهٔ ظن حاصل نشود بنا بر اقل نهد وسجدهٔ سهو كند زيرا كه بنا نهادن بر ظن غالب اصلي مقرر است در شرع چنانكه در قبله ومانند آن ودر صحيحين از ابن مسعود آمده كه قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا شك احدكم فليتحر الصواب وليتم عليه آورده اين حديث را شمني در شرح نقايه ودر جامع الاصول از حديث نسائي نيز در تحرى صواب آورده وامام محمد در مؤطاى خود گفته كه آثار در باب تحرى غالب ظن بسيار آمده وگفت اگر همچنين كرده نشود پس نجات از سهو وشك متعذر گردد ودر اعادهٔ در صورت كثرت شك واعتياد حرجي عظيم است انتهى گفت بندهٔ ضعيف صانه الله عما شانه كه حاصل مقام اينست كه درين باب سه حديث آمده اول اذا شك احدكم فليستانف او گا قال دوم من شك في صلوته فليتحر الصواب سوم اين حديث كه درين باب مذكور است كه حاكم است به بنا نهادن بر يقين پس جمع كرد ابوحنيفه ميان اين هر سه حديث بتحمل اول بر عروض شك در اول بار وثاني بر صورت وقوع تحرى بر يك جانب وثالث بر عدم وقوع تحرى واين كمال جامعيت ونهايت تحقيق است در مذهب امام اعظم اكرم رضي الله عنه والله اعلم

* وعن عبد الله بن مسعود ان رسول الله صلى الله عليه وسلم صلى الظهر خمسا * روايت است از ابن مسعود كه آنحضرت گزارد نماز ظهر را پنج ركعت * فقيل له * پس گفته شد مر آن حضرت را * ازيد في الصلوة * ايا زياده كرده شد در نماز كه چهار ركعت بود پنج حكم شد

* فقال وماذاك * پس گفت آنحضرت وچيست اين پرسيدن شما وبراى چه مى پرسيد مگر زيادة ازچهار ركعت گزارده ام * فالوا صليت
خمسا * گفتند گزاردة پنج ركعت * فسجد سجدتين بعد ما سلم * پس سجدة كرد دو سجدة بعد از سلام دادن * وفي رواية قال *
ودر روايتي آمدة است كه فرمود * انما انا بشر مثلكم * نيستم من مگر آدمي مانند شما * انسى كما تنسون * فراموش ميكنم چنانكه فراموش
ميكنيد شما * فاذا نسيت فذكروني * پس چون فراموش كنم من يادد هيد مرا * واذا شك احدكم في صلوته فليتحر الصواب * پس
چون شك كند يكي از شما در نماز خود پس بايد كه تحرى وطلب كند صواب را بغالب ظن * فليتم عليه * پس بايد كه تمام كند بنابر غالب
ظن * ثم ليسلم * پستر بايد كه سلام گويد * ثم يسجد سجدتين * پستر بايد كه سجدة كند دو سجدة * متفق عليه * درين حديث ذكر
بناء بر اقل نيست ومراد آن است يعنى اگر تحرى فائدة نكند بناء بر اقل نهد وتمام كند وشافعيه چون قائل نيستند بتحرى مراد از تحرى
صواب اخذ بأقل دارند ونزد حنفيه در صورت گزاردن خمس تفصيل است اگر سهو كرد از تعدة اخيرة وبرخاست براى ركعت خامسه
رجوع كند بقعدة مادام كه سجدة نكرده است براى ركعت خامسه واگر سجدة كرد باطل كرد فرض او ولغو كند خامسه را واگر كرده است
قعدة اخيرة وبرخاست پيش از سلام رجوع كند بقعدة مادام كه سجدة نكرده است براى خامسه واگر سجدة كرد تمام كشت فرض او وضم
كند بوى سادسه ومستحسن است كه سجدة كند براى سهو از سلام وظاهر حديث دلالت دارد بر انكه آنحضرت صلى الله عليه وسلم ضم
نكرد سادسه را واكتفا كرد بسجدة براى سهو چنانكه مذهب شافعي است وجواب ازين در شرح گفته شده است فتدبر * وعن ابن سيرين
عن ابي هريرة قال صلى بنا رسول الله * ابن سيرين كه از مشاهير تابعين است احوال وى در مواضع ديگر ذكر كرده شده است روايت
ميكند از ابي هريرة كه گفت نماز گزارد ما پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * يعني امامت كرد * احدى صلوتي العشي * يكي از دو نماز
شبانگاه را كه نماز ظهر باشد يا عصر وعشي از زوال آفتاب تا غروب را گويند * قال * گفت ابن سيرين * قد سماها ابو هريرة ولكن نسيت انا *
بتحقيق نام برده بود آن نماز را ابو هريرة ولكن فراموش كردم من * قال فصلى بنا ركعتين * پس بگزارد آنحضرت باما دو ركعت * ثم سلم *
پستر سلام داد يعنى سهو كرد وبر نخاست براى ركعت سوم * فقام الى خشبة معروضة في المسجد * پس بايستاد آنحضرت بسوى
چوبيكه بر عرض نهاده شده بود در مسجد ودر بعضى از نسخ مشكوة لفظ في المسجد نيست ولكن در بخارى هست * فاتكأ عليها * پس
تكية كرد بران چوب * كأنه غضبان * باين صفت كه گويا آنحضرت خشمگين است * ووضع يده اليمنى على اليسرى * ونهاد دست راست
خود را بر دست چپ خود * وشبك بين اصابعه * ودر يكديگر آورد انگشتان خود را * ووضع خده الايمن على ظهر كفه اليسرى * ونهاد
رخسارة راست خود را بر پشت كف دست چپ خود * وخرجت سرعان الناس من ابواب المسجد * وبيرون آمدند بيشتر وزودتر برايندگان
مردم از دروازهاى مسجد وسرعان بفتح سين وراء وايل ناس كه شتابي كنند برفتن وبسكون راء نيز آمدة وبضم وسكون نيز ضبط كرده اند ومراد كرده
اند كه بعد از گزاردن نماز براى ذكر ودعا توقف نكنند وشتاب از همه بيشتر برايند وجماعه را كه از معركة جنگ از همه بيشتر برآيند وبى صبرى
نمايند نيز ميكويند * فقالوا * پس گفتند صحابه بمشاهدة اين حالت از آنحضرت كه هم بر دو ركعت سلام داده برآمد * قصرت الصلوة * كوتاه
شد يا كوتاه كرده شد نماز وقصرت بفتح قاف وضم صاد وبضم قاف وكسر صاد هر دو روايت است يعنى از چهار ركعت بدو ركعت آمد * وفي القوم
ابو بكر وعمر * ودر ميان صحابه كه حاضر بودند ابو بكر وعمر رضي الله تعالى عنهما نيز بودند * فهابا ان يكلماه * پس ترسيدند وبزرگ داشتند ابو بكر
وعمر آنحضرت را از اينكه بپرسند اورا از حقيقت حال وهيبت ترس يا بزرگى داشتن چنانكه از بادشاه هيبت مي باشد واز دزد خوف * وفي القوم
رجل في يديه طول * ودر ميان صحابه مردى بود كه در هر دو دست وى درازى بود واز ينجهت * يقال له * گفته مي شد اورا * ذو اليدين *
يعنى دو دست دراز وبعض گويند كه از اينجهت ذو اليدين ميگفتند كه بهر دو دست كار مي كرد وبعض گويند از اينجهت كه دو يد داشت ومضمون
حديث صريح است كه وجه تسميه بدان دراز بودن دستها است ونام او عمير بن عبد عمرو وكنيت او ابو محمد وبعض گويند نامش خرباق بود
بكسر خاى معجمه وبعض گويند كه خرباق نام مردى ديگر است كه او را ذو الشمالين گويند وبعض گويند خرباق غير ذو اليدين وذو الشمالين
است وقيل غير ذلك والله اعلم * فقال * گفت اين مرد كه ذو اليدين است * يا رسول الله انسيت * اى فراموش كردى وسهو شد ترا * ام قصرت
الصلوة * يا كوتاه شد ويا كوتاه كرده شد نماز * فقال لم انس ولم تقصر * پس گفت آنحضرت نه فراموش كرده ام ونه كوتاه شد ونه كوتاه

كرده شد نماز * نقال انما يقول ذوالیدین * پس گفت و پرسید آنحضرت از صحابه ایا واقع این چنین است که میگوید ذوالیدین * فقالوا نعم * پس گفتند آری همچنین است که وی میگوید * فتقدم و صلی ما ترک * پس پیش رفت آنحضرت و بگزارد آن دو رکعت را که مانده بود و نگزارده * ثم سلم * پستر سلام داد * ثم کبر * پستر تکبیر برآورد * وسجد مثل سجوده اواطول * و سجده کرد مانند سجود خود که دو نماز کرده بود یا دراز تر ازان بجهت اعتذار از وقوع تقصیر و مشاهدهٔ عظمت حق و نفاذ حکم و لقدیروی سبحانه * ثم رفع رأسه وکبر * پستر برداشت سر از سجده و تکبیر گفت * ثم کبر و سجد مثل سجوده اواطول * پستر تکبیر گفت و سجده کرد مانند سجود معتاد یا دراز تر ازان * ثم رفع رأسه وکبر * پستر برداشت سر خود را و تکبیر گفت حاصل که دو سجده کرد چنانکه در سهو مشروع است * فربما سألوه * پس بعد از روایت کردن ابن هیرین حدیث بنحوی که مذکور شد بسا که پرسیدند ابن سیرین را بطریق استفهام و گفتند * ثم سلم * یعنی ایا گفت ابو هریره ثم سلم یعنی سجد تین سهو بعد از سلام کرد یا پیش از سلام * فیقول * پس میگفت ابن سیرین در جواب سوال ایشان * نبئت ان عمران بن حصین قال ثم سلم * آگاهانیده شده و خبر داده شده ام که عمران بن حصین در حدیث خود گفته است ثم سلم یعنی این لفظ را از حدیث ابوهریره محفوظ ندارم ولیکن مرا خبر داده اند که عمران بن حصین که وی نیز روایت کرده است در حدیث خود ثم سلم گفته است وآنکه من در حدیث ابی هریره ثم سلم ذکر کرده ام از روایت عمران بن حصین است که در ینجا در آورده ام و در روایتی آمده است که از ابن سیرین پرسیدند که در سجد تین سهو تشهد هست پس گفت نیست تشهد در حدیث ابی هریره ولیکن من دوست میدارم که خوانده شود تشهد در فصل ثانی از حدیث عمران بن حصین ذکر تشهد بیاید * متفق علیه ولفظه للبخاری وفی اخری لهما * و در روایت دیگر مر بخاری و مسلم را * فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم بدل * بجای لفظ * لم انس ولم تقصر * این لفظ آمده است * کل ذلك لم یکن * هیچ چیز از نسیان و قصر نبود و دیگر این عبارت آمده است که * فقال * پس گفت ذوالیدین * قد کان بعض ذلك * بتحقیق بود یکی از ین دو چیز یا نسیان یا قصر * یارسول الله * بدانکه شراح حدیث را در بیان علوم این حدیث کلام طویل است و شیخ در فتح الباری آنرا استیفا کرده اگر تمامهٔ آنرا نقل کنیم کلام دراز کردد ولیکن در ینجا دو کلام است که باید آورد اول در قول وی صلی الله علیه وسلم کل ذلك لم یکن یعنی نه قصر بود و نه نسیان واین اخبار است برخلاف واقع و اجماع کرده اند بر عدم جواز سهو در اخبار و خلاف در افعال است و ثانی در اتمام صلوة و عدم استیناف آن با وجود وقوع تکلم و افعال دیگر از انحضرت صلی الله علیه وسلم پس بعض گفته اند در جواب از اشکال اول که عدم جواز نسیان در اقوال و اخباری است که متعلق باشد به تبلیغ شرائع و احکام وحی نه در جملهٔ اخبار واین جواب ضعیف است زیرا که اخبار بر خلاف واقع کذب و منقصت است اگرچه نه عمدا بود و واجب است تنزیه ساحت عزت و کرامت آنحضرت صلی الله علیه وسلم از ان و حسین است مذهب جمهور ایشان میکویند که مراد بقول وی هیچ نبود نه نسیان و نه قصر آنست که در اعتقاد من نیست نه در نفس الامر و این خبر صادق است بی شبهه یا این قول کنایت است از عدم شعور کویا گفت من شعور ندارم و این صادق است وجواب از اشکال ثانی میکویند که تکلم و فعل که مفسد نماز است بر تقدیر یست که عمدا باشد نه بسهو و نسیان چنانکه مذهب شافعی است واین جواب تمام نیست در تکلم از ذوالیدین و صحابهٔ دیگر چه تکلم ایشان نه بسهو بود مگر آنکه کویند ایشان تابع رسول الله صلی الله علیه وسلم بودند وایشان را حکمی مستقل نیست واین جواب خالی از ضعفی نیست وجواب مذکور جاری نیست بر مذهب حنفیه چه نزد ایشان کلام عمدا وسهوا مطلق مفسد نماز است پس ایشان میکویند که وقوع این قضیه پیش از نسخ جواز کلام و افعال است در نماز و در ینجا کلام است مذکور در شرح و مذهب امام احمد حنبل آنست که کلام در نماز عامد او ساهیا مفسد نماز است مگر آنکه برای مصلحت نماز باشد از امام یا از ماموم چنانکه درین قضیه است * والله اعلم * وعن عبد الله بن بحینة * بضم موحدهٔ و فتح مهمله و سکون تحتیه نام مادر عبد الله است چنانکه مشهور است و نام پدر او مالك است و در بعض اسانید عبد الله بن مالك ابن بحینه است بتنوین مالك و اثبات الف تا صفت مالك نکردد صحابیست حلیف بنی المطلب بن عبد مناف از سابقین مابت في امارة معاویة * ان النبي صلی الله علیه وسلم صلی بهم الظهر * روایت است که آنحضرت کزارد باصحابه نماز پیشین را * فقام في الركعتين الاولیین ولم یجلس * پس ایستاد آنحضرت در دو رکعت اولی نه نشست و نکرد تعدهٔ اولی * فقام الناس معه * پس ایستادند مردم با آنحضرت

* حتى اذا قضى الصلوة وانتظر الناس تسليمه * تا آنكه چون تمام كرد نماز را چشم داشتند مردم كه سلام گويد * كبر وهو جالس * تكبير گفت وحال آنكه وى نشسته است * فسجد سجدتين قبل ان يسلم * پس سجده كرد دو سجده پيش از آنكه سلام گويد * ثم سلم * پستر سلام داد وازنماز برآمد * متفق عليه *

* الفصل الثاني * عن عمران بن حصين ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى بهم فسها * روايت است از عمران بن حصين صحابي مشهور است واحوال وى درمواضع نوشته شده كه آنحضرت نماز گزارد باصحابه پس سهو كرد * فسجد سجدتين * پس سجده كرد دو سجده براى سهو * ثم تشهد ثم سلم * پستر تشهد خواند پستر سلام داد درين حديث تعيين موضع سهو نكرد وذكر تشهد كرد ودر احاديث ديگر ذكر تشهد نيست واين حديث موافق مذهب ماست ومذهب امام احمد نيز همين است وبعض مالكيه وشافعيه نيز هم برين اند واختلاف است كه صلوة ودعا كه در تشهد آمده است در تشهد كه پيش از سجده است بخواند يا در آنكه بعد از وست اختيار كرخي كه از حنفيه است بر ثاني است ودر هدايه گفته صحيح همين است ودر بعضي از شروح هدايه گفته كه صواب آنست كه در اول بخواند وطحاوي گفته كه در هر دو بخواند وشيخ ابن الهمام گفته كه قول طحاوي احوط است كذا في فتاوى قاضيخان * رواه الترمذي وقال هذا حديث حسن غريب * از جهت تفرد راوى وبى زيادة تشهد باسحاق ورواة ديگر يا وجود كثرت ايشان وحفظ ايشان وحاكم گفته است كه اين حديث صحيح است بر شرط شيخين وبيهقي وابن عبد البر وغير ايشان تضعيف كرده اند آنرا * وعن المغيرة بن شعبة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قام الامام في الركعتين * چون بايستاد امام در دو ركعت وتعدة نكرد * فان ذكر قبل ان يستوى قائما فليجلس * پس اگر ياد آورد كه تعدة نكرده است پيش از برابر شدن وتمام ايستادن پس بايد كه بنشيند وتشهد بخواند ظاهر حديث آنست كه سجدة سهو نكند ودر هدايه گفته است كه بعض گفته اند كه سجدة كند از جهت تاخير واصح آنست كه نكند * وان استوى قائما * واگر تمام ايستاد * فلا يجلس ويسجد سجدتي السهو * پس بايد كه نه بنشيند وسجدة كند دو سجدة سهو * رواه ابو داؤد وابن ماجة * واين حديث دلالت دارد كه معتبر تمام قيام وعدم آنست وظاهر مذهب ما آنست كه اگر بقعود اقرب بود بر گردد وبنشيند وتشهد بخواند واگر بقيام اقرب باشد بر نگردد ونه نشيند واختلاف كرده اند در تفسير اقرب بعض گفته اند كه اگر نصف اسفل راست ايستاد بقيام اقرب است واگر نه بقعود اقرب است وبعض گفته اند اگر بمرينها رزانوها برداشت به تيام اقرب است واگر نه به تعود وبعض گفته اند معتبر برداشتن زانوهاست شيخ ابن الهمام گفت اعتبار اقربيت روايتي است از ابي يوسف كه اختيار كرده اند آنرا مشائخ بخارا اما ظاهر مذهب نزد عدم استواى قيام عود است وهو الاصح

* الفصل الثالث عن عمران بن حصين ان رسول الله صلى الله عليه وسلم صلى العصر وسلم في ثلث ركعات * آنحضرت گزارد نماز ديگر را وسلام داد در سه ركعت * ثم دخل منزله * پستر در آمد منزل خود را * فقام اليه رجل يقال له الخرباق * پس ايستاد ورفت بسوى آنحضرت مردى كه گفته ميشود او را خرباق * وكان في يديه طول * وبود در هر دو دست وى درازى تحقيق آنست كه اين مرد همان ذو اليدين است كه سابقا ذكر او رفت كذا في شرح الشيخ * فقال * پس گفت * يا رسول الله فذكره صنيعه * پس ياد داد آن مرد مر آنحضرت را كار آن حضرت را كه كرد يعنى سلام دادن در سه ركعت * فخرج غضبان يجر رداءه * پس بيرون آمد آن حضرت خشمگين در حالى كه مى كشيد رداء مبارك خود را هيچ معلوم نميشود كه بسبب سهو چه بود وباعث اين خشم واضطراب چه والله اعلم باسراره * حتى انتهى الى الناس فقال * تا آنكه رسيد آنحضرت بسوى مردم كه حاضر بودند پس فرمود * اصدق هذا * ايا راست ميگويد اين مرد * قالوا نعم * گفتند آرى راست ميگويد * فصلى ركعة * پس بگزارد آن حضرت يك ركعت را كه مانده بود از نماز بسهو كرده بود * ثم سلم * پستر سلام داد * ثم سجد سجدتين * پس تر سجده كرد دو سجده براى سهو * ثم سلم * پس تر سلام داد واز نماز برآمد * رواه مسلم * پوشيده نماند كه مخالفت ميان اين حديث عمران بن حصين وحديث ابي هريرة كه گذشت از دو وجه است يكى آنكه آنجا سلام بود در دو ركعت بود واينجا بر سه ركعت بود وآنجا گفت اعتماد كرد بر خشيه كه در مسجد بود واينجا ميگويد در آمد در منزل در وجه ثاني خود ممكن است كه هر دو امر باشد ابو هريرة يكى را ذكر كرد وعمران بن حصين ديگرى اما مخالفت در وجه اول صورت اجتماع ندارد ازين جهت حكم كرده اند كه واقعه متعدد است ودر هر دو واقعه متكلم ذو اليدين باشد والله اعلم * وعن عبد الرحمن بن عوف قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول * شنيدم آن حضرت را ميگفت * من صلى

صلوة یشک فی النقصان * کسی که بگزارد نماز یرا که شک میکند در نقصان چنانکه شک کرده در رباعی که نه گزارده یا چهار * بلیصل حتی یشک فی الزیادة * پس باید که بگزارد تا آنکه شک کند در زیادت یعنی بنا کند بر اقل چنانکه در صورت مذکور سه رکعت قرار دهد پس رکعت دیگر بگزارد تا شک افتد که چهار رکعت شد یا پنج باحتمال آنکه شاید در نفس الامر چهار رکعت باشد واین رکعت پنجم باشد این معنی دارد که فرمود بگزارد تا شک کند در زیادت * رواه احمد * بدانکه مهور از انحضرت در چند موضع واقعه شده اول از قعدهٔ اولی چنانکه در حدیث عبدالله بن بحینه وارد شد دوم از دو رکعت اخیر چنانکه در حدیث ذوالیدین واقع شد سوم از یک رکعت اخیر چنانکه در حدیث خرباق آمده چهارم در زیادت خامسه چنانکه در حدیث عبدالله بن مسعود پس مجتهدان بر آن قیاس کردند وگفتند که هر که فراموش کند واجبی را از واجبات نماز سجدهٔ سهو بروی واجب گردد واصحاب ظواهر هم برین مواضع که آنحضرت صلی الله علیه وسلم سجده کرد اقتصار کنند ودر غیر این مواضع سجده نکنند دیگر بدانکه از احادیث که وارد شده اند درین باب معلوم شد که آنحضرت در بعض مواضع سجدهٔ سهو پیش از سلام کرده ودر بعض بعد از سلام وظاهر آنست که فعل آنحضرت گاهی چنان بود وگاهی چنین وهر دو جایز باشد ولیکن مذاهب ائمهٔ متبوع انتاد امام شافعی در همه جا قبل السلام گویند واحادیث را که وارد شده اند دروی ترجیح نباید بلکه دعوی کنند که احادیث وارده در سجده بعد از سلام منسوخ اند وگویند آخر فعل آن حضرت صلی الله علیه وسلم آن بود که قبل از سلام میکرد اما این دعوی ثابت نشده والله اعلم وامام اعظم در همه جا بعد از سلام کند از جهت کثرت احادیث وارده در وی وقوت آنها در کتب سته از عبدالله ابن مسعود آمده است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم سجده کرد بعد از سلام اگرچه از عبدالله بن بحینه قبل از سلام نیز آمده کذا ذکر الشیخ ابن الهمام ونیز ابوداؤد وابن ماجه واحمد وعبدالرزاق از ثوبان آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت لکل سهو سجودتان بعد ما یسلم وچون فعل وقول متعارض آمد تمسک بقول کردیم وقول اقوی است از فعل نزد امام ابوحنیفه چنانکه در اصول فقه ثابت شده وشمنی گفته که این قول جمعی از صحابه است که سعد بن ابی وقاص وعبدالله بن مسعود وعمار بن یاسر وابن عباس وابن الزبیر از ایشانند رضی الله عنهم اجمعین وامام مالک گوید هر جا که سهو به نقصان است سجده قبل السلام کند وهر جا که بزیادت است بعد از سلام واگر جمع کرد هر دو سهو سجده کند هر دو را قبل از سلام ومزنی وابوثور از ائمهٔ شافعیه هم برین قول اند وابن عبدالبر گفته که قول مالک موافق نظر عقل است زیرا که در صورت نقص جبر نقصانست پس باید که داخل اصل صلوة باشد ودر زیادت ترغیم شیطانست ودرین سخن نظر است ومذهب امام احمد آنست که در هر موضع که رسول خدا صلی الله علیه وسلم قبل السلام کرده قبل السلام باید کرد ودر هر موضع که بعد از سلام کرده بعد از سلام باید کرد وگفته اند که این قول اقوی واقرب بصواب است ونقل کرده شده است از احمد که گفت اگر نمی بود درین باب چیزی مروی از رسول خدا صلی الله علیه وسلم حکم میکردیم که سجده قبل از سلام باید کرد وباید دانست که اختلاف مذکور در سجود که بعد از سلام باید یا قبل سلام در افضلیت واولویت است ودر اصل جواز اختلاف نه صرح به فی کتب الائمة الاربعة واما بودن سلام یک یا دو اول قول محمد است ومختار فخر الاسلام وگفته است که مقابل روی دهد وقیل بجانب یمین ودر هدایه گفته که اصح آنست که دو سلام دهد واختیار شمس الائمه این است بعد از ان اختلاف است در تشهد بعد از سجود سهو وآن مذکور است در بعض احادیث ومذهب ما این است چنانکه گذشت *

* باب سجود القرآن *

اختلاف کرده اند در سجدهٔ تلاوت ائمهٔ ما برانند که واجب است واما م مالک وشافعی واحمد برانند که سنت است وفعل آن افضل از ترک است ودر روایتی از امام احمد نیز واجب است اگر در نماز باشد رجحت وجوب آیات را احادیث است که در ذم ترک آن واقع شده وتاکید ومبالغه که در ادای آن ورود یافته وگویند که سجده جزو صلوة است که بجهت تخفیف اقتصار بران کرده شده پس فرض باشد چنانکه قیام در نماز جنازه ولیکن چون دلائل آن قطعی نبود بوجوب قائل شدیم نه فرضیت وتمسک ائمهٔ دیگر بحدیث زید بن ثابت است که گفت خواندم سورهٔ والنجم را در حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم وسجده نکرد وجوابش آنست که وجوب سجدهٔ تلاوت علی الفور نیست شاید که در وقت دیگر کرده باشد ونیز تواند که قراءت در وقت مکروه واقع شده باشد یا سجده نکرد بجهت بیان جواز تا خیر یا مخصوص بسجدهٔ والنجم باشد که در وی اختلاف است والله اعلم وطهارت شرط است در سجدهٔ تلاوت واز صیمکس خلاف دران

منقول نشده الا در روايتي از ابن عمر آمده كه وي رضي الله عنه بي وضو نماز ميكرد وهيچ يكي از علما درين حكم براه موافقت وي نرفته الا الشعبي ونيز ميگويند كه كافي شعبي در راهي ميرفت واشارتي بسجده ميكرد بغير جهت قبله بي وضو وميكذشت كذا قال الشيخ وبعضي ازسلف برين هم رفته اند كه سجده تلاوت برمستمع است نه برسامع اكر اتفاقا بي قصد آيت سجده بكوش رسيد سجده واجب نكردد وبعض كويند كه اكر قاري سجده نكرد برسامع نيز واجب نكردد كويا قاري حكم امام دارد نسبت بسامع واين را از امام مالك نيز روايت كرده اند وبعض كفته اند كه وجوب برتقدير يست كه قاري قصد قراءت كند نه برقصد قصه وحكايت چنانكه قصه خوانان مي خوانند ومذهب ما وجمهور ائمه برانند كه واجب است بر قاري وبرسامع مطلقا بشرائط صلوة وهو المختار * الفصل الاول

* عن ابن عباس قال سجد النبي صلى الله عليه وسلم بالنجم * سجده كرد آنحضرت بسورة نجم كه در آخر آيت سجده دارد * وسجد معه المسلمون والمشركون * وسجده كردند همراه آنحضرت مسلمانان وكافران * والجن والانس * وجنيان وآدميان مراد همين جن وانس كه درين مجلس حاضر بوده باشند بطريق تكرير وتاكيد يا هركه برروي زمين از آدميان وپريان بود وعلم آن از جانب رسول خدا ثابت شده باشد * رواه البخاري * وكفته اند سجده آنحضرت صلى الله عليه وسلم بجهت امتثال امر الهي تعالى بود بسجود شكر كزاري نعم عظيمه وي سبحانه كه معد وداند در اول سورة وسجده مسلمانان بجهت متابعت آنحضرت در امتثال امر واتيان شكر وسجده مشركان بجهت سماع اسماي آلهة شان بود از لات وعزى ومنات يا از جهت ظهور سطوت وسلطان عزت وجبروت وسطوع انوار عظمت وكبرياي توحيد الهي عز وجل چنانكه تاب وطاقت اختيار باطل شد واثر جحود وانكار واستكبار محو ومضمحل كشت مكر ازان كسيكه اشقى واطغى قوم بود كه كفى از خاك برگرفت وبر جبهه زشت خود زد وكفت اين قدر بس است چنانكه در فصل ثالث بيايد ودر اينجا قصه است از وضع زادقه ومفتريات ايشان خذلهم الله كه بعضي از ارباب سير وتواريخ كه مولع اند بذكر غرائب واعاجيب آورده اند در علماي محدثين حكم بوضع آن كرده وابطال آن نموده اند وآن اين است كه آن حضرت در نزد ذكر اسماي لات وعزى ومنات مدح ايشان كرد وكفت * شعر * تلك الغرانيق العلى * وان شفاعتهن لترتجى * يابسهو بر زبان آنحضرت صلى الله عليه وسلم رفت يا شيطان باواز بلند مشابه صوت شريف آنرا از پيش خود خواند ومشركان را شنوانيد وسجده مشركان ازين جهت بود كه كفتند اكنون محمد مدح آلهة ما كرد وما را با وي نزاعي نماند ما ميدانيم كه خالق محيي مميت عليم قديم رزاق يكيست اينها شفعاء ما اند وبمحمد خود اثبات شفاعت براي ايشان كرد واين قصه عقلا ونقلا بوجوه باطل وموضوع است وكلام دروغ بسيار است پارة از ان در شرح بيان كرده ايم والله يقول الحق وهو يهدي السبيل * وعن ابي هريرة قال سجدنا مع النبي * كفت ابو هريرة سجده كرديم ما با پيغمبر * صلى الله عليه وسلم في اذا السماء انشقت واقرأ باسم ربك * پس ثابت شد كه درين دو سورة سجده هست ومردود كشت قول كسي كه كفت در مفصل سجده نيست وآن حضرت صلى الله عليه وسلم بعد از آمدن مدينه در وي سجده نكرده چنانكه در فصل ثاني ذرحديث ابن عباس رضي الله عنهما بيايد * رواه مسلم * وعن ابن عمر قال كان رسول الله * بود پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم يقرأ السجدة ونحن عنده * ميخواند آيت سجده را وحال آنكه ما نزد وي ميبوديم * فيسجد ونسجد معه * پس سجده ميكرد آنحضرت وسجده ميكرديم ما با وي * منزدحم * پس انبوهي ميكرديم ما * حتى ما يجد احدنا لجبهته موضعا يسجد عليه * تا آنكه نمي يافت يكي از ما مر پيشاني خود را جاي كه سجده كند بران * متفق عليه * پوشيده نماند كه اين همه مبالغه وتاكيد اجتماع واز دحام بظاهر علامت وجوب سجده است واكر واجب نبودي اين همه از دحام براي چه كردندي والله اعلم * وعن زيد بن ثابت قال قراءت علي رسول الله صلى الله عليه وسلم والنجم فلم يسجد فيها * كفت زيد بن ثابت خواندم من برآنحضرت سورة والنجم را پس سجده نكرد در وي واين بعد از تحول بمدينه بود اين همان حديث است كه قائلان بعدم وجوب سجدة تلاوت بدان تمسك كرده اند وجواب آن معلوم شد وواجب باشد آوردن آن * متفق عليه * وعن ابن عباس قال سجدة ص ليس من عزائم السجود * ابن عباس كفت كه سجدة سورة ص نيست از سجداتي كه امر كرده شده باشد بدان وعزيمت در اصل قصد قلب بر شيء في الصراح عزم بالفتح والضم وعزيمت آهنك كردن ودل نهادن بر چيزي پس ازان استعمال كرده شد در امر واجب متحتم ردر اصطلاح فقها حكم ثابت بالصالت * وقد رأيت النبي صلى الله عليه وسلم يسجد فيها *

و بتحقيق ديدم آنحضرت را كه سجده مي كرد دران گفته اند كه سجده كردن آنحضرت دران بجهت موافقت داؤد عليه السلام وشكر قبول توبهٔ وي بود و در حديث نيز آمده است كه گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم سجده كرد برادرم داؤد بجهت قبول توبهٔ وي و ما نيز سجده ميكنيم بشكرگذاري آن * وفي رواية قال مجاهد تلت لابن عباس اسجد في ص * مجاهد كه از تابعين است و از فقهاى مكه و قراء اوست و از علماء و مشاهير ايشان است و هي بار قرآن بر ابن عباس عرض كرده بود مدت سنة اربع و مائة گفت گفتم من ابن عباس را يا سجده كنم در سورهٔ ص * نقرأ * پس خواند ابن عباس اين آيت را * ومن ذريته داؤد وسليمان حتى اتى * تا آنكه آمد و رسيد بآنجا كه فرموده است حق تعالى و امر كرده است حبيب خود را صلى الله عليه وسلم * فبهداهم اقتده * پس بهدايت اين پيغمبران كه مذكور شدند اقتدا كن و پيروى كن * فقال * پس گفت ابن عباس * نبيكم * پيغمبر شما * صلى الله عليه وسلم ممن امران يقتدى بهم * از جملهٔ آن كساني است كه امر كرده شده اند كه اقتدا كنند بايشان پس تو سزاوارتري كه اقتدا كني بايشان يعني چون داؤد عليه السلام سجده كرد و آنحضرت بموافقت وي سجده كرد ما را نيز بايد كرد * رواه البخاري * اگر كوئي نسبت اقتدا و تبعيت بآنحضرت صلى الله عليه وسلم چگونه باشد و حال آنكه وي مقتدى و متبوع و افضل و اكمل از همه است گوئيم كه آن باعتبار ظاهر و تأخر وجود عنصري اوست از انبياء عليهم السلام چنانكه او را تابع ملت ابراهيم گفته اند بلكه همين را دليل افضليت و اكمليت وي صلى الله عليه وسلم ساخته اند كه چون وي تابع و عامل بهدى همه آنها باشد لاجرم جامع و شامل كمالات همه بود و افضل و اكمل همه گردد * بيت * خوبي و نازكرشمه حركات و سكنات * * انچه خوبان همه دارند تو تنها داري * عليه افضل الصلوات و التسليمات و اتمها و اكملها و اين حديث متمسك شافعيه است در عدم وجوب سجدهٔ ص و آن نزد ما و نزد مالك و نزد احمد در روايتي واجب است چنانچه سائر سجدات قرآني و اين حديث نزد دلالت دارد بر عدم وجوب غايت آنكه بيان كرد سبب سجدهٔ داؤد را كه از جهت قبول توبه بود و سبب سجدهٔ خود را كه از جهت شكر قبول توبهٔ داؤد و موافقت وي بود و سجدهٔ ما بمتابعت آن حضرت و اقتدا با نبيا كه مامور است آن حضرت صلى الله عليه وسلم بدان و در حقيقت همه عبادات از فرائض و واجبات بجهت شكر نعمت و امتثال امر و اتباع پيغمبر است صلى الله عليه وسلم و قول ابن عباس كه اين سجده از عزائم نيست باين معني باشد كه وجوب وي از ان قبيل نيست كه ابتداء بطريق تعبد بدان امر كرده شده باشد بلكه واجب شده باين سبب مذكور والله اعلم و امام احمد از ابوبكر بن عبد الله مزني آورده كه گفت در خواب ديدم كه سورهٔ ص مي نويسم و چون بآيت سجده رسيدم دوات و قلم و هرچه حاضر بود همه را ديدم كه بسجده در افتادند پس اين قصه را بحضرت رسالت پناه صلى الله عليه وسلم عرض كردم بعد ازان سجده ميكرد آنحضرت درين سورة پس معلوم شد كه امر بمواظبت بران مثل سائر سجدات شد و استقرار يافت بران اگرچه در اوائل نه از عزايم بود و ظاهر شد كه اين حديث ابن عباس بعد از تسليم دلالت آن بر عدم وجوب پيش ازين قصه بود كذا ذكر الشيخ ابن الهمام

* الفصل الثاني * عن عمرو بن العاص قال اقرأه * و در بعض نسخ اقرأني * رسول الله * گفت خوانانيد مرا پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم خمس عشرة سجدة في القرآن * پانزده آيت سجده در قرآن * منها ثلث في المفصل * از انجمله سه سجده در مفصل كه از سورهٔ حجرات است تا آخر قرآن و بيان مفصل و اختلاف در مبداء آن در كتاب الصلوة گذشت و سه سجده در مفصل يكي در آخر سورهٔ والنجم دوم در اذا السماء انشقت هيوم در سورهٔ اقرا * وفي سورة الحج سجدتين * و خوانانيد در سورهٔ حج دو سجده يكي در آيه الم تران الله يسجد له من في السموات و من في الارض الآية و دوم در ايها الذين امنوا اركعوا واسجدوا * رواه ابو داؤد و ابن ماجة * بلكه ائمه همه اتفاق دارند كه مجموع سجدات قرآني چهارده است الا نزد امام مالك در روايتي و در قول قديم از شافعي در مفصل سجده نيست و امام ابو حنيفه قائل است بسجدهٔ ص و قائل نيست بسجدهٔ دوم حج و ميگويد مراد بآن سجده نماز است بقرينهٔ ذكر اركعوا و امام شافعي و امام احمد بر عكس و در روايتي از امام احمد پانزده است باثبات سجدهٔ ص و دوم حج چنانكه اين حديث مثبت آنست و گفته اند كه حديث عمرو بن عاص ضعيف است و صلاحيت احتجاج ندارد بعضي از رواة آن مجهول اند * وعن عقبة بن عامر قال قلت * گفت عقبة بن عامر گفتم بطريق استفهام * يا رسول الله فضلت سورة الحج بان فيها سجدتين * فضيلت داده شد سورهٔ حج باينكه در وي دو سجده اند * قال نعم * گفت آنحضرت آري * ومن لم يسجد هما

فلا يقرأ لهما * وهر كه سجده نكرد هردو سجده را پس كويا نخواند هر دو آيت را خواند نى كامل معتبر * رواه ابوداؤد والترمذي * واين حديث نيز ضعيف است چنانكه كفت * وقال هذا حديث ليس اسناده بالقوى * وكفت ترمذى اين حديثى است كه نيست اسناد وى قوى زيرا كه يكى از راويان وى ابن لهيعه است وى ضعيف است اكرچه از ائمه حديث است وليكن در آخر عمر خللى وخلطى در حفظ وى راه يافت كه موجب عدم اعتماد بر حديث وى كشت * وفى المصابيح فلا يقرأ لهما كما فى شرح السنة * وواقع شده است در مصابيح بجاى فلا يقرأ لهما بضمير تثنيه كه راجع بآيتين سجده است فلا يقرأ لهما بر خلاف ضمير كه غائب بصورة است ودر شرح السنة نيز همچنين است ودر اين مبالغه بيشتر است كه دلالت ميكند بر انكه هر كه هر دو سجده نكرد كويا تمام سوره نخواند وترك سجده صورة ثواب قراءت تمام سوره است * وعن ابن عمران النبي * وروايت است از ابن عمر كه پيغمبر * صلى الله عليه وسلم سجده كرد در صلوة الظهر * سجده كرد در اثناى ركعت نماز پيشين سجدهٔ تلاوت * ثم قام فركع * پس بر پا ايستاد از سجده پس ركوع كرد * فرأ والله قرأ تنزيل السجدة * پس دانستند واعتقاد كردند صحابه كه آنحضرت خواند سورهٔ الم تنزيل الكتاب را كه در وى آيت سجده است واين اعتقاد نه از مجرد سجده كردن وايستادن وبركوع رفتن حاصل شد بلكه آيتى از سوره شنيدند كه بدان دانستند كه اين سوره خواند وآنحضرت كاهى آيتى از سوره مى شنوانيدند تا بدانند كه فلان سوره خواند يا بى اختيار از جهت غايت شوق وحضور جهر ظاهر مى شد چنانكه در باب القراءة كذشت * رواه ابوداؤد * وظاهر اين حديث دلالت دارد كه بعد از سجده كردن وبرخاستن باقى سوره را نا خواند بركوع رفت واين جائز است ونيز جائز است كه باقى سوره بخواند بعد ازان بركوع برود غايت آنكه بر تقدير اول قراءت بعض سوره لازم مى آيد وآن فى الجمله جائز است واز ينجا لازم نمى آيد كه قيام ركوع مقام سجود قراءت جائز نباشد چنانكه مذهب امام ابوحنيفه است زيرا كه آن نزد وى واجب نيست اكر بكند رواست فافهم * وعنه انه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقرأ علينا القرآن * كفت ابن عمر بود آنحضرت ميخواند بر ما قرآن را * فاذا مر بالسجدة كبر وسجد وسجد الناس معه * پس چون ميكذشت بآيت سجده تكبير ميكفت وسجده ميكرد وسجده ميكرديم ما با وى پس معلوم شد كه سجده بر قارى وسامع صورة ميباشد * رواه ابوداؤد * وعنه انه قال ان رسول الله * وهم از ابن عمر است كه كفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم قرأ عام الفتح سجدة * خواند در سال فتح آيت سجده را * فسجد الناس كلهم * پس سجده كردند مردم همه * منهم الراكب والساجد على الارض * بعضى از سجده كنندكان سوار بودند وبعض سجده كنندكان بر زمين * حتى ان الراكب ليسجد على يده * تا آنكه سوار بتحقيق سجده ميكرد بر دست خود وشايد كه بعضى از سواران فرود آمده بر زمين نيز سجده كرده باشند ولفظ حديث نص نيست در آنكه سواران همه سواره بر دست سجده ميكردند فافهم * رواه ابوداؤد * واين واقعه جز آن واقعه است كه آنحضرت سورهٔ والنجم خواند ومسلمانان وكافران همه باوى سجده كردند چنانكه كذشت زيرا كه آنجا در ميان مشركان يكى بود كه كفى از خاك وسنكريزه كرفت وبر جبههٔ خود زد وكفت بس است مرا اين قدر ودر عام فتح مشركان موجود نبودند آن قصه در مكه است پيش از فتح فتدبر * وعن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم لم يسجد في شيء من المفصل منذ تحول الى المدينة * روايت است از ابن عباس كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم سجده نكرد در چيزى از مفصل از ان باز كه انتقال كرد بمدينه اكرچه پيش از ان بمكه سجده كرده بود وقاعدهٔ آدميان از مسلمانان وكافران وانس باوى سجده كردند * رواه ابوداؤد * واين حديث مخالف حديث ابي هريرة است كه كفت سجده كرديم ما با پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم در اذا السماء انشقت واقرأ باسم ربك واسلام ابي هريرة بعد از تحول بمدينة است در سال هفتم از هجرت وكفته اند كه حديث ابي هريرة اصح ولرجح است وبسيارى از صحابه روايت كرده اند سجده را در مفصل ومثبت مقدم است بر نافي * وعن عائشة رض قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول في سجود القرآن بالليل * كفت عائشه بود آنحضرت كه ميكفت ومخواند در سجدهٔ تلاوت در شب اين دعا را * سجد وجهي للذي خلقه وشق سمعه وبصره * سجده كرد روى من باذات من مر كسى را كه پيدا كرد او را وشكافت شنوائى او را وبينائى او را يعنى كوش وچشم را كه شكافها اند قوت سمع وبصر در انجا نهاده * بحوله وقوته * سجده كرد بقدرت وتوانائى وتوفيق او وتقييد بليل اتفاقى است كه عائشه اين دعا را از آنحضرت در شب شنيده وكفتن اين قول از ان حضرت صلى الله عليه وسلم در مطلق سجدهٔ تلاوت بى تقييد بشب يا روز نيز آمده وخواندن اين دعا نيز مروى است رب

اني ظلمت نفسي فاغفر لي خواندن این تسبیح نیز آمده است سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا وظاهر مذهب حنفیه آنست که تسبیح مسنون در سجدهٔ صلوتیه کما یات میکنند در سجدهٔ تلاوت چه سجدهٔ صلوتیه افضل است وچون در انجا کما یات کنند در اینجا بطریق اولی کنند وبا وجود آن شک نیست که انچه صحیح شده است در روایت آن از ادعیه خصوص در سجدهٔ تلاوت خواندن آن در وی اولی ونزدیک خواهد بود * رواه ابوداؤد والترمذي والنسائي وقال الترمذي هذا حديث حسن صحيح * وعن ابن عباس قال جاء رجل الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال * گفت ابن عباس آمد مردی بحضرت رسالت پناه پس گفت * يارسول الله رأيتني الليلة واناناً كأني اصلي خلف شجرة * دیدم من بخود را امشب وحال آنکه من درخوابم گویا نماز میکنم در پس درختی * فسجدت * پس سجده کردم یعنی سجدهٔ تلاوت * فسجدت الشجرة لسجودي * پس سجده کرد آن درخت وقت سجده کردن من یا بجهت سجده کردن من * فسمعتها تقول * پس شنیدم آن درخت را که میخواند در سجده این دعا را * اللهم اكتب لي بها عندك اجرا * خداوندا بنویس برای من باین سجده پاداش را * وضع عني بها وزرا * وبنه ازمن بسبب وی گرانی بزه را * واجعلها لي عندك ذخرا * وبگردان این سجده را برای من نزد خود ذخیره * وتقبلها مني كما تقبلتها من عبدك داؤد * وبپذیر آنرا ازمن چنانکه بذیرفتهٔ سجده را از بندهٔ خود که داؤد است علیه السلام * قال ابن عباس فقرأ النبي صلى الله عليه وسلم سجدة * گفت ابن عباس پس خواند آنحضرت بعد از شنیدن خبر این خواب ازان مرد آیت سجدهٔ را در مجلس بقصد خواندن این دعا وقتی دیگر که خواندن آیت سجده اتفاق افتاد * ثم سجد * پس سجده کرد * فسمعته وهو يقول مثل ما اخبره الرجل عن قول الشجرة * پس شنیدم آنحضرت را در حال آنکه وی میگوید مانند انچه خبر داده بود آن مرد از گفتار درخت ودعای او * رواه الترمذي وابن ماجة الا انه لم يذكر * روایت کرد این حدیث را ترمذی وابن ماجه مگر آنکه ابن ماجه ذکر نکرد این لفظ را * وتقبلها مني كما تقبلتها من عبدك داؤد * معلوم نمیشود که آن مرد سورهٔ ص خوانده یا سورهٔ دیگر وظاهر از روایت ذکر این لفظ چنان بر ذهن می افتد که سورهٔ ص خوانده باشد واز عدم ذکر آن اطلاق ومانا که مبنی روایتین این هر دو احتمال است اما از قراءت آنحضرت که در روایت اولی مطلق آورده قراءت آیتی از آیات سجده است مطلقا والله اعلم * وقال الترمذي هذا حديث غريب * وترمذی گفته است که این حدیث بر هر دو روایت غریب است * الفصل الثالث *

عن ابن مسعود ان النبي صلى الله عليه وسلم قرأ والنجم فسجد فيها وسجد من كان معه * روایت است از عبد الله ابن مسعود که آنحضرت خواند سورهٔ والنجم را پس سجده کرد وسجده کرد کسی که بود باوی * غير ان شيخا من قريش اخذ كفا من حصى او تراب فرفعه الى جبهته وقال يكفيني هذا * جز آنکه پیر مردی از قریش گرفت کفی از سنگریزه یا از خاک پس برداشت آنرا بسوی پیشانی خود وگفت بس است مرا همین مقدار از سجده تکبر کرد وتمرد وزید وباوجود آنکه همه مشرکان که باو بودند سجده کردند * قال عبد الله فلقد رأيته بعد قتل كافرا * گفت ابن مسعود پس بتحقیق دیدم آن پیر کافر را بعد ازین واقعه که کشته شد در حالت کفر گفته اند که آن مقتول امیه بن خلف بود بفتح لام کشته شد روز بدر وی برادر ابی بن خلف بود که کشت او را بدست خود صلی الله علیه وسلم بدست شریف خود روز احد وبعض گفته اند که عتبة بن ربیعه بود وبعض گفته اند ولید بن مغیره وبعض گفته اند سعید بن العاص وقول اول اصح است وازین جا معلوم شد که این قضیه پیش از قضیهٔ فتح مکه است ازجهت عدم وجود این کافر در هنگام فتح * متفق عليه وزاد البخاري في رواية وهو امية بن خلف * این حدیث متفق علیه است وزیاده کرده است بخاری در روایتی که آن پیر که سجده نکرد وکفی از حصی یا تراب برداشت وبجبههٔ خود زد امیه بن خلف بود پس معلوم شد که معتمد ومختار همین است چنانکه گفتیم * وعن ابن عباس قال ان النبي صلى الله عليه وسلم سجد في ص * وروایت است از ابن عباس که آنحضرت سجده کرد در سورهٔ ص * وقال سجدها داؤد توبة * وگفت آنحضرت کرد سجدهٔ سورهٔ ص را داؤد یعنی در قضیه که در سورهٔ ص از وی مذکور است از افتتان پروردگار تعالی مر او را بجهت توبه واستغفار از تقصیریکه ازوی واقع شده بود * ونسجدها شكرا * ومیکنیم ما آن سجده را از جهت شکر گذاری قبول توبهٔ داؤد زیرا که انبیا صلوات الله وسلامه علیهم حکم شخص واحد دارند وافاضهٔ نعمت از حق تعالی بر یکی افاضه بر همه است وپیغمبر ما صلی الله علیه وسلم حکم پدر مشفق دارد نسبت بایشان پس حاصل میگردد مرا وراز تذکر نعمت بر ایشان اجل فرح واعظم سرور * رواه النسائي

* باب اوقات النهي * باب در بيان اوقاتي كه نهي كرده شده است از نماز گزاردن دران و اين شامل است اوقات ثلثه
واكه حرام است نماز دران كه وقت طلوع و غروب راستوا است و دروقت ديگر را كه مكروه است دران كه ما بعد فجر و عصر است
و در مذهب ما نهي شامل فرض و نفل هر دو است پس دران سه وقت جائز نيست نماز نه ادا و نه قضا مگر عصر يومه و نه نماز جنازه
و نه سجدهٔ تلاوت و در نماز جنازه وقتيكه حاضر كرده شود درين اوقات و در سجدهٔ تلاوت چون خواند شود درينها قولي هست و جائز است
در وقت ديگر شروع در نفل جائز است وليكن قطع كند در وقت غير مكروه و اگر تمام كند از عهده برمي آيد و قطع
افضل است كذا في شرح ابن الهمام عن المبسوط و نزد شافعي و احمد جائز است قضا از جهت قول آنحضرت صلى الله عليه وسلم فليصلها
اذا ذكرها و صلوة الجنازة چون حاضر كرده شود و تحية المسجد اگر اتفاق افتد دخول در مسجد وليكن اگر بقصد تحيت دران اوقات در آيد
و تاخير كند قضا را تا درين اوقات بگزارد جائز نبود زيرا كه اين داخل تحت اين اوقات است و اين بحكم حديث ممنوع است
چنانكه بيايد و همچنين جائز است صلوة كسوف از جهت خوف فوات با نچلا و ركعتين بعد از وضو و ركعتين احرام و طواف و سجود
تلاوت چون خوانده شود درين اوقات و نيز كراهت نزد ما شامل است تمامهٔ ازمنه و امكنه را و نزد شافعي و هر كه موافق اوست در
روز جمعه وقت استوا جائز است و در مكهٔ معظمه نيز جائز است در همه اوقات و نزد امام احمد جائز است ركعتين طواف بعد
از فجر و عصر و در وقت استوا طلوع و غروب از وي دو روايت است و امام مالك گفت در نيافتم من اهل فضل را مگر آنكه اجتهاد و كوشش
ميكردند و ميگزاردند نماز در نصف النهار و مذهب حنفيه احوط است زيرا كه چون مبيح و محرم جمع گردد ترجيح مرجح راست
والله اعلم * الفصل الاول * عن ابن عمر * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يتحرى احدكم
فيصلي عند طلوع الشمس ولا عند غروبها * بايد كه طلب نكند و قصد نه نمايد يكي از شما بس بگزارد نماز نزد برآمدن آفتاب و بايد
كه نگزارد نماز نزد فرو نشستن آفتاب و تحرى در اصل بمعني طلب احرى و احرى بمعني لائق تر و سزاوار تر بود و مراد اينجا مطلق معني
طلب و قصد است و معني اصلي نيز معتبر و منظور است چه هر كه قصد و قتي ميكند براى نماز آن را سزاوار تر و لائق تر پنداشته مي كند
و از اينجا گفت امام شافعي كه تحيت مسجد و قضاى نماز بقصد درين اوقات جائز نبود و اگر اتفاقا بود جائز است و ما ميگوئيم كه مقصود از حديث
نهي از صلوة است درين اوقات مطلقا * وفي رواية قال * و در روايتي اينچنين آمده و باين عبارت آمده است كه گفت آنحضرت * اذا طلع
حاجب الشمس * چون برآيد ابرو آفتاب مراد وقت طلوع است كه چون گوشهٔ از آفتاب مي برآيد مشابه ابرو مي باشد و در قاموس گفته
كه حاجب الشمس ناحيه از ان و در صراح گفته حواجب شمس كرانهاى وى * فدعوا الصلوة * پس بمانيد نماز را و نگزاريد آنرا
* حتى تبرز * تا آنكه پيدا كرده و بيرون آيد تمام قرص آفتاب و اگر تا بلند گشتن آفتاب مقدار يك نيزه صبر كنند بهتر باشد چنانكه
در حديث ديگر بيايد * واذا غاب حاجب الشمس * و چون فرو نشيند و ناپيدا كرده كرانهٔ آفتاب * فدعوا الصلوة حتى تغيب *
پس بمانيد نماز را تا آنكه فرو نشيند تمام قرص وى * ولا تحينوا بصلوتكم طلوع الشمس ولا غروبها * و نكرانيد نماز خود را وقت طلوع
آفتاب را و نه غروب او را يا قريب نشويد يا منتظر نكرديد بنماز خود طلوع و غروب را مقصود آنست كه نگزاريد نماز در وقت طلوع و غروب
* فانها تطلع بين قرني الشيطان * زيرا كه آفتاب طلوع مي كند ميان دو قرن شيطان شرح اين عبارت در باب مواقيت گذشت
و ذكر غروب نكرد اكتفاء و اختصارا * متفق عليه * و عن عقبة ابن عامر قال ثلث ساعات كان رسول الله صلى الله عليه وسلم ينهانا
ان نصلي فيهن * سه ساعت و سه زمان بود كه آنحضرت باز ميداشت ما را كه نماز كنيم در ان سه ساعت * او ان نقبر فيهن موتانا *
يا دفن كنيم درين سه ساعات مردگان خود را مراد از قبر كردن نماز جنازه است و الا دفن كردن مرده مر او را و نهادن ايشان را در قبر
درين اوقات منهى عنه نيست باجماع كذا قالوا آن سه ساعت كدام است * حين تطلع الشمس بازغة * يكي هنگام اول برآمدن
آفتاب بزغ بمعنى تابش آفتاب و ابتداى برآمدن وى آيد * حتى ترتفع * تا آنكه بلند گردد مقدار يك نيزه * وحين تقوم قائم
الظهيرة * دويم هنگام ايستادن ايستاده شوندهٔ نيم روز كه مراد بدان سايهٔ است يا آفتاب * حتى تميل الشمس * تا آنكه كج گردد و خم
شود آفتاب يعني وقت زوال * وحين تضيف الشمس للغروب حتى تغرب * سيوم هنگام ميل كردن آفتاب از براى غروب تا بتمام

غروب كند وفرو رود * رواه مسلم * وعن ابي سعيد الخدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا صلوة بعد الصبح حتى ترتفع الشمس * نيست نماز بعد از نماز بامداد تا آنكه بلند شود آفتاب * ولا صلوة بعد العصر حتى تغيب الشمس * ونيست نماز بعد از نماز ديگر تا آنكه فرو رود آفتاب مراد نفي صلوة كامل خواهد بود زيرا كه نماز درين وقت مكروه است نه حرام * متفق عليه * وعن عمرو بن عبسة * بفتحات عين وسين مهملتين صحابي مشهور است احوال شريف وي وقصهٔ ابتداي اسلام وي در مواضع نوشته شده است * قال قدم النبي صلى الله عليه وسلم المدينة * قدم آورد آنحضرت مدينه را * فقلت المدينة التي خلت عليه فقلت اخبرني عن الصلوة * پس قدم آوردم من نيز پس درآمدم برآنحضرت پس گفتم خبر ده مرا از نماز يعني از وقت آن بدليل جواب * فقال * پس گفت آنحضرت * صل صلوة الصبح * بگزار نماز بامداد را * ثم اقصر عن الصلوة حين تطلع الشمس حتى ترتفع * پستر باز آي از نماز هنگاميكه طلوع كند آفتاب تا آنكه بلند گردد واقصر بفتح همزه امر است از اقصار چون شخصي باز آيد از چيزي با وجود قدرت بران ميگويند اقصر بهمزه واگر عاجز است ازان ميگويند قصر بي همزه اين چنين است استعمال عرب * فانها تطلع حين تطلع بين قرني الشيطان * زيرا كه آفتاب طلوع ميكند درونتيكه طلوع ميكند ميان دو قرن شيطان * وحينئذ يسجد لها الكفار * ودرين هنگام سجده ميكنند آفتاب را كافران * ثم صل * بعد ازان بگزار نماز نفل هرچه خواهي * فان الصلوة مشهودة * زيرا كه نماز درين وقت يا مطلق حاضر ميشوند اورا ملائكه يا گواهي ميدهند بدان براي مصلي وقبول او * محضورة * بضاد معجمه بر معني اول تاكيد وتكرير است ودر روايتي مشهودة مكتوبة آمده يعني حاضر ميشوند اورا ملائكه ومي نويسند در نامهٔ اعمال بنده اجر وشهود ملائكه هم از بهر كتابت است * حتى يستقل الظل بالرمح * تا آنكه كم ميشود سايه در نيزه كه خلانيده ميشود در زمين ومي رسيد غايت قلت را چنانكه در وقت استوا مي باشد واستقلال بمعني ارتفاع نيز آمده يعني بلند ميشود سايه بر رمح وبر زمين نمي افتاد ودر بعض روايات حتى يستقل الرمح بالظل نيز آمده ومآل معني هر دو عبارت يكيست يا محمول بر قلب است * ثم اقصر عن الصلوة * پستر باز آي از نماز * فان حينئذ تسجر جهنم * پس بدرستيكه درين هنگام يعني وقت استوا افروخته ميشود وزخ وتسجر به تخفيف وتشديد هر دو روايت است * فاذا اقبل الفيء فصل * پس چون پيش آيد سايهٔ زوال پس بگزار نماز ظهر وهرچه خواهي از نوافل * فان الصلوة مشهودة محضورة حتى تصلي العصر * تا آنكه بگزاري نماز ديگر را * ثم اقصر عن الصلوة حتى تغرب الشمس * پستر باز آي از نماز تا آنكه فرو رود آفتاب * فانها تغرب بين قرني الشيطان * زيرا كه بدرستيكه آفتاب غروب ميرود ميان دو قرن شيطان * وحينئذ يسجد لها الكفار * ودرين هنگام سجده ميكنند مر او را كافران * قال قلت * گفت عمرو بن عبسه گفتم * يا نبي الله فالوضوء حدثني عنه * اي پيغمبر خدا پس بيان كن وضو را وخبر ده مرا از فضليت آن * قال * گفت آنحضرت * ما منكم رجل يقرب وضوءه * بفتح زا نيست هيچ مردي كه نزديك گرداند آب وضوي خود را اشارت است بامتثال او در امر طهارت تا بنفس خود متعهد احضار تهيء آن ميگردد ومشقت ميكشد وغير را در عبادت مولي شريك نميگرداند * فيتمضمض ويستنشق * پس آب در دهن وبيني ميكند * فينتثر * بثاء مثلثه پس بيفشاند بيني در استنشاق براي مبالغه در تطهير وتنظيف انف كه محل پيوستن شيطانست چنانكه در باب فضل وضو گذشت * الا خرت خطايا وجهه وفيه وخياشيمه * مگر آنكه ساقط ميكرد در كناهان روي او يعني باطن روي ودهان وبنهاي بيني او وخرت بخاي معجمه وتشديد را از خرور يعني افتادن از جانب بالا وبجيم بتخفيف را از جريان نيز روايت است * ثم اذا غسل وجهه كما امره الله * پستر چون بشست ظاهر روي خود را بران وجهي كه امر كرده است او را خداوند تعالى * الا خرت خطايا وجهه من اطراف لحيته مع الماء * مگر آنكه مي افتد كناهان روي وي از كرانهاي ريش وي همراه آب * ثم يغسل يديه الى المرفقين * پستر ميشويد هر دو دست خود تا هر دو ارنج * الا خرت خطايا يديه من انامله مع الماء * مگر آنكه مي افتد كناهان هر دو دست وي از سر دست انگشتان وي همراه آب * ثم يمسح رأسه * پستر مسح ميكند سر خود را * الا خرت خطايا رأسه من اطراف شعره مع الماء * مگر آنكه مي افتد كناهان سر وي از كرانهاي موي همراه آب * ثم يغسل قدميه الى الكعبين الا خرت خطايا رجليه من انامله مع الماء * پستر ميشويد هر دو پاي خود را تا هر دو پاشنه مگر آنكه مي افتد كناهان هر دو پاي وي از سر انگشتان وي همراه

آب * فان هو قام فصلى * پس اگر آن مرد ایستاد پس نماز گزارد * فحمد الله واثنى عليه ومجده بالذى هو له اهل * پس بستود خدا را وستایش کرد بروی وبزرگی یاد کرد او را بصفاتی که وی تعالی سزاوار آن است * وفرغ قلبه لله * وخالی کردانید دل خود را برای یاد خدا گریا که در ین قول اشارت است بتطهیر از ذنوب باطن چنانکه در وضو طهارت از ذنوب جوارح حاصل شد پس درست آید ترتب کهیئته یوم ولدته امه بران * الا انصرف من خطیئته کهیئته یوم ولدته امه * مگر آنکه باز میگردد از نماز پاک از گناه خود مانند پیکر ونهاد خود روز زائیدن مادر او را * رواه مسلم * وعن کریب * بضم کاف وفتح را * ان ابن عباس والمسور * بکسر میم وسکون سین مهمله * بن مخرمة * بفتح میم وسکون خای معجمه وفتح را ابن اخت عبد الرحمن ابن عوف صحابي صغير است وبود ولادت وی بعد از هجرت بچه رقد وم آورد بمدینه سنة ثمان ووقت وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم وی هشت ساله بود وشنید از آنحضرت ویاد داشت وسنن کرد بچه تا قتل عثمان پس انتقال کرد بچه وبود در وی تامرد معاویه ومکروه داشت بیعت یزید را تا آنکه فرستاد یزید لشکر را بچه ومحاصره کرد آن را پس رسید مسور را حجری از احجار منجنیق ووی نماز میکرد پس کشته شد رضي الله عنه * وعبد الرحمن ابن الازهر * بفتح همزه وسکون زای نیز صحابي است برادر زادهٔ عبد الرحمن بن عوف حاضر شد حنین را وبود از اقران ابن عباس روایت است از کریب که مولای ابن عباس است وثقه است که این سه صحابه * ارسلوه الى عائشة * فرستادند اورا بسوی عائشه رضي الله عنها * فقالوا * پس گفتند این سه کس بکریب * اقواء عليها السلام * بخوان بر عائشه سلام را * وسلها عن الركعتين بعد العصر * وبپرس عائشه را از حال دو رکعت بعد از نماز دیگر که جائز است گزاردن آنها یا نه وآنحضرت گزارده است یا نه گویا ایشان شنیده بودند گزاردن آنحضرت را این دو رکعت * قال * گفت کریب * فدخلت على عائشة * پس درآمدم بر عائشه رضي الله عنها * فبلغتها ما ارسلوني * پس رسانیدم عائشه را پیامی که فرستاده بودند ایشان مرا بدان پیش او که سوال از حکم رکعتین بعد العصر است * فقالت سل ام سلمة * پس گفت عائشه بپرس ام سلمه را که از عالم است بدان کریب میگوید * فخرجت اليهم فقال الى ام سلمة * پس بیرون آمدم از پیش عائشه ورفتم بسوی ابن عباس وغیره پس باز فرستادند مرا ایشان بسوی ام سلمه تا ازوی بپرسم واین غایت ادب وهوشیاری بود از کریب که خود از پیش عائشه نزد ام سلمه نرفت زیرا که ایشان اورا نزد عائشه فرستاده بودند نه نزد ام سلمه نخست پیش ایشان باز رفت باز چون نزد ام سلمه فرستادند نزد ام سلمه رفت * فقالت * پس گفت * ام سلمة سمعت النبي * شنیدم من پیغمبر را * صلى الله عليه وسلم ينهى عنهما * نهي میکرد از گزاردن دو رکعت بلکه مطلق نماز بعد از نماز عصر * ثم رأيته يصليهما * پس دیدم آنحضرت را که میگزارد این دو رکعت را * ثم دخل * پس در آمد آنحضرت گویا گزاردن آن در مسجد بود پس ازان درآمد در خانه یا در صفهٔ دار بود پس درآمد در درون خانه * فارسلت اليه الجارية * پس فرستادم من بسوی آنحضرت داه را * فقلت قولي له * پس گفتم آن جاریه را بگو مر آنحضرت را * تقول * میگوید یا ام سلمه * يا رسول الله سمعتك تنهى عن هاتين * شنیدم ترا که نهي میکردی از گزاردن آن دو رکعت * واراك تصليهما * والآن میبینم ترا که میگزاری آنها را * قال * گفت آنحضرت در جواب این سوال * يا ابنة ابي امية * ای دختر ابی امیه نام پدر ام سلمه سهل بن مغیرهٔ مخزومی است وکنیت او ابو امیه بود * سألت عن الركعتين بعد العصر * پرسیدی از گزاردن این دو رکعت بعد از نماز عصر * وانه اتاني ناس من عبد القيس * سببش این است که بدرستی که شان این است که آمدند مرا مردم از قبیلهٔ عبد القیس برای تعلیم احکام دین * فشغلوني عن الركعتين اللتين بعد الظهر * پس باز داشتند مرا از گزاردن دو رکعت که بعد از نماز پیشین است * فهما هاتان * پس این دو رکعت که گزاردم بعد از عصر ان دو رکعت است که نگزارده بودم بعد از پیشین * متفق عليه * واین حدیث دلالت دارد بر آنکه تعلیم علم دین واحکام شریعت وهدایت خلق اهم واقدم است بر گزاردن نماز نافله اگرچه سنن رواتب بود ونیز دلالت دارد بر آنکه نوافل موقته اگر فائت گردد در وقتش قضا کرده شود بعد از وقت چنانکه شافعیه برانند ونزد حنفیه در وقت می توان گزارد نه در غیر وقت وشاید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم شروع کرده باشد دران وبجهت ضرورت تعلیم وهدایت نقض کرده ازین جهت قضا کرد والله اعلم اگر گفته شود که این حدیث دلالت ندارد مگر بر آنکه آن حضرت صلی الله علیه وسلم دو رکعت بعد از عصر که گزارد بجهت شغل وفد عبد القیس بود از

ركعتين بعد از ظهر اما باحاديث ديگر كه از عائشه در صحيح بخاري آمده است ودلالت دارند بر مواظبت آنحضرت صلى الله عليه وسلم بران چه كار ميكنيد چنانكه گفت وى رضي الله عنها سوگند بآن خداى كه بر دآنحضرت را از عالم ترك نكرد دو ركعت را بعد از عصر تا آنكه ملاقات كرد پروردگار خود را ودر روايتى گفت كه ترك نمى كرد اين دو ركعت را آشكارا و نهان وگفت نيامد آن حضرت صلى الله عليه وسلم نزد من روزى بعد از عصر مگر آنكه گزارد دو ركعت را جواب آنكه باحاديث صحيحه ثابت شده است كه نماز بعد از نماز صبح وعصر مكروه است وجمهور علما نيز هم برين اند وعمر رضي الله عنه نهي ميكرد ازان ومى زد بران وليكن گزاردن ركعتين بعد از عصر از آنحضرت نيز ثابت شده وسخن درين باب بسيار است پارهٔ ازان درشرح گفته شده است وصواب آن است كه گزاردن ركعتين بعد از عصر خاص است بر امت از خصائص آنحضرت بود صلى الله عليه وسلم باوجود آنكه امت را نهي كرد ازان چنانكه خود صوم وصال ميداشت ودیگران را نهي ميكرد ازان وبعض گويند كه نهي از صلوة بعد العصر بجهت آنست كه مبادا واقع نشود در وقت غروب وبى آن مكروه نيست وزدن عمر رضي الله عنه مردم را بران هم ازين جهت بود وبعض ميگويند كه مكروه نيست نماز بعد از صبح ونه بعد از عصر مگر در حق كسى كه قصد كند بنماز طلوع شمس وغروب آنرا چنانكه در حديث آمده است كه لا تحينوا بصلوتكم طلوع الشمس ولا غروبها چنانكه در اول باب گذشت وجمهور بر كراهت صلوة اند بعد از هر دو وقت مطلقا نقل است كه امام احمد را ديدند كه درون خانه پنهان از مردم دو ركعت نماز ميگزارد گفتند چرا در مردم نمى گزارى فرمود از ترس مردم ظاهر اين مذهب اين امام اجل برخلاف مذهب مردم بود وچون جمهور ناس برين بودند نخواست مخالفت كرد والله اعلم * الفصل الثاني

* عن محمد ابن ابراهيم عن قيس ابن عمرو * روايت است از محمد ابن ابراهيم كه از صغار تابعين است از قيس ابن عمرو كه صحابي انصارى است * قال رأى النبي صلى الله عليه وسلم رجلا يصلي بعد صلوة الصبح ركعتين * گفت ديد آنحضرت مرد را كه ميگزارد بعد از گزاردن نماز صبح دو ركعت * فقال رسول الله * پس گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم صلوة الصبح ركعتين ركعتين * يا ميگزارى نماز صبح را دو ركعت دو ركعت باين طريق كه ميگزارى فرض را دو ركعت وميگزارى بعد ازوى دو ركعت ديگر نفل وحال آنكه ميداني كه بعد ازوى نمازى نيست * فقال الرجل اني لم اكن صليت الركعتين اللتين قبلهما * پس گفت آن مرد بدرستيكه من نگزارده بودم آن دو ركعت را كه پيش از دو ركعت كه فرض اند يعني ركعتين سنت * فصليتهما الآن * پس گزاردم آن دو ركعت را اكنون * فسكت رسول الله * پس خاموش ماند پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * وانكار نكرد وتقرير فرمود پس معلوم شد كه اگر سنت فجر پيش از فرض گزارده نشود بعد ازوى بايد قضا كرد وهمين است مذهب شافعي ومحمد ونزد ابي حنيفه وابي يوسف قضا نيست مر سنت فجر را نه پيش از طلوع شمس ونه بعد ازان مگر آنكه با فرض قضا شود چنانكه در ليلة التعريس كردند وامام محمد گفته كه دوست ميدارم كه قضا كرده شود تا وقت زوال وشيخين گويند كه اصل در سنن عدم قضا است وقضا مخصوص است بواجب وحديث وارد شده است مگر در قضاى آن به تبعيت فرض پس باقي ماند ماورا ى آن بر اصل كه عدم قضا است وحديث محمد بن ابراهيم ضعيف است احتجاج بآن نتوان كرد اما اگر سنن قضا كرده نشوند بعد از وقت تنها در قضاى آن به تبعيت فرض اختلاف است كذا في الهداية وترمذى گفته كه قومى از علماى مكه قائل شده اند بحديث قيس وگفته اند كه باكى نيست كه بگزارد مرد دو ركعت بعد از مكتوبه پيش از طلوع آفتاب وحديثى ديگر نيز آورده اند از ابي هريرة من لم يصل ركعتي الفجر فليصلها بعد ما تطلع الشمس واين چنين رسيده است از عمل ابن عمر وباين قائل اند سفيان ثورى وابن المبارك وشافعى واحمد واسحق انتهى * رواه ابو داؤد وروى الترمذى نحوه وقال اسناد هذا الحديث ليس بمتصل * وگفته است ترمذى اسناد اين حديث متصل نيست * لان محمد بن ابراهيم لم يسمع من قيس بن عمرو * زيرا كه محمد ابن ابراهيم روايت ميكند اين حديث را از قيس بن عمرو روى سماع ندارد ازوى * وفي شرح السنة ونسخ المصابيح عن قيس بن قهد نحوه * ودر شرح السنه ودر نسخهاى مصابيح از محمد ابن ابراهيم از قيس بن قهد بفتح قاف وسكون هاء اند اين حديث روايت كرده شد وترمذى روايت از قيس بن عمرو قيس بن قهد مرد وآورده وگفته كه صحيح نزد حفاظ قيس بن عمرو است ودر تقريب وكاشف ذهبي قيس بن عمرو را ذكر كرده نه قيس بن قهد را ودر بعض كتب قيس بن

عمرو وقيس بن قهد مردومذكوراند وگفته اند كه هردو از بني نجاراند وگفته اند آنكه محمد بن ابراهيم التيمي حديث ركعتي الفجر
ازوي روايت كرده قيس بن قهد است وبعض گفته اند قيس بن عمرو والله اعلم * وعن جبير بن مطعم ان النبي صلى الله
عليه وسلم قال * روايت است از جبير بن مطعم بن عدي بن نوفل بن عبد مناف قرشي نوفلي واسلام آورده پيش از فتح بعد از
عام خيبر از اشراف قريش بود كه آنحضرت فرمود * يابني عبد مناف لا تمنعوا احدا طاف بهذا البيت * اي پسران عبد مناف
نه در روايتي يا بني عبد المطلب باز نداريد هيچ يكي را كه طواف كند باين خانه يعني كعبه * وصلى اية ساعة شاء من ليل ونهار
ونماز بگزارد هر ساعتيكه خواهد از شب وروز * رواه الترمذي وابو داؤد والنسائي * در طواف كردن هر ساعت كه خواهد
خواه در وقت طلوع وغروب واستوا وبعد از نماز فجر ونماز عصر وخواه جز آن باشد خلافي نيست خلاف در بعضي از كراهت
شافعي جائز است هر نماز كه باشد خواه ركعتين طواف يا جز آن بظاهر اين حديث ونزد احمد جائز است ركعتين طواف خاصه
بتبعيت طواف ونزد ما جائز نيست هيچ نماز وحكم مكه حكم ساير بلاد است در حرمت وكراهت از جهت عموم حديث نهي واز جهت
آنكه محرم راجح است وبعض گويند حكم نهي ناسخ است والله اعلم * وعن ابي هريرة ان النبي صلى الله عليه وسلم نهى عن
الصلوة نصف النهار حتى تزول الشمس الا يوم الجمعة * روايت است از ابي هريره كه آنحضرت نهي كرد از نماز گزاردن نيم روز
تا بر گردد آفتاب مگر روز جمعه * رواه الشافعي * واين نيز مذهب شافعي است چنانكه گذشت باين حديث وگفته اند كه احاديث
واروه در اطلاق نهي مشعر اند واين حديث ضعيف است صلاحيت معارضه بآن احاديث ندارد يا آنكه محرم راجح است
بر صبيح نزد تعارض * وعن ابي الخليل عن ابي قتادة قال كان النبي صلى الله عليه وسلم كره الصلوة نصف النهار حتى تزول الشمس *
ابو الخليل بخاي معجمه كه از ثقات تابعين است روايت ميكند از ابي قتاده كه از مشاهير صحابه است كه گفت بود كه آن حضرت
كه مكروه مي داشت نماز را در نيم روز تا بر گردد آفتاب * الا يوم الجمعة * مگر در روز جمعه * وقال ان جهنم تسجر الا يوم الجمعة *
وگفت كه دوزخ گرم كرده ميشود وتا بانيده ميشود يعني در نيم روز مگر در روز جمعه وتسجير به تخفيف وتشديد هر دو روايت
است * رواه ابو داؤد وقال ابو الخليل لم يلق ابا قتادة * روايت كرد اين حديث را ابو داؤد وگفت ابو الخليل ملاقات نكرده است
ابو قتاده را پس اسناد اين حديث متصل نباشد والله اعلم

* الفصل الثالث

* عن عبد الله بن الصنابحي * بضم صاد مهمله وكسر با وحاي مهمله منسوب بصنابح بطني است از مروصحابي است وبعض ابو عبد الله صنابحي گفته وصواب آنست كه ابو عبد الله تابعي
است راوي عبد الله صنابحي صحابي است * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الشمس تطلع ومعها قرن الشيطان * بدرستيكه
آفتاب طلوع ميكند وحال آنكه باوي قرن شيطان است معني قرن شيطان گذشت * فاذا ارتفعت فارقها * پس چون بلند ميگردد آفتاب
جدا مي ميكند شيطان آفتاب را * ثم اذا استوت قارنها * باز چون وقت استوا ميشود نزديك ميگردد شيطان آفتاب را * فاذا زالت فارقها *
پس چون وقت زوال ميشود جدا ميگردد * فاذا دنت للغروب قارنها * پس چون نزديك ميشود مر غروب را نزديك ميگردد اورا
* فاذا غربت فارقها * پس چون غروب ميكند جدا ميگردد * ونهى رسول الله * نهي كرده است پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم
عن الصلوة في تلك الساعات * از نماز گزاردن درين ساعتها * رواه مالك واحمد والنسائي * روايت كرده است اين حديث را مالك واحمد
ونسائي ومالك باوجود آنكه روايت كرده است اين حديث اقائل نيست بحرمت صلوة وقت استوا گفته كه دنيا فقيه ما اهل فضل را مگر آنكه كوشش
ميكردند ونميگزاردند نماز در نيم روز * وعن ابي بصرة * بفتح موحده وسكون صاد مهمله * الغفاري * بكسر غين معجمه صحابي است
نام وي حميل بضم حاي مهمله وفتح ميم وبعض بفتح حا وكسر ميم گفته وجمعي بفتح جيم نيز گفته اند واين وهم است والله اعلم * قال
صلى بنا رسول الله * گفت نماز گزارد با ما پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم بالمخمص * بضم ميم وفتح خاي معجمه وتشديد ميم مفتوحه
در آخرش صاد مهمله نام جاي است * صلوة العصر * گزارد نماز ديگر را * فقال ان هذه صلوة عرضت على من كان قبلكم * پس گفت
كه اين نماز يست كه عرض كرده وظاهر كرده شد بر كساني كه پيش از شما بوده اند از امم سابقه * فضيعوها * پس ضائع كردند اورا وبجا
نياوردند حق اورا ومواظبت نكردند بران * فمن حافظ عليها كان له اجره مرتين * پس كسي كه محافظت كند ومداومت نمايد بران

باشد هزار را مزد دهد و بار بود چند یکي بجهت آنکه عملی است و بر هر عمل اجری است دیگر بجهت محافظت بران برخلاف پیشینیان * ولا صلوة بعد ما حتی یطلع الشاهد * و نیست نماز بعد از صلوة عصر تا آنکه طلوع کند شاهد * و الشاهد النجم * و شاهد ستاره است از جهت حضور اردر شب یا گواهي دادن او بوجود شب مقصود غروب آفتاب است * رواه مسلم * وعن معویة قال * روایت است از معاویة بن ابي سفیان که گفت * انکم لتصلون صلوة لقد صحبنا رسول الله * بدرستیکه شما میگزارید نمازی را که به تحقیق صحبت داشتیم ما پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم فما رأینا یصلیها * پس ندیدیم ما آنحضرت را که میگزارد آنرا * ولقد نهی عنهما * و هر آینه بتحقیق نهي کرده است از ان * یعني الرکعتین بعد العصر * مراد میدارد باین نماز دو رکعت بعد از عصر را و گزاردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا در خانه بود و تاویل آن در حدیث گریب گذشت * رواه البخاری * وعن ابي ذر قال وقد صعد علی درجة الکعبة * گفت ابوذر در حال آنکه بتحقیق برآمده بود وی بر پای زینهٔ کعبه که بوی در کعبه بجهت بلندی در می آمدند و وی الآن از چوبیست بر مشکل منبر که زینها دارد و در مقابل در کعبه نزدیک بزمزم نهاده اند و هر دو طوف پایها مثل پایهای مرابه ساخته و چون خواهند که مردم را در کعبه درآرند او را کشیده متصل بباب سازند پس بر وی برآیند و درون درآیند و چون فارغ شوند باز در جای خودش کشیده بیارند واحتمال دارد که دران زمان نیز اینچنین بود یا طور دیگر بود و الله اعلم پس ابوذر رضي الله عنه برین درجه برآمد و گفت * من عرفني فقد عرفني * کسی که می شناسد مرا می شناسد مرا براست گوئي و صدق لهجه چنانکه در حدیث آمده است که سایه نکرد آسمان و برنداشت زمین براست گوتر از ابوذر * ومن لم یعرفني فانا جندب * و کسی که نمی شناسد مرا پس باید که بداند مرا که من جندب ام تا قرار گیرد و اطمینان یابد دل وی بصدق آنچه روایت میکنم از رسول خدا صلی الله علیه وسلم و جندب بضم جیم وسکون نون وضم دال وفتح آن نام ابوذر است پس روایت کرد وی رضي الله عنه و گفت * سمعت رسول الله * شنیدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم یقول * میگفت * لا صلوة بعد الصبح حتی تطلع الشمس * نیست نماز بعد از نماز صبح تا برآمدن آفتاب * ولا بعد العصر حتی تغرب الشمس * و نیست نماز بعد از نماز عصر تا فرو شدن آفتاب * الا بمکة الا بمکة الا بمکة * مکرر بمکه سه بار مکرر فرمود راوي بعض نسخ جزد ریارنیست * رواه احمد و رزین * باب الجماعة وفضلها * اختلاف کرده اند که جماعت سنت است یا واجب یا فرض عین یا فرض کفایه بعض گفته اند که فرض عین است مکرر بعذر و این قول امام احمد و داؤد و عطا و ابي ثور است ایشان میگویند کسی که بشنود بانگ نماز و حاضر نیاید درست نیست نماز او و بعض گویند فرض کفایه است و طیبي گفته ظاهر نصوص شافعي دلالت دارد بر آنکه جماعت فرض کفایت است و اکثر صحابه بر انند و نزد بعض سنت مؤکده است در حکم واجب مذهب امام ابوحنیفه و اصحاب او این است و شیخ ابن همام نقل کرده که اکثر مشائخ ما بر این اند که جماعت واجب است و تسمیهٔ او بسنت بجهت آنست که ثبوت وجوب آن بسنت است و در بدائع گفته که واجب است بر حر عاقل و بالغ که معذور نیست حاضر شدن بمسجد برای جماعت و اگر در نیابد جماعت را واجب نیست گشتن در مسجد های دیگر با تفاق و اگر برود نیکو است و اگر در مسجد حي تنها بگزارد هم نیکو است و قدوری گفته که اهل و عیال خود را جمع کند و در خانه بجماعت بگزارد و نیز اختلاف کرده اند که جماعت در مسجد حي افضل است یا در مسجد جامع و اگر در مسجد جامع باشند اختیار کند اقدم را و اگر هر دو برابر باشند اختیار کند اقرب را و اگر در اقرب گزارده اند و شنید تکبیر مسجد بعد را اگر در اقرب درآمده است نرود و اگر نه درآمده است برود و اتفاق دارند که جماعت بعذر ساقط میگردد و از جملهٔ اعذار مرض است و بریدگي دست و پا از دو جانب و فالج و اختفا از سلطان و ضعفي که نتواند بدان راه رفت و کوری نزد ابي حنیفه و بعض گفته اند باتفاق و باران و گل و لای و سختي سرما در قول صحیح و روایت ابي یوسف که گفت پرسیدم ابوحنیفه را از حضور جماعت در گل و لای فرمود بهتر آن است که ترک نکند و امام محمد حد یعني روایت کرده که اذا ابتلت النعال فالصلوة في الرحال *

* الفصل الاول * عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة الجماعة تفضل صلوة الفذ * نماز یکه بجماعت بگزارند زیادتي میکند در ثواب بر نماز یکه تنها بگزارند * بسبع وعشرین درجة * به بست و هفت پایه و فذ به فتح فا و تشدید ذال معجمه بمعني فرد و تنها و در روایتي بخمس وعشرین آمده یعني به بیست و پنج و گفته اند که در اکثر روایات

بست و پنج آمده است مگر در حدیث ابن عمر آمده که بیست و هفت است شاید که نخست بیست و پنج وحی شد پس ازان زیاده کرده شد تفضلا و انعاما و نیز اختلاف بتفاوت حال صلوة و مصلي است یا بیست و هفت درجه بر یه است و بیست و پنج درسریه و بعض گفته اند که در ذکر قلیل و کثیر منافاتی نیست از جهت وجود قلیل در ضمن کثیر و اختلاف است در آنکه این فضیلت مخصوص بجماعت در مسجد است یا عام بعض گفته اند که مخصوص بجماعت در مسجد است و بر هر تقدیر بر علم بتخصیص عدد موکول بعلم شارع است که جزاو را بحقیقت بران اطلاع نیست و بعض عاما مناسبات دران ذکر کرده اند و الله اعلم * متفق علیه * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم * روایت است از ابی هریره که گفت گفت آنحضرت * والذي نفسي بيده * سوگند بآن کسی که بقای نفس من در دست قدرت اوست * لقد هممت ان آمر بحطب فيحطب * بتحقیق آهنگ کردم که امر کنم بجمع کردن هیزم پس جمع کرده شود * ثم آمر بالصلوة فيؤذن لها * پستر امر کنم باذان گفتن برای نماز پس ازان گفته شود مر اورا * ثم آمر رجلا فيوم الناس * پستر امر کنم مردیرا باامامت کردن مردم را پس امامت کند ایشان را * ثم اخالف الى رجال * پستر بیایم بسوی مردانیکه حاضر نشده اند برای نماز تا بگیرم ایشان را یکایک یا معني این است که مخالفت کنم چیزیرا که ظاهر کرده ام از اقامت صلوة با مصلیان یا تخلف کنم از نماز و رجوع کنم بسوی آن مردان برای معاقبت و تعذیب ایشان * وفي رواية لا يشهدون الصلوة * و در روایتي این زیادت مذکور است که الی رجال لا یشهدون الصلوة میخالفت کنم بسوی مردانیکه حاضر نمیشوند نماز را و ذکر مذکور نیست هم مراد است چنانکه در ترجمه ظاهر کردیم و در تعیین این نماز احادیث مختلف آمده که جمعه است یا عشا یا فجر و ظاهر این حدیث عام است * فاحرق عليهم بيوتهم * پس بسوزم بر ایشان بمبالغه خانهای ایشانرا تا سوخته شوند ایشان دران و در حدیث مبالغه است در اهتمام بتعذیب جماعة که حاضر نمیشوند بجماعت که آنحضرت بنفس شریف خود مقید بامامت نمیشود و دیگری را خلیفه میکرد و خود بتحریق آن جماعت مقید میشود * والذي نفسي بيده لو يعلم احدهم انه يجد عرقا سمينا * و بخدا سوگند اگر بداند یکی از ایشان که وی می یابد استخوان قربه را و عرق بفتح عین و سکون را استخوانی که گرفته شده است از وی گوشت و بعض گفته اند که عرق استخوان با گوشت را گرفته شود از وی گوشت آنرا عرق گویند بضم عین * او مرماتين * بکسر میم و بفتح آن * حسنتين * یا می یابد دو سم گاو یا گوسپند را که نیکو اند در نظر حرص و طمع و دناءت همت وی و بعض مرماتین را تفسیر بدو گوشت پاره کرده اند * لشهد العشاء * هر آینه حاضر میکرد نماز عشا را بیان دناءت همت وی میکند که برای این چنین امر خسیس حقیر دنیا وی حاضر می آمد و برای ثواب آخرت و حصول قرب درگاه حق نمی آید زهی بی تمیزی و بی خردی * رواه البخاري ومسلم نحوه * وعنه قال اتى النبي صلى الله عليه وسلم رجل اعمى * و هم از ابی هریره روایت است که آمد آنحضرت را مردی نابینا بعض گفته اند مراد ابن ام مکتوم است که از مشاهیر صحابه است چنانکه در بعض روایات تصریح بدان واقع شده و بعض گویند غیر اوست * فقال * پس گفت آنمرد * يا رسول الله انه ليس لي قائد يقودني الى المسجد * بدرستیکه شان این است که نیست مرا کشنده یعنی شخصی که دست مرا بگیرد و بکشد بسوی مسجد و قود کشیدن مرکوب و جز آن از پیش چنانکه سوق راندن از پس * فسأل رسول الله * پس طلب کرد و خواست آن مرد از پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ان يرخص له * که رخصت دهد مر اورا و تکلیف نکند حضور مسجد را * فيصلي في بيته * پس بگزارد آن مرد نماز در خانهٔ خود و بمسجد نیاید * فرخص له * پس رخصت کرد آنحضرت مر اورا * فلما ولى دعاه * پس هر گاه که پشت داد آن مرد خواند آنحضرت اورا * فقال هل تسمع النداء بالصلوة * پس فرمود یا میشنوی آواز دادن را برای نماز یعنی میشنوی اذان را * قال نعم * گفت آری میشنوم اذان را * قال فاجب * فرمود پس اجابت کن و بیا بمسجد بهر نوع که باشد و درین کمال مبالغه است در حضور مسجد بشنیدن اذان * رواه مسلم * وعن ابن عمر انه اذن للصلوة * بضم همزه و کسر ذال مشدده و بفتح همزه و فتح ذال هر دو روایت آمده بر وجه اول معنی آن شود که آمده است از ابن عمر که اذان گفته شد در مسجد وی یا نزد وی برای نماز و بر وجه ثانی اذان گفت ابن عمر و ظاهر سیاق حدیث همدرین است و از عبارت بخاری همین معنی ظاهر میشود که ابن عمر خود اذان گفته باشد بر هر تقدیر اذانی واقع شد برای نماز * في ليلة ذات برد وريح * در شبی که خدا را ند سرما و باد بود * ثم قال * پستر گفت مؤذن یا ابن عمر در اذان * الا صلوا في الرحال * آگاه باشید و بدانید بگزارید نماز در مسکنها

ومنزلها ورحل مسكن مرد وانچه با اوست از رخت وا كثر اطلاق كرده ميشود برا نچه با اوست در سفر ورد ورئيست كه وقوع اين قضيه در سفر باشد *ثم قال ان رسول الله *پستر گفت ابن عمر كه پيغمبر خدا *صلى الله عليه وسلم كان يأمر المؤذن اذا كانت ليلة ذات برد ومطر يقول * بود آنحضرت كه امر ميكرد مؤذن را وقتيكه ميبود شبي خداوند سرما وبارا ن كه بگويد * الا صلوا في الرحال * از ينجا معلوم شد كه باد و باران وسرما از اعذار ترك حضور جماعت است وظاهر آنست كه امر صلوا في الرحال براى اباحت باشد كه مفيد رخصت است وتواند كه محمول برندب بود از جهت غايت شفقت وتيسير برامت * متفق عليه * وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا وضع عشاء احدكم واقيمت الصلوة *چون نهاده شد طعام يكى از شما وبر پا كرده شد نماز وتكبير برآورده شد * فابدؤا بالعشاء * پس آغاز كنيد بطعام * ولا تعجل * بفتح تاء مثناة من فوق وفتح جيم يعنى شتابى نكند آنكس براى نماز * حتى يفرغ منه * تا آنكه فارغ كرد از طعام خوردن وعشا بفتح عين بمعنى طعام شبانگاهي خوردن وتخصيص بدان جهت آنست كه عادت عرب در طعام تغدى وتعشي است كه درچاشتگاه وشبانگاه بخورند ووقت نماز جزو رصورت دوم نبود ظاهر آنست كه امر بابتدا بطعام درصورت احتياج وضياع طعام است يا غلبهٔ كرسنكي تا باعث برشغل باطن نگردد * وكان ابن عمر يوضع له الطعام وتقام الصلوة * وبود ابن عمر رضي الله عنه كه نهاده ميشد براى وى طعام وتكبير برآورده ميشد براى نماز * فلا يأتيها حتى يفرغ منه * پس نمى آمد ابن عمر نماز را تا آنكه فارغ ميشد از طعام * وانه ليسمع قراءة الامام * وبدرستيكه ابن عمر هر آينه ميشنيد قراءت امام را از جهت قرب منزل ايشان از مسجد شريف را وابن عمر موصوف است بكمال سنت وا تباع ووجود ابن فعل از وى ناشي از كمال استقامت وتمكين است * متفق عليه * وعن عائشة * رضي الله عنها * انها قالت سمعت رسول الله * روايت است از عائشه كه وى گفت شنيدم پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم يقول * ميگفت * لا صلوة بحضرة طعام * نيك نيست نماز در حضور طعام ودر بعض نسخ الطعام * ولا هو يدافعه الاخبثان * ونه در حالتيكه وى يعنى مصلي مدافعت ميكنند وزور مى آرند او را بول وغائط كه موجب نقصان وضو وشغل خاطر است را كر تنگ كرد در وقت چنانكه اكر مشغول كرد بدان وقت بيرون ميرود بكزارد چنانكه هست ذكره الطيبي * رواه مسلم * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اقيمت الصلوة فلا صلوة الا المكتوبة * چون اقامت كرده شد نماز پس جائز نيست مكر نماز فرض خواه شروع در نفل كنند يا نشسته مانند * رواه مسلم * واز ينجا معلوم ميكردد كه سنت فجر نيز چون تكبير برآورده شد مقيد نشود بلكه موافقت امام كند وبجماعت درآيد وباين قائل است شافعي ونزد ما اكر بداند كه يك ركعت با امام خواهد يافت سنت بكزارد پس ازان درآيد اما بدر مسجد بكزارد نه در صف جماعت از جهت امكان جمع هردو وفضيلت اما اكر ترس فوت هر دو ركعت باشد بجماعت درآيد كه تواب جماعت عظيم تراست وشيخ ابن الهمام كفته است كه اكر اميد دريافت امام در تشهد دارد بعض كفته اند كه حكم ادراك ركعت دارد نزد ابي حنيفه وابي يوسف وبر قول محمد اعتبار ندارد چنانكه در جمعه وكفته اند كه انچه منقول است از فقيه اسمعيل زاهد كه مي بايد شروع كند در سنت فجر پس ازان قطع كند آنرا پس لازم كردد بشروع وواجب كردد قضا بعد از تمام كردن نماز دفع كرده است آنرا امام سرخسي كه اين شروع است در عبادت به قصد انساد وابطال عمل قصدا منهي عنه است اكرچه بقصد اداء بار دكر باشد ودفع مفسد اهم مقدم است بر جلب مصلحت بدانكه در حرم شريف ابتلا باين امر لازم آمده است بر حنفيه در چهار نماز وبر شافعيه در نماز مغرب كه شافعيه بنماز برخيزند وايشان به سنت مشغول شوند يا نشسته مانند وبعضي از ايشان نماز قضا كرداشته باشند همراه امام كنند وبعضي نماز نفل بكزارند باجماعت وبعضي همراه شافعيه كزارند ودر اقتداى حنفي باشافعي مختي هست وكاتب حروف نيز در ابتداى اقامت آن مقام شريف متردد ومتذبذب بود تارة فتارة عمل بيكي از ين طريق ميكرد شكايت حال بحضرت شيخ برد فرمودند تذبذب را بخود راه ندهيد وبر من هب خود مستقيم باشيد واز شيخ بزرك نقل كردند كه ايشان ميفرمودند علما پيش از ما چيزى قرار داده اند وترتيبى نهاده بر همان باشيد ووحدت وجهت از دست ندهيد ايشان دانند كه قرار داده اند پس بفرمودهٔ شيخ بر همين طريق يقين دست داد واز تذبذب برآمد * وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا استاذنت امرأة احدكم الى المسجد فلا يمنعها * وقتي كه طلب اذن كند واجازت طلبد زن يكي از شما بسوى مسجد پس بايد كه منع نكند آن زن را وبازندارد او را از رفتن بسوى مسجد براى دريافت نماز بجماعت وكفته اند كه اين حكم در پير زنى است كه مشتهات نيست ونمي برآيد بطيب

وزينت ودرين زمان مكروه است برآمدن زنان براى جماعت ازجهت فساد زنان وفيز برآمدن زنان دران زمان بقصد تعلم شرائع بود واحتياج نيست بدان درين زمان ازجهت شيوع واشتهار احكام شريعت وتستر بحال زنان اولى است * متفق عليه * وعن زينب امرأة عبد الله بن مسعود قالت قال لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم * روايت است از زينب كه زن عبد الله ابن مسعود بود وصحابيه است روايت كرده است ازوى زوج وى وابو سعيد خدرى وابو هريرة وعائشه گفت گفت مارا آنحضرت * اذا شهدت احداكن المسجد فلا تمس طيبا * چون حاضر شود يكى از شما مسجد را پس بايد كه مماس نكند چيزى خوشبورا * رواه مسلم * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ايما امرأة اصابت بخورا فلا تشهد معنا العشاء الآخرة * هر زنى كه برسد بخور را پس بايد كه حاضر نشود با ما نماز عشاء آخر بخور بضم با وخفت خاكر فتر دود طيب سوخته وبفتح با آنچيزيكه او را بسوزند ودود او را بكير ند درجامه ودر بدن مثل عود وعنبر وجز آن ومراد به خصوص نماز عشا است وقيد آخره براى آنست كه كامى برنماز مغرب نيز اطلاق عشا ميكنند وتخصيص ذكر عشاى آخره بجهت آنست كه وقت تاريكيست ووقوع فتنه دروى بيشتر ونزديك تراست نه براى تخصيص حكم وبعضى آن دروى * رواه مسلم *

* الفصل الثاني

* عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تمنعوا نساءكم المساجد وبيوتهن خير لهن * منع نكنيد زنان خود را مسجد ها را يعنى زنان اگر به مسجد بيايند منع نكنيد وليكن اگر درخانها بگزارند بهتر وخانهاى ايشان بهتر است مرايشان را * رواه ابو داؤد *

* وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوة المرأة في بيتها افضل من صلوتها في حجرتها * نماز زن در درون خانه اش فاضلتر است از نماز وى در حجره اش حجره دراصل بمعنى ناحيه وبمعنى خانهٔ خورد آيد واين جا تفسير كرده اند بصحن بيت واز زين العرب منقول است كه مراد بحجره چيزيست كه درهاى خانها بسوى اوست مصدوق اين معنى همان صحن خانه است * وصلوتها في مخدعها افضل من صلوتها في بيتها * ونماز زن در مخدعش افضل است از نماز وى در خانه اش ومخدع بكسر ميم وفتح آن وكافي ضم نيز دهند وفتح دال خانه درون خانه كه نهاده ميشود در وى امتعهٔ نفيسه از خدع بمعنى اخفا يعني زن هرچند پنهان تر ودرون تر بگزارد بهتر ومناسب تر * رواه ابو داؤد * وعن ابي هريرة قال اني سمعت حبيي ابا القاسم * گفت ابو هريرة كه من شنيدم محبوب خود را كه ابو القاسم است وحبب بكسر حا وتشديد با بمعنى محبوب * صلى الله عليه وسلم يقول * ميگفت * لا تقبل صلوة امرأة تطيبت للمسجد * پذيرفته نميشود نماز زنيكه خوشبوى كرده است براى درآمدن بمسجد * حتى تغتسل غسلها للجنابة * تا آنكه غسل كند همچو غسل او كه براى جنابت ميكند مقصود شستن بدن است از طيب وتعبير بغسل جنابت اشارت است بآنكه طيب براى درآمدن درمسجد وگاه گاه كه مهيج شهوت است درحكم جماع است ولهذا تفسير كرده آن را بزنا وطيبى گفته كه اين بر تقدير يست كه طيب تمامهٔ بدن را ماليده اما اگر موضع معين را ماليده همان موضع معين را بشويد * رواه ابو داؤد وروى احمد والنسائي نحوه * وعن ابي موسى قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كل عين زانية * هر چشم كه بنظر بد نكود وبشهوت در زن يا مرد بيگانه نگاه كند زنا كننده است بزناى چشم * وان المرأة اذا استعطرت فمرت بالمجلس * وبدرستيكه زن چون خوشبوى مالد پس بگذرد بمجلسى كه درو مردانند وخواهد كه خود را بايشان بنمايد بنظر شهوت * فهي كذا وكذا * پس آن زن چنين وچنين است يعني زانيه * رواه الترمذي ولابي داؤد والنسائي نحوه * وعن ابي بن كعب قال صلى بنا رسول الله * نماز گزارد با ما پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم يوما روز * الصبح * نماز بامداد را * فلما سلم قال اشاهد فلان * پس هرگاه كه سلام داد گفت اياحاضر است فلان كس نام شخصى را برد * قالوا لا * گفتند حاضر نيست * قال * باز گفت * اشاهد فلان * نام كسى ديگر را برد * قالوا لا * اين بار نيز گفتند حاضر نيست * قال ان هاتين الصلوتين اثقل الصلوات على المنافقين * فرمود اين دو نماز يعنى صبح وعشا گران ترين نمازها است برمنافقين وضم عشا با صبح بقرينهٔ حال بود يا علم سابق بدان داشتند واز اينجا مفهوم ميكردد كه آن دو شخص كه حاضر نشدند موسوم بودند بنفاق والله اعلم * ولو تعلمون ما فيهما لاتيتموهما ولو حبوا على الركب * واگر ميدانستيد ثوابى كه در گزاردن اين دو نماز است هر آينه مى آمديد اين دو نماز را بر برانوهاى روندهٔ يعنى افتان وخيزان وحبو دراصل بردستها وزانوها راه رفتن وبعض گفته بردستها وشكم رفتن وفي الصراح حبو غيزيدن كودك * وان الصف الاول على مثل صف الملائكة * وبدرستيكه صف اول از نماز مانند صف

فرشتگان است در فضل وشرف كه بدركاه كبريای الهي ايستاده مي باشند * ولو علمتم ما فضيلته لابتدرتموه * واكر ميدانستيد كه چيست فضيلت صف اول هر آينه شتابي ميكرديد ومي شتافتيد در رفتن آنرا ورسيدن بدان * وان صلوة الرجل مع الرجل ازكى من صلوته وحده * وبدرستيكه نماز كزاردن مرد بايك مرد پاكيزه تر وكوارنده تر وفاضل تر است ازكزاردن وى تنها * وصلوته مع الرجلين ازكى من صلوته مع الرجل * ونماز وى با دو مرد فاضل تر است از نماز وى بايك مرد * وما كثر فهو احب الى الله تعالى * وهرچه بسيار است از جماعت پس آن دوست داشته شده تر است بسوى خدا وبيشتر است از روى ثواب * رواه ابوداؤد والنسائي * وعن ابى الدرداء قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من ثلثة في قرية ولا بدو لا تقام فيهم الصلوة * نيست سه مرد در ديهي يا دربادیه كه برپا كرده نميشود درميان ايشان نماز يعنى بجماعت * الا قد استحوذ عليهم الشيطان * مكر آنكه چيره ميكردد وغالب مي آيد بر ايشان شيطان * فعليك بالجماعة * پس بر تو باد كه لازم كيرى جماعت را * فانما يأكل الذئب القاصية * زيرا كه نميخورد كرك مكر شاتى راكه دور افتاده است از رمه وتنها كشته وبعض كفته اند كه اين حديث دلالت دارد بر بودن جماعت فرض كفايت فافهم * رواه احمد وابوداؤد والنسائي * وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من سمع المنادى فلم يمنعه من اتباعه عذر * كسيكه بشنود بانك نماز را پس بازندارد او را از پي روى كردن آن وبمسجد حاضر آمدن هيچ عذرى وبهانه * قالوا * كفتند وپرسيدند صحابه درميان كلام آنحضرت كه * وما العذر * وچيست عذر كه بوجود آن كسى را در حاضر نيامدن معذور ميتوان داشت * قال خوف * فرمود ترس هلاك يا زيان از دشمن يا درندة وامثال آن * او مرض * يا بيمارى وضعف كه بوجود آن نمى تواند آمد * لم تقبل منه الصلوة التي صلى * قبول كرده نميشود از وى نمازى كه كزارده است بى جماعت اكرچه در مسجد بود اين حديث بظاهر خود دلالت دارد بر فرضيت جماعت يا اين تاكيد ومبالغه است در اهتمام بدان والله اعلم * رواه ابوداؤد والدارقطني * وعن عبد الله بن ارقم * صحابي است اسلام آورده سال فتح وكاتب وحي بود وكاتب ابوبكر وعمر بود وتوليت بيت المال ميكرد براى عثمان بى اجرت بعد ازان استعفا نمود ازان * قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول * كفت شنيدم آنحضرت را كه ميكفت * اذا اقيمت الصلوة ووجد احدكم الخلاء * وقتيكه برپا كرده شود نماز وتكبير برآورده شود وبيابد يكى ازشما حاجت برفتن درمتوضأ براى بول يا غائط بطريق مدافعت * فليبدأ بالخلاء * پس بايد كه آغاز كند برفتن بسوى خلا يعنى اكرچه فوت كردد جماعت چه امر طهارت وتكميل آن اهم واقدم است از جماعت * رواه الترمذى وروى مالك وابوداؤد والنسائى نحوه * وعن ثوبان قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلث لا يحل لاحد ان يفعلهن * سه خصلت است كه حلال نيست مر هيچ يكى را كه بكند آنهارا * لا يؤم رجل قوما فيخص نفسه بالدعاء دونهم * امامت نكند مردى كروهى را پس مخصوص كرداند نفس خود را بدعا يعنى دعا بصيغة ولدل كند كه مخصوص بوى كردد وبلفظ جمع نكند تا شامل قوم نيز كردد * فان فعل ذلك فقد خانهم * پس اكر بكند آنرا پس بتحقيق كه بى امانتي كرد ايشانرا * ولا ينظر في تعريبت قبل ان يستأذن * ونكاه نكند در درون خانه پيش ازانكه طلب اذن كند براى در آمدن * فان فعل ذلك فقد خانهم * پس اكر بكند آنرا پس بتحقيق بى امانتي كرد مر ايشان را * ولا يصل وهو حقن حتى يتخفف * ونبايد كه نماز نكزارد وحال آنكه وى بازدارنده است بول را حقن بنون بازداشتن بول ودر حكم ازست بازدارنده غائط واورا حقب كويند بباى موحده تا آنكه سبك شود * رواه ابوداؤد وللترمذى نحوه * وعن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تؤخروا الصلوة لطعام ولا لغيره * تاخير نكنيد نماز را ازجهت طعام نه ازجهت غير طعام وكفته اند كه اين محمول است بر اخراج نماز از وقت يا بر عدم حضور طعام وقرب حضور وآنكه در حديث سابق است بر تقدير حضور طعام است وبعض كفته اند كه نهي در حقيقت راجع بعدم احضار طعام است يعنى در وقت حضور نماز حاضر نمى بايد آورد طعام را تا موجب تاخير نماز نكردد * رواه في شرح السنة *

* الفصل الثالث * عن عبد الله ابن مسعود قال لقد رأيتنا وما يتخلف عن الصلوة الا منافق قد علم نفاقه * كفت ابن مسعود مر آينه بتحقيق دانستيم خود را وصحابة ديكررا كه حكم ميكرديم باينكه واپس نمى ماند از نماز جماعت مكر منافقي كه بتحقيق معلوم بود وظاهر بود نفاق وى وآنكه پنهان بودى نفاق وى آن نيز تخلف نميكرد * او مريض * يا بيماريكه اصلا طاقت وقدرت نداشت كه به مسجد بيايد * ان كان المريض ليمشي بين رجلين * بتحقيق بود بيمار

كه راه ميرفت ميان دومرد وتكيه كرده برايشان * حتى يأتي الصلوة * تاآنكه مى آمد درمسجد براى نماز وظاهر اين كلام دلالت دارد بر وجوب جماعت * وقال ان رسول الله * وگفت ابن مسعود كه پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم علمنا سنن الهدى * تعليم كرد ما را صنتها را كه اخذ آن وعمل كردن بدان موجب هدايت وسيلهاست بدرگاه قرب ورضاى الهى تعالى است واكثر اطلاق اين لفظ بر سنن مؤكده آيد وغير مؤكده را سنن زوائد گويند * وان من سنن الهدى الصلوة في المسجد الذى يؤذن فيه * وبدرستيكه ازجملهٔ سنن هدى است نماز كردن درمسجد يكه اذان گفته شده است دروى اين قول دلالت دارد برآنكه جماعت سنت است نه واجب مگر بسنت اينجا طريقهٔ مسلوكه دردين مراد دارند يا آنكه ثبوت وجوب او بسنت است * وفي رواية قال من سره ان يلقي الله غدا مسلما * ودر روايتى آمده است كه ابن مسعود گفت كسيكه خوشحال ميكرد اورا وميخواهد كه ملاقات كند خدايرا وپيش آيد مر اورا مسلمان كامل * فليحافظ على هؤلاء الصلوات الخمس * پس بايد كه نگاهباني كند برين نمازهاى پنجگانه ظاهر سياق حديث دربن است كه مراد گزاردن آنها باشد بجماعت چنانكه دلالت دارد بروى قول او * حيث ينادى بهن * يعنى بگزارد آنهارا درجائى كه آواز داده ميشود وخوانده ميشود براى آنها يعنى در مسجد * فان الله شرع لنبيكم سنن الهدى * پس بدرستيكه خداى تعالى مشروع كرده وراه نموده است براى پيغمبر شما طريقهاى هدايت را * وانهن من سنن الهدى * وبدرستيكه گزاردن اين نمازهاى پنجگانه از جملهٔ آن طريقه هداست * ولو انكم صليتم في بيوتكم كما يصلي هذا المتخلف في بيته * واگر ثابت شود كه شما گزاردید نماز را درخانهاى خود چنانكه ميگزارد اين شخص واپس مانده ودورافتاده ازمحل قرب وغير ظاهر اشخصى بود كه بجماعت حاضر نمى شد ودرحاشيه نوشته اند كه حاكمي بود درمدينه منافق نشان والله اعلم * لتركتم سنة نبيكم * هرآينه ترك كرديد شما سنت پيغمبر خود را * ولو تركتم سنة نبيكم لضللتم * واگر ترك كرديد سنت پيغمبر خود را هرآينه گمراه شديد * ومامن رجل يتطهر فيحسن الطهور * ونيست هيچ مردى كه طهارت كند ازوضو ياغسل پس نيك كند وبشرائط وآداب كند طهارت را * ثم يعمد الى مسجد من هذه المساجد * پس قصد كند وبرود بسوى مسجدى ازين مسجدها * الا كتب الله له بكل خطوة يخطوها حسنة * مگر آنكه بنويسد خداى تعالى مر اورا بهر گامى كه ميزند نيكي عظيم وثوابى جزيل * ورفعه بها درجة * وبلند گرداند بهر گامى پايهٔ ازجمله درگاه قرب وكرامت * وحط عنه بها سيئة * وفرو ريزد گرداند بوى بدى را ومكفر گرداند آنرا بدان * ولقد رأيتنا وما يتخلف عنها الا منافق معلوم النفاق * وبتحقيق ديده ايم خود را وصحابه را وتخلف نميكرد ازان مگر منافق كه معلوم بود نفاق وى * ولقد كان الرجل يوتى به يهادى بين الرجلين حتى يقام في الصف * وبتحقيق بود مرد بيماريكه آورده ميشد درحالتى كه تكيه ميكرد ومیل مى كرد ازغايت ضعف ميان دومرد تاآنكه ايستاده كرده ميشد درصف نماز مهادات كسى را بدوتن آوردن چنانكه يكى بريك جانب باشد ودیگرى بر جانب ديگر * رواه مسلم * وعن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لولا ما في البيوت من النساء والذرية * گفت آن حضرت اگر نمى بود چيزيكه درخانه هاست از زنان وخردان * اقمت صلوة العشاء وامرت فتياني يحرقون ما في بيوت بالنار * برپا ميكردم نماز عشارا وامر ميكردم خادمان خود را كه بمبالغه ميسوختند چيزيرا كه درخانها است ازمتاع باتش بلكه آمرد انرا كه مكلف اند وبجماعت حاضر نمى آيند باتش ازينجا معلوم ميشود كه عقوبت تارك جماعت تحريق است واين عقوبت درهيچ جا واقع نشده است مگر درين جا ودرخيانت ازغنيمت وبعض گويند اينجا نيز مراد تهديد وتشديد است وحقيقت كلام مراد نيست والله اعلم * رواه احمد * وعنه قال امرنا رسول الله * وهم از ابي هريرة است كه گفت امر كرد مارا پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم اذا كنتم في المسجد فنودى بالصلوة * وقتيكه باشيد شما درمسجد پس اذان گفته شود براى نماز * فلايخرج احدكم حتى يصلي * پس بايد كه بيرون نيايد يكى ازشما تاآنكه بگزارد نماز را * رواه احمد * بدانكه درين باب احاديث متعدده آمده چنانكه درحديث آينده وابوداؤد از سعيد بن المسيب نيز آورده كه بيرون نيايد از مسجد هيچ يكى بعد ازندا مگر منافق ديگر آنكه بيرون آرد واراحاجت وروى ميخواهد درجوع واراين نهي درمذهب ما مقيد است باآنكه منتظم نباشد بوجود وى امر بجماعت مسجد ديگررا والا مكروه نيست زيرا كه اين درمعني تكميل است اگرچه درصورت ترك است واگر پيش ازان گزارده است درعصر ومغرب وفجر برآيد امادرعصر وفجر ازجهت عدم تنفل بعد ازايشان واما مغرب ازجهت عدم مشروعيت نفل سه ركعت ودرظهر

وعشاهم اگر برآيد باكي نبود زيراكه وي اجابت كرده است داعي حق را يكبار مكرر آنكه مؤذن آغاز در تكبير كند برين تقدير نرسد آيد تا متهم بترك جماعت نگردد ونزد ائمهٔ ديگر اعادة كند البته ونزد امام احمد اگرچه بجماعت گزارده باشد ونزد ما حديث نهي مقدم وراجح است ازجهت زيادت قوت وصحت آن وازجهت آنكه محرم مقدم است برمبيح يا محمول است برما قبل النهي ازجهت جمع بين الادلة ودر بعض احاديث استثناى مذكور نيز ورود يافته است والله اعلم * وعن ابي الشعثاء * بفتح شين معجمه وسكون عين مهمله وبثاى مثلثه وبمد * قال خرج رجل من المسجد بعد ما اذن فيه * ابو الشعثاء كه از ثقات تابعين است گفت بيرون آمد مردى از مسجد بعد از انكه اذان گفته شد در مسجد * نقال * پس گفت * ابو هريرة اما هذا فقد عصى ابا القاسم * اما اين مرد پس بتحقيق كناد كرد ابو القاسم را * صلى الله عليه وسلم رواه مسلم * وعن عثمان ابن عفان * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ادركه الاذان في المسجد * كسى كه دريابد او را بانگ نماز در مسجد * ثم خرج لم يخرج لحاجة * پس بيرون آيد درحالى كه بيرون نيامده است براى كارى ضرورى * وهو لا يريد الرجعة * وى نميخواهد باز آمدن را در مسجد * فهو منافق * پس وى منافق است وبرجعت بفتح راء وكسر جيم مروى روايت است * رواه ابن ماجة * وعن بن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من سمع النداء فلم يجبه فلا صلوة له * كسى كه بشنود اذان را پس اجابت نكند در مسجد بنماز نيايد پس نيست نماز مر او را * الا من عذر * مگر ازجهت عذرى از اعذاركه سابقا شمرده شد * رواه الدار قطني * وعن عبد الله ابن ام مكتوم * صحابي است مشهور كه اعمى بود * قال * گفت * يا رسول الله ان المدينة كثيرة الهوام والسباع * بدرستيكه مدينه بسيار است درو مى گزندها ودرندها * وانا ضرير البصر * ومن نابينا ام * فهل تجد لي من رخصة * پس ايامى يابى براى من رخصت در دين وآساني كه روا دارى براى من عدم حضور جماعت * قال هل تسمع حي على الصلوة حي على الفلاح * فرمود آنحضرت ايا ميشنوى اين كلمات را كه مى خوانند بنماز وبشارت مى دهند برستگارى ودريافت مقصود غرض شنيدن اذانست وتخصيص حيعلتين باين جهت است كه گفته شد * قال نعم * گفت عبد الله آرى ميشنوم * قال * گفت آنحضرت * فحي هلا * پس اجابت كن ربيا * ولم يرخص * ورخصت نكرد گفته اند حي هلا كلمه ايست كه در مقام حث را ستعجال استعمال كنند نهاده شد بجاى اجب ودر حاشيه نوشته حيهل بمعني بيا وبشتاب واين لفظى است مركب از حي وهل وهر دو كلمه تعجيل اند وچون وقف كني حي هلا كوتي ورا بود كه درحال وصل تنوين درآرى وكوتي حي هلا وتحقيق اين لفظ درباب اذان نيز گذشته * رواه ابو داؤد والنسائي * وعن ام الدرداء قالت * گفت ام درداء كه زوجهٔ ابو الدرداء است * دخل علي * درآمد برمن * ابو الدرداء وهو مغضب * وحال آنكه وى درغضب درآورده شده است وخشمگين است * فقلت ما اغضبك * پس گفتم من چه چيز درغضب آورده است ترا وباعث خشم تو چيست * قال * گفت ابو الدرداء * والله ما اعرف من امر امة محمد * بخدا سوگند نمي شناسم من ازكار امت محمد * صلى الله عليه وسلم شيئا * چيزيرا * الا انهم يصلون جميعا * مگر آنكه ايشان نماز ميگزارند بجماعت يعني آن را نيز ترك ميكنند * رواه البخاري * وعن ابي بكر بن سليمان بن ابي حثمة * بفتح حاى مهمله وسكون مثلثه * قال ان عمر بن الخطاب * رضي الله عنه * فقد سليمان ابن ابي حثمة في صلوة الصبح * گفت كه عمر رضي الله عنه گم كرد پدر مرا كه سليمان بن ابي حثمه است واز كبار تابعين است وقرشي عدوي بمعنت در نماز صبح يعني نيافت وندید او را در جماعت وحاضر نشد وى براى جماعت نماز بامداد * وان عمر غدا الى السوق * وبدرستيكه عمر رفته بود بامداد بجانب بازار * ومسكن سليمان بين المسجد والسوق * وجاء سكونت وخانهٔ سليمان درميان مسجد وبازار بود * فمر على الشفاء ام سليمان * پس بگذشت برشفا بكسر شين وفا كه نام مادر سليمان است واز مهاجرات اولى بود واز عقلاى نساء وفضلاء وغازيات ايشان بود وان حضرت صلى الله عليه وسلم نزد وى مي آمد وقيلوله ميكرد وگويند كه نام وى ليلى بود وشفا لقب بود كه بروى غالب آمده * فقال لها لم ار سليمان في الصبح * پس گفت عمر مر شفا را كه ندیدم سليمان را در نماز صبح سببش چه باشد * فقالت انه بات يصلي فغلبته عيناه * پس گفت شفا كه وى يعني سليمان شب نماز كرد پس غالب آمد او را دو چشم او يعني غلبه كرد خواب بروى * فقال * پس گفت * عمر لان اشهد صلوة الصبح في جماعة احب الي ان اقوم ليلة * مرا آينه حاضر شدن من نماز بامداد را در جماعت دوست داشته شده تر است بسوى من از قيام من در شب وگزاردن نماز در شب ودرين دليل است كه نماز صبح بجماعت گزاردن فاضلتر از نماز شب

وتهجد است ولهذا گفته اند كه اگر قيام ليل موجب ثقل در نماز فجر گردد ترك آن اولى است * رواه مالك * وعن ابي موسى الاشعرى
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اثنان فما فوقهما جماعة * دو كس وانچه بالاى آنها و بيشتر از آنها است جماعت است اگر دو كس
باشند يكي امام شود و ديگرى مقتدى جماعت حاصل ميشود * رواه ابن ماجة * وعن بلال بن عبد الله بن عمر عن ابيه قال قال رسول الله
بلال كه يكي از پسران عبد الله بن عمر بن الخطاب است تابعي مدني صالح الحديث رضي الله عنهم روايت ميكند از پدرش كه گفت
گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم لا تمنعوا النساء حظوظهن من المساجد * منع نكنيد زنان را نصيبهاى ايشان را از مسجدها
* اذا استأذنكم * وقتى كه طلب اذن كنند زنان شما را براى رفتن بمسجد * فقال بلال والله لنمنعهن * پس گفت بلال بخدا سوگند
هر آينه منع مى كنيم ما زنان را از رفتن بمسجد * فقال له عبد الله * پس گفت عبد الله مر او را بطريق زجر وشدت * اقول قال رسول الله
ميگويم من كه گفته است پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم وتقول انت لنمنعهن * وميگوئي تو در برابر امر آنحضرت البته منع ميكنيم ما * و
در رواية سالم عن ابيه قال * ودر روايت سالم بن عبد الله بن عمر از پدرش آمده كه گفت * فاقبل عليه عبد الله فسبه سبا ما سمعته سبه
مثله قط * پس پيش آمد بر بلال عبد الله بن عمر پس دشنام كرد او را دشنامى كه نشنيده بودم او را كه دشنام كرده بود او را مانند آن * وقال
اخبرك عن رسول الله * وگفت خبر ميدهم ترا از پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم وتقول والله لنمنعهن * وميگوئي تو والله البته منع
ميكنيم مازنان را ودر بعض روايات آمده است كه ديگر هرگز عبد الله بن عمر با آن پسر سخن نگفت وراضي نشد ودرين حديث دليل است كه راى
معارض نميكرد نص را * رواه مسلم * وعن مجاهد عن عبد الله بن عمر ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لا يمنعن رجل اهله ان ياتوا
المساجد * روايت ميكند مجاهد كه از علماى تابعين و قراى ايشان واعلام دين است از ابن عمر كه آنحضرت گفت بايد كه منع نكند هيچ
مردى كسان خود را از زنان مثل زوجه وام واخت وغير ايشان از آمدن ايشان به مسجدها * فقال ابن لعبد الله ابن عمر * پس گفت پسرى
كه مر عبد الله بن عمر را بود كه همان بلال باشد ليكن در ين حديث مبهم آورد و تعيين اسم نكرد * فانا نمنعهن * پس ما البته منع
ميكنيم ما و نمكذاريم زنان را كه بمساجد روند * فقال عبد الله احدثك عن رسول الله * حديث ميكنم من ترا از پيغمبر خدا
* صلى الله عليه وسلم وتقول هذا * ومیگوئي تو اين سخن * فما كلمه عبد الله حتى مات * پس كلام نكرد آن پسر را عبد الله تا آنكه مرد
عبد الله يا آن پسر و در ين حديث هجران ولد است از جهت ترك سنت * رواه احمد *

* باب تسوية الصف * مراد به تسوية صف آنست كه متصل بايستند و در ميان فرجه نكذارند و پس و پيش نايستند و هموار بايستند و اگر صفوف متعدد باشند برسمت واحد
قيام نمايند و در رنگ خطوط متوازيه كه بعد در ميان ايشان برابر باشد و رعايت ترتيب نمايند و اين از آداب ظاهر است كه ترك
آن موجب اختلال احوال باطن است كما قالوا الظاهر عنوان الباطن چنانكه در حديث بيايد كه برابر بايستيد و اختلاف نكنيد تا مختلف
نكردد دلهاى شما چنانكه شرح آن كرده شود *

* الفصل الاول * عن النعمان * بضم نون * بن بشير * بفتح
باو كسر شين از صغار صحابه است تولد او بر سر چهار ده ماه از هجرت است و وى اول مولودى است در انصار بعد از هجرت چنانكه عبد الله
بن زبير اول مولود است از مهاجرين و در وفات آنحضرت هشت ساله و هفت ماهه بود اهل مدينه ميكويند كه او را از ان حضرت سماع نيست
و اهل عراق صحيح ميدانند سماع او را * قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يسوى صفوفنا * بود آنحضرت كه برابر ميكرد صفهاى ما را يعنى
در نماز * حتى كانما يسوى بها القداح * تا آنكه كويا برابر ميكرد با آن صفوف قداح را جمع قدح بكسر قاف چوب تير پيش از انكه پر و پيكان
نشانند و بعد از پر و پيكان نشاندن سهم خوانند و آن مثل است در راستى و هموارى كه بوى چيزها را راست و هموار كردانند و را ينجا مبالغه
است كه صف ما را بمثابه راست و برابر ميكرد كه تيرها را بوى راست و هموار توان كرد و بعض شارحان كويند اينجا عبارت محمول بر قلب
است و معنى آنست كه كويا برابر ميكنند آنها را بقداح * حتى رأى اناقد عقلنا عنه * تا آنكه ديد و دانست آنحضرت كه ما بتحقيق فهميديم
و آموختيم از قول و فعل وى اين سنت و اين ادب را در نماز * ثم خرج يوما فقام * پس بيرون آمد آنحضرت روزى از خانه پس بايستاد
* حتى كاد ان يكبر * تا آنكه نزديك بود كه تكبير بر آرد براى احرام * فراى رجلا باديا صدره من الصف * پس ديد مردى را كه ظاهر
و بيرون است سينه او از ميان صف * فقال عباد الله لتسون صفوفكم * پس گفت اى بندكان خدا امر آينه بايد كه برابر و هموار بكنيد شما

صفهای خودرا * او لیخالفن الله بین وجوهکم * یا آنکه بتحقیق مخالفت میان اند ازد خدای تعالی در میان ذاتهای شما چنانکه در حدیث ابی مسعود بیاید که اختلاف نکنید که مختلف گردد دلهای شما وآن بسبب این است که در اختلاف وتقدم وتفوق بعض بر بعض تنافر قلوب وحدوث کینه ووحشت واثارت عداوت است وشاید که آن منجر گردد باختلاف کلمهٔ دین وانحلال شوکت اسلام یادر ترک اطاعت وامتثال امر خدا ورسول او طریان ظلمت وکدورت است بر قلوب که سرایت میکند بظواهر با وجود آنکه شاید در روی صفوف وخاصیتی باشد در حدوث اختلاف چنانکه از سیاق احادیث ظاهر میگردد وبعض گویند مراد بمخالفت وجوه آنست که بگرداند ارخدای تعالی بجانب پشتها یا مسخ کند بر صورت بعض حیوانات چنانکه در مخالفت امام واقع شده است که نمی ترسد آنکه برمی دارد سر پیش از امام که بگرداند سر او را مانند سر حمار * رواه مسلم * وعن انس قال اقیمت الصلوة فاقبل علینا رسول الله صلی الله علیه وسلم بوجهه * تکبیر گفته شد برای نماز پس روی آورد بر ما والتفات کرد بجانب ما بروی مبارک خود پیغمبر خدا * نقال * پس گفت * اقیموا صفوفکم وتراصوا * راست کردانید صفهای خود را ومتصل بایستید تا درمیان نرجه نمانند چنانکه سنگهای خشتهای بنا بیکدیگر متصل می نشینند ودر تمام نماز هم برین حال باشید ازان غافل نشوید * فانی اراکم من وراء ظهری * پس بدرستیکه من می بینم شما را از پس پشت خود بدل یا ببصر بطریق اعجاز ودر نماز نورانیتی خاص حاصل میشد که بدان منکشف میگردید وتحقیق این معنی سابقا گذشته است * رواه البخاری * روایت کرد این را بخاری * وفی المتفق علیه * ودر حدیث متفق علیه این چنین آمده است که * قال * گفت آنحضرت * اتموا الصفوف * تمام کنید صفها را * فانی اراکم من وراء ظهری * واتمام صفوف یا بمعنی تسویهٔ آنها است یا بمعنی آنکه تا صف اول تمام نشود صف دوم نمازند وبهتر آنست که شامل هردو معنی ارادة نمایند * وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سووا صفوفکم فان تسویة الصفوف من اقامة الصلوة * برابر سازید صفهای خودرا زیرا که تسویهٔ صفوف از جملهٔ اقامت نماز است که امر کرده شد است بدان ومدح کرده شده است در آیات کثیره مثل یُقِیمُونَ الصَّلٰوةَ واَقِیمُوا الصَّلٰوةَ والمُقِیمِینَ الصَّلٰوةِ وجز آن وگفته اند که در هر موضع که مدح کرده شده است صلوة وفاعل را بآن اقامت است وما اصل صلوة گاهی ذم بران نیز آمده مثل فویل للمصلین الذین هم عن صلوتهم ساهون * متفق علیه * این حدیث در بخاری ومسلم هردو است * الا ان عند مسلم * مگر آنست که نزد مسلم بجای لفظ من اقامة الصلوة * من تمام الصلوة * واقع شده ومآل معنی هردو عبارت یکی است * وعن ابی مسعود الانصاری قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یمسح مناکبنا فی الصلوة * روایت است از ابی مسعود انصاری که از مشاهیر صحابه است سوای ابن مسعود رضی الله عنهما گفت بود آنحضرت که مسح میکرد کتفهای ما را در نماز وبدست برابر وهموار می ساخت آنها را وتسویه میکرد صف نماز را * ویقول استووا ولا تختلفوا فتختلف قلوبکم * برابر شوید وموافق باشید واختلاف مکنید پس مختلف گردد دلهای شما شرح این گذشت * لیلنی * بتحتانی یا وتخفیف نون ودر بعض نسخ لیلینی بثبوت یا ونون تاکید وبعض رواة بثبوت یا وسکون وی نیز روایت کرده اند وگفته اند که این غلط است وصواب آنست که صحیح است ولیکن نادر است * منکم اولوا الاحلام والنهی * بیان ترتیب صفوف میکند ومیفرماید باید که متصل شوند مرادر صف اول بایستند خداوندان بلوغ وعقل واحلام کاهی جمع حلم دارند بکسر حا بمعنی تثبت ووقار وحقیقت حلم حفظ نفس است نزد هیجان غضب وبعقل نیز تفسیر کنند باعتبار لزوم وکاهی جمع حلم دارند بضم بمعنی خواب بالغ ونهی بضم نون وبفتح ها جمع نهیه بمعنی عقل زیرا که وی ناهی است مرد را از کارناشایسته وبر معنی اول از قبیل تاکید وتفسیر بود وحکمت در ایلای اهل عقل وفضل آنست که تا یاد گیرند کیفیت صلوة واحکام آنرا وبرسانند بامت * ثم الذین یلونهم * پستر آن کسانیکه که قریب اند بایشان در رتبه چنانکه صبیان وآنهائیکه قریب ببلوغ اند که ایشان را مراهق خوانند * ثم الذین یلونهم * پستر آنکسانیکه نزدیک ومتصل اند بایشان چنانکه خناثی که علامت مردی وزنی هردو دارند ومتعین است که بعد از روی صف تساخوا مد بود * قال * گفت ابو مسعود * فانتم الیوم اشد اختلافا * پس شما امروز سخت تریدازروی اختلاف در کلمه ووقوع فتن واین بسبب ترک تسویهٔ صفوف وعدم امتثال امر شارع است * رواه مسلم * وعن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله

صلى الله عليه وسلم ليليني منكم اولوا الاحلام والنهى ثم الذين يلونهم ثلثا * درين حديث ثم الذين يلونهم را سه بار ذكر كرده امت پس مراتب صفوف چهار خواهد بود وحديث سابق مرتبهٔ نساء ذكر نكرده ازجهت تعين آن وذكر كرده است در هدايه كه صف اول براى مردان است بعد ازو صبيان بعد ازو نساء وذكر نكرد صاحب هدايه خنائى را وشيخ ابن الهمام گفته است كه صف خنائى ميان صبيان ونساء است وهمچنين است در وقايه ومذهب شافعيه نيز همين است چنانچه در شرح شيخ مذكور است * واياكم وهيشات الاسواق * ورد واريد خود را ازبلند كردن آواز ها در مساجد چنانكه در بازار ها ميكنند يا مراد اختلاط بالغان با صبيان وذكور با اناث است چنانچه مختلط ميشوند در اسواق يا مراد آنست كه دور باشيد از بازار ها واشتغال بكار هاى آن تا مانع آيد از مبقت كردن بجماعت واتصال بامن در صف اول وبعض گفته اند معنى حديث آنست كه حذر كنيد از نماز گزاردن در بازار ها ودر مواضع كه مانع آيد از حضور قلب كثرت اصوات كذا سمعت وهيشات جمع هيشه است وهوشه بمعنى فتنه وتهيج واضطراب وبمعنى جماعت مختلط نيز آيد * رواه مسلم * وعن ابي سعيد الخدري قال رأى رسول الله صلى الله عليه وسلم في اصحابه تاخرا * گفته ديد آنحضرت در يارانِ خود پس ماندنى را يعنى در صفوف صلوة يا در اخذ علم وطلب مزيد وبر وجه اول معنى قول وى * فقال لهم تقدموا * پس گفت مر ايشان را پيش آئيد ودر صف سابق بايستيد * وائتموا بي * واقتدا كنيد بمن يعنى بايستيد پس من متصل قدام من بايد كه بكنيد * وليأتم بكم من بعدكم * وبايد كه اقتدا كند بشما ومتابعت نمايد شما را كسى كه پس شما ايستاده است زيرا كه صف پسين متابعت پيشين ميكند وافعال او را ديده ميكند وآنها ئيكه سابق اند اسبق اند در علم باحوال امام وحركات وسكنات وى واسبق واسرع اند در اتباع وى * ولا يزال قوم يتأخرون حتى يؤخرهم الله * هميشه اند قومى كه پس مى ايستند در صفوف تا آنكه پس مى افكند ايشان را خدا از عظيم ثواب وفضل رحمت خود وبر وجه ثانى پيشتر نبيد قدم ومبادرت نمائيد در طلب علم ومعرفت واكتساب فضائل وكمالات واقتدا كنيد درين باب بمن كه با وجود مرتبهٔ رسالت وغفران ذنوب ما تقدم وما تأخر چگونه مبالغه ميكنم در عمل وورياضت وطلب يا اين بيان تقدم ومزيد طلب است يعنى تقدم وتبادر بمزيد طلب همين است كه اتباع من كنيد قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّوْنَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُوْنِيْ يُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ وچون شما كامل شويد در دين تكميل ديگران ميكنيد وديگران كه پس از شما بيايند متابعت شما كنند يا اين امر بديگران است كه ايشان نيز در طلب تعطش متابعت شما كنند وهركه دور افتاد از طلب وسستى كرد دران دور افتاد از مرتبهٔ قرب ووصول * شعر * تورا نرفتهٔ ازان معذورى * ورنه كه زداين درگه برونكشودند * هرقدر كه توانيد تقصير نكنيد * بيت * اندرين ره كران چنان نكنى * دست وپاى بزن زيان نكنى * وظاهر عبارت حديث درهمين معنى است وليكن بعض محدثان آنرا در باب تسويهٔ صفوف آورده اند وآن نيز فرد طلب قرب وكمال است وليكن منحصر نيست بآن والله اعلم * رواه مسلم * وعن جابر بن سمرة قال خرج علينا رسول الله * گفت جابر بن سمره كه صحابى عامرى وابن اخت سعد بن ابي وقاص است بيرون آمد برما پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فرآنا حلقا * پس ديد ما را حلقه حلقه نشسته هرچند كس با يارانِ ومخصوصان خود نشسته وحلق بكسر حا جمع حلقه وبفتح حا سكون لام مثل بدره وبدر وقصعه وقصع لغت مشهور اين است وبعض گفته اند بفتح حا است مثل تمر وتمرة وحلقه بفتح لام نيز آمده وجمع وى حلق بفتحتين وبعضى از علما لغت آنرا سنكرانده * فقال مالي اراكم عزين * چيست مرا كه مى بينم شما را حلقه حلقه نشسته انكار است برايشان در نشستن برين حالت كه علامت تفرق قلوب واختلاف ومباينت آنها است وموجب ومؤثر در انست وعزين جمع عزه بكسر وتخفيف گروه متفرق از مردم ودر باب الجمعه بيايد كه اين تحليق روز جمعه بود در وقت خطبه يا پيش از نماز * ثم خرج علينا * پس تر بيرون آمد آنحضرت بر ما با ردیگر * فقال الا تصفون كما تصف الملئكة عند ربها * پس گفت ايا صف نمى بنديد چنانكه صف مى بندند فرشتگان نزد پروردگار خود * قال يتمون الصفوف الاولى ويتراصون في الصف * گفت تمام ميكنند صفهاى نخستين را وپيوسته بيكديگر مى ايستند در صف اگر كوئى صف نخستين يكى خواهد بود جمع آوردن بچه ملاحظه است جوابش آنكه ملائكه هر جا در آسمان ودر هر بقعه بر زمين

صفها می بندند و در هر جا صف نخستین را تمام میکنند * رواه مسلم * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خير صفوف الرجال اولها وشرها آخرها * بهترین صفهای مردان نخستین آنها است وبدترین صفهای مردان پسین آنها است * وخير صفوف النساء آخرها وشرها اولها * وبهترین صفهای زنان پسین آنها است وبدترین صفهای زنان پیشین آنها است یعنی مردان باید که در پیش صف به بندند و مقدم باشند بر صف زنان و زنان پس و متأخر از مردان چنانکه در ترتیب صفوف گذشت * رواه مسلم *

الفصل الثاني

* عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم رصوا صفوفكم * پیوسته واستوار کنید صفهای خود را در رنگ استوار کردن بنا و پیوسته نهادن سنگ و خشت آن * وقار بر ابینها * ونزدیکی کنید میان صفها ونزدیک بهم بایستید نهی است از فرجه * وحاذوا بالاعناق * وبرابر کنید گردنها را نهی است از پیش پیش ایستادن * فوالذي نفسي بيده اني لارى الشيطان يدخل من خلل الصف * پس سوگند بخدای که بقای ذات من در دست وقدرت او است بدرستیکه من هر آینه می بینم شیطان را که می در آید از گشادگی ورخنهٔ صف * كانها الحذف * گویا که آن شیاطین حذف اند بحای مهمله وذال معجمهٔ مفتوحتین وفا کوسفندان سیاه ریزه از کوسفندان حجاز ویمن کذا فی شرح الشیخ وتفسیر کرده است آنرا راوی در حدیث ابی امامه بچه های میش که خرد اند ودر روایتی کانها بنات حذف گویا که آنها دختران حذف اند * رواه ابو داؤد * وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اتموا الصف المقدم * تمام کنید صف پیش را * ثم الذي يليه * پس تر تمام کنید صفی را که متصل است وبعد از اوست مراد جز صف اولی است نه ثانی * فما كان من نقص فليكن في الصف المؤخر * پس اگر باشد از کمی وناتمامی باید که باشد در صف پسین * رواه ابو داؤد * وعن البراء بن عازب قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الله وملائكته يصلون على الذين يلون الصفوف الاولى * بود آنحضرت که میگفت بدرستیکه خدای تعالی وفرشتگان وی درود میفرستند بر کسانیکه متصل اند صفهای پیشین راچون فضیلت صف اول بسیار بیان کرد اشارت کرد بفضیلت صف دوم نیز که متصل باوست که بعد از صف اول او را نیز فضل است بر صفهای دیگر که پستتر از وست یا مراد بالذین یلون الصفوف الاولى کسانیکه ایستاده اند در آن ولیکن این معنی خلاف ظاهر لفظ است والله اعلم * وما من خطوة احب الى الله من خطوة يمشيها يصل بها صفا * ونیست هیچ گامی دوست داشته شده تر بسوی خدا از گامی که برود بسوی تا به پیوندد بسوی صف را یعنی اگر در صف فرجه باشد برود در آنجا وبایستد وصف را پیوسته کردانند وتمشیها وتصل بتاء خطاب نیز روایت کرده اند * رواه ابو داؤد * وعن عائشة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله وملائكته يصلون على ميامن الصفوف * بدرستیکه خدا وفرشتگان وی درود میفرستند بر جانبهای دست راست صفوف یعنی بر کسانیکه در جانب یمین ایستاده اند وگفته اند که ایستادن بر یمین امام اگرچه دور باشد از وی فاضلتر است از ایستادن بر یسار او اگرچه نزدیک بود بوی وبعضی از علمای شافعیه گفته اند که این در غیر مسجد شریف است ودر وی ایستادن بجانب یسار امام فاضلتر است که قبر شریف در آنجانب است رحم الله قائله * رواه ابو داؤد * وعن النعمان بن بشير قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يسوي صفوفنا اذا قمنا الى الصلوة * بود آنحضرت که برابر می کرد ودرست می ساخت صفهای ما را وقتی که می ایستادیم در نماز یا مر یا بدست چنانکه کمان شت * فاذا استوينا كبر * پس چون برابر می شدیم وخوب می ایستادیم در نماز تکبیر بر آورد برای احرام * رواه ابو داؤد * وعن انس قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول عن يمينه اعتدلوا سووا صفوفكم * بود آنحضرت میگفت از جانب دست راست خود راست بایستید برابر کنید صفهای خود را * وعن يساره اعتدلوا سووا صفوفكم * واز جانب دست چپ نیز میگفت ازجهت غایت اهتمام واحتیاط دران * رواه ابو داؤد * وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خياركم الينكم مناكب في الصلوة * بهترین شما کسانی اند که نرم تر است کتفهای ایشان در نماز این را بچند وجه معنی گفته اند یکی آنکه منقاد تر است مرکبی را که کتف او را که بیرون بر آمده است از صف پیش وپس کشد تا برابر کردد صف وبعض گفته اند که اگر یکی خواهد که در صف در آید منع نکند او را وبگذارد که در آید خصوصا که برای سد خلل صف وفرجهٔ آن در آید وگویند که لین منکب کنایت از سکون وخشوع وسکینه ووقار است * رواه ابو داؤد *

الفصل الثالث

* عن انس قال كان النبي * بود پیغمبر * صلى الله عليه وسلم

يقول * ميگفت * امتوا استووا * سه بار مكرر ميگفت براست ودرست بايستيد درصف نماز * فوالذي نفسي بيده اني لاراكم من خلفي كما اراكم من بين يدي * پس سوگند بخداى كه بقاى ذات من در دست قدرت اوست بدرستيكه من مى بينم شما را از پس خود چنانكه مى بينم شما را از پيش خود * رواه ابو داؤد * وعن ابي امامة * بضم همزه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله وملائكته يصلون على الصف الاول * بدرستيكه خدا وفرشتگان وى درود ميفرستند بر صف اول * قالوا * گفتند * يارسول الله وعلى الثاني * وبر ثاني نيز يعنى بفرما برصف اول وبر صف ثاني * اين را عطف تلقي ميكويند كه مخاطب تلقين ميكند متكلم را كه عطف كند واين را نيز ذكر كند * قال * گفت آنحضرت در جواب ايشان * ان الله وملائكته يصلون على الصف الاول * باز دعا براى صف اول كرد وصف ثاني را ذكر نكرد * قالوا * باز گفتند صحابه * يارسول الله وعلى الثاني قال * باز گفت آنحضرت * ان الله وملائكته يصلون على الصف الاول قالوا يارسول الله وعلى الثاني قال وعلى الثاني * بارسيوم گفت وعلى الثاني ما ناكه بالتماس آنحضرت درين مرتبه وحي شد با شتراك صف ثاني بصف اول درين فضيلت ومعلوم گشت انحطاط او در درجه از صف اول * وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم * وگفت آنحضرت * سووا صفوفكم * برابر سازيد صفهاى خود را * وحاذوا بين مناكبكم * وراستي وبرابرى كنيد ميان مناكب خود * ولينوا في ايدي اخوانكم * ونرمي كنيد در پيش دستهاى برادران خود اين عبارت بمعني اول كه درحديث ابن عباس گفته شد مناسب تر است ولينوا بتخفيف وتشديد هر دو روايت كرده اند وصواب تخفيف است * وسدوا الخلل * وبه بنديد فرجه هاى صف را * فان الشيطان يدخل فيما بينكم بمنزلة الحذف * زيرا كه بدرستيكه شيطان مى درآيد در ميان شما در رنگ حذف * يعني اولاد الضأن الصغار * ميخواهد تشبيه بچهاى ميش را كه خردانند * رواه احمد * وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقيموا الصفوف وحاذوا بين المناكب وسدوا الخلل ولينوا بايدي اخوانكم فلا تذروا فرجات الشيطان * پس نكذاريد فرجه هاى شيطان را * ومن وصل صفا وصله الله * وكسى كه به پيوندد صف را او متصل دارد به پيوندد او را خدا بفضل ورحمت خود * ومن قطع قطعه الله * وكسى كه ببرد ورخنه كند دران ببرد او را خدا ودور اندازد از مقام قرب ورحمت وكرامت * رواه ابو داؤد * روايت كرد اين حديث را ابو داؤد * وروى النسائي منه قوله * وروايت كرده است نسائي ازين حديث قول او را * ومن وصل صفا الى آخره * واول حديث را از اقيموا الصفوف تا اين قول روايت نكرده * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم توسطوا الامام * بگردانيد امام را ميان خود چنانكه بايستيد پس وى را ستاره چپا * وسدوا الخلل * وببنديد فرجه را * رواه ابو داؤد * وعن عائشة قالت قال رسول الله * روايت است از عائشه رض كه گفت گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم لا يزال قوم يتاخرون عن الصف الاول * هميشه بود ند كروهى كه پس مى افتادند از صف نخستين وطلب نميكردند پيشى را در مقام فضل وثواب * حتى يؤخرهم الله في النار * تا آنكه پس انداخت خدا ايشان را ومنحط گردانيد مرتبهٔ ايشان را واندا خت در آتش دوزخ * رواه ابو داؤد * * وعن وابصة * بكسر باى موحده وبعد از ان صاد مهمله * بن معبد * بفتح ميم وسكون عين مراورا صحبت است قدوم آورد در سنة تسع صالح وكريان بود نزول كرد كوفه را بعد ازان آمد بجزيره ومرد ببرقه وقبر او در انجا است * قال راى رسول الله صلى الله عليه وسلم رجلا يصلي خلف الصف وحده * ديد آن حضرت مردى را كه ميگزارد نماز پس صف نخستين تنها * فامره ان يعيد الصلوة * پس بفرمود او را كه باز گزارد نماز را بجهت تغليظ وتشديد بر تقصير از تقدم نه از جهت بطلان وفساد نماز نزد امام احمد وبعض ائمهٔ ديگر باطل ميكردد نماز تنها گزاردن پس صف با وجود امكان دخول در صف از جهت اين حديث واحاديث ديگر وبعضى از اهل مذهب ايشان استثنا كرده اند نماز جنازه را وقتيكه پنج كس باشند از براى تحصيل سه صف كه مستحب است دران وبخلاف زن كه پس مردان بگزارد ونيز فساد صلوة نزد ايشان بر تقدير يست كه تمام نماز خلف صف تنها نگزارد اما اگر احرام خلف صف به بندد بعد از ان بصف درآيد حاصل نكردد چنانكه در باب الموقف از حديث ابي بكرة معلوم كردد وهم در مذهب امام احمد حكم نماز گزارد در پهلو امام بر دست چپ همين است * رواه احمد والترمذي وابو داؤد وقال الترمذي هذا حديث حسن * وابن خزيمة وحاكم آنرا تصحيح نموده وحديث ديگر صحيح روايت ميكنند لا صلوة للذي خلف الصف ونزد ائمهٔ ديگر محمول بر نفي كمال است

* باب الموقف * باب در بيان جاى ايستادن امام ومأموم در نماز كه پيش تر بايستد يا در پهلوى جانب دست راست

* الفصل الاول * عن عبد الله بن عباس رض قال بت في بيت خالتي ميمونة * گفت ابن عباس شب كردم در خانهٔ خالهٔ خود ميمونه كه يكى از ازواج مطهره است * فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي * پس برخاست آنحضرت كه نماز شب كند پس من نيز برخاستم وضو كردم وآب وضوى آنحضرت را مهيا ساختم پس آنحضرت وضو كرد ونماز ايستاد من نيز ايستادم * فقمت عن يساره * پس ايستادم من از جانب دست چپ آنحضرت وحديث اينجا مختصر است وتمام آن در باب قيام الليل بيايد ان شاء الله تعالى * فاخذ بيدي من وراء ظهره * پس گرفت آنحضرت دست مرا از پس پشت خود * فعدلني كذلك من وراء ظهره الى الشق الايمن * پس بگردانيد مرا همچنين يعني دست من گرفته از پس پشت خود بجانب دست راست يادر وقت گفتن اين لفظ تصوير كرده باشد ونموده باشد گردانيدن را وبكذلك اشارت باين حالت است چنانچه عادت است در امثال اين حكايات خصوصا عرب را كه لفظ با اشارت جمع كنند فافهم * متفق عليه * وعن جابر قال قام رسول الله * روايت است از جابر كه گفت ايستاد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ليصلي * تا بگزارد نماز را ظاهر در نماز شب است چنانكه در حديث ابن عباس بود واحتمال نافلهٔ ديگر هم دارد كه كامى بجماعت واقع ميشد * فجئت حتى قمت عن يساره * پس آمدم من تا ايستادم از جانب چپ آنحضرت * فاخذ بيدي فادارني حتى اقامني عن يمينه * پس گرفت آنحضرت دست مرا پس بگردانيد مرا تا آنكه ايستاده كرد مرا از جانب راست خود * ثم جاء جبار بن صخر * بيمتر آمد جبار بن صخر بن خنساء بن سنان بن عبيد بن عدى بن غنم بن كعب بن سلمة بن سعد بن على بن اسد بن ساردة بن يزيد بن جشم بن الخزرج بن حارثة بن ثعلبة بن عمرو بن عامر الانصاري السلمي ابو عبد الله المدني البدري شهد العقبة وكان احد النقباء ليلتئذ وشهد بدرا والمشاهد كلها وتوفي في خلافة عثمان رض سنة اربع واربعين وهو ابن اربع وسبعين سنة وقيل توفي سنة خمس واربعين وقيل سنة ثلاث وخمسين وقيل سنة خمسين وقيل سنة اثنتين وخمسين وقيل سنة خمس وخمسين وقيل سنة ست وخمسين وقيل سنة سبع وخمسين وقيل سنة ثمان وخمسين وقيل سنة تسع وخمسين وقيل سنة ستين وقيل سنة احدى وستين وقيل سنة اثنتين وستين وقيل سنة ثلاث وستين وقيل سنة اربع وستين وقيل سنة خمس وستين وقيل سنة ست وستين وقيل سنة سبع وستين وقيل سنة ثمان وستين وقيل سنة تسع وستين وقيل سنة سبعين وقيل سنة احدى وسبعين وقيل سنة اثنتين وسبعين وقيل سنة ثلاث وسبعين وقيل سنة اربع وسبعين وقيل سنة خمس وسبعين وقيل سنة ست وسبعين وقيل سنة سبع وسبعين وقيل سنة ثمان وسبعين وقيل سنة تسع وسبعين وقيل سنة ثمانين وقيل سنة احدى وثمانين وقيل سنة اثنتين وثمانين وقيل سنة ثلاث وثمانين وقيل سنة اربع وثمانين وقيل سنة خمس وثمانين وقيل سنة ست وثمانين وقيل سنة سبع وثمانين وقيل سنة ثمان وثمانين وقيل سنة تسع وثمانين وقيل سنة تسعين وقيل سنة احدى وتسعين وقيل سنة اثنتين وتسعين وقيل سنة ثلاث وتسعين وقيل سنة اربع وتسعين وقيل سنة خمس وتسعين وقيل سنة ست وتسعين وقيل سنة سبع وتسعين وقيل سنة ثمان وتسعين وقيل سنة تسع وتسعين وقيل سنة مائة وقيل سنة مائة واحدى وقيل سنة مائة واثنتين وقيل سنة مائة وثلاث وقيل سنة مائة واربع وقيل سنة مائة وخمس وقيل سنة مائة وست وقيل سنة مائة وسبع وقيل سنة مائة وثمان وقيل سنة مائة وتسع وقيل سنة مائة وعشر وقيل سنة مائة واحدى عشرة وقيل سنة مائة واثنتى عشرة وقيل سنة مائة وثلاث عشرة وقيل سنة مائة واربع عشرة وقيل سنة مائة وخمس عشرة وقيل سنة مائة وست عشرة وقيل سنة مائة وسبع عشرة وقيل سنة مائة وثمان عشرة وقيل سنة مائة وتسع عشرة وقيل سنة مائة وعشرين وقيل سنة مائة واحدى وعشرين وقيل سنة مائة واثنتين وعشرين وقيل سنة مائة وثلاث وعشرين وقيل سنة مائة واربع وعشرين وقيل سنة مائة وخمس وعشرين وقيل سنة مائة وست وعشرين وقيل سنة مائة وسبع وعشرين وقيل سنة مائة وثمان وعشرين وقيل سنة مائة وتسع وعشرين وقيل سنة مائة وثلاثين وقيل سنة مائة واحدى وثلاثين وقيل سنة مائة واثنتين وثلاثين وقيل سنة مائة وثلاث وثلاثين وقيل سنة مائة واربع وثلاثين وقيل سنة مائة وخمس وثلاثين وقيل سنة مائة وست وثلاثين وقيل سنة مائة وسبع وثلاثين وقيل سنة مائة وثمان وثلاثين وقيل سنة مائة وتسع وثلاثين وقيل سنة مائة واربعين وقيل سنة مائة واحدى واربعين وقيل سنة مائة واثنتين واربعين وقيل سنة مائة وثلاث واربعين وقيل سنة مائة واربع واربعين وقيل سنة مائة وخمس واربعين وقيل سنة مائة وست واربعين وقيل سنة مائة وسبع واربعين وقيل سنة مائة وثمان واربعين وقيل سنة مائة وتسع واربعين وقيل سنة مائة وخمسين وقيل سنة مائة واحدى وخمسين وقيل سنة مائة واثنتين وخمسين وقيل سنة مائة وثلاث وخمسين وقيل سنة مائة واربع وخمسين وقيل سنة مائة وخمس وخمسين وقيل سنة مائة وست وخمسين وقيل سنة مائة وسبع وخمسين وقيل سنة مائة وثمان وخمسين وقيل سنة مائة وتسع وخمسين وقيل سنة مائة وستين وقيل سنة مائة واحدى وستين وقيل سنة مائة واثنتين وستين وقيل سنة مائة وثلاث وستين وقيل سنة مائة واربع وستين وقيل سنة مائة وخمس وستين وقيل سنة مائة وست وستين وقيل سنة مائة وسبع وستين وقيل سنة مائة وثمان وستين وقيل سنة مائة وتسع وستين وقيل سنة مائة وسبعين وقيل سنة مائة واحدى وسبعين وقيل سنة مائة واثنتين وسبعين وقيل سنة مائة وثلاث وسبعين وقيل سنة مائة واربع وسبعين وقيل سنة مائة وخمس وسبعين وقيل سنة مائة وست وسبعين وقيل سنة مائة وسبع وسبعين وقيل سنة مائة وثمان وسبعين وقيل سنة مائة وتسع وسبعين وقيل سنة مائة وثمانين وقيل سنة مائة واحدى وثمانين وقيل سنة مائة واثنتين وثمانين وقيل سنة مائة وثلاث وثمانين وقيل سنة مائة واربع وثمانين وقيل سنة مائة وخمس وثمانين وقيل سنة مائة وست وثمانين وقيل سنة مائة وسبع وثمانين وقيل سنة مائة وثمان وثمانين وقيل سنة مائة وتسع وثمانين وقيل سنة مائة وتسعين وقيل سنة مائة واحدى وتسعين وقيل سنة مائة واثنتين وتسعين وقيل سنة مائة وثلاث وتسعين وقيل سنة مائة واربع وتسعين وقيل سنة مائة وخمس وتسعين وقيل سنة مائة وست وتسعين وقيل سنة مائة وسبع وتسعين وقيل سنة مائة وثمان وتسعين وقيل سنة مائة وتسع وتسعين وقيل سنة مائتين وقيل سنة مائتين واحدى وقيل سنة مائتين واثنتين وقيل سنة مائتين وثلاث وقيل سنة مائتين واربع وقيل سنة مائتين وخمس وقيل سنة مائتين وست وقيل سنة مائتين وسبع وقيل سنة مائتين وثمان وقيل سنة مائتين وتسع وقيل سنة مائتين وعشر وقيل سنة مائتين واحدى عشرة وقيل سنة مائتين واثنتى عشرة وقيل سنة مائتين وثلاث عشرة وقيل سنة مائتين واربع عشرة وقيل سنة مائتين وخمس عشرة وقيل سنة مائتين وست عشرة وقيل سنة مائتين وسبع عشرة وقيل سنة مائتين وثمان عشرة وقيل سنة مائتين وتسع عشرة وقيل سنة مائتين وعشرين وقيل سنة مائتين واحدى وعشرين وقيل سنة مائتين واثنتين وعشرين وقيل سنة مائتين وثلاث وعشرين وقيل سنة مائتين واربع وعشرين وقيل سنة مائتين وخمس وعشرين وقيل سنة مائتين وست وعشرين وقيل سنة مائتين وسبع وعشرين وقيل سنة مائتين وثمان وعشرين وقيل سنة مائتين وتسع وعشرين وقيل سنة مائتين وثلاثين وقيل سنة مائتين واحدى وثلاثين وقيل سنة مائتين واثنتين وثلاثين وقيل سنة مائتين وثلاث وثلاثين وقيل سنة مائتين واربع وثلاثين وقيل سنة مائتين وخمس وثلاثين وقيل سنة مائتين وست وثلاثين وقيل سنة مائتين وسبع وثلاثين وقيل سنة مائتين وثمان وثلاثين وقيل سنة مائتين وتسع وثلاثين وقيل سنة مائتين واربعين وقيل سنة مائتين واحدى واربعين وقيل سنة مائتين واثنتين واربعين وقيل سنة مائتين وثلاث واربعين وقيل سنة مائتين واربع واربعين وقيل سنة مائتين وخمس واربعين وقيل سنة مائتين وست واربعين وقيل سنة مائتين وسبع واربعين وقيل سنة مائتين وثمان واربعين وقيل سنة مائتين وتسع واربعين وقيل سنة مائتين وخمسين وقيل سنة مائتين واحدى وخمسين وقيل سنة مائتين واثنتين وخمسين وقيل سنة مائتين وثلاث وخمسين وقيل سنة مائتين واربع وخمسين وقيل سنة مائتين وخمس وخمسين وقيل سنة مائتين وست وخمسين وقيل سنة مائتين وسبع وخمسين وقيل سنة مائتين وثمان وخمسين وقيل سنة مائتين وتسع وخمسين وقيل سنة مائتين وستين وقيل سنة مائتين واحدى وستين وقيل سنة مائتين واثنتين وستين وقيل سنة مائتين وثلاث وستين وقيل سنة مائتين واربع وستين وقيل سنة مائتين وخمس وستين وقيل سنة مائتين وست وستين وقيل سنة مائتين وسبع وستين وقيل سنة مائتين وثمان وستين وقيل سنة مائتين وتسع وستين وقيل سنة مائتين وسبعين وقيل سنة مائتين واحدى وسبعين وقيل سنة مائتين واثنتين وسبعين وقيل سنة مائتين وثلاث وسبعين وقيل سنة مائتين واربع وسبعين وقيل سنة مائتين وخمس وسبعين وقيل سنة مائتين وست وسبعين وقيل سنة مائتين وسبع وسبعين وقيل سنة مائتين وثمان وسبعين وقيل سنة مائتين وتسع وسبعين وقيل سنة مائتين وثمانين وقيل سنة مائتين واحدى وثمانين وقيل سنة مائتين واثنتين وثمانين وقيل سنة مائتين وثلاث وثمانين وقيل سنة مائتين واربع وثمانين وقيل سنة مائتين وخمس وثمانين وقيل سنة مائتين وست وثمانين وقيل سنة مائتين وسبع وثمانين وقيل سنة مائتين وثمان وثمانين وقيل سنة مائتين وتسع وثمانين وقيل سنة مائتين وتسعين وقيل سنة مائتين واحدى وتسعين وقيل سنة مائتين واثنتين وتسعين وقيل سنة مائتين وثلاث وتسعين وقيل سنة مائتين واربع وتسعين وقيل سنة مائتين وخمس وتسعين وقيل سنة مائتين وست وتسعين وقيل سنة مائتين وسبع وتسعين وقيل سنة مائتين وثمان وتسعين وقيل سنة مائتين وتسع وتسعين وقيل سنة ثلاثمائة وقيل سنة ثلاثمائة واحدى وقيل سنة ثلاثمائة واثنتين وقيل سنة ثلاثمائة وثلاث وقيل سنة ثلاثمائة واربع وقيل سنة ثلاثمائة وخمس وقيل سنة ثلاثمائة وست وقيل سنة ثلاثمائة وسبع وقيل سنة ثلاثمائة وثمان وقيل سنة ثلاثمائة وتسع وقيل سنة ثلاثمائة وعشر وقيل سنة ثلاثمائة واحدى عشرة وقيل سنة ثلاثمائة واثنتى عشرة وقيل سنة ثلاثمائة وثلاث عشرة وقيل سنة ثلاثمائة واربع عشرة وقيل سنة ثلاثمائة وخمس عشرة وقيل سنة ثلاثمائة وست عشرة وقيل سنة ثلاثمائة وسبع عشرة وقيل سنة ثلاثمائة وثمان عشرة وقيل سنة ثلاثمائة وتسع عشرة وقيل سنة ثلاثمائة وعشرين وقيل سنة ثلاثمائة واحدى وعشرين وقيل سنة ثلاثمائة واثنتين وعشرين وقيل سنة ثلاثمائة وثلاث وعشرين وقيل سنة ثلاثمائة واربع وعشرين وقيل سنة ثلاثمائة وخمس وعشرين وقيل سنة ثلاثمائة وست وعشرين وقيل سنة ثلاثمائة وسبع وعشرين وقيل سنة ثلاثمائة وثمان وعشرين وقيل سنة ثلاثمائة وتسع وعشرين وقيل سنة ثلاثمائة وثلاثين وقيل سنة ثلاثمائة واحدى وثلاثين وقيل سنة ثلاثمائة واثنتين وثلاثين وقيل سنة ثلاثمائة وثلاث وثلاثين وقيل سنة ثلاثمائة واربع وثلاثين وقيل سنة ثلاثمائة وخمس وثلاثين وقيل سنة ثلاثمائة وست وثلاثين وقيل سنة ثلاثمائة وسبع وثلاثين وقيل سنة ثلاثمائة وثمان وثلاثين وقيل سنة ثلاثمائة وتسع وثلاثين وقيل سنة ثلاثمائة واربعين وقيل سنة ثلاثمائة واحدى واربعين وقيل سنة ثلاثمائة واثنتين واربعين وقيل سنة ثلاثمائة وثلاث واربعين وقيل سنة ثلاثمائة واربع واربعين وقيل سنة ثلاثمائة وخمس واربعين وقيل سنة ثلاثمائة وست واربعين وقيل سنة ثلاثمائة وسبع واربعين وقيل سنة ثلاثمائة وثمان واربعين وقيل سنة ثلاثمائة وتسع واربعين وقيل سنة ثلاثمائة وخمسين وقيل سنة ثلاثمائة واحدى وخمسين وقيل سنة ثلاثمائة واثنتين وخمسين وقيل سنة ثلاثمائة وثلاث وخمسين وقيل سنة ثلاثمائة واربع وخمسين وقيل سنة ثلاثمائة وخمس وخمسين وقيل سنة ثلاثمائة وست وخمسين وقيل سنة ثلاثمائة وسبع وخمسين وقيل سنة ثلاثمائة وثمان وخمسين وقيل سنة ثلاثمائة وتسع وخمسين وقيل سنة ثلاثمائة وستين وقيل سنة ثلاثمائة واحدى وستين وقيل سنة ثلاثمائة واثنتين وستين وقيل سنة ثلاثمائة وثلاث وستين وقيل سنة ثلاثمائة واربع وستين وقيل سنة ثلاثمائة وخمس وستين وقيل سنة ثلاثمائة وست وستين وقيل سنة ثلاثمائة وسبع وستين وقيل سنة ثلاثمائة وثمان وستين وقيل سنة ثلاثمائة وتسع وستين وقيل سنة ثلاثمائة وسبعين وقيل سنة ثلاثمائة واحدى وسبعين وقيل سنة ثلاثمائة واثنتين وسبعين وقيل سنة ثلاثمائة وثلاث وسبعين وقيل سنة ثلاثمائة واربع وسبعين وقيل سنة ثلاثمائة وخمس وسبعين وقيل سنة ثلاثمائة وست وسبعين وقيل سنة ثلاثمائة وسبع وسبعين وقيل سنة ثلاثمائة وثمان وسبعين وقيل سنة ثلاثمائة وتسع وسبعين وقيل سنة ثلاثمائة وثمانين وقيل سنة ثلاثمائة واحدى وثمانين وقيل سنة ثلاثمائة واثنتين وثمانين وقيل سنة ثلاثمائة وثلاث وثمانين وقيل سنة ثلاثمائة واربع وثمانين وقيل سنة ثلاثمائة وخمس وثمانين وقيل سنة ثلاثمائة وست وثمانين وقيل سنة ثلاثمائة وسبع وثمانين وقيل سنة ثلاثمائة وثمان وثمانين وقيل سنة ثلاثمائة وتسع وثمانين وقيل سنة ثلاثمائة وتسعين وقيل سنة ثلاثمائة واحدى وتسعين وقيل سنة ثلاثمائة واثنتين وتسعين وقيل سنة ثلاثمائة وثلاث وتسعين وقيل سنة ثلاثمائة واربع وتسعين وقيل سنة ثلاثمائة وخمس وتسعين وقيل سنة ثلاثمائة وست وتسعين وقيل سنة ثلاثمائة وسبع وتسعين وقيل سنة ثلاثمائة وثمان وتسعين وقيل سنة ثلاثمائة وتسع وتسعين وقيل سنة اربعمائة وقيل سنة اربعمائة واحدى وقيل سنة اربعمائة واثنتين وقيل سنة اربعمائة وثلاث وقيل سنة اربعمائة واربع وقيل سنة اربعمائة وخمس وقيل سنة اربعمائة وست وقيل سنة اربعمائة وسبع وقيل سنة اربعمائة وثمان وقيل سنة اربعمائة وتسع وقيل سنة اربعمائة وعشر وقيل سنة اربعمائة واحدى عشرة وقيل سنة اربعمائة واثنتى عشرة وقيل سنة اربعمائة وثلاث عشرة وقيل سنة اربعمائة واربع عشرة وقيل سنة اربعمائة وخمس عشرة وقيل سنة اربعمائة وست عشرة وقيل سنة اربعمائة وسبع عشرة وقيل سنة اربعمائة وثمان عشرة وقيل سنة اربعمائة وتسع عشرة وقيل سنة اربعمائة وعشرين وقيل سنة اربعمائة واحدى وعشرين وقيل سنة اربعمائة واثنتين وعشرين وقيل سنة اربعمائة وثلاث وعشرين وقيل سنة اربعمائة واربع وعشرين وقيل سنة اربعمائة وخمس وعشرين وقيل سنة اربعمائة وست وعشرين وقيل سنة اربعمائة وسبع وعشرين وقيل سنة اربعمائة وثمان وعشرين وقيل سنة اربعمائة وتسع وعشرين وقيل سنة اربعمائة وثلاثين وقيل سنة اربعمائة واحدى وثلاثين وقيل سنة اربعمائة واثنتين وثلاثين وقيل سنة اربعمائة وثلاث وثلاثين وقيل سنة اربعمائة واربع وثلاثين وقيل سنة اربعمائة وخمس وثلاثين وقيل سنة اربعمائة وست وثلاثين وقيل سنة اربعمائة وسبع وثلاثين وقيل سنة اربعمائة وثمان وثلاثين وقيل سنة اربعمائة وتسع وثلاثين وقيل سنة اربعمائة واربعين وقيل سنة اربعمائة واحدى واربعين وقيل سنة اربعمائة واثنتين واربعين وقيل سنة اربعمائة وثلاث واربعين وقيل سنة اربعمائة واربع واربعين وقيل سنة اربعمائة وخمس واربعين وقيل سنة اربعمائة وست واربعين وقيل سنة اربعمائة وسبع واربعين وقيل سنة اربعمائة وثمان واربعين وقيل سنة اربعمائة وتسع واربعين وقيل سنة اربعمائة وخمسين وقيل سنة اربعمائة واحدى وخمسين وقيل سنة اربعمائة واثنتين وخمسين وقيل سنة اربعمائة وثلاث وخمسين وقيل سنة اربعمائة واربع وخمسين وقيل سنة اربعمائة وخمس وخمسين وقيل سنة اربعمائة وست وخمسين وقيل سنة اربعمائة وسبع وخمسين وقيل سنة اربعمائة وثمان وخمسين وقيل سنة اربعمائة وتسع وخمسين وقيل سنة اربعمائة وستين وقيل سنة اربعمائة واحدى وستين وقيل سنة اربعمائة واثنتين وستين وقيل سنة اربعمائة وثلاث وستين وقيل سنة اربعمائة واربع وستين وقيل سنة اربعمائة وخمس وستين وقيل سنة اربعمائة وست وستين وقيل سنة اربعمائة وسبع وستين وقيل سنة اربعمائة وثمان وستين وقيل سنة اربعمائة وتسع وستين وقيل سنة اربعمائة وسبعين وقيل سنة اربعمائة واحدى وسبعين وقيل سنة اربعمائة واثنتين وسبعين وقيل سنة اربعمائة وثلاث وسبعين وقيل سنة اربعمائة واربع وسبعين وقيل سنة اربعمائة وخمس وسبعين وقيل سنة اربعمائة وست وسبعين وقيل سنة اربعمائة وسبع وسبعين وقيل سنة اربعمائة وثمان وسبعين وقيل سنة اربعمائة وتسع وسبعين وقيل سنة اربعمائة وثمانين وقيل سنة اربعمائة واحدى وثمانين وقيل سنة اربعمائة واثنتين وثمانين وقيل سنة اربعمائة وثلاث وثمانين وقيل سنة اربعمائة واربع وثمانين وقيل سنة اربعمائة وخمس وثمانين وقيل سنة اربعمائة وست وثمانين وقيل سنة اربعمائة وسبع وثمانين وقيل سنة اربعمائة وثمان وثمانين وقيل سنة اربعمائة وتسع وثمانين وقيل سنة اربعمائة وتسعين وقيل سنة اربعمائة واحدى وتسعين وقيل سنة اربعمائة واثنتين وتسعين وقيل سنة اربعمائة وثلاث وتسعين وقيل سنة اربعمائة واربع وتسعين وقيل سنة اربعمائة وخمس وتسعين وقيل سنة اربعمائة وست وتسعين وقيل سنة اربعمائة وسبع وتسعين وقيل سنة اربعمائة وثمان وتسعين وقيل سنة اربعمائة وتسع وتسعين وقيل سنة خمسمائة وقيل سنة خمسمائة واحدى وقيل سنة خمسمائة واثنتين وقيل سنة خمسمائة وثلاث وقيل سنة خمسمائة واربع وقيل سنة خمسمائة وخمس وقيل سنة خمسمائة وست وقيل سنة خمسمائة وسبع وقيل سنة خمسمائة وثمان وقيل سنة خمسمائة وتسع وقيل سنة خمسمائة وعشر وقيل سنة خمسمائة واحدى عشرة وقيل سنة خمسمائة واثنتى عشرة وقيل سنة خمسمائة وثلاث عشرة وقيل سنة خمسمائة واربع عشرة وقيل سنة خمسمائة وخمس عشرة وقيل سنة خمسمائة وست عشرة وقيل سنة خمسمائة وسبع عشرة وقيل سنة خمسمائة وثمان عشرة وقيل سنة خمسمائة وتسع عشرة وقيل سنة خمسمائة وعشرين وقيل سنة خمسمائة واحدى وعشرين وقيل سنة خمسمائة واثنتين وعشرين وقيل سنة خمسمائة وثلاث وعشرين وقيل سنة خمسمائة واربع وعشرين وقيل سنة خمسمائة وخمس وعشرين وقيل سنة خمسمائة وست وعشرين وقيل سنة خمسمائة وسبع وعشرين وقيل سنة خمسمائة وثمان وعشرين وقيل سنة خمسمائة وتسع وعشرين وقيل سنة خمسمائة وثلاثين وقيل سنة خمسمائة واحدى وثلاثين وقيل سنة خمسمائة واثنتين وثلاثين وقيل سنة خمسمائة وثلاث وثلاثين وقيل سنة خمسمائة واربع وثلاثين وقيل سنة خمسمائة وخمس وثلاثين وقيل سنة خمسمائة وست وثلاثين وقيل سنة خمسمائة وسبع وثلاثين وقيل سنة خمسمائة وثمان وثلاثين وقيل سنة خمسمائة وتسع وثلاثين وقيل سنة خمسمائة واربعين وقيل سنة خمسمائة واحدى واربعين وقيل سنة خمسمائة واثنتين واربعين وقيل سنة خمسمائة وثلاث واربعين وقيل سنة خمسمائة واربع واربعين وقيل سنة خمسمائة وخمس واربعين وقيل سنة خمسمائة وست واربعين وقيل سنة خمسمائة وسبع واربعين وقيل سنة خمسمائة وثمان واربعين وقيل سنة خمسمائة وتسع واربعين وقيل سنة خمسمائة وخمسين وقيل سنة خمسمائة واحدى وخمسين وقيل سنة خمسمائة واثنتين وخمسين وقيل سنة خمسمائة وثلاث وخمسين وقيل سنة خمسمائة واربع وخمسين وقيل سنة خمسمائة وخمس وخمسين وقيل سنة خمسمائة وست وخمسين وقيل سنة خمسمائة وسبع وخمسين وقيل سنة خمسمائة وثمان وخمسين وقيل سنة خمسمائة وتسع وخمسين وقيل سنة خمسمائة وستين وقيل سنة خمسمائة واحدى وستين وقيل سنة خمسمائة واثنتين وستين وقيل سنة خمسمائة وثلاث وستين وقيل سنة خمسمائة واربع وستين وقيل سنة خمسمائة وخمس وستين وقيل سنة خمسمائة وست وستين وقيل سنة خمسمائة وسبع وستين وقيل سنة خمسمائة وثمان وستين وقيل سنة خمسمائة وتسع وستين وقيل سنة خمسمائة وسبعين وقيل سنة خمسمائة واحدى وسبعين وقيل سنة خمسمائة واثنتين وسبعين وقيل سنة خمسمائة وثلاث وسبعين وقيل سنة خمسمائة واربع وسبعين وقيل سنة خمسمائة وخمس وسبعين وقيل سنة خمسمائة وست وسبعين وقيل سنة خمسمائة وسبع وسبعين وقيل سنة خمسمائة وثمان وسبعين وقيل سنة خمسمائة وتسع وسبعين وقيل سنة خمسمائة وثمانين وقيل سنة خمسمائة واحدى وثمانين وقيل سنة خمسمائة واثنتين وثمانين وقيل سنة خمسمائة وثلاث وثمانين وقيل سنة خمسمائة واربع وثمانين وقيل سنة خمسمائة وخمس وثمانين وقيل سنة خمسمائة وست وثمانين وقيل سنة خمسمائة وسبع وثمانين وقيل سنة خمسمائة وثمان وثمانين وقيل سنة خمسمائة وتسع وثمانين وقيل سنة خمسمائة وتسعين وقيل سنة خمسمائة واحدى وتسعين وقيل سنة خمسمائة واثنتين وتسعين وقيل سنة خمسمائة وثلاث وتسعين وقيل سنة خمسمائة واربع وتسعين وقيل سنة خمسمائة وخمس وتسعين وقيل سنة خمسمائة وست وتسعين وقيل سنة خمسمائة وسبع وتسعين وقيل سنة خمسمائة وثمان وتسعين وقيل سنة خمسمائة وتسع وتسعين وقيل سنة ستمائة وقيل سنة ستمائة واحدى وقيل سنة ستمائة واثنتين وقيل سنة ستمائة وثلاث وقيل سنة ستمائة واربع وقيل سنة ستمائة وخمس وقيل سنة ستمائة وست وقيل سنة ستمائة وسبع وقيل سنة ستمائة وثمان وقيل سنة ستمائة وتسع وقيل سنة ستمائة وعشر وقيل سنة ستمائة واحدى عشرة وقيل سنة ستمائة واثنتى عشرة وقيل سنة ستمائة وثلاث عشرة وقيل سنة ستمائة واربع عشرة وقيل سنة ستمائة وخمس عشرة وقيل سنة ستمائة وست عشرة وقيل سنة ستمائة وسبع عشرة وقيل سنة ستمائة وثمان عشرة وقيل سنة ستمائة وتسع عشرة وقيل سنة ستمائة وعشرين وقيل سنة ستمائة واحدى وعشرين وقيل سنة ستمائة واثنتين وعشرين وقيل سنة ستمائة وثلاث وعشرين وقيل سنة ستمائة واربع وعشرين وقيل سنة ستمائة وخمس وعشرين وقيل سنة ستمائة وست وعشرين وقيل سنة ستمائة وسبع وعشرين وقيل سنة ستمائة وثمان وعشرين وقيل سنة ستمائة وتسع وعشرين وقيل سنة ستمائة وثلاثين وقيل سنة ستمائة واحدى وثلاثين وقيل سنة ستمائة واثنتين وثلاثين وقيل سنة ستمائة وثلاث وثلاثين وقيل سنة ستمائة واربع وثلاثين وقيل سنة ستمائة وخمس وثلاثين وقيل سنة ستمائة وست وثلاثين وقيل سنة ستمائة وسبع وثلاثين وقيل سنة ستمائة وثمان وثلاثين وقيل سنة ستمائة وتسع وثلاثين وقيل سنة ستمائة واربعين وقيل سنة ستمائة واحدى واربعين وقيل سنة ستمائة واثنتين واربعين وقيل سنة ستمائة وثلاث واربعين وقيل سنة ستمائة واربع واربعين وقيل سنة ستمائة وخمس واربعين وقيل سنة ستمائة وست واربعين وقيل سنة ستمائة وسبع واربعين وقيل سنة ستمائة وثمان واربعين وقيل سنة ستمائة وتسع واربعين وقيل سنة ستمائة وخمسين وقيل سنة ستمائة واحدى وخمسين وقيل سنة ستمائة واثنتين وخمسين وقيل سنة ستمائة وثلاث وخمسين وقيل سنة ستمائة واربع وخمسين وقيل سنة ستمائة وخمس وخمسين وقيل سنة ستمائة وست وخمسين وقيل سنة ستمائة وسبع وخمسين وقيل سنة ستمائة وثمان وخمسين وقيل سنة ستمائة وتسع وخمسين وقيل سنة ستمائة وستين وقيل سنة ستمائة واحدى وستين وقيل سنة ستمائة واثنتين وستين وقيل سنة ستمائة وثلاث وستين وقيل سنة ستمائة واربع وستين وقيل سنة ستمائة وخمس وستين وقيل سنة ستمائة وست وستين وقيل سنة ستمائة وسبع وستين وقيل سنة ستمائة وثمان وستين وقيل سنة ستمائة وتسع وستين وقيل سنة ستمائة وسبعين وقيل سنة ستمائة واحدى وسبعين وقيل سنة ستمائة واثنتين وسبعين وقيل سنة ستمائة وثلاث وسبعين وقيل سنة ستمائة واربع وسبعين وقيل سنة ستمائة وخمس وسبعين وقيل سنة ستمائة وست وسبعين وقيل سنة ستمائة وسبع وسبعين وقيل سنة ستمائة وثمان وسبعين وقيل سنة ستمائة وتسع وسبعين وقيل سنة ستمائة وثمانين وقيل سنة ستمائة واحدى وثمانين وقيل سنة ستمائة واثنتين وثمانين وقيل سنة ستمائة وثلاث وثمانين وقيل سنة ستمائة واربع وثمانين وقيل سنة ستمائة وخمس وثمانين وقيل سنة ستمائة وست وثمانين وقيل سنة ستمائة وسبع وثمانين وقيل سنة ستمائة وثمان وثمانين وقيل سنة ستمائة وتسع وثمانين وقيل سنة ستمائة وتسعين وقيل سنة ستمائة واحدى وتسعين وقيل سنة ستمائة واثنتين وتسعين وقيل سنة ستمائة وثلاث وتسعين وقيل سنة ستمائة واربع وتسعين وقيل سنة ستمائة وخمس وتسعين وقيل سنة ستمائة وست وتسعين وقيل سنة ستمائة وسبع وتسعين وقيل سنة ستمائة وثمان وتسعين وقيل سنة ستمائة وتسع وتسعين وقيل سنة سبعمائة وقيل سنة سبعمائة واحدى وقيل سنة سبعمائة واثنتين وقيل سنة سبعمائة وثلاث وقيل سنة سبعمائة واربع وقيل سنة سبعمائة وخمس وقيل سنة سبعمائة وست وقيل سنة سبعمائة وسبع وقيل سنة سبعمائة وثمان وقيل سنة سبعمائة وتسع وقيل سنة سبعمائة وعشر وقيل سنة سبعمائة واحدى عشرة وقيل سنة سبعمائة واثنتى عشرة وقيل سنة سبعمائة وثلاث عشرة وقيل سنة سبعمائة واربع عشرة وقيل سنة سبعمائة وخمس عشرة وقيل سنة سبعمائة وست عشرة وقيل سنة سبعمائة وسبع عشرة وقيل سنة سبعمائة وثمان عشرة وقيل سنة سبعمائة وتسع عشرة وقيل سنة سبعمائة وعشرين وقيل سنة سبعمائة واحدى وعشرين وقيل سنة سبعمائة واثنتين وعشرين وقيل سنة سبعمائة وثلاث وعشرين وقيل سنة سبعمائة واربع وعشرين وقيل سنة سبعمائة وخمس وعشرين وقيل سنة سبعمائة وست وعشرين وقيل سنة سبعمائة وسبع وعشرين وقيل سنة سبعمائة وثمان وعشرين وقيل سنة سبعمائة وتسع وعشرين وقيل سنة سبعمائة وثلاثين وقيل سنة سبعمائة واحدى وثلاثين وقيل سنة سبعمائة واثنتين وثلاثين وقيل سنة سبعمائة وثلاث وثلاثين وقيل سنة سبعمائة واربع وثلاثين وقيل سنة سبعمائة وخمس وثلاثين وقيل سنة سبعمائة وست وثلاثين وقيل سنة سبعمائة وسبع وثلاثين وقيل سنة سبعمائة وثمان وثلاثين وقيل سنة سبعمائة وتسع وثلاثين وقيل سنة سبعمائة واربعين وقيل سنة سبعمائة واحدى واربعين وقيل سنة سبعمائة واثنتين واربعين وقيل سنة سبعمائة وثلاث واربعين وقيل سنة سبعمائة واربع واربعين وقيل سنة سبعمائة وخمس واربعين وقيل سنة سبعمائة وست واربعين وقيل سنة سبعمائة وسبع واربعين وقيل سنة سبعمائة وثمان واربعين وقيل سنة سبعمائة وتسع واربعين وقيل سنة سبعمائة وخمسين وقيل سنة سبعمائة واحدى وخمسين وقيل سنة سبعمائة واثنتين وخمسين وقيل سنة سبعمائة وثلاث وخمسين وقيل سنة سبعمائة واربع وخمسين وقيل سنة سبعمائة وخمس وخمسين وقيل سنة سبعمائة وست وخمسين وقيل سنة سبعمائة وسبع وخمسين وقيل سنة سبعمائة وثمان وخمسين وقيل سنة سبعمائة وتسع وخمسين وقيل سنة سبعمائة وستين وقيل سنة سبعمائة واحدى وستين وقيل سنة سبعمائة واثنتين وستين وقيل سنة سبعمائة وثلاث وستين وقيل سنة سبعمائة واربع وستين وقيل سنة سبعمائة وخمس وستين وقيل سنة سبعمائة وست وستين وقيل سنة سبعمائة وسبع وستين وقيل سنة سبعمائة وثمان وستين وقيل سنة سبعمائة وتسع وستين وقيل سنة سبعمائة وسبعين وقيل سنة سبعمائة واحدى وسبعين وقيل سنة سبعمائة واثنتين وسبعين وقيل سنة سبعمائة وثلاث وسبعين وقيل سنة سبعمائة واربع وسبعين وقيل سنة سبعمائة وخمس وسبعين وقيل سنة سبعمائة وست وسبعين وقيل سنة سبعمائة وسبع وسبعين وقيل سنة سبعمائة وثمان وسبعين وقيل سنة سبعمائة وتسع وسبعين وقيل سنة سبعمائة وثمانين وقيل سنة سبعمائة واحدى وثمانين وقيل سنة سبعمائة واثنتين وثمانين وقيل سنة سبعمائة وثلاث وثمانين وقيل سنة سبعمائة واربع وثمانين وقيل سنة سبعمائة وخمس وثمانين وقيل سنة سبعمائة وست وثمانين وقيل سنة سبعمائة وسبع وثمانين وقيل سنة سبعمائة وثمان وثمانين وقيل سنة سبعمائة وتسع وثمانين وقيل سنة سبعمائة وتسعين وقيل سنة سبعمائة واحدى وتسعين وقيل سنة سبعمائة واثنتين وتسعين وقيل سنة سبعمائة وثلاث وتسعين وقيل سنة سبعمائة واربع وتسعين وقيل سنة سبعمائة وخمس وتسعين وقيل سنة سبعمائة وست وتسعين وقيل سنة سبعمائة وسبع وتسعين وقيل سنة سبعمائة وثمان وتسعين وقيل سنة سبعمائة وتسع وتسعين وقيل سنة ثمانمائة وقيل سنة ثمانمائة واحدى وقيل سنة ث

كنن در نماز كه پيش شود ما را يعني امام شود يكي از ما را وقتل كنند بوي دركس * رواه الترمذي * وعن عمار انه ام الناس بالمدائن *
در روايت است از عمار بن ياسر رضي الله عنه كه وي صحابي مشهور است ودر صحبت امير المؤمنين علي بود ودر صفين كشته شد
وآنحضرت او را فرموده بود تقتلك الفئة الباغية كه وي امامت كرد مردم را بمدائن كه نام شهريست * وقام على دكان يصلي والناس
اسفل منه * وايستاد عمار بن ياسر بر دكاني وبايستادند مردم كه اقتدا كردند بوي پايان تر ازان * فتقدم حذيفة فاخذ علي يديه * پس
پيش رفت حذيفه پس گرفت مر دو دست عمار را وكشيد او را از پس پشت وي وبنهاد دستهاي خود را بر وي * فاتبعه عمار * پس
متابعت كرد وانقياد نمود عمار حذيفه را * حتى انزله حذيفة * تا آنكه فرود آورد عمار را حذيفه از دكان * فلما فرغ عمار من صلوته *
پس هرگاه كه بپرداخت عمار از نماز خود * قال له حذيفة * گفت مر او را حذيفه * الم تسمع رسول الله * اي نشنيدي تو پيغمبر خدا را
* صلى الله عليه وسلم يقول * كه ميگفت * اذا ام الرجل القوم فلا يقم حتى مقامه ارفع من مقامهم * چون امامت كند مردي قومي را پس
بايد كه نايستد آن مرد در جاي بلند تر از جاي ايستادن اين قوم * او نحو ذلك * يا مانند اين ميگفت آنحضرت لفظ حضرت مشتبه
معلوم حذيفه نبود از ين جهت اين شك كرد كه باين لفظ گفت يا مانند اين گفت * فقال عمار لذلك رأيتك حين اخذت على يدي *
پس گفت عمار را ازين جهت متابعت كردم من تو را هنگامي كه كرختي تو فرو دوخت مرا از فرود آوردي * رواه ابو داؤد * از ينجا ظاهر
ميشود كه عمار ميدانست اين مسئله را وشنيده بود از آنحضرت صلى الله عليه وسلم كه گفته شود كه چون ميدانست چرا از اول ارتكاب
اين فعل كرد جوابش آنكه شايد فراموش كرده بود وچون تعرض كرد او را حذيفه ياد آمد يا فعل عمار خلاف اولى بود واصل جواز
داشت پس ازان بگفتهٔ حذيفه اختيار كرد اولى وافضل را بدانكه مذهب نزد ما آنست كه امام تنها بر دكان باشد
زيرا كه درين تشبه است باهل كتاب كه ايشان مخصوص ميكردانند امام خود را بمكان مرتفع اما اگر بعضي از قوم نيز با امام باشند
مكروه نباشد وهمچنين اگر قوم بر دكاني باشند وامام تنها پايان مكروه نبود در ظاهر رواية از جهت عدم تشبه وبعض گويند
مكروه است بجهت آنكه در وي خوار داشتن امام است وتقصير كردن در حق وي واختلاف است در مقدار دكان كه ارتفاع وي
است بوي كراهت بعض گفته اند كه مقدار قامت ميانه است وبعض گفته اند مقدار آنچه واقع گردد بوي امتياز وگفته اند مثل ذراع
چنانچه سترة وراين قول مختار است وشيخ ابن الهمام گفته كه وجه ثاني اوجه است زيرا كه موجب كه شبههٔ خوار داشتن امام است متحقق
ميگردد در وي ومقتضي نيست بر قدر ذراع ومعلوم نشده است مقدار دكان كه عما راين ياسر رضي الله عنه بوي نماز ميكرد
اگر مقدار آن معلوم بودي حجت مي شد بر آنكه مخالفت اوست وبتحقيق معلوم شده است ارتفاع آنحضرت صلى الله عليه وسلم
بر منبر پس بايد تخصيص كرد كه ارتفاع مكروه زيادة برانست يا گفته شود كه كراهت بر تقدير وي است كه براي غرض صحيح نباشد
يا آنرا از خصائص آنحضرت داشت والله اعلم انتهى * وعن سهل ابن سعد الساعدي انه سئل من اي شيء المنبر * سهل بن سعد ساعدي
كه از انصار است وآخر كسي است كه وفات يافته از صحابه در مدينه پرسيده شده كه از چه چيز بود منبر آنحضرت صلى الله عليه وسلم
يعني از كدام قسم چوب بود اگر از چوب بودن او سائل را پيش ازين معلوم بوده والا تواند كه مراد آن باشد كه از چه چيز بود از سنگ بود
يا از چوب وظاهر از عبارت جواب كه گفت * فقال هو من اثل الغابة * پس گفت سهل آن يعني منبر از اثل غابه بود اول است واثل
بفتح همزه وسكون مثلثه وفاء بسكون را ومد كه آن درخت كز كرنند وبعض گفته اند كه اثل درختي است مشابه طرفاء عظيم تر از وي
وغابه بتخفيف باء يعني بيشه است وغالب آمده برموضعي بحجاز كه درختان بسيار دارد ودر شرح شيخ گفته كه بر مسافت نه ميل است از
مدينه * عمله فلان مولى فلانة لرسول الله صلى الله عليه وسلم * ساخت آن منبر را فلان كه غلام فلان زن بود براي آنحضرت ونام آن غلام
يا قوم رومي بود وبعض گفته اند ميمون وقول اول مشهور تر است ودر نام وي اقوال ديگر نيز هست كه اعتبار ندارد وامام زن معلوم نشده
وبعض گفته اند عبد الله بعين ودال مهملتين ومثلثه وبعض گفته اند عباشه واز انصاريات بود وبعض گفته از مهاجرات راين غلام نجار بود
آنحضرت صلى الله عليه وسلم بآن زن فرمود كه اگر غلام تجار تو براي ما منبري سازد پس ساخته شد سه پايه از ثمام هر پايه شبر ونيم بود از
ذراع پس نهاده شد در مسجد * وقام عليه رسول الله * واستاد بر وي پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم حين عمل وضع * در هنگامي كه

ساخته شد زیاده شد * تا مستقبل القبلة * پس روی کرد آنحضرت بقبله * وکبر * وتکبیر گفت برای احرام * وقام الناس خلفه * وایستادند مردم پس آنحضرت * فقرأ ورکع ورکع الناس خلفه * پس قراءت کرد آنحضرت ورکوع کرد ورکوع کردند مردم که پس * وما یودند * ثم رفع رأسه * پستر برداشت سر مبارک خودرا از رکوع * ثم رجع القهقری * پلستر بازگشت بجانب پس * فسجد علی الارض * پس سجده کرد بر زمین نه بر منبر * ثم عاد الی المنبر * پستر بعد از سجدتین باز بر منبر رفت وایستاد * ثم قرأ ثم ارکع * پستر قراءت کرد پستر رکوع کرد در بعض نسخ ورکع بواو * ثم رفع رأسه * پستر برداشت سر خودرا از رکوع * ثم رجع القهقری * پس تو برگشت بجانب پس * حتی سجد علی الارض * تا آنکه سجده کرد بر زمین * هذا لفظ البخاری * این که مذکور شد لفظ بخاری است * وفی المتفق علیه نحوه * ودر حدیث متفق علیه که بخاری ومسلم آنرا روایت کرده اند مانند این لفظ است * وقال في آخره * وگفته است بخاری در آخر حدیث * فلما فرغ اقبل علی الناس * پس هرگاه که فارغ شد آنحضرت از نماز روی آورد بر مردم * فقال * پس گفت * ایها الناس * آگاه باشید ای مردمان * انما صنعت هذا لتأتموا بي * نکردم من این را مگر برای آنکه اقتدا کنید بمن ومتابعت کنید مرا * ولتعلموا صلوتي * وتا بدانید نماز مرا ودر بعض لتعلموا بتشدید لام یعنی تا بیاموزید نماز مرا که چه صفت وچه کیفیت میکنم واین از مواضعی است که از حدیث کراهت ارتفاع امام بر ما موم مستثنی است چنانچه در حدیث سابق اشارتی بآن کرده شد وائمهٔ شافعیه گفته اند که محل کراهت ارتفاع امام است وقتی که برای غرضی وحاجتی نبود وغرض آنحضرت تبلیغ وتعلیم قوم بود کیفیت نماز را بلندتر آنکه توهم نکنید که این فعل کثیر بود که مفسد صلوة است زیرا که منبر سه پایه داشت متقارب که نزول وعروج بیک خطوه یا دو خطوه میسر بود خصوصا اگر ایستادن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر پایهٔ پایان بود والله اعلم * وعن عائشة قالت صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم في حجرته والناس یأتمون به من وراء الحجرة * گفت عائشه رض نماز گزارد آنحضرت در حجرهٔ خود ومردم اقتدا میکردند بوی از پس حجره * رواه ابوداؤد * گفته اند که مراد بحجره اینجا محلی است که گرفته بود آنحضرت در مسجد از حصیر وقتیکه ارادهٔ اعتکاف کرده بود ومراد بصلوة در وی نمازی است که چند شب از رمضان گزارد ومردم بوی اقتدا کردند وچون بسیار هجوم آوردند ترک کرد تا مبادا فرض گردد چنانکه این حدیث در محل خود بیاید نه مراد حجرهٔ عائشه یا حجرهٔ بعض دیگر از امهات المؤمنین است که در آنجا گزارده ومردم در مسجد اقتدا کرده باشند زیرا که معقول نمي افتد در مثل اینصورت رؤیت مامومین امام را چنانچه نزد بعض علما است یا اطلاع بر اقوال وی که نزد بعض دیگر شرط است واین مفقود است بظاهر در این صورت واگر این را میکرد در مرض موت میکرد که معذور بود کذا قالوا والله اعلم

* الفصل الثالث *

عن ابي مالك الاشعري قال الا احدثكم بصلوة رسول الله * گفت ابو مالك اشعری که از مشاهیر صحابه است او را ابو مالك اشجعي نیز گویند ودر اسم او اختلاف است ایا خبر ندهم شما را بنماز پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم * وموقف او در نماز وترتیب صفوف وکیفیت صلوة * قال * گفت ابو مالك در بیان آن * اقام الصلوة * برپا کرد آنحضرت نماز را * وصف الرجال خلفه * وصف بست آنحضرت مردان را یعني ایستاده کرد ایشانرا پس خود * وصف خلفهم الغلمان * وایستاده کرد پس مردان خردان را ذکر نسائکرد شاید که در اینجا حاضر نبودند * ثم صلی بهم * پستر بگزارد نماز بایشان * فذکر صلوته * پس ذکر کرد ابو مالك کیفیت نماز آنحضرت را * ثم قال * پستر گفت آنحضرت یا گفت ابو مالك از جانب آنحضرت * هکذا صلوة * همچنین است نماز * قال * گفت * عبد الاعلی * که راوی حدیث است از ابي مالك * لا احسبه الا قال * گمان نمي برم ابو مالك را مگر آنکه گفت * امتی * یعني روایت کرد از آنحضرت که گفت هکذا صلوة امتي * رواه ابوداؤد * وعن قیس بن عباد * بضم عین وتخفیف موحده از طبقهٔ اولی از تابعین بصره ثقه است قلیل الحدیث از یاران علی بود در جمل شیعي بود متأله ومتعبد روایت میکند از علي وعمر وابي بن کعب وعبد الله بن سلام وروایت کرده است از وی حسن بصری قتله الحجاج * قال بینا انا في المسجد في الصف المقدم * گفت در اثنای آنکه من در مسجد بودم ایستاده در صف اول * فجبذني رجل من خلفي جبذة * پس کشید مرا مردی از پس کشیدني سخت * فنحاني وقام مقامي * پس بکنار کرد مرا وایستاد بجای ایستادن من * فوالله ما عقلت صلوتي * پس

بخدا سوگند در نیافتم من نماز خود را وفراموش کردم که چگونه میگزارم که چند رکعت گزارده ام بجهت آنکه حاصل شد مرا از غضب بسبب کشیدن و تأخیر کردن مرا ازمکان فاضل یا وجود سبقت من بتوی * فلما انصرف اذا مو ابی بن کعب * پس هرگاه که برگشت آن مرد از نماز وتمام کرد ناگاه آن مرد ابی بن کعب است که از عظما ی صحابه بود * فقال یافتی لایسوءک الله * پس گفت ای جوان ابدا نکرد ترا خدای تعالی بسبب آنچه کردی مرا با تو * ان کنت اعهد من النبی * بدرستیکه این عهد است از پیغمبر * صلی الله علیه وسلم الینا * بسوی ما که بخدا بودند ان الخلام ونبی را اهل فضل وعلم ایم * ان نلیه * که پیوسته بایستیم مایا وی در صف اول پس همچنین بعد از وی صلی الله علیه وسلم می ایستیم بسکم وی تعالی با ائمه * ثم استقبل القبلة * پستر روی آورد ابی بن کعب قبله را * فقال * پس گفت * هلك اهل العقد ورب الکعبة * هلاک شد شد اهل عقد یعنی امرا که رعایت امور مردم واقسام همه احکام دنیا ودین لحتی رعایت صفوف در نماز وایستادن در ان بدست ایشان است * ثلثا * سه بار گفت ابی این عبارت را که * ثم قال والله ماعلیهم آسی * پستر گفت بخدا سوگند نه بر ایشان اندوه وحضرت میخورم * ولکن آسی علی من اضلوا * ولکن اندوه میخورم بر کسانیکه گمراه می کنند امرا ایشانرا که رعایا باشند که متابعت میکنند امرا را ومیتوان گفت که معنی عبارت اینست که اندوه میخورم بر کسانیکه گمراه کردند امرا را که آنها علما اند که مداهنت کنند در امور شریعت وبسبب آن گمراه میشوند امرا چنانکه گفته اند فساد رعیت بفساد ملوک است وفساد ملوک بفساد علما وظاهر آنست که حزن ابی بر کسانی باشد که می آیند بعد از ان زمان از امرای بنی امیه وغیرهم وطیبی گفته شاید که ابی بن کعب تعریض کرده بامرای عهد خود انتهی منتفی نماند که موت ابی بن کعب در خلافت عثمان است وبعض گفته اند در خلافت عمر رضی الله تعالی عنهما وقول اول صحیح تر است ومانا که شکایت از بعض امرا واحکام ایشان باشد خصوصا امرای امیر المؤمنین عثمان رض والله اعلم * قلت * قیس بن عباد میگوید گفتم من بابی بن کعب * یا ابا یعقوب * کنیت ابی بن کعب است * وما تعني باهل العقد * وچه میخواهی تو باهل عقد وکرا میخواهی * قال الامراء رواه النسائي *

* باب الامامة *

امامت پیشوا شدن وامام پیشوا ومراد در اینجا پیشوائی در نماز است که آنرا امامت صغری خوانند وامامت کبری پیشوائی در کار وبار عالم وتصرف در امور اهل عالم است ودرین باب بیان میکند که مستحق امامت واولی واحری بآن کیست *

* الفصل الاول *

* عن ابی مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم * روایت است از ابی مسعود انصاری گفت گفت آنحضرت * یؤم القوم اقرأهم لکتاب الله * امامت میکند قوم را خوانان ترمر کتاب خدا را یعنی بهتر ونیکوتر تجوید کننده قرآن اورعایت کننده مخارج حروف وصفات وخواص وقوانین آنرا بعد ازانکه عالم باشد باحکام وارکان نماز اگرچه عالم نباشد بتفاصیل مسائل واحکام حوادث وتوائب که حادث گردد درغاز * فان کانوا فی القراءة سواء فاعلمهم بالسنة * پس اگر باشد قوم همه برابر در قراءت پس امامت کند داناترین قوم بسنت یعنی باحکام نماز ومسائل وحوادث بعد ازانکه خوب می تواند خواند قراءت مسنونه را واین مذهب امام احمد است نزد اکثر اصحاب وی وامام ابو یوسف نیز بهمین جانب است از جهت این حدیث وحدیث ابی سعید وابن عباس که بیایند ومذهب امام ابو حنیفه ومحمد ومالك وشافعی واصحاد در روایتی آنست که اعلم وافقه مقدم است بر اقرأ زیرا که احتیاج بقراءت در یک رکن است وبعلم در تمامه ارکان وگویند احادیث که دلالت کنند داعلیت بر تقدیم اقرأ بیجهت آنست که اقرأ دران زمان اعلم بوده اند زیرا که ایشان تلقی میکردند قرآن را باحکام آن از پیغمبر بجهت تقدیم کرده شده است اقرأ در حدیث ودر زمان ما نه اینچنین است پس تقدیم کردیم اعلم را کذا فی الهدایة اگر گفته شود چیست معنی قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم فان کانوا فی القراءة سواء فاعلمهم بالسنة وبرین تاویل که شما گفتید مساوات در قراءت مستلزم مساوات در علم است جوابش آنکه این قول بحسب ظاهر وغالب امر است نه قطعی وکلی زیرا که مقرر است که ابی بن کعب اقرأ بود وابن مسعود اعلم پس متصور است مساوات در قراءت با تفاوت در علم پس شارع بیان کرد حکم این متصور ممکن را بر تقدیر اتفاق وقوع آن یا گوئیم که این را بر حسب زمان ما فرمود کذا فی بعض شروح الهدایة وشیخ ابن الهمام گفته که اقرأ واعلم بکتاب بود چنانکه دعوی کرده اند وانچه حدیث

دلالت دارد بران آنست كه اكر در قراءت وعلم باحكام كتاب برابر بود پس امامت كند آنكه اعلم بسنت است ونيز كفته اند كه بهترين
انچه استدلال كرده شود بدان بر تقديم اعلم بر اقرأ حديث تقديم ابي بكر است در ايام مرض با وجود آنكه در صحابه اقرأ ازوى
بودند نه اعلم دليل اول قول آنحضرت صلى الله عليه وسلم اقرأكم ابي ودليل ثاني قول ابي سعيد كان ابو بكر اعلمنا واين در آخر امر بود از
آنحضرت كذا قال الشيخ * فان كانوا في السنة سواء فاقدمهم هجرة * پس اكر باشند در علم بسنت ودر قراءت برابر پس امامت كند
دير ينه ترين مردم در هجرت يعني هر كه هجرت بمدينه پيشتر آورد ودرين فضيلت سابق ومتقدم شد وى بامامت وتقدم دارالمان
اولى واحق باشد ودر فقه بعد ازمساوات درعلم وقراءت اورع واتقى راتقدم داشته اند زيرا كه چون وجوب هجرت ازوطن متشوح
كشت بجاى وى هجرت از ذنوب وخطايا كه موطن طبيعت است اعتبار كردند ودر حديث آمده است المهاجر من هجر الخطايا والذنوب
* فان كانوا في الهجرة سواء فاقدمهم سنا * پس اكر باشند درعلم وقراءت وهجرت كه بمعني ورع شد برابر پس امامت كند كلان
ترين قوم درسن وسال درين حديث همين مقدار از مراتب مذكور شده وكفته اند كه اكر دو سن هم برابر باشند هر كه خوش روى تر
وجميل شكل تر بود امامت كند واكر در صورت وشكل نيز برابر باشند هر كه شريف النسب تر بود مقدم بود واكر در تمامهٔ اين امور
برابر باشند قرعه بيندازند يا اختيار بدست قوم است كذا ذكر الشيخ ابن الهمام وكفته كه نزد بعض مسافر ومقيم برابرند ونزد بعض
مقيم اولى است يعني براى مقيمان ودر حاوى كه درمذهب امام شافعي است بعد ازسن نسب راتقديم كرده وبعد ازوى نظيف
الثوب وبعد ازوى حسن الصوت وبعد ازوى حسن الصورة * ولا يؤمن * بفتح تحتيه وضم همزه وفتح ميم وتشديد نون * الرجل الرجل
في سلطانه * وبايد كه امامت نكند مرد مرد را درمحل ولايت ومقام حكم وسلطنت وى ودر جائيكه مالك است چنانكه در روايت
ديكر آمده است في اهله پس تقدم نكند بر والي تا ترتيبي كه در ولاة است مثل امام اعظم وخلفا وحكام وى خصوصا در اعياد وجمعات
ونه براى امام حي وصاحب خانه مكر باذن ايشان زيرا كه اين مفضي ميكردد به سست كردانيدن امر سلطنت وعزت ومؤدى ميشود
به تباغض وتقاطع وظهور خلاف كه شريعت جماعت براى رفع ودفع آنست مرويست كه ابن عمر با آن فضل وشرف كه وى داشت
در پس حجاج نماز ميكزارد كه بى شبهه ظالم وفاسق بود * ولا يقعد * بجزم دال ورفع آن * في بيته على تكرمته * ونه نشيند مرد در خانهٔ
مرد ديكر بر تكرمهٔ وى كه مراد بدان فراشي وسجاده وو سادهٔ ايست كه براى خود انداخته ونهاده را صلش از تكريم واكرام است
وبعضى از تكرمه مائده مراد داشته اند واول صواب تر است * الا باذنه * مكر باذن وى متعلق بهر دو حكم است كه لا يؤمن
ولا يقعد است * رواه مسلم وفي رواية له ولا يؤمن الرجل الرجل في اهله * وامامت نكند مرد مرد ديرا در اهل خانهٔ وى ودرين
روايت بجاى في سلطانه في اهله آمده وباين جهت تفسير كرده اند سلطان را بانچه درملك وحكم اوست چنانكه كفته شد * وعن ابى
سعيد قال قال رسول الله * كفت ابى سعيد خدرى كه كفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم اذا كانوا ثلثة فليؤمهم احدهم * وقتيكه
باشند قوم سه كس پس بايد كه امامت كند ايشان را يكى از ايشان قيد ثلثه اتفاقي است اكر كمتر يا بيشتر باشند نيز حكم همين است
* واحقهم بالامامة اقرؤهم * وسزاوارترين ايشان بامامت خوانا ترين ايشان است * رواه مسلم وذكر حديث مالك بن
الحويرث * بضم حاى مهمله وفتح واو وكسر را * في باب بعد باب فضل الاذان * ودروى امر است كه اكر دو كس
باشند يكى اذان كويد ودكرى امامت كند پس مؤلف ذكر اين حديث را در انجا مناسب ديده ودر مصابيح اينجا ذكر كرده است
* الفصل الثاني * عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليؤذن لكم خياركم * بايد كه اذان كويند براى شما نيكان
ودينت داران شما كه امر حفظ اوقات براى نماز وروزه بدست ايشان است پس بايد كه امين ومتدين باشند ونيز از ان بر جاهاى بلند
ميكويند وبر درون خانهاى مردم مطلع ميشوند پس بايد كه از نظر بر محارم واسرار ايشان برهيز كنند * وليؤمكم قراءكم * وبايد كه
امامت كند شما را قاريان شما كه قرآن را خوب ميخوانند ورعايت تجويد ميكنند * رواه ابو داود * وعن ابي عطية العقيلي قال *
ابو عطيهٔ عقيلي بضم عين وفتح قاف كه از طبقهٔ ثالثهٔ تابعين است كفت * كان * بود * مالك ابن الحويرث * كه از صحابه است ودر
ملازمت آنحضرت آمده وبيست روز درخدمت وصحبت كذرانيده * يأتينا الى مصلانا * مي آمد ما را مالك بن الحويرث بجاى نماز

گزاردن ما كه مسجد بود بيا جاي ديگر كه متعين ساخته بودند براي نماز * يتحدث * درحالتي كه سخن ميكرد مالك با ياران و صحبت ميداشت * فحضرت الصلوة يوما * پس رسيد وقت نماز روزي * قال ابو عطية فقلنا له تقدم فصله * پس گفتيم ما مالك را پيش آ امام شو پس بگزار نماز * قال لنا قد مرا رجلا منكم يصلي بكم * گفت مالك بن الحويرث ما را پيش كنيد وا مام سازيد مردي را از ميان خود كه بگزارد نماز بالشما را امامت كند * وساحد ثكم لم لا اصلي بكم * وسرانجام است كه حديث كنم شما را وخبر دهم كه چرا نماز نميگزارم بشما را امامت نميكنم شما را * سمعت رسول الله * شنيدم از پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم يقول * ميگفت * من زار قوما فلا يؤمهم * كسي كه زيارت كند قومي را وبيايد بديدن ايشان پس بايد كه امامت نكند ايشان را * وليؤمهم رجل منهم * وبايد كه امامت كند ايشان را مردي از ايشان اگرچه ايشان اذن كرده بودند ونهي مقيد بعدم اذنست اما مالك او را بر مطلق حمل كرد ومصلحت را در ترك امامت خود ديد * رواه ابوداؤد والترمذي والنسائي الا انه اقتصر على لفظ النبي صلى الله عليه وسلم * مگر آنست كه ترمذي كوتاهي كرد بر لفظ آنحضرت كه من زار قوما الى آخره وقصة آمدن مالك در مصلاي بني عقيل وتكليف كردن ايشان او را با امامت وا با آوردن او را از ايشان ذكر نكرده * وعن انس قال * گفت انس * استخلف رسول الله صلى الله عليه وسلم ابن ام مكتوم يؤم الناس وهو اعمى * خليفه كرد آنحضرت ابن ام مكتوم را كه از مشاهير صحابه وقديم الاسلام واز مهاجرين اولين است وسبب نزول سورهٔ عبس وتولى است كه امامت كند مردم را وحال آنكه ابن ام مكتوم نابينا بود وكفته اند كه آن سيزده بار بود يكبار را زان وقتي كه بغزوهٔ تبوك رفت با آنكه امير المؤمنين علي رضي الله عنه در مدينه بود وخليفه بود بر اهل وعيال وباعث بر استخلاف ابن ام مكتوم براي امامت همين بود تا علي را رضي الله عنه اشتغال با مر امامت مانع از قيام بحفظ اهل وعيال نيايد * رواه ابوداؤد * ودر ين حديث دليل است بر جواز امامت اعمى بيكراهت ودر روايات فقهيه در مذهب ما نيز آمده است كه اگر اعمى مقندا ى قومي باشد جائز است امامت وى وبعض گفته اند كه اگر اعلم باشد پس وا ولى است كذا في شرح الكنز نقلا عن المبسوط وهمچنين است در كتاب اشباه ونظائر ودريافتم من شيخ اجل اكرم اعلم عبد الوهاب متقي مكي را كه رفته بود بصر وى در آخر عمر وا امامت ميكرد اصحاب خود را وبود در نفس من چيزي از ان وميسر نمي شد مرا سوال بجهت تأدب واعتماد بر آنكه هرچه ايشان كنند خلاف سنت وروايت نخواهد بود پس يافتم در فقه چيزيكه حكم ميكند بجواز آن ونيز در حديث دليل است بر جواز امامت مفضول با وجود افضل كه با وجود امير المؤمنين علي رضي الله عنه ابن ام مكتوم را امامت فرمود بجهت عذريكه مذكور شد * وعن ابي امامة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلثة لا ترفع صلوتهم آذانهم * سه كس اند كه در نميگزرد نماز ايشان گوشهاى ايشان را ونميرسد به صعد قبول ونمي گردد متلقى سمع رضاى حق * العبد الآبق حتى يرجع * يكي بنده گريخته تا آنكه باز گردد يعني بسوي مالك * وامرأة باتت وزوجها عليها ساخط * دوم زنيكه شب كرد درحالتي كه شوهر وى بر وى غضب كننده وناراضي است بحق وا گر غضب بناحق باشد امر بر عكس خواهد بود * وامام قوم وهم له كارهون * سيوم امام گروهي درحال آنكه اكثر ايشان مر او را ناپسند دارند اند وناخوش اند از جهت امر مذموم شرعي كه در او ست * رواه الترمذي وقال هذا حديث غريب * وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلثة لا تقبل منهم صلوتهم * سه كس اند كه پذيرفته نميشود از ايشان نماز ايشان * من تقدم قوما وهم له كارهون * كسي كه امامت كند قومي را وحال آنكه ايشان مر او را ناخوش دارند اند * ورجل اتى الصلوة دبارا * ديگر مردي كه بيايد بنماز را آخر وقت * والد باران يأتيها بعد ان تفوته * ديگر بكسر دال آمدن مرد است بنماز را بعد از درگذشتن وقت آن يعني وقت كامل مستحب * ورجل اعتبد محررا * ديگر مردي كه بنده گرفت نفس آزاد كرده شده را چنانكه آزاد كرد بنده را ومستمر شد بر استخدام وى باكراه يا بانخفاض اعتاق از وى يا دعوى عبوديت كند حر را ومالك گردد او را وتصرف كند در وى تصرف مالكانه * رواه ابوداؤد وابن ماجة * وعن سلامة * بفتح سين وتخفيف لام * بنت الحر * بضم حاى مهمله از ديه وبعض گفته اند صحابيه است حديث او نزد اهل كوفه است * قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم * روايت است از سلامه كه گفت گفت آنحضرت * ان من اشراط الساعة ان يتدانع اهل المسجد * بدرستيكه از علامتهاى قيامت است

كه تدافع كنند امامت را از نفس خود اهل مسجد و بيندازند بر دیگری * لا يجدون اماما يصلي بهم * نيابند امامی را كه بگزارد نماز با ايشان بجهت جهل و نااهليت ايشان امامت را كنايت است از شيوع جهل و فسق در آخر زمان * رواه احمد و ابو داؤد وابن ماجة * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الجهاد واجب عليكم مع كل امير براكان او فاجرا * كارزار كردن با كافران فرض است بر شما همراه هر اميری كه باشد نيكوكار باشد يا تبه كار * وان عمل الكبائر * واگرچه بكند گناهان كبيره را * والصلوة واجبة عليكم خلف كل مسلم براكان او فاجرا * ونماز واجب است بر شما بجماعت پس هر مسلمانی بر يا فاجر * وان عمل الكبائر * يعني جائز است كه بوی اقتدا كنند اگرچه مكروه است يا واجب است اعتقاد جواز آن وبعض استدلال كرده اند باين بوجوب جماعت واين بر تقديری است كه فسق وی بسر حد كفر نكشد ومردی صالح حاضر نباشد * والصلوة واجبة على كل مسلم * ونماز جنازه واجب است بر هر مسلمان * براكان او فاجر او ان عمل الكبائر * وآنكه آنحضرت صلى الله عليه وسلم نماز نكرد بر مديون كه چيزی نگذاشت كه بدان دين او ادا كرده شود مقصود زجر و تشديد بود وهمچنين بر محدود بحد زنا وغيره را الآن اتفاق است علما را بر وجوب آن وامام احمد گويد خليفه نگزارد و دیگران بگزارند * رواه ابو داؤد *

* الفصل الثالث * عن عمرو بن سلمة *

بكسر لام صحابي صغير است كه اختلاف است در صحبت آن وسلمه همه جا بفتح لام است مكر عمرو بن سلمه وبنو سلمه كه نام قبيلة از انصار است * قال كنا بماء ممر الناس * گفت بوديم ما ساكن بر لب آبي كه گذرگاه مردم بود * يمر بنا الركبان * ميگذشتند بما سواران وپيادها نيز می گذشته باشند ليكن ذكر نكرد * نسألهم ما للناس ما للناس * می پرسيديم سواران را چه چيز پيدا شده است مردم را وچه كار می كنند كنايت است از ظهور دين اسلام وتكرار از غايت تعجب است * ما هذا الرجل * چيست صفت وشان اين مرد كنايت است از ذات شريف حضرت رسالت پناه صلى الله عليه وسلم * فيقولون * پس ميگفتند مردم * يزعم * گمان می برد ومی گويد اين مرد * ان الله ارسله * كه خدا فرستاده است اورا * اوحى اليه اوحى اليه كذا * وحي فرستاده است خدا بسوی وی وحي كرده است بسوی وی چنين كنايت از قرآن عظيم است كه ميخواندند سواران ووحي در لغت اشارت وپيغام وچيزی در دل افكندن * فكنت احفظ ذلك الكلام * پس بودم من كه ياد ميگرفتم آن كلام را يعني از قرآن انچه ميخواندند وانچه ميگفتند از احوال وصفات آنحضرت * فكانما يغرى في صدري * پس گويا كه می چسپيد آن كلام در سينهٔ من وغرا بفتح غين معجمه وكسر آن بمد وقصر سر يشم * وكانت العرب تلوم باسلامهم الفتح * وبودند قبائل عرب كه توقف ميكردند وانتظار ميبردند در اسلام خود فتح مكه را يعني ميگفتند اگر مكه فتح شد همه ميدر آئيم در اسلام * فيقولون اتركوه وقومه * پس ميگفتند عرب بگذاريد آن مرد را با قوم خود كه قريش اند وبزرگترين ورئيس ترين عرب اند وساكن مكه اند كه عظيم ترين جاهای عرب بلكه عالم است * فانه ان ظهر عليهم فهو نبي صادق * پس بدرستيكه وی اگر غالب آمد بر قوم خود وفتح كرد مكه را پس وی پيغمبر راست گو است * فلما كانت وقعة الفتح * پس هرگاه كه شد واقعهٔ فتح مكه در سال هشتم از هجرت * بادر كل قوم باسلامهم * شتابي كردند هر قومی باسلام خود چنانكه مضمون سورهٔ اذا جاء نصر الله والفتح مخبر است بدان * وبادر ابي قومي باسلامهم * وشتابي كرد پدر من قوم مرا وسبقت كرد ايشان را باسلام ايشان واختلاف كرده اند كه اين عمرو بن سلمه هم همراه پدر آمد يا نه وهم از اينجا اختلاف است در صحبت وی كه صحابي است يا نه وظاهر سياق حديث در قول اول است والله اعلم * فلما قدم * پس هرگاه كه باز آمد از سفر پدر من نزد قوم خود * قال قد جئتكم والله من عند النبي حقا * گفت بتحقيق آمدم شما را بخدا سوگند از نزد پيغمبر برحق * فقال * پس گفت پيغمبر * صلوا صلوة كذا في حين كذا وصلوة كذا في حين كذا * بگزاريد نماز چنين در وقت چنين ونماز چنين در وقت چنين يعني كيفيت نمازها وتعيين اوقات آن همه بيان نمود * فاذا حضرت الصلوة فليؤذن احدكم فليؤمكم اكثركم قرآنا * پس چون حاضر شود وقت نماز پس بايد كه اذان گويد يكی از شما پس امامت كند شما را كسی كه بيشتر ياد دارد از شما قرآن را * ننظر وا فلم يكن احد اكثر قرآنا مني * پس نگاه كردند پس نبود هيچ يكی كه بيشتر باشد قرآن او از من ومن از همه بيشتر ياد داشتم * لما كنت اتلقى من الركبان * از جهت آنكه بودم من كه پيش می آمدم قرآن را و ياد ميگرفتم آنرا از سواران * فقدموني بين ايديهم * پس پيش كردند مرا امام ساختند مرا ميان خود * وانا ابن

هست او سبع سنين * رحال آنكه من شش ساله بودم يا هفت ساله * وكانت علي بردة كنت اذا سجدت تقلصت عني * وايد بردن من چادريكه چون سجده مي كردم مي آمد و بالا بر مي آمد بر بدن من تا آنكه كشف ميشد عورت از من * فقالت امرأة من الحي * پس گفت زني از قبيله * الا تغطون عنا است قارئكم * آيا نمي پوشيد از ما دبر قرآن خوانندهٔ امام خود را * فاشتروا قطعوا لي قميصا * پس بخريدند جامه پس بريدند براي من پيراهني را * فما فرحت بشيء فرحي بذلك القميص * پس شاد مان نشدم من بچيزي شبيه شاد مان شدن من بآن پيراهن عجيب وغريب كه مركز نپوشيده بودم از جهت خرديها و اقتضاء طبيعت و از جهت حصول فضل و كرامت آلهي كه باين مرتبه رسانيد * رواه البخاري * و باين حديث استدلال كرده اند شافعيه بر صحت امامت صبي وليكن بالغ اولي است اگرچه صبي مخصوص باشد بفقه و قراءت از جهت اختلاف علماء در وي و اين خلاف راجع ميگردد بخلاف در اقتداي مفترض بمتنفل در بالا در باب القراءة كلام دران گذشت و در باب من صلى مرتين نيز بيايد ان شاء الله تعالى * وعن ابن عمر قال لما قدم المهاجرون الاولون المدينة * گفت ابن عمر رضي الله عنه منكاميكه قدوم آوردند مهاجران كه پيش از مقدم آنحضرت صلى الله عليه وسلم هجرت كرده مدينه را بحكم آنحضرت و امير المؤمنين عمر از ايشان بود * كان يؤمهم * بود كه امامت ميكرد ايشانرا * سالم مولى ابي حذيفة * كه فارسي بود از فضلاى موالي و خيار صحابه و معدود بود از قراء و آنحضرت امر فرموده كه بگيريد قرآن را از چهار كس و يكي از اين چهار كس سالم را شمرده * وفيهم عمر و ابو سلمة بن عبد الاسد * * و حال آنكه بود در ميان ايشان عمر بن الخطاب و ابو سلمه كه از كبار صحابه اند و امامت كردن وي يا از جهت آن بود كه اقرأ بود يا براي مصلحتي ديگر والله اعلم * رواه البخاري * وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلثة لا ترفع لهم صلوتهم فوق رؤسهم شبرا * سه كس اند كه برداشته نميشود مر ايشان را نماز ايشان بالاي سرهاي ايشان يك بدست * رجل ام قوما وهم له كارهون * مرديكه امامت ميكند قومي را و حال آنكه ايشان ناخوش دارند اورا * وامرأة باتت وزوجها عليها ساخط * و زنيكه شب كند و شوهر وي از وي ناراضي باشد * واخوان متصارمان * و دو مسلمان كه قطع كرده باشند حقوق اسلام را از سلام و كلام و جز آن يعني زياده بر سه روز و اين مسئله را تفصيلي است مذكور در موضع خود * رواه ابن ماجة *

* باب ما على الامام

باب در بيان حقوقي كه بر امام است مر مقتديان را و اهم آنچه بر امام است تخفيف است در نماز بجهت رعايت حال مقتديان از مريض و كبير و حاجة مند و عدم تطويل چنانكه مردم بگريزند از حضور جماعت و بايد دانست كه مراد بتخفيف و ترك تطويل آن نيست كه ترك كند سنن قراءت و تسبيحات را و تهاون كند در رعايت سنن و آداب چه جاي واجبات بلكه مراد آنست كه اقتصار كند بر قدر كفايت چنانكه بتواند به مفصل باقسامي كه مبين است در فقه و اكتفا كند بر سه بار گفتن تسبيح بادا و رعايت قومه و جلسه و اكثر آنچه مراد مي افتد بتخفيف در نماز كه وارد است در احاديث تخفيف قراءت است

* الفصل الاول

* عن انس قال ما صليت وراء امام قط اخف صلوة ولا اتم صلوة من النبي * روايت است از انس كه گفت نگزاردم نماز پس هيچ امامي مركز كه سبكتر بود نمازوي و تمام تر بود از پيغمبر * صلى الله عليه وسلم * يعني نماز آنحضرت سبك مي بود و با وجود آن تام و كامل مي بود چنانكه در حديث ديگر آمده است كان رسول الله صلعم اخف الناس صلوة في تمام بعض گفته اند كه معنيش اينست كه تخفيف ميكرد در قراءت و تمام ميكرد ركوع و سجود و تعديل را و بعض گويند مراد آنست كه تطويل آنحضرت در نماز نسبت بنماز ديگران در غايت قلت و خفت مينمود يعني اگر ديگري اينچنين قراءت طويل ميخواند گران مي نمود و ملالت مي آورد بخلاف از حضرت وي صلى الله عليه وسلم كه استماع آن موجب ذوق و نشاط و لذت و حضور ميگشت بجهت حسن صوت و جودت ادا و بروز انوار و ظهور اسرار و نيز در قراءت آنحضرت سرعتي و طي لساني بود كه در زمان لطيف كثيري از قراءت را تمام ميكرد و لهذا در نماز مغرب سورهٔ اعراف و بروايتي زيادة بر ان خوانده و بعض گويند تخفيف امر نسبي است بسا طويل كه قصير باشد نسبت باطول از خود و قصير طويل بود نسبت باقصر پس جمع ميكرد تخفيف و تطويل با هم گفت بندهٔ حقير كاتب اين سطور عبد الحق بن سيف الدين عفي عنهما كه تواند كه اين مراد باشد كه گاهي تطويل مينمود نزد احساس شوق و ايثار تطويل از صحابه و زماني تخفيف ميكرد نزد وجود عذري و باعثي بر ان و اين معني انسب است بسياق حديث كه در بيان تخفيف ميگويد * وان كان ليسمع بكاء الصبي فيخفف مخافة ان تفتن امه * بتحقيق بود آنحضرت كه مي شنيد گريهٔ

كودكي را پس سبك ميكردانيد نماز را از جهت ترس آنكه در فتنه افكند و نشود مادر را وبقطع صلوة يا زوال خشوع وشغل خاطر
* متفق عليه وعن ابي قتادة * صحابي مشهور است واز فضلاى صحابه است عقبي بدري است حاضر شد تمامهٔ مشاهد را ودر
غزوهٔ احد يا بدر چشم وى از خانهٔ خود بيرون شده بر دست او افتاد وآنحضرت آنرا با زبجاى وى نشاند وبهتر از چشم ديگر
شد * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اني لاادخل في الصلوة وانا اريد اطالتها * كفت ابو قتادة كه كفت آنحضرت
بدرستيكه من ميدرآيم در نماز وحال آنكه من ميخواهم دراز كردن نماز را * فاسمع بكاء الصبي * پس ميشنوم گريهٔ صبي را * فاتجوز
في صلوتي * پس آسان ومعامله وتخفيف ميكنم در نماز بترك تطويل در قراءت واذكار را سراع دران * مما اعلم من شدة
وجد امه من بكائه * از جهت آنچه ميدانم وميدريابم از سختي جزن وتاثر مادر وى از گريهٔ وى واين از غايت رحم وشفقت اوست
بر امت رضعفا كه در چنان مقام عالي ياد ميكند ورعايت مي نمايد صلى الله عليه وسلم وجزاه عنا خيرا لجزاء * شعر * خواجه را
بين كه درنشيمن راز * بنده را ياد ميكند بنياز * تا صدا ارز يرآيد از چرخ بلند * تا شكسته پايكان بروى تنند * رواه البخاري
* وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صلى احدكم للناس * چون نماز بگزارد يكي از شما براى مردم يعني امامت
كند ايشان را * فليخفف * پس بايد كه تخفيف كند ورعايت جانب ايشان نمايد * فان فيهم السقيم والضعيف والكبير * زيرا كه
درميان ايشان بيمار است وناتوان امت بحسب خلقت وپيراست * واذا صلى احدكم لنفسه فليطول ماشاء * وچون نماز بگزارد يكي
از شما براى خود يعني تنها پس بايد كه تطويل كند هر مقدار كه خواهد * متفق عليه * وعن قيس بن ابي حازم * انجاى مهمله وزاى از كبار
تابعين است كه جاهليت واسلام هر دو را دريافته * قال اخبرني ابو مسعود ان رجلا قال * گفت خبر داد مرا ابو مسعود انصاري كه مردي
گفت * والله يارسول الله اني لا تأخر عن صلوة الغداة من اجل فلان * بدرستيكه مرآينه من پس مينمانم از نماز بامداد بجماعت نمي آيم
از جهت فلان نام شخصي را برد وگفته اند كه مراد ابي بن كعب است وبعض گفته اند معاذ بن جبل وقول اول صحيح تر است
* مما يطيل بنا * از جهت دراز كردن وى قراءت را بما * فما رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم في موعظة اشد غضبا منه يومئذ *
پس نديدم من آنحضرت را در هيچ پند دادني سخت تر از روى غضب از خود كه دران روز بود * ثم قال ان منكم منفرين * پستر گفت
آنحضرت بدرستيكه بعضي از شما گريزانند * اند مردم را از جماعت نماز وحضور مراسم خيرات * فايكم ماصلى بالناس فليتجوز * پس هر كدام
از شما كه نماز بگزارد بمردم پس بايد كه تخفيف كند وآنچنان تطويل نكند كه ملالت آرد واز حضور جماعت باز دارد * فان فيهم الضعيف
والكبير وذا الحاجة * پس بدرستيكه ميان ايشان ناتوان است وبيراست كه بسبب ضعف وپيري نمي تواند ايستاد وخداوند حاجت
است كه كارى ضرورى دارد * متفق عليه * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلون لكم فان اصابوا فلكم * نماز ميكنند
امامان براى شما پس اگر راست ودرست ميگزارند براى فائدهٔ شما است وفائدهٔ ايشان هم هست وليكن ذكرش نكرد بجهت فهم
آن بقرينهٔ مقام ودر بعض نسخ مصابيح ولهم موجود است * وان اخطأوا فلكم * واگر ناراست ونادرست ميگزارند پس مر شما راست
اجر كه راست ودرست گزارديد ونيت وقصد جماعت كرديد * وعليهم * وبر ايشان است وبال بجهت نقص وتقصيري كه نمودند
واين وصيت است از آنحضرت صلى الله عليه وسلم كه در وقت ابتلا وافتتان بملوك وامرا كه بعد ازين پيدا شوند وامامت نماز كنند
ودر اداى آن ورعايت احكام وآداب تنقيص وتقصير نمايند فرمود كه شما نماز خود را راست ودرست بگزاريد اگر ايشان نيز برمنهج
صواب روند بهتر والا شما را ازان ضررى نيست وشافعيه باين حديث تمسك مي نمايند كه فساد نماز امام متضمن فساد نماز
مقتديان نيست وظاهر اين جا سخن در ترك سنن وآداب است نه فوت شرائط وار كان والله اعلم * رواه البخاري وهذا الباب
خال عن الفصل الثاني * واين باب خالي است از فصل ثاني كه در وى صاحب مصابيح احاديث حسان مي آرد مؤلف فصل
ثالث آورد وگفت * الفصل الثالث * عن عثمان بن ابي العاص * ثقفي صحابي است وعامل طائف بود در
زمان آنحضرت وابو بكر ودو سال از خلافت عمر وچون آنحضرت وفات يافت خواستند ثقيف كه مرتد شوند وى گفت اى گروه
ثقيف شما پسترين مردميد در اسلام پس پيشترين مردم نباشيد در ارتداد وى خردترين قوم خود بود * قال آخر ما عهد الي رسول الله *

گفت عثمان آخر انچه عهد كرد بمن پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * اين بود كه * اذا امت قوما فاخفف بهم الصلوة * چون امامت كني گروهي راپس سبك بگزار بايشان نماز را * رواه مسلم وفي رواية له ان رسول الله * ودر روايتي مر مسلم را اينچنين آمده است كه پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم قال له * گفت عثمان بن ابي العاص را * ام قومك * امامت كن قوم خود را * قال قلت * گفت عثمان گفتم * يا رسول الله اني اجد في نفسي شيئا * بد رستيكه من مي يابم در نفس خود چيزيرا از عجب وكبر در امام شدن يا عجز از اداى حقوق امامت وشرائط آن يا وسوسه * قال ادنه * گفت آنحضرت نزديك بيا * فاجلسني بين يديه * پس نزديك آمدم پس بنشانيد مرا پيش خود * ثم وضع كفه في صدري بين ثديي * پستر نهاد كف دست خود را در ميان سينهٔ من ميان دو پستان من * ثم قال تحول فوضعها في ظهري بين كتفي * پستر گفت بر گرد يعنى پشت بجانب من كن پس بنهاد كف دست خود را در ميان پشت من ميان دو شانهٔ من يعنى بر طرف شد آن علت كه مانع بود از اقامت امامت ببركت دست مبارك آنحضرت وتصرف وى صلى الله عليه وسلم * ثم قال ام قومك * پستر گفت امامت كن قوم خود را * فمن ام قوما فليخفف * پس كسى كه امامت كند قومى را پس بايد كه تخفيف كند * فان فيهم الكبير وان فيهم المريض وان فيهم الضعيف وان فيهم ذا الحاجة فاذا صلى احدكم وحده فليصل كيف شاء * ترجمهٔ اين الفاظ از شرح احاديث سابق معلوم شد * وعن ابن عمر قال كان رسول الله * بود پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم يامرنا بالتخفيف * امر ميكرد ما را بسبك گزاردن نماز وتخفيف قراءت * ويؤمنا بالصافات * وامامت ميكرد ما را بسورهٔ والصافات وما نند آن يعنى تطويل ميكرد وتطويل آنحضرت حكم تخفيف داشت بوجوهى كه گفته شد * رواه النسائي *

باب ما على المأموم من المتابعة وحكم المسبوق * باب در بيان چيزيكه بر مقتدى است از متابعت امام در رفع وخفض وزبان حكم مسبوق كه اول نماز را با امام درنيافته

* الفصل الاول * عن البراء بن عازب * بفتح عين مهمله وزاى صحابى مشهور است اول مشاهد وى خندق است وپيش از وى اورا صغير داشتند وحاضر نشد وحاضر شد با امير المؤمنين علي در جمل وصفين ونهروان * قال كنا نصلي خلف النبي * گفت بوديم ما كه نماز ميكرديم پس پيغمبر * صلى الله عليه وسلم فاذا قال * پس چون ميگفت آن حضرت * سمع الله لمن حمده لم نحن احد منا ظهره * خم نميكرد هيچ يكى از ما پشت خود را وبسجده نمى افتاد ولم نحن بفتح يا وسكون حا وضم نون وكسر آن از نصر ينصر وضرب يضرب * حتى يضع النبي * تا آنكه مى نهاد پيغمبر * صلى الله عليه وسلم جبهته على الارض * پيشاني خود را بر زمين نه كه مراد آنحضرت بسجده مى افتاديم بلكه بعد از هر برداشتن از ركوع ايستاده ميماندیم وچون آنحضرت پيشاني شريف بر زمين مى نهاد انگاه مى افتاديم * متفق عليه * وعن انس قال صلى بنا رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات يوم * نماز گزارد با ما آنحضرت روزى * فلما قضى صلوته اقبل علينا بوجهه * پس در گاه كه تمام كرد آنحضرت نماز خود را پيش آمد بر ما بروى مبارك خود يعنى روى بجانب ما كرده نشست * فقال ايها الناس اني امامكم * پس گفت آگاه باشيد اى مردم كه من امام وپيشواى شما ام * فلا تسبقوني بالركوع ولا بالسجود ولا بالقيام ولا بالانصراف * پس پيشي مكنيد مرا بركوع ونه بسجود ونه بايستادن از ركوع ونه باز بر گشتن از نماز يعنى پيشتر از من بركوع وسجود نرويد وسر از ركوع برنداريد واز سجود برنه خيزند ومرا ديا نصراف يا سلام است يا برخاستن از مكان نماز وبر آمدن از مسجد واول ظاهر تر است وندانيد كه من خبر دارنيستم از احوال شما * فاني اراكم امامي ومن خلفي * زيرا كه بدرستي من مى بينم شما را از پيش خود وپس خود * رواه مسلم * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تبادروا الامام * پيشي مكنيد امام را وشتابي مكنيد * اذا كبر فكبروا * وقتيكه تكبير بر آرد امام از پس وى متصل تكبير بر آريد * واذا قال ولا الضالين فقولوا آمين * وچون بگويد امام ولا الضالين متصل از بگوئيد آمين * واذا ركع فاركعوا * وچون ركوع كند از پس وى متصل بركوع رويد * واذا قال * وچون بگويد امام * سمع الله لمن حمده فقولوا * پس بگوئيد شما * اللهم ربنا لك الحمد * ازين جا معلوم شد كه منصب امام تسميع است ومنصب مأموم تحميد وهر دو مقسوم است ميان ايشان وتحقيق اين كلام سابقا گذشت * متفق عليه الا ان البخاري لم يذكر واذا قال ولا الضالين * اين حديث را بخاري ومسلم هر دو روايت كرده اند مگر آنست كه بخاري ذكر نكرد اين كلام را كه * اذا قال

ولا الضالين فقولوا آمين * وعن انس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ركب فرسا فصرع عنه * روايت است از انس كه آنحضرت
سوار شد اسپى را پس افكند او شد از پشت اسپ بر زمين و انعال طبيعي بحكم بشريت از آنحضرت واقع ميشد نه بطريق اعجاز
* فجحش شقه الايمن * پس خراشيده شد جانب راست وى چنانكه قوت قيام در نماز نماند وجحش بتقديم جيم است بر حا
* فصلى صلوة من الصلوات وهو قاعد * پس گزارد آنحضرت نمازى را از نمازها وحال آنكه وى نشسته است * فصلينا وراءه
قعودا * پس بگزارديم ما نيز پس آنحضرت نشسته * فلما انصرف قال * پس هرگاه كه برگشت آنحضرت از نماز گفت * انما جعل
الامام ليؤتم به * گردانيده نشده است امام مگر براى آنكه اقتدا را اتباع كرده شود بوى * فاذا صلى قائما فصلوا قياما * پس چون
بگزارد امام ايستاده بگزاريد شما نيز ايستاده * واذا ركع فاركعوا * وچون بركوع رود امام پس بركوع برويد * واذا رفع
فارفعوا * وچون سر بردارد ازركوع پس سر برداريد شما * واذا قال * وچون بگويد امام * سمع الله لمن حمده فقولوا * پس بگوئيد
شما * ربنا لك الحمد * ودر بعض نسخه هاى مشكوة اينهم است * واذا سجد فاسجدوا * وچون بسجده رود پس بسجده برويد شما
ونوشته اند كه در لفظ بخارى نيست * واذا صلى جالسا * وچون نماز بگزارد امام نشسته * فصلوا جلوسا اجمعون * پس
بگزاريد شما نيز نشسته همه * قال الحميدى * گفته است حميدى كه از شيوخ بخارى است نه حميدى صاحب الجمع بين
الصحيحين واين نيز عبارت بخارى است كه نقل از حميدى ميكند كه گفت * قوله * قول آنحضرت كه فرمود * اذا صلى جالسا
فصلوا جلوسا هو في مرضه القديم * اين قول در بيمارى قديم آنحضرت بود كه عارض شده بود بجهت سقوط از پشت اسپ
يا جز آن * ثم صلى بعد ذلك النبي * پستر بگزارد بعد ازان پيغمبر * صلى الله عليه وسلم جالسا * نشسته * والناس خلفه قيام *
ومردم در پس وى ايستاده بودند * لم يامرهم بالقعود * امر نكرد ايشانرا به نشستن * وانما يوخذ بالاخر فالاخر من فعل
النبي * وگرفته نميشود وعمل كرده نميشود مگر بآخر پس آخر از فعل پيغمبر * صلى الله عليه وسلم * كه ناسخ فعل اولست
* هذا لفظ البخارى * اين لفظ بخارى است * واتفق مسلم الى اجمعون * واتفاق كرده است مسلم بوى در روايت تا
قول وي اجمعون وقال الحميدى الى آخره روايت نكرده * وزاد في رواية * وزياده كرده است مسلم در روايتى اين
عبارت را كه * فلا تختلفوا عليه * پس اختلاف مكنيد بر امام * واذا سجد فاسجدوا * وچون سجده كند پس سجده كنيد
ازين عبارت معلوم ميشود كه آن در لفظ بخارى نيست چنانچه گفتم فتدبر * وعن عائشة رض قالت لما ثقل رسول الله * روايت
است از عائشه كه گفت هنگامى كه گران شد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * يعني سخت شد بيمارى وبنهايت رسيد ضعف
وى * جاء بلال يؤذنه بالصلوة * آمد بلال در حالى كه مى آگاهاند آنحضرت را به نماز وخبر دهد كه وقت نماز شده ومردم
همه در مسجد گرد آمده اند عادت بود كه بعد از اذان چون در بر آمدن آنحضرت تاخيرى را ميبافت بلال بر در آمده
خبر ميكرد درين حالت نيز آمده كه خبر كند واستكشاف نمايد كه خود بوجود شريف مسجد را منور ميكردانند وامامت كنند
يا كسى را از اصحاب امر ميفرمايد كه امامت كند * فقال مروا ابا بكر ان يصلي بالناس * پس گفت آنحضرت امر كنيد از جانب
من ابوبكر را وبگوئيد كه نماز كند بمردم وامامت كند ايشانرا * فصلى ابو بكر تلك الايام * پس نماز گزارد ابو بكر رضي الله عنه بامردم
درانروزها * ثم ان النبي صلى الله عليه وسلم وجد في نفسه خفة * پستر آنحضرت يافت در ذات شريف خود في الجمله
ضبكي وتندرستي * فقام يهادى بين رجلين * پس با يسناد آنحضرت در حاليكه ميرود تكيه كرده ميان دو مرد دستها بردوش
اين دو مرد نهاده آهسته وماثل * ورجلاه تخطان في الارض * وهر دو پاى مبارك وى خط مى كشند در زمين بجهت بى قوتي
بر پاى برداشتن بتمام سابقا اشارت كرده شد كه انبيا را صلوات الله وسلامه عليهم در عوارض بدني وصفات جسماني واقف بر حد
بشريت گذاشته اند تا مشاهدة صفات جلالي نموده حق بندگي بجاى آرند مگر در وقت اعجاز كه قدرت الهي ظهور نموده خرق
عادات مينمايد وفي الجملة كمال ملكي ورا كمال بشرى است كه مرتبة جامع ناسوت وملكوت وكمال جسماني وروحاني است
* مصرع * يارما اين دارد كه آن نيز هم * يارب مگر در وقت اظهار معجزه قدرت كامله ظهور نموده خرق عادات مى نمايد آن

ديگر است * حتى دخل المسجد * تا آنكه در آمد آنحضرت باين روش مسجد را * فلما سمع ابوبكر حسه ذهب يتأخر * پس مركاه
كه شنيد ابوبكر آواز در آمدن آنحضرت را باينجانب رفت وخواست كه پس رود تا آنحضرت پيش آيد وامامت كند
في الصراح حس آواز نرم * فاومأ اليه رسول الله * پس اشارت كرد بسوى ابي بكر پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * وايما
اشارت باعضا مثل سر ودست وچشم وابرو * ان لا يتأخر * كه پس نرود وبجاى خود ايستاده ماند * فجاء * پس آمد آنحضرت
* حتى جلس عن يسار ابي بكر * تا آنكه نشست بجانب دست چپ ابي بكر * وكان ابوبكر يصلي قائما * وبود ابوبكر كه ميكزارد
نماز ايستاده * وكان رسول الله * وبود پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم يصلي قاعدا * ميكزارد نشسته * يقتدي ابوبكر بصلوة
رسول الله * اقتدا ميكرد ابوبكر بنماز پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم والناس يقتدون بصلوة ابي بكر * ومردمان اقتدا ميكردند
بنماز ابي بكر يعني افعال ابوبكر را ديده نماز ميكردند والامام دران نماز آنحضرت بود وهمه اقتدا با آنحضرت صلى الله عليه وسلم داشتند
چون مردم كه دور بودند وافعال آنحضرت را نميديدند وتكبيرات نمي شنيدند وافعال ابوبكر وتكبير او را ديده وشنيده نماز ميكردند
گويا اقتدا با بوبكر ميكردند * متفق عليه وفي رواية لهما * ودر روايتي مر بخاري ومسلم را آمده * يسمع ابوبكر الناس التكبير *
مي شنوانيد ابوبكر مردم را تكبير آكر كويند كه چون ابوبكر امام نبود اهل سنت وجماعت را دليلي بر استخلاف ابوبكر نماند جوابش
آنكه دليل در محل امر كردن آنحضرت است ابوبكر را بامامت وچندين ايام كذشت كه ابوبكر امامت ميكرد وهمه بوى اقتدا ميكردند
اما امروز كه آنحضرت بنفس شريف خود حاضر شد خود امامت كرد واكر اين ناسخ حكم سابق مي بود چنانكه شيعه توهم ميكنند
بقول نسخ ميكرد وكسي ديكر را امر نمود وامامت ابوبكر نزد عدم آنحضرت صلى الله عليه وسلم متعين بود يكبار ديكر آنحضرت
باصلاح ميان بني عمرو بن عوف كه ساكنان قبا بودند رفته بود چون وقت باآخر رسيدن كرفت بلال اذان كفت وصحابه
همه ابوبكر را امام ساختند درين ميان آنحضرت رسيد ابوبكر خواست كه از نماز بركردد تا آنحضرت امامت كند پس آنحضرت
اشارت كرد كه بر جاى خود باشد وامام باشد پس اقتدا كرد در پس ابوبكر ونماز كزارد كذا في صحيح البخاري * وعن ابي هريرة
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اما يخشى الذي يرفع رأسه قبل الامام ان يحول الله رأسه رأس حمار * آيا نمي ترسد
آنكسي كه بر ميدارد سر خود را پيش از امام ازين كه بكرداند سر او را همچو سر خر در روايتي آمده است كه بكرداند صورت
او را مانند صورت خر امام غزالي كفته كه اين كنايت است از بلاهت وبي فهمي آنكس كه تفهيل معني امامت را كه ايتمام
واتباع واقتفاست يعني از خرى است كه امام سازند واتباع نكنند وكفته كه متعين است اين تاويل والا ما مي بينيم بحس كه كشته
است روى او وصورت وى روى حمار وصورت حمار پوشيده نماند كه ثابت خشيت تحويل امت نه وقوع آن وطيبي كفته است كه مراد
كردانيدن اوست بر صفت حمار در بلادت والا مسخ غير جائز است درين امت وممكن است كه كفته شود مراد تحويل اوست
درآخرت نه در دنيا با آنكه احتمالا في هم هست در عدم وقوع مسخ درين امت والله اعلم * متفق عليه * الفصل الثاني
* عن علي ومعاذ بن جبل رض قالا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اتى احدكم الصلوة والامام على حال * وقتيكه بيايد
يكي از شما نماز را وامام بر حالي است از احوال چنانچه قيام وركوع وسجود وجز آن * فليصنع كما يصنع الامام * پس بايد كه بكند
چنانچه ميكند امام پس تحريمه به بندد ودر آيد درهمان فعل وليكن ركعت حساب كرده ميشود بدخول در ركوع نه بعد ازان
* رواه الترمذي وقال هذا حديث غريب * وعن ابي هريرة * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا
جئتم الى الصلوة ونحن سجود فاسجدوا * چون بيائيد شما بسوى نماز وحال آنكه ما سجده كنندكانيم پس سجده كنيد * ولا تعدوها
شيئا * وشمار نكنيد آنرا چيزى از نماز وركعتى از ان چنانكه بدر آمدن در ركوع ميكنيد * ومن ادرك ركعة فقد ادرك الصلوة *
وكسى كه دريابد ركعت را پس بتحقيق دريافت نماز را اين راوى معني كفته اند يكى آنكه مراد بركعت ركوع است وبصلوة ركعت يعني
كسى كه امام را در ركوع دريافت آن ركعت را دريافت وركعت محسوب شد چنانكه كفتيم دوم آنكه مراد آنست كسيكه دريافت
ركعتي را پس بتحقيق دريافت نماز را با امام وحاصل شد او را ثواب نماز بجماعت وفضيلت آن در حديثي كه كفته است كسي كه دريافت

از ظهر رکعتی را و در نیافت سه رکعت را نگزارد ظهر را بجماعت یعنی نمیتوان اطلاق کرد که وی ظهر بجماعت گزارده ولهذا حانث نمیگردد در یمین خود که لا اصلی الظهر بجماعة بلکه دریافت ثواب جماعت را و این در غیر جمعه است و اما در جمعه مذهب ما آنست که هر که امام را دریافت در نماز جمعه دریافت جمعه را و بنا کند بر وی جمعه را پس نزد امام محمد اگر دریابد اکثر رکعت ثانیه چنانکه دریابد در رکوع و اگر دریابد اقل آنرا بنا کند بر وی ظهر و نزد شیخین بنا کند بر وی جمعه را و اگرچه در تشهد و سجود سهو دریافت * رواه ابوداؤد * وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى لله اربعين يوما في جماعة يدرك التكبيرة الاولى * کسیکه نماز بگزارد نماز خالص لوجه الله بی شائبهٔ غرض و عوض چهل روز در جماعت در حالیکه دریابد تکبیرهٔ اولی را ظاهرش دلالت آنست که درحین تحریمه حاضر باشد و گفته اند که ادراک در دعای استفتاح نیز در حکم آنست و نزد بعض ادراک در رکعت اولی کافیست * کتب له براءتان براءة من النار و براءة من النفاق * نوشته میشود برای او دو خط بیزاری یکی خط بیزاری از آتش دوزخ دوم از نفاق و ظاهر آنست که مراد به براءت از نفاق در دنیا باشد بعصمت از ریا و کسل در نماز که در قرآن مجید اسناد آن بمنافقان کرده اند و سائر صفات نفاق از دروغ گفتن و خلف در وعده کردن که در احادیث از علامات نفاق داشته اند و یحتمل که در آخرت بود بخلاصی از عذاب مخصوص منافقان * رواه الترمذی * روایت کرد این حدیث را ترمذی ولیکن سخن کرده است دران * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه من توضأ فاحسن وضوءه * کسی که وضو کند پس نیک کند وضوی خود را یعنی تر و تازه و سیراب با رعایت شرائط و آداب و حضور دل * ثم راح فوجد الناس قد صلوا * پس رفت بمسجد پس یافت مردم را که بتحقیق نماز گزارده اند و نه یافت جماعت را * اعطاه الله مثل اجر من صلاها وحضرها * بدهد او را خدای تعالی مانند اجر کسیکه گزارده است نماز را و حاضر شده است آنرا و این بر تقدیر بکه تاخیر بتقصیر وی نبود پس بحکم صدق نیت خود اجر آن بیابد * لا ينقص ذلك من اجورهم شيئا * کم نمیکند آن عطای اجر مر اورا از اجرهای این کسانیکه گزارده اند و حاضر شده چیزیرا زیرا که آنها اجر فعل خود یافته اند و وی اجر نیت خود * رواه ابوداؤد والنسائي * وعن ابي سعيد الخدري قال جاء رجل وقد صلى رسول الله * آمد مردی و حال آنکه گزارده بود پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فقال الا رجل يتصدق على هذا * پس گفت آنحضرت ایا نیست مرد یکه تصدق کند و احسان نماید بر بن مرد که میخواهد تنها بگزارد نماز را * فيصلي معه * پس بگزارد نماز با وی تا وی ثواب جماعت و درجات آنرا یابد این احسان است که این مرد با وی میکند * فقام رجل فصلى معه * پس برخاست مردی پس بگزارد نماز با وی و گویند که در من نبهاني آمده که آنمرد ابوبکر صدیق بود رضي الله عنه * رواه الترمذي وابوداؤد

* الفصل الثالث *

عن عبيد الله بن عبد الله * عبيد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود الهذلي پسر برادرزادهٔ عبد الله بن مسعود فقیه اعمی یکی از اعلام تابعین و فقهای سبعهٔ مدینه است خلق کثیر از صحابه را دریافته ثقه امام مامون و بود وی رض معلم عمر بن عبد العزیز مر او را است شعر چند مات سنة اثنين وتسعين وقيل سنة ثمان وتسعين وعبد الله بن عتبه نیز از کبار تابعین و بعض او را در صحابه ذکر کرده و اثبات رؤیت نموده اند و تحقیق آنست که تابعی است و ابن سعد گفت که تابعی ثقه کثیر الفتیا والحدیث است مات سنة اربع وسبعين * قال دخلت على عائشة فقلت * گفت عبید الله درآمدم بر عائشه پس گفتم * الا تحدثني عن مرض رسول الله * ایا حدیث نمیکنی مرا از حال بیماری پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * که بنماز برآمد و چگونه برآمد * قالت بلى * گفت عائشه آری حدیث میکنم ترا از بیماری آنحضرت پس شروع کرد در تحدیث بقول خود * ثقل النبي * گران شد آنحضرت * صلى الله عليه وسلم فقال * پس گفت * اصلى الناس * ایا نماز گزارده اند مردم * فقلنا لا * پس گفتیم ما نگزارده اند * يا رسول الله وهم ينتظرونك * و ایشان چشم دارند آمدن ترا * قال ضعوا لي ماء في المخضب * گفت آنحضرت بنهید برای من آبی در مخضب بکسر میم وسکون خا و فتح ضاد معجمتین نام نوعی از ظروف است * قالت * گفت عائشة * ففعلنا * پس کردیم ما آنچه فرمود آنحضرت ونهادیم برای او آب در مخضب * فاغتسل * پس غسل کرد * فذهب لينوء * پس رفت و خواست که برخیزد * فاغمي عليه * پس بیهوش شد و برگماشته شد بیهوشی بر وی فاغما

چون از جنس مرض است جائز است طریان آن بر انبیاء علیهم بخلاف جنون که وی نقص است ومفید ساخته اند آنرا جمعی از شافعیه بغیر تطویل * تم اناق * بستر هوشیار شد وبهوش آمد * فقال اصلی الناس * پس گفت ایا نماز گزارده اند مردم * قلنا لا هم ینتظرونك * گفتیم نگزارده اند ایشان انتظار می برند ترا * یا رسول الله قال ضعوا لي ماء في المخضب * گفت بنهید برای من آبی در مخضب * قالت فقعد فاغتسل * گفت عائشه پس بنشست آنحضرت پس غسل کرد * ثم ذهب لینوء فاغمي علیه ثم افاق فقال اصلی الناس قلت لا هم ینتظرونك یا رسول الله قال ضعوا لي ماء في المخضب فقعد فاغتسل ثم ذهب لینوء فاغمي علیه ثم افاق فقال اصلی الناس قلنا لا هم ینتظرونك یا رسول الله والناس عكوف في المسجد ینتظرون النبي * ومردم مقیم اند در مسجد انتظار می برند پیغمبر را * صلی الله علیه وسلم لصلوة العشاء الآخرة * برای نماز عشای پسین احتراز است از نماز مغرب که گاهی اورا نیز عشا میکویند * فارسل النبي صلی الله علیه وسلم الی ابي بكر بان یصلي بالناس * پس فرستاد آنحضرت کسی را بسوی ابی بکر که نماز بگزارد با مردم وامامت کند * فاتاه الرسول * پس آمد ابوبکر را فرستاده آنحضرت * فقال ان رسول الله * پس گفت که پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم یأمرك ان تصلي بالناس * میفرماید ترا که نماز بگزاری با مردم * فقال ابو بكر وكان رجلا رقیقا * پس گفت ابوبکر وبود وی مرد نرم دل * یا عمر صل بالناس * ای عمر بگزار نماز بمردم * فقال له عمر انت احق بذلك * پس گفت مر اورا عمر تو سزاوارتری باآن کویا که ایشان در اول امر ندانستند که تعیین ابی بکر برای امامت بطریق الزام وامر برای وجوب است ودر آخر معلوم شد که امر برای وجوب است چنانکه از احادیث دیکر معلوم میکردد * فصلی ابوبكر تلك الایام * پس نماز بگزارد ابوبکر در آن روزها که عهده روز بود * ثم ان النبي صلی الله علیه وسلم وجد من نفسه خفة * پس آنحضرت یافت از ذات خود ودر بعض نسخ في نفسه یافت در ذات خود سبکی * وخرج بین رجلین احدهما العباس * وبیرون آمد تکیه کرده میان دو مرد که یکی از ان دو مرد عباس بود * لصلوة الظهر * برای نماز پیشین * وابو بكر یصلي بالناس * وحال آنکه ابوبکر نماز میکزارد بمردم * فلما رآه ابو بكر ذهب لیتأخر * پس هرکاه که دید آنحضرت را ابوبکر خواست تا پس رود * فاومأ الیه النبي * پس اشارت کرد بسوی وی پیغمبر * صلی الله علیه وسلم بان لا یتأخر * باینکه پس نرود وبجای خود باشد * قال * کفت آنحضرت باآن دو مرد که تکیه کرده بر آنها آمده بود * اجلساني الی جنبه * بنشانید مرا در پهلوی ابوبکر * فاجلساه الی جنب ابي بكر * پس بنشاندند آن دو کس آنحضرت را در پهلوی ابوبکر * والنبي صلی الله علیه وسلم قاعد * وحال آنکه آنحضرت نشسته است وثابت ومسمر است بران * فقال * پس کفت عبید الله که راوی این حدیث است از عائشه * فدخلت علی عبد الله بن عباس * پس در آمدم بر عبد الله بن عباس * فقلت له الا اعرض علیك ما حدثتني عائشة عن مرض رسول الله * پس کفتم مرا بن عباس را ایا ظاهر نکنم بر تو حدیثی را که حدیث کرده مرا عائشه از بیماری پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم فقال هات * پس کفت ابن عباس بیار وبکو آن حدیث را * فعرضت علیه حدیثها * پس عرض کردم بروی حدیث عائشه را * فما انكر منه شیئا * پس انکار نکرد ابن عباس از ان حدیث چیز را * غیر انه قال * جز آنکه کفت * اسمت لك الرجل الذي كان مع العباس * ایا نام برد عائشه برای تو آن مرد را که بود با عباس تکیه دهنده حضرت را در آمدن بمسجد * قلت لا * کفتم نه برد آن مرد را نام * قال هو علي * کفت ابن عباس که آن مرد که نام نبرد اورا عائشه علي است رضي الله عنه سخن در آنست که چه بود سبب در نام نه بردن عائشه علي را با عباس رضي الله عنهم بعض کفته اند عائشه را با علي نزاکتی بود از هنکام قضیهٔ افک عائشه که علي در انجا مبالغه نکرد در تبریت عائشه از ان تهمت چنانکه صحابهٔ دیکر کردند چنانکه از سیاق قصهٔ ظاهر میکردد واین سخن ضعیف است زیرا که عائشه بتحقیق نام برده است علي را در مواضع کثیره ومدح کرده اورا بعد از ین قضیه حاشا که سبب آن باشد ونزاکت بحدی رسد که نام بردن بوزبان کران آید بلکه بعض کفته اند که در روایتی در ین حدیث نیز نام برده است پس صواب آنست که بعض کفته اند که سبب نام نبردن بجهت آنست که در جانب دیکر مردی متعین نبود چنانکه عباس در جانب دیکر بلکه نوبت بنوبت بودند کاهی علي بود وکاهی اسامه یا فضل بن عباس ولهذا در روایت دیکر آمده است که کفت عائشه در جانب دیکر مردی بود از اهل

بيت وى تا شامل باشد همه را بطريق اجمال والله اعلم * متفق عليه * وعن ابي هريرة رض انه كان يقول من ادرك الركعة فقد ادرك السجدة * كسى كه دريافت ركعت را يعنى ركوع را پس بتحقيق دريافت سجده را يعنى ركعت را تعبير كرد از ركعت بسجده از جهت تمامى ركعت بوى * ومن فاتته قراءة ام القرآن * وكسى كه فوت شد او را فاتحة الكتاب يعنى خواندن از * فقد فاته خير كثير * پس بتحقيق فوت شد او را نيكى بسيار ظاهر اين حديث در عدم فرضيت قراءة فاتحه است وشيخ در شرح خود ميكويد كه مراد آنست كه كسى را كه فوت شود فاتحه خلف امام از جهت مسبوقيت وى واين حديث در باب مسبوق است كه خلف نبوده وفاتحه نخوانده مقصود ترغيب وتاكيد است براداراك جماعت از اول تا اين خير كثير فوت نكرده يعنى اگرچه باداراك ركوع ركعت دريافت ليكن فوت شد از وى ثواب كثير بفوت قراءت ام القرآن * رواه مالك * وعنه انه قال الذى يرفع رأسه ويخفضه قبل الامام فانما ناصيته بيد الشيطان * كسى كه بردارد سر خود را وپست كند سر خود را پيش از امام پس نيست موى پيشانى او مكر بدست شيطان كه ميكرداند او را برخلاف شريعت وسنت * رواه مالك *

باب من صلى صلوة مرتين * باب در بيان حال كسى كه نماز كزارد دوبار واين شامل صورتهاى مختلف است ومقصود ازان اينجا چنانچه در احاديث ذكر كرده آنست كه چون كزارد فرض يكبار پس ازان آمد مسجد جماعت را بكزارد بجماعت بر تفصيلى كه مذكور است در فقه واختلافى كه واقع است ميان ايمه چنانچه پارهٔ ازان در باب اوقات منهى عنها كذشت واكر كزارده با امام يكبار بعد ازان امامت كند مردم را چنانكه در حديث معاذ بيايد واين موسوم است نزد شافعيه بتكرار فرض ودر حقيقت نه تكرار فرض است بلكه دوم نفل است غايت آنكه نيت كند فرض را برقول مشهور نزد ايشان ولازم مى آيد بر ايشان اقتداى مفترض بمتنفل واين جائز است نزد ايشان *

* الفصل الاول * عن جابر قال كان معاذ بن جبل يصلي مع النبي * كفت جابر بود معاذ بن جبل كه نماز ميكرد با پيغمبر * صلى الله عليه وسلم ثم يأتي قومه فيصلي بهم * پس مى آمد قوم خود را پس ميكزارد نماز با ايشان ودر لفظ مسلم تلك الصلوة يعنى ميكزارد همان نماز را كه همراه آنحضرت كزارده بود ولفظ بخارى الصلوة المكتوبة يعنى ميكزارد نماز فرض را كه كزارده بود * متفق عليه * وعنه قال كان معاذ يصلي مع النبي * وهم از جابر است كفت بود معاذ كه ميكزارد با پيغمبر * صلى الله عليه وسلم العشاء * نماز عشا را * ثم يرجع الى قومه فيصلي بهم العشاء * پس باز بر ميكشت معاذ بسوى قوم خود پس ميكزارد با ايشان عشا را * وهي له نافلة * وآن نماز كه معاذ با قوم ميكزارد براى وى نفل بود وايشان فرض ميكزارند پس اقتداى مفترض بمتنفل درست باشد * رواه البيهقي والدارقطني * وكفته اند كه وهي له نافلة در صحيحين نيست ودر شرح شيخ كفته كه عبد الرزاق وشافعي وطحاوى آنرا روايت كرده اند وبعض كفته اند اين زيادت از كلام شافعيست بنا بر اجتهادش ولهذا از غير جهت شافعى اين زيادت يافته نشده ودر كتاب مشكوة اينجا بياض است پس مؤلف نيافته در طريقى از سنن وتوريشتي كفته كه علماى حديث كفته اند كه قول وهي له نافلة غير محفوظ است در حديث جابر ودر حديث امام احمد آمده كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم بمعاذ كفت اى معاذ يا ما نماز بكزار يا تخفيف كن بر قوم خود از اينجا معلوم ميشود كه اكر با آنحضرت بكزارد باقوم خود امامت نكند زيرا كه برين تقدير نماز وى نافله خواهد بود وامامت مفترض به بمتنفل جائز نه واين حديث منافى اين زيادت است وقصهٔ نماز معاذ در باب قراءت بتفصيل كذشته است فلينظر تم

* الفصل الثاني * عن يزيد ابن الاسود * مراورا صحبت است وعداد او از اهل طائف است وحديث او در كوفيين است وبعض يزيد بن ابى الاسود كفته اند * قال شهدت مع النبي صلى الله عليه وسلم حجته * كفت حاضر شدم با آنحضرت حج آنحضرت را كه آنرا حجة الوداع كويند وكزارد م با وى حج * فصليت معه صلوة الصبح في مسجد الخيف * پس كزاردم با آنحضرت نماز صبح را در مسجد خيف كه در منا است وخيف پستى كه در بيخ كوه باشد واين مسجد در انجا است * فلما قضى صلوته وانحرف * پس هنكامى كه تمام كرد آنحضرت نماز خود را وبر كشت * فاذا هو برجلين في آخر القوم * پس ناكاه آنحضرت ملابس ومقارن است با دو مرد كه نشسته بودند در پايان قوم * لم يصليا معه * نكزارده اند نماز با آنحضرت آن دو مرد * قال علي بهما * كفت آنحضرت بر من بياريد اين دو كس را * فجيء بهما ترعد

فرائضها * پس آورده شد نزد آن حضرت آن درکس را درحالی که میلرزد گوشتهای شانهٔ ایشان از خوف وهیبت رسول خدا که نزد غضب وجلال وی کرده بجای خود نمی ایستاد وفرایض جمع فریضه بفتح فا وصاد مهمله گوشت پارهٔ ایست میان پهلو وشانه که میلرزد نزد خوف وکاهی مشاهده می افتد این حال از کاونزدا رادهٔ ذبح * فقال ما منعکما ان تصلیا معنا * پس گفت آنحضرت چه باز داشت شما را از نماز گزاردن شما با ما * فقالا * پس گفتند آن دو مرد * یا رسول الله انا کنا قد صلینا في رحالنا * بدرستیکه ما بودیم که گزارده ایم در منزلها وجای رخت خود ها * قال فلا تفعلا * گفت آنحضرت پس نکنید این چنین یعنی که دروقت حضور جماعت دران داخل نگردید * اذا صلیتما في رحالکما * چون بگزارید نماز در منزلهای خود * ثم اتیتما مسجد جماعة * پستر بیائید مسجد را که در وی جماعت میکنند * فصلیا معهم * پس بگزارید با ایشان که جماعت میکنند فانها لکما نافلة * پس بدرستیکه این نماز که با جماعت میگزارید مر شما را نماز نفل است خواه سابقا نماز با جماعت گزارده شد یا بی جماعت * رواه الترمذي وابوداؤد والنسائي *

* الفصل الثالث *

* عن بسر * بضم موحده وسکون مهمله * بن محجن * بکسر میم وسکون حاء مهمله وبفتح جیم تابعي است برقول اصح وپدر او محجن صحابي است * عن ابیه * روایت میکند از پدر خود * انه کان في مجلس مع رسول الله * که پدر او بود در مجلس با پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم فاذن بالصلوة * پس اذان گفته شد برای نماز * فقام رسول الله * پس بایستاد پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم فصلی ورجع * پس نماز گزارد وبرگشت * ومحجن في مجلسه * وحال آنکه محجن درجای نشست خود ثابت ماند ونگزارد نماز با آنحضرت تعبیر کرد از خود بلفظ غائب ونکفت من نشسته ماندم درجای خود از جهت تحاشي نسبت این منقصت بخود صریحا ورا نداختن نفس خود را از مقام حضور * فقال له رسول الله * پس گفت مر محجن را پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم ما منعک ان تصلي مع الناس * چه باز داشت ترا از نماز گزاردن با مردم * الست برجل مسلم * ایا نیستي تو مرد مسلمان * فقال بلی * پس گفت محجن آری مسلمانم * یا رسول الله ولکني کنت قد صلیت في اهلي * ولیکن هستم من که بتحقیق گزارده ام نماز در اهل خانهٔ خود * فقال له رسول الله * پس گفت مر او را پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم اذا جئت المسجد وکنت قد صلیت فاقیمت الصلوة * چون بیائي تو مسجد را وباشي تو که گزارده نماز یعني در خانهٔ خود پس برپا کرده شود نماز وتکبیر برآورده شود برای وی * فصل مع الناس * پس بگزار نماز با مردم * وان کنت قد صلیت * واگرچه هستي تو که بتحقیق گزارده نماز را * رواه مالك والنسائي * وعن رجل من اسد بن خزیمة * روایت است از مردی از قبیلهٔ اسد بر لفظ حیوان مشهور واسد نام پدر قبیله ایست از مضر ووی اسد بن خزیمة بن مدرکة بن الیاس بن مضر * انه سأل ابا ایوب الانصاري * که آن مرد سوال کرد ابو ایوب انصاري را که از مشاهیر صحابه است وآن حضرت در ابتدای هجرت خانه اش را بقدوم مسرت لزوم مشرف ساخت ونزول فرمود * قال * گفت آن مرد سائل * یصلي احدنا في منزله الصلوة ثم یاتي المسجد * نماز میکرارد یکی از ما در منزل خود پستر می آید در مسجد کنایت از نفس خود میکند یعني من میگزارم ومی آیم * وتقام الصلوة * وبرپا کرده میشود در مسجد نماز * فاصلي معهم * پس میگزارم نماز با ایشان * فاجد في نفسي شیئا * پس می یابم در نفس خود چیزی از خجلت شه وکراهت * من ذلك * از جهت مکرر گزاردن من نماز را واز جهت مخالفت با مام در صفت نفل وفرض وبعضی از شراح گفته اند که مراد چیزی از روح وراحت وانس وحضور است * فقال * پس گفت * ابو ایوب سالنا عن ذلك النبي * پرسیدیم ما ایم از این حال که تو می یابي پیغمبر را * صلی الله علیه وسلم * که این چیست واز کجاست * فقال * پس گفت آنحضرت در جواب سوال ما * فذلك له مهم جمع * پس آن مر او را نصیب جماعت است وثواب آن پس باید که هیچ خجلت وکراهت نیابد بلکه حصول فضل جماعت وثواب آن ومعني عبارت برتقدیر یرثاني ظاهر است یعني انچه تو می یابي از روح وحضور ازاثر جماعت نورانیت است * رواه مالك وابوداؤد * وعن یزید * بتحتانیه وزای * بن عامر قال جئت رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو في الصلوة * روایت است از یزید بن عامر که صحابي است حاضر شد حنین را با مشرکان بعد ازان اسلام آورد گفت آمدم آنحضرت را درحال آنکه

وی در نماز بود با مردم * فجلست ولم ادخل معهم في الصلوة * پس نشستم من و در نیامدم با ایشان در نماز * فلما انصرف رسول الله صلى الله عليه وسلم رآني جالسا * پس هرگاه که برگشت آنحضرت از نماز دید مرا نشسته * فقال الم تسلم * پس گفت ایا اسلام نیاوردهٔ و مسلمان نیستی * یا یزید * که نماز نمیکنی * قلت بلى * گفتم بلی * یارسول الله قد اسلمت * بتحقیق اسلام آورده ام * قال وما منعك ان تدخل مع الناس في صلوتهم * گفت آنحضرت وچه باز داشت ترا از درآمدن تو با مردم در نماز ایشان * قلت اني كنت قد صليت في منزلي * گفتم بدرستیکه من بودم که بتحقیق نماز گزاردم من در منزل خود * احسب ان قد صليتم * در حالیکه گمان می بردم که بتحقیق گزارده اید شما * فقال اذا جئت الصلوة فوجدت الناس فصل معهم * پس گفت آنحضرت وقتی که بیائی تو نماز را پس بیابی تو مردم را که گزارده اند نماز پس بگزار نماز با ایشان * وان كنت قد صليت * واگر هستی تو که بتحقیق نماز گزارده * تكن لك نافلة * باشد نماز ی که دوم بار میکنی با مردم نفل مر ترا * وهذه مكتوبة * و باشد این نماز که نخست گزارده فرض و این معنی موافق است بظاهر احادیث که دلالت دارد بر بودن نماز دوم نفل از جهت سقوط ذمه باداء اولی و طیبی گفته که ضمیر در تکن راجع است بنماز ی که گزارده است نخست و اشارت بهذه بنماز ی است که گزارده است با جماعت و گفته کردانید شد نماز ی که واقع است در وقت و مسقط است مرفضا را نافله و نماز یکه با جماعت است و غیر مسقط است مرفضا را فریضه از جهت دلالت بر آنکه اصل در نماز آنست که گزارده شود با جماعت و انچه نه بجماعت گزارده شده است اعتبار و اعتداد بدان نیست فتدبر * رواه ابوداؤد * وعن ابن عمر ان رجلا سأله فقال له اني اصلي في بيتي * مردی سوال کرد ابن عمر را پس گفت آن مرد مرا ابن عمر را که من نماز میگزارم در خانهٔ خود * ثم ادرك الصلوة في المسجد مع الامام * پس در یابم نماز را در مسجد با امام * افاصلي معه * ایا پس بگزارم نماز با امام * قال له نعم * گفت ابن عمر مر آن سائل را آری بگزار نماز را با امام * قال الرجل ايتهما اجعل صلوتي * گفت آن مرد کدام یکی را ازین دو نماز نخست یا دوم بکردانم نماز خود یعنی نماز فرض کدام یکی ازین دو نماز است * قال ابن عمر وذلك اليك * گفت ابن عمر اما بطریق استفهام انکاری این کردانیدن یکی ازین نماز فرض مفوض بسوی تست و در بعض نسخ و ما ذلك اليك بكلمة نفي * انما ذلك الى الله * نیست آن مگر بسوی خدای * عز وجل يجعل ايتهما شاء * میکرداند هر کدام ازین دو نماز که میخواهد نماز تو درین تائید است مر چیزیرا که رفته اند بدان بعض شافعیه و اختیار کرده آنرا غزالی که فرض یکی ازان دو نماز است لابعینها ولکن اکثر احادیث مصرح اند که ثانی نافله و فرض اولی و این معنی موافق قیاس است زیرا که ذمه بتحقیق بری شده باداء اولی پس فرض ضمان باشد والله اعلم * رواه مالك * وعن سليمان مولى ميمونة قال اتينا ابن عمر على البلاط * گفت سلیمان که آزاد کردهٔ ام المومنین میمونه است و از کبار تابعین است فقیه فاضل ثقه عابد ورع حجت و یکی از فقهای سبعه و سلیمان بن یسار نیز هم اورا گویند و بعض گفته اند که سلیمان مولای میمونه سلیمان بن یسار نیست و فیه نظر گفت آمدیم ما ابن عمر را بر بلاط بفتح موحده و تخفیف لام که نام موضعی است بمدینهٔ مطهره که امیر المؤمنین آنرا بیرون مسجد ساخته بود برای مردم تا اگر خواهند بیکدیگر حرف و حکایت گویند آنجا برونند و بنشینند و در مسجد ازین باب سخن نکنند و بلاط نوعی است از سنگ کذا فی بعض الشروح وفی الصراح بلاط سنگها که در صحن سرای گسترده باشند * وهم يصلون * آمدیم ما درین موضع و حال آنکه مردم نماز میکردند یعنی در مسجد * فقلت الا تصلي معهم * پس گفتم من با ابن عمر ایا نماز نمیگزاری تو با ایشان * قال قد صليت * گفت ابن عمر بتحقیق نماز گزارده ام من * واني سمعت رسول الله * و بدرستیکه من شنیده ام پیغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم يقول * میگفت * لا تصلوا صلوة في يوم مرتين * نگزارید یک نماز در یکروز دو بار * رواه احمد وابوداؤد والنسائي * و این حدیث بظاهر مخالف است مر احادیث سابقه را و انچه گذشت از اثر ابن عمر و تطبیق میان احادیث بآنست که این حدیث در باب کسی است که گزارده است نخست بجماعت و احادیث دیگر در حق آنکه تنها گزارده چنانکه مذهب حنفیه است یا محمول است بر کسی که میخواهد تنها کند و مذهب شافعیه آنست که نماز ی تنها منعقد نمیگردد و صحیح نمی افتد چنانکه در شرح شیخ مذکور است زیرا که اصل عدم اعادهٔ است مگر در انچه

وارد شده است اعادة كه اداء بجماعت باشد پس اقتصار كرده شود بران كذا قال الشيخ واين تاويل منافي است بقول قوم الا تصلي معهم زيرا كه وي ظاهر است در جماعت وگفته اند كه سخن در صحت اين حديث وحسن اوست واحاديث دال بر خلاف آن صحيح اند يا اصح اند ازان وتوربشتي گفته كه حمل كرده ميشود حديث ابن عمر بر اقامت صلوة در مسجد دوبار ايثار واختيار را يا بر اعادة صلوة بعد ازانكه گزارده شده است بجماعت وبتحقيق زعم كرده اند بعضي از اهل حديث كه حديث يزيد بن الاسود ناسخ است حديث ابن عمر را زيرا كه وي شنيدة است در حجة الوداع وآن آخر ايام رسول الله صلى الله عليه وسلم بود وگفته كه اين قول غير سديد است زيرا كه ابن عمر صحبت داشته است بحضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم بعد از حجة الوداع تا وقت وفات آنحضرت پس شايد كه شنيدة باشد بعد از يزيد بن الاسود پس جزم بر نسخ نتوان كرد والله اعلم * تنبيه * اكثر احاديث عام اند در همه نماز وليكن مجتهد ان نظر بر احاديث ديگر كه ذكر كراهت نماز در بعض اوقات واقع شده آنها را تخصيص نموده اند چنانكه اين حديث آينده تخصيص كرده * وعن نافع قال ان عبد الله ابن عمر كان يقول * روايت است از نافع مولاى ابن عمر كه فقيه بود از كبار تابعين گفت كه ابن عمر ميگفت * من صلى المغرب او الصبح ثم ادركهما مع الامام فلا يعد لهما * كسي كه گزارد نماز مغرب را يا نماز صبح را پستر دريافت آنها را با امام پس بايد كه باز نكرداند مر آنها را ونگزارد با امام ويعد بفتح تحتانيه وضم عين واين حديث بظاهر موقوفست بر ابن عمر واگر مراد آنست كه ميگفت بطريق روايت مرفوع ميشود واين مؤيد مذهب مالك است كه گويد درين دو نماز اعادة نيست ونزد ما عصر نيز همين حكم دارد ونزد شافعي جائز است مطلقا ونيز درين حديث ايمائي است باينكه سابقا بجماعت نگزارده است * رواه مالك * * باب السنن وفضائلها * مراد نماز هائيكه ادا كرده ميشوند بافرائض در روز وشب وآنحضرت بران مواظبت ميفرمود بتاكيد يا بي تاكيد چنانكه سنت عصر وقسم اول را رواتب خوانند ماخوذ از رتوب بمعني دوام وثبوت وترتيب نيز مشتق از آنست وممكن است كه راتبه اعم از مؤكده باشد والله اعلم

* الفصل الاول * عن ام حبيبة رض قالت قال رسول الله * روايت است از ام حبيبه كه از امهات المؤمنين است وخواهر معاوية بن ابي سفيان رض است گفت گفت آن حضرت * صلى الله عليه وسلم من صلى في يوم وليلة ثنتي عشرة ركعة بني له بيت في الجنة * كسي كه بگزارد در روز وشب دوازده ركعت برآورده شود براى وى خانه در بهشت * اربعا قبل الظهر * چهار ركعت پيش از نماز پيشين * وركعتين بعدها * ودو ركعت پس از وى * وركعتين بعد المغرب * ودو ركعت بعد از نماز شام * وركعتين بعد العشاء * ودو ركعت پس از نماز خفتن * وركعتين قبل صلوة الفجر * ودو ركعت پيش از نماز بامداد ذكر صلوة ظهر را مقدم آورد بجهت آنكه وي اول نمازيست كه جبريل براى تعليم اوقات صلوة آمده با آنحضرت گزارد لهذا او را صلوة الاولى نام كنند وترجمهٔ وي بفارسي نماز پيشين است * رواه الترمذي * روايت كرد اين را حديث را ترمذي ودر مصابيح اين را در فصل اول آورده كه موضوع است براى احاديث شيخين * وفي رواية لمسلم * ودر روايتي مر مسلم را اينچنين آمده كه * انها قالت سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم * ام حبيبه گفت شنيدم آنحضرت را كه * يقول * ميگفت * ما من عبد مسلم يصلي لله كل يوم ثنتي عشرة ركعة تطوعا غير فريضة * نيست هيچ بندهٔ مسلمان كه بگزارد براى خداى روز دوازده ركعت نفل جز فرض مراد بيوم اينجا شامل روز وشب است وغير فريضه تاكيد تطوع است * الا بنى الله له بيتا في الجنة * مگر آنكه بنا كند خداى تعالى براى آن بندهٔ خانهٔ در بهشت * او * يا باين لفظ فرمود كه * الا بني له بيت في الجنة * بنا كرده شود براى او خانهٔ در بهشت

* وعن ابن عمر قال صليت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ركعتين قبل الظهر وركعتين بعدها * گفت ابن عمر گزاردم يا آنحضرت دو ركعت پيش از ظهر ودو ركعت بعد از ظهر واين حديث متمسك شافعي است كه سنت نزد ايشان پيش از پيشين دو ركعت است واين حديث ابن عمر در كتب آمده با اختلاف الفاظ ونزد ما چهار ركعت است ودر وي نيز احاديث آمده از علي وعايشه وام حبيبه وترمذي گفته كه بر ين است عمل نزد اكثر اهل علم از اصحاب پيغمبر صلى الله عليه وسلم ومن بعدهم ترجمه است قول سفيان واين المبارك را سحق واز شافعي واحمد نيز چهار ركعت آمده وليكن بدو سلام وما نا كه آنحضرت

صلى الله عليه وسلم كاهي چهار ميكزارد وكاهي دو وهركسي انچه ديد روايت كرد وتيز شايد كه درخانه چهار ركعت ميكزارد وازواج مطهرة آنرا روايت كردند وچون در مسجد مي آمد دو ركعت تحية المسجد ميكزارد وابن عمر آنرا سنت ظهر كمان برد يا اعتقاد ابن عمر آن بود كه سنت ظهر همين دو ركعت بود وچهار كه ميكزارد صلوة في الزوال بود چنانكه بيايد * وركعتين بعد المغرب في بيته * وميكويد ابن عمر كزاردم با آنحضرت صلى الله عليه وسلم دو ركعت بعد از مغرب در خانهٔ آنحضرت مراد حجرهٔ حفصه است كه خواهر ابن عمر است * وركعتين بعد العشاء في بيته * وكزاردم دو ركعت بعد از عشا در خانهٔ وى * قال وحدثتني حفصة ان رسول الله * وخبر داد مرا حفصه كه بتحقيق پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم كان يصلي ركعتين خفيفتين حين يطلع الفجر * بود كه ميكزارد دو ركعت سبك را هنكاميكه مي برآمد صبح صادق وچون ابن عمر درين هنكام در خانهٔ حضرت حاضر نمي بود از حفصه شنيده روايت كرد ودر صحيح بخاري آمده است كه گفت ابن عمر بود اين ساعت كه درنمي آمدم برانحضرت را ازينجا معلوم ميشود كه اين دو ركعت نيز در خانه مي بود وبصريح نيز در احاديث آمده چنانكه در باب صلوة الليل بيايد * متفق عليه * وعنه قال كان النبي صلى الله عليه وسلم لا يصلي بعد الجمعة حتى ينصرف * بود آنحضرت كه نميكزارد بعد از فرض نماز جمعه تا آنكه برميكشت از نماز ومي در آمد در خانه * فيصلي ركعتين في بيته * پس ميكزارد دو ركعت در خانهٔ خود * متفق عليه * وعن عبد الله بن شقيق * روايت است از عبد الله بن شقيق كه از مشاهير تابعين وثقات ايشان است وشنيد از عمر وعثمان وعلي وعائشه وابي ذر ودیكر صحابهٔ كبار مدت سنة ثمان ومائة * قال سألت عائشة عن صلوة رسول الله * گفت پرسيدم عائشه را از نماز آنحضرت * صلى الله عليه وسلم عن تطوعه * از نماز نفل آن حضرت * فقالت كان يصلي في بيتي قبل الظهر اربعا * پس گفت عائشه بود آنحضرت كه ميكزارد در خانهٔ من پيش از ظهر چهار ركعت * ثم يخرج فيصلي بالناس * پستر بيرون مي آمد پس ميكزارد بامردم يعني فرض ظهر را * ثم يدخل فيصلي ركعتين * پستر مي در آمد يعني در خانه پس ميكزارد دو ركعت را وكان يصلي بالناس المغرب * وبود كه ميكزارد با مردم مغرب را * ثم يدخل فيصلي ركعتين * پستر مي در آمد پس ميكزارد دو ركعت * ثم يصلي بالناس العشاء ويدخل في بيتي فيصلي ركعتين * پستر ميكزارد با مردم نماز عشا را ودر مي آمد خانهٔ مرا پس ميكزارد دو ركعت * وكان يصلي من الليل تسع ركعات فيهن الوتر * وبود كه ميكزارد از شب نه ركعت كه در آنها وتر داخل بود يك ركعت يا سه ركعت ودر نماز شب از انحضرت روايات مختلف آمده است شش وهشت ونه ودة ويازده وسيزده كه در اوقات مختلفه بهركدام عمل مي نمود وتحقيق آن در بابش بيايد * وكان يصلي ليلا طويلا قائما وليلا طويلا قاعدا * وبود كه ميكزارد آنحضرت زماني دراز از شب ايستاده وزماني دراز از شب نشسته * وكان اذا قرأ وهو قائم ركع وسجد وهو قائم * وبود چون قراءت ميكرد ايستاده ركوع وسجود هم ميكرد ايستاده يعني انتقال ميكرد بآنها از قيام نه كه مي نشست وبركوع وسجود ميرفت * وكان اذا قرأ قاعدا ركع وسجد وهو قاعد * وبود چون مينواند نشسته ميكرد ركوع وسجود هم نشسته ودرين صورت ركوع وسجود ايستاده نيز آمده است چنانكه قراءت ميكرد نشسته پستر مي ايستاد وبركوع وسجود ميرفت بعد از خواندن پارهٔ از قراءت ايستاده يا بي آن اما در صورت اولى نميبود كه بنشيند وبركوع وسجود برود پس بود نماز آنحضرت برسه وجه يا ايستاده تمام يا نشسته تمام يا قراءت ميكرد نشسته پس ازان مي ايستاد وركوع وسجود ميكرد وآنچنان نبود كه قراءت ايستاده كند پس ازان بنشيند وبركوع وسجود رود * وكان اذا طلع الفجر صلى ركعتين * وبود آنحضرت چون طلوع ميكرد صبح صادق ميكزارد دو ركعت كه سنت فجر باشد * رواه مسلم وزاد ابوداؤد * وزيادة كرده است ابوداؤد اين عبارت را كه * ثم يخرج فيصلي بالناس صلوة الفجر * پستر بيرون مي آمد پس ميكزارد بمردم نماز فجر را * وعن عائشة * رضي الله عنها * قالت لم يكن النبي صلى الله عليه وسلم على شيء من النوافل اشد تعاهدا منه على ركعتي الفجر * گفت عايشه نبود آنحضرت بچيزي از نوافل سخت تر از روي محافظت ومداومت چنانكه محافظت ومداومت مينمود بر دو ركعت فجر كه مراد بدان سنت فجر است يعني سنت فجر از همه سنتها مؤكد تر بود چنانكه در سفر وحضر آنرا ترك نكردي ودر كتب فقه مذكور است كه درست نيست كزاردن آن نشسته بي عذر * متفق عليه * وعنها قالت قال رسول الله * وهم از عايشه روايت است كه

گفت گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ركعتا الفجر خير من الدنيا وما فيها * دو ركعت سنت فجر بهتر است از زين عالم سفلي وهر چه در وست از متاع آن اگر چه آنرا در راه خدا صرف كنند چنانكه در فضيلت آن ذكر آمده است كه بهتر است شما را از انفاق ذهب وفضه وبرين وجه معني بهتري راست ودرست مي آيد كه انفاق در راه خدا به است وليكن سنت فجر بهتر ازان است وامامتاع دنيا كه بدان بخل كنند ودر راه دين صرف ننمايند اصلا بهي ند اردتا اين را بهتر ازان گويند وتوجيهش آن ميكنند كه اين بر زعم واعتقاد امل دنيا است كه متاع دنيا را به مي دانند پس فرمود بر تقديريكه آن به باشد چنانكه شما گمان مي بريد اين عبادت بهتر ازان است فانهم * رواه مسلم * وگفته اند كه اقوى واوكد سنن سنت فجر است پس ازان سنت مغرب وبعد از وى سنت بعد از ظهر وبعد ازان سنت عشا وبعد از همه سنت پيش از ظهر وبعض گفته اند كه سنت پيش از ظهر وبعد از ظهر هر دو برابر اند در رتبه كذا ذكر الشمني * وعن عبد الله مغفل * بضم ميم وفتح غاى مشدده بعد از غين معجمه صحابي است از اصحاب شجره سكونت كرد مدينه را پس ازان ببصره وحسن بصري وغيروى شنيدند از وى حديث * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوا قبل صلوة المغرب * نماز بگزاريد پيش از نماز مغرب يعني دو ركعت اين را سه بار مكرر فرمود * قال في الثالثة * كفت در بار سوم * لمن شاء * يعني امر كرده وگفته ام براى كسي كه بخواهد * كراهية ان يتخذها الناس سنة * معلق بمشيت ساختم اين را از جهت مكروه پنداشتن آنكه بگيرند اين نماز را مردم سنت مؤكده وشريعت لازمهٔ مستمره غايت آنكه مستحب كردانيده ام آنرا تامركه خواهد كه ثواب آن دريابد بگزارد واكثر سلف وخلف از صحابه وتابعين برين اند واكثر فقها برخلاف اين اند وكلام برين در باب فصل اذان گذشت در شرح حديث بين كل اذانين صلوة ودر فصل ثالث نيز دران احاديث بيايد * متفق عليه * وعن ابي هريرة قال قال رسول رسول الله صلى الله عليه وسلم من كان منكم مصليا بعد الجمعة فليصل اربعا * كسي كه هست از شما نماز گزارنده بعد از جمعه پس بايد كه بگزارد چهار ركعت * رواه مسلم وفي اخرى له * ودر روايت ديگر مر مسلم را اينچنين آمده * قال اذا صلى احدكم الجمعة فليصل بعدها اربعا * گفت چون بگزارد يكي از شما جمعه را پس بايد كه بگزارد بعد ازوى چهار ركعت را ودر حديث ابن عمر گذشت كه ميگزارد آنحضرت بعد از جمعه دو ركعت ودر فصل ثالث از عطا از ابن عمر بيايد كه شش ركعت ميگزارد وتحقيق اين مقام در باب الجمعة بيايد ان شاء الله تعالى

* الفصل الثاني *

عن ام حبيبة قالت سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من حافظ على اربع ركعات قبل الظهر واربع بعدها * ميگفت كسي كه محافظت كند ومداومت نمايد بر چهار ركعت پيش از ظهر وچهار بعد از وى * حرمه الله على النار * حرام گرداند او را خداى تعالى بر آتش دوزخ * رواه احمد والترمذي وابوداؤد والنسائي وابن ماجة * ودر بعض روايات آمده كه بگزارد آنرا بدوسلام وسخن دران است كه اينها يا ركعتين سنت اند يا وراى آن والظاهر الثاني * وعن ابي ايوب الانصاري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اربع قبل الظهر ليس فيهن تسليم تفتح لهن ابواب السماء * فرمود چهار ركعت است پيش از نماز پيشين كه نيست در آنها سلام دادن گشاده ميشود براى آنها درهاى آسمان ومي رسند بصعد قبول ونازل ميگردد از آسمان بسبب آنها انوار رحمت ووصول * رواه ابوداؤد وابن ماجة * ودرين جا نيز اختلاف است كه مراد باين چهار ركعت راتبهٔ ظهر است يا اين نماز ديگر است مستقل كه گزارده ميشود درين وقت ونامبده ميشود آنرا صلوة في الزوال پس آنها كه قائل اند بآن كه راتبه قبل ظهر دو ركعت است جزم دارند باين وآنها كه قائلند باربع مترددند دران وثبوت اين فضيلت منافات ندارد ببودن از رواتب ومختار آنست كه غير رواتب اند * وعن عبد الله ابن السائب * صحابي است خواند قرآن را بر ابي بن كعب وگرفت از وى مجاهد واهل مكه وعبد الله بن السائب تابعي هم هست وظاهر آنست كه مراد اينجا صحابي است * قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي اربعا بعد ان تزول الشمس قبل الظهر * بود آنحضرت ميگزارد چهار ركعت بعد از برگشتن آفتاب پيش از ظهر * وقال انها ساعة تفتح فيها ابواب السماء فاحب ان يصعد لي فيها عمل صالح * وگفت آنحضرت اين ساعتي است كه گشاده ميشود دروى درهاى آسمان پس دوست ميدارم كه بالا رود براى من درين ساعت كار نيك * رواه الترمذي * ازين حديث معلوم ميشود كه اين ساعت اجابت وقبول است هر عمل نيك كه

درين وقت بكنند مقبول است وچون وقت نماز كه افضل اعمال است نماز گزاردن ارجح وافضل باشد وحديث اول كه فرمود كه كشاده ميشود براى اين ركعات درهاى آسمان نيز مقبول برين معنى است * وعن ابن عمر قال قال رسول الله * گفت ابن عمر گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم رحم الله امرءا صلى قبل العصر اربعا * رحمت كند خداى تعالى مرد را كه بگزارد پيش از نماز ديگر چهار ركعت ودر عبارت رحم الله اشارت است باستحباب آن * رواه احمد والترمذى وابو داؤد * وگفته است ترمذى هذا حديث حسن غريب وابن خزيمه وابن حبان در صحيحين خود آنرا روايت كرده وابن حبان تصحيح نموده است * وعن علي * رضى الله عنه * قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي قبل العصر اربع ركعات * روايت است از اميرالمؤمنين على رضى الله عنه گفت بود آنحضرت ميگزارد پيش از نماز عصر چهار ركعت * يفصل بينهن بالتسليم على الملائكة المقربين ومن تبعهم من المسلمين والمؤمنين * جدا ميكرد ميان اين چهار ركعت بسلام دادن بر فرشتگان نزديك وآنها كه تابع ايشانند در وجود ودر گروه مسلمانان ومؤمنان يعنى سلام كه در نماز ميدهند نيت فرشتگان وحاضران جماعت ميكنند * رواه الترمذى * واز ينجا معلوم ميشود كه تسليم در چهار ركعت كه پيش از عصر بگزارند مستحب است وبعض اربع قبل الظهر را نيز بران قياس كنند وبغوى گفته كه مراد بتسليم اينجا تشهد است نام كرد آنرا تسليم بجهت اشتمال وى بران * وعنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي قبل العصر ركعتين * وهم از علي رضى الله عنه روايت است كه آنحضرت ميگزارد پيش از عصر دو ركعت درسنت عصر هردو روايت آمده است چهار ودو ومصلى مخير است دران وچهار افضل است * رواه ابو داؤد * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى بعد المغرب ست ركعات لم يتكلم فيما بينهن بسوء * كسى كه بگزارد بعد مغرب شش ركعت كه سخن نكند درميان آنها ببدى يعنى سخن بد كه دران اثمى باشد نكويد وبذكر وتسبيح مشغول باشد * عدلن له بعبادة ثنتي عشرة سنة * برابر كرده ميشوند اين شش ركعت براى مصلى بعبادت دوازده سال هر ركعت را ثواب دو سال * رواه الترمذي وقال هذا حديث غريب لا نعرفه الا من حديث عمر ابن ابي خثعم * وگفته است ترمذى اين حديث غريب است نمى شناسيم آنرا مگر از حديث عمر بن خثعم بفتح خاى معجمه وسكون مثلثه * وسمعت محمد بن اسمعيل يقول هو منكر الحديث * وگفت ترمذى شنيدم بخارى را كه ميگفت عمر بن ابي خثعم منكر الحديث است ومعنى حديث منكر درمقدمه معلوم شد * وضعفه جدا * وضعيف گردانيده است بخارى اورا البته درميزان الاعتدال گفته است كه عمر بن عبد الله بن ابى خثعم روايت ميكند موضوعات را روا نيست ذكر وي مگر بر سبيل قدح وانكار وروايت كرده است وى از يحيى از ابي سلمه از ابي هريرة من صلى بعد المغرب الحديث ومردم اين شش ركعت را صلوة الاوابين گويند ودر حديث اين نام يافته نشده است واگر يافته شده است درباب صلوة الضحى است چنانكه در كتاب شمائل آمده * وعن عائشة رض قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى بعد المغرب عشرين ركعة بنى الله له بيتا في الجنة * كسي كه بگزارد بعد مغرب بيست ركعت برآرد خداى تعالى براى او خانه در بهشت * رواه الترمذى * روايت كرده است اين حديث را ترمذى اما بطريق تعليق كرده ودر بعض شروح گفته اند روايت كرده است اورا ابن ماجه مسند او محتدثان اين را تضعيف كرده اند وگفته اند كه در اسناد او يعقوب بن الوليد است ووى كذاب ووضاع است چنانكه امام احمد وغير ايشان گفته اند والله اعلم * وعنها قالت ما صلى رسول الله * وهم از عائشه است كه گفت نگزارد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم العشاء قط * نماز عشا را مگر * ندخل علي * پس درآمد بر من * الا صلى اربع ركعات او ست ركعات * مگر آنكه او گزارده چهار ركعت يا شش ركعت آنچه در مشهور از روايات آمده بعد از عشا در ركعت آمده ودر بعض روايات چهار نيز آمده اما شش ركعت جزو درين حديث نيامده والله اعلم ودر بعض حواشى نوشته كه مراد بعشا اينجا مغرب است وگويا باعث برين قول حديث ترمذى است كه در باب شش ركعت بعد از مغرب آمده يا تردد دران كه آنها يا ركعتين سنت اند يا وراى آن فافهم اما دراستحباب چهار ركعت پيش از عشا چنانكه در كتب فقهه مذكور است حديثى نظر نه درآمده واهل حرمين نميگزارند بلكه نمي شناسند كذا في سنن الهدى * رواه ابو داؤد * وعن ابن عباس قال

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ادبار النجوم الركعتان قبل الفجر وادبار السجود الركعتان بعد المغرب * گفت ابن عباس مراد به تعبیر ادبار النجوم بکسر همزه که در قرآن مجید در آخر سورهٔ طور واقع شده است دو رکعت سنت فجر است که در وقت غیبوبت کواکب میگزارند وبه تعبیر ادبار السجود بفتح همزه که در سورهٔ ق آمده است سنت مغرب مراد است واز سجود فریضهٔ مغرب * رواه الترمذی * ودر تفسیر قاضی بیضاوی گفته که مراد باد بار السجود نوافل است که بعد از مکتوبات گزارده میشود وبعض گفته اند وتر بعد از عشا وگفته اند که اد بار در سورهٔ ق جمع دبر ونافع وابن کثیر وخلف وحمزه بکسر خوانده اند واد بار در آخر سورهٔ طور بکسر است وبفتح همزه نیز خوانده شده است در قراءت شاذه

الفصل الثالث

* عن عمر * رضي الله عنه * قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول اربع قبل الظهر بعد الزوال * روایت است از امیر المؤمنین عمر گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت چهار رکعت پیش از نماز ظهر بعد از زوال احتمال دارد سنت ظهر را وفي زوال را * تحسب بمثلهن في صلوة السحر * حساب کرده میشوند وبرابر داشته میشوند در فضل وثواب چهار رکعت که در صلوة سحر گزارده شوند که وقت مشهود بفضل عظیم است یعنی نماز گزاردن درین وقت مثابهٔ نماز گزاردن در وقت سحر است وطیبی صلوة سحر را برسنت وفرض فجر حمل کرده وشک نیست که حمل بر نماز تهجد اظهر وانسب است بلفظ سحر وما نا که باعث بر حمل نماز فجر اربع رکعت است وصلوة تهجد بیشتر از انست رد رسفر السعادة آورده که عبد الله بن مسعود میگزارد هشت رکعت بعد از زوال ومیگفت که این رکعات برابری میکنند مانند خود را از قیام لیل واین در حکم مرفوع است چه مقادیر رکعات وثواب جز بسماع از شارع نتوان دانست کما تقرر في موضعه وباین حدیث ابن مسعود تحمل صلوة سحر بر قیام لیل استیناسي میتوان یافت وظاهر آنست که مراد باین هشت رکعت مجموع في زوال وسنت ظهر باشد وبعض مشائخ گفته اند که شاید سر درین آن باشد که این هر دو وقت زمان نزول رحمت وحصول قربت اند زیرا که گشاده میشوند ابواب رحمت وقبول بعد از انتصاف نهار ونزول میکند رحمت الهي در نصف اخیر شب چنانکه در احادیث آمده است وچون این دو وقت متناسب بودند نماز درینها نیز متعادل ومتوازی باشند وچون نزول رحمت در آخر شب اظهر واشهر بود نماز وقت زوال را عدیل وشبیه بدان ساخت بعد ازان اشارت فرمود بفضیلت وقت زوال بقول خود * وما من شيء الا وهو يسبح الله تلك الساعة * ونیست هیچ چیز مگر آنکه وی نیاکي یاد میکند خدا را در آن ساعت * ثم قرأ * پستر خواند آنحضرت برای ترغیب نماز درین وقت این آیت را که * يتفيؤ ظلاله عن اليمين والشمائل * میل میکند ومیگردد سایها از جانب راست وچپ * سجدا لله وهم داخرون * در حالیکه سجده کنند گان اند مر خدا را وحال آنکه ایشان خرد وخوار اند اول آیت این است که * اولم يروا الى ما خلق الله من شيء * ایا نمی بینند ونظر نمیکنند آدمیان که تسلیم وانقیاد نمی نمایند امر پروردگار را وعبادت نمیکنند مر او را بسوی مخلوقات که مر آنرا سایها است میل کنند وبر گردند از ایمان وشمایل ایشان سجده کنند وخرد وخوار شوند ومراد بسجده انقیاد واستسلام است خواه بطبع بود یا باختیار وهمه منقاد امر اراده اویند ودر آنچه خلق کرده وتدبیر نموده است تعالی شانه * رواه الترمذی والبيهقي في شعب الايمان * وعن عائشة * رضي الله عنها * قالت ما ترك رسول الله صلى الله عليه وسلم ركعتين بعد العصر عندي قط * گفت عائشه ترک نکرد آنحضرت دو رکعت بعد از نماز عصر نزد من یعنی در خانهٔ من هرگز * متفق عليه وفي رواية للبخاري قالت والذي ذهب به ما تركهما حتى لقي الله * ودر روایتی مر بخاری را اینچنین آمده که گفت عائشه سوگند بآن خدای که برد آنحضرت را از زمین عالم ترک نکرد این دو رکعت را تا آنکه ملاقات کرد خدا را ورفت بآن عالم ذر باب اوقات منهي سخن درین گذشته است مجمل آنکه بعض گویند که این دو رکعت سنت ظهر است که بجهت اشتغال وانان فوت شده بود که الآن قضا کرد وعادت شریف چنان بود که چون عمل کردی بر آن ملازمت نمودی واین سخن خالي از بعدی نیست وبعض می گویند که این دو رکعت پیش از نماز مغرب بود بعد از اذان وحی واین نیز بعید است زیرا که ظاهر حدیث آنست که گزاردن آنها بعد از عصر است پیش از مغرب ونیز گزاردن دو رکعت بعد از مغرب از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم مروی نیست وبعضی از اصحاب

ميگزاردند پس نه امر كرد ايشان را بدان ونه نهي كرد از ان چنانچه در احاديث آينده بيايد وگفته اند كه در احاديث بطرق متعدده آمده كه اين دو ركعت راتبهٔ عصر نبود وبالجمله اخبار وآثار در نهي از صلوة بعد از عصر بسيار است وجمهور هم برانند پس احسن آنست كه گفته شود كه گزاردن دو ركعت بعد از عصر از خصائص آن حضرت بود صلى الله عليه وسلم كذا ذكره بعض المتأخرين والله اعلم * وعن المخنارين فلفل * بضم فائين وسكون لام اولى مخزومي كوفي تابعي ثقه است شنيد از انس وروايت كرد ازوى ثورى وغيروى * قال سألت انس بن مالك عن التطوع بعد العصر * گفت مختار پرسيدم انس را از نفل گزاردن بعد عصر * فقال كان عمر يضرب الايدى على صلوة بعد العصر * پس گفت انس بود عمر ميزد دستهاى كسى را كه عقل مى بست اين نماز را وبر ميداشت دستها را به تكبير بعد عصر يعنى منع ميكرد ازان * وكنا نصلي على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم ركعتين بعد غروب الشمس قبل صلوة المغرب * وبوديم ما كه ميگزارديم در زمان آنحضرت دو ركعت بعد از فرو نشستن آفتاب پيش از گزاردن نماز مغرب * فقلت له اكان رسول الله * مختار ميگويد پس گفتم مر انس را آيا بود پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم يصليهما * كه ميگزارد اين دو ركعت را بعد از غروب آفتاب پيش از نماز مغرب * قال كان يرانا نصليهما فلم يأمرنا ولم ينهنا * گفت انس بود آن حضرت كه مى ديد ما را كه ميگزارديم اين دو ركعت را پس نه امر ميكرد ما را بآن ونه نهي ميكرد ما را از ان پس بتقرير آن حضرت مشروعيت نماز بعد از عصر ثابت شد * رواه مسلم * اينجا گفته اند كه مگر عمر رضي الله عنه از قول عائشه كه گفت ما ترك رسول الله صلى الله عليه وسلم واقف نبود نه از قول انس كنا نصلي على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم وبعض گفته اند كه سبب ضرب عمر مردم را از صلوة بعد عصر خوف وقوع نماز است وقت غروب وبى آن مكروه نيست واين مذهب عمر است ومذهب غيروى كراهت است مطلقا وبالجمله مسئلهٔ كراهت نماز بعد از عصر وحديث آن خالي از اختلافي را اضطرابي نيست والله اعلم * وعن انس قال كنا بالمدينة * گفت انس بوديم ما بمدينه * فاذا اذن المؤذن لصلوة المغرب * پس چون اذان ميداد مؤذن مر نماز مغرب را * ابتدروا السواري * مى شتافتند ومير فتند صحابه بسوى ستونهاى مسجد ومى ايستادند پس ستونها * فركعوا ركعتين * پس ميگزاردند دو ركعت را * حتى ان الرجل الغريب ليدخل المسجد * تا آنكه مردى غريب مسافر هر آينه مى در آمد مسجد را * فيحسب ان الصلوة قد صليت * پس گمان مى برد آن مرد غريب كه نماز فرض بتحقيق گزارده شده است واين مردم نماز سنت بعد از مغرب ميگزارند * من كثرة من يصليهما * از بسيارى كسانيكه ميگزاردند اين نماز را گويا ايشان نهي از صلوة قبل الغروب فهميدند نه بعد آن * رواه مسلم * وعن مرثد * بفتح ميم وسكون را وفتح مثلثه * بن عبد الله * تابعي است مفتي اهل مصر بود وعبد العزيز بن مروان برادر عبد الملك بن مروان اورا حاضر ميكرد ببراى فتوى پيش خود مينشاند ابن حبان اورا در ثقات ذكر كرده است * قال اتيت عقبة الجهني * گفت آمدم عقبه بضم عين وسكون قاف ابن عامر جهني را بضم جيم وفتح ها كه از صحابه است * فقلت الا اعجبك من ابي تميم * پس گفتم ايا تعجب نكنم ودر عجب نيندازم ترا از ابي تميم كه تابعي كبير بود ودر زمان آنحضرت اسلام آورده * يركع ركعتين قبل صلوة المغرب * ميگزارد دو ركعت را پيش از نماز مغرب * فقال عقبة انا كنا نفعله على عهد رسول الله * گفت عقبه بدرستيكه بوديم ما كه ميكرديم اين فعل را در زمان پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم قلت فما يمنعك الآن * گفتم پس چه باز ميدارد ترا اكنون وچرا نميكني * قال الشغل * بضم شين گفت باز ميدارد كارهاى ديگر ونيز سنت مؤكده نيست ونووى گفته است كه مختار را ستيعاب آنها است از جهت احاديث صحيحهٔ صريحه دران * رواه البخاري * وعن كعب بن عجرة * بضم عين وفتح جيم صحابي است از اصحاب شجره واحوال وى در مواضع ديگر ذكر كرده شده * قال ان النبي صلى الله عليه وسلم اتى مسجد بني عبد الاشهل فصلى فيه المغرب * گفت آنحضرت آمد بمسجد بني عبد الاشهل كه نام قبيله ايست پس بگزارد در وى نماز مغرب را * فلما قضوا صلوتهم رآهم يسبحون بعدها * پس چون گاه كه تمام كردند مردم نماز فرض را ديد آنحضرت صلى الله عليه وسلم ايشان را كه نماز نفل ميگزارند كه مراد بوى سنت مغرب است بعد از فرض يعنى در مسجد * فقال هذه صلوة البيوت * پس گفت آنحضرت اين يعني سنت مغرب يا مطلق نماز نفل نماز خانها است كه در خانها بايد گزارد نه در مسجد * رواه ابو داؤد وفي رواية

الترمذي والنسائي قام ناس يتنفلون فقال النبي * ايمتادند مردم درحالتيكه نفل ميكزاردند پس گفت پيغمبر * صلى الله عليه وسلم عليكم بهذه الصلوة في البيوت * لازم گيريد برخود گزاردن اين نماز را درخانها بدانكه افضل آنست كه نماز نفل غير فرض درخانه بگزارند وهمچنين بود عمل آنحضرت صلى الله عليه وسلم مگر بسببى يا عذرى خصوصا سنت مغرب كه مركز درمسجد نگزارده وبعضى از علما گفته اند كه اگر سنت مغرب را درمسجد بگزارد ازسنت واقع نميشود وبعض گفته اند كه عاصى ميكردد ازجهت مخالفت امر كه ظاهرش دروجوب است وجمهور برانند كه امر براى استحباب است وداراين آنست كه درخانه باشد ودرحاشية هدايه از جامع صغير نوشته كه اگر نماز مغرب درمسجد گزارد اگر ميترسد كه بعد از رجوع به بيت شغلى پيش خواهد آمد كه مانع خواهد شد از سنت گزاردن پس درمسجد بگزارد واگر اين ترس نيست افضل آنست كه درخانه برود وبگزارد واگر رفتن بخانه ميسر نيايد بردر مسجد بگزارد واگر اين هم ميسر نكردد در مسجد بيرونى بگزارد اگر امام در داخل گزارده است واگر امام درمسجد خارجى گزارده است در داخلى بگزارد واگر مسجدى است كه داخل وخارج ندارد بپهلوى ستونى يا درگوشه بگزارد * وعن ابن عباس قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يطيل القراءة في الركعتين بعد المغرب * گفت ابن عباس بود آنحضرت كه دراز ميكرد قراءت را در سنت مغرب * حتى يتفرق اهل المسجد * تا آنكه جدا ميشدند مردم كه درمسجد بودند اريكديگر يعنى بيرون مى رفتند * رواه ابوداؤد * اين حديث نوع اشعارى دارد كه آنرا درمسجد ميگزارد پس محمول برعذرى وسببى خواهد بود كه مانع آمده باشد از دخول بيت واحتمال دارد كه درخانه گزارده باشد وابن عباس آنرا دريافته زيرا كه خانهٔ آنحضرت صلى الله عليه وسلم متصل بمسجد بود ودرميان جزديوارى نبود ودرديوارى بود بجانب مسجد كذا قالوا ونيز ظاهر آنست كه اين تطويل قراءت درسنت مغرب دربعض احيان بوده باشد زيرا كه ثابت شده است كه آنحضرت درين دو ركعت قل يا ايها الكافرون وقل هو الله احد خواندند * وعن مكحول يبلغ به ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من صلى بعد المغرب قبل ان يتكلم ركعتين * روايت است از مكحول شامى كه از مشاهير تابعين وكبار وثقات ايشانست ميرساند حديث را بحضرت ورفع ميكند آنرا كه آنحضرت گفت كسى كه بگزارد بعد از نماز مغرب پيش از انكه تكلم كند دو ركعت * وفي رواية اربع ركعات * ودر روايتى آمده كه بگزارد چهار ركعت * رفعت صلوته في عليين * برداشته ميشود نمازاو در عليين كه مقامى است بالاى هفتم آسمان وبعضى گويند نام آسمان هفتم است وگفته اند نام ديوان ملائكه است كه برداشته ميشوند دران اعمال صالحان وبعض گويند مراد اعلى امكنه واشرف واقرب مراتب است بجناب عزت حق جل وعلا * مرسلا * روايت كرده است مكحول بطريق ارسال وبودوى رضي الله عنه كثير الارسال * وعن حذيفة نحوه * وروايت كرده شده است از حذيفه كه از صحابه است مانند اين حديث * وزاد * وزيادت كرده است حذيفه اين عبارت را كه * فكان يقول عجلوا الركعتين بعد المغرب * پس بود كه ميگفت آنحضرت شتابى كنيد اين دو ركعت را كه بعد از مغرب اند ومتصل بفرض بگزاريد * فانهما ترفعان مع المكتوبة * زيرا كه اين دو ركعت برداشته ميشوند بعليين با فرض پس زودتر بگزاريد بى فاصله تامل ائكه كه برداشته اعمال اند منتظر نباشند وظاهر آنست كه قراءت دعائى يا ذكرى كه بصحت رسيده است ورود آن بعد از فرض منافى تعجيل نباشد يا گويند كه خواندن آن بعد از ركعتين منافى بعديت كه اينجا مراد است نيست وما بقى در باب الذكر بعد از صلوة مثل اين مبحث گذشته است وليكن در دل ميخلد كه افضليت اداى اين دو ركعت در خانه ثابت شده است پس اگر خانه دور باشد مخل باستعجال چه كار كنيد درينجا دو وجه است وظاهر آنست كه بيت اختيار كنند كه تاكيد دروى بعينها راست والله اعلم * رواه مرزين * روايت كرد اين حديث را رزين * وروى البيهقي الزيادة عنه نحوها * وروايت كرد بيهقى همين زيادت را از حذيفه مانند آن * في شعب الايمان * وعن عمرو بن عطاء قال ان نافع بن جبير ارسله الى السائب * وروايت است از عمرو بن عطاء كه از تابعين است كه نافع بن جبير بن مطعم كه وى نيز از تابعين است فرستاد اورا بسوى سائب كه صحابى است * يسأله عن شيء رآه منه معوية في الصلوة * در حاليكه سوال ميكند عمرو از نافع سائب را از چيزيكه ديد آنرا

ازسائب معاويه رنهي كردازان در نماز * نقال نعم * پس گفت سائب آرى * صليت معه الجمعة في المقصورة * گزاردم با معاويه جمعه را درمقصورهٔ جامع مكانى كه بنا كرده ميشود مرتكبيركويندكان را وامرا را از قصر بمعني كوشك * فلما سلم الامام قمت في مقامي * پس هرگاه كه سلام داد امام ايستادم من در جاى كه ايستاده بودم برنماز * فصليت * پس نماز گزاردم * فلما دخل ارسل الي * پس هرگاه كه درآمد معاويه خانهٔ خود را كس فرستاد بسوى من * نقال لا تعد لما فعلت * پس گفت باز مكرد مراين فعلى را كه كردي تو يعنى نماز نفل كردن در جاى فرض * اذا صليت الجمعة فلا تصلها بصلوة * چون بگزاري تو نماز جمعه را پس وصل مكن آنرا بنماز * حتى تكلم او تخرج * تا آنكه سخن كني يا بيرون آئي * فان رسول الله * زيرا كه پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم امرنا بذلك * امر كرده است ما را بآن * ان لا نوصل صلوة بصلوة حتى نتكلم او نخرج * آن چيزاين است كه وصل نكنيم نماز را به نماز ديگر تا آنكه سخن كنيم يا بيرون آئيم وَدر بعض نسخ صلوة نيست پس ظاهر عبارت اين باشد كه وصل نكنيم جمعه را بنماز تا آنكه سخن كنيم يا بيرون آئيم * رواه مسلم * وعن عطاء * نام چند كس است از تابعين * قال كان ابن عمر اذا صلى الجمعة بمكة تقدم * بود ابن عمر چون ميگزارد نماز جمعه را بمكه پيش ميرفت از جاى كه ميگزارد در وى جمعه پس متحيين رفتن از مكانى بمكانى موجب فصل بود بمنزلهٔ تكلم يا خروج مذكور در قول معاويه * فصلى ركعتين * پس ميگزارد ابن عمر پيش رفته دو ركعت * ثم يتقدم * پستر پيش ميرفت ازين مكان نيز * فيصلي اربعا * پس ميگزارد چهار ركعت ديگر پس مجموع شش ركعت ميشد كه بعد از نماز جمعه ميگزارد در مكه اين چنين ميكرد * واذا كان بالمدينة صلى الجمعة ثم رجع الى بيته * وچون مى بود بمدينه ميگزارد جمعه را بستر برميگشت بسوى خانهٔ خود * فصلى ركعتين * پس ميگزارد دو ركعت * ولم يصل في المسجد * ونمى گزارد در مسجد * فقيل له * پس گفته شد مر ابن عمر را كه چرا در خانه گزاري نه در مسجد * فقال كان رسول الله * پس گفت ابن عمر بود پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم يفعله * ميكرد آنرا * رواه ابوداؤد * وگفته اند شايد كه فرق ميان مكه ومدينه آن باشد كه خانهٔ ابن عمر رضي الله عنهما در مدينه نزديك به مسجد بود ومتصل بود بدان ودر مكه مسافر بود ومنزل از حرم دور بود پس تقدم را قائم مقام رجوع به بيت ساخت واما زيادت صلوة در مكه تا شش ركعت از جهت مضاعفت ثواب درواست وترمذى از امير المؤمنين علي رضي الله عنه آورده است كه وى امر ميكرد بدو ركعت بعد از جمعه وپس وى چهار رمؤلف نيز از روايت ترمذي حديث عطا آورده وگفته * وفي رواية الترمذي قال رأيت ابن عمر صلى بعد الجمعة ركعتين ثم صلى بعد ذلك اربعا * گفت عطا ديدم ابن عمر را كه گزارد بعد از جمعه دو ركعت بستر گزارد بعد از وى چهار ركعت چنانكه از امير المؤمنين علي آورده وسنت نزد ابي حنيفه بعد از جمعه چهار است ونزد امامين شش نخست چهار بعد از وى دو اين حكم نماز بعد از جمعه است اما سنت قبل الجمعه نيز ثابت است وبعضى از محدثين آنرا انكار كرده ومبالغه نموده اند وبعض گفته اند كه هركه اثبات سنت پيش از جمعه نموده است بقياس برظهر نموده واثبات سنت بقياس جائز نباشد كذا قيل وحق آنست كه سنت قبل الجمعه ثابت است وكلام در وى طويل است ودر شرح سفر السعادة آنرا ذكر كرده ايم فانظر ثمه *

* باب صلوة الليل *

بدانكه در نماز شب از آنحضرت صلى الله عليه وسلم روايات مختلفه آمده ودر هر وقتي بنوعى گزارده ومتعبد مخير است دران بهر نوعى كه تمسك كند شرف اتباع دريابد واگر در اوقات متعدده بهر نوعى ازان دست زند اوفق وانسب باشد سيزده ويازده ونه وهفت آمده وبعض علما پنج نيز گفته اند واز سيزده اكثر نبود پس بعض باسنت خير گفته وبعض بى آن واين اصح واصوب است وگاهى وتر بيكر كعت كرده وگاهى بسه ركعت ودر بعض روايات عدد وتر داخل آن شمرده ودر بعض خارج ودر بعض اطلاق كرده وتر را برنك ركعت ودر بعض برسه تا پنج وهفت ودر بعض روايات تمام نماز شب را وتر گفته چنانكه در روايت ام سلمه آمده كه بود آنحضرت كه ايتار ميكرد بسيزده ركعت وچون ضعف پيرى شد ايتار ميكرد بهفت ودر حديث آمده است وتر كنيد اى اهل قرآن ومراد بدان نماز شب داشته ووجهش آنست كه نماز شب بضم وتر بدان وتر ميكردد چنانكه نماز روز بضم نماز مغرب وتر ميكردد وارد شده است كه نماز مغرب وتر روز است وكلام در آنكه نماز تهجد بر آنحضرت صلى الله عليه وسلم فرض بود يا بر

امت بعد ازان منسوخ شد مشهور است ومختار آنست كه از امت منسوخ شد وبر آنحضرت باقي ماند تا آخر عمر وقد حقق ذلك في موضعه * الفصل الاول * عن عائشة قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم يصلي فيما بين ان يفرغ من صلوة العشاء الى صلوة الفجر احدى عشرة ركعة * روايت است از عائشه گفت بود آنحضرت كه ميگزارد درميان فارغ شدن آنحضرت از نماز عشا تا نماز فجر يازده ركعت را * يسلم من كل ركعتين * سلام ميداد بعد از هر دو ركعت * ويوتر بواحدة * ووتر ميكرد بيك ركعت * فيسجد السجدة من ذلك قدر ما يقرأ احدكم خمسين آية * پس سجده ميكرد از ان وتر مقدار آنچه بخواند يكي از شما پنجاه آيت * قبل ان يرفع رأسه * پيش از آنكه بردارد آنحضرت سر خود را در شرح اين عبارت توجيهات كرده اند ظاهر آنست كه مراد آنست كه سجده ميكرد سجدهٔ از سجدات وتر را يا همه سجده هاي او را طويل آن قدر كه كسي پنجاه آيت تواند خواند وبعضي از شافعيه بران حمل كرده اند كه مراد سجدهٔ شكر است كه ميكرد بشكرانهٔ وقوع اين فعل از وي وتوفيق صدور عبادت ودر جواز سجدهٔ منفردهٔ خارج از صلوة خلاف است چنانكه در باب سجود الشكر بيايد اما آنچه واقع شده است عمل بران در بعض بلاد كه بعد از وتر دو سجده كنند بكيفيت معروفه وواقع شده است فضل آن در بعض روايات فقهيهٔ ضعيفهٔ مرجوحه اصلي ندارد از اخبار وآثار وورد نشده است بآن روايت فقهيهٔ مختار وعمل نيست بران در حرمين شريفين بلكه در سائر ديار عرب وحديثي درين باب روايت كرده شده است كه حكم كرده اند بران بوضع وآثار وضع بران لائح است ونرفته است هيچ يكي از ائمهٔ مذاهب اربعه بسنيت ونه باستحباب آن واكثر حنفيهٔ ديار عرب آنرا نمي شناسند وبعض نقل ميكنند كراهت آنرا كذا قالوا * فاذا سكت المؤذن من صلوة الفجر * در اكثر روايات سكت بتاي فوقانيه است از سكوت يعني چون خاموش مي شد مؤذن از نماز فجر وبعض سكب بباي موحده نيز روايت كرده اند از سكب بمعني ريختن واين نيز راجع بمعني سكوتست يعني چون ميريخت مؤذن اذان را در گوشها * وتبين له الفجر * وظاهر ميشد مر آنحضرت را طلوع فجر اشارت است بآنكه آنحضرت اكتفا نميكرد در ادای سنت فجر باذان مؤذن شايد كه خطا كرده باشد ودر شب گفته باشد بلكه تحقيق ميكرد وقت را * قام * مي ايستاد آنحضرت * فركع ركعتين خفيفتين * پس ميگزارد دو ركعت سبك را چنانكه در سنت آمده است كه قل يا ايها الكافرون وقل هو الله احد دران ميخواندند * ثم اضطجع على شقه الايمن * پستر مينشست بر پهلوي راست شرح اين در حديث ثالث بكنيم * حتى يأتيه المؤذن للاقامة * تا آنكه مي آمد او را مؤذن بجهت اقامت نماز واعلام مي نمود بحضور جماعت * فيخرج * پس بيرون مي آمد آنحضرت * متفق عليه * وعنها قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا صلى ركعتي الفجر * گفت عائشه بود آنحضرت چون ميگزارد سنت فجر را * فان كنت مستيقظة حدثني * پس اگر مي بودم من بيدار سخن ميكرد با من * والا اضطجع * واگرنه مي خفت * رواه مسلم * وبخاري نيز در باب الحديث بعد ركعتي الفجر ودر باب من تحدث بعد الركعتين ولم يضطجع روايت كرده وازين حديث جواز تكلم بعد از سنت فجر معلوم شد وترمذي براي تكلم بعد از سنت فجر بابي عقد كرده وحديثي از عائشه درين باب آورده بلفظ اذا صلى ركعتي الفجر فان كانت له الي حاجة كلمني والا خرج الى الصلوة وگفته هذا حديث حسن صحيح وگفته مكروه داشته اند بعضي از علما از اصحاب پيغمبر صلى الله عليه وسلم وغيرهم كلام بعد طلوع فجر تا گزاردن نماز فجر را الا آنچه باشد از ذكر خدا سبحانه يا سخني كه چاره نيست ازان وهمين است قول احمد واسحق انتهى وتكلم آنحضرت صلى الله عليه وسلم ازين قبيل بود چنانكه قول عائشه فان كانت له الي حاجة كلمني مشعر است بدان وفرضا اگر نه ازين قبيل باشد هم مبطل سنت وموجب اعادة نيست يارب مكروه شدن كراهت تكلم درين وقت احتياطا وتكميلا * وعنها قالت كان النبي * بود پيغمبر * صلى الله عليه وسلم اذا صلى ركعتي الفجر * چون ميگزارد دو ركعت سنت فجر را * اضطجع على شقه الايمن * خواب ميكرد بر پهلوي راست خود * متفق عليه * بدانكه كلام درين حديث از دو وجه است يكي اضطجاع بعد سنت فجر دوم اضطجاع برشق ايمن اما اول بعضي از ظاهريه بوجوب اضطجاع رفته اند غريب تر آنكه بعض شرط صحت فرض داشته اند كه اگر نكند باطل كردد فرض وي وجماعه بكراهت آن رفته اند وآنرا

بدعت شمرده پوشیده نماند که قول بغیر بودن او بدعت بعید است از جهت ورود احادیث صحیحه دران پس یا گویند بود بعد از ان منسوخ گشت یا از خصائص آنحضرت صلی الله علیه وسلم دارند یا حمل کنند بر بودن آن به قصد استراحت نه بروجه تعبد وهمچنین قول بوجوب نیز بعید است از جهت اختلاف روایات دروی ودر بعض روایات ذکر اضطجاع نیامده وهمین قدر آمده که گزارد وبرآمد پس قول مختار آن باشد که مستحب است نه مکروه ونه واجب وامام ابوحنیفه گفته که اگر برای استراحت باشد رفع تثقل وتعب که حاصل شده است از نماز شب نیکو است وفعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز ازین قبیل بوده است وامام مالک هم براین است واما ثانی عادت کرده اضطجاع بر شق ایمن بود در جمیع احوال وگفته اند که حکمت دران آنست که تا استغراق در نوم حاصل نکردد زیرا که قلب که مضغهٔ صنوبری است در جانب یسار است واگر بر شق ایسر به خسپد قرار میگیرد قلب وغالب می آید استراحت ومستغرق میکردد نوم وبرتقدیر اضطجاع بر شق ایمن قلب معلق می ماند پس غالب نمیشود استراحت ومستغرق نمیکردد نوم ومیسر میکردد انتباه واستیقاظ ولهذا اطبا نوم بر شق ایسر قرار داده اند از برای طلب راحت قلب وهضم طعام ازجهت ثوجه حرارت غریزیه بداخل بدن درحالت نوم وهرچند نوم غالب تر وغرق تر راحت بیشتر وهضم طعام وافر تر وصاحب شرع اختیار کرد نوم بر شق ایمن از برای طلب خفت نوم وتیسر قیام لیل ولازم است این را تقلیل طعام بعد ازان بدانکه در احادیث صحیحه آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نوم میکرد درین اضطجاع که بعد از رکعتین فجر میکرد تاشنیده میشد آواز خواب بعد ازان برمیخاست وبنماز میرفت بی آنکه وضوی تازه کند وعدم نقض وضو بنوم از خصائص آنحضرت است بحکم تنام عیناي ولا ینام قلبي بعض گویند از خصائص انبیا صلوات الله علیهم اجمعین ودر باب اذان در قصهٔ لیلة التعریس کلامی باین مقام گذشت فتذکر * وعنها قالت کان النبي صلی الله علیه وسلم یصلی من اللیل ثلث عشرة رکعة * گفت عائشه بود آنحضرت میگزارد از شب سیزده رکعت * منها الوتر * از جملهٔ آن سیزده رکعت وتر بود یک رکعت یا سه رکعت * ورکعتا الفجر * واز انجمله دو رکعت سنت فجر بود یعني سیزده رکعت که در نماز شب گفته اند دو رکعت فجر نیز دران شمرده اند از جهت قرب واتصال وانتهای آن بدان اصل نماز شب آنحضرت یازده بود چنانکه در روایات دیگر آمده است وصاحب سفر السعادة گفته است که صواب آنست که سیزده رکعت ورای رکعتین فجر بود اما وتر داخل است دران * رواه مسلم * وعن مسروق قال سألت عائشة عن صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم باللیل * روایت است از مسروق که از مشاهیر تابعین است اورا درخردی دزدیده بودند از نجهت مسروق نام اوشد گفت پرسیدم عائشه را از نماز آنحضرت در شب * فقالت * پس گفت عائشه * سبع وتسع واحدی عشرة رکعة * بود نماز آنحضرت در شب کامي صفت وکامی نه وکامی یازده * سوی رکعتي الفجر * ورای دو رکعت سنت فجر ظاهر این است که این متعلق باحدی عشره است ودروی اشارت است بآنکه روایت سیزده رکعت بار کعتین فجر است * رواه البخاری * وعن عائشة قالت کان النبي صلی الله علیه وسلم اذا قام من اللیل لیصلي * بود آنحضرت چون برمیخاست از شب برای آنکه نماز کند * افتتح صلوته برکعتین خفیفتین * آغاز میکرد نماز خود را بدو رکعت سبک که مراد بدان دو رکعت است که بعد از وضو میگزارد وتخفیف درروایات مستحب است وروایات بتخفیف آن وارد شده قولا وفعلا * رواه مسلم * وعن ابي هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قام احدکم من اللیل فلیفتتح الصلوة برکعتین خفیفتین * گفت آنحضرت چون برخیزد یکی از شما از شب پس باید که شروع بکند بدو رکعت سبک * رواه مسلم * وعن ابن عباس قال بت عند خالتي میمونة لیلة * گفت ابن عباس شب کردم نزد خالهٔ خود که ام المؤمنین میمونه است شبی وبود وی رضي الله عنها دران زمان خرد * والنبي صلی الله علیه وسلم عندها * وبود آنحضرت نزد میمونه در نوبت او * فتحدث رسول الله صلی الله علیه وسلم مع اهله ساعة * پس سخن کرد آنحضرت با اهل خود که میمونه است ساعتی در ابتجاد لیل است براباحت کلام بعد از عشا اگر مصلحتی باشد دران چنانکه در باب اوقات الصلوة نیز گذشت * ثم رقد * پستر خواب کرد آن حضرت * فلما کان ثلث اللیل الآخر * پس هنگامی که باقي ماند ثلث اخیر از شب * او بعضه * یا باقی ماند بعضی از ثلث اخیر که سدس اخیر باشد * قعد * بیدار شد

ونشست * فنظر الى السماء فقرأ * پس نگاه كرد بسوى آسمان پس خواند اين آيت را * ان في خلق السموات والارض واختلاف الليل والنهار لآيات لاولى الالباب حتى ختم السورة * تا آنكه ختم كرد سوره را يعني تا آخر سوره خواند ودر بعض روايات پنج آيت تا آنكه لا تخلف الميعاد نيز آمده ونيز خواندن اين آيت بعد از ايستادن ونظر كردن بآسمان ودر بعض روايات نيز نزد مسواك كردن آمده است * ثم قام الى القربة * پس بر ايستاد آنحضرت ورفت بسوى مشك آبى كه در انجا بود وقربه بكسر قاف وسكون را مشك * فاطلق شناقها * پس بكشاد بند مشك را وشناق بكسر شين وتخفيف نون وقاف در آخر رشتهٔ يا دراني كه بدان دهن مشك را به بندند * ثم صب في الجفنة * پس بريخت آب از مشك در كاسه وجفنه بفتح جيم وسكون فا ونون كاسهٔ بزرگ * ثم توضأ وضوءا حسنا بين الوضوئين * پس بريخت وضو كرد آنحضرت وضوئى نيك ميان دو وضو يعني متوسط ميان اسراف وتقتير نه بسيار آب ريخت كه بحد اسراف كشد ونه چندان كم كه اعضا تر وتازه وسيراب نكردد چنانكه گفت * لم يكثر وقد ابلغ * بسيار نكرد در ريختن آب وبتحقيق رسانيد آب را بهر جاكه بايد رسانيد ونيكو رسانيد * فقام فصلى * پس شروع كرد در نماز وايستاد بنماز * فقمت وتوضأت فقمت عن يساره * پس برخاستم من نيز از خواب ووضو كردم پس ايستادم در نماز جانب دست چپ آنحضرت * فاخذ باذني فادارني عن يمينه * پس كرفت كوش مرا پس بكردانيد مرا واستاده كرد بجانب راست خود * فتتامت صلوته ثلث عشرة ركعة * پس تمام شد وكامل شد نماز آنحضرت سيزده ركعت واين سيزده باوتر خواهد بود وليكن دو ركعت سنت فجر خارج از انست پس اين مخالف است حديث عائشه كه كفت ركعتان فجر داخل آن سيزده بود وچون مقرر شده است كه نماز آنحضرت در شب مختلف بود كاهى چنان خواهد بود وكاهى چنين ومدار وقطب احاديث نماز شب حديث عائشه وابن عباس است * ثم اضطجع * وبعد از كزاردن سيزده ركعت نماز شب خفتيد بر پهلو * فنام * پس خواب كرد * حتى نفخ * تا آنكه دم كرد چنانكه در خواب مى باشد * وكان اذا نام نفخ * وبود آنحضرت چون بخواب ميرفت دم ميكرد وآواز هم ميكرد چنانكه آن آواز شنيده مى شد واين علامت كشاد مجراى نفس وسلامت وى از سدهٔ وصفائى قواى جسمانى است * فآذنه بلال بالصلوة * پس اعلام كرد او را بلال بنماز ورسيدن وقت معتاد وحضور مردم وجمع شدن ايشان در مسجد واين اعلام ديكر بود از بلال ورا اذان در وقتيكه تاخير راه مى يافت وامتدادى مى شد در خواب * فصلى * پس برخاست آنحضرت از خواب وكزارد نماز سنت را * ولم يتوضأ * ووضوء ديكر نكرد بجهت خواب از جهت عدم نقض نوم وضوى آنحضرت را چنانكه معلوم شد * وكان في دعائه * وبود در دعاى آنحضرت كه ميان سنت فجر وفرض وى ميخواند وعمل اكثر مشائخ برين است وخواندن آن بعد از تعجيل نيز آمده است ودرين حديث نيز ممكن است حمل بران وآنرا دعاى طويل ميكويند شيخ امام شهاب الدين سهروردى در عوارف كفته است كه ندديم ما كسى را كه مواظبت نموده باشد برين دعا مكر آنكه نزدوى بركتى ونورانيتى هست واين دعا دراز است ودر آخروى اين كلمات است كه * اللهم اجعل في قلبي نورا * خداوندا بكردان وپيدا كن در دل من نور * وفي بصري نورا * وبكردان در بينائى من نور * وفي سمعي نورا * وبكردان در شنوائى من نور * وعن يميني نورا * وبكردان در جانب راست من نور * وعن يساري نورا * وبكردان در جانب چپ من نور * وفوقي نورا * وبكردان بر زبر من نور * وتحتي نورا * وبكردان زير من نور * وامامي نورا * وپيش من نور * وخلفي نورا * وپس من نور تا از هر شش جهت نورا يمان ويقين وشهود در كير دو تمامهٔ وجود مرا نوراني بلكه فاني كردان * واجعل لي نورا * وبكردان وپيدا كن براى من نور بيرون از دائرهٔ حواس وجهات * وزد بعضهم وفي لساني نورا * وزيادة كرده اند بعضى از راويان اين را كه وفي لساني نورا وپيدا كن در زبان من نور تا بر ديكران كه ارادهٔ اقتباس انوار شهود واستفاضهٔ اسرار وجود نمايند بزبان نوراني سالم از اختلاط ظلمت ابهام وايهام تعبير نمايم وبتائيد نور وحي والهام بى شوب شبههٔ اكاذيب وهم براه راست هدايت كنم * وذكر * وذكر كرده است آن بعض * وعصبي ولحمي ودمي وشعري وبشري * وپى وكوشت وخون وموى وروى وپوست را وبعض كفته واجعل في عصبي نورا ولحمي نورا ودمي نورا وشعري نورا وبشري نورا * متفق عليه وفي رواية لهما * ودر روايتى مر بخارى ومسلم را اين نيز زيادة آمده * واجعل في نفسي نورا * وبكردان در نفس من كه عبارت است از روح حيواني وبرزخ است ميان روح وجسم

ومتوسط در نور و لطافت وظلمت وكثافت يا بنور احكام روحانيت متصف گردد وجهت نورانيت غالب آيد وهمه خير و طاعت
وافعل چنانكه گفت *واعظم لي نورا * وعظيم و بزرگ گردان براى من نورا * وفي اخرى لمسلم *وفوق نورا الذي في مسلم الذين
نيز آمده كه *اللهم اعطني نورا * خداوندا بده مرا نورا و اين مجمل تمامهٔ تفصيلات مذكوره است يعني اين نورانيت خود
آنچنان نصيب من كن كه ظاهر و باطن وجسم و روح وزير و زبر و پيش و پس وچپ و راست مرا در گيرند تا چنان شوم كه گفته
است * شعر * از درونم نمى روى بيرون * در گرفتي درون و بيرون را * وچون نورا سم خاص الهي و مصدوق ذاتيست مغفل من
ارست درويشى حاصل اين دعا را ابن عباس است كه * ع * سر تا پايم فداى سر تا بايت * انه بكل شئ محيط * وانه
وقد عند رسول الله صلى الله عليه وسلم * وهم از ابن عباس است وظاهر آنست كه اين هم در خانهٔ ميمونه است كه وى خواب
كرد نزد آن حضرت و آنحضرت نيز خواب كرد * فاستيقظ * پس بيدار شد آنحضرت * فتسوك وتوضأ * پس مسواك كرد
ووضو ساخت * وهو يقول * وحال آنكه وى ميگويد و ميخواند اين آيات را * ان في خلق السموات والارض حتى ختم السورة * تا آنكه
ختم كرد سورة را * تم قام * پس برخاست براى نماز * فصلى ركعتين * پس گزارد دو ركعت * اطال فيهما القيام والركوع والسجود *
دراز كرد دوين دو ركعت قيام را و ركوع را و سجود را * ثم انصرف فنام حتى نفخ * پس بستر برگشت از نماز پس خواب كرد تا آنكه
دم كرد * ثم فعل ذلك ثلث مرات * پس بستر كرد مجموع آنرا سه بار * ست ركعات * فالمجموع آن شش ركعت شد * كل ذلك
يستاك ويتوضأ ويقرأ هؤلاء الايات * در هر بار از ان مسواك ميكرد و وضو مى ساخت و ميخواند اين آيتها را * ثم اوتر بثلث *
بعد از ان وتر كرد بسه ركعت * رواه مسلم * اين حديث دليل است بر شرعيت وتر بسه ركعت و در بسيارى از روايات وتر
بپنج ركعت آمده و شافعيه مبالغه كرده اند در تزييف قول بثلث وحال آنكه احاديث وآثار صحيحه دران آمده وحق آنست
كه ايتار بسه ركعت و ركعت واحده مختلف فيه است ميان علما از صحابه ومن بعد هم وهر دو مشروع است چنانكه در باب وتر
بيايد واين اختلاف در اولى وافضل است والا خلاف نيست هيچ كس را در ايتار بثلث * وعن زيد بن خالد الجهني * بضم جيم
وفتح ها * انه قال لارمقن صلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم الليلة * روايت است از زيد بن خالد كه از مشاهير صحابه است
وروايت كرد از آنحضرت و از عائشه و ابي طلحه و روايت كرد از وى ابو سلمه و عطاء بن يسار و غير ايشان مات بالكوفة سنة
ثمان وسبعين كه وى با خود گفت مر آينه نگاه كنم و بتامل در نگرم نماز آنحضرت را امشب كه چه گونه ميگزارد * فصلى ركعتين
خفيفتين * پس رفت باين قصد پس ديد كه گزارد آنحضرت دو ركعت سبك را * ثم صلى ركعتين طويلتين طويلتين طويلتين *
بعد ازان بگزارد دو ركعت دراز دراز يعني در غايت درازى * ثم صلى ركعتين وهما دون اللتين قبلهما * پستر گزارد دو ركعت
وحال آنكه اين دو ركعت فرود اين دو ركعت بودند كه پيش گزارد * ثم صلى ركعتين وهما دون اللتين قبلهما * پستر گزارد دو ركعت
وآن دو ركعت فرود آن دو ركعت بودند كه پيش گزارده * ثم صلى ركعتين وهما دون اللتين قبلهما * پستر گزارد دو ركعت بهمين
صفت كه دون دو ركعت پيش بودند * ثم صلى ركعتين وهما دون اللتين قبلهما * اين پنج دوگانه شد باين ترتيب كه هر دوگانهٔ متأخر
كوتاه تر از دوگانهٔ متقدم بود * ثم اوتر * پستر وتر خواند * فذلك بلث عشرة ركعة * پس آن سيزده ركعت است اگر دو ركعت
خفيفه را داخل اين نماز ندارند پس اين مبني است بر ايتار بسه ركعت واگر داخل دارند ايتار بر كعت باشد واول اظهر است
زيرا كه آن براى وضو است نه نماز شب * رواه مسلم * وگفت مؤلف كه * قوله ثم صلى ركعتين وهما دون اللتين قبلهما اربع مرات *
يعني اين قول چهار بار است تا مجموع آن هشت ركعت باشد وبا آن دو ركعت نخستين كه در غايت طول گزارده ده ركعت گردد
* هكذا في صحيح مسلم * همچنين است در صحيح مسلم * وافرادة من كتاب الحميدى * ودر افراد مسلم از كتاب حميدى كه جمع
بين الصحيحين كرده بر روى سه قسم احاديث است يكى متفق عليه كه بخارى ومسلم هر دو روايت كرده اند دوم افراد بخارى كه مخصوص
است به بخارى ومتفرد است وى بروايت آن سوم افراد مسلم كه متفرد است مسلم بروايت آن و بخارى آنرا روايت نكرده پس
اين عبارت در متن صحيح مسلم چهار بار واقع شده است و در كتاب حميدى نيز همچنين است * وموطا مالك وسنن ابي داؤد

وجامع الاصول * وهمچنين است درموطا كه كتاب امام مالك است ودرسنن ابي داؤد ودرجامع الاصول كه جمع ميان صحاح ستة كرده است واين كلام باين مبالغه واد است ازمؤلف برصاحب مصابيح كه اين قول را الله بارذ كركرده است تامجموع يازده ركعت كرد دوبعض شراح توجيه كرده اند كه طويلتين طويلتين طويلتين سه بار محمول است بزشش ركعت بحذف حرف عطف وركعتين خفيفتين خارج اند ووتر بيكر كعت پس مجموع بااين توجيه سيزده ركعت باشد واين توجيه تكلف است وظاهر آنست كه تكرير طويلتين براى تاكيد ومبالغه در تطويل است چنانكه گفتم * وعن عائشة رض قالت لما بدن رسول الله صلى الله عليه وسلم وثقل * هركاه كه مسن ومعمر وتن دار شد آنحضرت وگران شد بدن مبارك وى بجهت ضعف پيرى * كان اكثر صلوته جالسا * بود بيشتر نماز شب وى يا مطلق نوافل نشسته * متفق عليه * بدانكه بدن در حديث بتخفيف دال وضم آن روايت كرده اند ازبدانت بمعني فربهي وتن دار ى وبفتح دال وتشديد آن نيز روايت است ازتبدين بمعني كبر سن وبعض علما اين روايت را مرضي ترداشته اند زيرا كه در حلية شريف آن حضرت معتدل الخلق متماسك البدن نوشته اند وتسمن وفربهي منافي آنست وبعض ترجيح روايت اولى نموده اند بحديث عائشة كه در روايت ديكر آمده است فالما ابن واخذه اللحم واخذ اللحم بروجه اعتدال منافي اعتدال خلق وتماسك بدن نيست والله اعلم * وعن عبد الله ابن مسعود قال لقد عرفت النظائر التي كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقرن بينهن * كفت ابن مسعود بتحقيق شناخته ام من سورتها را كه نظير ومثل يكديكر اند درفضل ومنزلت وطول وقصر كه نزديكي ميكرد انحضرت ميان آن سور * ذكر عشرين سورة من اول المفصل على تاليف ابن مسعود * پس ذكر كرد ابن مسعود بيست سورة را از اول مفصل ومعنى مفصل درباب القراءة معلوم شد كه برقول مشهور ابتداى آن از سورة حجرات است تا آخر اما اين سور كه نظائر يكديكر اند على تاليف ابن مسعود اند كه مصحف را جمع كرده بود وبعض صحابه قرآنرا موافق بعض مصالح ترتيبي داده بودند چنانكه ابي بن كعب وعبد الله بن مسعود وميكويند كه اميرالمؤمنين علي رض نيز ترتيبى داده بود بروفق نزول كه ناسخ ومنسوخ ازان معلوم ميشد اما بعد ازان كه ثابت شده است كه ترتيب قران بوحي است وآن نيز منزل است وجبريل در وقت انزال ميكفت كه اين سورة را بعد ازفلان سورة بايد نهاد واين آيت را درفلان سورة درفلان موضع بايد نهاد واجماع نيز بران انعقاد پذيرفت ومصاحف عثماني باتفاق صحابه نوشته شد ديكر محل خلاف وجاى اشتباه نماند واقران كه آنحضرت ميان نظائر ميكرد اين چنين ميكرد كه قراءت ميكرد * وسورتين في ركعة * ودوسورة را دريك ركعت * آخرهن * آخر آن بيست سورة اين دوسورة بود * حم الدخان وعم يتساءلون * وطيبي آن بيست سورة را ذكر كرده بترتيبي مخالف انچه سيوطي دراتقان ذكر كرده است والله اعلم * متفق عليه * الفصل الثاني * عن حذيفة انه راى النبي صلى الله عليه وسلم يصلي من الليل * روايت است ازحذيفه كه وى ديد آن حضرت را كه نماز ميكزارد درزماني از شب * فكان يقول * پس بود آنحضرت كه ميكفت * الله اكبر ثلثا * سه بار ميكفت * ذو الملكوت والجبروت والكبرياء والعظمة * ملكوت مبالغه ملك است وجبروت مبالغه جبر است بمعنى قهر وغلبه واين صيغه بمعني مبالغه بسيار مى آمد مثل رحموت ورهبوت وكبريا وعظمت درمعنى نزديك هم اند واكر يكى را بر ذات حمل كنند ودكرى را برصفات وجهى دارد * ثم استفتح * پستر مخواند دعاى استفتاح را واد عية استفتاح سابقا در باب مايقرأ بعد التكبير كذشته است * فقرأ البقرة * پس خواند سورة بقره يعني بعد ازفاتحه * ثم ركع * پستر ركوع كرد * فكان ركوعه نحوا من قيامه * پس بود ركوع وى مانندى ازقيام وى در تطويل يعني چنانكه قيام را ازحد معتاد دراز كرد بتطويل قراءت ركوع رانيز ازمقدار معهود تطويل داد بنكثير ذكر وتسبيح نه آنكه حقيقة مقدار قيام وركوع برابر بود ونزديك بمكديكر بودند كما قالوا وكاهى هر دو برابر نيز مى بودند چنانكه نسائي ازحذيفه عوف بن مالك روايت كرده وآنرا در شرح ذكر كرده ايم والله اعلم * وكان يقول في ركوعه * وبود آنحضرت كه ميكفت در ركوع خود * سبحان ربي العظيم * ودر روايات ادكار واد عية ديكر نيز آمده * ثم رفع رأسه من الركوع * پستر برداشت سر خود را از ركوع * فكان قيامه نحوا من ركوعه * پس بود قيام وى بعد از ركوع مانندى از ركوع وى در تطويل بروجهى كه معلوم شد * يقول * ميكفت در قومه * لربي الحمد *

مرير ورد كار مراست سپاس ثنايش همين را مكرر ميگفت واذكار ديگر نيز وارد شده است * ثم سجد مكان سجوده سجوا من قيامه * پستر سجده كرد پس بود سجده وى مانند آن از قومه او * فكان يقول في سجوده * پس ميگفت در سجده خود * سبحان ربي الاعلى * واذكار وارد عليه نيز آمده * ثم رفع رأسه من السجود وكان يفعل فيما بين السجدتين نحوا من سجوده * وبود كه مي نشست درميان دو سجده مانند آن از سجده خود * وكان يقول رب اغفرلي رب اغفرلي * مكرر ودر بعض روايات زياده بران كلمات ديگر نيز ميگفت چنانكه در باب سجود گذشت * فصلى اربع ركعات * پس بگزارد چهار ركعت * قرأ فيهن * خواند درين چهار ركعت اين چهار سوره را * البقرة وآل عمران والنساء والمائدة او الانعام شك * شك كرده است * شعبة * كه راوى حديث است كه در ركعت چهارم سورة مائده خواند يا سورة انعام * رواه ابو داود * وعن عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قام بعشر آيات لم يكتب من الغافلين * كسي كه قيام ليل كند يعني نماز شب بگزارد بده آيت كه بخواند آنرا در دو ركعت يا زياده وظاهر آنست كه مراد غير مناجاة است نوشته نشود آنكس از جمله غافلان يعني همين مقدار شب برخاستن وقرآن خواندن اين فائده كند كه باري ذام غفلت از فاعل آن برداارند واورا بغفلت موسوم ندارند واز حضيض غفلت برآرند واين ادنى درجاتست * ومن قام بمائة آية كتب من القانتين * وكسي كه قيام نمايد بصد آيت نوشته ميشود از جملهٔ قانتان ومطيعان وبامرالهي قيام كنندگان ونماز دراز گزارندگان واين اوسط مراتب است وقنوت بمعني طاعت وطول قيام وخشوع وخضوع آيد * ومن قام بالف آية كتب من المقنطرين * وكسي كه قيام كند بهزار آيت نوشته شود از بسيار كردگنندگان ثواب را مانند آنهاى كه اموال كثير كرد آرند وقنطار مال كثير را گويند وگويند كه اقل آن هفتاد هزار دينار است واين اعلى مقامات است وفوق آن مراتب مقامات بسيار است رزقنا الله * رواه ابو داود * وعن ابي هريرة قال كانت قراءة النبي صلى الله عليه وسلم بالليل * گفت ابوهريره بود قراءت آنحضرت در نماز شب يا عامتر مختلف * يرفع طورا * بلند ميخواند گاهي * ويخفض طورا * وپست ميخواند گاهى درطور كه وقت اقتضا ميكرد وگفته اند كه اگر تنها مى بود بلند ميخواند واگر در انجا خواب كنندگان بود پست ميخواند * رواه ابو داود * وعن ابن عباس قال كانت قراءة النبي صلى الله عليه وسلم على قدر ما يسمعه من في الحجرة وهو في البيت * گفت ابن عباس بود قراءت آنحضرت بر اندازهٔ آنكه ميشنيد آنرا كسى كه در صحن خانه مى بود وحال آنكه آنحضرت در درون خانه مى بود وحجره را تفسير بصحن خانه وايوان خانه كرده اند وبعضى از شارحان گفته اند كه مراد بهبيت وحجره يكى است يعنى چون در خانه ميخواندند آنكه در خانه مى بود مى شنيد ودر بعض روايات آمده است كه چون آنحضرت در نماز بمسجد ميخواندند ميشنيد آنكه بيرون مسجد مى بود * رواه ابو داود * وعن ابي قتادة قال ان رسول الله * روايت است از ابي قتادة گفت بدرستيكه پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم خرج ليلة فاذا هو بابي بكر يصلي * بيرون آمد شبى پس ناگاه كه وى ملاقي است با بوبكر كه نماز ميگزارد * وهو يخفض من صوته * وحال آنكه ابوبكر پست ميكرد چيزى از آواز خود را * ومر بعمر وهو يصلي رافعا صوته * وگذشت آنحضرت بعمر وعمر نماز ميگزارد بلند كننده آواز خود را * قال * گفت ابوقتادة * فلما اجتمعا عند النبي * پس هنگاميكه جمع شدند ابوبكر وعمر نزد پيغمبر * صلى الله عليه وسلم قال * گفت آنحضرت * يا ابا بكر مررت بك وانت تصلي تخفض صوتك * اى ابوبكر گذشتم بتو وتو نماز ميكردى در حالى كه پست ميكردى آواز خود را سبب پست كردن آواز چيست * قال * گفت ابوبكر * قد اسمعت من ناجيت * بتحقيق مى شنوانيدم كسى را كه مناجات ميكردم اورا وورا زميكنم باوى * يا رسول الله * يعنى باري تبارك وتعالى * وقال لعمر مررت بك وانت تصلي رافعا صوتك * وگفت آن حضرت مر عمر را گذشتم بتو وتو نماز ميكردي بلند كننده آواز خود را سبب بلند كردن آواز چه بود * فقال * پس گفت عمر * يا رسول الله اوقظ الوسنان * بيدار ميكنم خوابناكان را وغافلان را كه در وقت عبادت بيدار نميشوند وميخواهند كه بيدار باشند وليكن كرا تي خواب وتلبيس شيطان نميگذارد كه بيدار شوند * واطرد الشيطان * ومى رانم شيطان را تا بشنيدن قرآن بگريزد وگردد از ثره وسواس نكردد وخود شيطان از سايهٔ عمر ميگريخت وچون قرآن بشنود كرد آن مكان نگردد وهريكى

از ین د رزوک نیت خود را بیان کرد و مورد و صحیح است مانند آنکه میگویند که در جائیکه کسی در خواب باشد ذکر بلند نباید گفت و قرآن بلند نباید خواند پس قول عمر ارقظ الوسنان چه باشد و در تقریر ترجمه اشارتی بخواب ازین سخن کرده شد و نه که آنجا که عمر نماز میکرد و بلند میخواند کسی خفته بود بلکه مقصود تنبیه غافلان است و از بعض مشائخ شنیده ام که هرکه نماز میکند و بجد است او را بیدار باید کرد و هرکه نه این چنین باشد نباید کرد تا دران یک ساعت مکلف نماشد و خود اهل آن زمان همه نماز گزار و بجد در کار بودند * فقال النبي صلى الله عليه وسلم يا ابا بكر ارفع من صوتك شيئا * بلند کن از آواز خود چیزی و این همه پست مخوان * وقال لعمر اخفض من صوتك شيئا * و گفت مر عمر را پست کن از آواز خود چیزی ایندلالت است بطریق وسط و اعتدال و تصرف است بتغییر انچه ایشان بران بوده اند چنانچه عادت مرشدان و تصرفات ایشان است * رواه ابو داؤد و روى الترمذي نحوه * وعن ابي ذر قال قام رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى اصبح بآية * قیام لیل کرد آنحضرت تا وقت صبح بیک آیت یعنی همین آیت را در نماز تکرار میکرد و تفکر و تدبر مینمود و بعضی از شافعیه گفته اند که درین دلالت است که تکرار فاتحه در قیام واجب نه مبطل صلوة است و تکرار سوره ضرر ندارد بلکه مستحب است نزد نشاط از حضرت شیخ پرسیدم رحمة الله علیه که گاهی تکرار اهدنا الصراط تا آخر سوره خوش می آید و ذوق می بخشد چه کار باید کرد فرمود در نماز فرض خود نباید کرد و در نماز نفل مختار است * والاية * و آیتی که آنحضرت تمام شب تا صبح میخواند این آیت است * ان تعذبهم فانهم عبادك وان تغفرلهم فانك انت العزيز الحكيم * و این آیت قول عیسی است علیه السلام در حق قوم خود که بدرگاه حق گفت اگر عذاب میکنی ایشان را پس ایشان بندگان تو اند چه چاره دارند و به تقصیرات خود مستحق آنند و محل رحمت و مغفرت اند و اگر می بخشی و می آمرزی مر ایشان را با وجود استحقاق عذاب پس تو غالبی کسی را مجال نیست که گوید چرا کردی و حکیمی لابد دران حکمتی و مصلحتی خواهد بود گویا که آنحضرت صلى الله عليه وسلم حال امت خود را بدرگاه عزت عرض کرد و آمرزش خواست * رواه النرمذي وابن ماجة * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صلى احدكم ركعتي الفجر فليضطجع على يمينه * چون بگزارد یکی از شما دو رکعت سنت فجر را پس باید که بخسبد بر جانب دست راست خود شرح این کند شت و درین حدیث امر واقع شده بفعل آن و ازینجاست که بعض اهل ظواهر حکم بوجوب آن کرده اند * رواه النرمذي وابوداؤد *

الفصل الثالث

* عن مسروق قال سألت عائشة اي العمل كان احب الى رسول الله * گفت مسروق پرسیدم عائشه را کدام عمل بود دوست داشته تر بسوی پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم قالت الدائم * گفت عائشه محبوب ترین عملها نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم عملی بود که مواظبت کند و استمرار نماید عامل بران و در بعض روایات آمده است که اگرچه آن عمل قلیل بود * قلت فاي حين كان يقوم من الليل * گفتم پس در کدام هنگام برمیخاست از شب * قالت * گفت عائشه * كان يقوم اذا سمع الصارخ * بود آنحضرت که برمیخاست وقتی که می شنید آواز کننده را مراد مرغ سحر است که آواز میکند دران وقت و گفته اند که عادت بر آنست که آواز مرغ بعد از نیم شب میباشد یا نزدیک بآن این مگر باختلاف عادات در بلاد باشد و در بلاد ما غالب فریاد دوم در ثلث اخیر بلکه سدس اخیر می باشد * متفق عليه * وعن انس قال ما كنا نشاء ان نرى رسول الله صلى الله عليه وسلم في الليل مصليا الا رأيناه * گفت انس نبودیم ما که میخواستیم که به بینیم آنحضرت را در شب نماز گزارنده مگر آنکه میدیدیم او را نماز گزارنده * ولا نشاء ان نراه نائما الا رأيناه * و نبودیم ما که می خواستیم که به بینیم آن حضرت را خواب کننده مگر آنکه می دیدیم او را خواب کننده یعنی در شب منام هم میکرد و قیام هم مینمود نه تمام شب بیدار می بود و نه تمام شب خواب میکرد پس هم در خواب می دیدیم او را و هم بیدار می دیدیم * رواه النسائي * وعن حميد * بضم حا * بن عبد الرحمن بن عوف * از کبار تابعین است * قال * گفت * ان رجلا من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم قال قلت وانا في سفر مع رسول الله * یک مردی از اصحاب آنحضرت گفت که گفتم با خود و قرار دادم در حال آنکه بودم من در سفری با پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * لاعلمن قول رسول الله صلى الله عليه وسلم للصلوة * بخدا سوگند هر آینه نظر کنم و تامل نمایم در نکاه دارم آنحضرت را صلی الله

براء نماز يعني ميخواهم كه نماز آنحضرت را به بينم وتامل نمايم ومحفوظ دارم * حتى اري فعله * تا به بينم فعل اورا كه چه طور مي كند * فلما صلى صلوة العشاء * پس هركاه كه گزارد آنحضرت نماز عشا را * وهي العتمة * وآن نماز عشا كه اورا عتمه ميخوانند احتراز است از نماز شام كه اورا هم عشا ميكويند ودراوائل اعراب نماز مغرب راعشا ميگفتند وعشا را عتمه يعني تاريكي بعد ازان نهي ازان واقع شد وتحقيق ين معني سابقا در باب اوقات صلوة گذشته است * اضطجع هويا من الليل * بهلو نهاد وبخفت آن حضرت زمان دراز از شب وهوي بفتح ها وكسر واو وتشديد ياء زمان طويل وبعض گفته اند كه مخصوص است بشب * ثم استيقظ * پستر بيدار شد * فنظر في الافق * پس نگاه كرد در كرانهٔ آسمان يعني در آسمان ودر اكثر روايات في السماء واقع شده كويا ذكر افق درين روايت بجهت آنست كه ستاره ها در افق ونزديك بآن روشن تر وتابان تر مي باشند * فقال * پس خواند اين آيت را * ربنا ما خلقت هذا باطلا حتى بلغ الى انك لا تخلف الميعاد * تا اين آيت ودر روايات ديكر ابتدا از إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ تا آخر سوره يا تا انك لا تخلف الميعاد است * ثم اهوى رسول الله صلى الله عليه وسلم الى فراشه فاستل منه سواكا * پستر ميل كرد آنحضرت بسوي جامهٔ خواب خود پس بكشيد از جامهٔ خواب مسواك را وسل كشيدن چيزي بنرمي چنانكه شمشير از نيام * ثم افرغ في قدح من ادارة عنده ماء * پستر ريخت در قدحي از مطهره كه نزد وي بود آب را * فاستن * پس مسواك كرد * ثم قام فصلى * پستر ايستاد پس نماز بكزارد * حتى قلت قد صلى قد رما نام * تا آنكه كفتم من بتحقيق نماز كزارد مقدار انچه خواب كرد * ثم اضطجع * باز خسپيد * حتى قلت قد نام قد رما صلى * تا آنكه كفتم بتحقيق خواب كرد مقدار انچه نماز بكزارد * ثم استيقظ ففعل كما فعل اول مرة * پستر بيدار شد پس كرد چنانكه كرد اول بار * وقال مثل ما قال * وكفت مانند انچه كفت اول بار از ادعيه واذكار * ففعل رسول الله * پس كرد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ثلث مرات قبل الفجر * سه بار پيش از فجر * رواه النسائي * وعن يعلى * بفتح تحتانيه وسكون مهمله وفتح لام * بن مملك * بفتح ميم اولى وسكون ثانيه وفتح لام از طبقهٔ ثالثه است از تابعين روايت ميكند * انه سأل ام سلمة زوج النبي * كه وي پرسيد ام سلمه را كه جفت پيغمبر است * صلى الله عليه وسلم عن قراءة النبي * از قراءت پيغمبر * صلى الله عليه وسلم وصلوته * واز نماز وي كه بچه كيفيت ميخواند قرآنرا وبچه طريق مي كزارد نماز را * فقالت * پس كفت ام سلمه * وما لكم وصلوته * چكار ميكنيد شما بانماز او وچه مي پرسيد ازان وكجا مي توانيد كرد مانند آن وبعض شارحان كفته اند كه مراد ام سلمه تحسر وتلهف است از تذكر احوال آنحضرت بجريان ذكر وي صلى الله عليه وسلم پس نخست ذكر صلوة كرد وبيان آن نمود كه اهم واصل است پس كفت * كان يصلي ثم ينام قدر ما صلى * بود آنحضرت كه بر ميخاست ونماز ميكرد پستر خواب ميكرد اندازهٔ انچه نماز ميكرد * ثم يصلي قدر ما نام * پستر بر ميخاست ونماز ميكرد اندازهٔ انچه خواب كرد * ثم ينام قدر ما صلى * پستر خواب ميكرد اندازهٔ انچه نماز كزارد * حتى يصبح * تا آنكه صبح ميكرد * ثم نعتت قراءته * پستر وصف كرد ام سلمه قراءت آنحضرت را وبيان نمود كيفيت آنرا * فاذا هي تنعت قراءة مفسرة حرفا حرفا * پس تا كاه ام سلمه نعت ميكند قراءتي را كه مفسر است يعني بيان كرده شده حرف بعد حرف جدا جدا * رواه ابوداود والترمذي والنسائي *

* باب ما يقول اذا قام من الليل * ذكر ودعا از حضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم دائم ومستمر بود در جميع اوقات واحوال خصوصا در قيام ليل كه افضل اوقات واحوال ومحل نزول رحمت رباني وسطوع انوار رحماني وظهور آثار قربت واجابت وبروز نور وحضور است *

* الفصل الاول * عن ابن عباس قال كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا قام من الليل يتهجد قال * كفت ابن عباس بود آنحضرت چون بر ميخاست بعضي از شب كه نماز تهجد كند وهجود وتهجد در لغت بمعني نوم واستيقاظ هر دو آيد بعد ازان غالب آمد بر نماز بعد نوم وبعض كويند تهجد بمعني ترك هجود است چنانكه تاثم بمعني ترك اثم ميكويد كه چون آنحضرت براى نماز تهجد بر مي خاست اين دعا را * اللهم لك الحمد انت قيم السموات والارض * خداوندا ترا است حمد توئي برپا دارندهٔ آسمانها وزمين * ومن فيهن * وبرپا دارندهٔ كسانيكه در آسمان وزمين اند از ملائكه وجن وانس يعني توئي قائم بحفظ خلق ومدبر امور ايشان وبرپا دارندهٔ ايشان على الدوام كه اكر يكدم حصول اين فيض انقطاع پذيرد همه

عالم از پا در افتد * بیت * کر نرسد تا نله بر قافله * فیض تو برهم فتد این سلسله * وتخصیص قیومیت بعقلا که کلمهٔ من مفید آنست بجهت شرف واهتمام بذکر قیومیت است مرایشان را چه وجود عقل موهم قیام بنفس واستبداد بتدبیر امور است وقیم وقیوم وقیام همه صیغهٔ مبالغه اند وروایت بهرسه لفظ آمده ومناسب است ذکر آن درمقام قیام لیل باز میفرماید * ولك الحمد انت نور السموات والارض ومن فیهن * ومرتراست حمد توئی روشن کنندهٔ وموجود کردانندهٔ آسمان وزمین وهرکسی که در آسمان وزمین است کنایت است از تمامهٔ خلق ونور در اصطلاح قوم ظاهر بذات خود وظاهر کردانندهٔ غیر خود باشد وتحقیق این معنی از تفسیر کریمه الله نور السموات والارض باید جست وکاتب حروف نیز بذکر آن در رسالهٔ مفرده توفیق یافته است وزجه ذکر نور درین مقام روشن است * ولك الحمد انت ملك السموات والارض ومن فیهن * وتوئی بادشاه آسمان وزمین وهرکه در آسمان وزمین است وذکر ملك نیز درینجا مناسب است که یاد از ملك نیم شب می دهد که بادشاه بادشاهان بحکم تؤتی الملك من تشاء یکدیگران کوی خود عطا می نمایند چنانکه یکی از اعاظم اولیا گفته است * بیت * زانکه یافتم خبر از ملك نیم شب * صد ملك نیم روز بیکجو نمی خرم * ولك الحمد انت الحق * ومرتراست ستایش بجمیع کمالات وتوئی موجود وثابت ومحقق بی توهم عدم وبطلان وهرچه غیر تست در حد ذات باطل ومعدوم است وحقیقهٔ ثبوت ووجود عاریت است بروی * وعدك الحق * ووعدهٔ تو که بندگان خاص بنصر وعون در دنیا واجر وثواب در آخرت خصوصا دولت دیدار کردهٔ حق است ونامرادان دل بدان بسته شادمانند واگرنه زحمت اغیار ومحنت این دار چه جفاکه برجان این مسکینان می کند * بیت * مرا امید وصال تو زنده میدارد * وگرنه صد دمم از هجر تست بیم هلاک * ولقاؤك حق * وبرگشتن بدار آخرت وپیش آمدن بدرگاه عزت وکبریای تو دیدار تو حق است * وقولك حق * وکلام تو صادق وهرچه بدان خبر داده حق است این مجمل است وتفصیلش آنست که فرمود * والجنة حق والنار حق والنبیون حق ومحمد حق والساعة حق اللهم لك اسلمت * خداوندا مرترا انقیاد می نمایم وفروتنی میکنم واحکام تشریعی وارادی ترا امتثال وتسلیم میکنم * وبك آمنت * وبتو ایمان می آرم * وعلیك توکلت * وبر توهمه کارها باز میگذارم * والیك انبت * وبسوی تو در ظاهر وباطن بازگشت میکنم وتوبه وانابت هردو بمعنی رجوع اند ومقام انابت اعلی وارفع است * وبك خاصمت * وبحجت تو وقوت ونصرت تو پیکار میکنم با اعدای دین * والیك حاکمت * وبسوی تو برمیدارم امر خود را که موتراست حکم نه غیر ترا ومیگردانم ترا قاضی وحکم میان خود و میان کسی که مخالفت میکند مرا در دین ودنیا ومحاکمه رفع امر بسوی قاضی * فاغفر لی ما قدمت وما اخرت * پس بیامرز مرا گناهان که پیش فرستاده ام وپس خواهم کرد * وما اسررت وما اعلنت * وچیزیکه پنهان کرده ام وچیزیکه آشکارا کرده ام از گناهان * وما انت اعلم به منی * وگناهان که تو دانا تری بدان از من * انت المقدم وانت المؤخر * توئی پیش کنندهٔ وپس اندازندهٔ هرکرا خواهی * لا اله الا انت * نیست هیچ معبودی بحق مگر تو * ولا اله غیرك * ونیست الهٔ جز تو این تاکید وتصریح است بنفی الوهیت غیر بعد از علم بدان بحصر الوهیت در وی سبحانه * متفق علیه * وعن عائشة * رضی الله عنها * قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا قام من اللیل افتتح صلوته فقال * گفت عائشه بود آنحضرت چون برمیخاست بشب شروع میکرد در نماز پس میگفت * اللهم رب * ای خدای پروردگار * جبرئیل ومیکائیل واسرافیل فاطر السموات والارض * ای پیدا کنندهٔ واز عدم بوجود آرندهٔ آسمانها وزمین * عالم الغیب والشهادة * ای دانای آنچه ناپیداست برخلق وآنچه پیداست برایشان * انت تحکم بین عبادك فیما کانوا فیه یختلفون * توحکم میکنی میان بندگان خود در چیزی که هستند ایشان که اختلاف میکنند دران * اهدنی لما اختلف فیه من الحق * راه نما مرا بچیزیکه اختلاف کرده شده است در وی از حق وثابت دار بران وزیاده کن دران چه مقامات قرب وانوار تجلی بی حد وبی نهایت است ولهذا امر کرده شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بگفتن رب زدنی علما * باذنك * بدستوری تو وتیسیر وتوفیق تو * انك تهدی من تشاء الی صراط مستقیم * براه نمائی که تو راه مینمائی هرکرا میخواهی بسوی راه راست * براه مسلم * وعن عبادة * بضم عین وتشدید موحده * بن الصامت * صحابهٔ مشهور راست از نقبای انصار حاضر شد عقبهٔ اولی وثانیه را وحاضر شد بدر را وهمه مشاهد را بود رجل طویل جسیم جمیل

* قال * گفت * قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من تعار من الليل * كسى كه بيدار شود واز پهلو به پهلو گردد وغالب در انتباهى استعمال ميابد كه باوى آوازى است چنانچه عادت است دروقت بيدارشدن مشتق است از اعرار كه نام آوازشتر مرغ است * فقال * پس بگويد دروقت بيدارشدن * لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كل شئ قدير وسبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر ولا حول ولا قوة الا بالله ثم قال * پستر بگويد * رب اغفرلي او قال * يا گفت * ثم دعا * شك راوى است كه آنحضرت خصوص اين دعا كه اللهم اغفرلي است فرموده يا مطلق دعا فرموده هركسى كه هرچه خواهد * استجيب له * قبول كرده ميشود ازان كس اين دعا وبعضى از علما گفته اند كه اين دعا را كه درين وقت بكند درهم الكيس نام است چنانچه كسى در كيسهٔ خود درهم دارد هروقت كه ميخواهد ميابد همچنين اين دعا اجابت وى مهيا وقريب است * فان توضأ وصلى قبلت صلوته * اين دعا خود بالفعل باستجابت رسيده پس ازان اگر وضو سازد ونماز كند قبول كرده ميشود نماز وى * رواه البخاري *

* الفصل الثاني * عن عائشة قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا استيقظ من الليل قال * گفت عائشه بود آنحضرت چون بيدار ميشد از شب ميگفت * لا اله الا انت سبحانك اللهم وبحمدك * بپاكي ياد ميكنم تراو تنزيه ميكنم تراتنزيهي كه لائق است بجناب قدس تواى خدا وتنزيه ميكنم تراملابس بحمد وثناى تو * استغفرك لذنبي * طلب آمرزش ميكنم ترا مرگناهان خود را * واسألك رحمتك * وسوال ميكنم ترا رحمت خاص ترا * اللهم زدني علما * خداوندا زياده كن مرا علم را كه مراتب آنرا نهايت نيست وخود چون صفات وافعال الهي را نهايتى نيست وتجليات وى تعالى غيرمتناهي علم بنده كه دائم درترقيات است هميشه درزيادتى خواهد بود * ولا تزغ قلبي بعد اذ هديتني * ومائل مگردان دل مرا از اسلام بكفر واز طاعت بمعصيت واز حق به باطل پس از آنكه راه نمودى مرا بدان * وهب لي من لدنك رحمة * وببخش مرا از نزد خود ومقام قرب خاص خود رحمتى عظيم * انك انت الوهاب * بدرستيكه تو بخشنده كاملى كه مواهب تراپايان نيست واز حد وعد بيرون است * رواه ابوداؤد * وعن معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من مسلم يبيت على ذكر * نيست هيچ مسلمانى كه شب گزارد يعني خواب كند بر ذكرى از اذكار * طاهرا * درحالتى كه پاك است يعني بوضو است كذا قالوا * فيتعار من الليل * پس بيدار گردد درجزوى از شب * فيسأل الله خيرا * پس سوال كند خدا را نيكي را * الا اعطاه الله اياه * مگر آنكه بدهد اورا خداى تعالى آن نيكي را * رواه احمد وابوداؤد * وعن شريق * بفتح شين معجمه وكسر راو بقاف * الهوزني * بفتح ها وسكون واو وفتح زاى از تابعين است روايت ميكند از عائشه * قال دخلت على عائشة * گفت درآمدم بر عائشه * فسألتها بم كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يفتتح اذا قام من الليل * پس پرسيدم اورا بچه چيز بود آنحضرت كه آغاز ميكرد وقتيكه بيدار ميشد از شب * فقالت سألتني عن شئ ما سألني عنه احد قبلك * پس گفت عائشه پرسيدى تو مرا از چيزيكه نپرسيد مرا ازان چيز هيچ يكي پيش از تو * كان اذا قام من الليل كبر عشرا * بود آنحضرت چون بيدار ميشد از شب الله اكبر ميگفت ده بار * وحمد الله عشرا * والحمد لله ميگفت ده بار * وقال * وميگفت * سبحان الله وبحمده عشرا وقال سبحان الملك القدوس عشرا واستغفر عشرا * وميگفت استغفر الله ده بار * وهلل الله عشرا * وميگفت لا اله الا الله ده بار * ثم قال * پستر ميگفت * اللهم اني اعوذ بك من ضيق الدنيا وضيق يوم القيمة * خداوندا من پناه ميجويم بتو از تنگي دنيا واز تنگي روز قيامت * عشرا * ده بار * ثم يفتتح الصلوة * پستر آغاز ميكرد نماز را واين وردرا مغشرات سبع ميگويند بر طبق مسبعات عشر كه نام وردمشهور است آنچنده چيزاست كه هريك را هفت بار بخوانند واين جا هفت چيز است كه هريك را ده بار ميگويند * رواه ابوداؤد

* الفصل الثالث * عن ابي سعيد قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قام من الليل كبر ثم يقول * بود آنحضرت وقتيكه برميخاست از شب تكبير ميگفت پستر ميگفت * سبحانك اللهم وبحمدك وتبارك اسمك * بزركست نام تو * وتعالى جدك * وبلند است بخت وغنا وعظمت وبزركي تو * ولا اله غيرك * ونيست خداى جز تو * ثم يقول الله اكبر كبيرا ثم يقول اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم من همزه * از وسوسهٔ وى * ونفخه * وكبر وى كه مى اندازد آدمى را دران

وبرباد مي سازد * ونفثه * ود ميدن وي مراد بدان شعر مذموم است يا سحر * رواه الترمذي وابو داؤد والنسائي زاد ابوداؤد بعد قوله غيرك * وزيادة كرده است ابو داؤد بعد از قول وي لا اله غيرك اين را كه * ثم يقول * پستر ميگفت * لا اله الا الله ثلثا * سه بار * وفي آخر الحديث * وزيادة كرده است در آخر حديث اين كلمه را كه * ثم يقرأ * پستر ميخواند يعني فاتحة الكتاب را وشروع ميكرد در قراءت * وعن ربيعة بن كعب الاسلمي * روايت است از ربيعة اسلمي كه از اصحاب صفه بود واز ملازمان صحابه بود وملازم آنحضرت بود در سفر وحضر * قال كنت ابيت عند حجرة النبي * گفت بيوتوته ميكردم من نزد حجرة پيغمبر * صلى الله عليه وسلم فكنت اسمعه اذا قام من الليل * پس بودم من كه مي شنيدم آن حضرت را چون قيام ليل ميكرد * يقول * ميگفت * سبحان رب العالمين * پاكي پروردگار جهانيان * الهوي * ميگفت اين كلمه را زمان طويل بفتحها وكسروا ووتشديد يا * ثم يقول * پستر ميگفت * سبحان الله وبحمده الهوي * زمان طويل * رواه النسائي وللترمذي نحوه وقال هذا حديث حسن صحيح

* باب التحريض على قيام الليل * تحريض در لغت برغلانيدن وكرم كردن كسي را بر چيزي ومعني تحريض بر قيام ليل ترغيب وترهيب كردن وبيان كردن فضائل عمل بدان ونقائص ترك آنست وفضائل قيام ليل بسيار است وعمدة آن نزول رحمت حق بر عباد وتقريب ايشان بفضل وكرم واجابت دعا وعطاي مسئول ومغفرت ذنوب وبتحقيق وعده كرده است وي جل وعلا حبيب خود را بر تهجد برانگيختن وي صلى الله عليه وسلم در مقام محمود ولابد تابعان او را نيز پرتوي ازان مقام ونورا نيت نصيبه باشد مشائخ گفته اند كه درين دنيا كه خونهٔ لذت بهشت ولذتي وآرامي است كه در وقت سحر بجهت تملق در مناجات حاصل ميكرد * شعر * روبرد رد ل بنشين كان دلبر خرگاهي * وقت سحري آيد يا نيم شبي باشد *

الفصل الاول عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يعقد الشيطان على قافية رأس احدكم اذا هو نام ثلث عقد * مي بندد شيطان بر قفاي سر يكي از شما وقتي كه خواب ميكند سه گره چنانكه ساحران مي بندند كسي را كه سحر ميكنند وگفته اند كه اين محمول بر حقيقت است يا مجاز است وتصوير وتمثيل است زيرا كه هر كه ميخواهد كه كسي را محكم بندد سه بند مي بندد تا نجنبد ونگريزد مگر بعد از گشادن آن بندها مقصود دوست گردانيدن شيطان است خواب را نزد نائم وآراستن وي آرام وراحت را بروي وتنگ كردانيدن مجال حركت بروي * يضرب على كل عقدة * ميزند بر هر گره يعني مي اندازد در دل نائم * عليك ليل طويل * بر تو شب دراز است * فارقد * پس خواب كن * فان استيقظ فذكر الله انحلت عقدة * پس اگر بيدار شود پس ذكر كويد خدا را ميگشايد يك گره * فان توضأ انحلت عقدة * پس اگر وضو كند ميگشايد گرهٔ ديگر * فان صلى انحلت عقدة * پس اگر نماز بگزارد ميگشايد گرهٔ ديگر ودر بعض روايات عقدة در اينجا بلفظ جمع است يعني ميگشايد همه گره هاي وي * فاصبح نشيطا طيب النفس * پس صبح ميكند شادمان پاك نفس * والا اصبح خبيث النفس كسلان * واگر نه پيدا رشود ذكر نكند ووضو ونماز نكند صبح ميكند بليد نفس كاهل * متفق عليه * وعن المغيرة قال قام النبي صلى الله عليه وسلم حتى تورمت قدماه * روايت ميكند مغيرة بن شعبه كه صحابي مشهور است گفت ايستاد آنحضرت در نماز شب تا آنكه ماسيد هر دو قدم مبارك وي * فقيل له لم تصنع هذا وقد غفر لك ما تقدم من ذنبك وما تاخر * پس گفته شد مر آنحضرت را براي چه ميكني اين همه رياضت وميكشي اين همه تعب وعنا وحال آنكه آمرزيده شده است براي تو همه گناهان تو آنچه پيش رفته وآنچه پس آمده * قال افلا اكون عبدا شكورا * گفت آيا نكنم گناهان همه بخشيده باشد ايا پس نباشم من بندهٔ شكر كوينده بر نعمتهاي حق خصوصا اين نعمت عظيم كه مغفرت ذنوبست وتحقيق اين معني در موضع ديگر كرده شده است * متفق عليه * وعن ابن مسعود قال ذكر عند النبي صلى الله عليه وسلم رجل * گفت ابن مسعود ذكر كرده شد نزد آنحضرت مردي * فقيل ما زال نائما حتى اصبح * پس گفته شد مستمر ماند آنمرد خواب كننده تا آنكه صبح كرد * ما قام الى الصلوة * نايستاد براي نماز شب * قال ذلك رجل بال الشيطان في اذنه * گفت آنحضرت آن مردي است كه شاشه كرد شيطان در گوش او * او قال في اذنيه * شك روايت است كه في اذنه گفت يا في اذنيه يعني در هر دو گوش وي * متفق عليه * بدانكه علم بحقيقت آن موكول است

بعلم شارع وممكن است حمل آن بر ظاهر زيرا كه نسبت كرده شده است اكل وشرب وقيء وضراط ومانند آن بشيطان پس ممتنع نباشد نسبت بول نيز وگاهي تاويل ميكنند بتاويلات مناسبه پس بعض ميكويند كه اين مثلي است كه زده است آنحضرت صلى الله عليه وسلم براى غفلت آن مرد از نماز وناشنيدن وى آواز مؤذن را وتشبيه داده بحال كسى كه افتاده است بول در گوش او پس گران شده بسبب آن شنوائي او وتباه گشته حس او وبعض گفته اند كه مراد آنست كه پر كرده است شيطان گوش او را بكلام باطل وباحاديث لغو وحادث شده بسبب آن گراني در سمع وى از استماع دعوت حق واين دو وجه ناظر دران است كه براى نماز صبح نيز برنخاسته وآذان آن نشنيده وظاهر آنست كه مراد نماز شب باشد والله اعلم پس اين كنايت است از استخفاف واهانت زيرا كه عادتست كه هركه استخفاف كند چيزى را بول كند بروى وبعض گفته اند كه كنايت است از ضرب نوم در وجود وى وتخصيص اذن بجهت بودن او سمت حاسهٔ انتباه والله اعلم * وعن ام سلمة قالت استيقظ رسول الله * گفت ام سلمه بيدار شد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ليلة فزعا * يكشب ترسان * يقول * در حالتيكه ميكويد بطريق تعجب از عظمت قدرت حق وكبريائي او * سبحان الله ماذا انزل الليلة من الخزائن * پاكي خدارا چه چيزها فرو فرستاده شد امشب از خزائن رحمت * وماذا انزل من الفتن * وچه چيزها فرو فرستاده شد از فتنها وعذابها * من يوقظ صواحب الحجرات * كيست كه بيدار كند زنان را كه صاحب حجره ها اند * يريد ازواجه * مراد ميدارد آنحضرت بصواحب حجرات ازواج مطهرهٔ خود را * لكي يصلين * تا نماز بگزارند * رب كاسية فى الدنيا عارية فى الآخرة * بسا زن يا نفس صاحب كسوت پوشنده يا پوشانندهٔ انواع حلى وحلل را برهنه در آخرت كسوت پوشانيدن كسى را جامه پس كاسيه اينجا بمعني لابسه باشد بصيغهٔ نسبت بقرينهٔ عاريت يا محمول بر معني خود بقصد مبالغه يعني در دنيا ديگرانرا مى پوشانيد ودر آخرت خود برهنه است * رواه البخاري * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ينزل ربنا تبارك وتعالى كل ليلة الى السماء الدنيا * فرود مى آيد پروردگار ما يعنى رحمت خاص وفضل مخصوص او هر شب بآسمانيكه نزديكتر وپايان تر است از آسمانها ونزد محققين نزول صفتى است از صفات الهي مثل يد واستواء وجز آن از متشابهات كه ايمان بدان بايد آورد واز كيفيت آن ايستاد يعنى تجلي ميكند وى تعالى باين صفت در وقت سحر * حين يبقى ثلث الليل الآخر * هنگاميكه باقي مى ماند سوم حصهٔ شب كه آخر است يعنى وقت سحر * يقول * ميكويد وى سبحانه * من يدعوني فاستجيب له * كيست كه دعا كند مرا تا قبول كنم دعاى او را * من يسالني فاعطيه * كيست كه درخواست كند وبطلبد از من تا بدهم آنچه مى خواهد وميطلبد بدانكه دعا خواندن او است چنانچه بنده گويد يا رب ودر برابر وى اجابت وقبول او است چنانكه گويد پروردگار تعالى لبيك عبدى وسوال طلبيدن او است ودر برابر آن اعطاى مطلوب است چنانچه در وصف اسم اعظم واقع شده است كه چون دعا كرده شود بوى اجابت كرده ميشود وچون سوال كرده شود داده ميشود وگاهي دعا وسوال بجاى يكديگر نيز واقع ميشوند * من يستغفرني فاغفرله * كيست كه آمرزش خواهد از من پس بيامرزم او را * متفق عليه * وفي رواية لمسلم * ودر روايتي مر مسلم را اين زيادت آمده است * ثم يبسط يده * پستر فراخ ميكند پروردگار تعالى هر دو دست خود را * ويقول من يقرض غير معدوم ولا ظلوم * وميكويد وى تعالى كيست كه قرض دهد كسي را كه نه فقير است كه مال ندارد تا از ان قرض ادا كند ونه ظلم كننده كه با وجود غنا ومال ظلم كند وحق كسي ندهد مانعي از ادا ى قرض همين دو چيز است يا فقر يا ظلم وروى تعالى از هر دو منزه است * حتى ينفجر الفجر * حق تعالى اينها را بزبان لطف وكرم ميكويد تا ميكشايد فجر ومى آيد وقت صبح * وعن جابر قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول ان فى الليل لساعة لا يوافقها رجل مسلم يسأل الله خيرا من امر الدنيا والآخرة الا اعطاه اياه * گفت جابر ابن عبد الله شنيدم آنحضرت را كه ميگفت بدرستيكه در شب ساعتي وزمانيست لطيف است كه موافق نيفتد ودر نيابد آنرا مردى مسلمان در حاليكه سوال ميكند خدا را نيكي از كار دنيا وآخرت مگر آنكه ميدهد وى تعالى آنمرد را آن نيكي را * وذلك كل ليلة * واين ساعت وزمان در هر شب است نه شب مخصوص مثل شب جمعه ومانند آن مانند آنكه آن ساعت متعين است يا مبهم بعض ميكويند كه مبهم است مثل شب قدر وساعت جمعه ودر بعض روايات آمده است كه آن ساعت ميانهٔ شب

است * رواه مسلم * وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم احب الصلوة الى الله تعالى صلوة داؤد * دوست داشته شده ترين نمازها بسوى خدا نماز داؤد پيغمبر است عليه السلام * واحب الصيام الى الله تعالى صيام داؤد * ودوست داشته ترين روزه ها بسوى خدا روزهٔ داؤد پيغمبر است * كان ينام نصف الليل * بود داؤد كه خواب ميكرد سه دانك شب * ويقوم ثلثه * وبر ميخاست زنما زميكرد دو دانك شب * وينام سدسه * وباز خواب ميكرد يك دانك تمام شب وى عليه السلام مقسوم بود باين قسمت كه اول شب تانيم شب خواب ميكرد وثلث شب نماز ميكرد وسدس اخير باز خواب ميكرد پس دو حصه شب خواب ميكرد ويك حصه نماز * ويصوم يوما * وروزه ميداشت داؤد يكروز * ويفطر يوما * وروزه ميكشاد روز ديگر * متفق عليه * مشكل درينجا آن است كه عمل سيد انبيا صلى الله عليه وسلم دائم نه برين وجه بود پس احب الى الله چون باشد وآنحضرت ترك احب چون كند جوابش آنكه احبيت فعل مذكور از بعض وجوه است نه بجميع وجوه از جهت بودن او اقرب باعتدال وحفظ صحت مزاج وبجهت انچه در نوم سدس اخير است از دفع كلفت وملال وعدم ظهور اثر عبادت از صفرت لون وشكستكي آن واين در نماز است ووجه احبيت صوم داؤد در باب صيام بيايد ان شاء الله تعالى وفعل سيد انبيا عليه من الصلوة افضلها واكملها بر مقتضيات اوقات واحوال بر اطوار مختلفه بود ومتضمن حكم ومصالح لايعد ولايحصي كه راجع به نفس كريم وى وامت مرحومهٔ وى بود از اقوى وضعفا فافهم وبالله التوفيق * وعن عائشة * رضي الله عنها * قالت كان * گفت عائشه بود * تعني رسول الله صلى الله عليه وسلم ينام اول الليل ويحيي آخره * خواب ميكرد آنحضرت اول شب وزنده ميداشت آخر شب را يعني بيدار مي بود در وى واز بيداري تعبير بزنده كاني شب ميكنند زيرا كه حيات زمان در عبادت كردنست در وى وزماني كه در وى عبادتي واقع نشود گويا مرده است يا مراد زنده گردانيدن نفس است در شب به بيداري وعبادت چه خواب در حكم مرگ است چنانكه گفته اند النوم اخ الموت وهر دو معني در لفظ احياء الليل گفته اند ومعني اول ظاهرتر است ولفظ حديث نيز ظاهرد را نست فافهم مانند آنكه بيان نكرد كه چه مقدار از اول شب خواب ميكرد واز آخر شب بيدار مي بود وظاهر در مناطقه است وگفته اند كه نيم شب آنحضرت بخواب ميگذشت ونيم بنماز گرچه خواب وبيداري تارة وتارة مي بود والله اعلم * ثم ان كانت له حاجة الى اهله قضى حاجته * پس اگر مي بود مر آنحضرت را حاجتي بسوى زنان خود مي پرداخت حاجت خود را * ثم ينام * پس ميخواب ميكرد بي آنكه غسل كند ليكن وضو ميكرد كه آن طهارت نوم است * فان كان عند النداء الاول جنبا * پس اگر ميبود نزديك بانگ نخستين جنب برخاستي بقضاي حاجت * وثب فافاض عليه الماء * برميجست پس ميريخت بر بدن مبارك خود آب ومراد بنداي اول اذانست واوليت يا به نسبت اقامت است يا بنسبت اذان واعلام كه مؤذن بر در آنحضرت آمده هم ميكرد * وان لم يكن جنبا توضأ للصلوة ثم صلى ركعتين * واگر نمي بود جنب وضو ميكرد براي نماز ديگر ميگزارد دو ركعت سنت فجر * متفق عليه *

* الفصل الثاني * عن ابي امامة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عليكم بقيام الليل * برشما باد برخاستن شب براي نماز * فانه داب الصالحين قبلكم * پس بدرستيكه قيام ليل عادت وكار نيكوكاران است كه پيش از شما بوده اند * وهو قربة لكم الى ربكم * وقيام ليل سبب نزديكي است مر شما را بسوى پروردگار شما * ومكفرة للسيئات * وسبب پوشيدن است مر بديها را مكفره بفتح ميم وسكون كاف وفتح فا بمعني ستر كفارت كناهان كه ميكردند هم باينمعني است * ومنهاة * بفتح ميم وسكون نون * عن الاثم * وباز دارنده است از كناهان وحسنات همه كفارات سيئات اند وصلوة مطلق ناهي است از فحشاء ومنكر وصلوة ليل بجهت زيادت فضلي كه دارد اتم واكمل است دران * رواه الترمذي * وعن ابي سعيد الخدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلثة يضحك الله اليهم * سه كس اند كه ميخندد خداي تعالى براي ايشان كنايت است از رضا ولطف واقبال بر روح ورحمت واطلاق ضحك را بنا بر آن بحضرت رب العزة در احاديث آمده است وازجملهٔ متشابهات است * الرجل اذا قام بالليل يصلي * يكي ازان سه كس مرد چون برخيزد براي نماز شب * والقوم اذا صفوا في الصلوة * دوم قوم چون صف بندند در نماز ومتوجه شوند وروي آرند بجناب قرب وي تعالى * والقوم اذا صفوا في قتال العدو * سوم قوم چون صف بندند در كشتن دشمنان دين وملت

بندند بر نشا ركودن روح به صحبت مولى تعالى واعلاى دين وى * رواه فى شرح السنة * وعن عمرو بن عبسة * بفتحات * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقرب ما يكون الرب من العبد فى جوف الليل الآخر * نزديك تر بودن پروردكار تعالى از بنده درميان شب است درجانب آخر كه بعد از نيم شب است واين قرب اتم واكمل است از قربى كه اشارت است بسوى قول وى صلى الله عليه وسلم اقرب ما يكون العبد من ربه وهو ساجد نزديكتر بودن بنده از پروردكار وقتى است كه بنده ساجد است آنجا بنده تقرب ميجويد بسجده واينجا پروردكار تعالى وتقدس نزول ميكند برحمت وقرب بسوى بنده وصلوة ليل جامع قربين است * فان استطعت ان تكون ممن يذكر الله فى تلك الساعة فكن * فرمود آنحضرت پس اگر ميتواني كه باشي تواى عمرو بن عبسه از آنكسانيكه ياد مى كنند خدا يرا دران ساعت وشامل ند حضور ولى ونزول قرب اورا پس باش توازان كسان وعمرو بن عبسه ازمقربان حضرت ومحبوبان درگاه است درمبدأ ظهور نور نبوت كه آنحضرت درمكه بود ووى دروطن خود بود ودردل وى يكايك نور توحيد وكراهت بت پرستى وشرك انداختند پس شنيد كه درمكه مردى پيدا شده است كه مردم را بتوحيد ميخوانند واز عبادت اصنام منع ميكنند بمكه آمد وخبر آنحضرت پرسيد آن حضرت درآنوقت بحكم الهى تعالى ازنظرهاى اعداى دين مختفى بود پرسيد كه درميان شما كسى پيدا شده است كه ازراه وروش شما برآمده بدين ديگرمى خواند گفتند بلى ديوانه ايست كه طريقهٔ باواجداد گذاشته رسمى نو درميان آورده است * شعر * ديوانه كنى هردوجهانش بخشى * ديوانهٔ تو هردوجهانرا چه كند * گفت اورا كجاتوان يافت گفتند نيم شبى باشد كه برآيد وگرداين خانه بگردد عمرو بن عبسه نيم شبى برآمد ودراستار كعبه پنهان شد ناگاه مرديرا ديد كه پيدا شد مردى وچه مردى كه همه مردان خاك آستان ايند كه لا اله الا الله لا اله الا الله ميگويد وگرد خانه ميگردد عمرو بن عبسه برآمد وسلام كرد وپرسيد كه چه كسى تو ودين تو چيست آنحضرت گفت كه من رسول خدايم ودين من لا اله الا الله است عمرو بن عبسه گفت من نيز اين دين را دوست ميدارم پس ايمان آورد دوى سوم يا چهارم است دردين پس آنحضرت اورا وداع كرد وگفت پروردگار من با من وعده كرده است چون آن وعده را بسر بردنزد ما بيا پس عمرو بن عبسه بمدينه آمد وصحبت داشت وبكمال رسيد وورود اين حديث درين وقت است * رواه الترمذى وقال هذا حديث حسن صحيح غريب اسنادا * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله عليه وسلم رحم الله رجلا قام من الليل فصلى وايقظ امرأته * رحمت كند خداى تعالى بنده را كه برخاست بنماز شب پس گزارد نماز را وبيدار كرد زن خود را * فصلت * پس نماز بگزارد آن زن نيز * فان ابت نضح فى وجهها الماء * پس اگر كاهلي كند وسر باز زند زن از برخاستن پاشيد دروى وى آب * رحم الله امرأة قامت من الليل فصلت وايقظت زوجها فصلى فان ابي نضحت فى وجهه الماء * رحمت كند خداى تعالى زني را كه برخاست بنماز شب پس گزارد نماز وبيدار كرد مرد خود را پس گزارد آنمرد نماز پس اگر با آورد مرد بپاشيد آن زن دروى وى آب يعنى مرد وزن بايد كه مدد ومعاون يكديگر باشند بوظاعت وعبادت همچنين هرجا كه ياران ورفيقان اند * رواه ابوداؤد والنسائي * وعن ابي امامة قال قيل * گفت گفته شد * يارسول الله اي الدعا اسمع * كدام دعا مسموع تر است بسمع اجابت وقبول * قال جوف الليل الآخر * فرمود آن حضرت دعاى كه درون شب كنند جانب آخر يا تقل يركلام آنست كه پرسيده شد كدام وقت مستجاب است دعا دروى گفت وقت درون شب * ودبر الصلوات المكتوبات * وپس نمازهاى فرض شامل است دعارا در آخر تشهد آخر نماز متصل يا بعد از ذكر ودعاى كه ماثور است واين حديث در باب الذكر بعد الصلوة گذشته است * رواه الترمذى * وعن ابي مالك الاشعرى قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان فى الجنة غرفا يرى ظاهرها من باطنها وباطنها من ظاهرها * بدرستيكه دربهشت غرفه ها است كه ديده ميشود انچه بيرون آنها است ازدرون آنها ودرون آنها ديده ميشود انچه درون آنها است ازبيرون آنها از غايت صفا ولطافت وغرف بضم غين معجمه وفتح راجمع غرفه بضم غين وسكون را منزل رفيع وخانه بالاى خانه * اعدها الله لمن ألان الكلام * مهيا وآماده ساخته است آنها را خداى تعالى براى كسيكه نرم گويد سخن را ودرشتي نكند وبا مردم بخوى نيك زندگاني كند * واطعم الطعام * وبخوراند طعام را وغم خوارى كند گرسنگان وصالحانرا * وتابع الصيام * وپيابي دارد روزه ها را مراد كثرت صيام است نه دوام آن * وصلى بالليل والناس ينام * ونماز

بگزارد بشب وحال آنکه مردم درخواب باشند که این وقت اقرب است بصدق عبودیت واخلاص عمل اشارتست باستجماع صفت تواضع وجود وعبادت * بیت * شرف مرد بجود است وکرامت بسجود * هرکه این هردونرا ارد علمش به زوجود * رزقنا الله تعالى * رواه البيهقي في شعب الايمان وروى الترمذي عن علي رضي الله عنه نحوه وفي رواية * ودر روایت ترمذی بجای لمن الان الکلام * لمن اطاب الکلام * آمده ومراد از طیب کلام واین کلام یکی است * الفصل الثالث

* عن عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم * روایت است از عبد الله بن عمرو گفت گفت مرا آنحضرت * يا عبد الله لا تكن مثل فلان * مباش مانند فلان نام شخصی را برده باشد وشیخ در مقدمهٔ فتح البارى میگوید که واقف نشدم بر نام آن فلان شخص در هیچ یکی از طرق این حدیث * كان يقوم من الليل فترك قيام الليل * بود که برمیخاست آن فلان بنماز شب پس بگذاشت برخاستن شب را مقصود تنبیه عبد الله بن عمرو است برمنع وی از کثرت قیام لیل وافراط در آنکه مورث ملالت وسامت گشته منجر بترک آن گردد چنانچه از قصهٔ وی رضي الله عنه معلوم شده است که تمام شب قیام می نمود وقطعا خواب نمیکرد وپدر وی از ان منع میکرد پس پیش آنحضرت صلى الله عليه وسلم آورد پس حضرت او را منع کرد چنانکه در احادیث آمده است فافهم * متفق عليه * وعن عثمان بن ابي العاص قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول كان لداود عليه السلام من الليل ساعة يوقظ فيها اهله * گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت بود مر داود را پیغمبر را از شب ساعتی که بیدار میکرد در ان ساعت اهل وعیال خود را * يقول * میگفت داود * عليه السلام * یا آل داود قوموا فصلوا * بوخیزید پس نماز کنید * فان هذه ساعة يستجيب الله عز وجل فيها الدعاء * زیرا که بدرستیکه این ساعتی است که قبول میکند خدای تعالی در وی دعا را * الا الساحر او عشار * مگر مرساحر را وعشرستاننده را از اموال ناس واین عشاران موذی می باشند وبناحق اموال واشیای مردم را میربایند ودر حدیث شعبان نیز واقع شده است که همه را درین شب می آمرزند الا عشار ومدمن خمر وعاق والدین ومسبل ازار را * رواه احمد * وعن ابي هريرة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول * گفت ابو هریره شنیدم آنحضرت را که میگفت * افضل الصلوة بعد المفروضة صلوة في جوف الليل * افزون ترین نماز در ثواب نماز است در درون شب این باعتبار زمانست ونماز در خانه افضل است باعتبار مکان عند الطائفه جنید بغدادی رضي الله عنه را بعد از رفتن وی از دار فنا در خواب دیدند پرسیدند چه کرد پروردگار تعالى با تو گفت تاهت العبارات وفنيت الاشارات وما نفعنا الا ركيعات صليناها في جوف الليل سرگردان شد ورفت آن همه عبارتها وسخنها که در حقائق ومعارف میگفتیم ومانی شد آن اشارتها که میکردیم وسود نکرد ما را جز آن رکعت چند که میان شب میکردیم ترغیب کرد مر طالبان را باهتمام وجد بعبادت وریاضت وعدم اغترار واعتبار بطامات وتوهمات صوفیه * بیت * کار کن کار بکن از گفتار * کاندرین راه کارد کار * رواه احمد * وعنه قال جاء رجل الى النبي * وهم از ابي هريره است که گفت آمد مردی نزد پیغمبر * صلى الله عليه وسلم فقال ان فلانا يصلي بالليل فاذا اصبح سرق * پس گفت آن مرد که فلان شخص نماز میکند بشب چون صبح میکند دزدی میکند * فقال انه سينهاه ما تقول * پس گفت آنحضرت بدرستیکه زود باشد که باز دارد او را از دزدی انچه میگوئی تو از نماز کردن وی در شب بتوفیق توبه وهدایت تورا نیت وبرکت نماز در وی چنانچه در قرآن مجید میفرماید اِنَّ الصَّلٰوةَ تَنْهٰى عَنِ الْفَحْشَآءِ وَالْمُنْكَرِ * رواه احمد والبيهقي في شعب الايمان * وعن ابي هريرة وابي سعيد قالا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا ايقظ الرجل اهله من الليل فصليا او صلى ركعتين جميعا * ابو هریره وابو سعید مرد وروایت میکنند که گفت آنحضرت چون بیدار کرد ان مرد زن خود را پاره از شب پس بگزارند دو رکعت هر دو او صلی شک راویست که فصلیا گفت بلفظ تثنیه یا فصلی گفت بلفظ افراد ومراد هر واحد است * كتبا في الذاكرين والذاكرات * نوشته میشوند هر دو در ذکر کنندگان مرد در مردان ذکر کنند وزن در زنان ذکر کنند که مداومت دارند مبالغه مینمایند در ذکر از جهت خصوصیت فضیلت قیام وایقاظ * رواه ابو داود وابن ماجة * وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اشراف امتي حملة القرآن * بزرگ قدر ان امت من برداران کان

قرآنند يعني حافظان آن وعمل كنند كان بدان وبشب خوانند كان آن در نماز وغير نماز چنانكه فرمود * واصحاب الليل * وآنهائيكه ملازم ومداوم اند بربيداري شب ونماز كردن وقرآن خواندن دروي * رواه البيهقي في شعب الايمان * وعن ابن عمر ان اباه عمر الخطاب * رضي الله عنهما * كان يصلي من الليل ما شاء الله * روايت است از ابن عمر كه پدر وي عمر بن الخطاب ميگزارد نماز شب انچه خواسته بود خدا از مقدار شب وعدد ركعات * حتى اذا كان من آخر الليل ايقظ اهله للصلوة * تا آنكه چون ميشد آخر شب بيدار ميكرد اهل خود را براى نماز شب * يقول لهم الصلوة * ميگفت عمر مر اهل خود را وقت نماز است بگزاريد نماز را * ثم يتلو هذه الآية * پستر ميخواند عمر اين آيت را كه * وأمر اهلك بالصلوة واصطبر عليها * وامر كن اهل خود را بنماز ومبالغه كن در صبر كردن برنماز * لانسألك رزقا * طلب نميكنيم ما كه پروردگار عالميم از تو رزق را براى خود تعالى شانه يا سوال نميكنيم كه در طلب رزق ووجه معيشت سعي كني وتعب نمائي چنانكه با زدارد ترا از نماز * نحن نرزقك والعاقبة للتقوى * ما روزي ميرسانيم ترا وعاقبت كار وخوبي آن مر متقيانرا است * رواه مالك * * باب القصد في العمل * قصد واقتصاد توسط ميان طرفين افراط وتفريط وفي الصراح قصد واقتصاد ميانه رفتن در هر چيزي فلان قصد واقتصاد ميكند در انفاق يعني نه اسراف مينمايد ونه تقتير وقصد در عمل محمود است بجهت آنكه موجب دوام او است واسلم است از عروض ملال كه مقضي بترك كردد وداخل است در اداى حق نفس واهل وعيال چنانكه دراحاديث آمده است * الفصل الاول * عن انس قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يفطر من الشهر حتى يظن انه لايصوم منه شيئا * بود آنحضرت كه كاهي افطار ميكرد در روزه نميداشت از ماه تا آنكه كمان برده مي شد كه وي روزه نخواهد داشت از ان ماه چيزي را از بس كه افطار ميكرد * ويصوم حتى يظن انه لايفطر منه شيئا * وكاهي روزه ميداشت تا آنكه كمان برده ميشد كه وي افطار نخواهد كرد از ماه چيزيرا از بس كه روزه داشت يعني نبود كه هميشه روزه دار باشد وافراط كند ونه آنكه دائم افطار كند تا تفريط لازم آيد از هر ماه كاهي روزه ميداشت وكاهي افطار ميكرد ويظن بضم مثناة تحتانيه وفتح ظا است چنانكه ترجمه كرديم ودر اكثر روايات بفتح نون وبضم ظا نيز روايت است يعني كمان ميبرديم ما * وكان لا تشاء ان تراه من الليل مصليا الا رأيته * وبود آنحضرت باين حال كه نمي خواستي تو اى مخاطب كه به بيني تو او را از شب نماز كزارنده مكر آنكه ميديدى نماز كزارنده * ولا نائما الا رأيته * ونمي خواستي تو كه به بيني او را خواب كننده مكر آنكه ميديدى خواب كننده يعني در شب هم نماز ميكرد وخواب هم ميكرد نه تمام شب نماز ميكزارد ونه تمام شب خواب ميكرد پس بود عمل آنحضرت قصد نه افراط ونه تفريط چنانكه در باب قيام الليل كذشت * رواه البخاري * وعن عائشة رض قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم احب الاعمال الى الله ادومها وان قل * فرمود دوست داشته شده ترين عملها بسوى خداى تعالى هميشه ترين آنها بود اكرچه كم مي بود چه عمل قليل كه دائم باشد مؤثر تر وكاركر تر افتد از عمل كثير كه كاه كاه بود بر مثال قطره قطره از آب كه دائم چكد رخنه كند بخلاف آب بسيار كه كاه كاه بريزد * متفق عليه * وعنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خذوا من الاعمال ما تطيقون * وهم از عائشه رضي الله عنها روايت است كه كفت كفت آنحضرت بكيريد از عملها چيز بر آنكه طاقت داريد وآسان باشد بر شما تا دائم باشد ودائم كردد بدوام آن ثواب آن * فان الله لايمل حتى تملوا * زيرا كه خداى تعالى ملول نميكردد از ثواب دادن وقطع نميكند ثواب را تا آنكه شما ملول كرديد از عمل وقطع كنيد عمل را وملال استثقال شئ ونفور نفس از وي بعد از محبت ومیل بدان وبفارسي بمتوه آمدن وبمل بفتح تحتيه وتملوا بفتح فوقيه وميم در هر دو ومفتوح است * متفق عليه * وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لبصل احدكم نشاطه * بايد كه نماز بكزارد يكي از شما تا مدت خوش داشتن آن وذوق كرفتن بدان ونشاط بفتح نون شادماني نمودن * واذا فتر * بفتح تا * فليقعد * وچون سست كردد ومانده شود پس بايد كه بنشيند وترك دهد نماز را ودر امر بقعود نه اضطجاع ايمائي است بآن كه بايد منتظر نشينند شايد كه شوق ونشاط باز حادث كردد وباعثه عمل پيدا آيد وبتمام فارغ شده نخسبد بدانكه درتنشيط وترغيب نفس بعمل وترك آن نزد كسل وملال احاديث بسيار واقع شده وكراني عمل بر نفس در آخر سبب ترك عمل ونقصان آن كردد وليكن طالب را بايد كه كوشش كند ونفس را بر كثرت

عمل معتاد كردانند وبمشقت و رياضت خوگيرد و مانند ارباب كسل واستراحت نباشد كه باندك عمل في الحال مانده شوند وبگزارند وبسا باشد كه باعتياد صد ركعت نماز وده جزو از قرآن در زمان قليل آسان شود ونشاط افزا گردد بعد از انكه دشوار كزاردن ويك جزو خواندن گران مينمود وملالت مي افزود وبالله التوفيق *متفق عليه * وعن عائشة رض قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا نعس احدكم وهو يصلي فليرقد * چون خواب كند وپنكي زند يكي از شما درحاليكه نماز ميكند پس بايد كه بخواب رود يعني سبك كند نمازرا وتمام كرداند * حتى يذهب عنه النوم * تا آنكه برود از وي خواب ونعاس بضم نون گراني خواب واول آن وآنرا وسن بتحريك وسنه بكسر نيز گويند قوله تعالى لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَّلَا نَوْمٌ وآن بادلطيفي است كه از جانب دماغ مي آيد وچشم را مي پوشاند وبدل ميرسد وچون بدل رسد آنرا نوم گويند ورقود ورقاد بضم بمعني نوم است واگر برخيزد وكاري كند كه دفع خواب كند نيز ميشود مگر آنكه نوم غالب باشد ودفع آن بدماغ زيان كند وموجب ثقل بدن گردد واين باختلاف اوقات واحوال معلوم ميگردد * فان احدكم اذا صلى وهو ناعس * پس بدرستيكه يكي از شما چون بگزارد نماز درحال آنكه وي نعاس كنند است * لايدري لعله يستغفر فيسب نفسه * درنمي يابد كه چه ميكند وچه ميكويد از افعال واقوال نماز شايد كه وي استغفار ودعا كند پس غلط كند وبغلط دشنام كند نفس خود را وبجاي اللهم اغفرلي يا اللهم ارحمني اللهم عذبني والعني مثلا بر زبان آورد * متفق عليه * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الدين يسر * بدرستيكه دين مسلماني مبني برآساني است پس سخت نگيرد آنرا برنفوس خود بر طريقهٔ رهبانيت * ولن يشاد * بضم يا وتشديد دال * الدين احد الا غلبه * وسخت نگيرد دين راهيچ يكي وقصد غلبه نكند بروي مگر آنكه چيره گردد دين بروي وعاجز آيد وي از عمل بدان وايفاي حق آن چنانكه درحق راهبان فرمود فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا * نسددا * پس چون دانستيد كه بادين مغالبت نمي توانيد كرد وبتمام حق آن نمي توانيد بجاي آورد در آن موجب فتور عمل است لازم گيريد طريقهٔ منسنقيمه را واقتصاد در عمل واعتدال را بي افراط وتفريط * وقاربوا * تاكيد سددوا است ومقاربت بمعني سداد واقتصاد آيد في الصراح سداد بالفتح درستي وراستي كردار وگفتار وبتشديد توفيق سداد يافتن وبعض گويند معني آنست كه اگر سداد نتوانيد كرد قريب بسداد كنيد وگويند قاربوا بمعني طلب كنيد قربت خدا را وقربوا بتشديد يا نيز روايت است يعني نزديك گردانيد ديگرانرا بدركاه حق * وابشروا * وشاد شويد ومژدگاني دهيد نفسهاي خود را بخير وخوبي * واستعينوا بالغدوة والروحة * ويارمي جوئيد درسير وسلوك طريق حق بسير دراول روز ودرآخر روز * وشيء من الدلجة * وسيرد رپارهٔ از تاريكي اگرچه اندك باشد وغدوه روايت كرده شده است بضم وبفتح وبضم بمعنى بامداد يا ميان نماز بامداد تا برآمدن آفتاب وغداة نيز گويند بفتح وبمعني سير دراول نهار واين روايت اظهر است در معنى وروحه بفتح سير بعد از زوال ودلجه بفتح دال وضم آن اسم است يا ازادلاج بتشديد دال بمعني سير در آخر شب يا ازادلاج بسكون دال بمعني سير دراول شب وجمل برمعني اول مناسب تر است تا اشارت بقيام ليل ونماز تهجد كرد واين سه وقت خوشترين اوقات مسافر است ومراد آنست كه بسير ومبالغه وافراط نكنيد درعمل چنانچه جميع اوقات را استيعاب نمائيد بلكه غنيمت شماريد اوقات نشاط وخوشي را كه اول روز وآخر واست وبعضي از شب ودرميان اينها رفق ونرمي كنيد بنفس تا منقطع نگردد سير ومانده نشويد وبراحت وخوشي بمقصد رسيد ومسافر چون شب وروز متنزل راه رود مانده شود واز وصول بمقصد عاجز آيد ومنقطع گردد وعنايتي ديگر از حكيم مطلق بنگر كه عبادات وطاعات را متنوع ساخت تا موجب ملال نگردد هر ساعت بندهٔ خود را بعملي كارفرمايد ودر هر عملي نورانيتي خاص دهد وتجلي مخصوص كند كه غذاي روح سالك گردد تعالى شانه وتقدست نعمته * رواه البخاري * وعن عمر * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من نام عن حزبه او عن شيء منه * كسي كه خواب كند وغافل گردد از ورد شب خود وحزب بكسر حا وسكون زاي در اصل نوبت ورد آب چنانكه ورد نيز باينمعني آيد نامبرده شد بان انچه برنفس خود گرفته است بنده از نماز يا قراءت يا ذكر كه هر وقت بران مي آيد چنانچه براي خوردن آب برحوضي يا نهري ميرسد وحزب بمعني طائفه وجماعهٔ از آدميان نيز

آيد ومناسبت اين معني نيز ظاهراست غرض كه شخصي مثلا وردي داشت كه بشب بجاي مي آورد فوت شد * فقرأه فيما بين صلوة الفجر وصلوة الظهر * پس بخواند آن ورد را يعني بجا آورد در وقتيكه ميان نماز بامداد ونماز پيشين است يعني پيش از زوال وتخصيص بقراءت بجهت آنست كه ورد اكثر از قبيل مقروء ست از قرآن يا دعا يا ذكر * كتب له كما قرأه من الليل * نوشته ميشود براي وي آن حزب شب كه در روز خواند گويا كه خوانده است آنرا در شب وحكم ورد روز كه فوت شود در شب خواند نيز همين است وروز وشب خليفهٔ يكديگراند وتخصيص حزب شب بذكر بيشتر غالب است واشارتست بقيام ليل ونماز شب كه ازين جهت اين حديث را در اين باب آورده * رواه مسلم * وعن عمران بن حصين قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صل قائما * فان لم تستطع فقاعدا * فان لم تستطع فعلى جنب * پس اگر نميتواني گزارد نماز ايستاده * فان لم تستطع فعلى جنب * پس اگر نمي تواني گزارد نشسته پس بگزار بر پهلو اين را اگر بر نماز فرض حمل كنند ظاهر است واگر مراد نماز نافله دارند بيان افضل واكمل است چنانكه در حديث ابندهٔ بيايد وقول او على جنب دلالت دارد بر قول مختار از فقها وقول ديگر استلقاست متوجه قبله * رواه البخاري * وعنه انه سأل النبي صلى الله عليه وسلم عن صلوة الرجل قاعدا * وهم از عمران بن حصين است كه وي پرسيد آنحضرت را از نماز گزاردن مرد نشسته * قال ان صلى قائما فهو افضل * گفت اگر بگزارد ايستاده پس آن افزون تراست از روي ثواب * ومن صلى قاعدا فله نصف اجر القائم * وكسي كه بگزارد نماز نشسته پس مر او را است نصف اجر ايستاده نماز گزارنده * ومن صلى نائما فله نصف اجر القاعد * وكسي كه بگزارد نماز بر پهلو افتاده پس مر او را است نصف اجر قاعد اين حديث محمول بر نماز نفل است زيرا كه صلوة فرض نشسته اگر بي عذر باشد درست نيست پس حكم كرده نشود بر اداي او بيتامل كه آن افضل است واگر بعذر باشد قيام ساقط است پس او را افضل از قعود نبود وقاعد را نصف اجر قائم نباشد واين حديث دلالت دارد بر جواز صلوة نفل نائما با قدرت بر قيام يا قعود وقومي از علما بآن رفته اند وامام حسن بصري رحمة الله عليه هم بآن اشارت كذا نقل الطيبي * رواه البخاري *

* الفصل الثاني * عن ابي امامة قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول من اوى الى فراشه طاهرا * كسي كه پناه آورد وشب باش كند بسوي جامهٔ خواب خود در حالتيكه پاكست وباوضو است وآوي بمد وبي مد هر دو آمده است وبي مد اشهر است وفراش بالكسر وفرش بساط افكنده * وذكر الله * ويا د كند خدا را * حتى يدركه النعاس * تا آنكه دريابد او را خواب * لم يتقلب ساعة من الليل * برنگردد از پهلو به پهلو در هيچ ساعتي از شب * يسأل الله فيها خيرا من خير الدنيا والآخرة * در حالتيكه ميخواهد از خدا در ان ساعت نيكي از نيكي دنيا وآخرت * الا اعطاه اياه * مگر آنكه بد هد خداي تعالى آنكس را آن نيكي * ذكره النووي في كتاب الاذكار بروايته ابن السني * وعن عبد الله ابن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عجب ربنا من رجلين * عجب ميدارد پروردگار ما از دو مرد يعني عظيم وكبير اند آن دو مرد نزد وي وبعض گفته اند مرضي ومثاب اند * رجل ثار عن وطائه ولحافه * يكي از ان دو مرد مردي كه بجست وشتاب برخاست از فراش نرم خود كه بروي خفته است واز لحاف خود كه خود را بدان پوشيده است ووطا بكسر واو وفتح آن ولحاف بكسر لام است * من بين حبه واهله * برجست از ميان محبوب خود واهل خود * الى صلوته * بسوي نماز خود حب بكسر حا بمعني محبوب * فيقول الله للملائكته * پس ميگويد خداي تعالى مر فرشتگان خود را * انظروا الى عبدي ثار عن فراشه ووطائه من بين حبه واهله الى صلوته * نگاه كنيد بسوي بندهٔ من كه برجست از فراش خود ووطاي خود از ميان محبوب خود واهل خود بسوي نماز خود * رغبة فيما عندي وشفقا مما عندي * از جهت ميل وخواهش نمودن در چيزيكه نزد من است از ثواب واز جهت خوف وهراس از چيزيكه نزد من است از عقاب وشفق بفتحتين خوف * ورجل غزا في سبيل الله * دوم ازان دو مرد مرديست كه جنگ كرد با كافران در راه خدا * فانهزم مع اصحابه * پس شكست خورد با ياران خود كه در جنگ با وي بودند * فعلم ما عليه في الانهزام وماله في الرجوع * پس دانست آن مرد اثمي وضرريكه بر وست در شكست خوردن وكريختن وفضلي ونفعي كه مر او را است در باز گشتن بجنگ * فرجع حتى هريق دمه * پس برگشت وجنگ كرد تا آنكه ريخته شد خون وي * فيقول الله للملائكته انظروا

الى عبدي رجع رغبة فيما عندي وشفقا مما عندي حتى هريق دمه * پس ميگويد خدا بفرشتگان خود نظر كنيد بسوى بندهٔ من كه برگشت بجهت رغبت در ثواب كه نزد من است و از جهت ترسيدن از عقابى كه نزد من است تا آنكه ريخته شد خون وى

* رواه في شرح السنة * * الفصـــــل الثالث * عن عبدالله بن عمرو قال حدثت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال * روايت است از عبد الله ابن عمرو بن العاص گفت حديث كرده شدم من كه آن حضرت گفت * صلوة الرجل قاعدا نصف الصلوة * نماز مرد نشسته ثواب وى نصف ثواب صلوة است يعنى كه ايستاده گزارد * قال فاتيته فوجدته يصلي جالسا * پس آمدم آنحضرت را پس يافتم اورا كه ميگزارد نشسته * فوضعت يدي على رأسه * پس نهادم دست خود را بر سر مبارك آنحضرت گفته اند كه اين بر عادت عرب است در جاى كه اعتناد ارند يا استغراب وتعجب نمايند ونظير آنست كه بعض اعراب لحيه شريف اورا مى بوسيدند شيخ در شرح خود ميگويد وبا وجود آن خلاف ادب وهنجار است وبعض گفته اند شايد كه اين فعل از عبد الله بن عمرو يكبار بي قصد واقع شد از جهت تعجب واستغراب وگفته كه ظاهر آنست كه اين را بعد از فراغ آنحضرت از نماز كرده باشد له در عين نماز والله اعلم * فقال * پس گفت آنحضرت * مالك * چه شده است ترا وچه ميگيرى تو * يا عبد الله ابن عمرو * وگويا كه آنحضرت را نيز غريب نمود اين فعل وتعجب كرد * قال حدثت * گفت عبد الله خبر داده شدم من * يارسول الله انك قلت صلوة الرجل قاعدا على نصف الصلوة * كه تو گفتهٔ نماز مرد نشسته واقع است بر نصف صلوة مرد * وانت تصلي قاعدا * وحال آنكه تو ميگزارى نشسته ترك افضل واكمل از تو كه افضل واكمل فاضلان وكاملانى چون واقع شود محل تعجب است * قال * گفت آنحضرت * اجل * آرى همچنين است نماز قاعد نصف نماز قائم است * ولكني لست كاحد منكم * ولكن من نيستم مانند يكى از شما يعنى اينكه گفتم حكم غير من است از امت ومن خارجم از اين حكم قبول ميكند پروردگار من نماز من نشسته مثل نماز من ايستاده از جهت فضل ولطف وكرم كه بمن دارد يا اين مخصوص من است از جهت غايت توجه وحضور ومعرفت وقرب كه من دارم مرا بر ديگران قياس نكنيد وديگران را بر من * رواه مسلم * وعن سالم بن ابي الجعد * بفتح جيم وسكون عين مهمله از مشاهير تابعين وثقات ايشان است درعهد عمر بن عبد العزيز وفات يافت * قال قال رجل من خزاعة لبيتني صليت فاسترحت * گفت مگر كه مردى از اصحاب كه از قبيلهٔ خزاعه بود گفت كاشكي نماز ميكردم پس راحت مى يافتم * فكانهم عابوا ذلك عليه * پس گويا كه مردم ديگر از صحابه وغيرهم كه حاضر بودند عيب كردند اين سخن را بر ان مرد كه گران آمد برفهم ايشان * فقال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول * پس گفت آن مرد چرا عيب ميكنيد بر من باين سخن زيرا كه من شنيده ام آنحضرت را ميگفت * اقم الصلوة يا بلال ارحنا بها * اى بلال راحت ده ما را بنماز وتكبير بر آر تا نماز بگزاريم وراحت يابيم * رواه ابوداؤد * بدانكه در معني قول آنحضرت صلى الله عليه وسلم ارحنا يابلال دو وجه ذكر كرده اند يكى آنكه اذان بگو اى بلال تا نماز كنيم وبادا ى آن از شغل قلب بدان استراحت يابيم دوم آنكه اشتغال آنحضرت بنماز موجب راحت بود وبادا ى آن ومناجات حق از تعب اعمال دنيويه ومباشرت خلق خلاصي ميبافت ولهذا فرمود جعلت قرة عيني في الصلوة وميان اين دو معني فرقست يا آنكه راحت در اول يا براى ذمه ووجود طاعت وامتثال امر وخلاص از تعب شغل وتعلق قلب باوست ودر ثاني بوجود صلوة وذوق مناجات وشهود يكه حاصل ميشد دران وشك نيست كه حمل بر معنئ ثاني انسب واليق است بمقام آنحضرت صلى الله عليه وسلم وقول رجل خزاعي ناظر در معني اول است ولهذا عيب كردند بروى وممكن است كه مراد وى همان معني ثاني باشد يعنى كه نماز بكنم واستراحت يابم بوى از اشتغال بماسوى الله فافهم وبالله التوفيق *

* باب الوتر * اختلاف در وتر ميان علما از دو وجه است اول آنكه سنت است يا واجب اكثر ائمه وابو يوسف ومحمد از اصحاب ما بر انند كه سنت است ونزد امام ابو حنيفه واجب است نه بمعني فرض وبر وايتي از وى فرض وبر وايتي سنت نيز آمده وصحيح قول اول است وگفته اند كه با وجود سنيت وى قضا واجب است واختلاف ثاني آنكه وتر يك ركعت است يا سه ركعت وپنج وهفت ركعت نيز آمده است نزد اكثر ايمه يك ركعت است ونزد ما سه ركعت واحاديث در هر دو

جانب وارد وآنها كه يک ركعت گويند دو ركعت پيش ازوى بگزارند وسلام دهند واگر تنها ازامام احمد پرسيدند كه دروتر چه گوئي گفت اگر احاديث دريک ركعت است ومن هم باين جانب ام ودر وقت ديگر پرسيدند گفت سلام دهد در دو ركعت واگر نه دهد زيان ندارد وبعضى از شافعيه مبالغه كرده اند در تزييف قول بسه ركعت وحق آنست كه احاديث كثيره وآثار صحيحه دروى آمده است وكلام درباب وتر بسيار است ودلائل وجوب آن وبودن او يک ركعت يا سه ركعت درشرح كتاب وشرح سفر السعادة بتفصيل مذكور است *

* الفصل الاول * عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوة الليل مثنى مثنى * نماز شب دوگانه است * فاذا خشي احدكم الصبح * پس چون بترسد يكى از شما طلوع صبح را * صلى ركعة واحدة توتر له ما قد صلى * بگزارد يک ركعت را كه وتر كند اين يک ركعت براى وى چيزى را كه بتحقيق گزارده است از نماز شب وتر بمعنى طاق است مقابل جفت از عدد وچون دو دو گزارده است همه جفت واقع ميشود يک ركعت كه باوى ضم كند وتر ميكردد ودر حديث آمده است كه ان الله وتر يحب الوتر سبب مشروعيت وتر اين است وكاهى تمام نماز شب را نيز وتر ميكويند وظاهر مفهوم اين حديث همين است وقول او فاذا خشي احدكم الصبح كويا اشارت است بتطويل نماز شب تا نزديک وقت صبح والا اداى وتر موقوف بخوف طلوع صبح نيست فافهم * متفق عليه * وعنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الوتر ركعة من آخر الليل * وتر يک ركعت است از آخر شب بهمان طريق كه دو ركعت پيش ازوى بگزارد وسلام دهد وبعد ازوى يک ركعت بگزارد واين حديث دليل بودن وتر است يک ركعت واحاديث ديكر كه دلالت بر سه ركعت دارد نيز بيايد وقول وى من آخر الليل اشارتست بآن كه وتر بايد كه آخر نماز شب باشد وكلام درين نيز بيايد * رواه مسلم * وعن عائشة قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي من الليل ثلث عشرة ركعة * بود آنحضرت كه ميكزارد از شب سيزده ركعت * يوتر من ذلك بخمس * وتر ميكرد ازميان سيزده ركعت به پنج ركعت متصل * لا يجلس في شيء الا في آخرها * نمى نشست در هيچ ركعتى براى تشهد ازان پنج ركعت مكر در آخر آن بتحقيق معلوم شده است كه نماز آنحضرت در شب بر وجوه متعدده بوده است يكى ازان وجوه اين است كه هشت ركعت ميكزارد دوكان دوكان بچهار سلام وپنج ركعت ميكزارد متصل به نيت وتر بيک تشهد وبيک سلام واين حديث صحيح صريح است در وصل پنج ركعت بيک جلوس واين مختلف فيه است ميان فقها وآنها كه قائل نيستند بدان تاويل عدم جلوس بعدم سلام ميكنند وميكويند مراد بجلوس اينجا سلام است يعنى سلام نمى داد مكر در آخر ودر بعض روايات آمده است لم يسلم الا في آخرهن ووصل اكثر از چهار ركعت بيک سلام جائز است باتفاق ونزد ما جائز است تا هشت ركعت * متفق عليه * وعن سعد بن هشام * انصارى تابعي جليل القدر حسن بصرى ازوى روايت دارد حديث وى نزد اهل بصره است وبود مشهور ميان ايشان بيرون آمد بهند وغزا كرد وشهيد شد بمكران ووى ابن عم انس بن مالك است * قال انطلقت الى عائشة فقلت * كفت رفتم بسوى عائشه پس كفتم * يا ام المؤمنين انبئيني عن خلق رسول الله * اى مادر مومنان بياكاهان مرا از خوى وسيرت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم قالت السنت تقرأ القرآن * كفت عائشه ايا نيستى تو كه ميخواني قرآنرا * قلت بلى * كفت آرى من خوانم قرآن را * قالت فان خلق نبي الله * كفت عائشه پس بدرستيكه خلق پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم كان القرآن * بود قرآن يعنى انچه در قرآن از اخلاق عظيمه وصفات حميده مبين ومذكور است آنحضرت بدان متخلق ومتصف بود وبعض كويند مراد آنست كه خلق او مذكور است در قرآن در قول وى سبحانه وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ * قلت * كفتم * يا ام المؤمنين انبئيني عن وتر رسول الله * بياكاهان مرا از وتر يعنى نماز شب پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * وكيفيت آن وعدد آن * فقالت * پس كفت عائشه * كنا نعد له سواكه وطهوره * بود بهم ما كه اهل خانهٔ آنحضرت ايم مهيا وطيار مى داشتيم براى وى مسواک او واوآب وضوء او را وطهور بفتح طا است * فيبعثه الله ما شاء ان يبعثه من الليل * پس مى برانكيخت او را بيدار ميكرد انيز آنحضرت را خداى تعالى آنقدر كه ميخواست كه بيدار كند او را از شب * فيتسوک ويتوضأ ويصلي تسع ركعات * پس مسواک ميكرد ووضو ميساخت ومى كزارد نه ركعت را * لا يجلس فيها الا في الثامنة * نمى نشست در ين نه ركعت مكر در ركعت

هشتم * فیذکر الله ویحمده ویدعوه * پس ذکر میکرد خدا را وحمد میگفت اورا ودعا میکرد اورا یعنی تشهد می خواند ودر تشهد ذکر وحمد ودعا است * ثم ینهض ولایسلم * پستر برمیخاست وسلام نمی داد * فیصلی التاسعة * پس میگزارد رکعت نهم را * ثم یقعد * پستر می نشست برای تشهد * فیذکر الله ویحمده ویدعوه * این طریق دیگر است از طریق تهجد آنحضرت ودرین طریق متعین است که لایجلس محمول بر ظاهر است واز جلوس سلام مراد نیست والا بحکم استثنا لازم آید که در ثامنه سلام می داد وبتحقیق تصریح کرده که دروی می نشست وسلام نمیداد * ثم یسلم تسلیما یسمعنا * پستر سلام میداد سلام دادنی که میشنوانید ما را * ثم یصلي رکعتین بعد ما یسلم وهو قاعد * پستر میگزارد دو رکعت بعد از سلام دادن وحال آنکه وی نشسته است * فتلك احدی عشرة رکعة یا بني * پس آن یازده رکعت است ای پسرک من * فلما اسن * پس هرگاه که بزرگ سال شد آنحضرت * صلی الله علیه وسلم واخذ اللحم * وگرفت گوشت را وتن دارش وضعیف شد در آخر عمر وشیخ ابن حجر گفته که پیش از رحلت بیک سال * اوتر بسبع * وترکرد بهفت رکعت * وصنع في الرکعتین مثل صنیعه في الاولی * وکرد در دو رکعت مانند فعل او در صورت نخستین * فتلك تسع یابني * پس آن مجموع نه رکعت بود ای پسرک من چنانکه در صورت اولی یازده بود * وکان نبي الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی صلوة احب ان یداوم علیها * وبود آنحضرت چون میگزارد نماز یرا دوست میداشت که همیشگی کند بران واکثر میگزارد آنرا ازجهت محبتی که بفعل صلوة داشت واین منافات ندارد با آنکه گفته اند که فعل نوافل ازان حضرت نادرة بود ولازم نمی گرفت تا برامت واجب نگردد * وکان اذا غلبه نوم او وجع عن قیام اللیل صلی من النهار ثنتی عشرة رکعة * وبود آنحضرت چون غلبه میکرد او را خواب یا دردی وبیماری ومانع می آمد از برخاستن بنماز شب میگزارد در بارهٔ از روز دوازده رکعت ودر روز بآن تفصیل نبود که گاهی سیزده میگزارد وگاهی یازده یانه یاهفت * ولا اعلم نبي الله صلی الله علیه وسلم قرأ القرآن کله في لیلة * ونمی دانم پیغمبر خدا را که خوانده باشد قرآن را تمام در یک شب * ولا صلی لیلة الی الصبح * ونمیدانم که نماز گزارده باشد شب تمام تا وقت صبح * ولا صام شهرا کاملا غیر رمضان * ونمیدانم که روزه داشته باشد ماه تمام جز رمضان عائشهٔ صدیقه اسناد بعلم خود کرده احتیاطا وگفت نمیدانم وشاید که درغیر نوبت او یادر بعض احیان مانند سفر وغیره میکرده باشد والله اعلم * رواه مسلم * تنبیه بدانکه گزاردن دو رکعت بعد از وتر در احادیث بسیار آمده است ولیکن این باحادیث اجعلوا آخر صلوتکم باللیل وترا بظاهر معارض می افتد وبتحقیق مشکل شده است این بر بسیاری از علما پس امام مالك منکر شده حدیث رکعتین بعد الوتر را وگفته صحیح نشده است این حدیث وامام احمد گفته من نمیگزارم این دو رکعت را ومنع نیز نمیکنم کسی را ازان وجماهیر علما قائل اند بدان ازجهت ورود آن در احادیث صحیحه ومیگویند که آنحضرت بهمین جهت گزارد تا بدانند که تنفل بعد از وتر جائز است پس حدیث اجعلوا آخر صلوتکم وترا محمول بر استحباب بود نه بر وجوب باز اختلافست که ایا گزاردن دو رکعت بعد از وتر اول لیل بود یا آخر پس حدیث ابوامامه مطلق واقع شده وبهمین مقدار گفته که آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو رکعت بعد از وتر میگزارد ونگفته که اول شب یا آخر شب وحدیث ثوبان دلالت میکند که آن بر تقدیر گزاردن وتر است در اول لیل وابن مرد وحدیث در آخر باب بیاید وحدیث بخاری ومسلم وموطا دلالت دارند که بر تقدیر قیام لیل بود وهو الصحیح وبعض علما گفته اند که این دو رکعت ملحق بوتر اند وجاری مجری سنت راتبهٔ وتر اند خصوصا بر قول کسی که قائل است بوجوب آن وچنانکه وتر نهار که نماز مغرب است مشفوع است بدو رکعت وترشب نیز بدان مشفوع شد بعد ازان بدانکه نیت تشفیع وتر بر تقدیر اینکه اول لیل چنانکه بعض مردم میکنند بکردانیدن دو رکعت نشسته در حکم یک رکعت چیزی نیست وناقض ومبطل وتر است بی ضرورت باوجود ثبوت جواز صلوة بعد الوتر وبرین تقدیر اگر وتر اول شب بگزارند بعد ازان بقیام لیل توفیق یابند ونماز تهجد بگزارند حاجت باعادت وتر نبود وقول مختار همین است صرح به الشیخ ابن الهمام وبتحقیق وارد شده است لا وتران في لیلة واحدة بر * وعن ابن عمر عن النبي صلی الله علیه وسلم قال اجعلوا آخر صلوتکم باللیل وترا * بکردانید آخر نماز خود را بشب وترشرح این در ضمن بیان حدیث سابق حاصل شد * رواه مسلم *

وگفته اند که بخاری نیز در باب وتر این روایت کرده است * وعنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال بادروا الصبح بالوتر * شتابي کنید ودریابید صبح را مسبوق بوتر یعني بگزارید وتر را پیش از طلوع صبح ودر حدیث ترمذی آمده است وترکنید پیش از آنکه صبح کنید ودر حدیث دیگر آمده است که چون طلوع کرد فجر رفت نماز شب پس بگزازید وتر پیش از فجر ودر روایتي آمده است که نیست وتر بعد صلوة صبح ومراد ادای آن خواهد بود والا قضا جائز است در وقت صبح چنانکه در فصل ثاني از حدیث زید بن اسلم بیاید وخود قضا جائز است در هر وقت که باشد با رعایت ترتیب * رواه مسلم * وعن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من خاف ان لا يقوم من آخر الليل فليوتر اوله * کسی که میترسد که نمي تواند برخاست از آخر شب پس باید که بگزارد وتر اول شب وبخسپد * ومن طمع ان يقوم آخره فليوتر آخر الليل * وکسی که امید دارد که مي تواند برخاست آخر شب واعتماد دارد بر بیدار شدن پس باید که وتر کند آخر شب * فان صلوة آخر الليل مشهودة * زیرا که بدرستیکه نماز آخر شب کرامي داده شده است به فضل وکرامت وی وحاضر میشوند در وی ملائکهٔ رحمت ودر روایتی مشهودة محضورة * وذلك افضل * ووتر در آخر شب فاضلتر است از وتر اول شب از این حیثیت که مذکور شد که مشهود است وتوانند که چیزی عارض گردد که در حق خصوص شخصي وتر اول شب اولی راجح وانسب بحال باشد ودر حدیث ابي داؤد از ابی قتادة آمده است که رسول خدا صلى الله عليه وسلم گفت مر ابوبکر صدیق را تو چه وقت وتر میکنی گفت اول شب وگفت مر عمر را تو کي میکنی گفت آخر شب پس گفت مر ابوبکر را اخذ کرد این بحذر وگفت مر عمر را گرفت این بقوت ومیفرمود آنحضرت مر ابو هریرة را که وتر اول شب بگزارد وبخسپد زیرا که اول شب بیدار می بود وا حادیث که از حضرت مي شنید باد میگرفت * رواه مسلم * وعن عائشة رض قالت من كل الليل اوتر رسول الله * گفت عائشه از همه شب وتر کرده است پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم من اوله واوسطه وآخره * اول شب ومیانهٔ شب وآخر شب * وانتهى وتره الى السحر * ومنتهی گشت وثابت ومقرر شد وتر وی در آخر عمر تا وقت سحر آخر شب * متفق عليه * وعن ابي هريرة قال اوصاني خليلي * گفت ابو هریره اندرز کرد مرا دوست جانی من که محبت وعده درون دل من جای گرفته است * صلى الله عليه وسلم بثلث * بسه خصلت * صيام ثلثة ايام من كل شهر * یکي روزه داشتن سه روز از هر ماه * وبسه روز که باشد ودر اکثر روایات از میانهٔ شهر واقع شده که آنرا ایام بیض خوانند چنانکه در کتاب الصوم بیاید * وركعتي الضحى * دوم دو رکعت بعد از بر آمدن آفتاب وبلند شدن وي ودر باب صلوة الضحى بیاید که این اقل صلوة الضحى است واکثرش تا دوازده است گویا که این مخصوص بابي هریره بود * وان اوتر قبل ان انام * سوم آنکه بگزارم وتر پیش از آنکه خواب کنم وگفته اند که سببش آنست که وی رضي الله عنه مشغول میبود اول شب بحفظ احادیث رسول الله صلى الله عليه وسلم واستحضار محفوظات خود که پیشتر از صحابهٔ دیگر داشت وجزو کثیر از شب بروی میگذشت که قیام آخر شب بآن متعسر بودی همین است سبب در اقتصار بر دو رکعت ضحی نه زیاده واز اینجا معلوم میشود که اشتغال بعلم دیني افضل است از عبادت * حکایت * یاد دارم از بعض اساتذهٔ خود که میفرمود در بعضي از روایات فقهیه آمده است که مستحب است مر طالب علم را دو رکعت بعد از وتر که میگزارد اول شب وظاهر نشد در ان وقت وجهٔ تخصیص این حکم بطالب علم واکنون که بر این حدیث اطلاع افتاد ظاهر شد وجه آن زیرا که طالب علم در اول شب مشغول است بتکرار علم وحفظ آن چنانچه حال ابو هریره بود واین دو رکعت قائم مقام نماز شب میکردد چنانچه در آخر فصل ثالث بیاید * متفق عليه * * الفصل الثاني * عن غضيف * بضم غین وفتح ضاد معجمتین وفا * بن الحارث * زمان آنحضرت را صلى الله عليه وسلم دریافته ودر صحبت وي امتلا فست ووی گفته که بودیم در عهد آن حضرت وبیعت کردم باوی ومصافحه کرد آنحضرت مرا روایت کرد از عمر رابي ذر وعائشه * قال قلت لعائشة اراءيت رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يغتسل من الجنابة في اول الليل ام في آخره * ایادیدی تو آنحضرت را بود که غسل میکرد از جنابت در اول شب یعني بعد از جماع متصل یا در آخر شب که جماع میکرد ومیخسپید وچون برای نماز تجدید بر میخاست غسل میکرد * قالت * گفت عائشه * ربما اغتسل في اول الليل وربما اغتسل في آخره * گفت عائشه بسا بودی که غسل میکرد آنحضرت در اول شب وبسا که غسل میکرد در آخر شب * قلت * غضیف

ميكويد كفتم من * الله اكبر * خدا بزرك است ازان كه كوان سازد بار بند كي را بر بندكان خود * الحمد لله الذي جعل في الامر سعة * سپاس وستايش مرخداى را كه كردانيد در كار دين كشايش وفراخي را * قلت كان يوتر اول الليل ام في آخره * كفتم وتر ميكرد آنحضرت اول شب يا آخر آن * قالت ربما اوتر في اول الليل وربما اوتر في آخره * كفت عائشه بسا بود كه وتر ميكرد در اول شب وبسا كه وتر ميكرد در آخر شب * قلت الله اكبر الحمد لله الذي جعل في الامر سعة قلت كان يجهر بالقراءة ام يخفت * كفتم بود آنحضرت كه بلند ميخواند يا پست ميخواند قرآن را در نماز شب يا مطلق * قالت ربما جهر به وربما خفت * كفت عائشه بسا كه بلند ميخواند وبسا كه پست مي خواند وخفت آراميدن آواز ونهان كفتن راز * قلت الله اكبر الحمد لله الذي جعل في الامر سعة * تنبيه كرد بران كه سعت امر در تكاليف نعمتي عظيم ورحمتي واسع است كه واجب است بر بندكان شكر آن كفتن وچنانكه فرمود اختلاف امتي رحمة واختلاف اكثر از تعدد وتنوع افعال پيغمبر آمده است صلى الله عليه وسلم وتضمن وي شفقت بر امت وتوسيع امر بزايشان واز اختلاف مجتهدين در استنباط احكام رحمه خير محض وموجب زيادت وكمال در دين وسبب مزيد انوار وتخفيف احمال وآصار است * رواه ابو داؤد وروى ابن ماجة الفصل الاخير * روايت كرد تمام اين حديث را ابو داؤد وروايت كرد ابن ماجه فصل اخير را يعني انچه متعلق است بقراءت * عن عبد الله ابن ابي قيس * نام ابو موسى اشعري است غالب آمده بروى كنيت * قال سألت عائشة بكم كان رسول الله * كفت پرسيدم عائشه را بچند ركعت بود پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم يوتر * وتر ميكرد * قالت * كفت عائشه * كان يوتر باربع وثلث * بود آنحضرت وتر ميكرد بچهار وسه يعني چهار ركعت ميكزارد بعد ازوى سه ركعت وتر پس مجموع وى هفت ركعت باشد * وست وثلث * ووتر بشش وسه كه مجموع وى نه باشد * وثمان وثلث * وبهشت وسه كه يازده باشد * وعشر وثلث * وبده وسه كه سيزده * ولم يكن يوتر بانقص من سبع * ونبود كه وتر كند بكمتر از هفت كه چهار وسه است * ولا باكثر من ثلث عشرة * ونميكزارد ببيشتر از سيزده كه ده وسه است واين حديث ظاهر وصريح است در وتر بسه ركعت واحاديث ديكر نيز درين باب آمده است كه در شرح مذكور است * رواه ابو داؤد * وعن ابي ايوب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الوتر حق على كل مسلم * وتر ثابت ولازم است بر هر مسلمان * فمن احب ان يوتر بخمس فليفعل * پس كسيكه دوست دارد كه وتر كند به پنج ركعت پس بايد كه بكند وباين رفته است سفيان ثوري وبعضي از ائمهٔ ديكر * ومن احب ان يوتر بثلث فليفعل * وكسي كه دوست دارد كه وتر كند بسه پس بايد كه بكند واين مذهب امام ابو حنيفه واصحاب اوست * ومن احب ان يوتر بواحدة فليفعل * وكسي كه دوست دارد كه وتر كند بيك ركعت پس بايد كه بكند واين مذهب شافعي وديكر ائمه است * رواه ابو داؤد والنسائي وابن ماجة * وعن علي * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله وتر يحب الوتر * خدا وتر است دوست ميدارد وتر را * فاوتروا يا اهل القرآن * پس وتر كنيد يعني بكردانيد نماز خود را در شب وتر بضم يك ركعت يا سه ركعت بدان اى اهل قرآن يعني اى كسانيكه ايمان آورده ايد بقرآن وتصديق كرده ايد بدان ومتولي حفظ وتلاوت او ئيد تنبيه است بر ملازمت قيام ليل وتلاوت قرآن در ان چنانكه امر فرمود حق سبحانه وتعالى مر حبيب خود را بقول خود وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا بدانكه وتر بكسر واو وفتح آن عدد فرد را كويند واطلاق كرده ميشود بر حق سبحانه بمعني فرد در ذات خود كه قبول نميكند آن انقسام را در صفات بمعني بي مثل وما نند ودر افعال بمعني آنكه شريك ومعين ندارد پس در وى سبحانه معني وتريت است بمعني فردانيت وباين مناسبت دوست ميدارد وتر را وثواب ميدهد بران اكر از قبيل افعال باشد وآنحضرت رعايت ميكرد آنرا واين را امتهٔ بسيار است در شرع كما لا يخفى على المتتبع * رواه الترمذي وابو داؤد والنسائي * وعن خارجة * بخاى معجمه وجيم * بن حذافة * صحابي قرشي عدوى است معدود است در فرسان قريش واورا با هزار سوار برابر مى نهادند يكبار عمرو بن عاص از امير المؤمنين عمر سه هزار سوار كمك طلبيد پس عمر سه كس را فرستاد خارجة بن حذافه و زبير بن عوام ومقداد بن اسود را * قال خرج علينا رسول الله * كفت بيرون آمد بر ما پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم قال * كفت * ان الله امدكم بصلوة * بدرستيكه خداى تعالى مدد كرده است شما را بنمازى يعني زيادة كرده است

هر نماز پنج گانه نماز دیگر را و امداد بر پی فرستادن یکی را بر دیگری برای تقویت و تاکید و در روایتی زاد کم آمده و در بعض امرکم * هي خير لكم من حمر النعم * این چنین نمازی که بهتر است شما را از چهارپایهای سرخ مراد شتران سرخ است که اعز وانفس اموال است نزد عرب یعني بهتر است از متاع دنیا و زینت آن که محبوب است نزد شما و حمر بضم حا و سکون میم جمع احمر و بضم میم جمع حمار است * الوتر * آن نماز کدام است وتر است * جعله الله لكم فيما بين صلوة العشاء الى ان يطلع الفجر * گردانیده و مشروع ساخته است آنرا خدای تعالی برای شما در وقتیکه میان نماز عشا است تا آنکه طلوع کند فجر بابین حد بین استدلال کرده اند بر وجوب وتر * رواه الترمذی و ابوداؤد * وعن زيد بن اسلم * از اکابر تابعین است مولای عمر بن الخطاب فقه عالم فقیه عابد می نشستند در مجلس وی زیاده بر چهل از فقها امام مالك وسفیان ثوری و ابن عیینه و ایوب سجستانی از وی روایت کرده اند و امام علي زين العابدين بیش او میرفت و حدیث می شنید گفتند یا ابن رسول الله تو بهترین مردم و فاضل ترین ایشان باشی و نزد زید بن اسلم که از موالي است میروی فرمود علم باید طلبید هرجا که باشد * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من نام عن وتره فليصل اذا اصبح * کسی که خواب کرد و غافل شد از وتر خود پس باید که بگزارد وتر را وقضا کند آنرا وقتی که صبح کند * رواه الترمذی مرسلا * وعن عبد العزيز بن جريج * بضم جیم اولی وفتح راو سکون یا * قال سألنا عائشة باي شيء كان يوتر رسول الله * گفت پرسیدیم عائشه را بکدام سوره بود که وتر میکرد پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم قالت كان يقرأ في الاولى * گفت عائشه بود آنحضرت که میخواند در رکعت نخستین * بسبح اسم ربك الاعلى وفي الثانية * میخواند در رکعت دوم * بقل یا ایها الکافرون وفي الثالثة * و در رکعت سوم * بقل هو الله احد والمعوذتين * بکسر واو مشدده نام قل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس است * رواه الترمذی وابوداؤد وروى النسائي عن عبد الرحمن بن ابزى * بفتح همزه وسکون موحده وبزای صحابي صغير است ووالي خراسان بود از جانب امیر المؤمنین علي رضي الله عنه * ورواه احمد عن ابي بن كعب والدارمي عن ابن عباس ولم يذكرا المعوذتين * وذکر نکرده اند احمد ودارمي معوذتین را بلکه تنها قل هو الله احد وترمذی گفته عمل اکثر علما از صحابه ومن بعدهم برین است که تنها قل هو الله احد بخوانند وشیخ ابن الهمام گفته که اصحاب ما همین را اخذ کرده اند انتهی اما آنچه بعض مردم از اهل دیار ما در رکعت اولی سورهٔ انا انزلنا میخوانند آنرا روایتی در اخبار و آثار یافته نشده است و میگویند در بعض روایات فقهیه آمده است * وعن الحسن ابن علي * روایت است از امام حسن بن علي رضي الله عنهما * قال * گفت حسن * علمني رسول الله * تعلیم کرد مرا پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم كلمات اقولهن في قنوت الوتر * دعای مشتمل بر چند کلمه که میگویم و میخوانم آنرا در قنوت وتر احتمال دارد که تعلیم آنحضرت آن بود که آنرا در قنوت وتر بخوانند واحتمال دارد که آنحضرت این دعا را بوی تعلیم کرد و وي رضي الله عنه خوش داشت که در قنوت بخواند ظاهر عبارت ناظر در همین معنی است ولیکن میگویند که در بعض روایات آمده است که آنحضرت صلى الله عليه وسلم فرمود اجعله في وتر ك واین روایت غریب است وقنوت شافعیه همین است در وتر و فجر و نزد ما اللهم انا نستعينك است وگفته اند افضل آنست که هر دو بخواند و در باب قنوت به تفصیل بیاید * اللهم اهدني فيمن هديت * خدایا راه راست نما مرا در میان آن کسانیکه راه راست نموده * وعافني فيمن عافيت * وعافیت ده مرا در ضمن آن کسانیکه که عافیت داده ایشان را و مراد بعافیت سلامت است از جمیع آفات دنیا و آخرت * وتولني فيمن توليت * و دوست دار مرا و متولي امر من باش و بر ذمهٔ لطف و کرم خود گیر همه کارهای مرا * وبارك لي فيما اعطيت * وبرکت و زیادتی ده مرا در چیزیکه دادهٔ از نعمتها * وقني شر ما قضيت * ونگاهدار مرا از بدی آنچه قضا کرده است وتقدیر نموده طلب وقایت ازین باعتبار ظاهر اسباب و آلات است که در لایزال محو و اثبات دران جاری است * وانك تقضي ولا يقضى عليك * بس بدرستیکه تو حکم میکنی بهر چه میخواهی وحکم کرده نمیشود بر تو * انه لا يذل من واليت * بدرستیکه شان اینست که خوار نمیشود کسی که دوست داری تو او را * ولا يعز من عاديت * وگرامی و غالب نمیشود کسی که دشمن داری تو او را * تبارکت ربنا وتعاليت * بزرگی تو ای پروردگار ما و بلندی تو و شمني این کلمات را نیز زیاده کرده فلك

الحمد على ما قضيت نستغفرك اللهم ونتوب اليك رب اغفر وارحم وانت خير الراحمين ودر روايات ختم وى بدرود نيز آمد *
است بصيغة وصلى الله على النبي صلى الله وسلم * رواه الترمذى وابوداؤد والنسائي وابن ماجة والدارمي * وعن ابي ابن كعب
قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا سلم فى الوتر قال * بود آنحضرت چون سلام ميداد در وتر ميگفت * سبحان الملك القدوس
رواه ابوداؤد والنسائي وزاد * وزيادة كرده است نسائي اين لفظ را كه * ثلث مرات يطيل * يعني ميگفت سبحان الملك القدوس
را سه بار در حاليكه دراز ميكرد و بلند ميكرد آواز خود را يعني در بار سوم چنانكه بيان ميكند آنرا در روايت دبكر كه ميكويد
* وفي رواية للنسائي عن عبد الرحمن بن ابزى عن ابيه قال كان يقول اذا سلم سبحان الملك القدوس ثلثا ويرفع صوته بالثالثة *
سه بار ميگفت وبلند ميكرد آواز خود را در مرت ثالثه يا بكلمهٔ ثالثه ودرين حديث دليل است بر مشروعيت جهر بذكر وآن ثابت
است بي شبهه ليكن خفي افضل است در غير آنچه وارد است در وى جهر * وعن علي * رضي الله عنه * ان النبي صلى الله عليه
وسلم كان يقول في آخر وتره * روايت است از امير المؤمنين علي كه آنحضرت ميگفت در آخر وتر خود يعني در اعتدال بعد از ركوع
وامام احمد باين قائل است وبعض گفته اند مراد بعد از سلام است وبعض گفته اند پيش از سلام در تشهد وبعض گفته اند در سجود
* اللهم اني اعوذ برضاك من سخطك وبمعافاتك من عقوبتك واعوذ بك منك لا احصي ثناء عليك انت كما اثنيت على نفسك * ترجمهٔ
اين در باب السجود بوضوح پيوسته است * رواه ابوداؤد والترمذى والنسائي وابن ماجة *

* الفصل الثالث

* عن ابن عباس قيل له * گفته شد مر ابن عباس را * هل لك في امير المؤمنين معوية * ايا هست ترا ميل ورغبت بصحبت در معاويه
باوجود صدور اين فعل نامشروع ازوى كه * ما اوتر الا بواحدة * وتر نكرد مكر بيك ركعت ظاهر اين قائل نميدانست كه وتر بيك
ركعت مشروع است * قال * گفت ابن عباس * اصاب * صواب كرده است معاويه وراست رفته است * انه فقيه * بدرستيكه وى فقيه
وعالم است بشريعت * وفي رواية * ودر روايتي ابنچنين آمده است * كه قال ابن ابي مليكة * بضم ميم وفتح لام وسكون تحتانيه كه
تابعي ثقه است * ارتر معوية بعد العشاء بركعة * وتر گزارد معاويه بعد از نماز عشا بيك ركعت * وعنده مولى لابن عباس * ونزد
معاويه مولى بود مر ابن عباس را * فاتى ابن عباس * پس آمد آن مولى ابن عباس نزد ابن عباس * فاخبره * پس خبر داد
ابن عباس را بانچه ديده بود از معاويه از گزاردن وى وتر بيك ركعت * فقال دعه فانه قد صحب النبي * پس گفت ابن عباس بگزار
معاويه را وتخطيه واعتراض مكن اورا زيرا كه وى صحبت داشته است با پيغمبر * صلى الله عليه وسلم رواه البخاري * بدانكه اين
يك ركعت واحدة يا مستقل بود بي تقديم شفع بر وى پس بي شك محل انكار نست وآنرا بتيرا ميكويند كه منهي عنه است باتفاق
يا با تقديم شفع است چنانچه عامهٔ ائمه بدان قائل اند وظاهر احتمال ثاني است چنانكه از تصويب ابن عباس معاويه را بجهت
صحبت وى مر حضرت را صلى الله عليه وسلم ظاهر ميكردد زيرا كه انچه موافق سنت است همين است واحتمال دارد كه اول باشد
چنانكه تصويب بجهت مقامت ناظر دران است يعني ممكن است كه راى او بآن رفته باشد واز موارد سنت آنرا استنباط كرده باشد
وابن عباس تلميذ امير المؤمنين علي است واخذ علم از وى كرده وباوجود آن مراعات جانب معاويه مى نمود ومدارات ميكرد
بارها باوى در وقت نزاع وى با علي گفتى كه شتابي مكن اكر از آنحضرت صلى الله عليه وسلم وعدى واشارتى دارى صبر كن ومنتظر
باش واكر نه نزاع وخلاف چه لائق است چنانچه بشارت داده اند ما را بخلاف در اعقاب ما ومنتظر وعدهٔ نشسته ايم تا وقت در رسد
والله اعلم واز ين حديث مفهوم ميشود كه متعارف دران زمان در مردم وتر سه ركعت بود * وعن بريدة قال سمعت رسول الله *
گفت بريدة اسلمي شنيدم پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم يقول * ميگفت * الوتر حق فمن لم يوتر فليس منا * وتر حق است
وثابت پس كسى كه وتر نكند پس نيست آنكس از تابعان ما وبر طريقهٔ ما * الوتر حق فمن لم يوتر فليس منا الوتر حق فمن لم يوتر
فليس منا * سه بار مكرر فرمود باين وعيد واين دليل است بر وجوب وى * رواه ابوداؤد * وعن ابي سعيد قال قال رسول الله * گفت ابو سعيد
خدري گفت آنحضرت * صلى الله عليه وسلم من نام عن الوتر او نسيه * كسى كه خواب كرد از وتر يا فراموش كرد آنرا * فليصل اذا ذكر واذا
استيقظ * پس بايد كه بگزارد وقضا كند آنرا وقتى كه ياد آرد آنرا يا بيدار كردد * رواه الترمذى وابوداؤد وابن ماجة * اين حديث نيز

بحسب ظاهر دلالت بر وجوب دارد اگرچه احتمال عدم وجوب نيز داشته باشد واين قدر كافي است در ثبوت وجوب بمعني مقابل فرض * وعن مالك بلغه ان رجلا سأل ابن عمر عن الوتر اواجب هو * روايت است از امام مالك كه رسيده است او را كه مردي سوال كرد ابن عمر را از وتر ايا واجب است آن * فقال عبد الله قد اوتر رسول الله * پس گفت عبد الله بن عمر رض بتحقيق وتر كرده است پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم واوتر المسلمون * ووتر كرده اند مسلمانان يعني اصحاب پيغمبر * فجعل الرجل يردد عليه * پس در ايستاد آن مرد كه تكرار ميكند اين سوال را بر ابن عمر * وعبد الله يقول * ود ر ايستاد عبد الله كه ميگويد همين سخن را كه * اوتر رسول الله صلى الله عليه وسلم واوتر المسلمون رواه في الموطا * روايت كرده است مالك اين حديث را در موطا وظاهر اين حديث تردد است ميان وجوب وعدم وجوب يعني آنچه ثابت شده است فعل آنست وآن احتمال وجوب وسنيت هر دو دارد واحتمال دارد كه اشارت باشد بمودن او فرض عملي كه دليل او قطعي نيست ومعني وجوب در اينجا همين است والله اعلم * وعن علي * رضي الله عنه * قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يوتر بثلث * گفت امير المؤمنين علي رضي الله عنه بود آنحضرت كه وتر ميكرد بسه ركعت * يقرأ فيهن بتسع سور من المفصل * ميخواند در ان سه ركعت نه سوره از مفصل * يقرأ في كل ركعة بثلث سور آخر من قل هو الله احد * ميخواند در هر ركعت سه سوره آخر اين همه سور تها قل هو الله احد مي بود در بعض روايات تفسير اين مجمل باين طريق آمده كه ميخواند در ركعت اولى القدر والهكم وزلزلت ودر ثانيه والعصر والنصر والكوثر ودر ثالثه الكافرون وتبت واخلاص * رواه الترمذي * وعن نافع قال كنت مع ابن عمر بمكة والسماء مغيمة * گفت نافع بودم من با ابن عمر بمكه وحال آنكه در آسمان ابر بود واين لفظ را بوجوه متعدده روايت كرده اند مغماة بضم ميم وسكون غين وتخفيف ميم ومغماة بضم ميم وفتح غين وتشديد ميم ومغية بضم ميم وفتح غين وتشديد يا ومغية بضم ميم وكسر غين وسكون يا * فخشي الصبح * پس ترسيد طلوع صبح را بجهت اشتباه * فاوتر بواحدة * پس وتر كرد ابن عمر بسبب ترس صبح بيك ركعت * ثم انكشف فرأى ان عليه ليلا * پستر كشاد بر پس ديد ابن عمر كه باقي است بر وي شب * نشفع بواحدة * پس جفت ساخت آن يك ركعت را بيك ركعت ديگر واز وتريت برآورد * ثم صلى ركعتين ركعتين * پستر بگزارد در ركعت دو ركعت * فلما خشي الصبح اوتر بواحدة * پس هرگاه ترسيد صبح را وتر كرد بيك ركعت * رواه مالك * وعن عائشة * رضي الله عنها * ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يصلي جالسا فيقرأ وهو جالس * روايت است از عائشه كه آنحضرت بود كه نماز ميگزارد نشسته پس قراءت مي كرد وحال آنكه وي نشسته است * فاذا بقي من قراءته قدر ما يكون ثلثين او اربعين آية * پس چون باقي مي ماند از قراءت او اندازهٔ آنكه مي بود سي يا چهل آيت * قام وقرأ وهو قائم * مي ايستاد آنحضرت وميخواند وحال آنكه وي ايستاده است * ثم ركع ثم سجد * پستر بركوع مي رفت وسجود ميكرد * ثم يفعل في الركعة الثانية مثل ذلك * پستر ميكرد در ركعت دوم مانند آن وعكس اين حال مروي نيست كه ايستاده نماز ميكرده باشد بعد ازان بنشيند وقراءت كند پس نشسته بركوع رود وشبهه نيست در اصل جواز آن اگرچه خالي از كراهتي نبود اگر بي عذر كند وذكر اين سابقا در باب السنن از حديث عبد الله بن شقيق گذشته است * رواه مسلم * وعن ام سلمة * رضي الله عنها * ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يصلي بعد الوتر ركعتين * روايت است از ام سلمه كه آنحضرت ميگزارد بعد از وتر دو ركعت * رواه الترمذي * روايت كرده است اين حديث را ترمذي * وزاد ابن ماجة * وزيادة كرده است ابن ماجه اين لفظ را كه * خفيفتين وهو جالس * يعني ميگزارد دو ركعت سبك وحال آنكه وي نشسته است شرح اين در اول باب در حديث سعد بن هشام گذشت * وعن عائشة رض قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يوتر بواحدة ثم يركع ركعتين يقرأ فيهما وهو جالس * گفت عائشه بود آنحضرت وتر ميكرد بيك ركعت پستر ميگزارد دو ركعت ميخواند درين دو ركعت وحال آنكه وي نشسته است * فاذا اراد ان يركع قام فركع * پس چون ميخواست كه ركوع كند مي استاد پس بركوع ميرفت شرح اين نيز گذشت * رواه ابن ماجة * وعن ثوبان عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ان هذا السهر جهد وثقل * فرمود اين بي خوابي مشقت است وگرانيست بر بدن * بفتحتين بيداري وبيخوابي وجهد بفتح جيم وسكون ها مشقت وضم جيم نيز آمده است * فاذا اوتر احدكم فليركع ركعتين *

پس چون وتر کند یکی از شما پس باید که بگزارد دو رکعت * وان قام من اللیل والا کانتا له * پس اگر برخاست یکی از شما بنماز شب پس آن افضل واکمل است واگر برنخاست می باشند این دو رکعت مر او را بسنده از نماز شب در حصول اصل ثواب آن * رواه الدارمي * وعن ابي امامة ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يصليهما بعد الوتر وهو جالس * روایت است از ابی امامه که آن حضرت میکزارد این دو رکعت را بعد از وتر وحال آنکه وی نشسته است * يقرأ فيهما * میخواند درین دو رکعت * اذا زلزلت وقل یا ایها الکفرون رواه احمد *

* باب القنوت * قنوت بمعني طاعت وسکوت و دعا و قیام در صلوة آید ومراد اینجا دعای مخصوص است واز بعض مشائخ واز امام محمد نیز روایت کرده اند که دعائی در قنوت وحج وغیر آن معین نیست وگویند که تعیین دعا مزیل رقت قلب ومورث سامت است واکثر بر توقیت وتعیین اند مبادا بر زبان چیزی رود که مشابهٔ کلام ناس بود ونماز بدان فاسد گردد واین خلاف در جای معقول است که تعیین وتوقیت در شرع وارد نشده است نه در جای که وارد شده خواه بطریق وجوب یا استحباب ودر محیط وذخیره ازان اللهم انا نستعینک واللهم اهدنا را استثنا کرده است ودر مذهب حنفیه موقت در قنوت اللهم انا نستعینک است وگویند که صحابه اتفاق دارند بران واولی آنست که اللهم اهدنا فیمن هدیت نیز با وی بخواند وشمني از ابی اللیث اللهم اغفرلي سه بار نیز آورده وبعض گفته ربنا آتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب النار نیز بخواند وگفته اند هرگه دعای قنوت نداند اللهم اغفرلي وربنا آتنا بخواند كذا في شرح ابن الهمام ونزد شافعي اكتفا كنند باللهم اهدنا واللهم انا نستعینک را از قنوت نشمارند وگویند که روایت آن در صحیحین وسنن معروفه نیست ولیکن علمای ما اثبات کرده اند آنرا بطرق صحیحه از طبزاني وغیره وشیخ ابن الهمام از ابی داؤد آورده که در اثنای آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم دعا میکرد برمضر آمد او را جبرئیل وا شارت بسکوت کرد وگفت یا محمد خدای تعالی ترا سباب ولعان نیافریده ترا رحمة للعالمین فرستاده ترا در اینجا کاری نیست هرگز اوی تعالی لعنت کرده وارادهٔ او بهلاک وی رفته خواهد کرد بعد ازان تعلیم کرد جبرئیل آنحضرت را اللهم انا نستعینک الخ وشیخ جلال الدین سیوطي از شافعیه در عمل الیوم واللیلة این را آورده با اختلاف الفاظ فی الجمله که در روایات آمده است واختلافاتی که علما را در قنوت است که خواندن آن پیش از رکوع است یا بعد از رکوع وخواندن قنوت مخصوص است بوتر یا در نماز فجر وجز آن نیز آمده وخواندن قنوت در وتر دائم است یا مخصوص است بنصف اخیر رمضان با دلائل آن در شرح کتاب وشرح سفر السعادة مذکور است ومذهب ماشق اول ازین ترديدات است فتدبر *

* الفصل الاول * عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا اراد ان يدعو على احد او يدعو لاحد * بود پیغمبر خدا که چون میخواست دعا کند بر کسی یعني دعا کند بر ضرر کسی یا دعا کند مر کسی را یعني دعا کند برای نفع کسی * قنت بعد الركوع * دعا میکرد بعد از رکوع * فربما قال اذا قال * پس بسا بود که میگفت ودعا میکرد چون میگفت * سمع الله لمن حمده ربنا لك الحمد * برای نجات بعض اصحاب خود که گرفتار بند عذاب ونکال کفار بودند ودعا میکرد برای هلاک ولعن بعض قبائل واحیای عرب * اللهم انج الوليد بن الوليد * خداوندا نجات وخلاص ده ولید بن ولید قرشي مخزومي را که برادر خالد بن ولید بود اسیر کرده بودند او را عبد الله بن جدعان روزبد کافر بود پس قدوم آوردند دو برادر وی خالد وهشام وفدیه دادند بچهار هزار درم وچون فدیه دادند او را بمکه بردند اسلام آوردو گفتند چرا پیش از فدیه اسلام نیاوردی وتو در میان مسلمانان بودی تا ترا هم مال می بود وهم اسلام گفت خوش نیامد مرا که مردم گویند که برای اسیري صبر نکرد واسلام از بی صبري آورد پس برادرانش او را در مکه حبس کردند وزجر می نمودند پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم دعا میکرد او را در قنوت بنجات وخلاص از دست آن ظالمان پس بگریخت وی از دست ایشان وملحق شد برسول خدا صلی الله علیه وسلم * وسلمة بن هشام * ودیگر دعا میکرد آنحضرت در قنوت ومیگفت که خداوندا نجات ده سلمة بن هشام بن مغيرة مخزومي را که برادر ابو جهل بود در قدیم الاسلام بود واز خیار صحابه وفضلای ایشان بود او را کافران در مکه حبس کرده بودند وعذاب میکردند وی نیز از دست ایشان گریخت وبرسول خدا ملحق شد ودر زمان عمر رضي الله عنه در جهاد روم شهید شد * وعیاش بن ربیعة * ونجات ده خداوندا عیاش بتمتانیهٔ مشدده وشین معجمه بعد

ابي ربيعه را اين نيز برا در ابوجهل بود وليكن از مادر تا يوم الاسلام بود پيش از دخول آنحضرت بدار ارقم ايمان آورده وهجرت كرده بود بحبشه پس ازان هجرت آورد بمدينه در وقت هجرت آوردن عمر رضي الله عنه پس ابوجهل كه برادر وي ميبود بمدينه آمد وگفت كه مادر توسوگند خورده است كه در سايه نه نشيند تا ترا نه بيند پس بمهر ما در همراه ايشان بمكه آمد پس ابوجهل اورا بربست وبند كرد پس بكرنخت وبمدينه آمد ودر تبوك شهيد شد اين مثال آن بود كه آنحضرت در قنوت براي مؤمنان دعا ميكرد ودر دعاي بر كافران ميفرمود * اللهم اشدد وطأتك على مضر * خداوندا سخت كردان پايمال كردن وهلاك كردانيدن ترا بر مضريين نزار كه نام قبيله ايست * واجعلها سنين كسني يوسف * وبكردان وطأت را وايامي را كه ايشان در وي كفر ميكنند وعناد مي ورزند قحطي مانند قحط كه هفت سال بر اهل مصر در زمان يوسف عليه السلام شده بود وسنين جمع سنه است در اصل بمعني سال وغالب آمد بر قحط سال واهل مكه نيز بدعاي آنحضرت صلى الله عليه وسلم وقهر الهي تعالى هفت سال گرفتار عذاب قحط بودند ودر آمدند استخوانها ومردارها ميخوردند نعوذ بالله من غضب الله وغضب رسوله * يجهر بذلك * جهر ميكرد وبلند ميخواند آن حضرت اين دعا را در قنوت * وكان يقول في بعض صلوته * وبود آنحضرت كه ميگفت در بعض احيان در نماز خود * اللهم العن فلانا وفلانا * خداوندا لعنت كن وراندة كردان از درگاه رحمت خود فلان وفلان قبيله را * لاحياء من العرب * ميگفت اين را براي قبيله ها از عرب كه كافر ومعاند حق بودند * حتى انزل الله * تا آنكه فرو فرستاد خداي تعالى اين آيت را كه * ليس لك من الامر شيء الآية * تا آخر آية كه او يتوب عليهم اويعذبهم فانهم ظالمون ميفرمايد نيست مر ترا اي محمد تصرفي در كارخانهٔ خداوندي واعتراضي بر كاروي جل وعلا تصرف واختيار همه بدست قدرت اوست واوست مالك امر ايشان كه هلاك گرداند طائفه را از ايشان وگرفتار گرداند بقهر وغضب خود بانوبه كند بر ايشان ورجوع كند به فضل ورحمت خود اگر مسلمان شوند ياعذاب كند ايشان را اگر هم بر كفر وظلم خود بمانند نيستي تو مگر بندهٔ مامور باندار وجهاد ترا انچه ما فرموده ايم وحكم كرده ايم بكن باقي هرچه ما دانيم يكنيم ودر روايت آمده است كه چون آنحضرت صلى الله عليه وسلم اين دعا را ميخواند ولعنت ميكرد جبريل آمد واشارت بسكوت كرد وگفت يامحمد ما ترا سباب ولعان نفرستاده ايم ترا رحمة للعالمين فرستاده ايم چنانكه در شرح ترجمه گذشت واكثر برانند كه نزول اين آيت روز احد بود در هنگامي كه سر مبارك آنحضرت مجروح شد ومبغ مغفر در رخسارهٔ شريف فرو رفت وگوشهٔ از دندان شريف بشكست وآنحضرت خون از روي مبارك پاك ميكرد ومي گفت كيف يفلح قوم خضبوا وجه نبيهم چه گونه رستگاري يابند گروهي كه رنگ كردند روي مبارك پيغمبر خود را بخون وگويند بحكم حصه از بشريت وطبيعت كه براي حكم ومصالح دين ودنيا در جوهر شريف وي ايداع نموده بودند غضبي از وي ظهور نمود پس نازل شد اين آيت واين در حقيقت تاديب وتهذيب خلق شريف وي بود كه پروردگار تعالى او را بوي نيكداشت ودر جميع اوقات مربي احوال ومهذب اخلاق او بود صلى الله عليه وسلم وقول عائشه را كه فرمود كان خلقه القرآن باين معني آورده اند يعني قرآن مهذب اخلاق او بود واين معني را در شرح فتوح الغيب بهتر ازين شرح كرده شده است والله اعلم * متفق عليه * وعن عاصم الاحول قال سألت انس ابن مالك عن القنوت في الصلوة * روايت است از عاصم احول كه از ثقات تابعين است گفت پرسيدم انس را رضي الله عنه از خواندن قنوت در نماز * كان قبل الركوع او بعده * بود پيش از ركوع يا بعد از ركوع وسر برداشتن ازان * قال * گفت انس * قبله * قنوت پيش از ركوع بود * انما قنت رسول الله صلى الله عليه وسلم بعد الركوع شهرا * قنوت نخواند آنحضرت بعد از ركوع مگر يك ماه * انه كان بعث اناسا يقال لهم القراء * بدرستيكه شان اينست كه فرستاده بود آنحضرت مردمان را كه خوانده ميشد ونام كرده ميشد ايشان را قرا يعني خوانندگان قرآن كه تلاوت قرآن بسيار ميكردند وبعبادت مولى تعالى مشغول مي بودند قتاده در روايت خود آورده كه روز هيزم كشي ميكردند وشب نماز ميگزاردند وقرآن ميخواندند ودر روايت ثابت بناني آمده است كه هيزم ميكشيدند وطعامي براي اهل خانهٔ خود مي خريدند ودر شب مدارست قرآن ميكردند رضي الله عنهم * سبعون رجلا *

هفتاد تن بودند این قراز بروایتی چهل تن وبروایتی سي * فاصیبوا * پس رسیده شدند ببلا وکشته شدند وقصهٔ کشته شدن ایشان از غرائب واقعات واعاجیب قضص است درشرح مذکور است ودرشان ایشان نازل است ولا تحسبن الذین قتلوا في سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین الآیه * فقنت رسول الله * پس قنوت خواند پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم بعد الرکوع شهرا * بعد از سر برداشتن از رکوع یکماه * یدعو علیهم * در حالتیکه دعا میکرد بر کشندگان قراء ودر روایتی ثلثین صباحا یا اربعین صباحا از اینجا معلوم شد که خواندن این قنوت در نماز صبح بود ودر نماز صبح که قنوت خواند دائم در همین قضیه بود فقط نه که دائمي بود چنانکه شافعیه میکنند * متفق علیه *

* الفصل الثاني *

عن ابن عباس قال قنت رسول الله * کفت قنوت خواند پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم شهرا متتابعا * یکماه پي در پي یعني هر روز * في الظهر والعصر والمغرب والعشاء وصلوة الصبح * در هر پنج وقت * اذا قال * وقتی که میگفت * سمع الله لمن حمده من الرکعة الاخیرة * از رکعت پسین ودر بعض نسخ الآخرة * یدعو علی احیاء من بني سلیم * دعا میکرد بر ضرر چند قبیله از بني سلیم * علی رعل * بکسر راو سکون عین * وذکوان * بفتح ذال معجمه وسکون کاف * وعصیة * بضم عین وفتح صاد وتشدید یاو واینها همه قبائل بني سلیم اند که برینها دعا میکرد آنحضرت * ویؤمن من خلفه * وآمین میگفتند آن کسانیکه پس او بودند از مقتدیان * رواه ابوداؤد * وعن انس ان النبي * روایت است از انس که پیغمبر * صلی الله علیه وسلم قنت شهرا ثم ترکه * قنوت خواند یکماه بعد ازان بگذاشت قنوت را ونخواند چنانکه گذشت واکثر اهل علم برانند که نیست قنوت نه در نماز صبح ونه در غیر آن جز وتر ومالك وشافعي میگویند که قنوت کند در نماز صبح دائما ودر همه نمازها اگر واقع میشود واقعه * رواه ابوداؤد والنسائي * وعن ابي مالك الاشجعي قال قلت لابي یا ابت انک قد صلیت خلف رسول الله صلی الله علیه وسلم وابي بکر وعمر وعثمان وعلي * رضي الله عنهم کفت کفتم مر پدر خود را ای پدر من بدرستیکه تو بتحقیق نماز کرده پس آنحضرت وپس خلفای اربعه * ههنا بالکوفة * اینجا یعني بکوفه این متعلق بعلي است رضي الله عنه زیرا که نماز بکوفه پس علي بود نه خلفای ثلثه * نحوا من خمس سنین * یعني نزدیک به پنج سال * اکانوا یقنتون * ایا بودند ایشان یعني آنحضرت وخلفای اربعه که قنوت میخواندند یعني در نماز صبح وجز آن در نمازهای پنجگانه چنانکه حالا میخوانند بعض مردم * قال ای بني محدث * کفت پدر من ای پسرک من این که میخوانند وموا ظبت بران مینمایند بدعت است نو پدید آمده در دین وخواندن آنحضرت نبود جز یکماه که در وقت صبح خواند بعد ازان ترک کرد چنانکه گذشت * رواه الترمذی والنسائي وابن ماجة * واین حدیث اول دلیل است بر مذهب حنفیه وشیخ ابن حجر در شرح خود میگوید که جواب داده اند از ین ائمهٔ ما که آن کسانیکه احادیث قنوت در وقت صبح آورده اند واثبات آن کرده علما اند وبسیار اند واجب است تقدیم ایشان بر خبر کسانیکه نفي کرده اند ومیگویند حدیثی که از ابن مسعود روایت کرده اند که قنوت نخواند آنحضرت در هیچ نماز ضعیف است وهمچنین انچه روایت کرده شده است از ابن عباس که گفته بدعت است وهمچنین انچه روایت کرده شده است از ام سلمه که آنحضرت نهي کرده از قنوت این احادیث همه ضعیف اند واین کلام خالی از تکلف نیست والله اعلم

* الفصل الثالث *

* عن الحسن ان عمر بن الخطاب جمع الناس علی ابي ابن کعب * روایت است از حسن بصری که عمر رض کرد آورد مردم را برابي بن کعب که یکی از آنها بود که حفظ کرده بودند تمام قرآن را در زمان آنحضرت واقرأ صحابه بود واورا سید القراء میگفتند یعني فرمود که وی امام شود ومردم همه پس او را قتدا کنند وابن در قیام رمضان بود * فکان یصلي لهم عشرین لیلة * پس بود ابي ابن کعب که نماز میگزارد برای مردم وامامت میکرد ایشانرا بیست شب * ولا یقنت بهم الا في النصف الباقي * وقنوت نمیخواند برای ایشان مگر در نصف اخیر از رمضان * فاذا کانت العشر الاواخر * پس هرگاه که شده شب آخیر یعنی عشرهٔ اخیر * تخلف فصلی في بیته * تخلف نمود ابي از آمدن بمسجد ونماز گزاردن با مردم وگزارد در خانهٔ خود وتخلف پس آمدن ازکسی * فکانوا یقولون ابق ابي * پس بودند مردم میگفتند بطریق تعجب وتشکی کریخت ابي * رواه ابوداؤد * وسئل انس بن مالك عن القنوت * وپرسیده شد انس رضي الله عنه از خواندن قنوت که بعد از رکوع بود یا پیش از رکوع * فقال

قنت رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد الرکوع * پس گفت انس قنوت خوانده است آنحضرت بعد از رکوع * وفي روایة قبل الرکوع وبعده * ودر روایتی گفت خوانده است پیش از رکوع وبعد از رکوع * رواه ابن ماجة * این هر دو حدیث از حسن بصری دلیل است مرشافعیه را اما اول بر تخصیص نصف اخیر از رمضان ومشائخ ما میگویند که احادیث در قنوت وتر مطلق آمده وبي تخصیص بر رمضان بسیار آمده وتر خود دائمی است مخصوص بر رمضان نه پس قنوت نیز دائم باشد وچون احادیث بسیار است عمل بدان اولی وارجح باشد واما ثانی بر بودن وتر بعد از رکوع وما اینجا هم می گوئیم که احادیث در قنوت قبل الرکوع بسیار است وعمل صحابه هم موافق همین نقل کرده اند وانچه بعد از رکوع واقع شده است مخصوص بیک شهر است نه دائم والله اعلم

* باب قیام شهر رمضان * مراد بدان تراویح است وسبب تسمیهٔ آن بتراویح آنست که مردم که در اول باجتماع میگزاردند می نشستند بعد از هر دو سلام وراحت میکردند ازین جهت تراویح نام آن افتاد وکلام در تراویح بسیار است وجملهٔ ازان در رسالهٔ مسمی بماثبت من السنة فی ایام السنة ذکر کرده ایم واز حیثیت آنست که آنحضرت مواظبت نکرده بران شبی چند بگزارد چون مردم بسیار اجتماع واز دحام نمودند ترک کرد از جهت شفقت برامت که مبادا فرض گردد وصحیح آنست که انچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم گزارد همان نماز تهجد وی بود که یازده رکعت باشد وابن ابی شیبه از ابن عباس روایت آورده که انچه آنحضرت گزارد بیست رکعت بود ونیز بعد از آنحضرت تا خلافت عمر رضي الله عنه حال هم بران نهج بود که هر کسی برای خود در خانه یا بمسجد میگزارد وچون صدری از خلافت عمر گذشت مردم را جمع کرد چنانکه در احادیث بیاید واهل مدینهٔ مطهره بر بیست رکعت سانزده رکعت دیگر میگزاردند وسببش آن بود که اهل مکه میان هر دو ترویحه طوافی میکردند ودو رکعت طواف میگزاردند اهل مدینه چون ازین فضیلت دور افتادند در بدل آن چهار رکعت افزودند والآن نیز درین مقام شریف متعارف است وآنراست عشریه میگویند ودر آخر شب بعد از گزاردن تراویح که در اول شب میگزارند از خانها می آیند ومیگزارند

* الفصل الاول * عن زید ابن ثابت ان النبي صلی الله علیه وسلم اتخذ حجرة فی المسجد من حصیر * روایت است از زید بن ثابت که از فقهای صحابه است وقائم بود بفرائض وکاتب وحي بود که آنحضرت ساخت حجره را در مسجد از شاخ خرما چنانکه عادت شریف بود برای اعتکاف وحجز بمعنی منع است وآن منع میکند وباز میدارد مردم را از درآمدن ودر روایتی حجزة نیز آمده بزای وحجز نیز بمعنی باز داشتن است * فصلی فیها لیالي * پس نماز بگزارد آنحضرت در ان حجره چند شب * حتی اجتمع علیه ناس * تا آنکه گرد آمدند بر آنحضرت مردم بسیار * ثم فقد واصوته لیلة * پستر گم کردند مردم یعنی نشنیدند آواز آنحضرت را شبی * وظنوا انه قد نام * وگمان بردند که آنحضرت بتحقیق خواب کرد * فجعل بعضهم یتنحنح لیخرج الیهم * پس کشتند بعض که بگلو آواز کردند تا بیرون آید بسوی ایشان * فقال مازال بکم الذی رأیت من صنیعکم * پس گفت آنحضرت همیشه بود باشما انچه دیدم از کار شما که شدت حرص شما است بر اقامت نماز شب باجماعت * حتی خشیت ان یکتب علیکم * تا آنکه ترسیدم که نوشته شود وفرض کرده شود بر شما گویا حق عزوجل وحي فرستاده بود بسوي آنحضرت که اگر تو مواظبت کردی برین نماز فرض میکرادنم آنرا برایشان یا افتاد در دل آنحضرت اتفاقا چنانکه در بعض عبادتها ئیکه مداومت کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس فرض کرده شد وبعض میگویند که عادت الله جاری بود بران که هر چه آنحضرت بران مداومت نماید فرض گردد واین مشکل میشود که بسیاری از سنن رواتب بود که آنحضرت بران مواظبت می نمود وفرض نشد * ولو کتب علیکم ما قمتم به * واگر نوشته میشد بر شما بر یا نمی توانستید کرد آنرا * فصلوا ایها الناس في بیوتکم * پس بگزارید ای مردمان در خانهای خود * فان افضل صلوة المرء فی بیته الا الصلوٰة المکتوبة * زیرا که افضلترین نماز مرد نماز اوست در خانه اش * متفق علیه * وعن ابي هریرة قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یرغب في قیام رمضان * بود آنحضرت که ترغیب می نمود صحابه را در گزاردن نماز شب در رمضان * من غیر أن یأمرهم فیه بعزیمة * بی آنکه امر کند ایشان را در قیام رمضان بجد وتاکید وایجاب * فیقول من قام رمضان ایمانا واحتسابا * پس میگفت کسی که قیام کند رمضان را بجهت ایمان وتصدیق بصواب وطلب اجر آخرت بی ریا وسمعه * غفر له ما تقدم من ذنبه *

آمرزيد شود مراورا چيزيكه پيش رفته است از گناهان صغيرهٔ وى * فتوفي رسول الله * پس قبض كرده شد روح پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم والامر على ذلك * وحال آنكه شان وكار قيام رمضان همين بود كه هركه ميخواست بطلب اجر وثواب آنرا بطور خود ميگزارد وجماعت دروى معهود ومقرر نبود * ثم كان الامر على ذلك في خلافة ابي بكر * پستر بود امر بر همين روش در زمان خلافت ابوبكر * وصدرا من خلافة عمر على ذلك * وبود امر در زمان اول از خلافت عمر نيز بر ان بعد ازان اهتمام كرد عمر رضي الله عنه بشان آن وامر كرد مردم را باجتماع وگزاردن آن بجماعت چنانكه در حديث بيايد * رواه مسلم * وعن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قضى احدكم الصلوة في مسجده * چون بگزارد يكي از شما نماز را در مسجد خود * فليجعل لبيته نصيبا من صلوته * پس بايد كه بگرداند مر خانهٔ خود را بهرهٔ از نماز خود وبگزارد نماز نفل دران * فان الله جاعل في بيته من صلوته خيرا * پس بدرستيكه خداى تعالى گردانندهٔ است در خانهٔ وى از نماز وى نيكي را آوردن اين حديث درين باب گويا اشارتست بآنكه در رمضان نيز چيزى از نماز در خانه بايد گزارد * رواه مسلم *

* الفصل الثاني * عن ابي ذر قال

صمنا مع رسول الله * گفت ابوذر روزه داشتيم ما با پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فلم يقم بنا شيئا من الشهر * پس قيام ننمود با ما چيزى از ماه رمضان يعنى تگزارد بجماعت از نماز نفل چيزي جز نماز فرض * حتى بقي سبع * تا آنكه باقي ماند هفت شب * فقام بنا * پس قيام نمود با ما * حتى ذهب ثلث الليل * تا آنكه رفت سوم حصه از شب * فلما كانت السادسة * پس هرگاه كه شد شب ششم يعنى باقي ماند شش شب * لم يقم بنا * قيام نه نمود با ما * فلما كانت الخامسة * پس هرگاه كه شد شب پنجم يعنى باقي ماند پنج شب * قام بنا * قيام نمود با ما * حتى ذهب شطر الليل * تا آنكه رفت نصف شب * فقلت * ابوذر ميگويد پس گفتم من * يا رسول الله لو نفلتنا قيام هذه الليلة * كاشكى زيادة ميكردى ما را قيام اين شب را * فقال ان الرجل اذا صلى مع الامام * پس گفت آنحضرت بدرستيكه مرد چون بگزارد نماز را با امام * حتى ينصرف * تا آنكه برگردد از نماز * حسب له قيام ليلة * حساب كرده ميشود مر اورا برخاستن شب تمام در ثواب * فلما كانت الرابعة لم يقم بنا * پس هرگاه كه شد شب چهارم قيام نكرد با ما * حتى بقي ثلث الليل * تا آنكه باقي ماند سوم حصهٔ شب * فلما كانت الثالثة جمع اهله ونساءه والناس * پس هرگاه كه شد شب سوم جمع كرد آنحضرت اهل بيت خود را وزنان خود را ومردم را * فقام بنا حتى خشينا ان يفوتنا الفلاح * پس قيام نمود با ما تا آنكه ترسيديم ما كه فوت كرده شود ما را فلاح راوى بابوذر ميگويد * قلت وما الفلاح * گفتم من بابي ذر چيست مراد بفلاح * قال السحور * گفت ابوذر مراد بفلاح طعام سحر است زيرا كه وى معين است بر اتمام صوم كه سبب فلاح است ودر وى اقامت سنت است وتمام فلاح در آنست * ثم لم يقم بنا بقية الشهر * پستر قيام نه نمود با ما باقي شهر * رواه ابوداود والترمذى والنسائي وروى ابن ماجة نحوه الا ان الترمذى لم يذكر * ليكن اينست كه ترمذى ذكر نكرده اين عبارت را كه * ثم لم يقم بنا بقية الشهر * وعن عائشة * رضي الله عنها * قالت فقدت رسول الله صلى الله عليه وسلم ليلة * گفت عائشه گم كردم وئيا فتم نزد خود در روز نوبت خود آن حضرت را در شبى * فاذا هو بالبقيع * پس ناگاه ديدم كه آنحضرت ببقيع است كه مقبرهٔ مدينهٔ مطهره است * فقال اكنت تخافين ان يحيف الله عليك ورسوله * پس گفت آنحضرت ايا بود ى تو كه مى ترسيد ى كه جور وستم ميكند خداى تعالى بر تو وپيغمبر وى وگمان بردى كه نوبت ترا غير ترا بدهم * قلت * عائشه ميگويد گفتم من * يا رسول الله اني ظننت انك اتيت بعض نسائك * من گمان بردم كه تو آمدى بعضى از زنان خود را واين سخن را عائشه پيش از قول آنحضرت اكنت تخافين الخ گفته باشد با آنحضرت بقرينهٔ حال از وى فهميده وشايد كه بعد ازين قول نيز گفت تبهت اعتذارا واظهارا لما في الضمير * فقال * پس گفت آنحضرت براى بيان موجب بيرون آمدن آنحضرت از نزد عائشه * ان الله تعالى ينزل ليلة النصف من شعبان الى السماء الدنيا * بدرستيكه خداى تعالى نزول ميكند به فضل ورحمت در شب نصف از شعبان بسوى آسمانى كه فروتر از آسمانها است * فيغفر لاكثر من عدد شعر غنم كلب * پس مى آمرزد بيشتر از شمار مويهاى گوسفندان قبيلهٔ كلب را كه بيشترين عرب بود از روى غنم يعنى پس ميخواستم كه قيام اين شب كنم وبر بقيع روم ومردهٔ ما را استغفار كنم واين محتمل است قصهٔ آنرا به تفصيل در شرح ذكر كرده

شده است وذكر ابن خزيمه درين باب بمناسبت قيام رمضان است * رواه الترمذي وابن ماجه وزاد رزين * وزيادت كرده است رزين كه ازا كابر محدثين است اين لفظ را كه * ممن استحق النار * يعني مي آمرزد مردم را ازانهاي كه مستحق نار وعذاب شده اند * وقال الترمذي سمعت محمدا يعني البخاري * وگفت ترمذي شنيدم محمد را يعني بخاري را * يضعف هذا الحديث * ضعيف ميگفت اين حديث را * وعن زيد بن ثابت قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوة المرء في بيته افضل من صلوته في مسجدي هذا * نماز مرد درخانهٔ خود افضل است ازنماز وي درمسجد من كه اين مسجد عظيم الشان است كه نماز دروي برابر هزار نماز است درغيروي * الا المكتوبة * مگر نماز فرض كه وي درمسجد افضل است اين را درانجا فرمود كه قيام ليل با مردم چند شب درمسجد كرد بعد ازان ترك كرد واعتذار نمود پس فرمود كه برويد ودرخانهاي خود مشغول باشيد ونماز كنيد وتمسك كردند مالك وابويوسف وبعض شافعيه وغيرايشان كه افضل درصلوة تراويح آنست كه درخانها بگزارند تنها وآنحضرت كه درمسجد گزارد براي بيان جواز بود وازجهت آنكه معتكف بود وابوحنيفه وشافعي وجمهور اصحاب وي وبعض مالكيه وغير ايشان برانند كه افضل صلوة اوست بجماعت درمسجد چنانكه عمر بن الخطاب وصحابه بعد ازوي كردند ومستمر است برين عمل مسلمانان زيرا كه وي شعار دين است ومشابه نماز عيد است وباين مناسبت ظاهر شد مناسبت ذكر اين حديث درين باب اشارت بجواز تراويح است دربيت ومختار آنست كه اگر مردي باشد مقتدا كه وجود وي سبب تكثير جماعت گردد بايد كه درمسجد بگزارد واگر اينچنين نيست رواست كه درخانه بگزارد كذا ذكر في كتب الفقه * رواه ابوداؤد والترمذي

* الفصل الثالث

* عن عبد الرحمن بن عبد القاري * نسبت بقاره است كه نام قبيله ايست واين بياي مشدده است وقاري بمعني قرآن خوان بهمزه است ولادت وي درزمان رسالت پناه است وليكن اورا سماعي ورواياتي نيست وواقدي اورا در صحابه ذكر كرده ومشهور آنست كه وي تابعي است عامل عمر بن الخطاب بود بر بيت المال * قال خرجت مع عمر بن الخطاب ليلة الى المسجد * گفت بيرون آمدم با عمر رضي الله عنه يك شبي يعني ازرمضان بسوي مسجد * فاذا الناس اوزاع متفرقون * پس ناگاه مردم پريشان وجداجدا نشسته اند * يصلي الرجل لنفسه * نماز ميگزارد مردي براي نفس خود يعني تنها * ويصلي الرجل فيصلي بصلوته الرهط * ونماز ميگزارد مردي ومي گزارند بانماز وي قومي يعني بجماعت ورهط نام جماعت كم ازده * فقال عمر اني لو جمعت هؤلاء على قارئ واحد لكان امثل * پس چون ديد عمر اين تفرق گفت بدرستيكه من اگر جمع كنم اين مردم را بريك امام هرآينه باشد افضل قاري اينجا بهمزه است * ثم عزم * پس چون عمر را اين راي واين نيت دست داد قصد بجد كرد * فجمعهم على ابي بن كعب * پس جمع كرد مردم را بر ابي بن كعب واورا امام قوم ساخت * قال * گفت عبد الرحمن بن عبد القاري * ثم خرجت معه ليلة اخرى * پس بيرون آمدم با عمر بمسجد شب ديگر * والناس يصلون بصلوة قارئهم * وحال آنكه مردم نماز ميگزاردند بانماز امام خود كه ابي بن كعب است * قال عمر نعمت البدعة هذه * گفت عمر نيكو بدعتي است اين بدعت بدعت گفتن آنرا باعتبار لغوت اين هيئت واجتماع است واما اصل جماعت درزمان آنحضرت صلى الله عليه وسلم بود وآنحضرت چند بار بجماعت گزارده چنانكه گذشت وحق آنست كه انچه خلفاي راشدين كنند سنت است وداخل است درعموم من سن سنة حسنة الحديث * والتي تنامون عنها افضل من التي تقومون يريد آخر الليل * وآن صلوتي كه خواب ميكنيد وغفلت مي ورزيد شما ازان فاضل تراست ازانچه قيام ميكنيد يعني خواهد عمر اول آخر شب را يعني گزاردن آن آخر شب فاضلتراست ازان نماز كه قيام ميكنيد در اول ليل اشارت است بافضليت قيام بتراويح در آخر شب ازجهت فضل وقت وزيادت مشقت كذا قال الطيبي وابن معني اظهر واوفق است بقول وي كه بريد آخر الليل واما قول طيبي كه بتحقيق اخذ كرده اند بدان اهل مكه زيرا كه ايشان ميگزارند تراويح را بعد ازنوم اين مكر عادت ايشان باشد درزمان قديم اما الآن خود در اول شب ميگزارند وتمام شب زنده ميدارند ودر آخر شب براي تسحر بخانه ميروند وبعض گفته اند كه معني اين عبارت اين است كه آن نماز كه فارغ ميشويد ازان وخواب ميكنيد بعد ازان بهتر است ازانچه برخيزيد براي آن بعد از خواب

* كتاب الصلوة * باب قيام شهر رمضان

يعني گزاردن در اول شب افضل است و آن باعتبار احتياط تا فوت نكردد و نيز بين معني آخر الليل متعلق به تقومون خواهد بود

و بعض فرق كرده اند ميان كسي كه وثوق دارد بانتباه و استيقاظ كسي كه ندارد چنانكه در افضليت ايتار اول ليل يا آخر آن

گفته اند كذا قال الكرماني * وكان الناس يقومون اوله * وبودند مردم كه قيام ميكردند در اول شب * رواه البخاري

* وعن السائب بن يزيد قال امر عمر ابي بن كعب وتميما الداري ان يقوما للناس في رمضان باحدى عشرة ركعة * امر

كردن عمر ابي بن كعب و تميم داري را كه وي نيز از مشاهير صحابه است اول نصراني بود و مسلمان شد كه قيام نمايند اين هر دو

صحابي براي مردم در رمضان بيازده ركعت چنانكه آنحضرت نيز بيازده ركعت كه عادت وي در تهجد بود قيام مينمود و گفته

اند كه اين روايت وهم است زيرا كه بصحت نرسيده است كه قيام ميكردند در عهد عمر به بيست ركعت و جواب داده اند كه سند اين

حديث صحيح است و توان گفت كه در بعض اوقات گاهي بيست ميكرده باشد و گاهي يازده و بعض گفته اند كه توان گفت كه در بعض ليالي

قصد تشبه بآنحضرت صلعم ميكرده باشند و بعد ازان قرار بر عشرين يافته باشد چنانكه ازان حضرت هم روايتي هست و در روايت

بيست وسه كه آمده است باعتبار سنه ركعت وتر است * وكان القارئ يقرأ بالمئين * جمع مائة و بود امام ميخواند سورتهاي را كه هر يكي از

آنها زياده بر صد آيت است * حتى كنا نعتمد على العصا من طول القيام * تا آنكه بوديم ما كه تكيه ميكرديم بر عصا از جهت درازي

ايستادن و آنكه در نماز نفل درست است خصوصا نزد ضعف و عدم طاقت * فما كنا ننصرف الا في فروع الفجر * پس نبوديم ما كه

برميگشتيم از نماز مگر در اوائل فجر و اعالي آن و فروع هر چيز اعلاي آن چيز را گويند چنانچه فروع شجر و در حديث آمده است كه

آنحضرت برميداشت دستها را تا فروع اذنين يعني اعلاي گوشها * رواه مالك * وعن الاعرج قال ما ادركنا الناس الا وهم

يلعنون الكفرة في رمضان * روايت است از عبد الرحمن اعرج كه از مشاهير تابعين و ثقات ايشانست كه گفت در نيافتيم ما مردم

را مگر آنكه ايشان لعنت ميكردند كافران را در رمضان يعني در قنوت وتر و ما از جهت تعظيم كردن ايشان چيزيرا كه تعظيم كرده

است آنرا حق سبحانه وعدم اهتمال بچيزيكه فرستاده است در وحي از قرآن * وكان القارئ يقرأ سورة البقرة في ثمان ركعات *

و بود قاري كه امام بود ميخواند سورة بقره را در هشت ركعت * فاذا قام بها في ثنتي عشرة ركعة * پس چون قيام ميكرد

بدان و ميخواند آنرا در دوازده ركعت * رأى الناس انه قد خفف * اعتقاد ميكردند مردم كه وي تخفيف كرد در قراءت

* رواه مالك * وعن عبد الله ابن ابي بكر * از اكابر اولاد صديق است و قديم الاسلام است * قال سمعت ابي يقول كنا ننصرف

في رمضان من القيام * گفت شنيدم ابي بن كعب را ميگفت بوديم ما كه برميگشتيم در رمضان از قيام شب * فنستعجل الخدم بالطعام *

پس شتابي ميكرديم خادمان را بحاضر آوردن طعام * مخافة فوت السحور * از جهت ترس در گذشتن وقت طعام سحر

بجهت طلوع فجر * وفي اخرى مخافة الفجر * و در روايت ديگر بجاي مخافة فوت السحور اين لفظ واقع شده است كه مخافة

الفجر از جهت ترس طلوع فجر و مآل هر دو يكي است * رواه مالك * وعن عائشة ان النبي صلى الله عليه وسلم قال * روايت است

از عائشه كه روايت كرد آنحضرت كه گفت * اهل تدرين ما في هذه الليلة * ايا دريابي يا بين تو اي عائشه كه چه چيز است

درين شب از بركات و غرائب امور * يعني ليلة النصف من شعبان * بيان هذه الليلة است * قالت ما فيها * گفت عائشه چه چيز

است درين شب * يا رسول الله قال فيها ان يكتب كل مولود من بني آدم في هذه السنة * پس گفت آنحضرت درين شب يكي اين است

كه نوشته ميشود هر كه زائيده ميشود از اولاد آدم درين سال * وفيها ان يكتب كل هالك من بني آدم في هذه السنة * و يكي درين شب

اين است كه نوشته ميشود هر كه هلاك كرده ميشود و ميرانيده ميشود از اولاد آدم درين سال * وفيها ترفع اعمالهم * و يكي درين شب

اين است كه برداشته ميشود كردار اي اولاد آدم طيبي كفته يعني نوشته ميشوند اعمال بني آدم كه برداشته ميشوند در سال روز

بروز چنانكه نوشته ميشود كه خواهد مولود شد كه خواهد مرد پس نوشتن درين شب است و برداشتن در ايام تمام سال و اين معني

از عبارت دور است زيرا كه گفت رفع كرده ميشوند در وي اعمال نه نوشته ميشوند و توان گفت كه اعمال تمام سال كه روز بروز

برداشته و نوشته شده است درين شب نيز يكبارگي تمام دفتر رفع ميكرده باشند از براي مقابله چنانكه اهل حساب ميكنند از جهت

تکریم این شب وحکم الهی بدان واللہ اعلم * وفیها یفرق کل امر حکیم * ودرین شب فرو فرستاده میشوند روزنامهای بنی آدم وروزی
بانزال ارزاق کتابت ارزاق است چنانکه کتابت اعمال میکنند چنانکه در احادیث آمده است نوشته میشود ذروی اجلها وارزاقها
ونوشته میشوند حاجیانی که درین سال حج خواهند کرد وتوفیق آن خواهند یافت وچون عائشه ذکر ورفع اعمال صالحه کرد که
موصل الی الجنت شنید وشنید که نوشته میشوند پیش از عمل که بندگان آنرا میکنند فهمید که پس در آمدن جنت بتفضل الهی است
وبفضل وعفو نه تنها بعمل * فقالت * پس گفت عائشه * یا رسول الله ما من احد یدخل الجنة الا برحمة الله تعالی * ایا هیچ
یکی درنمی آید بهشت را مگر برحمت خدای تعالی * فقال * پس گفت آنحضرت * ما من احد یدخل الجنة الا برحمة الله تعالی *
نیست هیچ یکی که درآید بهشت را مگر برحمت حق تعالی * ثلثا * یعنی گفت آنحضرت این سخن را سه بار یا سوال عائشه وجواب
آنحضرت مرده بار بود ودر بعضی نسخ لفظ ثلثا نیست * قالت ولا انت * عائشه میگوید که گفتم من وتو نیز که پیغمبر خدائی
ومحبوب اوئی * یا رسول الله * نیز درنمی آئی بهشت را مگر برحمت وی تعالی * فوضع یده علی هامته * پس نهاد آنحضرت
دست مبارک خود را بر سر مبارک خود * فقال ولا انا * پس گفت آنحضرت ونه من میدرآیم * الا ان یتغمدنی الله منه
برحمته * مگر آنکه بپوشد مرا خدای تعالی برحمت خود که صادر است از جنابت فضل واطف وی ورجود شریف وفیاض اوست
رحمت است برای عالمیان چه جای خودش * یقولها ثلث مرات * در حالتیکه میگوید آنحضرت این کلمه را سه بار * معنی دست
بر سر نهادن اظهار ذلت وافتقار است در پیش درگاه حق جل وعلا واشارت بشمول رحمت وی تعالی مر او را از فوق تا قدم وتعظیم
نعمت رحمت ومغفرت وهمه به تخفیف میم بمعنی سر * رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر * وعن ابی موسی الاشعری عن
رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان الله لیطلع فی لیلة النصف من شعبان * فرمود بدرستیکه خدای تعالی هر آینه مطلع واقف
میشود یعنی بر احوال بندگان بصفت فضل ورحمت وبر ینمعنی بطلع بتشدید طا وکسر لام است ویطلع بسکون طا وفتح لام نیز
روایت است از طلوع ومراد بدان نزول است که در حدیث تصریح واقع شده که ینزل ربنا ودرین حدیث نیز در روایت بیهقی ینزل
واقع شده که در حدیث تصریح است بازیادت آنکه نزول درین شب از وقت غروب است چنانکه در حدیث آینده بیاید وحاصل
آنکه تجلی بصفت رحمت ومغفرت است * فیغفر لجمیع خلقه * پس می آمرزد مر تمامهٔ خلق خود را * الا لمشرک او مشاحن *
مگر مرکافر را ودشمن دارنده را وکینه ورزندهٔ مسلمان را بی جهت شرعی نه برای خدا * رواه ابن ماجة ورواه احمد
عن عبد الله بن عمرو بن العاص وفی روایة * ودر روایت احمد اینچنین واقع شده * الا اثنین مشاحن وقاتل نفس * من بخشد
همه را مگر دو کس را مشاحن را وکشندهٔ نفس را وخون ریزنده بناحق ودر بعض احادیث زیاده کرده قاطع رحم را ودر بعض مسبل
ازار وعاق ومدمن خمر نیز زیاده کرده ودر بعض عشار وساحر وکاهن وعریف وجابی وصاحب کوبه یا عرطبه نیز آمده وکوبه وعرطبه
بمعنی طنبور است * وعن علی * رضی الله عنه * انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کانت لیلة النصف من شعبان فقوموا
لیلها وصوموا یومها * چون باشد شب نصف از شعبان پس قیام کنید وبیدار باشید شب آنرا وروزه دارید روز آنرا * فان الله ینزل
فیها لغروب الشمس الی السماء الدنیا * زیرا که خدای تعالی نزول میکند برحمت درین شب از وقت غروب آفتاب بسوی آسمان
پایان * فیقول الا من مستغفر فاغفر له * پس میگوید ایا نیست هیچ طلب آمرزش کننده پس بیامرزم اورا * الا مسترزق فارزقه *
ایا نیست طلب روزی کننده پس روزی دهم اورا * الا مبتلی فاعافیه * ایا نیست بلا رسیده پس برهانم اورا از بلا * الا کذا الا کذا *
کنایت است از انواع ارباب حاجات ومطالب چنانچه ایا نیست گناهکاری پس بیامرزم اورا ایا نیست محزونیکه شاد کنم اورا ایا نیست

حتی اوکذا * حتی یطلع الفجر * میگوید حق تعالی اینها را تا طلوع میکند فجر * رواه ابن ماجة *

* باب صلوة الضحی *

وضحوت بلند شدن روز وضحی بضم وقصر فوق آن بمعنی چاشت وبمعنی شعاع آفتاب نیز آید چنانکه قول وی سبحانه والشمس
وضحیها ومتعارف میان مردم در اول روز دو نماز است یکی پس از برآمدن آفتاب یک دو نیزه وآنرا نماز اشراق خوانند ودوم هنگام بر
آمدن آفتاب تا ربع آسمان تا نزدیک نیم روز وآنرا صلوة ضحی کویند ودر بسیاری از احادیث اسم صلوة ضحی شامل نماز هر دو وقت آمده

ودر بعض اطلاق صلوة اشراق نيز آمده چنانچه سيوطي از حديث طبراني آورده كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم گفت با ام هاني صلوة الاشراق وحال آنكه نماز يكه دربيت ام هاني گزارد وقت چاشت بود وبيضاوي در تفسير قول حق سبحانه بالعشي والاشراق گفته كه وقت اشراق در وقتيكه روشن گردد آفتاب وصاف گردد شعاع وي وآن وقت ضحى است وبالجمله بر نماز اول روز اطلاق صلوة ضحى آمده وبر نماز در وقت ربع نهار اطلاق اشراق آمده پس هر دو را هم نماز ضحى ميتوان گفت وهم نماز اشراق ومعتارف آنست كه گفته شد وبتحقيق يك وقت است ويك نماز اول وقت آن بر آمدن آفتاب است وآخر وي تا نزديك نيم روز وچون در بعض احيان در هر دو وقت گزارده شد گمان برده شد كه اينجا دو وقت است ودو نماز وبعض صحت صغرى وصحت كبرى نيز ميكويند واحاديث وآثار در نماز چاشت بسيار آمده واكثر علما بر استحباب اويند ومختار نيز همين قول است در مواهب لدنيه ميكويد كه شيخ ولي الدين بن العراقي گفته كه احاديث صحيحهٔ مشهوره در باب صلوة ضحى بسيار آمده تا آنكه گفته است محمد بن جرير الطبري كه اخبار در اين باب واصل بد رجهٔ تواتر معنويست ورسيده است بحد يقين وقاضي ابوبكر بن العربي مالكي گفته است كه اين صلوة سابقين است از انبيا ومرسلين وسيوطي از ديلمي از حديث ابي هريره آورده كه صلوة ضحى اكثر صلوة داؤد عليه السلام است واز ابن النجار از حديث ثوبان آورده كه صلوة ضحى صلوتي است كه محافظت ميكرد بران آدم ونوح وابراهيم وموسى وعيسى صلوات الله عليهم اجمعين ودر بعض احاديث نفي آن نيز آمده وبعض صحابه بر ان اطلاق بدعت كرده وجمعي از علما بكراهت آن رفته وگفته كه آن بدعتي است كه بعد از زمان آنحضرت وزمان خلفاء راشدين پيدا شده وصواب آنست كه اطلاق بدعت وكراهت بجهت مواظبت بران در مساجد است وآنحضرت آنرا گاه گاه گزارده ودر خانه گزارده وسلف را نيز همين عمل بود واين اختلاف در نماز يست كه بعد از ربع نهار بگزارند اما آنكه بعد از نماز فجر مستقبل قبله به نشينند وبعد از بلند شدن آفتاب بگزارند آنرا بعضي از مؤلفات گفته اند والله اعلم وروايات در عدد ركعات صلوة ضحى از دو تا دوازده آمده ومختار نزد اكثر علما چهار است زيرا كه احاديث آن اصح واخبار وآثار دران اكثر است *

* الفصل الاول *

عن ام هاني قالت ان النبي صلى الله عليه وسلم دخل بيتها يوم فتح مكة * روايت است از ام هاني بنت ابي طالب همشيره امير المؤمنين علي رضي الله عنه ونام او فاخته بود وبعض گويند عاتكه گفت كه آنحضرت در آمد در خانهٔ او در روز فتح مكه * فاغتسل وصلى ثماني ركعات * پس غسل كرد آنحضرت وبگزارد هشت ركعت * فلم ار صلوة قط اخف منها غير انه يتم الركوع والسجود * پس ندديدم من هيچ نمازي را اخف گزسبكتر از ان وهيچ يكى از اركان آنرا برو فق معهود ومعتاد نكرد جز آنكه وى تمام ميكرد ركوع وسجود را * وقالت في رواية اخرى * وگفت ام هاني در روايت ديگر اين لفظ را كه * وذلك ضحى * وآن نماز در وقت چاشت بود * متفق عليه * بدانكه عمدهٔ ومشهور در باب صلوة ضحى حديث ام هاني است امام احمد گفته كه صحيح ترين حديثى كه در صلوة ضحى آمده حديث ام هاني است بعض گفته اند كه اين نماز از آنحضرت در خانهٔ وى بجهت شكرانهٔ فتح بود واما بعد از آنحضرت صلى الله عليه وسلم آنرا در فتح ميخوانند وبعد از فتوح ميگزارند وبعض گويند كه آن قضاى حزبي بود كه از آنحضرت در ان شب بجهت اشتغال بمهمات فتح فوت شده بود وتحقيق آنست كه بجهت وقت ضحى بود زيرا كه ابو داؤد ومسلم آنرا بلفظ سبحة الضحى روايت كرده اند واضافت بوقت دلالت بر مسببيت آن دارد چنانكه صلوة الظهر وصلوة العصر ودر مواهب لدنيه از ابن عبد البر آورده كه ام هاني گفت پرسيدم من از آنحضرت صلى الله عليه وسلم كه اين چه نماز بود فرمود كه اين نماز ضحى بود * وعن معاذة * بضم ميم وعين مهمله بصريه تابعيه است وثقه از طبقهٔ ثالثه * قالت سألت عائشة كم كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي صلوة الضحى * گفت پرسيدم عائشه را كه چند ركعت ميگزارد آنحضرت نماز چاشت را * قالت اربع ركعات ويزيد ما شاء الله * گفت عائشه ميگزارد چهار ركعت را وزياده ميكرد چيزيرا كه خواسته بود خدا ودر روايات زياده بر دوازده نيامده * رواه مسلم * وعن ابي ذر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يصبح على كل سلامى من احدكم صدقة * ثابت ميكرد در بر هر بند وهر استخوان اندام يكى از شما صدقه وسلامى بضم سين وتخفيف لام وفتح ميم عضو وبعض گفته مفرانكشتان وبعض گفته مفرا استخوان كه بند دارد وهر استخوان كه تكيه كند بران آدمى نزد حركت ومختار

آنست که سلامی نام بند مرا ستخوان است چنانکه در حدیث بریده آمده است که لازم است بر آدمی که تصدق کند بر هر مفصل از وی صدقه یعنی هر عضو مرا ستخوان و بند استخوان و صحت و سلامت آن در آدمی نعمتی است که شکر آن بروی لازم است و چون وجود شکر که حقیقت آن صرف عبد است هر چیز را که داده شده است بوی بصوب چیزیکه پیدا کرده شده است برای اورد شوار است گردانید وی سبحانه تعالی انچه صادر میشود از بنده از ذکر خدا و ثنای وی وجز آن از خیرات و امر معروف و نهی منکر از جملهٔ صدقات که واجب است بروی در مقابلهٔ هر سلامی و فرمود * بکل تسبیحة صدقة و کل تحمیدة صدقة و کل تهلیلة صدقة و کل تکبیرة صدقة * یعنی یکبار سبحان الله گفتن و الحمد لله گفتن و لا اله الا الله گفتن و الله اکبر گفتن هر کدام صدقه ایست که شکرانهٔ آن نعمت میکرده * و امر بالمعروف صدقة * و امر کردن کسی را بکار مشروع صدقه است * و نهی عن المنکر صدقة * و باز داشتن کسی را از نا مشروع صدقه است * و یجزئ من ذلك رکعتان یرکعهما من الضحى * و بسنده که میکند یا جزا میدهد از شکرانهٔ تمامهٔ سلامی و صدقه بران دو رکعت که بگزارد آن دو رکعت را از ضحی و فی الحقیقت نماز شکرانه تمامهٔ نعمتهای ظاهر و باطن است زیرا که هر عضو و هر جزو از آدمی دل و بدن همه مشغول بذکر و خدمت مولی تعالی است و مخصوص گردانیده شد با ین فضیلت صلوة ضحی از جهت وقوع آن در اول نهار که مبدأ و مفتح نعم است و یجزئ بضم تحتانیه بهمزه و بفتح آن بی همزه هر دو روایت است اول از اجزاست بکسر همزه بمعنی کفایت و ثانی از جزا بمعنی پاداش * رواه مسلم * و عن زید بن ارقم انه رأى قوما یصلون من الضحى * روایت است از زید ابن ارقم که از مشاهیر صحابه است و هفده غزوه با آنحضرت حاضر شد و از خواص علی مرتضی بود رضی الله عنه که وی دید گروهی را که میگزارند نماز ضحی را * فقال * پس گفت * لقد علموا ان الصلوة في غير هذه الساعة افضل * هر آینه بتحقیق دانسته اند ایشان باخبار و احادیث که نماز در جز این ساعت زیادهٔ تر است از روی ثواب * ان رسول الله * بدرستیکه پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم قال * گفته است * صلوة الاوابین حین ترمض الفصال * نماز آن جماعة که رجوع کنند کانند بتوبه و توجه بدرگاه حق سبحانه در هنگامی است که گرم میشوند و میسوزند بچهای کاوشتر بگرمی آفتاب در رمض محرک سخت افتادن آفتاب بر ریگ و مانند آن و سخت گرم شدن روز و سوختن پای از زمین گرم و افضلیت نماز درین وقت بجهت آنست که این وقت میل کردن نفوس است بفراغ و استراحت پس نماز نمیکند در وی مگر کسی که رجوع دارد بدرگاه حق سبحانه و انس میگیرد بذکر وی جل و علا چنانکه درمیانهٔ شب * رواه مسلم *

* الفصل الثاني * عن ابي الدرداء و ابي ذر قالا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الله تبارك وتعالى انه قال * ابو الدرداء و ابوذر رضي الله عنهما که از عظمای صحابه اند که گفت آنحضرت روایت کننده از حضرت حق سبحانه که وی تعالی گفت * یا ابن آدم ارکع لی اربع رکعات من اول النهار اکفك آخره * ای آدمی بگزار برای من و طلب رضای من باخلاص چهار رکعت در اول روز بسنده میشوم و کارگذاری میکنم ترا در آخر روز از قضای حوائج تو و دفع مکروهات از تو یعنی دل خود را فارغ دار بعبادت من فارغ میدارم من دل ترا از حوائج تو چنانکه وعده کرده است بمنقیان و متوکلان * رواه الترمذی * روایت کرده است این حدیث را ترمذی از ابو الدرداء و ابي ذر * و رواه ابوداؤد و الدارمي عن نعيم * و روایت کرده اند آنرا ابوداؤد و دارمی از نعیم بضم نون * بن همار * بفتح ها و تشدید میم و برادر اکثر نسخ مشکوة برای است صحابي شامي است و درین اسم اختلاف بسیار است در شرح ذکر کرده ایم * الغطفاني * بفتح غین معجمه و فتح طای مهمله و فا نسبت است بغطفان نام پدر قبیله * و احمد عنهم * و روایت کرده است امام احمد از هرسه * و عن بريدة * بضم با و فتح را صحابي است اسلام آورده در وقتی که آنحضرت بهجرت میرفت در راه بریده قول مشهور و راز راسعاي جمیله است در حضرت نبي صلى الله عليه وسلم و خلفای راشدین و قبر او در مرو است که بغزا آنجا آمده بود یزار * متبرک به * قال سمعت رسول الله * گفت شنیدم پیغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم يقول * میگفت * في الانسان ثلثمائة وستون مفصلا * در آدمی سه صد و شصت بند است * فعليه ان يتصدق عن كل مفصل منه بصدقة * پس بر آدمی باد که تصدق کند از هر بندی از خود بصدقه * قالوا فمن يطيق ذاك * گفتند صحابه رضي الله عنهم اجمعين که طاقت دارد آنرا که از هر بند صدقه دهد و خیر کند * يا نبي الله قال النخاعة في المسجد تدفنها * گفت آنحضرت آب دهن و حلق ریزی که در

مسجد افتاده است كه ركني آنرا * والشئ تنحيه * عن الطريق * وچيزي از جنس موذيات مانند نيا ست وسنگ وخار كه يكسو كني ودور كني آن را ازراه مردم وتنحيه بكسر حا ي مهمله مشدده است * فان لم تجده فركعتا الضحى تجزئك * پس اگر نيابي و نكني آنرا پس دو ركعت ضحى بسند كي مي كند ترا اين سه چيز از صدقه وشكرانهٔ سه صد وشصت بند كه كار ميفرمائي آنها را در چيزيكه دروي تعظيم شعائر اسلام ودفع ايذاي انام است اگرچه ادنى چيز باشد ودر حديث دلالت است كه دفن وتنحيهٔ مذكور درين باب افضل از ركعتين است كه متضمن تعظيم مسجد ودفع اذى از خلق خدا است زيرا كه نماز گزاردن برنفس آسان است ازين كارها چنانكه تجربه بدان شاهد است * رواه ابو داؤد * وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى الضحى ثنتى عشرة ركعة بني الله له قصرا من ذهب في الجنة * كسى كه بگزارد نماز ضحى را دوازده ركعت برآرد خداى تعالى براى وى كوشكى از طلا در بهشت واين اكثر مدى است كه در صلوة ضحى آمده * رواه الترمذى وابن ماجة وقال الترمذى هذا حديث غريب لا نعرفه الا من هذا الوجه * وگفت ترمذى اين حديث غريب است نمى شناسيم ما اورا مگر از همين وجه يعني اسناد كه ذكر كرده است آنرا ترمذى در كتاب خود * وعن معاذ بن انس الجهني * بضم جيم وفتح ها نسبت بجهينه كه نام قبيله ايست صحابي انصارى معلود است در اهل مصر وحديث وى نزد ايشانست * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قعد في مصلاه حين ينصرف من صلوة الصبح * كسى كه به نشيند يعني تا برآمدن آفتاب وبلند شدن وى در جائيكه نماز كرده است چون برگردد وفارغ شود از نماز با مداد * حتى يسبح ركعتي الضحى * تا آنكه بگزارد دو ركعت ضحى را * لا يقول الا خيرا * نگويد مگر سخن نيك را وچيزيكه دران ثواب آخرت است از ذكر وتلاوت ومانند آن واگر سخني گويد كه دران نفع مسلماني است نيز حكم آن دارد * غفر له خطاياه * آمرزيده شود مر اورا گناهان او * وان كانت اكثر من زبد البحر * واگرچه باشد گناهان او مانند كف دريا در بسيارى * رواه ابو داؤد * اينجا مراد بصلوة ضحى نماز اشراق است ودر احاديث ديگر احتمال اشراق وچاشت هردو دارد مانند آنكه ظاهر حديث دراينست كه اين ثواب مترتب برنشستن در جاى نماز است واگر برخيزد ودر خلوت رود ومشغول گردد اين ثواب بر ان مترتب نگردد ودر حديث ديگر نيز آمده است كه هر كه بعد از نماز در جاى خود نشسته بماند وذكر كند دعا ميكنند او را فرشتگان برحمت ومغفرت ودر وصاياى مشائخ مذكور است كه اگر ترس تفرقه وپريشاني باشد يا رياء راه يابد در خلوت خود برود ومشغول گردد وبعض ميگويند كه ثواب ذكر ومشغولي بحال خود است هر جا كه بنشيند اما جزاى صبر وحمل نفس بران ديگر است وگفته اند كه استقبال قبله درين وقت از دست ندهد واگر خواب آيد هم پس بيارود رد نفع كند شيخ الاسلام شهاب الدين سهروردي گفته كه عملى كه جزاى هم آن در دنيا في الحال بنقد در نورانيت باطن يافته ميشود اين عمل است كاتب حروف گويد عفا الله عنه كه همچنانكه آفتاب آفاق از اول صبح طلوع كرده مي آيد وبسيط زمين را روشن ميگرداند همچنين آفتاب ذكر وحضور در انفس بلند شده سير سر وساحت سينه را روشن ميگرداند واين معني نزد دريافت محسوس ومشهور است *

* الفصل الثالث *

* عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من حافظ على شفعة الضحى * كسى كه محافظت كند بر دو ركعت ضحى * غفرت له ذنوبه وان كانت مثل زبد البحر * آمرزيده ميشود مر اورا گناهان او واگرچه باشند مثل كف دريا شفعه بضم شين وفتح نيز آمده ومرد وروايت است از شفع بمعني زوج مقابل وتر * رواه احمد والترمذى وابن ماجة * وعن عائشة انها كانت تصلى الضحى ثماني ركعات * روايت است از عائشه كه وى ميگزارد نماز ضحى را هشت ركعت * ثم تقول * پس ميگفت * لو نشر لي ابواي او ما تركتها * اگر زنده كرده شوند براى من پدر ومادرم ترك نميكنم من آنرا اين تعليق بمحال عاديست بقصد مبالغه يعني اين قدر را بآن قدر از دست نمي دهم * رواه مالك * وعن ابي سعيد قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي الضحى حتى نقول لا يدعها ويدعها حتى نقول لا يصليها * بود آنحضرت ميگزارد چندگاه نماز ضحى را تا آنكه مى گفتيم ما كه هرگز ترك نخواهد كرد آنرا وترك ميكرد گاهى تا آنكه ميگفتيم ما كه هرگز نخواهد گزارد چنانكه آنرا عادت شريف در نوافل بود كه هميشه نميكرد از جهت شفقت امت تا بر ايشان لازم نگردد ومردم شقت نيفتند

وحكم بفرضيت آن نازل نكرد واين حكم فعل آنحضرت است واكرامت الآن التزام نمايند مستحب است وبعض علما ميكويند كه منسوخ
سنيت ديرنماز چاشت كاه كاه كزاردن است * رواه الترمذي * وعن مورق * بضم ميم وفتح واو وكسر راي مشدده در آخر قاف * العجلي *
بكسر عين وسكون جيم منسوب بعجل بن اللجيم تابعي بصري ثقه عابد است * قال قلت لابن عمر تصلي الضحى * كفت كفتم مرابن
عمر راكه توميكزاري نماز چاشت را * قال لا * كفت ابن عمر نميكزارم من * قلت فعمر * كفتم پس پدر بزركوار توعمر بن الخطاب ميكزارد
* قال لا * كفت ابن عمر نميكزارد عمر * قلت فابو بكر قال لا * كفتم پس ابو بكر ميكزارد كفت نميكزارد * قلت فالنبي * كفتم پس ميكزارد
پيغمبر * صلى الله عليه وسلم قال لااخاله * كفت كمان ندارم كه ميكزارد آنحضرت اينجا بطريق ظن نفي كرد باحتمال آنكه ميكزارده
باشد اما درا بو بكر وعمر جزم كرد وتاويل نفي معلوم شد كه دوام ومواظبت در مسجد كزاردن است والا اصل كزاردن صحيح
وثابت است بي شبهه ولا اخاله بكسر همزه وفتح آن هر دو صحيح است * رواه البخاري * * باب التطوع * از طوع
وطاعت است بمعني انقياد وفرمان برداري كردن وعبادت نافله راتطوع كويند وهر متنفل بخيررا متطوع خوانند واكثر
اطلاق اوبر غير رواتب آمده وصيغهٔ تفعل يابراي تكلف است يا براي مبالغه كه بنده بي تكليف شارع آنرا بجاي مي آرد ومبالغه
درطاعت وفرمان برداري مي نمايد الفصل الاول * عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
لبلال عند صلوة الفجر * روايت است از ابي هريره كفت كفت آنحضرت مر بلال را نزد نماز بامداد * يا بلال حدثني بارجى عمل
عملته في الاسلام * اي بلال خبر ده مرا بعملي كه اميد داشته شده تر است ثواب او وصعود او بدركاه حق كه كردهٔ تو آن عمل را
در دين مسلماني بعني بكو بمن كه كدام عملي است نزد تو كه اميد بران بيشتر داري * فاني سمعت دف نعليك بين يدي في الجنة *
زيرا كه من شنيدم آواز جنبيدن نعلين ترا بر زمين پيش خود در بهشت ودف بدال مهمله وفاي مشدده در اصل رفتار نرم شتر
وراه رفتن سبك ورفتن پرنده بالاي زمين وجنبانيدن بازو مادرحاليكه پايهاي او بر زمين باشد ويدي بتشديد يد يا بلفظ تثنيه
واين امري است كه كشف شده بر آنحضرت صلى الله عليه وسلم درخواب ياذر بيداري واحتمال دارد كه در شب معراج ديده باشد يا دو
بعض معاريج ديكر كه مر آنحضرت رابود ديد والله اعلم * قال ما عملت عملا ارجى عندي اني لم اتطهر طهورا في ساعة من ليل ولا نهار *
كفت بلال رضي الله عنه عمل نكرده ام من هيچ عملي راكه اميد داشته شده تراست نزد من از اين عمل كه من طهارت نكرده ام هيچ
طهارتي از غسل ووضو وتيمم در هيچ ساعتي از شب يا روز * الا صليت بذلك الطهور ما كتب لي ان اصلي * مكر آنكه نماز كزاردم
بآن طهارت چيزيكه نوشته شده وتقدير كرده شده وواجب كردانيده شده بر من بواجب كردانيدن من آنرا برنفس خود
بمواظبت والتزام برخود كه بكزارم آنرا در اين حديث فضيلت نماز بعد از وضو است كه مردم آنرا تحية الوضو وشكر وضو كويند وتحقيق
آنست كه نيت مطلق نفل كند وتحية الوضو وشكر الوضو كفتن چيزي نيست * متفق عليه * وعن جابر قال كان رسول الله
صلى الله عليه وسلم يعلمنا الاستخارة في الامور كما يعلمنا السورة من القرآن * كفت جابر بود آنحضرت كه تعليم ميكرد مارا دعاي استخاره را
ونماز آنرا چنانكه تعليم ميكرد ما را سورهٔ از قرآن را * يقول اذا هم احدكم بالامر * ميكفت آنحضرت چون قصد كند يكي از شما بكاري
يعني كاري كه نادر باشد وجود آن واعتناء باشد بحصول آن مثل سفر وعمارت وتجارت ومانند آن نه مانند اكل وشرب معتاد بعد
از آنكه از قبيل مباح باشد وتردد باشد در خيريت آن واكر خير محض باشد استخاره در وي باعتبار تعين وقت خاص يا حالتي
مخصوص خواهد بود * فليركع ركعتين من غير الفريضة * پس بايد كه بكزارد دو ركعت از غير فريضه يعني دو ركعت نماز نفل
چنانكه نماز بامداد يا جز آن در سفر كفايت مي كند واكر سنت را تبه باشد كفايت است واكر دو ركعت علحده به نيت استخاره
بكزارد بهتر ودر حديث ديكر آمده كه بخواند از قرآن آنچه ميسر شود ودر بعض روايات تخصيص بقل يا ايها الكافرون وقل هو الله
احد نيز آمده وما ثور از سلف نيز همين است * ثم ليقل * پس بايد كه بخواند اين دعا را * اللهم اني استخيرك بعلمك * خداوندا
من طلب خير ميكنم از تو باستعانت علم تو * واستقدرك بقدرتك * وطلب قدرت ميكنم بر دريافت خير وتحصيل آن بوسيلهٔ
قدرت تو * واسألك من فضلك العظيم * وسوال ميكنم از تو چيزي از فضل تو كه بزرك است وبحد ونهايت آن نتوان رسيد

* فانك تقدر ولا اقدر * پس بدرستيكه تو قادري و من قدرت ندارم * وتعلم ولا اعلم * وتو ميداني ومن نمي دانم * وانت علام الغيوب * وتو دانندهٔ غيبهائي * اللهم ان كنت تعلم ان هذا الامر * خداوندا اگر هستي توكه ميداني كه اين كار كه من قصد آن دارم * خير لي في ديني ومعاشي وعاقبة امري * بهتر است مرا در دين و ايمان من و در زندگاني و زيست من و در پايان كار من * او قال * شك رواي است يعني يا گفت آنحضرت بجاي تمامه اين الفاظ يا بجاي في معاشي وعاقبة امري * في عاجل امري وآجله * درين جهان و در ان جهان * فاقدره لي ويسره لي * پس تقدير كن آنرا براي من وآسان گردان آنرا براي من وتوفيق ده مرا بدان كار فاقدره بضم دال وكسر آن هر دو روايت است مشتق از قدر * ثم بارك لي فيه * پستر بركت ده و افزوني ده مرا دران كار * وان كنت * و در بعض نسخ اللهم ان كنت * تعلم ان هذا الامر شر لي * واگر ميداني توكه اين كار بد است مرا * في ديني ومعاشي وعاقبة امري او قال في عاجل امري وآجله فاصرفه عني واصرفني عنه * پس بگردان آنرا از من و بگردان مرا از وي * واقدر لي الخير حيث كان * وتقدير كن براي من نيكي را هر جا كه باشد * ثم ارضني به * پستر راضي گردان مرا بهر چه واقع شود وارضني بفتح همزه وسكون را از ارضا و بفتح را از تشديد ضاد و بي همزه نيز روايت است * قال ويسمي حاجته * گفت آن حضرت يا راوي و نام برد حاجت خود را نزد قول وي هذا الامر وظاهر آنست ان هذا الامر كه در حديث واقع شده است عنوان حاجاتست بطريق عموم و در عبادت مستخير خصوص همان امر خاص خواهد بود مثل هذا السفر او هذه الاقامة ونحو ذلك . و راست كه ان هذا الامر گويد و بيان كند آنرا بذكر حاجت خود والله اعلم * رواه البخاري *

* الفصل الثاني * عن علي *

رضي الله عنه * قال حدثني ابوبكر * رضي الله عنه * وصدق ابوبكر * روايت است از علي كه گفت حديث كرد مرا ابوبكر و راست گفت ابوبكر * قال سمعت رسول الله * گفت شنيدم پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم يقول ما من رجل يذنب ذنبا * هيچ مردي كه بكند گناهي را * ثم يقوم فيتطهر ثم يصلي ثم يستغفر الله * پستر برخيزد پس طهارت كند پستر نماز بگزارد پستر آمرزش خواهد از خدا آن گناه را * الا غفر الله له * مگر آنكه بيامرزد خداي تعالى مر او را و او را صلوة الاستغفار گويند * ثم قرأ * پستر خواند آن حضرت اين آيت را * والذين اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذكروا الله فاستغفروا لذنوبهم رواه الترمذي وابن ماجه الا ان ابن ماجة لم يذكر الآية * ترمذي و ابن ماجه هر دو روايت كرده اند اين حديث را وليكن ابن ماجه ذكر نكرد خواندن آن حضرت اين آيت را * وعن حذيفة قال كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا حزبه امر صلى * گفت حذيفه بود آنحضرت چون ميرسيد او را مصيبتي و سختي ميشد رنگ ميگشت بروي كار ي نماز ميكرد و استعانت ميجست بدان در گشاد كار و خلاصي از غم وهم از جهت امتثال امر وي سبحانه واستعينوا بالصبر والصلوة * رواه ابوداود * وگفته اند كه چون مشغول شود آدمي بعبادت منكشف ميگردد بروي عالم ربوبيت و چون منكشف شد عالم ربوبيت دنيا بكليت خود حقير نمود پس آسان گشت بر دل فقدان آن و وجدان آن پس مستوحش نميگردد بنايافت آن و شاد نميشود بيافت آن چنانكه گفته اند اگر هست غم نيست و اگر نيست غم نيست و بعض گفته اند كه چون فرود آيد بر بنده مصيبتي و مكروهي ميگريزد بسوي طاعت گويا ميگويد پروردگار تعالى محبوب گردان بر من عبادت خود را و مراد مرا بدانه ياسدهٔ و شاد دار با در محنت اندازو ميتوان گفت بنور طاعت و مناجات و حضور و شهود مولى تعالى نوري در باطن پيدا ميگردد كه ظلمت غم و هم را مي زدايد و تنگي را ميبرد و سينه را ميگشايد چنانكه آمده است كه اذا دخل النور انفتح القلب * وعن بريدة قال اصبح رسول الله * صبح كرد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فدعا بلالا * پس خواند بلال را * فقال بما سبقتني الى الجنة * پس گفت بلال را بچه چيز وكدام عمل پيشي كردي تو مرا بسوي بهشت و پيشتر از من بر فتي در او * ما دخلت الجنة قط الا سمعت خشخشتك امامي * نه در آمدم من بهشت را مگر آنكه شنيدم آواز ترا يا آواز نعلين ترا بقرينهٔ حديث سابق و خشخشه آواز سلاح و مانند آن * قال * گفت بلال * يا رسول الله ما اذنت قط الا صليت ركعتين * اذان نگفتم من هرگز مگر آنكه گزاردم دو ركعت بعد از اذان * وما اصابني حدث قط الا توضأت عنده * ونه رسيد مرا بي وضوئي هرگز مگر آنكه وضو ساختم نزد آن * ورايت ان لله علي ركعتين * و دانستم و اعتقاد كردم كه مر خدا را است بر من دو ركعت كفايت است

از التزام و ادامت مواظبت وی بران * فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم بهما * پس گفت آنحضرت لازم گیر این دو رکعت را یا باین دو رکعت سبقت کردی تو و یافتی تو این درجه را * رواه الترمذی * وعن عبدالله ابن ابی اوفی * صحابی است اورا و پدر اورا صحبت است حاضر شد حدیبیه را و خیبر را و ما بعد آنرا از مشاهد بعد ازان بکوفه آمد و همانجا وفات از عالم وی آخر کسی است که مرد بکوفه از صحابه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من کانت له حاجة الی الله او الی احد من بني آدم * کسیکه باشد مر او را حاجتی بسوي خدا یا بسوي یکی از آدمیان * فلیتوضأ * پس باید که وضو کند * فلیحسن الوضوء * پس باید که نیک کند وضو را و خوب سازد آنرا * ثم لیصل رکعتین * پستر باید که بگزارد دو رکعت را * ثم لیثن علی الله * پستر باید که ثنا گوید بر خدای * تعالی ولیصل علی النبي * و باید که درود بفرستد بر پیغمبر * صلی الله علیه وسلم ثم لیقل * پستر بگوید * لا اله الا الله الحلیم الکریم سبحان الله رب العرش العظیم و الحمد لله رب العالمین اسألك موجبات رحمتك * سوال میکنم ترا اعمالها را که موجب رحمت و سبب نزول آن شوند * وعزائم مغفرتك * و سوال میکنم ترا خصلتها را که حاصل کردد و متاکد شود بآن آمرزش تو و عزم قصد بر فعل و عقد قلب بران * والغنیمة من کل بر * و سوال میکنم ترا حاصل از هر نیکي و غنیمت در اصل مال که از حرب کفار حاصل شود * والسلامة من کل اثم * و سوال میکنم بی کزندی از هر بزه * لا تدع لي ذنبا الا غفرته * مکذار برای من هیچ گناهی را مکر آنکه بیامرزی آنرا * ولا هما الا فرجته * و مکذار هیچ اندوهی را مکر آنکه بکشائي و بردارې آنرا * ولا حاجة هي لك رضی الا قضیتها * و مکذار هیچ حاجتی را که آن حاجت مر ترا مرضي است مکر آنکه بپردازې آن حاجت را و بدل مي آنرا * یا ارحم الراحمین * ای مهربان ترین مهربانان و این نماز را صلوة الحاجة خوانند * رواه الترمذی و ابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث غریب * رکعته اند که در اسناد وی سخن است والله اعلم

صلوة التسبيح

* عن ابن عباس ان النبي صلی الله علیه وسلم قال للعباس بن عبد المطلب * روایت است از ابن عباس که آنحضرت گفت مر عباس را * یا عباس یا عماه الا اعطیك الا امنحك الا اخبرك * ای عباس ای عم من ایا ندهم ترا ایا عطا نکنم ترا ایا خبر ندهم ترا * الا افعل بك عشر خصال * ایا نکنم بتو ده خصلت یعني چیزیکه مکفرده خصلت است یعني بیاموزم ترا چیزیکه کفارت ده نوع از ذنوب کردد که اوله و آخره الی آخره بیان آن میکند پس مراد بعشر خصال برین وجه انواع ذنوب باشد که معدوداند و بعض گفته اند که مراد بعشر خصال تسبیحات است و آن در غیر قیام ده بار است * اذا انت فعلت ذلك غفر الله لك ذنبك * وقتی که تو بکني آنرا بیامرزد خدا ترا گناهان ترا * اوله و آخره * گناهان را که پیش ازین کرده و گناهان که پس ازین خواهی کرد یا همه گناهان که پیش و پس یکدیکر کرده * قدیمه و حدیثه * گناهان کهنه و نو * خطأه و عمده * و گناهان که بی قصد و نادیده و نادانسته کرده و گناهان که بقصد کرده * صغیره و کبیره * گناهان خرد و کلان * سره و علانیته * گناهان پوشیده و آشکارا * ان تصلي اربع رکعات * و آن این است که بگزاری چهار رکعت را * تقرأ في کل رکعة فاتحة الکتاب و سورة * میخواني در هر رکعت فاتحه و سوره از قرآن را هر سوره که باشد و شیخ جلال الدین سیوطي در عمل الیوم واللیله گفته که بخوانند در وی الهکم التکاثر و العصر و الکافرون و الاخلاص * فاذا فرغت من القراءة في اول رکعة وانت قائم قلت * پس چون فارغ شوی از قراءت در رکعت اولی و حال آنکه تو ایستاده میکوئي * سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر خمس عشرة مرة * پانزده بار ود ر روایتی لا حول ولا قوة الا بالله زیاده آمده * ثم ترکع * پستر رکوع میکني * فتقولها وانت راکع عشرا * پس میکوئي این کلمات مذکوره را و حال آنکه تو رکوع کننده ده بار بعد از تسبیح رکوع * ثم ترفع رأسك من الرکوع فتقولها عشرا * پستر برمیداری سرخود را از رکوع پس میکوئي این کلمات را ده بار بعد از سمع الله لمن حمده ربنا لك الحمد * ثم تهوي ساجدا * پستر پایان می افتي برای سجده * فتقولها وانت ساجد عشرا * پس میکوئي این کلمات را در سجده ده بار بعد از تسبیح سجود * ثم ترفع رأسك من السجود فتقولها عشرا * پستر برمیداری سرخود را از سجده پس میکوئي آنرا ده بار * ثم تسجد فتقولها عشرا * پستر سجده میکني پس میکوئي آنرا ده بار * ثم ترفع رأسك فتقولها عشرا * پستر برمیداری سرخود را پس میکوئي آنرا ده بار بعد از هر دو سجده * فذلك خمس وسبعون في کل رکعة * پس مجموع آن هفتاد و پنج بار میشود در هر رکعت

* تفعل ذلك في اربع ركعات * يعني آنرا در چهار ركعت * در تشهد اين نماز بعد التحيات پيش از سلام اين دعا آمده است اللهم اني اسألك توفيق اهل الهدى واعمال اهل اليقين ومناصحة اهل التوبة وعزم اهل الصبر وجد اهل الخشية وطلب اهل الرغبة وتعبد اهل الورع وعرفان اهل العلم حتى اخافك اللهم اني اسألك مخافة تحجزني عن معاصيك حتى اعمل بطاعتك عملا استحق به رضاك وحتى اناصحك بالتوبة خوفا منك وحتى اخلص لك النصيحة حياء منك وحتى اتوكل عليك في الامور وحسن ظن بك سبحان خالق النور * ان استطعت ان تصليها في كل يوم مرة فافعل * اگر مى توانى كه بگزارى اين نماز را در هر روز يكبار پس بكن آنرا * فان لم تفعل ففي كل جمعة مرة * پس اگر نكنى تو هر روز پس بكن در هر هفته يكبار * فان لم تفعل ففي كل شهر مرة * پس اگر نكنى تو در هر جمعه پس بكن در هر ماه يكبار * فان لم تفعل ففي كل سنة مرة * پس اگر نكنى تو در هر ماه يكبار پس بكن در هر سال يكبار * فان لم تفعل ففي عمرك مرة * پس اگر نكنى تو در هر سال پس بكن در عمر خود يكبار * رواه ابو داؤد وابن ماجه والبيهقي في الدعوات الكبير وروى الترمذي عن ابي رافع نحوه * بدانكه مشهور ومعمول در صلوة تسبيح همين طريق است كه مذكور شد ودر روايت ترمذي از عبد الله ابن المبارك پانزده بار بعد از ثنا پيش از تعوذ وتسميه وده بار بعد از قراءت تا آخر اركان وبعد از سجدتين تسبيح نيست ومخير است كه بيك سلام بگزارد يا بدو سلام وموافق مذهب امام اعظم بيك سلام است بدانكه حديث صلوة تسبيح را در جامع الاصول از حديث ابى داؤد وترمذي آورده ودر روايتى نهايت در هر سال يكبار ذكر نكرده ومؤلف از حديث ابن ماجه وبيهقي نيز آورده ودر حصن حصين بر مزابي داؤد وابن ماجه ومستدرك حاكم وصحيح ابن حبان ذكر كرده وبعض محدثان را در بين حديث سخن است وابن جوزى كه در نسبت وضع از مستعجلا نسبت آنرا در موضوعات آورده ونزد اهل تحقيق سخن ابن جوزى مردود است وبسيارى از علماى محدثين آنرا تصحيح نموده اند واز زمان سلف از تابعين ومن بعدهم الى يومنا هذا معمول ومشهور شده ومشائخ طريقت بدان وصيت كرده اند وشيخ ابن حجر در تقويت واثبات آن مبالغه نموده وجملهٔ ازان در شرح مذكور است اينجا اينمقدار كافى است والله الموفق * وعن ابى هريرة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان اول ما يحاسب به العبد يوم القيمة من عمله صلوته * فرمود نخستين عملي كه حساب كرده ميشود بدان بنده روز قيامت از اعمال وى نماز اوست * فان صلحت فقد افلح وانجح * پس اگر نيك بود نماز وى پس بتحقيق رستگار وپيروز شد بنده وبر آمد حاجت وى * وان فسدت فقد خاب وخسر * واگر تباه باشد نماز وى پس بتحقيق نااميد وزيان زده شد آن بنده * فان انتقص من فريضته شيء * پس اگر كمى يافت از نماز فرض او چيزى از سنن وآداب * قال الرب تبارك وتعالى انظروا هل لعبدى من تطوع * ميگويد پروردگار تعالى نظر كنيد اى ملائكه مر بندهٔ مرا از نماز نفل * فيكمل بها ما انتقص من الفريضة * پس تكميل وتتميم كرده ميشود بآن چيزى كه كم شده است از فرض * ثم يكون سائر عمله كذلك * پستر ميباشد باقي عملهاى آن بنده از زكوة وصيام وجز آن برين وجه كه اگر چيزى از مكملات فرائض كم شده تمام كرده ميشود بنوافل * وفي رواية * ودر روايتى همچنين آمده كه * ثم الزكوة مثل ذلك * پستر زكوة مانند نماز است در تكميل به نوافل * ثم تؤخذ الاعمال على حسب ذلك * پستر كرفته ميشوند تمامهٔ عملها برانداز آن ودرين روايت ذكر زكوة بعد از صلوة ضريح آمده بعد از وى ذكر باقي اعمال على العموم كرده * رواه ابو داؤد * روايت كرد اين حديث را از ابو هريرة ابو داؤد * ورواه احمد عن رجل * وروايت كرد آنرا امام احمد از مردى غير معين از اصحاب وخصوص از ابى هريرة نكرده * وعن ابى امامة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما اذن الله لعبد في شيء افضل من ركعتين يصليهما * گوش نمينهد خداى تعالى واقبال نمي كند برحمت ورافت مر بنده را در عمل فاضلتر از دو ركعت كه ميكذارد آنها را يعنى نماز فاضل تر از همه عملها است ولطف وعنايت ورحمت وى تعالى به بنده در وى بيشتر از عملهاى ديكر است وذكر استماع وكوش نهادن واصغا بجهت آنست كه عمده در نماز وفاضلترين اركان واذكار وى قرآن است اكر چه افعال واذكار ديكر هم دارد * وان البر ليذر على رأس العبد ما دام في صلوته * وبد رستيكه نيكى ورحمت نثار كرده ميشود بر سر بنده مادام كه بنده در نماز خود است وبعض روايت ليذر بدال مهمله خوانده اند از در بمعني ريختن آب وشير ومانند آن اكر چه معنى دارد اما جزين

مخصوص بما يعات است يعني چيزها نكه سيلان ميكنند مثل اشياى مذكوره از مناسبت مقام دور است وگفته اند كه آن تصحيف است وصحيح بذال معجمه است * وما تقرب العبد الى الله بمثل ما خرج منه يعني القرآن * ونزد يكي نيست بندة بسوى خدا بمانند چيزى كه بيرون آمده از وى سبحانه كه قرآنست وبيرون آمدن قرآن از حق باعتبار علم است يا از لوح محفوظ وتوانند كه مراد بيرون آمدن از بندة باشد كه برزبان وى ميرود بقراءت وبر دست وى نوشته ميشود در مصاحف اشارتست بوجه افضليت نماز از اعمال ديگر * رواه احمد والترمذى * باب صلوة السفر * بدانكه خلاف نيست مر هيچ يكى از ائمه وعلماى امت را در جواز قصر مر مسافر را وليكن نزد ما قصر واجب است ونزد بر مسافر دو ركعت است وقصر عزيمت است اگرچه اطلاق رخصت بر ان نيز ميكنند مجازا واگر مسافر چهار ركعت بگزارد درست نيست مگر آنكه در قعدة اولى بنشيند زيرا كه آن در حقيقت قعدة اخيره است اگرچه آثم گردد بترك سلام ومذهب مالك چنانكه مفهوم ميگردد از رسالة ابن ابي زيد كه در مذهب ايشان است موافق مذهب ماست واز بعض شروح مفهوم ميشود كه مذهب وى موافق مذهب شافعي واحمد است كه قصر رخصت است ومصلي مخير است ميان قصر واتمام واصل فرض اربع است وهر گز مروى نشده كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم در سفر چهار ركعت گزارده باشد ونه خلفاى اربعه الاعثمان رضي الله عنه كه بعد اركان شتن چند سال از دور خلافت وى در منا چهار ركعت گزارد وآنرا تاويلات ومتاملات است وسخن درين باب ودلائل طرفين طويل است در شرح آنرا ذكر كرده ايم

* الفصل الاول * عن انس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم صلى الظهر بالمدينة اربعا * روايت است از انس كه آنحضرت گزارد نماز ظهر در مدينه چهار ركعت * وصلى العصر بذي الحليفة ركعتين * وگزارد نماز عصر در ذى الحليفه دو ركعت وذو الحليفه بضم حاى مهمله وفتح لام وسكون تحتانيه وفا موضعى است بر پنج شش ميل از مدينه واين در وقت قصد آنحضرت است صلى الله عليه وسلم بحج پس نماز ظهر بمدينه گزارد وبرآمد وچون در ين موضع رسيد كه ميقات اهل مدينه است مسافر شد ونماز عصر دو ركعت گزارد واحرام بست وبمكه متوجه گشت * متفق عليه * وعن حارثة * بحاى مهمله وثاى مثلثه * بن وهب * بفتح واو وسكون ها * الخزاعي * بضم خاى معجمه وزاى برادر عبد الله بن عمر از يك مادر مر او را صحبت است روايت ميكند از آنحضرت واز حفصه ام المؤمنين * قال صلى بنا رسول الله صلى الله عليه وسلم ونحن اكثر ما كنا قط وآمنه بمنا ركعتين * گفت گزارد با ما آنحضرت وحال آنكه ما بيشتر بوديم از روى عدد وهر گز باين جمعيت نبوديم وايمن تر نبوديم از فتنة ونساد كافران بمنا دو ركعت وآمنه بفتحات جمع آمن بروزن طلبه جمع طالب نيز روايت است واين در حجة الوداع بود وجمعيت صحابه دران از حد حصر واحصا خارج بود واين را براى اين گفت كه شريعت قصر موقوف بر خوف از فتنه كفار چنانكه ظاهر قرآن دلالت دارد بران نيست چنانكه در حديث آينده بصريح واقع شده است * متفق عليه * وعن يعلى * بفتح مثناة وسكون عين * بن امية * بضم همزه وفتح ميم وتشديد تحتانيه صحابي است اسلام آورد روز فتح وحاضر شد حنين را وطائف وتبوك وعامل عمر بن الخطاب بود بر نجران كشته شد بصفين همراه امير المؤمنين علي رض * قال قلت لعمر بن الخطاب انما قال الله تعالى ان تقصروا من الصلوة * روايت است از يعلى بن اميه گفت گفتم مر عمر بن خطاب را كه اينست جز اين نيست كه گفته است خداى تعالى گناهى نيست بر شما در قصر كردن شما نماز را * ان خفتم ان يفتنكم الذين كفروا * قصر كنيد اگر ميترسيد شما كه در فتنه ونساد مى اندازند شما را آنكسانيكه كافرانند * فقد امن الناس * پس بتحقيق ايمن اند مردم درين سفر كه ماييم پس چگونه قصر كنيم * قال عمر * رضي الله عنه * عجبت مما عجبت منه * گفت عمر عجب كردم من يعني در زمان آن حضرت از انچه عجب كردى تو * فسألت رسول الله * پس پرسيدم پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم * كه با وجود عدم خوف قصر چون كنم * فقال صدقة تصدق الله بها عليكم * اين قصر كردن صدقه واحساني است كه تصدق كرده است خداى تعالى بآن بر شما * فاقبلوا صدقته * پس بپذيريد شما صدقه واحسان خدا را وچون پروردگار تعالى تخفيف وآساني كرد بر شما سخت گرفتن شما كار را بر خود موجب جرأت وگستاخي است كه مناسب بمقام عبوديت نيست واين حديث دليل حنفيه است بر وجوب قصر اگر گفته شود كه وى

سبحانه وتعالى روزه را در سفر اسقاط نموده و بافطار تخفيف فرموده است آنجا چرا صوم را جائز می دارید و عزیمت می شمارید و افطار را محض رخصت می انگارید و چنانکه اینجا چهار رکعت گزاردن جرأت و سخت گرفتن است بر خود آنجا نیز روزه داشتن همین حال دارد پس چه فرق است میان نماز مسافر و روزهٔ وی جواب آنکه همچنانکه در افطار آسانی است در روزه داشتن در رمضان بموافقت مسلمانان نیز آسانی است و در وقت دیگر بیرون رمضان تنها روزه داشتن سخت و دشوار می افتد و امادر نماز آسانی در جانب قصر متعین است فافهم و اما تقیید در آیت بقول وی سبحانه ان خفتم ان یفتنکم الذین کفروا باعتبار عادت و اغلب است که غالب در حال مسافران خوف است خصوصا در ان زمان که کافران در صدد ایذا و اهلاک مسلمان بوده اند * رواه مسلم * وعن انس قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم من المدينة الى مكة * گفت بیرون انس آمدیم ما با آنحضرت از مدینه بمکه و این در حجة الوداع بود * فكان يصلي ركعتين ركعتين * پس بود آنحضرت که میگزارد دو رکعت دو رکعت بجهت مسافرت * حتى رجعنا الى المدينة * تا آنکه باز برگشتیم ما بمدینه * قيل له اقمتم بمكة شيئا * گفته شد مر انس را ایا اقامت کردید شما بمکه چیزی یعنی مدتی * قال اقمنا بها عشرا * گفت انس اقامت کردیم بمکه ده روز زیرا که رسیدن بمکه در صبح چهارم ذی الحجه بود و برگشتن بمدینه در صبح چهاردهم پس معلوم شد که باقامت ده روز مقیم نمی شوند و نماز چهار رکعتی نمیگزارند * متفق علیه * وعن ابن عباس قال سافر النبي صلى الله عليه وسلم سفرا فاقام تسعة عشر يوما يصلي ركعتين ركعتين * گفت ابن عباس سفر کرد آنحضرت سفری پس اقامت کرد نوزده روز میگزارد نماز دو رکعت دو رکعت * قال ابن عباس فنحن نصلي فيما بيننا و بين مكة تسعة عشر ركعتين ركعتين * گفت ابن عباس پس ما میگزاریم در مانند منزلی که میان ما و میان مکه است نوزده روز دو رکعت دو رکعت یعنی چون اقامت میکردیم در منزلی که میان مکه و مدینه نوزده روز میگزاردیم دو رکعت و این در غزوهٔ فتح بود یا مراد آنست که چون سفری میکردیم دراز چنانکه میان ما و مکه است و مراد وقوع سفر در مکه و مدینه نیست * فاذا اقمنا اكثر من ذلك صلينا اربعا * پس چون اقامت میکردیم بیشتر از ان میگزاردیم چهار رکعت * رواه البخاري * بدانکه مذهب نزد ما آنست که اگر نیت اقامت کند پانزده روز یا بیشتر تمام کند نماز را و اگر کمتر از پانزده روز کند قصر کند و اگر بی نیت ماه و سال بایستد قصر کند و این تقدیر مرویست از ابن عباس و ابن عمر و طحاوی آنرا روایت کرده و امام محمد در کتاب الآثار آورده و از ابن عمر آمده است که وی در آذربیجان شش ماه ایستاد که امروز و فردا برآید مسافرانه میگزارد و صحابه دیگر نیز با وی بودند و انس نیز با عبد الملك بن مروان در شام دو ماه ایستاد و دو رکعت میگزارد و مذهب شافعی آنست که اگر به نیت اقامت چهار روز یا بیشتر کند مقیم میگردد و چهار رکعت میگزارد و اگر بی نیت بقصد برآمدن امروز فردا زیاده از هژده روز بایستد تمام میکند نماز را و ایشان تقدیر باربعه را از عثمان رضي الله عنه روایت میکنند و ما ترجیح کردیم تقدیر پانزده را بقیاس بر مدت طهر که بر نزده است و نیز اقامت آنحضرت در مکه ده روز با وجود قصر مستلزم نفی این تقدیر میکند و ظاهر آنست که این اقامت به نیت بود زیرا که ایشان برای حج آمده بودند و آن تا تاریخ سیزدهم میکنند و اعتبار نوزده روز منافی است با نچه از ابن عمر و انس نقل کرده شد و حدیث ابن عباس که در کتاب مذکور است نیز منافی تقدیر هژده روز است و گفته اند شاید که روز نزول و رحیل را در داخل داشته تسعه عشر گفته باشد و این بعید است و الله اعلم و در بعض روایات ثمانیة عشر نیز آمده است و در روایتی سبعة عشر و خمسة عشر نیز آمده است و وجه تطبیق در شرح مذکور است و الله اعلم * وعن حفص بن عاصم * بن عمر بن الخطاب قرشي عدوي از جلهٔ تابعین ثقه و مجمع علیه و کثیر الحدیث است * قال صحبت ابن عمر في طريق مكة فصلى لنا الظهر ركعتين * گفت صحبت داشتم ابن عمر را در راه مکه پس بگزارد برای ما ابن عمر نماز ظهر را دو رکعت * ثم جاء رحله وجلس * پس تر آمد ابن عمر رخت و جای باش خود را * فرأى ناسا قياما * پس دید مردم را ایستاده * فقال ما يصنع هؤلاء * پس گفت ابن عمر چه میکنند ایشان * قلت يسبحون * گفتم نمازهای نفل میگزارند و این احتمال سنن رواتب و جز آن هر دو دارد * قال لو كنت مسبحا * گفت ابن عمر اگر می بودم من که نماز نفل میکردم * اتممت صلوتي * تمام میگزاردم نماز فرض را یعنی اگر محل گزاردن نوافل میبود اتمام فریضه اصم را لی می بود پس در کاه که فرائض قصر کرده شد ترک نوافل

اولی باشد زیرا که تکمیل فرض اولی است از نفل * صحبت رسول الله * صحبت داشتم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم فکان لایزید فی السفر علی رکعتین * پس بود آنحضرت که زیادت نمیکرد درسفر بر دو رکعت یعنی نمیگزارد نوافل را * وابابکر وعمر وعثمان کذلك * وصحبت داشتم ابابکر وعمر وعثمان را همچنین یعنی زیادت نمیکردند درسفر بر دو رکعت * متفق علیه * بدانکه این حدیث دلالت دارد بر انکار ومنع ابن عمر نوافل را درسفر وعلم منع وانکار نیز از وی منقول است چنانچه در آخر فصل ثالث بیاید که وی رضی الله عنه پسر خود را می دید که نفل میگزارد وانکار نمیکرد وجمهور صحابه ومن بعدهم رضی الله عنهم برجواز اند وبعض گفته اند که اتفاق است براستحباب نوافل مطلقه واختلاف درروا تب است وانها که تجویز کرده اند قیاس کرده اند آنها را بر نوافل مطلقه وبعض فرق کرده اند درحالت سیر ونزول وبعض فرق کرده اند در نوافل پیش از نماز وبعد از نما زبا ینکه انچه پیش از نماز است مفصولست از وی پس ثمان برده نمیشود که آن از فرائض است پس گویا که خارج است از حکم رواتب بخلاف انچه بعد از نماز است متصل است بوی صورة ومعنی وبتحقیق ثابت شده است که آنحضرت رواتب را گزارده ونماز چاشت را روز فتح مکه گزارده وطیبی گفته که شاید که آنحضرت میگزارد رواتب را درجای رخت وجای باش خود وابن عمر آنرا نمیدید وشاید که در بعض احیان ترک هم میکرد از برای تعلیم جواز والله اعلم پس گویا مراد بقول ابن عمر لایزید فی السفر علی هم زیادت در غالب احوال است ومروی از حنفیه درسنن سه قول است اتمام وقصر وترک ومختار قول اول است

* وعن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یجمع بین صلوة الظهر والعصر اذا کان علی ظهر سیر ویجمع بین المغرب والعشاء * گفت ابن عباس بود آنحضرت که جمع میکرد میان نماز پیشین ودیگر وقتی که میبود بر پشت سیر یعنی درسفر یا مراد حالت سیر است نه حالت نزول وجمع میکرد میان نماز مغرب وعشا واین شامل جمع تقدیم وتاخیر هر دو ست جمع تقدیم آنکه نماز عصر را در وقت نماز ظهر بگزارد وعشا را در وقت مغرب وجمع تاخیر آنکه نماز ظهر را در وقت عصر ونماز مغرب را در وقت عشا بگزارد چنانکه در احادیث آینده بیاید * رواه البخاری * وعن ابن عمر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی فی السفر علی راحلته حیث توجهت به * بود آنحضرت که میگزارد در سفر بر شتر خود بهر سو که روی می آورد شتر ولیکن روی می آورد به قبله وقت تحریمه چنانکه در حدیث انس آمده * یومی ایماء * اشارت میکرد آن حضرت اشارت کردنی برای رکوع وسجود واشارت سجود پست تر از رکوع میکرد * صلوة اللیل * میگزارد نماز شب را * الا الفرائض * میگزارد همه نمازها را مگر نمازهای فرض را * ویوتر علی راحلته * ومیگزارد وتر را بر راحلهٔ خود * متفق علیه * درین حدیث دو حکم مذکور شد یکی آنکه جواز صلوة بر دابه مخصوص به نوافل است ومراد بدان شامل رواتب وتهجد است ودرین حدیث تخصیص بذکر صلوة لیل واقع شده ودر احادیث دیگر عام آمده ودر ترجمه اشارتی بتعمیم کرده شد ومروی از امام ابوحنیفه آنست که مستحب است نزول برای سنت فجر ودر روایتی واجب ولهذا جائز نیست گزاردن آن نشسته بی عذر اما گزاردن فرائض بر دابه درست نیست مگر بعذر چنانکه دریا دیه باشد که غالب در وی خوف هلاک بر نفس یا مال از دزد یا درنده یا در افتادن از قافله یا کم کردن راه یا دابه سرکش باشد که میسر نگردد بروی سواری بعد از فرود آمدن یا مصلی پیر وضعیف باشد که سوار نتواند شد وکسی را نیابد که بردارد وسواری دهد یا گل ولای چنان باشد که نماز بران ممکن نباشد وبعذر مطر نیز جائز است وضرورات مستثنی اند از قواعد شرع کذا فی شروح الهدایه وآورده است امام محمد در موطای خود آثار کثیره از صحابه وتابعین که ایشان نزول میکردند برای وتر ومروی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز همچنین است وشمنی گفته که نماز جنازه ومنذور وسجدهٔ تلاوت که بر زمین خواندهٔ نیز جائز نیست حکم دیگر آنکه جواز صلوة بر دابه بشرط سفر است وجمهور ائمه برین اند ودر روایتی از ابی حنیفه وابی یوسف نیز همچنین است وصحیح از مذهب ابی حنیفه شرط بودن مصلی است خارج مصر مسافر باشد یا نه ومسافر اگر داخل مصر باشد جائز نیست مر او را تنفل بر دابه نزد ابی حنیفه ونزد محمد جائز است اما مکروه وابو یوسف گفته لا باس به بعد ازان اختلاف کرده اند در بعد مسافت خارج مصر تا جائز باشد بعض گفته اند دو فرسخ

وبعض سه فرسخ ونزد بعض یکمیل پس است وصحیح آنست که جائز است بعد ازمفارقت بیوت مصر جنانچه درجواز قصر ۱
* الفصل الثاني * عن عائشة قالت اول ذلك فرض رسول الله * همه آنرا کرده است پیغمبر خدا * صلی الله ۱۲
وسلم قصر الصلوة راتم * قصر کرده است نماز را وتمام نیز کرده است یعني هردو فعل از آنحضرت بوجود آمده است هم
قصر وهم تمام صاحب سفر السعادة گفته است که این حدیث بصحت نرسیده است واز آنحضرت اتمام بوجود نیامده
است وارقطني صحت این حدیث را ادعا کرده است وحدیثی دیگر آورده است از ابن عمر وحکم بحسن آن کرده
والله اعلم * رواه في شرح السنة * وعن عمران بن حصين قال غزوت مع النبي * گفت غزا کردم با پیغمبر
* صلی الله علیه وسلم وشهدت معه الفتح * وحاضر شدم با آنحضرت فتح مکه را * فاقام بمكة ثماني عشرة ليلة * پس اقامت کرد
درمکه هژده شب * لا يصلي الا ركعتين * نمیگزارد مگر دو رکعت * يقول يا اهل البلد صلوا اربعا * میگفت اي اهل مکه
بگزارید چهار رکعت * فانا سفر * زیرا که ما مسافرانیم دلالت کرد این حدیث برانکه چون مقیم اقتدا بمسافر کند چهار رکعت
کند ودو رکعت نکند ومتابعت نکند اورا امامسافر چون اقتدا بمقیم کند متابعت کند وچهار رکعت بگزارد وسفر بفتح سین وسکون فا
جمع سافر مثل رکب وراکب واصل سافر است ومسافر بلفظ مفاعلت بجهت آن اطلاق میکنند که سفر اکثر بایکدیگر می باشد
* رواه ابوداؤد * وعن ابن عمر قال صليت مع النبي صلى الله عليه وسلم الظهر في السفر ركعتين وبعدها ركعتين * گفت
ابن عمر که گزاردم با آنحضرت نماز پیشین را درسفر دو رکعت فرض وبعد ازوی دو رکعت سنت * وفي رواية قال صليت
مع النبي * گفت نماز گزاردم با پیغمبر * صلى الله عليه وسلم في الحضر والسفر * در حضر وسفر * فصليت معه في الحضر الظهر
اربعا وبعدها ركعتين * پس گزاردم باوی در حضر ظهر را چهار رکعت وپس وی را دو رکعت * وصليت معه في السفر الظهر ركعتين
وبعدها ركعتين * وگزاردم باوی در سفر ظهر را دو رکعت وپس وی دو رکعت * والعصر ركعتين ولم يصل بعدها شيئا * وگزاردم
در سفر عصر را دو رکعت ونگزارد آنحضرت پس وی چیزی بیان عصر حضر نکرد اکتفاء * والمغرب في الحضر والسفر سواء ثلث ركعات *
وگزاردم نماز مغرب را در حضر وسفر برابر سه رکعت * ولاينقص في حضر ولا سفر * وکم نمی شود نماز مغرب نه در حضر ونه در سفر
ولا ينقص بفتح تحتانیه وضم قاف تصحیح کرده اند نقد بر پس معلوم شد که قصر مخصوص رباعی است * وهي وتر النهار *
ونماز مغرب وتر روز است چنانکه نماز وتر وتر شب است پس وتر ثابت است در شب وروز بحکم ان الله وتر يحب الوتر
* وبعدها ركعتين * وگزارد بعد مغرب دو رکعت رذکر نماز عشا نیز نکرد وبر مقایسه کنند * رواه الترمذي * واز ین حدیث
ابن عمر معلوم میشود که گزاردن سنن رواتب در سفر آمده است واز حدیث حفص بن عاصم از ابن عمر که گذشت خلاف
این معلوم شد ظاهرا غالب احوال آن بود که نمیگزارد وگاهي میگزارد وابن عمر از ان مردم جدی واجتهادی در گزاردن
دید پس انکار کرد ودر شرح سفر السعادت کلام سیر ترازین واقع شده است والله اعلم * وعن معاذ بن جبل قال كان رسول الله
صلى الله عليه وسلم في غزوة تبوك اذا زاغت الشمس قبل ان يرتحل جمع بين الظهر والعصر * بود آنحضرت در غزوهٔ تبوک که
اخرین غزوات آنحضرت است چون میل میکرد آفتاب ومیگشت پیش از کوچ کردن جمع میکرد میان ظهر وعصر وعصر را در وقت
ظهر میگزارد واین جمع تقدیم است * وان ارتحل قبل ان تزيغ الشمس * واگر کوچ میکرد پیش از میل کردن آفتاب وبرگشتن
وی * اخر الظهر حتى ينزل للعصر * تاخیر میکرد ظهر را تا آنکه فرود می آمد برای عصر وهر دو را در وقت عصر میگزارد واین
جمع تاخیر است * وفي المغرب مثل ذلك * ومیکرد در مغرب مانند آن یعنی * اذا غابت الشمس قبل ان يرتحل جمع بين المغرب
والعشاء * چون ناپدید میشد وغروب میکرد آفتاب پیش از انکه کوچ کند جمع میکرد میان مغرب وعشا وعشا را با مغرب
میگزارد * وان ارتحل قبل ان تغيب الشمس اخر المغرب حتى ينزل للعشاء ثم يجمع بينهما * واگر کوچ میکرد پیش از غائب شدن
آفتاب تاخیر میکرد مغرب را تا آنکه فرود می آمد برای عشا پس جمع میکرد میان مغرب وعشا بعد انکه وارد شده است احادیث
صحیحه در جمع بین الصلوتین در سفر بعض احادیث مطلق وبعض مقید بحالت سیر وبعض بحالت جد در سیر وبعض بتعجیل سیر واز اینجا

اختلاف كرده اند علما پس بعض قائل شده اند بجواز جمع على الاطلاق وامام شافعي از ايشان است وبعض تخصيص كرده اند بحالت سير نه نزول وبعض مخصوص كردانيده اند بصورت جد در سير وتعجيل دران ودر فتح الباري گفته كه مشهور از مذهب مالك اين است وصاحب سفر السعادة گفته كه جمع در سفر عادت دائمي آنحضرت صلى الله عليه وسلم نبود بلكه چون تعجيل ميكرد در سير جمع ميكرد اما جمع در حالت نزول وقرار اصلا مروي نيست وتخصيص كرده اند بعض بحالت عذر زائد بر سفر ونزد بعض جائز است جمع تاخير نه تقديم واين مرويست از امام احمد ونيز نزد وي مقيد است بحالت سير ومشهور از مذهب وي جواز است مطلقا ونزد امام ابي حنيفه جائز نيست مطلقا ومي كوئم ما در اثبات مذهب وي رضي الله عنه وبخشد اتوفيق كه تعيين اوقات صلوة قطعي است وثابت است بتواتر كه شك وشبهه را بدان راه نيست تا كه شمرده اند تاخير صلوة را از وقت از جملهٔ كبائر وامام محمد در موطاى خود گفته است كه بتحقيق رسيده است بما كه عمر بن الخطاب بجانب حكام خود در آفاق مينوشت ونهي ميكرد ايشانرا از جمع بين الصلوتين در وقت واحد وخبر ميكرد ايشانرا كه جمع بين الصلوتين در وقت واحد كبيره است از كبائر چون تعيين اوقات صلوات قطعي ومتواتر باشد معارض نكردد بدان خبر احاد بخلاف افطار وقصر در سفر كه هر دو ثابت اند بنص قرآن وروايت كرد بخاري ومسلم از عبد الله بن مسعود رضي الله عنه كه گفت ندیدم پيغمبر را صلى الله عليه وسلم كه گزارده باشد نماز ي را در غير وقت خود مگر مغرب وعشا را كه جمع كرد بمزدلفه وبتحقيق آمده است جمع ميان ظهر وعصر در عرفات وآن از جهت مناسك حج بود نه بسبب سفر وجمع آنحضرت صلى الله عليه وسلم دائمي نبود بلكه انچه روايت كرده اند ازان واقع شده است تصريح بدان در احاديث نيست جز در غزوهٔ تبوك وثابت نشده دران غزوه نيز وام وتحقيق آنست كه كلمهٔ كان بر دوام واستمرار دلالت ندارد چنانكه پوشيده نيست بر متتبع ودر جامع الاصول از حديث ابي داؤد از ابن عمر رض آورده كه گفت جمع نكرد رسول خدا صلى الله عليه وسلم هرگز ميان مغرب وعشا در هيچ سفري مگر يكبار ونيز از ابن عمر آورده كه وي رضي الله عنه جمع نكرد مگر يك شب هنگاميكه شنيد خبر فوت زوجهٔ خود صفيه بنت ابي عبيد را پس بيرون آمد بسوي وي وجمع كرد ودر روايتي جمع نكرد مگر يكبار يا دو بار واز حديث ترمذي آورده كه پرسيده شد سالم بن عبيد الله بن عمر را يا جمع ميكرد عبد الله در يك شب در نماز ي در سفر گفت نميكرد مگر بمزدلفه واحاديث در جمع تقديم اقل قليل است در صحاح ومختلف آمده روايات بخاري دران ولهذا رفته اند بسياري از ائمه بعدم جواز جمع تقديم وقائل نشده اند مگر بجمع تاخير در بعض احيان وتاويل آن نزد ما آنست كه مراد بجمع بين الصلوتين آنست كه تاخير كرده شود صلوة اولى واداكرده شود در آخر وقتش وتعجيل كرده شود صلوة ثاني را داكرده شود در اول وقت وتسميه كرده اند بعض اين را بجمع صوري واين جمع در صورت ودر ظاهر است نه در معني وحقيقت اطلاق جمع بر مثل اين صورت كه حمل كرده اند بر ان حنفيه جمع را در سفر آمده است در باب استحاضه در حديث حمنه بنت جحش چنانكه گذشت ولفظ حديث اگرچه در بعض روايات اينچنين آمده كه جمع كرد وگزارد ظهر وعصر را در وقت عصر بر تقدير صحت اين روايت محمول است بر همين معني از جهت دلائل كه ذكر كرده شده ودر جامع الاصول از حديث ابي داؤد از علي رضي الله عنه آورده كه چون سفر ميكرد وي رضي الله عنه سير ميكرد بعد از غروب شمس تا قريب غيبوبت شفق پس فرود مي آمد وميگزارد مغرب را بعد ازان طعام مي طلبيد ومي خورد پس ترميگزارد عشا را وكوچ ميكرد ومي گفت همچنين ميكرد رسول خدا صلى الله عليه وسلم واما م محمد در موطاى خود گفته كه رسيده است ما را از ابن عمر كه وي ميگزارد مغرب را در آخر وقتش تا ميل غروب شفق برخلاف روايت مالك كه گفته است حتى غاب الشفق ودر جامع الاصول از حديث ابي داؤد از نافع وعبد الله ابن واقد آورده كه گفت مؤذن ابن عمر الصلوة پس گفت ابن عمر سير كن وبر وتا نزديك شد غروب شفق پس فرود آمد وگزارد مغرب را پس منتظر نشست تا غائب شد شفق پس گزارد عشا را وگفت اينچنين ميكرد رسول خدا صلى الله عليه وسلم هنگاميكه در شتابي مي آورد وي را كاري چنانچه من كردم ودر روايت نسائي آمده كه چون آخر شد شفق اين روايات است كه ظاهر است بسوي جمع بر طريقهٔ كه امام ابو حنيفه اعتبار كرده وظاهر آنست كه روايات در علم جمع

* كتاب الصلوة * باب صلوة السفر

دروقت واحد وجمع بمعني تاخير تا آخر وقت همه وارد شده واختيار كرد امام علم جمع رابا جمع بمعني اخير را احتياطا لبعد
محافظت بروقت نه بجهت رد وانكار روايات احاديث جمع شيخ ابن حجر در فتح الباري گفته كه نزد شافعيه نيز ترك جمع افضل
است ودر روايتي از مالك آمده جمع مكروه است وفعل آنحضرت صلى الله عليه وسلم براى بيان جواز بود اينست كه ميسرشد
ما را از كلام درين مقام بتوفيق ملك اعلام ونيافتم هيچ يكى ازشارحين را كه تكلم كرده باشد اين قدر حتى شيخ ابن الهمام والله
اعلم اين كلام در جمع بين الصلوتين بود مر مسافر را اما جمع مر مقيم را پس ترمذى گفته كه بعض از تابعين بجمع بين الصلوتين مر مريض
را رخصت داده اند واحمد واسحق بدان قائل شده وبعض بجمع از جهت مطر نيز رفته وباين قائل شده شافعي واحمد واسحق وقائل
نشده شافعي بجمع بجهت مرض ابن عباس گفت كسيكه جمع كند بين الصلوتين بى عذر پس بتحقيق در آمد بابي از ابواب
كبائر را وعمل بزاين است نزد اهل علم كه جمع كرده نشود ميان دو نماز مگر در سفر يا بعرفه اين عبارت ترمذى است ونزد ما جائز
نيست جمع بهيچ وجه اگر چيزى ازان ثابت وصحيح شود تاويلش هما نست كه گفته شد والله اعلم * وعن انس قال كان
رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا سافر وارادان يتطوع * بود آنحضرت چون مسافرت ميكرد وميخواست كه نماز نفل بگزارد
* استقبل القبلة بناقته فكبر * روى مى آورد قبله را بر شتر ماده خود پس تكبير ميگفت * ثم صلى حيث وجهه ركابه * پستر
نماز ميگزارد بهر سو كه متوجه ميكرد انيدا ورامركوب وى وركاب بكسر را شتر * رواه ابوداؤد * وعن جابر قال بعثني رسول الله
صلى الله عليه وسلم في حاجة * گفت جابر فرستاد مرا آن حضرت در كارى * فجئت وهو يصلي على راحلته نحو المشرق * پس
آمدم من وحال آنكه آنحضرت ميگزارد نماز بجانب مشرق * وبجعل السجود اخفض من الركوع * وميكرد انيد سجده را پست
تر از ركوع * رواه ابوداؤد *

* الفصل الثالث * عن ابن عمر قال صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم بمنا
ركعتين * گفت ابن عمر گزارد آنحضرت بمنا دو ركعت را * وابوبكر بعده وعمر بعد ابي بكر * وگزارد ابوبكر بعد از آنحضرت
وگزارد عمر بعد از ابي بكر دو ركعت يعنى در وقتيكه آنحضرت وابوبكر وعمر بحج آمدند وبمنا رسيدند چون مسافر بودند نماز
مسافرانه گزاردند * وعثمان صدر امن خلافته * وبگزارد عثمان نيز در اوائل خلافت خود تا شش يا هشت سال بمنا دو ركعت
* ثم ان عثمان صلى بعد اربعا * پستر بدرستي عثمان بگزارد بعد ازان بمنا چهار ركعت * فكان ابن عمر اذا صلى مع الامام صلى
اربعا * پس بود ابن عمر چون ميگزارد با امام يعنى با عثمان رضي الله عنه ميگزارد چهار ركعت * واذا صلى وحده صلى ركعتين *
وچون ميگزارد تنها يعنى نه همراه عثمان رض ميگزارد دو ركعت * متفق عليه * ودر سبب گزاردن عثمان رضي الله عنه چهار
ركعت وجوه بسيار گفته اند در شرح آنرا ذكر كرده ايم واقرب وجوه آنست كه در موسم حج مردم بسيار از اعراب واهل بدو وغير هم
كه عالم بتفاصيل احكام نبودند جمع ميشدند پس بايتها مى نمود كه فرض صلوة چهار است واكرد وميگزارد شايد كه همين دو
ركعت شريعت خيال ميكردند ونمى دانستند كه آن بسبب سفر است وبعض گفته اند كه شايد مذهب عثمان آن بود كه اگر
مسافر در مقام امن باشد قصر نكند وقصر مقيد بحال خوف است چنانكه ظاهر تر آنست يا آنكه عثمان آخر موافق عائشه شد كه
قصر واتمام هر دو جائز است وقصر رخصت است وآنحضرت اختيار رخصت ميكرد براى تيسير امت * وعن عائشه * رضي الله
عنها * قالت فرضت الصلوة ركعتين * گفت عائشه فرض كرده شد نماز در اول زمان نبوت دو ركعت در سفر وحضر * ثم هاجر
رسول الله صلى الله عليه وسلم فقرضت اربعا * پستر هجرت كرد آنحضرت پس فرض كرده شد چهار ركعت * وتركت صلوة
السفر على الفريضة الاولى * وگذاشته شد نماز سفر بر فريضه اولى كه دو ركعت است وزيادت كرده شد در حضر ودر روايت
مسلم آمده كه وزيد في الحضر وزيادت كرده شده دو ركعت ديگر در نماز حضر واز ين حديث معلوم ميگردد كه دو ركعت در سفر
رخصت نيست بعد از شريعت چهار ركعت بلكه اصل مشروع دو ركعت است پس عزيمت باشد نه رخصت واين مؤيد مذهب
حنفي است * قال الزهري قلت لعروة * گفت زهرى گفتم مر عروه را * ما بال عائشة تتم * چيست حال عائشه كه تمام ميكرد و
چهار ركعت ميگزارد در سفر * قال تاولت كما تاول عثمان * گفت تاويل كرد عائشه چنانكه تاويل كرد عثمان در گزاردن چهار

رکعت و در تاویل عثمان وجوه متعدده است وصحیح در تاویل عائشه وعثمان رض آنست که ایشان قصر را واتمام را مردو جائز داشتند چنانکه گفته شد * متفق علیه * وعن ابن عباس قال فرض الله الصلوة على لسان نبيكم صلى الله عليه وسلم في الحضر اربعا * گفت ابن عباس فرض کرد خدای تعالی نمازرا برزبان پیغمبر شما در حضر چهار رکعت * وفی السفر رکعتین * وفرض کرد انیدر سفر دو رکعت * وفی الخوف رکعة * ودر حالت خوف یکرکعت اخذ کرده اند بظاهر این طائفهٔ از سلف وحمل کرده اند آنرا جمهور بر آنکه چون با امام یکرکعت گزارده میشود همانرا اعتبار کرد وفرمود فرض در وی یکرکعت است وثمرهٔ خلاف در انجا ظاهر خواهد شد که اگر از یکی صلوة خوف فوت شد یکرکعت قضا کند یا دو ظاهر قول جمهور است زیرا که فرض آن یکرکعت است چرا رکعت دیگر میگزارند وتفصیل این در باب صلوة خوف بیاید * رواه مسلم * وعنه وعن ابن عمر * روایت است از ابن عباس واز ابن عمر * قالا * گفتند * سن رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوة السفر ركعتين * سنت کرد و شریعت بنهاد آنحضرت نماز سفر را دو رکعت * وهما تمام غير قصر * و آن دو رکعت تمام است بی قصر یعنی در ثواب یا مراد آنست که مشروع در سفر همین دو رکعت است نه آنکه چهار بود بر دو رکعت کوتاه ساختند چنانکه حدیث عائشه ناطق است بدان اگرچه در قرآن لفظ قصر بظاهر بر ان اطلاق یافته * والوتر في السفر سنة * ووتر در سفر سنت است یعنی طریقهٔ مسلوکه در دین است ترک کرده نشود در سفر چنانکه ترک کرده میشود نوافل والا وتر را کرواجب است سنت نیست واگر سنت است در سفر وحضر سنت است تخصیص بسفر چیست * رواه ابن ماجة * وعن مالك بلغه ان ابن عباس كان يقصر الصلوة في مثل ما يكون بين مكة والطائف * روایت کرد مالك که رسیده است اورا که بود ابن عباس که قصر میکرد نماز را در مانند مسافتی که میان مکه وطائف است مراد طریق قری است که سیر میکند در وی ابل واما طریق وادی نعمان که راه کوه است قریب است * وفي مثل ما بين مكة وعسفان * وقصر میکرد در مانند مسافتی که میان مکه وعسفان است وعسفان بضم عین وسکون سین مهمله موضعی است در راه مکه ومدینه قریب مکه * وفي مثل ما بين مكة وجدة * بضم جیم ومشهور میان عوام بکسر جیم شده است * قال مالك وذلك اربعة برد * بضمتین گفته است مالك آن مسافت چهار برید است که شانزده فرسخ باشد وفرسخ سه میل ومیل تا انجا که نظر کار کند وبعض گفته اند تا آنجا که در زمین هموار نظر بر شخصی انگند ودر نیابد که مرد است یا زن ومیرود یا می آید وبعض شش هزار ذراع گفته وبعض چهار هزار ذراع یا سه هزار ذراع وذراع بیست وچهار انگشت بر پهن وبعض گفته اند دوازده هزار قدم آدمی کذا في فتح الباري وظاهر این حدیث در آنست که این سه مسافت که در حدیث مذکور شده برابر باشند اما واقع آنست که مسافت میان مکه وطائف درازتر است از همه مگر آنکه اشارت باخیر باشد که مسافت میان مکه وجده است * رواه في الموطا * بعد ازان بدانکه بعضی از علما گفته اند که ثابت نشده در کتاب ونه در سنت مسافت در حد سفر بلکه انچه ثابت شده است مطلق سفر است ومسافت است وسفرهائیکه واقع شده است در وی قصر متفاوتست بعض قریب وبعض بعید چنانچه ظاهر میشود از احادیث وارده در باب وصحابه وتابعین ومن بعدهم در تعیین آن اجتهاد فرموده واستنباطها کرده مختلف شده اند اما شافعی تعیین بیک روز ودو روایتی بدو روز نموده چنانکه در هدایه گفته است ودر حاوی که در مذهب ایشان است تعیین بشانزده فرسخ کرده ومذهب امام مالك وامام احمد این است زیرا که در احادیث اربع بردواقع شده وآن شانزده فرسخ است ولیکن در صحت این احادیث سخن است وامام ابو حنیفه بمسافت سه شب وروز بسیر ابل ومشی اقدام تعیین نموده وامام ابو یوسف دو روز واکثر روز سوم اعتبار کرده زیرا که اکثر حکم کل دارد ومذهب ایشان احوط است واصحاب ظواهر مطلق سفر معتبر داشته دراز باشد یا کوتاه ودر شرح تحقیق آن کرده شد والله اعلم * وعن البراء قال صحبت رسول الله صلى الله عليه وسلم ثمانية عشر سفرا * براء بن عازب گفت صحبت داشتم با نحضرت در هژده سفر * فما رأيته ترك ركعتين اذا زاغت الشمس قبل الظهر * پس ندیدم من آنحضرت را که ترک کرده باشد دو رکعت را وقتیکه میگشت آفتاب پیش از ظهر ظاهر آنست که این دو رکعت سنت پیش از ظهر باشد وانکار ابن عمر گزاردن رواتب را معتبر نیست از جهت اختلاف روایات واضطراب آن از وی وتوانند که آنحضرت گاهی میگزارد وگاهی نی پس از براء بن عازب

دیدن گزاردن اتفاق افتاد وازابن عمر نا گزاردن وبعض فرق کرده اند درقبلیت وبعدیت چنانکه گذشت وبعض گفته اند که این دو رکعت ازمطلق نوافل بود نه رواتب واین قول بعید است بالجمله روایات در گزاردن جز فرض درسفر مختلف آمده والله اعلم * رواه ابوداؤد والترمذی وقال هذا حدیث غریب * وعن نافع قال ان عبدالله بن عمر کان یری اینه عبید الله یتنفل فی السفر ولاینکر علیه * گفت نافع که ابن عمر میدید پسرخودرا که عبیدالله نام داشت که نماز نفل میکرد درسفر وانکار نمیکرد بروی سابقاً گذشت که ابن عمر کروهی رادید که نفل میگزاردند درسفر پس انکار کرد برایشان ظاهرا نزد وی رضی الله عنه هردوجائز بود درمقامی انکار مصلیت دید ودرمقامی تسلیم یا فرق میکرد درراتب ونوافل والله اعلم * رواه مالك * * باب الجمعة * مشهور درجمعه ضم جیم ومیم است وبسکون میم نیز آمده وآن تراءت اعمش است وازفراء بفتح میم واززجاج کسرآن نیز آمده واین روزرادر زمان قدیم عروبه میخواندند بفتح عین وتسمیه بجمعه گفته اند بجهت آنست که اجتماع آفرینش عالم وتمامی اودرین روز بود وابتدای آن روز یکشنبه بود واین وجه دلالت دارد برتعیین ایام واسمای آن پیش ازپیدا کردن آسمانها وتعقل این خالی ازاشکالی نیست فافهم وبعض گفته اند بجهت اجتماع خلق آدم وتمامی وی درین روز یا بجهت اجتماع امور عظام دروی ازپیدا شدن آدم وافتادن او برزمین وقیام قیامت چنانکه ازاحادیث معلوم خواهد شد وبعض گفته اند که کعب بن لوی جمع میکرد درین روز مردم راوتذکیر میکرد ایشانرا وامر میکرد به تعظیم حرم خدا وخبر میداد به برآمدن نبی آخرالزمان ازحرم وبعض گفته اند که قصی جمع میکرد وبعض گفته اند تسمیهٔ وی بجمعه ازجهت اجتماع ناس است دروی بوای نمازواین اسم اسلامی است ونام او درجاهلیت عروبه بود وتحقیق آنست که عروبه اسم قدیمی جاهلی است وهم درجاهلیت تغییر دادند وجمعه نام نهادند چنانکه باقی نامهای هفته راونام ایام هفته درجاهلیت اول اهون جبار ورمونس عروبه شیاروایین روزرا درجاهلیت نیز شرفی وامتیازی راعتباری بود ودرد وراسلام بزیادت شرف وفضائل وخواص وکرامات مخصوص شد * الفصل الاول * عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نحن الآخرون * ما پسینا نیم درد نیا باعتبار زمان وخلقت * السابقون یوم القیمة * پیشینا نیم درآخوت درشرف ومنزلت بسبقت درحشر ونشر وحساب وحکم درآمدن بهشت یا درا حراز فضیلت روزجمعه * بید انهم اوتوا الکتاب من قبلنا * جزاینکه ایشان یعنی اهل کتاب داده شده اند یعنی انبیای ایشان را کتاب پیش ازما * واوتینا ه من بعدهم * وداده شده است ما را کتاب پس ازایشان وبتحقیق این نیز موجب فضل ما است چه کتاب متأخر ناسخ متقدم است وبااین ظاهر شد که قول او نحن الآخرون نیز برای بیان فضل است نجرد توطیهٔ ذکر قرین اوست وبید بفتح یاوسکون یا بمعنی غیر ومید بمیم لغتی است دروی * ثم هذا یومهم الذی فرض علیهم * پستر این روزیهود ونصاری است که فرض کرده شد برایشان * یعنی یوم الجمعة * مراد باین روزروزجمعه است * فاختلفوا فیه * پس اختلاف کردند ایشان دروی بدانکه شراح اختلاف کردند دربیان مراد بفرض کردانیدن پروردگار تعالی روزجمعه رابر یهود ونصاری واختلاف کردن ایشان دران بعض گفته اند که وی تعالی فرض کردانید برایشان عبادت را دروزجمعه بعینه وامر کردایشانرا باجتماع دروی برای عبادت چنانکه ظاهر لفظ حدیث است پس مخالفت کردند ایشان امر الهی را وتمرد ورزیدند دران چنانکه عادت ایشان بود درتمرد وعصیان واختیار کردند یهود یوم السبت را وتعلل کردند بآنکه این روز انتهای آفرینش عالم است ونصاری یوم الاحد را که روز ابتدای آفرینش است واکثر برانند که مراد بفرض کردانیدن امر کردن ایشان است باستخراج آن روز بافکار خود وتعیین ودریافت آن براجتهاد گفته شد مرایشانرا که حق تعالی فرض کردانیده است برشما درعلم خود روزیرا که فارغ شوید دروی برای فکروذکر وعبادت ودریابید آنرا باجتهاد خود واین ابتلای است ازحق سبحانه مرایشانرا که حق را درمی یابند یا نه پس تعیین نمودند یهود یوم السبت راوگفتند که این روزی است که پروردگار تعالی فارغ شد ازشغل خلق وقطع عمل کرد پس ما را نیزباید که فارغ شویم برای عبادت ازشواغل وصنائع وترک کنیم اعمال دنیا را ومشغول شویم بعبادت پروردگار تعالی وتعیین کردند نصاری یوم الاحد رازیرا که پروردگار تعالی ابتدا کرد دروی آفرینش را پس این روز مبدأ کمالات ونعم

امتها روزيست كه وى سبحانه وتعالى اقبال كرد بر خلق باناضه و انعام پس وى احق است بتعظيم وعبادت وشكرگزارى نعمت وهر دو طائفه خطا كردند ونيافتند انچه درعلم الهي بود وآن روز جمعه است وگمراه شدند در طريق اصابت * فهدانا الله له * پس راه نمود وداناييد ما را الله تعالى مر آنروز را درينجا نيز هر دو وجه بيان كرده اند اول ظاهر تر است كه حق سبحانه وتعالى امر كرد اين امت را بعبادت در روز جمعه بقول خود يا ايها الذين امنوا اذا نودي للصلوة من يوم الجمعة فاسعوا الى ذكر الله وهدايت كرد ايشان را بامتثال امر وگمراه نكرد اليد با باطل تمرد وتعلل چنانكه عادت اين خير الامم است وبعض گفته اند كه جمع كردند اهل مدينه كه بشرف اسلام مشرف شده بودند پيش از قدوم شريف حضرت مصطفى صلى الله عليه وسلم وپيش از نزول آيت جمعه مردم را وگفتند كه چون يهود را روزيست كه جمع ميشوند در وى براى عبادت وهمچنين نصارى را روزيست ما نيز روزي تعيين كنيم كه جمع شويم دران براى عبادت پس گردانيدند يوم عروبه را پس نازل شد بدان قرآن اين مضمون حديثى است كه شيخ ابن حجر از ابن سيرين ذكر كرده ووجه تعليل نيز ذكر كرده اند كه حق تعالى خلق كرد آدم را براى عبادت وخلق آدم روز جمعه بود پس عبادت در وي اولى وانسب باشد واز جهت آنكه پرورد گار پيدا كرد در سائر ايام چيزها را كه منتفع گردد بدان انسان ودر روز جمعه ايجاد كرد ذات انسان را وشكر بر نعمت وجود كه اصل نعمتها است اهم واحرى است از شكر بر نعم خارج از ذات والله اعلم * والناس لنا فيه تبع * ومردم يعني يهود ونصارى ما را در روز جمعه تابعانند * اليهود غدا والنصارى بعد غد * يهود فردا ى جمعه كه شنبه است ونصارى پس فردا كه يكشنبه است وتبعيت انجا باعتبار فضل وقبول طاعت است كه محروم شدند ازان آن مردم وبعض گفته اند كه اين حديث دلالت دارد بر آنكه جمعه اول هفته باشد شرعا وليكن زبان زد عرف برخلاف آن شده است ودلالت ميكند بران تسميهٔ اسبوع بجمعه چنانكه يهود نام ميكنند هفته را بسبت وسيوطي گفته كه اگرچه جمعه مسبوق بسبت واحد مى باشد وليكن متصور نيست اجتماع اين سه روز بر سبيل توالى مگر آنكه جمعه سابق باشد فافهم * متفق عليه وفي رواية لمسلم * ودر روايتى مر مسلم را از ابي هريرة اين چنين آمده كه * قال نحن الآخرون الاولون يوم القيامة * بيد اني سابقون الاولون ذكر كرده ديگر اين زيادتست كه * ونحن اول من يدخل الجنة * ومااول كسانيم كه مى درآيند بهشت را * بيد انهم * جز آنكه ايشان يعني يهود ونصارى داده شده اند ايشانرا كتاب پيش ازما * وذكر نحوه الى آخره * وذكر كرد درين روايت مانند انچه مذكور شد در حديث متفق عليه با اختلاف در بعض الفاظ تا آخر آن * وفي اخرى له عنه وعن حذيفة * ودر روايتى ديگر مر مسلم را از ابي هريرة واز حذيفه ابن چنين آمده * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم في آخر الحديث * گفت آنحضرت در آخر حديثى كه مذكور شد * نحن الاخرون من اهل الدنيا والاولون يوم القيمة المقضي لهم قبل الخلائق * آنكسانيم كه حكم كرده شده است آنكسانرا بتقديم حساب ودخول جنت پيش از خلقان ديگر درين دو روايت معني سبقت در روز قيامت مبين شده * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خير يوم طلعت عليه الشمس يوم الجمعة * بهترين روزيكه برآمده بروى آفتاب يعني ظاهر شده بظهور آفتاب يا طلوع كرده آفتاب بر اهل آنروز جمعه است ومقصود از ذكر اين صفت تعميم است چه هيچ روزى نيست كه آفتاب بران نتافته * فيه خلق آدم عليه السلام * درين روز پيدا كرده شده است آدم يعنى تمام شد خلقت وى * وفيه ادخل الجنة * ودر روز جمعه درآورده شد آدم در بهشت * وفيه اخرج منها * ودر روز جمعه برآورده شد آدم ازان در روايات آمده است كه آدم صباح جمعه پيدا شد ووقت پيشين در بهشت درآورده شد ووقت ديگر برآورده شد ازان * ولا تقوم الساعة الا في يوم الجمعة * وبر پا نميشود قيامت مگر در روز جمعه مراد نفخهٔ اولى است كه براى صعق وهلاك است يا نفخهٔ ثانيه كه براى بعث ونشور است وهر دو در روز جمعه اند چنانكه بيايد * رواه مسلم * پوشيده نماند كه بيان فضيلت روز جمعه به پيدا كردن آدم در وى ودر آوردن وى در بهشت ظاهر است اما بيرون آوردن وى از بهشت از جهت بودن آن سبب وجود انبيا واولياست وتضمن وى حكمتها وبركتها را كه از شمار بيرونست وهمچنين موت آدم در روز جمعه كه سبب وصول بجوار رب العالمين است ولهذا ابراهيم خليل الله عليه السلام در مقام امتنان از انعام الهي سبحانه وتعالى فرمود والذي يميتني ثم

تعيين وهمچنين قيام ساعت سبب دخول جنت وظهور مواعيد حق است مرمتقيانرا يامقصود بيان امور عظام است كه وقع ميشوند درين روز ودرين حديث دليل است بر افضليت جمعه از روز عرفه وبعض گويند عرفه افضل است ودر فصل ثاني از حديث اوس بن اوس بيايد كه جمعه از جملهٔ افضل ايام است وبرين تقدير احتمال دارد كه روز عرفه افضل باشد از جمعه يامساوي يا ادنى والله اعلم * وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان في الجمعة لساعة لايوافقها عبد مسلم يسأل الله فيها خيرا * بدرستيكه در روز جمعه ساعتي است كه موافق نيفتد او رايعني درنيابد اورا بندهٔ مسلمان در حالتيكه سوال ميكند خدا راد ران ساعت نيكي راوچيزيرا كه حرام ونامرضي نباشد * الااعطاه اياه * مگر آنكه بدهد خداى تعالى آن بندهٔ راآن نيكي رايعني دعا دران ساعت البته مستجاب است * متفق عليه وزاد مسلم * وزيادت كرده است مسلم اين عبارت را كه * قال * گفت آنحضرت * وهي ساعة خفيفة * وآن ساعت ساعتي سبك است يعني كوتاه است ودراز نيست * وفي رواية لهما * ودر روايتي مر بخاري ومسلم را آمده است * قال * گفت * ان في الجمعة لساعة لايوافقها مسلم قائم يصلي * درجمعه ساعتي است كه درنيابد اورا مسلماني كه ايستاده است ميگزارد نماز يا دعا ميكند ومواظبت وملازمت مي نمايد بر دعا پس مراد بصلوة نماز است ياد عا * يسأل الله خيرا سوال ميكند خدا را نيكي را * الااعطاه اياه * مگر آنكه ميدهد خدا اورا آن خيررا * وعن ابي بردة * بضم با وسكون را * بن ابي موسى قال سمعت ابي يقول سمعت رسول الله * گفت ابو موسى شنيدم پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم يقول في شان ساعة الجمعة هي مابين ان يجلس الامام الى ان تقضى الصلوة * ميگفت آنحضرت در شان ساعة الجمعه كه آن ساعت ميان نشستن امام است بر منبر تا گزاردن نماز طيبي از جلوس نشستن ميان دو خطبه مراد داشته واحتمال دارد كه نشستن بعد از برآمدن بر منبر مراد باشد والله اعلم * رواه مسلم * بدانكه اقوال در تعيين اين ساعت بسيار است تا قريب به چهل ميرسد در شرح سفر السعادة آنرا نقل كرده ايم وراجح تر وقوى ترين اقوال دو قول است يكي ميان نشستن خطيب تا گزاردن نماز دوم آخر ساعت از روز در فتح الباري گفته كه هر قولي كه جز اين دو قول است يا راجع بيكي ازين دو يا ضعيف الاسناد است يا مستند باجتهاد قائل است بي سماع وتوفيق واكثر علما بر ترجيح قول اخير اند امام احمد گفت اكثر احاديث درينجانب اند ابن عبد البر گفت ثابت ترين احاديث درين باب حديث عبد الله بن سلام است وترجيح كرده اند اورا اكثر ائمه ونص كرده شده است بران وحديث ابي موسى اگرچه در صحيح مسلم مذكور است وليكن در اسناد وي سخن است واين از جملهٔ آنساعتي است كه در بعض احاديث مسلم واقع شده است گفت بندهٔ ضعيف عفا الله عنه بتحقيق بصحت رسيده است از حضرت فاطمهٔ زهرا سلام الله عليها وعلى سائر اهل بيت النبوة كه وي ميگماشت خادمهٔ خود راتا انتظار كند وگاهباني نمايد آخر ساعت را از روز جمعه وخبر كند تا ذكر ودعا كند در وي والله اعلم وبعض گفته اند كه اين ساعت در زمان حضرت بود صلى الله عليه وسلم پس ازان برداشته شد يعني بر طرف كرده شد خاصيت وي نقل كرده است ابن عبد البر اين قول را از قومي وتزييف كرده وصحيح آنست كه باقي است وليكن مبهم است مثل ليلة القدر *

* الفصل الثاني * عن ابي هريرة قال خرجت الى الطور * گفت ابو هريره بيرون آمدم بسوى كوه طور * فلقيت كعب الاحبار * پس دريافتم كعب احبار را كه از دانشمندان يهود بود وتابعي بود بدست عمر بن خطاب ايمان آورده ودر زمان عثمان بن عفان از عالم دركذشته واحبار جمع حبر بفتح حا ومهمله وكسر آن دانشمند يهود * فجلست معه * پس نشستم وصحبت داشتم باوى * فحدثني عن التورية * پس حديث كرد مرا كعب احبار از توريت * وحدثته عن رسول الله * وحديث كردم من اورا از پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فكان فيما حدثته * پس بود از جمله انچه حديث كردم من اورا * ان قلت * اينكه گفتم * قال رسول الله * گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم خير يوم طلعت عليه الشمس يوم الجمعة فيه خلق آدم * بهترين روزيكه تافت بروي آفتاب روز جمعه است در روز جمعه پيدا كرده شد آدم * وفيه اهبط * ودرين روز فرود آورده شد آدم از بهشت ذكر دخول جنت نكرد از جهت شهرت واستلزام هبوط مر آنرا * وفيه تيب عليه * ودرين روز توبه ورجوع برحمت كرده شد

بر بني آدم توبه در آخر هما نروز هبوط شد یا در جمعهٔ دیگر و روایت موافق اول است * وفیه مات * و در روز جمعه مرد آدم این خود متعین است که در روز هبوط نیست را گر روز آن عالم گیرند که وان یوما عند ربک کالف سنة مما تعدون اشارت باوست همه در یک روز گنجایش دارد فافهم والله اعلم * وفیه تقوم الساعة * و درین روز بر پا میشود قیامت * وما من دابة الا وهي مصيخة يوم الجمعة من حين تصبح حتى تطلع الشمس * و نیست هیچ جنبندهٔ بر زمین مگر آنکه وی گوش نهندهٔ است و انتظار برندهٔ است در روز جمعه ازان هنگام که صبح میکند تا آنکه می بر آید آفتاب مصیخه بضم میم و کسر صاد و سکون یا و غای معجمه از اصاخه بمعني استماع و اصغا و مصیخه بسین نیز روایت است و هر دو بیک معني است * شفقا من الساعة * گوش می نهند دواب از جهت ترسیدن از قیامت که در روز جمعه قائم میشود میان صبح و طلوع آفتاب پس هر روز جمعه انتظار آن میبرند باحتمال آنکه شاید درهمین جمعه قائم گردد گویا حق تعالی الهام کرده است دواب را بقیام ساعت درین روز در ان وقت و عظمت و شدت هول آن و این معني در باطن آنها نشسته و مضمر شده است یا نزد تعالی احداث میکند روز جمعه در زمین از عظائم امور و جلائل آن که بسبب آن زمین می لغزد و میگردد و دواب آنرا میدریابند و مدهوش میگردند * الا الجن والانس * مگر پریان و آدمیان که ایشانرا غافل و ذاهل ازان ساخته اند و برایشان مکشوف نمیگردانند تا قاعدهٔ تکلیف و ابتلا برهم نیفتد و ایمان بغیب باشد * وفیه ساعة لا یصادفها عبد مسلم وهو يصلي يسأل الله شيئا الا اعطاه اياه * ترجمهٔ این ظاهر شده است و لا یصادفها بجای لا یوافقها است و شیئا بجای خیرا و مصادفت بمعني یافتن * وقال کعب ذلك في كل سنة يوم * و گفت کعب احبار آن ساعت در هر سالی در روزی از روزها جمعه است * قلت بل في كل جمعة * ابو هریرة میگوید گفتم من در رد کعب که اینچنین نیست که آن ساعت در سالی باشد بلکه در هر جمعه است * فقرأ كعب التورية * پس خواند کعب توریت را که ناطق است بودن آن ساعت در هر روز جمعه * فقال * پس گفت کعب * صدق رسول الله * راست گفته است پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * که آن ساعت در هر روز جمعه است * قال ابو هريرة لقيت عبد الله بن سلام * گفت ابو هریرة ملاقات کردم عبد الله ابن سلام را که از صحابه است و وی نیز از علمای یهود بود * فحدثته بمجلسي مع كعب الاحبار * پس خبر دادم اورا بمجلسي که مرا با کعب الاحبار واقع شده بود * وما حدثته في يوم الجمعة * و خبر دادم بچیزیکه تحدیث کردم کعب الاحبار را در روز جمعه * فقلت له قال كعب ذلك في كل سنة * پس گفتم من عبد الله بن سلام را که گفت کعب آن ساعت جمعه در هر سال است * قال عبد الله بن سلام كذب كعب * دروغ گفت کعب احبار درین خبر که آن ساعت در هر سال است * فقلت له ثم قرأ كعب التورية فقال بل هي في كل جمعة * پس گفتم مر عبد الله را که بستر خواند کعب احبار توریت را پس گفت بلکه آن ساعت در هر جمعه است * فقال عبد الله بن سلام صدق كعب * پس گفت عبد الله ابن سلام راست گفت کعب * ثم قال عبد الله بن سلام قد علمت اية ساعة هي * بتحقیق دانسته ام من بسماع از حضرت یا قراءت از توریت و ظاهر اول است که کدام ساعت است آن ساعت * قال ابو هريرة فقلت اخبرني بها ولا تضن علي * پس گفتم من بعبد الله خبر دده مرا بآن ساعت و بخل مکن بر من * فقال عبد الله بن سلام هي آخر ساعة في يوم الجمعة * آن ساعت آخر ساعتی است در روز جمعه * قال ابو هريرة فقلت كيف تكون آخر ساعة في يوم الجمعة وقد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يصادفها عبد مسلم وهو يصلي فيها * گفت ابو هریرة پس گفتم بعبد الله بن سلام چگونه باشد آخر ساعت در روز جمعه و حال آنکه بتحقیق گفته است آنحضرت در نیابد اورا بندهٔ مسلمان و حال آنکه وی نماز میکند در وی و نماز خود در آخر روز نمی باشد زیرا که نماز بعد از نماز دیگر ممنوع و مکروه است * فقال عبد الله بن سلام الم يقل رسول الله * یا نگفته است پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم من جلس مجلسا ينتظر الصلوة فهو في صلوة حتى يصلي * کسی که بنشیند نشستنی یا در نشستگاهی که انتظار می برد نماز را پس آنکس در نماز است تا وقتیکه بگزارد نماز را که منتظر نشسته بود برای وی * قال ابو هريرة فقلت بلى * گفت ابو هریرة پس گفتم من آری گفته است این را آنحضرت * قال فهو ذلك * گفت عبد الله بن سلام پس انچه گفته است آنحضرت و هو يصلي بهمان معني است که منتظر نماز نشسته است را این در آخر روز می باشد پس اگر درین وقت دعا کند مستجاب است و بعض گفته اند که مراد بصلوة دعا است * روا

مالك وابو داؤد والترمذي والنسائي وروى احمد الى قوله صدق كعب * وروايت كرده است احمد تا قول وى صدق كعب وروى
وى ثم قال عبد الله بن سلام قد علمت تا آخر ذكر نكرده * وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم التمسوا الساعة التي
ترجى في يوم الجمعة * طلب كنيد ساعتي را كه اميد داشته ميشود اجابت دعا در وى در روز جمعه * بعد العصر الى غيبوبة
الشمس * بعد از نماز ديكر تا غائب شدن آفتاب وغروب وى از ظاهر اين حديث مفهوم ميشود كه نماز ديكر در آخر روز
است نه چنانكه ائمه ديكر ميكويند بعد از بلوغ ظل مثل را كه ربع نهار باقي ماند چه در حديث ديكر واقع شده است كه وى آخر
ساعتي است از روز جمعه فافهم * رواه الترمذي * وعن اوس * بفتح همزه وسكون واو * بن اوس * صحابي است كه در دمشق
سكونت داشت وهم در انجا از عالم رفت * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان من افضل ايامكم يوم الجمعة * بدرستيكه
فاضل ترين روزهاى شما روز جمعه است * فيه خلق آدم وفيه قبض * در وى پيدا كرده شد آدم ودر وى قبض كرده شد روح
وى * وفيه النفخة وفيه الصعقة * ودرين روز است نفخه ودرين روز است صعقه وصعقه بمعني هلاك است واشارت است بقول
وى سبحانه ونفخ في الصور فصعق من في السموات ومن في الارض پس مراد بنفخه كه در مقابلهٔ اين مذكور است نفخهٔ ثانيه باشد
كه براى احيا وبيرون آمدن مرده ها است از قبور چنانكه فرمود ونفخ في الصور فاذا هم قيام ينظرون ونفخهٔ ديكر است كه سبب فزع
واهوال وترس است چنانكه فرمود ويوم ينفخ في الصور ففزع من في السموات ومن في الارض واين مقدمهٔ نفخهٔ صعق است پس دو
نفخه باشد وبعض قائل بسه نفخه شده اند وليكن مشهور دو نفخه است يكى براى اهلاك ديكرى براى احيا * فاكثروا علي من الصلوة
فيه * وچون روز جمعه روزى فاضل وعظيم الشانست بسيار بكوئيد بر من از درود در ين روز * فان صلوتكم معروضة علي *
زيرا كه بدرستي درود شما عرض كرده ميشود بر من بر دست ملائكهٔ سياحين چنانكه در حديث آمده است * قالوا *
گفتند صحابه * يا رسول الله وكيف تعرض صلوتنا عليك وقد ارمت * وچگونه عرض كرده شود درود ما بر تو وحال آنكه بتحقيق
استخوان پوسيده شدى تو كنايت است از موت وزوال ادراك * قال يقولون بليت * اين قول راوى است يعني ميكويند صحابه
وميخواهند بقول خود ارمت بليت بفتح با وكسر لام وفتح تا يعنى كهنه شدى وپوسيده شدى در تحقيق لفظ ارمت وضبط آن
اختلاف بسيار است وانچه در اكثر نسخ مصححهٔ مشكوة ضبط كرده اند دو وجه است يكى ارمت بفتح همزه وكسر راو اسكان ميم
وفتح تاى مخففه بلفظ معلوم ديكر ارمت بضم همزه وكسر راو فتح تا بلفظ مجهول يعنى پوسيده كرد اين كه شدى وتفسير به بليت موافق
وجه اول است مكر آنكه بليت بلفظ مجهول يا سكون تا خوانند * قال ان الله حرم على الارض اجساد الانبياء * گفت آنحضرت
بدرستيكه خدا حرام كرده است بر زمين تنهاى پيغمبران را كنايت است از حيات چنانكه صريح در فصل ثالث از حديث ابى الدرداء
بيايد وحيات انبيا متفق عليه است هيچكس را در وى خلافى نيست حيات جسمانى دنيا وى حقيقي نه حيات معنوى روحاني
چنانكه شهدا را است ودرين حديث كه فرمودان الله حرم على الارض اجساد الانبياء اشارتست بدان اگرچه درين باب كه عرض
صلوة وحصول علم وادراك است حيات روحاني نيز كافى است وليكن مذهب همانست كه گفته شد وتحقيق اين مسئله در تاريخ
مدينه كه مسمى است بجذب القلوب الى ديار المحبوب كرده شده است از انجا بايد جست * رواه ابو داؤد والنسائي وابن ماجة
والدارمي والبيهقي في الدعوات الكبير * وعن ابى هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اليوم الموعود يوم القيمة ويوم
المشهود يوم عرفة والشاهد يوم الجمعة * در قرآن مجيد ميفرمايد وذلك يوم الموعود وشاهد ومشهود آنحضرت ميفرمايد كه مراد
بيوم موعود روز قيامت است كه حق سبحانه تعالى خبر داده است بآمدن وى ووعده كرده است مؤمنان را بعد از آمدن وى
بنعمتهاى بهشت ومراد بيوم مشهود عرفه است زيرا كه مؤمنان حاضر ميشوند اورا از آفاق وحاضر ميشوند ملائكه مشهود بمعنى حضور
است ومراد بشاهد روز جمعه است كه حاضر ميشود برخلق ومى آيد وگويا كه تسميهٔ روز عرفه بمشهود وتسميهٔ روز جمعه بشاهد بنسبت
آنست كه خلائق ميروند بسوى عرفه وحاضر ميشوند در مكانيكه نسبت بآن روز دارد پس وى مشهود باشد ودر روز جمعه ايشان
برجا ماندند ويوم حاضر مي آيد برايشان پس وى شاهد باشد ومفسران شاهد را بخلق نيز تفسير ميكنند كه حاضر مي آيند روز قيامت

و مشهود را بچیزیکه مشاهده کرده میشود در وی از عجائب امور یا مراد بشاهد پیغمبر است و بمشهود امت خصوصا او عموما یا شاهد این امت است و مشهود امم دیگر یا خالق بخلق یا عکس زیرا که خالق مطلع است بر احوال مخلوقات و مخلوقات شاهد اللہ بر وجود وی و صفات وی یا یوم عرفه و حجاج یا روز جمعه و اهل آن یا مریوم و امل وی کذا فی تفسیر البیضاوی و ظاهر آنست که این تاویلات از مختلفات لفظ اند که ممکن است حمل آن بران و تفسیر هر امتی که مستند است بآنحضرت صلی اللہ علیه وسلم اگر صحیح باشد اسناد آن را اللہ اعلم * و ما طلعت الشمس و لا غربت علی یوم افضل منه * و طلوع نکرد آفتاب و نه غروب کرد بر روزیکه افضل تر از روز جمعه باشد * فیه ساعة لا یوافقها عبد مؤمن یدعو اللہ بخیر الا استجاب اللہ له * در ین روز ساعتی است که موافق نیفتد و در نیابد آن ساعت را بنده که دعا کند باو بامر خیر مگر آنکه قبول کند خدای تعالی دعای او را * و لا یستعیذ من شیء الا اعاذه * و پناه نجوید از چیزی از شر مگر آنکه پناه دهد خدای تعالی و نگاه دارد او را از ان شر * رواه احمد و الترمذی و قال * و گفت ترمذی * هذا حدیث غریب لا یعرف الا من حدیث موسی بن عبیدة * شناخته نمیشود این حدیث مگر از حدیث موسی بن عبیده بضم عین و فتح با * و هو ضعیف * و این موسی بن عبیده ضعیف گردانیده میشود و نسبت بضعف کرده میشود و او را و حدیث او را و اما تحقیق آنست که در وی اختلاف است نسائی و غیر او گفته اند که وی ضعیف است و ابن سعد گفته است که وی ثقه است اما حدیث او حجت نیست بجهت بعضی از رواة وی و حدیث او را ترمذی و ابن ماجه روایت کرده اند و فات وی سنة اثنین و خمسین و مائة و گفته اند که از قبر وی بوی مشک و عنبر فائح بود و در ربذه که بلد وی بود در ان وقت اصلا مشک و عنبر نبود

* الفصل الثالث * عن ابی لبابة * بضم لام و تخفیف با ی موحدة اولی نام او رفاعه بکسر را * بن عبد المنذر * صحابی مشهور است احوال او در آخر ذکر اهل بدر پاره ذکر بکنیم انشاء اللہ تعالی * قال قال النبی صلی اللہ علیه وسلم ان یوم الجمعة سید الایام و اعظمها عند اللہ * بدرستیکه روز جمعه مهتر روزها و بزرگتر آنهاست نزد خدا * و هو اعظم عند اللہ من یوم الاضحی و یوم الفطر * و روز جمعه بزرگتر است نزد خدا از روز عید قربان و عید رمضان این حدیث صریح است در فضیلت یوم الجمعه بر سائر ایام و لیکن تصریح بیوم عرفه نکرد گویا ذکر یوم اضحی متضمن ذکر او ست یا یوم اضحی را افضل از عرفه داریم و اللہ اعلم * فیه خمس خلال * در روز جمعه پنج خصلت است * خلق اللہ فیه آدم و اهبط اللہ فیه آدم الی الارض و فیه توفی اللہ آدم * در روز جمعه پیدا کرد خدا آدم را و فرود افکند در وی آدم را و در وی بمیرانید خدای تعالی آدم را * و فیه ساعة لا یسأل العبد فیها شیئا الا اعطاه * و در روز جمعه ساعتی است که نطلبد بنده در ان ساعت چیزی را مگر آنکه بدهد او را * مالم یسأل حراما * ما دام که نطلبد چیزی را که حرام است و نامرضی حق است * و فیه تقوم الساعة * و در روز جمعه برپا میشود قیامت * ما من ملك مقرب * نیست هیچ فرشته نزدیک گردانیده شده بجناب حق * و لا سماء و لا ارض * و نیست هیچ آسمانی و نه هیچ زمینی * و لا ریاح و لا جبال و لا بحر * و نه بادها و نه کوهها و نه دریاها * الا هو مشفق من یوم الجمعة * مگر آنکه آن ترسنده است از روز جمعه یعنی از ان گمان بر پا شدن قیامت در ین روز از ینجا معلوم میشود که باد و دریا و کوه و زمین و آسمان همه را علم بوجود قیامت و آمدن وی در روز جمعه داده اند و همه علم و ادراک دارند * بینت * خاک و آب و باد و آتش بنده اند * بامن و تو مرده باحق زنده اند * رواه ابن ماجة و روی احمد عن سعد بن معاذ * روایت کرد این حدیث را از ابی لبابه ابن ماجه و روایت کرده است احمد از سعد ابن معاذ این چنین که * ان رجلا من الانصار اتی النبی * که مردی از انصار آمد پیغمبر را * صلی اللہ علیه وسلم فقال اخبرنا عن یوم الجمعة ماذا فیه من الخیر * پس گفت آنحضرت خبر ده ما را از روز جمعه که چه چیز است در وی از خیر و خوبی * قال فیه خمس خلال و ساق الی آخر الحدیث * گفت آنحضرت در وی پنج خصلت است و راند کلام را تا آخر حدیث که مذکور شد * و عن ابی هریرة قال قیل للنبی صلی اللہ علیه وسلم لای شیء سمی یوم الجمعة * گفت ابو هریره گفته شد مر آنحضرت را که از چه چیز و بچه جهت نامیده شد روز جمعه * قال لان فیها طبعت طینة ابیک آدم * گفت آنحضرت از جهت این نامیده شد جمعه که در وی ساخته شد کل پدر تو که آدم است و سرشت وی یعنی خلقت وی و گفته اند که مراد بطبع طینت آدم راست کردن و یرا و گردانیدن وی بر صورت مخصوصه مبدعه * و فیها الصعقة

والبعثة * ودر روز جمعه هلاک شدن ومردن جانوران است وبرانگیختن ایشان بعد ازمردن ازینجا معلوم میشود که مراد بنفخه که درحدیث اوس باصعقه مذکور شد بعث واحیا است * وفیها البطشة * ودر روز جمعه است بطشه وگفته اند که مراد بآن روز قیامت است چنانکه فرمود یوم نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَىٰ وذکر این بعد از صعقه وبعثه برای تاکید است وبطش بمعنی اخذ قوی شدید واگر مراد بآن اخذ وبطش الٰهی تعالی مر بندگان را بعد از بعث وحشر مراد دارند دور نباشد وبعض گفته اند که مراد اخذ وبطش مشرکان مکه است روز بدر که آن نیز در روز جمعه بود * وفي آخر ثلث ساعات منها ساعة * ودر آخر سه ساعت از ساعات جمعه ساعتی است که * من دعى الله فيها استجيب له * کسیکه دعا کند خدای تعالی را دران ساعت قبول کرده میشود دعا برای او پس چون این امور عظام درین روز جمع شده آنرا جمعه خواندند * رواه احمد * وعن ابي الدرداء قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اكثروا الصلوة علي يوم الجمعة * بسیار کوئید درود برمن روز جمعه * فانه مشهود تشهده الملائكة * زیرا که بدرستیکه روز جمعه حاضر کرده شده است حاضر میشوند اورا فرشتگان برحمت وبرکت * وان احدا لم يصل علي الا عرضت علي صلوته * وبدرستیکه هیچ یکی درود نمیفرستد برمن مگر آنکه عرض کرده میشود وظاهر کرده شده میشود برمن درود آن کس همیشه پس درین روز جمعه که افضل واشرف ایام است بطریق اولی راحتمال دارد که در روز جمعه عرض واجب ولازم باشد وبروجه کمال بود واین مخصوص بهمین روز باشد والله اعلم * حتى يفرغ منها * تا آنکه فارغ شود از صلوة یعنی تا آن زمان که درود میفرستد وچند انکه میفرستد عرض میکنند تا خود ازان فارغ شود وترک کند * قال * گفت ابو الدرداء * قلت وبعد الموت * گفتم بطریق استفهام واستبعاد وپس ازموت عرض میکنند * قال * گفت آنحضرت * ان الله تعالى حرم على الارض ان تأكل اجساد الانبياء * بدرستیکه خدای تعالی حرام کرده است برزمین خوردن وی تنهای پیغمبران را * فنبي الله حي يرزق * پس پیغمبر خدا زنده است بحقیقت حیات دنیا وی تا آنکه روزی داده میشود روزی حی این تتمهٔ کلام آنحضرت یا قول ابي الدرداء است بعد از روایت حدیث برای تاکید اثبات حقیقت حیات وبرای ترغیب صلوة برآنحضرت واکثار آن * رواه احمد * وعن عبد الله ابن عمرو قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من مسلم يموت يوم الجمعة او ليلة الجمعة * شک راویست یا برای تنویع است واین اظهر است میفرماید نیست هیچ مسلمانی که بمیرد روز جمعه یا شب جمعه * الا وقاه الله فتنة القبر * مگر آنکه نگاهدارد اورا خدای تعالی از عذاب قبر * رواه احمد والترمذي وقال هذا حديث غريب وليس اسناده بمتصل * واین اسناد حدیث را سیوطي درجمع الجوامع از احمد وبیهقي وازشیرازی در القاب از ابن عمرو از ابي نعيم درحلیه ازجا برآورده باین لفظ کسیکه بمیرد روز جمعه خلاص کرده میشود از عذاب قبر وبیاید روز قیامت وحال آنکه بروست مهر شهیدان * وعن ابن عباس انه قرأ * روایت است از ابن عباس که وی خواند این آیت را * اليوم اكملت لكم دينكم الآية * که درروز عرفه درحجة الوداع نازل شد که امروز کامل کردانیدم دین شما را وتمام کردم برشما نعمت خود را وراضي شدم برای شما دین اسلام را این آیت را ابن عباس خواند * وعنده يهودي * ونزد ابن عباس یهودي بود * فقال لو نزلت هذه الآية علينا لاتخذنا ذلك اليوم عيدا * پس گفت یهودي اگر فرود می آمد این آیت برما هر آینه میگرفتیم ما نزول این آیت را آن روز را که فرود می آمد در وی عید از جهت غایت سرور وشکرانهٔ این نعمت یعنی عجب که شما عید نگرفته اید آنرا * فقال ابن عباس فانها نزلت في يوم عيدين * پس گفت ابن عباس گرفته ایم ما آنرا عید زیرا که این آیت فرود آمده است در روز دو عید یعني در روز یکه در وی دو عید است * في يوم جمعة ويوم عرفة * در روز جمعه ودر روز عرفه زیرا که حجة الوداع در روز جمعه بود پس یک عید چه باشد دو عید گرفته ایم یا مراد آنست که بگرفتن عید حاجت نداریم بی آنکه بگیریم در روز عید بود که جمعه وعرفه است فافهم * رواه الترمذي وقال هذا حديث حسن غريب * وعن انس قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل رجب قال * بود آنحضرت چون می درآمد ماه رجب میگفت * اللهم بارك لنا في رجب وشعبان وبلغنا رمضان * خدایا فزونی ده ما را در خیر ورحمت در ماه رجب وشعبان وبرسان ما را برمضان * قال * گفت انس * وكان يقول ليلة الجمعة ليلة اغر ويوم الجمعة يوم ازهر *

ربود آنحضرت که میگفت شب جمعه شبی است سفید و روز جمعه روزی است سبید و روز روشن وارا مام احمد منقول است که گفت شب جمعه افضل تر است از شب قدر که در وی علوق آنحضرت در رحم آمنه در آمده و موجب چندین خیرات و برکات در دنیا و آخرت که از حد عد و حصر خارج است گشته * رواه البیهقي فی الدعوات الکبیر *

* باب وجوبها *

جمعه فریضهٔ محکمه است بکتاب و سنت و اجماع کافر میشود منکر وی و مراد بذکر در قول حق سبحانه فَاسْعَوْا اِلَی ذِکْرِ اللّٰهِ صلوة جمعه است بالخطبهٔ وی و وجوب خطبه مستلزم وجوب جمعه است کذا قالوا و مذکور در تفاسیر آنست که مراد خطبه وصلوة هر دو است چه ذکر هر دو را شامل است و برهر دو صادق و جمعه خلف ظهر است و آنحضرت چون مصعب بن عمیر را بمدینه فرستاد حکم فرمود که اذا مالت الشمس فصل بالناس الجمعة *

* الفصل الاول * عن ابن عمر وابی هریرة انهما قالا سمعنا رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول علی اعواد منبره * روایت است از ابن عمر وابي هریره رض که ایشان میگفتند شنیدیم ما آنحضرت را که میگفت بر چوبهای منبر خود یعني بر منبر خود و تعبیر باین عبارت ظاهرا بجهت آنست که در اول ساختن نمی شناختند ایشان منبر را و منعارف نبود در ایشان جز چوبي چند بر هم نهاده و ترکیب داده یا تصریح بدان که منبر شریف از چوب بود نه از سنگ و خشت * لینتهین اقوام عن ودعهم الجمعات * باید که البته باز آیند گروهای مسلمانان از ترک کردن ایشان جمعه ها را و عادت گرفتن بترک آنها و لهذا بلفظ جمع آورد و اکثر آن ترک سه جمعه است چنانکه در احادیث بیاید * اولیختمن الله علی قلوبهم * یا بتحقیق مهر میکند خدای تعالی بر دلهای ایشان * ثم لیکونن من الغافلین * بعد ازان هر آینه می باشند ایشان از غافلان و معدود در ایشان و مشهود و محکوم بدان و دائم بران یعني از این دو امر البته ثابت و واقع است یا باز آمدن از ترک جمعه یا مهر کردن بر دلها اگر باز آیند مهر کرده نمیشود و اگر باز نیایند مهر کرده میشود بر دلهای ایشان و مهر کردن بر دل کنایت است از نهایت غفلت و انسداد باب تذکر و قبول موعظت و نصیحت * رواه مسلم *

* الفصل الثاني * عن ابي الجعد * بفتح جیم و سکون عین مهمله * الضمیری * بضم ضاد معجمه و فتح میم و سکون یا اینچنین است در نسخ مشکوة و صواب ضموی است بفتح ضاد و سکون میم نسبت بضموة بن بکرة بن عبد مناة له صحبة کذا فی جامع الاصول * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ترک ثلث جمع تهاونا بها * کسی که ترک کند سه جمعه را از جهت آسان و سبک خرد و حقیر پنداشتن آنرا و ظاهر مراد بتهاون اینجا تکاسل و عدم جد در ادای اوست نه اهانت و استخفاف چه آن کفر است بی شک و مراد اینجا بیان بودن اوست معصیت عظیم که مقتضي طبع و رین و کفر است * طبع الله علی قلوبه * مهر کند خدای تعالی بر دل وی و در روایت رزین آمده که برئ الله تعالی منه بیزار میشود خدای تعالی از وی و از ابن عباس آمده که هر که که ترک کند جمعه ما یا پی یس بتحقیق اندا خت اسلام را پس پشت خود * رواه ابوداؤد والترمذی والنسائي وابن ماجة والدارمي ورواه مالك عن صفوان بن سلیم * بضم سین صحابي مشهور است * واحمد عن ابی قتادة * که تابعی جلیل القدر است از اهل مدینه منشهور است بعبادت از خیار بندگان صالح امام و مقتدا کسی که استسقا کرده شود بذکر وی و گویند که در جبهه و پیشاني وی سوراخ افتاده بود از کثرت سجود و تابع بود و قبول نمیکرد جائزه سلطانرا و گویند که وی سوگند خورده بود که تا چهل سال پهلو بر زمین نه نهد چون سي سال کم سب بیمارشد و بحالت نزع رسید دخترش گفت که ای پدر پهلو بر زمین بنه که وقت نازک است انها دوهم نشسته جان داد و میگویند قائل بود بقد روا الله اعلم * وعن سمرة بن جندب قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ترک الجمعة من غیر عذر دلینصدق بدینار فان لم یجد فنصف دینار * کسی که ترک کند جمعه را یعني آنرا کند بظهر از ان بی عذر از ان اعذار که ساقط میگردد بدان فرضیت جمعه پس باید که تصدق کند بیک دینار پس اگر نیابد دینار درست تصدق کند بنصف دینار * رواه احمد وابوداؤد وابن ماجة * اگر گفته شود که این علامت عدم فرضیت جمعه است زیرا که فرض مکفر نمیگردد به تصدق جواب آنکه جمعه فرض است اما اصل فرض ظهر است لیکن ما مامور یم باسقاط وی از ذمه باد ای جمعه بر تقدیر استجماع شرائط معتبره درین باب و اکتفا بظهر از جمعه حرام است و تصدق کفارت

از كلام اين نقل حرام است وتغيير در اذان مامور بأ وجود اذان فرض في الجملة فافهم * وعن عبد الله بن عمرو عن النبي صلى الله عليه وسلم قال الجمعة على من سمع النداء * جمعه فرض است بر كسي كه بشنود بانگ نماز جمعه را يعني سعي بصوب جمعه واجب است در وقت سماع نداء واختلاف دارند كه مراد بنداء اذان اول است يا اذان خطبه مختار اول است وبعض گويند ثاني زيرا كه در زمان آنحضرت صلى الله عليه وسلم همين اذان بود وتفصيل اين كلام در باب خطبه وصلوة بيايد * رواه ابو داؤد * وعن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال الجمعة على من اوى الليل الى اهله * جمعه فرض است بر كسي كه جاي دهد در راجع گردد او را شب بصوب اهل خانهٔ وي يعني جمعه واجب است بر كسي كه باشد ميان وطن او وميان جاي كه گزارده ميشود جمعه اين قدر مسافت كه بعد از ادا ي جمعه بوطن خود پيش از شب رجوع تواند كرد ومي تواند باز آمد وشب در خانهٔ خود كرد واين را مسافت قصري ميگويند برخلاف مسافت قصر كه بوي مسافر ميكردد وطيبي گفته كه باين قائل است امام ابو حنيفه واصحاب وي بشرط آنكه وطن وي داخل ديوان مصري بود كه گزارده ميشود در وي جمعه واگر وطن او در ديوان ديگر باشد غير ديوان اين مصر واجب نكردد آمدن * رواه الترمذي وقال هذا حديث اسنادة ضعيف * وگفته است ترمذي كه اين حديثي است كه اسناد وي ضعيف است * وعن طارق بن شهاب * احمسي كوفي است دريافت جاهليت وديد آنحضرت را ونشنيد از وي صلى الله عليه وسلم مگر نادر وغزا كرد در خلافت ابي بكر وعمر رضي الله عنهما سي وسه يا سي وچهار غزوه وسريه روايت دارد از حضرت ابي بكر وعمر رضي الله عنهما سالمات سنة ثنين وثمانين وقيل ثلث وثمانين * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الجمعة حق واجب على كل مسلم في جماعة * جمعه حق واجب است بر هر مسلمان در جماعت يعني جماعت در جمعه فرض است رجمعه بي جماعت درست نيست * الا على اربعة * مگر بر چهار كروه واجب نيست * عبد مملوك * يكي بنده كه در ملك كسي است ودر تصرف ديگري باين علت فرضيت جمعه را از وي ساقط كردانيدند * او امرأة * دوم زن بجهت حق زوج ووجوب نامحرم اگرچه زنان در زمان آنحضرت براي نماز جماعت مي آمدند وليكن فرضيت جمعه از ايشان ساقط كردند از جهت كثرت ازدحام مردم * او صبي * صوم كودك نابالغ از جهت عدم تكليف بروي * او مريض * چهارم بيمار از جهت ضعف وناتواني ودفع ضرر وبر مسافر واعمى واعرج نيز جمعه فرض نيست چنانكه در احاديث ديگر واقع شده است ظاهر اسقاط فرضيت ازين طوائف بتدريج وترتيب واقع شده * رواه ابو داؤد وفي شرح السنة بلفظ المصابيح عن رجل من بني وائل * روايت كرد اين حديث را بلفظ مذكور ابو داؤد ودر شرح السنة بلفظي ديگر كه در مصابيح بآن لفظ مذكور است از مردي از بني وائل كه بخصوص نام او را ذكر نكرده

* الفصل الثالث * عن ابن مسعود ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لقوم يتخلفون عن الجمعة * روايت است از عبد الله ابن مسعود كه آنحضرت گفت مر گروهي را كه پس ميمانند از نماز جمعه وحاضر نمي شوند آنرا * لقد هممت ان آمر رجلا يصلي بالناس ثم آمر آينه بتحقيق قصد كردم من كه بفرمايم مردي را كه بگزارد نماز جمعه را بمردم وامامت كند ايشانرا * ثم احرق على رجال يتخلفون عن الجمعة ببيوتهم * پس بسوزم من باين كار مشغول شوم كه بسوزم بر سر مرداني كه حاضر نميشوند جمعه را خانهاي ايشان را ومثل اين حديث در شان متخلفين از نماز عشا نيز در بابش گذشت واحرق بتشديد وتخفيف از تحريق واحراق هر دو روايت است * رواه مسلم * درين حديث دليل است بر آنكه امام را ميرسد كه اگر مهم ضروري باشد يكي را خليفه سازد وخود بآن مهم مشغول گردد چنانچه در حج در سال اول فرضيت آن كردند * وعن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من ترك الجمعة من غير ضرورة كتب منافقا * كسي كه ترك كند نماز جمعه را بي ضرورت نوشته شود از جملهٔ منافقان وداشته شود در حكم ايشان * في كتاب لا يمحى ولا يبدل * نوشته ميشود در كتابي كه سوده نميشود وتغيير داده نميشود يعني حكم به نفاق وي هميشه غايت ودائم است تا جزاي آن دهد يا بيامرزد وي سبحانه * وفي بعض الروايات ثلثا * ودر بعض روايات ثلثا واقع شده يعني كسي كه ترك كند جمعه را سه گرت * رواه الشافعي * وعن جابر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فعليه الجمعة يوم الجمعة * كسي كه ايمان دارد بخدا وروز آخر از روزهاي دنيا كه مراد بدان روز قيامت است

پس فرض است بروی نماز جمعه در روز جمعه یا بروی باد که لازم گیرد روز جمعه و ترک نکند آنرا * الا مریض او مسافر او امرأة او صبي او مملوک نسن استغنی بلهو او تجارة استغنی الله عنه * پس کس که بی نیاز شود از نماز جمعه و عبادت مولی تعالی بباز ی کردن و باز رگانی کردن بي نیاز میگردد از وی خدای تعالی و عنایت نمي کند و نمي خواهد او را * والله غني حميد * و خدای تعالی بی نیاز است از بندگان و طاعت ایشان و باز نمیگردد بسوی وی سودی از ان و ثنا کوینده است وی تعالی مر کسي را که بندگی میکند و شکر میکوید او را * رواه الدار قطني *

* باب التنظيف والتبكير * نظافت پاکیزگي و تنظیف پاک کردن و مراد اینجا پاک کردن بدن است بغسل و قص شارب یعني بریدن سبلت و قلم اظفار یعني چیدن ناخنان و حلق عانه یعني ستردن موی زهار و نتف ابط یعني برکندن موی بغل و پاک کردن جامه ها و بکار بردن بوی خوش و مانند آن که این همه بروز جمعه سنت است و تفصیل آن در اول کتاب در بیان فطرت کذشته و تبکیر بتقدیم باء بر کاف در اصل بمعني وقت بامداد آمدن و بمعني شتافتن بسوی چیزي و آمدن بوی در اول وقت وی هر وقت که باشد چه بامداد و چه جز آن نیز آید و مراد اینجا این معني است که در اول وقت نماز جمعه برسند از سهل بن سعد رضي الله عنه منقول است که میکفت طعام چاشت نمي خوردیم ما و قیلوله نمیکردیم مکر بعد از نماز جمعه کزاردن از جهت ترس فوت شدن تبکیر بجمعه و اول هر چیز را باکوره کویند چنانکه نوباوه را باکوره کویند و در حدیث نسبت تبکیر بنماز مغرب و بهر نماز آمده پس حقیقت تبکیر جمعه مبادرت و مسارعت است بحضور در اول وقت و این را مراتب متفاوتست چنانکه در حدیث بیاید و اکر در اول نها ربیاید اکمل را فضل خواهد بود چنانکه امام غزالي در احیا از بعض سلف نقل کرده که ایشان وقت بامداد مي آمدند آن نه ازجهت آنست که تبکیر بر معني بامداد حمل کرده اند بلکه مقصود مبادرت و مسارعت است و ایشان مبالغه دران مي نمودند و در وقت بامداد مي آمدند فافهم و عادت در مسجد شریف نبوی صلی الله علیه وسلم الآن آنست که می آیند و احراز اماکن شریفه میکنند و سجاده ها میکسترانند و می روند و نمي نشینند و بعض علما در ین فعل تکلم کرده اند و کفته اند که این تنک کردانیدن جای است بر مردم نعم اکر بنشینند و بذکر مشغول شوند خوب و الا مجرد احراز مکان که مستلزم تضییق است غیر مستحسن است

* الفصل الاول عن سلمان قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لايغتسل رجل يوم الجمعة * غسل نکند مردی روز جمعه برای نماز جمعه * ويتطهر ما استطاع من طهر * ومبالغه نکند در پاکي آنقدر که تواند از پاکی بي آنکه بدرجهٔ وسواس و اسراف برسد * ويدهن * بتشدید دال * من دهنه * و روغن نماله از روغن خود یعني از انچه میسر کردد در خانه بي تکلف ودهن بفتح دال وسکون ها و ادهان بتشدید دال طلا کردن روغن بر خود و درین اشارت است با نکه باید که خانه از دهن طیب خالی نباشد و با آنکه مستحسن است استعمال آن برای جمعه وجز آن از مجالس و مجامع خیر * او يمس من طيب بيته * و اکر روغن نیابد بمالد از بوی خوش هر چه در خانهٔ وی باشد یا کلمهٔ او بمعني واو است یا شك راویست و مراد بروغن خوشبو داشته اند نزد امام ابو حنیفه روغن کنجد داخل طیب است حتی که جائز نیست مس آن محرم را * ثم يخرج * بعد ازان بیرون آید بسوی مسجد * فلا يفرق بين اثنين * وچون در آید در مسجد پس جدائي نیفکند میان دو کس که بهم نشسته باشند بي آنکه درمیان ایشان جای باشد و اینرا بکشند بامراد تفریق بکام زدن و در کذشتن از انجا و رفتن به بالا است بلکه هر جا که برسد و خالي بیند بنشیند و اکر بي تفریق و تخطي بالا رفتن و در صف اول و نزدیک بآن نشستن میسر کردد بهتر است و در حقیقت این اشارتست به تبکیر و بر آمدن در اول وقت تا بی تفریق حاجت نیفتد * ثم يصلي ما كتب له * پستر نماز بکزارد انچه تقدیر کرده شده است برای وی از نوافل و بعض این را بر سنت جمعه حمل کرده اند و علما را در سنت قبل الجمعه سخن است و قومی آنرا منکر شده اند و کفته که هر که آنرا ثابت کرده است بقیاس بر ظهر ثابت کرده است و سنت بقیاس ثابت نمیکردد و در باب السنن اشارتی بآن کذشت و ما در شرح سفر السعادة آنرا اثبات کرده و اطالت کلام در وی نموده ایم و عبارت این حدیث نوع اشارتی بقول آن قوم دارد چه در اغلب این عبارت در تطوع از غیر رواتب استعمال کنند چنانکه در حدیث بلال در اول باب التطوع کذشت * ثم ينصت اذا تكلم الامام * پستر خاموش نشیند و کوش دارد وقتی که تکلم کند امام یعنی خطبه خواند و ینصت بضم یا از انصات بمعني سکوت یا استماع و فتح یا نیز جائز است و انصات در وقت خطبه واجب است

نزد ما زا كثر علما وتفصيل آن در شرح حديث ديگر نيارم * الا غفر له ما بينه وبين الجمعة الاخرى * اين كار را هيچ نكند مگر آنكه آمرزيده شود مر اورا كناهان كه ميان اوست وميان جمعهٔ ديكر كه كشت چنانكه احاديث ديكر بر آن دلالت دارد * رواه البخاري * وعن ابي هريرة عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من اغتسل ثم اتى الجمعة فصلى ما قدر له ثم انصت حتى يفرغ من خطبته ثم يصلي معه * هركه غسل كند پس بيايد جمعه را پس بكزارد نماز يكه تقدير كرده شده است براى او پس انصات كند تا آنكه فارغ كردد امام از خطبهٔ خود پس نماز جمعه بكزارد با امام * غفر له ما بينه وبين الجمعة الاخرى * آمرزيده شود براى او چيزيكه ميان او ومان جمعهٔ ديكر است از كناهان * وفضل ثلثة ايام * بازدت سه روز ديكر واين زيادتي بجهت آنست كه هر حسنه بده مانند ادست واز جمعه تا جمعه هفت روز است سه ديكر كه مي افزايند ده ميشود وفضل بر فع ونصب هر دو روايت است * رواه مسلم * وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من توضأ فاحسن الوضوء * كسيكه وضو كند پس نيك كند وضو را * ثم اتى الجمعة فاستمع وانصت * پس بيايد جمعه را پس بشنود وخاموش نشيند * غفر له ما بينه وبين الجمعة وزيادة ثلثة ايام * آمرزيده شود آنچه كذشته ميان او ومان جمعه وزيادة سه روز * ومن مس الحصى فقد لغى * وكسيكه مماس كند وبسايد سنكريزه را پس تحقيق لغو كرد ولغو شدن يعني كردن وكلام باطل وكلام در وقت خطبه ممنوع است ومس حصى را در حكم لغو داشت بجهت شاغل شدن آن از استماع خطبه چنانكه كلام شاغل است ازان ومراد بمس حصى بازي كردن است بدان بعبث يا برابر وهموار كردن آنها است بر زمين بي ضرورت تا سجده كند بران وبعض كفته اند مراد كردانيدن سنكريزها وشمار كردن تسبيح است بدان واين انسب است بنهي از تكلم نزد خطبه * رواه مسلم * وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا كان يوم الجمعة وقفت الملائكة على باب المسجد يكتبون الاول فالاول * چون مي باشد روز جمعه مي ايستند فرشتكان بر در مسجد جمعه مي نويسند نام هركه پيشتر مي آيد بترتيب * ومثل المهجر كمثل الذي يهدي بدنة * وقصه وحال مهجر همچو حال كسي است كه مي فرستد شتر را بمكه براى قرباني كه از جمله افضل تر است مهجر بضم ميم وفتح ها وكسر جيم مشدده آنكه نيم روز در كرماى سخت يعني در اول وقت وى كه برآينده است وبدنه بفتحات نام آنچه مي فرستند بمكه وجمع وى بدن بضمتين * ثم كالذي يهدي بقرة * پس حال آنكس كه پس از وى مي آيد همچو حال كسي است كه ميفرستد كاو را وبدنه نزد جماعه از علما وشافعي از ايشانست نام شتر است واين حديث مؤيد آنست كه بقره مقابل بدنه ذكر كرده ونزد جمهور اهل لغت وبعضي از فقها وابو حنيفه از ايشانست شامل است شتر را وكاو را وجوهري كفته كه بدنه نام ناقه يا بقره ايست كه ذبح كرده ميشود بمكه بدنه بجهت آن ميكويند كه فربه مي سازند وتن دار ميشود ومراد در حديث شتر است به قرينهٔ مقابله ببقره * ثم كبشا * بعد ازان هركه پستر ازان مي آيد حال او همچو كسي است كه ميفرستد قوچا را يعني شاة را وذكر كبش بجهت آن باشد كه وى افضل است از اقسام شاة * ثم دجاجة * پستر آنكه تصدق ميكند ماكيان را ودجاجه بفتح دال وكسر آن وبعض بضم نيز كويند وفتح افصح است * ثم بيضة * پستر آنكه تصدق ميكند بيضه را * فاذا خرج الامام * پس چون بيرون مي آيد امام براى خطبه * طووا صحفهم ويستمعون الذكر * مي پيچند فرشتكان نامهٔ خود را كه مردم را نام نويسي كرده اند واستماع ميكنند ذكر را يعني خطبه را ودر روايتي مر مسلم را فاذا جلس الامام چون مي نشيند امام بر منبر مانا كه ابتدا ميكند خطبه را نزد خروج است وانتهاى او نزد جلوس درين مقام سخن از روى سوال وجواب بسيار است در شرح ذكر كرده شده است * متفق عليه * وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قلت لصاحبك يوم الجمعة انصت والامام يخطب فقد لغوت * وقتي كه بكوئي تو مر يار خود را كه باتو نشسته است روز جمعه خاموش باش وسخن مكن وحال آنكه امام خطبه ميخواند پس بتحقيق لغو كفتي تو زيرا كه سخن كردن نزد خطبه واين نيز كه بديكري امر كند وخود نكند شناعتي دارد كه داخل لم تقولون ما لا تفعلون است واز اينجا معلوم ميشود كه تكلم ممنوع است اكرچه بطريق امر معروف ونهي منكر باشد زيرا كه اشارت در مقصود كافي است وتكلم عبث است * متفق عليه * واز اينجا معلوم ميشود كه انصات واجب است وتفصيل كلام درين مقام آنست كه انصات واجب است نزد اكثر علما وامام ابو حنيفه از ايشان است ونزد بعض مستحب است وامام شافعي از ايشان است ودر وجوب قولين كفته كه شافعي را درين مسئله دو قول است وهمچنين

از امام احمد و قول آمده و ابن عبد البر نقل کرده اجماع بر وجوب انصات مکرر قلیلی از تابعین و این قول غریب است انتهی و ترمذی گفته مکروه پنداشته اند اهل علم تکلم در وقت خطبه و اختلاف کرده اند در رد سلام و تشمیت عاطس بعض بر کراهت اند و بعض متردد اند در آن انتهی و مذهب ما آنست که از وقت خروج امام برای خطبه تا شروع در نماز صلوة و کلام هر دو حرام است و اگر کسی در نماز باشد و امام شروع کند در خطبه قطع کند نماز را بر سر دو رکعت و نزد صاحبین پاک نیست بکلام بعد از خروج امام پیش از شروع در خطبه و بعد از نزول از منبر پیش از آنکه تکبیر احرام برآرد زیرا که کراهت از جهت منع استماع بوده و نیست محل حرمت استماع درین وقت و ترمذی حدیثی آورده در تکلم بعد از نزول امام بخلاف صلوة که او را امتداد است و شاید که میسر نکرد قطع وی تا وقت شروع در خطبه و امام ابو حنیفه را دلیل بر حرمت هر دو حدیثی است که وارد شده است در شان هر دو و کلام نیز کاهی میسر نمیکرد قطع وی بحکم طبیعت و امام مالک در موطا روایت کرده است اذا خرج الامام فلا صلوة ولا کلام و اقوال صحابه نیز برین است و قول صحابی حجت است نزد ما و واجب است تقلید آن و گفته اند که مراد نماز نفل است وقضای فائته مکروه نیست و اختلاف کرده اند در کسی که در نشسته است چنانکه خطبه نمیشنود مختار وجوب سکوت است و بعض گفته اند احسن آنست که مشغول کردد بذکر و تسبیح و تهلیل و حرام است اکل و شرب و کتابت و مکروه است تشمیت عاطس و رد سلام و در روایتی از ابی یوسف مکروه نبود زیرا که اینها فرض اند جواب میکویند که اینها فرض اند در هر وقت مکر نزد سماع خطبه از جهت عدم اذن در انها از درود در نفس خود بفرسند تا شاغل از سماع خطبه نکردد و هو الصواب و همچنین حمد نزد عطسه و رد منکر با شارت چشم و دست مکروه نیست و هو الصحیح و در نظر بکتاب و اصلاح آن بقلم روایتی آمده است از ابی یوسف کذا قال الشیخ ابن الهمام و کلام در تحیة المسجد در آخر باب خطبه بیاید انشاء الله تعالی * و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یقیمن احدکم اخاه یوم الجمعة ثم یخالف الی مقعده فیقعد فیه * باید که برخی خیزاند یکی از شما برادر خود را در روز جمعه پس قصد کند و بیاید بسوی نشستکاه وی پس بنشیند در وی * ولکن یقول افسحوا * ولیکن بکوید کشاده کنید جای را چنانچه در قرآن مجید امر بدان واقع است * رواه مسلم *

* الفصل الثاني * عن ابي سعيد وابي هريرة قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اغتسل یوم الجمعة * کسی که غسل کند روز جمعه و در بعض طرق آمده غسل الجنابة و مراد بآن نزد اکثر آنست که غسل کند غسلی کامل مستجمع جمیع ارکان و شرائط و سنن و آداب چنانکه برای جنابت غسل میکند و بعض گفته اند که این اشارت است باستحباب اجماع درین روز از برای تنظیف باطن و تسکین نفس از خواطر ردیه و سد باب نظر حرام و مؤید این است روایت غسل بتشدید در حدیث آینده * ولبس من احسن ثیابه * و بپوشد از نیک ترین جامهای خود ظاهر آنست که مراد نفیس تر و آراسته تر و درست تر نزد وی بعد از انکه نامشروع نباشد و بعض کویند که مراد جامهٔ سپید است که محبوب ترین جامه ها بود نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم * ومس من طیب ان کان عنده * و مماس کند از بوی خوش اکر باشد نزد وی * ثم اتی الجمعة فلم یتخط اعناق الناس * پستر بیاید بجمعه را پس نکذرد کردنهای مردم را و پایمال نکند آنرا * ثم صلی ما کتب الله له * پستر نماز بکذارد آنچه نوشته و تقدیر کرده است خدای تعالی برای وی از نماز نفل و سنت * ثم انصت اذا خرج امامه حتی یفرغ من صلوته * پستر خاموش شود و کوش دارد وقتی که بیرون آید امام وی برای خطبه تا آنکه فارغ شود از نماز خود * کانت کفارة لما بینها وبین الجمعة التی قبلها * باشند این اعمال پوشندهٔ کناهان را که میان این جمعه اند و میان جمعه که پیش ازین جمعه بود * رواه ابوداود * و عن اوس ابن اوس * صحابی ثقفی است نزول کرد شام را و مرویات وی روایت کرد از آن حضرت در فضل جمعه و اغتسال آن حدیثی * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من غسل یوم الجمعة * بتشدید و تخفیف هر دو روایت است و تشدید احتمال دارد مبالغه را و احتمال دارد تحمل و بعد مرأة را بر غسل بجماع و تخفیف با وجود قول او * واغتسل * یا برای تاکید است یا مراد بغسل نخستین مراست خطی و جز آن زیرا که عرب را عادت است که در شستن آن کلفتی است و با غتسال شستن تمام بدن * وبکر * بفتح باء

* وابتكر * وبيايد نماز را در اول وقت وادراك كند اول خطبه را باتكرار است براى تاكيد وبعض گفته اند بكر يعني اتصدق پيش از برآمدن پيغمبر وگفته اند بكر يعني رفت در ساعت اولى وابتكر يعني كرد فعل ممكن آن را از اشتغال بصلوة وذكر وبعض گفته اند بكر يعني ذكر يرا حاصل وباعث شد برا من اديزون آملون * ومشى ولم يركب * وبيايد رفت او سوار نشد * ودنا من الامام * ونزديك شد از امام بى تخطي رقاب * فاستمع * پس شنيد خطبه را * ولم يلغ * ولغو نكرد وسخن لايعني نگفت يعني انصات كرد * كان له بكل خطوة عمل سنة * باشد او را بهر گام ثواب عبادت يكسال * اجر صيامها وقيامها * پاداش روزه يكسال وغازشب يكسال يعني اين چنين عمل كه صيام در هر وقيام ليل است را اين خاصيت مخصوص نماز جمعه است باين شرائط كه مذكور شد ودر درآمدن بمسجد براى نماز پنجگانه نيز در هر گام رفع درجه وكتاب حسنه ومحو سيئه است امادر جمعه در هر گام اجر ثواب يك سال قيام ليل وصيام نهار است ودر كتاب سفر السعادة خاصيتهاى روز جمعه جمع كرده است با زيادتيهاى ديگر كه در شرح ذكر يافته انجا بايد ديد * رواه الترمذي وابو داؤد والنسائي وابن ماجة * وعن عبد الله بن سلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما على احدكم ان وجد ان يتخذ ثوبين ليوم الجمعة * نيست بر يكى از شما باكى ونقصى اگر بيابد وميسر گردد كه بگيرد وبسازد دو جامه براى روز جمعه * سوى ثوبى مهنته * ورأى در جامهٔ خدمت خود مهنة بفتح ميم وكسر آن وسكون ها يعني خدمت وابتذال مراد جامه ها است كه مى باشد بروى هميشه در خانه كه بآن خدمت خانه وكار بار آن ميكند ودرين دليل است بر آنكه اگر كسى چيزى زائد بر حاجت گيرد براى غرضى كه راجع بكمال دينى گردد مباني ومخل بزهد نبود آورده اند كه آنحضرت را نيز دو جامه بود كه مخصوص براى جمعه پوشيدى * رواه ابو داؤد وابن ماجة ورواه مالك عن يحيى بن سعيد * روايت كرد اين حديث را امام مالك از يحيى بن سعيد انصارى تابعي * وعن سمرة بن جندب * بفتح سين وضم ميم وجند ب بضم جيم وسكون نون وضم دال وفتح آن صحابى مشهور راست وكثير الحديث است روايت ميكند از وى حسن واين سيرين مات بالبصرة سنة تسع وخمسين وقيل سنة ستين والى بود بران از جانب معاويه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم احضروا الذكر * حاضر شويد ذكر را يعني خطبه را * وادنوا من الامام * ونزديك شويد از امام وبايستيد در صف اول ونزديك بآن * فان الرجل لا يزال يتباعد حتى يؤخر في الجنة وان دخلها * زيرا كه مرد هميشه دور ودور پس مى افتد از مواضع فضائل ومواقع خيرات تا آنكه پس افكنده ميشود در بهشت از اعالى درجات اگرچه مى درآيد بهشت را * رواه ابو داؤد * ودرين ترغيب است بر طلب اعالى امور وزجر است از سكون وارام بادانى ان * بيت * همت بلند دار كه نزد خدا خلق * باشد بقدر همت تو اعتبار تو * ترازكنكره عرش ميزنند صفير * ندانمت كه درين دامگه چه افتاد است * وعن معاذ ابن انس الجهني عن ابيه * اين چنين واقع شده است در نسخ مشكوة وصواب آنست كه گويد عن سهل بن معاذ بن انس الجهني زيرا كه معاذ صحابى است وپدر وى صحابى نيست پس معاذ عن ابيه درست نيامد وابا سهل بن معاذ تابعى است روايت از پدر خود دارد وگفته اند كه سهل بن معاذ لين الحديث است واحاديث او حسان اند در فضائل ورغايب * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من تخطى رقاب الناس يوم الجمعة اتخذ جسرا الى جهنم * كسى كه ميگذرد بر گردنهاى مردم روز جمعه گرفته ميشود آنكس پل بسوى دوزخ ودرين مجازات بمثل است چنانكه وى مردم را كه زكاة خود گرفت او را نيز كه زكاة مردم ساختند را تخذ بلفظ معلوم ومجهول هر دو روايت است ومعنى مجهول ظاهر تر است اگرچه روايت معلوم قوى تر است * رواه الترمذي وقال هذا حديث غريب * وعن معاذ ابن انس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن الحبوة يوم الجمعة والامام يخطب * نهى كرد آن حضرت از احتبار روز جمعه وحال آنكه امام خطبه ميخواند واحتبا نوعى از جلوس است وآن جمع كردن پشت وساقها است بسوى شكم بدو دست يا بجامه يعني متكا زده نشستن چنانكه عادت عرب است والا آن در اهل حرمين متعارف است وحبوة بفتح حاوضم وكسر نيز آمده اسم است از ان وآن حضرت نيز باين جلسه در حرم پيش كعبه نشسته است وليكن در وقت خطبه از ان نهى فرموده زيرا كه خواب مى آرد واز استماع خطبه باز مى دارد يا نقض وضو ميكند * رواه الترمذي وابو داؤد * وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا نعس احدكم يوم الجمعة فليتحول من مجلسه ذلك * چون پنكى زند يكى از شما روز جمعه پس بايد بگردد و

برخيزد از نشستگاه خود كه در آنجا نشسته است و بنشيند در جاى ديگر براى دفع غلبهٔ خواب * رواه الترمذى * و
الفصل الثالث
* عن نافع قال سمعت ابن عمر يقول * روايت است از نافع مولاى ابن عمر كه ميگفت * شنيدم ابن عمر را كه ميگفت * نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يقيم الرجل الرجل من مقعده ثم يجلس فيه * نهى ميكرد آن حضرت از برخيزانيدن مرد مرد ديگر را از جاى نشست وى و نشستن در جاى وى * قيل لنافع في الجمعة * گفته شد مر نافع را اين نهى در روز جمعه است چنانكه در احاديث ديگر آمده است * قال في الجمعة وغيرها * گفت نافع نهى كرده است از آن در جمعه و غير جمعه چه موجب نهى اينست تخصيص بجمعه ندارد * متفق عليه *
* وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يحضر الجمعة ثلثة نفر * حاضر ميشود جمعه را سه مرد * فرجل حضرها يلغو * پس مرد است كه حاضر ميشود جمعه را بلغو يعنى بسخن لابعنى و كلام باطل و انچه در حكم آنست * فذلك حظه منها * پس آن لغو نصيب اوست از جمعه و از ثواب جمعه و ازكمال آن محروم است * ورجل حضرها بالدعاء * و مرد ديگر است كه حاضر ميشود جمعه را بدعا و سوال مطالب و مقاصد از درگاه حق * فهو رجل دعا الله ان شاء اعطاه وان شاء منعه * پس آن مرد ديگر است كه دعا كرده است خدا را بحاجتها كه خواهد خداى تعالى ميدهد او را مطلوب او را و اگر خواهد منع ميكند پس امر او منوط است در رد و قبول * ورجل حضرها بانصات وسكوت * و مرد ديگر است حاضر شده جمعه را با استماع و خاموشى * ولم يتخط رقبة مسلم * و لكل ميال نكرده است گردن مسلمانى را * ولم يؤذ احدا * و ايذا نكرده است هيچ يكى را بتخطى و اقامت و جز آن * فهى كفارة الى الجمعة التي تليها وزيادة ثلثة ايام * پس اين جمعه با اين خصال كفارت است ازين جمعه تا جمعهٔ كه متصل است او را با زيادت سه روز چنانكه در احاديث متعدده گذشت كه مكفر است ازين جمعه تا جمعهٔ گذشته است و جمعهٔ گذشته را متصل اين جمعه گفتن درست است اگرچه ظاهر مفهوم تليها در متأخر است فافهم * وذلك بان الله يقول * و اين كفارت تا جمعهٔ ديگر با زيادت سه روز بسبب اين است كه خداى تعالى مى گويد * من جاء بالحسنة فله عشر امثالها * كسى كه بيارد و بكند نيكى را پس مر او را است ده مانند آن پوشيده نماند كه لغو و عبث را نصات هر سه در وقت خطبه است و دعا در وى يا بدل و باطن مراد دارند يا زبان و آن خود مكروه است يا حرام پس منع در وى غالب است پس مر اول بدل را است جزما و دوم متردد است در نيكى و بدى و مر سوم طالب رضاى حق است و منقطع است از ماسوى الله هم از خلق و هم از نفس و مقبول درگاه است يقينا و احتمال دارد كه دعا در غير وقت خطبه مراد دارند فافهم * رواه ابوداؤد * وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من تكلم يوم الجمعة والامام يخطب فهو كمثل الحمار يحمل اسفارا * كسى كه سخن كند و حال آنكه امام خطبه ميخواند پس حال آن مرد همچو حال خر است كه بر ميدارد كتابها را بر پشت خود كنايت است از علم بى عمل و عدم نفع علم با وجود تعب و مشقت در تحصيل آن * والذى يقول له انصت ليس له جمعة * و آن كسى كه ميگويد مر او را انصت و امر ميكند بخاموشى نيست مر او را ثواب جمعه از جهت وجوم لغو و ارتكاب منهى عنه چنانكه در حديث ابى هريرة گذشت * رواه احمد * وعن عبيد ابن السباق * بفتح سين و تشديد با * مرسلا * روايت است از عبيد ابن سباق كه از تابعين جليل است بطريق ارسال * قال قال رسول صلى الله عليه وسلم فى جمعة من الجمع * گفت آنحضرت در جمعه از جمعه ها * يا معشر المسلمين ان هذا يوم جعله الله عيدا * اى گروه مسلمانان اين روز عيد است كه گردانيده است او را خداى تعالى روز جشن و اجتماع و سرور * فاغتسلوا * پس غسل برآريد * ومن كان عنده طيب فلا يضره ان يمس منه * و كسيكه باشد نزد وى بوى خوش پس زيان ندارد او را كه مماس كند ازان و عبارت زيان ندارد بجهت آن گفت كه كمى توهم نكند كه طيب عادت زنان است مرد را نشايد استعمال آن كردن قيل * وعليكم بالسواك * و برشما باد كه مسواك كنيد درين روز * رواه مالك ورواه ابن ماجة عنه وهو عن ابن عباس متصلا * روايت كرد اين حديث را مالك از عبيد بن السباق مرسل و ابن ماجه از وى و وى از ابن عباس متصل بآن حضرت صلى الله عليه وسلم پس اين مرسلى است كه معتضد شده است بمسند و آن مقبول است قطعا * وعن البراء قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم حقا على كل المسلمين ان يغتسلوا يوم الجمعة * حق و ثابت است بر مسلمانان كه غسل كنند روز جمعه * وليمس احدهم من طيب اهله * و بايد

كه مساس كند يكى ازيشان از بوى خوش زوجهٔ خود اين را بجهت آن گفت كه زنان اكثر طيب نگاه ميدارند واشارت است باآنكه اگر خود ندارد ارزن بطلبد آخر نفع اين هم بوى راجع خواهد شد وتواند كه تمام اهل بيت مراد باشند * فان لم يجد نا لماله طيب * پس اگر نيابد طيب پس آب براى وى طيب است كه سبب نظافت است ومى برد بوى بد را * رواه احمد والترمذى وقال هذا حديث حسن *

* باب الخطبة والصلوة * خطبه بضم مصل راست اطلاق كرده ميشود بر كلامى كه خطاب كرده ميشود بدان ودر عرف شرع عبارتست از كلام مشتمل بر ذكر وتشهد وصلوة ووعظ وخطبه شرط است در نماز جمعه وفرض است در وى وادنى مقدار فرض نزد امام ابى حنيفه ادنى چيزيكه مشتمل است بر ذكر خدا از تسبيحه وتحميده از جهت قول حق تعالى فاسعوا الى ذكر الله كه ذكر مطلق آورده وهيچ فرق نكرده ميان طويل كه آنرا خطبه گويند وقصير كه آنرا خطبه نمى نامند پس شرط ذكر مطلق باشد ليكن ماثور از ان حضرت صلى الله عليه وسلم ذكر مسمى بخطبه است ومواظبت بر ان است پس آن يا واجب باشد يا سنت نه شرط كه جزوى كفايت نكند وصاحبيه ميگويند كه لابد است از ذكر طويل كه آن را خطبه ميگويند در عرف وتسبيحه وتحميده را خطبه نميگويند وشافعى گفته كه جائز نيست تا نخواند در خطبه واز امير المؤمنين عثمان رض آورده اند كه چون بخطبه ايستاد گفت الحمد لله ديگر بسنه شد پس فرود آمد ونماز بگزارد وهيچكس بروى انكار نكرد پس اجماع شد بر جواز آن وقصهٔ وى رضى الله عنه آنست كه چون بار اول خطبه بعد از خلافت خود برخاست وبمنبر برآمد گفت الحمد لله وبسنه شد وگفت ابو بكر وعمر مر ابن مقام را مقالى مهيا ميساختند وشما با امام فعال محتاج تريد از امام قوال ونزديك است كه بياييد شما را خطبه ها بعد خطبه ها وبيا مرزد خدا تعالى مرا وشما را وشبيه ابن الهمام گفته كه قصهٔ عثمان شناخته نشده است در كتب حديث ونه در كتب فقه والله اعلم

* الفصل الاول * عن انس ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يصلي الجمعة حين تميل الشمس * بود آنحضرت كه ميگزارد نماز جمعه را هنگام ميل كردن آفتاب بجانب مغرب يعنى وقت زوال واين بر تقدير عدم اشتداد حر وبر تقدير اشتداد هر تبريد ميكرد چنانكه در حديث ديگر از انس بيايد مقصود آنست كه پيش از زوال نميگزارد ودر روايتى از امام احمد آمده كه وى تجويز كرده است نماز جمعه را پيش از زوال چنانكه نماز عيد وهيچ كسى از علما موافقت نكرده است او را در اين قول * رواه البخارى * وعن سهل بن سعد قال ما كنا نقيل ولا نتغدى الا بعد الجمعة * روايت است از سهل ابن سعد ساعدى انصارى كه از مشاهير صحابه بود وآخر كسى كه وفات يافته است از صحابه بقول مشهور در مدينه در سنة احدى وتسعين ودر وقت رحلت آنحضرت پانزده ساله بوده گفت نبوديم ما كه قيلوله ميكرديم ونه طعام چاشت ميخورديم مگر بعد از نماز جمعه قائله نصف نهار را گويند وقيلوله خواب نصف نهار را گويند كذا فى القاموس وزهرى گفته كه قيلوله ومقيل استراحت در نصف نهار خواب باشد يا نه ومعتبر در اقامت سنت نيز همين است واين حديث فى الجمله تائيد مذهب امام احمد ميكند وليكن مقصود بيان اهتمام بشان جمعه وتعجيل بدان است تا اول وقت بدان برسند * متفق عليه * وعن انس قال كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا اشتد البرد بكر بالصلوة واذا اشتد الحر ابرد بالصلوة * بود آنحضرت چون سخت ميشد سردى يعنى چون سخت تر بود گرمى شتابى ميكرد براى نماز ودر اول وقت ميگزارد وچون سخت ميشد گرمى سردى ميكرد بنماز ويس از اول وقت ميكرد * يعنى الجمعة * ميخواهد بنماز جمعه را كه اين حديث در نماز جمعه وارد شده است والا حكم ظهر نيز همين است چنانكه در باب اوقات الصلوة گذشت * رواه البخارى * وعن السائب بن يزيد * صحابى صغير است حليف بنى اميه يا بنى عبد شمس حاضر شد حجة الوداع را همراه پدر خود وى هفت ساله بود روايت ميكند از يدر خود حديث اسك كردانيد او را عمر رضى الله عنه عامل بر سوق مدينه مرات سنة ثمانين وقبل ست وثمانين وهو آخر من مات من الصحابة بالمدينة على قول * قان كان التداغيوم الجمعة اولة اذا جلس الامام على المنبر على عهد رسول الله * گفت بود اذان روز جمعه اول وقتى كه مى نشست امام بر منبر در زمان پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم وابى بكر وعمر فلما كان عثمان وكثر الناس * پس در گاه كه موجود شد زمان خلافت عثمان وبسيار شدند مردم * زاد النسائى على الزوراء * زيادة كرد اذان سوم را بر زوراء كه نام جاى بلند است در بازار مدينه نزديك مسجد

شریف * رواه البخاری * بدانکه در زمان شریف نبوت سنت آن بود که وقتیکه آن حضرت صلی الله علیه وسلم می آمد و بر منبر می نشست اذان میگفتند و پیش از وی در اول در آمدن وقت اذانی نبود و همچنین بود در زمان شیخین ابی بکر و عمر رضی الله عنهما و چون امیر المؤمنین عثمان کثرت مردم مشاهده کرد و تباعد و تفرق و اشتغال ایشان بکار ها ملاحظه نمود در زمان آنحضرت همه در مسجد در ملازمت شریف حاضر میبودند استحسان نمود که پیش از وقت خطبه نیز اذانی گفته شود تا مردم از در و دشتا بند در وقت خطبه حاضر آیند و اختلاف است فقها را که معتبر در وجوب سعی و حرمت بیع اذان وقت خطبه است زیرا که اوقات اصل در شرع یا این اذان اول مستحدث اگر در وقتش گفته باشند اصح آنست که همین معتبر است زیرا که مقصود که اعلام است بوی حاصل شده کذا فی الهدایة بدانکه ندای اول عثمانی را در بعض احادیث ثانی گفته اند باعتبار حدوث اگرچه اول است باعتبار فعل و بعضی از فضلا استغراب در عبارت نموده گفته اند که اول ثانی است و ثانی اول و در بعض احادیث ثالث نیز گفته اند چنانکه در بین حدیث کتاب و آن باعتبار تسمیهٔ اقامت است باذان باعتبار اعلام که معنی لغوی اذان است و باین اعتبار واقع شده است که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو اذان بود و در بعض روایات آمده است که اذان اول در زمان امیر المؤمنین عمر حادث شده و تا زمان امیر المؤمنین عثمان استمرار یافته و لیکن در زمان عمر مجرد اعلام بود و عثمان امر کرد که بلفظ اذان گویند و بر مرتقد یر انچه خلفای راشدین کرده باشند آنرا بدعت نباید گفت و اطلاق سنت بر ان آمده است چنانکه سنت ابی بکر و عمر و سنة الشیخین واقع شده است و در کلام بعض اطلاق بدعت بر ان واقع شده باعتبار آنکه امری مستحدث است که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود و مقصود تقبیح و تذمیم آن فعل نیست و اگر بدعت گویند بدعت حسنه خواهد بود کذا قالوا بعد ازان بدانکه حادث در زمان عثمان رضی الله عنه همان اذانی است که ذکر کرده شد اما اذان دیگر بعد از وی که در وقت سنت میگویند نه در زمان نبوت بود و نه در زمن صحابه و نه بعد از ایشان و عمل نیست بر ان در اکثر دیار اسلام و معلوم نیست که از کی باز حادث شده و که کرده پس بهتر آنست که سنت فهم باذان اولی ادا کنند و اگر بقصد اعلام الصلوة الصلوة سنة رسول الله صلی الله علیه وسلم گویند کافی است * وعن جابر ابن سمرة قال کانت للنبی صلی الله علیه وسلم خطبتان یجلس بینهما * بود مر آنحضرت را دو خطبه که می نشست میان هر دو خطبه آنمقدار که قرار می یافت هر عضو بجای خود و بصحت نرسیده است در وی دعای از ان حضرت صلی الله علیه وسلم و این جلسه سنت است نه واجب و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه روایتی آمده که خطبه خواندن و نشست * یقرء القرآن ویذکر الناس * یعنی بایست قرآن را در خطبه ها و پند میداد مردم را و یاد میداد آخرت را و احوال آن جهان را از ثواب و عقاب * فکانت صلوته قصدا وخطبته قصدا * پس بود نماز آن حضرت میانه و بود خطبهٔ او میانه یعنی نه بسی دراز و نه کوتاه و این منافات ندارد کوتاهی خطبه را نسبت بنماز چنانکه در حدیث آینده بیاید * رواه مسلم * وعن عمار * روایت است از عمار بن یاسر که از اکابر صحابه است و احوال او در آخر کتاب در باب جامع المناقب بیاید * قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان طول صلوة الرجل وقصر خطبته مئنة من فقهه * میگفت آنحضرت که دراز نماز مرد و کوتاهی خطبهٔ وی علامت و دلیل فقه و فهم اوست و ناشی است از ان و بعض تفسیر مئنه بمظنه کرده اند و تحقیق این در شرح کرده شده است * فاطیلوا الصلوة واقصروا الخطبة * پس دراز گزارید نماز را و کوتاه بخوانید خطبه را و در وجه بودن آن مظنهٔ فقه و علم طیبی گفته که نماز اصل است و خطبه فرع است بر ان و از جملهٔ قضایای فقهیه است که اصل را بر فرع ایثار کنند و اهتمام بشان آن بیشتر نمایند و گفت بندهٔ ضعیف عفا الله عنه که شاید وجه در قصر خطبه آنست که کفایت است در ان تعاظ یک کلمه خصوصا از ان حضرت صلی الله علیه وسلم که مصدر جوامع کلم و مظهر غرائب حکم بود * ع * در خانه اگر کس است یک حرف بس است * و در امر بدان تنبیه است از حضرت وی مر امت را بر آنکه سعی کنند در تکثیر طاعت و عبادت نمایند و مشغول شوند بتهذیب نفوس خود و در وعظ و تذکیر مردم مظنه عجب و عدم موافقت قول بفعل است و محل آنکه گفته شود لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ پس ارشاد کرد امت را با آن قولا و فعلا * فان * ودر

روايتي وان * من البيان سحرا * زيرا كه بدرستيكه ازجملهٔ بيان سحر است واين قول مناسب تر است باين معني كه گفتيم گويا اين دليل است بر قصر خطبه يعني خطبه بايد كه بالفاظ وجيزهٔ قليلهٔ دالهٔ بر معاني جزيله باشد چنانكه ميگويند خير الكلام ماقل ودل وزيادت اطالت نكند شايد كه موهم معاني لاطائل كه مذموم است كردد واين قول هم متضمن مدح بيانست وهم مفيد تر هم زيرا كه بيان را تاثير عظيم است در دلها بصرف وامالت بسوي چنانكه سحر را تاثير است پس اكر صرف بجانب حق كند ممدوح باشد واكر بصوب باطل كند مذموم بود وبيان سخن پيدا وكشادهٔ كفتن وتفصيل كلام دروي درباب بيان وشعر بيايد انشاء الله تعالى * رواه مسلم * وعن جابر قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا خطبنا احمرت عيناه * بود آنحضرت چون خطبه ميخواند ما را سرخ ميشد هر دو چشم وي * وعلا صوته * وبلند مي شد آواز وي * واشتد غضبه * وسخت ميكشت خشم وي بسبب انيه تجلي ميكرد بروي از بوارق انوار عظمت وجلال ولوامع اضواء ابلاغ ورسالت از * حتى كانه منذر جيش * وحالت آنحضرت در خطبه چنان ميشد كويا كه وي خبر دهندهٔ است از آمدن لشكر بر قومي وترسانندهٔ است ايشانرا بنزول آن بر ايشان * يقول صبحكم ومساكم * ميكويد آن منذر جيش مر آن قوم را صبح كرد شما را وشام كرد شما را آن جيش يعني نزديك است كه در وقت صبح ودر وقت شام بر شما در آيد وغارت كند ودمار از زروزكار شما بر آرد * ويقول * وميكفت آنحضرت بقصد انذار وبيان قرب قيام ساعت * بعثت انا والساعة كهاتين * برانكيخته شدهام وفرستاده شدهام من با قيامت همچو اين دو انكشت * ويقرن بين اصبعيه السبابة والوسطى * ومي پيوست آنحضرت براى بيان تشبيه ميان دو انكشت خود كه انكشت شهادت است وانكشت ميانه ومعني مسابه در كتاب الصلوة در باب التشهد دانسته شده است واختلاف كرده اند در تاويل اين بعض كفته اند كه مراد باقتران سبابه است بوسطى از جهت اشارت باقتران ساعت ببعث وي صلى الله عليه وسلم وبعض ميكويند كه مراد آنست كه دورى كه ميان بعث وساعت است مثل اردورى است كه ميان سبابه ووسطى است يعني وسطى از سبابه اندكى بيشتر رفته است وسبابه عقب او است اندكى پستر همچنين من پيشتر از قيامت آمده ام وقيامت از عقب من رسيده مي آيد وميكويند لفظ يقرن ناظر در معني اول است زيرا كه بعد ميان سبابه ووسطى ثابت است پيوسته كنند يا نكنند جوابش آنكه به پيوستن ظاهر ميكردد وجود بعد ودر كشادهٔ داشتن ظاهر نيست فافهم * رواه مسلم * وعن يعلى ابن امية * بضم همزه وفتح ميم وتشديد تحتانيه ابن منية نيز ميكويند بضم ميم وسكون نون وفتح تحتانيه مخفف حليف قريش صحابي است اسلام آورده روز فتح وحاضر شد حنين وطائف وتبوك را وبود وى رضى الله عنه عامل عمر بر نجران معدود است در اهل حجاز * قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقرأ على المنبر * ميخواند آنحضرت بر منبر اين آيت را * ونادوا يا مالك ليقض علينا ربك * وفرياد مي كنند وبانك مي زنند دوزخيان اى مالك كه نام خازن دوزخ است كه حكم كند برما پروردكار تو بميرانيدن يعني درخواه از پروردكار خود كه بميرانند ما را تا از عذاب خلاص شويم ودر قرآن ميكويد كه جواب مي دهد مالك * إِنَّكُمْ مَاكِثُونَ * اين آر زوى شما باطل است شما درنك كنندكانيد در آتش وهميشه خواهيد بود در وي پس آنحضرت صلى الله عليه وسلم اين آيت را ميخواند از براى انذار * متفق عليه * وعن ام هشام بنت حارثة بن النعمان قالت ما اخذت ق والقرآن المجيد الا من لسان رسول الله * روايت است از ام هشام كه صحابيهٔ انصاريه است كفت يادنكرفتم من سورهٔ ق را مكر از زبان مبارك پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم يقرأ كل جمعة على المنبر اذا خطب الناس * ميخواند آن حضرت اين سورة را هر جمعه بر منبر چون خطبه ميخواند براى مردم ظاهر آنست كه مراد از اخذ ان در هر جمعه چندكاه خواهد بود كه اين امرأة حاضر شده وشنيده نه آنكه هميشه در هر خطبه ميخواند وكفته اند كه مراد اول اين سورت است زيرا كه تمام سورة را در خطبه نخوانده است پس برين تقدير يادكرفتن ام هشام را نيز اول سور خواهد بود والله اعلم * رواه مسلم * وعن عمرو بن حريث * بضم حاء مهمله وفتح راء * ان النبي صلى الله عليه وسلم خطب وعليه عمامة سوداء * روايت است از عمرو بن حريث كه صحابي قرشي است كه آنحضرت را در خرد ديده واز وى حديث

شنيده و آنحضرت دست مبارك خود را بر سر وي ماليده و دعا ببركت كرده و در وقت وفات آن حضرت دوازده ساله بود كه آن حضرت خطبه خوانده و بر سر وي دستار سياه بود * قد ارخى طرفيها بين كتفيه * در حال كه بتحقيق فرو هشته بود هر دو طرف عمامه را ميان دو شانهٔ خود و تحقيق اين مسئله در باب اللباس بيايد انشاء الله تعالى وكتفيه بلفظ تثنيه است در جميع نسخ مسلم وهمچنين است در جمع بين الصحيحين حميدي وكتفه بلفظ افراد نيز آمده است در اول اظهر است در رواية ودراية * يوم الجمعة * اين حال در روز جمعه بود * رواه مسلم * وعن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو يخطب * گفت جابر گفت آنحضرت وحال آنكه وي خطبه ميخواند * اذا جاء احدكم يوم الجمعة والامام يخطب * چون بيايد يكي از شما يعني در مسجد روز جمعه وحال آنكه امام خطبه ميخواند * فليركع ركعتين * پس بايد كه بگزارد دو ركعت * وليتجوز فيهما * و بايد كه تخفيف كند درين دو ركعت شافعيه اين را حمل كرده اند بر تحية المسجد كه نزد ايشان واجب است اگرچه نزد خطبه باشد وهمچنين نزد امام احمد و باين حديث استدلال ميكنند بر تاكد وجوب آن كه در وقت خطبه نيز بآن امر فرمود و نزد حنفيه مكروه است تحية المسجد در غير وقت خطبه واجب نيست در وقت خطبه بطريق اولى واجب نخواهد بود وهمين است مذهب مالك وهفيان ثوري وبرين اند جمهور صحابه وتابعين كذا قال النووي وتاويل اين حديث نزد ايشان آنست كه مراد بخطبه ارادهٔ خطبه است يعني ميخواهد امام كه خطبه بخواند نه آنكه بالفعل ميخواند بقرينهٔ احاديث صحيحه كه دال اند بر حرمت صلوة در وقت خطبه و در صحيحين از حديث جابر بطرق متعدده آمده كه مردي بمسجد در آمد و آن حضرت صلى الله عليه وسلم خطبه ميخواند پس گفت آنحضرت ايا نماز كردهٔ يا فلان گفت نكرده ام فرمود بگزار دو ركعت و تخفيف كن در آنها و تاويل كرده اند اين را كه ورود اين واقعه پيش از منع صلوة در وقت خطبه بود يا اين مخصوص بآن مرد داخل بود و بعض گويند اين قضيه پيش ازان بود كه آنحضرت شروع در خطبه كند وگفته اند كه اين نه در خطبهٔ جمعه بود والله اعلم وشيخ ابن الهمام گفته معارضهٔ اين حديث احاديث ديگر را لازم نمي آيد شايد كه آنحضرت قطع كرده باشد خطبه را تا آنكه فارغ شده آن مرد از نماز و واقع همچنين است چنانكه دارقطني در سنن خود روايت كرده كه گفت مرا را پيغمبر صلى الله عليه وسلم بگزار دو ركعت پس آنحضرت امساك كرد از خطبه تا فارغ گشت آن مرد از نماز وسخن در اينجا بسيار است جملهٔ ازان در شرح ذكر كرده ايم واستيفاي آن در فتح الباري است فلينظر تم * رواه مسلم * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ادرك ركعة من الصلوة مع الامام فقد ادرك الصلوة * كسي كه دريافت يك ركعت را از نماز با امام پس بتحقيق دريافت نماز را اين حكم عام است شامل جميع صلوات است خصوص بجمعه ندارد ولكن ايشان تقييد كرده اند آنرا بجمعه بقرينهٔ حديث آينده در آخر باب * متفق عليه * و در رواية گفته است كسي كه دريافت امام را روز جمعه بگزارد باري آنچه دريافته است و بتاكند بروي جمعه را بدليل قول وي صلى الله عليه وسلم ما ادركتم فصلوا وما فاتكم فاتموا هر چه دريابيد يعني با امام بگزاريد و آنچه فوت شد قضا كنيد آن را را كه دريافت امام را در تشهد يا در سجود سهو بتاكند بروي جمعه را نزد ابي حنيفه و ابي يوسف و امام محمد گفت اگر دريافت با امام اكثر از ركعت ثانيه را بتاكند بروي جمعه را و اگر دريافت اقل آنرا بنا كند بروي ظهر را انتهى و مراد بادراك اكثر ركعت ثانيهٔ ادراك اوست در ركوع نه بعد از برداشتن سر از ان وشيخ ابن الهمام گفته كه دليل مر شيخين را اطلاق حديث مذكور است وآنچه روايت كرده شده است كه كسي كه دريافت ركعتي از جمعه را اضافه كند ركعت را والا بگزارد چهار ركعت را ثابت نشده * الفصل الثاني

* عن ابن عمر قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يخطب خطبتين كان يجلس اذا صعد المنبر حتى يفرغ * بود آنحضرت خطبه ميخواند دو خطبه و بود كه مي نشست چون بر مي آمد منبر را تا آنكه فارغ ميشد * اراه المؤذن * ابن تول راوي ابن عمر است كه گفت گمان ميبرم كه گفت ابن عمر حتى يفرغ المؤذن وچون اين لفظ را دندارد گفت اراه بضم همزه يعني اظن * ثم يقوم * پستر بر مي خاست * فيخطب * پس خطبه ميخواند * ثم يجلس * پستر مي نشست * ولا يتكلم * و تكلم نميكرد گفته بل عادته بغير آن * ثم يقوم * پستر مي ايستاد * فيخطب * پس خطبه ميخواند خطبهٔ دوم را * رواه ابو داؤد * وعن عبد الله

ابن مسعود قال كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا استوى على المنبر استقبلناه بوجوهنا * بود آنحضرت كه چون مى نشست برمنبر پيش مى آمديم ما را بروياى خود پس سنت آنست كه مرد م متوجه بجانب امام بنشينند وخطبه را استماع نمايند واز اينجا اين نيز لازم مى آيد كه خطبه پشت به قبله نخواند واگر مقصود بيان اين معنى دارند نيز درست است ولكن انچه ذكر كرديم نيز مطابق صحيح است * رواه الترمذى وقال هذا الحديث لا نعرفه الا من حديث محمد ابن الفضل * روايت كرد اين حديث را ترمذى وگفت اين حديثى است كه نمى شناسيم آنرا مگر از حديث محمد ابن فضل * وهو ضعيف ذاهب الحديث * وى ضعيف است رونده است حديث وى كنايت است از سوء حفظ وى *

الفصل الثالث

* عن جابر بن سمرة * وى وپدر وى هر دو صحابى اند ووى خواهر زادهٔ سعد ابن ابى وقاص است ومادر وى خالدة بنت ابى وقاص روايت ميكند از آنحضرت واز پدر خود واز عمر وعلى رضى الله عنهم * قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يخطب قائما ثم يجلس ثم يقوم فيخطب قائما * بود آنحضرت كه خطبه ميخواند ايستاده پس مى نشست پس مى ايستاد پس خطبه مى خواند ايستاده * فمن نبأك انه كان يخطب جالسا فقد كذب * پس كسيكه خبر دهد ترا كه وى خطبه مى خواند نشسته پس بتحقيق دروغ ميگويد * فقد والله صليت معه اكثر من الفى صلوة * پس بتحقيق بخدا سوگند گزارده ام با آنحضرت بيشتر از دو هزار نماز انچه زود بفهم مى آيد آنست كه مراد بنماز جمعه باشد واين درست نيست زيرا كه آنحضرت نگزارده مگر نزديك بپانصد جمعه چه اول جمعه كه گزارده بعد از قدوم بمدينه بود ومدت اقامت بمدينه ده سال است پس مراد نمازهاى پنج گانه است ومقصود جابر بيان كثرت صحبت است با آنحضرت * رواه مسلم * وعن كعب بن عجرة * بضم عين وسكون جيم از مشاهير صحابه حليف انصار است واز اصحاب شجرة است آورده اند كه اورا بتى بود كه در خانه نگاه ميداشت ومى پرستيد عبادة بن الصامت پسر او بود روزى درون خانهٔ او در آمد وبت را بشكست وى بغضب در آمد نزديك بود كه دشنام كند عبادة را پس بفكر در رفت وبا خود گفت كه اگر اين بت فائدة وقدرتى داشت باز مى داشت خود را از شكستن پس بيزار گشت از بت پرستيدن ومسلمان شد رضى الله عنه * انه دخل المسجد * روايت ميكند كعب كه وى در آمد مسجد را * وعبد الرحمن بن ام الحكم * كه از بنى اميه واتباع ايشان است * يخطب قاعدا * خطبه ميخواند نشسته * فقال انظروا الى هذا الخبيث * پس گفت كعب ابن عجرة نگاه كنيد بسوى اين پليد * يخطب قاعدا * خطبه ميخواند نشسته * وقد قال الله تعالى * وحال آنكه بتحقيق گفته است خداى تعالى * واذا رأوا تجارة او لهوا انفضوا اليها وتركوك قائما * چون مى بينند ايشان بازركانى را يا بازى را ميروند وريزميكنند بسوى آن وميگذارند ترا ايستاده قصه آنست كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم خطبه ميخواند ناگاه قافله از شام آمد وايام قحط بود پس صحابه بيطاقت شدند وبراى ديدن قافله بدر رفتند مگر نزديك بدوازده كس پس اين آيت نازل شد پس از ينجا معلوم ميشود كه آنحضرت ايستاده خطبه ميخواند وقيام در خطبه نزد ابى حنيفه ومالك واحمد سنت است ونزد شافعى ودر روايتى از مالك واجب ونزد باقى ائمه قيام در خطبه شرط است مركسى را كه قدرت دارد چنانكه نقل كرده ابن الحجر در فتح البارى گفته اول كسيكه نشسته خطبه خواند معاويه بود منكا ميكه بسيار شد پيه شكم وى وآنحضرت صلى الله عليه وسلم وابو بكر وعمر وعثمان همه ايستاده خطبه ميخواندند وعثمان چون شاق شد بروى ايستاده ميخواند وچون ماندگى ميشد مى نشست وخاموش ميبود باز بر ميخاست وميخواند ومعاويه خطبهٔ اولى نشسته مى خواند وخطبهٔ دوم ايستاده وآن بحكم ضرورت بود پس حجت نباشد مركسى را كه تجويز ميكند نشسته خطبه خواندن كذا ذكر الشيخ * رواه مسلم * ودرين حديث دليل است برجواز تغليظ وتشديد بر كسى كه ارتكاب ميكند حرام را يا مكروه را زيرا كه ارتكاب خلاف چيزيكه مداومت كرده بر ان پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم بيضرورت متبى از خبث باطن است * وعن عمارة * بضم عين وتخفيف ميم * بن رويبة * بضم راء وفتح واو وسكون يا * انه رأى بشر بن مروان على المنبر رافعا يديه * روايت است از عمارة كه از صحابه است كه وى ديد بشر بن مروان را بر منبر بردارندهٔ هر دو دست را نزد خطبه خواندن چنانكه داب بعض جهلهٔ وعاظ وخطبا است * فقال * پس گفت عمارة * قبح الله

هاتين اليدين * زشت كردانند خداى تعالى اين دو دست را * لقد رأيت رسول الله * هر آينه ديدم پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم ما يزيد على ان يقول بيده هكذا * زيادة نميكرد آنحضرت برين كه اشارت ميكرد بدست خود همچنين * واشار باصبعه المسبحة * واشارت كرد عماره بانگشت خود كه مسبحه است براي خود دن صورت اشارت كردن آنحضرت صلى الله عليه وسلم يعني آنحضرت يك اشارتي بانگشت شهادت خود ميكرد گويا كه خطاب ميكرد بمردم وتنبيه ميكرد ايشان را بر استماع وتامل درانچه ذكر ميكرد * رواه مسلم * وعن جابر قال لما استوى رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم الجمعة على المنبر قال اجلسوا * روايت است از جابر گفت هنگامي كه نشست آنحضرت روز جمعه بر منبر گفت يعني مردم را بنشينيد گويا كه مردم ببر آمدن آنحضرت بايستادند فافهم * فسمع ذلك ابن مسعود فجلس على باب المسجد * پس شنيد اين امر حضرت را ابن مسعود كه بر در مسجد ايستاده بود وهمانجا نشست از جهت تبادر ومسارعت بامتثال امر شارع * فرآه رسول الله * پس ديد او را پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فقال تعال * پس گفت آنحضرت پيش آى * يا عبد الله بن مسعود * از غايت شفقت ورحمت بجهت مبادرت او بامتثال وبحقيقت هر كه امتثال امر كند محل كرم وعنايت گردد ومحبوب محبوب ومطلوب مطلوب گردد * بيت * هر كه او در عشق صادق آمده است * بر سرش معشوق عاشق آمده است * رواه ابو داود * ودرين حديث دليل است بر جواز تكلم بر منبر پيش از اين قبل از شروع در خطبه بود يا آنحضرت اشارت كرد ورا ازان تعبير كرد بقول ودر شرح ابن الهمام گفته كه مكروه است مر خطيب را كه تكلم كند در حال خطبه مگر آنكه امر بمعروف باشد چنانكه قصهٔ عمر با عثمان رضي الله عنهما در وضو آمده است وآن مشهور است ودر باب الغسل مذكور شده است ودر سفر السعادة گفته است كه چون آنحضرت صلى الله عليه وسلم در مسجد ميدر آمد سلام ميداد بر قوم باز چون بر منبر مي نشست بار ديگر سلام مي داد * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ادرك من الجمعة ركعة فليصل اليها اخرى * كسي كه دريافت با امام از جمعه يك ركعت را پس بايد كه ضم كند باوى ركعت ديگر را وجمعه را تمام كند * ومن فاتته الركعتان فليصل اربعا * وكسي كه فوت كرد او را دو ركعت پس بايد كه بگزارد چهار ركعت * او قال الظهر * يا گفت بجاى اربعا فليصل الظهر يعني چون جمعه نيافت نماز ظهر بگزارد چهار ركعت ودر فصل اول هم در حديث ابي هريرة كلام در ينمعني گذشت * رواه الدارقطني *

* باب صلوة الخوف *

* صلوة خوف ثابت است بكتاب وسنت وبروايتي از ابو يوسف وحسن بن زياد از حنفيه ومزني از شافعيه مخصوص بود بزمان نبوت از جهت قصد احراز فضيلت صلوة با رسول الله صلى الله عليه وسلم وبعد از وى مشروع نيست وظاهر مفهوم آيهٔ كريمه فَاِذَا كُنْتَ فِيهِمْ نيز همين است ومختار نزد جمهور جواز است بعد از زمان نبوت نيز وگزاردن بعضي از صحابه مثل علي مرتضى را بو موسى اشعرى وحذيفة بن اليمان رضوان الله عليهم اجمعين بعد از زمان آنحضرت صلى الله عليه وسلم حجت ايشانست وبعض گفته اند كه صلوة خوف بر صفت مذكوره بر تقدير لازم است كه نزاع كنند قوم در گزاردن خلف امام واگر نزاع نكنند بگزارد امام بيك طائفه تمام نماز را وبگزارد بطائفهٔ ديگر امام ديگر ونزد بعض ائمهٔ مثل امام مالك مخصوص است بحالت سفر ونزد ما جائز است در سفر وحضر وصلوة خوف روايت كرده شده است بر وجوه متعدده بحسب اختلاف زمان ومكان برانچه مصلحت بيند امام در حراست وپرهيز از عدو وهر يكي از ائمهٔ وجهي را اختيار كرده وامام ابو حنيفه روايت ابن عمر را كرفته كه ثابت است در كتب ستة وشمني گفته كه صلوة خوف ازان حضرت در چهار موضع بوده ذات الرقاع وبطن نخل وعسفان وذي قرد واز ينجا ظاهر ميشود كه در سفر بوده است پس تجويز نقها آنرا در حضر بقياس بوده باشد والله اعلم *

* الفصل الاول *

* عن سالم بن عبد الله بن عمر عن ابيه * سالم ابن عبد الله ابن عمر از فقهاى مدينه است از سادات تابعين وعلماء ثقات ايشان امام مالك گفت نبود در زمان سالم هيچ يكي مشابه تر بكذشتكان در فضل وزهد وزندكاني درشت سليمان بن عبد الملك او را در كعبة دبد گفت بطلب از من هر چه خواهي گفت هر گز نطلبم در خانهٔ خدا از غير خدا وسالم ابن عبد الله بر حجاج درشت گفتي ومردم ميگفتند رحمت بر مادر او كه او را سالم نام كرد * قال ابن عمر غزوت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم قبل نجد * گفت ابن عمر غزا كردم من با آن حضرت بجانب نجد بفتح نون وسكون جيم نام شهرها است اعلاى آن تهامه

ويمن راسفل تاعراق وشام ونجد دراصل بمعني زمين بلند وراه روشن بلند آيد واين بلاد نيز مرتفع انل ومراد اينجا نجد عراق
است نه نجد يمن * نوازينا العدو * پس مقابل ومواجه شديم ما دشمنان را * فصافقنالهم * پس صف بستيم ما براى
جنگ دشمنان * فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي لنا * پس ايستاد آنحضرت درحالى كه نماز ميكند براى ما يعني امامت
ميكند ما را * فقامت طائفة معه واقبلت طائفة على العدو * پس ايستادند گروهي با آن حضرت واقبال كردند بسوى دشمن
گروهى ديگر بر دشمنان وايستادند در مقابل ايشان * وركع رسول الله * وگزارد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم بمن معه *
با گروهي كه با وى بودند * وسجد سجدتين * وسجده كرد آنحضرت دو سجده يعنى گزارد يك ركعت * ثم انصرفوا مكان الطائفة
التي لم تصل * پس برگشتند ورفتند اين گروه كه يكركعت با آن حضرت گزاردند بجاى آنگروه كه نگزاردند نماز را ايستاده بودند
مقابل عدو * فجاؤا * پس آمدند آن گروه * فركع رسول الله صلى الله عليه وسلم بهم ركعة * پس ركوع كرد آنحضرت
با ايشان يك ركوع * وسجد سجدتين * وسجده كرد دو سجده * ثم سلم * پس سلام داد آنحضرت * فقام كل واحد منهم *
پس ايستاد هريكي از قوم * فركع لنفسه ركعة وسجد سجدتين * پس ركوع كرد براى خود يك ركوع وسجده كرد دو سجده پس
دلالت كرد حديث بر آنكه هر طائفه اقتدا كردند برسول خدا صلى الله عليه وسلم در يك ركعت وگزاردند براى خود ركعت
ديگر تنها واين مذهب ابى حنيفه است وگفته اند كه اين طريق اوفق است بنص قرآن عزيز بر پوشيده نماند كه سبيل نيست با آنكه
هر دو طائفه يكبار يكي بگزارند ركعت باقيه را چه در وى تضييع امر حرب وتفويت مصلحت اوست واز حديث معلوم نشد كه
كدام يكي پيشتر بگزارد پس گفت آشهب كه صاحب مالك است طائفهٔ دوم پيشتر بگزارد كه اسلم است از كثرت مخالفت وحديث
آينده بر ان دلالت دارد وامام ابو حنيفه گفت طائفهٔ اولى پيشتر گزارد كذا في بعض الشروح اين روايت سالم است از ابن عمر
* وروى نافع نحوه * وروايت كرد نافع از ابن عمر مانند آن * وزاد * وزيادة كرده است نافع اين را كه * فان كان خوف
هو اشد من ذلك * پس اگر يافته شود ترس از دشمنان كه آن سخت تر است از ان خوف كه باوى نماز بجماعت توان كرد بروجه
مذكور * صلوا رجالا قياما على اقدامهم * بگزارند پياده ايستاده بر پايهاى خود اگر توانند پياده ايستاده * اوركبانا *
يا بگزارند سواره اگر نتوانند پياده شد * مستقبلي القبلة * روى آرنده بجانب قبله اگر ممكن باشد استقبال * او غير مستقبليها *
يا بگزارند نه باستقبال كنند قبله را اگر ممكن نباشد استقبال بر هر تقديرتا ممكن است نماز از دست ندهد * بيت * برون
افتم از خود به پركندكي * نيفتم برون با تو از بندكي * لنك ولوك وخفته شكل وبي ادب * سوى اومى خيز واورامي طلب *
* قال نافع لا اري ابن عمر ذكر ذلك الا عن رسول الله * گفت نافع گمان ندارم ابن عمر را كه ذكر كرده باشد اين شقوق واين
تفصيلات را مگر از پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم رواه البخاري * وعن يزيد بن رومان * بضم راو سكون واو كه تابعي
است وثقه كثير الحديث * عن صالح ابن خوات * بفتح خاي معجمه وتشديد واو وتاء فوقانيه نيز تابعي ثقه است عزيز الحديث
وخوات صحابي است جليل اول مشاهد اراحد است * عمن صلى مع رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم ذات الرقاع صلوة الخوف *
صالح روايت ميكند از كسى كه نماز گزارده است با آن حضرت در روز ذات الرقاع نماز خوف را وذات الرقاع بكسر را نام غزوة
ايست كه در سنة خامسه از هجرت بود كه ملاقي شد آن حضرت كفار را وگزارد اين نماز را بر اى آنكه جنگي واقع شود برگشت وذات
الرقاع از جهت آن گويند كه مسلمانان پاى برهنه بوده وپاهاى ايشان سوده شده ونا خنان پاى افتاده پس جامهٔ پارها را برپاها پيچيده
بودند مشهور اين وجه است وبعض گويند كه در انجا كوهى بود كه پارهٔ او سرخ بود وپارهٔ او سپيد وپارهٔ او سياه وپارهٔ او زرد
بود رنگ برنگ گويا رقعها است برهم دوخته بعد از ان بيان صلوة آنحضرت كه در روز ذات رقاع كرد ميكند بقول
خود * ان طائفة صفت معه وطائفة وجاه العدو * گروهى صف بستند با آن حضرت وگروهي صف بستند و ايستاده شدند
در مقابلهٔ دشمنان وجاه بضم واو وكسر آن ودر روايتي تجاه العدو وبتا * فصلى بالتي معه ركعة * پس گزارد آنحضرت با آن طائفه كه
با او بودند يك ركعت * ثم ثبت قائما * پس بر جاى خود ماند آنحضرت ايستاده * واتموا لانفسهم * وتمام كردند ايشان نماز را براى

خود * ثم انصرفوا * پسترفا كرده برگشتند و برفتند * فصفوا وجاء الآخرون * پس صف بستند در مقابلهٔ دشمنان * وجاءت الطائفة الاخرى * وآمدند طائفهٔ ديگر كه نخست در مقابلهٔ دشمنان صف بسته ايستاده بودند * فصلى بهم الركعة التي بقيت من صلوته * پس گزارد آنحضرت با ايشان ركعتي را كه باقي مانده از نمازوي * ثم قعد جالسا * پسترجاي خود مانند آنحضرت نشسته * واتموا لانفسهم * وتمام كردند اين طائفه نماز براي خود * ثم سلم بهم * پسترسلام داد آنحضرت با ايشان * متفق عليه واخرج البخاري بطريق آخر عن القاسم * وبيرون آورده وروايت كرده است بخاري باسناد ديگر از قاسم بن محمد بن ابي بكر صديق * عن صالح ابن خوات عن سهل * بفتح سين وسكون ها * بن ابي حثمة * بفتح حاي مهمله وسكون مثلثه صحابي صغير است در سال سوم از هجرت ولادت يافته واو مراد است در روايت يزيد بن رومان كه گفته عمن صلى مع رسول الله صلى الله عليه وسلم وبعض گفته اند ايشان رش مراد داشته كه خواهست وي صحابي است * عن النبي صلى الله عليه وسلم * اين وجه ديگر است از وجوه صلوة الخوف ودرين وجه نيز هر يك طائفه يك ركعت با آنحضرت صلى الله عليه وسلم گزاردند وركعتي ديگر تنها وليكن در وقت صلوة آنحضرت نه قضاي آن بعد اتمام صلوة وي صلى الله عليه وسلم وباين اخذ كرده اند مالك وشافعي * وعن جابر قال اقبلنا مع رسول الله * پيش آمديم ما با پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم حتى اذا كنا بذات الرقاع * تا آنكه بوديم ما بذات رقاع * قال كنا اذا اتينا على شجرة ظليلة * گفت جابر بوديم ما چون مي آمديم بر درخت سايه دار كه خوب مي بود سايهٔ او * تركنا لرسول الله * مي گذاشتيم ما آن درخت سايه دار را براي پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * تا استراحت كند وآفتاب نخورد * فجاء رجل من المشركين وسيف رسول الله * پس آمد مردي از مشركان وحال آنكه شمشير پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم معلق بشجرة * آويزان بود بدرختي * فاخذ سيف النبي * پس گرفت آن مرد شمشير پيغمبر را * صلى الله عليه وسلم فاخترطه * پس برگشيد آن مرد شمشير را از نيام * فقال لرسول الله * پس گفت مر پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم اتخافني * ايا ميترسي از من * قال لا * گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم نميترسم * قال فمن يمنعك مني * گفت آن مرد پس كه باز دارد ترا از من * قال الله يمنعني منك * گفت آن حضرت خدا باز ميدارد مرا از تو * قال * گفت جابر * فتهدده اصحاب رسول الله * پس ترسانيدند آن مرد را ياران پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم نغمد السيف وعلقه * پس كردانيد شمشير را در نيام وآويخت او را بر آن درخت چنانچه بود * قال فنودي بالصلوة * گفت جابر پس آراسته شد واذان گفته شد براي نماز * فصلى بطائفة ركعتين * پس گزارد بيك طائفه دو ركعت * ثم تأخروا * بسترپس رفتند اين طائفه * وصلى بالطائفة الاخرى ركعتين * وگزارد آنحضرت بطائفه ديگر دو ركعت * قال فكانت لرسول الله صلى الله عليه وسلم اربع ركعات * گفت جابر پس بود مر آنحضرت را چهار ركعت * وللقوم ركعتان * ومر قوم هر كدام را دو ركعت * متفق عليه * واختلاف كرده اند در توجيه گزاردن آنحضرت چهار ركعت را پس بعض گفته اند كه قصر رخصت است چنانكه مذهب بعض ائمه است در اينجا چهار ركعت گزارد ليكن اين سخن مخالف است بانچه ذكر كرده اند بعض محققين كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم هرگز در سفر چهار ركعت نگزارده والله اعلم وبعض گفته اند كه اين از خصائص صلوة الخوف است تا هر طائفه پس آنحضرت تمام نماز بگزارند وشايد كه نزاعي واقع شده باشد درين وقت نه در اوقات ديگر وبعض گفته اند اين از جهت تكرار صلوة است چنانكه شافعيه بدان قائل اند وصحيح است اقتداي مفترض بمتنفل نزد ايشان وبعض گفته اند كه اين صلوة درين حالت در حضر بود واقتصار قوم بر دو ركعت از خصائص ضرورت خوف بود ودر روايتي مرابي داؤد را ونسائي را آمده است كه آنحضرت در بعض احيان با هر طائفه يك ركعت ميگزارد وقوم اكتفا بر يك ركعت ميكردند وقضا نميكردند ركعت ديگر را پس معلوم شد كه حالت خوف خواص دارد كه در غير آن نيست والله اعلم * وعنه قال صلى بنا رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوة الخوف فصففنا خلفه صفين * وهم از جابر روايت است گفت گزارد با ما آنحضرت نماز خوف را پس صف بستيم پس وي دو صف پس وپيش * والعدو بيننا وبين القبلة * ودشمنان ميان ما وميان قبله بودند فائدهٔ اين قيد معلوم خواهد شد * فكبر النبي * پس تكبير برآورد پيغمبر * صلى الله عليه وسلم وكبرنا * وتكبير برآورديم ما نيز * جميعا * همه يعني هر دو صف

ثم ركع وركعنا جميعا * پستر ركوع كرد آنحضرت وركوع كرديم ماهمه * ثم رفع رأسه من الركوع ورفعنا جميعا * پستر برد اشت آنحضرت سرخود را وبرداشتيم ما نيز همه تا اينجا آنحضرت وما هم موافق بوديم * ثم انحدر بالسجود والصف الذى يليه * پستر فرورفت بنشيب آنحضرت براى سجده وصف پيش كه متصل بود اورا * وقام الصف المؤخر في نحو العدو * وايستاده ماند صف پايان در مقابلهٔ دشمنان ودر برابر ايشان * فلما قضى النبي صلى الله عليه وسلم السجود وقام الصف الذى يليه * پس هركاه كه تمام كرد آنحضرت سجده راو بايستاد صفي كه متصل بود بآنحضرت يعنى سر برداشتند سر از سجده * انحدر الصف المؤخر بالسجود * پايان افتادند صف پسين براى سجده * ثم قاموا * پستر برخاستند از سجده * ثم تقدم الصف المؤخر وتأخر المقدم * پستر پيش رفت صف پسين وپس رفت صف پيشين * ثم ركع النبي صلى الله عليه وسلم وركعنا جميعا * پستر ركوع كرد آنحضرت براى ركعت دوم وركوع كرديم ماهمه * ثم رفع رأسه من الركوع ورفعنا جميعا * پستر برد اشت آنحضرت سرخود را از ركوع ركعت دوم وسر برداشتيم ما نيز همه * ثم انحدر بالسجود والصف الذى يليه الذى كان مؤخرا في الركعة الاولى * پستر انحدار كرد آنحضرت براى سجود وصفي كه متصل بود آنحضرت را آن صفى كه مؤخر بود در ركعت اولى * وقام الصف المؤخر في نحو العدو * وايستاده ماند صف پسين در مقابلهٔ دشمنان * فلما قضى النبي صلى الله عليه وسلم السجود والصف الذى يليه انحدر والصف المؤخر بالسجود فسجدوا ثم سلم النبي صلى الله عليه وسلم وسلمنا جميعا * پستر سلام داد آنحضرت وسلام داديم ماهمه * رواه مسلم * اين طريق ديكر است مبني بر اختلاف زمان وصلاح ديد حراست ونگاهداشت از عدو وچون عدو اينجا در مقابل بود بجانب قبله همه يكجا در مقابل ايستادند وتا ركوع همه اتفاق نمودند ودر وقت سجده يك طائفه ايستاده ماند وديكرى بسجده رفت چنانكه تقرير يافت وچون اعدا بجانب ديكر غير قبله نبود احتياج بفرستادن جماعه بآن طرف نشد *

* الفصل الثاني * عن جابر ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يصلي بالناس صلوة الظهر في الخوف ببطن نخل فصلى بطائفة ركعتين ثم سلم * گفت جابر بود آنحضرت كه ميكزارد نماز ظهر در حالت خوف ببطن نخل كه نام موضعى است ميان مكه وطائف پس بكزارد بطائفه دو ركعت پستر سلام ميداد * ثم جاء طائفة اخرى فصلي بهم ركعتين ثم سلم * پستر آمد طائفهٔ ديكر پس بكزارد با ايشان دو ركعت پستر سلام داد * رواه في شرح السنة * برين صورت سلام با هر دو طائفه جدا جدا داد ودر اينجا نيز مرآنحضرت را صلى الله عليه وسلم چهار ركعت بود وقوم را دو ركعت چنانكه در حديث سابق ازجابر كذشت ليكن آنجا ساكت بود از ذكر تكرار سلام از آنحضرت چنانكه مؤلف آورده بود رسفر السعادة ميكويد كه آنحضرت توقف كرد در تشهد تا آنكه كزارد طائفهٔ دوم پس سلام داد آن حضرت وقوم باتفاق *

* الفصل الثالث * عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نزل بين ضجنان * بفتح ضاد معجمه وسكون جيم ونون نام موضعى يا كوهى است قريب مكه * وعسفان * بضم عين مهمله وسكون سين نام جاى مشهور است بر دو مرحله از مكهٔ شريفه * فقال المشركون لهؤلاء صلوة هي احب اليهم من آبائهم وابنائهم * پس كفتند مشركان مر ايشان را يعنى آنحضرت وصحابهٔ او را نمازى است كه وى محبوب تر است بسوى ايشان از پدران ايشان وپسران ايشان ودر روايتى من ابنائهم واموالهم * وهي العصر * وآن نماز كه محبوب تر است نزد ايشان نماز عصر است * فاجمعوا * بفتح همزه وسكون جيم وكسر ميم * امركم * پس اجماع كنيد راى خود را واتفاق كنيد وعزم جزم كنيد * فميلوا عليهم ميلة واحدة * پس حمله كنيد بر ايشان يك حمله كردن ويكبارگي بر ايشان بريزيد وهلاك كنيد مشركان با خود اين قرار دادند * وان جبرئيل اتى النبي صلى الله عليه وسلم فامره ان يقسم اصحابه شطرين * وبدرستيكه جبرئيل آمد نزد آنحضرت پس بيا موخت تدبير براى دفع شر مشركان وامر كرد آنحضرت را كه قسمت كند ياران خود را دو طائفه * فيصلي بهم * پس نماز كزارد بيك طائفه * ويقوم طائفة اخرى وراءهم * وبايستد طائفه ديكر پس ايشان يا پيش ايشان جدا يعنى در مكانى مقابل دشمن ووراء يعني پس وپيش هر دو آيد * وليأخذوا حذرهم واسلحتهم * وبايد كه بكيرند پرهيز خود را يعنى چيزيكه بدان پرهيز ولحترا زكنند وسلاحهاى خود را حذر بكسر حاى مهمله وسكون ذال پرهيز كردن وسلاح بكسر سين ساز حرب * فتكون لهم ركعة * پس باشد مر قوم را يك ركعت * ولرسول الله صلى الله

عليه وسلم ركعتان * ومراد آنحضرت از دو ركعت مراد نبودن يك ركعت قوم را بودن آن يا امام و ركعت ديگر را تنها خواهند كرد و بعض بر ظاهر حمل كنند و آنرا از خصائص صلوة خوف دانند چنانكه كذشت والله اعلم * رواه الترمذي والنسائي * * باب صلوة العيدين * كفته اند عيد را بجهت آن عيد خوانند كه عود ميكند هر سال و مكرر مي آيد و اين معني صادق است بر همه مواسم كه عود ميكنند و مكرر ميشوند و بس زيادة كرده اند بعض قيد ديگر را و كفته اند عود ميكند بفرح و سرور و باعث فرح و سرور در عيد فطر شكر نعمت تمام صيام است و در اضحى تمامي نعمت حج بوقوف عرفات كه عمدة اركان حج است چنانكه وارد شده است الحج عرفة و جمعه عيد هر هفته و شكر نعمت صلوة هفته است پس وضع كردند شكر نعمت هر طاعت را عيدي از جنس وي تا سبب مزيد آن كردد بكم لئن شكرتم لازيدنكم و اما زكوة هر كاه كه ادا ي آن را وقتي معين نبود و اجتماعي براي آن اتفاق نيفتاد واقع نشد شكر تمام آنرا عيد مناسب آن كفتند و قولها و بعض كفته اند كه از جهت آن عيد كفتند كه تفاؤل شود براي عود او چنانكه قافله را در ابتداي خروج آن قافله كفتند كه از قفول بمعني رجوع است يعني باز كردد و بيايد و صلوة عيدين فرض است بنزد امام ابو حنيفه مثل جمعه و در روايتي واجب است و تسميه او بسنت بجهت ثبوت اوست بسنت در كتاب و نزد صاحبين سنت است و نزد شافعي نفل است و كرخي اليه اوريا افضل قولان و در قول سنت مؤكده است و مالك كفته است كه سنت واجبه است و شايد كه وجوب بمعني تأكد است را حتمال دارد كه مزايد چيزي باشد كه در مذهب ابو حنيفه كفته شد و مشهور نزد امام احمد فرض عين است چنانكه مذهب ابو حنيفه است و صحيح نزد و فرض كفايت است مثل صلوة جنازه و جهاد و در روايتي از ابو حنيفه نيز همچنين آمده والله اعلم * الفصل الاول * عن ابي سعيد الخدري قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يخرج يوم الفطر والاضحى الى المصلى * بود آنحضرت كه بيرون مي آمد روز عيد فطر و روز عيد قربان بسوي مصلي كه جاي مشهور است در مدينه بيرون شهر كه آنجا نماز عيد ميكزاردند والآن چهار ديواري كرد آن كشيده اند و ميكويند مسافت از حجرة شريف تا آنجا هزار كام است و نماز عيد در مسجد شريف ميكزاردند * فاول شيء يبدأ به الصلوة * پس نخست چيزيكه آغاز ميكرد آنحضرت بعد از رسيدن بآنجا نماز بود يعني نماز را بر خطبه تقديم ميكرد * ثم ينصرف فيقوم مقابل الناس * پستر بر ميكشت از نماز پس مي ايستاد رو بر روي مردم بي آنكه بر منبر يا بستر و در زمان شريف منبر در مصلي نبود * والناس جلوس على صفوفهم * و حال آنكه مردم نشسته بودند در صفهاي خود * فيعظهم ويوصيهم ويأمرهم * پس پند ميكرد مردم را و اندرز ميكرد ايشان را و تخويف ميكرد ايشان را باين هر سه معاني نزديك بهم و اين بطريق تاكيد و تقرير ذكر كرده شد و كفته است يعظهم يعني اندرز ميكرد و تخويف مينمود و يوصيهم يعني در حق غير قابل نصح و خير خواه مردم باشد و يأمرهم يعني امر ميكرد ايشانرا بحلال و نهي ميكرد از حرام * و ان كان يريد ان يقطع بعثا قطعه او كان يريد ان يأمر بشيء امره * يا اكر ميخواست كه جدا كند و بفرستد لشكري را جدا ميكرد و ميفرستاد آنرا * او يأمر بشيء امره * يا اكر ميخواست كه بفرمايد كار خاصي را بفرمود آنرا اين تعميم بعد تخصيص است شامل قطع بعث و غير آن * ثم ينصرف * پستر بر ميكشت از وعظ و توصيت و جز آن بسوي خانه * متفق عليه * وعن جابر بن سمرة قال صليت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم العيدين غير مرة ولا مرتين بغير اذان ولا اقامة * كفت جابر كزاردم با آن حضرت هر دو عيد را نه يكبار و نه دو بار بلكه بارها بسيار بي اذان و بي اقامت يعني براي نماز عيد اذان و اقامت نبود چنانكه براي نمازهاي پنجكانه مي باشد * رواه مسلم * و زيادة كرده است در روايتي ولا الصلوة جامعة يعني و اينهم نبود كه كويند الصلوة جامعة * وعن ابن عمر قال كان رسول الله * بود پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم و ابو بكر و عمر يصلون العيدين قبل الخطبة * ميكزاردند نماز هر دو عيد پيش از خطبه و تخصيص ابو بكر و عمر را براي تاكيد سنت است زيرا كه آنحضرت فرموده است اقتدوا بالذين بعدي ابي بكر و عمر اقتدا و اتباع كنيد بآن دو كس كه بعد از من باشند كه ابو بكر و عمر است رضي الله عنهما و ميكويند كه عثمان رضي الله عنه آنرا تغيير داد خطبه پيش از نماز خواند بجهت وجود كثرت مردم تا بر پا بندد نماز او بر سند بآن و تمام كلام در زين بيايد * متفق عليه * وسئل ابن عباس اشهدت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم العيد * و پرسيدند ابن عباس را اياحاضر شدي تو با آنحضرت نماز عيد را * قال نعم * كفت ابن عباس آري

* كتاب الصلوة * باب صلوة العيدين

حاضر شدند * ام * خرج رسول الله * بيرون آمد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فصلى ثم خطب * پس بگزارد نماز عيد را پستر خطبه خواند * ولم يذكر اذانا ولا اقامة * وذكر نكرد ابن عباس اذان را ونه اقامت را * ثم اتى النساء فوعظهن وذكرهن * پس آمد نزد زنان پس پند كرد ايشان را وياد داد ايشان را احكام دين

ازان آمد آنحضرت زنان را كه بحكم آنحضرت نماز عيد را حاضر مى شدند پس پند كرد ايشان را وياد داد ايشان را احكام دين واجوال آخرت او ثواب وعقاب * وامرهن بالصدقة * وامر كرد زنان را بتصدق كردن * فرأيتهن يهوين الى آذانهن وحلوقهن

پس ديد زنان را كه ميرفتند دستهاى خود را بسوى گوشها وحلقوهاى خود تا انچه در گوش وگلو بود از زيور * يدخلن

الى بلال * مى انداختند بسوى بلال ومى ميرفتند بسوى بيوتين بضم يا وفتح آن هر دو روايت است * ثم ارتفع هو وبلال الى بيته *

پستر رفت او وشتابى كرد آنحضرت وبلال بسوى خانهٔ آنحضرت فى الصراح ورفع شتابى ومبالغه كردن ستودن ورفتن * متفق عليه *

* وعن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى يوم الفطر ركعتين * روايت ميكند ابن عباس كه آنحضرت گزارد روز

عيد فطر دو ركعت * لم يصل قبلهما ولا بعدهما * نگزارد آنحضرت پيش ازان دو ركعت ونه بعد ازان * متفق عليه * اين حديث

دلالت دارد كه پيش از نماز عيد وبعد ازوى نمازى نيست ترمذى گفته است كه درين باب حديث از عبد الله بن عمر وعبد الله

بن عمر وابي سعيد نيز آمده است وحديث ابن عباس حديث حسن صحيح است وعمل برين است نزد بعضى از اهل علم از اصحاب

پيغمبر صلى الله عليه وسلم وغيرهم وبتحقيق گفته اند بعضى از اهل علم بنماز بعد از نماز عيد بن وپيش ازان وقول اول اصح است

انتهى وزهرى گفته است كه نشنيدم هيچ يكى را از علماى ما كه ذكر كرده باشد او را خلاف اين امت كه گزارده باشد پيش از نماز عيد

ونه بعد ازو ودر هدايه گفته است كه نفل نكند در مصلى پيش از صلوة عيد زيرا كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم نگزارده باكمال

حرص وى بر نماز پس بعض گفته اند كه كراهت در مصلى است خاصه وبعض گفته اند در مصلى ودر غير مصلى زيرا كه آنحضرت

نگزارده انتهى ودر بعض شروح هدايه گفته كه اگر بگزارد اشراق وضحى پيش از خروج بمصلى مكروه نيست ودر فتح البارى

گفته كوفيان ميگويند كه بگزارد بعد ازان ونه پيش ازان وبصريان ميگويند بگزارد پيش ازان نه بعد ازان ومدنيان ميگويند

نه پيش ونه پس وباول قائل است اوزاعي وثوري وحنفيه وبثاني قائل است حسن بصري وجماعت وبثالث زهري وابن جريج

واحمد وشافعي وجماعة از سلف گفته اند كه كراهت نيست در نماز نه قبل ونه بعد بعد ازان اختلاف كرده اند كه چون فوت شود

نماز عيد قضا كرده شود يا نه وظاهر مذهب آنست كه چون فوت كرده باشد امام قضا نكند زيرا كه نماز باين صفت ساخته نشده

است بودن او عبادت مگر بشرائط مخصوصه كه تمام نميشود آن شرائط بمنفرد كذا في الهداية ودر بعض شروح مذكور است

كه اگر خواهد دو ركعت بگزارد يا چهار مثل صلوة ضحى كه در سائر ايام گزارده ميشود ونقل كرده از محيط وقاضيخان كه

هر كه بمصلى نيايد ونماز با امام در نيابد وى مخير است اگر خواهد باز كرد بخانه بى آنكه بگزارد نماز را اگر خواهد بگزارد

وبر گردد واصل آنست كه چهار ركعت بگزارد تا حاصل كرده باشد نماز ضحى وهمچنين است مذهب احمد * وعن ام عطية

قالت امرنا ان نخرج الحيض يوم العيدين * ام عطيه كه از كبار صحابيات وعاقلات نساء است وهمراه آن حضرت غزا ميكرد

در غزا بيماران را بيمارداري ميكرد ومجروحان را تداوى ميكرد گفت امر كرده شديم ما طائفه زنان كه بيرون آريم زنان حائض

را در روز عيد * وذات الخدور * وبيرون آريم زنان پرده نشين را حيض بضم خا وفتح يا مشدده جمع حائض وخدور

جمع خدر بكسر خا معجمه پرده كه كشيده ميشود مر زن بكر را در كوشهٔ خانه كه مى نشيند در وى مقصود آنكه امر كرد آنحضرت كه

زنان همه در روز عيد بر آيند * فيشهدن جماعة المسلمين ودعوتهم * پس حاضر شوند جماعت مسلمانان را ودعاى ايشان را

* ويعتزل الحيض عن مصلاهن * وكوشه گيرند ويكسو نشينند زنان حائض از جاى نماز خود * قالت امرأة * گفت زنى * يا رسول الله

احدنا لا تجد لها جلباب * بكسر جيم يكى از ما نيست مر او را چادر كه بپوشد وبر آيد * قال لتلبسها صاحبتها من جلبابها * گفت بايد كه

بپوشاند آن زن را كه چادر ندارد زنى كه يار ومصاحب اوست از چادر خود يعني زنى كه قريب دار دو چادرهاى متعدد دارد

چادرى براى زنيكه عاجز است بعاريت دهد يا مراد آنست كه گوشهٔ از چادر خود بپوشاند ودو زن در يك چادر بنشينند واگر عاجز

از قادر استعانت بايد وسؤال كند چيزى از كه ميلش مرخير است * متفق عليه * وعن عائشة * رضي الله عنها * قالت ان ابا بكر دخل عليها وعندها جاريتان في ايام منى * تعني عائشه گفت كه ابو بكر در آمد بر وى ونزد وى دو دختر كان انصار در روزهاى منى كه روز عيد است يعنى ايام تشريق اند * تدفنان وتضربان * يعني سرود ميكردند ودف ميزدند وتضربان گويا تاكيد تدفنان است وبعض گفته اند كه تضربان يعني ترقصان اند يعني رقص ميكردند از ضراب ارض بمعني پي سپر كردن آن ودف بنيم دال ومتح نيز آمده ودر زدن دف سه قول است بعض مباح دارند مطلقا وبعض حرام على الاطلاق وصحيح آنست كه در عرائس ونوائم را بچه در حكم آن است مباح است وبار فرق كرده اند در آنكه حلاجل دارد ودر آنكه ندارد ودرين نيز خلاف است * ومى در رواية فيهما بما تقاولت الانصار يوم بعاث * ودر روايتى آمده است كه سرود ميكردند آن دو جاريه باشعارى كه گفت وگو كرده بودند ميان يك ديگر وتفاخر ميكردند بدان از اشعار حرب وشجاعت انصار چنانكه عادت شجاعان امت روزيعاث بنيم موحده زمين مهملة مخففة كه نام موضعى است قريب مدينه بر مسافت دو شب يا نام قلعه ايست كه ميان اوس وخزرج كه نام دو قبيلة انصار است درانجا جنگ بود در قاصد وبيست سال ميان يك ديگر معادات ومجاربت ميكردند وبدو از اسلام آن جنگ ودشمني بطرف شد وبدوستي مبدل گشت وكريمة يا ايها الذين آمنوا اذكروا نعمة الله عليكم اذ كنتم اعداء فالف بين قلوبكم الآية اشارت بآن ميكند پس اين زنان آن اشعار ميخواندند وآن همه در وصف حرب وشجاعت بود ودر ذكر آن معونت است در امر دين وتحريص است مر مؤمنان را بر جهاد وقتال كفار نه ذكر فواحش ومنكرات كه حرام است ذكر آنها وحاشا كه در حضرت رسول صلى الله عليه وسلم ذكر آن رود ودر روايتى از صحيح بخاري بعد از تغنيان گفته اند وليستا بمغنيتين يعني غنا ميكردند وذات آنها مغني نبود كه غنا حرفت آنها باشد وغنا را خوب توانند گفت ومشهور ومعروف بدان باشند وتشويق بفاحشه وتعريض بهوى كنند كه داعي بفتنه وفساد بود بلكه دختركان بودند از اهل خانه چنانكه درخانها چيزى ميكوينند * والنبي صلى الله عليه وسلم متغش بثوبه * وآنحضرت پوشيده وپيچيده بود خود را بجامه خود ودر روايتى از صحيح بخارى آمده كه پهلو زد آنحضرت وبكرد انيد روى خود را * فانتهرهما ابو بكر * پس منع كرد وزجر نمود آن دو جاريه را ابو بكر رضي الله عنه از غنا كردن ودف زدن در حضرت رسول صلى الله عليه وسلم ودر صحيح بخارى آمده كه گفت ابو بكر آيا مزمار شيطان ميزنيد نزد پيغمبر ومزمار آلتى كه ميزنند آنرا اهل غنا مثل نى ورباب ودف ومانند آن واضافت بشيطان بجهت آن كرد كه وى مشغول ميكرداند دلها را بلهو ولعب وباز ميدارد از ياد خدا * فكشف النبي صلى الله عليه وسلم عن وجهه * پس بكشاد آنحضرت پرده از روى مبارك خود * فقال دعهما يا ابا بكر * پس گفت بسان وبگذار ايشانرا اى ابو بكر * فانها ايام عيد * زيرا كه اين روزها روزهاى مناست كه ايام عيد واكل وشرب وايام ضيافت الله است وفرح وسرور دران اگرچه به تدفيف وتغني باشد مباح است * وفي رواية * ودر روايتي انچنين آمده است كه گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم * يا ابا بكران لكل قوم عيدا * اى ابا بكر مر هر قومى را عيد است * وهذا عيدنا * واين روز عيد ما ست ودر روايتى از مسلم آمده است كه چون غافل شد آنحضرت اشارت كرد عائشه آن دختركان را وبدر رفتند * متفق عليه * بدانكه اين حديث است كه تمسك ميكنند بدان اهل سماع در اباحت غنا وشنيدن آن بآنچه ازين حديث بنظر انصاف بي شوب تعصب واعتساف متبادر ميگردد آنست كه ابو بكر صديق انكار كرد تغني وتدفيف را ومنع وزجر كرد ازان بجهت انچه مقرر بود نزد وى از حرمت وكراهت آن وگمان برد كه منع نا كردن آنحضرت صلى الله عليه وسلم اران از جهت عدم علم بود بدان بجهت نوم يا غفلت يا ممكن است كه منع كند وفرصت آن نشده وند انست كه آنحضرت آنرا تقرير نموده وروا داشته است درين روز چيزى ازان را ولهذا فرمودها نها ايام عيد وابو بكر را باين فرق وتفصيلى علم نبود پس دلالت كرد حديث بر اباحت مقدارى ازان در روز عيد وغير آن از مواضعى كه مباح است در وى فرح وسرور وشك نيست كه اين در مادة مخصوص بروجه مخصوص است واز اينجا اباحت على الاطلاق لازم نيايد مگر بقياس بران وآن جائز است مگر در تقدير عدم نص در فرع وآن محل نزاع است وانصاف آنست كه نصى قطعي برحرمت آن على الاطلاق چنانچه برحرمت زنا وشرب خمر آمده ثابت نشده است وبتحقيق

تصریح کرده اند بعضی از متأخرین محل بنی که حل بنی در حرمت غنا صحیح نشده است و بعضی علما گفته اند که یا نه نشده است دلیل قطعی نه بر حرمت آن و نه بر اباحت آن و اصل در اشیا اباحت است و با وجود آن شک نیست که دوام اعتیاد بلهو از استدامت آن خلاف طریقهٔ اتباع است و فقها را درین باب تشدید و تعصب بسیار است مگر مقصود ایشان حسم مادهٔ وسل ذرائع است و صحیح آنست که قول امام اعظم کراهت آنست والله اعلم * وعن انس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یغدو یوم الفطر حتی یأکل تمرات * بود آنحضرت که نمیرفت بعیدگاه روز عید نظر تا آنکه میخورد چند خرما * و یأکلهن وترا * و میخورد تمرات را طاق * رواه البخاری * و در روایت حاکم از عتبة بن حمید آمده که میخورد سه یا پنج یا هفت یا کمتر ازان یا زیاده بران و رعایت وتر محمود است در همه امور ان الله وتر یحب الوتر و اختیار اکل تمرات از جهت آن بود که در وقت حاضر بودند و بعض گفته اند که حکمت در استحباب اکل تمرات حلاوت آن بود و حلاوت نافع است در تقویت بصر که صوم مضعف آنست و حلاوت موافق مزاج ایمان است و گفته اند که هر که در خواب بیند که چیزی شیرین می خورد تا ویلش آنست که حلاوت ایمان نصیب او شود و حلاوت ذکر میکرداند دل را و لهذا افطار بشیرین افضل است * وعن جابر قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا کان یوم عید خالف الطریق * بود آنحضرت چون میبود روز عید مخالفت میکرد در راه یعنی بیرون می آمد از راهی و برمیگشت از راه دیگر * رواه البخاری * بدانکه اقوال در بیان حکمت وجه و این فعل ازان حضرت بسیار است بعض گفته اند که حکمت درین آن بود که تا گواهی دهند هر دو راه و مواضع متکثرهٔ مختلفه و گواهی هر دو راه و ساکنان آن از جن و انس و بعض گفته اند حکمت اظهار شعائر اسلام بود در هر دو طریق یا اظهار ذکر خدا و اشاعت آن در هر دو یا در غیظ و غم انداختن و ترهیب کافران یا اظهار شوکت اسلام و رفعت اعلام دین و عزت و کثرت اهل آن یا شامل کردانیدن مسلمانان هر دو راه را و تعمیم ایشان ببرکت و دیدن جمال شریف نبوی صلی الله علیه وسلم و قضای حوائج ایشان در استفتا و تعلم و استرشاد و صدقه و سلام بر ایشان و بعض گفته اند میکرد این را از برای تخفیف هجوم و ازدحام خلق و بعض گفته اند که در وقت رفتن راه دور را اختیار میکرد و در برگشتن راه نزدیک را بقصد تکثیر اجر بتکثیر خطوات در ذهاب و درین سخن نظر است زیرا که اجر خطوات نوشته میشود در رجوع نیز چنانکه در بیع که تا رسیدن بخانه اجر ثابت است و تصریح کرده اند بعض علما بعدم اختصاص آن بحج و مشهور در هر دو آنست که آن از جهت حذر از کید اعداء دین بود تا در کمین نباشند و بپوشیده نماند که اگر قصد این می بود مکرر میکرد آنرا زیرا که برین تقدیر مترصد میشد تا در طریق رجوع بر تقدیر علم بعادت شریف در اختلاف طریق خروج و عود و حق آنست که این همه احتمالات است که هر کس بفهم خود استنباط نموده و سبحانه دانا تر است بأسرار و مصالح افعال رسول خود از عقول خلق قاصر است از ادراک آن و احاطه بدان * وعن البراء قال خطبنا النبی صلی الله علیه وسلم یوم النحر فقال ان اول ما نبدأ به فی یومنا هذا ان نصلی ثم نرجع فننحر * روایت است از براء ابن عازب که از مشاهیر صحابه است گفت خطبه خواند ما را آنحضرت در روز نحر پس گفت بدرستیکه اول چیزیکه آغاز کنیم بوی در روز ما که این روز است که باز گردیم پستر باز گردیم پس نحر کنیم * فمن فعل ذلک فقد اصاب سنتنا * پس کسیکه کرد آنرا پس بتحقیق دریافت سنت ما را * ومن ذبح قبل ان نصلی فانما هو شاة لحم عجله لاهله * وکسیکه ذبح کرد پیش ازان که نماز بگزاریم ما پس نیست این مگر گوسپند گوشت که شتاب کرده است از برای اهل خانهٔ خود * لیس من النسک فی شیء * نیست از عبادت در هیچ مرتبه نسک بضم نون و سکون سین عبادت کردن نزدیک عابد بسببکه قربانی نسک بضمتین جمع متسک بفتح میم و کسر آن جای قربان * متفق علیه * وعن جندب بن عبد الله البجلی * بفتح باء موحده و جیم صحابی است و او را جندب بن سفیان نیز میگویند نسبت بجد روایت کرده اند از وی حسن بصری و ابن سیرین * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ذبح قبل الصلوة فلیذبح مکانها اخری * کسی که ذبح کند پیش از نماز پس باید که ذبح کند بجای وی شاة دیگر را * ومن لم یذبح حتی صلینا فلیذبح علی اسم الله * وکسی که ذبح نکند تا آنکه نماز بگزاریم ما پس کوکه ذبح کند بر نام خدا یعنی درست است ذبح وی و اولی است از عبادت * متفق علیه * وعن البراء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ذبح قبل الصلوة فانما یذبح لنفسه *

كسي كه ذبح ميكند پيش از نماز پس ذبح نميكند مگر براى نفس خود يعني گوشتي است كه براى خود حاصل كرد ونزاى خدا نيست وداخل عبادت نه * ومن ذبح بعد الصلوة * وكسى كه ذبح كرد بعد از نماز * فقد تم نسكه واصاب سنة المسلمين * پس بتحقيق تمام شد عبادت وى ويافت سنت وطريق مسلمانان را * متفق عليه * وعن ابن عمر قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يذبح وينحر بالمصلى * بود آنحضرت كه ذبح ميكرد ونحر ميكرد در مصلى ذبح در كاو وگوسپند است وصورت آن معلوم است ونحر مخصوص بشتر است وصورت وى آنست كه شتر را ايستاده ميكنند ونيزه ميان هردو پاى پيش او ميزنند تا خون از وى برود وبر زمين مى افتد وذبح در شتر نيز جائز است اما نحر افضل است در شتر واطلاق ذبح بر نحر نيز آمده است چنانكه در احاديث واقع شده است * رواه البخارى *

* الفصل الثاني * عن انس قال قدم النبي صلى الله عليه وسلم المدينة ولهم يومان يلعبون فيهما * قدوم آورد آنحضرت مدينه را از هجرت كرد بسوى وى وحال آنكه مر اهل مدينه را دو روز بود كه بازى ميكردند دران دو روز معلوم نشد كه آن كدام دو روز بود بعض گفته اند كه اين دو روز نيروز ومهرجان بود واستبعاد كرده شده است اين قول باآنكه نيروز ومهرجان از عادات فرس وخصائص ايشان است والله اعلم * فقال * پس گفت آنحضرت صلعم * ما هذان اليومان * چه چيز است اين دو روز كه شما مقيد ايد بانها بازى ميكنيد دران * قالوا كنا نلعب فيهما في الجاهلية * گفتند چيزى نيست كه ما را بحقيقت آن علم باشد وبدانيم كه از كجا است وكه ساخته اين مقدار مدانيم كه ما پدران ما بازى ميكرديم درين دو روز در زمان پيش كه زمان جاهليت است ودرين عبارت هم بيان عذر خود ميكنند وهم اشارت مى نمايند كه از امور جاهليت است محل تعبد وجد نيست اگر پيغمبر خدا فرمايد ترك ميكنيم چنانكه ديگر امور جاهليت را ترك كرديم * فقال رسول الله * پس گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم قد ابدلكم الله بهما خيرا منهما يوم الاضحى ويوم الفطر * بتحقيق بدل كرد انيده است شما را خداى تعالى بآن دو روز كه شما داشتيد در جاهليت دو روز ديگر بهتر از ان دو روز آن دو روز كه بدل كرد انيده كدام است روز عيد قربان وروز عيد فطر مى فرمايد كه عيد حقيقي وفرح وسرور مومن را بايد كه در عبادت باشد پس در حديث نهي است از لهو ولعب با اشارت خفي بجواز چيزى از ان در روز عيدين از انچه دروى فاحشه وخروج از طريقه وشعار دين نباشد ونهي است از تعظيم اعياد مشركين ومواسم ايشان وسرور بدان وحضور دران تا آنكه بعضى از علماى براه مبالغه رفته حكم بكفر كرده اند بقصد زجر وتشديد وسد ذرائع وانتقاز مظان كفر كذا في فتح الباري فافهم * رواه ابو داؤد * وعن بريدة قال كان النبي صلى الله عليه وسلم لا يخرج يوم الفطر حتى يطعم * روايت است از بريدة اسلمى كه صحابي مشهور است واحوال اورا در مواضع متعدده ذكر كرده شده است گفت بود آنحضرت كه بيرون نمى آمد روز عيد فطر يعني براى نماز تا آنكه ميخورد چيزى * ولا يطعم يوم الاضحى حتى يصلي * ونمى خورد روز عيد اضحى تا نماز ميگزارد وگفته اند كه حكمت در اكل پيش از نماز عيد فطر آنست كه چون فطر بعد از وجوب صوم است دوست داشت آنحضرت تعجيل فطر را بقصد مبادرت بامتثال امر پروردگار در هرچه فرمايد وحكم كند واگر نه قصد مجرد امتثال امر بودى سير ميخورد وحال آنكه اكتفا بچند خرما ميكرد وبعض گفته اند كه اكل آنحضرت صلى الله عليه وسلم در هردو عيد بعد از اخراج صدقه بود كه مخصوص است بهريك وچون اخراج صدقة فطر پيش از برآمدن بنماز بود خورد وبرآمد واخراج صدقة اضحى بعد از نماز بود كه ذبح است نماز گزارد وذبح كرد وتصدق نمود وبخورد * رواه الترمذى وابن ماجة والدارمي * وعن كثير ابن عبد الله عن ابيه عن جده * روايت است از كثير بن عبد الله از پدرش از جدش كه عمرو بن عوف مزني باشد كه صحابي است وكثير ضعيف الحديث است وبعض گفته اند ليس بشيء ومنكر الحديث واكثر ائمه طعن اورا كرده اند * ان النبي صلى الله عليه وسلم كبر في العيدين في الاولى سبعا قبل القراءة وفي الآخرة خمسا قبل القراءة * كه آن حضرت تكبير گفت در نماز عيدين در ركعت نخستين هفت تكبير پيش از قراءت ودر ركعت دوم پنج تكبير پيش از قراءت * رواه الترمذى وابن ماجة والدارمي * وعن جعفر بن محمد مرسلا * روايت است از امام جعفر صادق بن امام محمد باقر رضي الله عنهما بطريق ارسال * ان النبي صلى الله عليه وسلم وابا بكر وعمر كبروا

* كتاب الصلوة * باب صلوة العيدين

في العيدين والاستسقاء سبعا وخمسا * كه آنحضرت را ابوبكر وعمر تكبير گفتند در نماز هردو عيد ودر نماز استسقا هفت تكبير در ركعت اولى وپنج تكبير در ركعت ثانيه * وصلوا قبل الخطبة * ونماز گزاردند پيش از خطبه * وجهروا بالقراءة * وبلند خواندند قراءت را * رواه الشافعي * وعن سعيد بن العاص * روايت است از سعيد بن العاص امويا كه يكي از اشراف قريش بود جامع ميان شجاعت وفصاحت ويكي از آنها كه نوشتند مصحف را براى عثمان وگفته اند كه اشبه الناس بود در لهجه به پيغمبر صلى الله عليه وسلم وكنية العنبل لقب اوست وولادت او در سال هجرت است وبعض گفته اند بعد از وى پيش از دو سال * قال سألت ابا موسى وحذيفة كيف كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يكبر في الاضحى والفطر * گفت پرسيدم ابو موسى اشعرى وحذيفة بن اليمان را چگونه بود آنحضرت كه تكبير ميگفت در نماز عيد اضحى وفطر * فقال ابو موسى * پس گفت ابو موسى * كان يكبر اربعا * بود آنحضرت كه مى گفت چهار تكبير * تكبيره على الجنائز * مانند تكبير گفتن او بر جنازه * فقال حذيفة صدق * پس گفت حذيفه راست گفت ابو موسى * رواه ابو داؤد * بدانكه احاديث در تكبيرات عيد مختلف آمده واز ين جهت مختلف آمده اقوال ائمهٔ مذاهب پس نزد ائمهٔ ثلثه هفت تكبير است در ركعت اول وپنج است در ركعت ثانيه وليكن نزد مالك زائد شمار كرده ميشود تا هفت تكبيرهٔ احرام وشمار كرده نمى شود با پنج تكبيرهٔ قيام ونزد شافعى شمار كرده نميشود با هيچ چيزى ازان نه با تكبيرهٔ احرام ونه تكبيرهٔ قيام ونزد امام ابوحنيفه سه در اول وسه در ثانيه زائد بر تكبيرهٔ افتتاح وقيام اين مذهب ابن مسعود است وانچه رفته است بآن شافعي مذهب ابن عباس وكلام در اسانيد اين احاديث وتصحيح وتحسين وتقويت وتضعيف آنها بسيار است جملهٔ ازان در شرح مذكور است ومشائخ ما ميگويند كه چون احاديث مختلف آمده ما اخذ باقل كرديم زيرا كه تكبير ورفع ايدى خلاف معهود است پس اخذ باقل اولى باشد كذا في الهداية بعد ازان بدانكه متعارف در بلاد اسلام از عمل عامه مذهب ابن عباس است وسبيش آنست كه چون منتقل شد دولت بني عباس نوشتند بحكام واولاة روى زمين كه عمل كنيد بمذهب جد ايشان كه ابن عباس است وشرط كردند كه بغير مذهب وى عمل نكنند بعد ازان مستمر ومستقر شد عمل بدان در سائر بلاد همچنين ودر بلاده ما حضرت دهلى عمرها الله وعصبها واهلها من الآفات برمذهب ابن مسعود است ودر نواحى آن وسائر بلاد باقي مانده است عمل بقول ابن عباس والله اعلم * وعن البراء ان النبي صلى الله عليه وسلم نزول يوم العيد قوسا فخطب عليه * روايت است از براء ابن عازب كه آنحضرت داده شد بدست شريف وى روز عيد كماني پس خطبه خواند تكيه زده برآن * رواه ابو داؤد * ودر بعض كتب فقهيه مذكور است كه انكا بر قوس وعصا مكروه است وصحيح آنست كه مكروه نيست از جهت ورود سنت بدان واز روضة العلما نقل كرده اند كه هر بلاده كه فتح كرده شد بقهر وغلبه ومحاربه تكيه كرده شود در ان بلاده بسلاح وآنكه فتح كرده شد بي آن تكيه كرده شود در ان بعصا ولهذا تكيه ميكنند شافعيه بمكه بر شمشير زيرا كه فتح مكه نزد ايشان بمحاربه است ونزد حنفيه بعصا زيرا كه فتح آن نزد ايشان بصلح است وامام مدينهٔ طهرهٔ اعتماد نيست بسلاح باتفاق زيرا كه فتح وى بمحاربه نيست * وعن عطاء مرسلا ان النبي صلى الله عليه وسلم كان اذا خطب يعتمد على عنزته اعتمادا * روايت است از عطا كه از كبار تابعين است بطريق ارسال كه آنحضرت بود كه چون خطبه ميخواند تكيه ميكرد بر عنزهٔ خود تكيه كردني وعنزه بفتح عين ونون وزاى تيزهٔ خرد كه مراد آنحضرت را بود كه خادمان مى برداشتند وبدان سترة ميكرد چنانكه در احاديث آمده است * رواه الشافعي * وعن جابر قال شهدت الصلوة مع النبي صلى الله عليه وسلم في يوم عيد قبدأ بالصلوة قبل الخطبة بغير اذان ولا اقامة * گفت جابر حاضر شدم با آن حضرت در روز عيد پس آغاز كرد بنماز پيش از خطبه بي اذان واقامت * فلما قضى الصلوة قام متكئا على بلال * پس هرگاه كه تمام كرد نماز را ايستاد آنحضرت يعني براى خطبه تكيه زده بر بلال * فحمد الله واثنى عليه * پس حمد گفت خدا را وستايش كرد بروى تعالى وتقدس * وذكر عظ الناس * وپند كرد مردم را وعظ منع وزجر بتخويف * وذكرهم * وتذكير كرد ايشان را وياد دهانيد ثواب وعقاب آخرت را * وحثهم على طاعته * وبرانگيخت ايشان را بر فرمان بردارى وى سبحانه * ومضى الى النساء ومعه بلال * وگذشت ورفت بجانب زنان كه در يك گوشه

نشسته بودند مردان آنکه بود باوی بلال * فامرهن بتقوی الله وزجرهن وذکرهن * پس امر کرد زنان را بخیرات وپند گفت وتذکیر کرد * رواه النسائي * وعن ابي هريرة قال كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا خرج يوم العيد في طريق رجع في غيره * بود آن حضرت که چون بیرون می آمد روز عید در یک راهی باز برمیگشت در راه دیگر چنانکه گذشت بیان اسرار وحکم دران در فصل اول * رواه الترمذي وابو داود وعنه انه اصابهم مطر في يوم عيد فصلى بهم النبي صلى الله عليه وسلم صلوة العيد في المسجد * وهم از ابی هریره روایت است که شان این است که رسید بمردم باران در روز عید پس بگزارد آنحضرت نماز عید را در مسجد ظاهر ازین عبارت آنست که نماز عید در جبانه افضل است از نماز در مسجد مگر بعذری والآن جاری شده است عادت اهل مدینهٔ مطهره وهمچنین مکهٔ معظمه بنماز گزاردن در مسجد شریف وحرم منیف * رواه ابو داود وابن ماجة * وعن ابي الحويرث * بضم حا فتح واو وسکون تحتانیه وکسر راء وآخر ثاء مثلثه * ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كتب الى عمرو بن حزم وهو بنجران * ابو الحویرث که از تابعین است روایت کرده است که آن حضرت نوشت بجانب عمرو بن حزم بفتح حای مهمله وسکون زای که صحابی انصاریست اول مشاهد وی خندق است ووی دران زمان پانزده ساله بود وعامل کرد نبی او را آنحضرت در نجران بفتح نون وسکون جیم نام شهری است به یمن وبود وی دران زمان هجده ساله وکتابی نوشته بوی شیوه که در وی فرائض وسنن وديات بود ونوشت * عجل الاضحى * شتابی کن نماز عید اضحی را * واخر الفطر * وتاخیر کن نماز عید فطر را * وذکر الناس * وتذکیر کن مردم را وگفته اند شاید که حکمت در تعجیل اضحی وتاخیر فطر آنست که هرگاه که اداکرده شد صدقهٔ فطر وخورده شد طعامی وباقی نماند هیچ مهمی تا خیر موجب کثرت جماعت خواهد شد یا آنکه ضعیفی وفتوری بصوم راه یافته است که مانع میشود از اسراع واستعجال بخلاف اضحی که بعد از صلوة تصدقی واکلی هست پس استعجال مناسب آن باشد * رواه الشافعي * وعن ابي عمير * بضم عين * بن انس عن عمومة له من اصحاب النبي * روایت است از ابی عمیر ابن انس از اعمام که مر او را از اصحاب پیغمبر * صلى الله عليه وسلم ان ركبا جاؤا الى النبي صلى الله عليه وسلم يشهدون انهم رأوا الهلال بالامس * یعنی راستی که سواری چند آمدند نزد آن حضرت در حالی که گواهی میدادند آن سواران که ایشان دیده اند هلال عید را دی روز * فامرهم ان يفطروا * پس امر کرد آنحضرت اصحاب را که افطار کنند * واذا اصبحوا ان يغدوا الى مصلاهم * وامر کرد که چون صبح کنند بروند بسوی مصلا زیرا که آمدن این سواران بعد از زوال بود که وقت نماز گذشته بود ودر روایت ابن ماجه ودارقطني صریح آمده است که قدوم آوردند سواران آخر روز ولفظ محدث دارقطني اینچنین آمده است که صحابه گفتند که پوشیده شد بر ما هلال شوال پس برخاستیم ما روزه دار پس آمدند سواران در آخر نها ر پس گواهی دادند نزد آنحضرت صلى الله عليه وسلم که ما دیدیم هلال را دی شب ودر روایتی بعد از زوال آفتاب ومذهب نزد ما همین است چنانچه در هدایه گفته است * رواه ابو داود والنسائي *

* الفصل التالث *

* عن ابن جريج * بضم جیم اولی وفتح راء وسکون تحتانیه ودر روایت جریج بجیم وحای مهمله نه بفتح جیم ونه بضم آن اصلا نیست وابن جریج نام او عبد الملك بن عبد العزیز بن جریج فقیه مکی قرشي مولاهم قریش ودر اصل رومی است یکی از اعلام ائمه مشهور ومعدود وی اول کسی است که تصنیف کرد در اسلام در قولی وگفته اند که وی ثابت تر وقوی تر است از امام مالك روایت کردند از وی ثوری وجزری وگویند که متعه را مباح میدانست ومیکرد آنرا تونی بمکة سنة خمسين ومائة ويدل رش عبد العزيز تابعي مشهور است اما وی افقه واوثق از پدر است * قال اخبرني عطاء عن ابن عباس وجابر بن عبد الله قالا لم يكن يؤذن يوم الفطر ولا يوم الاضحى * گفت ابن جریج خبر داد مرا عطا از ابن عباس واز جابر گفتند این هر دو صحابی نبود که اذان گفته شود روز عید فطر ونه روز عید اضحی * ثم سألته يعني عطاء بعد حين عن ذلك * جریج میگوید که بعد ازان سوال کردم او را یعنی عطا را بعد از زمانی از ان مسئلهٔ مذکوره * فاخبرني * پس خبر داد مرا عطا * قال * گفت عطاء * اخبرني جابر بن عبد الله ان لا اذان للصلوة يوم الفطر * خبر داد مرا جابر که نیست اذان مر نماز را روز عید فطر دریں بار عطا تخصیص کرد روایت از جابر بن عبد الله وهمین نماز عید فطر را بیان کرد وچیزهای دیگر را نیز ذکر کرد وگفت * حين يخرج الامام ولا بعد ما يخرج * هنگامیکه بیرون آید امام برای نماز ونه بعد از بیرون آمدن برای

خطبه * ولا اقامة ولا نداء ولا شيء * ونه بود اقامت ونه آواز دادن چنانکه گویند الصلوة الصلوة وما نند آن ونه بود چیزی تاکید است برای نفی مطلق باز تاکید کرده می گوید * لا نداء یومئذ ولا اقامة * نبود آواز دادن دران روز ونه اقامت * رواه مسلم * وعن ابي سعید الخدري ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یخرج یوم الاضحی ویوم الفطر * بود آنحضرت که بیرون می آمد روز عید اضحی و روز عید فطر * فیبدأ بالصلوة * پس آغاز میکرد بنماز * فاذا صلی صلوته * پس چون میگزارد آنحضرت نماز خود را وفارغ میشد از ان * قام فاقبل علی الناس وهم جلوس في مصلاهم * می ایستاد پس روی می آورد بر مردم وحال آنکه مردم نشسته بودند در جای نماز خود * فان کانت له حاجة یبعث ذکره للناس * پس اگر می بود مر آن حضرت را حاجت بفرستادن لشکر بجای ذکر میکرد آنرا برای مردم بدان ومی فرستاد * او کانت له حاجة بغیر ذلك امر بها * یا می بود مر آنحضرت را حاجتی بکاری دیگر غیر فرستادن لشکر بجای امر میکرد مردم را بآن کار * وکان یقول * وبود آنحضرت که میگفت * تصدقوا تصدقوا تصدقوا * صدقه کنید صدقه کنید صدقه کنید مکرر سه بار * وکان اکثر من یتصدق النساء * وبودند بیشترین کسیکه تصدق میکرد بفرمودهٔ آنحضرت وتاکید وی صلی الله علیه وسلم زنان * ثم ینصرف * پستر برمیگشت آنحضرت بمنزل خود * فلم یزل کذلك * پس همیشه بود تقدیم صلوة بر خطبه درزمان خلفای اربعه وبعد ازایشان * حتی کان مروان ابن الحکم * تا آنکه شد امارت مروان بن الحکم برمدینه از جانب معاویة بن ابي سفیان * فخرجت مخاصرا مروان * میگوید ابو سعید خدری پس بیرون آمدم من دست در دست گرفته مروان را ومخاصرت بخای معجمة دستهای یک دیگر گرفتن از خاصره بمعنی تهیگاه زیرا که درین حالت دست یکی برخاصرهٔ دیگری می باشد * حتی اتینا المصلی * تا آنکه آمدم من ومروان هر دو مصلا را * فاذا کثیر بن الصلت قد بنی منبرا من طین ولبن * پس ناگاه کثیر بن الصلت کندی منبری در مصلی بنا کرده از گل وخشت خام وخانهٔ او هم دران جا بود ولبن بفتح لام وکسر با بر وزن کتف ولبن بر وزن اجل نیز آمده واین کثیر ابن الصلت در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم متولد شده وآنحضرت او را کثیر نام کرده وبود نام او قلیل وصاحب جامع الاصول او را در صحابه باین بیان ذکر کرده وذهبی در کاشف گفته که قیل له صحبة وبعض گفته اند وی تابعي است وکثیر نام وی عمر بن الخطاب نهاده وظاهر این حدیث آنست که اول کسیکه منبر در مصلی ساخته مروان بود وازمدونهٔ مالك نقل کرده اند که اول کسی که خطبه در مصلی بر منبر خواند عثمان بن عفان بود رضي الله عنه ابو سعید خدری میگوید * فاذا مروان ینازعني یده * پس ناگاه مروان کشاکش میکند مرا دست خود را یعنی میکشد مرا بدست خود * کأنه یجرني نحو المنبر رانا اجره نحو الصلوة * گویا که وی میکشد مرا بجانب منبر تا خطبه پیش از نماز بخواند ومن میکشم او را بجانب نماز تا نماز پیش از خطبه گزارد چنانکه سنت است * فلما رأیت ذلك منه قلت این الابتداء بالصلوة * پس هرگاه که دیدم من آن قصد وارادهٔ را از وی گفتم کجاشد ابتدا کردن بنماز وگزاردن آن پیش از خطبه که فعل پیغمبر صلی الله علیه وسلم وخلفای او بود * فقال لا یا ابا سعید * پس گفت مروان نزاع مکن درین باب ای ابو سعید * قد ترك ما تعلم * بتحقیق مانده شد وگذاشته شد چیزیکه تو میدانی از ابتدا بخطبه یعنی ترک کردم من آنرا ازجهت مصلحتیکه دیدم وآن این است که اگر تقدیم صلوة میکردم مردم برای استماع خطبه انتظار نمی بردند * قلت کلا والذي نفسي بیده لا تاتون بخیر مما اعلم * ابو سعید میگوید گفتم من نه چنین است سوگند بخدای که بقای ذات من در دست قدرت اوست نمی آرید شما بهتر از انچه میدانم من * ثلث مرار * گفتم این کلمه را سه بار * ثم انصرف * پستر برگشت ابو سعید وحاضر نشد جماعت را کذا قال الطیبي ویحتمل که معني این باشد که برگشت از جانب منبر بجانب نماز ونیز احتمال دارد که معني این باشد که برگشت مروان بجانب منبر تا خطبه بخواند ونشنید سخن ابي سعید را که نماز پیشتر از خطبه باید گزارد واین معني از روی عبارت ظاهر تر است والله اعلم * رواه مسلم * بدانکه سنت در عیدین گزاردن نماز است پیش از خواندن خطبه واتفاق کرده اند اصحاب کتب ستة بروایت آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم گزارد نماز پیش از خطبه وعمل کرد ابوبکر وعمر بعد از وی همچنین وترمذی گفت که برین است عمل نزد اهل علم از صحابه وغیرهم وگفته اند که اول کسی که خطبه پیش از نماز خواند مروان بن الحکم بود در وقتی که امیر مدینه بود از قبل معاویه ودر فتح الباری میگوید که

بعض گفته اند كه اول كسى كه خطبه پيش از نماز خواند عثمان بن عفان بود بعد ازمدتى از خلافت خود چون ديد جماعه از مردم كه بنماز نرسيدند چنانكه ابن المنذر باسناد صحيح تا حسن بصرى روايت كرده است واين علت غير علتى است كه مروان قصد كرده چه مصلحت عثمان رضي الله عنه رسيدن مردم بود بجماعت وقصد مروان اسماع خطبه بود ومردم ترك داده بودند در زمن مروان سماع خطبه از جهت سب وشتم وى كسانى را كه مستحق نبودند آنرا افراط در مدح بعض مردم واحتمال دارد كه عثمان رضي الله عنه احيانا آنرا بجهت مصلحت صحيح كه ديد كرده باشد كه مروان بجهت غرض فاسد خود بران مواظبت نموده وبعض گفته اند كه اول كسى كه تغيير داد معاويه بود ومروان در مدينه وزياد ببصره كه عمال او بودند متابعت ومطاوعت وى كردند والله اعلم انتهى كلام الشيخ وبر تقدير ثبوت اين روايت قول مروان كه قد ترك نه ترك محمول بر ظاهر خواهد بود فافهم

* باب الاضحية * اضحيه بضم همزه وكسر آن وتشديد ياء تخفيف آن وجمع وى اضاحي بتشديد ياء وتخفيف آن نام چيزى است كه ذبح كرده ميشود بروجه تقرب از شتر وگاو وگوسفند در وقت مخصوص كه آنرا قرباني كويند وتضحيه بمعني ذبح كردن وقرباني كردن ويوم نحر را يوم الاضحى ازينجا نام شده يا ازضحواست بمعني ارتفاع نهار بلكه اصل همين است واضحية فم ازوست كه اول وقت تضحيه است وبدانكه تضحيه واجب است در مذهب امام ابو حنيفه واصحاب وى برحر مسلم مقيم موسر نزد شافعي ودر روايتى از ابي يوسف سنت مؤكده است ومشهور ومختار در مذهب امام احمد همين است ودر روايتى ازوي واجب است برغني وسنت است برفقير ودر رسالهٔ ابن ابي زيد كه در مذهب مالك است گفته كه وى سنت واجبه است بر كسى كه استطاعت دارد آنرا يا مراد بسنت طريقهٔ مسلوكه در دين است يا مراد بوجوب تأكد است ومعني اول قريب تر است دليل وجوب حديثى است كه روايت كرده است آنرا ترمذى وابوداؤد ونسائي كه روايت كرده اند از مخنف بضم ميم وفتح خاى مهمله وتشديد باى موحده وقاف در آخر بن سليم گفت بوديم ما با رسول خدا صلى الله عليه وسلم بعرفات پس شنيديم كه ميگفت براهل بيت در هر سال اضحيه است واين صيغهٔ وجوب است وفرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم كسى كه يابد سعت وتضحيه نكند بايد كه قريب نكرد مصلاى مارا ومثل اين وعيد لاحق نميكردد مگر بترك واجب كذا في الهداية

* الفصل الاول

* عن انس قال ضحى رسول الله * روايت است از انس كه گفت قرباني كرد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم بكبشين * بدو كبش بفتح كاف وسكون باء كوسفند نر كه سرون ميزند بفارسي قچقار * املحين * املح آنكه سياهي وى آميخته بسپيدى باشد وبعض گفته اند كه بياض او بيشتر از سواد او باشد وملحه بضم ميم وسكون لام از الوان بياض مخلوط بسواد * اقرنين * شاخ دار يعني دراز شاخ والاغر كبش شاخ دار است يا مراد سالم القرنين است * ذبحهما بيده * ذبح كرد آنحضرت آن دو كبش را بدست مبارك خود * وسمى وكبر * ونام خدا برد وتكبير گفت در وقت ذبح كردن چنانكه شرط ذبح است * قال رأيته واضعا قدمه على صفاحهما * گفت انس ديدم آن حضرت را نهنده پاى مبارك خود را بر پهلوى وى يا بر رو وى وصفاح بكسر جمع صفح بفتح وسكون بمعني پهلو وجانب وروى وپهناى روى * ويقول * ومى گفت * بسم الله والله اكبر متفق عليه * وعن عائشة * رضي الله عنها * ان رسول الله صلى الله عليه وسلم امر بكبش اقرن * روايت است از عائشه كه آن حضرت فرمود تا آوردن قچقار شاخدار * يطأ في سواد * كه پي سپر ميكند زمين را در سياهي يعني پاهاى او سياه باشد * ويبرك في سواد * ومى خسپد در سياهي يعني سينه وشكم وى سياه باشد وبروك خسپيدن وسينه بر زمين نهادن واصل وى در شتر است * وينظر في سواد * ونگاه مى كند در سياهي يعني چشم سياه باشد كذا قال الطيبي وبعض گفته اند كه حوالي چشم او سياه بود * فاتي به ليضحى به * پس آورده شد اين چنين كبش را تا ذبح كند وقرباني كند بدان * قال يا عائشة هلمي المدية * گفت آن حضرت اى عائشه بيار وبده مرا كارد را ومدية مثلثة الميم است * ثم قال اشحذيها بحجر * پستر گفت بعائشه تيز كن كارد را بسنگى شحذ بشين وحاى مهمله وذال معجمه تيز كردن كارد ومانند آن مشحذ نسان * ففعلت * عائشه ميكويد پس تيز كردم * ثم اخذها * پستر گرفت آن حضرت كارد را * واخذ الكبش فاضجعه ثم ذبحه * وگرفت آن حضرت كبش را وبر پهلو خوابانيد آنرا پستر ذبح كرد آنرا يعني خواست كه ذبح كند * ثم قال * پستر

گفت * بسم الله اللهم تقبل من محمد وآل محمد * خداوندا ببذل بپذیر از محمد واز آل محمد * ومن امة محمد * واز سائر امت محمد از بنجا بعض اهتمال کرده اند که قرباني بر فقرا نیز مي باشد چه آن حضرت از جانب تمام امت قرباني کرد فقرا واغنیا واین سخن ضعیف است زیرا که مراد اشتراک در ثواب است واین فضل وکرم آنحضرت است وبا مت که شریک میکرداند ایشان را در ثواب عبادت خود جزاه الله عنا افضل ما جزی نبیا عن امته * ثم ضحی به * پستر طعام چاشت خورانید بدان مردم را تضحیه چنانکه بمعني ذبح کردن امت بمعني خورانیدن طعام در وقت ضحی نیز آمده این جا باین معني است * رواه مسلم * وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لاتذبحوا الا مسنة * بضم میم وکسر سین ونون مشدده فرمود ذبح نکنید مگر مسنه را * الا ان یعسر علیکم فتذبحوا جذعة من الضأن * مگر آنکه دشوار شود بهم رسانیدن مسنه برشما پس ذبح کنید جذعه را از میش بفتح جیم وذال * رواه مسلم * شرح این حدیث تفصیلی دارد آن را موافق مذهب حنفي بیان کنیم ودر شرح موافق مذاهب اربعه کرده شده است بدانکه اضحیه جائز نیست مگر از ابل وبقر وغنم وروایت کرده نشده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم ونه از اصحاب وی رضي الله عنهم جز اصناف ثلثه از ذبائح وغنم وصف است معز که آنرا بز گویند وضأن که آنرا میش خوانند وجاموس بحسب مهمله که معرب کاومیش است نوعی از بقر است وجائز است از جمیع این اقسام ثني بتاء مثلثه وهمین مراد است بمسنه که در این حدیث مذکور است وآن از ابل آنچه تمام کرده پنج سال کامل را وپانهاده در ششم ودر خلاصه گفته آنچه تمام شده بروی چهار سال راز بقر آنچه استکمال کرده دو سال را واز غنم جواه ضأن باشد یا معز یکساله هکذا في الهداية ومذهب امام احمد نیز موافق مذهب ما است ووجه تسمیه بمسنه آنست که وی مي اندازد دو دندان پیش را که آنرا ثنایا گویند در این عمر ومسنه ازمن است یعني دندان یا یعني سال پس در جمیع این اقسام ثني شرط است مگر از ضأن که جذعه هم درست است ودر هدایه گفته است که جذع از ضأن در مذهب فقها آنچه تمام شده باشد بروی شش ماه وزعفراني گفته هفت ماه واین بر تقدیري که عظیم الجسم باشد چنانکه اگر خلط شود با ثني مشتبه گردد بر نظر از دور واگر صغیر وحقیر باشد جائز نیست مگر آنکه تمام شده سنه ودرست نیست جذعه از معز * وعن عنبة بن عامر ان النبي صلی الله علیه وسلم اعطاه غنما یقسمها علی صحابته ضحایا * روایت است از عقبة بن عامر که از مشاهیر صحابه است که آن حضرت داد او را گوسپندان که قسمت کند آنها را بر صحابهٔ آنحضرت بطریق قرباني پس قسمت کرد * فبقي عتود * پس باقي ماند بعد از قسمت عتود بفتح عین بعد از وی تاء مثناة یک ساله از اولاد معز وبعض گفته اند آنچه کنشته بروی اکثر حول در خلاصه گفته عتود از معز مثل جذع از ضأن آنچه کنشته بروی اکثر سال * فذکره لرسول الله * پس ذکر کرد عقبه آن عتود را که باقي مانده بود مر پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم * را وگفت غنم همه قسمت یافت عتودی باقي مانده است چه حکم میشود * فقال * پس گفت آنحضرت * ضح به انت * تضحیه کن بدان عتود تو * وفي روایة * ودر روایتي این چنین آمده است که * قلت * گفتم * یا رسول الله انا بني جذع * رسید مرا جذع یعني از معز * قال ضح به * گفت آنحضرت تضحیه کن تو بدان اگر عتود نام بز یکساله است خود درست است نزد ما مطلق را اگر کمترازان است میگویند که کفایت آن مخصوص بعقبة بن عامر است چنانکه در حدیث ابي بردة در جذع معز آمده است که ذبح کن تو آنرا واگر کفایت تمیکند از همه بکي مگر از تو وآنحضرت را می رسد که تخصیص کند بعض احکام را ببعض احکام را واحکام مفوض بود بوی بر قول صحیح * متفق علیه * وعن ابن عمر قال کان النبي صلی الله علیه وسلم یذبح وینحر بالمصلی * بود آنحضرت که ذبح میکرد ونحر میکرد در مصلی از جهت اول وقت وسابقا معلوم شد که نحر مخصوص است با بل وذبح عام ونحر ابل افضل است از ذبح وی * رواه البخاري * واین حدیث در باب صلوة العیدین در آخر فصل اول گذشت از ابن عمر بروایت بخاري وظاهر این است که همین جا ذکر میکرد نه آنجا * وعن جابر ان النبي صلی الله علیه وسلم قال البقرة عن سبعة * گاو واقع میشود در قرباني از هفت کس که شریک شوند در آن * والبدنة عن سبعة * وشتر نیز واقع میشود از هفت کس * رواه مسلم وابوداؤد واللفظ له * واین لفظ حدیث مرابي داؤد راست این اعتراض است بر صاحب مصابیح که چون لفظ حدیث مرابي داؤد راست مي بایست که

آنرا در فصل ثاني ذكر ميكرد * وعن ام سلمة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل العشر واراد بعضكم ان يضحي
چون در آيد دهة ماه ذي الحجه وخواهد بعضي از شما كه قرباني كند * فلا يمس من شعره وبشره شيئا * پس بايد كه مماس نكند و نكيرد
آن كس از موى خود و روى پوست خود چيزى را * وفي رواية فلا يأخذن شعرا ولا يقلمن ظفرا * پس بايد كه نكيرد موى را
وناخن را ويقلمن بتشديد وتخفيف هر دو در روايت است از تقليم وقلم هر دو بيك معني امت * وفي رواية من رأى هلال
ذي الحجة واراد ان يضحي فلا يأخذ من شعره ولا من اظفاره * كسي كه به بيند هلال ذي الحجه را وخواهد كه تضحية كند پس بايد
كه نگيرد از موى خود ونه از ناخنان خود * رواه مسلم * اگر گوئي كه گرفتن موو ناخنان معقول ومتصور است ليكن گرفتن
از بشره كه بمعني پوست است كه زير موي نباشد چه معني دارد جوابش آنكه متصور است كه كسى قطع جلد خود بعجبي از اسباب
يا بغير آن كند پس نهي ميكند كه نبايد كرد شيخ در شرح ميگويد كه تصريح كرده ائمه بدين معني وميگويند كه شارح مطلع نگشت
برين معني پس گفت كه مراد ببشره اينجا ظفر است بقرينة روايت ديگر وگفته اند كه حكمت در نهي از گرفتن موى وناخن يا تشبيه
است بحجاج بيت الله كه محرم اند در رنگ تعريف كه نزد بعض مستحب است يا بجهت آنكه تا تضحيه از هر جزو حتى موى
وناخن واقع شود ولهذا ذبح قتل حلق است در روز نحر بنا وموى اين معني است كه اگر مقصود تشبه بحجاج بودى شامل
وعام بودى تمامة محظورات احرام را مثل لبس مخيط ومس طيب وغير آن واين نهي براى تحريم است نزد قومي وبراى تنزيه
است نزد جماعه وودر جامع الاصول از حديث مسلم از عمرو بن مسلم بن عمار ليثي مى آرد كه گفت بوديم ما در حمام نزديك
بيوم اضحى پس نوره كردند جمعى از اهل حمام وبعض گفتند كه منع ميكنند علما ازين باز چون ملاقات كردم سعيد بن المسيب
را ذكر كردم اين را نزد وى گفت يا ابن اخي اين حديثى است كه فراموش كرده اند مردم وترك كرده اند آنرا حديث كرده
است ام سلمه زوجهٔ نبي قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا رأيتم هلال ذي الحجة الحديث * وعن ابن عباس قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من ايام العمل الصالح فيهن احب الى الله تعالى من هذه الايام العشر * نيست هيچ روزها كه كار نيك در
وى دوست داشته تر باشد نزد خدا ازين ده روز كه دهة ذي الحجه است * قالوا * گفتند صحابه * يا رسول الله ولا الجهاد
في سبيل الله * ونه كارزار كردن در راه خدا با كافران كه در غير اين ايام واقع شود * قال * گفت آنحضرت * ولا الجهاد في سبيل الله *
ونه كارزار كردن در راه خدا آن نيز برابر عملهاى ديگر نيست كه درين روزها كنند اگرچه عملهاى قليل وآسان باشند * الا رجل
خرج بنفسه وماله فلم يرجع من ذلك بشيء * مگر جهاد مرديكه بيرون آيد بنفس خود پس باز برنگشت از نفس ونه از مال خود
بچيزى اگر باين مرحله كه برسد آن چيزى ديگر است واين فضل شهادت است * رواه البخاري *

* الفصل الثاني

* عن جابر قال ذبح النبي صلى الله عليه وسلم يوم الذبح كبشين املحين اقرنين * ذبح كرد آنحضرت روز ذبح يعني روز نحر
دو كبش املح اقرن معني اين دو لفظ معلوم شد * موجوئين * كوفته شده وكهاى خصيتين آنها يعني خصي اگرچه خصا در لغت
بيرون كشيدن خصيتين است اما مراد اينجا يكي است اگر گفته شود كه خصا نقصان است يكي بعض اجزاء مركبه كوش وشاخ
شكسته درست نباشد بجهت نقصان خصي چون درست باشد جوابش آنكه خصا در حيوان نقصان است در صورت ليكن كمال
است در معنى كه لحم خصي اطيب والذ است وقيمت وى اعلا واغلا است * فلما وجههما قال * پس هرگاه كه روى بقبله كردانيد
آن دو كبش را براى ذبح گفت * اني وجهت وجهي للذي فطر السموات والارض على ملة ابراهيم حنيفا * بدرستيكه من متوجه
گردانيدم روى خود را بسوى آن كسى كه شكافته واز عدم بوجود آورده آسمانها وزمين را در حالتيكه بر كيش ابراهيم مائل
از باطل بحق وقرباني كردن نيز سنت ابراهيم وكيش اوست * وما انا من المشركين * ونيستم من از مشركان كه در عبادت ودر
ذبح كردن غير خدا را شريك كردانند وبنام بتان ذبح كنند * ان صلوتي ونسكي * بدرستيكه نماز من وهمه عبادات من وبيشتر
اطلاق نسك برين عبادت مخصوص آيد كه قرباني كردن است * ومحياي ومماتي * وزيستن من ومردن من * لله رب العالمين * مر خداى
راست كه پروردگار جهانيان است * لا شريك له * نيست هيچ انباز مر اورا * وبذلك امرت * وبهمين يعني بتوحيد وترك

شرك امر كرده شده ام من * وانا من المسلمين * ومن از جملهٔ اعلام آرند كان امر او وتسليم كنند هٔ قضا وقدر او يم وكاهى ميكفت وانا اول المسلمين ومن اول مسلمانان اين امتم اما چه هر پيغمبر اول مسلمانانست نسبت بامت خود بلكه اول تمامهٔ مسلمانانم على الاطلاق بحسب ذات ورتبه واين دعا در كتاب الصلوة در باب مايقول بعد التكبير كذشته است * اللهم منك * خداوندا اين قرباني از عطاى تو وفضل تست * ولك * ومر ترا ست وبراى ثواب تو ورضاى تو ميكنم * عن محمد وامته * قبول كن از محمد وامت وى در اينجا ذكر آل نكرد زيرا كه آل نيز داخل امت اند وكفت * بسم الله والله اكبر ثم ذبح * پستر ذبح كرد همين دو كلمه در ذبح كافي است باقي فضيلت است * رواه احمد وابو داؤد وابن ماجة والدارمي وفى رواية لاحمد وابي داؤد والترمذى ذبح بيد هٔ * آمد بزيادت لفظ بيد هٔ واين نيز آمد هٔ كه * وقال * وكفت آنحضرت * بسم الله والله اكبر اللهم هذا عني وعمن لم يضح من امتي * خداوندا اين قرباني از من است واز كسيكه قرباني نكرد هٔ از ميان امت من * وعن حنش * بحاى مهمله ونون مفتوحتين وبشين معجمه كوفي تابعي است روايت ميكند از اميرالمؤمنين علي ودر احاديث وى سخن است وابو داؤد ميكويد ثقه است * قال رأيت عليا يضحي بكبشين * كفت ديدم علي را رضي الله عنه كه قرباني مى كرد بدو كبش * فقلت له ما هذا * پس كفتم مر او را چيست اينكه بدو كبش قرباني ميكني وتنها يك كبش كفايت است * فقال * پس كفت علي رضي الله عنه * ان رسول الله * بدرستيكه پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم اوصاني ان اضحي عنه * وصيت كرد مرا كه تضحيه كنم از جانب وى * فانا اضحي عنه * پس من تضحيه ميكنم از جانب وى صلى الله عليه وسلم اما چيست كه آنحضرت فرموده بود كه يك بار از من تضحيه كن پس علي رضي الله عنه تضحيه كرد ووصيت آنحضرت را بجاى آورد يا وصيت كرده بود كه هميشه از جانب من تضحيه ميكرده باشي پس وى رضي الله عنه دائم از جانب ايشان تضحيه ميكرد وظاهر لفظ حديث ناظر درين معنى است والله اعلم واز اينجا معلوم ميشود كه تضحيه از ميت جائز است وبعض علما جائز نميدارند تضحيه از ميت وازابن المبارك نقل ميكنند كه كفت محبوب ترنزد من آنست كه تصدق كند بتضحيه واكر تضحيه كند خود از وى چيزى نخورد وهمه تصدق كند * رواه ابو داؤد وروى الترمذى نحوه * وعن علي * رضي الله عنه * قال امرنا رسول الله صلى الله عليه وسلم ان نستشرف العين والاذن * امر كرد ما را آنحضرت كه تامل كنيم ونيك در نكريم از اضحيه چشم را وكوش را كه دران نقصاني نباشد كه بدان تضحيه نتوان كرد * وان لا نضحي بمقابلة * وامر كرد ما را با آنكه تضحيه نكنيم بمقابله بفتح با آنكه بريده شده است از بالاى كوش وى * ولا مدابرة * ونه تضحيه كنيم بمدابره نيز بفتح با آنكه بريده شده است از پايان كوش وى * ولا شرقاء * بفتح شين وسكون را بروزن حمراء آنكه شكاف دارد كوش او در از * ولا خرقاء * ونه آنكه شكاف دارد كوش وى كرد * رواه الترمذى وابو داؤد والنسائي والدارمي وابن ماجة وانتهت روايته * ومنتهى شده است روايت ابن ماجه * الى قوله والاذن * تا قول وى والا اذن وان لا نضحي تا آخر در حديث وى نيست * وعنه قال * وهم از علي است رضي الله عنه كه كفت * نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم ان نضحي بعضب القرن والاذن * نهي كرد آنحضرت كه تضحيه كنيم بشكسته شده شاخ وبشكسته شده كوش وعضب بعين مهمله وضاد معجمهٔ مفتوحه شكسته شدن شاخ وعضباء كوسپند شاخ شكسته واكثر استعمال عضب در شاخ است وكاهى در كوش نيز اطلاق يابد چنانكه درين حديث آمده ست ومراد بآن قطع اذن است * رواه ابن ماجة * وعن البراء بن عازب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم سئل ما ذا يتقي من الضحايا * پرسيده شد آنحضرت كه چه چيز است كه پرهيز كرده شود از ضحايا يعني كدام ها است كه با ن تضحيه نتوان كرد * فاشار بيده فقال اربعا * پس اشارت كرد با نكشتان دست پس كفت پرهيز كنيد چهار را * العرجاء البين ظلعها * لنك كه پيدا است لنكي او * والعوراء البين عورها * ويك چشم كور كه پيدا است كورى او كل با اكثر * والمريضة البين مرضها * وبيمار كه پيدا است بيمارى او چنانكه اميد صحت او نماند * والعجفاء التي لا تنقي * ولاغر كه مغز در استخوان ندارد تنقي بضم تا وسكون نون وكسر قاف * رواه مالك واحمد والترمذى وابو داؤد والنسائي وابن ماجة والدارمي * وعن ابي سعيد قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يضحي بكبش اقرن فحيل * كفت ابو سعيد خدرى بود آنحضرت كه قرباني مى كرد بقوچقار شاخ دار قوي هيكل كوشت دار فحيل بروزن كريم اينجا

باين معني است واصل معني وي نرا ست قوي برجهنده برمادة وگفته اند كه اولي ترك نري است كه بسيار مي جهد برماده ومراد اينجا قوي وبزرگ است * ينظر في سواد * سياه چشم * ويأكل في سواد * سياه دهان * ويمشي في سواد * سياه پاي * رواه الترمذي وابوداؤد والنسائي وابن ماجة * وعن مجاشع * بضم ميم وجيم وشين معجمة مكسورة * من بني سليم * بضم سين وفتح لام * ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يقول ان الجذع يوفي مما يوفي منه الثني * روايت است از مجاشع كه صحابي است واز قبيلة بني سليم است واز مهاجرين است كه بود آنحضرت ميگفت كه جذع بفتح جيم وذال تمام ميكند حق را از چيزي كه تمام ميكند ازان چيز ثني ومراد از جذع ضأن است چنانكه دراول باب گذشت واگر جذع را تفسير كنند بانيه تمام شده مراورا اگنك سال جذع از معز نيز درست باشد چه ثني از معز يك ساله را گويند ويوفي به تشديد است از توفيه * رواه ابوداؤد والنسائي وابن ماجة * وعن ابي هريرة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول نعمت الاضحية الجذع من الضأن * ميگفت آنحضرت نيكو اضحيه است جذع از ضأن يعني جائز است برخلاف جذع از معز * رواه الترمذي * وعن ابن عباس قال كنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في سفر فحضر الاضحى * گفت ابن عباس بوديم ما با آنحضرت در سفري پس حاضر شد روز عيد اضحى * فاشتركنا في البقرة سبعة وفي البعير عشرة * پس شريك شديم ما در گاو هفت كس ودر شتر ده كس در شتر عمل بعضي از علما است وجمهور برانند كه اين منسوخ است وگاو وشتر يك حكم دارند * رواه الترمذي والنسائي وابن ماجة وقال الترمذي هذا حديث حسن غريب * ودر كفايت يك شاة از اهل بيت نيز ترمذي حديثي روايت كرده است وحكم او نزد جمهور نيز همين است كه گفته شد * وعن عائشة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما عمل ابن آدم من عمل يوم النحر احب الى الله من اهراق الدم * يعني كار آدمي هيچ كار در روز نحر دوست داشته شده تر از ريختن خون يعني تضحيه واگر چه ثمن اضحيه را تصدق كند ثواب وي با اضحيه نرسد اما درين روز تضحيه افضل از تصدق است هر چند گوشت آنرا تصدق نكند اگر چه تصدق بثلث مستحب است واين آنچنان كه آناتي را در مكه طواف افضل است از نماز * وانه ليأتي يوم القيمة بقرونها واشعارها واظلافها * وبدرستي كه آن جانور بخون ريخته شده مي آيد بشاخهاي شان وموهاي شان وسمهاي شان وطلف سم شكافته را گويند چون سم گاو وگوسپند وامثال آن يعني مي آيد در ميزان اعمال وگران ميكرداند ميزان را * وان الدم ليقع من الله تعالى بمكان قبل ان يقع بالارض * وبدرستي كه خون هر آينه مي افتد نزد خدا در مرتبة قبول پيش از آنكه افتد بر زمين * فطيبوا بها نفسا * پس خوشحال كردانيد بدان نفس را يا خوش شويد بدان از روي نفس وطيبوا بتشديد وتخفيف از تطييب وطيب هر دو روايت است معني اول بروجه اول وثاني برثاني * رواه الترمذي وابن ماجة * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من ايام احب الى الله ان يتعبد له فيها من عشر ذي الحجة * نيست هيچ روزها كه دوست داشته تر باشد نزد خدا عبادت كردن مر خدا را دران روزها از دهة ذي الحجة يعني عبادت كردن درين دهه محبوب تر است از عبادت در روزهاي ديگر هر عمل كه باشد خصوصا تضحيه كه فاضل تر ومحبوب تر از عملهاي ديگر است * يعدل صيام كل يوم فيها بصيام سنة * برابر است روزة هر روزه دران روزها بروزة يك سال * وقيام كل ليلة منها بقيام ليلة القدر * وبرابر است برخاستن وگزاردن نماز هر شب از شبهاي آن روزها به نماز شب قدر وعلما را اختلاف است در افضليت عشر ذي الحجه وعشر رمضان مختار آنست كه روزهاي عشر ذي الحجه افضل است از جهت وجود روز عرفه دروي وشبهاي عشرة رمضان افضل است بسبب وجود شب قدر دران فقط بر * رواه الترمذي وابن ماجة وقال الترمذي اسناده ضعيف * وگفته است ترمذي اسناد اين حديث ضعيف است

* الفصل الثالث *

* عن جندب بن عبد الله صحابي بجلي است كنيت وي ابو عبد الله وگاهي جندب بن سفيان نيز گويند نسبت بجلي وارا بجلي وعلقي واسلمي گويند نخست در كوفه بود پس به بصره رفت واز انجا نيز آمد ودر قتبة ابن الزبير بعد از چهار سال از ان از عالم رفت روايت ميكنند ازوي حسن بصري ومحمد بن سيرين وغيرهما * قال شهدت الاضحى يوم النحر مع رسول الله صلى الله عليه وسلم * گفت جندب بن عبد الله حاضر شدم روز اضحى كه روز نحر است با آنحضرت * فلم يعد ان صلى وفرغ من صلوته وسلم * پس

تجاوز نكرد يا باز نگشت آنحضرت از نماز گزاردن و فارغ شدن ازان وسلام دادن * فاذا هو يرى لحم اضاحي قد ذبحت قبل ان
يفرغ من صلوته * پس ناگاه آنحضرت مي بيند گوشت قربانيها را كه تحقيق ذبح كرده شده اند پيش از آنكه فارغ كرده از نماز
خود * فقال من كان ذبح قبل ان يصلي او نصلي * پس گفت آنحضرت كسي كه ذبح كرده است پيش از آنكه نماز كرده شود
يا پيش از آنكه نماز گزارد آنحضرت يا پيش از آنكه ما نماز بگزاريم شك راوي است كه يصلي بيا است مجهولا او معلوما يا نصلي بنون
* فليذبح مكانها اخرى * پس بايد كه ذبح كند بجاى وى اضحية ديگر را * وفي رواية * و در روايتي اينچنين آمده است
* قال * گفت جندب * صلى النبي صلى الله عليه وسلم يوم النحر ثم خطب ثم ذبح * نماز گزارد آنحضرت روز نحر پس خطبه
بخواند پس ذبح كرد * وقال * وگفت * من كان ذبح قبل ان يصلي او نصلي فليذبح مكانها اخرى ومن لم يذبح فليذبح باسم الله
وكسي كه ذبح نكرده است پيش از نماز پس بايد كه ذبح كند بنام خدا يعني درست است ذبح وى كه بكند * متفق عليه *
* وعن نافع ان ابن عمر قال الاضحى يومان بعد يوم الاضحى * قربانيها دو روز است بعد از روز عيد اضحى جمع اضحاة
است كه لغت است در اضحيه پس تضحيه جائز است در سه روز روز عيد و دو روز ديگر بعد وى يازده و دوازده اين مذهب ما
است ومذهب مالك واحمد ونزد شافعي سه روز است بعد از روز عيد در هدايه گفته است كه دليل است ما را انچه روايت
كرده شده است از عمر و علي وابن عباس رضي الله عنهم كه ايشان گفته اند ايام نحر سه است افضل آن روز نخستين است
وبي شك آنرا از حضرت شنيده گفته اند زيرا كه راى واجتهاد را در مقابله خلي نيست واكر در اخبار تعارضي وتخالفي
باشد ما اختيار اقل كرديم از جهت احتياط * رواه مالك وقال بلغني عن علي ابن ابي طالب رضي الله عنه مثله * وعن ابن
عمر قال اقام رسول الله صلى الله عليه وسلم بالمدينة عشر سنين يضحي * اقامت كرد آنحضرت بمدينه ده سال تضحيه ميكرد ظاهر
ازين عبارت آنست كه تضحيه در مدت ده سال بود اما ارباب سير ذكر كرده اند كه شرعيت اضحى در سنه ثانيه است
فتدبر * رواه الترمذي * وعن زيد ابن ارقم قال قال اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم * گفت زيد بن ارقم كه
از مشاهير صحابه است كه گفتند اصحاب آنحضرت * يا رسول الله ما هذه الاضاحي * چيست اين قربانيها وچيست اصل آن
* قال * گفت آنحضرت * سنة ابيكم ابرهيم * اين اضاحي سنت پدر شما است كه ابراهيم است * عليه السلام قالوا فما لنا
فيها * گفتند صحابه پس چيست ما را دران از اجر وثواب * يا رسول الله قال بكل شعرة حسنة * گفت در مقابل هر موى
نيكي است واين در معز وبقر است كه موى دارند * قالوا فالصوف * گفتند پس ثواب در انچه پشم دارد چنانكه ضان
وابل چيست * يا رسول الله قال بكل شعرة من الصوف حسنة * گفت در مقابل هر موى از پشم حسنه است ازينجا معلوم ميشود
كه شعر در صوف نيز استعمال ميكنند * رواه احمد وابن ماجة * * باب العتيرة * عتر بكسرعين وعتيرة بروزن ذبيحه
گوسپند قرباني جاهليت است كه در ماه رجب براى بتان ذبح كردندى ودر ابتداى اسلام نيز ميكردند بعد ازان منسوخ
شد تورپشتي گفته كه بسيارى از علما عتيرة را مكروه پنداشته اند ونفي مشروعيت آن ميكنند ازجهت حديث ابي هريرة
كه بيايد وبعض مباح ميدارند و بود ابن سيرين كه ذبح ميكرد عتيرة در ماه رجب وآنها كه تجويز ميكنند ميكويند كه نهي
مخصوص است بصنع جاهليت كه براى بتان ميكردند اما مسلمان كه براى خدا ذبح كند تنگ نيست كار بروى ودلالت ميكند برين
حديث نبيشه كه روايت كرده است آنرا ابوداود كه گفت مردى يا رسول الله ما عتيرة ميكرديم در جاهليت در ماه رجب
اكنون چه ميفرمائي ما را فرمود ذبح كنيد براى خدا در هر ماه كه باشد انتهى * * الفصل الاول * عن ابي هريرة
رضي الله عنه * عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لا فرع * نيست فرع بفتح فا ورا * ولا عتيرة * ونيست عتيرة * قال * گفت
روا * والفرع اول نتاج كان ينتج لهم * فرع اول ولدى كه زائيده ميشد از ناقه يا غنم براى ايشان * كانوا يذبحونه لطواغيتهم *
بودند ايشان كه ذبح ميكردند ايشان آنرا براى بتان خود * والعتيرة في رجب * وعتيرة انچه ذبح ميكنند در رجب * متفق عليه *
ازين حديث دليل نفي وحرمت عتيرة است * * الفصل الثاني * عن مخنف * بكسر ميم وسكون خاى معجمه بنون

وفا * بن سليم * بضم سين وفتح لام صحابي است والي كردانيدة بود اورا امير المؤمنين علي رضي الله عنه براصفهان روايت كرده است
ازان حضرت حديث در اضحيه وعتيره * قال كنا نرتو قب رسول الله صلى الله عليه وسلم بعرفة فسمعته يقول * گفت بوديم مارقوب
گيندة باآنحضرت در روز عرفه پس شنيدم من آنحضرت را كه ميگويد * يا ايها الناس ان على كل اهل بيت في كل عام اضحية
وعتيرة * اى مردمان بدرستيكه بر اهل خانه در هر سال اضحيه وعتيره است * هل تدرون ما العتيرة * ايامي دريابيد كه چيست
عتيره * هي التي تسمونها الرجبية * عتيره آنست كه مي ناميد شما آنرا برجبيه بجهت ذبح او در ماه رجب * رواه الترمذي
وابوداؤد والنسائي وابن ماجة وقال الترمذي هذا حديث غريب ضعيف الاسناد وقال ابوداؤد العتيرة منسوخة * وگفته
است ابوداؤد كه عتيره منسوخ است وتوريشتي در نسخ وي سخن كرده است كه خطبهٔ آنحضرت بعرفه در حجة الوداع بود وآن
پيش از فوت آنحضرت بدو سه ماه بود كه ثابت كرد نهي را بعد ازان والله اعلم * الفصل الثالث * عن عبد الله
ابن عمر رقال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم امرت بيوم الاضحى عيد اجعله الله لهذه الامة * گفت آنحضرت امر كرده شده ام بروز
اضحى در حاليكه آن عيدي است كه گردانيده است آنرا خداى تعالى براى اين امت * قال له رجل * گفت مر آنحضرت را
مردى * يا رسول الله ارأيت ان لم اجد الا منيحة انثى * خبر ده مرا كه اگر نيابم من مگر منيحة كه انثي است * افاضحي بها
ايا پس قربانى كنم بوى ومنيحه بجاى مهمله بروزن كريمه از منح است بمعني عطا وعرب راعادت بود كه ناقهٔ شيردار يا غنم شيردار
را بمحتاجان ميدادند كه بشيروى بلكه بپشم وى وولد وى تا مدتى كه احتياج باشد منتفع شوند وبعد ازقضاى حاجت باز
گردانيدة بدهند وازتقييد بانثى معلوم ميشود كه ذكر را نيز منيحه ميكويند وتاى او مثل تاى حمامه خواهد بود كه بر نر نيز اطلاق
ميكنند يا اين قيد اتفاقى است براى تاكيد آورده يعنى كه انتفاع دروى بيشتر است پس گفت اگر جز منيحه نداشته باشم
ايا اورا هم تضحيه كنم * قال لا * فرمود آن حضرت مكن * ولكن خذ من شعرك واظفارك * وليكن نكيرا ز موي خود
وناخنان خود * وتقص شاربك * ومي بري وكوتاه ميكني بر رتهاى خود را * وتحلق عانتك * وميستري موى زهار خود را
* فذلك تمام اضحيتك عند الله تعالى * پس آن تمام افعال قرباني تست ودر حكم قرباني است در اجر وثواب نزديك خداى تعالى
* رواه ابوداؤد والنسائي * * باب صلوة الخسوف * مشهور در لغت استعمال خسوف در قمر وكسوف در شمس است
ورواة حديث بعض بكاف روايت كرده اند در هر دو وبعض بخاء در هر دو وجماعه بخاء در قمر وبكاف در شمس واحاديث
كه مذكور است در باب ومختار است از فعل آنحضرت صلى الله عليه وسلم همه در كسوف شمس است بجز حديث ثاني كه محتمل
است وشيخ در شرح خود آنرا بر خسوف قمر حمل كرده وجزا مري كه در حديث ابن عباس واقع شده كه ان الشمس
والقمر آيتان من ايات الله فاذا رأيتم ذلك فاذكروا الله ودر حديث عائشه فادعوا الله وكبروا وصلوا وتصدقوا اما فعل آنحضرت درين
دو حديث معلوم نشده وشيخ ابن الهمام ازدارقطني از حديث ابن عباس آورده كه آنحضرت در كسوف شمس وقمر ميگزارد
هشت ركعات در چهار سجدات واز حديث عائشه نيز آورده كه آنحضرت ميگزارد در كسوف شمس وقمر چهار ركعات وچهار
سجدات وليكن در اسناد اين هر دو حديث مقال است والله اعلم وبدانكه نزد ما صلوة كسوف شمس دو ركعت است بجماعت در
صورت نفل در هر ركعت يك ركوع چنانكه معتاد است در نماز بى خطبه ودر خسوف قمر جماعت نيست هر يكى بنفس خود تنها
ميگزارد ونزد شافعي براى هر دو جماعت وخطبه ودو ركوع در هر ركعت بروجه مذكور در حديث ابن عباس وهمچنين نزد
امام احمد در مشهور از مذهب وى وجائز است نزد اكثر اصحاب وى تنها نيز وبر ركوع واحد وبى خطبه ودليل براى ما حديث
ابن عمر است كه ناطق است بانچه مذهب ماست زيرا كه شف است مر رجال را كه در صف پيش ايستادة اند از نسا وصبيان
كه موقف ايشان صف پسين است پس روايت ايشان راجح تر باشد كذا في الهداية وشيخ ابن الهمام احاديث آورده بروايات
صحيحه وحسنه كه مثبت مذهب حنفيه اند وتكلم كرده اند بر احاديث تعدد ركوع كه در آنها اضطراب كرده اند رواة
آن بعض در ركوع زوايت كرده اند وبعض سه وبعض چهار وبعض پنج پس واجب شد كه گزارده شود بروجهى كه معهود است

ترموافق است مر روايات اطلاق را مثل قول آنحضرت صلى الله عليه وسلم فاذا كان ذلك فصلوا وبجهت همين اضطراب كثير گفته اند بعضى از مشائخ ما كه سبب آن اشتباه است كه بجهت كثرت ازدحام اهل صفوف پسين را افتاده وظاهر آنست كه كسوف در زمان آنحضرت جز يكبار واقع نشده وهيچ كس تعدد وقوع آنرا روايت نكرده ووقوع آن متعدد در مدت ده سال بعيد وخلاف عادت است وليكن قول صاحب هدايه كه حال اكثف است مر رجال را برتفد برى تمام است كه غير عائشه از رجال كسى موافق وى روايت نكرده باشد والله اعلم بحقيقة الحال *

الفصل الاول

* عن عائشة * رضي الله عنها * قالت ان الشمس خسفت على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم * گفت عائشه كه آفتاب گرفت در زمان آنحضرت يعنى بعد از هجرت در مدينه * فبعث منادياً * پس بر انگيخت ندا كننده را آواز دهنده را كه فرياد كرد * الصلوة جامعة * پس جمع شدند مردم * فتقدم * پس پيش رفت آنحضرت براى امامت * فصلى اربع ركعات في ركعتين * پس بگزارد آن حضرت چهار ركوع در دو ركعت در هر ركعت دو ركوع چنانكه صورت آن بيايد برخلاف معهود كه در هر ركعت يك ركوع مي باشد * واربع سجدات * چنانكه معهود است * قالت عائشة ما ركعت ركوعا قط ولا سجدت سجودا قط كان اطول منه * گفت عائشه ركوع نكرده ام من هيچ ركوعى را فركز وسجده نكردم هيچ سجده را فركز كه دراز تر باشد ازين ركوع وسجود كه در نماز خسوف كردم كه اين از همه دراز تر بود * متفق عليه * وعنها قالت جهر النبي صلى الله عليه وسلم في صلوة الخسوف بقراءته * گفت عائشه بلند خواند آنحضرت در نماز خسوف قراءت خود را يعنى خسوف قمر كذا قال الشيخ في شرحه وگويا كه ثابت شده است روايت آن والا استعمال خسوف در شمس نيز آمده است چنانكه معلوم شد والله اعلم * متفق عليه * وعن عبد الله بن عباس قال انخسفت الشمس على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم فصلى رسول الله صلى الله عليه وسلم والناس معه * گفت ابن عباس گرفت آفتاب در زمان آن حضرت همچنين است در روايت بخاري و در روايت مسلم انكسفت ودر شرح السنه خسفت پس نماز گزارد آنحضرت ونماز گزاردند مردم باوى يعنى آن حضرت امامت كرد ويشان اقتدا كردند بوى * نقام قياما طويلا نحوا من قراءة سورة البقر * پس قيام كرد آن حضرت قيام دراز نزديك از قراءت سورهٔ بقره يعنى آنقدر از زمان كه در وى سورهٔ بقره بخوانند واز اينجا به يقين معلوم نميشود كه سورهٔ بقره خواندند يا نه والله اعلم * ثم ركع ركوعا طويلا * پستر ركوع كرد ركوعى دراز در بعض روايات آمده كه مانند قيام * ثم رفع * پستر برداشت سر از ركوع * فقام قياما طويلا وهو دون القيام الاول * پس ايستاد ايستادني دراز واين ايستادن فرود قيام اول بود ودون بمعنى قريب نيز مى آيد از اين حديث معلوم نشد كه در قيام دوم قراءت كرد يا تسبيح خواند ظاهر ثاني است والله اعلم * ثم ركع ركوعا طويلا * بعد ازان باز ركوع كرد بار دوم ركوعى دراز * وهو دون الركوع الاول * واين ركوع دوم فرود يا قريب ركوع نخستين بود * ثم رفع رأسه * پستر برداشت سر از ركوع دوم * ثم سجد * پستر سجده كرد يعنى دو سجده چنانكه معهود است در سجده وجلسه اينجا بيان طويل نكرد * ثم قام قياما طويلا وهو دون القيام الاول * پستر قيام كرد قيامى طويل بر اى ركعت دوم واين قيام فرود يا قريب با قيام اول بود كه در ركعت اولى كرده بود * ثم ركع ركوعا طويلا وهو دون الركوع الاول * پستر ركوع كرد در ركعت دوم ركوع دراز واين ركوع دون ركوع اول بود كه در ركعت اولى كرده بود * ثم رفع فقام قياما طويلا وهو دون القيام الاول * پستر ايستاد ايستادني دراز واين ايستادن دون ايستادني بود كه درين ركعت ثانيه كرده بود * ثم ركع ركوعا طويلا وهو دون الركوع الاول * پستر ركوع كرد ركوع طويل واين دون ركوع اول بود كه درين ركعت كرده بود * ثم رفع ثم سجد * پستر برداشت سر پستر دو سجده كرد * ثم انصرف * پستر برگشت از نماز يعني بعد از تشهد وتسليم وذكر نكرد اين را از جهت ظهور * وقد تجلت الشمس * وحال آنكه بتحقيق آشكارا وروشن شد آفتاب * فقال ان الشمس والقمر آيتان من آيات الله * پس گفت آنحضرت كه آفتاب وماه دو نشان اند از نشانهاى كه دلالت ميكنند بوجود خود وخسوف وكسوف خود برکمال قدرت وسلطنت باري تعالى وموجب عبرت اند مر اهل دانش را كه در يك ساعت با آن توزانيت وابهت مظلم ومكسوف شدند همچنين قادر است وى تعالى والعياذ بالله كه نور علم وايمان از آدميان كسف كند وتاريك گرداند * لا ينخسفان لموت احد ولا لحيوته * نميگيرند از جهت حيات كسى ونه از جهت ممات كسى اين دفع است مر اعتقاد

اهل جاهليت راكه خسوف وكسوف بسبب حادثهٔ عظيم مانند موت شخصی بزرگ وضرر عام می باشد ودران روز موت ابراهيم بن رسول الله صلی الله عليه وسلم نيز اتفاق افتاده ميگفتند مردم كه مگر بجهت آن باشد ازين جا معلوم شد كه اعتقاد اهل جاهليت درموت عظيم وضرر عام بود پس ذكر حيات باری بجهت استتباع واستطراد موت باشد والله اعلم * فاذا رأيتم ذلك فاذكروا الله * پس چون به بينيد شما خسوف را پس ذكر كنيد خدا را * قالوا * گفتند صحابه * يا رسول الله رأيناك تناولت شيئا في مقامك هذا * ديديم ترا كه گرفتی تو چيزی را يا قصد كردن آن كردی در جای ايستادن تو كه اينست يعني در اينجا كه نماز ميگزاردی يا در اينجا پند ونصيحت ميكردی ما را ازيرا كه آنحضرت بعد از نماز خطبه نيز خواندی چنانكه در احاديث آمده است * ثم رأيناك تكعكعت * پس ترديديم كه باز ايستادی وپس آمدی * فقال اني رأيت الجنة فتناولت منها عنقودا * پس گفت آنحضرت بدرستيكه كه ديدم بهشت را پس گرفتم از بهشت خوشه را در صراح گفته عنقود خوشهٔ انگور وظاهر مراد آنست كه قصد گرفتن آن كردم بقرينهٔ قول وی صلی الله عليه وسلم * ولو اخذته لا كلتم منه ما بقيت الدنيا * واگر ميگرفتم آنرا هر آينه ميخورديد شما از وی تا مدت بقای دنيا يا مراد آنست كه گرفتم برای خود واگر ميگرفتم برای شما ميدادم شما را ميخورديد شما ازان ميشه باين طور كه هر دانهٔ كه ازان ميخورديد دانهٔ ديگر بجای آن پيدا ميشد چنانكه خاصيت ميوهای بهشت است ومانند زيادت طعام وتمر وروغن بمعجزهٔ آنحضرت صلی الله عليه وسلم * ورأيت النار فلم ار كاليوم منظرا قط افظع * وديدم آتش را پس نديدم هيچ منظر را مثل منظری كه امروز ديدم مركز شنيع تر ورسواتر * ورأيت اكثر اهلها النساء * وديدم بيشترين اهل آتش زنان را * فقالوا بم * پس گفتند صحابه بسبب چه چيز زنان بيشترين اهل آتش اند * يا رسول الله قال بكفرهن * گفت آنحضرت بسبب كفرايشان * قيل يكفرن بالله * گفته شد ايا بسبب آنكه كفر می ورزند بخدا * قال * گفت * يكفرن العشير * كفران نعمت ميكنند زوج را * ويكفرن الاحسان * وكفران ميكنند نيكی را ازهركه باشد * لو احسنت الى احداهن الدهر * اگر نيكی كنی تو بسوی يكی از زنان تمام روزگار * ثم رأت منك شيئا * پس ببيند يكی از ايشان از تو اندك چيزيرا از بدی * قالت ما رأيت منك خيرا قط * ميگويد نديدم از تو هيچ نيكی هرگز * متفق عليه * وعن عائشة نحو حديث ابن عباس * روايت است از عائشه مانند همين حديث ابن عباس * وقالت * وگفته است عائشه * ثم سجد * پس سجده كرد آنحضرت وزيادت كرده است عائشه بران اين عبارت را كه * فطال السجود * پس دراز كرد سجود را ونيز زيادت كرده است خطبه ودعا وتكبير وصلوة وتصدق وزيادات ديگر را كه بيايد * ثم انصرف وقد انجلت الشمس * پس برگشت آنحضرت از نماز درحال آنكه بتحقيق آشكارا شد آفتاب * فخطب الناس * پس خطبه كرد آنحضرت مردم را * فحمد الله واثنى عليه * پس سپاس گفت خدا را وستايش كرد بروی * ثم قال * پس گفت * ان الشمس والقمر آيتان من آيات الله لا يخسفان لموت احد ولا لحيوته فاذا رأيتم ذلك فادعوا الله وكبروا * پس چون به بينيد آنرا پس دعا كنيد خدا را وبه بزرگی ياد كنيد * وصلوا وتصدقوا * ونماز بگزاريد وتصدق كنيد * ثم قال * پس گفت * يا امة محمد والله ما من احد اغير من الله ان يزني عبده او تزني امته * ای امت محمد بخدا سوگند نيست هيچ يكی غيرت ناك تر از خدا درين كه زنا كند غلام وی يا زنا كند داه وی معنی غيرت كراهت شخص است اشتراك غير ويرا در چيزی كه حق اوست ومراد بغيرت خدا كراهت مخالفت امر ونهی وی وغيرت وی تعالی درهمه معاصی است وذكر زنا بطريق تمثيل است وتخصيص ذكر وی بجهت زيادت غيرت است درو * يا امة محمد والله لو تعلمون ما اعلم لضحكتم قليلا ولبكيتم كثيرا * ای امت محمد بخدا سوگند اگر ميدانستيد شما انچه ميدانم من از احوال آخرت واهوال قيامت وصفات جلاليهٔ حق واحكام قهريهٔ وی تعالی وتقدس هر آينه كم ميخنديد وبسيار ميگريستيد * متفق عليه * وعن ابي موسى قال خسفت الشمس فقام النبي صلى الله عليه وسلم فزعا * گفت ابو موسی اشعری گرفت آفتاب پس برخاست آنحضرت ترسان * يخشى ان تكون الساعة * درحالی كه ميترسيد از پيدا شدن قيامت يعني چنان ترسيد كه گويا كه قيامت برپا خواهد شد واين از تخييل راوی است وتمثيل است والا آنحضرت عالم است باآنكه تاوقتی درميان مردم است قيامت قائم نشود اما فيست وشمرد آن مواعيد كه حق سبحانه باری كرده تمام كرده نشده * فاتى المسجد * پس آمد آنحضرت در مسجد * فصلى باطول قيام

ورکوع وسجود مارأيته تفعله * پس نماز کزارد بدرازترین قیام ورکوع وسجود که نديدم من آنحضرت را مرکز که میکرد آنرا * وقال هذه الآيات التي يرسل الله لا تكون لموت احد ولا لحيوته ولكن يخوف الله بها عباده * وکفت این نشانها که می فرستد الله تعالی نمي باشد ازجهت موت هیچ یکی ونه ازجهت حیات وی ولیکن می ترساند خدا تعالی بدان بندکان خود را بقدرت برتغییر حالت وسلب نعمت وحلول نعمت ونزول بلیت اعاذنا الله چنانچه سابقا تقریر کردیم * فاذا رأيتم شيئا من ذلك فافزعوا الى ذكره ودعائه واستغفاره * پس چون به بینید شما چیزرا ازان پس بترسید ازخدا وپناه جوئید بسوی ذکروی ودعا واستغفاروی وفی الصراح فزع بالتحریک ترس وپناه جستن * متفق علیه * وعن جابر قال انكسفت الشمس في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم مات ابراهيم بن رسول الله صلى الله عليه وسلم * کفت جابر کرفت آفتاب در زمان آنحضرت روز موت ابراهیم پسر رسول الله صلی الله علیه وسلم که ازماریهٔ قبطیه که در مدینه سنهٔ ثمان متولد شده بود ودر سنهٔ عشر در مدت رضاع ازفالم رفت ومردم میکفتند که کرفتن آفتاب بسبب موت ازست * فصلى بالناس ست ركعات * پس کزارد بمردم شش رکوع یعنی در هر رکعت سه رکوع * باربع سجدات * چهار سجده در هر رکعت دو سجده چنانکه معهود است * رواه مسلم * ودر روایات آمده است که موت ابراهیم روز عاشورا یا دهم ربیع الاول بود ودرین رد است مر قول منجمین را که میکویند کرفتن آفتاب نمی باشد مکر در سه روز آخر ماه نعم عادت چنین است واین برخلاف عادت بود واکر کویند درغیر این سه روز مثال است این سخن باطل است ان الله على كل شئ قدير * وعن ابن عباس قال صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم حين كسفت الشمس ثمان ركعات * کزارد آنحضرت هنکام کرفتن آفتاب هشت رکوع یعنی در هر رکعت چهار رکوع * في اربع سجدات * در چهار سجده * وعن علي مثل ذلك * وازامیر المؤمنین علی رضی الله عنه نیز مانند این مروی است یعنی ایشان نیز روایت کرده اند که آنحضرت اینچنین کزاردیا ازایشان نیز آمده است که همچنین کزاردند * رواه مسلم * وعن عبد الرحمن بن سمرة * ازاولاد عبد شمس بن عبد مناف است وکنیت وی ابو سعید عبسي کویند نسبت بعبد شمس ونام اصلي وی عبد الكعبه بود آنحضرت عبد الرحمن نام کرد اسلام آورد روز فتح ربود ازطلقا وفتح کرد سجستان وکابل زابراه عثمان رضي الله عنه * قال كنت ارتمي باسهم لي بالمدينة في حيوة رسول الله * کفت بودم من که تیراندازی میکردم بتیرهای که بود مرا بمدینه درحیات پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم اذ كسفت الشمس * ناکاه کرفت آفتاب * فنبذ تها * پس انداختم تیرهارا ازدست * فقلت والله لانظرن الى ما حدث لرسول الله * پس کفتم بخدا سوکند مرآینه نظر کنم وبه بینم حالیکه نو پیدا شد مر پیغمبررا * صلى الله عليه وسلم في كسوف الشمس * در کرفتن آفتاب یعنی به بینم که آنحضرت چه حال دارد وچکونه است درینوقت * قال * کفت عبد الرحمن بن سمرة * فأتيته وهو قائم في الصلوة * پس آمدم آنحضرت رادرحال آنکه وی ایستاده است درنماز * رافع يديه * برداردنده است هردو دست خودرا * فجعل يسبح ويهلل ويكبر ويحمد ويدعو * پس شروع کرد در تسبیح وتهلیل وتکبیر وتحمید ودعا * حتى حسر عنها * تا آنکه دور کرده شد وبرداشته شد از آفتاب کسوف * فلما حسر عنها * پس هنکامیکه دور کرده شد از آفتاب کسوف * قرأ سورتين * خواند آنحضرت دو سوره را * وصلى ركعتين * وکزارد دو رکعت وتمام کرد آنرا صورتش چنانکه طیبی ذکر کرده آنست که در آمد آنحضرت در صلوة وایستاد در قیام اول وتطویل کرد در تسبیح وتهلیل وتکبیر وتحمید ودعا تا آنکه رفت خسوف بعد ازان خواند قرآن ورکوع وسجود کرد بهتر بایستاد در رکعت ثانیه وخواند در وی قرآن ورکوع وسجود کرد وتشهد خواند وسلام داد فافهم * رواه مسلم في صحيحه عن عبد الرحمن بن سمرة وكذا في شرح السنه عنه وفي نسخ المصابيح عن جابر بن سمرة * اکرچه صاحب مصابیح ذکر صحابی عادت ندارد اما اینجا ذکر جابر بن سمرة کرده است ومؤلف از عبد الرحمن بن سمرة آورد وتائید کرد آنرا بروایت مسلم وشرح السنه که آن نیز از صاحب مصابیح است وهم ازجهت تاکید وتائید خود رواه مسلم في صحيحه کفت واکرنه ذکر في صحيحه حاجت نیست کما لا يخفى * وعن اسماء بنت ابي بكر * رضي الله عنهما * قالت لقد امر النبي صلى الله عليه وسلم *

بالعتاقة في كسوف الشمس * بتحقيق امر كرد آن حضرت باز ادا كردن بنده در گرفتن آفتاب وعتاقت بفتح عين بمعنى اعتاق است * رواه البخاري * الفصل الثاني عن سمرة بن جندب قال صلى بنا رسول الله صلى الله عليه وسلم في كسوف لا نسمع له صوتا * گفت سمرة بن جندب نماز گزارد بما آنحضرت در گرفتن آفتاب در حالى كه نمى شنويم ما از آن حضرت را آوازى يعني قراءت بسته خواند وشيخ در شرح خود گفته كه مذهب شافعيه اخفاى قراءت است در صلوة كسوف الشمس از جهت بودن وى نهاريه انتهى واز ين جهت حمل كرد شيخ در حديث عائشه كه حديث دوم باب است خسوف القمر بر گرفتن قمر كه گفت جهر كرد پيغمبر صلى الله عليه وسلم در صلوة كسوف قراءت را وهمين است قول ابي حنيفه ونزد صاحبيه جهر است وبر روايتى قول هم مثل قول ابي حنيفه است زيرا كه آنرا ثابت توان ميكزارند چنانكه گذشت * رواه الترمذي وابوداؤد والنسائي وابن ماجة * وعن عكرمة قال قيل لابن عباس ما تت فلانة بعض ازواج النبي صلى الله عليه وسلم * عكرمه مولاى ابن عباس است ويكى از فقهاى مكه وتابعين اوست وشمني گفته هيچ يكى تدريس نكرد مكه اعلم بود بكتاب الله از عكرمه اصل او از بربر است گفت كه گفته شد مر ابن عباس را كه مرد فلان زن كه بعضى از ازواج مطهرة آن حضرت است ومراد باين فلانه صفيه است رضي الله عنها * فخر ساجدا * پس بر روى آفتاد ابن عباس سجده كنان * فقيل له تسجد في هذه الساعة * پس گفته شد مر ابن عباس را آيا سجده ميكني در ين ساعت يعني بى وجود موجب سجده وسجده بي موجب ممنوع است كذا في شرح الشيخ وتواند كه وقت كراهت نماز باشد وقياس كرده باشد سجده را بر نماز وتواند كه مراد بسجده نماز باشد چنانكه بعض علما در سجدة شكر بدان تاويل كرده اند فافهم * فقال * پس گفت ابن عباس * قال رسول الله * گفته است پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم اذا رأيتم آية فاسجدوا * وقتيكه به بينيد شما نشاني از نشانهاى نزول بلا يا وحشى كه مى ترسانند خداى تعالى بندگان را بدان پس سجده كنيد از براى تضرع واستغفار واستظهار * واى آية اعظم من ذهاب ازواج النبي * وكدام آيت است بزرگ تر وشديد تر وترساننده تر از رفتن ازواج پيغمبر * صلى الله عليه وسلم * از عالم زيرا كه ايشانرا افضل صحبت است بافضل خاص زوجيت واختلاط وارتباط كه هيچكس از صحابه را آن نيست پس در رفتن ايشان ذهاب بركت وخير كثير باشد يا آنكه بر رفتن ايشان رفتن علمى است كه متفرد بودند ايشان بدان از علم باحوال دروني آن حضرت صلى الله عليه وسلم * رواه ابوداؤد والترمذي * الفصل الثالث * عن ابي بن كعب قال انكسفت الشمس على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم فصلى بهم فقرأ سورة من الطول * گرفت آفتاب در زمان آن حضرت پس خواند سورة را از سوره هاى دراز طول بضم طا وفتح واو مخففه جمع طولى بروزن طوبى مؤنث اطول كذا في القاموس ودر بعض نسخ بكسر طا نوشته ووجه آن ظاهر نيست * وركع خمس ركعات * وركوع كرد پنج ركوع درين ركعت * وسجد سجدتين * وسجده كرد در سجده چنانكه معهود است * ثم قام الى الثانية * پستر ايستاد بسوى ركعت ثانيه * فقرأ * پس خواند * سورة من الطول ثم ركع خمس ركعات * پستر ركوع كرد پنج ركوع درين ركعت نيز * وسجد سجدتين * وسجده كرد در سجده * ثم جلس كما هو مستقبل القبلة يدعو * پستر نشسته ماند بعد از نماز چنانكه بود مستقبل قبله در حاليكه دعا ميكند * حتى انجلى كسوفها * تا آنكه آشكارا شد وروشن شد وزائل گشت گرفتن آفتاب * رواه ابوداؤد * وعن نعمان بن بشير قال كسفت الشمس على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم فجعل يصلي ركعتين ركعتين * پس شروع كرد در گزاردن نماز دو دو ركعت احتمال دارد كه دو ركعت گزارد وچون منجلي نشد آفتاب دو ركعت ديگر گزارد * ويسأل عنها * وسوال ميكند از آفتاب وكسوف وى از مردم يا دعا وسوال ميكند از پروردگار تعالى * حتى انجلت الشمس * تا آنكه روشن شد آفتاب * رواه ابوداؤد وفي رواية النسائي ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى حين انكسفت الشمس مثل صلوتنا يركع ويسجد * آنحضرت گزارد همانكا ميكه گرفت آفتاب مانند نماز ما كه ركوع ميكند وسجود ميكند يعني بى تكرار ركوع واين حديث دليل حنفيه است ومثال اين حديث بسيار است كه شيخ ابن الهمام ذكر كرده است * وله في اخرى ان النبي صلى الله عليه وسلم خرج يوما مستعجلا الى المسجد وقد انكسفت الشمس * ومر نسائي را در روايت ديگر اينست كه آنحضرت بيرون آمد يعني از خانه

شتابان بسوی مسجد رحال آنکه بتحقیق گرفته بود آفتاب * فصلی حتی انجلت * پس بگزارد نماز تا آنکه بگشاد و روشن شد آفتاب
درین حدیث مطلق صلوة را قع شده بی خصوصیات دیگر از طول رکوع و تکرار آن * ثم قال ان اهل الجاهلية كانوا يقولون ان
الشمس والقمر لاينخسفان الالموت عظيم من عظماء اهل الارض * پستر گفت آن حضرت بودند اهل جاهلیت که میگفتند که
آفتاب و ماه نمیگیرند الا بسبب مردن بزرگی از بزرگان اهل زمین * وان الشمس والقمر لاينخسفان لموت احد ولا لحيوته *
واین چنین نیست که اهل جاهلیت میگویند * ولكنهما خليقتان من خلقه * بلکه آفتاب و ماه هر دو مخلوق اند از پیدایش حق
تعالی * يحدث الله في خلقه ما يشاء * نو پدید می آرد خدای تعالی در مخلوقات خود هر چه میخواهد * فاذا انخسف فصلوا *
پس هر گاه از آفتاب و ماه که بگیرد پس نماز بگزارید * حتی ينجلي او يحدث الله امرا * تا آنکه روشن گردد هر کدام یا نو پدید
آرد خدای تعالی امر دیگر یعنی عذابی را یا قیامت را * باب في سجود الشكر وهذا الباب خال عن الفصل الاول والثاني *
اختلاف کرده اند علما در سجدهٔ تنها بیرون نماز که ایا جائز و مسنون و موجب تقرب بدرگاه الهی است یا نه بعض گفته اند
که آن بدعت است و حرام و در شرع آنرا اصلی نیست و برین بنا میکنند حرمت سجدتین بعد الوتر را و نزد بعض جائز و مشروع
با کراهت و تفصیل کلام آنست که سجدهٔ خارج صلوة چند قسم است یکی سجدهٔ سهو و آن در حکم سجدهٔ صلوة است دوم سجدهٔ تلاوت
و درینجا خلافی نیست سوم سجدهٔ مناجات بعد از نماز و ظاهر کلام اکثر علما آنست که مکروه است چهارم سجدهٔ شکر بر حصول
نعمت و دفع بلیت و درینجا اختلاف است نزد امام شافعی رامام احمد سنت است و قول محمد نیز همین است و وردا حادیث و آثار
در وی بسیار است و نزد امام ابی حنیفه و مالك مکروه است و ایشان میگویند که نعم الهی تعالی لاتدل و لا تحصی است بنده
عاجز است از ادای شکر آن پس تکلیف بدان اگرچه بطریق سنیت و استحباب باشد مؤدی بتکلیف مالا یطاق است و لیکن آنها
که قائلند میگویند که مراد نعمتهای متجددهٔ حادثه اند که احیانا واقع میشوند نه دائما و ثابتا مثل وجود و توابع و لوازم آن و از انحضرت
مروی است که نزد وصول خبر قتل ابی جهل لعین سجده کرد و ابوبکر صدیق رضی الله عنه بقتل مسیلمهٔ کذاب و علی مرتضی کرم الله
وجهه بقتل ذی الثدیهٔ خارجی و کعب بن مالك ببشارت قبول توبهٔ او از تخلف غزوهٔ تبوک و قصهٔ وی از احاسن قصص است در شرح
سفر السعادة آنرا ذکر کرده ایم و اینجا قسمی دیگر است از سجده که آنرا سجدهٔ تسبیت گویند و رخصتی دران در بعض روایات
فقهیه آمده است والله اعلم * الفصل الثاني * عن ابي بكرة * ابوبکره بتاء در آخر که صحابی
مشهور است و احوال وی و وجه تسمیهٔ وی باین اسم در مواضع نوشته شده است * قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم
اذا جاءه امر سرور * گفت بود آنحضرت چون می آمد وی را امری از امور که موجب سرور و شادی است * او بشر به * شك
از راوی است که بجای سرور را بحبر به بلفظ مجهول گفته یعنی امری که خوشحال و شاد کرانیده میشد آن حضرت بآن امر * خر ساجدا
شكرا لله تعالى * بر روی می افتاد سجده کنان بجهت شکر کردن مر خدای تعالی را * رواه ابوداؤد والترمذي وقال هذا
حديث حسن غريب * وعن ابي جعفر ان النبي صلى الله عليه وسلم رأى رجلا من النغاشيين * آنحضرت دید مردی را
از نغاشیان * فخر ساجدا * پس بر روی افتاد سجده کنان ونغاش ونغاشي بضم نون وتخفیف غین معجمه مرد بغایت کوتاه
قامت ضعیف حرکت ناقص خلقت پس اگر بی یا است یا نون جمع است در آخر وی و اگر یا است یا مضاف شده و در بعض
نسخ نغاشیین بتشدید غین و تشدید یای اولی نوشته و آنچه از قاموس مفهوم میشود بتخفیف غین بی یا و بیا است و از سنت است که
چون مبتلای را به بیند از خدا عافیت خواهد گوید الحمد لله الذي عافاني مما ابتلاك به و لیکن اگر مبتلا ببلای ظاهر را
به بیند مانند مرض و زشت روی آهسته بگوید چنانکه نشنود تا ایذا نکشد و شکسته دل نگردد و اگر فاسقی را به بیند آشکارا گوید
تا بشنود و توبه کند و باز آید * رواه الدارقطني مرسلا وفي شرح السنة لفظ المصابيح * و در شرح السنه لفظ مصابیح است یعنی این
حدیث بلفظیکه در مصابیح مذکور است روایت کرده است و مغایرت لفظی که مذکور شد دارد * وعن سعد بن ابي وقاص قال
خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم من مكة نريد المدينة * گفت سعد بن ابی وقاص که از عشرهٔ مبشره است بیرون آمدیم ما

باآن حضرت از مکه درحالی که می خواهیم مدینه را و میرویم بخوی آن * فلما کنا قریبا من اعزوزاء نزل ثم رفع یدیه بدعا الله ساعة * پس هرگاه که بودیم نزدیک بعزوزا بفتح عین مهمله وسکون زاء اولی وفتح واو وزای ثانیه ممدوده یا مقصوره نام موضعی است میان مکه ومدینه فرود آمد آن حضرت یعنی از ناقه پستر برداشت هردو دست خود را پس دعا کرد خدا را ساعتی * ثم خر ساجدا فمکث طویلا * پستر بر روی افتاد سجده کنان پس درنگ کرد در سجده دراز * ثم قام * پستر برخاست * فرفع یدیه ساعة * پس برداشت هردو دست خود را ساعتی * ثم خر ساجدا * پستر بر روی افتاد سجده کنان * فمکث طویلا ثم قام فرفع یدیه ساعة ثم خر ساجدا * سه بار سجده کرد وبرخاست وبرداشت دستها را ودعا کرد ظاهر اصحابه پرسیده باشند که این چه بود یا پیش از پرسیدن ایشان * قال اني سألت ربي وشفعت لامتي * گفت بدرستیکه من سوال کردم پروردگار خود را ودرخواستم آمرزیدن امت خود را * فاعطاني ثلث امتي * پس داد مرا سه یک امت. مرا وبخشید ایشان را بمن * فخررت ساجدا لربي شكرا * پس بر روی افتادم سجده کنان مر پروردگار خود را بجهت شکرگزاری این نعمت * ثم رفعت رأسي فسألت ربي لامتي فاعطاني ثلث امتي * پستر برداشتم سر خود را پس سوال کردم پروردگار خود را ازبرای آمرزیدن امت من پس داد مرا سه یک دیگر از امت من * فخررت ساجدا لربي شكرا ثم رفعت رأسي فسألت ربي لامتي فاعطاني الثلث الآخر * پس داد مرا سه یک دیگر را یا ثلث اخیر را الآخر بفتح خا وکسر آن مردوخوانده اند * فخررت ساجدا لربي شكرا * این بود مرسه بار دست بدعا برداشتن وبسجده رفتن * شعر * چه غم دیوار امت را که باشد چون تو پشتي بان * چه باک از موج بحرا نرا که باشد نوح کشتیبان * اینجا اشکالی می آرند که چندین آیات واحادیث در وعید بکبائر وارد شده است که فردا عاصیان را عذابی خواهد بود وبوقوع خواهد آمد وجواب میکویند که مراد باین دعا شفاعت واعطای امن از خسف ومسخ ومانند آن است از عذابهای دنیا که بر امتان دیگر واقع شد نه عذاب آخرت وبعض کویند که مراد امن از خلود عذاب است ووصول اثر شفاعت آن حضرت بایشان وخروج از نار * رواه احمد وابوداؤد *

* باب الاستسقاء * استسقا در لغت آب خواستن ودر شرع نماز ودعا وسوال باران نزد قحط سال با کیفیت مخصوصه ونزد اکثر ائمه صلوة در استسقا سنت است ونزد امام ابوحنیفه استسقا دعا واستغفار وسوال وتضرع است از جناب کریم رزاق وهاب واستغفار بحکم نص قرآن سبب ادرار امطار است وایشان میکویند که آنچه واقع شده است از وجوه استسقا در اکثر احادیث صلوة دران مذکور نیست مکر دروجه واحد وآن نیز بجمیع خصوصیاتش بصحت نرسیده است وآنچه مذکور است همین دعا است وبتحقیق بصحت رسیده که امیر المؤمنین عمر رضي الله عنه استسقا کرد واقتصار نمود بر دعا واستغفار ونکزارد نماز واکر نماز مسنون بودی ترک نکردی وعدم علم عمر بآن یا عموم بلوی وقرب عهد بزمان نبوت بعید است درغایت بعد وترک وی با وجود علم بدان ابعد است با وجود آنکه این در حضور صحابه بود وتنبیه نکردن ایشان بر ان کنجایش ندارد وکفته اند که مراد بقول امام ابوحنیفه لاصلوة في الاستسقاء آنست که جماعت وخطبه وخصوصیات دیکر دروی سنت نیست وشرط نه واکر هرکسی نماز نفل بکند ودعا وتضرع وسوال نماید واستغفار کند بهتر باشد واحادیث مرویه در باب استسقا خالی از اضطراب نیست وبسیاری از طرق که خصوصیات وکیفیات دران مذکور است خالی از ضعف نیستند پس امام ابوحنیفه خلاصه ومقصود اصلي آن اخذ کرده اخذا بالمتیقن وابو یوسف ومحمد نیز موافق ائمهٔ دیکر اند درین باب وبعض کویند که محمد با ابي حنیفه است وفتوی الآن نزد حنفیه برمذهب صاحبین است ازجهت ثبوت فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم وعدم دلیل بر اختصاص آن با آنحضرت والله اعلم *

* الفصل الاول * عن عبد الله بن زيد قال خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم بالناس الى المصلى يستسقي * روایت است از عبد الله بن زید انصاری که یکی از مشاهیر صحابه است ووی وهادر وپدر وبرادر وی صحابی اند کفت بیرون آمد آن حضرت با مردم بسوی مصلی درحالی که قصد استسقا دارد * فصلى بهم ركعتين جهر فيهما بالقراءة * پس بکزارد با ایشان دو رکعت جهر کرد دران دو رکعت بقراءت * واستقبل القبلة يدعو * وروی آورد بقبله درحالی که دعا میکند * ورفع يديه * برداشت هردو دست خود را مبالغه چنانکه درحدیث آینده بیاید * وحول رداءه حين استقبل القبلة * وکردانید

ورد رون ميرفت رپيش مي آمد وپس ميرفت * فاذا مطرت سري عنه * پس چون مي بارید وتخير ميكاشت كشاده كرده ميشد از
وي خوف ودور برده ميشد ازوي خوف وسري بلفظ مجهول بتخفيف وتشديد هر دو روايت است وبه تشديد براي مبالغه است
* فعرفت ذلك عائشة * پس شناخت آنحالت راعائشه ودانست كه بديدن ابر وباران تغيري درآنحضرت پيدا مي آيد وچون بخير
ميكذرد خوشحال ميكردد * فسألته * پس پرسيد عائشه آنحضرت راازعلت آن * فقال لعله يا عائشة كما قال قوم عاد * پس گفت
آنحضرت شايد كه اين ابر وباد اي عائشه مثل آن باشد كه گفته است جماعهٔ عاد درانچه حكايت كرده است پروردگار تعالي از
حال ايشان * فلما رأوه عارضا مستقبل اوديتهم قالوا هذا عارض ممطرنا * پس هركاه كه ديدند ايشان يعني قوم هود كه
عاد نام ايشان است ابري را كه ظاهر شد وكنارهٔ آسمان گفتند كه اين ابريست كه باران آرندهٔ است براي ما وآخر آيت
اين است كه بل هو ما استعجلتم به ريح فيها عذاب اليم اين ابر بارندهٔ نيست بلكه اين عذابي است كه شتابي ميكرديد شما در طلب
آن باد ي است كه دروي عذاب دردناك است * وفي رواية * ودر روايتي بجاي فاذا مطرت سري عنه اينچنين آمدهٔ
است كه * ويقول اذا رأى المطر رحمة * وعادت شريف آن بود كه ميكفت آنحضرت وقتيكه ميديد باران راخداوندا بكردان اورا
رحمت وبرين وجه رحمت بنصب است يا معني آنست كه چون ابر ميديد ميترسيد وچون بعد ازوي باران مي آمد ميكفت
اين رحمت است ازخداي تعالي وبرين وجه رحمت مرفوع است * متفق عليه * وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم مفاتيح الغيب خمس * خزائن غيب پنج علم است كه نميداند آنرا جز خدا وگفته اند كه مفاتح جمع مفتح است بفتح ميم
بمعني مخزن ومفاتيح نيز روايت است جمع مفتاح بمعني كليد يعني علوميكه رسيدهٔ ميشود بآن بسوي مغيبات وطيبي گفته كه
مفاتيح ومفاتح هر دو جمع مفتح ومفتاح مي آيد * ثم قرأ * پستر خواند آنحضرت براي بيان آن پنج علم اين آيت را * ان الله عنده
علم الساعة وينزل الغيث الآية رواه البخاري * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليست السنة بان لا تمطروا *
نيست قحط باين كه باران دادهٔ نشويد شما * ولكن السنة ان تمطروا ولا تنبت الارض شيئا * ولكن قحط باينست كه
باران دادهٔ شويد يعني بسيار ببارد ونرويانند زمين چيزيرا يعني كمان نبريد كه رزق وبركت وروئيدن از باران است
بلكه ازجناب حق است وبقدرت اوست تعالي وتواند كه باران ببارد وچيزي نرويد وقحط بوجود آيد * شعر * نبارد
هوا تا نكوئي ببار * زمين نا ورد تا نكوئي بيار * وسنه بمعني سال است غالب آمدهٔ در قحط سال ومراد درحديث اين معني است
* رواه مسلم * * الفصل الثاني * عن ابي هريرة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول الريح من روح الله *
گفت آنحضرت باد از رحمت الهي است يعني غالب آنست كه رحمت است وعذاب كافرنيز رحمت است برمؤمنان يا مراد آنست
كه رحمت است نسبت بيك قومي وعذاب است نسبت بقوم ديكر ودركلام حذف واختصار است اي من روح الله ومن عذابه
چنانكه گفت * تاتي بالرحمة وبالعذاب * مي آرد كاهي رحمت را وكاهي عذاب را وچون آمدن باد بقدرت وارادت اوست
* فلا تسبوها * پس دشنام مكنيد آنرا * وسلوا الله من خيرها وعوذوا به من شرها * وسوال كنيد خدا را ازنيكي باد وپناه جوئيد
بخدا ازبدي وي يعني بنده بايد كه راضي باشد بقضاوقدر الهي اگرچه نسبت بوي بد باشد وليكن ازخدا نيكي خواهد باقي او
حاكم است هرچه ميخواهد ميكند ومي دهد * رواه الشافعي وابوداؤد وابن ماجة والبيهقي في الدعوات الكبير * وعن ابن عباس ان رجلا
لعن الريح عند النبي صلى الله عليه وسلم * مردي لعنت ونفرين كردوبد گفت ودشنام داد باد راواظهار كراهت كرد ازوي * فقال
لا تلعنوا الريح * پس گفت آنحضرت لعنت مكنيد باد را * فانها مامورة * زيراكه بدرستي باد امر كرده شدهٔ است ومستحق لعن نيست
وانه من لعن شيئا ليس له باهل رجعت اللعنة عليه * وبدرستيكه كسي كه لعنت كند چيزيرا كه نيست آن چيز مر لعنت را سزاوار باز
برميكردد لعنت براين كس * رواه الترمذي وقال هذا حديث غريب * وعن ابي ابن كعب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
لا تسبوا الريح * دشنام مكنيد باد را * فاذا رأيتم ما تكرهون فقولوا * پس چون به بينيد بادي را كه ناخوش ميداريد شما پس بكوئيد
* اللهم انا نسألك من خير هذه الريح * خداوندا ما سوال ميكنيم ترا ازنيكي اين باد * وخير ما فيها * ونيكي چيزيكه درواست * وخير

ما امرت به * ونيكي چيزيكه امر كرده شده است اين باد بدان چيز * ونعوذ بك من شر هذه الريح وشر ما فيه وشر ما امرت به رواه الترمذي * وعن ابن عباس قال ما هبت ريح قط الا جثا النبي صلى الله عليه وسلم على ركبتيه * گفت ابن عباس نوزيد باد هرگز مگر آنكه نشست آنحضرت بر دو زانوى خود * وقال * وگفت * اللهم اجعلها رحمة ولا تجعلها عذابا * خداوندا بگردان اين باد را موجب رحمت ومگردان اورا مادهٔ عذاب * اللهم اجعلها رياحا ولا تجعلها ريحا * خداوندا بگردان اورا رياح ومگردان اورا ريح * قال ابن عباس في كتاب الله تعالى * گفت ابن عباس كه در كتاب خدا واقع شده است * انا ارسلنا عليهم ريحا صرصرا * بد رستيكه ما فرستاديم برعاد ريح صرصر يعني باد سخت * وارسلنا عليهم الريح العقيم * وفرستاديم بر ايشان باد نازاينده كه بارور نمى گرداند درختان را * وارسلنا الرياح لواقح * وفرستاديم بادهاى آبستني كه درختان بوى بارور مى شوند * وان يرسل الرياح مبشرات * وازآيات الهي است كه ميفرستد بادها را بشارت دهنده بباران * رواه الشافعي والبيهقي في الدعوات الكبير * بدانكه مشهور آنست كه ريح بلفظ مفرد در عذاب استعمال مى يابد چنانكه در در آيت نخستين ورياح بلفظ جمع در رحمت ودعاى مذكور كه در روايت ابن عباس آمده مبنى بر آنست وقول ابن عباس را كه مذكور شد نيز مؤيد آن ساخته اند وخطابي توجيه آن كرده كه رياح چون متكثر گردد سحابها را پيدا آرد وامطار بسيار آيد وزروع وثمار پيدا گردد وچون يكبادمي وزد عقيم مى باشد اينچنين است اعتقاد عرب وابو جعفر طحاوى اين را منكر شده واستشهاد آورده بقول حق سبحانه وجرين بهم بريح طيبة وبانچه در بعض احاديث آمده از استعمال مفرد در خير وشر چنانكه در احاديث اني مربرة كذشت الريح من روح الله تاتي بالرحمة والعذاب وقول آنحضرت اذا نسألك من خير هذه الريح وخير ما فيها وحديث عائشه كه مذكور شد وگفته اند كه اين حديث كه از ابن عباس مذكور شد ضعيف است مقاومت بآن احاديث صحاح نتواند كرد وطيبي گفته غالبا ريح ورياح چون مطلق واقع شود اين حكم دارد بخلاف آنكه مقيد بوصف گردد ودرين جاسخن بسيار است در شرح مذكور شده است * وعن عائشة قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا ابصر ناشئا من السماء * بود آنحضرت چون ميديد ابر يرا كه پيدا ميشد از آسمان * يعني السحاب * ميخواهد از ناشي ابرر ابر را ناشي ازان گويند كه پيدا ميگردد از ميان زمين وآسمان ودر صراح گفته كه ناشي نخست انچه پيدا ميشود از ابر * ترك عمله * ميكذاشت آنحضرت كار را كه ميكرد بجهت عروض خوف وخشيت * واستقبله * وروى مى آورد بآن ابر * وقال * وميگفت * اللهم اني اعوذ بك من شر ما فيه * خداوندا من پناه ميجويم بتو از شر چيزى كه درين ابر است * فان كشفه الله حمد الله * پس اگر كشاد خداى تعالى آن ابر را حمد ميگفت خدا را * وان مطرت * واگر مى بارید * قال اللهم سقيا نافعا * گفت خداوندا بده آب سود دهنده را وسقي بفتح سين وسكون قاف بتنوين بمعني آب نوشانيدن وبضم سين بى تنوين نيز روايت است وآن اسم است از استسقا بمعني آب نوشيدن * رواه ابو داؤد والنسائي وابن ماجة والشافعي واللفظ له * وعن ابن عمران النبي صلى الله عليه وسلم كان اذا سمع صوت الرعد والصواعق قال * بود آنحضرت چون ميشنيد آواز رعد ابر وآواز آتش كه از آسمان بارد ميگفت * اللهم لا تقتلنا بغضبك ولا تهلكنا بعذابك وعافنا قبل ذلك * خداوندا مكش ما را بخشم خود وهلاك مكن ما را بعذاب خود وعافيت وسلامت بخش ما را پيش ازان * رواه احمد والترمذي وقال هذا حديث غريب *

* الفصل الثالث * عن عبد الله ابن الزبير انه كان اذا سمع الرعد ترك الحديث * از عبد الله ابن الزبير آمده است كه بود وى چون ميشنيد رعد را ميماند سخن را وخاموش ميشد از جهت ترس وهيبت * وقال * وميگفت * سبحان الذي يسبح الرعد بحمده والملائكة من خيفته * پاكي آن خدايى را كه بپاكي ياد ميكند رعد بثنا وى وفرشتگان از ترس وى ورعد اگر بمعني آواز است اسناد تسبيح بوى بمجاز است زيرا كه چون بسبب وى تسبيح كرده ميشود گويا وى تسبيح ميكند واگر نام فرشته است بحقيقت است والله اعلم * رواه مالك *

* كتاب الجنائز * جمع جنازه بفتح وكسر تخت كه مرده را بروى بردارند وانچه مرده بروى نباشد آنرا نعش وسرير خوانند كذا في الصراح ودر نهايه گفته جنازه بكسر وفتح ميت برسرير وبعضي گويند بكسر سرير وبفتح ميت وقيل بالعكس ومشتق است از جنز بمعني ستر *

* باب عيادة المريض وثواب المرض * عيادت وعياد بكسر عين بيمار پرسي كردن وعرانه

بضم نيز آمده مشتق از عود است بمعني رجوع چه عائد رجوع ميكند بسوي بيمار كاه كاه وعود نيز بمعني عيادت آمده است *

* الفصل الاول * عن ابي موسى قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اطعموا الجائع * طعام دهيد گرسنه را وطعام دادن گرسنه راست است اگر بحد اضطرار نرسيده است وفرض است اگر باضطرار كشيده فرض كفايت اگر متعين نكردد يكي وفرض عين اگر متعين كردد * وعودوا المريض * وعيادت كنيد بيمار را اين نيز سنت است اگر كسي باشد كه متعهد بيمار كردد وواجب است اگر متعهد نبود وعود وا بضم عين وسكون واو * وفكوا العاني * وخلاص كنيد اسير را اگر بناحق بند كرده باشند يا حكم كرده باشد اسير بغل يعني سربهاي او وفكوا بضم فا وتشديد كاف وفك جدا كردن دوچيز باهم درشده ازيكديكر * رواه البخاري *

وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم حق المسلم على المسلم خمس * حق مسلمان بر مسلمان پنج است * رد السلام * جواب سلام دادن وسلام دادن نيز از حقوق اسلام است چنانكه در احاديث آمده وتخصيص رد بذكر بجهت اهتمام است كه فرض است بروجه كفايت * وعيادة المريض * وبيمار پرسي كردن ازاينجا معلوم ميشود كه عيادت حق اسلام است نه حق صحبت را زبعض كتب مفهوم ميكردد كه حق صحبت است ولهذا در جامع الاصول باب العيادة در حقوق صحبت آورده وامام حجة الاسلام آنرا در حقوق اسلام ايراد كرده واول مساسحه است بكرد انيدن اسلام در حكم صحبت زيرا كه مسلمانان همه در عهد نبوت اصحاب يكديكر بودند * واتباع الجنائز * وپسروي كردن جنازه ها ودنبال جنازه رفتن ونماز جنازه كردن نيز داخل اينست وفرض كفايت است وذكر اتباع بجهت اهتمام است واشارت بآنكه مي بايد كه توقف كند بعد از نماز و پسروي كند هر قدري كه تواند وتوقف تا دفن افضل است * واجابة الدعوة * وقبول كردن خواندن بطعام اگر بدعتي از ملاهي ومناهي دران جا نباشد وامام غزالي گفته طعام كه بجهت مفاخرت ومباهات بپزند وبراي نام وآوازه بسازند نيز مانع از اجابت دعوت است وسلف مكروه مي پنداشتند آن را * وتشميت العاطس * پنجم از حق مسلم بر مسلم دعا كردن عطسه زننده را بيرحمك الله بشرط آنكه بكويد وي الحمد لله وتشميت بشين معجمه ومهمله واول فصيح تر است ومشتق است از آنچه مشتق است شوامت بمعني قوائم دابه وكرياد عاست مر عاطس را به ثبات قدم برخير وصحت يا ازشماتت بمعني شاد شدن ببلاء دشمن كويا دعا است بازالة شماتت اعداء از عاطس وثاني ازسمت بمعني هدي وسيرت ونيك وتشميت سنت عين است بر واحد وسنت كفايت است بر جمع وكلام بروي درباب عطاس وتثاؤب از كتاب الآداب بيايد انشاء الله تعالى * متفق عليه * وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم حق المسلم على المسلم ست * حق مسلمان بر مسلمان شش است * قيل ما هن * كفته شد چه چيز است وكدام است آن شش * يارسول الله قال اذا لقيته فسلم عليه * كفت چون پيش آئي مسلمان را پس سلام كن بروي ورد سلام لازم آنست ورد حديث اول رد سلام كفت واكتفا كرد بروي از ذكر سلام * واذا دعاك فاجبه * وچون بخواندترا بطعام اجابت كن اورا * واذا استنصحك فانصح له * وچون طلب نصيحت كند از تو نصيحت كن مراورا ونصيحت در لغت خلوص است عسل ناصح يعني خالص از شوب موم ومراد اينجا خيرخواهي وحق كزاري مسلمانان است واين سنت است ونزد استنصاح واجب * واذا عطس فحمد الله فشمته * وچون عطسه زند مسلمان پس حمد كويد خدا را پس تشميت كن مراورا وير حمك الله بكو * واذا مرض فعده * وچون بيمار شود پس عيادت كن اورا * واذا مات فاتبعه * وچون بميرد پسروي كن جنازه اورا بعد از نماز كزاردن بروي نصيحت درين حديث زيادة كرد ومراد حصر نيست در حقوق مسلماني بسيار است در هر مقام چيزي ازان بيان كرد وتواند كه نزول وحي بران بتدريج باشد * رواه مسلم *

وعن البراء بن عازب قال امرنا النبي صلى الله عليه وسلم بسبع ونهانا عن سبع * امر كرد ما را آنحضرت بهفت چيز ونهي كرد ما را از هفت چيز * امرنا بعيادة المريض واتباع الجنائز وتشميت العاطس ورد السلام واجابة الداعي * معاني اين پنج لفظ معلوم شد * وابزارا لمقسم * وامر كرد ما را براست كردانيدن سوكند خورنده را ومقسم بضم ميم وسكون قاف وكسر سين مخففه وابرار القسم بفتح قاف وسين بمعني سوكند نيز روايت است يعني شخصي سوكند خورد بر فعل تو كه اين كار را البته خواهي كرد پس بايد كه بكني تو آنرا تا سوكند وي راست كردد وحانث نشود يا سوكند خورد برفعل خود كه البته اين كار بكنم پس بايد كه سعي كني در تيسر

وتحصيل اين كار وبهم رسانيدن اسباب آن وبعض گفته اند كه معني آن است كه اگر يكي ديگري را موكند دهد وبگويد بخدا سوگند بر تو كه اين كار بكن مستحب است بروي كه بكند بجهت تعظيم اسم پروردگار تعالى اگرچه لازم نيست ودر دو صورت مابق بجهت برآوردن مسلمانان است از معصيتي كه حنث است * ونصر المظلوم * وامر كرد ما را آنحضرت بياري دادن كسي كه بروي ستمي رفته است مسلمان باشد يا كافر ذمي ومعاهد من * ونهانا عن خاتم الذهب * ونهي كرد ما را از انگشتري طلا * وعن الحرير * واز پوشيدن جامهٔ ابريشمي * والاستبرق والديباج * بكسر دال واز پوشيدن استبرق ودياج ودر صراح گفته استبرق ديباي ستبر رود ديباج فارسي معرب ديبا واين همه اقسام حرير است * والميثرة الحمراء * ونهي كرد ما را از ميثرهٔ سرخ وميثره بكسر ميم وسكون ياء وفتح مثلثه فراش صغير پر كرده شده به پنبه كه بر زين بنهند وبروي بنشينند وآنرا تمذين كويند واين از عادات عجم است كه بر سم تكبر ورعونت از حرير ودياج وجز آن بسازند وقيد بحمرا ناظر دران است كه اگر سرخ نباشد حرام نيست واگر بي قصد رعونت وبجهت ضعف وآسودگي بود نيز حرام نيست * والقسي * ونهي كرد از قسي بفتح قاف وتشديد سين مهمله نام جامهٔ منسوب بقس كه قريه است از مصر از كتان مخلوط بحرير وبعض گفته اند قسي بمعني قزي بزاي نسبت بقز بمعني ابريشم وزاي را بسين بدل ميكنند وذكر اين ثياب واحكام آن در كتاب اللباس به تفصيل بيايد * وآنية الفضة * ونهي كرد از آوندهاي نقره * وفي رواية عن الشرب في الفضة * ودر روايتي آمده كه نهي كرد از نوشيدن در آوند نقره وخوردن نيز همين حكم دارد * فانه من شرب فيها في الدنيا لم يشرب فيها في الآخرة * پس بدرستيكه شان اينست كه كسي كه بنوشد در آوند فضه در دنيا ننوشد دران در آخرت واين محروم گردانيده شود از ان هميشه يا مدت طويل بجهت معاقبت بدين خطيه وآنيهٔ ذهب نيز همين حكم دارد وتخصيص بفضه بجهت جريان عادت است بشرب دران يا اين چون ادني است حرمت ذهب بطريق اولي خواهد بود واين منهيات مذكوره مخصوص بمردان است الا آنيهٔ فضه كه حرام است بر مردان وبر زنان * متفق عليه * وعن ثوبان قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان المسلم اذا عاد اخاه المسلم لم يزل في خرفة الجنة حتى يرجع * بدرستيكه مسلمان چون عيادت ميكند برادر مسلمان خود را هميشه مي باشد در چيدن ميوهٔ بهشت تا آن وقت كه باز ميگردد از عيادت وخرفه بضم خا وسكون را آنچه چيده شود از ميوه ومخترف ومخرفه بفتح ميم وكسر را وفتح آن بستان وگاهي از خرفه نيز بستان اراده نمايند وگاهي بمعني گوچه ميان درختان خيل آيد وطيبي گفته كه مناسب اينجا حمل برين معني است بدليل روايت ديگر كه گفته من مخارف الجنة يعني در بستان بهشت است در طريق كه موصل است بدان فافهم * رواه مسلم * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله تعالى يقول يوم القيمة يا ابن آدم مرضت فلم تعدني * بدرستيكه پروردگار تعالى ميگويد در روز قيامت اي آدمي بيمار شدم من پس باز پرس نكردي مرا * قال يا رب كيف اعودك وانت رب العالمين * گويد آدمي اي پروردگار من چگونه عيادت كنم تراو تو پروردگار جهانيان ومنزهي از بيماري * قال اما علمت ان عبدي فلانا مرض فلم تعده * گويد پروردگار تعالى ايا ندانستي تو اي آدمي كه بندهٔ خاص من فلاني بيمار شد پس نپرسيدي او را * اما علمت انك لو عدته لوجدتني عنده * ايا ندانستي تو كه اگر تو عيادت ميكردي آن بنده را مرا يافتي مرا نزدي يعني رحمت ورضاي مرا نزدي * يا ابن آدم استطعمتك فلم تطعمني * ميگويد پروردگار در روز قيامت اي پسر آدم طلب طعام كردم از تو پس طعام ندادي مرا * قال يا رب كيف اطعمك وانت رب العالمين * گويد آدمي پروردگار من چگونه طعام دهم تراو تو پروردگار عالميان ومنزهي از گرسنگي واز خوردن * قال اما علمت انه استطعمك عبدي فلان فلم تطعمه * گويد پروردگار تعالى ايا ندانستي تو كه طعام طلبيد از تو بندهٔ من فلان پس طعام ندادي تو او را * اما علمت انك لو اطعمته لوجدت ذلك عندي * ايا ندانستي تو كه اگر طعام ميدادي تو آن بنده را مرا يافتي تو ثواب وجزاي آن طعام را نزد من * قال يا ابن آدم استسقيتك فلم تسقني * ميگويد پروردگار تعالى روز قيامت اي ابن آدم آب طلبيدم از تو پس آب ندادي تو مرا * قال يا رب كيف اسقيك وانت رب العالمين * گويد آدمي چگونه آب دهم تراو

تو رب عالمیني ومنزهي ومبرائي از تشنكي واحتياج باآب * قال استسقاك عبدي فلان فلم تسقه * يكويد وى تعالى آب طلبيد
از تو بندهٔ من فلان پس آب ندادى تو او را * اما علمت انك لو سقيته وجدت ذلك عندى * ايا ندانستي كه اگر آب ميدادى
تو او را مي يافتي جزاى آنرا نزد من ود ربعض نسخ آما علمت انك چنانكه در تراشن ديگر است وبرتقدير عدم علمت اما حرف
تنبيه است پوشيده ماند كه در عيادت مريض گفت اگر عيادت ميكردى مي يافتي مرا نزد وى ود رطعام وشراب گفت مي
يافتي جزاى آنرا نزد من ود رتفنين اين عبارت مبالغه است در افضليت عيادت از طعام وسقي گما لا يخفى وهمين خبر را
عارف رومي نظم كرده گفته است * مثنوى * آمد از حق نزد موسى اين عتيب * كاى طلوع نور تو كرده زجيب * مشرقت كردم بنور
ايزدى * من حقم رنجور كشتم نامدى * گفت سبحانا كه پاكي از زيان * اين چه رمز است اين بكن يا رب عيان * باز فرمودش كه
من رنجوريم * چون نپرسيدى تو از روى كرم * گفت يارب نيست نقصاني ترا * عقل كم شد اين كره را بركشا * گفت ما را بنده خاص گزين *
* كشت رنجور ار منم نيكو به بين * هست رنجوريش رنجوري من * هست معذوريش معذوري من * هر كه خواهد همنشيني با خدا
* گو نشيند در حضور اولیا * رواه مسلم * وعن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم دخل على اعرابي يعوده * روايت
است از ابن عباس كه آن حضرت در آمد بر اعرابي در حالي كه عيادت ميكند او را * وكان اذا دخل على مريض يعوده * وبود
عادت شريف آنحضرت كه چون مي در آمد بر مريض كه عيادت ميكرد او را * قال له * ميگفت آنحضرت مر آن مريض را
* لا باس طهور ان شاء الله * نيست باك يعني غم مخور واندرهگين مباش با نچه مي يابي از درد وسختي بيمارى زيرا كه اين پاك كنندهٔ
است گناهان را ود وركنندهٔ است آنها را بلكه تنقيه واصلاح كنندهٔ است مر بدن را نيز از اخلاط رديه واجزاى كثيفه
* فقال له لا باس طهور ان شاء الله * پس باز گفت آنحضرت مر آن اعرابي را همين كلمه * قال * گفت اعرابي * كلا * نه اين چنين است
* بل حمى تفور * بلكه تپي است كه ميجوشد چنانكه ديگ مي جوشد فوروفوران جوشيدن ديگ * على شيخ كبير * بر پير بزرگ سال
* تزيره القبور * زيارت ميكند اين تپ آن پير را كورها را * فقال النبي * پس گفت پيغمبر * صلى الله عليه وسلم فنعم اذن *
پس آرى همچنين باشد اكنون كه تو همچو ميگوئي غضب كرد آن حضرت بروى كه باوجود ارشاد بر طريق صبر وشكر از قبول
آن ابا آورد وسلوك نكرد طريق ادب را وبيرون رفت از حد اعتدال وبراهٔ كفران نعمت رفت واحتمال دارد كه آن
بيمار كافر بود اما گفته اند كه ظاهر آنست كه از جفاة اعراب را جلاف ايشان بود كه از شدت وجع آن بيطاقتي كرد وبي
تابي نمود وباز جود آن تكلف كرد در سجع كه نه مقام آن بود ود رغضب آمد آن حضرت والزام كرد او را بقال بد وشوم كه
برنفس خود كرد * رواه البخاري * وعن عائشة * رضي الله عنها * قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اشتكى منا
انسان مسحه بيمينه * بود آنحضرت كه چون بيمار ميشد از ما آدمي مسح ميكرد آن حضرت آن آدمي را بدست راست خود وميسود
او را بدست مبارك خود وشكايت بمعنى مرض ود ردمي آيد وشاكي ومشكو ميكويند درد ناك را كه درد ش بسيار نباشد
واصل معني راجع بشكايت است بمعني گله كردن * ثم قال * پستر ميگفت آن حضرت ومي خواند اين دعا را * اذهب الباس رب الناس *
ببر اين درد را اى پروردگار آدميان وباس در اصل بمعني عذاب وسختي وحرب سخت شدن آيد * واشف انت الشافي *
وتندرستي ده توئي تندرستي دهنده * لا شفاء الا شفاؤك * نيست شفا مگر شفاى تو * شفاء لا يغادر سقما * شفائيكه نميگذارد
هيچ بيماري را وسقم بفتحتين وبضم وسكون هرد ولغت اميت مثل حزن وحزن وروايت اكثر بفتحتين است * متفق عليه *
وعنها قالت كان اذا اشتكى الانسان الشيء منه * بود وقتيكه شكايت ميكرد آدمي چيزيرا يا عضو وجزويرا از خود * او كانت به
قرحة او جرح * يا مى بود با آدمي ريشي يا خستكي كذا في الصواح وگفته اند كه مراد بقرح بفتح قاف وسكون را چيزيكه بيرون مي آيد
بر اعضا همچو مل ومانند آن وبجرح انچه ميرسد از زخم شمشير ومانند آن وقرحه بضم قاف وفتح هر دو آيد * قال النبي صلى
الله عليه وسلم باصبعه * ميگفت آنحضرت در حالي كه ميگذارانيد انگشت را بر جاى درد وگفته است نووى كه ميگزنت آنحضرت
آب دهن مبارك خود را بر اصبع خود ومي نهاد آنرا بر خاك بعد ازان مي نهاد انگشت خاك آلوده را بر جاى درد ومسح

ميكرد آنرا بدان ومیگفت * بسم الله * بنام خدا * تربة ارضنا بريقة بعضنا * خاک زمين ما آميخته بآب دهن بعضی از ما
* ليشفي سقيمنا * كرديم ما اين فعل را تا تندرستي داده شود بيمار ما * باذن ربنا * بدستوري پروردگار ما واين بسوی است
ازاسرار در علاج تروح وجروح آنچه ميرسد درمنی يا بدآنرا عقول وافهام ردرقية ها وافسونها آنرا صحيفه است كه ظاهر شن كردند
اسرار آن ومرانعال آنحضرت را اسرار غامضه است كه موكول بعلم او سبحانه وافهام وعقول قاصرة ما را بدرك آن راه نيست وكرفتاران
تنگنای طبيعت وتفلسف خواهند كه طلب حقائق آن كنند ودست وپای بزنند وبدان راه نيابند واز انچه درين مقام كفته اند
يكی آنست كه قاضی بيضاوی كه يكی از كرفتاران اين بند است كفته كه بتحقيق كواهی داده است مباحث طبيه كه آب دهن را
تاثيری است درنضج وتبديل مزاج وتراب وطن را نيز تاثيری است در حفظ مزاج اصلی حتی كه كفته اند مسافر را بايد كه خاک
ازجای وطن خود با خود برداردو پاره ازان در ظرف آب بيندازد وازان آب مخورده باشد تا ايمن شود از تغير مزاج وتوز پشتی
كفته كه انچه سبقت ميكند بفهم در تا ويل اين حديث آنست كه تربت ارض اشارت است بفطرت آدم وريقة بعضنا بنطفة كه
پيدا ميكردد بوی آدمی پس كويا تضرع وزاری ميكند بزبان حال وقال كه پروردكارا تو ئی كه ابداع كردی اصل اول را از خاک
بعد ازان پيدا كردی اولاد او را از آب حقير خوار پس آسان است برتو شفا دادن كسی كه شان وی اين است انتهی وبعضی از شارحان
كفته اند كه مراد بارض ارض مدينه است كه ثابت شده است مر آنرا خاصيت در شفای مريض ومواد ببعض ذات كريم است صلعم
واين وجه اخير ترجيحی دارد ونزديک است وحقيقت حال همان است كه كفته شد والله اعلم * متفق عليه * وعنها قالت كان
النبي صلى الله عليه وسلم اذا اشتكى نفث على نفسه بالمعوذات ومسح عنه بيده * عائشه كفت بود آنحضرت وقتيكه بيمار ميشد ميدميد
بر بدن مبارک خود بمعوذات بكمر واو مشدده كه مراد بدان معوذتين است دو سورة آخر قرآن يا با سورة قل هو الله احد
وقل يا ايها الكافرون يا آيات قرآنی است كه متضمن معنی تعوذ وتعويض اند ودور ميكرد از بدن علت را بدست خود يعنی دست
را بر تمام بدن تا آنجا كه برسد ميكذاند وميسود * فلما اشتكى وجعه الذی توفی فيه * پس هركاه كه بيمار شد آنحضرت بآن
دردی كه وفات يافت دران * كنت انفث عليه بالمعوذات التي كان ينفث * بودم من كه ميدميدم بروی بمعوذات كه ميدميد
بر خود * وامسح بيد النبي * ومسح ميكردم وی ما اليدم بدست پيغمبر * صلى الله عليه وسلم * باين طور كه ميخواندم ودستهای
آنحضرت را ميكرفتم ودروی می دميدم وبهر دو دست وی بدن او را مسح ميكردم * متفق عليه وفي رواية لمسلم قالت كان
اذا مرض احد من اهل بيته نفث عليه بالمعوذات * كفت عائشه بود آنحضرت چون بيمار ميشد يكی از مردمان خانهٔ وی ميدميد
بروی معوذات را * وعن عثمان بن ابی العاص * صحابی است عامل كردانيد او را آنحضرت بر طائف روايت كرده از وی حسن
بصری وابن المسيب وجز ايشان * انه شكى الى رسول الله صلى الله عليه وسلم وجعا يجده في جسده * روايت است از عثمان كه
شكايت كرد نزد آن حضرت دردی را كه می يافت آنرا در تن خود * فقال له رسول الله * پس كفت مر او را پيغمبر خدا * صلى الله عليه
وسلم ضع يدك على الذي يألم من جسدك * بنه دست خود را بر آنجائيكه درد ميكند از تن تو * وقل * وبكو * بسم الله ثلثا *
سه بار * وقل سبع مرات * وبكو هفت بار * اعوذ بعزة الله وقدرته من شر ما اجد واحاذر * پناه ميجويم بغلبه وبزرگی خدای تعالی وتوانائی
وی از بدی چيزيكه می يابم از درد درحال ومی ترسم از زيادت وسرايت آن در مآل * قال * كفت عثمان * ففعلت
فاذهب الله ما كان بي * پس كردم انچه فرموده بود آنحضرت پس ببرد خدای تعالی انچه بود بمن از درد * رواه مسلم * وعن ابي
سعيد الخدري ان جبرئيل اتى النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا محمد اشتكيت * روايت است از ابی سعيد خدری كه جبريل آمد
آن حضرت را پس كفت بطريق پرسش يا محمد بيمار شدی * فقال * پس كفت آنحضرت * نعم * آری بيمار شدم * قال *
كفت جبرئيل وخواند اين دعا را برای علاج آن حضرت * بسم الله ارقيک * بنام خدا افسون ميكنم ترا * من كل شيء يؤذيک *
از هر چيزيكه رنج دهد وآزار كند ترا * من شر كل نفس * از بدی هر ذات * او عين حاسد * واز شر هر چشم حاسد وكلمهٔ او بمعنی واو است
واحتمال دارد كه برای شک راوی باشد * الله يشفيک * خدا تندرستی دهد ترا * بسم الله ارقيک * بنام خدا افسون ميكنم ترا

* رواه مسلم * وعن ابن عباس قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يعوذ الحسن والحسين * بود آن حضرت كه در پناه خدا ميكرد حسن وحسين را رضي الله عنهما وعن سائر اهل بيت النبوة باين دعا كه * اعيذكما بكلمات الله التامة * در پناه ميكنم شما را بكلمات خدا كه تمام اند ونقصان وابن بل عز واجلال آنها راه نيست ومراد بكلمات يا معلومات الهي است تعالى يا اسماء وى عز اسمه يا كتب منزله * من كل شيطان * از هر شيطان وشيطان نام هر متمرد وهر سركش كه از حد گذرنده است از جن وانس ودواب * وهامة * واز هر هامه بتشديد ميم هر جانور زهردار كشنده چنانچه مار وانچه نكشد آنرا هامه گويند مانند كرم وزنبور وگاهي دواب را كه ميجنبد بر زمين وتصد آدميان كنند مثل حشرات نيز هوام گويند * ومن كل عين لامة * واز هر چشم خداوندي كه فرود آيد بر آدمي وبر سد اورا مثل ديوانگي وفساد قوى واعضا وصحو وحس وجز آن يعني هر چشم بد كه زيان رساند * ويقول ان ابا كان يعوذ بها اسمعيل واسحق * ومي گفت آن حضرت خطاب بامامين كرده كه پدر شما كه عبارت از ابرهيم خليل است تعويذ ميكرد باين كلمات اسمعيل واسحق را * رواه البخاري * ودر روى كان يعوذ بها است بضمير مفرد * وفي اكثر نسخ المصابيح بهما على لفظ التثنية * ودر اكثر نسخ مصابيح يعوذ بهما است بضمير تثنيه راجع بدو كلمه كه مدخول من انه يابد وجملهٔ مستعاذ وستعاذ منه واين تكلف است ولهذا گفته اند كه ظاهر آنست كه اين سهو قلم است والله اعلم * وعن ابي هريرة * رض * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من يرد الله به خيرا يصب منه * كسي كه بخواهد خدا ى تعالى بآن كس نيكي را گرفته ميشود يا ميكيرد حق تعالى ازوى يعني از نفس ومال واولادوى تا موجب اجر وثواب وكفارت ذنوب ورفع درجات گردد يعني مصيبت هميشه از قهر نيست گاهي متضمن لطف نيز مي باشد اگر صبر ورزد وراضي گردد داخل لطف است واگر جزع وفزع وسخط كند علامت قهر است ومصيبت امر مكروه ناخوش بر طبيعت آدمي كه برسد وبگيرد او را ويصب بضم يا وفتح صاد وكسر آن بر صيغهٔ مجهول ومعلوم هر دو روايت است چنانكه در ترجمه اشارت بدو كرده شد * رواه البخاري * وعن ابي سعيد عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ما يصيب المسلم من نصب * نمي رسد مسلمان را از هيچ رنج وتعب ومشقت ودرماندگي * ولا وصب * وغير سد در دور بخورى وبعض كرينه درد وبيمارى دائم * ولا هم * ونه اندوه وگداختن بيمارى تن را * ولا حزن * ونه غم واندوه خلاف سرور * ولا اذى * ونه آزار ورنجش * ولا غم * ونه اندوه واندوه گين شدن واكثر اين معني نزديك يكديگر اند چنانكه از كتب لغت ظاهر ميگردد وفرق ميان هم وغم آنست كه هم در مستقبل مي باشد چنانكه كارى ومحنتى در پيش دارد كه بقصد كردن آن رنج ميكشد وغم در ماضي بود مكروهى وناخوشى بر دل رسيده است كه بجهت آن تيرگي بر دل وقى بر دل نشسته است كه پوشيده است دل را وبالجمله هرچه بر مسلمانان از غم ومحنت وآزار ميرسد * حتى الشوكة يشاكها * تا آنكه خاريكه خلانيده ميشود آدمي آنرا * الا كفر الله بها من خطاياه * مگر آنكه مي پوشد ومي بخشد خداى تعالى باين مذكورات از مصائب چيزى از گناهان مسلمانان كه صغائر باشند گفتند * متفق عليه * وعن عبد الله بن مسعود قال دخلت على النبي صلى الله عليه وسلم وهو موعك * گفت ابن مسعود در آمدم بر آنحضرت وحال آنكه وى تب زده شده بود وعك حرارت تب وتيزى وى * فمسسته بيدى * پس بسودم آن حضرت را بدست خود * فقلت * پس گفتم * يا رسول الله انك لتوعك وعكا شديدا * بدرستيكه تو هر آينه كه تب زده ميشوى تپ زده شدن سخت * فقال النبي * پس گفت پيغمبر * صلى الله عليه وسلم اجل اني اوعك كما يوعك رجلان منكم * آرى من تپ زده ميشوم چنانكه تپ زده ميشوند دو مرد از شما * قال فقلت ذلك لان لك اجرين * ابن مسعود ميگويد پس گفتم من آن يعني تپ زده شدن تو مثل تپ زده شدن دو مرد بسبب آنست كه مر ترا دو اجر است بر هر عمل ومضاعف است اجر وثواب تو * قال اجل * پس گفت آنحضرت آرى بسبب اين است * ثم قال ما من مسلم يصيبه اذى من مرض فما سواه * پستر گفت آنحضرت نيست هيچ مسلمان كه برسد او را آزارى از بيمارى پس چيزيكه جز بيمار يست * الا حط الله به سيئاته كما تحط الشجرة ورقها * مگر آنكه فرو مي افكند خداى تعالى بدى ها او را چنانكه فرو مي افكند درخت برگهاى خود را * متفق عليه * وعن عائشة * رضي الله عنها * قالت ما رأيت احدا اشد عليه الوجع من رسول الله * نديدم من هيچ يكى را كه درد بروى سخت تر بود از پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * از جهت صفاى جوهر

وتوت حواس وی ودرین رفع درجات ومضاعفت اجر وحکمتهای دیگر است که جز علام الغیوب آنرا ندانند * منفق علیه * وعنها قالت مات النبي صلی الله علیه وسلم بین حاقنتي وذاقنتي * گفت عائشه رحلت کرد آن حضرت سر برسینهٔ من وحاقنه مغاک درمیان چنبر کردن وکتف وذاقنه طرف حلقوم که زیر ذقن است یعني تکیه کرده بود برمن ومطلع بودم شدت موت ویرا * فلا اکره شدة الموت لاحد ابدا بعد النبي * پس مکروه نمیدانم سختي مرگ رابرای هیچ یکی هرگز بعد از پیغمبر * صلی الله علیه وسلم * پوشیده نماند که شدت موت که نسبت بآنحضرت صلی الله علیه وسلم بود مناسب بعلو مقام اوست ومتبادر در اذهان چنان میدر آید که آنحضرت را اصلا کلفتی در موت نمی بود وغایت شدت آن بود که حرارتی بود وآب بر روی مبارک میپاشید ومیفرمود ان للموت سکرات چنانکه در فصل ثاني بیاید * رواه البخاری * وعن کعب ابن مالك قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل المومن کمثل الخامة من الزرع تفیئها الریاح * قصه وحال مسلمان همچو قصه وحال شاخ تر ونرم از کشت است که مائل وراجع میکردانند آنرا بادها وخام بخای معجمه وتخفیف میم کیاه تازه وتر وتفیئ بضم تا وفتح فا وکسر یای مشدده وهمزه * تصرعها مرة وتعدلها مرة اخری * می افکنند ومی اندازند بادها آنرا یکباری وراست وبرابر میکردانند بار دیگر همچنین مسلمان کامی می اندازد اورا حادثهٔ ضعف وبیماری وکامی راست ودرست میکردانند صحت وتندرستی * حتی یأتیه اجله * تاآنکه می آید اورا وقت موت وتمام میکردد مدت حیات او * ومثل المنافق کمثل الارزة المجذیة * وحال منافق همچو حال درخت صنوبر است که محکم وثابت وبرپا است * التي لا یصیبها شئ * آن درختی که نمی رسد آن را چیزی از بادها وآفتها الارزة بفتح همزة وسکون را وزای انچنین است روایت وابوعبیده گفته که وی آرزه است بمد وکسر را وبفتح آن نیز آمده بمعني درخت ثابت بیخ وی در زمین ومجذیه بضم میم وسکون جیم وکسر ذال معجمه وجذیه بکسر بیخ درخت راگویند * حتی یکون انجعافها مرة واحدة * تاآنکه میباشد افتادن آن درخت بر زمین یکبارگي ومنافق همیشه توانا وتندرست است بی ضعف وبیماری ناگاه بیکبارگي می افتد ومی میرد * متفق علیه * وعن ابي هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل المؤمن کمثل الزرع لا تزال الریح تمیله * حال مؤمن همچو حال کشت است که همیشه باد مائل می کردانند ومی جنبانند آنرا * ولا تزال المؤمن یصیبه البلاء * وهمیشه است مؤمن که می رسد اورا بلا * ومثل المنافق کمثل شجرة الارزة لا تهتز حتی تستحصد * وحال منافق همچو حال درخت صنوبر است که نمی جنبد تاآنکه درودہ نشود وبریده نکردد * متفق علیه * وعن جابر قال دخل رسول الله * گفت جابر درآمد پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم علی ام السائب * بر ام سائب که صحابیه است وآن حضرت بدیدن وی میآمد درخانهٔ او می درآمد * فقال مالك تزفزفین * پس گفت آن حضرت بام السائب که تب لرزه داشت چه شده است ترا که می لرزی تزفزفین ماخوذ است از زفزف الطائر وقتی که فراخ میکند مرد وبازوی خود را ومیجنبانند بزای وراء مرد ومدهٔ است * قالت الحمی لا بارك الله فیها * گفت ام السائب سبب لرزیدن من تب است برکت نکند خدای در وی وحمی بضم حا وتشدید میم حرارت عارضه دربدن * فقال * پس گفت آنحضرت * لا تسبي الحمی فانها تذهب خطایا بني آدم * دشنام مکن تب لرزه را که بدرستی که تب می برد گناهان فرزندان آدم را * کما یذهب الکیر خبث الحدید * چنانکه می برد دمهٔ آهنگری چرک ویلیدی آهن را * رواه مسلم * وعن ابي موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا مرض العبد او سافر کتب له بمثل ما کان یعمل مقیما صحیحا * وقتی که بیمار میشود بندهٔ یا سفر می کند وچیزی از عبادات او را واردکه در حالت صحت واقامت داشت فوت میکردد نوشته میشود برای آن بنده انچه بود که عمل می کردد در حالیکه مقیم وتندرست بود * رواه البخاری * وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الطاعون شهادة لکل مسلم * طاعون سبب شهادت هر مسلمان است یعني هرکه در طاعون صبر کند ونگریزد وبمیرد شهید مردانه باشد در حق اجر وثواب * متفق علیه * خلیل گفته است که طاعون وبا است وابن اثیر گفته طاعون مرض عام ووبا که فاسد میکردد هوا پس فاسد میکرد دبوی مزاجها وبدنها وقاضی ابوبکر بن العربي گفته که طاعون وجع غالبیست که اطبای روح می کنند تسمیه کردند بطاعون از جهت سرعت قتل وی

زد رقاموس طاعون وربا را بيك كر تفسير كرده واطبا تفسير كرده اند طاعون را بورم مؤلم سياه سوزنده زهردار
وانچه مي برآيد در بعض اعضاي بدن كه نرم اند چنانكه زير بغل يا پس گوش يا ران وسياه ميكرده اند كرد خود را وكامي
سبز سرخ مي باشد وفاسد ميكرده اند عضو را اما انچه در احاديث مذكور شده وبر گشتن ازان وبيرون رفتن از شهر كه واقع
شده باشد دران نهي كرده ودر حيل خود كرده تشبيه بفرار از زحف داده وبر صبر بران بشهادت حكم كرده مراد ربا وموت عام
رمرض عام است ومخصوص بانچه اطبا تعيين خود كرده اند نيست ولهذا در احاديث بلفظ ربا وموت عام مذكور شده واگر بلفظ طاعون نيز واقع شده اما مراد معني وبا است وغلط كرده هركه طاعون را برمصطلح اطبا حمل كرده ودر غير آن فرار
مباح داشته واگر نرضا بر همين معني محمول باشد فردي از وبا خواهد بود نه مخصوص بآن واين قائل آن احاديث را كه در وي
لفظ وبا وموت عام واقع شده چه خواهد گفت نسأل الله العافية * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
الشهداء خمسة * شهيدان پنج قسم اند * المطعون * يكي آنكه بعلت طاعون مرده وبه صبر بران جان سپرده * والمبطون *
دوم آنكه بعلت اسهال يا استسقا وانتفاخ بطن جان داده وبعض مطلق علت بطن را از دردخله وغير آن مراد داشته وبعض
گفته اند كه مراد مبطون كسي است كه نگاهداشته بطن را از اكل حرام وشبهه ودر تقوى وورع هلاك شده واحتمال دارد
كه مراد بوي كرسنه باشد كه بعلت كرسنكي بهتيغ نفر ومجاهده جان داده والله اعلم * والغريق * سوم آنكه در آب غرق شده بشكستن
كشتي وجز آن بعد ازان عمدا بجهل القاي نفس در تهلكه نكرده * وصاحب الهدم * چهارم آنكه در زير ديواري وبناي كه افتاده مرده
بشرط مذكور وهدم بسكون دال ويران كردن واندا ختن بنا بفتح دال بناي افتاده وهدم بكسر دال ميت بهدم * والشهيد في سبيل الله * پنجم
كشته شده در راه خدا در جنگ اعداي دين وآنكه بظلم كشته شده بي جنگ داخل اوست وشهيد حقيقي كامل همين است واقسام
ديگر در حكم اويند وشريك اند در اجر وثواب ولهذا اطلاق اسم شهيد بر وي كرده وگفته الشهيد في سبيل الله نه قتيل ومانند آن
يعني ديگر آن قسم كه مشهور ومتعارف امت باسم شهيد نا تهم * متفق عليه * وعن عائشة * رضي الله عنها * قالت سألت رسول الله صلى الله
عليه وسلم عن الطاعون * گفت عائشه پرسيدم من از ان حضرت از حقيقت طاعون وحكم آن * فاخبرني انه عذاب يبعثه الله على من
يشاء * پس خبر داد آنحضرت مرا كه طاعون عذابي است كه مي فرستد آنرا پروردگار تعالى بر هركه ميخواهد ازامم سابقه ولاحقه
* وان الله جعله رحمة للمؤمنين * وخبر داد كه خداى تعالى كرده است طاعون را مهرباني مر مسلمانان را كه صبر كنند
وتكريزند وجان بحق تسليم نمايند چنانكه فرمود * ليس من احد يقع الطاعون فيمكث في بلده صابرا محتسبا * نيست هيچ يكي
كه واقع شود طاعون پس درنگ كند در شهر خود ونه برآيد در حاليكه صبر كننده وچشم دارنده است براجر وثواب * يعلم انه
لا يصيبه الا ما كتب الله له * در حالي كه ميداند ويقين مي دارد كه نمي رسد اورا از مصيبت مگر انچه نوشته وتقدير كرده است خداي
تعالى براي او * الا كان له مثل اجر شهيد * مگر آنكه باشد مرور را مانند پاداش شهيد * رواه البخاري * وعن اسامة بن زيد
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الطاعون رجز ارسل على طائفة من بني اسرائيل * طاعون عذابي است كه فرستاده شده است
بر گروهي از بني اسرائيل رجز بكسر را وسكون جيم در آخر زاي عذاب وگاهي زاي را بنسين بدل كنند * او على من كان قبلكم * يا بر كسانيكه
بودند پيش از شما شك را وزيست كه على طائفة من بني اسرائيل فرمود يا على من كان قبلكم * فاذا سمعتم بارض فلا تقدموا عليه *
پس چون بشنويد شما خبر طاعون را در زميني وشهري غير از شهري كه شما در آنيد پس قدوم نياريد دران زمين ونزديك
دران تقدموا بفتح تا وسكون قاف وفتح دال از قدوم ودر بعض روايات فلا تقدموا بضم تا وكسر دال بمعني اقدام نياريد وپيش
نياريد آن زمين را تا القاي نفس در تهلكه لازم نيايد * واذا وقع بارض وانتم بها فلا تخرجوا فرارا منه * وچون بيفتد وفرود آيد طاعون
بزميني وحال آنكه شما در آن زمين باشيد پس بيرون نياريد بجهت گريختن از طاعون * متفق عليه * ضابطه در وبا همين
است كه در انجا كه هست نبايد رفت واز انجا كه باشد نبايد گريخت واگر چه گريختن در بعض مواضع مثل طاعونه كه در وي زلزله
شده يا آتش گرفته يا نشستن در زير ديوار خانه كه خم شده نزد غلبه ظن بهلاك آمده است اما در باب طاعون جزصبر نيامده وگريختن

تجويز نيافته وقياس اين بران مواد فاسد است كه آنها از قبيل اسباب عاديه اند پس اين از اسباب وهمي وبرهر تقدير كرختن ازانجا جائز نيست وهيچ جا وارد نشده وهركه بگريزد عاصي ومرتكب كبيره ومردود است نسأل الله العافية * وعن انس قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول * گفت انس شنيدم آنحضرت راميگفت * قال الله سبحانه وتعالى اذا ابتليت عبدي بحبيبتيه ثم صبر * ميگويد حق سبحانه چون مبتلا كردانم بنده خود را بدو محبوبهٔ وى يعنى بدو چشم وى يعنى بستانم چشمان وى يا كور سازم او را پس صبر كند آن بنده درين ابتلا ودر ظاهر وباطن ناسزا نمى يشد ونكويد وبداند كه ابتلا بعمي از روى سخط وغضب الهي نيست بلكه از براى دفع مكروهى است كه بمصر واقع ميشود واز براى تكفير ذنوب ورفع درجات است وشيخ ما كه در آخر عمر اعمى شدند ميفرمودند كه خلوتى كه درتمام عمر ميخواستم اكنون حاصل شده * عوضته منهما الجنة * عوض دهم آن بنده را ازان حبيبتين بهشت را * يريد عينيه * مى خواهد از حبيبتين بنده دو چشم بنده اگر اين كلام آن حضرت است صلى الله عليه وسلم ضمير يريد عائد بحضرت عزت است جل جلاله واگر كلام راوى است ضمير بحضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم است * رواه البخاري *

* الفصل الثاني *

* عن علي * رضي الله عنه * قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ما من مسلم يعود مسلما غدوة * گفت علي مرتضى رضي الله عنه شنيدم آن حضرت را كه ميگفت نيست هيچ مسلمانى كه بيمار پرسي كند مسلمانى را دروقت بامداد اينجا پيش از زوال است وغدوة بضم بامداد وبفتح سير كردن ورفتن دروقت بامداد * الا صلى عليه سبعون الف ملك حتى يمسي * مگر آنكه صلوة بفرستند ودعا برحمت كنند بروى هفتاد هزار فرشته تا آنكه شام كند * وان عاده عشية الا صلى عليه سبعون الف ملك حتى يصبح * وعيادت نكند اورا شبانگاه كه مراد بدان بعد از زوال است مگر آنكه صلوة بفرستند بروى هفتاد هزار فرشته تا آنكه صبح كند * وكان له خريف في الجنة * وباشد مراورا بستانى در بهشت يا خريف بمعني مخروف است يعنى انچه چيده شود از ميوهاى بهشت * رواه الترمذى وابوداؤد * وعن زيد ابن ارقم قال عادني النبي صلى الله عليه وسلم من وجع كان بعيني * زيد بن ارقم انصاري كه ازمشاهير صحابه است ودر هفده غزوه حاضر شده واز خواص علي ابن ابي طالب بود ودر تصديق وى نازل شده در سورهٔ منافقون ان المنافقين لكاذبون ميگويد كه عيادت كرد مرا پيغمبر صلى الله عليه وسلم از جهت دردى كه بود بدو چشم من ودر روايتى بعيني بلفظ افراد * رواه احمد وابوداؤد * واز اينجا معلوم ميشود كه عيادت درد چشم سنت است وقول آن كسيكه گويد كه رمد را عيادت نيست مردود است واسناد اين حديث صحيح است وآنكه بيهقي وطبراني روايت كرده اند كه سه چيز اند كه درانها عيادت نيست دمل وعين وضرس وصحيح آنست كه موقوف است برابن كثير چنانكه بيهقي تصحيح كرده است والله اعلم * وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من توضأ فاحسن الوضوء وعاد اخاه المسلم محتسبا * كسيكه وضو كند پس نيك كند وضو را وعيادت كند برادر مسلمان را بقصد ثواب واقامت سنت * بوعد من جهنم مسيرة سبعين خريفا * دور گردانيده شود از دوزخ مقدار راه رفتن شصت سال وخريف سال را گويند واز انس تفسير خريف بسال درنفس حديث آمده است كه پرسيده شده يا باحمزه خريف كدام است گفت سال ووجهش آنست كه عرب ابتداى تاريخ سال از خريف اعتبار كنند كه اول بريدن خرما را آنكور رسيدن غلات ايشان درخريف است * رواه ابوداؤد * وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من مسلم يعود مسلما فيقول سبع مرات * نيست هيچ مسلمانى كه عيادت كند مسلمانى را پس بگويد هفت كرت اكثر عدد تكرير دعا تا سه است ودر بعض ادعيه هفت نيز آمده است وتواند كه تخصيص اين عدد درين مقام از براى دفع بلا از سبع اعضا باشد والله اعلم * اسأل الله العظيم رب العرش العظيم ان يشفيك * سوال ميكنم خداى بزرگ را كه پروردگار عرش بزرگ است كه تندرستي دهد ترا * الا شفي * مگر آنكه تندرستي داده شود آن مسلمان * الا ان يكون قد حضر اجله * مگر آنكه باشد كه بتحقيق حاضر شده وقت موت وتمام شده مدت حيات وى كه آنرا علاجى نيست * رواه ابوداؤد والترمذى * وعنه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يعلمهم من الحمى ومن الاوجاع كلها ان يقولوا * وهم از ابن عباس است كه آنحضرت بود كه تعليم ميكرد صحابه را از جهت تب بلكه از جهت همه دردها اينكه بگويند * بسم الله الكبير * بنام خداى بزرگ * اعوذ بالله

العظيم * پناه ميجويم بخداى بزرگ * من شر كل عرق نعار ومن شر حر النار * از بدى هر رگ پرشده از خون يا ريزنده خون واز بدى گرمي آتش * رواه الترمذي وقال هذا حديث غريب لا يعرف الا من حديث ابراهيم ابن اسمعيل وهو يضعف في الحديث * روايت كرد اين حديث را ترمذي وگفت اين حديث غريب است شناخته نميشود مگر از حديث ابراهيم بن اسمعيل وى نسبت بضعف كرده ميشود در حديث * وعن ابي الدرداء قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من اشتكى منكم شيئا * ميفرمود آنحضرت كسيكه شكايت كند از شما چيزى را از درد و بيمارى * او اشتكاه اخ له * يا شكايت كند برادرى مر او را يعني مسلماني * فليقل * پس بايد كه بگويد و بخواند اين دعا را براى خود يا برادر خود * ربنا الله الذي في السماء * پروردگار ما خداى است كه در آسمان است مقصود تبرى است از خدايان زمين كه بتان اند ولهذا حكم كرد آنحضرت بايمان زني كه پرسيده شد از وى خدا كجا است گفت در آسمان وتاويل اين همانست كه در تاويل قول حق سبحانه وَهُوَ اللّٰهُ فِي السَّمٰوٰتِ وَفِي الْاَرْضِ وقول وى وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ اِلٰهٌ وَفِي الْاَرْضِ اِلٰهٌ گفته اند * تقدس اسمك * پاك است نام تواى پروردگار از تهمت نقصان وعدم تاثير * امرك في السماء والارض امر تو در آسمان و زمين است كه تدبير كار كائنات آسماني وزميني بدان ميكني چنانكه فرمود وَاَوْحٰى فِي كُلِّ سَمَاءٍ اَمْرَهَا وفرمود يَتَنَزَّلُ الْاَمْرُ بَيْنَهُنَّ * كما رحمتك في السماء * چنانكه رحمت تو در آسمان است وعام و شامل است اهل آنرا كه همه محل رحمت اند بخلاف زمين واهل وى كه رحمت خاص مختص است به بعض دون بعض كه مؤمنان اند نه كافران اگرچه رحمت عام كه افاضهٔ وجود ولوازم آنست شامل است همه را لقوله تعالى وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ * فاجعل رحمتك في الارض * پس بگردان رحمت خاص خود را نيز در زمين * اغفر لنا حوبنا * بيامرز ما را بزهٔ ما را وحوب بضم حا وفتح آن بمعني اثم است وبعض گفته اند كه فتح لغت اهل حجاز است وضم لغت بني تميم وبمعني حزن وحشت وجهد ووجع وهلاك وبلا نيز آمده و پوشيده نماند كه همهٔ اين معاني صالح ارادة اند ومراد موجب حوب واسباب آنست * وخطايانا * وبيامرز گناهان ما را وخطا يا گناهاني كه بطريق خطا بوجود آيند وگاهى برمطلق گناهان نيز اطلاق يابد * انت رب الطيبين * تو پروردگار پاكانى اين علت طلب مغفرت گناهانست يعني بيامرز ما را تا از گناهان پاك شويم وقابل تربيت ورحمت خاص تو شويم * انزل رحمة من رحمتك * فرود فرست رحمتي خاص عظيم را از جنس رحمتهاى تو * وشفاء من شفائك * وبفرست شفائى از شفاهاى تو * على هذا الوجع * برين درد مندى ورنجورى * فيبراء * پس به شود و دور كرده اين وجع * رواه ابو داود * وعن عبد الله ابن عمرو قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا جاء الرجل يعود مريضا فليقل * چون بيايد مرد در حاليكه پرسش ميكند بيمار را پس بايد كه بگويد * اللهم اشف عبدك * خداوندا تندرستي ده بندهٔ خود را * ينكأ لك عدوا * تا جراحت كند وقتل كند براى تو در تقويت دين واعلاى كلمه تو دشمنان دين را ونكايت بمعني جراحت كردن است وقتل بسيار كردن وبمعني ايلام وايجاع نيز آمده است وبهمزه وبيهمزه هر دو آمده وبهمزه پوست باز كردن از زيش وجراحت و جراحت بر جراحت كردن نيز آمده * او يمشي لك الى جنازة * يا برپاى برود براى رضاى تو وادائى حق دين تو بسوى جنازه وتخصيص نكايت عدو ومشي جنازه بذكر از ميان سائر افعال بمناسبت آنست كه چون مريض بود وبرشرف موت بود بعد ازان ذكر كرد انچه متعلق بموت است از اماتت اعداء ودعا وامداد موتى وطيبي گفته كه جمع ميان نكايت وتشييع جنازه بجهت آنست كه در اول انزال عقاب است بر دشمنان خدا در ثاني ايصال رحمت است بر دوستان وى * رواه ابو داود * وعن علي ابن زيد * روايت است از علي بن زيد بن عبد الرحمن بن جدعان ترشي تيمي بصرى كه از تابعين بصره است * عن امية * بضم همزه وفتح ميم وتشديد تحتانيه تابعيه است روايت دارد از عائشه * انها سألت عائشة عن قول الله عز وجل * كه اميه پرسيد از عائشه از حقيقت معني قول حق جل وعلا كه اين آيت است * ان تبدوا ما في انفسكم او تخفوه يحاسبكم به الله * اگر پيدا كنيد چيزيرا كه در ذاتهاى شما است يا پنهان داريد آن را حساب ميكند شما را بآن خداى تعالى * وعن قوله * وپرسيد از قول وى تعالى * من يعمل سوءا يجز به * هر كه بكند بدى را پاداش داده ميشود بوى يا عفو پرسيدن معني اين دو آيت آنست كه اين آيت نخستين دلالت دارد كه بندگان حساب كرده ميشوند

بد انچه مضمر دارند در انفس خود از خطرات ذنوب و اند یشهای بد و آیت دوم حکم میکند که آدمیان جزا داده میشوند بر عمل بد قلیل یا کثیر پس مشکل شد بر ایشان و متحیر شدند که چکار کنند زیرا که ممکن نیست اجتناب از ان * نقالت عائشة ما سألني عنها احد منذ سألت رسول الله * پس گفت عائشه سوال نکرد مرا ازین محاسبه و مجازات هیچ یکی از ان گاه که پرسیدم من پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم * از تفسیر این دو آیت * نقال * پس گفت آنحضرت * هذه معاتبة الله العبد * این محاسبه و جزا که مذکور است درین دو آیت عتاب کردن خداست بنده را * بما یصیبه من الحمی * بانچه میرسد بنده را از تب و بیماری * والنكبة * و از نکبت بفتح نون عتاب و خشم گرفتن و ملامت کردن و پیدا کردن دوست بر دوست خشم را از جهت بی ادبی که از وی بوجود آمده با وجود محبت و لطف بر وی و در دل و در صراح گفته که عتاب ناز کردن و خشمگینی پیدا کردن و نکبت انچه برسد آدمی را از حوادث و رنجها * حتى البضاعة يضعها في يد قميصه * تا این مصیبت که پارهٔ از مال می نهد بنده آنرا در دست پیراهن خود که عبارت از آستین است و عادت است بر نهادن پارهٔ مال در ان * فيفقدها * پس گم میکند وی آن بضاعت را * فيفزع لها * پس میترسد و متغیر میگردد و فریاد میکند و می طلبد آن بضاعت گم شده را یعنی این محاسبه و جزا مواخذهٔ خشم و عتاب است در دنیا نه مواخذهٔ عذاب و عقاب است در آخرت پس باید که بنده دل بد نکند و اندوهگین نگردد بلکه خوش حال گردد و مسرور باشد که سبب تکفیر ذنوب و رفع درجات است * نظم * من ترا غمگین نگریان زان کنم * تا کت از چشم بدان پنهان کنم * زان نجوشانم که مکروه منی * بلکه تا گیری تو ذوق چاشنی * زان حدیث تلخ میکویم ترا * تا ز تلخیها فروشویم ترا * تو ز تلخی چون همه پر خون شوی * پس ز تلخیها همه بیرون شوی * حتى ان العبد ليخرج من ذنوبه كما يخرج التبر الاحمر من الكير * تا آنکه بنده هر آینه بیرون می آید از گناهان خود چنانکه بیرون می آید زر سرخ از بوته در قاموس گفته تبر بکسر زر و نقره یا انچه از کان می برآید پیش از ریختن در کالبد و در مجمع البحار گفته که تبر ذهب خالص و فضه پیش از ان که سکه زده شود و چون سکه زنند نام وی معین است * رواه الترمذي * و عن ابي موسى ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لا يصيب عبدا نكبة * نمیرسد هیچ بنده را مصیبتی و رنجی قلیل حقیر * فما فوقها او دونها * پس انچه بالای اوست یا فرود اوست احتمال دارد فوق در عظم و دون در حقارت یا عکس و اول ظاهر تر است * الا بذنب * مگر بسبب گناهی که کرده است و خطای که از وی رفته است درویشی را بند نعلین بوشی بریده می نالید و میگفت آه چه گناه کرده ام که جزای آن این یافته ام * وما يعفوا الله عنه اكثر * و انچه عفو و محو میکند و در میگذرد خدای تعالی از وی بیشتر است * وقرأ * و خواند آنحضرت موافق این حال این آیت را که * وما اصابكم من مصيبة فبما كسبت ايديكم ويعفوا عن كثير * و هر چه می رسد شما را از مصیبت پس بسبب چیزی است که کرده است آنرا دستهای شما یعنی ذاتهای شما و عفو میکند خدای تعالی از بسیاری ازان * رواه الترمذي * و عن عبد الله ابن عمر و قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان العبد اذا كان على طريقة حسنة من العبادة ثم مرض * پس رستیکه بنده چون می باشد بر حالت نیک از عبادت پستر بیمار شود * قيل للملك الموكل به * گفته میشود مر فرشته را که گماشته شده است بروی * اكتب له مثل عمله اذا كان طليقا * بنویس برای وی مانند عمل وی در وقتی که بود رها غیر مقید باین بیماری یعنی عملی که در حالت صحت میکرد * حتى اطلقه * تا آنکه رها کنم او را و تندرست کردانم او را * او اكفته الى * یا ضم کنم او را و کرد آرم او را بسوی خود یعنی بمیرانم * وعن انس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا ابتلى المسلم ببلاء في جسده قيل للملك * چون مبتلا کرده شود مسلمان و آزموده میشود ببلای در تن او گفته میشود مر فرشته را * اكتب له صالح عمله الذي كان يعمل * بنویس برای وی عمل نیک وی را که میکرد پیش از ابتلا * فان شفاه غسله وطهره * پس اگر شفا میدهد او را خدای تعالی بمبالغه و پاک میکرداند او را * وان قبضه غفر له ورحمه * و اگر قبض میکند او را و می میراند می آمرزد مر او را و رحمت میکند او را * رواهما * روایت کرده است این هر دو حدیث را * في شرح السنة * و عن جابر بن عتيك * بروزن کریم انصاری معاویست منسوب است بمعاویه که یکی از اجداد او بود حاضر شد بدر را و مشاهد دیگر را که بعد از وست و در تقریب گفته صحابی جلیل است و خلافی

كرده شد در شهود وي بدوزخ * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الشهادة سبع سوى القتل في سبيل الله * شهادت هفت قسم است جز كشته شدن در راه خدا كه نزد كمل متعارف است از آن * المطعون شهيد * آنكه مرد بطاعون شهيد است * والغريق شهيد صاحب ذات الجنب شهيد * وخداوند ذات الجنب كه بيمار مشهور است وآن قروح است كه حادث ميكردد در داخل پهلو نزديك بدل وسينه ونشان او تنكي نفس وتپ است واورا اقسام واحكام واسباب وعلامات است كه در كتب طب مذكور است ودرشرح سفر السعادة مجملي ازان ذكر كرده شده است * والمبطون شهيد * يعني مبطون معلوم شد * وصاحب الحريق شهيد * وخداوند آتش كه بناكهان در آتش افتد وبسوزد * والذي يموت تحت الهدم شهيد * وآنكه بميرد زير بناي افتاده كه بيفتد بروي وسابقا فرق ميان هدم بسكون دال وفتح آن معلوم شد واينجا بفتح مناسب تر است * والمرأة تموت بجمع شهيد * وزن كه بميرد بجمع بضم جيم وبعضي بكسر جيم گفته اند وسكون ميم بمعني مجموع يعني آنكه به ميرد نزد ولادت وبيرون نيايد ولد وي وآنكه عقب ولادت بميرد نيز همين حكم دارد وبعضي تفسير كرده اند بكر زيرا كه بكارت مجموع است در وي مثل ولد در حديث ديكر آمده است وهر زنيكه بجمع مرد وبرده نشده دختري او مي در آيد در بهشت * رواه مالك وابو داؤد والنسائي * وعن سعد قال سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم * روايت است از سعد بن ابي وقاص رض كه پرسيده شد آنحضرت * اي الناس اشد بلاء * كدام از آدميان سخت تر است از روي بلا وآزمايش * قال الانبياء ثم الامثل فالامثل * كفت سخت ترين آدميان در بلا پيغمبران اند پس هر كه فاضل تر مرتبة مرتبة چنانكه اولياء علماء وصلحا بر تفاوت مراتب ودرجات * يبتلى الرجل على حسب دينه * مبتلا كردانيده ميشود مرد بر اندازهٔ دين وي * فان كان في دينه صلبا * پس اكر باشد مرد در دين خود سخت ودرشت * اشتد بلاؤه * سخت ميشود بلاي وي زيرا كه وي صاحب يقين است پس صبر ميكند بر ان وميداند كه مبلي حق است در اينجا الطاف خفيه است پس كامل ميكردد ايمان وي وقوي ميكردد يقين وي ومكفر مي ميكردد سيئات وي وبلند ميكردد درجات وي * وان كان في دينه رقة * واكر باشد در دين وي تزلزلي * هون عليه * آسان وسبك كرده ميشود بروي تا بيصبري نكند وبيرون نيايد از زبقهٔ دين از جهت عدم قوت ايمان ويقين پس تالف قلب وي ميكند به نعمت وقبول وي * فما زال كذلك * پس هميشه است مرد هميچنين از همين حال * حتى يمشي على الارض ماله ذنب * تا آنكه ميرود بر زمين وحال آنكه نيست مر اورا كناهي بيان حال مردي است كه صلب است در دين * رواه الترمذي وابن ماجة والدارمي وقال الترمذي هذا حديث حسن صحيح * وعن عائشة قالت ما اغبط احدا بهون موت بعد الذي رأيت من شدة موت رسول الله صلى الله عليه وسلم * كفت عائشه رشك نبردم هيچ يكي را بآساني وسبكي مردن بعد از آنچه ديدم از سختي مردن آنحضرت يعني پيش ازين رشك بردم بر هر كه بآساني مي مرد وبعد ازان كه ديدم از سختي موت پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم ديكر رشك بر كسي بآساني موت نبردم واعتقاد كردم كه خيريت در سختي موت است نه آساني * رواه الترمذي والنسائي * وبيان سختي در حديث آينده بيايد * وعنها قالت رأيت النبي صلى الله عليه وسلم وهو بالموت وعنده قدح فيه ماء * كفت عائشه ديدم آنحضرت را وحال آنكه آنحضرت در حالت موت بود ونزد وي قدحي بود كه در وي آب است * وهو يدخل يديه في القدح * وآنحضرت مي درآورد دست خود را در قدح * ثم يمسح وجهه * پستر مسح ميكرد روي مبارك خود را مي برآورد دست تر را بر روي از جهت تبرك كه مي يافت * ثم يقول * پستر ميكفت * اللهم اعني على سكرات الموت * خداوندا يارى ده مرا بر حالتهاى سخت مرك * او على سكرات الموت * يا كفت يارى دهٔ بر سكرات موت شك راوي است وسكرات جمع سكرة بسكون كاف اين نيز بمعني سختي ومحنت وبي هوشي است وتنكير بمعني خفه كردن آيد * رواه الترمذي وابن ماجة * وشيخ ما اجل اكرم او خل محمد البكري المصري رحمة الله عليه در سبب سكرات موت مر آنحضرت را صلى الله عليه وسلم وجوه متعدده ابراز نموده يكي آنكه مزاج شريف نبوي اعدل امزجه بود پس احساس وتالم اكثر وذريافت اثر آن اكمل بود چنانكه فرمود اني لاوعك كما يوعك رجلان منكم چنانكه كفته شد ديكر آنكه تعلق روح بجسد لطيف وعاري وتعشق وي بوي اقوي واوفي بود پس تألم وي بمفارقت وي اينشتر واقوي تر باشد ديكر

آنكه در اينجا تسلية امت است كه چون له ايشان كه نقل روح پاك وى باين صورت است آسان كردد بر هر يكى حال نفس وى ديكر آنكه حقيقت شريف وى جامع جميع اكوان بود پس فراق روح وى از جسد شريف كويا فراق تمامة ارواح امت از تمامة اجساد ديكر آنكه آنحضرت متولي امور مملكت الهيه كاشتة دركاه عزت بود كه تمامة امور و احكام كون ومكان بوى مفوض بود وكام دايرة ممالكت واسع تر از مملكت وسلطنت وى بود وعادت مستمرة كاشتكان است كه چون رجوع بدركاه سلطان كنند بجهت استعداد سوال وحساب مهمي و هراسي بحال شان راه يابد كه چه طور برآيد و شيخ ما شيخ عبد الوهاب متقي از شيخ خود شيخ علي متقي رحمة الله عليهما نقل ميكردند كه در وقت وفات هيچ مودند اكر شدت سكرات از ما مشاهده كنيد اين را كه اين نشويد كه آن لازم مقام ومنصب قطبيت است ديكر آنكه نازل كرديد شد بروى دران وقت از تنزلات احديت وتجليات صمديت آنقدر انوار عزت ربوبيت كه در زمان وحي نازل ميشد واين آخر آن ادوات واتم وا كمل آن حالات بود واين سكرات مشاهدات وافاضات بود كه سبب ضيق نطاق جسمانيت از تحمل آن در صورت سكرات ومجاهدات مي نمود واين وجه اوجه وجوه است واوفق بمقام وحال شريف اوست والله اعلم ديكر آنكه ادراك واحساس بلقاء خاص مناسب انچه نزد وى بود از خوف وخشيت وهيبت واجلال ومعرفت جناب حق واستكانت وعبوديت در حضرات قرب چنانچه فرموده اعرفكم بالله اخوفكم منه هركه عارف تر ترسان تر ازين جهت ظاهر شد بروى انچه ظاهر شد ديكر استطارت شوق بآن لقاء روحي طبيعت حامل بود بر اسراع واضطراب كويا ميخواست روح شريف وى كه زود برآيد وببرد وبسرعت ورغبت آن قرب خاص مندرج كردد پس ناشي ميشد بقهر عالم طبيعت وضغط حضيض مزاج بشريت حالتي كه قوى ميشد بوى انفعال وظاهر ميشد بوى سلطان آن حال ديكر تعلق اهل اين عالم بذات شريف وى صلى الله عليه وسلم ازانها كه علاقة محبتي بحضرت عليه وى دارند وتمثل صور ازين تعلقات در مرآت جوهر وى كه ساطع تر وصاف تر از همه مرايا است پس ظاهر شد ازانجا قلقي والتفاتي پس حاصل شد انچه حاصل شد ديكر آنكه پروردكار جل وعلا جاري كردانيد وباقي داشت رسول خود را صلى الله عليه وسلم بر اوصاف عبوديت كه اشرف اوصاف واجل محامد اتصاف است واين كمالي است خاص مر آنحضرت را ومقتضاى مزاج مقام عبوديت منازلة مكاره ومعانات ومقاسات شدائد است ولهذا كفت نزد موت والله شريف وى ابراهيم العين تدمع والقلب يحزن وانا على فراقك لمحزونون يا ابراهيم انتهى اينست انچه كفته اند وامثال اين نيز ميتوان كفت ودرك حقيقت حال شريف وى اجل واعلا وارفع است ازانكه عقول وافهام وعلوم ومعارف عقلا وعلما وعرفا حاصر وضابط وحاوى آن توانند بود * ع * اربز تر ازان است كه آيد بخيال * وهرچه كويند حكم تاويل متشابهات دارد وما يعلم تاويله الا الله والله اعلم * وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اراد الله بعبده الخير عجل له العقوبة في الدنيا * چون خواهد خداى تعالى به بندة خود نيكي زا شتاب دهد مراورا سزاى كناهان اورا در دنيا زيرا كه عذاب دنيا سهل است ومدت دنيا قصير بهرنوع كه باشد ميكذرد * واذا اراد الله بعبده الشر امسك عنه بذنبه * وچون خواهد خدا به بندة خود بدى نكاه ميدارد از وى عقوبت را ومي كذارد اورا بكناه وى * حتى يوافيه به يوم القيمة * تا آنكه تمام ميدهد وى تعالى بنده را انچه مستحق است آنرا از عذاب بسبب آن كناه روز قيامت عزب ميكويد اوفى فلانا حقه يعني داد حق ويرا تمام ورافي * رواه الترمذي * وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان عظم الجزاء مع عظم البلاء * بدرستيكه بزركي پاداش با بزركي بلاست هرچند بلا بيشتر وسخت تر جزا تمام تر وافر تر وعظم بضم عين وسكون ظا اسم است از تعظيم * وان الله * وبدرستيكه خداى * عز وجل اذا احب قوما ابتلاهم * چون دوست ميدارد كروهي را مبتلا ميكرداند وآزمايش ميكند ايشان را وهمچنين چون دشمن ميدارد كروهي را مبتلا ميكرداند ايشانرا واين شق را ذكر نكرد از جهت فهم وى از سياق كه كفت * فمن رضي فله الرضى * پس كسيكه خوشنود بود از خداوند تعالى در بلا پس مراورا است خوشنودى از وى تعالى * ومن سخط فله السخط * وكسيكه خشم كيرد وراضي نكردد پس اورا خشم وبي رضائي است پس رضا وسخط بنده سبب وعلامت رضا وسخط پروردكار ومحبت وعداوت او است صحابه رضي الله عنهم از يكديكر سوال ميكردند كه چه معلوم كردد رضا وسخط الهي از بنده جواب ميدادند اكر بنده از خداي راضي است خدا نيز از بنده راضي است واكر ساخط است ساخط * رواه الترمذي

وابن ماجة * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لايزال البلاء بالمؤمن اوالمؤمنة * همیشه می باشد بلا بمرد مسلمان یا بزن مسلمان * في نفسه * در ذات او یکی از آلام و امراض واذایا * وماله * ودر مال او یکی بهلاک ونقصان * وولده * ودر اولاد بمرض وموت واینها همه سبب کفارت ذنوب ومحو خطایای وی میشوند * حتى يلقى الله وما عليه من خطيئة * تا آنکه پیش می آید وی خدای را در روز جزا وحال آنکه نیست بروی هیچ گناهی * رواه الترمذی و روی مالك نحوه وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح * وعن محمد ابن خالد السلمي * بضم سین وتخفیف لام مفتوحه * عن ابیه عن جده * از پدرش از جدش وجد او صحابي است * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان العبد اذا سبقت له من الله منزلة لم يبلغها بعمله * بد رستیکه بنده چون درگذشته باشد برای وی از خدا مرتبه ودرجهٔ بلند یعني تقدیر کرده باشد الله تعالی برای وی منزلتی که نمی تواند رسید بنده بآن منزلت بعمل صالح خود * ابتلاه الله في جسده او في ماله او في ولده * مبتلا میکرداند او را خدای تعالی در تن وی یا در مال وی یا در اولاد وی * ثم صبره على ذلك * پستر شکیبا میکرداند او را بران بلا * حتى يبلغه المنزلة التي سبقت له من الله * تا آنکه میرساند این بلا وصبر کردن بران یا میرساند خدای تعالی بسبب این بلا وصبر آن بنده را بمرتبهٔ که درگذشته است مر او را از خدا * رواه احمد وابوداؤد * از ینجا معلوم میشود که بنده بصبر کردن بر بلا بمرتبه ومقامي میرسد که بطاعت وعبادت نمی رسد شیخ امام اجل ابوعبد الله محمد بن علي حکیم ترمذی رحمه الله وقدس سره میگوید که بیمار شدم من در ایام کذشته بیماری سخت وچون شفا داد مرا الله تعالی تصور کردم واندازه کردم در نفس خود انچه تدبیز کرد مرا وی سبحانه از ین علت در مقدار این مدت ومیان عبادت ثقلین در بندت پس گفتم با خود اکر مخیر کردانیده میشدم من در وجود این علت ودر آنکه مرا عبادت ثقلین می بود در ین مدت بکدام ازین دو میل میکردم وکدام یکی را اختیار میکردم پس صحیح شد عزم من وثابت شد یقین من وواقع شد بصیرت من بر آنکه انچه اختیار کرد پروردکار من برای من اکثر است از روی شرف واعظم از روی اجر وانفع از روی عاقبت وآن علتی ومرضی که تدبیر کرد لطف پروردکار تعالی برای من وبندکي است خالي از شائبه عجب وریا ودانستم که این قول که بلا را اختیار کرده اند بچه سبب است واین مسئله را در رسالهٔ تسلية المصاب لنيل الاجر والثواب به تفصیل بیان کرده شده است * وعن عبد الله بن شخير * بکسر شین معجمه وتشدید خاء معجمه مکسورهٔ در آخر را صحابي است در بصره نزول کرده * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل * بضم میم وکسر مثلثهٔ مکسورهٔ مشدده یعني تصویر کرده شد وپیدا کرده شد * ابن آدم * آدمي زاد * والى جنبه تسع وتسعون منية * وحال آنکه بجانب پهلو او است یعني نزدیک او ومتصل بار ست نود ونه مرک یعني آفات وبلایا که اسباب مرک وهلاک اند * ان اخطأته المنايا وقع في الهرم حتى يموت * اکر خطا میکند او را ومیرسد بوی مرکها واسباب آن می افتد در پیری تا آنکه می میرد یعني آدمي مشمول ومحاط است ببلایا ومصائب بی اندازه که خلاصی ندارد از انها واکر نادر اخلاص یافت از ان می افتد در پیری که درد بی درد وبلای بی منتها است ودر وی از مردن چاره نیست والبته می باید مرد * رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب * وعن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يود اهل العافية يوم القيمة حين يعطى اهل البلاء الثواب * دوست میدارند وآرزو میبرند اهل عافیت که در دنیا از بلایا ومصائب سالم بودند روز قیامت در وقتی که داده شود اهل بلا را ثواب این را که * لو ان جلودهم كانت قرضت في الدنيا بالمقاريض * کاشکی پوستهای ایشان بریده وپاره پاره کرده میشد در دنیا بکارد ها * رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب * وعن عامر الرام * مخففا رامی بمعني تیر انداز وعامر این الرام نیز میکویند وصحیح اول است صحابي است که یک حدیث دارد واین نیز بسند مجهول مروی است * قال ذكر رسول الله * کفت ذکر کرد پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم الاسقام * بیماری ها را * فقال ان المؤمن اذا اصابه السقم ثم عافاه الله * پس کفت که مسلمان چون میرسد او را بیماری پستر صحت می بخشد او را خدای تعالی * كان كفارة لما مضى من ذنوبه * میباشد بیماری پوشنده هر چیزی را که کذشت از کناهان وی * وموعظة له فيما يستقبل * وی باشد پند مر او را در انچه پیش می آید از زمان * وان المنافق اذا مرض ثم اعفي * وبد رستیکه

منافق چون بيمار شود بستر عافيت داده شود * كان كالبعير عقله اهله ثم ارسلوه * مي باشد مانند شتر كه بستند اورا كسان اوبستر رها كردند اورا * فلم يدر لم عقلوه ولم ارسلوه * پس در نيافت آن شتر بجهت چه چيز كه چرا بستند اورا واز چرا كشادند اورا همچنين منافق بخلاف مؤمن كه مي دريابد كه بيمار كردن وي براي تاديب وتهذيب وي بود وعافيت براي پند پذير شدن وشكر گزاردن وقدر نعمت شناختن است * فقال رجل * پس گفت مردي * يارسول الله وما الاسقام * چه چيز است بيماريها وكدام است من مي شناسم آنرا * والله ما مرضت قط * نخواهم كه بيمار نشده ام من هرگز * فقال قم عنا * پس گفت آنحضرت برخيز ودور شو از پيش ما * فلست منا * پس نيستي تو از ما ظاهر آنست كه آن مرد منافق بود كذا في شرح الشيخ والا باين شدت ودرشتي مي فرمود * رواه ابوداؤد * وعن ابي سعيد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخلتم على المريض فنفسوا له في اجله * چون درآئيد شما بر بيمار براي پرسش وي پس كشاده ميدارد اورا وبيرون غم اورا در دراز ي مدت حيات او چنانكه گويند غم مخور باكي نيست شفا خواهي يافت دراز خواهد بود عمر تو في الصراح تنفيس آسايش دادن ورها يش دادن از غم * فان ذلك لا يرد شيئا ويطيب بنفسه * زيرا كه بدرستيكه تنفيس باز نمي گرداند چيزي را كه مقدر است وخوش ميگردد نفس وي ويطيب بتخفيف است وباز ائده است ودر بعض نسخ يطيب نفسه بتشديد بدون يا يعني خوش مي گرداند نفس اورا * رواه الترمذي وابن ماجة وقال الترمذي هذا حديث غريب * وعن سليمان ابن صرد * بضم صاد وفتح را صحابي است خبير فاضل ها بد شريف عمر دراز يافته واز كشندگان امام شهيد حسين بن علي رضي الله عنهما كينه كشي كرده وشهيد كشته وعمر وي نود وسه بوده رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قتله بطنه * كسي كه كشت اورا شكم وي معني وي در تفسير مبطون در فصل اول معلوم شد * لم يعذب في قبره * عذاب كرده نشود اورا در گورش * رواه احمد والترمذي وقال هذا حديث غريب *

* الفصل الثالث *

* عن انس قال كان غلام يهودي يخدم النبي * بود پسر كي از قوم يهود كه خدمت ميكرد پيغمبر را * صلى الله عليه وسلم * شيخ ابن حجر گفته كه واقف نشدم بر اسم او وبعض گفته اند كه نام او عبد القدوس بود * فمرض فاتاه النبي * پس بيمار شد آن غلام پس آمد اورا پيغمبر * صلى الله عليه وسلم يعوده * در حالتي كه عيادت ميكند آنحضرت اورا * فقعد عند رأسه * پس نشست آنحضرت نزد سر آن غلام * فقال له اسلم * پس گفت مر اورا مسلمان شو * فنظر الى ابيه وهو عنده * پس نگاه كرد آن غلام بجانب پدر خود وپدر وي نزد وي بود * فقال * پس گفت پدر * اطع ابا القاسم * فرمان بردار ي كن ابو القاسم را ابو القاسم كنيت شريف آنحضرت است ويهود بيشتر آنحضرت را باين كنيت ذكر ميكردند وباسم مبارك كه محمد است كمتر ياد ميكردند تا ملزم نشوند بذكر اين اسم شريف در توريت * فاسلم * پس مسلمان شد آن غلام * فخرج النبي صلى الله عليه وسلم وهو يقول الحمد لله الذي انقذه من النار * پس بيرون آمد آنحضرت وحال آنكه وي ميگويد شكر مر خدا ي را كه برهانيد اورا از آتش دوزخ * رواه البخاري * ودر اين حديث جواز استخدام كافر است وجواز عيادت وي اميد داري اسلام وي وگفته اند كه اگر خويشي يا همسايگي داشته باشد نيز مي تواند كرد * وعن ابي مريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من عاد مريضا ناداه مناد من السماء * كسي كه عيادت ميكند بيمار ي را آواز ميدهد آواز دهنده از آسمان يعني فرشته * طبت وطاب ممشاك * خوشي باد تر اد ر دنيا وخوش باد بر پاي رفتن تو يا جاي مشي تو در آخرت يا هر دو در دنيا وهر دو در آخرت ودر اينجا اشارت است بافضليت عيادت پياده * وتبوأت من الجنة منزلا * وبگيرد تو از بهشت منزل را وتوانند كه اين هر سه جمله خبر باشد از جانب پروردگار تعالى از حال عيادت كننده * رواه ابن ماجة * وعن ابن عباس ان عليا * رضي الله عنهم * خرج من عند النبي صلى الله عليه وسلم في وجعه الذي توفي فيه * روايت است از ابن عباس كه علي برآمد از نزد آنحضرت در درد وبيمار ي كه وفات يافت آنحضرت در ان درد * فقال الناس * پس گفتند مردم * يا ابا الحسن كيف اصبح رسول الله * چگونه صبح كرد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم قال اصبح بحمد الله بارئا * گفت صبح كرد شكر خدا به شونده از بيماري يعني الحمد لله كه بهتر است امروز او در

آنست كه چون از حال بيمار چيزى سئل جواب به بهبى وخوبى كويند * رواه البخارى * وعن عطاء بن ابى رباح * بفتح را وتخفيف با تابعى يكى از اعلام علما واجلة فقها امام ابوحنيفه كفت نديدم من از انها كه ديدم افضل از وى وبود اسود اعور اشل اعرج بعد از ان اعمى شد روزى كه فوت كرد از وى كفت مات اعلم اهل الارض * قال قال لى ابن عباس * كفت عطا كفت مرا ابن عباس * الا اريك امرأة من اهل الجنة * ايا بشنايم ترا زنى از اهل بهشت * قلت بلى * كفتم بلى بنتا * قال هذه المرأة السوداء * كفت اين زن سياه در نام وى اختلاف است بعضى مغيرة كفته بضم ميم وفتح عين وبعض سقيرة وسكيرة وبقاف وكاف بدل عين وبعض ماشطه وبعض خبيبه والله اعلم * اتت النبى * آمد اين زن پيغمبر را * صلى الله عليه وسلم فقالت * پس كفت يا رسول الله * اني اصرع * بدرستى كه من صرع زده ميشوم نام بيمارى مشهور * وانى اتكشف * بتاء فوقانيه وبدل رستى كه من برهنه ميشوم يا مى ترسم وملاحظه ميكنم از كشف عورت پس تكشف بمعنى اجتناب از كشف باشد چنانكه تأثم بمعنى اجتناب وخوف از اثم * فادع الله لى * پس دعا كن خدا را براى من كه عافيت دهد * قال ان شئت صبرت ولك الجنة * پس كفت آنحضرت اكر ميخواهى صبر كنى وباشد مر ترا بهشت * وان شئت دعوت الله ان يعافيك * واكر ميخواهى دعا كنم خدا را كه عافيت دهد ترا * قالت اصبر * پس كفت آن زن صبر ميكنم وبهشت ميخواهم * فقالت انى اتكشف فادع الله ان لا اتكشف * پس كفت من برهنه ميشوم ومى ترسم از برهنكى پس دعا كن خدا را كه برهنه نشوم * فدعا لها * پس دعا كرد مر آن زن را * متفق عليه * ودرين حديث دليل است بر جواز ترك تداوى بأميد ثواب آخرت وبر علاج امراض بدعا والتجا بحق * وعن يحيى بن سعيد قال ان رجلا جاءه الموت فى زمن رسول الله صلى الله عليه وسلم * روايت است از يحيى بن سعيد انصارى كه از تابعين است روايت ميكند از انس وغير وى از صحابه وقد ماكه كفت كه مردى آمد او را موت در زمان آنحضرت * فقال رجل هنيئا له مات ولم يبتل بمرض * كوارا باد مر او را كه مرد ومبتلا كردانيده نشد به بيمارى * فقال رسول الله * پس كفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ويحك * واى تو عجب از تو * ما يدريك * چه دانا نيد ترا * لعل الله ابتلاه بمرض فكفر عنه من سيئاته * اكر مى بود اين كه خداى تعالى مى ميراند ومى آزمايد او را به بيمارى پس كفارت ميكرد از وى از بديهاى وى بهتر ميبود مر او را * رواه مالك مرسلا * وعن شداد بن اوس * صحابى است وى را بدل روى * والصنابحى * بضم صاد منسوب است بصنابح بن زاهر ونام او عبد الله است اختلاف است كه صحابى است يا تابعى روايت است از بعضى كه انهما * اتيا * كه ايشان * دخلا على رجل مريض يعوده * در آمدند بر مردى در حالى كه عيادت ميكنند آن مرد را * فقالا له * پس كفتند مر آن مرد را * كيف اصبحت * چكونه صبح كردى وچه حال دارى * قال اصبحت بنعمة * كفت آنست صبح كرده ام متلبس ومصحوب بنعمت وحال خوش دارم * قال شداد ابشر بكفارات السيئات * خوش خبر وخوشحال باش بخصلتها ئيكه پوشند ه بدى ها است * وحط الخطايا * وبفرو ريزنده كناهان * فاني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الله عز وجل يقول * زيرا كه من شنيده ام آنحضرت را كه ميكفت كه خداى تعالى ميكويد * اذا ابتليت عبدا من عبادى مؤمنا * وقتيكه كه من مبتلا كردانم يعنى به بيمارى بنده از بندكان خود را كه مؤمن است * فحمدنى على ما ابتليته * پس ثنا كند آن بنده امرا بر مبتلا كردانيدن من او را * فانه يقوم من مضجعه ذلك * پس بدرستى كه آن بنده برميخيزد از ان خوابكاه خود كه در آنجا بيمار فتاده است * كيوم ولدته امه من الخطايا * همچو روز زائيدن مادر او را يعنى پاك ومنزه از كناهان * ويقول الرب * وميكويد پروردكار * تبارك وتعالى * ملائكته كه كاتب اعمال اند * اقيدت عبدى بليته * من بند كردم بنده خود را به بند بيمارى ومبتلا كردانيدم او را آزمايش كردم او را * فاجروا له ما كنتم تجرون له وهو صحيح * پس اجر اكنيد وبنويسيد وثابت كردانيد براى وى از اعمال چيزيكه مينوشتيد واجرا مى كرديد براى وى در حالى كه وى تندرست بود اجر را بفتح همزه وسكون جيم امر است از اجر يأجر بمعنى زالدن ومجرى داشتن وظيفه ومهم * رواه احمد * وعن عائشة * رض * قالت قال رسول الله صلى الله عليه اذا كثرت ذنوب العبد ولم يكن له ما يكفرها من العمل * چون بسيار

میکرد انرا آن بنده را خدای تعالی باندوه تا تکفیر کند آلهارا از آن بنده * رواه احمد * وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من عاد مریضا لم یزل یخوض الرحمة * کسیکه بپرسد بیمار را همیشه می در آید در شناسی میکند دریای رحمت را غرق میکردد دران خوض باب در آمدن * حتی یجلس * تا آنکه می نشیند * فاذا جلس اغتمر فیها * پس چون می نشیند فرو میرود در دریای رحمت وغرق میکردد دران * رواه مالك واحمد * وعن ثوبان * مولای آنحضرت است وهمیشه در خدمت می بود در سفر وحضر * ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا اصاب احدکم الحمی * روایت میکند که آنحضرت گفت وقتیکه برسد یکی از شما را تپ * فان الحمی قطعة من النار * پس بدرستیکه تپ پاره ایست از آتش * فلیطفئها عنه بالماء * پس باید که بمیراند آن آتش را از خود باب گفته اند که این مخصوص است به بعض انواع تپ که حادث است از حرارت چنانکه معتاد اهل حجاز است وچون بیان آنحضرت علاج جسمانی را به تبع وطفیل است ومقصود اصلی از منصب نبوت بیان علاج روحانی است استقصا نکردند در تعمیم انواع امراض واقتصار نمود بر بیان علاج آنچه اکثر واغلب است وقوع آن در ان بلاد والله اعلم وتحقیق این در کتاب طب وبرقی بیاید در شرح قول آنحضرت الحمی من فیح جهنم الحدیث ومناسب آن بود که مصنف این حدیث را هم دران کتاب ذکر میکرد زیرا که درین حدیث ذکر عیادت مریض وثواب مرض نیست بعد ازان بیان اطفای نار حمی فرمود بقول خود * فلیستنقع فی نهر جار * پس باید که بیفتد در جوی روان * ولیستقبل جریته * وباید که پیش آید روان شدن جوی را یعنی همان جانب بیفتد که آب میرود جریة بفتح جیم وکسر آن * فیقول * پس میکوید * بسم الله * بنام خدا افتادم درین جوی * اللهم اشف عبدك * خداوندا شفا بده بنده خود را * وصدق رسولك * وراست کوکردان پیغمبر خود را که این علاج فرموده است وخبر داده است که هرکه این علاج کند شفا می یابد * بعد صلوة الصبح قبل طلوع الشمس * بکند این فعل را بعد از نماز بامداد پیش از برآمدن آفتاب * ولیغمس فیه ثلث غمسات ثلثة ایام * وباید که غوطه زند در وی سه غوطه سه روز این بیان فلیستنقع وایضاح ارست را این عبارت احتمال دارد که سه غوطه دو سه روز باشد هر روز یک غوطه را احتمال دارد که هر روز سه غوطه باشد * فان لم یبرأ فی ثلث فخمس * پس اکر به نشود در سه روز پس پنج روز است علاج آن * فان لم یبرأ فی خمس فسبع * پس اکر به نشود در پنج روز پس هفت روز * فان لم یبرأ فی سبع فتسع * پس اکر به نشود در هفت روز پس نه روز * فانها لا تکاد تجاوز تسعا باذن الله * پس بدرستیکه آن حمی نزدیک نیست که بکذرد نه روز را بدستوری خدای عزوجل رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب * وعن ابی هریرة قال ذکرت الحمی عند رسول الله * کفت ابوهریره ذکر کرده شد تپ نزد پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم فسبها رجل * پس دشنام کرد آنرا مردی * فقال النبی صلی الله علیه وسلم لا تسبها فانها تنفی الذنوب * دشنام مکن تپ را زیرا که وی دور میکند کناهان را * کما تنفی النار خبث الحدید * چنانکه دور میکند آتش چرک آهن را بکداختن ومقتضای این شکر کزاری است بران رلهذا مشائخ کفته اند که وظیفه در بلا شکر است چنانکه در نعمت از جهت تضمن او الطافت خفیه را ولیکن چون بنده ضعیف است وتاتوان صبر را بدان شکر ساختند * رواه ابن ماجة * وعنه قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم عاد مریضا فقال ابشر فان الله یقول * وهم از ابی هریره است کفت که آنحضرت عیادت کرد بیماری را که تپ داشت پس کفت خوش باش زیرا که بدرستیکه خدای تعالی میکوید * هی ناری اسلطها علی عبدی المؤمن فی الدنیا * تپ آتش من است می کارم آن را بر بنده من که مؤمن است در دنیا * لیکون حظه من النار یوم القیمة * تا باشد تپ بخش آن بنده از آتش دوزخ روز قیامت عوض آن * رواه احمد وابن ماجة والبیهقی فی شعب الایمان * وعن انس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان الرب سبحانه وتعالی یقول * روایت است از انس که آنحضرت کفت که پروردکار تعالی میکوید * وعزتی وجلالی * سوکند بعزت ذات من وجلال صفات من * لا اخرج احدا من الدنیا * بیرون نمی آرم هیچ یکی را از دنیا * ازیل اعفزله * که میخواهم بیامرزم مر او را * حتی استوفی کل خطیئة فی عنقه * تا آنکه تمام میکیرم جزای هر کناهی را که در کردن اوست * بسقم فی بدنه واقتار فی رزقه * بسبب بیماری در تن وی وتنکی در روزی وی ومقتم بضم سین وبفتحتین واقتار بکسر همزه وسکون قاف یعنی کناهان که ازوی بوجود آمده جزای آنرا هم در دنیا به بیماری وفقر میدهم پس

مغفور ميكردد واز عذاب آخرت نجات مي يابد مقصود آنكه فقر وبيمارى وبلا مكفر ذنوب اند * رواه رزين * وعن شقيق قال مرض عبد الله فعدناه * شقيق كه از كبار ثقات تابعين واز علماى عاملين است وزمان شريف آن حضرت را دريافته اما بشرف رويت مشرف نشده واز ياران مخصوص ابن مسعود است گفت بيمار شد عبد الله بن مسعود پس عيادت كرديم اورا * فجعل يبكي * پس گريستن گرفت ابن مسعود وشروع كرد دران * فعوتب * پس ملامت كرده شد وخشم گرفتند بروى حاضران بكمان آنكه ازالم بيمارى ومحبت حيات دنيا مى گريد * فقال اني لا ابكي لاجل المرض * پس گفت ابن مسعود نمى گريم از بهر بيمارى * لاني * زيراكه من ودر بعض نسخ اني بى لام بدرستيكه من * سمعت رسول الله * شنيدم پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم يقول * ميگفت * المرض كفارة * بيمارى كفارت گناهان را * وانما ابكي انه اصابني على حال فترة * وميگريم مگر از جهت آنكه رسيد بيمارى مرا برحال فتور وضعف كه حال پيرى است فترت بفتح فا وسكون تا سستي * ولم يصبني في حال اجتهاد * ونرسيد مرا مرض درحال قوت وكوشش كه وقت جواني بود * لانه يكتب للعبد من الاجر اذا مرض * زيراكه نوشته ميشود مر بنده را از مزد وقتى كه بيمار ميشود * ماكان يكتب له قبل ان يمرض * چيزيكه بود كه نوشته ميشد مراورا پيش از انكه بيمار كردد * فمنعه منه المرض * پس بازداشت بنده را ازان عمل بيمارى پس چون درروقت جواني وقوت درحال صحت عمل بسيار بود درمرض نيز بسيار مى نوشتند ودروقت پيرى وضعف كم است كم مى نويسند كاشكى درجواني بيمار مى شدم كه عمل بسيار مى نوشتند اينجا ميكويند كه چون درمرض همان عمل نويسند كه درصحت ميكرد پس فضيلت درتمني مرض درحال قوت وكثرت عمل چه باشد جوابش آنكه تمني ميكند كثايت عمل واثبات آنرا بى تعب ومشقت درعمل پس اكر مرض درزمان كثرت عمل ميبود نوشته ميشد عمل كثير بى تعب درعمل يا ازجهت آنكه عملى كه درمرض نوشته ميشود خالى است ازشائبهٔ ريا وسمعه وعجب فافهم * رواه رزين * وعن انس قال كان النبي * روايت است از انس كفت بود پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم لا يعود مريضا الا بعد ثلث * عيادت نمى كرد بيمارى را مكر پس از سه شب * رواه ابن ماجة والبيهقي في شعب الايمان * بدانكه بعضى از محدثان كفته اند اين حديث موضوع است وسند نزد ايشان عيادت است دراول مرض نه بعد از كذشتن سه روز كذا في شرح الشيخ وجمهور علما برانند كه عيادت مقيد بزمانى نيست زيراكه امر بوعى مطلق است هروقت كه كند خواه اول خواه آخر وكفته اند كه اين حديث ضعيف است جدا رزاق از كه مسلمة بن علي است متروك است وابو حاتم كفته كه اين حديث باطل است ودر احياء العلوم كفته كه عيادت كرده نشود مريض مكر بعد از سه روز باين حديث وكفته كه در استعجال شماتت است بوفيه ما فيه * وعن عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخلت على مريض فمره يدعو لك * چون درآئي بر بيمار پس بفرما اورا كه دعا كند ترا * فان دعاءه كدعاء الملائكة * زيراكه بدرستي دعاى بيمار مانند دعاى فرشتكان است وشايد كه اين بجهت آن است كه بنده در مرض قريب است از ذركاه حق ومبرا است از احكام بشريت از اكل وشرب وحصول صفاوطهارت باطن بر باضت نفس وتوجه بعالم غيب والله اعلم * رواه ابن ماجة * وعن ابن عباس قال من السنة تخفيف الجلوس وقلة الصخب في العيادة عند المريض * كفت ابن عباس از سنت است سبكي كردن در نشستن وكم كردن بانك وفرياد در عيادت نزد بيمار صخب بصاد مهمله وخاى معجمه مفتوحتين يعني آواز ودر نسخ بتحريك وتسكين هردو ضبط كرده اند وبسين وصاد هردو لغت است يعني فرياد كردن واضطراب اصوات * قال * كفت ابن عباس دراستدلال بر قلت صخب * وقال رسول الله * وكفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم لما كثر لغطهم واختلافهم * وكاه كه بسيار شد آواز صحابه واختلاف ايشان * قوموا عني * برخيزيد ودور شويد از پيش من پس معلوم شد كه آواز وفرياد نزد بيمار مكروه است لغط بفتح لام وغين معجمه وطاى مهمله صوت يا اصوات مبهمه كه مفهوم نكردد معنى آن وتحقيق اين حديث درباب وفات النبي صلى الله عليه وسلم بيايد انشاء الله تعالى * رواه رزين * وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم العيادة فواق ناقة * بيمار پرسي مقدار زماني است كه ميان دو دوشيدن شتر مادة است ومراد بدو دوشيدن آنست كه چون بكمارد دوشيدند اندكي صبر ميكنند چنانكه پستانهاى ناقه را مساس ميكنند ويدست مي زنند يا بچه اورا بكمانند تاشير

فرود آيد نوزق بضم فا وفتح نيز رواست * وفي رواية سعيد بن المسيب مرسلا * زد در روايت سعيد ابن المسيب كه از كبار تابعين است بطريق ارسال آمده است * افضل العيادة سرعة القيام * فاضلترين عيادت شتاب برخاستن است وسبب در وي خوف ملال وكوفت بيمار است واگر يكي دوست او را خوش مي آيد نشستن وحكايت كردن آن ديگر است اين داخل عيادت نيست صحبتي است كه باوي ميدارد حق عيادت على العموم همان قدر است فافهم * رواه البيهقي في شعب الايمان * وعن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم عاد رجلا فقال له ما تشتهي * روايت است از ابن عباس كه آنحضرت عيادت كرد مردي را پس گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم چه ميل داري وچه ميخواهد دل تو از جنس طعام * قال اشتهي خبزا بر * گفت مي خواهم نان گندم را * قال النبي * گفت پيغمبر * صلى الله عليه وسلم من كان عنده خبز بر فليبعث الى اخيه * كسي كه باشد نزد وي نان گندم پس بايد كه بفرستد بسوي برادر خود * ثم قال النبي صلى الله عليه وسلم اذا اشتهى مريض احدكم شيئا فليطعمه * وقتي كه بخواهد ومیل كند بيماريكي از شما چيزي را پس بايد كه بخوراند او را مراد اشتهاي صادق است وآن فشان صحت است ونيز گاهي زيان نمي كند بعض بيماران را خوردن از آنچه ميل دارند اگر اندك باشد تقويت ميكند طبيعت را وصحت مي آرد وليكن چيزي كه ضرر او غالب نباشد وبالجمله اين حكم كه فرمود كلي نيست بلكه جزئي است وطبيبي گفته كه اين مبني است بر توكل يا تومید از حيات ورد رحديث آمده است كه بزودند ميدهند بيماران خود را طعام وشراب زيرا كه خداي تعالى ميخوراند ومي نوشاند ايشان را * رواه ابن ماجة * وعن عبد الله ابن عمرو قال توفي رجل بالمدينة ممن ولد بها * گفت مردي بمدينه از آن كسانيكه زائيده شده بودند بمدينه يعني در مدينه زائيده وهم در مدينه مرد * فصلى عليه النبي * پس نماز گزارد بر وي پيغمبر * صلى الله عليه وسلم فقال * پس گفت آنحضرت * يا ليته مات بغير مولده * اي كاش مي مرد اين مرد در غير جاي زائيدن خود يعني در غربت مي مرد * قالوا ولم ذلك * گفتند صحابه وچرا است اين حكم واين آرزو * يا رسول الله قال * گفت * ان الرجل اذا مات بغير مولده قيس له من مولده الى منقطع اثره * بدرستي كه مرد چون مي ميرد در غير مولد خود اندازه گرفته ميشود مر او را از مولد وي تا بريده شدن نشان پاي وي يعني تا آنجا كه منتهي شده است سفر وي ومرده است وطيبي گفته كه مراد باثر مدت حيات است يعني تا موضع قطع اجل وي ومعني اول كه ما گفتيم ظاهرتر است ومآل اين معني هم بدان است * في الجنة * اندازه كرده ميشود اين مسافت در بهشت ظاهر بفهم اين مي درآيد كه بقدر اين مسافت او را در بهشت جاي مي دهند اما اين مراد نخواهد بود چه اين مقدار از مكان در جنت بمدت جنت اعتبار ندارد اگرچه در حديث آمده است كه جاي يكتازيانه در بهشت بهتر از دنيا است اما مراد اينجا مبالغه در ثواب است مگر آنكه گفته شود مراد ثواب عملي است كه كرده ميشد در مقدار اين مسافت ومخصوص نيست بعملي كه در مولد كرده وطيبي گفته كه مراد آنست كه كشاده شود در قبر او مقدار ما بين قبر وي ومولد وي وكشاده ميشود دري بسوي بهشت فافهم * رواه النسائي وابن ماجة * وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم موت غربة شهادة * مردن در غربت حكم شهادت دارد وفي الصراح غربت دوري از جاي خود اهل تحقيق گفته اند كه غربت دو قسم است غربت جسم وغربت دل كه مشار اليه است بقول وي صلى الله عليه وسلم در حديث ديگر كن في الدنيا كانك غريب او عابر سبيل وعد نفسك من اصحاب القبور واين حاصل ميگردد بتحصيل موت ارادي وترك تعلق بماسوي الله وتفصيل وي چنانكه در رساله حضرت شيخ عبد الوهاب متقي كه در فصل غربت وغربا نوشته مذكور است * رواه ابن ماجة * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من مات مريضا مات شهيدا * اين چنين واقع شده در نسخ وتغيير داده اند آن را بعض من مات غريبا وبعض گفته اند كه الصواب مرابطا نوشته اند كه در سنن ابن ماجه اين حديث در باب ما جاء فيمن مات مرابطا آورده ومرابط آنكه در سرحد اسلام بغزاي كافران نشسته واصل آن از ربط الخيل است يعني اسپان بستن ومستعد جنگ كافران نشستن * وقي فتنة القبر * ونگاه داشته ميشود از فتنهٔ قبر وعذاب وي ودر بعض نسخ اوقي وكلمه او يا بمعني واو است يا براي شك يا تنويع است * وغدي وريح عليه برزقه من الجنة * روزي داده شود در بامداد وشبانگاه يعني شب

وروز رزق وي از بهشت ومراد دوام است يا كنايه از تنعم است چنانكه در قرآن مجيد در باب بهشتيان فرموده است ولهم رزقهم فيها بكرة وعشيا * رواه ابن ماجة والبيهقي في شعب الايمان * وعن العرباض * بكسر عين وباء موحده وضاد معجمه * بن سارية * بسين مهمله وراء وياي تحتانيه از اصحاب صفه است ازان كسانيكه نازل شده است درشان ايشان ولا على الذين اذا ما اتوك لتحملهم الآية * ان رسول الله * روايت ميكند كه پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم قال * گفته است * يختصم الشهداء والمتوفون على فرشهم * پيكار ميكنند شهيدان وآنهاكه ميرانيده شده اند بر فكنند نيها وبساطهاي خود يعني آنها كه در خانهٔ خود مرده اند وشهيد نشده * الى ربنا * خصومت ميكنند بسوي پروردگارما * عز وجل في الذين يتوفون من الطاعون * در كساني كه ميرانيده شده اند از طاعون * فيقول الشهداء من اخواننا * پس ميگويند شهيدان اين كه بطاعون مردگان ازجمله برادران ماند وازما اند * قتلوا كما قتلنا * كشته شده اند چنانكه كشته شده ايم ما بجراحت كه از دست جن خورده اند ومي گويند كه اهل طاعون كاهي مي دريابند كه كسي ايشانرا بنيزه زده است ولهذا طاعون نام كرده اند از طعن يعني نيزه زدن اينجا حمل طاعون بمعني متعارف ميان اطبا مناسب ترمينمايد فافهم * ويقول المتوفون اخواننا * ومي گويند ميرانيده شدگان برفرش ايشان برادران ما اند * ما تواعلى فرشهم كما متنا * مردند برفرشهاي خود چنانكه مرديم ما * فيقول ربنا * پس ميگويد پروردگارما تبارك وتعالى * انظروا الى جراحهم * نگاه كنيد بريشهاي مرده شدگان بطاعون * فان اشبهت جراحهم جراح المقتولين * پس اگر مانند است ريشهاي ايشان ريشهاي كشته شدگانرا * فانهم منهم ومعهم * پس ايشان از كشته شدگان اند وبا ايشان اند درمرتبه * فاذا جراحهم قد اشبهت جراحهم * پس ناگاه جراحتهاي بطاعون مردگان بتحقيق مانند است جراحتهاي كشته شدگان را ازينجا معلوم ميشود كه هركه بطاعون مرد از شهيدان وباشهيدان است * رواه احمد والنسائي * وعن جابر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الفار من الطاعون كالفار من الزحف * روايت است ازجابر كه آن حضرت فرمود كريزنده از طاعون همچو كريزنده از جنگ كافران است وزحف دراصل بمعني غريدن كودك است ونام لشكر روندهٔ سوي دشمن بجنگ گويا ايشان نيز بجهت ازدحام وهجوم غريده مي روند * والصابر فيه له اجر شهيد * وصبر كننده در طاعون ونكريزنده ازان مرارا اجر شهيد است ازين حديث معلوم ميشود كه گريختن از طاعون گناه كبيره است چنانكه فرار از زحف واگر اعتقاد كند كه اگر نگريزد البته مي ميرد واگر نگريزد بسلامت مي ماند آن خود كفر است وظاهر حديث دراينست كه صابر در طاعون را اجر شهيد است اگرچه نميرد * رواه احمد *

* باب تمني الموت وذكره * باب دربيان آرزوي مرگ و ياد كردن آن

بدانكه آرزوي مرگ بجهت ضرر دنيا مانند مرض يا فقر يا مانند آن مكروه است زيرا كه آن علامت بي صبري وبستوه آمدن از تقدير الهي ورنا راضي بودن ازان است اما ازجهت محبت وشوق بلقاي الهي تعالى وخلاص از تنگناي اين سراي فاني ومحنت آن ووصول بملك آخرت ونعيم آن نشان ايمان وكمال اواست وهمچنين مكروه نيست از جهت خوف ضرر ديني وذكر موت كنايت است از خوف وخشيت حق وعمل بمقتضاي آن وتوبه واستغفار وتقديم وترجيح نفع دار آخرت را لاذكر موت ويادداشتن آن بيعمل چيزي نيست بلكه تواند كه سبب قساوت قلب گردد چنانكه ذكر خق سبحانه تعالى بغفلت نسأل الله العافية *

* الفصل الاول * عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لايتمنى احدكم الموت * آرزو نكند يكي از شما مرگ را * اما محسنا * يا اينكه مبادا شد آن يكي نيكوكار * فلعله ان يزداد خيرا * پس شايد كه زيادت كند نيكي بزيادت حيات * واما مسيئا * ويا اينكه ميبادا شد بدكار * فلعله ان يستعتب * پس شايد كه وي طلب كند رضاي خداي تعالى بتوبه وتلافي اين حاصل معني اعبارت است وتحقيق الفاظ آن درشرح كرده شده است * رواه البخاري * وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لايتمنى احدكم الموت ولايدع به من قبل ان يأتيه * آرزو نكند يكي از شما موت را ودعا نكند بموت پيش ازانكه بيايد موت او را * انه اذا مات انقطع امله * بدرستيكه وي وقتيكه مي ميرد بريده ميشود امل وطمع وي از ثواب ودر بعض روايات عمله واين ظاهر تراست ومآل هر دو يكي است زيرا كه مراد باامل اينجا طمع ثواب عمل است واامل مذموم آنست كه باعث برفتور وقصور در عمل صالح گردد * وانه لايزيد المؤمن عمره الا خيرا * وبدرستي كه شان اين است كه زيادت نميكند مسلمان را عمر وي مگر نيكي را * رواه مسلم

* وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يتمنين احدكم الموت من ضر اصابه * بايد كه آرزو نكند يكى از شما مرگ را از گزندى كه برسد او را * فان كان لابد فاعلا فليقل * پس اگر هست البته آرزو كننده موت را پس بايد كه بگويد * اللهم احيني ما كانت الحيوة خيرا لي * خدايا زنده دار مرا ما دامى كه باشد زندگى بهتر مرا * وتوفني اذا كانت الوفاة خيرا لي * ومير ان مرا وقتيكه باشد مردن بهتر مرا * متفق عليه * وعن عبادة بن الصامت * بضم عين وفتح موحده صحابي مشهور است از انصار واحوال او مكرر نوشته شده است * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من احب لقاء الله احب الله لقاءه * كسى كه دوست دارد لقاى خدا را دوست دارد خداى تعالى لقاى او را * ومن كره لقاء الله كره الله لقاءه * وكسيكه ناخوش دارد لقاى خداى تعالى را ناخوش دارد خداى تعالى لقاى او را مشهور آنست كه مراد بلقاى خدا موت است وتحقيق آنست كه مراد باقاى خدا بازگشت بدار آخرت وطلب آنچه نزد اوست تعالى وعدم ركون بدنيا ورضا بحيات دنيا واطمينان بدان نه موت اگرچه قول عائشه رضي الله عنها وانا لنكره الموت مومى آنست پس محبت لقاء خداى تعالى مستلزم محبت موت باشد كه وسيلهٔ اوست * فقالت عائشة * پس گفت عائشه * او بعض ازواجه * يا گفت بعض ازواج مطهرهٔ آنحضرت شك رواي است * انا لنكره الموت * بدرستيكه ما هرآينه مكروه وناخوش ميداريم موت را بحكم طبيعت * قال ليس * ذلك * گفت آنحضرت نيست مراد آنچه تو فهميدي كه مراد بلقاء الله موت است وبحكم طبيعت محبوب باشد وبالفعل تمني وى بايد كرد بلكه هركه طالب رضاى حق ومشتاق لقاي اوست تعالى شانه محبت موت هميشه بملاحظهٔ توسل ووساطت محبت اداي اختياري بدان دارد واگر آن در آخر وقت بحكم طبيعت نيز پيدا ميكردد چنانكه فرمود * ولكن المؤمن اذا حضره الموت بشر برضوان الله وكرامته * وليكن مسلمان وقتى كه نزديك شود او را موت بشارت داده ميشود او را براضي بودن خدا از وى وكرامى داشتن وى تعالى او را چنانكه قرينه ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل عليهم الملائكة الاية ناظر دران است * فليس شئ احب اليه مما امامه * پس نيست هيچ چيزى محبوب تر بسوى وى از چيزى كه پيش اوست يعنى موت ورفتن بان عالم * فاحب لقاء الله احب الله لقاءه * پس دوست ميدارد مؤمن لقاى خدا را دوست ميدارد خدا تعالى لقاى او را پس محب ومحبوب وراضى ومرضي ازعالم ميرود * وان الكافر اذا حضر * بلفظ مجهول وبدرستيكه كافر وقتى كه حضور كرده ميشود يعني حاضر ميشود او را موت * بشر بعذاب الله وعقوبته * خبر داده ميشود بعذاب خدا وسزا دادن وى تعالى مر او را * فليس عليه شئ اكره اليه مما امامه * پس نيست هيچ چيزى مكروه تر بسوى وى از چيزى كه پيش اوست * فكره لقاء الله وكره الله لقاءه * پس ناخوش ميدارد كافر لقاى خداى تعالى را وناخوش ميدارد خداى تعالى لقاى او را پس مكروه وممقوت ومغضوب ومبغوض بآن جهان مى رود * متفق عليه وفي رواية عائشة * رضي الله عنها * والموت قبل لقاء الله * وموت پيش از لقاى خدا است ووسيله ومقدمهٔ اوست واز ين كلام معلوم ميشود كه موت غير لقاء الله است چنانكه كفتم * وعن ابي قتادة * انصارى است از فضلاى صحابه واز اهل بدر است آورده اند كه چشم او روز بدر يا احد از زخم جدا شد ودر دست او افتاد پس آنحضرت باز بجايش نشاند وبهتر ازان شد كه بود * انه كان يحدث ان رسول الله * روايت است از ابي قتادة كه وى حديث ميكرد كه پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم مر عليه بجنازة * كذرانيده شد بروى جنازه مرد بضم ميم * فقال مستريح او مستراح منه * پس كفت آنحضرت اين ميت يا راحت يابنده است يا راحت يافته شده است ازوى * فقالوا * پس كفتند صحابه * يا رسول الله ما المستريح والمستراح منه * چيست معني مستريح ومستراح منه وكدام اند اينها * فقال * پس كفت آنحضرت * العبد المؤمن يستريح من نصب الدنيا وذاها الى رحمة الله * بنده مؤمن صالح راحت مى يابد بمرگ از تعب ورنج دنيا وآزار دنيا واهل آن ومير ود ومير سد بسوى رحمت خدا * والعبد الفاجر يستريح منه العباد والبلاد والشجر والدواب * وبنده فاسق راحت مى يابد ازوى بندگان وشهرها ودرختان وبر زمين جنبندگان وخلاص ميشوند از شرورى استراحت عباد خود ظاهر است كه بايشان ازوى آزار ميرسيد واما استراحت بلاد واشجار ودواب بجهت آنست كه بوجود فجور وظلم حاصل ميكردد فساد در عالم واخلال در اركان واجزاى آن وفاجر مبغوض ميدارد الله تعالى او را پس ايذا ميكشد بوجود وى زمين وهركه ودرچه بر زمين است ونيز باز داشته ميشود بشومي

گناهان وی پاران را وچون میمیرد می بارد وزنده میگردد زمین وهرگه وهرچه درزمین است * متفق علیه * وعن عبد الله بن عمر قال اخذ رسول الله صلی الله علیه وسلم بمنکبي * گفت ابن عمر گرفت آنحضرت دوش مرا ودر بعض نسخ بمنکبي بتثنیه یلفظ تثنیه یعني گرفت هردو دوش مرا * فقال * پس گفت * کن في الدنیا کانک غریب * باش درد نیا گویا که تو غریبی یا از جای خود دور افتاده * او عابر سبیل * بلکه راه گذری ومبالغه درین بیشتر است زیرا که غریب گاهی ساکن میشود در بلاد غربت ومقیم میگردد دران * وکان ابن عمر یقول * وبود ابن عمر میگفت * اذا امسیت فلا تنتظر الصباح * چون شام کني پس انتظار مبر صباح را که تا وقت صباح زنده خواهم بود * واذا اصبحت فلا تنتظر المساء * وچون صبح کني پس منتظر مباش شام را که تا وقت شام زنده خواهم ماند * بیت * غنیمتی شمر ای شمع وصل پروانه * که این معامله تا صبح دم نخواهد ماند * وخذ من صحتک لمرضک * وبگیر از تندرستي تو ترشه برای وقت بیماری تو یعني غنیمت دان ایام تندرستي را وعمل کردن دران * بیت * غنیمت دان جوانا دولت حسن وجواني را * نه پنداری که ایام جواني جاودان باشد * ومن حیوتک لموتک * وبگیر از زندگاني خود توشه برای مرگ خود * رواه البخاری * وعن جابر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل موته بثلثة ایام یقول * گفت جابر شنیدم آنحضرت را پیش از موت وی بسه روز میگفت * لایموتن احدکم الا وهو یحسن الظن بالله * میباید که تمیز دیکی از شما مگر آنکه نیک دارد گمان خود را بخدای وامید دارد کرم ومغفرت او را واعتماد کند بر وعدهٔ کرم وی * رواه مسلم * گفته اند که نشان سعادت آنست که در مدت حیات خوف غالب بود وچون مرگ در رسد نشان امید پیدا آید وگفته اند که مراد به نیک داشتن گمان نیک کردن اعمال است یعني نیک کنید اعمال خود را در حیات تا نیک گردد گمان شما بخدا نزد موت چه کسی که بد باشد عمل او پیش از موت بد گردد گمان او نزد موت ونیز گفته اند که حقیقت رجا آنست که عمل کند وامید دارد وخدمت مولی کند ونظر بر عطای او دارد اما امید دروغ که باز دارد صاحبش را از عمل وباعث گردد بر گمان آن امید نیست بلکه آرزو وغرور است وحسن بصری گفت میگویند یکی از شما نیک میدارم گمان خود به پروردگار خود ودروغ میگویند اگر نیک میداشت گمان خود را به پروردگار نیک میکرد عمل را وعمر بن منصور به بعضی از برادران خود نوشت که تو دراز داری امل خود را بدراز عمر خود وآرزوها داری بمثل فعل خود آهن سرد میکوبي کار نیک کن وامیدوار باش * الفصل الثاني * عن معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان شئتم انبأتکم ما اول ما یقول الله للمؤمنین یوم القیمة * اگر بخواهید شما خبر دهم شما را که چیست نخستین چیزی که میگوید خدای تعالی مر مؤمنان را روز قیامت * وما اول ما یقولون له * وچیست نخستین چیزی که میگویند مؤمنان مر خدای تعالی را * قلنا نعم * گفتیم آری میخواهیم که خبر دهي ما را * یا رسول الله قال * گفت آنحضرت ان الله یقول للمؤمنین * بدرستی که خدای تعالی میگوید مر مومنان را * هل احببتم لقائي * ایا دوست می دارید شما لقای مرا وپیش آمدن شما مرا * فیقولون نعم یا ربنا * پس میگویند مومنان آری دوست میداریم لقای ترا ای پروردگار ما * فیقول لم * پس میگوید پروردگار تعالی برای چه چیز دوست میدارید لقای مرا ودر بعض نسخ مصابیح لم اذنبتم یعني میگوید پروردگار تعالی چون دوستداشتید لقای مرا پس چرا گناه کردید * فیقولون رجونا عفوک ومغفرتک * پس میگویند مؤمنان امید داشتیم درگذشتن ترا از گناهان ما وپوشیدن توبدیهای ما را * فیقول قد وجبت لکم مغفرتي * پس میگوید پروردگار تعالی بتحقیق ثابت ولازم شد برای شما عفو ومغفرت من چون حاصل معني عفو ومغفرت یکی بود اکتفا بیکی کرد فافهم * رواه في شرح السنة وابو نعیم في الحلیة * وعن ابي هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اکثروا ذکر هادم اللذات الموت * بسیار کنید یاد ویران کننده قطع کننده لذتها را که موت است مفهوم از کلام طیبي آنست که هادم از هدم است بدال مهمله بمعني ویران کردن واز اختن وشکستن بنای خانه چنانکه مشهور است بر زبان مردم ولیکن اسنوي در مهمات گفته که هادم بذال معجمه است بمعني قاطع چنانکه جوهري گفته وبتحقیق تصریح کرده است سهیلي که روایت بذال معجمه است وزعفراني گفته که جائز است بذال معجمه کذا في حاشیة الکتاب * رواه الترمذی والنسائي وابن ماجة *

* وعن ابن مسعود ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ذات يوم لاصحابه * روايت است از ابن مسعود كه آن حضرت گفت روزى بياران خود * استحيوا من الله حق الحياء * شرم داريد از خدا چنانكه واجب وسزاوار راست كه شرم بايد داشت * قالوا انا نستحيي من الله * گفتند صحابه بدرستيكه ما شرم ميداريم از خدا * يانبي الله * يعنى كه بجاى مى آريم اوامر و نواهي او را في الجملة * والحمد لله * وسپاس وستايش است مرخداى را بر توفيق دادن وى ما را بدان وچيست حق استحيا كه طلب ميكني از ما وامر ميكني ما را بدان * قال ليس ذلك * گفت آنحضرت نيست حق استحيا اين كه شما گمان مي بريد ومي كنيد بلكه مقام آن اعلى وارفع است وآن اين است كه تمامهٔ اعضا وحواس ظاهر وباطن را از نافرمودهٔ نگاهداريد وبيان كرد آنحضرت صلى الله عليه وسلم اين را بكلام مختصر جامع وفرمود * ولكن من استحيى من الله حق الحياء فليحفظ الرأس وما وعى * وليكن كسى كه شرم دارد از خدا حق شرم داشتن پس بايد كه نگاهدارد سر را از خضوع وتواضع كردن مر غير حق را از تكبر وسركشي كردن بر وى وبر خلق وى تعالى ونگاهدارد چيزى را كه حفظ كرده وجمع كرده است مر آنرا سر از حواس آلات مانند سمع وبصر ولسان واندیشه وفكر وحزن آن * وليحفظ البطن وما حوى * وبايد كه نگاهدارد شكم را از اكل حرام وشبهه ونگاهدارد چيزى را كه كرد آورده وجمع كرده است شكم آنرا كه نگاهداشت وى از جهل بدانچه كنجايش ندارد جهل بدان از معرفت حق را حكام دين وازيادكرفتن ماسواى حق وبعض كفته اند انچه جمع كرده او را بطن ومتصل است بدان فرج اسمعورد ست ويامه را از نافرموده نگاهدارد * وليذكر الموت * وبايد كه ياد آرد مرك را * والبلى * وياد دارد پوسيده شدن استخوان وخاك شدن آنرا وبلى بكسر كهنه شدن وهر كه بداند كه دنيا فاني است زهد كند در وى وترك دهد لذات وشهوات آن را چنانكه فرمود * ومن اراد الآخرة تركها الدنيا * وكسى كه خواهد ثواب آخرت ونعيم آن را ترك دهد آرايش دنيا را * فمن فعل ذلك فقد استحيى من الله حق الحياء * پس كسى كه بكند اين مذكور را پس بتحقيق شرم داشت خدا را حق شرم داشتن وحاصل وى مضمون قول حق سبحانه است واتقوا الله حق تقاته * رواه احمد والترمذي وقال هذا حديث غريب * شيخ امام عالم رباني علي المتقي رحمة الله عليه در رسالهٔ تبيين الطرق ميفرمايد كه قرب سالك بحق تعالى بعد اوست از غير وى سبحانه ووصل وى قطع وى از غير حق سبحانه وغير منحصر است در محظور ومباح ومراد بحظور اينجا جميع اقسام منهيات است از حرام ومكروه وشبهه ومراد بمباح اشتغال بمخلوقات از آسمان وزمين وكوه ودرخت واسباب معيشت وجز آن پس بعد سالك از محظورات بي ذهول از مباحات قرب ناقص است وباذهول از مباحات قرب تام وهر مقدار كه بعيد است سالك از غير قريب است بخدا وهر مقدار كه منقطع است از غير واصل است بوى فافهم وبالله التوفيق * وعن عبد الله بن عمر وقال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تحفة المؤمن الموت * تحفهٔ مسلمان موت است در صراح كفته تحفه هديه ودر قاموس كفته تحفه بسكون حا ونتح آن برو لطف وطرفه وهم در قاموس كفته طرفه بضم مال نو وغريب از ثمر وغيره ودر صراح كفته طرفه شكفت ومراد آنست كه موت لطفي است از خدا بمؤمن ونيكي ونعمت نو وشكفت وكوارا است از وى تعالى بوى كه موصل بجنت وقرب ارست ورهانندهٔ است او را از مشقت دنيا وشدت ومحنت آن * رواه البيهقي في شعب الايمان * وعن بريدة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم المؤمن يموت بعرق الجبين * مسلمان مى ميرد بتوى پيشاني بعض كفته اند كه اين كنايت است از شدت سكرات موت كه موجب تكفير وتمحيص ذنوب ورفع درجات است وبعض ميكويند كنايت از كد ومشقت اوست در طلب حلال وريا ضت در عبادت تا وقت موت وبعض كفته اند كه عرق جبين علامتى است كه ظاهر ميشود از مؤمن نزد موت نقل كرده اند اين را از محمد بن سيرين وبعض كفته اند كه مراد آنست كه مشقتى رشد تي نيست بر مؤمن از موت مكر عرق جبين والله اعلم * رواه الترمذي والنسائي وابن ماجة * وعن عبيد الله بن خالد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم موت الفجاءة اخذة الاسف * مرك ناكهاني كرفتن خشم است فجاءة بضم فا بمد وقصر وبفتح فا بقصر بمعني بغته يعني ناكهان واخذة بفتح همزه وسكون خا بمعني يكبار كرفتن واسف بفتح همزه وسين مهمله بمعني غضب وبكسر سين بمعني غضبان ومراد آنست كه مرك ناكهاني از آثار غضب آلهي است تعالى شانه بر بنده زيرا كه نكذ اشته او را تا استعداد آخرت كند

بتوبه وعمل صالح وگفته اند كه اين مرگ كافر راست وگمي را كه برطريقهٔ محمودهٔ وسيرت صالح نيست چنانكه در روايت ديگر آمدهٔ وگفته اند كه يگانيك مردن نيكان را نيك امت وبدان را بد * رواه ابو داؤد وزاد البيهقي في شعب الايمان ورزين في كتابه * روايت ابي داؤد همان قدر است كه مذكور شد وزيادة كردهٔ امت بيهقي در شعب الايمان ورزين در كتاب خود اين را كه * اخذة الاسف للكافر ورحمة للمؤمن * گرفتن غضب است مر كافر را ومهرباني حق تعالى مر مؤمن را ذكر فاشق نكرد ظاهر دخول او در مؤمن است اما دليلي كه گفته اند ناظر در جانب خلاف آنست والله اعلم بالصواب * وعن انس قال دخل النبي صلى الله عليه وسلم على شاب وهو في الموت * درآمد آنحضرت بر جواني وحال آنكه آن جوان در حال مردن بود * فقال * پس گفت آن حضرت بآن جوان * كيف تجدك * چگونه مييابي وميداني خود را * فقال ارجو الله * پس گفت آن جوان اميد ميدارم خدا را * يا رسول الله اني اخاف ذنوبي * بدرستي كه من مي ترسم گناهان خود را * فقال رسول الله * پس گفت آنحضرت * صلى الله عليه وسلم لا يجتمعان في قلب عبد في مثل هذا الموطن * جمع نشوند خوف ورجا در دل هيچ بنده در مانند اين جا * الا اعطاه الله ما يرجو وآمنه مما يخاف * مگر آنكه بدهد آن بنده را خداى تعالى چيزيكه اميد دارد كه فضل وكرم اوست وايمن گرداند از انچه مي ترسد از مواخذهٔ وعتاب بر گناهان وي خصوصا كه از تعليق رجا بخدا وتعليق خوف بذنوب غلبه وقوت رجا مفهوم ميشود يا آنكه آنرا از جهت رعايت ادب كردانيم * رواه الترمذي وابن ماجة وقال الترمذي هذا حديث غريب * الفصل الثالث

* عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تتمنوا الموت فان هول المطلع شديد * آرزو مكنيد مرگ را زيرا كه بدرستيكه ترس مطلع سخت امت ومطلع بضم ميم وتشديد طاء وتخفيف لام جاى اطلاع از مكان عالي ومطلع جبل ميگويند موضعي را كه از انجا بر جبل برآيند ومراد اينجا چيزى است كه مطلع خواهد شد بنده از احوال آخرت ودر مواقف قيامت يا امورى كه مطلع گردد بران از احوال برزخ يعني فائدهٔ در آرزوى موت نيست مگر آرزوى شدائد وآلام واز شان عاقل آنست كه تمني نكند چيزيرا كه واقع خود به سبب آن درشدت وبلا گردد البته واقع شدني است وطيبي گفته كه مراد بهول مطلع چيزى است كه مشرف ميگردد بنده بران از سكرات موت يعني تمني موت كه ميكند بنده از جهت قلت صبر او وه ودل تنگي ميكند وچون متمناى وى واقع شود او را وه ودلتنگي بيشتر خواهد شد ومستحق مزيد سخط وغضب خواهد گشت واز ينجا معلوم ميشود كه نهي از تمني موت بطريق بيصبري وتنگ دلي است وآنكه بجهت شوق لقاى حق ومحبت آن عالم باشد ديگر است * وان من السعادة ان يطول عمر العبد ويرزقه الله عز وجل الانابة * وبدرستي از نيك بختي است كه دراز شود عمر بنده وروزى كرداند او را خداى تعالى رجوع وتوجه بجناب خود واين علت ديگر است از براى نهي از تمني موت يعني موت خود آمدني است چند روزى در دنيا بودن وكار كردن وتوشهٔ راه آخرت بدست آوردن غنيمت است كه الدنيا مزرعة الآخرة * رواه احمد * وعن ابي امامة قال جلسنا الى رسول الله * گفت ابو امامة باهلي نشستيم وروى آورده بسوى پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فذكرنا * پس تذكير كرد آنحضرت ما را ويادداد ما را احوال آخرت واحوال قيامت را * ورققنا * ونرم وتنگ گردانيد دلهاى ما را * فبكى * پس گريه كرد * سعد بن ابي تاص فاكثر البكاء * پس بسيار كرد گريه را * فقال ياليتني مت * پس گفت اى كاشكي بميرم من از محنت وشدت دنيا خلاص شوم * فقال النبي * پس گفت پيغمبر * صلى الله عليه وسلم يا سعد اعندي تتمنى الموت * يا سعد ايا نزد من حضور من آرزو ميكني موت را * فردد ذلك ثلث مرات * پس باز گردانيد وتكرار كرد آنحضرت اين سخن را سه بار يعني تمني موت منهي عنه رضاى حق است پس در حضور من آن را چون ميكني يا مراد آنست كه در حضرت من وحيات من آرزوى موت ميكني وحال آنكه مشاهدهٔ جمال من وشرف صحبت من بهتر است از هر نعمتي كه تصور توان كرد اگرچه حاصل گردد ترا بعد از موت نعيم ودرجات كه آن همه بانظر بر وجه كريم من برابر نتواند شد كه اين در دنيا بهشت نقد است درويشي را پرسيدند كه مؤمن را حيات بهتر است يا ممات گفت در زمان نبوت حيات خوشتر وبعد از وى ممات بهتر است * ثم قال * پس گفت آنحضرت * يا سعد ان كنت خلقت للجنة * اگر هستي تو كه پيدا كردهٔ شدهٔ براى بهشت * فما طال عمرك وحسن من عملك فهو خير لك * پس انچه دراز شود عمر تو ونيك باشد عمل تو پس آن بهتر است مرترا كه استعداد واستحقاق

مراتب و درجات آن جهان حاصل ميكني اگر گفته شود كه كلمه ان در عرف كلام عرب از براى شك و تردد است و سعد بن ابي وقاص از عشرهٔ مبشره است پس وجه قول ان كنت خلقت للجنة چه باشد جوابش آنكه شايد كه صدور اين قول پيش از بشارت باشد يا دخول كلمهٔ تردد اشارت بعظم شان اين امر باشد كه جزم بدان نتوان كرد * رواه احمد * وعن حارثة بن مضرب * بضم ميم و فتح ضاد معجمه و كسر راى مشددة تابعي مشهور است * قال * ميگويد * دخلت على خباب * درآمدم بر خباب بفتح خاى معجمه و تشديد موحدهٔ اولى كه صحابي قديم الاسلام و مهاجر و بدريست نزول كرد بكوفه و وفات يافت در وى سنة سبع و ثلثين و نماز گزارد بر وى علي بن ابي طالب * وقد اكتوى سبعا * وحال آنكه داغ سوخته بود خباب را بر هفت جاى از بدن خود * فقال * پس گفت خباب * لولا اني سمعت رسول الله * اگر نمى بود كه من شنيده ام پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم يقول * ميگفت * لا يتمن احدكم الموت * بايد كه آرزو نكند يكى از شما مرگ را * لتمنيته * هر آينه آرزو ميكردم آنرا نا كه وى رضي الله عنه مضطر گشت بآرزوى موت نه از سبب ضرر دنيا وى كه رسيده بود بلكه از جهت شدت اين مرض كه داغ بسبب آن كردود رشريعت و كراهت آن اختلافى هست چنانكه تحقيق آن در باب الطب بيايد يا از جهت تواني كري و مالداري كه ترسيد از سوء عاقبت آن و لهذا گفت * ولقد رأيتني مع رسول الله * و بتحقيق ديدم و دانستم من خود را با پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ما املك درهما * كه مالك نبودم يک درهم را * وان في جانب بيتي الآن لاربعين الف درهم * و بدرستيكه در گوشهٔ خانهٔ من اكنون چهل هزار درهم است * قال * گفت حارثه كه راوى اين حديث است * ثم اتي بكفنه * بعد ازان آورده شد نزد خباب كفن او را كه قماش نفيس بود * فلما رآه بكى و قال * پس هر گاه كه ديد كفن را بگريست و گفت اگر چه جائز است در شرع * لكن حمزة لم يوجد له كفن * ليكن حمزة بن عبد المطلب كه سيد الشهدا و عم رسول خدا بود صلعم و رضي الله عنه يافته نشد براى او كفن * الا بردة ملحاء * مگر چادرى بود كه در وى خطهاى سياه و سپيد بود ازآن هم كفن تمام و درست نبود بلكه * اذا جعلت على رأسه قلصت عن قدميه و اذا جعلت على قدميه قلصت عن رأسه * چون كردانيده ميشد آن بر ده كه براى كفن حمزة پيدا شد بر سر وى كوتاه مى آمد از پايهاى وى و چون كردانيده ميشد بر پايهاى او كوتاه مى آمد از سر وى * حتى جعلت على رأسه و جعل على قدميه الاذخر * تا آنكه كشيده شد آن بر ده بر سر حمزة و كردانيده شد بر پايهاى او اذخر بكسر همزة و سكون ذال معجمه و كسر خاى معجمه گياه مشهورى است كه بوى سقف خانه ميسازند و در قبرها بكار برند * رواه احمد و الترمذي الا انه لم يذكر ثم اتي بكفنه * روايت كردند اين حديث را احمد و ترمذى ليكن ترمذى ذكر نكرد اين قول را كه ثم اتي بكفنه تا آخر حديث * و البيهقي في شعب الايمان * باب ما يقال عند من حضرة الموت * باب در بيان چيزيكه گفته ميشود نزد كسى كه حاضر شده او را موت و نزديك رسيده چنانكه بحكم عادت يقين كرده شود كه مى ميرد و گفته اند علامت احتضار آنست كه سست شدن پايهاى است كه اگر ايستاده كنند پايها را نا ايستد و كج گشتن بيني و فرو رفتن صدغها يعني ميان در چشم و گوش و دراز گشتن پوست خصيتين بسبب منقبض شدن خصيتين و مراد بهايقان عامتر است از تلقين لا اله الا الله و استرجاع بانا لله و انا اليه راجعون و دعا كردن بتخيير و خواندن بر سر و انچه ميكويند ملائكه براى مؤمن و كافر در وقت انزهاق روح و امثال آن چنانكه در احاديث بيايد * الفصل الاول عن ابي سعيد و ابي هريرة قالا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لقنوا موتاكم لا اله الا الله * تلقين كنيد مردهاى خود را يعني آنها كه نزديک بمردن رسيده اند كلمهٔ طيبه را و تلقين مشتق است از لقن بمعني سرعت فهم و تلقين فهمانيدن و مراد بتلقين اينجا ذكر اين كلمه است در حضور كسى كه حاضر شده است او را موت بى آنكه تكليف كنند او را بخواندن آن * رواه مسلم * و عن ام سلمة * رض * قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا حضرتم المريض * و قتى كه حاضر شويد شما بيمار را * او الميت * يا ميت را يعني آنكه نزديک بموت رسيده و كلمهٔ او براى شك راوى است اگر مراد بمريض محتضر دارند و اگر مطلق مراد دارند براى تنويع بود * فقولوا خيرا * پس بگوئيد خير را يعني دعا كنيد بخير براى خود و براى مريض و مثبت بشفا و مغفرت * فان الملائكة يؤمنون على ما تقولون * زيرا كه فرشتگان آمين ميكويند بر انچه ميگوئيد شما و دعا ميكنند * رواه مسلم * و عنها قالت قال رسول الله * و هم از ام سلمه است كه گفت گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ما من مسلم تصيبه مصيبة * نيست هيچ مسلمانى كه برسد او را مصيبتى و مصيبت سختى و اندوهناكى

* فيقول ما امره الله به * يس بكويد چيزيراكه امر كرده است خداى تعالى بگفتن آن نزد رسيدن مصيبت وبيان فضيلت آن كرده وآن كلام است * انا لله وانا اليه راجعون * بدرستيكه وجود ما واموال ما واولاد ما وتمامة احوال ما براى خداى است وما بسوى خداى او سوال وحساب وثواب وعقاب وى باز كردندگانيم * اللهم اجرني * اين كلمه را دونوع روايت كرده اند بسكون همزه وضم جيم وبفتح همزه بمد وكسر جيم ومعني هردو يكى است يعني اجرده مرا * في مصيبتي * درمصيبت من * واخلف لي خيرا منها * وخليفه وبدل كردان براى من بهتر ازين مصيبت يعني ازانچه رفته ازمن درين مصيبت واخلف بفتح همزه وسكون خاوكسر لام ازاخلاف بمعني كردانيدن چيزى بجاى چيزى كه رفته وفوت شده ومراد ثواب است يا بدل ازجنس انچه فوت شد چنانكه ظاهر مساق حديث است ميفرمايد تكويد اين را هيچ مسلمانى در مصيبت * الا اخلف الله له خيرا منها * مكر آنكه خليفه وبدل ميكرداند خداى تعالى براى وى بهترازانچه فوت شده * فلما مات ابو سلمة قلت اى المسلمين خير من ابي سلمة * ام سلمه ميكويد كه من اين حديث ازان حضرت شنيده بودم وچون ابو سلمه كه زوج من بود پيش ازحضرت مرد بقصد امتثال امر واحرار اين فضيلت خواستم بكويم بازدرل خود انديشيدم كه كدام يكى ازمسلمانان بهتراست ازابو سلمه كه خداى تعالى بدل وى بمن خواهد رسانيد بعد ازان درفضيلت ابي سلمه ميكويد * اول بيت هاجر الى رسول الله * اول صاحب خانه واول كسى كه هجرت كرده بود بسوى پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * وگفته اند كه مراد هجرت ابو سلمه است ازحبشه بمدينه زيراكه وى رضي الله عنه هجرت كرد ازمدينه بحبشه پستر ازان ازحبشه بمدينه وام سلمه باوى بوددرين هردو هجرت وابو سلمه پسر عمة آنحضرت بود برة بنت عبد المطلب وبرادر رضاعي آنحضرت بود * ثم اني قلتها * پستر بدرستيكه من باوجود اين استبعاد واين خلجان كفتم اين كلمه را اللهم اجرني الى آخره * فاخلف الله لي رسول الله * پس خليفه وبدل كردانيد خداى تعالى براى من ازابو سلمه پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم * كه درنكاح وى درآمدم وداخل ازواج مطهرة وى كشتم * رواه مسلم * وعنها قالت دخل رسول الله صلى الله عليه وسلم على ابي سلمة وقد شق بصره * درآمد پيغمبر صلى الله عليه وسلم برابو سلمه وحال آنكه بتحقيق باز مانده بود چشم ابو سلمه كه بهم نمى آمد چنانكه درحالت احتضار مى باشد وشق بفتح شين ورفع بصر وضم شين غير معتاد است * فاغمضه * پس فروخوبانيد آنحضرت بصراورا * ثم قال ان الروح اذا قبض تبعه البصر * پستر كفت آنحضرت كه جان چون قبض كرده ميشود پس روى ميكند اورا بصر ونكاه ميكند بجانب وى وباين جهت باز مى ماند وچون اين سخن ازحضرت شنيدند فهميدند كه وى فوت كرد * فضج ناس من اهله * پس بانك وفرياد كردند مردمان ازاهل خانهٔ ابي سلمه * فقال * پس كفت آنحضرت * لا تدعوا على انفسكم الا بخير * دعا نكنيد برذاتهاى خود مكر به نيكى وبكوئيد واويلا ومانند آن * فان الملائكة يؤمنون على ما تقولون * زيراكه فرشتكان آمين ميكويند برچيزيكه ميكوئيد شما ود عا ميكنيد * ثم قال * پستر كفت آنحضرت * اللهم اغفر لابي سلمة * خداوندا بيامرز مرابي سلمه را * وارفع درجته في المهديين * وبلند كردان پايهٔ اورادران كسانيكه راه راست نموده شده اند * واخلفه في عقبه في الغابرين * وخليفه شود در رعايت امور وحفظ مصالح درباقي ماندگان ازاولاد وى واولاد اولاد وى وبرين تقدير في الغابرين بيان في عقبه است يادرباقي مانده گان ازمردم يعني اولاد اركه كائن وباقي اند درمردم باقي مانده وبرين معني في الغابرين صفت عقبه است واخلفه بوصل همزه وضم لام وعقبه بكسر قاف ودر صحاح كفته عقب بسكون وكسر ولك وولد ولد * واغفر لنا وله يا رب العالمين * وبيامرز ما راومراورا اى پروردكار جهانيان * واوسع له في قبره * وفراخي كن مراورا درقبراو * ونور له فيه * وروشن كردان مراورا درقبرش * رواه مسلم * وعن عائشة * رضي الله عنها * قالت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم حين توفي حجي ببرد حبرة * كفت عائشه كه آنحضرت وقتي كه وفات يافت پوشيده شد بجامهٔ حبره بكسر حا وفتح موحده برد يماني مخطط * متفق عليه *

الفصل الثاني

* عن معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من كان آخر كلامه * كسى كه باشد آخر سخن وى * لا اله الا الله دخل الجنة * مي درآيد به بهشت درين حديث رمزى بتلقين ميت نيز هست كه اثر آن اين است نافهم * رواه ابو داؤد * وعن معقل * بفتح ميم وسكون عين وكسر قاف * بن يسار *

بتحتانيه ومين مهمله صحابي است از اول بيعت شجره سكونت كرد بصره را و نهر معقل كه در بصره است منسوب باو مدت روايت ميكند از وي حسن بصري وغير وي باقي ماند تا آخر دولت معاويه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقرأوا سورة يس على موتاكم * بخوانيد سورة يس را بر مردههاي خود ظاهر آنست كه مراد محتضر باشد وعمل نيز هم برين است واحتمال دارد كه مراد بعد از موت در خانه يا بر سر قبر وهر در تخصيص اين سورة موكول بعلم نبوت است واشتمال بر اصول دين وطيبي گفته مشترك است ميان وي وسورة ديگر وظاهر آنست والله اعلم كه ان مر مكتوم در فاتحة اين سورة است كه متضمن تصديق رسالت است باركان رجوع وخاتمة وي كه مشتمل است بر رجوع بدار كرامت صديقيت حق كه مناسب اين وقت وحال است كه فرمود فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ابن عباس گفت رضي الله عنه كه من نميدانستم كه اين همه فضل اين سورة كه مزارد شده بچيست آخر دريافتم كه بجهت اين آيت است * رواه احمد وابو داؤد وابن ماجة * وعن عائشة رضي الله عنها قالت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قبل عثمان بن مظعون وهو ميت * گفت عائشه كه رسول خدا بوسه داد عثمان بن مظعون را بظاهر معجمه وحال آنكه وي مرده بود * وهو يبكي * وآنحضرت گريه ميكرد * حتى سال دموع النبي * تا آنكه روان شد اشكهاي پيغمبر * صلى الله عليه وسلم على وجه عثمان * بر روي عثمان وعثمان بن مظعون رض اول كسي است كه از مهاجران بمدينه فوت كرده واول كسي كه در بقيع دفن كرده شد وبقيع بعد از وي مقبره شد وآن حضرت صلي الله عليه وسلم سنگي بنفس شريف خود برداشته بر قبر وي نهاد تا علامت باشد بر ان آورده اند كه مروان در وقت حكومت خود آن سنگ را برداشته بر قبر عثمان بن عفان نهاد ودرين حديث دليل است بر طهارت ميت خلافا للبعض وري اين را از خصائص مي داند وكلام درين در غسل ميت بيايد * رواه الترمذي وابو داؤد وابن ماجة * وعنها قالت ان ابا بكر قبل النبي * وهم از عائشه است كه ابو بكر صديق رضي الله عنه بوسه داد پيغمبر را * صلى الله عليه وسلم وهو ميت * وحال آنكه آنحضرت رحلت كرده بود * رواه الترمذي وابن ماجة * وعن حصين * بضم حا وفتح صاد مهملتين * بن وحوح * بضم واو وبين وبعض بفتح مرد وكفته واين اشهر واصوب است وسكون حاي مهملة اولي صحابي انصاري است معدود در اهل مدينه اورا همين يك حديث است * ان طلحة بن البراء مرض * روايت ميكند كه طلحة بن البرا كه صحابي انصاري است معدود در اهل حجاز بيمار شد * فاتاه النبي * پس آمد اورا پيغمبر * صلى الله عليه وسلم يعوده * * در حالي كه عيادت ميكند اورا * نقال * پس گفت آن حضرت * اني لا ارى طلحة الا قد حدث به الموت * بدرستي كه من گمان نمي برم طلحه را مگر آنكه بتحقيق كه پيدا شده است بوي مرگ وارى بضم همزه بمعنى اظن مي آيد * فآذنوني به * پس بدانانيد وخبر كنيد مرا بموت وي تا حاضر شوم ونماز كنم بروي * وعجلوا * وشتابي كنيد در تجهيز وتكفين ودفن وي * فانه لا ينبغي لجيفة مسلم ان تحبس بين ظهراني اهله * پس بدرستيكه شان اين است كه نمي بايد وسزاوار نيست مر مردة مسلمان را كه باز داشته شود ميان اهل خانة وي از جهت ترس آنكه مبادا كند يده شود و مكروه وپليد شمارند اورا مردم ومؤمن عزيز ومكرم است نزد خدا ولهذا تعبير بجيفه كرد كه بمعنى مردار است يعني تواند كه جيفه كردد وكنده شود وجيفه جثه ميت را گويند بهمين ملاحظه ولفظ ظهراني مقحم است وتحقيق اين در شرح كرده شده است وطلحة بن البراء انصاري از كبار صحابه است وچون مردوي گفت آنحضرت اللهم الق طلحة وانت تضحك اليه خداوندا ملاقات كن طلحه را در حالي كه خنده ميكني تو بسوي آن ودر روايتي زيادة كرده وهو يضحك اليك واو خنده مي كند بسوي تو * رواه ابو داؤد *

* الفصل الثالث *

عن عبد الله ابن جعفر * عبد الله ابن جعفر بن ابي طالب قرشي هاشمي صحابي است جواد ظريف حليم عفيف بود واورا بحر الجود ميگفتند وگفته اند كه در اسلام از وي سخي تر نبود * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لقنوا موتاكم * تلقين كنيد وبفهمانيد مرده هاي شما را اين كلمه * لا اله الا الله الحليم الكريم * توصيف باين دو وصف بشارت بعفو وكرم الهي است تا اميد وار جان دهد * سبحان الله رب العرش العظيم * اشارت بعظمت وكبرياي حق است تا بشوق حضور درگاه بنعمت عزت وعظمت برود * والحمد لله رب العالمين * برفتن ازين محنت آباد شاكر وراضي باشدنا بتصور

وحضور معني ربوبيت مستعد فيض وفضل حق كردد * قالوا * كفتند صحابه * يا رسول الله كيف للاحياء * چكونه است اين اذكار
مرزندكانرا اكر بما موزانيم وتلقين كنيم * قال اجود واجود * كفت بهتر ونيكوتر كه ذكر حق سبحانه زنده ومرحمت را شفاى تلبيه
وجلاى روح ازمت واحضار اين صفات ومعاني موزت ذوق وحيات جاوداني است * ع * مزدهٔ وزندهٔ من ذرقد مت فوا هل بود
* رواه ابن ماجة * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الميت تحضره الملائكة * شخصيكه مي ميرد حاضر
مي شوند اورا درو قت مردن فرشتكان * فاذا كان الرجل صالحا قالوا * پس چون مي باشد مرد ميرنده نيكوكار ميكويند فرشتكان
خطاب بروح ميت كرده * اخرجي ايتها النفس الطيبة كانت في الجسد الطيب * بيرون آى اى جان پاك كه بوده است درتن
پاك * اخرجي حميدة * بيرون آى ستوده نزد خدا وخلق * وابشري بروح وريحان ورب غير غضبان * وخوش شو بخبر
راحت ورزق پاك در بهشت يا در برزخ نيز وپروردكار خشم نكننده * فلا تزال يقال لها ذلك حتى تخرج * پس هميشه است
آن نفس كه كفته ميشود مراورا آن سخن مذكور از مدح وبشارت تا آنكه بيرون مي آيد * ثم يعرج بها الى السماء * پستر برده ميشود اورا بسوى آسمان * فيفتح لها * پس كشاده ميشود براى وى در آسمان * فيقال من هذا * پس كفته ميشود يعني ميكويند
دربانان آسمان كيست اين * فيقولون * پس ميكويند فرشتكان كه برده اند اورا * فلان * اين فلانى است يعني ذكر ميكنند
نام ونشان اوچنانكه مبشنا سند اورا * فيقال مرحبا بالنفس الطيبة كانت في الجسد الطيب * فراخي جاى بجان پاك كه بود
درتن پاك * ادخلي حميدة وابشري بروح وريحان ورب غير غضبان * در آى ستوده وخوش باش براحت ورزق وپروردكار
خشم نكننده * فلا تزال يقال لها ذلك * پس هميشه است آن نفس كه كفته ميشود مراورا آن كلام وبرده ميشود از آسمانى بآسمان
ديكر * حتى تنتهي الى السماء التي فيها الله * تا آنكه ميرسد بآسمانى كه در وى خداست يعني قدرت ورحمت خاص وى * فاذا
كان الرجل السوء * پس چون مي باشد مرد بد * قال * ميكويد يكى از فرشتكان حاضر * اخرجي ايتها النفس الخبيثة كانت في الجسد
الخبيث * بيرون آى اى جان پليد كه بود درتن پليد * اخرجي ذميمة * بيرون آى نكوهيده * وابشري بحميم وغساق * وخوش
شو بآب كرم وزرداب كه مي چكد از تن دوزخيان وزوران ميكردد وغساق بتشديد وتخفيف هر دو آمده است در صراح كفته غساق
آب سرد كننده * وآخر من شكله ازواج * وبعذاب ديكر مشابه عذاب مذكور چند جنس بعذاب يا مذوقات ديكر از جنس غساق
چند جنس * فما تزال يقال لها ذلك حتى تخرج ثم يعرج بها الى السماء فيفتح لها فيقال من هذا فيقال فلان فيقال لا مرحبا بالنفس
الخبيثة كانت في الجسد الخبيث ارجعي ذميمة * بركرد بجسد نكوهيده * فانها لا تفتح لك ابواب السماء * زيرا كه كشاده نميشود براى تو درهاى
آسمان * فترسل من السماء * پس فرستاده ميشود واندا خته مي شود از آسمان بزمين * ثم تصير الى القبر * پستر برميكردد بسوى قبر
* رواه ابن ماجة * وعنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا خرجت روح المؤمن تلقاها ملكان يصعدانها * چون بيرون مي آيد
جان مسلمان پيش مي آيند اورا دو فرشته كه بالا مي برند آنرا * قال * كفت * حماد * كه راوى حديث است از ابي هريرة
* فذكر من طيب ريحها وذكر المسك * پس ذكر كرد ابو هريرة يا آن حضرت از خوشبوئى آن روح وذكر كرد مشك را يعني كفت كه مي
آيد از وى بوى مشك واين عبارت براى آنست كه راوى خصوص لفظى كه شنيده يا دندارد * قال * كفت ابو هريرة يا آن حضرت
* ويقول اهل السماء * ومي كويند آسمانيان * روح طيبة * جانى پاك است * جاءت من قبل الارض * كه آمده است از جانب
زمين بعد ازان بروح خطاب كرده ميكويند * صلى الله عليك وعلى جسد كنت تعمرينه * درود فرستد خداى تعالى برتو وبرتنى كه آباد ان
كرده ميداشتى تو آن تن را * فينطلق به الى ربه * پس برده ميشود اورا بسوى پروردكار وى * ثم يقول انطلقوا به الى آخر الاجل *
پستر ميكويد ببريد اورا بسوى آخرمدت كه مراد بآن قيامت است يعني مدتى كه روز قيامت براى وى نهاده شده است ومراد بدان
برزخ است يعني ببريد اورا بجائيكه آماده كرده شده است براى او تا روز حشر واز اينجا معلوم ميشود كه هر كس را دو اجل است
اول وآخر اما اول اجل موت وآخر اجل قيامت وكريمة ثم قضى اجلا واجل مسمى عنده محتمل هر دو است * قال * كفت آنحضرت * وان
يانكا فواذا اخرجت روحه * وبدرستيكه چون كافر بيرون مي آيد روح از * قال حماد وذكر من نتنها * وذكر كرد ابو هريرة يا آنحضرت

ازبوی ناخوش آن روح * وذکر لعنا * وذکر لعنت را * ویقول اهل السماء روح خبیثة جاءت من قبل الارض فیقال انطلقوا به
سلی آخر الاجل قال ابو هریرة فرد رسول الله * گفت ابو هریره پس باز گردانید ونهاد پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم ریطة کانت
علیه ملی خفه * چادر را که بود بر وی بر بینی خود فی الصراح ریطه بفتح چادر یک لخت که زنان بر سر افکنند * هکذا * همچنین اشارت
است بفعلی که ابو هریره کرد وچادر خود بر بینی نهاد برای نمودن صورت نهادن آن حضرت ریطه را بر انف * رواه مسلم * وعنه * قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا حضر المؤمن * وقتیکه حضور کرده میشود مؤمن یعنی حاضر میشود او را موت * اتته ملائکة
الرحمة بحریرة بیضاء * می آیند فرشتگان رحمت با فریشم پارهٔ سپید * فیقولون اخرجي راضیة مرضیا عنک الی روح الله * پس میگویند
فرشتگان بروح میت بیرون آی خوشنود از خدا خوشنودی کرده شده از تو بسوی راحت که از جانب خدا است * وریحان * وبسوی رزق
روحانی از رحمت وعنایت وتراند که خبر از عاقبت کار با شد که نعمتهای بهشت است * ورب غیر غضبان * وپروردگار خشم نکننده
* فتخرج کاطیب ریح المسک * پس بیرون می آید روح میت همچو بهترین بوی مشک یعنی می برآید روح باین بوی خوش * حتی انه
لیناوله بعضهم بعضا * تا آنکه هر آینه میدهند آن روح را بعضی از فرشتگان بعض را یعنی دست بدست می برند * حتی یأتوا به ابواب السماء *
تا آنکه می آرند او را نزد درهای آسمان * فیقولون * پس میگویند فرشتگان * ما اطیب هذه الریح التي جاءتکم من الارض * چه عجب
خوش است این بوی که آمده است شما را از زمین * فیأتون به ارواح المؤمنین * پس می آرند او را نزد ارواح مؤمنان * فلهم اشد فرحا به *
پس هر آینه ارواح مؤمنان سخت تر اند از روی شادمانی وخوشحالی بآمدن این روح * من احدکم بغائبه یقدم علیه * از یکی از شما که
خوشحال میشود بغائب خود که بازمی آید از سفر بروی * فیسألونه ماذا فعل فلان ماذا فعل فلان * پس می پرسند او را چه کرد فلان
چه کرد فلان یعنی چه حال دارد وچگونه است فلان وفلان نامهای آشنایان که در دنیا گذاشته رفته اند آنها را نام میبرند واحوال ایشان
می پرسند * فیقولون دعوه فانه کان في غم الدنیا * پس میگویند یکدیگر را یله او را مپرسید زیرا در تعب جواب نیند از بهر زیرا که وی بود
در غم دنیا واز انجا غمزده می آید تا راحت یابد وبحال خود بیاید انگاه پرسید * فیقول قد مات اما اتکم * پس میگوید بعد از آن که
بحال خود می آید بتحقیق مرده است آن فلان که شما از احوال وی میپرسید ایا نیامده است پیش شما * فیقولون * پس چون خبر
میدهند که وی مرده است ودر میان خود او را نمی بینند می گویند ارواح مؤمنان بیکدیگر * قد ذهب به الی امه الهاویة * بتحقیق
برده شد او را بسوی مادری که آتش دوزخ است وآتش دوزخ را در قرآن نسبت بد وزخی ام خوانده است که فرمود فامه هاویه
باعتبار احاطه واشتمال قرب واتصال * وان الکافر اذا احتضر * وبدرستی که کافر وقتیکه احتضار کرده میشود وحاضر میشود او را
موت * اتته ملائکة العذاب بمسح * می آیند او را فرشتگان عذاب بپلاس درشت چنانکه برای مؤمن حریر سپید می آرند مسح بکسر
میم وسکون سین پلاس * فیقولون اخرجي ساخطة مسخوطا علیک الی عذاب الله * پس میگویند فرشتگان بروح کافر بیرون آی
ناخشنود وناخشنودی کرده شده بر تو بسوی عذاب خدای * عز وجل * فتخرج کانتن ریح جیفة * پس بیرون می آید روح بسوی
ناخوش همچو کنده ترین بوی مردار بوی کرفته * حتی یأتون به باب الارض * تا آنکه می آرند او را نزدیک در زمین یعنی در آسمان
زمین چنانکه دلالت کرد بران حدیث سابق واحتمال دارد که از آسمان بزمین باسفل سافلین می آورده باشند کذا قال الطیبي
* فیقولون ما انتن هذه الریح * پس میگویند چه عجب کنده است این بو * حتی یأتون به ارواح الکفار * تا آنکه می آرند
او را نزد ارواح کافران * رواه احمد والنسائي * وعن البراء بن عازب قال خرجنا مع النبي صلی الله علیه وسلم في جنازة
رجل من الانصار * گفت بیرون آمدیم ما با آنحضرت در جنازهٔ مردی از انصار * فانتهینا الی القبر ولما یلحد * پس آخر
رسیدیم تا قبر وهنوز در لحد کرده نشده یعنی دفن کرده نشده * فجلس رسول الله * پس نشست پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم
وجلسنا حوله * ونشستیم ما کرد آنحضرت * کأن علی رؤسنا الطیر * باین هیئت وادب ووقار سر فرو انکنده وساکن که
گویا که بر سرهای ما پرنده ها نشسته اند که اگر سر بجنبانیم وبچپ وراست بنگریم آن پرنده ها ما من برند واین هیئت در نشستن صحابه
در حضرت رسول صعم در احادیث بسیار آمده ومذکور است * وفي یده عود ینکت به في الارض * ودر دست آنحضرت چوبی بود

كه مى كاويد وخط ميكشيد بآن چوب در زمين چنانكه عادت متفكر وغمكين مى باشد * فرفع رأسه * پس برداشت سر
مبارك خود را * فقال استعيذ بالله من عذاب القبر * پس گفت آن حضرت پناه جوئيد بخدا از عذاب قبر * مرتين * دو بار
گفت اين سخن را * او ثلثا * يا سه بار * ثم قال * پس گفت آنحضرت صلعم * ان العبد المؤمن اذا كان في انقطاع من الد
نيا وا قبال من الآخرة * بدرستيكه بندهٔ مسلمان وقتى كه مى باشد دربريدگى از دنيا ومى باشد درروى آوردن بآخرت * نزل اليه ملائكة
من السماء بيض الوجوه * فرود مى آيند بسوى وى فرشتگان از آسمان كه رويهاى ايشان سفيد است * كأن وجوههم الشمس *
گويا كه رويهاى ايشان آفتاب است * معهم كفن من اكفان الجنة * با ايشان كفنى است از كفنهاى بهشت * وحنوط من حنوط
الجنة * وحنوط است از حنوط بهشت وحنوط بفتح حا طيب ميت كه كفن وتن اورا بدان خلط كنند * حتى يجلسوا منه مد البصر *
تا آنكه مى نشينند اين فرشتگان از ميت در رتا درازى بصر * ثم يجئ ملك الموت عليه * پستر مى آيد فرشتهٔ موت كه عزرائيل است
بران ميت * حتى يجلس عند رأسه * تا آنكه مى نشيند نزد سر ميت * فيقول ايتها النفس الطيبة اخرجي الى مغفرة من الله و
رضوان * پس ميگويد ملك الموت اى جان پاك بيرون آى بسوى آمرزش از خدا ورضاى عظيم از وى * قال * گفت آنحضرت
* فتخرج تسيل كما تسيل القطرة من السقاء * پس بيرون مى آيد روح درحالى كه روان ميشود چنانكه روان ميكردد آب از مشك سقا
بكسر سين مشك * فيأخذها * پس ميگيرد ملك الموت آنرا * فاذا اخذ ها لم يدعوها في يده طرفة عين * پس چون ميگيرد ملك
الموت آنرا نمى گذارند آن فرشتگان آن روح را در دست ملك الموت يك پلك زدن يعني چون ملك الموت روح بنده را قبض كرد
ياعوان خود كه در دست ايشان كفن بود مى نهاد * حتى ياخذوها فيجعلوها في ذلك الكفن وفي ذلك الحنوط * پس ميگيرند فرشتگان
روح را در آن كفن ودر آن حنوط * ويخرج منها كاطيب نفحة مسك وجدت على وجه الارض * بيرون مى آيد از آن روح
رائحه همچو خوشبوترين دميدن بوى مشك كه يافته شده است بر روى زمين * قال * گفت آن حضرت * فيصعدون بها * پس
بالا مى برند فرشتگان آنرا * فلا يمرون يعني بها على ملاء من الملائكة * پس نمى گذرند فرشتگان يعني بآن روح بر هيچ جماعتى
از فرشتگان * الا قالوا ما هذا الروح الطيب * مگر آنكه ميگويند كه چيست اين روح پاك وكيست صاحب او * فيقولون فلان
بن فلان * پس ميگويند فلان بن فلان است * باحسن اسمائه التي كانوا يسمونه بها في الدنيا * مى خوانند اورا به نيكوترين
نامهاى وى كه ميخوانند اورا بدان نامها در دنيا چنانكه لقبها كه دلالت برمدح دارد * حتى ينتهوا بها الى السماء الدنيا * تا آنكه
ميرسند باوى تا آسمان كه فروترين آسمانها است * فيستفتحون له * پس طلب درگشادن ميكنند فرشتگان براى وى * فيفتح لهم * پس
گشاده ميشود در براى ايشان * فيشيعه من كل سماء مقربوها * پس مشايعت ميكنند اورا در هر آسمان مقربان درگاه
حق كه در آن آسمان اند * الى السماء التي تليها * تا آسمانى كه متصل است آن آسمانرا * حتى ينتهي به الى السماء السابعة * تا آنكه
بآخر رسيده ميشود بآن روح تا آسمان هفتم * فيقول الله * پس ميگويد خداى * عز وجل اكتبوا كتاب عبدى في عليين *
بنويسيد نامهٔ بندهٔ مرا در عليين كه نام موضعى است در آسمان هفتم * واعيدوه الى الارض * وبازگردانيد اورا بسوى زمين يعني
بسوى بدن وى كه مدفون است در زمين * فاني منها خلقتهم * زيرا كه من از زمين پيدا كرده ام آدميان را * وفيها اعيدهم * ودر زمين
باز ميگردانم ايشان را * ومنها اخرجهم تارة اخرى * واز زمين بيرون مى آرم ايشانرا بار ديگر چنانكه نخستين بار برآورده بودم ازان
* قال * گفت آنحضرت * فتعاد روحه في جسده * پس بازگردانيده ميشود روح وى در تن وى * فيأتيه ملكان * پس مى آيند
بميت هر دو فرشته * فيجلسانه فيقولان له * پس مى نشانند اورا پس ميگويند مر اورا * من ربك * كيست پروردگار تو * فيقول
ربي الله * پس ميگويد وى پروردگار من خدا است * فيقولان له ما دينك * پس ميگويند مر اورا چيست دين تو * فيقول ديني
الاسلام * پس ميگويد دين من اسلام است * فيقولان له ما هذا الرجل الذى بعث فيكم * پس ميگويند چيست حال اين مرد كه
بر انگيخته شده است در شما وفرستاده شده است بسوى شما كنايت از ذات شريف آنحضرت است صلى الله عليه وسلم * فيقول هو
رسول الله * پس ميگويد ميت وى پيغمبر خدا است وفرستادهٔ اوست بحق * فيقولان له وما علمك * پس ميگويند آن دو فرشته

مرا ورا وچيست دليل دانستن تو رسالت وي را راز كجا ميكوئي وبچه حجت ميكوئي * فيقول قرأت كتاب الله * پس ميكويند
خواندم كتاب خدا را كه قرآن است ومعجز است * فآمنت به وصدقت * پس ايمان آوردم بوي وراست كودانستم اورا اينجا
دو طريق است يكي اثبات نبوت بمعجزه واثبات قرآنيت قرآن بقول وي صلى الله عليه وسلم ديگر اثبات قرآن باعجاز واثبات
نبوت بقرآن وتقرير حديث ناظر در وجه ثاني است * فينادي منادٍ من السماء * پس آواز ميدهد آوازدهنده از آسمان
* ان صدق عبدي * كه راست گفت بندهٔ من * فافرشوه من الجنة * پس فرش كردانيد بندهٔ مرا وبيندازيد براي وي فرشي از بهشت
وافرشوا بفتح همزه وقطع اوست وفرش آنكندني * والبسوه من الجنة * وبپوشانيد اورا لباسي از بهشت اين نيز بفتح همزه وقطع
ازست * وافتحوا له بابا الى الجنة * وبكشائيد براي وي دري بسوي بهشت * قال * گفت آنحضرت * فيأتيه من روحها وطيبها *
پس مي آيد اورا از راحت بهشت وخوشبوي وي * فيفسح له في قبره مد بصره * پس كشاده كرده ميشود براي وي در گور
وي تا در ازي بينائي وي يعني تا آنجا كه نظر كار ميكند * قال * گفت آنحضرت * ويأتيه رجل حسن الوجه * ومي آيد اورا مردي
نيكو روي * حسن الثياب * نيكو جامه ها * طيب الريح * خوشبوي * فيقول ابشر بالذي يسرك * پس ميگويد آنمرد مژده باد ترا بآنچه
شادمان كرداند ترا امروز بشارت بمعني مژده دادن ونيز بمعني شاد شدن نيز آمده * هذا يومك الذي كنت توعد * اين روز تست كه وعده كرده
ميشدي تو * فيقول له * پس ميگويد ميت مر اورا * من انت * كيستي تو * فوجهك الوجه * پس روي تو روي كامل در حسن وجمال وكمال
است * يجيء بالخير * مي آرد روي تو نيكي را بشارت ميدهد بدان ومي سزد اين چنين روي را كه بيارد نيكي را وبشارت دهد
بدان * فيقول * پس ميگويد آن مرد * انا عملك الصالح * من عمل نيك توام كه تمثل كرده ام باين صورت * فيقول رب اقم
الساعة رب اقم الساعة * پس ميگويد ميت پروردگارا برپا كن قيامت را * حتى ارجع الى اهلي ومالي * تا آنكه باز برگردم بسوي اهل
خانهٔ خود وبسوي مال خود يعني زندهٔ گردان مرا تا باز برگردم بسوي دنيا وزياده كنم عمل صالح را نازياده كند ثواب ودرجه را وليكن
چون دانست كه احيا بعد از موت نيست مگر ببعث روز قيامت طلب كرد قيام ساعت را كنايت از احياكذا قالوا واحتمال دارد كه قول
او حتى ارجع الى اهلي ومالي از فرط سرور وغايت خوشحالي باشد آرزوي وي رجوع بسوي ايشان تا خبر دهد ايشان را بدان چنانكه
ميگويد وتمني مي كند مسافري كه حاصل شده است اورا تنعم در بلاد غربت فافهم * قال * گفت آن حضرت * وان العبد الكافر
اذا كان في انقطاع من الدنيا واقبال من الآخرة * وبدرستي كه بندهٔ كافر وقتي كه مي باشد در بريدگي از دنيا ودر روي آوردن بآخرت
* نزل اليه من السماء ملائكة سود الوجوه * فرود مي آيند بسوي وي فرشتگان سياه روي * معهم المسوح * با ايشان پلاسها است
* فيجلسون منه مد البصر * پس مي نشينند از ميت تا آنجا كه نظر كار ميكند * ثم يجيء ملك الموت حتى يجلس عند رأسه فيقول *
پستر مي آيد فرشتهٔ مرگ تا آنكه مي نشيند نزد سر وي پس ميگويد * ايتها النفس الخبيثة اخرجي الى سخط من الله * اي جان پليد
بيرون آ بسوي خشم وناخوشنودي از خدا * قال * گفت آنحضرت * فتفرق في جسده * پس پريشان ميشود روح در تن كافر
وپراكنده ميگردد ودر ميزود در اعماق آن وناخوش مي دارد برآمدن او را ومي خواهد كه برآيد از جهت ترس آنچه مي بيند از تغير
بخلاف روح مؤمن كه ميخواهد زود برآيد به نشاط وسرور وخوشي بمشاهدهٔ انوار وآثار لطف وكرم * فينتزعها * پس ميكشد ملك الموت
آن روح را * كما ينزع السفود من الصوف المبلول * چنانكه كشيدهٔ ميشود سيخ كرم از پشم تركه نزد كشيدن چيزي از آن پشم بوي
ميپيچد همچنين روح كافر چون كشيدهٔ ميشود از اقصاي عروق بشدت وقوت چنانكه بيرون مي آيد باوي چيزي از آن عروق چنانكه
در روايت آينده بيايد ودرين غايت ايلام واز عاج است وسفود بفتح سين مهمله وتشديد فا بروزن تنور آهني كه كباب كرده ميشود
بوي گوشت وباقي مي ماند باوي بقيهٔ از گوشت سوخته وچون اورا از پشم تر شده بكشند لا بد چيزي از آن خواهد چسپيد * فيأخذها *
پس ميگيرد ملك الموت روح كافر را * فاذا اخذها لم يدعوها في يده طرفة عين حتى يجعلوها في تلك المسوح ويخرج منها كانتن ريح
جيفة وجدت على وجه الارض فيصعدون بها فلا يمرون بها على ملأ من الملائكة الا قالوا ما هذا الروح الخبيث فيقولون فلان بن فلان
باقبح اسمائه التي كان يسمى بها في الدنيا حتى ينتهي به الى السماء الدنيا فيستفتح له فلا يفتح له * ترجمهٔ اين عبارت ازان چه

گذشت ظاهر شده است مجملا آنکه حال کافر برعکس حال مؤمن است مگر آنجا فيجعلوها في ذلك الكفن وبوديانجا حتى يجعلوها في تلك المسوح يعني ميكردند آن رادران پلاسها آنجا كه طيب نفحة مسك بود اينجا كانتن ريح جيفة آنجا ما هذا الروح الطيب بود اينجا ماهذا الروح الخبيث آنجا باحسن اسمائه بود اينجا باقبح اسمائه * ثم قرأ رسول الله * پس خواند پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * اين آيت را * لا تفتح لهم ابواب السماء ولايدخلون الجنة * كشاده نميشود مر كافران را درهاى آسمان ودرنمي آيند بهشت را * حتى يلج الجمل في سم الخياط * تا آنكه درآيد شتر بآن ضحامت درسوراخ سوزن بآن تنكى * فيقول الله * پس ميگويد خداى * عزوجل اكتبوا كتابه في سجين في الارض السفلى * بنويسيد نامهٔ اورا درسجين كه نام جاي است درتحت زمين هفتم كه پايان ترين زمين هاست برخلاف عليين كه برآسمان هفتم است * فتطرح روحه طرحا * پس انداخته ميشود روح وى انداختني سخت * ثم قرأ * پس خواند آنحضرت اين آيت را * ومن يشرك بالله * وكسي كه شرك آرد بخدا * فكانما خر من السماء * پس گويا بر روى افتاد از آسمان يعني از جاى بلند درغايت بلندى كه از اوج ايمان وتوحيد درحضيض كفر وشرك افتاد * فتخطفه الطير * پس مى ربايند اورا پرندگان وهلاك ميكردانند تمثيل است اهواى مرديه را كه پريشان ميكردانند افكار را وهلاك ميكردانند درواديء خذلان * اوتهوي به الريح * يا مي انداز داورا باد * في مكان سحيق * درجاى دور اشارت است باندا ختن شيطان اورا درضلالت ودورافتادن ازمقام قرب ووصول درتمثيل اول محض فنا وهلاك است ودرثاني بعد وحرمان ومشركان نيز دوقسم اند طائفه كه اصلا خلاص ونجات درحق ايشان متوقع نيست وجماعهٔ ديگر آنانند كه ممكن است خلاص ايشان بتوبه وليكن بعيد است كذا قال البيضاوى * فتعاد روحه في جسده ويأتيه ملكان فيجلسانه فيقولان له من ربك فيقول هاه هاه لا ادرى فيقولان له ما دينك فيقول هاه هاه لا ادرى فيقولان له ماهذا الرجل الذى بعث فيكم فيقول هاه هاه لا ادري فينادي مناد من السماء ان كذب فافرشوه من النار وافتحوا له بابا الى النار فيأتيه من حرها وسمومها ويضيق عليه قبره حتى تختلف فيه اضلاعه ويأتيه رجل قبيح الوجه قبيح الثياب منتن الريح فيقول ابشر بالذى يسوءك هذا يومك الذى كنت توعد فيقول من انت فوجهك الوجه يجيء بالشر فيقول انا عملك الخبيث فيقول رب لا تقم الساعة * ترجمهٔ اين عبارت بروجه مفاد يلث از عبارات سابقه كه دربيان حال مؤمن مذكور شد ظاهر ميكردد وهاء هاء كلمهٔ تحير وتحيراست ودرحال مؤمن ان صدق عبدي بود اينجا ان كذب بي ذكر عبدي وآنجا من روحها وطيبها بود واينجا من حرها وسمومها وسموم بفتح سين بادگرم واضلاع استخوانهاى پهلو تنگ كرده ميشود بركافر كوروى تا كه درهم شكند اضلاع اورا وتوعد اينجا ازوعيد باشد چنانكه آنجا ازوعد بود وتواند كه اينجا نيز ازوعد باشد برسبيل استهزا وتهكم چنانكه ابشر * وفي رواية نحوه * وذررواية ديگر مانند انچه مذكور شده چنانكه معني يكى است ولفظ ديگر * وزاد فيه * وزيادة كرده است درروايت مؤمن اين را كه * اذا خرج روحه صلى عليه كل ملك بين السماء والارض وكل ملك في السماء * چون بيرون مي آيد روح مؤمن درود مى فرستد بروى هرفرشته كه ميان آسمان وزمين است وهرفرشته كه درآسمان است * وفتحت ابواب السماء * وكشاده ميشود دربعض نسخ له يعنى كشاده ميشود براي وي درهاي آسمان * ليس من اهل باب الا وهم يدعون الله ان يعرج بروحه من قبلهم * نيستند هيچ جماعة از اهل هيچ دري از درهاى آسمان مگر آنكه ايشان ميخوانند خدا را ودعا ميكنند كه برداشته شود روح وى ازجانب ايشان * وتنزع نفسه يعنى انكا فرمع العروق * وكشيده ميشود جان وى يعنى جان كافر باركهاى وى چنانكه درروايت سابق مذكور شد * فيلعنه * پس لعنت ميكنند اورا * كل ملك بين السماء والارض وكل ملك في السماء وتغلق ابواب السماء * وبسته ميشود درهاى آسمان * ليس من اهل باب الا وهم يدعون الله ان لا يعرج روحه من قبلهم رواه احمد * وعن عبد الرحمن ابن كعب * روايت است از عبد الرحمن بن كعب كه از كبار تابعين است ودر زمان آن حضرت ولادت يافته * عن ابيه * از پدرش كه كعب بن مالك است از مشاهير صحابه وشعراى اسلام وقصهٔ توبهٔ او درتخلف از غزوهٔ تبوك مشهور ودرنص قرآن مذكور است * قال * گفت عبد الرحمن * لما حضرت كعبا الوفاة * هنگا ميكه حاضر شد كعب را وفات * اتيته * آمدم اورا * ام بشر بنت البراء ابن معرور فقالت * پس گفت ام بشر دختر براء

ابن معرور بفتح ميم وسكون عين وبضم راى اولى كه از انصار است اول كسى كه بيعت كرده در ليلة العقبه وپيش از قدوم آنحضرت بمدينه فوت كرده ودر صحبت ام بشر خلاف است * يا ابا عبد الرحمن * كنيت كعب ابن مالك است * ان لقيت فلانا فاقرأ عليه مني السلام * اگر ملاقات كني فلان را دران عالم نام يكي از دوستان خود را بردپس بخوان بروى از من سلام * فقال * پس گفت كعب ابن مالك * غفر الله لك يا ام بشر * بيامرزد ترا خداى تعالى اى ام بشر اين عبارت را در جاى ميگويند كه قائل چيزى گفته كه نبايد گفت يعني اين چه سخن است كه تو ميگوئي * نحن اشغل من ذلك * ما مشغول تريم ازين كه آنجا كسى را بشناسيم وسلام وپيام كسى برسانيم يعني ما را كارها وشغلها از عجز ودرماندگي وگرفتاري بحال خود پيش خواهد آمد كه خبر از خود نخواهيم داشت چه جاى ديگران واين شامل حال آن كسانيكه بايشان سلام برسانند نيز هست يعني آنجا كجا كسى را از خود خبر است كه سلام بوى برساند وباز وى جواب سلام بگويد * فقالت * پس گفت ام بشر * يا بالعبد الرحمن اما سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول * اياتشنيدهٔ تو آن حضرت را كه ميگفت * ان ارواح المؤمنين في طير خضر تعلق بشجر الجنة * بدرستيكه روحهاى مسلمانان نهاده ميشود در درون پرندگان سبز كه مي چرند درختان بهشت را وعلق بالقاف چريدن شتر سبزه ها را وتعلق بضم لام است * قال بلى * گفت كعب ابن مالك آرى شنيدهام از پيغمبر خدا اين را * قالت * گفت ام بشر * فهو ذلك * پس اين آن فضل وكرامتي است كه اميد داشته ميشود تراو توازكمل مؤمنانى كه در غايت سرور وحبور خواهي بود نه مشغول ومختل ول * رواه ابن ماجه والبيهقي في كتاب البعث والنشور * وعنه عن ابيه * وهم از عبد الرحمن ابن كعب از پدر ش * انه كان يحدث ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انما نسمة المؤمن طير تعلق في شجر الجنة * نيست روح مؤمن مگر طير يعني در جوف طير كه مي چرد در درختان بهشت ونسمه بفتحات انسان گاهي اطلاق كرده ميشود بر جسد وگاهي بر روح واينجا مراد روح است * حتى يرجعه الله في جسده * تا آنكه باز ميگرداند خداى عز وجل اورا در تن وى * يوم يبعثه * روزى كه برانگيزد اورا از خاك * رواه مالك والنسائي والبيهقي في كتاب البعث والنشور * بدانكه روايات درين حديث مختلف آمده ودر روايتي في طير آمده ودر روايتي في حواصل طير ودر روايتي في جوف طير خضر ودر روايتي كطير ودر روايتي في صورة طير ودر روايتي غير واين محمول بر يكى ازين تقديرات خواهد بود وداكثر روايات اخضر يا خضرا است ودر روايتي طيرا ابيض آمده وبر هر تقدير فهم اين از قياس عقل بعيد است وقدرت حق شامل است همه چيزها را وتعلق روح بطير نه به طريق تعلق روح است ببدن وتدبير وتصرف دران تاقلب حقيقت لازم آيد وتنزل مرتبهٔ ايشان كه از حقيقت انساني بصفت حيواني گشتند واز عدم صلاحيت بدن حيواني براى تعلق وتصرف روح انساني دران بلكه ابداع جوهر روح است دران مثل وضع جواهر در صناديق وفكا هداشت آن دران واين نوع تكريم وتنعيم است مر ايشانرا ونيز بدانكه بعض اين را تخصيص بشهدا كنند وبعض عام دارند تمامهٔ مؤمنان را وظاهر احاديث همين است ودرين احاديث دليل است بر بقاى ارواح وتنعيم وتعذيب ان والله اعلم * وعن محمد ابن المنكدر قال دخلت على جابر بن عبد الله وهو يموت * محمد بن المنكدر بضم ميم وسكون نون وكسر دال كه از تابعين است گفت در آمدم بر جابر كه از مشاهير صحابه است در حال آنكه وى مي ميرد * فقلت اقرأ على رسول الله صلى الله عليه وسلم السلام * پس گفتم من بخوان بر آن حضرت يعني از جانب من سلام * رواه ابن ماجة *

* باب غسل الميت وتكفينه *

بيان غسل ميت ودر كفن در آوردن وى بدانكه غسل ميت فرض است باجماع ونيز اجماع است بران كه ايجاب غسل بجهت اداى حق ميت است وازين جهت فرض كفايت شد كه در اداى حق وى فعل بعض كافي است واختلاف كرده اند در سبب وجوب آن اكثر بر انند كه غسل ميت نه از جهت نجاست است كه حلول ميكند بموت بلكه از جهت حدث است زيرا كه موت سبب استرخاى مفاصل وزوال عقل است زيرا كه انسان نجس نميگردد از جهت كرامت وي وليكن درحي اقتصار كرده شد بر اعضاى اربعه از جهت حرج كه سبب حدث متكرر است از وى وهر بار شستن تمام بدن حرجى دارد وچون در ميت حرج نبود عائل شد باصل كه شستن تمام بدن است وبعض گفته اند سبب غسل نجاست ميت است زيرا كه آدمى حيوان دموى است پس متجسس گردد بمرور چنانكه ساير حيوانات

والهذا اگر یکی میت را نخود بردارد پیش از غسل صحیح نیست نماز وی واگر از جهت حدث بودی درست بودی صحبو برداشتن میت غایت آنکه آدمی مسلمان مخصوص گشت بزوال نجاست مرئیهٔ موتیه بغسل بجهت تکریم بخلاف کافر که پاک نمیکردد بغسل وصحیح نمیکردد نماز حامل وی بعد از غسل ودر روایتی از ابی هریره آمده است که ان المؤمن لا ینجس حیا ولا میتا اگر این زیادت درین حدیث صحت رسد واجب کردد ترجیح قول باآنکه سبب وجوب غسل میت حدث است واختلاف است در غسل میت که نیت شرط است یانه ظاهر آنست که شرط است کذا قال الشیخ ابن الهمام ومضمضه واستنشاق در غسل میت نیستی نزد امام ابوحنیفه وهمچنین نزد امام احمد بخلاف امام شافعی وتکفین کفن ساختن مرده را وکفن در اصل صوف رستن وکفن بفتحتین جامهٔ مرده

* الفصل الاول * عن ام عطیة قالت دخل علینا رسول الله صلی الله علیه وسلم ونحن نغسل ابنته *

روایت است از ام عطیهٔ انصاریه که از کبار صحابیات است وبآن حضرت غزا میکرد ومجروحان را تداوی میکرد وبیماران را تمریض میکرد کفت درآمد بر ما آن حضرت وما غسل میدادیم دختر او را که زینب باشد زوجهٔ ابی العاص بن ربیع یا ام کلثوم زوجهٔ عثمان رضی الله عنهما وقول اول اصح واشهر است * فقال اغسلنها ثلثا او خمسا او اکثر من ذلك * پس کفت آنحضرت غسل دهید اورا سه غسل یا پنج غسل یا بیشتر ازان که وتر باشد چنانکه در روایات آمده است * ان رأیتن ذلك * اگر مصلحت می بینید شما نیک دانید واحتیاج باشد بدان وباسراف نکشد * بماء وسدر * بشوئید بآب وبرکهای درخت کنار که در آب میجوشانید که آن ادخل است در تطهیر وتنظیف * واجعلن فی الآخرة کافورا * وبکردانید در مرة اخری کافور را * او شیئا من کافور * یا چیزی از کافور شک راوی است در لفظ که کافور را کفته باشیئا من کافور کفته شیخ کفته که مراد کردانیدن کافور است در آب جمهور باین قائل اند وکوفیان میکویند که کافور رحنوط کنند وبعد از غسل وخشک کردن ببدن بمالند وکفته اند که اکر کافور نیابند مشک قائم مقام آن میکردد وترمذی حدیثی نیز درین باب روایت کرده که آن حضرت را از مشک پرمیدند که آیا جائز است استعمال آن پس کفت هو اطیب طیبکم وکفته که عمل برین است نزد بعض اهل علم واین قول احمد را سحق است وبعضی از اهل علم مکروه داشته اند مشک را برای میت * فاذا فرغتن فآذنني * پس چون فارغ شوید شما از غسل پس خبر کنید مرا واعلام نمائید * فلما فرغنا آذناه * پس هرکاه که فارغ شدیم ما اعلام کردیم آنحضرت را * فالقی الینا حقوه * پس انداخت آن حضرت بسوی ما تهبند خود را وحقو بفتح حاء مهمله وکسر نیز آمده وسکون قاف یعنی ازار ویعنی بند ازار خود وآمده ومراد اینجا ازار است * وقال اشعرنها ایاه * وکفت آنحضرت شعار کردانید برای وی این ازار را یعنی زیر کفن او بکنید تا برکت آن بوی برسد وشعار جامه که در درون جامه ها بپوشند از جهت اتصال وی بشعر یعنی موی ودر اینجا استحباب تبرک است بلباس صالحین وآثار ایشان بعد از موت در قبر چنانکه قبل از موت نیز همچنین بوده * وفي روایة * ودر روایتی این چنین آمده که * اغسلنها وترا ثلثا او خمسا او سبعا * بشوئید او را طاق سه بار یا پنج بار یا هفت بار وزیاده از هفت بار نیامده اکر بکنند مکروه است واسراف * وابدأن بمیامنها * وآغاز کنید در غسل اعضا از جانبهای راست وی * ومواضع الوضوء منها * وابتدا کنید بجاهای وضو یعنی اعضای آن از وی * وقالت فضفرنا شعرها ثلثة قرون * وکفت ام عطیه پس بافتیم ما موی او را سه کیسو * فالقیناها خلفها * پس انداختیم آن کیسوها را پس پشت وی شاید که این نیز با مر آن حضرت یا اذن وی بوده باشد صلی الله علیه وسلم یا معلوم بود فعل وی در شرع والله اعلم * متفق علیه * وعن عائشة رضی الله عنها * قالت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کفن فی ثلثة اثواب * کفت عائشه که آن حضرت کفن کرده شد در سه جامه که ازار ورد او لفافه است * یمانیة * بتخفیف یا منسوب بیمن * بیض * جامه های سپید جمع ابیض * سحولیة * بفتح سین منسوب بسحول که نام قریه است از یمن وبعض سحول قصار را کویند وسحل بمعنی شستن است یعنی مغسول ومقصور بودند آن جامه ها وبضم سین نیز کفته اند جمع سحل که جامهٔ سفید پاک است از پنبه اما نسبت بجمع شاذ است وبعض کفته که بضم نیز نام قریه است * من کرسف * از پنبه بودند آن جامه ها وکرسف بضم کاف وسکون را وضم سین قطن یعنی پنبه * لیس فیها قمیص ولا عمامة * نبود در ان سه جامه پیراهن ونه دستار ظاهر این عبارت درین است که قمیص وعمامه در کفن آنحضرت نبود وبعض تاویل

میکنند باآنکه مراد آنست که قمیص وعمامه در آن سه جامه نبود بلکه خارج از آن سه جامه بود پس مجموع پنج کفن آن حضرت پنج باشد واول اصح است زیرا که بتحقیق ثابت شده است که نبود کفن آن حضرت مگر سه جامه وباین اخذ کرده شافعی ونزد ما نیز سنت کفن سه جامه است لیکن ذکر کرده است از ان در هدایه قمیص نه عمامه ورا مستحسن کرده اند آن را بعض ومتاخرین نزاع اشراب وگفته اند که دیم عمامه بجانب روی انرا نزنند نه بپشت چنانکه در حالت حیات ومواظبت بآن عادت است وهمچنین است نزد امام احمد وتحقیق آن در کتب فقه است * متفق علیه * وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کفن احدکم اخاه فلیحسن کفنه * چون تکفین کند یکی از شما برادر خود را پس باید که نیک کند کفن او را مراد بتحسین کفن آنست که تمام باشد ونظیف وسفید بی اسراف وتبذیر ونو وشسته دران براست اما انچه مسرفان کنند بریاورتکبر حرام ومکروه است اشد حرمت وکراهت * رواه مسلم * وعن عبد الله بن عباس قال ان رجلا کان مع النبی * کفت ابن عباس که مردی بود با پیغمبر * صلی الله علیه وسلم فوقصته ناقته وهو محرم * پس انداخت اورا ناقه وشکست کردن او را وحال آنکه وی محرم بود * فمات * پس مرد آن مرد * فقال رسول الله * پس کفت پیغمبر خدا * صلی الله علیه وسلم اغسلوه بماء وسدر * بشوئید اورا بآب وبرگ کنار * وکفنوه فی ثوبیه * وتکفین کنید اورا در دو جامهٔ او که در احرام پوشیده بود * ولا تمسوه بطیب * ونسائید اورا ببوی خوش * ولا تخمروا رأسه * وبپوشید سر او را چنانکه محرم است * فانه یبعث یوم القیمة ملبیا * پس بدرستی که وی برانگیخته میشود از قبر لبیک گویان * متفق علیه * واز ین حدیث معلوم میشود که محرم را هم بر حال احرام تکفین کنند وامام احمد وشافعی هم بر ین اند ونزد امام ابوحنیفه ومالک حکم محرم مثل حکم سائر موتی است وآن حضرت صلی الله علیه وسلم که آن محرم را در دو جامه تکفین کرد بجهت ضرورت بود که جز آن جامه نداشت واما اصل تمسین وتخمیر رأس مخصوص وی بود وآنرا امر کلی بطریق تشریع نکرد والله اعلم * وسنذکر حدیث خباب * وباشد که ذکر کنیم حدیث خباب بتمامی معجمه وتشدید موحده که در ان حدیث این است که * قتل مصعب بن عمیر فی باب جامع المناقب * که در آخر کتاب در مناقب صحابه مذکور است * ان شاء الله تعالی *

* الفصل الثاني * عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه البسوا من ثیابکم البیاض * بپوشید از جامه های خود سفید را * فانها من خیر ثیابکم * زیرا که جامه های سفید از جمله بهترین جامه های شما اند * وکفنوا فیها موتاکم * وتکفین کنید در ان مردهای خود را * ومن خیر اکحالکم الاثمد * واز بهترین سرمهای شما اثمد است بکسر همزه وسیم سنگ سرمه * فانه ینبت الشعر * زیرا که وی میروانند موی مژگان را * ویجلو البصر * وروشن میکند بینائی را * رواه ابوداؤد والترمذی ورواه ابن ماجة الی موتاکم * ورایت کرده است ابن ماجه تالفظ موتاکم وذکر کحل واثمد نکرده است * وعن علی * رضی الله عنه * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تغالوا * بفتح تاولام * فی الکفن * کران بها نکنید در کفن * فانه یسلب سلبا سریعا * پس بدرستیکه کفن ربوده میشود یعنی کهنه میکردد در کور ربودنی شتاب یعنی زود کهنه وخراب میشود پس چه حاجت نفاست وگرانی بها است مقصود نهی از تبذیر واسراف در کفن است * رواه ابوداؤد * واز ابوبکر صدیق رضی الله عنه آورده اند که وصیت کرد بتکفین وی در دو جامه که پوشیده بود وگفت که بشوئید اینها را وتکفین کنید مرا در ان زیرا که زنده محتاج تر است بجامهٔ نو وگفت اینها برای ریم وزرداب وتراب اند * وعن ابی سعید الخدری انه لما حضرته الموت دعا بثیاب جدد فلبسها * واز ابی سعید خدری آمده است که هنگامیکه حاضر شد او را موت طلبید جامه های نو را پس پوشید آنها را * ثم قال سمعت رسول الله * پس گفت شنیدم پیغمبر خدا را * صلی الله علیه وسلم یقول * میگفت * المیت یبعث فی ثیابه التی یموت فیها * مرده برانگیخته میشود در جامه های وی که می میرد در وی * رواه ابوداؤد * وظاهر این حدیث آنست که ابوسعید که جامه های نو پوشید بجهت امتثال امر این حدیث پوشید ومراد باین حدیث ظاهر اوست که بعث در جامه می باشد واین مشکل است زیرا که در حدیث صحیح وارد شده است که حشر کرده میشوند مردم برهنه تن وبرهنه پا وکلام در بن باب بسیار است وجملهٔ از ان در شرح مذکور است وغایت انچه در ین مقام توان گفت آنست که گفته اند که مراد بثیاب در حدیث اعمال است که میمیرد میت بران اعمال وعرب کنایت میکنند از اعمال به ثیاب. از جهت ملابست مرد با عمال چنانکه به ثیاب ودر تاویل قول حق سبحانه وثیابک فطهر گفته اند ای اعمالک

فاصلح وابوسعيد رضي الله عنه جامه هاى نوكه پوشيد از براء نظافت وطهارت پوشيد ودرين ميان ناكهان اين حديث اورا خطور كرد كه ازان حضرت صلى الله عليه وسلم شنيده بود وتاويل حديث همان است كه كرده اند كه ثياب كنايه از اعمال است نه آنكه بجهت استنها دلبس ثياب جديد آورد ومقصود ابي سعيد ايهام حمل برظاهر نيز مى تواند بود بجهت كمال حرص بر امتثال طوا هرا گرچه حقيقة مراد ديگر است فافهم والله اعلم * وعن عبادة بن الصامت عن رسول الله صلى الله عليه وسلم خير الكفن الحلة * بهترين كفن حله است كه عبارت از رداء وازار است ازبرد يمن وظاهر مراد آنست كه نمى بايد بر ثوب واحد اقتصار كرد ودو جامه بهتر ازان را كه سه جامه كنند آن سنت است ومرتبه كمال وتمام است * وخير الاضحية الكبش الاقرن * وبهترين قربانى كبش شاخدار كه آنرا قحطار گويند زيرا كه جثه وى عظيم ميباشد ودرا غلب قربه مى باشد ودر روايات آمده است كه فداء ولد ابراهيم عليه السلام بان بود وظاهر اسوال درمجلس دركفن واضحيه تقريبا افتاده باشد ازين جهت جواب هر دو لغت رحاجت نيست كه احداث مناسبتى درين دو نقره كنند چنانچه تكلف كرده اند والله اعلم * رواه ابو داود والترمذى وابن ماجة عن ابى امامة * وعن ابن عباس قال امر رسول الله * كعب ابن عباس امركرد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم بقتلى احد ان ينزع عنهم الحديد والجلود * بكشتكان غزوة احد كه كشيده شود ازايشان آهن وپوششها كه از جنس پوست باشد * وان يدفنوا بدمائهم وثيابهم * وامركرد كه دفن كردند شوند بخونهاى ايشان وجامه هاى ايشان * رواه ابو داود وابن ماجة * * الفصل الثالث * عن سعد بن ابراهيم عن ابيه ان عبد الرحمن بن عوف اتي لطعام وكان صائما * روايت است از سعد ابن ابراهيم از پدرش ابراهيم بن عبد الرحمن بن عوف كه عبد الرحمن بن عوف آوردند نزد وى طعامى وبود وى روزه دار * فقال * پس گفت عبد الرحمن * قتل مصعب ابن عمير وهو خير مني * كشته شد مصعب بن عمير درغزوة احد وحال آنكه وى بهتر بود ازمن * كفن في بردة * تكفين كرده شد در يك چادر پس كوتاهى كه * ان غطي راسه بدت رجلاه * اگر پوشيده ميشد سر وى پيدا ميشد مردو پاى وى * وان غطي رجلاه بدا راسه * واگر پوشيده ميشد مردو پاى وى پيدا ميشد سر وى * واراه قال * وگمان مى برم اورا يعنى عبد الرحمن بن عوف را كه گفت اين زائيد * وقتل حمزة وهو خير مني * وكشته شد حمزة بن عبد المطلب رجال آنكه وى بهتر بود ازمن وكفن وى نيز باين حالت بود تا آنكه بسته شد بر پايهاى او گياه وپوشيده شد بدان چنانكه در فصل ثالث از باب تمني الموت از حديث خارجة بن مضرب گذشت * ثم بسط لنا من الدنيا ما بسط * پستر فراخ كرده شد ما را از دنيا آنقدر كه فراخ كرده شد چنانكه از حال عبد الرحمن بن عوف ظاهر مشهور است * او قال اعطينا من الدنيا ما اعطينا * يا گفت داده شد ما را از دنيا آنچه داده شد شك راويست در عبارت * ولقد خشينا ان تكون حسناتنا عجلت لنا * وبتحقيق ترسيديم ما كه باشد ثواب نيكيهاى ما كه شتاب داده شده است درين جهان ودران جهان ما را چيزى نباشد * ثم جعل يبكي * پس در ايستاد عبد الرحمن بن عوف كه مى گريد * حتى ترك الطعام * تا بماند طعام را ونخورد يا آنكه روزه دار بود * رواه البخاري * ودرين حديث دليل است بر آنكه نزد ضرورت هر چه از كفن ميسر گردد سنت همان است ومصعب ابن عمير رضي الله عنه از جلة صحابه وفضلاء ايشان بود واز اهل بدر بود واز شهداء احد است ودر جاهليت از متنعم ترين مردم بود در طعام ولباس وچون مسلمان شد بغايت زهد ورزيد وفقر اختيار كرد روايت است كه يكبار مى نزد آن حضرت صلى الله عليه وسلم آمد پوست گوسپند در كمر بسته پس گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم يا صحابه نظر كنيد باين مرد كه روشن كرد نبى است خداى تعالى دل اورا بايمان ديدم اورا بحالكه كه مادر وپدر وى اورا ازنيكوترين طعام مى خورانيدند وبر وى حله مى ديدم كه بدويست درهم مى ارزيد محبت خدا ورسول خدا اورا باين حال كرد انيده وحمزة بن عبد المطلب عم رسول الله صلى الله عليه وسلم ورضي الله عنه كه او را سيد الشهداء خواندند نيز از اهل بدر وشهداء احد است رضي الله عنه پس عبد الرحمن بن عوف هر دو را بهتر از خود خواند وگفت كه آنها باين حال از دنيا رفتند وما باين چنين تنعم ميكنيم واين يا ترحم است بر حال ايشان يا حسرت است بر حال خود فافهم ودرينجا بحث ميكنند كه عبد الرحمن بن عوف از عشرة مبشرة است كه افضل صحابه اند پس چون مصعب بن عمير را بهتر از خود خواند وجواب ميكويند كه اين تواضع است از عبد الرحمن بن عوف نسبت بايشان يا خيريت بعا متر از افضليت

ليست چنانكه بعض گفته اند وشيخ اين حديث را در شرح خود گفته كه احتمال دارد كه اين قول راوي باشد كه مشهور شده در زمان آنحضرت صلى الله عليه وسلم پس الله اعلم * وعن جابر قال اتى رسول الله صلى الله عليه وسلم عبد الله بن ابي بعد ما ادخل حفرته * روايت است از جابر گفت آمد آنحضرت عبد الله بن ابي را كه ظاهر النفاق ورئيس منافقين بود بعد از آن كه در آورده شد ابن منافق در گور كه براى وى كنند؛ بودند عبارت از قبر است وقبر گفت از براى امانت وى * فامر به * پس امر كرد آنحضرت به بر آوردن او از حفره * فاخرج * پس بيرون آورده شد * فوضعه على ركبتيه * پس نهاد آنحضرت او را بود وزانوى خود * ونفث فيه من ريقه * پس دميد آنحضرت در كفن وى واند اخت در وى از آب دهن خود * والبسه قميصه * وبپوشانيد او را پيراهن خود * قال وكان كسا عباسا قميصا * وبود كه عبد الله بن ابي پوشانيده بود عباس را كه عم رسول الله صلى الله عليه وسلم بود پيراهني را از خود در وقتى كه عباس را روز بدر بند كرده آوردند برهنه بود وپيراهن هيچكس بر قد وى راست نمى آمد بجهت طول قامتى كه داشت وعبد الله ابن ابي نيز طويل القامة بود پس عباس را پيراهن خود پوشانيد پس آنحضرت پيراهن خود را بوى پوشانيد از براى مكافات تا منافق را نزد وى نعمتى نماند مكافات نا كرده * متفق عليه * ودر اين حديث اشكال مى آرند كه چون آنحضرت بر سر گور آن منافق آمد ودميد در كفن او در حال آنكه قرآن مجيد فرمايد ولا تصل على احد منهم مات ابدا ولا تقم على قبره دعا مكن بر هيچ يكى از ايشان كه مرده است ومايست بر قبر وى جواب ميگويند كه شايد كه اين واقعه پيش از نزول اين آيت بوده وبعض ميگويند كه پيش از اعلام حق تعالى بود بكفر وى وفيه مافيه وبعض گفته اند كه اين را از براى تاليف قلب پسر وى واكرام وى كرد كه از مؤمنان مخلص بود پس گويا كه آنحضرت فرمود كه ما كرديم انچه در وسع ما بود وليكن حكم خدا نافذ وماضي است وبعض گفته اند كه پسر وى التماس كرد از آن حضرت پس آن حضرت بالتماس وى بر سر قبر پدر وى آمد پس عمر رضي الله عنه دست آن حضرت را كشيد وگفت ايا خدا نهي كرده است ترا از آن پس آن حضرت گفت مرا مخير ساخته اند دران كه استغفر لهم او لا تستغفر لهم پس نازل شد قول حق تعالى ولا تصل على احد منهم مات ابدا الاية وگويا كه عمر فهميده بود نهي از جاى ديگر كذا في بعض الشروح ودر كتب سير آمده است كه چون آنحضرت اين را كرد ايمان آوردند از قوم ابي مرازكس والله اعلم *

* باب المشي بالجنازة والصلوة عليها * بدانكه پياده رفتن وسواره رفتن همراه جنازه مرد وجائز است ومشي افضل است وسوار را بايد كه در پس جنازه رود وپياده را پيش وپس رفتن مرد وراست وپس رفتن افضل است ونماز جنازه فرض كفايت است زيرا كه غرض از نماز كه اداى حق ميت است حاصل ميكردد بفعل بعض وشرط صحت نماز اسلام ميت وطهارت اوست ونهادن جنازه پيش مصلى پس باين قيد جائز نيست بر غائب ونه بر حاضر محمول بودا به ونه موضوع بر خلف مصلي وچون دفن كرده شد بى غسل ممكن نيست بيرون آوردن وى بى قبر كندن ساقط ميكردد شرط طهارت ونماز گزارده نشود بر قبر بى غسل واگر بر آوردن پس آن ممكن است بر آرند وغسل دهند ونماز كنند واگر ندانسته بى غسل نماز كردند وبى قبر كندن بر آورده غسل دادند اعاده كنند نماز را ونماز بر غائب جائز است نزد شافعي وكلام دران بيايد در نماز گزاردن آن حضرت صلى الله عليه وسلم بر نجاشي *

* الفصل الاول * عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اسرعوا بالجنازة * شتابي كنيد بجنازه يعنى ببرداشتن او بسوى قبر واين مستلزم پويه رفتن نيست وبعضى گفته اند مراد شتابي بتجهيز وتكفين است وسياق حديث نا ظر دراول است چنانكه فرمود * فان تك صالحة فخير تقدمونها اليه * پس اگر باشد جنازه يعنى ميت نيكوكار پس شتابي كردن وزود بقبر رسانيدن او را نيكي است كه پيش ميفرستيد جنازه را بسوى آن نيكي * وان تك سوى ذلك فشر تضعونه عن رقابكم * واگر هست جنازه غير صالح پس زود بردن سبب دفع شرى است كه مى نهيد آنرا از گردن خود * متفق عليه * وعن ابي سعيد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا وضعت الجنازة فاحتملها الرجال على اعناقهم * وقتيكه نهاده ميشود جنازه يعنى ميت بنعش پس برميدارند او را مردان بر گردنهاى خود * فان كانت صالحة قالت قدموني * پس اگر باشد ميت نيكوكار ميگويد پيش فرستيد مرا بثواب عمل صالح كه من كرده ام واسناد قول بجنازه كه جثه ميت است مجاز است وقائل روح است وتواند كه روح را دران حال بجثه ميفرستاده باشند

والله اعلم * وان كانت غير صالحة قالت لاهلها يا ويلها اين تذهبون بها * واكر باشد بد كار ميكويد جنازة مركسان خود را يعني آنها كه برميدارند اورا اى واى كجا ميبريد اورا واظاهر آن بود كه كويد يا ويل كجا مى بريد مرا ولكن چون نفس خود را صالح ندانند خود را از خود جدا كشيد كويا كه غير اوست وتواند كه اين از تصرف راوى باشد بجهت كراهت نسبت ويل بخود وويل يعني واى وسختي وبام وادى در جهنم آيد * يسمع صوتها كل شئ الا الانسان * ميشنود آوازرا هر چيز از حيوانات بلكه نباتات وجمادات ليكن مكر آدمي كه بقضية تكليف ستر وكتمان آن از وى مطلوب است تا ايمان بغيب باشد ونيز ميفرمايد كه * ولو سمع الانسان لصعق * اكر ميشنيد آدمي هر آينه هلاك ميشد بجهت نصاعت ودهشت * رواه البخاري * وعنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا رأيتم الجنازة * چون ببينيد جنازه را كه بيرون مي آرند از درون واحتمال دارد كه مراد رؤيت جنازه باشد در وقتيكه نشسته باشيد وجنازه در نظر افتد وظاهر سياق اين حديث دراول است فافهم * فقوموا * پس بايستيد از براى ترحيب وتكريم ميت وتعظيم ايمان وى يا بجهت هول ودهشت شان وى چنانكه در حديث آينده مفهوم ميكردد * فمن تبعها فلا يقعد حتى توضع * پس كسي كه پيروى ميكند جنازه را وهمراه وى ميرود پس بايد كه نه نشيند تا آنكه نهاده شود جنازه يعني بر زمين يا در لحد واول اصح واوفق است باحاديث * متفق عليه * وعن جابر قال مرت جنازة فقام لها رسول الله صلى الله عليه وسلم وقمنا معه * كفت جابر بن عبد الله كذشت جنازه پس بايستاد براى او آنحضرت وايستاديم ما نيز با آن حضرت * فقلنا * پس كفتيم ما * يا رسول الله انها يهودية * بدرستيكه اين جنازه زن يهوديه است نه مسلمان كه براى تكريم وتعظيم ايمان وى بايستيد * فقال ان الموت فزع * بفتح زاى پس كفت آنحضرت كه مرك جاى ترس ودهشت است * فاذا رأيتم الجنازة فقوموا * پس چون ببينيد شما جنازه را پس بايستيد اكرچه جنازه كافر باشد * متفق عليه * وعن علي * رضي الله عنه * قال رأينا رسول الله صلى الله عليه وسلم قام فقمنا وقعد فقعدنا يعني في الجنازة * كفت امير المؤمنين علي رضي الله عنه ديديم ما آنحضرت را كه ايستاد يعني در جنازه پس ايستاديم ما نيز بعد از وى وديديم ويرا كه نشست پس نشستيم ما اين را در معني است يكي آنكه ايستاد آنحضرت بديدن جنازه ما نيز ايستاديم وچون كذشت ودور رفت از نظر بنشست ما نيز نشستيم دوم آنكه آنحضرت چند كاه بايستاد وبعد ازان نشست ونمى ايستاديس ايستادن امرى واجب نبود يا واجب بود معلوم شده است كه منسوخ كشت بفعل آخير * رواه مسلم وفي رواية مالك وابي داؤد قام في الجنازة ثم قعد بعد * ايستاد آنحضرت بجهت ديدن جنازه بعد ازان بنشست اين روايت نيز محتمل هر دو معني است وظاهر در ثاني است * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اتبع * يعني بدن ودر بعض من تبع * جنازة مسلم ايمانا واحتسابا * كسي كه پس روى كند جنازه مسلماني را بجهت ايمان آوردن بفرمودهٔ شرع وطلب كردن ثواب * وكان معه حتى يصلي عليها * وباشد باوى تا آنكه بكزارد نماز بروى وبفتح لام يصلي نيز در روايت است يعني تا آنكه كزارده شود نماز بروى واول اقواى واظهر است * ويفرغ من دفنها * وتا آنكه فارغ كردد يا فارغ كرده شود از دفن وى * فانه يرجع من الاجر بقيراطين * پس بدرستيكه وى باز ميكردد بدو قيراط از اجر يعني اجر او مضاعف است وقيراط دوازدهم حصه از دينار باين حساب نصف دانق باشد كه نام ششم حصه از دينار است وبعض بيست وچهارم حصه از دينار كفته اند پس ربع دانق باشد * كل قيراط مثل احد * هر قيراط آن جهان مانند كوه احد است اين تصوير وتمثيل است براى عظمت فضل وثواب آن * ومن صلى عليها ثم رجع قبل ان تدفن فانه يرجع بقيراط * وكسي كه نماز كزارد بستر بركردد پيش ازان كه دفن كرده شود پس بدرستيكه وى بر ميكردد بيك قيراط از اجر يعني اجر وى نصف اجر اول است * متفق عليه * وعنه ان النبي صلى الله عليه وسلم نعى للناس النجاشي اليوم الذي مات فيه * وهم از ابي هريرة است كه آنحضرت خبر داد مردم را بمرك نجاشي كه پادشاه حبشه بود وبود دين نصارى بود پس ايمان آورده بحضرت وهجرت كردند صحابه نزدوى وخلف تها كرد ايشانرا ونجاشي لقب بادشاه حبشه است ونام اين نجاشي اصحمه بود ومشهور در نجاشي فتح نون وتخفيف جيم وتخفيف ياست پس چون در حبشه مرد آن حضرت بمردم خبر داد از مردن وى همان روز كه مرد نجاشي دران روز * وخرج بهم الى المصلى * وبيرون آمد آنحضرت با مردم بسوى مصلاى عيد * ونصف بهم *

پس صف بست بمردم * وكبر اربع تكبيرات * وتكبير برآورد چهار تكبير * متفق عليه * وابن حديث متمسك شافعي است
درجواز صلوة جنازة برغائب وما ميكوئيم كه نجاشي نسبت بآنحضرت صلى الله عليه وسلم غائب نبود بلكه برداشته شد سريروي
وآورده شد نزد آنحضرت يا كشف كرده شد وبرداشته شد پرده ازوي ورؤيت امام كافي است وازان حضرت درغير نجاشي مثل
معاوية مزني كه درمدينه مرد وآنحضرت به تبوك بود وبرزيد بن حارثه وجعفر ابن ابي طالب كه درغزوة موته شهيد شدند
نيز نماز غائبانه روايت كرده اند ودر اسناد آن احاديث سخن است وبرتقدير صحت آن مخصوص بحضرت رسالت است صلى الله
عليه وسلم والآن درحرمين شريفين زادهما الله تشريفا وتعظيما متعارف است وبعض حنفيه نيز ميكنند * وعن عبد الرحمن
ابن ابي ليلى * ازكبار تابعين است صد وبيست از صحابه را دريافته روايت ميكند ازعلي ابن ابي طالب وعثمان بن عفان وغير
ايشان ووي از تابعين كوفه است وبي نظير وقت بود * قال * گفت * كان زيد بن ارقم يكبر على جنائزنا اربعا * بود زيد بن ارقم
كه ازمشاهير صحابه است تكبير ميگفت بر جنازه هاي ما چهار تكبير * وانه كبر على جنازة خمسا * وبدرستيكه وي تكبير گفت بريك
جنازه پنج تكبير * فسألناه * پس برسيديم ازو را كه تو هميشه چهار تكبير ميگفتي امروز چرا پنج تكبير گفتي * فقال كان رسول الله
پس گفت زيد ابن ارقم بود پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم يكبرها * ميگفت پنج تكبير يعني احيانا پنج هم ميگفت وائمة اربعه
اتفاق دارند برچهار تكبير واز حضرت رسول الله صلعم واصحاب وي زيادة ازان مروي ومأثور است وگفته اند كه انچه ثابت
شده است از آنحضرت اخر الامر چهار است وبرهمين است قرار ودر شرح زيادة ازين كلام كرده شده است * رواه مسلم *
وعن طلحة بن عبد الله بن عوف قال صليت خلف ابن عباس على جنازة فقرأ فاتحة الكتاب * روايت است از طلحة بن عبد الله
بن عوف كه ازمشاهير تابعين است وبرادر زادة عبد الرحمن بن عوف است گفت نماز گزاردم پس ابن عباس برجنازه پس
خواند ابن عباس فاتحة الكتاب را * فقال * پس گفت ابن عباس * لتعلموا انها سنة * يعني خواندم فاتحه را درنماز جنازه
تا بدانيد كه آن سنت است * رواه البخاري * بدانكه علماي حنفيه رحمهم الله تعالى گفته اند كه درصلوة جنازه قراءت فاتحه
نيست مگر آنكه به نيت ثناء ودعا بخواند ومیگويند كه ثابت نشده است از پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم خواندن آن واين
مذهب ابي حنيفه ومالك وثوري است وعمل صحابه دران مختلف آمده وطحاوي گفته شايد كه خواندن بعض صحابه فاتحه
را درصلوة جنازه بطريق ثناء ودعا بوده نه بر وجه قراءت ونزد شافعي بخواند فاتحه را واز كلام فتح الباري ظاهر ميشود كه
مراد وي باين مشروعيت قراءت است نه وجوب آن وكرماني گفته است كه واجب است ومراد بسنت در كلام ابن عباس
طريقة مسلوكه دردين است وطيبي نيز همچنين گفته والله اعلم * وعن عوف ابن مالك قال صلى رسول الله صلى الله عليه
وسلم على جنازة * گفت عوف بن مالك اشجعي كه صحابي است واول مشاهد او خيبر است نماز گزارد آنحضرت برجنازه * فحفظت
من دعائه * پس يادگرفتم من چيزي از دعاي آنحضرت * وهو يقول * وآنحضرت ميگفت ومیخواند اين دعا را * اللهم
اغفر له وارحمه * خداوندا بيامرز مر اورا ورحمت كن اورا * وعافه واعف عنه * وعافيت ده وسلامت بخش اورا وعفو كن
ازوي * واكرم نزله * وكرامي دار مهماني اورا ونزل بضم نون وسكون زاي وبضم زاي نيز آمده انچه پيش مهمان فرود آرند
وبخورند از طعام * ووسع مدخله * وفراخ كردان جاي درآمدن اورا كه قبر اوست * واغسله بالماء والثلج والبرد * وبشوي اورا
بآب وبرف وژاله يعني بانواع مطهرات كنايت است از كمال مغفرت وتمام آن * ونقه من الخطايا كما نقيت الثوب الابيض من
الدنس * وپاكيزه كردان اورا از گناهان چنانكه پاكيزه كرده اند جامة سپيد را از چرك وريمناكي * وابدله دارا خيرا من داره *
وبدل كن اورا سراي در ان عالم بهتر از سراي او ودرين جهان * واهلا خيرا من اهله * واهل خانه بهتر از اهل خانه وي في الصراح
اهل كسان وكسان سراي وجاي * وزوجا خيرا من زوجه * وجفتي بهتر از جفت وي وزوج بمرد وزن هر دو طلاق كنند * وادخله
الجنة واعذه من عذاب القبر * ودرآر اورا در بهشت وپناه ده اورا از عذاب قبر * اومن عذاب النار * او براي شك است يا بمعني
واو * وفي رواية وقه فتنة القبر وعذاب النار * وبه پرهيزان اورا از فتنه وابتلاي قبر واز عذاب آتش اين روايت دلالت دارد بران كه كلمة

او در روايت سابق بمعنى واراست * قال حتى تمنيت ان اكون انا ذلك الميت * رواه حديث كه عوف بن مالك است ميكويد كه چون اين دعا از حضرت در حق آن ميت شنيدم رشك بردم بروى تا آنكه آرزو كردم كه كاشكي من مي بودم آن ميت كه آن حضرت اين دعا در حق من ميكرد * رواه مسلم * وعن ابي سلمة بن عبد الرحمن ان عائشة رضي الله عنها لما توفي سعد بن ابى وقاص قالت ادخلوا به المسجد حتى اصلي عليه * روايت است از ابي سلمة بن عبد الرحمن بن عوف كه مركاه كه مرد سعد ابن ابي وقاص و نزد عائشه رضي الله عنها براى نماز آوردند كفت عائشه در آريد او را در مسجد تا آنكه نماز كزارم من بروى وچون مسجد نزديك بحجرهٔ وى رضي الله عنها بود كفت عائشه در مسجد در آريد تا من توانم بروى نماز كزارد * انكر ذلك عليها * پس انكار كرده شد اين سخن بر عائشه كه كفت نماز جنازه در مسجد ميكزارم * فقالت * پس كفت عائشه در رد انكار ايشان * والله لقد صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم على ابني بيضاء في المسجد * بخدا سوكند مر آينه بتحقيق كزارد آنحضرت بر دو پسر زنيكه نامش بيضا است در مسجد * سهيل واخيه * آن دو پسر كدام اند سهيل وبرادر وى كه اسمش معلوم است مرد وصحابي اند مشهور به نسبت مادر شان اند ونام پدر ايشان وهب بن ربيعه است ورد روايتي آمده است كه كفت عائشه عجب است زود فراموشي مردم عمل آن حضرت را ملعم * رواه مسلم * بدانكه علما را اختلاف است در كزاردن صلوة جنازه در مسجد پس نزد ما مكروه است خواه ميت وقوم در مسجد باشند يا ميت خارج مسجد باشد وقوم در مسجد يا امام يا بعضي از قوم خارج مسجد باشند وميت وباقي قوم در مسجد يا ميت در مسجد وامام وقوم خارج مسجد واين اطلاق در كراهت بنا بر آن است كه مسجد مبني براى نماز فرض وتوابع او هست از نوافل وذكر وتدريس علم وبعض كفته اند مكروه نيست وقتيكه ميت خارج مسجد باشد واين بنا بر آن است كه كراهت از جهت خوف تلوث مسجد است واول موافق تر است اطلاق حديث را بازا اختلاف كرده اند كه كراهت تنزيهي است يا تحريمي واول ظاهر تر است ونزد شافعي جائز است بيكراهت ومذهب مالك موافق ما است واز امام احمد نصي نيافتيم وظاهر آنست كه با شافعي است ودليل شافعي حديث مذكور در كتاب است وتمسك ابى حنيفه ومالك بحديث ابي هريرة است كه هر كه نماز بكزارد بر ميت در مسجد اجر نيست مر او را واما حديث عائشه روايت واقعهٔ مخصوص است نه عام وانچه ثابت ميشود همين مقدار است كه آن حضرت اين را يكبار ى كرد وتواند كه از جهت ضرورتى باشد كه باعث بران شده باشد ودر روايتى آمده است كه آن حضرت صلى الله عليه وسلم معتكف بود از اينجهت در مسجد كزارد وتيز در روايتى آمده است كه جنازه خارج مسجد بود ودرين صورت اختلاف است ميان حنفيه ونيز كفته اند كه مصلاى مسجد مكانى متصل مسجد بود پس احتمال دارد كه روايت صلوة در مسجد باعتبار قرب وي از مسجد بود وانچه در روايت مسلم آمده است كه نهاده شد جنازهٔ سعد بن ابي وقاص نزد حجره هاى ازواج مطهرة ايضا مبني بران است وظاهر ميشود كه اين است مبناى انچه روايت كرده شده است از ابي يوسف كه اكر مسجد ى باشد معد براى آن جائز است دروى بيكراهت ونيز انكار صحابه وتابعين باكثرت ايشان دليل است بران كه امر قرار يافته بود بعد ازان بر ترك ونسخ واز اينجا معلوم شد كه نسبت عائشه مردم را بنسيان محل سخن است بلكه وى رضي الله عنها فراموش كرد نسخ فعل سابق را كذا قيل والله اعلم ودر شرح در اينجا سخن بسيار است فلينظر ثمه * وعن سمرة بن جندب قال صليت وراء رسول الله صلى الله عليه وسلم على امرأة ماتت في نفاسها * كفت سمرة بن جندب نماز كزاردم پس آنحضرت بر جنازهٔ زنيكه مرده در حالت زچكى * فقام وسطها * پس ايستاد آنحضرت در وسط آن روايت مشهوره بتحريك سين است وبسكون نيز روايت است ووسط بتحريك بمعنى ميانه وبسكون ميان چنانكه بعض ظرفا كفته اند كه متحرك ساكن است يعني يكى است كه نهي جنبد واز جاى بجاى نميرود وساكن متحرك است كه مى جنبد ومواضع متعدد است واين متمسك شافعي است كه ميكويد كه مستحب است وقوف امام نزد عجيزهٔ امرأة ومذهب نزد ما آنست كه بايستد مقابل سينه خواه مرد باشد يا زن وشيخ ابن الهمام كفته كه اين حديث منافى صد ر نيست زيرا كه صد روسط است باعتبار توسط اعضا زيرا كه فوق آن دست وصدر است تحت وحديث در اينها ويحتمل كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم محاذى صد را ايستاده باشد مائل بعجيزه وراوى كمان

برد كه مقابل بعجزه ايستاد ازجهت تقارب هر دو محل وشمني گفته كه روايت است از ابي حنيفة و ابي يوسف كه بايستد امام از زن مقابل عجزه چنانكه مذهب جماعت است * متفق عليه * وعن ابن عباس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم مر بقبر دفن ليلا * روايت است از ابن عباس كه آن حضرت شبي بقبري كه دفن كرده شده بود مرده دروي در شب * فقال متى دفن هذا * پس پرسيد وگفت آنحضرت كي دفن كرده شد اين مرده * قالوا البارحة * گفتند دفن كرده شد دي شب * قال افلا آذنتموني * گفت آن حضرت ايا پس چرا اعلام نكرديد مرا بمردن وي تا نماز ميكردم بر جنازهٔ وي * قالوا دفناه في ظلمة الليل * گفتند دفن كرديم اورا در تاريكي شب * فكرهنا ان نوقظك * پس ناخوش داشتيم كه بيدار كنيم ترا * فقام * پس ايستاد آنحضرت * فصففنا خلفه * پس صف بستيم ما پس آنحضرت * فصلى عليه * پس نماز بگزارد بر قبر بعد ازان كه مردم بر جنازهٔ او گزارده بودند * متفق عليه * وعن ابي هريرة ان امرأة سوداء كانت تقم المسجد * روايت است از ابي هريره كه زني سياه بود كه جاروب ميداد مسجد را يعني مسجد شريف آنحضرت را تقم بفتح تا وضم قاف وتشديد ميم ومقمه بكسر ميم مكنسه يعني جاروب وقمامه كناسه يعني خاك روبه * اوشاب * شك راوي است كه زني بود يا جواني بود كه جاروب ميداد * ففقدها * ودر بعض نسخ او ففقدته * رسول الله * پس گم كرد آن زن را يا آن جوان را پيغمبر خدا يعني حاضر نديد در خدمت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فسأل عنها او عنه * پس پرسيد آنحضرت مردم را از حال آن زن يا آن جوان كه چه شد وكجا رفت * فقالوا مات * پس گفتند مردوي * قال افلا كنتم آذنتموني * گفت آيا پس چرا خبر نكرديد مرا * قال فكأنهم صغروا امرها او امره * اين قول راوي از ابي هريره است يعني گفت ابوهريره گويا كه صحابه خرد پنداشتند شان آن زن را يا شان آنجوان را وحقير پنداشتند او را وخيال كردند كه لايق نيست كه تكليف كنيم بسبب وي آنحضرت صلى الله عليه وسلم را ودر حقيقت ملحوظ ومنظور ايشان تعظيم شان آن حضرت بود صلى الله عليه وسلم * فقال دلوني على قبره * پس گفت آنحضرت راه نمائيد مرا وبه بريد بر قبر آن ميت يا آن شخص * فدلوه * پس راه نمودند آنحضرت را بر قبروي * فصلى عليها * پس نماز گزارد بر قبروي * ثم قال ان هذه القبور مملوة ظلمة على اهلها * پستر گفت آنحضرت كه اين قبرها پر كرده شده اند بتاريكي بر اهل خود كه مرده ها اند * وان الله ينورها لهم بصلوتي عليهم * وبدرستي كه خدا تعالى روشن ميكرداند آن قبرها را بسبب نماز گزاردن من بر ايشان * متفق عليه ولفظه لمسلم * بدانكه اختلاف است در نماز گزاردن بر قبر جمهور علما برانند كه مشروع است خواه گزارده باشند پيش ازان يا نه وابراهيم نخعي وابو حنيفة ومالك برانند كه اگر پيش ازين نگزارده اند درست است ودر روايتي ازاحمد نيز همچنين آمده است ودر روايتي ازمالك آمده است كه آنكس كه گزارده است يكبار نگزارد وآنها كه نگزارده اند اگر بگزارند رواست ونيز امام ابو حنيفه گفته كه درست است بر تقديري كه ريزيده نشده است ميت در قبر وتقدير كرده آنرا بعض بسه روز ودر سوال آنحضرت كه فرمود متى دفن اشارتي باين معني ميتوان يافت وامام ابو حنيفه وابو يوسف ميگويند كه انچه وارد شده است در احاديث بر وجه صلوة نيست بلكه بر وجه دعا واستغفار است ولهذا ذكر كرده نشده است در بعض آن روايات تكبيرات وآن روايت كه ذكر كرده شده است دران تكبيرات صحيح نيست وچنانكه روايت كرده شده است ازان حضرت صلى الله عليه وسلم بر شهداي احد بعد از هشت سال وآن بطريق توديع بود نه نماز يا آن از خصائص آنحضرت بود صلى الله عليه وسلم تا آنكه بعضي از علما بران رفته اند كه نماز بر قبر مطلقا از خصائص حضرت نبوت است صلى الله عليه وسلم چنانكه از حديث وان الله ينورها لهم بصلوتي عليهم مفهوم ميكرد *

* وعن كريب مولى ابن عباس عن عبد الله بن عباس انه مات له ابن بقديد او بعسفان * روايت است از كريب بضم كاف وفتح راء وسكون تحتانيه كه مولاي ابن عباس واز تابعين است از عبد الله بن عباس كه مرد پسري مر ابن عباس را بقديد بضم قاف وفتح دال مهمله وسكون ياء نام موضعي است باميزد بعسفان بضم عين وسكون سين مهمله وبفا نيز نام موضعي است قريب تر از مكه نسبت بقديد * فقال يا كريب انظر ما اجتمع له من الناس * پس گفت ابن عباس اي كريب نگاه كن انچه فراهم آمده اند مردم براي نماز وي * قال خرجت فاذا ناس قد اجتمعوا له * گفت كريب پس بيرون آمدم من پس ناگاه مردمان بتحقيق جمع شده اند ازجهت پسر ابن عباس كه مرده بود * فاخبرته * پس خبر دادم من ابن عباس را كه مردم جمع آمده اند * فقال تقول لهم اربعون * پس گفت ابن عباس ميگوئي

توكه ايشان چهل اند * قال * گفت كريب وظاهر آن بود كه كويد فقلت * نعم * آرى چهل كس باشند * قال اخرجوه * گفت ابن عباس بيرون آريد جنازهٔ آن پسر را * قال فاني سمعت رسول الله * گفت ابن عباس بدرستيكه من شنيدم ام بغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم ما من رجل مسلم يموت فيقوم على جنازته اربعون رجلا * نيست هيچ مردى مسلمان كه بميرد پس بايستند برجنازهٔ وى چهل مرد ودرين اشارت است كه مجرد ايستادن مسلمانان برجنازه ردعاى ايشان مؤثر است واكر مراد ازقيام نماز باشد احتياج باين قيد نيست كه فرمود * لا يشركون بالله شيئا * كه شريك نميكردانند آن چهل مرد بخدا چيزيرا * الا شفعهم الله فيه * مكر آنكه قبول كند شفاعت ايشان را خداى تعالى درحق وى * رواه مسلم * وعن عائشة ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ما من ميت تصلي عليه امة من المسلمين يبلغون مائة * نيست هيچ ميتى كه نماز بكزارند بروى كروهى ازمسلمانان كه برسند عدد صد راوردر حديث سابق اربعون فرمود كويا چهل اقل عددى است كه اميد شفاعت شان توان داشت وصد اكثر وتوريشتى كفته ظاهر آنست كه عدد اقل متأخر باشد درورود ازجهت فضل وكرامت حق بر بندكان خود * كلهم يشفعون له * همهٔ ايشان شفاعت كنند ودعا كنند مراورا بمغفرت * الا شفعوا فيه * مكر آنكه مقبول الشفاعة كردانيده شوند درحق وى * رواه مسلم * وعن انس قال مروا بجنازة فاثنوا عليها خيرا * كفت انس كذشتند جماعه ازمردم بجنازهٔ پس ثنا كردند بروى نيكي را * فقال النبي * پس كفت پيغمبر * صلى الله عليه وسلم وجبت * واجب شد * ثم مروا باخرى فاثنوا عليها شرا * بسترى كذشتند بجنازهٔ ديكر پس ذكر كردند بروى بدى را * فقال وجبت * پس كفت آنحضرت واجب شد * فقال عمر * پس كفت عمر رض * ما وجبت * چه چيز واجب شد * فقال هذا اثنيتم عليه خيرا فوجبت له الجنة * پس كفت آنحضرت اين ميت كه ياد كرديد اورا به نيكي پس واجب شد براى وى بهشت * وهذا اثنيتم عليه شرا * واين ميت ديكر كه ياد كرديد اورا ببدى * فوجبت له النار * پس واجب شد مراورا آتش * انتم شهداء الله في الارض * شما كواهان خدائيد درزمين براى هركه كواهي دهيد به بهشت بهشتي است ربراى هركه كواهي دهيد بدوزخ دوزخي است * متفق عليه * وفي رواية المؤمنون شهداء الله في الارض * مسلمانان كواه خدا اند درزمين وبايد انست كه مراد ثناى اهل خير وصلاح وصدق وتقوى بى مدخليت غرض نفساني است كه آن علامت بودن مردست ازاهل جنت والا اكربعضى ازفساق وفجار بغرضى ازاغراض يكى ازاهل فسق را بستايند يا يكى صالحي را نكوهش كنند قطع بدان نتوان كرد در آن حضرت صلى الله عليه وسلم كه حكم بوجوب جنت ونار كرد بسبب اطلاع بر حقيقت حال باشد والله اعلم * وعن عمر * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ايما مسلم شهد له اربعة بخير ادخله الله الجنة * هر مسلماني كه كواهي دهند مراورا چهار مرد به نيكي ومسلماني ميرد آرد اورا خداى تعالى بهشت را * قلنا وثلثة * كفتيم ما واكر سه كس هم كواهي دهند * قال وثلثة * كفت آن حضرت واكر سه كس هم كواهي دهند بخير مى درآرد اورا خداى تعالى در بهشت * قلنا واثنان * كفتيم ما واكر دو كس هم كواهي دهند * قال واثنان * فرمود واكر دو كس هم كواهي دهند * ثم لم نسأله عن الواحد * پسترنپرسيديم ما آنحضرت را ازيك كس وشايد كه مكرازيك كس هم مى پرسيدند ميفرمود واكر يك كس هم كواهي دهد وازين خبر وبشارت است ازان حضرت بكمال سعت رحمت حق ورجحان فضل وكرامت وى تعالى بر بندكان وتوقع بندكان از دركاه رحمت وعطا كه دروقتى كه ايشان التماس سه ودو كردند آنحضرت توجه والتماس بجناب حق كرد ووحي آمد كه چنين باشد كه تو ميكوئي اي حبيب من وآنحضرت صلى الله عليه وسلم راضي ومرضي جناب عزت ومحب ومحبوب آن دركاه است وكريمهٔ ولسوف يعطيك ربك فترضى طغراى اين نشان است * رواه البخاري * وعن عائشة * رضي الله عنها * قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تسبوا الاموات * دشنام مكنيد وبد مكوئيد مرده هارا * فانهم قد افضوا الى ما قدموا * زيراكه ايشان بتحقيق رسيدند بسوى چيزيكه پيش فرستادند يعنى يافتند جزاى عملى كه كردند اكر خير است ببدى ياد كردن نشايد واكر شر است شايد كه ببخشند واكر نه ببخشند ذكر كردن شما آنرا وقوع درمالا يعني است * رواه البخاري * وعن جابر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يجمع بين الرجلين من قتلى احد في ثوب واحد * روايت است ازجابر رضي الله عنه كه آنحضرت بود كه جمع

كتاب الجنائز * باب المشي بالجنازة والصلوة عليها

ميكردند ميان دو مرد از كشتكان عزوة احد در يك جامه و بعض گفته اند كه مراد بثوب واحد قمر را خلاف است زيرا كه جائز نيست برهنه كردن آنها چنانكه ملاقي كردد بشوة هر دو روخطابي گفته جائز است بحكم ضرورت جمع كردن در يك جامه چنانكه در يك قمر * ثم يقول * بعد ازان ميگفت وقتي پرسيد آنحضرت * ايهما اكثر اخذا للقرآن * كدام يكي ازين دو بيشتر است از روي گرفتن مر قرآن را زياد داشتن مر آنرا * فاذا اشير له الى احدهما قدمه في اللحد * پس چون اشارت كرده ميشد مر آنحضرت را بسوي يكي ازان دو كه بيشتر است اخذ وي مر قرآن را پيش ميكرد او را در لحد يعني در جانب قبله كويا وي امام است ازجهت بودن او اقرأ * وقال انا شهيد على هؤلاء يوم القيمة * وفرمود من كواهم بر ايشان روز قيامت كه در راه خدا كشته شده اند * وامر بدفنهم * وامر كرد آنحضرت بدفن كردن ايشان باخونهاي ايشان * ولم يصل عليهم * ونماز نكزارد بر ايشان * ولم يغسلوا * وغسل داده نشدند * رواه البخاري * ازين حديث معلوم ميشود كه شهيد را غسل نيست وبرين نماز نيست امام اعظم غسل پس متفق عليه است از در ترك صلوة اختلاف است او نزد ما بر شهيد نماز نكزارند نزد امام مالك واشافعي نماز بر شهيد نيست واز امام احمد دو قول است ومشهور وي مختار است در نفي علم صلوة است ويقولي مخير است در كزاردن ونا كزاردن ازين جهت تعارض ادله ودر مواهب لدنيه ميكويد كه اختلاف است ميان شافعيه كه منع صلوة بر شهيد نزد شافعي يعني حرمت است يا يعني عدم وجوب واز كلام امام احمد ظاهر ميشود كه مستحب است نه واجب وتمسك آن ائمه در ين باب باين حديث است كه در كتاب حنظل كذشت واز دليل امام ابو حنيفه احاديث كثيره است كه در باب صلوة بر شهيد آمده است خصوصا در قصهٔ احد وميكويند كه آن احاديث مثبت است وحديث جابر نافي ومثبت مقدم است بر نافي وكويند كه جابر دران روز مشغول بود باكه پدر وعمان او در احد كشته شده بودند پس نماز بر ايشان بسيري كنند را ايشان را بمدينه برداشته آورد وآنها كه در حضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم بودند وفعل آنحضرت را مشاهده كرده اند اثبات آوردند وشمني كويند كه حاكم از جابر آورده وحكم بصحت كرده كه چون آنحضرت بر سر حمزه آمد وحال او را از انچه اعداء دين بوي كرده بودند ديد فرياد زد وبكريست ومردي از انصار كه حاضر بود جامه خود را بروي افكند اخت ونماز كزارد وشيخ ابن الهمام زياده كرده كه پستر نماز كزارد بر شهدا ونهاده ميشدند ايشان در جانب حمزه ونماز كزارده ميشد بر ايشان پستر بر داشته ميشدند وبجاي خود كل اشته شان حمزه نماز بر همه شهيدان وكفت كه حاكم روايت كرد اين حديث را از جابر بروي صحيح الاسناد است وبالجمله روايات در جانب صلوة بر شهيد راجح تر وغالب تر است والله اعلم * وعن جابر بن سمرة قال اتي النبي صلى الله عليه وسلم بفرس معرور * كفت جابر بن سمره كه از مشاهير صحابه است كه آورده شد نزد آنحضرت اسب بي زين * فركبه حين انصرف من جنازة ابن الدحداح * پس سوار شد آنحضرت آن اسب را هنكام بر كشتن از جنازه ثابت بن الدحداح را كه از صحابه است وا ما در وقت رفتن همراه جنازه سوار نشد وفرمود ملائكه پياده ميروند سوار شدن مناسب نيست وجابر بن سمره روايت ميكند كه وقت بر كشتن سوار شد * ونحن نمشي حوله * وحال آنكه ما پياده ميرفتيم كرد آن حضرت * رواه مسلم * * الفصل الثاني * عن المغيرة بن شعبة ان النبي صلى الله عليه وسلم قال الراكب يسير خلف الجنازة والماشي يمشي خلفها وامامها وعن يمينها وعن يسارها قريبا منها * كسي كه سوار است ميرود پس جنازه را آنكه پياده است ميرود پس جنازه وپيش جنازه ومير ود جانب راست وا وجانب چپ وي نزديك ما روي * (السقط يصلى عليه * وبچهٔ ناتمام كه از شكم افتاده باشد ساقط كزارده ميشود بروي سقوط افتادن وافتادن بچه ناتمام از شكم وسقط بكسر سين وفتح نيز آمده * ويدعى لوالديه بالمغفرة والرحمة * ودعا كرده مي شود در نماز بر اي ما در وپدر وي يا آمرزش ورحمت ونماز بر سقط نزد ما ونزد شافعي بر تقدير يست كه آواز كند وظاهر كردد از وي چيزي كه دلالت كند بر حيات مانند جنبش يا آواز چنانچه در آخر باب از حديث جابر بيايد ونزد امام احمد بن استهلال وظهور علامت حيات نيز كزارده شود ازجهت اين حديث كه مطلق است از قيد حيات واز جهت حديث ابن عمر كه درين معني آمده است وكفته است كه چون چهار ماه بكزرد در شكم اكرچه در وقت خون وتنج زنده له بر اين نماز كرده شود بدين وجه زيرا كه درين مدت روح در وي دميده ميشود عنايت

آنكه وى مرده برآمد ونماز جنازه برمرده مي باشد وائمهٔ ديكر ميكويند كه درحرف مرده آن را ميكويند كه زنده از شكم برآيد بعد ازان
ميرد * رواه ابوداؤد وفي رواية احمد والترمذي والنسائي وابن ماجة * لفظ حديث اين چنين واقع شده * قال الراكب خلف
الجنازة والماشي حيث شاء منها والطفل يصلى عليه * سوار ميرود پس جنازه وپياده هرسو كه خواهد پس يا پيش چپ يا راست
وطفل نماز كزارده شود بروى ودرين روايت بجاى سقط طفل واقع شده وظاهر اين مراد همان سقط است والا درنماز كزاردن
برطفل چه سخن است وتواند كه طفل محمول برحقيقت باشد وذكر او براى آن باشد كه كسى توهم نكند كه چون وى مرحوم
ومغفور است نماز كزاردن بروى حاجت نباشد والله اعلم * وفي المصابيح عن المغيرة بن زياد * ودرمصابيح روايت كرده اين
حديث را از مغيرة بن زياد وگفته اند كه اين تحريف است ودريافته نميشود كه از كجا واقع شده زيرا كه شناخته نميشود مغيرة بن زياد
املا نه درصحابه ونه درتابعين واين حديث مروى است ازمغيرة بن شعبه ودرسنن ابي داؤد از زياد بن جبير عن ابيه عن المغيرة ابن
شعبة واقع شده وگويا بعض نساخ دران خبط كرده وبعد ازان انتقل آكرده بوى كسى كه اعتنا نيست مراورا بعلم حديث كذا قال التورپشتي
والله اعلم * وعن الزهري عن سالم عن ابيه قال رأيت رسول الله صلي الله عليه وسلم وابابكر وعمر يمشون امام الجنازة *
روايت است از زهرى از سالم از پدرش كه ابن عمر است كفت ديدم آنحضرت را وابوبكر وعمر را كه پياده ميرفتند پيش جنازه
* رواه احمد وابوداؤد والترمذي والنسائي وابن ماجة قال الترمذي واهل الحديث كانهم يرونه مرسلا * كفت ترمذى
ومحدثان كويا كه مي دانند اين حديث را مرسل كه راوى آن زهرى است يا سالم كه از تابعين اند اما درواقع اين حديث
مرفوع است كه از ابن عمر است كه صحابى است * وعن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
الجنازة متبوعة * جنازه پس روى كرده شده است كه مردم درپس وى روند * ولا تتبع * وجنازه پس روى نميكنند اين تركيب است
درروفتن پس جنازه بازتاكيد ديكر ميكند ومى فرمايد * ليس معها من تقدمها * نيست همراه جنازه ومى يابد ثواب همراهي آن
كسى كه پيش رود جنازه را * رواه الترمذي وابوداؤد وابن ماجة قال الترمذي وابوماجد الراوي رجل مجهول * ترمذى
اين حديث را تضعيف كرده وگفته كه ابوماجد كه راوى اوست مردى مجهول است كه كسى اورا نمي شناسد ومجهول درقسم است
مجهول العين ومجهول الحال ودرمقدمه معنى آن معلوم شده است ونسائي گفته است كه وى منكر الحديث است وبخارى
گفته كه وى ضعيف است وحديث وى درمشي مع الجنازه است بلكه آنكه علما اختلاف كرده اند درمشي مع الجنازه امام ابوحنيفه
واوزاعي برانند كه مشى پس جنازه احب است وثوري واوزاعي وطائفهٔ ديكر ميكويند كه پس وپيش هردو برابر است ومالك وشافعي
واحمد بن حنبل رحمهم الله ميكويند كه پيش رفتن افضل است كذا قال الشمني ودليل پس رفتن احاديثي است كه درين
باب متعلق وارد شده ونيز پس رفتن اظهر واداخل است دراعتبار وتعاظ وتفكر واقرب است بمعاونت نزد احتياج بدان وروايت
كرده است ابن ابي شيبه از عبد الرحمن ابن ابزى كفت بودم درجنازه وابوبكر وعمر رضي الله عنهما پيش جنازه ميرفتند وعلي رض
پس جنازه ميرفت پس كفتم من بعلي تو بمن جنازه ميرود واين دو مرد پيش ميروند كفت ايشان ميدانند كه فضل مشي خلف جنازه
برمشي امام وى همچو فضل صلوة جماعت است برصلوة منفرد وليكن ايشان دوست داشتند كه اسان كنند كار بر مردم وتنك نكنند راه
برمردم انتهى ودليل ائمهٔ ثلثه حديث زهرى از سالم است كه مذكور شده ونيز ميكويند كه قوم شفعا اند وشفيع درعرف وعادت
پيش ميرود ومشفوع را پس خوداند اخته مى برد وآنها كه پيش هردو برابر ميدانند ميكويند كه دلائل متعارض اند پس هردو
جائز باشد وحديث مغيرة بن شعبه نيز حكم به تسويه ميكند درحق ماشي ومروى از قول انس رضي الله عنه نيز همين است ودركتب
فقه از ابي حنيفه رضي الله عنه مذكور است كه كفت باك نيست برفتن پيش از جنازه وچپ وراست وى * وعن ابي هريرة قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم من تبع جنازة وحملها ثلث مرار * كسيكه پس روى كند جنازه را وبردارد اورا سه بار * فقد قضى ما عليه
من حقها * پس بتحقيق پرداخت چيزى را كه برا وست ازحق جنازه * رواه الترمذي وقال هذا حديث غريب وقد روي في
شرح السنة ان النبي * وبتحقيق روايت كرده شده است درشرح السنة كه پيغمبر * صلى الله عليه وسلم حمل جنازة سعد بن

معاذ بين العمودين * برداشت جنازهٔ سعد بن معاذ را رض میان دو عمود که عبارت اند از دو چوب پیش وسنت در حمل جنازه نزد شافعي این است که بردارد این دو چوب را بر دو دوش خود و چوب را که عریض است برکردن و بردارند مؤخر نعش را در کس یکی از جانب راست و دیگری از جانب چپ و درین جانب توسط خشتین ممکن نیست که موضع قدمین مرئي نمیکردد ونظر براه نمی انتد پس هر کس حامل جنازه میشوند وگفته اند که اگر معتقل نباشد متقدم بحمل دو کس دیگر اعانت کنند او را پس جنازه محمول بر پنج کس میکردد همچنین گفته است در حاوی وشرح وی که در مذهب شافعي است و در هدایه گفته است که قول شافعي آنست که برمیدارند جنازه را در کس می نهد آنرا سابق براصل عنق خود وتالي براعلاء عنه زیرا که جنازهٔ سعد بن معاذ همچنین برداشته شد این مکر قول دیگر است از شافعي و در بعض شروح هدایه گفته است که این نزد برداشتن جنازه است از زمین بعد از ان باکی نیست اگر معاونت کند هر که خواهد وسنت نزدما آنست که بردارند آن را چهار کس زیرا که روایت کرده شده است از ابن مسعود که گفت از سنت است حمل جنازه از چهار جانب روایت کرده است این را امام محمد در آثار از ابي حنیفه بسند وی تا ابن مسعود وهمچنین روایت کرده است ابوداؤد طیالسي وابن ابي شیبه وعبد الرزاق از شعبه از منصور وذکر کرده است شیخ ابن الهمام در حمل بین العمودین آثار از صحابه وحدیثي مرفوع که تضعیف کرده آن را و در حمل بجوانب اربع آثار واحادیث مرفوعهٔ صحیحه وگفته که آن آثار وقائع احوال مخصوصه است احتمال دارد که از جهت سنت باشد واحتمال دارد که از جهت عارضي باشد که تقاضا کرده در خصوص آن وقت مثل ضیق مکان یا قلت حاملین والله اعلم * وعن ثوبان قال خرجنا مع النبي صلى الله عليه وسلم في جنازة * روایت است از ثوبان که مولای آنحضرت بود و در سفر وحضر در خدمت میبود گفت بیرون آمدیم ما با آنحضرت بجهت مشایعت جنازه * فرأى ناسا كأنهم پس دید آنحضرت بعض مردم را سوار * فقال الا تستحيون ان ملائكة الله على اقدامهم * پس گفت آنحضرت ایا شرم ندارید که فرشتگان خدا بر پایها ی خود میروند * وانتم على ظهور الدواب * وشما بر پشتهای چارپایها میروید ودر حواشي نوشته اند که سوارا ن را نزدیک بجنازه دید یعنی اگر سواران دورتر از جنازه روند باکی نیست ودر روایات فقهیه نوشته اند که اگر ضرورت باشد سواره رفتن جائز است بیکراهت * رواه الترمذي وابن ماجة وروى ابو داؤد نحوه قال الترمذي وقد روي عن ثوبان موقوفا * گفته است ترمذی وبتحقیق روایت کرده شده است این حدیث از ثوبان موقوف یعنی این قول ثوبان است و بحضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم مرفوع نشده ولیکن در معني مرفوع است چه بر فتن ملائکه پیاده نا شنیده از حضرت نبوت بخبر نتوان داد * وعن ابن عباس ان النبي * روایت است از ابن عباس که پیغمبر * صلى الله عليه وسلم قرأ على الجنازة بفاتحة الكتاب * ظاهر آنست که مراد قراءت فاتحه در نماز جنازه باشد چنانکه از حدیث ابن عباس در فصل اول گذشت واحتمال دارد که این جنازه بعد از نماز یا پیش از ان بقصد تبرک خوانده باشد چنانکه الآن متعارف است والله اعلم * رواه الترمذي وابوداؤد وابن ماجة * وترمذي گفته است که اسناد این حدیث قوی نیست وابراهیم بن عثمان که راوی این حدیث است منکر الحدیث است وآنچه ثابت شده است قول ابن عباس است که قراءت فاتحه سنت است وگفته اند که این قول صریح نیست در رفع ودر فصل اول گذشت * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صليتم على الميت فاخلصوا له الدعاء * چون نماز گزارید بر میت پس خالص کنید برای وی دعا را واخلاص بی آمیخ کردن وبی ریا وسمعه آوردن طاعت خدا را * رواه ابو داؤد وابن ماجة * وعنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صلى على الجنازة قال * وهم از ابي هريره است گفت بود آنحضرت چون میگزارد نماز بر جنازه میگفت * اللهم اغفر لحينا وميتنا وشاهدنا وغائبنا وصغيرنا وكبيرنا وذكرنا وانثانا اللهم من احييته منا فاحيه على الاسلام ومن توفيته منا فتوفه على الايمان * خداوندا کسیکه زنده داري او را از ما پس زنده دار او را بر اسلام وکسیکه بمیرانی او را از ما پس بمیران او را بر ایمان درحیات اسلام ذکر کرد وی ممات ایمان زیرا که اسلام نام اعمال ظاهره است وآن دو حالت حیاتست و در حالت موت جز تصدیق قلبي ممکن نیست * اللهم لا تحرمنا اجره * خداوندا محروم مکردان ما را اجر او را یعنی اجریکه به مصیبت وی بما رسیده وتحرمنا بفتح تا وضم آن هر دو روایت است حرم واحرام تومیدکردن از چیزی * ولا تفتنا بعده * ودر فتنه مینداز ما را پس از وی * رواه احمد وابو داؤد والترمذي وابن

ماجة ورواية النسائي عن ابي ابراهيم الاشهلي عن ابيه * ابو ابو فهيم اشهلي انصاري را مسلم در كتاب كنى ذكر كرده وترمذى گفت پرسيدم بخاري را از پدر ابو ابراهيم پس نشناخت او را وابو حاتم گفت او را و پدرش مردو مجهول اند * وزيادت رواية عبد الله تمام شد است روايت نسائي نزد قول او * وانتم تقولون * والظهر من احتجنه منا الى آخره در روايت وى نيست * وفي رواية ابي داؤد فاتيته على الايمان وتوفه على الاسلام * يعني در حيات ايمان ذكر كرده ودر وفات اسلام يعني برعكس انچه در روايت اول ذكر كرده ووجه مناسب در انجا معلوم شد وچون اسلام وايمان در حقيقت يكى است مردو درست است * وفي آخره * ودر آخر حديث ابي داؤد * ولا تضلنا بعده * وگمراه مكردان ما را بعد وى * وعن واثلة * بكسر ميمه * بن الاسقع * بفتح همزة ويكون بين مهمله و فتح قاف * قال صلى بنا رسول الله صلى الله عليه وسلم على رجل من المسلمين * گفت نماز گزارد با ما آنحضرت بر مردي از مسلمانان * فسمعته يقول * پس شنيدم من آنحضرت را كه مى گفت * اللهم ان فلان بن فلان * خداوندا فلان ابن فلان نام او را ونام پدر او را ذكر كرد * في ذمتك * در عهد امان وزنهار تست * وحبل جوارك * ودر رشته همسايگي تست * فقه من فتنة القبر * پس نگاهدار او را از ابتلاى گور * وعذاب النار * واز عذاب آتش دوزخ * وانت اهل الوفاء والحق * وتو خداوند بوفائي كه هر چه وعده كرده به بندگان خود وفا ميكني بآن * فاغفر له وارحمه * خداوندا بيامرز او را ومهربانى كن او را وبخشاى بروى * انك انت الغفور الرحيم * بدرستيكه تو بسيار آمرزنده وبسيار مهربانى * رواه ابو داؤد وابن ماجة * وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذكروا محاسن موتاكم * ياد كنيد وبگوئيد نيكيهاى مردههاى خود را * وكفوا عن مساويهم * وباز ايستيد از ذكر كردن بدىهاى ايشان واين مخصوص است بمسلمانان وصالحان وآنكه آشكارا فسق نكنند وظلم نكنند * رواه ابو داؤد والترمذى * وعن نافع ابي غالب * روايت است از نافع كه او را ابو غالب گويند واز تابعين است نه نافع كه مولاى ابن عمر است * قال شهدت مع انس بن مالك على جنازة رجل فقام حيال رأسه * گفت نافع نماز گزاردم با انس بن مالك بر جنازهٔ مردى پس بايستاد انس مقابل سر آن مرد * ثم جاؤا بجنازة امرأة من قريش * پس آوردند جنازهٔ زنى را از قريش * فقالوا * پس گفتند * يا ابا حمزة * كنيت انس است * صل عليها * نماز گزار بر جنازهٔ اين زن * فقام حيال وسط السرير * پس بايستاد انس مقابل ميانهٔ سرير * فقال له العلاء بن زياد * پس گفت مر انس را علاء بن زياد كه از تابعين است * هكذا رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم قام على الجنازة * ايا همچنين ديدهٔ تو آنحضرت را كه ايستاد بر جنازه * مقامك منها * در جاى ايستادن تو * وقام من الرجل مقامك منه * وايستاد از مرد جاى ايستادن تو از مرد يعني پيغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم هم ديدى كه بايستاد بر جنازهٔ مقابل سر مرد ومقابل وسط سرير زن * قال نعم * گفت انس آرى همچنين ايستاد آنحضرت هم * رواه الترمذى وابن ماجة وفي رواية ابي داؤد نحوه مع زيادة * ودر روايت ابي داؤد مانند اين است با زيادت * وفيه * ودر حديث ابي داؤد زيادت كرده شد است بعد از قول وى مقام حيال وسط السرير اين قول را كه * فقام عند عجيزة المرأة * پس ايستاد انس نزد سرين زن وعجيزه مخصوص بزن است وعجز بفتح عين وضم جيم آخر چيزى وسنن درين در فصل اول در حديث سمرة بن جندب نيز گذشت

* الفصل الثالث *

* عن عبد الرحمن ابن ابي ليلى * از كبار تابعين است واز طبقهٔ اولى از تابعين كوفه است ومعظم ومعول است نزد ايشان روايات ميكند از يدر خود واز على وعثمان وابو ايوب انصارى وغير ايشان گفت صد وبيست از صحابه را درياقتم كه قسمه از انصار بودند * ان عبد الله بن خارجة * گفت كان نام پدر او خارجة كه از زنان مثل وى زائيده باشند ولادت وى در زمان عمر است كه شش سال از خلافت او مانده بود ودر سماع او از عمر خلاف است وصحيح عدم سماع است * قال كان سهل بن حنيف * بضم حا ومهمله * وقيس ابن سعد قاعدين بالقادسية * بودند اين دو صحابي نشسته بقادسيه بقاف وتشديد ياء كه نام موضعى است بر پانزده ميل از كوفه * فمر عليهما بجنازة * پس گذشته شد بر ايشان بجنازه * فقاما * پس بايستادند بپاى خود بر جنازه * فقيل لهما انها من اهل الارض * پس گفته شد مر ايشان را كه اين جنازه از زميني داران است * اى من اهل الذمة * يعني مراد از اهل ارض اهل

ذمه اند ايشانرا اهل ارض بجهت سفالت وردالت ايشان گفتند كه مائل وراغب بزمين گشتند يا ازجهت آنكه مسلمانان مقهور داشتند ايشان رابر زمين وخراج * فقالا ان رسول الله * پس گفتند آن دو صحابي كه پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم مرت به جنازة فقام * گذشت بوي جنازه پس بايستاد * فقيل له انها جنازة يهودي * پس گفته شد مر آن حضرت را كه اين جنازه يهودي است * فقال * پس گفت آنحضرت * اليست نفسا * اياني نيست جان دار كه بموت وي ميتوان ترسيد وعبرت گرفت * متفق عليه * وعن عبادة بن الصامت قال كان رسول الله * بود پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم اذا تبع جنازة لم يقعد حتى توضع في اللحد * كه چون ميرفت در پي جنازه نمي نشست تا آنكه نهاده ميشد در لحد * فعرض له حبر من اليهود * پس پيش آمد مر آنحضرت را دانشمندي از يهود * فقال له * پس گفت آن حبر مر آنحضرت را * انا هكذا نصنع * بدرستي كه ما همچنين ميكنيم يا محمد يعني ايستاده مي باشيم ونمي نشينيم تانهادن ميت در لحد * قال * گفت راوي * فجلس رسول الله * پس نشست پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * يعني بعد ازين ونا ايستاد تالحد كردن * وقال خالفوهم * وگفت مخالفت كنيد يهود را ظاهر اوحي آمد كه بنشيند والا آنحضرت دوست ميداشت موافقت اهل كتاب را در انچه وحي گردانيده نشده است بسوي وي فانهم پس اين ناسخ گشت حكم سابق را * رواه الترمذي وابو داؤد وابن ماجة وقال الترمذي هذا حديث غريب وبشر * بكسر با * بن رافع الراوي ليس بالقوي * وگفت ترمذي اين حديث غريب است وبشر بن رافع كه راوي اين حديث است نيست قوي * وعن علي * رضي الله عنه * قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم امرنا بالقيام في الجنازة * بود آنحضرت كه امر ميكرد ما را بايستادن در وقت ديدن جنازة * ثم جلس بعد ذلك وامرنا بالجلوس * پستر نشست بعد ازان وامر كرد ما را به نشستن * رواه احمد * وعن محمد بن سيرين قال ان جنازة مرت بالحسن بن علي وابن عباس * روايت است از محمد بن سيرين كه از مشاهير تابعين است گفت جنازه گذشت بامام حسن بن علي وابن عباس رضي الله عنهم * فقام الحسن ولم يقم ابن عباس * پس ايستاد امام حسن ونا ايستاد ابن عباس * فقال الحسن اليس قد قام رسول الله * پس گفت حسن بطريق اعتراض بر ابن عباس اياني نيست كه بتحقيق ايستاد پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم بجنازة يهودي * مر جنازه را باوجود آنكه جنازة يهودي بود * قال نعم ثم جلس * گفت ابن عباس آري مي ايستاد پستر بنشست يعني نخست آنچنان بود كه آن حضرت بديدن جنازه ميايستاد بعد ازان نشسته مي ماند وبرنمي خاست پس حكم سابق منسوخ شد واين نسخ در جنازة يهود باشد بالاطلاق والله اعلم وظاهر ثاني است * رواه النسائي * وعن جعفر بن محمد عن ابيه * روايت است از امام جعفر صادق از پدر ش امام محمد باقر * ان الحسن بن علي كان جالسا فمر عليه بجنازة * كه امام حسن بن علي بود نشسته پس گذشته شد بروي بجنازة * فقام الناس حتى جاوزت الجنازة * پس بايستادند مردم تا در گذشت جنازه از پيش ايشان * فقال الحسن انما مر بجنازة يهودي * پس گفت امام حسن گذشته نشده مگر بجنازة يهودي يعني پس برنخيزيد * وكان رسول الله * وبود پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم على طريقها جالسا * بر راه جنازه نشسته * وكره ان تعلوا راسه جنازة يهودي فقام * وناخوش داشت كه بلند شود سر مبارك آنحضرت را جنازة يهودي پس بايستاد آنحضرت يعني آن حضرت كه بديدن جنازة يهودي بايستاد بجهة آن بود كه نخواست كه سر شريف او را جنازة يهودي بلند كردند واين بعد از علم امام حسن بود بعدم قيام بر جنازه ونسخ حكم بقيام باذكر توجيه براي قيام كه ازان حضرت صادر شد واين حديث منقطع است زيرا كه امام محمد در نيافته است امام حسن را رضي الله عنهم اجمعين * رواه النسائي * وعن ابي موسى ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا مرت بكم جنازة يهودي او نصراني او مسلم * گفت آن حضرت چون بگذرد بتو جنازه هر كه باشد يهودي يا نصراني يا مسلمان ودر بعض مرت بكم چون بگذرد بشما واين انسب است بقول وي * فقوموا لها * پس بايستيد براي آن جنازه * فلستم لها تقومون * پس نيستيد شما كه مي ايستيد بتحقيق براي جنازه * انما تقومون لمن معها من الملائكة * نمي ايستيد شما مگر براي كسانيكه همراه جنازه اند از فرشتگان يا فرشتگان رحمت اگر جنازة مسلمان است يا فرشتگان عذاب اگر جنازة كافر است پس اسباب قيام مختلف آمده كاهي

بجهت نزع وعبرت بجنازه برخاست وكاهي بجهت كراهت ملائكه كه باوي اند وكاهي بسبب كراهت ارتفاع جنازه برسر مبارك وي صلى الله عليه وسلم وكاهي اعتبار نكرد هيچ يكي را بجهت اختلاف مقامات وحالات واكر ثابت كردد كه آخر امر عدم قيام بود هرچه سابق بود منسوخ باشد والله اعلم * رواه احمد * وعن مالك ابن هبيرة * بضم ها وفتح باء وسكون ياء صحابي است وامير معاويه بود برلشكرهاي وي ودر زمان مروان از عالم رفت * قال سمعت رسول الله * كفت شنيدم پيغمبر خدا را * صلى الله عليه وسلم يقول * ميكفت * ما من مسلم يموت فيصلي عليه ثلثة صفوف من المسلمين * نيست هيچ مسلماني كه بميرد پس نماز بكزارد بروي سه صف از مسلمانان * الا اوجب * مكر آنكه واجب كردانند يعني خداي تعالى باين فعل براي وي بهشت ومغفرت را * فكان مالك اذا استقل اهل الجنازة * پس بود مالك بن هبيرة وقتي كه كم ميديد اهل جنازه را يعني مردم را كه حاضر آمده بودند * جزأهم ثلثة صفوف * بخش ميكرد وقسمت مي كرد ايشان را وعي ساخت سه صف * لهذا الحديث * ازبراي عمل كردن باين حديث رواه ابوداود وفي رواية الترمذي قال * كفت راوي * كان مالك ابن هبيرة اذا صلى على جنازة فتقال الناس عليها * بود مالك ابن هبيرة چون ميكزارد نماز برجنازه پس كم مي پنداشت مردم را برجنازه * جزأهم ثلثة اجزاء * ميساخت مردم را سه پاره يعني سه صف * ثم قال * پستر ميكفت * قال رسول الله * كفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم من صلى عليه ثلثة صفوف اوجب * كسي كه نماز كزارد بروي سه صف واجب ميكردانند بهشت را * وروى ابن ماجة نحوه * وعن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم في الصلوة على الجنازة * روايت ميكند ابوهريره ازآنحضرت در كزاردن نماز آنحضرت برجنازه كه ميخواند اين دعا را * اللهم انت ربها * خداوندا تو اي پروردكار او * وانت خلقتها * وتو پيدا كردي اورا * وانت هديتها الى الاسلام * وتو راه نمودي اورا بدين اسلام * وانت قبضت روحها * وتو قبض كردي روح اورا وقبض در اصل كرفتن پنجه * وانت اعلم بسرها وعلانيتها * وتو دانا تري به نهان وي وآشكاروي * جئنا شفعاء فاغفرله * آمده ايم ما خواهش كربراي آمرزيدن كناه وي پس بيامرزمراورا * رواه ابوداود * وعن سعيد بن المسيب قال صليت وراء ابي هريرة على صبي لم يعمل خطيئة قط * كفت نماز كزاردم در پس ابي هريره بركودكي كه نكرده بود كناهي را هركز چون صبي بود غير مكلف * نسمعته يقول * پس شنيدم ابوهريره را كه ميكفت دركا * اللهم اعذه من عذاب القبر * خداوندا پناه ده مراورا از عذاب كور از ظاهر اين حديث معلوم مي كردد كه كودكان را در كور سوال است وعذابي وعلما را اختلاف است در سوال صبيان اما عذاب غير مكلف مخالف قاعدة شرع است وتوجيهات اين در باب الايمان بالقدر كذشت نقل كرد * رواه مالك * وعن البخاري تعليقا * وروايت است از بخاري بطريق تعليق كه در ترجمه باب كفته است * قال يقرأ الحسن على الطفل فاتحة الكتاب * ميخواند حسن بصري بر طفل در نماز جنازه سورة فاتحه را * ويقول * وميكفت * اللهم اجعله لنا * خداوندا كردان اورا براي ما * سلفا وفرطا وذخرا واجرا * سلفا بتحريك آنكه پيش كذشته درموت وفرطا نيز بتحريك آنكه پيش رود تا اسپان را آبخور ودلو ورسن وپاك كردن چاه وجزآن راست كند وذخر بضم ذال وسكون خاء معجمتين مالي كه ذخيره كنند ونكاهدارند تا وقت حاجت بكار آيد واجر مزد * وعن جابر ان النبي صلى الله عليه وسلم قال الطفل لا يصلى عليه * طفل يعني سقط نماز جنازه كزارده نشود بروي * ولا يرث * ووارث نشود ازغير * ولا يورث * ووارث كرداينده نشود ديكري ازوي * حتى يستهل * تا آنكه آوازا كند وقت ولادت يعني تاظاهر نشود ازوي نشان زندكي چنانكه كذشت * رواه الترمذي وابن ماجة الا انه لم يذكر ولا يورث * ليكن ترمذي ذكر نكرده است لفظ ولا يورث را * وعن ابي مسعود الانصاري * صحابي مشهور است وبعض او را از اهل بدر شمرده اند وتحقيق آنست كه نسبت او ببدر بجهت سكونت اوست در آنجا نه بجهت حضور وغزوة آن والله اعلم * قال نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يقوم الامام فوق شيء والناس خلفه يعني اسفل منه * نهي كرد آنحضرت ازان كه بايستد امام يعني تنها بالاي چيزي وبايستند مردم پس اريعني پايان تر ازوي واين حكم در همه نمازها است خصوصيت بنماز جنازه نداد ولفظ حديث نيز مخصوص نيست اما حمل بروي كرده درين باب آورده اند كويا كه ورود حديث دروي بود شايد كه مردم را عادت بران بود كه در نماز

جنازه اين چنين ميكردند پس نهي كرده شدند ازان والله اعلم * رواه الدارقطني في المجتبى في كتاب الجنائز *

* باب دفن الميت * دفن بمعني ستر است غالب آمده درستر ميت در زمين وقبر نيز بمعني دفن است غالب آمده در موضع دفن وقبر مخصوص بدفن انسان است ومقبرة موضع قبور مفتوح الميم ومثلث الباء وبكسر ميم بافتح نيز آمده ونخست كسيكه دفن كرده شد در زمين هابيل است از جهت بودن وي اول كسيكه مرد وقبر در نوع است بلحد وبشق وهر دو مشروع است وليكن لحد افضل است وارفق بسنت چنانكه بيان آن در شرح احاديث بيايد *

* الفصل الاول * عن عامر بن سعد بن ابي وقاص ان سعد بن ابي وقاص قال في المرض الذي هلك فيه * روايت است از عامر ابن سعد بن ابي وقاص كه از مشاهير تابعين است كه پدر وي سعد ابن ابي وقاص است گفت در بيماري كه مرد در آن بيماري * الحدوا لي لحدا * بسازيد براي من لحد ساختني ولحد بفتح لام وضم نيز داده ميشود وسكون حا در لغت بمعني ميل ودر شرع شكافي كه كنده ميشود در قبر در جانب قبله والحد وا بكسر همزه بفتح حا وفتح همزه وكسر حا هر دو روايت است * وانصبوا علي اللبن نصبا * وايستادة كنيد برمن خشتها محكم ايستادة كردني * كما صنع برسول الله * چنانچه ساخته شد وكرده شد به پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * ولبن بفتح لام وكسر با بروزن كتف وواحد وي لبنه بروزن كلمه ولبن بكسر تين نيز آمده * رواه مسلم * وعن ابن عباس قال جعل في قبر رسول الله * كردانيده شد ونهاده شد در قبر پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم قطيفة حمراء * قطيفهٔ سرخ وقطيفه كساي كه او را ريشه و پرز باشد وآنرا خميله نيز گويند وتفصيل هم باين معني است وسبب انداختن آن در قبر شريف آن ميگويند كه شقران بضم شين وسكون قاف كه مولاي آنحضرت بود بي امر صحابه ورضاي ايشان آنرا انداخت تا كسي بعد آن حضرت نپوشد وعلما جامه در ته مرده انداختن را مكروه ميدارند زيرا كه تضييع اسراف است وبعض ميگويند كه آن از خواص نبوت است زيرا كه وي صلي الله عليه وسلم زنده است در قبر والله اعلم * وعن سفيان التمار * بفتح فوقانيه وتشديد ميم از كبار علما است كه زمان صحابه را دريافته اما روايت از ايشان ندارد * انه رأى قبر النبي * روايت ميكند كه وي ديد قبر پيغمبر را * صلى الله عليه وسلم مسنما * مسنم بر شكل كوهان شتر * رواه البخاري * ودر مصنف ابن ابي شيبه مي آرد كه گفت سفيان تمار درآمدم در خانه كه دروي قبر پيغمبر صلى الله عليه وسلم وقبر ابو بكر وعمر بود رضي الله عنهما وديدم قبور ايشان را مسنم وسنت در قبر تسنيم است واخبار وآثار صحيحه دروي آمده وافضل آنست كه بلندي قبر بمقدار شبر بود وگفته اند كه بلندي قبر شريف نيز همين مقدار است ودر قبر همين قدر كه از زمين پيدا بود كافي است ودرين ديار ما اگرچه تربيع ميكنند اما بر بالاي آن مسنم صغير ميسازند از جهت رعايت سنت ونزد شافعي مسطح ساخته ميشود قبور ودر هاوي كه در مذهب ايشان است گفته كه تسطيح اولي است از تسنيم ودر شرح وي گفته زيرا كه آنحضرت مسطح كردانيد قبر پسر خود را كه ابراهيم است واز قاسم بن محمد آرند كه وي آن قبور متبرکه را مسطح ديد وشيخ ابن الهمام از جماعه از تابعين وصحابه آورده كه مسنم اند وهو الصحيح والله اعلم * وعن ابي الهياج * بفتح ها وتشديد تحتانيه در آخر جيم * الاسدي * از قبيلهٔ بني اسد تابعي بزرگ صحيح الحديث است * قال قال لي علي * گفت گفت مرا امير المؤمنين علي رض * الا ابعثك على ما بعثني عليه رسول الله * ايا برنه انگيزم ونفرستم ترا بر كاري كه برانگيخت وبفرستاد مرا پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ان لا تدع تمثالا الا طمسته * وآن كار اين است كه نگذاري هيچ صورت را مگر آنكه محوونا پديد كني آنرا در صراح گفته تمثال بكسر پيكر بنگاشته * ولا قبرا مشرفا الا سويته * ونگذاري گور بلند را مگر آنكه برزمين برابر وهموار كني يعني پست كني چنانكه نزديك بزمين باشد آنقدر كه پيدا ونمايان بود مقدار يك شبر چنانكه سنت است * رواه مسلم * وعن جابر قال نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يجصص القبر * نهي كرد آنحضرت از گچ كردن گور وگفته اند كه اگر گل كنند تا ويران نشود درست است * وان يبنى عليه * ونهي كرد ازان كه بنا كرده شود بر گور بعض گفته اند كه مراد بنا كردن است بسنگ ومانند آن وبعض گفته كه مراد به بناخيمه زدن ومانند آن است كه آن نيز مكروه ومنهي عنه است * وان يقعد عليه * ونهي كرد ازان كه نشسته شود بر قبر كه آن منافي عبرت واكرام مؤمن است وبعض گفته اند كه مراد نشستن براي قضاي حاجت است واز بعض سلف خواب كردن بر قبر منقول است والله اعلم * رواه مسلم * وعن ابي مرثد *

بفتح ميم وسكون را وفتح ثاى مثلثه * الغنوى * بفتح غين معجمه ونون از كبار صحابه است * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تجلسوا على القبور * نه نشينيد بركورها * ولا تصلوا اليها * ونماز نكزاريد بجانب آن كلام درين بتفصيل درباب المساجد و مواضع الصلوة كذشته است * رواه مسلم * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لان يجلس احدكم على جمرة * هر آينه اينكه بنشيند يكى ازشما بر اخكر سوزان * فتحرق ثيابه * پس بسوزاند جمره جامه هاى اورا * فتخلص الى جلده * پس برسد آن جمره واثر سوختن وى تا پوست وى وخلوص بپوستين بچيزى وتخلص بضم لام است * خير له من ان يجلس على قبر * بهتر است مر اورا از نشستن وى بر قبر * رواه مسلم *

* الفصل الثاني * عن عروة بن الزبير قال كان بالمدينة رجلان احدهما يلحد * بودند در مدينه دو مرد كه حفر قبر ميكردند يكى ازان دو مرد لحد ميكرد در قبر وآن ابو طلحة انصارى بود * والآخر لا يلحد * ودیكرى لحد نمى كرد بلكه شق ميكرد در ميانهٔ قبر وان عبيدة بن الجراح بود وهر دو صحابي مشهورند واين دلالت ميكند بر مشروعيت شق واكرنا مشروع مى بود ابو عبيدة بن الجراح چون ميكرد * فقالوا * پس كفتند صحابه بعد ازان كه اختلاف كردند كه آنحضرت را لحد بايد كرد يا شق * ايهما جاء اولا عمل عمله * هر كدام يكى ازين دو كه بيايد نخست كار كند كار خود را * فجاء الذي يلحد * پس آمد آن كسى كه لحد ميكرد * فلحد لرسول الله * پس لحد كرد براى پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم رواه في شرح السنة *

وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اللحد لنا والشق لغيرنا * لحد بكون حا براى ما است وشق بفتح شين براى غير ما است واكر مراد بلنا مسلمانان اند وبغيرنا يهود ونصارى مثلا پس شك نيست كه اين دلالت دارد بر افضليت لحد بر شق بلكه بر كراهت شق واكر مراد بغيرنا امم سابقه دارند نيز در وى اشعارى بافضليت هست وبر هر تقدير لحد واجب نيست وشق منهي عنه نهي واكر منهي عنه بود ابو عبيدة آنرا نكرد وظاهر آنست كه آن با مر آن حضرت يا تقرير وى صلى الله عليه وسلم بود وايضا اتفاق دارند بران كه هر كه اول بيايد عمل خود كند دلالت بر جواز هر دو عمل دارد پس انچه فرمودند اللحد لنا از جملهٔ اختيارات است نه سنن يعني ما لحد را اختيار كرديم ودیكران شق كذا قيل وبعض كفته اند كه مراد بغيرنا غير اهل مدينه اند زيرا كه زمين مدينه سخت ميكم است وقابل لحد است بخلاف بلاد ديكر وطيبي كفته كه اين حديث اخبار از كائن وواقع است كه همچنين خواهد شد پس از معجزات است * رواه الترمذى وابو داؤد والنسائي وابن ماجة ورواه احمد عن جرير بن عبد الله * وعن هشام بن عامر ان النبي صلى الله عليه وسلم قال يوم احد * روايت است از هشام بن عامر كه مر او را وبدر او را صحبت است وحديث او در بصريين است روايت ميكند از وى حسن بصرى وغير وى كه آن حضرت كفت روز غزوهٔ احد كه جماعه از صحابه شهيد شدند * احفروا واوسعوا * بكنيد قبر ها را وفراخ كنيد * واعمقوا * وعميق كنيد واز ينجا معلوم ميشود كه اعماق در قبر سنت است زيرا كه در وى صيانت ميت است از ضياع ومروى از امام احمد آنست كه مقدار اعماق تا سينهٔ مرد ميانهٔ بالا است وهر چه زياده بران كنند افضل است واكر مقدار قامت آدمي كنند احسن است كذا في مطالب المؤمنين نقلا عن المحيط * واحسنوا * ونيك كنيد عمل در هموار كردن قبر وتنظيف از خاك وخس وخاشاك ومانند آن وبعض كفته اند كه احسان كنيد بسوى ميت بمبالغه در رونق درشست وشوى وى وتجهيز وتكفين وبرداشتن وفرود آوردن در قبر كذا في شرح الشيخ * وادفنوا الاثنين والثلثة في قبر واحد * ودفن كنيد دو كس وسه كس را در يك قبر واين در حالت ضرورت است وبى ضرورت درست نيست * وقدموا اكثرهم قرآنا * وتقديم كنيد در قبر بجانب قبله كسى را كه بيشتر است قرآن وى * رواه احمد والترمذى وابو داؤد والنسائي وروى ابن ماجة الى قوله * وروايت كرد ابن ماجه تا قول وى * واحسنوا * وعن جابر قال لما كان يوم احد جاءت عمتي بابي لتدفنه في مقابرنا * كفت جابر هر كاه كه بود روز جنك احد وكشته شدند در وى بعض مسلمانان وپدر من هم در ميان كشتكان بود اورد عمه من مرده پدر مرا تا كور كند در كورستان ما كه در بقيع بود * فنادى منادي رسول الله * پس آواز داد آواز دهندهٔ پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ردوا القتلى الى مضاجعهم * باز كردانيد كشتكان را بخوابكاه ايشان يعني بجاى كه در انجا كشته شده اند در صدر انجا دفن كنيد * رواه احمد والترمذى وابو داؤد والنسائي والدارمي ولفظه للترمذى * ودرين حديث دليل است بر آنكه مرده را از انجا كه مرده است بجاى

دیگر نقل نکنند واز خصوص قصهٔ جابر و پدرش معلوم میشود که اگر نقل کرده باشند باز بهمان موضع برگردانند مگر آنکه مراد باوردن همهٔ جابر پدرش را ارادهٔ آوردن باشد ولیکن بصحت رسیده که جابر بعد ازشش ماه ازین واقعه پدر خود را به بقیع آورد دفن کرد وطیبی گفته ظاهر آنست که اگر ضرورتی باشد جائز است وبی ضرورت روا نبود ودر کتب فقه تفصیلی است مر آنرا وشیخ ابن الهمام گفته که اگر اراده کنند نقل اورا پیش از دفن وتسویه لبن باکی نیست تا یک درمیل زیرا که مسافت درمقابر باین مقدار میرسد ومستحب آنست که دفن کرده شود درمقبرهٔ محلهای که مرده است درو عائشه رضي الله عنها دروقتی که زیارت کرده برادرش را عبد الرحمن بن ابي بكر رضي الله عنه ومرده بود وی در یک مرحله ازمکه پس نقل کرده شد بمکه گفت اگر میبودم من حاضر در وقت موت تو نقل نمي كردم ترا ودفن میکردم درهمانجا که مرده بودي وبعد ازدفن وریختن خاک درست نیست نبش درملت قصیره نه طویله مگر بعذر وعذر آنست که ظاهر شود که ارض مغصوب بود یا بکیر داو اشفیع وچندین از صحابه درزمین حرب دفن کرده شدند وازانجا نقل نکردند واگر مالك زمین خواهد که زمین راهموار کند وزراعت کند میرسد اورا زیرا که حق مرده درباطن است نه درظاهر وازجملهٔ اعذار است که درلحد مال کسی یا جامهٔ کسی افتاده باشد وگفت شیخ ابن الهمام که متفق است کلمهٔ مشائخ درزنی که دفن کرده شد پسروی درغیربلد خود وی غائب بود پس بیصبری میکنند ومیخواهند نقل کنند کنجایش ندارد بکنند نقل کنند پس تجویز بعض متاخرین آنرا اعتبار ندارد واگر بی غسل دفن کرده شد یا بی نماز برآورده نشود با تفاق ودفن کرده نشود درخانهٔ کسی بود دران زیرا که آن خاصهٔ انبیا است صلوات الله وسلامه عليهم اجمعين بلکه نقل کرده شود بمقابر مسلمین ودفن کرده نشوند دو کس دریک قبر مگر بضرورت انتهی * وعن ابن عباس قال سل رسول الله صلى الله عليه وسلم من قبل رأسه * كشيده شد آنحضرت يعني دروقت نهادن درقبر از جانب سر و سل درلغت کشیدن چیزی وبیرون آوردن آن بنرمي چنانچه کشیدن شمشیر وکارد وجز آن از نیام وکشیدن میت از جانب سر چنان بود که نهاده شود جنازه در پایان قبر پستر بیرون آورده شود از جانب سر و درآورده شود درقبر ومذهب شافعي این است وسنت نزد ما آنست که نهاده شود جنازه بجانب قبله از قبر چنانکه باشد پایان جنازه بجانب پایان قبر وسر وی بجانب سر قبر وبرداشته شود میت ونهاده شود درقبر وهمچنین مي درآورد آن حضرت صلى الله عليه وسلم مرده را درقبر چنانکه درحدیث آینده بیاید ودرحجرهٔ آنحضرت آنقدر وسعت نبود که ازجانب قبله درآورده شود زیرا که قبر شریف ملصق بجدار است * رواه الشافعي وعنه ان النبي صلى الله عليه وسلم دخل قبر ليلا * وهم ازابن عباس است که آنحضرت درآمد قبر برادر شب گویند که آن قبر عبد الله ذو البجادین است که از اصحاب صفه است واسلام اورا قصهٔ غریبی است که از قوم خود گریخته آمد وایمان آورد * فاسرج له بسراج * پس افروخته شد برای آن حضرت چراغی * فاخذ من قبل القبلة * پس گرفت آنحضرت میت را از جانب قبله * وقال * وگفت * رحمك الله * رحمت کند ترا خدای تعالی * ان كنت لاراها تلاء للقرآن * بتحقیق بودی تو اواه بسیار خوانندهٔ قرآن را واواه بمعني متضرع كثير البكا كثير الدعا مهربان نرم دل الله وغمگین دردمند * رواه الترمذي وقال في شرح السنة اسناده ضعيف * وترمذی گفته است که دریں باب حدیث از حابر ویزید بن ثابت که برادر زید بن ثابت است آمده وحدیث ابن عباس حدیث حسن صحیح است واز ین حدیث معلوم میشود که دفن درشب درست است وبعض مکروه پنداشته اند * وعن ابن عمر ان النبي صلى الله عليه وسلم كان اذا ادخل الميت القبر * بود آنحضرت چون درآورده میشد میت یا چون میخواست درآورد میت را درقبر ادخل بصیغهٔ مجهول ومعلوم هر دو روایت است * قال * میگفت این کلمات را

* بسم الله وبالله وعلى ملة رسول الله وفي رواية وعلى سنة رسول الله * بنام کرسنت بجای ملت * رواه احمد والترمذي وابن ماجة * روایت کرده اند این جماعة این حدیث را باین دو روایت * وروی ابوداؤد الثانية * وروایت کرد ابوداؤد درروایت ثانیه را * وعن جعفر بن محمد عن ابيه مرسلا ان النبي صلى الله عليه وسلم حثى على الميت ثلث حثيات * روایت است از امام جعفر از پدرش امام محمد باقر بطریق ارسال که آن حضرت خاک انداخت بر میت سه انداختن * بیدیه جميعا * بهر دو دست وحثو خاک زدن بر روی کسی وحثی بروزن رمی آنچه بکف دست بردارند * وانه رش على قبر ابنه ابراهيم * وروایت کرد که وی صلى الله عليه وسلم آب پاشید

بركور پسر خود كه ابراهيم بن رسول الله صلى الله عليه وسلم است * ووضع عليه حصباء * ونهاد بر قبر ابراهيم سنگ ريزهاى خرد را.
* رواه في شرح السنة وروى الشافعي من قوله * ورواية كرده است شافعي از قول وى * رش * يعني ابتداى حديث شافعي از رش
على قبره انه امت تا آخر واول حديث كه حتى على الميت است تا آخر در روايت شافعي نيست * وعن جابر قال نهى رسول الله
صلى الله عليه وسلم ان يجصص القبور * نهى كرد آنحضرت از ان كه گچ كرده شوند قبرها از جهت انچه در روست از تكلف
وتزيين ورواداشته است حسن بصرى كل كردن را وشافعي گفته مستحب است كل كردن ودر خانيه گفته كه تطيين قبور لا باس به
خلاف مركرخى را كذا في مطالب المؤمنين * وان يكتب عليها * ونهى كرد از ان كه نوشته شود بر قبور يعني نام خداى تعالى
يا قرآن ونام رسول تا خوار وپايمال نكردد وبول نكند بر وى حيوان ونيز گفته اند كه مكروه است برپا كردن الواح مكتوبه كه
بى فائده است مكر آن كه دران غرض صحيح باشد * وان توطأ * ونهى كرد از ان كه پايمال كرده شود قبور ونيز مستحب است
كه در قبور برهنه پا در آيند كذا في شرعة الاسلام * رواه الترمذي * وعنه قال رش قبر النبي صلى الله عليه وسلم * وهم از جابر است گفت
بآب پاشيده شد قبر آن حضرت * وكان الذي رش الماء على قبره بلال بن رباح * وبود آنكس كه پاشيد آب بر قبر آن حضرت
بلال ابن رباح بفتح را * بقربة * پاشيد آب بمشك * بدأ من قبل رأسه حتى انتهى الى رجليه * شروع كرد از جانب سر آن حضرت
تا آنكه رسيد بسوى مردو پاى او * رواه البيهقي في دلائل النبوة * وعن المطلب بن ابي وداعة * بفتح واو صحابى است اسلام آورده
در روز فتح مكه واين حديث را از صحابي ديكر روايت مى كند از جهت عدم حضور او دران وقت * قال لما مات عثمان بن مظعون
واخرج بجنازته فدفن * مركاه كه مرد عثمان بن مظعون بظاهر معجمه ودر اول كسى است كه مرد از مهاجرين بمدينه وبيرون
آورده شد جنازه او پس دفن كرده شد * امر النبي صلى الله عليه وسلم رجلا ان يأتيه بحجر * امر كرد آنحضرت مردى را كه بيارد او را
سنكى را * فلم يستطع حملها * پس نتوانست آن مرد برداشتن آن حجاره را * فقام اليها رسول الله * پس برخاست آنحضرت ورفت
بجانب آن سنك * وحسر عن ذراعيه * وبرداشت آستينهاى خود را از هر دو ذراع خود وبيرون آورد ستهارا از آستين حسر بحاء وسين
مهملتين برهنه كردن * قال المطلب * كفت راوى حديث مطلب بن ابي وداعة كه * قال الذي يخبرني عن رسول الله * كفت آن
كسى كه خبر ميدهد مرا از پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم كاني انظر الى بياض ذراعي رسول الله * كويا كه من الآن نظر ميكنم بسوى
سفيدى هر دو ذراع پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم حين حسر عنهما * هنكاميكه كشاد دستهارا از آستين * ثم حملها فوضعها
عند رأسه * پس برداشت آن حجاره را پس نهاد آنرا نزد سر عثمان بن مظعون * وقال اعلم بها قبر اخي * وكفت آنحضرت ميدانم
ونشان ميكنم باين سنك قبر برادر خود را يعنى عثمان بن مظعون وكويند كه بعد ازان حضرت صلى الله عليه وسلم مروان بن الحكم
آن سنك را از قبر عثمان بن مظعون برداشت وبر قبر عثمان بن عفان نهاد * وادفن اليه من مات من اهلي * ودفن ميكنم بجانب
وى كسى را كه بميرد از اهل وعيال من وبعد از وى اول كسيكه دفن كرده شد ابراهيم بن رسول الله صلى الله عليه وسلم بود وچون زينب
بنت رسول الله صلعم فوت كرد آنحضرت فرمود لاحق شو بسلف خير ما عثمان بن مظعون * رواه ابو داؤد * وعن القاسم بن محمد قال
دخلت على عائشة * رضي الله عنهما * فقلت يا اماه اكشفي لي عن قبر رسول الله صلى الله عليه وسلم وصاحبيه * روايت است از قاسم
بن محمد بن ابي بكر صديق كه از اكابر تابعين واناضل عصر واز فقهاى سبعه مدينه است كفت در آمدم بر عائشه پس كفتم اى مادر
من در بكشا وپرده بردار براى من از قبر آنحضرت وهر دو يار وى كه ابو بكر وعمر است رضي الله عنهما اين قبور در حجرة عائشه
بودند وتا آن وقت بدان راه نبود وپرده بر در فرو هشته بودند چون ميخواستند كه بزيارت مشرف شوند پرده برميداشتند وميدر آمدند
* فكشفت لي عن ثلثة قبور لا مشرفة ولا لاطئة * پس پرده برداشت عائشه براى من از سه قبر نه بلند ونه متصل بزمين وكفته اند كه
بلند ى آنها يك شبر بود * مبطوحة ببطحاء العرصة الحمراء * سنك ريزه چيده شد بر وى بسنك ريزهاى سرخ عرصه وبطحا رود
فراخ كه در وى سنك ريزهاى خرد بود ومراد اينجا نفس سنك ريزها است وعرصه در اصل صحن سراى را طلاق كرده ميشود بر
هر موضع فراخ بعد از ان غالب آمد بر جاى مخصوص كه در حوالي مدينه مطهره است * رواه ابو داؤد * وعن البراء بن عازب

قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في جنازة رجل من الانصار * فقعد رسول الله صلى الله عليه وسلم على شفير القبر * فبكى حتى بل الثرى ثم قال يا اخواني لمثل هذا فاعدوا * رواه ابن ماجة * وعن البراء بن عازب قال كنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في جنازة فجلس على القبر * فقال لم يبق من الدنيا ولا من الآخرة الا ساعة واحدة * رواه البيهقي في شعب الايمان * وعن ابي سعيد الخدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من ميت يموت فيقوم على رأسه اول قبره فيقول كنت على مثل هذا الا قال شهادة لا اله الا الله وانه رسول الله الا كنت له شفيعا يوم القيامة او شهيدا * رواه البيهقي في شعب الايمان * وعن عثمان قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا فرغ من دفن الميت وقف عليه فقال استغفروا لاخيكم واسألوا له التثبيت فانه الآن يسأل * رواه ابو داود * وعن ابي رافع قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من عال ثلاث بنات او ثلاث اخوات او ابنتين او اختين فاحسن صحبتهن واتقى الله فيهن فله الجنة * رواه الترمذي * وعن ابي سعيد الخدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من كان له ثلاث بنات فصبر عليهن فاطعمهن وسقاهن وكساهن من جدته كن له حجابا من النار يوم القيامة * رواه ابن ماجة *

الفصل الثالث

* عن انس قال شهدنا بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم تدفن ورسول الله صلى الله عليه وسلم جالس على القبر * فرأيت عينيه تدمعان * فقال هل فيكم من احد لم يقارف الليلة * فقال ابو طلحة انا * فقال فانزل في قبرها * فنزل في قبرها فقبرها * متفق عليه * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الميت ليسمع خفق نعالهم اذا انصرفوا عنه اذا اتاه ملكان فيقعدانه فيقولان ما كنت تقول في هذا الرجل لمحمد فاما المؤمن فيقول اشهد انه عبد الله ورسوله فيقال له انظر مقعدك من النار قد ابدلك الله به مقعدا من الجنة فيراهما جميعا وان الكافر او المنافق يقال له ما كنت تقول في هذا الرجل فيقول لا ادري كنت اقول ما يقول الناس فيقال له لا دريت ولا تليت ثم يضرب بمطارق من حديد ضربة بين اذنيه فيصيح صيحة يسمعها كل شيء الا الثقلين * رواه البخاري * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما رأيت منظرا قط الا والقبر افظع منه * رواه الترمذي * وعن ابي سعيد الخدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم القبر روضة من رياض الجنة او حفرة من حفر النار * رواه الترمذي * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان العبد اذا وضع في قبره وتولى عنه اصحابه وانه ليسمع قرع نعالهم اتاه ملكان فاقعداه فيقولان له ما كنت تقول في هذا الرجل لمحمد صلى الله عليه وسلم فاما المؤمن فيقول اشهد انه عبد الله ورسوله فيقال له انظر الى مقعدك من النار قد ابدلك الله به مقعدا من الجنة فيراهما جميعا قال قتادة وذكر لنا انه يفسح له في قبره ثم رجع الى حديث انس قال وان الكافر او المنافق فيقال له ما كنت تقول في هذا الرجل فيقول لا ادري كنت اقول ما يقول الناس فيقال لا دريت ولا تليت ويضرب بمطارق من حديد ضربة بين اذنيه فيصيح صيحة يسمعها كل شيء الا الثقلين * رواه البخاري * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان العبد اذا وضع في قبره وتولى عنه اصحابه وانه ليسمع خفق نعالهم اتاه ملكان فاقعداه فيقولان له ما كنت تقول في هذا الرجل لمحمد صلى الله عليه وسلم فاما المؤمن فيقول اشهد انه عبد الله ورسوله فيقال له انظر الى مقعدك من النار قد ابدلك الله به مقعدا من الجنة فيراهما جميعا قال قتادة وذكر لنا انه يفسح له في قبره ثم رجع الى حديث انس قال وان الكافر او المنافق فيقال له ما كنت تقول في هذا الرجل فيقول لا ادري كنت اقول ما يقول الناس فيقال لا دريت ولا تليت ويضرب بمطارق من حديد ضربة بين اذنيه فيصيح صيحة يسمعها كل شيء الا الثقلين * رواه البخاري * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان العبد اذا وضع في قبره وتولى عنه اصحابه وانه ليسمع قرع

كه از اهل تاهم الفلحون امت * وعن رجاء بن حياة البقرة * ونزد پايهاى وى خاتمهٔ بقره كه از آمن الرسول تا آخر سورة امت ودر آثار قراءت فاتحة الكتاب ومعوذتين وقل هو الله احد وكردانيدن ثواب هر يكى ازين مقابر آمده است واختلاف كرده اند در كردانيدن ثواب قرآن براى ميت ووصول ثواب آن بدو وصحيح وصول اوست شيخ عبد الله يافعي در روض الرياحين آورده كه شيخ عز الدين بن عبد السلام را در خواب ديدند كه گفت كه ما را در نيا حكم كرده بوديم كه ثواب قرآن بميت نميرسد درين عالم برخلاف آن ظاهر شد ودريافتم كه ميرسد ومكروه نيست قراءت قرآن بر قبر وهو الصحيح ذكره الشيخ ابن الصلاح * رواه البيهقي في شعب الايمان * روايت كرد اين حديث را بيهقي بطريق رفع در شعب الايمان * وقال والصحيح انه موقوف عليه * وصحيح آنست كه موقوف است بر عبد الله بن عمر رضي الله عنهما * وعن ابن ابي مليكة * بضم ميم وفتح لام وسكون تحتانيه از مشاهير تابعين است وقاضي مكه بود در عهد عبد الله بن الزبير * قال * گفت * لما توفي عبد الرحمن بن ابي بكر بالحبشي وهو موضع * هركاه كه وفات يافت عبد الرحمن بن ابي بكر صديق كه از صحابه است در حبشي بضم حا وسكون موحده وشين معجمه وياى مشدده موضعي است در اسفل مكه قريب بوى وبعض گفته اند بريك بريد * فحمل الى مكة * پس برداشته وآورده شد بسوى مكه * فدفن بها * پس دفن كرده شد بمكه در معلا * فلما قدمت عائشة اتت قبر عبد الرحمن ابن ابي بكر * پس در گاه كه قدم آورده عائشه بمكه براى حج آمد قبر عبد الرحمن بن ابي بكر را ووى برادر عائشه بود ما در ايشان ام رومان بود * فقالت * پس گفت عائشه وخواند اين دو بيت را كه تميم بن نويرة را است در مرثيهٔ برادر خود مالك بن نويرة در وقتى كه كشت او را خالد بن وليد در خلافت ابي بكر صديق بجهت قول او لصحبكم * شعر * وكنا كندماني جذيمة حقبة * من الدهر * جذيمة بجيم مفتوحه وكسر ذال معجمه چنانكه در نسخ مقروء تصحيح كرده اند وبضم جيم وفتح ذال چنانكه در صحاح گفته نام پادشاهى كه عراق داشت وجزيرهٔ عرب را نيز بآن ضم كرده بود واين بادشاه دو ندماى داشت مالك وعقيل كه تا مدت چهل سال نديم وجليس وى بودند وايشانرا نعمان كشت ودر قتل ايشان قصهٔ عجيبهٔ طويله است كه در شرح مقامات حريرى مذكور است وحقبه بكسر حا وسكون قاف مدتى از زمان وبضم هشتاد سال يا بيشتر وده ودر صراح گفته حقبه بكسر سالها وحقب بضم وبضمتين هشتاد سال يا بيشتر چنانچه در قول حق سبحانه أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا وقوله تعالى لَابِثِينَ فِيهَا أَحْقَابًا ميكويد بوديم ما مانند دو ندايم جذيمه كه جدا نبودند از يكديكر مدتهاى مديد از روزكار * حتى قيل لن يتصدعا * تا آنكه گفته شد هركز متفرق نخواهند شد * فلما تفرقنا كأني ومالكا * پس هركاه جدا افتاديم كويا كه من ومالك * لطول اجتماع لم نبت ليلة معا * بعد ازدرازى اجتماع واتصال شب نكرده بوديم بايكديكر ولام بمعني بعد يا مع امت اين دو بيت را عائشه خواند * ثم قالت * پس تر گفت * والله لو حضرتك ما دفنت الا حيث مت * بخدا سوكند اكر حاضر مى بودم من دفن كرده نمي شدى تو مكر آنجا كه مرده بودى زيرا كه عدم نقل از مكان موت سنت وافضل است * ولو شهدتك ما زرتك * واكر حاضر ميشدم من ترا در وقت فوت تو زيارت نمي كردم ترا زيرا كه زيارت امرى واجب نيست تا آنكه امهات المؤمنين حكم معتدات دارند كه بايد ملازم مساكن وبيوت خود باشند وجز در مهم ضروري وحاجت مانند حج وغيره نه برآيند باوجود آنكه ظاهر حديث نهي نسخ است از زيارت اكرچه ماول ومنسوخ ميدارند ونقل تو از مكان موت نيز نزد من مكروه است ولكن چون لقاى تو نزد موت از من فوت شد زيارت قبر تو كردم تا قائم مقام لقا باشد والا اولى ترك زيارت بود فافهم * رواه الترمذي * وعن ابى رافع قال سل رسول الله صلى الله عليه وسلم سعدا * كشيد آنحضرت سعد بن معاذ را يعنى از جنازه ودر آورد در قبر * ورش على قبره ماء * وپاشيد بر قبر وى آب را وخود متعهد شد بجهت تكريم وى واظهار عنايت بحال وي * رواه ابن ماجة * وعن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم صلى على جنازة ثم اتى القبر فحثى عليه من قبل رأسه ثلثا * روايت است از ابي هريرة كه آنحضرت نماز كزارد بر جنازه پس آمد قبر را پس انداخت بروى خاك بهر دو دست از جانب سر وى سه بار * رواه ابن ماجة * وعن عمرو بن حزم * بفتح حاى مهمله وسكون زاى صحابي است وبا نزده ساله بود كه ايمان آورد عام خندق وهفده ساله بود كه آن حضرت او را بعمل يمن بر نجران فرستاد * قال رآني النبي صلى الله عليه وسلم متكئا على قبر * كفت ديد مرا

آنحضرت تكيه زننده برقبري وي * فقال * پس گفت آنحضرت * لاتؤذ صاحب هذا القبر * آزار مكن صاحب اين قبر را * او لا تؤذه * شك راوي است كه لاتوذ صاحب هذا القبر گفت يا لاتوذه گفت وبجاي صاحب هذا القبر ضمير آورد شايد كه مراد آنست كه روح وي ناخوش ميدارد وراضي نيست بتكيه كردن برقبر وي از جهت تضمن وي اهانت واستخفاف را بوي والله اعلم * رواه احمد *

باب البكاء على الميت * گريستن برمرده بي نوحه وبلند كردن آواز الا ياس به است ومكروه است ندبه ونوحه وستايش كردن ميت را بافراط شبيه بحال چنانكه عادت جاهليت است اما اصل ثناوذكر محاسن نه بروجه ندب مكروه نيست ومكروه است تجديد مصائب زياده برسه روز وبرسر مقابر ومستحب است تعزيت پيش ازدفن وبعد ازوي تاسه روز ومعني تعزيت صبر وشكيبائي فرمودن مصيبت زده را وعزا بمعني صبر است ومكروه است نشستن بردر ونزد بعض مشائخ مكروه نيست ونشستن براي ماتم سه روز است وزياده برآن مكروه است وبعض تاهفت روز گفته اند واز عطاي خراساني كه از تابعين است منقول است كه گفت چون آدم عليه السلام مرد تمامهٔ خلائق تاهفت روز بروي بگريستند وبسياري از متاخرين گفته اند كه مكروه است اجتماع برصاحب ميت ومكروه است كه بنشيند بردر خانه خود ومردم جمع شوند وتعزيت نمايند بلكه هركاه ازدفن فارغ شوند وبركردند متفرق شوند وصاحب ميت بايد كه بكار خود مشغول گردد ومردم نيز بكارهاي خود مشغول شوند وتعزيت زياده بريك بار نبايد كرد وبعض مشائخ بخارا گفته اند تعزيت حاضر سه روز است وتعزيت غائب يك روز وبعض گفته اند كه پاك نيست به نشستن تاسه روز درخانه يا در مسجد كه آن حضرت صلى الله عليه وسلم بعد ازشنيدن خبر قتل جعفر بن ابي طالب وزيد بن حارثه وعبد الله بن رواحه در مسجد نشست ومردم مي آمدند وآنچه مردم درين زمان از تكلفات كنند همه بدعت وشنيع ونامشروع است واگر معزي گويد بزرك مصيبتي ياسخت مصيبتي قرار ميدهد بعض گفته اند كه كفر است وبعض گويند كه كفر نيست وليكن خطاي عظيم است وبعض فتوي بجواز آن داده اند واگر گويد هرچه از جان ازبكاست درجان تو زياده باديم كفر است واگر گويد عمر تو زياده باد اين نيز خطا وجهل است ذكره كله في مطالب المؤمنين

* الفصل الاول * عن انس قال دخلنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم على ابي سيف القين * گفت انس درآمديم ما همراه آنحضرت برابي سيف آهنگر * وكان ظئر ابراهيم * وبود وي دايه يعني شوهر دايهٔ ابراهيم پسر رسول الله ومرضعهٔ وي ونام وي براء بن اوس بود ونام زوجهٔ او خوله بنت المنذر ومعني ظئر در لغت مربياني كنند ه پرفرزند ديگري * فاخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم ابراهيم فقبله وشمه * پس گرفت آنحضرت ابراهيم را پس بوسه داد اورا وبوي كرد اورا * ثم دخلنا عليه بعد ذلك * پس درآمديم ما بروي بعد از آن يعني همراه آنحضرت * وابراهيم يجود بنفسه * وحال آنكه ابراهيم جود وسخاوت ميكرد بجان خود يعني نزديك بود بجان دادن وبود ابراهيم رضي الله عنه دوساله وبعض گفته اند شانزده ماهه وهشت روزه ودر روايتي يك سال ودو ماهه وشش روزه وبالجمله درمدت رضاع بود كه از عالم رفت * فجعلت عينا رسول الله * پس دراياستاد هر دو چشم پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم تذرفان * كه روان شد اشكها ازان ذرف يدن اهل معجمه وراوغا رفتن اشك ازچشم * فقال له * پس گفت مر آنحضرت را * عبد الرحمن بن عوف وانت * وتو گريه ميكني واشك ميريزي با اين مغرفت وجلالت شان * يا رسول الله فقال * پس گفت آن حضرت * يا ابن عوف انها رحمة * اي پسر عوف اين اشكها اثر رحمت ورقت است بر مقبوض بمشاهدهٔ حال وي كه مبتلي است بشدت با اين ضعف بنيت نه از جهت جزع وبيصبري وناشكيبائي است چنانچه تو خيال كردهٔ * ثم اتبعها باخرى * پستر پسر وگردانيد آن اشكها را با شكهاي ديگر با اين كلمه را با كلمهٔ ديگر * فقال * پس گفت * ان العين تدمع والقلب يحزن * بدرستيكه چشم اشك ميريزد ودل اندوهگين ميگردد * ولا نقول الا ما يرضى ربنا * ونميگويم مگر آنچه خوشنود است پروردگار ما * وانا بفراقك يا ابراهيم لمحزونون * وبدرستيكه ما بجدائي تو اي ابراهيم هرآينه اندوهگينانيم * متفق عليه *

وتحقيق درين باب آنست كه كمال آنحضرت كمال بشري است على الاطلاق كه شامل تمامهٔ لطائف وقواي ظاهره وباطنه است چنانچه لائق بحال بشر است كه جامع صفات روح ونفس وطبيعت است برخلاف حال ملائكه وبود آنحضرت كه ميدادهر چيز را حق روظاهر ميشد ازوي آثار تمامهٔ حواس وقوي پس آنچه مقتضاي بشريت است صادر ميشد بقدرت واختيار وآنچه نه مقتضاي بشريت صادر ميشد بحكم

طبيعت واضطرار واكراه اين چنين باشد نقصان لازم آيد وهمه موافق حق وحكمت است واين دليل سلامت حواس وقوى است پس مرآنحضرت را در هر مرتبه تمام وكامل است واين يكى از وجوه وجود مكرمات موت است در حق وى صلى الله عليه وسلم محققين صوفيه گفته اند كه تمامى لطائف از طبيعت ونفس وقلب وروح وسر در ارباب تمكين جدا جدا بى مزج وخلط ميان اين لطائف در عمل وكار خود اند وآثار ونتائج هريكى بران مترتب وصادر سر بذات حق تعالى وتقدس متصل وروح در محبت وى تعالى مستغرق وقلب بذكر وى مشغول ونفس بخدمت وى عامل وطبيعت بحظوظى كه سبب قوام بدن است آخذ وهمه مطيع ومنقاد حق اند در انچه پيدا شده اند براى آن والله اعلم * وعن اسامة بن زيد قال ارسلت ابنة النبي صلى الله عليه وسلم اليه * گفت اسامة بن زيد كه فرستاد دختر آن حضرت كه زينب زوجهٔ ابي العاص بن الربيع يزد كسى را بسوى آنحضرت * ان ابنتي قبض * كه پسرى است مرا كه در حالت نزع است ونزديك است كه قبض روح وى كرده شود * فائتنا * پس تيا مارا ويرسش حال ما كن وبفرياد ما رس وبه بين كه چه حال داريم * فارسل يقرئ السلام ويقول * پس فرستاد آنحضرت كسى را بسوى وى در حالتى كه ميخواند تا سلام را وميكويد آنحضرت * ان لله ما اخذ وله ما اعطى * بدرستيكه مر خدا راست چيزيكه گرفت ومر او راست چيزى كه داد * وكل عنده باجل مسمى * وهمه نزد او بمدت معين است وحيات آن پسر تا اين مدت مقدر بود * فلتصبر ولتحتسب * پس بايد كه صبر كند وطالب ثواب وى كردد * فارسلت اليه تقسم عليه ليأتينها * پس باز فرستاد زينب كسى را بسوى آنحضرت وسوكند ميخورد بر وى كه البته بيايد آنحضرت اورا * فقام ومعه * پس برخاست آنحضرت وبحال آنكه با وى بود * سعد بن عبادة ومعاذ بن جبل وابي ابن كعب وزيد بن ثابت ورجال * ومردان ديكر از صحابه * فرفع الى رسول الله * پس برداشته آورده شد بسوى پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم الصبي * آن كودك كه جان ميداد * ونفسه تتقعقع * وحال آنكه جان وى حركت ميكرد مى لرزيد وتقعقه حكايت آواز سلاح وآواز دندان از جهت سخت واقع شدن در اكل وجنبانيدن چيز خشك باآواز كذا في القاموس ودر صراح كفته آواز سلاح ورفتن در زمين * ففاضت عيناه * پس اشك بسيار ميرفت مزيد وچشم آن حضرت * فقال سعد * پس كفت سعد بن ابي وقاص * يا رسول الله ما هذا * چيست اين كريستن از تو واشك ريختن كه تو بان قوت وكمال حال ميكريي * فقال * پس كفت آنحضرت * هذه رحمة جعلها الله في قلوب عباده * اين اثر مهرباني ونرمي است كه كردانيده ونهاده است آنرا خداى تعالى در دلهاى بندكان خود * فانما يرحم الله من عباده الرحماء * پس رحمت ومهرباني نمى كند الله تعالى از بندكان خود مكر رحمت كنندكان ومهربانان را * متفق عليه * وعن عبد الله بن عمر * رضي الله عنه * قال اشتكى سعد بن عبادة شكوى له * كفت ابن عمر بيمار شد سعد بن عبادة بيمارى كه مر او را بود مشخص نيست نزد وى كه چه بيمارى بود * فاتاه النبي * پس آمد او را پيغمبر * صلى الله عليه وسلم يعوده * در حالى كه عيادت ميكند آنحضرت اورا * مع عبد الرحمن بن عوف وسعد ابن ابي وقاص وعبد الله بن مسعود فلما دخل عليه * پس هركاه كه در آمد آنحضرت بر سعد بن عبادة * وجده في غاشية * يافت اورا در حادثهٔ كه پوشيده واحاطه كرده بود او را كنايت از شدت مرض واندوه ودرد است وغاشيه كار سخت ودشوار كه احاطه كند ودركيرد مردرا از مرض وغيره واز ين جهت قيامت را غاشيه كفته اند ودر صراح كفته غاشيه قيامت ودرد وبيمارى شكم وبعض كفته اند كه مراد بغاشيه در حديث جماعه ايست كه احاطه كرده بودند او را وكرد وى نشسته * فقال * پس كفت آنحضرت بمشاهدهٔ سختي حال وى يا بطريق استفهام * قد قضى * بتحقيق ميرانيده شد وبپرداخته شد كار حيات وى وبلفظ معلوم نيز روايت كرده شده است چنانكه در كريمه وقضى ربك است يعني تمام كرد مدت حيات خود را * قالوا * كفتند * لا * نموده است * يا رسول الله * وموت سعد بن عبادة بعد ازان حضرت است در خلافت عمر يا در خلافت ابي بكر رضي الله عنهما * فبكى النبي * پس بكريست پيغمبر * صلى الله عليه وسلم فلما رأى القوم بكاء النبي * پس هركاه كه ديدند آن كروه كريهٔ پيغمبر را * صلى الله عليه وسلم بكوا * بكريستند ايشان نيز * فقال * پس كفت آنحضرت * الا تسمعون ان الله لا يعذب بدمع العين * ايا نمى شنويد يعني بشنويد از احكام شرعي كه خداى تعالى عذاب نميكند باشك چشم * ولا بحزن القلب * ونه باندوه دل

* ولكن يعذب بهذا * وليكن عذاب ميكند بفعل اين * واشار الى لسانه * واشارت كرد بلفظ هذا بسوى زبان خود * او يرحم * يا رحم ميكند باين يعنى عذاب الهي ورحمت وى همه مترتب برفعل زبان ميكردد اكر نوحه كرد دراين باب يا سخني ناشايسته كفت مستحق عذاب كردد واكر تحمل خدا كفت وترجيع كرد مستوجب رحمت ثواب شود * وان الميت ليعذب ببكاء اهله عليه * وبدرستي كه مرده عذاب كرده ميشود بكريستن كسان وى برروى تحقيق اين درشرح حديث عائشه بيايد * متفق عليه * وعن عبد الله ابن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليس منا من ضرب الخدود وشق الجيوب ودعى بدعوى الجاهلية * نيست از اهل طريقهٔ ما كسى كه بزند رخسارها را وپاره كند كريبانها را وبخواند بخواندن جاهليت چنانكه نوحه ودعا بويل وثبور * متفق عليه * وعن ابي بردة * بضم با وسكون را پسر ابو موسى اشعري است ارتابعين * قال اغمى على ابي موسى * كفت بيهوش شد ابو موسى كه پدر ايست غمي بفتح وقصر بيهوشي اغما بيهوش كرد انيدن غمي عليه واغمى عليه همچنين استعمال كرده ميشوند بلفظ مجهول * فاقبلت امرأة تمام عبد الله تصيح برنة * پس پيش آمد زن وى كه كنيت او ام عبد الله بود در حالتيكه آواز ميكند ببكاء ورنة بفتح را وتشديد نون آواز باكريه كه درو ترجيع است يعنى كردانيدن آواز در حلق * ثم افاق * پس بهوش آمد * وقال الم تعلمي * پس كفت ابو موسى مر زن را ايا نميداني تو * وكان يحدثها ان رسول الله * وبود ابو موسى كه تحديث ميكرد زن خبر ميداد آن زن را كه پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم قال * كفته است * انا بريء ممن حلق وصلق وخرق * من بيزارم از كسى كه بسترد موى سر را يعنى در مصيبت وبلند كند آواز خود را بكريه وپاره كند كريبان را * متفق عليه ولفظه لمسلم * وعن ابي مالك الاشعري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اربع في امتي من امر الجاهلية لا يتركونهن * چهار خصلت اند در امت من از كار جاهليت كه نميكذارند آنها را * الفخر في الاحساب * يكى نازيدن ومدح كردن نفس در حسبها وحسب آنچه بشمارد مرد از صفات وخصال وشرف ومجد كه درو وددر بدران اوست * والطعن في الانساب * دوم طعن كردن وعيب كرفتن در نسبهاى مردم چنانچه فخر وتمدح بنسب خود ميكنند وحاصل اين هردو خصلت تعظيم نفس وتحقير مردم است وهر دو مذموم است مكر با سلام وكفر * والاستسقاء بالنجوم * وطلب آب باران كردن بستارهها يعنى توقع امطار نزد وقوع نجوم در منازل خود چنانكه كويند وقتى كه كوكب در فلان منزل بيايد باران شود چنانكه در حديث ديكر آمده است مطرنا بنوء كذا واين منع وزجر است از تمسك بقواعد نجوم واعتقاد باحكام آن * والنياحة * چهارم نوحه كردن در ماتم * وقال * وكفت آن حضرت * النائحة اذا لم تتب قبل موتها تقام يوم القيمة * زن نوحه كر چون توبه نكند پيش از مرك خود يعنى از عالم بتوبه نرود ايستاده كرده ميشود روز قيامت يعنى در موقف يا برانكيخته ميشود * وعليها سربال من قطران * وحال آنكه بران زن پيراهنى است از قطران بفتح قاف وكسر طا وسكون نيز آمده روغنى است كه دوشيده وكشيده ميشود از درختى كه معروف است بعد از ان پخته ميشود وسوخته ميشود در چراغ وطلا كرده ميشود بدان شتران كركين واين سخت تر است در اشتغال نار واحراق * ودرع من جرب * وبروى است پيراهن از جرب بفتح جيم ورا كه نام مرضي است مشهور كه آن را كركويند ودرع پيراهن زن وسربال پيراهن خواه از زن يا مرد يعني مسلط كردانيده ميشود برتن وى كروخارش پس ازان طلا ميكنند بقطران تا زياده كرد الم وسوزش وبعض در بيان مناسبت عمل نياحت وجزاى آن بجرب كفته اند كه چون نائحه خراش ميكرد روى را وپاره ميكرد جامه را مبتلا كردانيده شد بچيزيكه صبر نمى تواند كرد بران نخراشيدن وپاره كردن ونيز خراش ميكرد بهمنان رقت انكيز خود دلهاى مصيبت زدكان را وجراحت ميكرد درونهاى ايشان را پس عقاب كرده شود بانچه مناسب آن باشد والله اعلم * رواه مسلم * وعن انس قال مر النبي صلى الله عليه وسلم بامرأة تبكي عند قبر * روايت است از انس كفت كذشت آن حضرت بزنى كه كريه ميكرد نزد كورى * فقال * پس كفت آنحضرت بآن زن * اتقي الله واصبري * پرهيزكن اى زن از زنا فرمودهٔ خدا وشكيبائي كن * قالت * كفت آن زن با آنحضرت * اليك عني فانك لم تصب بمصيبتي * يكسو شو از من زيرا كه تو مصيبت زده نشدهٔ بمصيبت من * ولم تعرفه * ونشناخت آن زن آنحضرت را * فقيل لها انه النبي * پس كفته شد مر آن زن را كه اين سخن كه كفت پيغمبر بود * صلى الله عليه وسلم فاتت باب النبي * پس آمد آن زن

بردر پیغمبر * صلی الله علیه وسلم فلم تجد عنده بوابین * پس نیافت آن زن نزد آنحضرت دربانان را چنانکه بردر ملوک وامرا
می باشند ومانع نیامد از درآمدن گویا درنهاد خود خوفی وهیبتی یافته بود وگمان برده بود که رسول خدا صلی الله علیه وسلم مثل
ملوک وسلاطین خواهد بود وار را مجال درآمدن بروی نخواهد بود تا درآید واعتذار نماید * فقالت لم اعرفك * پس گفت
آن زن وعذر خواهی نمود که من نشناختم ترا که تو پیغمبر خدائی تا امتثال امر تو میکردم وبی ادبی نمینمودم * فقال * پس
گفت آنحضرت * انما الصبر عند الصدمة الاولى * معتبر ومحمود نیست صبر مگر نزد گوفت نخستین که اول زمان مصیبت رسیدن
وگوفتار وسخت وبعد ازآن شخص آنوقت خود بضرورت صبر میکند وصدم چیزی سخت را بر چیزی سخت زدن چنانکه اینجا زدن مصیبت
که سخت است بر دل که وی نیز سخت است ودر تحمل شدائد وبلایا پس میزند بروی ومی شکند آنرا وصدم بمعنی وصیدن امروز
نیز آید چنانکه رسیدن بلا واین معنی اظهر است ولیکن معنی اول ابلغ است * متفق علیه * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم لا يموت لمسلم ثلثة من الولد فيلج النار * نمی میرد مر مسلمانی را سه کس از فرزندان پس درآید آتش دوزخ را
* الا تحلة القسم * مگر برای حلال گردانیدن وگشادن سوگند که حق سبحانه تعالی در قرآن مجید در ورود بندگان آتش را یاد کرده وفرموده که
وَاِنْ مِّنْكُمْ اِلَّا وَارِدُهَا وهیچ یکی ازشما نیست مگر آنکه درآید دوزخ را اگرچه درآنی باشد مثل برق جهنده وباد پرنده وعرب میگویند
که کردم این کار بتحلة القسم یعنی همان قدر کردم که بوی از عهدهٔ سوگند برآیم ودر وی ادنی فعل که یکبار دران لطیف کنند
کفایت دارد پس هر که سه فرزند از وی مرد در دوزخ نمی درآید مگر همان قدر که سوگند راست کردد * متفق علیه * وعنه قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم لنسوة من الانصار * وهم از ابي هريرة است که گفت گفت آنحضرت مر جماعت زنان را از قبیلهٔ
انصار * لا يموت لاحد لكن ثلثة من الولد فتحتسبه * نمیمرد مر یکی ازشما سه کس از اولاد پس صبر کند وطلب ثواب دارد * الا
دخلت الجنة * مگر آنکه درآید بهشت را * فقالت امرأة منهن او اثنان * پس گفت زنی ازمیان این زنان یا دو کس هم بمیرند
* يا رسول الله * یعنی بفرما که سه کس بمیرند یا دو کس مخصوص بسه کس مدار * قال * گفت آنحضرت * او اثنان * یا دو کس
بمیرند ولیکن احتمال دارد که همین ساعت وحی فرود آمده باشد بتوجه آنحضرت بدرگاه صمدیت حق یا آنحضرت دعا کرده باشد
وهو قف اجابت رسیده * رواه مسلم وفي رواية لهما * ودر روایتی مر بخاری ومسلم را این چنین آمده که * ثلثة لم يبلغوا الحنث *
یعنی ان سه کس که نرسیده اند بزه وگناه را یعنی بالغ نشده اند که فعل آنها گناه باشد وبر ان بزه مترتب گردد وصغیر بمیرند زیرا که
زنان باطفال مهر وشفقت زائد دارند والم ایشان مفرط واطفال تابع وملحق اند بایشان بخلاف کبار * وعنه قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم * وهم از ابي هريرة است که گفت گفت آنحضرت در حدیث قدسي * يقول الله ما لعبدي المؤمن عندي
جزاء * میکوید خدای تعالی نیست مر بندهٔ مسلمان را نزد من پاداش * اذا قبضت صفيه من اهل الدنيا * چون قبض کنم
وبمیرانم دوست خالص او را که بی شائبهٔ تکلف او را دوست میدارد چنانکه پسر وجز آن از اهل دنیا چه جای آنکه از اهل آخرت باشد
* ثم احتسبه * پستر صبر کند ونظر بر ثواب آخرت دارد * الا الجنة * مگر بهشت را * رواه البخاري *

* الفصل الثاني *

* عن ابي سعيد الخدري قال لعن رسول الله * گفت لعنت کرده است پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم النائحة * زن نوحه کننده را
* والمستمعة * وگوش دارنده بنوحه وشنوندهٔ آنرا بوجهٔ رضا ولفظ تانیث را بجهت آن آورد که نوحه اکثر کار زنان است یا مراد
جماعهٔ نائحه ونفس نائحه است تا مردان را نیز شامل باشد ووجه اول ظاهرتر است * رواه ابوداؤد * وعن سعد ابن ابي وقاص
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عجبا للمؤمن ان امابه خير حمد الله وشكر * کاری شگرف است مر مسلمان را اگر برسد او را
نیکی از نعمت ومال ومنال وعافیت ستایش میکند خدا را وسپاس میکوید او را * وان اصابته مصيبة حمد الله وصبر * واگر برسد او را
سختی وانده تنا میکوید وشکیبائی می ورزد بشهود صفات جمال وجلال ولطف وقهر زیرا که مقصود وی سبحانه از ایراد نوازل
وحوادث بر بنده تعرف است وچون معرفت حاصل شد حمد لازم آنست * فالمؤمن يؤجر في كل امره * پس مسلمان مزدداده میشود
در همه کار ودر همه حال وی چه نعمت وچه مصیبت وچه شکر وچه صبر * حتى في اللقمة يرفعها الى فيه او امرأته * تا آنکه در لقمه

كه برميدارد ومى نهد آنرا در دهن زن خود بجهت مؤدت ورحمت باداى نفقهٔ واجبه اگرچه بظاهر از قسم شهوت وحظ نفس
است وليكن درحقيقت اداى حق است ولهذا فرمودان لزوجتك عليك حقا قول مشائخ شاذليه است المقصود موافقة الحق لا
مخالفة النفس ودرين اشارت بتاكيد وتائيد ثبوت اجر است در جميع احوال چه حقوق وعبادات وچه حظوظ وعادات
باعتبار تضمن وى نيت را چه مباحات اگرچه در ظاهر از قبيل شهوات باشند ليكن با عنبار اشتمال آن برنيت تقرب حكم
مستحبات ميگيرند وعادات عبادات ميكردند * رواه البيهقي في شعب الايمان * وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم ما من مؤمن الا وله بابان * نيست هيچ مسلماني مگر آنكه اورا دو در است * باب يصعد منه عمله * درى است كه بالا ميرود
از راه آن عمل او در محل كتابت او در آسمان بعد از نوشتن آن در زمين * وباب ينزل منه رزقه * ودرى است كه فرود مى آيد
ازان در رزق وروزى وى وميرسد بمستقر ارزاق از زمين * فاذا مات بكيا عليه * پس چون ميميرد مرد مسلمان ميكريند آن
هردو در بروى بحقيقت بامر اد كريه اهل آنهاست از ملائكه وظاهر آيت وحديث درمعني اول است والله اعلم ابكاى باب صعود
از جهت آنكه مشرف ميشد بدان وكريه در رزق بسبب آنكه رزق عون بود بر عمل صالح پس هردو ميكريند بجهت حرمان
ازين سعادت وفقدان اين نعمت * ذلك قوله تعالى * پس اين كريه در صعود ورزق بر مؤمن مراد است بقول حق تعالى كه از
كافران نفي كرده است وفرموده * فما بكت عليهم السماء والارض * پس نه كريست برايشان آسمان وزمين اين درشان كافران
است ودر مقابل آن وجود بكاى آسمان وزمين بر مسلمانان مفهوم ميكردد اگر گفته شود كه در صعود ودر رزق هردو در
آسمان اند پس كريه زمين از چيست واز كجا است جوابش آنكه رزق از آسمان بر زمين ميرسد پس آن مقام كه محل وصول
ارزاق است مى كريد چنانكه در ترجمه اشارت بدان كرديم * رواه الترمذى * وعن ابن عباس قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم من كان له فرطان من امتي ادخله الله بهما الجنة * كسى كه باشد او را دو فرط از امت من مى درآرد او را
خداى تعالى بسبب آن دو فرط وجزاى مصيبت وبشفاعت ايشان در بهشت فرط بفتحتين پيش روندهٔ آب خور از براى
اصلاح حوض ودلوها وريش روندهٔ از قافله تا طيار سازد آب را ومنزل را وانچه محتاج اند بدان در منزل ومراد اينجا فرزند
كسى كه ميرد كويا پيشتر ميرود وكار او را در ان جهان در بهشت اماده ميكردانند * فقالت * پس گفت * عائشة * رضي الله عنها
* فمن كان له فرط من امتك * پس كسى كه باشد مر او را يك فرط از امت تو يعني يك فرزند از عالم رفته باشد پس او را چه حال است
وشما اين بشارت را برد وفرط داديد * قال فمن كان له فرط * گفت آنحضرت پس كسيكه باشد او را يك فرط نيز مى درآرد او را
در بهشت ما دو گفتيم زيرا كه اول حكم همچنين بود باز درخواست كرديم رحمت واسع شد يكى را نيز حكم شد * يا موفقة * اي
توفيق داده شده بخيرات وحرص بر تعليم شرائع واحكام وسوال ازان نداست بعائشه وتشريف است مر او را باين لقب جامع فضائل
وكمالات وعائشه راد رحضرت وى صلى الله عليه وسلم راه سوال وعلمي در شرائع بود كه هيچ يكي از ازواج مطهرة را نبود وچون
آنحضرت او را برين صفت مدح كرد وبرين فعل ترغيب نمود زيادة كرد در سوال باظهار تحسر وتاسف بر فوت اين نعمت كه
وجود فرط امت از وى رضي الله عنها * فقالت * پس گفت عائشه * فمن لم يكن له فرط من امتك * پس كسى كه نباشد براى
او فرطى از امت تو چكار كند * قال * گفت آنحضرت * فانا فرط امتي * پس من فرط امت خودم كه پيشتر ميروم وكار سازى
ايشان دران جهان ميكنم واين جزا وثواب ايشان را كه بمردن فرزند است بجهت درد ومصيبت است كه بايشان ميرسد * لن يصابوا
بمثلي * هرگز مصيبت زده نميشوند ايشان بمانند مصيبت موت من زيرا كه من محبوب ترم نزد ايشان از يدران وبصران واز هرچه
تعلق دارند بدان * رواه الترمذى وقال هذا حديث غريب * وعن ابي موسى الاشعرى قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم اذا مات ولد العبد قال الله تعالى لملائكته * چون مى ميرد فرزند بندهٔ ميكويد خداى تعالى مر فرشتكان خود را
ومى پرسد از ايشان * قبضتم ولد عبدى * قبض كرديد شما روح فرزند بندهٔ مرا * فيقولون نعم * پس ميكويند فرشتكان آرى قبض
كرديم پس مهرباني ميكند وى تعالى بر بندهٔ خود * فيقول * پس ميكويد وى تعالى * قبضتم ثمرة فؤاده * قبض كرديد ميوهٔ

دل اورا وحاصل عمر وزندگاني اورا * فيقولون نعم * پس ميگويند آرزو كرديم * فيقول * پس ميگويد الله تعالى * ماذا قال عبدي * چه چيز گفت بنده من در وقت قبض روح فرزندي * فيقولون * فيقولون * پس ميگويند فرشتگان * حمدك واسترجع * حمد گفت واسترجاع كرد يعني گفت انا لله وانا اليه راجعون * فيقول الله * پس ميگويد خداى تعالى * ابنوا لعبدي بيتا في الجنة * براريد براى بنده من خانه در بهشت كه چون در ين جهان پدروى بمصيبت و محنت غمگين شد است در آن جهان به تنعم بهشت وحور وغلمان آن شاد گردد وچون بمردن فرزند خانهٔ جمعيت وسرورى ويران شد است خانه بهتر ازين در بهشت بنا كنيد اين همه ظهور صفت جلال وجمال اوست تعالى وتقدس ميزيانند ومميرانند ومميگيريانند ومى خندانند * بيت * گهى ميزند تا شود دردناك * گهى ميگيرند آبش از ديده پاك * كه بلطفم مى نوازد كه بنازم مى كشد * زنده مى سازد مرا آن شوخ بازم مى كشد * رواه بيت الحمد * ومى فرمايد وي سبحانه وتعالى بفرشتگان كه براى آن بنده خانه بنا كنيد ونام نهيد آن خانه را خانهٔ حمد كه اين جزاى حمد ورضا وتسليم اوست كه در مصيبت كرده * رواه احمد والترمذي * وعن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من عزى مصابا فله مثل اجره * كسى كه تعزيت كند وصبر فرمايد وتسلى دهد مصيبت زده را پس مراورا است مانند اجر وى بر مصيبت وصبر يزان * رواه الترمذي وابن ماجة وقال الترمذي هذا حديث غريب لا نعرفه مرفوعا الا من حديث علي بن عاصم الراوي * وگفت ترمذي اين حديث غريب است نمي شناسيم آنرا بطريق رفع مگر از حديث علي بن عاصم كه راوي اين حديث است ودر كاشف گفته كه اورا تضعيف كرده اند ائمه * وقال ورواه بعضهم عن محمد بن سوقة بهذا الاسناد موقوفا * وگفت ترمذي ورواية كرده اند آن را بعض محدثين از محمد ابن سوقه بضم سين مهمله وسكون واو وبقاف بهمين اسناد موقوف بر عبد الله بن مسعود گفته اند كه محمد بن سوقه ثقه ومرضى است * وعن ابي برزة * روايت است از ابي برزهٔ بفتح موحده وسكون راو بزاى اسلمي كه از صحابه است وهميشه همراه آنحضرت در غزا بود * قال قال رسول الله * گفت گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم من عزى ثكلى كسي بردائي الجنة * كسي كه تعزيت كند وصبر فرمايد ثكلى را پوشانيد شود مر او را حلتي در بهشت وثكلى بفتح مثلثه وسكون كاف زني كه فرزندش مرده ودر قاموس گفته كه ثكل بضم موت وهلاك وفقد حبيب يا ولد ومرد را ثاكل وثكلان گويند وزن را ثكلى وثكلانه وثكلا نه قليل است وبرد بضم ثوب مخطط وآن معروف است * رواه الترمذي وقال هذا حديث غريب * وعن عبد الله بن جعفر قال لما جاء نعي جعفر * روايت است از عبد الله بن جعفر بن ابي طالب گفت هركاه آمد خبر موت جعفر كه در غزوهٔ موته شهيد شد ونعي بفتح نون وسكون عين خبر موت ونعي بفتح نون وكسر عين وتشديد يا نيز روايت است بمعنى خبر موت رساننده واول ظاهرتر است * قال النبي * گفت پيغمبر * صلى الله عليه وسلم اصنعوا لال جعفر طعاما * بسازيد براى اولاد جعفر طعامى را * فقد اتاهم ما يشغلهم * پس بتحقيق آمده است ايشان را چيزى كه باز ميدارد ايشانرا از طعام پختن كه خبر موت او باشد * رواه الترمذي وابو داود وابن ماجة * ودرين حديث دليل است بر آنكه مستحب است خويشان وهمسايكان ودوستان را تهيهٔ طعام مر اهل ميت را ربعض گفته اند كه فرستادن طعام براى اهل مصيبت روز اول غير مكروه است از جهت شغل بتجهيز ميت ودر روز دوم مكروه است اگر زنان نوحه كر جمع شوند زيرا كه اين اعانت است بر اثم وعدوان واختلاف كرده اند در اكل غير اهل مصيبت آن طعام را وابو القاسم گفته كه باك نيست مر كسى را كه مشغول است بتجهيز ميت كذا في مطالب المؤمنين

* الفصل الثالث * عن المغيرة ابن شعبة قال سمعت

رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من نيح عليه فانه يعذب بما نيح عليه يوم القيمة * گفت مغيره شنيدم آنحضرت را كه ميگفت كسى كه نوحه كرده شود بروى پس بدرستيكه آنكس عذاب كرده ميشود بچيزى كه نوحه كرده ميشود بروى روز قيامت ومراد بچيزى كه نوحه كرده ميشود بروى آن سخنى است كه ميگويند آنرا نائحه براى ميت وگفته ميشود بوى بطريق استهزا وسخريت چنانكه در حديث نعمان بن بشير بيايد كويا كه وى ظاهر ميكرد نفس خود را متصف بآن صفات وراضي بود بآن پس محل زجر وتوبيخ باشد * متفق عليه * وعن عمرة * بفتح عين مهمله وسكون ميم * بنت عبد الرحمن انها قالت سمعت عائشة * رضي الله عنها * روايت است از عمرة بنت عبد الرحمن بن سعد بن زرارة كه صحابيه است ودر كنار عائشة ام المؤمنين پرورده شده روايت

ميكند احاديث عائشه را بسيار كه وى گفت شنيدم عائشه را * وذكرها ان عبد الله بن عمر يقول ان الميت ليعذب ببكاء الحي عليه * وحال آنكه ذكر كرده شد مر عائشه كه عبد الله بن عمر ميگويد كه ميت عذاب كرده ميشود بگريستن زنده بر وى * تقول * ميگفت عائشه * يغفر الله لابي عبد الرحمن * بيامرزد خداى تعالى مر ابي عبد الرحمن را كه كنيت ابن عمر است اين كلمه درجاي ميگويند كه كسي سخني گفته وخطا كرده ميگويند كه خدا او را رحمت كند وبيامرزد باز عائشه ميگويد * اما انه لم يكذب * آگاه باشيد بدرستيكه وى يعني ابن عمر عمدا دروغ نگفته است وچون گويد وشان وى اطى وارفع است ازان * ولكنه نسي * وليكن وى فراموش كرده است يا نچه از حضرت شنيد * او اخطأ * يا خطا كرده است درشنيدن وفهميدن بعد ازان بيان خطاى ابن عمر ميكند بقول خود * انما مر رسول الله * اين است وجز اين نيست كه گذشت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم على يهودية يبكى عليها * بر زن يهوديه كه مرده بود گريسته ميشد بروى * فقال انهم ليبكون عليها * پس گفت آنحضرت بدرستيكه ايشان ميگريند بروى * وانها لتعذب في قبرها * وحال آنكه بتحقيق وى مر آينه عذاب كرده ميشود در قبرش پس آنحضرت در خصوص يهوديه اين را گفت وكفار ديگر در حكم وى خواهند بود ودر خصوص وى هم نگفت كه وى بسبب بكاى ايشان معذب است بلكه وى در عذاب است چنانكه شان كافران است وايشان ميگريند واورا عزيز ميدارند ومرحوم ميدانند وى خوار وملعون است از ينجا ابن عمر فهميد كه آن حضرت صلى الله عليه وسلم بطريق كليه فرمود كه ميت بسبب گريهٔ زندگان بروى در قبر معذب ميگردد وشرح اين كلام تمام در حديث آينده بيايد * متفق عليه * وعن عبد الله بن ابي مليكة * بضم ميم وفتح لام وسكون ياء كه از مشاهير تابعين است * قال * گفت * توفيت بنت لعثمان بن عفان * رضي الله عنه * بمكة * مرد دختري مر عثمان بن عفان را بمكه * فجئنا لنشهدها * پس آمديم ما تا حاضر شويم جنازهٔ اورا * وحضرها * وحاضر شد اورا * ابن عمر وابن عباس فاني ليجالس بينهما * پس بدرستيكه من مر آينه نشسته ام ميان ابن عمر وابن عباس ودر بعض نسخ واني بواو ودر صحيح بخاري نيز همچنين است واين اظهر است در معني * نقال عبد الله بن عمر لعمرو بن عثمان وهو مواجهه * پس گفت ابن عمر مر پسر عثمان را كه نام او عمرو است وحال آنكه وى روبروى وى بود * الا تنهي عن البكاء * ايا باز نمى دارى يعني زنان را از گريستن * فان رسول الله * زيرا كه پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم قال * گفته است * ان الميت ليعذب ببكاء اهله عليه * بدرستيكه مرده مر آينه عذاب كرده ميشود بگريستن كسان وى بروى * فقال ابن عباس قد كان عمر يقول بعض ذلك * پس گفت ابن عباس بتحقيق بود عمر رضي الله عنه ميگفت بعض اين سخن را كه ابن عمر ميگويد بعض بجهت آن گفت كه شايد در عبارت كم وبيش واقع شده باشد يا عمر اينچنين ميگفت كه ببعض بكاء اهله چنانكه ابن عباس خواهد گفت * ثم حدث * پستر حديث كرد ابن عباس * فقال صدرت مع عمر من مكة * بازگشته بودم با عمر در زمان خلافت وى از مكه بسوى مدينه واين در ان سال است كه عمر رضي الله عنه در مدينه كشته خواهد شد * حتى اذا كنا بالبيداء * تا آنكه بوديم ما به بيداء بروزن صحراء بفتح موحده وسكون تحتانيه نام موضعي است ميان مكه ومدينه * فاذا هو بركب تحت ظل سمرة * پس ناگاه عمر ملابس وملاقي است بسواران در زير سايهٔ درختي كه نام وى سمره است بفتح سين وضم ميم * فقال اذهب فانظر من هؤلاء الركب * پس گفت عمر يعني ابن عباس را برو بس به بين كيستند اين سواران * فنظرت فاذا هو صهيب * پس نگاه كردم من پس ناگاه آن صهيب رومي رض است وسواران ديگر نيز همراه اويند * قال فاخبرته * گفت ابن عباس پس خبر كردم عمر را كه صهيب است * فقال ادعه * پس گفت عمر بخوان او را او بطلب * فرجعت الى صهيب * پس باز آمدم بسوى صهيب * فقلت ارتحل فالحق امير المؤمنين * پس گفتم كوچ كن پس برس ودر ياب امير المؤمنين را يعني عمر را رضي الله عنه * فلما ان اصبح عمر دخل صهيب يبكي * پس هر گاه بمدينه رسيدند ورسيد عمر را مصيبت قتل در آمد صهيب در حالي كه مي گريد بر مصيبت عمر * يقول * ميگويد * وا اخاه واصاحباه * واى برادر واى يار * فقال عمر يا صهيب اتبكي علي * پس منع كرد عمر او را از گريستن وگفت اى صهيب ايا گريه ميكني بر من * وقد قال رسول الله * وحال آنكه بتحقيق گفته است پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ان الميت ليعذب ببعض بكاء اهله عليه * شد گريه بعض بكا براى آن خواهد بود كه ممنوع گريه است كه باندبه وبفجيع وجزع بود يا مراد آنست كه بكا مظنهٔ تعذيب است اگر خواهد

خدا تعالى عذاب ميكند بران نادم * فقال ابن عباس فلما مات عمر ذكرت ذلك لعائشة * پس گفت ابن عباس چون عمر مرد گاه گاه
عمر مرد ذكر كردم آنرا يعني گفت وگوي عمر و صهيب را و قول عمر را كه ان الميت ليعذب الى آخره مر عائشه را * فقالت يرحم
الله عمر * پس گفت عائشه رحمت كند خدا ى تعالى عمر را چنانكه بابن عمر گفته بود يغفر الله ايشان ذكر مغفرت نكرد كه منبي
ار صدق گفته است بخلاف رحمت كه مورد وى عام است * لا والله * نه اين چنين است بخدا سوگند * ما حدث رسول الله * حديث نكرد
پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ان الميت ليعذب ببكاء اهله عليه * يعني بران رجلي كه عمر نميدهد زيرا كه حديث صحيح است بي
شبهه و اختلاف در تعيين مراد است عمر را ابن عمر ميگويند كه عذاب بسبب بكاست مؤمن را و كافر را و عائشه ميگويد كه اين در
حالة كافر است و او در عذاب است كريه كنند يا نكنند و بر تقدير كريه عذاب مقارن كريه است پس عذاب با كريه است نه از كريه و اين مضمون
را اكابر بزبان علم ادا كنند واضح تر مي كردد كه كلمهٔ با نزد اين عمر براى سببيت است و نزد عائشه براى ملابست است يا كر فرضا
مسلماني را در قبر عذاب باشد عذاب او مقارن كريه خواهد بود اما عائشه ميگويد كه ورود اين حديث در كافر است و اين است
معني قول عائشه كه گفت * ولكن ان الله تعالى يزيد الكافر عذابا ببكاء اهله عليه * وليكن بدرستي كه خداى تعالى افزون ميكند كافر را
عذاب بابكاى اهل وى بروى و اين عبارت دلالت ميكند كه در مادهٔ كافر كريه نيز سبب افزوني عذاب ميكردد و اين بسبب آن
خواهد بود كه كافر را ضي است بكريه بلكه بعض وصيت ميكردند بكريه و نوحه و نامشروعات ديكر سببيت كريه مر عذاب را بجهت
اين است و بعض بهمين توجيه ميكنند كه عذاب بسبب كريه در انجا است كه ميت وصيت كرده باشد بدان و راضي شده چنانكه
رسم جاهليت بود فتامل بعد ازان عائشه رضي الله عنها استدلال ميكند بر عدم سببيت كريه اهل ميت مر عذاب او را چنانكه
ميفرمايد * و قالت عائشة * رضي الله عنها * حسبكم القرآن * بس است شمارا قرآن كه ميفرمايد * ولا تزر وازرة وزر اخرى *
و برنميدارد هيچ نفس بار بردارندهٔ بار نفس ديكر را يعني كناه يكي بر ديكري نمي نويسند و چون كريه و نوحه كناه اهل ميت است
بر ميت براى چه نويسند وى چه كناه كرده است كه او را بدان عذاب كنند * قال ابن عباس عند ذلك * كفت ابن عباس نزد اين
سخن مضمون آيت قرآني را كه * والله اضحك وابكى * و خدا مي خنداند و مي كريانند و اين تقريري است براى نفي مذهب ابن
عمر كه ميت عذاب كرده ميشود ببكاى اهل وى بروى زيرا كه بكاى آدمي و ضحك وى و اندوه و شادى وى از خدا است كه پيدا ميكند
و ظاهر ميكرداند در وى آنرا پس او را اثر در عذاب نباشد اما اين بر تقديري خواهد بود كه ضحك و بكا بى اختيارى باشد و تكلف
و اختيار را دران و اسباب آن مدخلي نباشد فافهم و الله اعلم * قال ابن ابي مليكة فما قال ابن عمر شيئا * پس نكفت ابن عمر در برابر
اين سخن چيزيرا و ملزم كشت و قبول كرد * متفق عليه * و درين حديث دليل است بر آنكه مجتهد اسير دليل است و آورا ميرسد
كه بدليل خود تخطئهٔ مجتهد ديكر كند اكرچه بزرك تر و عالي شان و عالم تر از وى باشد چنانكه عمر نسبت بعائشه رضي الله عنها و
وچون حق ظاهر كردد قبول كند و ساكت كردد تا نزاع و جدال زياده نكردد * و عن عائشة * رضي الله عنها * قالت لما جاء النبي
صلى الله عليه وسلم قتل ابن حارثة وجعفر وابن رواحة * كفت عائشه هركاه كه رسيد آن حضرت را خبر كشته شدن زيد بن حارثه
وجعفر ابن ابي طالب و عبد الله ابن رواحه در غزوهٔ موته چنانكه قصهٔ آن در احاديث و كتب سير مذكور و مسطور است * جلس *
نشست آن حضرت يعني در مسجد براى عزاى ايشان * يعرف فيه الحزن * شناخته ميشود در آن حضرت غم و اندوه * و انا انظر
من صائر الباب * و من نكاه ميكردم از شكاف در چنانكه تفسير كرده است او را راوى بقول * تعني شق الباب * ميخواهد عائشه
بصائر باب شكاف باب را ظاهر انزد آن حضرت در ان وقت كسي ببكا نه نبود * فاتاه رجل * پس آمد آنحضرت را مردى * فقال *
پس كفت آنمرد * ان نساء جعفر * بدرستيكه زنان جعفر * و ذكر بكاء هن * و ذكر كرد آن مرد كريهٔ زنان جعفر را كه بسيار ميكنند
* فامره ان ينهاهن * پس امر كرد آنحضرت آنمرد را كه باز دارد زنان را از كريه * فذهب * پس رفت آن مرد پيش زنان تا منع
كند * ثم اتاه الثانية * پس بار آمد آن مرد نزد آنحضرت بار دوم * لم يطعنه * اطاعت نكردند زنان آن مرد را و باز نيامدند از كريه بكفتهٔ او
* فقال انههن * پس باز كفت باآن مرد كه برو و باز دار ايشان را از كريه * فاتاه الثالثة * پس آمد آنمرد نزد آنحضرت سيوم بار

* قال * كفت * والله علينا * نخد اشوكند غالب آمدند زنان ما را * يارسول الله فزعمت * پس گمان برد عائشه ود ربعض نسخ زعمت بلفظ متكلم تصحيح كرده اند پس اين قول عائشه است كه كفت پس دانستم * انه قال * كه آن حضرت كفت بآن مرد * ناجث في افواههن التراب * پس بيند از درد هن هاى ايشان خاك را مبالغه است در منع ايشان از بكا وزور آوردن بران عائشه ميكويد * فقلت * پس كفتم بادل خود خطاب بآن مرد * ارغم الله انفك * برخاك مالد خداى تعالى بيني ترا كنايت است از خوارى وافانت * لم تفعل ما امرك رسول الله * نكردى تو انچه امر كرد ترا پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * كه بازداشتن زنان است از كريه * ولم تترك رسول الله صلى الله عليه وسلم من العناء * وخلاص نكردى آنحضرت را از رنج ومشقت كشيدن در امر ممنوع مكرر كه هر بار آمدى وكفتي كه آنها باز نمى آيند تا بار ديكر امر كرد آنحضرت وتعب كشيد * متفق عليه * وعن ام سلمة قالت لما مات ابو سلمة قلت * كفت ام سلمه كه چون مرد ابو سلمه كه زوج اول وي بود بيش از انحضرت صلى الله عليه وسلم كفتم من * غريب وفي ارض غربة * غريب است ابو سلمه ودر زمين غربت است زيرا كه از مكه بحبشه هجرت كرده بود واز حبشه بمدينه آمده وغريب بود وبا هيچكس كفت وكوى نداشت * لا بكينه بكاء يتحدث عنه * البته بكريم او را كريه كه حكايت كرده شود از ان ودر مردم كه اين چنين كريه كرد كه هيچ كس نكرده است * فكنت قد تهيأت للبكاء عليه * پس بودم من كه بتحقيق آماده شدم براى كريه كردن بر ابو سلمه وخود را بران آوردم * اداقبلت امرأة تريد ان تسعدني * ناكاه پيش آمد زنى ميخواهد آن زن كه ياري دهد مرا وموافقت كند با من در كريه كردن * فاستقبلها رسول الله * پس پيش آمد آن زن را پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فقال * پس كفت آن حضرت * اتريد ين ان تدخلي الشيطان * ايا مى خواهي تواى زن كه درآرى شيطان را * بيتا اخرجه الله منه مرتين * در خانه كه بيرون آورده است از او خداى تعالى از ان خانه دو بار يكبار ربذ در آمدن در اسلام وبار ديكر بهجرت يا يكبار بهجرت از مكه بحبشه وبار ديكر از حبشه بمدينه يا در روز در آمدن در اسلام ودر روز بيرون رفتن از دنيا وتواند كه مرتين متعلق بقال باشد * وكففت عن البكاء فلم ابك * ام سلمه ميكويد وچون آنحضرت اين كلمه فرمود باز آمدم از كريه پس كريه نكردم بعد از ان * رواه مسلم * وعن النعمان بن بشير * صحابى است كه در وقت رحلت آنحضرت هشت ساله بود * قال اغمي على عبد الله بن رواحة * كفت نعمان بيهوشي اند اخته شد بر عبد الله بن رواحه در وقتى كه بيمار بود ونزديك بمردن رسيده اكرچه وي رضي الله عنه در بيمارى نمرده است بلكه شهيد شد در غزوة موته * فجعلت اخته عمرة تبكي * پس در ايستاد خواهر او كه عمره نام داشت كه ميكريست ومي كفت * واجبلاه * اى كوه * واكذا واكذا * اى چنين اى چنين * تعدد عليه * در رحالتيكه مي شمارد بر وى اوصاف ومي ستايد چنانكه مي ستايند زنان مرده را در نوحه وتفجع * فقال * پس كفت عبد الله بن رواحه يعني بعمره * حين افاق * هنكامى كه بهوش آمد * ماقلت شيئا الا قيل لي كذلك * نكفتى تو هيچ چيزي از ان اوصاف را مكر آنكه كفته شد مرا بطريق سخريت وايذا همچنانكه تو كفتي * زاد في رواية * زيادة كرده است در روايتي اين عبارت را كه * فلما مات لم تبك عليه * پس چون مرد ابن رواحه نكريست عمرة بروي ونوحه نكرد اين يك توجيهي است كه مرقول عمر وابن عمر را كه در حديث ان الميت ليعذب ببكاء اهله عليه كفته اند * رواه البخاري * وعن ابي موسى قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ما من ميت يموت * كفت ابو موسى شنيدم آن حضرت را كه ميكفت نيست هيچ مرده كه مى ميرد * فيقوم باكيهم * پس مى ايستد كريه كنندة او م * فيقول * پس ميكويد آن كريه كننده * واجبلاه واسيداه اونحو ذلك * يا مانند ان الفاظ ديكر كه درند به وتفجع ميكويند * الا وكل الله به ملكين * مكر آنكه مى كمارد خداى تعالى بر وى دو فرشته را ومي سپارد كار او را بايشان * يلهزانه * كه مى جنبانند ودفع ميكنند آن ميت را ولهز مشت بر سينه زدن از باب فتح يفتح * ويقولان * ومي كويند بطريق ايذا * اهكذا كنت * ايا همچنين بودى تو اين نيز نوعى از عذاب است * رواه الترمذي وقال هذا حديث غريب حسن * وعن ابي هريرة قال مات ميت من آل رسول الله * مرد ميرنده از اهل بيت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فاجتمع النساء يبكين عليه * پس جمع شدند زنان در رحالتيكه كريه كنند بر ان ميت * فقام عمر * پس بايستاد عمر رضي الله عنه * ينهاهن ويطردهن * در حالى كه باز ميداشت ايشان زنان را ومي راند

ايشان را * فقال رسول الله * پس گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم دعهن * بگذار ايشان را * ياعمر فان العين دامعة * زيرا كه چشم اشك ريزنده است * والقلب مصاب * ودل مصيبت زده واندوهگين است * والعهد قريب * وزمان مصيبت نزديك وتازه است وما ناكريهٔ آن زنان بي نوحه وبي تفجع بوده است چنانكه سياق حديث دلالت دارد بران وعمر رضي الله عنه كريه را مطلق مكروه پنداشت واين زنان بزور وغلبه گريه ميكردند * رواه احمد والنسائي * وعن ابن عباس قال ماتت زينب بنت رسول الله * مرد زينب دختر پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * كه زوجهٔ ابي العاص بن ربيع اموي بود * فبكت النساء * پس گريستند زنان * فجعل عمر يضربهن بسوطه * پس در ايستاد عمر كه ميزد ايشان را بتازيانهٔ خود * فاخذه رسول الله * پس بگرفت رسول الله * پس انكند ودور كرد عمر را پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم بيده * بدست خود * وقال * وگفت آنحضرت * مهلا * آهسته شو * ياعمر ثم قال * پستر گفت آنحضرت مر زنان را * اياكن ونعيق الشيطان * دور داريد خود را اى زنان از آواز شيطان كه نوحه وندبه است ونعيق در اصل بانگ كردن زاغ وشبان مر گوسپند انرا * ثم قال * پستر گفت آن حضرت * انه مهما كان من العين ومن القلب فمن الله * بدرستي كه شان اين است كه هرچه باشد از چشم كه گريه است واز دل كه غم واندوه است پس از خدا است * عزوجل * يعني راضي است ازان خدا * ومن الرحمة * واز مهرباني است * وماكان من اليد ومن اللسان * وچيزى كه باشد از دست واز زبان * فمن الشيطان * پس از شيطان است وخوش ميشود شيطان بدان كه در معصيت ميافتد آدمي ازان * رواه احمد * وعن البخاري تعليقا قال للمامات الحسن بن الحسن بن علي * بخاري در صحيح خود بطريق تعليق آورده است كه چون مرد حسن بن امام حسن كه اورا حسن مثنى گويند ومعني تعليق در مقدمه معلوم شده است * ضربت امرأته القبة على قبره سنة * زدزن حسن خيمه بر قبر وى يك سال كه در آن يكسال بر سر گور وي نشست ودرد ومصيبت واندوه وفراق وى هر روز تازه مى داشت * ثم رفعت * بعد از يك سال چون درد فرو نشست برداشت خيمه را * تسمعت صائحا يقول * پس شنيد آوازكننده را كه ميگويد * الا هل وجد راما فقدوا * دريغا كه باشد آيا يافتند چيزى را كه گم كردند * فاجابه آخر * پس جواب داد اين آوازكنندهٔ را آوازكنندهٔ ديگر * بل يئسوا فانقلبوا * بلكه نوميد شدند پس برگشتند * شعر * وعوضت اجرا من فقيد فلا تكن * نقيدك لا ياتي واجرك ذاهب * وعن عمران بن حصين وابي برزة * بقديم رابرزاى * قالا * روايت است ازين دو صحابي كه گفتند * خرجنا مع رسول الله * بيرون آمديم ما با پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم في جنازة * در مشايعت جنازه * فرأى قوما قد طرحوا ارديتهم * پس ديد آنحضرت گروهى را از اهل ميت كه بتحقيق انداخته اند ردا هاى خود را * يمشون في قمص * ميروند در پيراهن ها بي ردا واين رسم جاهليت بود كه چون پس جنازه ميرفتند ردا نمي پوشيدند اشارت بر پريشاني حال وبي سر وسامانى حال * فقال رسول الله * پس گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم ليفعل الجاهلية تاخذون * ايا بكرد از اهل جاهليت عمل ميكنيد * اوبصنيع الجاهلية تشبهون * يا بكار پيشهٔ جاهليت مانند مي شويد يا مانند ميكنيد خود را وكلمهٔ او يا براى شك رواى است يا براى تنويع وتشبهون بفتح تا وتشديد موحدة وبضم تا وكسر موحدة نيز روايت است * لقد هممت ان ادعو عليكم * بتحقيق قصد كردم كه دعاى بد كنم بر شما * دعوة ترجعون في غير صوركم * اين چنين دعاى كه بركرديد شما يعني مصور شويد در غير صورتهاى خود يعني مسخ شويد وخنازير وقردة شويد يا بركرديد بسوى خانهاى خود حالى كه در غير صورت خود ايد يعني چون وضع ولباس خود را نه بجهت حق تغيير داديد صورتهاى شما كه لباس ارواح شما است نيز بر گردد * قال فاخذوا ارديتهم ولم يعودوا لذلك * گفت راوى پس گرفتند ردا هاى خود را وباز برنگشتند بآن فعل ورسم جاهليت * رواه ابن ماجة * وعن ابن عمر قال نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم ان تتبع جنازة معها رانة * گفت ابن عمر نهي كرد آنحضرت ازان كه پس روى كرده شود جنازه كه با وى نوحه كرى باشد يعني رفتن با جنازه سنت است وليكن ترك داده مى شود بوجود رانه چنانكه اجابت دعوت سنت است وليكن ترك داده ميشود بوجود ملاهى ومنكرات * رواه احمد وابن ماجة * وعن ابي هريرة ان رجلا قال لهامات ابن لي فوجدت عليه * روايت است از ابي هريرة كه مرد مى گفت مر اورا مرد پسرى كه مرا بود پس اندوهگين شدم بر مردن وى * هل سمعت من خليلي * ايا

شنيد ۵ تو از دوست جاني خود يعني محمد رسول الله * صلوات الله وسلامه عليه * درود هاى خدا وسلام بروى باد * شيئا يطيب بانفسنا عن موتانا * چيزيكه خوش سازد نفس هاى ما را از جانب مرده هاى ما كه از جنس اولاد اند كه آنها بعد از مردن نفع ميكنند ما را * قال نعم سمعته صلى الله عليه وسلم قال * گفت ابو هريره آرى شنيده ام آنحضرت را كه گفته است * صغارهم دعاميص الجنة * خردان مسلمانان كه مى ميرند دعاميص بهشت اند ودعاميص جمع دعموص است بضم دال وآن كرمكى است كه غوطه ميزند در آب ومى برآيد ونيز بمعني شخصى كه دخال است در امور وپيش آينده است ملوك وامرا را نيز مى آيد يعنى اين خردان ميكردند در بهشت ومى درآيند هر جا كه ميخواهند ودخل ميكنند در هر كار كه باشد چنانكه حال صبيان است در دنيا * يلقى احدهم اباه * پيش مى آيد يكى ازين خردان پدر خود را * فيأخذ بناحية ثوبه فلا يفارقه * پس ميگيرد كنارهٔ جامهٔ پدر را پس جدا نميشود ازوى * حتى يدخله الجنة * تا آنكه ميدرآرد اورا در بهشت وتخصيص به پدر يا ازان جهت است كه وى اصل ومتبوع است وما در تابع وفرع او است يا ازجهت آنكه صبر از مردان بيشتر مى آيد كه از زنان ودر بعض احاديث مادر مذكور شده ودر بعض مادر وپدر هر دو ظاهرا بجهت اختلاف مقام ووجود ترغيب كلام است والله اعلم * رواه مسلم واحمد واللفظ له * وعن ابي سعيد قال جاءت امرأة الى رسول الله * آمد زنى بسوى پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم نقالت * پس گفت آن زن * يا رسول الله ذهب الرجال بحديثك * بردند مردان حديث ترا كه خبر ميدهي تو ايشان را بدان وگرفتن نصيبى تمام از مواعظ ونصائح تو * فاجعل لنا من نفسك يوما نأتيك فيه * پس بگردان براى ما از ذات شريف خود نصيبى در روزى كه بيائيم ما ترا در ان روز * تعلمنا مما علمك الله * تا بياموزاني ما را از ان چيزى كه آموزانيده است ترا خداى تعالى * نقال * پس گفت آنحضرت * اجتمعن في يوم كذا وكذا * فراهم آييد از جماعت زنان در روز چنين وچنين * في مكان كذا وكذا * درجاى چنين وچنين * فاجتمعن فاتاهن رسول الله * پس فراهم آمدند پس آمد زنان را پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم فعلمهن مما علمه الله * پس تعليم كرد ايشان را از انچه تعليم كرده است او را خداى تعالى * ثم قال * پستر گفت آنحضرت * ما منكن امرأة تقدم بين يديها من ولدها ثلثة * نيست از شما زنيكه بفرستد پيش خود از فرزندان خود سه كس را * الا كان لها حجابا من النار * مگر آنكه باشد اين پيش فرستادن براى آن زن پرده ومانع از درآمدن در آتش دوزخ * فقالت امرأة منهن * پس گفت زنى ازين زنان * يا رسول الله او اثنين * يا دو فرزند فرستد * فاعادتها مرتين * پس باز گردانيد ومكرر گفت آن زن اين كلمه را دو بار * ثم قال * پستر گفت آنحضرت * واثنين واثنين واثنين * مكرر سه بار * رواه البخاري * وعن معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من مسلمين يتوفى لهما ثلثة * بميرند هيچ دو مسلمان يعنى والدين كه بميرد براى ايشان سه كس از فرزندان * الا ادخلهما الله الجنة بفضل رحمة * مگر آنكه درآورد آن دو مسلمان را خداى تعالى در بهشت بفزوني مهرباني خود ودر بعض نسخ بفضله ورحمته * اياهما * آن هر دو را تاكيد هما است * فقالوا * پس گفتند * يا رسول الله او اثنان * يا دو كس بميرند * قال او اثنان * گفت آنحضرت يا دو كس * قالوا او احد قال او احد ثم قال * پستر گفت آنحضرت * والذي نفسي بيده * سوگند آن خداى كه بقاى ذات من در دست قدرت او است * ان السقط ليجر امه بسرره الى الجنة * بدرستيكه بچهٔ ناتمام افتاده از شكم چه جاى مولود تمام هر آينه مى كشد مادر خود را بسور خود بسوى بهشت * اذا احتسبته * چون صبر كند بروى وننگريد ونظر بر ثواب دارد وسرور بفتحتين انچه بريده شود از ناف كودك اشارت است بعلاقه كه ميان او ومادر است گويا مثل وبهمانى ميشود كه ميكشد بدان او را به بهشت * رواه احمد وروى ابن ماجة من توله * وروايت كرده است اين حديث را ابن ماجه از قول وى * والذي نفسي بيده * تا آخر اول حديث را كه ما من مسلمين الخ ذكر نكرده * وعن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قدم ثلثة من الولد لم يبلغوا الحنث * كسيكه پيش بفرستد سه كس را از اولاد كه نرسيده اند حد بلوغ را * كانوا له حصنا حصينا من النار * باشند اين سه ولد براى آن كس پناه استوار از آتش دوزخ * فقال * پس گفت * ابو ذر قلمت اثنين * پيش فرستاده ام من دو كس را * قال * گفت آنحضرت * واثنين * اگر دو كس را هم پيش فرستد

می باشند پناه از آتش دوزخ * قال ابي ابن كعب ابو منذ رسيد القراء * گفت ابي كه كنيت وی ابو المنذ راست ودر شان وی سيد القراء واقع شده است يعني مهتر قرآن خوانندگان و آنحضرت اورا سيد الانصار گفته وعمر بن الخطاب سيد المسلمين خوانده * قدمت واحدا * پيش فرستاده ام من يكي را * قال وواحدا * گفت آنحضرت يكي را هم اگر پيش فرستد توجيه اين مابقا گفته است كه يا بتوجه آنحضرت همين ساعت وحي نازل شد يا آنحضرت دعا كرد وقبول افتاد * رواه الترمذي وابن ماجة وقال الترمذي هذا حديث غريب وعن قرة * بضم قاف وتشديد را * المزني * بضم ميم وفتح زاي وبنون از صحابه است * ان رجلا كان يأتي النبي صلى الله عليه وسلم ومعه ابن له * بود مردي كه مي آمد نزد آنحضرت وحال آنكه با وي پسري بود مر اورا * فقال له النبي * پس گفت مر آن مرد را پيغمبر * صلى الله عليه وسلم اتحبه * ايا دوست ميداري تو ابن پسر را * فقال * پس گفت آن مرد * يا رسول الله احبك الله كما احبه * دوست دارد ترا خداى تعالى آنچنانكه دوست ميدارم من اورا يعني سخت دوست ميدارم من اورا * فقده النبي * پس گم كرد وفديد آن پسر را پيغمبر * صلى الله عليه وسلم فقال ما فعل ابن فلان * پس گفت آنحضرت چه كرد پسر فلاني يعني چه شد وكجا رفت وچه حال دارد * قالوا * گفتند * يا رسول الله مات * مرد آن پسر گويا كه آن مردم در مجلس حاضر بود بدليل خطاب كه با وی كرد وليكن اورا نرسيد از جهت شدت مصيبت رود در بشارت با وی خطاب كرد * فقال رسول الله * پس گفت پيغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم اما تحب ان لا تاتي بابا من ابواب الجنة الا وجدته ينتظرك * ايا دوست نمي داري تو كه نيايي تو هيچ دري از درهاى بهشت را مگر آنكه يابي تو اورا كه انتظار ميبرد ترا وميرد رآرد ترا در بهشت * فقال رجل * پس گفت مردي * يا رسول الله له خاصة ام لكلنا * مر اورا است اين بشارت يا همه ما را است * قال بل لكلكم * گفت آنحضرت بلكه مر همه شما راست * رواه احمد * وعن علي * رضي الله عنه * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان السقط ليراغم ربه * بدرستيكه بچه افكنده هر آينه حجت ميكند وجدل ميكند پروردگار خود را اصل مراغمت درخشم آوردن كسي را ومراد اينجا محاجه ومجادله است * اذا ادخل ابويه النار * وقتيكه مي درآرد پروردگار تعالى پدر ومادر را در آتش * فيقال ايها السقط المراغم ربه * پس گفته مي شود اى سقط مراغمت كننده پروردگار خود را * ادخل ابويك الجنة * درآر پدر ومادر خود را در بهشت * فيجرهما بسرره * پس در ميكشد آن سقط پدر ومادر خود را بسرر خود * فيدخلهما الجنة * پس مي درآرد ايشانرا در بهشت * رواه ابن ماجة * وعن ابي امامة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال يقول الله * گفت آنحضرت ميگويد خداى * تبارك وتعالى ابن آدم ان صبرت واحتسبت عند الصدمة الاولى * اي فرزند آدم اگر صبر كني واميد ثواب داري نزد اول گوفت مصيبت * لم ارض لك ثوابا دون الجنة * راضي نميشوم من مر ترا از روى ثواب غير بهشت يعني البته به بهشت مي درآرم ترا * رواه ابن ماجة * وعن الحسين بن علي * رضي الله عنهما * عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ما من مسلم ولا مسلمة يصاب بمصيبة * نيست هيچ مرد مسلمان ونه زن مسلمان كه رسيده ميشود به مصيبت * فيذكرها * پس ياد ميكند آن مصيبت را * وان طال عهدها * واگرچند دراز بود زمان آن مصيبت * فيحدث لذلك استرجاعا * پس نو پديد ميكند مر آن واقع را از مصيبت استرجاع يعني قول انا لله وانا اليه راجعون * الا جدد الله تبارك وتعالى له عند ذلك * مگر آنكه نو ميكند خداى تعالى ثواب را نزد احداث استرجاع * فاعطاه مثل اجرها يوم اصيب بها * پس ميدهد خداى تعالى اورا مانند اجر وى در روزى كه رسيده شده است آن مسلمان بآن مصيبت * رواه احمد والبيهقي في شعب الايمان * وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا انقطع شسع احدكم فليسترجع * وقتيكه بگسلد دوال نعل يكي از شما پس بايد كه استرجاع كند شسع بكسر شين معجمه وسكون مهمله دوال نعلين * فانه من المصائب * زيرا كه گسستن دوال نيز از مصيبتها است * وعن ام الدرداء قالت سمعت ابا الدرداء يقول سمعت ابا القاسم صلى الله عليه وسلم يقول ان الله تبارك وتعالى قال * گفت ام الدرداء كه زوجهٔ ابو الدرداء است شنيدم ابو الدرداء را كه ميگفت شنيدم آنحضرت را كه ميگفت كه خداى تعالى بعيسى گفت * ياعيسى اني باعث من بعدك امة اذا اصابهم ما يحبون حمدوا الله * اى عيسى بدرستيكه من برانگيزنده ام پس از تو گروهي را كه چون برسد ايشانرا چيزي كه دوست مي دارند آنرا از نعمت شكر ميكنند خدا را

* ران اصابهم مايكرهون احتسبوا وصبروا * وچون برسد ايشانرا چيزى كه ناخوش ميدارند آنرا از بابت اميد ثواب ميدارند وصبر ميكنند * ولاحلم ولاعقل * وحال آنكه نيست ايشان رابود بارى وآهستكي وعقل وتدبير اين تاكيد مفهوم احتسبوا وصبروا است زيرا كه معني احتساب آنست كه باعث برعمل اخلاص وطلب رضاى حق تعالى باشد نه حلم وعقل ودر اينجا متوجه ميشود كه چه كونه صبر واحتساب كند كسي كه اورا حلم وعقل نيست چنانكه نرمود * نقال * پس كفت عيسى * يارب كيف يكون هذا لهم ولاحلم ولاعقل * اى پروردكار من چكونه باشد صبر واحتساب مرايشان را وحال آنكه نيست حلم وعقل * نقال * پس كفت پروردكار تعالى * اعطيهم من حلمي وعقلي * ميدهم من مرايشان را ازحلم خود وعقل خود تا اقيل ومكن است كه كفته شود كه معني لاحلم ولاعقل آنست كه مدهوش شدند ورفت عقل ايشان ازجهت صدمهٔ مصيبت وباوجود آن صبر ميكنند واحتساب ميتمايند واين عبارت را معني ديكر خيال كرده شده است كه درشرح مذكور است فلينظر ثمه والله اعلم * روا هما * روايت كرد اين هردو حديث را * البيهقي في شعب الايمان *

* باب زيارة القبور * زيارت قبور مستحب است باتفاق زيرا كه سبب رقت قلب وتذكر موت وپوسيدكي استخوان وفناى دنيا است وجزآن ازفوائد عمده دران دعا مر اموات را واستغفار براى ايشان است وباين وارد شده است سنت وبود آنحضرت صلى الله عليه وسلم كه به بقيع ميرفت وسلام ميداد بر اهل آن واستغفار ميكرد براى ايشان واما استمداد باهل قبور درغير نبي صلى الله عليه وسلم يا غير انبيا عليهم السلام منكر شده اند آنرا بسيارى ازفقها ميكويند نيست زيارت مكر براى دعاى موتى واستغفار براى ايشان ورسانيدن نفع بايشان بدعا واستغفار وتلاوت قرآن واثبات كرده اند آنرا مشائخ صوفيه قدس الله اسرارهم وبعض فقها رحمة الله عليهم واين امرى محقق ومقرر است نزد اهل كشف وكمال از ايشان تا آنكه بسيارى را فيوض وفتوح از ارواح رسيده واين طائفه را در اصطلاح ايشان اويسي خوانند امام شافعي كفته است قبر موسي كاظم ترياق مجرب است مرا جابت دعا را وحجة الاسلام امام محمد غزالي كفته هركه استمداد كرده شود بوى درحيات استمداد كرده ميشود بوى بعد از وفات ويكي از مشائخ عظام كفته است ديدم چهار كس را از مشائخ كه تصرف ميكنند در قبور خود مانند تصرفها ى ايشان درحيات خود يا بيشتر شيخ معروف كرخي وشيخ عبد القادر جيلاني ودوكس ديكر را از اولياء شمرده ومقصود حصر نيست انچه خود ديده ويافته است كفته وسيدى احمد بن رزوق كه از اعاظم فقها وعلماء ومشائخ ديار مغرب است كفت كه روزى شيخ ابو العباس حضرمى ازمن پرسيد كه امداد حي اقوى است يا امداد ميت من كفتم قوم ميكويند كه امداد حي قوى تر است ومن ميكويم كه امداد ميت قوى تر است پس شيخ كفت نعم زيرا كه وى در ربقهٔ حق است ودر حضرت او است ونقل در اينمعني ازين طائفه بيشتر ازان است كه حصر واحصا كرده شود ويافته مي شود در كتاب وسنت واقوال سلف صالح كه منافى ومخالف اين باشد وردكند اين را وبتحقيق ثابت شده است بآيات واحاديث كه روح باقي است واورا علم وشعور بزائران واحوال ايشان ثابت است وارواح كاملان را قربي ومكانتي درجناب حق ثابت است چنانكه درحيات بود يا بيشتر ازان واولياء را كرامات وتصرف در اكوان حاصل است وآن نيست مكر ارواح ايشان را وارواح باقي است ومتصرف حقيقي نيست مكر خداى عز شانه وهمه بقدرت اوست وايشان فاني اند درجلال حق درحيات وبعد ازممات پس آكرده شود مرا حدى را چيزى بوساطت يكى ازدوستان حق ومكانتى كه نزد خدا دارد دورنباشد چنانكه درحالت حيات بودونيست فعل وتصرف درهردو حالت مكر حق راجل جلاله وعم نواله ونيست چيزى كه فرق كند ميان هردو حالت ويافته نشده است دليلي بران درشرح شيخ ابن حجر هيتمي مكي درشرح حديث لعن الله اليهود والنصارى اتخذوا قبور انبيائهم مساجد كفته است كه اين برتقدير ي است كه نماز كزارد بجانب قبر از جهت تعظيم وى كه آن حرام است باتفاق واما اتخاذ مسجد درجوار پيغمبرى يا صالحى ونماز كزاردن نزد قبروى نه بقصد تعظيم قبر وتوجه بجانب قبر بلكه به نيت حصول مدد ازوى تا كامل شود ثواب عبادت ببركت قبر ومجاورت مر آن روح پاك را حرجى نيست دران ودر آخر باب چيزى بيايد متعلق باين سخن وتمام كردد اين بحث انشاء الله تعالى دركتاب جهاد درقضيهٔ قتلاى بدر والله اعلم واز جملهٔ آداب زيارت است كه روى بجانب قبر وپشت بجانب قبله مقابل روى ميت بايستد وسلام دهد ومسح نكند قبر را

بدعت وبوسه ندهد آنرا ومنتهي نشود وروى بخاك نمالد كه اين عادت نصارى است وقراءت قرآن نزد قبر مكروه است نزد ابي حنيفه ونزد محمد مكروه نيست وصد رالشهيد كه يكي از مشائخ حنفيه است بقول محمد اخذ كرده وفتوى هم برين است وشيخ امام محمد بن الفضل گفته كه مكروه قراءت قرآن بجهر است واما مخافت لا باس به است اگرچه ختم كند وازشيخ محمد بن ابراهيم آمده كه بخواند سورة تبارك الملك بلند يا پست وفرقي نيست درميان جهر ومخافت درظاهر روايت ازجهت ورود اثر بدان ونقل كرده شده است از شيخ ابي بكر بن سعد كه مستحب است نزد زيارت قبور خواندن سورة اخلاص هفت بار وبه بخشد ثواب آنرا براى ميت واصح آنست كه ميرسد بميت ودر بعض روايات آمده كه بخواند ايستاده يازده بار قل هو الله احد بعد ازان بنشيند وزيارت روز جمعه فاضل تراست از روزهاى ديگر خصوصا در اول روز جمعه وهمين است متعارف درحرمين شريفين زادهما الله تعظيما وتشريفا بيرون مى آيند در اول روز جمعه بعلا وبقيع براى زيارت ودر روايات آمده است كه داده ميشود براى ميت در روز جمعه علم وادراك بيشتر از انچه داده ميشود در روزهاى ديگر وتا اينكه مى شناسد زائر را بيشتر از روزهاى ديگر وانچه مشهور شده است در ديار ما در عامة ناس از منع زيارت روز جمعه واثرى كه دران نقل ميكنند اصلى صحيح ندارد ومكروه است پى سپر كردن قبور بى ضرورت ومستحب است كه تصدق كرده شود از ميت بعد از رفتن او از عالم تا مفت روز وتصدق از ميت نفع ميكند او را بى خلاف ميان اهل علم وارد شده است دران احاديث صحيحه خصوصا آب وبعضي از علما گفته اند كه نمى رسد به ميت مگر صدقه ودعا وبعض روايات آمده است كه روح ميت مى آيد حانهٔ خود را شب جمعه پس نظر ميكند كه تصدق مى كنند ازو يا نه والله اعلم

* الفصل الاول * عن بريدة * بضم با وفتح راكه ازمشاهير صحابه است * قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم نهيتكم عن زيارة القبور * نهى كرده بودم من شمارا يعني پيش ازين از زيارت كردن قبور * فزوروها * پس زيارت بكنيد الآن وآن حكم اول را منسوخ دانيد گفته اند كه سبب نهي قرب عهد بجاهليت بود وخوف آنكه بگويند وبكنند انچه در جاهليت ميگفتند وميكردند اما الآن پس بتحقيق مقرر وثابت شد قواعد اسلام واختلاف كرده اند درنسا وبعض گفته اند كه رخصت مردان راست وزنان باقي اند برنهي مكرر در زيارت رسول الله صلى الله عليه وسلم وبعض گفته اند كه رخصت شامل است رجال وانسا را همه در حديث آمده است كه لعنت كناد خداى تعالى زنان زيارت كنندهٔ قبور را وآنها كه قائلند باباحت ميگويند كه ورود اين حديث پيش از رخصت است والله اعلم * ونهيتكم عن لحوم الاضاحي فوق ثلث * ونهى كرده بودم شمارا از نگاه داشتن گوشتهاى قربانيها بالاى سه روز * فامسكوا ما بدا لكم * پس نگاه داريد الآن تا وقتى كه ظاهر شود مر شما را يعني تا آنكه خوش آيد شما را وقرار گيرد براى شما بران وسبب نهى از نگاه داشتن لحوم اضاحي زيادة برسه روز احتياج مردم فقير بود كه قدرت بر تضحيه ندداشتند پس بايد تصدق كرد ونگاه نداشت بعد ازان چون فراخ كرد اينرا خداى تعالى بر مردم واحتياج نماند رخصت كرد كه نگاه دارند تا آنوقت كه خوش آيد * ونهيتكم عن النبيذ الا في سقاء * نهى كرده بودم شمارا از انداختن نبيذ مگر در مشك * فاشربوا في الاسقية كلها * پس بنوشيد الآن در همه ظرفها چه مشك وچه غير آن پس مراد باسقيه ظروف است وسبب در نهي كردن نبيذ جز در مشك آن بود كه مشك سرد ميدارد آب را پس گرم نمى شود وتيز وتند نميگردد نبيذ دران ودر ظروف ديگر گرم ميشود وسخت وتند ميگردد پس شايد كه خمر گردد وحرام شود وبودند مردم قريب العهد از تحريم خمر وهنوز لذت خمر وهواى آن از سرايشان نرفته شايد كه دران افتند وبعد ازان كه امر تحريم خمر مقرر شد واحتراز واجتناب ازان لازم گشت احتمال ارتكاب آن نماند پس در هر ظرف كه بكنند مختار ند اگر تيز وتند نيست ومسكر نشده خواهند خورد والا اجتناب خواهند نمود ازان چنانكه فرمود * ولا تشربوا مسكرا * ونوشيد هيچ مستي آرنده را ونيز در اينكار ظروف خمر باقي بود پس نهي كرده شد ازان وجائز داشته نشد مگر در مشكها ودر آخر تجويز كرده شد در همه ظروف واين نزد امام مالك واحمد است ونزد ديگران هنوز دران ظروف حرام است چنانكه در كتاب الايمان مبين گرديد ومعني نبيذ آن است كه خرما يا انگور را كوفته در آب اندازند تا اندك تيزى در وى پيدا كرده وبنوشند واين حلال است واگر تيزى

بيشتر كردد وسخت ومسكر شود حرام است ودر كتاب الاشربه بتفصيل تر ازين معلوم خواهد شد * رواه مسلم * وعن ابي هريرة قال زار رسول الله صلى الله عليه وسلم قبر امه فبكى وابكى من حوله * زيارت كرد آنحضرت قبر مادر خود را پس كريه كرد وبكرانيد كسى را كه كرد آنحضرت ايستاده بودند يعني چندان كريه كرد كه در ديكران نيز تاثير كرد وبكريهٔ او در كريه در آمدند * فقال استأذنت ربي في ان استغفر لها * پس كفت طلب اذن كردم پروردكار خود را در آنكه طلب آمرزيدن كنم براى مادر خود * فلم يؤذن لي * پس اذن كرده نشد مرا * فاستأذنته في ان ازور قبرها * پس طلب اذن كردم پروردكار را در آن كه زيارت كنم قبر مادر را * فاذن لي * پس اذن داده شد مرا * فزوروا القبور * پس زيارت كنيد قبرها را * فانها تذكر الموت * زيرا كه قبرها ياد ميدهند موت را * رواه مسلم * بدانكه انچه ذكر كرده شد درين حديث وامثال وى طريقهٔ متقدمين است وبعضى از ايشان ميكويند كه درين باب نازل شده است قول وى سبحانه وتعالى * ماكان للنبي والذين آمنوا ان يستغفروا للمشركين ولو كانوا اولي قربى * وقول وى سبحانه وتعالى ولا تسأل عن اصحاب الجحيم برتراءت معلوم وامامتاخرين پس تحقيق اثبات كرده اند اسلام والدين بلكه تمامهٔ آبا وامهات آنحضرت را صلى الله عليه وسلم تا آدم عم وايشان را در اثبات آن سه طريقه است يا ايشان بر دين ابراهيم بوده اند يا آنكه ايشان را دعوت نرسيده ومرده كه در زمان فترت بوده ومردند پيش از زمان نبوت يا آنكه زنده كردانيد خداى تعالى ايشانرا بر دست آنحضرت وبدعاى وى پس ايمان آوردند وحديث احياى والدين اكرچه در حد ذات خود ضعيف است ليكن تصحيح وتحسين كرده اند آنرا بتعدد طرق واين علم كويا مخصوص بود از متقدمين پس كشف كرد آنرا حق تعالى بر متاخرين والله يختص برحمته من يشاء بما شاء من فضله وشيخ جلال الدين سيوطي رحمة الله عليه رسائل تصنيف كرده اند وآنرا بدلائل اثبات نموده واز شبهه مخالفان جواب داده واكر آنرا نقل كنيم سخن دراز كردد وهم درانجا بايد نكريست والله اعلم * وعن بريدة قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يعلمهم اذا خرجوا الى المقابر * بود آنحضرت كه تعليم ميكرد صحابه را چون بيرون مي آمدند بسوى مقبره ها اين كلمات * السلام عليكم اهل الديار من المؤمنين والمسلمين * سلام بر شما اى اهل سراها از مؤمنين ومسلمين وكفته اند كه السلام اينجا بمعنى استسلام يعني تسليم ورضا ودياريعني جمع ديار است وديار نام بنائي كه آنرا عرصه وفضائي باشد واستعمال او در منازل احيا آيد ودر اموات نيز اطلاق كردند * وانا ان شاء الله بكم للاحقون * وما اكر خواسته است خدا بشما رسنده كان وپيوسته كانيم واستعمال ان شاء الله يا بجهت تبرك ورغبت است چنانكه بيمار را بكويند ان شاء الله صحت خواهى يافت يا بجهت شك يا در وفات بر ايمان يا باعتبار قرب وقت * بيت * كرنه قضا بود كه باهم رويم * ميرسد آن وقت كه ما هم رويم * * نسأل الله لنا ولكم العافية * مى طلبيم از خدا براى خود وبراى شما عافيت وسلامت از عذاب دنيا وآخرت * رواه مسلم .

* الفصل الثاني * عن ابن عباس قال مر النبي صلى الله عليه وسلم بقبور بالمدينة * كذشت آنحضرت بقبرها كه در مدينه بود * فاقبل عليهم بوجهه * پس معابل شد آنحضرت برايشان بروى مبارك خود * فقال * پس كفت * السلام عليكم يا اهل القبور يغفر الله لنا ولكم * ديامرزد خداى تعالى ما را وشما را * انتم سلفنا ونحن بالاثر * شما پيش كذشتكان مائيد وما در پى شما ميرسيم * رواه الترمذي وقال هذا حديث حسن غريب *

* الفصل الثالث * عن عائشة رضي الله عنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم كلما كان ليلتها من رسول الله صلى الله عليه وسلم * كفت عائشه بود آنحضرت هركاه كه مى بود شب نوبت عائشه ازان حضرت * يخرج من آخر الليل الى البقيع * بيرون مي آمد آنحضرت در پايان شب بسوى بقيع بموجب وقاف نام مقبرهٔ مدنيه است * فيقول * پس ميكفت * السلام عليكم دار قوم مؤمنين * سلام باد بر شما اى اهل سراى مؤمنان * واتاكم ما توعدون غدا مؤجلون * وآمد شما را چيزي كه وعده كرده شديد شما فردا اى قيامت مدتى معين مهلت داده شده ايد شما * وانا ان شاء الله بكم لاحقون * وما اكر خواسته است خدا بشما رسنده كانيم * اللهم اغفر لاهل بقيع الغرقد * خدايا بيامرز مر اهل بقيع غرقد را وبقيع الغرقد بجهت آن كويند كه بقيع نام زمينى كه در وى درختان باشند وغرقد بغين معجمه وقاف نام نوع درختى است كه درين زمين كه مقبره شده است در زمان پيشين بسيار بود * رواه مسلم * وعنها قالت كيف اقول *

وهم از عائشه است که گفت پرسید از آنحضرت چه گونه گویم وچه گویم وچه خوانم * یارسول الله تعني في زيارة القبور * مخترا دل عائشه ازین پرسیدن که چه گویم در زیارت قبور واین دلالت دارد برجواز زیارت مر نسارا وبر آنکه حدیث نهی پیش از رخصت بود * قال قولي * گفت آنحضرت بگو * السلام على اهل الديار من المؤمنين والمسلمين ويرحم الله المستقدمين منا والمتأخرين * ورحمت کند خدای تعالی پیش روندگان را از ما وپس ماندگان را * وانا ان شاء الله بكم للاحقون * رواه مسلم * وعن محمد بن النعمان يرفع الحديث الى النبي * روایت است از محمد بن نعمان که از ثقات تابعین است در حالتیکه می رساند حدیث را به پیغمبر * صلى الله عليه وسلم قال * گفت آنحضرت * من زار قبر ابويه او احدهما في كل جمعة * کسی که زیارت کند قبر پدر ومادر خود را یا قبر یکي ازین دو را هر هفته * غفر له وكتب برا * آمرزیده شود مر آنکس را ونوشته شود در دیوان اعمال نیکی کنندهٔ به پدر ومادر وبر بکسر نیکی کردن به پدر ومادر ضد عقوق وبر بفتح وهمچنین بار نیکي کنند با یشان ضد عاق ودر بعض روایات فقیهه بوسه دادن قبر پدر ومادر را نیز آمده است * رواه البيهقي في شعب الايمان مرسلا * وعن ابن مسعود ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال كنت نهيتكم عن زيارة القبور فزوروها فانها تزهد في الدنيا وتذكر الآخرة * پس بدرستي که قبور رودیدن آنها بی رغبت میکرداند در دنیا ونفرت می بخشد از آن که چون عاقبت کار این است این همه تعلق بدنیا چیست ویاد میدهد آخرت را که جز این عالم عالمی دیگر هست که آنجا باید رفت از اینجا معلوم میشود که در قبور بصفت عبرت وحیرت باید بود وغافل وذاهل نباید بود * بيت * بر زمینی که همی میگذری ساکن رو * که عیونست وخطوط است وقدود است وخدود * این همان چشمهٔ خورشید جهان افروزاست * که همي تافت برآرامگه عاد وثمود * رواه ابن ماجة * وعن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لعن زورات القبور * روایت است از ابوهریره که آن حضرت گفت لعنت کناد خدای تعالی زنان زیارت کنندهٔ را که در زیارت جزع ونزع ونوحه وبکا وندبه بسیار میکنند * رواه احمد والترمذي وابن ماجة وقال الترمذي هذا حديث حسن صحيح وقال قد رأى بعض اهل العلم ان هذا كان قبل ان يرخص النبي * وگفت ترمذي که این حدیث بود پیش از انکه رخصت کند پیغمبر * صلى الله عليه وسلم في زيارة القبور * در زیارت قبور * فلما رخص دخل في رخصته الرجال والنساء * پس هرگاه که رخصت کرد آنحضرت در آمدند در رخصت او مردان وزنان * وقال بعضهم انما كره زيارة القبور للنساء * وگفته اند بعضی از اهل علم که آنحضرت مکروه پنداشت زیارت قبور مر زنان را * لقلة صبرهن وكثرة جزعهن * از جهت کمي صبر زنان وبسیاری بی صبری ایشان پس رخصت نزد این بعض مخصوص بمردان خواهد بود * تم كلامه * تمام شد کلام ترمذی وتا اینجا همه کلام او بود * وعن عائشة * رضي الله عنها * قالت كنت ادخل بيتي الذي فيه رسول الله * گفت عائشه بودم من که میدرآمدم خانهٔ خود را که در وی مدفون بود پیغمبر خدا * صلى الله عليه وسلم * وابوبکر نیز مدفون شده بود در وی * واني واضع ثوبي * وحال آنکه من نهنده وانکنده بودم جامهٔ خود را یعنی ردا را از بدن * واقول انما هو زوجي وابي * ومیگفتم بدل خود آیا اکرمی پرسیدند از ان کسی نیست مدفون مگر شوهر من که آنحضرت صلى الله عليه وسلم است وپدر من که ابوبکر است رضي الله عنه * فلما دفن عمر * پس هرگاه که دفن کرده شد عمر رضي الله عنه * فوالله ما دخلته الا وانا مشدودة علي ثيابي * پس بخدا سوگند نه درآمدم آن خانه را مگر آنکه من بسته شده است بر من جامه ها ی من * حياء من عمر * از جهت شرم داشتن از عمر که بیگانه بود * رواه احمد * ودرین حدیث دلیلی واضح است بر حیات میت وعلم وی وآنکه واجب است احترام میت نزد زیارت وی خصوصا صاحبان ومراعات ادب بر قدر مراتب ایشان چنانچه در حالت حیات ایشان بود زیرا که صاحبان را مدد بلیغ است مر زیارت کنندگان خود را برانداز هٔ ادب ایشان كذا في شرح الشيخ * تمام شد کتاب الصلوة بفضل خدا وکرم وی صلى الله على خير خلقه محمد وآله واصحابه واتباعه اجمعين هداة طريق الحق ومحيي علوم الدين ولا حول ولا قوة الا بالله العظيم *

بعد حمد حضرت ایزد سبحان ونعت رسول مظهر معجزات شایان مبرهن باد که طبع جلد اول ترجمهٔ مشکوة المصابیح تصنیف من هو لا بواب المغلقات مفاتیح اعني شیخ عبد الحق دهلوی رزقه مغفرة ربه القوي بامداد واعانت تصحیح اسوهٔ فضلای نحاریر * جناب حاجي حافظ مولوی احمد کبیر * وقدوهٔ علمای زمان * جناب قاضی القضاة مولوي غلام سبحان خان * وزبدهٔ مدققین متبحرین * جناب مولوی غیاث الدین * وعمدهٔ من هو بالتحقیق احق * جناب مولوي نور الحق * ومبین غوامض علوم نقلي وعقلي * جناب قاضي عبد الباری * وازحقائق فنون آگاه * جناب مولوی قدرت الله * وواقف رموز کلام احد * جناب مولوی عجیب احمد * ولوذعی دهر فاضل مشتهر * جناب مولوی محمد مظهر * ومظهر فضائل لا تحصی * جناب مولوي محمد مرتضی * بروز پنجشنبه بتاریخ هفدهم شهر ربیع الاول سنه ۲۱۵۳ هجریه علي صاحبها الف الصلوة والتحیه بکار پرداز من هو بالصنعة اولی * منشي غلام مولی * صورت اختتام پذیرفت اللهم اجعله ذریعة الفلاح والمنافع للشرکاء والخلائق بحق محمد مظهر الاسرار والحقائق آمین رب العلمین

صفحة	سطر	غلط	صحیح
۳	۱۸	باشد	باشند
۱۲	۳۱	فی عزة شی	عزة شی
۱۴	۱	آورده اند	آورده اند
۱۵	۳۳	ود ربصره	در بصره
۱۶	۳۳	جرج	جرح
۱۸	۴	وثقت	وثقه
۲۱	۱۲	نمایند	نمایند
۲۲	۱۶	بدی	ابدي
۲۵	۲۴	چیزی ذکر دیگر نکرد	چیزی دیگر ذکر نکرد
۳۳	۱۹	الا الله	إلا الله
۳۵	۸	ارادات	ارادت
۳۷	۲۲	وغضب	وغضب
۴۰	۱۷	محبب	محبت
۴۱	۳۳	وادر تواعد الطریقة	ودر تواعد الطریقه
۴۶	۱	زضي الله	رضي الله
۴۷	۲۸	هما	همه
۵۰	۱۸	وبا وجود آن نسق	وبا وجود فسق
۶۱	۶	ان تزاني	ان تزني
۶۲	۳۲	ودر روایت	در روایت
۶۶	۱۴	تانکویند نمی نویسند	تانکویند مکر تانکنند ونکویند نمي نویسند
۶۹	۲۳	وضي الله	رضي الله
۷۰	۳۲	لله خلق	الله خلق
۷۵	۶	لا آنه	لا آله
۸۴	۱۴	ایابابن فرستاده شده ام	یابابن فرستاده شده ام

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸۶	۲۲	ازبن عمر	ازابن عمر
۹۱	۵	وتشیب فیه خصلتان	وتشب فیه خصلتان
۹۲	۱۵	آلهٔ	اله
۹۲	۲۱	اذا خذا ربک	اذا خذ ربک
۹۲	۲۸	آباءکم	اباکم
۱۰۴	۲۶	سوی ادب	سوء ادب
۱۱۱	۱۴	مواطن	موطن
۱۱۲	۱۲	الامرامن امری	الامرمن امری
ایضا	۲۰	بدرستیکه که	بدرستیکه
۱۱۳	۱۹	وکون را	وسکون را
۱۱۵	۲۰	واسترسال	واستدلال
ایضا	۲۶	من انضف بالانصاف	من اتصف بالانصاف
۱۱۶	۱	مزینه	مزنیه
۱۲۴	۱۵	پسندند میکرد	پسند میکردند
۱۴۵	۱۲	رستمکاران	وستمکاران
ایضا	۲۲	دردر مدینه	درمدنیة
۱۴۶	۱۷	میکنند	میکنند
۱۴۸	۸	ماز	نماز
۱۴۹	۲۶	وانسائی وازحاکم	ونسائي وحاکم
۱۵۰	۱۷	خیرا	خیر
۱۵۲	۲۸	ثر	اثر
۱۵۵	۶	نکودیم	نکردیم
۱۵۶	۸	نمیکرند	نمیکردند
۱۵۷	۲۸	مشهود	مشهور
۱۵۸	۱	پال	پاک

صفحة	سطر	غلط	صحيح
ایضا	۴	الله	
۱۶۵	۲۲	آنست	
۱۶۸	۲۱	ود	بود
۱۷۴	۲۱	روایات	روایات
۱۷۹	۱۳	تمه	تتمهٔ
۱۸۱	۱۴	داخل	ادخل
۱۸۴	۳۳	ببر پس	بپرس
۱۸۳	۱۷	فاغسلوا	فاغسلوا است
۲۰۱	۳۱	کرد علقمه	کرد بروایت علقمه
۲۰۲	۹	محمن	محصن
۲۱۱	۳	خاک پاک کنندهٔ	خاک پاک پاک کنندهٔ
۲۱۳	۶	وفعت	وفعلت
۲۱۷	۳	ناس	باس
۲۱۸	۱۱	مبتدئه ت	مبتدأت
۲۱۹	۱۵	این است جزین نیست	جزین نیست
۲۴۳	۳۰	الصوات	الصلوات
۲۵۱	۱۶	من یابید	می یابید
۴		التهیمی	الهیثمي
۳۰۱	۱۰	نزع	نزاع
۳۰۲	۳	لنبي	النبي
۳۰۲	۴	القیمته	القیمة
ایضا	۹	لیس	الیس
ایضا	۳۰	یر	یرة
ایضا	۳۱	لرجل	الرجل
۳۰۶	۱	قرل	قول
۳۰۷	۲۳	حجاج	حجاج
۳۲۳	۳۰	یصمونی	یصمتونني
۳۳۷	۱	ببجش	ببخش
ایضا	۲۲	میکرارد	میکرارد
ایضا	۳۲	یکسز	بکسر
۳۳۸	۱۷	هم	هم
۳۴۰	۲۷	ان	ان
۳۴۰	۴	لقدیر	لقدیر

صفحة	سطر	غلط	صحيح
ایضا	۳۲	الرکعتن	الرکعتین
۳۴۶	۴	عمرا	عمران
۳۴۹	۴	علام	اعلاء
ایضا	۵	ابن عباس رایا	ابن عباس رایا
۳۵۴	۲۷	قبلیهٔ	قبیلهٔ
ایضا	۲۹	تعیلم	تعلیم
۳۵۶	۱۳	وارود	وارد
ایضا	۲۱	ابوعبد الله صنابحی	عبد الله صنابحی
۳۵۷	۹	مشکل	شکل
۳۶۱	۶	لابل	لابل و
۳۶۶	۲۶	از علمالغته	از علمائي لغة
۳۷۸	۲۶	برنه خیزند	برنه خیزید
۳۸۶	۲۳	این راحدیث	این حدیث
۴۱۴	۹	نحب لوتر	نحب الوتر
۴۲۱	۶	ین	بن
۴۲۲	۱۴	می شود	شود
۴۲۳	۵	رتر	قنوت
۴۲۹	۷	مشرع	مشروع
۴۳۱	۳۰	یایها	یاایه
۴۳۶	۷	بیرون انس	انس بیرون
۴۳۶	۲۳	نزده	پانزده
۴۳۸	۳۳	صحیه	صحیة
۴۴۰	۳۱	شریعت	شرعیت
۴۴۸	۴	مراد دارند	دارند
ایضا	۲۹	درعید	دوعید
۴۴۹	۲۳	هرکه که	هرکه
ایضا	۳۰۸	اشت	امت
۴۵۰	۱۱	نشیند	نشیند
۴۵۲	۶	بازدت	بازیادت
۴۶۱	۱۲	رواي	راوي
۴۶۴	۲۸	قرا	قرار
۴۷۵	۱۳	رودر	ودر
۴۸۳	۱۹	السعاة	السعادة